

کشف الاسرار و عُدّة الابرار

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

جلد دهم

تفسیر سورة المجادلة الی آخر سورة الناس

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبُدی

بسعی و اهتمام: علی اصغر حکمت

کشف‌الاسرار وعدة‌الابرار

(جلد دهم)

معروف به‌تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورة‌المجادلة الی آخر سورة‌الناس

تالیف : ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به‌سعی و اهتمام : علی‌اصغر حکمت



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۲

میبدی، احمدبن احمد، قرن ۶ ق.
کشف‌الاسرار و عده‌الابرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری / تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبدی؛ به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت.ــ تهران : امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۱۰ ج.
ISBN 964-00-0341-7 (دوره ۱۰ جلدی) -. ISBN 964-00-0342-5 (ج. ۱)
(ج. ۴) ISBN 964-00-0345-X -. (ج. ۳) ISBN 964-00-0344-1 -. (ج. ۲) ISBN 964-00-0343-3
(ج. ۷) ISBN 964-00-0348-4 -. (ج. ۶) ISBN 964-00-0347-6 -. (ج. ۵) ISBN 964-00-0346-8
(ج. ۱۰) ISBN 964-00-0351-4 -. (ج. ۹) ISBN 964-00-0350-6 -. (ج. ۸) ISBN 964-00-0349-2
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج. ۱. تفسیر سوره الفاتحه و سوره البقره ــ ج. ۲. تفسیر سوره آل عمران و سوره نسا. ــ ج. ۳. تفسیر سوره المائده تا آخر سوره الاعراف. ــ ج. ۴. تفسیر سوره الانفال الی آخر سوره هود. ــ ج. ۵. تفسیر سوره یوسف الی آخر سوره الکهف ــ ج. ۶. تفسیر سوره مریم الی آخر سوره النور ــ ج. ۷. تفسیر سوره الفرقان الی آخر السجده ــ ج. ۸. تفسیر سوره الاحزاب الی آخر سوره فصلت ــ ج. ۹. تفسیر سوره الشوری الی آخر سوره الحدید. ــ ج. ۱۰. تفسیر سوره المجادله الی آخر سوره الناس. ــ
چاپ هفتم : ۱۳۸۲.
۱. تفاسیر عرفانی ــ قرن ۶ق. ۲. تفاسیر اهل سنت ــ قرن ۶ق. ۳. نثر فارسی ــ قرن ۶ق. الف. انصاری، عبدالله بن محمد، ۳۹۶ ـ ۴۸۱ق. تفسیر قرآن. ب. حکمت، علی‌اصغر، ۱۲۷۱-۱۳۵۹، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: تفسیر خواجه عبدالله انصاری. هـ عنوان: تفسیر قرآن.
۲۹۷/۱۷۸
BP ۱۰۰ / ۵ک ۹ م
۱۳۷۱
کتابخانه ملی ایران
۷۷۹ـ ۷۲م*



کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار (جلد دهم)

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین‌المیبدی
به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت

چاپ ششم: ۱۳۷۶
چاپ هفتم: ۱۳۸۲
چاپ و صحافی : چاپخانهٔ سپهر، تهران
شمارگان : ۱۵۰۰ نسخه

ISBN: 964 -00-0351-4 (Vol.10) ISBN: 964 -00-0341-7 (10 Vol.Set)
شابک ۴-۰۳۵۱-۰۰-۹۶۴ (جلد دهم) شابک ۷-۰۳۴۱-۰۰-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال

WWW.AMIR-KABIR.COM

بسمه تعالی

مقدمه

«تبارك الّذی بیده الملك و هو علی کلّ شیءٍ قدیر»(۱)

خدای قدیر بر این رهیکان فقیر منّت نهاد تا سفر عاشر از اسفار عشرهٔ این کتاب صواب ودفتر مبارك مبدأ وفرّخ مآب اینك بپایان آمد و آیتی تابان از آیات الٓهی ونعمتی بی پایان از نعم نامتناهی نصیب بندگان گشت. **«انّه لقول رسول کریم.... تنزیل من ربّ العالمین»** (۲)

مؤلّف سعید در تحریر این تفسیر مجیدالحقّ رنج فراوان برد ودرتبویب ابواب وترتیب فصول آن سعی فراوان کرد تاآنکه کوکبی درخشان درآسمان فضیلت وادب طالع شد و از رخسارهٔ شاهد اسرار کشف حجاب فرمود. اینك ما نیز که سالکان مسلك او وشاگردان مکتب اوییم ، در تصحیح اوراق وتطبیق نسخ وتنقیح متن وتنظیم حواشی موفّق ومؤیّد گشتیم وبحمدالله تعالی این خزینهٔ قیمتین و گنجینهٔ ثمین را بر ابناء آدم تحفه آوردیم . **« والّذین جآؤا من بعدهم یقولون ربّنا اغفر لنا و لاخواننا الّذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلّاً للّذین آمنوا ربّنا انّك رؤفٌ رحیم »**(۳)

تا خود چه درّی گرانبهاتر از گوهر علم و چه محبوبی زیباتر از شاهد دانش است که خداوند لطیف بربندگان ضعیف عنایت فرمود و از نخستین روز که لسان خواجهٔ اولاد آدم بکلمات تامّات الٓهی گویا گشت ، مژدهٔ فضیلت و نوید معرفت بمیان آورد و برخلق منّت نهاد و بدین آیات گویا گشت : **« اقرأ وربّك الاکرم» «الّذی علّم بالقلم» «علّم الانسان مالم یعلم(۴)»**

اینك دهمین ماب از درهای سماوات دانش که منتهای مجلّدات عشرهٔ تفسیر شریف **کشف الاسرار وعدّة الابرار** است بر روی نیکان واحرار گشوده واسرار نهفته و رازهای نگفته از مطاوی آن نمودار گشته و آنقدر دقائق حقائق و زواهر جواهر از

۱) الملك ۱/۶۷ ۲) الحاقة ۶۹/۴۰ـ۴۳ ۳) الحشر ۵۹/۱۰

۴) الفلق ۹۶/ ۳ ـ ۴ ـ ۵

نوك خامهٔ ازل برصحيفهٔ ابد منقوش آمده كه از تقرير وصف عظمت آن زبان تافته و از تحرير نعت جلال آن خامه شكافته است. «**ولو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعاً متصدّعاً من خشية الله**»(۱)

خوشا بحال آنانكه ازاين سرچشمهٔ عرفان سيرآب شوند وازشهد ادب كام جان شيرين سازند. «**ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذوالفضل العظيم**»(۲)

آن روز كه **ابوالفضل ميبدى** رحمة الله عليه كمر براين خدمت بزرگ استوار مى كرد وقلم عزم بكف همّت مى گرفت، گويااز اين فضل وموهبت كه خامهٔ تقدير نصيب حال او كرده بود، خبرى نداشت واز آن همه سخنان كه درطىّ مدّت ساليان دراز در شرح اوصاف محمدى وبيان درجات اهل بيت طهارت وعصمت در تضاعيف اين كتاب آورد آگاه نه(۳). امّا دم همّت خوانندگان و دعاى خيربهره مندان اين تفسيرهماره عائد روح پر فتوح او ميگردد و اكنون در اعلى علّيّين در صف ابرار و متّقين جاى دارد. «**لقد كان لكم فيهم اسوةٌ حسنةٌ لمن كان يرجوا الله واليوم الآخر**» (٤)

بارى اين تكليف ايمانى و وظيفهٔ دينى ماست كه از خداوندان صفا و ايمان و دارندگان روح و ريحان كه در طبع و نشر اين كتاب شريف با ما يارى و همكارى فرموده اند بار ديگر زبان بشكرانه بر كشائيم. ازآن ميان اولياءِ دانشگاه طهران و سروران دانشمند دانشكدهٔ علوم معقول ومنقول را كه مشوّق ومحرّك اصلى ودالّ وداعى نخستين براين كارخير وامرصواب بوده اند، به حقّ شناسى ياد كنيم، كه مدلول كريمهٔ «**اولٓئك كتب فى قلوبهم الايمان و ايّدهم بروح منه ويدخلهم جنّات تجرى من تحتها الانهار رضى الله عنهم ورضوا عنه اولٓئك حزب الله الا انّ حزب الله هم المفلحون**» (٥) شامل احوال سعادت اشتمال ايشان است.

خداوند منّان بكرم و احسان بى پايان ، آن جوانان صاحب معرفت و ايمان

---

۱) الحشر ۵۹ / ۲۱ ۲) الجمعة ٦٢/٤

۳) بياناتى كه مؤلف درشرح مقامات وفضائل خاندان محمديهٔ علويه ايراد كرده است ودرضمن مجلدات عشره آمده بسياراست، ازآن جمله دراين مجلد حاضر صفحات : ۲۱ و۲۴ و ۲۹٤و۳۱۹ تا ۳۲۱ و ٤۵۸ و ۵۷۷ و ٦۳۷ و٦۸۷ محل مراجعه تواند بود .

٤) الممتحنة ٦٠/٦ ۵) المجادلة ۵۸/۲۲

را توفیق دهاد که در پی این مقصود عزیز کمر همّت تنگ بستند و همه هفته درخانهٔ این عبد فقیر مجتمع شدند . اگر سعی و جدّ ایشان نمی‌بود ، هر آینه انجام این مهم میسّر نمیگشت و بندهٔ حقیر دردعای‌ایشان باین آیت‌سراپا عنایت رطب‌اللسانم:«ربّ اغفرلي ولوالدیّ ولمن دخل بیتی مؤمناً » (۱)

از آن میان استاد فاضل عبقری آقای **حسن سادات ناصری** که غرّهٔ ناصیهٔ سیادت و نخبهٔ اهـل سعادت است ، در طبع این جزوات وتصحیح این اوراق و تطبیق و مقابلهٔ رونوشت‌ها با متن زحمت فراوان کشیده و نا ملایم بسیار چشیده تا بحمدالله این‌خدمت را چنانکه‌باید بآخر رسانیده واسب توفیق درمیدان فضیلت جهانیده‌است . ومجلّد آخرین‌را که خاتمهٔ کلام‌است بمصداق آیت وافی هدایت «**وختامه مسك‌وفی ذلك فلیتنا فس المتنافسون** » (۲) بپایان برده . جزاه الله احسن الجزاء .

باری از خداوند متعال مسألت آنکه این ده گوهرگرانبها را از چشم بدبینان‌و نفس غرض‌آلود کوته‌اندیشان محافظت فرمـاید واین بندهٔ ضعیف را بپاداش این‌عبادت به شرف غفران معاصی و نعمت رحمت غیبی محظوظ ومستسعد گرداند . آمین

« یاایّتها النّفس المطمئنّة » «ارجعی الی ربّك راضیةً مرضیّةً » (۳)

کتبتُ هذه‌السّطورفی‌لیلةالسّبت‌الثّالث‌والعشرین من‌شهر رمضان‌المبارك سنة ۱۳۸۰ و هی کانت لیلة القدر الّتی «هی‌خیرٌمن‌الف شهر»«سلامٌ‌هی‌حتّی مطلع الفجر». و انا العبد علی اصغر حکمت الشّیرازی عفی‌اللّه عنه سیّئاته و رفع‌اللّه بلطفه درجاته.

---

۱) نوح ۲۸/۷۱

۲) المطففین ۲٦/۸۳

۳) الفجر ۲۷/۸۹ ـ ۲۸

کشف الاسرار و عدة الابرار

بسم الله الرحمن الرحيم

٥٨ - سورة المجادلة - مدنية

١ - النوبة الاولى

قوله تعالى: « **بسم الله الرحمن الرحيم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **قد سمع الله** » بشنید خدای « **قول التی تُجادِلُك** » سخن آن زن که می‌پیچید با تو « **فی زوجها** » در کار شوی خویش « **و تشتکی الی الله** » ومینالید بالله « **والله یسمع تَحاوُرَکما** ». وخدای می‌شنود گفت و گوی شما بایکدیگر ، « **اِنَّ الله سمیعٌ بصیر** (١) .» خدای شنواست وبیناست .

«**الّذین یظاهرون منکم من نسائهم** » ایشان که می‌ظهار کنند ازمردان شما از زنان‌خویش « **ماهُنَّ امّهاتهم** » زنان ایشان مادران ایشان نیستند . « **اِنْ امَّهاتُهم الّا اللائی ولدنهم** » ایشان را مادران جزاز آنکه ایشان را زادند نیست . « **و انَّهم لیقولون منکراً من القول و زُورا** » وایشان‌که آن میگویند ، منکری میگویند ازسخن ناپسندیده . « **وانَّ الله لعفوٌّ غفور** (٢). » وخدای فراگذارنده ومهربان است [آسان فراگیرنده.]

« **والّذین یظاهرون من نسائهم** » وایشان که می‌ظهار کنند اززنان خویش، «**ثُمَّ یعودون لما قالوا**» وآنکه با سخن‌خودمیگردند، « **فتحریر رَقَبَة** » [کفّارت آن ظهار وستردن آن] آزاد کردن برده‌ایست ؛ « **من قبل ان یتماسّا** » پیش‌از آنکه بهم رسند . « **ذلکم تُوعَظون به** » این سخنی‌است و فرمانی که پند میدهند شما را بآن . « **والله بما تعملون خبیر** (٣) .» وخدای بآنچه شمامیکنید داناست واز آن آگاه

« **فمن لم یجد** »هر که برده نیابد ، «**فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسّا**» کفّارت او روزهٔ دوماه است پیوسته پیش‌از آنکه بهم‌رسند. « **فمن لم یستطع** »هر که روزه نتواند ، « **فاطعام ستّین مسکیناً** » کفّارت او طعام دادن شصت درویش است .
« **ذلك** » این پند و فرمان آن راست « **لتؤمنوا بالله و رسوله** » تا فرمان برید خدای و رسول را [چنانك مؤمنان فرمان برند] . « **وتلك حدود الله** » و این اندازه‌های خدایست که در دین‌خویش‌نهاد خلق‌را . « **وللکافرین عذاب الیم** (٤) .» وناگرویدگان را عذابی است درد نمای .

« **انَّ الَّذین یُحادّون الله و رسوله** » ایشان که می‌خلاف آرند وحدّرفتن با خدا وبارسول . « **کُبتوا** » ایشان را خجل‌ورسوا خواهند کرد [وناخته وکم‌آورده] ، « **کما کبت الّذین من قبلهم** » چنانکه ایشان را کردند که پیش از ایشان بودند ، « **وقد انزلنا آیات بیّنات** » وفرو فرستادیم سخنها وآیتهای روشن . «**وللکافرین عذابٌ مهین**(٥)» وکافران راست عذابی خوار کننده .

« **یوم یبعثهم اللّٰه جمیعاً** » آن روز که ایشان را برانگیزد الله همه را بهم ، « **فینبّئهم بما عملوا** » وایشان‌را آگاه کنداز آنچه میکردند ؛« **احصیه اللّٰه** »خدای کردار ایشان دانسته ویاد داشته وشمرده « **و نسوه** » وایشان آنرا فراموش کرده ، « **واللّٰه علی کل شیءٍ شهید**(٦) .» وخدای برهمه چیز گواه است وحاضر .

«**الم تر**»نمی‌دانی« **انّ اللّٰه یعلم مافی السموات ومافی الارض** » که خدای میداند‌هرچه‌در آسمانهاودرزمینهاست . «**مایکون من نجوی ثلثة** »هیچ‌سه‌راز کننده بهم نباشند ، « **الّاهو رابعهم**» مگرخدای‌تعالی[بآگاهی‌ودانش] چهارم‌ایشانست ، « **ولا خمسةٍ الّاهو سادسهم** » ونه پنج تن ، مگر که اوششم ایشانست . «**ولاادنی من ذلك ولا اکثر** » و نه کم از آن و نه بیش . «**الّاهو معهم**» مگر که او با ایشانست. « **اینما کانوا** » هرجای که باشند ،« **ثمَّ ینبئهم بما عملوا یوم القیمة** » پس‌ایشان را خبردهد بآنچه میکردند روز رستاخیز . « **انَّ الله بکلِّ شیءٍ علیم**(٧).» که الله بهمه چیز داناست .

« **اَلم تَرَ الی الّذین نُهُوا عن النجوی**» نبینی ایشان را که می باز زنند از راز کردن. «**ثُمَّ یعودون لما نهوا عنه**» و آنگه می و اکردند با نچه ایشان را می باز زنند ازآن. « **و یتناجَوْن بالاثم والعُدوان** » و با یکدیگر راز میکنند ببزه وستم. « **ومعصیت الرسول**» و نافرمانی رسول. « **واذا جاؤك** » بر تو آیند «**حَیّوك بما لم یُحَیِّك به اللّٰه**». تراتحیّت کنند نه آن‌تحیت که خدای‌فرموده وترا گفته. « **ویقولون فی انفسهم** » وبا خود میگویند دردلهای خویش: «**لولایعذّبنا اللّٰه بما نقول**» چونست که‌خدای‌مارابآ نچه میگوئیم‌بنمیگیرد، [اگرمحمدپیغمبر است ؟!] « **حسبهُم جهنم و یصلونها** » بسنده‌است ایشان را دوزخ که بآن‌شوند؛ « **فبئس المصیر**(۸).» وبد جایگاه که آنست!

« **یا ایّها الّذین آمنوا** » ای گرویدگان! « **اذا تناجیتم** » چون راز کنید بایکدیگر، « **فلاتتناجَوْا بالاثم والعدوان ومعصیتِ الرسول** » راز مکنید ببزه وستم و نافرمانی رسول. « **وتناجَوْا بالبرّ والتقوی** » راز بنیکوکاری کنید بجای خلق، و ترسیدن از خدای. « **واتّقوا اللّٰه‌الذی الیه تُحشرون**(۹).» وبپرهیزید از خشم وعذاب آن خدای که شمارا باهم خواهندآورند پیش او.

« **انّما النجوی من‌الشیطان** » این راز کردن ازدیواست. « **لیَحزُن الّذین آمنوا** » تا گرویدگان را اندوهگن کند. « **ولیس بضآرّهم شیئاً الّا باذن‌اللّٰه** » وآن راز کزندکننده نیست [هیچ چیز وهیچ کس را] مگر بخواست خدای تعالی. « **وعلی اللّٰه فلیتوکّل المؤمنون**(۱۰)» و ایدون باد که پشتی داشتن گرویدگان بخدای باد.

النوبة الثانية

این سورهٔ مجادله بیست و دو آیت است. چهارصد وهفتاد وسه کلمه وهزار و هفتصدونود ودوحرف، وجمله به **مدینه** فروآمده، بقول بیشترمفسّران، **کلبی** گفت: مگریك آیت که به **مکه** فروآمده: « **مایکون من نجوی ثلثة** »

عطا گفت : ده آیت از اوّل سوره مدنی است وباقی‌سوره مکی . ودراین سوره ناسخ و منسوخ نیست ، مگر یك آیت : « **أأشفقتم أن تقدّموا بین یدی نجویٰکم صدقات** » الآیة.... وعن **ابی بن کعب** قال قال رسول‌الله(ص) :ـ «من قرأ سورةالمجادلة کتب من حزب‌الله یوم‌القیمة » .

قوله : « **قد سمع الله قول التی تجادلك فی زوجها** » . این آیت در شأن **خوله** فرو آمد ، دختر **ثعلبة بن مالك الانصاری** ، وشوهر وی ، **اوس بن الصامت** برادر **عبادة بن الصامت الانصاری العقبی النقیب** . و شرح قصهٔ مجادله بر قول جمهور مفسران آن‌است که: **اوس بن الصامت** ازاهل‌خویش‌وقتی کام‌خودطلب کرد، **خوله** سر باز زد ومراد وی‌بنداد . **اوس** مردی‌زودخشم بود ، در وی‌نیز گفته‌اند که پاره ای خلل بود ، **اوس** از سر آن خشم با وی گفت : « انت علیّ کظهر اُمّی » و این لفظ ظهار وایلاء هردوطلاق اهل‌جاهلیت بود ، زنان خودرا چنین طلاق‌دادندی. **اوس** بعدازآنکه این‌سخن‌گفته بود، پشیمان شد ؛ با **خوله** گفت : «ما اظنّك الّا قد حرمت علیّ » ! چنان دانم که تو برمن حرام گشتی؟! **خوله** ازفراق بترسید وبانگ برآورد ، گفت : والله ماذاك طلاق وائت رسول الله فسله ، والله که این طلاق نیست ، رو برسول خدا و از وی بپرس تا شفا پدیدآید . **اوس** گفت : من شرم دارم که از رسول‌خدا این مسأله پرسم ، تو برو وبپرس . **خوله** برخاست و آمد بخانهٔ **عایشه**، و رسول خدا (ص) درخانهٔ **عایشه** بود ، و**عایشه** سرمبارك رسول (ص) می‌شست . **خوله** گفت : « یـا رسول الله انّ زوجی **اوس بن الصامت** تزوّجنی وانا شابّةٌ غنیّة ذات مال‌واهل، حتی‌اذا أکل‌مالی وافنی‌شبابی‌و کبرُ سِنّی‌ظاهرمنّی» . فقال رسول‌الله(ص): «حرّمتِ علیه لاأری لكِ الیه سبیلا » . رسول خدا (ص) چون حدیث ظهار شنید ، گفت : تو بروی حرام گشتی و نمی بینم ترا بوی راهی که بوی باز گردی . زن از حضرت رسول (ص) باز گشت ، پاره ای فراتر شد ، حیران و گریان ؛ و همی گفت : « فَالِی‌من ؟ ! فَالِی‌مَن ؟ ! پس من کجا روم ، بر که شوم؟ ! ـ باز گشت ، دیگر بار گفت : یا رسول‌الله از وی فرزندگان خرد دارم ، اگر بوی بگذارم ، ضایع شوند ،

واکرمن دارم ، بی‌کام شوند . « اشکو الی الله فاقتی ووحدتی ! » : بخدای مینالم از درویشی و تنهائی خویش . رسول (ص) همان سخن گفت که : « حُرّمتِ علیه ولم اومر فی شأنك بشیءٍ » تو بروی حرام گشتی و درکار تو مرا چیزی نفرمودند . **خوله** از سر سوز وتحیّر روی سوی آسمان کرد و گفت :

« اللهم اِنّی اشکو الیك فانزل علی‌لسان نبیك » . خداوندا بتومینالم و درتو می زارم ، فرو فرست به پیغمبر خویش درکار من ضعیفه حکمی . باز روی برسول آورد ، گفت : « انظرفی امری جعلنی الله فداك یا نبی‌الله » آخر بنگر در کار من بیچاره یارسول‌الله که مادر وپدرم فداءِ تو باد . آن ساعت **عایشه** گفت : «اسکتی انّ رسول الله یوحی الیه » خاموش باش ای **خوله** که وحی آمد برسول خدا . آن ساعت **جبرئیل** آمد وآیت آورد : «**قد سمع‌الله قول الّتی تجادلك فی زوجها** » الله سخن‌آن زن شنید که باتو جدال درگرفته درکار شوهر خویش . **عایشه** گفت : « سبحان من وسع سمعه الاصوات ان کان لیخفی علی بعض کلامها فانزل‌الله : « **قد سمع الله** .... » پاکست وبی‌عیب آن‌خداوند که اوبهمهٔ آوازهامیرسد . من‌درگوشهٔ خانه ببعضی‌آواز وی‌میرسیدم وببعضی‌نه ، رب‌العالمین از وراءِ هفت‌طبقهٔ‌آسمان بسمع قدیم‌خودهمه شنیدوخبرداد که : « **قد سمع‌الله...** » . ـ واوّل‌ظهار که دراسلام‌رفت این بود . قوله : « **الّتی تجادلك** » ای ـ تخاصمك « **فی زوجها** » ای ـ فی امر زوجها» فحذف المضاف .

« **وتشتکی الی الله** » ای ـ تظاهر[1] ما بها من‌المکروه . والاشتکاء : اظهارما بالانسان من‌المکروه ؛ والشکوی اظهارمایصنعه غیره به ، «**والله یسمع تحاورکما** » ای ـ مراجعتکما الکلام ؛ والتحاور : التجاوب ، وهو رجع الکلام و جوابه ؛ اُخذ من‌الحور و هوالرّجوع ، یقول حاربعد ماکار . قوله : « **والله یسمع تحاورکما** » لیس هذا تکرار لانّ‌الاوّل لما حکته من زوجها ، والثانی لما کان یجری بینهما وبین رسول‌الله و لانّ‌الاول ماض‌والثانی مستقبل . « **ان الله سمیع** » لکلامها « **بصیر** » بحالها ، و قیل : سمیع لاقوال العباد ، بصیر بافعالهم ، ثمّ ذمّ الظهار .

۱ ـ ج : تظهر .

فقال: « الّذین یظاهرون منکم من نسائهم » قرأ ابن‌عامر و ابوجعفر و حمزة و الکسائی بفتح الیاءِ والهاء وتشدید الظاءِ والالف بعدها، وقرأ عاصم یظاهرون بضم الیاءِ و تخفیف الظاءِ مع الالف و کسر الهاءِ وقرأ الآخرون یظّهّرون بفتح الیاءِ وتشدید الظاءِ و الهاءِ من غیر الالف، و معنی الجمیع و احد. یقال: ظاهر وتظاهر واظّاهر واظّهّر. « ماهنّ امّهاتهم » قراءة العامة بخفض التاءِ علی خبر ما و محلّه نصب کقوله: « ما هذا بشراً »، وقیل: تقدیره « ماهنّ بامّهاتهم » ای - ماصرن معهم فی محل الامّهات « ان امّهاتهم الّا اللّائی ولدنهم و انّهم لیقولون منکراً من القول » لایعرف فی شرع، و « زوراً » ای - کذباً « و انّ الله لعفوٌّ غفورٌ » عفا عنهم و غفرلهم حین بیّن لهم الکفّارة.

فصل

بدانکه سخن در - ظهار - بردوضرب است: یکی دربیان صورت ظهار ودیگر دربیان حکم ظهار، اما صورت ظهار آنست که: مردی ازاهل تکلیف زن خویش را گوید: « انتِ علیّ کظهر امّی » اگر بجای « انت » جزئی از اجزای زن گوید، چنانکه شعرُکِ علیّ کظهر امّی » یدکِ، بطنکِ، رأسکِ. هرعضوی از اعضاءِ زن بجای « انتِ » شاید، وظهار بود؛ و اگر بجای علیّ - منّی - گوید، یاعندی، یا معی، ظهار بود؛ واگر صلت بگذارد وگوید: « انتِ کظهر امّی » ظهار بود. واگر بجای ظهر عضوی دیگرگوید، چنانکه: « انتِ علیّ کرأس امّی، کید امّی، کبطن امّی » ظهار بود، واگرگوید: « کامّی » او « مثل امّی » کنایت باشد. اگر بقصد ونیت اعزاز واکرام‌گوید، ظهار نباشد؛ واگربقصد ونیت ظهارگوید، ظهار باشد. واگر بجای امّی « جدّة » گوید، یا « اخت » یا « عمّة » یا زنی از ذوات المحارم که تحریم وی اورا مؤبّد بود، ازجهت نسبت یا از جهت رضاع، ظهارباشد. اما حکم ظهار دو چیز است: تحریم وطی و وجوب کفّارت. حرام است بروی بزن رسیدن بعد ازظهار، تا آنکه که کفّارت کند و کفّارت بعود واجب شود. چنانك ربّ العزّة گفت: « ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة ».

اکنون خلافست میان علماء که عود چیست؟ - **شافعی** گفت: عود آن است که بعد ازظهار زمانی بر آید، چندانکه ممکن باشد طلاق گفتن وفرقت جستن و نه طلاق گوید ونه فرقت جوید، آنکه عود حاصل گشت و کفّارت لازم شد. اگربعد ازظهار در آن حال طلاق گوید، یا یکی را از ایشان مرگ رسد، کفّارت واجب نشود که عودحاصل نیاید.

ابن‌عباس گفت درتفسیر- **یعودون** - قال: یندمون فیرجعون الی الالفة. وذلك لانّ العودللقول هو المخالفة، یقال: عاد فلان لما قال، ای - رجع عمّا قال، هذا یوافق قول **الشافعی** - رجع، وذلك لأنّ قصده بالظهار التحریم فاذا امسكها علی النكاح ولم یطلّق قد خالف قوله، ورجع عمّا قال فتلزمه الكفّارة. وقال اهل الظاهر: العود هواعادة لفظ الظهار، ومعنی‌قوله: « **ثم یعودون لما قالوا** » ای - الی ماقالوا، فان لم یكرّر اللفظ، فلا كفّارة علیه، و هوقول « **ابی العالیة** »: وذهب قوم الی ان الكفّارة تجب بنفس الظهار، ومعنی‌العود هوالعود الی ماكانوا علیه فی الجاهلیة من نفس‌الظهار، یعنی: اذا عاد الرجل فی‌الاسلام الی‌مثل ذلك القول لزمته الكفّارة و هو قول **مجاهد و الثوری** وقال قوم: المراد من العود هوالوطی، وهو قول **الحسن** و **قتاده** و **طاوس** و **الزهری**. و قالوا: لا كفّارة علیه مالم یطأها، وقال قوم: هوالعزم علی الوطی و هو قول **مالك** و اصحاب الرأی. قوله: « **فتحریر رقبة** » ای - رقبة مؤمنة؛ لانّ الله سبحانه قیّدالرقبة بالایمان فی كفّارة القتل و اطلق فی‌هذا الموضع. و من حكم المطلق ان یحمل علی‌المقیّد. « **من قبل ان یتماسّا** » ای - من قبل ان یتجامعا. فالجماع محرّم علی المظاهر، حتی یكفّر فان وطیء قبل‌التكفیر فقد فعل محرّما ولا یسقط عنه‌الكفّارة، بل‌یأتی بها علی وجه القضاء كما لو اخّر الصلاة عن وقتها فانه لایسقط عنه اتیانها، بل یلزمه قضاؤها وسواءٌ كفّر بالاعتاق اوالصیام اوالاطعام، فانّه یجب علیه تقدیم الكفّارة علی‌الوطی. وقال **ابوحنیفة**: « إنْ كفّر بالاطعام جاز له ان یطأ ثم یطعم، لانّ الله تعالی قیّد العتق والصوم بما قبل‌المسیس و قال فی‌الاطعام: « **فمن لم یستطع فاطعام ستین مسكیناً** » ولم یقل من قبل ان

یتماسّا وعند الآخرین الاطلاق فی الاطعام ، محمول علی المقید فی العتق والصیام .
فهذا حکم و طی المظاهر ، امّا غیرالوطی من القبلة والتلذّذ ، فانّه لایحرّم قبل‌التکفیر
فی‌قولی اکثرالعلماءِ و هوقول **حسن** و **سفیان** . واظهرقول **الشافعی** کما انّ الحیض
یحرّم الوطی دون سائرالاستمتاعات ، و ذهب بعضهم الی انّه یحرّم جمیعها لانّ اسم‌
التماس‌تناول الکل ، « **ذلکم توعظون به** » ای - ذلکم التغلیظ فی‌الکفّارة تؤمرون
به وتخبرون بان فرضکم ذالک .

« **فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین** » فان افطر یوماً متعمّداً اونسی النیة
یجب علیه استیناف شهرین ، و ان افطر بعذر المرض او السفر ، ففیه **القولان** : و ان
تخلل[۱]صوم الشهرین زمان لایصحّ فیه‌الصوم ، کالعیدین وایام التشریق[(۱)] و ایام شهر
رمضان ینقطع التتابع ویجب الاستیناف . وان وطیءَ المظاهر فی الشهرین‌ان وطئها
نهاراً بطل‌التتابع وعلیه‌الاستیناف، وان وطئها لیلاً لم یبطل‌التتابع . وقال **ابوحنیفة** :
سوآءٌ وطیءَ لیلاً اونهاراً ، فانّه یبطل التتابع وعلیه الاستیناف .

« **فمن لم یستطع** » یعنی: المظاهر اذا لم یستطع الصوم لمرض او کبر اوفرط
شهوة ولایصبرعن الجماع ، یجب علیه اطعام ستین مسکیناً . روی ان‌النبی (ص) قال
لخولة بنت ثعلبة حین‌جآءته مریه ، یعنی‌زوجها -: فلیعتق‌رقبة . قالت : والذی‌بعثك
بالحق ماعنده رقبة ولایملکها . قال : فلیصم شهرین متتابعین ، فقالت : والذی بعثك
بالحق لو کلّفته ثلاثة ایام مااستطاع . قال‌مریه : فلیطعم طعام ستّین مسکیناً . قالت :
والذی بعثك بالحق ما یقدرعلیه . قال مریه : فلیذهب الی فلان‌بن فلان فقد اخبرنی
ان عنده شطر تمر صدقة فلیأخذه صدقة علیه ثمّ لیتصدّق به‌علی ستّین منسکیناً . وفی
روایة اخری : لمّانزل « **فتحریر رقبة** » انقطع‌الکلامُ دعا رسول‌اللّه(ص) **اوساً** فقرأها
علیه ، قال **اوس** : مـا املك رقبة ، فنزل الصیام و انقطع الکلام ، فقرأها علیه و قال
اوس : انّی اذا لم آکل فی یوم مراراً اصابنی دوران ، فنزل الاطعام ، فقرأها علیه ؛
فقال : لقد بتّنا طاوئین‌اللّیلة . فقال : اذهب الی **بنی‌زریق** ، یعنی قبیلة من‌الانصار ،

۱ - ج : یخلل :

۱) ایام تشریق : « سه روز است سپس عید گوسپند کشان » التفهیم ص ۲۵۳ .

فخذ صدقتهم فاطعم منها ستّين مسكيناً و كل الباقى مع اهلك .

و رُوى انّ رسول‌الله (ص) اتى بخمسة عشرصاعاً فاعطاه **اوساً** فقال تصدّق به .

و روى انّ المجادلة أتت يوماً **عمربن الخطاب** فسألته حاجة واغلظت له فى الكلام شديداً. فنهاها الناس واغلظوا لهاوقالوا لها: ترفعين صوتك على اميرالمؤمنين؟ - فنهاهم **عمر** فقال : دعوها فانّها امرأة سمع‌الله قولها من فوق سبع سموات .

ذلك « **لتؤمنوا بالله** » اى ــ ذلك الحكم ، وقيل : فرض ذلك لتؤمنوا بالله ورسوله ولا تستعملوا احكام الجاهلية . « **وتلك حدودالله** » يعنى : ما وصف من الكفّارات و **الظهار** . و اصل الحدّ المنع ؛ والحدّاد ــ البوّاب يمنع الناس . و أخذ احداد المرأة من امتناعها من التبعّل و الزينة . « **وللكافرين عذاب اليم** » لتركهم العمل بهذا الحكم .

« **ان الذين يحادون الله ورسوله** » . المحادّة ــ المشاقّة و المخالفة ، وهى ان تكون فى حدّ وشقّ وصاحبك فى حدّ وشقّ . « **كُبتوا** » اى ــ اُخزوا وهزموا ، كقوله : « اويكبتهم » ويقال : كبته لوجهه . « **كما كبت الذين من قبلهم** » ــ كفّار الامم الخالية الّذين حادّوا الله ورسوله . وقيل : اُخزوا يوم الخندق بالقتل و الهزيمة وردّ كيدهم فى نحورهم كما اُخزىَ الكفّار قبلهم . « **وقد انزلنا** » ــ اوحينا الى **محمد** (ص) « **آيات بينات** » يعنى : **القرآن** المبين فيه الحلال و الحرام و الاحكام . و قيل : « **انزلنا آيات** » فيمن حادّالله ورسوله من قبلهم فيما فعلنا بهم من الاهلاك . « **وللكافرين** » فى الدّنيا و الآخرة « **عذاب مهين** » يذلّهم و يخزيهم .

« **يوم يبعثهم الله** » يحييهم ويحشرهم ، « **جميعاً** » فى حالة واحدة ، « **فينبئهم** » يخبرهم « **بماعملوه** » من خير و شرّ ليعلموا وجوب الحجة عليهم ، « **احصيه الله** » اى ــ احاط علمه بتفصيل اعمالهم و « **ونسوه** » اى ــ و قد سهوا عنه ، ناسين ماقدّمت ايديهم . وقيل : « **نسوه** » اى ــ تركوا العمل به و بما امروا « **والله على كل شىء شهيد** » لايغيب عنه شىءٌ ، وقيل : يشهد عليهم فلايستطيعون ردّها دفعاً و انكارا .

« **الم تر** » اى ــ الم تعلم؟ « **ان الله يعلم ما فى السموات وما فى الارض** »

لایعزب عن علمه شیء « **مایکون من نجوی ثلثة** » ای ـ مایقع من مناجاة ثلثة، فیکون النجوی بمعنی الاسرار وهو مصدر علی وزن فَعلی، مشتق من النجوة وهی المرتفع من الارض، لبعد الحاضرین عنها. وقیل: النجوی القوم، المتناجون، کقوله: «واذهم نجوی» وقوله: « **ثلثة** » خفض باضافة النجوی الیه. ویجوز أن یکون خفضاً لانّها من نعت النجوی: « **الاّ هو رابعهم** » بالعلم یعلم نجویهم. « **ولاخمسة الاّ هو سادسهم ولاادنی من ذلك ولا اکثر** » خفض لاتّباعه الثلاثه و الخمسة. و قرأ **یعقوب**: « **اکثرُ** » بالرفع ردّاً علی محل من نجوی کقوله: «وما من دابة فی الارض» و«لاطائر» فی قرآءة من رفعها. « **اینما کانوا** » من السماء والارض « **ثم ینبئهم بماعملوا یوم القیمة** » توبیخاً لهم وتأکیداً للحجة علیهم. « **انّ الله بکل شیء علیم** » ـ لایخفی علیه شیءٌ وسبب نزول هذه الآیة ثلثة نفر مضی ذکرهم فی سورة الزخرف.

« **ألم تر الی الذین نهوا عن النجوی** » این آیه در شأن جهودان ومنافقان فروآمد که میخواستند که پیوسته رنجی واندوهی بردل مسلمانان می‌نهند. قومی ازین منافقان فراهم می نشستند و پوشیده با یکدیگر سخن میگفتند و پنهان از مسلمانان بناصواب رازها میگفتند، چون مسلمانان را میدیدند، بایکدیگر بچشم مینمودند. وبامسلمانان می‌نگرستند وچنان مینمودند که مادرحق شماآن میدانیم که اگر شما بشنوید اندوهگن شوید. و مسلمانان را تهمت در دل میافتاد در حق برادران وخویشان که درغزاها بودند؛ میگفتند: مگراینان خبری ازقتل ومرگ شنیده‌اند و براز با یکدیگر میگویند، و بیکدیگر بچشم همی نمایند که هیچ مگوئید؟ ومسلمانان باینمعنی دلتنگ همی گشتند. و مقصود منافقان در آن راز باطل همین بود که مسلمانان را تهمتی در دل افکنند واندوهگن کنند؛ پس تاآنکه که آن قوم از غزاها بازمیگشتند وبسلامت بوطن خود میرسیدند، ایشان در اندوه میبودند. آخراین مسلمانان شکایت کردند برسول‌خدا (ص) ازاین احوال و رسول ایشان را فرمود که: نیز براز سخن مگوئید و با یکدیگر باینمعنی منشینید. ایشان فرمان رسول برکار نمیگرفتند و باز برمناجات باطل خود باز میگشتند،

تادرشأن ایشان این آیه آمد که: «**الم تر الی الذین نهوا عن النجوی ثم یعودون لما نهوا عنه**» ای- یرجعون الی المناجاة التی نهوا عنها. «**ویتناجون بالاثم والعدوان**» ای بالمعصیة والظلم «**ومعصیت الرّسول**» یعنی: و بما یصیرون عاصین للرسول اذا کان نهاهم عن ذلك، و قیل: یوصی بعضهم بعضاً بمعصیة الرسول فی نجویهم و یقول بعضهم لبعض: خالفوا امره، وقرأ حمزة «وینتجون»؛ تقول: تناجینا وانتجینا بمعنی واحد، وتقول: ناجیت فلاناً ونجوته بمعنی واحد، وهو نجی وانا نجیه. «**واذا جاؤك حیّوك بما لم یحیّك به الله**» هؤلاءِ قوم الیهود، کانوا یدخلون علی النبی (ص) و یقولون السام علیك؛ والسام الموت، وهم یوهمونه انّهم یقولون السلام علیك. و کان النبی (ص) یردّ علیهم فیقول: علیکم! فاذا خرجوا، قالوا: «**لولا یعذّبنا الله بما نقول**» یعنی: لو کان هذا نبیاً، لعذّبنا الله بمانقول. قال الله تعالی ردّ علیهم. «**حسبهم جهنم**» ای - کافیهم عذاب جهنم. «**یصلونها وبئس المصیر**» المنقلب والمأوی. روی عن ابن ابی ملیکة عن عایشة «انّ الیهود اتوا النبی (ص) فقالوا: السام علیك یا محمد. قال: و علیکم. ففطنت عایشة فقالت: علیکم السام واللعنة یا اولاد القردة والخنازیر. فقال رسول الله: مهلاً یا عایشة، علیكِ بالرفق، و ایاكِ والعنف والفحش، ان الله یبغض الفحش والتفحش». قالت: اولم تسمع ماقالوا؟ قال: «اولم تسمعی ما قلت؟ رددت علیهم! فیستجاب بی فیهم ولایستجاب لهم فیّ». وقال رسول الله (ص): اذا سلّم علیکم اهل الکتاب، فقولوا: و علیکم؛ ثمّ انّ الله تعالی نهی المؤمنین ان یتناجوا فیما بینهم کفعل المنافقین والیهود. فقال:

«**یا ایها الذین آمنوا اذا تناجیتم فلا تتناجوا بالاثم والعدوان ومعصیت الرسول**»

کفعل المنافقین. وقال **مقاتل**: هذا خطاب للمنافقین، یعنی: «**یا ایّها الذین آمنوا**» فی الظاهر بلسانهم «**اذا تناجیتم فلا تتناجوا بالاثم والعدوان ومعصیت الرسول وتناجوا بالبرّ والتقوی**» ای- بما تثبت فی القلوب من طاعة الله «**والتقوی**» ای- بالعفاف عمّا حرّم الله عزّوجل، ثم خوّفهم. فقال: «**واتّقوا الله الذی الیه تحشرون**» ای - تجمعون بعد الموت فتردّون الی حکمه.

« **انّما النجوی من الشیطان** » ای ـ النجوی بالاثـم والعدوان من فعل الشیطان وتزیینه وتسویله ، « **لیحزن الّذین آمنوا** » . حزنه واحزنه واحد ، ای ـ لیغمّ مؤمنی الصحابة به بمایتوهمون انه لوقوع بلیّة ومصیبة . «**ولیس**» الشیطان ولا نجویهم فیما بینهم « **بضارّ** » المؤمنین ،« **شیئاً الّا باذن الله** » بعلمه وقضائه وقدره. و قیل : لایضرّهم شیئاً الّا اذا اراد الله ذلـك : « **و علی الله فلیتوکل المؤمنون** » ای ـ فلیفوّضوا امورهم الیه ولیثقوا به؛ وقیل: فی معنی قوله:« **انما النجوی من الشیطان** » هو احلام النوم التی یراها الانسان فی نومه فیحزنه . وصحّ عن رسول‌الله (ص) قال : « اذا کنتم ثلاثة فلایتناجی اثنان دون‌الثالث ، فانّ ذلك یحزنه » . وفی روایة : «الّا ان یستأذنه » .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « **بسم الله الرحمن الرحیم** » . ای مرغی که تا از آشیان قدم بر آمدی شکارت همه جگرهای صدّیقان است ، تماشاگاهت همه‌ارواح عاشقان‌است ، آشیانت دلهای محبانست ، پروازت همه بر هوای جان عاشقانست . ای عزیزی که تا تونقاب از چهرهٔ جمال برداشتی همهٔ خراباتها کعبهٔ وصال گشت ، کنشت و کلیسا بمسجد ومحراب بدل گشت ، زنارها کمرعشق دین شد :

چون تو نمودی جمال ، عشق بتان شد هوس

رو که ازین دلبران ، کار تـو داری و بس !

قوله تعالی:« **قد سمع‌الله قول‌التی تجادلك فی زوجها وتشتکی الی‌الله** » من کان اضعف ، فالرب به الطف . ربّ‌الارباب ، خداوند همهٔ خداوندان ، لطیف و کریم ومهربان ، کارضعیفان چنان سازد که جملهٔ اقویا ازآن درتعجب آیند . صدـ هزارمقرّب مسبّح مقدّس دربحار رکوع وسجود غوص کردند وبر درگاه عزّت آواز تسبیح وتقدیس برآوردند وکس حدیث ایشان نکرد ، وآن ضعیفهٔ بینوای عاجز ، آن مجادله، که ازسرسوزوتحیّر برآن درگاه بزارید وازنومیدی بنالید ، بنگر که **قرآن مجید** رقم اعزازبر کسوهٔ راز وی چون کشید که: « **قد سمع الله قول التی**

تجادلك في زوجها و تشتكي الى الله » ما آن شکوی وی نیوشیدیم وناله ودعاء وی شنیدیم و آن رنجوری و بندوری [1] که در آن بمانده بود ، از جهت ظهار شوهر گشایش پدید کردیم . ما آن خداوندیم که هر درماندهای را کش یار نماند ، نیك یاریم ، هر بندوری را بند گشائیم ؛ هر غمگینی را غم زدائیم ؛ شنونـدهٔ آواز درویشانیم ، نیوشندهٔ راز بیچارگانیم ، پاسخ کنندهٔ نیاز درماندگانیم .

در خبراست که این زن مجادله روزی پیش **عمر خطاب** آمد ، در روزگار خلافت وی ، شغلی راکه‌بوی داشت وبدرشتی با وی سخن گفت . جماعتی که حاضر بودند ، بانگ بروی زدند ، گفتند : نمیدانی که با امیرالمؤمنین سخن‌درشت نباید گفت ؟ ! ـ عمر باایشان گفت : خاموش باشید واین ضعیفه راحرمت دارید ، که این آن زن است که حق جل ّجلاله از وراءِ هفت طبقهٔ آسمان سخن وی بشنید و این نواخت و کرامت برسروی نهاد که : « **قد سمع الله قول التی تجادلك في زوجها و تشتكي الى الله**» . ای مسلمانان درویشان را حرمت دارید و بمراعات ومواسات با ایشان بخدای تقرّب کنید ، که ایشان اگر چه امروز بیچارگان و بینوایانند ، فردا ملوك جنت مأوی‌و بزرگان فردوس اعلی ایشان‌اند . بدان منگرید که امروز در حال ایشان خللاست ، وجامهٔ ایشان خلقاست ، ورخسارایشان زرداست ، ودل‌ایشان پردرداست ؛ بدان نگرید که فرداعزیزان‌دارالسلام ورئیسان دارالمقام‌ایشان باشند ، حال ایشان چنانست که شاعر گوید :

این درویشان ز وصل بوئی دارند گویی ز شراب مهر جوئی دارند
درمجلس‌ذکرهای وهوئی‌دارند می‌امره زنان کز و چنویی دارند

اگرمؤمنان امّت **احمد** را خود این تشریف بودی که‌رب‌العالمین درین‌سوره میگوید که : «**مایکون من نجوی ثلثة الّا هو رابعهم**» الی قوله :«**وهومعهم**» تمام بودی . **اصحاب کهف** را با جلال رتبت ایشان و کمال منزلت ایشان میگوید : « ثلثة رابعهم کلبهم » و « یقولون خمسة سادسهم کلبهم » سه بودند چهارم ایشان

---

١) بندوری : دراینجا بمعنی دربندی وقیدآمده است .

کلب ایشان، یاپنج بودند، ششم ایشان کلب ایشان؛ و این امّت را میگوید: سه کس فراهم نیایند رازی را که گویند که نه چهارم ایشان الله بود. ورپنج کس باشند، ششم ایشان الله بود؛ بعلم باایشان بود، بفضل و نصرت با ایشان بود، مونس دل ایشان بود، همراه و همراز ایشان بود.

ذوالنون‌مصری گفت: براطراف **نیل** میگذشتم، جوانی‌رادیدم شوری‌عظیم داشت. گفتم: از کجائی ای غریب؟ ـ جواب داد ببدیهت که غریب کی‌باشد او که باوی انسی دارد؟ تنها چون بود کسی که همراهش اوبود؟ **ذوالنون** ازدست خود رها شد، ولهی در وی آمد، ساعتی ازخود غائب گشت، بیخود نعره‌ای همی کشید! جوان گفت: ای پیر طریقت ترا چه روی نمود این ساعت؟ ـ گفت: دارو با درد موافق افتاد! آنکه روی سوی آسمان‌کرد، درمناجات شد؛ گفت: ای خداوندی که درمان دلها تو داری، کیمیای حاصلها تو سازی، فغان جانها توشنوی، تاوش[1] خاطرها تو بینی؛ دریاب این بیچاره که در غرقابست ودلش از بیم درد نبایست[2] کبابست؛ دردی دارد که بهی‌مباد اورا، این‌درد صوابست؛ بادردمندی بدرد خرسند کسی را چه حسابست؟!

۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: « **یا ایها الّذین آمنوا** » ای ایشان[3] که بگرویدند، « **اذا قیل لکم** » چون شما را گویند: « **تفسّحوا فی المجالس** » در مجلس فراخ‌ترنشینند، « **فافسحوا یفسح الله لکم** » جنبید و فراخ نشینند تا الله شما را جای فراخ کند. « **واذا قیل انشزوا فانشزوا** » وچون‌شمارا گویند: برجهید، برجهید؛ « **یرفع الله الّذین آمنوا منکم** » تا الله بر دارد[4] ایشان را که گرویدند از شما. « **والّذین اوتوا العلم درجات** » و ایشان که دانش دادند ایشان را درجه هاشان بردارد درمزد، هم گوینده وهم شنونده را درمجلس. « **و الله بما تعملون خبیر** (۱۱). »

۱) تاوش: صورت دیگری است از تابش بمعنی فروغ. ۲) نبایست: نابایست.
۳) ایشان منادی واقع شده و ازنوادر است. ٤) بردارد: بالا ببرد وبر کشد.

والله با آنچه شمامیکنید دانا ست و از آن آگاه .

«یا ایّها الّذین آمنوا» ای گرویدگان ! **«اذا ناجیتم الرسول»** چون خواهید که با رسول من راز کنید ، **«فقدّموا بین یدی نجویکم صدقةً»** پیش از راز خویش صدقه ای فرا فرستید . **« ذلك خیرٌ لکم »** آن به است شمارا [که راز مکنید] **« واطهر»** وآن پاك دارنده تر بود دل مسلمانـان را ، **«فان لم تجدوا»** و اگر نمی یاوید[1] چیزی که صدقه دهید ، **« فانّ اللّه غفورٌ رحیم(۱۲). »** الله آمرزگار وبخشاینده آنچه گذشت بیامرزید .

« أاشفقتم » بترسیدید ؟ **« ان تقدّموا بین یدی نجویکم صدقات»** کـه پیش‌ازرازخویش صدقه‌ای‌دهید ؟ **«فاذلم تفعلوا»** اکنون که نکردید ، [والله گذشته گذاشت] **« وتاب اللّه علیکم »** وازشما توبه وعذر بپذیرفت**«فاقیموا الصلوة»** پس نماز بپای دارید ، **« وآتوا الزکوة »**وزکوة مال‌دهید.**«و اطیعوا اللّه و رسوله»** و فرمان برید خدا و رسول او را **« واللّه خبیرٌ بما تعملون (۱۳) »** . والله داناست بآنچه شما میکنیدو آگاه .

«الم تر الی الّذین تولّوا» نبینی ایشان راکه بدوستی گرفتند وبپذیرفتند **«قوماً غضب‌الله علیهم»** قومی‌را که الله‌برایشان [1] بخشم است . **«ما هم منکم ولا منهم»** نه ازشمااند که مسلمانانید ونه از ایشانند که جهودانند .**« و یَحلفون علی الکذب »** وسوگند میخورند بدروغ ، **« وهم یعلمون(۱٤). »** وایشان میدانند که دروغ‌زنانند .

«اعدّالله لهم عذاباً شدیداً» بساخت‌الله ایشان را عذابی سخت **« انّهم ساءَ ماکانوا یعملون(۱۵). »** که ایشان بد کردار قومی‌اند و بد کار که میکنند .

«اتّخذوا ایمانهم‌جنّة»سوگندان خویش سپر گرفتند[ازشمشیر] **« فصدّوا عن سبیل‌الله»** تا بر گشتند ازراه خدای . **« فلهم عذاب مهین (۱٦)»** ایشان راست

۱ــ ج : ورآیشان .

۱) نمی یاوید : نمی‌یابید .

عذابی خوار کننده.

« **لن تغنی عنهم** » بکار نیاید ایشان را [روز رستاخیز] «**اموالهم و لا اولادهم من اللّه شیئاً** » نه مالهای ایشان و نه فرزندان هیچیز[1] **اولئك اصحاب النّار هم فیها خالدون**(۱۷) .» ایشان در آتشند جاویدان.

« **یوم یبعثهم اللّه جمیعاً** » آن روز که بر انگیزد الله ایشان را همه « **فیحلفون له کما یحلفون لکم** » و او را سوگندان میخورند، همچنانك شما را سوگند میخورند درین جهان بدروغ. « **و یحسبون انّهم علی شیٔ** » و‌می‌پندارند که بر چیزی‌اند « **ألا انهم هم‌الکاذبون**(۱۸). » آگاه باشید که قومی‌دروغ زنانند.

«**استحوذ علیهم الشیطان**» چیره شد برایشان دیو و زورگرفت « **فا نسیهم ذکر اللّه** » برایشان فراموش کرد یاد الله و بایشان سست کرد وخوار. « **اولـئك حزب الشیطان**» ایشان‌سپاه دیواند «**الاانَّ حزب‌الشیطان هم الخاسرون**(۱۹).» آگاه باشید که سپاه دیو ایشانند که زیان کاران ونومیدان و کم‌آمدگان‌اند.

« **انَّ الّذین یحادّون‌اللّه ورسوله**»ایشان که خلاف میکنند باخدای‌ورسول او و در جز راه[2] میروند. « **اولئك فی الاذلّین** (۲۰). » ایشانند که در گروه خوارترهمهٔ خواران‌اند.

«**کتب‌اللّه** » خدای نوشت [وخواست و قضا کرد وگفت:] « **لاغلبنَّ انا و رسلی** » که من کم آرم[3] ورسول من دشمن را. « **انّ‌اللّه قوّی عزیز** (۲۱). » الله تاونده[4]است [تواننده‌ای سخت‌گیر فراخ توان].

« **لاتجد قوماً** » نیاوی[5]هرگز هیچ گروه « **یؤمنون باللّه‌والیوم‌الآخر** » که گرویده باشند بخدای وروز رستاخیز« **یوادّون‌من‌حادّاللّه ورسوله**» که‌دوستی میدارند باکسی‌که خلاف دارد وکژی باخدای ورسول او، «**ولوکانوا آباء هم**» وهرچند پدران ایشان باشند، « **اوابناء هم** » یا پسران ایشان، « **او اخوانهم** »

---

۱) هیچیز : هیچ چیز.　۲) جزراه : بیراه.　۳) کم‌آوردن : کاستن.
٤) تاونده : توانا وزورمند.　٥) نیاوی : نیابی.

یا برادران ایشان ؛ «**او عشیرتهم**» یا خاندان ایشان ؛ « **اولئك كتب فی قلوبهم الایمان** » ایشان آنند که الله ایمان در دلهای ایشان نهاد و نوشت و اوکند[۱] . «**وایدهم بروح منه**» ونیرویی داد ایشان را و یاری کرد پیغامی وبخشایشی‌ازخود، « **ویدخلهم جنّات تجری من تحتهاالانهار** » و درآرد ایشان را در بهشتهایی‌زیر آن جویها روان . «**خالدین فیها**» ایشان جاویدان در آن . «**رضی‌الله عنهم**» الله ازیشان خشنود [و طاعت ایشان پسندیده] «**و رضوا عنه**» و ایشان از الله خشنود [و پاداش اوپسندیده] ؛ « **اولئك حزب‌الله** » ایشان که چنین‌اند ، سپاه خدای‌اند؛ « **الا انّ حزب‌الله هم‌المفلحون** (۲۲) » آگاه‌بید[۲] که سپاه‌خدا جاویدپیروزاند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « **یا ایها‌الّذین آمنوا اذا قیل لکم تفسّحوا فی المجالس** » الآیة، **مقاتل** گفت : سبب نزول این آیه آن بود که اصحاب رسول در مجلسها که رسول(ص) حاضر بودی هریکی از ایشان می‌شتافتند تا نشست وی برسول نزدیکتر بودی ، و باین معنی منافست میان ایشان رفتی . وقتی رسول خدا درصفّه نشسته بود و جایگه بس تنگ‌بود وجمعی مهاجر و انصار، که نه‌بدریان بودند ، حاضرآمده و بقرب رسول جای گرفته . پس قومی **بدریان** بآخر رسیدند وجای نشست نیافتند ، برابر رسول ایستاده منتظران که تا ایشان را جای دهند . کس ایشان را جای‌نداد. رسول(ص)اهل‌بدر راهمیشه گرامی‌داشتی‌وایشانرا نواخت کردی . رسول‌چند کس‌را گفت از آن نشستگان : « قم یا فلان ، قم یا فلان » قومی را از ایشان برانگیخت و اهل بدر را بجای ایشان نشاند . آن قوم را بر روی کراهیت پدید آمده و قومی منافقان‌بیهوده سخن‌درگرفتند که این‌نه عدلست که وی کرد. سابقان رابرانگیخت

۱) اوکند : افکند .
۲) بید : باشید .

و لاحقان را بجای ایشان نشاند . در آن حال **جبرئیل** آمد و این آیه آورد. رسول خدا(ص) برقوم خواند. وبعد ازآن بهرمجلس که نشستند ، چون دیگری درآمدی جای بر وی فراخ داشتندی **ابن‌عباس** گفت : در شأن **ثابت بن قیس بن شماس** فرو آمد که در مجلس رسول(ص) آمد ومجلس غاص بود وجایگه‌تنگ ، پای بر سر جمع می‌نهاد و میگفت : «توسّعوا و تفسّحوا» تانزدیك‌رسول(ص)رسید. آخر آن یکی مرد که نزدیك رسول نشسته بود ، او را جای نداد و نجنبید .ربّ‌العالمین در شأن آن مرد این آیه فرو فرستاد .

حسن گفت : این آیه در غزا فروآمد ، در مجالس حرب و قتال؛همانست که جای دیگر گفت : «تبوّیءالمؤمنین مقاعد للقتال » وکانوا لشدّة رغبتهم فی‌الجهاد یتزاحمون علی‌الصف الاول ؛ و یقول بعضهم لبعض توسّعوا الیّ‌لنلقی‌العدوّ و نُصیب الشهادة ، فلا یوسّعون‌له‌رغبةً‌منهم‌فی‌الجهاد والشهادة؛ فانزل‌الله تعالی‌هذه‌الآیة وقیل : « انّ‌رجلاً‌من‌الفقراء دخل‌المسجد فاراد ان یجلس بجنب احد من‌الاغنیاء فلمّاقرب منه قبض‌الغنی ثوبه الیه، فرای‌رسول‌الله(ص)ذلك، فقال للغنی:اخشیت ان تُعدیه غناك او یُعدیك فقره ؟ رُوی عن **نافع** عن **ابن عمر** قال : قال رسول‌الله (ص) : «لایقیمنّ احدکم الرجل من مجلسه ثمّ یخلفه فیه ولکن تفسّحوا و توسّعوا » . و فی روایة **جابر بن عبدالله** :انّ النبی(ص) قال : لایقیمنّ‌احدکم اخاه یوم‌الجمعة و لکن لیقل افسحوا» . التفسّح ؛ التوسّع ؛ یقال: انت فی‌فسحة من دینك، ای- فی‌سعة و رخصة؛ و فلان فسیح‌الخلق ، ای ـ واسع‌الخلق ؛ و قال الشاعر :

یا قومنا الی متی نصیح   و لا یروج عندکم فصیح
انّ‌البلاد عرضها فسیح   **وزوزن** قدخربت فسیحوا

قرأ **عاصم**:« **تفسّحوا فی‌المجالس** » لانّ‌لکلّ جالس مجلساً معناه لیتفسّح کلّ‌رجل فی‌مجلسه؛ وقوله : « **یفسح‌الله لکم** » ای یفسّح ذلك‌المجلس‌بازالة وحشة التضایق وتطبیب النفوس به؛ وقیل : « **یفسح‌الله لکم** » فی الجنة ، وقیل : یفسح الله فی القبر .

« **واذا قيل انشزوا فانشزوا** »قرأ اهل **المدينة** و **الشام** و **عاصم** بضم الشينين وقرأ الآخرون بكسرهما وهما لغتان والمعنى : اذا قيل لكم ارتفعوا عن مواضعكم وتحرّكوا حتى توسّعوا لاخوانكم فافعلوا . وقال **عكرمة** و **الضحاك** : كان رجال يتثاقلون عن الصلوة اذا نودى لها ، فقيل لهم: انهضوا الى الصلوة والذكر وعمل الخير ؛ وقيل : معناه لاتطيلوا المكث عند رسول الله (ص) فانّ له حوائج كقوله ولامستأنسين لحديث .

«**يرفع الله الّذين آمنوا منكم**» ذهب بعضهم الى أنّ الدّرجات لاولى العلم خاصّة ، اى يرفع الله الذين آمنوا منكم ويرفع «**الّذين اوتوا العلم درجات**» وقيل: تقديره يرفع الله الّذين آمنوا منكم لايمانه وطاعته درجة ومنزلة ، ويرفع الّذين اوتوا العلم من المؤمنين على من ليس بعالم درجات . قال **الحسن** : قرأ **ابن مسعود** هذه الآية وقال : يا ايّها النّاس افهموا هذه الآية ولترغبنّكم فى العلم ، فانّ الله يقول : يرفع الله المؤمن العالم فوق الّذى لايعلم ، درجات بيّن الله عزّوجل فى هذه الآية فضل العلماء على من دونهم . رُوى عن **جابر بن عبدالله** قال : قال رسول الله (ص) : « فضلُ العالم على الشهيد درجة وفضلُ الشهيد على العابد درجة وفضلُ النبى على العالم درجة، و فضلُ العالم على سائر الناس كفضلى على ادناهم ». وقال صلّى الله عليه وسلّم : « من جاءته منيّته وهو يطلب العلم فبينه وبين الانبياء درجة » . ويروى عن **كثير بن قيس** قال : كنت مع **ابى الدرداء** فى مسجد **دمشق** فجاءَ رجل فقال :يا **ابا الدرداء** انّى جئتك من **مدينة الرسول** (ص) فى حديث بلغنى انّك تحدث عن رسول الله (ص)، قال: ماكانت لك حاجة غيره ؟ ـ قال : لا؛ قال : ولاجئت لتجارة ؟ ـ قال: لا ؛ قال: ولاجئت الّا فيه ؟ ـ قال : نعم ؛ ـ قال : فانّى سمعت رسول الله (ص) يقول : من سلك طريق علم سهّل الله له طريقاً من طرق الجنّة وانّ الملائكة لتضع اجنحتها رضاً لطالب العلم وانّ السموات والارض والحوت فى الماء لتدعو له وانّ فضلَ العالم على العابد كفضل القمر على سائر الكواكب ليلة البدر : « وانّ العلماءَ هم ورثة الانبياء » و انّ الانبياءَ لم يورثوا ديناراً ولا درهماً ، انّما ورثوا العلم فمن اخذه اخذ بحظّ وافر » . عن **نافع**

عن **عبدالله بن عمر** قال : انّ رسول َالله . مرّ بمجلسين فی‌مسجد، واحد المجلسين يدعون الله و يرغبون اليه والآخر يتعلمون الفقه و يعلّمونه . قال: « كلا المجلسين على‌خير ، واحدعما افضل‌من‌صاحبه . اما هولاءِ فيدعون الله ويرغبون اليه، واماهولاءِ فيتعلمون الفقه ويعلمون الجاهل ؛ فهولاءِ افضل وانّما بعثت معلماً » ، ثمّ جلس‌فيهم وعن **ابن مسعود** : قال‌النبی(ص): « من‌خرج يطلب‌باباً من‌علم ليردّ به ضالّا الی‌هدیً اوباطلاً الى حقّ ، كان عمله كعبادة متعبّد اربعين عاماً » . وقال صلى‌الله عليه وسلّم : « من‌علّم علماً ، فله اجرما عمل به عامل، لاينقص من اجر العالم شيئاً » . و عن **محمد بن كعب** قال: قال رسول‌الله (ص) : «لايصلح بعالم [1] أنْ يسكت على علمه، ولا يصلح لجاهل ان يسكت على‌جهله حتى‌يسأل ؛ وتصديق ذلك فی كتاب‌الله « فسئلوا اهل‌الذكر ان كنتم لاتعلمون » . وعن **زيدبن ثابت** قال : من غدا او راح الى‌المسجد ليتعلّم علماً اويعلّمة اويحيی‌سنّةً قد درست ، كان مثله كمثل الغادی الرائح فی‌سبيل الله . وعن **ابی الدرداء** قال : لان اتعلّم مسألة احبّ الیّ‌من ان اصلّی‌مائة ركعة ولان اُعلّم مسألة احبّ الیّ من ان اصلّی الف ركعةً . وعن **ابی سلمة** قال : قال **ابوهريرة** و **ابوذر** باب من العلم نتعلّمه احبّ الينا من الف ركعة تطوّع وباب من‌العلم نعلّمه عمل به اولم يُعمل به احبّ الينا من مائة ركعة تطوّع؛ وقالا:سمعنا رسول الله (ص) يقول : « اذاجاءَ الموت طالب العلم على‌هذه الحال ، مات وهوشهيد» .

« **يا ايّهاالّذين آمنوا اذاناجيتم الرّسول** » . سبب نزول اين آيه آن بود كه مؤمنان صحابه ازرسول خدا (ص) سؤال بسيارميكردند و درمجلس وی دراز می‌نشستند و درمناجات رسول افراط ميكردند، تا بغايتی كه رسول (ص) از آن ضجر گشت و كراهيت نمود . ربّ‌العالمين تخفيف رسول را و تأديب ايشان را اين آيت فرستاد .

مقاتل حيان گفت : توانگران درمجلس رسول ومناجات باوی وسؤال كردن از وی دراز می‌نشستند و بر درويشان مزاحمت داشتند، تا ايشان نشسته بودند درويشان را تمكّن آن نبود كه با رسول‌سخن گفتندی ونه‌آن توانگران سخن كوتاه

---

۱ ـ الف : لعالم .

میکردند، تا رسول‌را تخفیف بودی ؛ پس‌ربّ العالمین تأدیب توانگران را و تخفیف رسول(ص)رابفرمود تا هر که‌مناجات‌رسول‌خواهد که کند، نخست‌صدقه ای‌در پیش دارد، آنگه‌مناجات کند. اینست که رب‌ّالعالمین گفت :«**اذا ناجیتم‌الرّسول فقدّموا بین یدی نجویکم صدقة** » . پس درویشان ازنایافت وتوانگران ازبخل نمیکردند وکار برصحابه دشخوار شد که ازمناجات ومحادثت‌رسول(ص) بازمانده بودند. بعضی مفسّران گفتند:چندروزاین‌حکم‌ثابت‌بود، پس‌منسوخ گشت، وقومی گفتند:یك‌ساعت روزثابت‌بود ، پس‌رخصت آمد ؛ وناسخ که:« **أأشفقتم ان تقدّموا بین یدی نجویٰکم صدقات**» و این آیه ناسخ آن حکم گشت و هیچکس از صحابه بحکم این آیت نرفت ، مگر **علی‌بن ابی طالب** (ع) . رُوی انّ **علیاً** (ع) کان یقول : « آیـة فی کتاب‌الله لم یعمل بها احد قبلی ولایعمل بها احدبعدی، وهی‌آیة المناجاة » . رُوی انّه قـال : « کان عندی عشرة دراهـم ، فکنت‌اذا ناجیتُ النبی (ص) تصدّقت بدرهـم فنسختْ ولم یعمل بها احد غیری» و قیل: تصدّق **علی** (ع)بدینار.و رُوی انّ رسول‌الله (ص) قال : « یا **علی** بکم یتصدّق الرّجـل قبل نجواه » ؟ ـ فقال **علی** (ع) : « الله و رسوله اعلم » ! ـ فقال : بدینار . ـ فقال**علی** :« الدینار کثیر لایطیقونه » ، فقـال : رسول‌الله : « فبکم یا**علی** » ؟ ـ قال « حبّة اوشعیرة » . ـ فقال رسول‌الله : « انّك لرجل زهید» ای ـ قلیل‌المال . ـ قال **علی** (ع) : « فبی‌خفّف‌الله عن‌هذه الامّة » . قال**ابن‌عمر** : کان **لعلی بن ابی‌طالب** کرّم‌الله وجهه ثلث لوکانت لی واحدة منهنّ کانت احبّ‌الیّ من حُمرالنّعم: تزویجه **فاطمة** علیها السلام، واعطاءه الرایة یوم‌خیبر، وآیةالنجوی. وقال بعضهم : انّ رسم‌النثارات للملوك وغیرهم من‌الکبراءِ والرؤساءِ مأخوذ من‌آداب الله تعالی فی‌شأن رسوله حیث قال : « **یا ایّهـا الّذیـن آمنوا اذا ناجیتم الرّسـول فقدّموا بین یدی نجویکم صدقة** » قوله. « **ذلك خیرلکم** » ای ـ ذلـك التصدّق خیرلکم من‌البخل . « **واطهر** » لانفسکم وازکی‌لها « **فان لم تجدوا** » ماتتصدّقونه قبل النجوی « **فانّ الله غفور** » یغفرلکم لعلمه بضرورتکم وصدق نیاتکم،«**رحیم** » بکم حیث لم یؤاخذکم بذلك .

« **أأشفقتم** » قال **ابن عباس** : ابخلتم ؛ و قال الشاعر :

هوّن عليك ولا تولع باشفاق فانّما مالنا للوارث الباقی .

والمعنی : اخشيتم الفقر والفاقه من هذه‌الصدقة و عصيتم‌الله بان‌لم‌تفعلوا ماامركم به ؛ ثمّ قال : « **فاذ لم تفعلوا و تاب‌الله عليكم** » من هذه المعصية و اسقط عنكم هذا الفرض . «**فاقيموا الصلوة وآتوا الزكوة** » المفروضة فی مالکم فان هذا لا يوضع عنكم بوجه . « **و اطيعوا الله و رسوله** » فيما يأمركم‌به . قال **مقاتل بن حيان:** كان ذلك عشر ليال ثمّ نسخ . و قال **الكلبی** : ماكان الّاساعة من‌نهار وقيل : قصة الآية انّهمّ لما نهوا عن النجوی فلم ينتهوا اُمروا ان‌يتصدّق الرجل بصدقة اذا اراد ان يُسارّ رسول‌الله (ص) ثمّ يسارّه ثمّ نسخت بعد ساعة بقوله : « **أأشفقتم ان تقدّموا بين يدی نجويكم صدقات** » وتجاوزعنهم‌بقوله : «**فاذ لم‌تفعلوا و تاب‌الله عليكم** » . قيل : الواوصلة مجازه و اذلم تفعلوا تاب الله عليكم و نسخ‌الصدقة ثم قال : « **فاقيموا الصلوة** » . هذا كلام عارض و هو تعظيم للصلوة هذا كفعل الخطيب فی‌الخطبة للصلوة والخطبة للنكاح‌يبدأ بتعظيم‌طاعةالله واقامة امره، ثمّ‌يأخذفی‌المقصود بدأ عزّوجل بتعظيم اعظم‌ما كتب علی‌العباد وهو اقامة‌الصلوة و ايتاء الزكوة ثمّ‌اخذ فی قصة‌الحال فقال : «**اطيعواالله و رسوله** » فی ترك النجوی و تجنّب اذی‌المسلمين « **والله خبير بما تعملون** » .

« **الم تر الی‌الّذين تولّوا قوماً غضب‌الله عليهم** » . اين آيه درشأن سران منافقان فروآمد : **عبدالله ابی سلول و عبدالله‌بن سعدبن ابی‌سرح و عبدالله بن نبتل** كه با جهودان كه غضب‌وسخط الله بر ايشانست دوستی‌داشتند و اسرار مؤمنان با ايشان می گفتند و در عداوت رسول (ص) با يكديگر عهد می‌بستند.ربّ‌العالمين گفت : « **ماهم منكم ولامنهم** » . اين منافقان‌نه بردين شمااند كه مؤمنان‌ايد،ونه از جملهٔ جهودان‌اند . همانست كه جای ديگر گفت : « **مذبذبين بين ذلك لا الی هولاءِ ولا الی هولاءِ** » .

« **ويحلفون علی‌الكذب وهم يعلمون** » انّهم كاذبون.**ابن‌عباس** گفت:رسول

خدا (ص) در حجره‌ای ازحجره‌های خویش نشسته بود، وجمعی مسلمانان باوی نشسته بودند ، رسول (ص) گفت : همین ساعت یکی در آید بدلی ناپاك ، جبّاری گردنکش، شوخ و بد، وبدیدهٔ شیطنت بشما نگرد، بدل جبّار است وبدیده **شیطان.** چون در آید، با وی سخن مگوئید . پس **عبدالله نبتل** می آمد، اورا بدرحجره در نگذاشتند ، ببام حجره در آمد. مردی بود ازرق چشم ، رسول خدا (ص) باوی گفت: «انت الّذی تسبّنی وفلان و فلان» توئی که مارا ناسزا میگوئی وفلان وفلان؟ چند کس ازمنافقان برداد[1]. وی برفت و آن قوم را که رسول خدا (ص) نام ایشان برده بود ، بیاورد ، و همه سوگند خوردند که ما ترا ناسزا نگوئیم و بد نگوئیم و عذرهای دروغ نهادند . ربّ العالمین این آیات فرو فرستاد ، او ایشان را بآنچه گفتند دروغزن کرد. گفت: « **یحلفون علی الکذب وهم یعلمون** » انّهم کاذبون منافقون .

« **اعدّالله لهم عذاباً شدیداً انّهم ساء ماکانوا یعملون**» فی الدّنیا من النفاق « **اتّخذوا أیمانهم** » الکاذبة « **جنّة** » وقایة دون دمائهم و اموالهم « **فصدّوا عن سبیل الله** » . ای ـ عن طاعته والایمان به و قیل: صدّو المؤمنین عن جهادهم بالقتل و اخذ اموالهم ، « **فلهم عذاب مهین** » .

« **لن تغنی عنهم اموالهم** » یعنی: یوم القیمة، «**ولا اولادهم من الله شیئاً** » و ذلك انهم کانوا یقولون : ان کان مایقوله **محمد** (ص) حقاً لندفعنّ العذاب عن انفسنا باموالنا و اولادنا فاکذبهم الله عزّوجل فی قولهم واخبر انّهم «**اصحاب النار هم فیها خالدون** » . ای ـ مقیمون دائمون .

« **یوم یبعثهم الله جمیعاً** » . ای ـ «لن تغنی عنهم اموالهم». «**یوم یبعثهم الله جمیعاً** » . وهو یوم القیمة : « **فیحلفون له** » . ای ـ لله فی الآخرة انّهم کانوا مخلصین فی الدّنیا غیر منافقین . «**کمایحلفون لکم**» فی الدّنیا و هو قولهم : « والله ربّنا ما کنّا مشرکین «**و یحسبون انّهم علی شیء** » ای یظنّون انّهم علی شیء» ینفعهم فی الآخرة کما نفعهم فی الدنیا حین قالوا لا اله الا الله فحقنوا بها دمائهم «**الا انّهم هم الکاذبون**» فی دعواهم و فی حسبانهم . روی **مقسم** عن **ابن عباس** قال : قال رسول الله (ص) :

---

۱) بردادن : برشمردن و نام بردن

« يُنادى منادٍ يوم‌القيمة اين خصماء‌الله ؟ - فيقوم القدريّة مسوادّة وجوههم مزراقة عيونهم مائلاً شدّتهم يسيل لعابهم فيقولون والله ما عبدنا من دونك شمساً ولا قمراً و لا صنماً ولا وثناً ولا اتّخذنا من دونك الهاً » ، فقال **ابن‌عباس** : «**ويحسبون انّهم على‌شیء ألاانّهم هم‌الكاذبون** » . هم والله القدرية، هم والله‌القدرية، هم والله‌القدرية.

« **استحوذ عليهم الشيطان** » . الاستحواذ: الاستيلاء والغلبة ، يقال : استحوذ و استحاذ و حاذ و احاذ كلّها بمعنى واحد؛ اى - غلب عليهم **الشيطان** . « **فانساهم ذكرالله** » طاعته والايمان‌به . « **اولئك حزب‌الشيطان** » اى جنده، يقال : تحزّب القوم على فلان، اى - صاروا فرقاً وحزّب الامير جنده على احزاب . « **الا انّ حزب الشيطان هم‌الخاسرون** » المغبونون .

«**انّ الّذين يحادّون الله و رسوله اولئك في‌الاذلّين**» « الاسفلين‌الصاغرين في‌الدنيا بالقتل والسّبى و فى‌الآخرة بالعذاب والنار ،

« **كتب‌الله** » اى- حكم‌الله وقضى و كتب فى‌اللوح المحفوظ . «**لاغلبنّ انا** » «و» يغلب«**رسلى** » بالنصر والحجة والعاقبة .« **انّ‌الله قوىٌّ** »بنصرة دينه« **عزيزٌ** » بانتقامه من‌اعدائه،نظيره قوله: « لقد سبقت كلمتنا لعبادناالمرسلين‌انّهم لهم‌المنصورون وانّ‌جندنا لهم‌الغالبون ». قال **الزجاج** : غلبه‌الرسل‌على نوعين: من بعث‌منهم‌بالحرب، فهوغالب‌فى‌الحرب والسيف؛ ومن‌لم‌يومر‌بالحرب ، فهوغالب‌بالحجّة. رُوى‌ان‌المؤمنين قالوا: لئن‌فتح‌الله لنا **مكة** و **خيبر** و ما حولهما فانّا لنرجو ان يُظفرنا على **الروم** و **فارس** . فقال **عبدالله بن اُبى**: اتظنّون انّ **فارس** و **الروم** كبعض‌القرى‌التى انتم غلبتم‌عليها ؟ والله لهم اكثر عدداً و اشدّ بطشاً‌من‌ذلك ! فانزل‌الله عزّو جلّ : «**كتب‌الله لاغلبنّ انا ورسلى انّ الله قوىٌّ عزيز** » .

« **لاتجد قوماً يؤمنون بالله واليوم‌الآخر يوادّون من حادّالله و رسوله ولو كانوا آباء هم اوابناء هم** » الآية . . . اخبر أنّ ايمان المؤمنين يفسد بموادّة الكفّار وان من كان‌مؤمناً لايوالى‌من كفر و ان كان من عشيرته . نزلت فى **حاطب‌بن ابى بلتعة** حين كتب الى اهل **مكة** ، يخبرهم بخروج رسول‌الله (ص) و سيأتى ذكره.

في سورة الممتحنة . وقال **السدی** : نزلت فی **عبدالله بن عبدالله بن ابی بن سلول**. وذلك انه جلس الی جنب رسول‌الله (ص) فشرب رسول‌الله (ص) الماء ، فقال **عبدالله** : يا رسول‌الله ابق فضلة من شرابك ! ـ قال : «فما تصنع به» ؟ ـ قال: أسقيها ابی لعل الله تعالی يطهّر قلبه ! ففعل فاتاها اباه فقال ما هذا ؟ ـ قال : فضلة من شراب رسول‌الله (ص) جئتك بها لتشربها لعل‌الله يطهّر قلبك . ـ فقال له ابوه: هلا جئتنی ببول امّك ؟ ! فرجع الی النبی (ص) فقال : يا رسول‌الله ايذن لی فی قتل ابی . فقال رسول‌الله (ص) : بل ترفّق به و تحسن اليه . قال **ابن جريج** : حُدّثنا ان **اباقحافة** ، قبل ان اسلم، سبّ النبی (ص) ؛ فصكه **ابو بكر** صكة خرّمنها ساقطاً ، ثمّ ذكر ذلك للنبی (ص) فقال : اَوَفعلته ؟ ـ قال: نعم ـ قال : فلاتعد اليه . ـ فقال : **ابو بكر** و الله لو كان السيف منی قريباً ، لقتلته ! فانزل الله تعالی هذه الآية . و عن **ابن مسعود** فی قوله : **«ولو كانوا آباءهم »** يعنی: **اباعبيدة بن الجرّاح** قتل اباه يوم احد **«اوابناءهم»** يعنی: **ابابكر** دعا ابنه يوم بدر الی البراز فقال . يارسول‌الله دعنی اكن فی الرّعلة الاولی، وهی القطعة من الفرسان . فقال له رسول‌الله (ص) : متّعنا بنفسك يا **ابابكر** اما تعلم انّك عندی بمنزلة سمعی وبصری؟! **«اواخوانهم»** يعنی **مصعب عمير** قتل اخاه يوم احد **«اوعشيرتهم»** يعنی : **عمر وعليا و حمزة و عبيدة بن الحارث**. قتل عمر خاله **العاص بن هشام بن المغيرة** يوم بدر ، و قتل **حمزة شيبة** و قتل **علی الوليد بن عتبة** و ضرب **عبيدة بن الحارث عتبة** ، ثمّ كرّ **علی و حمزة** علی **عتبة** باسيافهما ففرغا منه . قيل : خرج هذا مخرج المدح ، وقيل : خرج مخرج النهی ؛ و قيل : نفی‌الله عزّوجل ان يكون حكم من وادّالكافر حكم المؤمن ، فمن وادّهم معتقداً لذلك فهو كافر ومن وادّهم علی اعتقاد منه انّه خطأ فهو فاسق .

قوله : **« واولئك كتب »** ای ـ اثبت ، **«فی قلوبهم الايمان»**. و زيّنه و كتابة الايمان فی قلوبهم سمة وعلامة تدلّ علی انّ الايمان فی قلوبهم يعلم بها كلّ من شاهدهم من الملائكة. انّ فی قلوبهم الايمان . وقيل : كتب علی قلوبهم انّهم مؤمنون كقوله: « فی جذوع النخل » ای ـ علی جذوع النخلة، **«ايّدهم بروح منه»** . ای ـ قوّاهم واعانهم

بنصر منه؛ وقیل : «**بروح منه**» یعنی : بالقرآن کقوله : «اوحینا الیك روحاً من امرنا» وقیل : ایّدهم بنورالایمان، وقیل : برحمة منه، وقیل : **جبرئیل** (ع). «**ویدخلهم جنّات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی‌اللّه عنهم**» فی‌الدنیا بطاعاتهم. «**ورضوا عنه**» فی‌الآخرة بالجنة والثواب؛ وقیل : رضوا عنه بماقضی علیهم فی‌الدنیا من غیر کراهیة. ـ حکی عن **ابی عثمان النیسابوری**، قال : منذ اربعین سنة ما اقامنی اللّٰه‌تعالی فی‌حال کرهته ولا نقلنی الی غیره فسخطته. «**اولئك حزب اللّه**» انصار حقّه ورعاة خلقه. «**الا انّ حزب‌اللّه هم المفلحون**» الفائزون الباقون فی‌النعیم‌المقیم: رُوی انّ **داود** (ع) قال : «الهی من حزبك؟ ـ فاوحی‌اللّٰه تعالی الیه : یا **داود** الغاضّة ابصارهم، النقیة قلوبهم، السلیمة اکفّهم، اولئك حزبی وحول عرشی.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «**یا ایّها الّذین آمنوا اذا قیل لکم تفسّحوا فی‌المجالس فافسحوا یفسح‌اللّه لکم**». بعضی مفسّران گفته‌اند : «**فافسحوا یفسح اللّه لکم**» فی القبور. اگر میخواهی که فردا چون در خاکت نهند گور بر تو فراخ بود، و عروس‌وار ترا درخواب کنند، امروز جای برمسلمانان فراخ دار ورنج خویش ازایشان باز دار. ای مسکین خبرنداری که گورخانهٔ ظلمت است وکان وحشت است ومکان وحدت و منزل غربت. لشکرگاه حشرات و موضع حسرات، یکی را حفرهٔ دوزخ است، یکی را روضهٔ بهشت. چراغ ایمان آنجا افروزند و سیاهی شب کفر آنجا آشکارا کنند! درزیرپهلو آنجا یا مهاد طاعت بود، یاحسك[1] معصیت؛ درزیرسر یا وسادهٔ رحمت بود، یا خشت لعنت. سائل یا مبشّروبشیربود، یا منکرونکیر. جواب یا از نفس صنم دهند، یا از تلقین صمد. چون جواب داد از دو بیرون نباشد؛ یا برتخت بخت خوابش چون خواب عروس بود، یا بختش نگون و طالعش منکوس و

۱) حسك : معرب خسك است که خار سه‌پهلو باشد. فرهنگ نفیسی

منحوس بود.

یزیدبن مذعور گوید: **اوزاعی** را بخواب دیدم، گفتم: مرا خبرده از آن عمل که بهترین اعمال است تا بدان تقرّب کنم. گفت: هیچ درجه بلند تر از درجهٔ علماء ندیدم، و از آن گذشته درجهٔ اندوهگنان. این خواب موافق آنست که ربّ العالمین گفت: «**والّذین اوتوالعلم درجات**» علماءِ دین وفقهاءِ اسلام رادرجات بلند دادند، هم در دنیا و هم در عقبی. در دنیا بمرتبه و شرف و وراثت و خلافت **مصطفی** (ص) که میگوید: «العلماء ورثة الانبیاءِ»، «فضل العالم علی سائرالناس کفضلی علی ادناهم». چندانکه درجهٔ **مصطفی** (ص) درعالم نبوّت بر درجات خلق فضل دارد، درجهٔ عالم در عالم ولایت بر درجهٔ دیگران فضل دارد. اما این شرف و منزلت عالمی را باشد که درباغ سینهٔ وی همیشه عبهر مهرحق بود، نسرین شوق و ریحان انس وگل مودّت روید. دل وی معدن انوارحقیقت وخزینهٔ اسرارربوبیت بود. جان وی‌کعبهٔ وصل وقبلهٔ قبول وحرم حرمت بود. سرّ وی از حقایق و دقایق محبت آگاه بود. وجد وجودو کشف شهودش‌همراه بود. عالم‌چون برین‌صفت بود، درجات وی در عقبی برترازدرجات دنیابود. قال الله تعالی: «وللآخرة اکبردرجات و اکبرتفضیلا» چنانکه دردنیا بمنازل طاعات وعبادات وحقایق مکاشفات ومواصلات از عامّهٔ خلق بر گذشت، فردا اورا ازمنازل بهشتیان بر گذرانند تا درعلّیین عندلیب باغ عندیّت بود، بازِ راز احدیّت بود، طاووس بوستان قدس بود، دل درقبضهٔ عزّت وجان در کنف مشاهدت «فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر». و فی الخبرعن النبی: «انّ اهل الجنة لیترا اون اهل علّیین کماترون الکوکب الدرّی فی‌افق‌السماء وانّ **ابابکروعمر** لمنهم وانعما».

«**یا ایّها الّذین آمنوا اذا ناجیتم الرّسول فقدّموا بین یدی نجویکم صدقة**» امیرالمؤمنین **علی** (ع) گفت، در بعضی روایات، که: چون این آیت‌فرو آمد، یك دیناربصدقه دادم وده سؤال ازرسول‌حدا کردم. گفتم: یارسول‌الله کیف ادعوالله، خدای راجلّ جلاله چون خوانم وچگونه پرستم؟ـ گفت: «بالصدق

والوفاء .» عهدی که روز «بلی»[۱] باوی رفته بوفای آن بازآیی ودر گفتار و کردار خود صدق بجای آری . آنچه نمائی داری[۲] وآنچه گوئی کنی و ازآنجا که آواز دهی باشی . ـ گفتم :«ماسأل‌الله» ؟ از خدا چه خواهم ؟ ـ گفت : «السلامة فی‌الدنیا و الآخرة» در دنیا وآخرت سلامت دل ازآفات بشریّت و عافیت تن ازانواع بلیّت . ـ گفتم : « مااصنع لنجاتی » ؟ چکنم تادر انجمن رستاخیزاز رستگان باشم ؟ ایمن‌از فزعات قیامت ورسیده بدرجات جنت ؟ ـ گفت:« کل حلالاً وقل‌صدقاً » آنچه خوری حلال خور و آنچه گوئی صدق گوی . حرام را بخود راه مده ، که حرام بد سرانجام بود . از دروغ بپرهیز کـه هر که دروغ گوید در دو جهان بد نام بود . ـ گفتم : «ماالحیلة» ؟ حیلت چه کنم تاآن بود که من خواهم ؟ ـ گفت : «ترك‌الحیلة حیلة» حیلت بگذار و بدانکه همه آن بود که الله خواهد و حیلت و تدبیر بنده هرگزبا تقدیرالله برنیاید . ـ گفتم : «ماعلیّ»؟ برمن چیست از احکام تا بگزارم ؟ و از عهدهٔ آن بیرون‌آیم ؟ ـ گفت : «امرالله ورسوله» بهرچه الله فرمود ازواجبات ومفروضات وهرچه رسول گفت ازمسنونات ومندوبات . ـ گفتم : «ماالراحة» ؟ آسایش وراحت چیست ؟ ـ قال : « الجنة» . گفت : راحت آنست که در بهشت با نعمت فرودآئی و ازدوزخ باعقوبت‌ایمن شوی . ـ گفتم : «ماالسرور»؟ ـ قال «الرؤیة» ! گفتم : شادی چیست وآن کامشادی کی ؟ ـ گفت : شادی آن شادی که شب فراق بسرآید وصبح وصال‌ازمطلع‌اقبال برآید وبنده شاهد جمال‌ذوالجلال بیند . ـ گفتم : «ماالحق» ؟ ـ قال : «الاسلام» ! گفتم : آن‌حق که باطل رادرآن راه نیست چیست ؟ ـ گفت : دین اسلام . ـ گفتم : «ماالفساد»؟ ـ قال : «الکفر»!آن فساد وتباهی که از راستی وپاکی دور است چیست ؟ ـ گفت: کفر ورزیدن و حق بپوشیدن . ـ گفتم : «ما الوفاء» وفا چیست و مرد وفادار کیست ؟ ـ قال : «شهادة ان لااله الاالله» ـ گفت : کلمهٔ شهادت گفتن وبرایمان و توحید واخلاص مستقیم بودن .

---

۱) اشارتست بروز آفرینش مردم .

۲) داری : بمعنی داشته باشی آمده است .

۵۹ - سورة الحشر - مدنية

۱ - النوبة الاولى

قوله تعالی: « **بسم‌الله الرحمن الرحیم** » بنام‌خداوندفراخ‌بخشایش‌مهربان.

« **سبّح لله مافی السموات ومافی الارض**»بپاکی‌میستاید[وبسجودمیپرستند] الله را ، هرچه در آسمان و در زمین است . « **وهوالعزیز** » و او است آن تواندهٔ تاونده[1] بهیچکس نماننده «**الحکیم**(۱)» راست کار راست دانش .

« **هوالّذی اخرج الّذین کفروا من اهل الکتاب** » الله اوست که آن ناگرویدگان ، اهل **تورات** ، را بیرون کرد . «**من دیارهم**» از سرایهای خویش و از خان و مانهای خویش . «**لاوّل الحشر**» نخست فراهم‌آوردن خلق را ، [روز رستاخیزرا] . « **ماظننتم ان یَخرُجُوا** » شما هرگز بپنداشتید که ایشان‌بیرون‌شوند . «**وظنّوا**» و ایشان پنداشتند . « **أنّهم مانعتهم حُصُونهم من‌اللّه** » که حصار های ایشان، ایشان را نگهدارد ازخدای . « **فَاَتیهم‌اللّه من حیثُ لم یحتسبوا** » تا آمد بایشان‌کاروفرمان خدای از آنجا که نبیوسیدند[2] ونپنداشتند . «**وقذف فی قلوبهم الرّعب**» و دردلهای ایشان افکند ترس . «**یُخربون بیوتَهم**» خانه‌های خویش تهی میکردند و می‌فرو گذاشتند . «**بایدیهم و ایدی المؤمنین** » بدستهای خویش و

۱) تاونده : قوی و توانا .

۲) بیوسیدن : انتظار داشتن ـ توقع داشتن .

دستهای گرویدگان . «**فاعتبروا یا اولی‌الابصار**(۲)» شگفتی را پند گیرید ای زیرکان [و نادیده را بدیده دریابید] .

« **ولولا اَنْ کَتَبَ‌اللّٰه علیهم الجلآء** » ورنه آن بودی که الله برایشان نوشته بود، بیفتادن ازخان ومان . «**لعذّبهم فی‌الدنیا**» ایشان‌را درین‌جهان عذاب کردی « **ولهم فی‌الآخرة عذاب‌النار**(۳) » و ایشان را درآن جهان عذاب آتش بجاست .

« **ذلك بانّهم شآقّوااللّٰه و رسولَه** » آن بآن بود که ایشان خلاف کردند از فرمان خدای و رسول او«**ومن یُشآقّ‌اللّٰه**» و هر که جدا رود ازفرمان‌خدای [و رسول او] . «**فانَّ‌اللّٰه شدید العقاب**(٤)» الله سخت عقوبت است وسخت گیر.

« **ماقَطَعتُم من لینة** » هرچه بریدند ازدرختان خرما لینة . « **اوترکتموها قائمةً علی‌اصولها**» یا گذاشتید برپای «**فباذن‌اللّٰه**» آن بپسند الله بود و دستوری او . «**ولیُخزی الفاسقین**(٥) » وآن را تا درد زد ورسوا کندآن فاسقان را [که از طاعت بیرون‌اند] .

«**وما اَفآءَاللّٰه علی رسوله منهم**» و هر چیز که الله ازمال ایشان با رسول خویش گردانید .

«**فما اَوْجَفتم علیه من خیل ولارکاب**» وشما درآن نه‌اسب تاختید ونه‌اشتر. «**ولکنَّ‌اللّٰه یسلّط رُسُلَه علی من‌یشآء**» لکن‌الله می گمارد پیغامبران‌خویش‌را برآن که خواهد «**واللّٰه علی کلّ شیءٍ قدیر**(٦)» . والله برهمه چیز تواناست.

« **ما اَفآءَاللّٰه علی رسوله من اهل‌القری**» هرچه‌الله بارسول‌خویش‌گردانید از جهانیان ، «**فللّٰه و للرّسول**» آن خدایراست و رسول را ، « **ولذی القربی** » و خویشاوندان‌رسول‌را «**والیتامیٰ**[۱]» ونارسیدان بی‌پدررا «**والمساکین وابن‌السبیل**». و درویشان را و راه‌گذریان را « **کیلایکونَ دولةً بین‌الاغنیاء منکم** » تا نه هر که دست یاود(۱) ازتوانگران درمال‌فیء[چنانکه خواهدمیکند[۱]] ، « **وما اٰتیکُمُ‌الرّسول**

۱ ـ الف : کند .

۱) یاود : یابد .

فَخُذُوه » وهرچه شما را دهد رسول آنرا میگیرید « **ومانهیٰکم عنهُ فانتهوا** » و هرچه شما را ازآن باز زند باز شوید . « **واتّقوااللّه** » واز [خشم وعذاب] خدای بپرهیزید . « **انَّاللّه شدیدالعقاب**(٧) » که الله سخت کیر است .

النوبة الثانية

این سورةالحشر هزار و نهصد و سیزده حرفست و چهارصد و چهل و پنج کلمه و بیست و چهار آیه جمله به **مدینه** فرو آمد باجماع مفسّران . رُوِیَ عن **ابن عباس** رضی‌الله عنه قال : قال رسول‌الله (ص) : « من قرأ سورة الحشر لم‌یبق جنة ولا نار ولا عرش ولا کرسی ولا حجاب ولا السموات‌السبع والارضون السبع والهوامّ و الطّیر و الشّجر والدّواب والجبال فالشّمس والقمر و الملائکة الّا صلّوا علیه فان مات من یومه و لیلته مات شهیدا » .

« **سبّح للّه ما فی‌السموات و مافی‌الارض وهوالعزیزالحکیم** » افتتح الله سبحانه هذه‌السورة بتقدیسه و تمجیده و قدرته علی اهل‌السموات والارض و اِنّ کلّ شیءٍ منها ینقادُ و اِنّ کلّ شیء منها یبرّئه من‌السوءِ وهوالعزیزالمنیع المنتقم من اعدائه ، المعزّ لاولیائه ، المحکم لافعاله .

« **هوالّذی اخرج‌الّذین کفروا** » مفسّران کفتند : این سوره جمله در شأن **بنی‌النضیر** فرو آمد.مردی نزدیك **ابن عباس** کفت: ماسورةالحشر؟ـ **ابن‌عباس** کفت: هی سورة **بنی‌النضیر** این سورة **بنی‌النضیر** است که جمله در شان و قصّهٔ ایشان‌فرو آمده و کفته‌اند : **قریظه** و **نضیر** دو قبیله بودند از دو سبط **بنی اسرائیل** و هر دو جهودان بت پرست بودند، و کثرت و شوکت **بنی‌النضیر** بیشتربود ، ومسکن‌ایشان در نواحی **مدینه** بود ، در دهی که آن را **زهره** میخواندند و نیز قلعه‌هاوحصارهای محکم داشتند درنواحی **مدینه**، و از **مدینه** تا بمنازل ومساکن ایشان یك میل‌بود، و رئیس ایشان **کعب اشرف** بود و در عداوت رسول (ص) با کفّار عرب هم‌داستان

بودند ومنافقان ایشان را تربیت وتقویت میدادند و برمحاربت رسول (ص) و مؤمنان تحریض میکردند وشرح قصهٔ ایشان آنست که: رسول خدا (ص) چون در **مدینه** شد، **بنوالنضیر** از روی‌مصالحت پیش آمدند وعهدبستند که با یکدیگر قتال نکنند و هر کس برجای خود ایمن نشیند رسول خدا (ص) این مصالحت ازایشان بپذیرفت و در آن روزگار غزای بدر پیش آمد که نصرت مسلمانان بود و ایشان گفتند: والله انّه‌النّبی‌الّذی وجدنا نعته فی **التوریة** لاتردّ له رآیة، والله که وی آن‌پیامبر است که مانعت و صفت وی در **تورات** خوانده‌ایم و نتواند بود که کسی بر وی ظفریابد یـا رایت اقبال وی کسی بیفکند. پس دیگر سال در غزای احد چون هزیمت و شکستگی بر مسلمانان افتاد، ایشان در کار رسول (ص) بشك افتادند وازآن کلمات که پیشین سال گفته بودند باز گشتند و عداوت را میان بستند و نیز نامهٔ **قریش** از **مکه** بایشان‌رسید، بتهدید ووعید، که شما **محمد** را بپذیرفتید وباوی‌عقد مصالحت بستید؛ اگرشما با وی قتال نکنید، ناچار ما با شما قتال کنیم. پس **کعب اشرف** با چهل سوار جهود برنشست و روی به **مکه** نهادند و در مسجد حرام برابر **کعبه** با **قریش** عهدکردند وپیمان بستند که در عداوت رسول(ص) وقتال باوی دست‌یکی دارند وخلاف نکنند. **کعب اشرف** باقوم‌خود به **مدینه** بازآمد و **جبرئیل‌امین** (ع) رسول را (ص) خبرداد از آن عهد و پیمان که در **مکه** میان ایشان رفت و رسول را قتل **کعب اشرف** فرمود. و رسول **محمد مسلمه** را فرستاد بخانهٔ **کعب اشرف** و اورا کشت و قصهٔ قتل وی درسورةالنساء بشرح رفت. پس‌ازآنکه کعب اشرف کشته‌شد، رسول(ص) با لشکراسلام روی نهاد بحرب **بنی‌النضیر** و ایشان را دید بر قتل **کعب** مجمع ساخته و برنایافت وی جزع نموده و نوحه درگرفته، چون رسول (ص) را دیدند و لشکر اسلام، گفتند: یا **محمد** واعیة علی اثر واعیة وباکیة علی‌اثرباکیة یا **محمد** درد بر دردی نهی وحسرت برحسرت میافزائی. بگذار تا نخست برنایافت مهتر خویش بگرییم و آنکه هرچه فرمائی فرمانبردار باشیم رسول (ص) فرمود:

«اخرجوا من ارض المدینة» شمارا نیز در زمین **مدینه** نگذاریم ، بیرون شوید ازین دیار ونواحی . ـ گفتند: یا **محمد** الموت اقرب الینا من ذلك ، مابمرك زودتر از آن شنابیم که بآنچه فرمائی. پس ایشان با حصار و قلعه‌ها نشستند و ساز قتال و جنگ ساختند و **عبدالله ابیّ سلول** منافق و اصحاب وی بحصارها پیغام پنهان میفرستادند که حصارها گوش دارید[۱] و روی ازقتال بمگردانید که در همهٔ احوال ماباشمائیم و نصرت شما کنیم و ذلك فی قوله تعالی: « وان قوتلتم لننصرنّکم ». پس ایشان مکر ساختند واز روی تلبیس کس فرستادند برسول خدا (ص) که ازمیان قوم بیرون آی با سه کس و خلوت ساز تا ما سه کس از احبار ودانشمندان خویش برتوفرستیم تا با تو سخن گویند و دعوت تو بشنوند ؛ اگر ایشان ترا تصدیق کنند و بتو ایمان آرند ، ما همه ایمان اریم و تصدیق کنیم . و آن سه کس خنجرها با خود داشتندتا ناگاه بر رسول خدا (ص) ضربت زنند . رسول خدا (ص) بطمع ایمان ایشان فرا راه بود . زنی جهود برادری مسلمان داشت ، درمیان مسلمانان ، کس فرستاد بری و او را خبر کرد که جهودان چنین‌فکری ساختند وبا رسول غدرخواهند کرد . آن‌مرد چون این‌خبر بوی رسید ، بشتاب رفت ورسول را (ص) خبر کرد؛ رسول (ص)پاره‌ای رفته بود ، هم از آنجا باز گشت و با جمع انبوه روی بایشان نهاد و ایشان را در حصارها پیچید. بیست و یك روزایشان را حصارداد و ایشان از نصرت منافقان‌نومید گشتند ورب‌العزّة در دلهای‌ایشان رعب‌افکنده وذلك فی‌قوله : « **وقذف فی قلوبهم الرّعب** » . ایشان چون‌بتنگ رسیدند[۲] وکاربر ایشان دشخوار گشت ، ازرسول خدا طلب صلح کردند . رسول(ص) با ایشان بصلح سر درنیاورد وحکم کرد که ایشان‌را از زمین **مدینه** بیرون کنند و به **اذرعات** و **اریحا** ی شام فرستند که ربّ‌العالمین گفت : « **هو الّذی اخرج الّذین کفروا من اهل الکتاب** » یعنی **بنی النضیر**. « **من دیارهم** » یعنی **المدینة** . قال **الضحاك** : صالحهم علی‌ان یحمل کل اهل ثلاثةابیات

۱) گوش داشتن : بمعنی‌مواظب بودن است ، فردوسی فرماید :

بدو گفت زال ای پسر گوش دار ... یك امروز با خویشتن هوش‌دار

خواجه‌فرماید : دل زناوك چشمت گوش‌داشتم‌لیکن ... ابروی کماندارت می‌برد به پیشانی

۲) بتنگ رسیدن : بتنگ آمدن

علی بعیر و سقاء ففعلوا ذلك و خرجوا من **المدینة** الی **الشام** الی **اذرعات** من **دمشق** و **اریحاء فلسطین**، الّا اهل بیتین منهم آل **ابی الحقیق** و آل **حیی بن اخطب**، فانّهم لحقوا **بخیبر** ولحقت طائفة منهم **بالحیرة**؛ وقیل: صالحهم علی انّ لهم ما اقلّت الابل من اموالهم الّا الحلقة و هی السلاح، وعلی أن یخلوا له دیارهم وعقارهم وسائر اموالهم. و فی روایة: الّا السلاح و الذّهب و الفضّة. و قال **ابن عباس**: صالحهم علی ان یحمل کلّ اهل ثلاثة ابیات علی بعیر ما شاؤوا من متاعهم. ولنبی‌الله (ص) مابقی. قال **ابن اسحق** کان اجلاء **بنی النضیر** عند مرجع النبی من **احد** و کان فتح **قریظة** عند مرجعه من **الاحزاب**. قوله تعالی: « **لاوّل الحشر** » هذه اللام لام العلّة والمعنی: اخرجوا، لیکون حشرهم الی **الشام** اوّل الحشر؛ واختلفوا فی اوّل الحشر، قال بعضهم: اوّل الحشر حشر **الیهود** من **المدینة** الی **خیبر** و الحشر الثانی من **جزیرة العرب** الی **الشام** فی ایّام **عمر بن الخطاب** رضی‌الله‌عنه؛ وقیل: الحشر الاوّل حشرهم الی **الشام** من **المدینة** والحشر الثانی حشر الخلق جمیعهم یوم‌القیامة الی **الشام**. قال **ابن‌عباس** من شكّ انّ المحشر **بالشام** فلیقرأ هذه الآیة وذلك انّ النبی(ص) قال لهم یومئذ: اخرجوا. - قالوا: الی این؟ - قال: الی ارض المحشر، فانزل‌الله عزّوجلّ « **لاوّل الحشر** » وقال **حسن البصری**: اظعنوا الی **الشام** و نحن بالاثر وقال **قتادة** کان هذا اوّل الحشر والحشر الثانی اذا کان آخر الزمان جاءت نارٌ من قبل المشرق فحشرت الناس الی ارض **الشام** تبیت معهم حیث باتوا و تقیل معهم حیث قالوا[1] و تأکل منهم من تخلّف و بها تقوم علیهم القیامة. و قال **الکلبی**: معناه انّ **بنی النضیر** اوّل من حشروا من اهل الکتاب و نفوا عن **جزیرة العرب**. قال **خلیل بن احمد**: مبدأها من **حفر ابی موسی** الی **الیمن** فی الطّول و من **رمل یبرین** الی منقطع **السماوة** فی العرض و سمّیت جزیرة لان **بحر الحبش** و **بحر فارس** و **دجلة** و **الفرات** قداحاطت بها. قوله: « **ماظننتم** » ایّها المؤمنون « **ان یخرجوا** » من **المدینة** لعزّهم و منعتهم و ذلك انّهم کانوا اهل حصون وعقار و نخل کثیرة. « **وظنّوا** » ای - وظنّ **بنوالنضیر** أنّ حصونهم الّتی کانوا یتحصّنون

۱) تقیل وقالوا: ازمصدر قیلولة، و قیلولة: بمعنی پیش از ظهر خسبیدن است.

بها تمنعهم من امرالله و قضائه ، المنع : الحفظ و فی اسماءالله عزّ وجلّ المانع و فلان فی منعة من قومه . والامتناع : الاباء و التحفّظ ، والمنيع: الحافظ والمحفوظ ايضاً «**فاتيهم الله**» هذا كقوله: «فاتی الله بنيانهم» والتأويل من الآيتين اتی امر الله وعذابه «**من حيث لم يحتسبوا**» ای ـ من حيث لم يرتقبوا من قتل **كعب** غيلة واحضار النبی (ص) ايّاهم «**وقذف فی قلوبهم الرّعب**» بقتل سيدهم **كعب بن الاشرف** . وقال النبی (ص) : «نُصرتُ بالرّعب مسيرة شهر» «**يخربون بيوتهم بايديهم**» قرأ **ابوعمرو** بالتشديد و الآخرون بالتخفيف ومعناهما واحد وقيل: الاخراب: التعطيل والاخلاءُ والتخريب: الهدم. قال **ابوعمرو** : انّما اخترتُ التشديد لانّ الاخرابَ تركُ الشیءِ خراباً بغير ساكن و انّ **بنی النضير** لم يتركوا منازلهم فيرتحلوا عنها و لكنّهم خربوها بالنقض والهدم لانّها كانت مزخرفة و حسدوا المسلمين ان يسكنوها فخربوها «**بايديهم**» من داخل و خربها المسلمون من خارج ليتّسع لهم موضع القتال . قال **الزهری** : لمّا صالحهم النبی (ص) علی انّ لهم ما اقلّت الابل، كانوا ينظرون الی الخشب فی منازلهم فيهدمونها و ينزعون منها مايستحسنونه فيحملونه علی ابلهم و يخرب المؤمنون باقيها وقيل : يخرب المؤمنون الجدران ليرتقوا اليها؛ وقيل: اضاف التخريب الی «**المؤمنين**» لانّهم مكّنوهم منه و تسبّبوا له «**فاعتبروا**» ای اتّعظوا و اعبروا من الشك الی اليقين . «**يا اولی الابصار**» : يا ذوی العقول .

«**ولولا ان كتب الله عليهم الجلاء**» كان الله عزّوجلّ كتب علی **بنی اسرائيل** الجلاء و كانت **النضير** سبطاً لم يصبهم جلاء اراد الله ان يمضی ما كتب و لولا ذلك «**لعذّبهم فی الدنيا**» بالقتل والسبی[1] كما فعل **بينی قريظة** . «**و لهم فی الآخرة عذاب النار**» و هو اشدّ من ذلك .

«**ذلك بانّهم شاقّوا الله**» ای ـ ذلك الذی لحقهم بسبب انّهم شاقّوا «**الله ورسوله**» خالفوهما و عصوهما و صاروا فی شقّ آخر «**ومن يشاقّ الله**» ای ـ يخالف امر الله «**فانّ الله شديد العقاب**» اذا عاقب .

---

١) السبی : الاسارة

« ماقطعتم من لينة » الآية ، و ذلك انّ رسول‌الله (ص) لمّا نزل **بنی النضير** وتحصّنوا بحصونهم، امر بقطع نخيلهم واحراقها ؛ فجزع اعداءالله عندذلك وقالوا : يا **محمد** زعمت انّك تريدالصّلاح ! افمن الصلاح عقرالشجر و قطع‌النخل ؟ وهل‌وجدت فيما زعمت انّه انزل عليك : الفساد في‌الارض . فشقّ ذلك على‌النّبی (ص) و وجد المسلمون فی انفسهم من قولهم وخشوا ان يكونَ ذلك فساداً و اختلفوا فی ذلك . فقال بعضهم: لاتقطعوا فانّه ممّا « **افاءالله** » علينا ، وقال‌بعضهم : بل نغيظهم بقطعها ، فانزل الله هذه الآية بتصديق من نهی عن قطعه و تحليل من قطعه من‌الاثم، اخبر أنّ ماقطعوه‌وماتركوه.« **فباذن‌الله و ليخزی‌الفاسقين** » ای ـ وليذلّ **اليهود** ويخزيهم و يغيظهم بذلك . اللينة . النخلة و الجمع لين و هی الوان‌النخل ما لم‌تكن‌العجوة[1] و البرنی[2]. وقيل : العجوة تسمّی لينة ايضاً ، والعجوة كانت قوتهم الّتی يعتمدون‌عليه و تمرها يغدو مالايغدو غيره واصل اللينة اللونة فقلبت الواو ياءً لانكسار ما قبلها وتجمع لياناً كانه قيل : لون من‌النخل، ای ـ ضرب منه. وقيل : لينة من لان يلين و جمعها اليان و الاوّل اصحّ وقيل : اللينة كرام النخل .

قوله : «**ومٰاافاءَ الله علی‌رسوله**» ای ـ ومارِدّ الله علی‌رسوله منهم من اموال **بنی‌النضير**. «**فما اوجفتم عليه من خيل ولا ركاب**» ای ـ لم تنالوا فيها مشقة ولم تلقوا حرباً ولم تبلغوا مؤنة وانّماكانت **بالمدينة** فمشوا اليها مشياً و لم يركبوا خيلاً ولاابلاً الّا النّبی(ص) فانّه ركب جملاً فافتتحهاصلحاً واجلاهم واحرزاموالهم فطلب المسلمون من‌رسول‌الله(ص) أن‌يقسمها بينهم كمافعل بغنائم **خيبر**؛فبيّن‌الله فی‌هذه‌الآية انّهافیء لم يوجف‌المسلمون عليهاخيلاً ولاركاباًوجعلها لرسول‌الله(ص) خاصة يقسمها حيث‌يشاء ، فقسمها رسول‌الله بين‌المهاجرين‌ولم‌يعط الانصارمنها شيئاً الّاثلاثة نفركان بهم حاجة وهم : **ابودجّانه ، سمّاک بن خرشة** ، و **سهل بن‌حنيف‌والحارث بن‌الصمة** ولـم يسلم من **بنی النضير الّا** رجلان احدهما **سفيان بن عميربن وهب** و الثانی **سعد بن وهب** ، اسلما علی اموالهما فاحرزاها . قال اهل اللغة : الركاب الابل

---

۱) عجوة : بفتح اول وثالث و سكون ثانی بمعنی خرمای خوب است .

۲) برنی : بفتح اول وسكون ثانی ، خرمائی عالی بود .

والوجيف السّير السّريع، اى ـ لم تسيروا اليه فرساً ولا بعيراً وذلك انّهم اتوا الحصن مشاة على ارجلهم وكان بينهم وبين بني النضير من المدينة مسيرة ميل فجعل الله اموالهم فيئاً ولم يجعلها غنيمةً . «ولكنّ اللّه يسلّط رسله على من يشاء» كما سلّط محمداً على بني النضير و على قريظة بعدهم . « واللّه على كلّ شيء قدير» ذوقدرة كاملة.
روى عن عمر بن الخطاب رضى الله عنه قال : انّ اموال بنى النضير كانت ممّا «افاء اللّه على رسوله» ممّا لم يوجف المسلمون عليه وكانت لرسول الله (ص) خالصاً وكان رسول الله (ص) ينفق على اهله منه نفقة سنة ومابقى جعله فى الكراع[1] والسّلاح عدّة فى سبيل الله .

قوله : «ماافاء اللّه على رسوله من اهل القرى» الفىء فى اللغة: الرجوع وهو فى الشّرع عبارة عن كلّ مال يرجع من الكفّار الى المسلمين بغير قتال ولا ايجاف[2] خيل وركاب كمال يصالحون عليه اوينهزمون عنه ، وكالجزية وعشور تجاراتهم ومال من مات منهم فى دار الاسلام لاوارث له . ومعنى الآية :«ما افاء اللّه على رسوله» من اموال «اهل القرى» يعنى : قريظة والنضير وفدكاً وخيبراً . و قرى عرنية و ينبع جعلها الله سبحانه لرسوله (ص). «ولذى القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل» واختلف العلماء فى حكم هاتين الآيتين . قال بعضهم : «ماافاء اللّه على رسوله من اهل القرى» هى الغنائم الّتى ياخذها المسلمون من اموال الكفّار عنوةً و غلبةً . والفىء و الغنيمة واحد ، وكان فى بدو الاسلام تقسيم[1] الغنيمة على هـذه الاصناف ولم يكن لمن قاتل عليها شىء الّا ان يكون من هذه الاصناف ثمّ نسخ ذلك بقوله فى سورة الانفال: « واعلموا انّما غنمتم من شيء فان لله خمسه . . . » الآية فجعل لهؤلاء الخمس و جعل الاربعة اخماس للمقاتلة الغانمين الموجفين عليها و هـذا قول قتادة و يزيد بن رومان . وقال بعضهم : الآية الاولى بيان حكم اموال بنى النضير خاصّةً لقوله تعالى: «وما افاء اللّه على رسوله منهم» والآية الثانية بيان حكم ساير الاموال الّتى اصيبت

۱ـ الف : يقسم .

---

۱) كراع : بضم نخستين دراينجا بمعنى خيل وستور است .
۲) ايجاف: تازاندن مركب اعم از اسب يا شتر است .

بغیرقتال ولم یوجف علیها بالخیل‌والجمال، وقال بعضهم : هما واحد ، والآیة بیان‌قسم المال الّذی ذکره الله فی‌الآیة الاولی .

واعلم انّ جملة الاموال‌الّتی‌للائمة والولاة فیها تدخل علی‌ثلثة اضرب ، احدها ما اخذ من‌المسلمین علی تطهیر بدنهم کالصدقات . والثانی الغنائم وهوما یحصل فی ایدی المسلمین من اموال الکفّار بالحرب والقهر . والثالث الفیء وهو ما رجع الی المسلمین من اموال الکافرین عفواً وصفواً من غیر قتال ولا ایجاف خیل ولا رکاب . فامّا صدقات المسلمین فمصرفها اهل السهام علی ماقال الله تعالی : « انّما الصدقات للفقراء والمساکین... » الآیة ... واما الغنائم فانّها کانت‌فی‌بدوالاسلام‌لرسول‌الله یصنع بها مایشاء کما قال‌الله تعالی : « قل‌الانفال‌لله والرّسول » . ثمّ نسخ بقوله : « واعلموا أنّ ما غنمتم من‌شیءٍ » الآیة . وامّا الفیء فانّه کان یقسم علی‌عهد رسول‌الله(ص) علی‌خمسة وعشرین سهماً اربعة اخماسها و هی عشرون سهماً لرسول الله (ص) یفعل بها مایشاء و یحکم فیها بمااراد ، والخمس الباقی‌یقسم علی‌مایقسم‌علیه خمس‌الغنیمة . واختلفوافی مصرف‌الفیء بعدرسول‌الله (ص) فقال‌قوم: هوللائمةبعده وللشافعی فیه قولان : احدهما للمقاتلة والثانی لمصالح المسلمین ویبدأ بالمقاتلة ثمّ بالاهمّ فالاهمّ من‌المصالح و اختلفوا فی تخمیس مال‌الفیء فذهب بعضهم الی‌انّه یخمس‌فخمسه لاهل خمس‌الغنیمة واربعة اخماسه للمقاتلة اوللمصالح ؛ وذهب‌الاکثرون‌الی‌انّه‌لایخمس‌بل مصرف جمیعه واحد ولجمیع المسلمین فیه حقّ . قرأ عمربن الخطّاب رضی الله عنه قال : «ما افآء الله علی‌رسوله من اهل‌القری»حتی‌بلغ‌للفقراء«والّذین تبوّءالدّار»والّذین‌جاؤوا من بعدهم ثمّ قال هذه استوعبت المسلمین عامّة و ما علی وجه الارض مسلم‌الّاله فی هذاالفیء حقّ‌الّاماملکت‌ایمانهم؛قوله:«کیلایکون» ای ــ الفیء ،«دولة بین‌الاغنیاء» والاقویاء فیغلبوا علیه الفقراء والضعفاء وذلک انّ‌اهل الجاهلیّة کانوا اذا غنموا غنیمةً اخذ الرئیس ربعها لنفسه و هوالمرباع ، ثمّ اصطفی بعد المرباع مایشاء وفیه یقول شاعرهم :

لک المرباع منها و الصّفایا　　　　وحکمک والنشیطة والفضول

فجعل الله تعالى هذا لرسوله (ص) يقسمه في المواضع التي امر بها . ○ والدّولة ، والدّولة لغتان عند بعض اهل اللغة وفرّق بينهما قومٌ فقالوا: الدّولة بفتح الدال: المرّة الواحدة من استيلاء وغلبة . والدّولة بضمّ الدّال نقلة النّعمة من قومٍ الى قومٍ؛ وقيل : الدّولة بالفتح في الحرب والدّوله بالضّم في المال وقرأ **ابوجعفر:**«**كي لاتكون**» بالتاء «**دولةٌ**» بالرّفع على اسم كان، فجعل الكينونة بمعنى الوقوع ؛ يعني : كـي لاتقع « **دولة** » وحينئذ لاتحتاج الى الخبر. «**ما اٰتيٰكم الرّسول فخذوه**» اى ـ ماعطاكم من الفيء والغنيمة فخذوه «**وما نهٰيكم عنه**» من الغلول و غيره «**فانتهوا**» وهذا نازل في اموال الفيء وهو عامّ في كلّ ما امر به النبي (ص) ونهي عنه . رُوِيَ عن **عبدالله بن مسعود** رضي الله عنه قال لعن الله الواشمات والمستوشمات والمشمصات للحسن المغيرات خلق الله. فبلغ ذلك امرأةً من **بني اسد** يقال لها : **امّ يعقوب** ، فجاءت فقالت : انّه قد بلغني انّك قلت كيت و كيت . فقال : ومالـي لاالعن من لعن رسول الله (ص) ومن هو في كتاب الله، فقالت: لقدقرأت مابين اللوحتين فما وجدت فيه ماتقول؛ قال: لئن كنت قرأته لقدوجدته. اما قرأت «**ما اٰتيٰكم الرّسول فخذوه وما نهٰيكم عنه فانتهوا**» قالت بلى . قال : فانّه قدنهى عنه . قال اهل اللغة : الوشم: مايوشم به اليد من نور او نيل، يقال وشمت الجارية واستوشمت والمشمّصة هي الّتي تنتف شعرها وكذلك قرأ **ابن عباس** هذه الآية للنّهي عن الدّبآء والختم والنّقر والمزفت. ورُوِي عن النبي (ص) قال: انّ **القرآن** صعبٌ عسرٌ على من كرهه ، متيسّرٌ على من تبعه وحديثي صعب مستصعب وهو الحكمة فمن استمسك بحديثي وحفظه كان مع **القرآن** ، ومن تهاون **بالقرآن** وبحديثي خسر الدّنيا والآخرة و امرتم ان تأخذوا بقولـي و تتّبعوا سنّتي؛ **فمن** رضي بقولي فقد رضي **بالقرآن** ، و من استهزأ بقولي فقد استهزأ **بالقران**. قال الله عزّوجلّ : « **ما اٰتيٰكم الرّسول فخذوه ومانهٰيكم عنه فانتهوا**» ورُوِيَ انّ **ابن مسعود** لقي محرما ثيابه فقال انزع عنك هذا. فقال الرّجل : اتّقوا عليّ بهذه الآية من كتاب الله ، قال: نعم «**ما اٰتيٰكم الرّسول فخذوه و ما نهٰيكم عنه فانتهوا**» . «**واتّقوا الله**» في اوامره و نواهيه «**انّ الله شديد العقاب**» لمن عصاه وانتهك محارمه .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «بسم‌الله الرّحمن الرّحیم» . ای صیقل آئینهٔ یقین، ای حلقهٔ در سرای قـدم ، ای کیمیای دولت کلمات ، ای علم لشکر قرآن ، ای مرغیکه پروبالت ازقدم، ومنقار از مشیّت ، مخلب ازحکمت ، ازهواءِ فردا نیّت درآمده وبرشاخ قدس آشیان نهاده و صد هزار واند هزار مرغ نبوّت بزیر آورده و در عالم احکام گذاشته که رائی[1] ؟ تاآستانش ببوسیم ! یا که باشی؟ تا ازتونشانی‌جوئیم ! در کدام بادیه‌ای ؟ تا جان‌ها درآن بادیه درطلب تونفقت کنیم ! :

بسیار خلایق اند جویان رهت کشته شده عالمی بهول سپهت

تا برمه چارده نهادی کلهت بینم کلـه ملوك درخاك رهت .

«سبّح‌للّه‌مافی السّموات ومافی الارض» برذوق‌جوانمردان طریقت ، تسبیح اینجا سباحت اسراردوستانست دربحار اجلال حق ، ایشان که دربحرنور اعظم‌غوص میکنند وجواهرتوحید بیرون همی‌آرند ودرسلك ایمان میکشند ؛ جوانمردانی که قدم بربساط قرب دارند بحدّ اتّحاد رسیده ودوئی برخاسته دست اغیارازایشان کوتاه شده وسرهاشان برحقائق حق مطلع شده ، ازعلائق وخلائق ببریدند تا مجاور کعبهٔ وصال گشتند ؛ بوسائط وشرایط بگذشتند تا معتکف کوی اقبال شدند .

مردی از شبلی‌سؤال کرد که : ترا دیدهٔ بکا نیست؟ ــ گفت : یافلان آنچه دل‌ما را باجان ما افتاده ازدیده پنهانست . هرچه برون قالبست بیگانهٔ راهست، تعبیه‌ای در درون باید ! جوانمردا اندوه او ازلی است ، لکن نه باهر کسی بود . این اندوه چون بردل عاشقی سایه افکند ، دروقت رعدِحالت بخروشیدن آید ، برق‌امید بجستن آید، باران مراد برساحت دل میبارد و نباتهای گوناگون میروید ، که نرگس رضا ، کـه ارغوان قناعت ، که سوسن توکّل ، که یاسمین تواضع ؛ وعاشق درکار ایستاده ، زیر ابراندوه ، ازباغ دل ریاحین گوناگون میدرود ، و دسته‌ها می‌بندد :

۱ــ الف : کرائی

باش تا خاربن کوی ترا نرگس وار دسته بندند وسوی مجلس سلطان آرند!
عاشقانت سوی توتحفه اگر جان آرند عرق سنگ، سوی چشمهٔ حیوان آرند!

«وهو العزیز الحکیم» کلّ واقف علی الباب بشاهد الطلب ولکنّه عزیز لا یدرکه طالبوه ولا یعجزه هاربوه. طالبان بامید ادراك، روی در بادیهٔ طلب نهاده؛ عاشقان بطمع وصال، جان و دل هدف تیربلا ساخته وحقیقت صمدیّت و کمال احدیت عزیز است ازادراك بشرومنزّه از دریافت عقل مختصر. اوجلّ جلاله همهٔ عالم را ببوئی و گفتگوئی خشنود کرده و قطره‌ای از جرعهٔ قدح عزّت بکس نداده! مرد درآینه مینگرد وصورت خویش درآینه می‌بیند پیش دیدهٔ خود؛ از آنجا که ظاهر گمان است، گوید: دست‌فراز کنم و آن صورت را درقبضهٔ خودآرم. هیهات، آن قربی‌است که عین بعد است! اگردرطلب آن صورت برخیزد، عمربپایان رسد وهرگز دست وی بدان نرسد واز وجودآن ذرّه‌ای نیابد:

در عشق تو صد هزار جانند بسر رفتند و ندیدند ز وصل تو اثر

« هو الّذی اخرج الّذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم » الآیة...

اذا اراد الله نصرة قوم استأسد ارنبهم، واذا اراد الله قهر قوم استرنب اسدهم. چون الله تعالی قومی را بر دشمن نصرت دهد، روباه[1] ایشان شیر شود؛ و قومی را که بر ایشان خذلان آرد و مقهور کند، شیر ایشان روباه گردد. آن مدبران **بنی النضیر** بخصمی[2] پیغامبر (ص) برخاستند و پناه با حصارها بردند واز مکر و قهر الله ایمن نشستند « فلا یأمن مکر الله الّا القوم الخاسرون» لاجرم بطش جبّاری، و قهّاری روی بایشان نهاد تا بدست خویش خانهٔ خویش خراب کردند « **یُخربون بیوتهم بایدیهم** » نخست دل و دین خویش از روی باطن خراب کردند، تا خرابی باطن بظاهر سرایت کرد، و خانهٔ خود نیز خراب کردند؛ ربّ العالمین گفت: « **فاعتبروا یا اولی الابصار** »: ای زیرکان و دانایان وخردمندان اگر پند می‌پذیرید وعبرت میگیرید، جای پند پذیرفتن هست وجای عبرت گرفتن. مؤمنان ومخلصان بتوفیق

(۱) ارنب بمعنی خرگوش است ودر اینجا بغلط روباه ترجمه شده.
(۲) خصمی بجای خصومت و کریمی بجای کرامت آمده واین ازمختصات نثرقدیم است.

موافق و سعادت مساعد گفتند: خداوندا بنظر عبرت مینگریم و باندیشهٔ صادق پند می‌پذیریم، اکنون چه کنیم تا درین حال بمانیم؟ فرمان آمد از حق، جلّ جلاله که: « ما آتیکم الرّسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا » هر شربتی که ازدست اقبال محمد عربی، پیغمبرهاشمی (ص)، درآید بستانید، که حیات شما درآنست. آن لوح خوانید که او نویسد. بندگی از خُلق وی آموزید، طالبی[1] ازهمّت وی گیرید، سنّت وی بکار دارید، درهمهٔ احوال پس‌رو او باشید. غایت روش بندگان و کمال حال ایشان محبّت ماست ومحبّت ما درمتابعت سنّت وسیرت پیغامبر شماست هر که بر پی وی رفت راست، او بحقیقت دوست ماست. « قل ان کنتم تحبّون الله فاتّبعونی یحببکم‌الله » آن مؤمنان صحابه بوفاء عهد ازل باز آمدند و قدم در متابعت و سنّت مصطفی (ص) راست داشتند و صدق در عمل بجای آوردند، تا ربّ‌العالمین ایشان را درآن صدق ستود، گفت: « اولئك هم‌الصّادقون »، الصّدق صدقة السرّ و صداق الجنّة و صدیق الحقّ. صدق‌صدقهٔ ملك سرّ و صداق سرای سرور است و صدیق پادشاه حق است:

راستکاری پیشه کن، کاندر مصاف رستخیز
نیستند ازخشم حقّ جز راست‌کاران رستگار

۲ - النوبة الاولی

« للفقراء المهاجرین » درویشان را که از خان ومان خود هجرت کردند. « الّذین اُخرجُوا من دیارهم و اموالهم » که‌ایشان‌رابیرون کردنداز‌خان‌ومانهای ایشان و ازسود وزیانهای‌ایشان. « یبتغون فضلاً من‌الله و رضواناً » فضل خدای میجویند و خشنودی او « و ینصرون‌الله و رسوله » یاری میدهند دین خدای‌را و رسول او را. « اولئك هم‌الصّادقون (۸) » ایشانند آن راست گویان، [راست بازآمدگان باالله].

---

۱) طالبی بجای طلب آمده یعنی‌صفت تازی با یاء مصدری فارسی‌ترکیب یافته ومعنی مصدری گرفته، واین ازمختصات نثر کهن است.

« **والّذين تَبَوَّءُ الدّار** » وایشان که جایگاه گرفتند سرای اسلام‌را [**مدینه**].
« **والایمان من قبلهم** » . ودین را و ایمان‌را [دل فرا دادند] پیش‌ازقدوم مهاجران [و تن برآن داشتند و دنیا در سرآن کردند] . «**یُحبّونَ من هاجر الیهم** » دوست میدارندهر که بایشان آید [وخان‌ومان‌خویش‌بگذارد ازبهرخدای]. « **ولا یَجِدُونَ فی صدورهم حاجةً ممّا اوتوا** » وهیچ وانست[1] و نیاز نیافتند در تن خویش از هرچه‌الله مهاجران‌راداد . « **و یُؤْثِرون علٰی انفسهم** » و[مهمان]برخود میگزینند.
« **ولو کان بهم خَصاصةٌ** » هرچند که بطعام دلاسا[2] و نیازمنداند . « **ومَن یُوقَ شُحَّ نفسه** » وهر که باز داشتندازو نتاوستن[3] باخویشتن درکارمال دنیا « **فاولئك هم‌المفلحون** (۹) » . ایشان آنند که بنیك روز بماندند .
« **والّذین جاؤا من بعدهم** » و ایشان که ازپس مهاجران و انصاردررسند.
« **یقولون ربّنا** » میگویند: خداوند ما « **اغفرلنا** » بیامرز مارا . « **و لاخواننا الّذین سبقونا بالایمان** » و آن برادران ما را که پیشی کردند بر ما بایمان. « **ولا تجعل فی‌قلوبنا غلّا للّذین امنوا** » ودر دلهای‌ما کین‌منه گرویدگان را . « **ربّنا انّك رؤف رحیمٌ** (۱۰) » . خداوند ما تو بخشاینده‌ای سخت مهربان.
« **الم تَرَ الی الّذین نافقوا** » نبینی اینان را که دو روئی گزیدند [در دین خویش] .« **یقولون لاخوانهم الّذین کفروا من اهل‌الکتاب** » برادران خویش را میگویند از کافران اهل **تورات** . « **لئن اُخرجتم لنَخْرُجَنَّ معکم** » اگر شما را بیرون کنند، [ازخان ومان خویش] ما باشما بیرون‌آئیم . « **و لا نُطیعُ فیکم احداً ابداً** » و کسی را در دشمنی شما فرمان نبریم هرگز . « **وان قوتلتم لَنَنْصُرَنَّکم** » واگر باشماجنگ کنند، ما شمارا یاری دهیم . «**واللّه یشهد انّهم لکاذبون**(۱۱)».
والله گواهی میدهد که ایشان بدرست دروغ زنان‌اند .
«**لئن اُخرجوا** »براستی که‌اگر[آن‌جهودان‌را]بیرون کنند . « **لایَخْرُجُونَ**

۱) والست : لهجه‌ای است ، ازبایست وآن بمعنی حاجت و نیاز است .
۲) دلاسا : دراینجا بمعنی آرزومند است .
۳) تاوستن : مقاومت کردن .

معهم » این منافقان با ایشان بیرون‌نشوند . « **وَلَئِنْ قُوتلوا لاینْصُرونَهم** » واگر با ایشان جنگ کنند، منافقان ایشان را یاری ندهند . « **ولئن نصروهم** » واگر گرد یاری‌دادن‌ایشان گردند ، « **لیوَلُنَّ الادبارَ** » بهمه‌حال‌پشت بهزیمت گردانند. « **ثمّ لا ینُصَرون** (١٢) » پس‌ایشان را یاری ندهند ، [نه کس ایشان را یار ونه‌خدای ایشان را یار] .

« **لَاَنتم اشدُّ رَهْبةً فی صدورهم من‌اللّهِ** » براستی که شما بشکوه‌ترید در دلهای ایشان و ترسنده‌تر از اللّٰه . « **ذلك بانّهم قوم‌لایفقَهون** (١٣) » آن بآنست که ایشان گروهی‌اند که حق در نمی‌یابند .

« **لا یُقاتلونَکم جمیعاً** » با شما هرگز جنگ نپیوندند . « **الّا فی قُریً مُحَصّنة** » مگر در برزنهای دیواربست . « **او من وراءِ جُدُرٍ** » یا از پس دیوارها « **بأسهم بینهم شدیدٌ** » زور ایشان بر یکدیگر در دشمنی سخت است . « **تحسبهم جمیعاً و قلوبهم شتّی** ». می‌پندارند که ایشان یك دل اند ، و نه یك دل اند که پراکنده‌دل‌اند . « **ذلك بانّهم قوم لا یعقلون** (١٤) » آن‌بآنست که ایشان‌قومی‌اند که فرا صواب هوش نمی‌دارند .

«**کمثل‌الّذین من قبلهم قریباً**» راست مثل وسان جهودان **قریظه** همانست که **نضیر** دیدند از پیش . « **ذاقُوا وبالَ امرهم** » گرانی و ناسازگاری سرانجام خویش آخر بچشیدند . « **و لهم عذابٌ الیمٌ** (١٥) » و ایشان راست در آن گیتی عذابی درد نمای .

« **کمثل‌الشّیطان** » راست همچون دیو . « **اذقال للانسان اکفُر** » آنکه که آدمی را گفت :کافر شو ! « **فلمّا کفر قال انّی بریءٌ منك** » چون کافر شد، گفت : من‌ازتوبیزارم! « **انّی اخافُ‌اللّه ربّ‌العالمین** (١٦)» من‌می‌ترسم ازخداوندجهانیان.

« **فکانَ عاقبتَهما انّهما فی‌النّار** » سرانجام ایشان هردو آنست که با هم در آتش‌اند . « **خالدین فیها** » هر دوجاوید در آن . «**و ذلك جزاءُالظّالمین** (١٧) » و پاداش ناگرویدگان آنست .

«**یاایها الّذین آمنوا**» ای گرویدگان ! «**اتّقوا اللّه**» ا بترسیدازخشم وعذاب خدای «**ولتنظر نفسٌ**» وایدون باد که هر کس می‌نگرد «**ماقدّمت لغد**» که چه چیز فرا فرستد فردا خود را «**واتّقوا اللّه**» وبترسید ازخشم وعذاب خدای «**انّ اللّه خبیر بما تعملون(۱۸)**» که الله داناست و آگاه بر کرد[1] شما .

«**ولاتکونوا کالّذین نسوا اللّه**» و چون ایشان مباشید[۱] که الله را فراموش کردند « **فانسیٰهم انفُسَهم**» تا الله تیمار داشتن تنهای ایشان برایشان فراموش کرد . «**اولئك هم الفاسقون(۱۹)**» ایشانند که از دین وطاعت الله بیرون‌اند .

«**لایستوی اصحابُ النّار و اصحابُ الجنّة**» هرگز دوزخیان چون بهشتیان یکسان نباشند . «**اصحابُ الجنّة هم الفائزون (۲۰)**» بهشتیان‌اند که رستگان اند وپیروز آمدگان .

«**لو اَنزَلنا هذا القرآن علی جبل**» اگر ما فروفرستادیمی[۲] این قرآن بر کوهی «**لرأیته خاشعاً**» تو آن کوه را دیدی فروشده . «**متصدّعاً من خشیة اللّه**» پاره پاره شکافته ازترس خدای . «**وتلك الامثالُ نَضربُها للنّاس**» واین مثلها میزنیم مردمان را « **لعلّهم یتفکرونَ(۲۱)**» تا مگر دراندیشند .

«**هو اللّه الّذی لا اله الّا هو**» اوست که نیست خدای جزاو «**عالم الغیب و الشّهادة**» دانای نهان و آشکارا . «**هو الرّحمنُ الرّحیم (۲۲)**» اوست آن فراخ‌بخشایش مهربان .

«**هو اللّه الّذی لااله الّا هو**» اوست که نیست خدای جز او . «**الملكُ القدّوس السّلام**» : پادشاه پاك بی‌عیب . «**المؤمنُ**»:ایمن کننده . «**المُهَیمِنُ**»: گواه راست استوار . «**العزیزُ**» : تاوندۀ تواننده بهیچ هست نماننده . «**الجبّار**» : خلق بر مراد خود دارنده «**المتکبّر**»: برتر از آنکه ستم کند بر کس . «**سبحانَ اللّه عمّا یُشرکون(۲۳)**.» : پاکی خدای را از انباز که او را میگویند .

۱ــ الف : مبید .

۲ــ الف : اگر ما فرو فرستادی .

---

۱) کرد : مصدر مرخم است وبمعنی کردن و کردار باشد .

«**هو اللّه الخالق**» اوست خدای آفریدگار [نوکار[1]]. «**الباری‌ء المصوّر**» آن آفریدگار نیکوکار. «**له الاسمآء الحُسنی**» او راست نامهای نیکو. «**یسبّح له مافی السّموات والارض**» بپاکی میستاید او را هر چه در آسمان و زمین چیزست «**وهو العزیز**» او ست آن سخت توان بیهمتا. «**الحکیم(٢٤)**»: راست دانش راست کار.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «**للفقراء المهاجرین**» بیّن اللّه تعالی انّ الفیءَ لِمن هو، والتّقدیر: کی لایکون ما افاءَ اللّه علی رسوله دولةً بین الاغنیاء منکم ولکن یکون للفقراء المهاجرین، الّذین تولّوا [1] الدّیار والاموال والاهلین [2] والعشائر فخرجوا احبّاً للّه ورسوله و اختاروا الاسلام علی ما کانوا فیه من الشدّة حتی کان الرّجل یعصب الحجر علی بطنه لیقیم صلبه من الجوع و کان یتّخذ الحفیرة فی الشّتاء ماله دثار غیرها. قال **سعید بن جبیر**: کان ناس من المهاجرین لاحد هم الدّار والزّوجة و العبد والنّاقة یحجّ علیها ویغزو فنسبهم اللّه الی انّهم فقراء و جعل لهم سهماً فی الزّکوة. «**یبتغون فضلاً من اللّه**» ای ـ یطلبون رزقاً من اللّه وهو الغنیمة. «**ورضواناً**». ای: مرضات ربّهم بالجهاد فی سبیله مع رسوله. «**وینصرون اللّه ورسوله**» ـ بمجاهدة الاعداء «**اولئك هم الصّادقون**» فی ایمانهم وَ وَفوا بعهودهم و عقودهم مع اللّه هؤلاءِ المهاجرین الّذین اخرجهم المشرکون من **مکة** و کانوا نحواً من مائة رجل وصحّ عن رسول اللّه (ص) انّه کان یستفتح بصعالیك المهاجرین وقال صلی اللّه علیه وسلّم: «ابشروا یامعشر صعالیك المهاجرین بالنّور التّام یوم القیامة تدخلون الجنّة قبل الاغنیاء بنصف یوم و ذلك مقدار خمسمائة عام» ثمّ ذکر الانصار فقال: «**والّذین تبوّؤالدّار**» ای ـ لزموا **المدینة** و دورهم بها، «**و الایمان**» منصوب بفعل مضمر یعنی: و قبلوا الایمان و آثروه؛ وقیل: معناه لزموا **المدینة** ومواضع الایمان وذکر **النقاش** انّ الایمان اسم **المدینة** سمّاها **النبی** (ص) به. «**من قبلهم**» ای ـ من قبل قدوم المهاجرین علیهم اتّخذوا فی دورهم

١ـ الف: ترکوا ٢ ـ ج: الدیار والاهلین.

١) نوکار: در اینجا بمعنی نو سازنده و مبدع آمده است.

المساجد بسنتين ربّوا الاسلام كمايربّی الطّير الفرخ وعن **انس** قال: قال رسول‌الله(ص): «آية الايمان حبّ الانصار ، آية النّفاق بغض الانصار» - وعن **زيدبن ارقم** قال: قال رسول‌الله (ص) : «اللّهم اغفر للانصار ولابناءِ الانصار وابناءِ ابناءِ الانصار» وقال : «خير دورالانصار **بنوالنّجار** ثمّ **بنوعبد الاشهل** ثمّ **بنوالحارث بن الخزرج** ثمّ **بنوساعدة** و فی كلّ دُورالانصارخير» و «**يحبّون من‌هاجراليهم**»- كنايت است ازمهمان دوستی انصار كه مهاجران‌را بجان بپذيرفتند وبهمگی دل دوست‌داشتند وخان‌ومان خود از ايشان دريغ نداشتند. وبهرچه داشتند ازمال ووطن ايشان‌را شريك خود ساختند وكام ومراد وبی‌نيازی ايشان برفقروفاقهٔ خود اختيار كردند. واين غايت جود است وكمال سخا كه ربّ‌العالمين از ايشان بپسنديد و ايشان را در آن بستود وگفت : «**يحبّون مَن‌هاجراليهم ولايجدون فی‌صدورهم حاجةً**» ای - حسداً و غيظاً «**ممّا اوتوا**» : ای- ممّا اعطی‌المهاجرون من‌الفیء ، آن روز كه **رسول خدا** (ص) غنيمت **بنی‌النضير** ميان مهاجران قسمت كرد و بانصار نداد ، مگر سه كس را از ايشان؛ هيچ حسدی وغيظی پديد نيامد وبتخصيص مهاجران در آن اموال كراهيتی ننمودند. وبآن‌قسمت راضی‌شدند هرچند كه ايشان راحاجت ودربايست بود وبغايت خصاصت وفقروفاقت رسيده بودند ، اما حقّ‌مهاجران برحقّ خود مقدّم داشتند و راه ايثار رفتند؛ اينست كه ربّ‌العالمين گفت : «**ويؤثرون علی‌انفسهم ولوكان بهم خصاصة**» . وفی‌الخبر: «لم يجتمع‌فی‌الدّنيا قوم قطّ الّا وفيهم اسخياء وبخلاء الّافی الانصار فانّهم كلّهم اسخياء، مافيهم من‌بخيل» . خبردرست‌است از **بوهريرة**، گفت : رسول خدارا (ص) مهمانی رسيد، كس فرستاد بخانه های مادران مؤمنان تا هيچ طعامی بود آن مهمان‌را؟ و درهمهٔ خانه‌های ايشان هيچ‌طعام نبود . پس رسول‌گفت: «من يضيف هذا هذه الليلة؟» : كيست كه يك امشب اين مهمان را بخانه برد و او را مهمانی كند؟ مردی انصاری گفت: من‌اورا مهمانی كنم يارسول‌الله . اورا بخانه برد و بااهل خويش گفت : هذا ضيف رسول الله ؛ اينك آوردم مهمان رسول خدای ، او را گرامی دار و عزيز دار . اهل او گفت : درخانهٔ ما طعام بيش‌از آن نيست كه قوت ما

واین کود کان‌باشد، مگراین کود کان‌رابیهانه‌ای درخواب کنیم وما‌بوی‌ایثار کنیم، تاوی‌را کفایت باشد. آنکه چراغ‌بیفروختند ومهمان‌را بنشاندند وطعام پیش‌نهادند، وعادت ایشان چنان بود که میزبان با مهمان بهم طعام خورند، مرد با اهل خویش گفت: اگرما با وی خوریم، اورا کفایت نباشد ونه خوب بود که مهمان رسول (ص) درخانهٔ ما طعام سیر نخورد؛ توبرخیزدر میانه وببهانهٔ آنکه چراغ را اصلاح میکنم، چراغ‌فرو کش، تاما درتاریکی‌دهان می‌جنبانیم واوچنان‌پندارد که ماطعام میخوریم؛ همچنان کردند وخود گرسنه درخواب‌شدند. بامداد که بحضرت‌نبوّت ورسالت‌صلّی اللّٰه‌علیه وسلّم رسیدند، رسول درایشان نگرست وتبسم کرد و گفت: «ضحك‌اللّٰه‌اللّیلة» وفی روایة: «عجب‌اللّٰه من فعالکما» فانزل اللّٰه عزّوجلّ: **«ویؤثرون‌علی انفسهم‌ولو کان بهم‌خصاصة»** **ابن‌عباس** گفت: رسول‌خدا آنروزکه‌اموال‌**بنی النضیر** قسمت‌میکرد، انصار راگفت: اگرخواهید شما را دراین قسمت‌آرم، تامشارك ایشان باشید، درین مال؛ بشرط آنکه مهاجران نیزمشارك شما باشند درمال وضیاع شما. واگرخواهید این‌غنیمت جمله بمهاجران تسلیم کنیم و در ضیاع ومال شما مشارك نباشند. ازین هردوخصلت‌آن یکی که خواهید اختیار کنید. ایشان راه جوانمردی وایثاررفتند، گفتند: نه که ما درقسمت غنیمت باایشان مشارك نباشیم وهمه بایشان تسلیم کنیم و ایشان با ما مشارك باشند درخان ومان وضیاع واسباب ما. ربّ‌العالمین ایثار ایشان بپسندند ودرشأن‌ایشان‌آیت‌فرستاد: **«و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة»**

وقال **انس بن‌مالك**: اهدی‌لبعض‌الصحابة رأس‌شاة مشویّة وکان‌مجهوداً له‌فوجّه به‌الی جارله فتداولته تسعة انفس، ثمّ عاد الی الاوّل فانزل‌اللّٰه جلّ ذکره **«ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة»**. وقال **«ومن‌یوق شحّ نفسه فاولئك‌هم‌المفلحون»**: الشّح، منع الواجب؛ وقیل: اکل مال‌الغیر ظلماً. وقال النبی (ص): بریء من‌الشّح من آتی‌الزکوة وقری الضیف واعطی فی‌النّائبة. وقیل: الشّح: ان تطمح عین‌الرجل الی ما لیس له، فقال صلّی‌اللّٰه علیه و سلم: «من الشّح، نظرك الی امرأة غیرك». قال **الحسن**: هوالعمل‌بمعاصی‌اللّٰه. وقال **طاوس**: الشّح‌بمافی یدغیرك، والبخل‌بمافی‌یدك.

و رُوِیَ أنّ رجلاً قال لعبدالله بن مسعود انّی اخاف أن اکون قد هلکت ، فقال و ماذاك ؟ ـ قال اسمع الله یقول : «ومن یُوقَ شحّ نفسه . فاولئك هم المفلحون» و انا رجل شحیح لایکاد یخرج من یدی شیءٌ فقال عبدالله : لیس ذاك بالشح الذی ذکر الله عزّوجل فی القرآن ولکن الشّحّ ان تأکل مال اخیك ظلماً ، ولکن ذاك البخل وبئس الشیء البخل . وعن جابر بن عبدالله قال قال رسول الله (ص) : «اتّقوا الظلم ، فان الظلم ظلمات یوم القیامة واتّقوا الشحّ فانّ الشّحّ اهلك من کان قبلکم حملهم علی ان یسفکوا دماءهم واستحلّوا محارمهم . و قال صلّی الله علیه وسلّم : «لایجتمع الشّحّ والایمان فی قلب عبدٍ ابداً» .

« و الّذین جاؤا من بعدهم » یعنی : التابعین و هم الذین یجیئون بعد المهاجرین والانصار الی یوم القیامة ثمّ ذکر انّهم یدعون لانفسهم ولمن سبقهم بالایمان بالمغفرة فقال : «یقولون ربّنا اغفر لنا ولاخواننا الّذین سبقونا بالایمان ولاتجعل فی قلوبنا غلّاً » غشّاً و حسداً و بغضاً . « للّذین آمنوا ربّنا انّك رؤف رحیم » وکلّ من کان فی قلبه غلّ لاحدٍ من الصحابة ولم یترحّم علی جمیعهم فانّه لیس من عناه الله بهذه الآیة ، لانّ الله رتّب المؤمنین علی ثلاثة منازل : المهاجرین ، والانصار ، و التابعین الموصوفین بما ذکر الله ، فمن لم یکن من التابعین بهذه الصفة کان خارجاً من اقسام المؤمنین . قال ابن ابی لیلی : النّاس علی ثلاثة منازل : الفقراء ، المهاجرون « والّذین تبوّء الدار والایمان» « والّذین جاؤا من بعدهم »فاجهد ان لاتکون[1] خارجاً من هذه المنازل ؛ و روی عن عائشة رضی الله عنها قالت : امرتم بالاستغفار لاصحاب محمد (ص) فسبّبتموهم سمعت نبیّکم (ص) : «لاتذهب هذه الامّة حتی یلعن آخرها اوّلها» . و عن جابر قال قال رسول الله (ص) : « اذا لعن آخر هذه الامّة اوّلها فلیظهر الّذی عنده العلم فانّ کاتم العلم یومئذ ککاتم ما انزل الله علی محمد (ص) وعن ابن عمر قال قال رسول الله (ص) : « کلّ الناس یرجو النجاة الّا من سبّ اصحابی فانّ اهل الموقف یلعنهم . وقال مالك بن انس : تفاضلت الیهود والنصاری علی الرّافضه

١) الف : الاتکون .

بخصلةٍ . سئلت اليهود من خيراهل ملّتكم ؟ـ فقالت : اصحاب **موسى** . سئلت النصارى من خير اهل ملّتكم ؟ فقالت : حوارى **عيسى** وسئلت الرافضة من شرّاهل ملّتكم ؟ فقالوا : اصحاب **محمد** . امروا بالاستغفار فسبّوهم فالسيف عليهم مسلول الى يوم القيامة لاتقوم لهم راية ولايثبت لهم قدم ولاتجتمع لهم كلمة، كلّما اوقدوا ناراً للحرب اطفاها الله بسفك دمائهم و تفريق [1] شملهم وادحاض حجّتهم . اعاذنا الله و ايّاكم من الاهواء المضلّة . وعن **ابن عمر** قال قال رسول الله(ص): « اذا رأيتم الّذين يسبّون اصحابى،فقولوا: لعن الله شرّكم، وعن **عطا** قال قال **رسول الله** (ص) : « من حفظنى فى اصحابى كنت له يوم القيامة حافظا ، ومن شتم اصحابى فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين » .

« **الم تر** » يا محمد . « **الى الّذين نافقوا** » وهم **عبدالله بن ابى بن سلول و رفاعة بن تابوت** عاضدوا **قريظة** على رسول الله(ص) بعداجلاء **بنى النضير** بسنتين و عاقدوهم على ما فى الآية و سمّاهم اخواناً لهم لانّهم ساووهم فى الكفر ، قالوا : « **لئن اخرجتم** » من **المدينة** . «**لنخرجنّ معكم ولانطيع فيكم احداً** » سألنا خلافكم وخذلانكم «**ابداً**» يعنى **محمد** (ص) اى ـ لانمتثل امره فى ايذانكم «**وان قوتلتم**» اى : ان قاتلكم **محمد** (ص) « **لننصرنّكم** » ـ و لنعاوننّكم احسن المعاونة . « **والله يشهد انّهم لكاذبون** » ـ فى قولهم ذلك فانّهم اخرجوا من ديارهم و لم يخرج المنافقون معهم وقوتلوا فلم ينصروهم فذلك قوله :

« **لئن اُخرجُوا لايَخْرُجُون معهم ولئن قوتلوا لاينصُرونَهم** » وقوله: «**ولئن نصروهم** » ـ اى: لوقصدوا نصر اليهود «**ليولنّ الادبار**» ـ منهزمين. «**ثمّ لاينصرون**» يعنى: **بنى قريظة** لايصيرون [2] منصورين اذا انهزم ناصروهم . معنى آنست كه : اگر تقديراً بنصرت ايشان برخيزيد ، پشت بهزيمت بر گردانند ؛ و آنكه نه نصرت ايشان باشد كه آن خذلان ايشان باشد . وقيل : « **و لئن نصروهم**» ـ اى: لو ارادوا نصرهم كقوله عزّوجّل : « اذا قمتم الى الصلوة » ـ اى : اذا اردتم أن تقوموا الى الصلوة « اذا

۱ـ الف : تفرق ۲ـ الف : يصبرون .

ناجیتم الرسول» ـ ای :اردتم ان تناجوا. اگر منافقان خواهند که ایشان را یاری دهند نتوانند، والله ایشان را درآن قصد وخواست یاری ندهد، منافق نه یاری دهنده است نه یاری داده؛ نه کس اورا یار است نه خدا اورا یار.

« **لانتم اشدُّ رَهْبَةً فی صدورهم من الله** » ـ ای : لانتم یا اصحاب **محمد** اشدّ رهبة فی قلوب هؤلاء المنافقین من رهبة الله عزّوجّل ای ـ اوقع الله الرعب فی قلوبهم. « **ذلك بانّهم قوم لایفقهون**» ـ لایعلمون معانی خطاب الله ولا یعرفون شدّة بأس الله ولایعلمون حقیقة مایوعدهم الله به.

« **لایقاتلونکم جمیعاً** » ـ یعنی : الیهود، لایحاربونکم مؤتلفین مجتمعین. « **الّا فی قریً مُحَصَّنَة** » ـ ای : اذا اجتمعوا لقتالکم لم یجسروا علی البروز و انّما یقاتلونکم من وراءِ حصونهم المحصّنة بالسور «**اومن وراءِ جدار**» بالنبل والحجر. قرأ **ابن کثیر** و **ابو عمرو** جدارٍ علی الواحد وقرأ الآخرون جدر بضمّ الجیم والدّال علی الجمع[1]. « **بأسهم بینهم شدیدٌ** » ـ ای : هم متعادون مختنقون عداوة بعضهم بعضاً شدیدة. و قیل : نکایتهم فیما بینهم شدید. اذا تحاربوا فامّا معکم فالله ارهبهم منکم فلایغنون شیئاً : وقیل : هذا امتنان من الله عزّوجّل ای ـ هم مع قوّتهم وشدّتهم یخافون منکم. « **تَحْسَبُهم جمیعاً**» یعنی : المنافقین والیهود جمیعاً مجتمعین فی ـ الرأی « **وقلوبهم شتّی** » مختلفة متفرقة. قال **مجاهد** : اراد انّ دین المنافقین یخالف دین الیهود. و قال : **قتادة** : اهل الباطل مختلفة اهواؤهم، مختلفة شهاداتهم، مختلفة اعمالهم و هم مجتمعون. قال **ابن بحر** : القی الله فی قلوبهم البأس الشدید فتفرّقوا خلاف مافعل بالمؤمنین من قوله والّف بین قلوبهم. « **ذلك بانّهم قوم لایعقلون** » ـ امره ونهیه.

«**کمثل الّذین من قبلهم قریباً**» ـ ای : مثل و عیدی لقریظة مثل ما القی **بنوالنضیر** وکان بینهما سنتان. وقیل : مثل هؤلاءِ الیهود کمثل مشرکی **مکة**. «**ذاقوا و بال امرهم** » ـ یعنی : القتل ببدر و کان قبل غزوة **بنی النضیر** قاله **مجاهد**.

---

۱ ـ ج : جمیع.

« ولهم عذاب الیم » : مع ذلك فی النار ثمّ ضرب مثلاً للمنافقین والیهود جمیعاً فی تخاذلهم فقال :

«کمثل الشیطان» ــ ای : مثل المنافقین فی وعدهم **بنی قریظة** بالغرور کمثل الشیطان فی وعده الانسان بالغرور فلمّا احتاج الیه اسلمه للهلاك . فقیل یراد بالانسان الجنس و معناه الّذی یوسوس الیهم بالکفر ویدعوهم الی الجحد . **«فلمّا کفر قال انّی بریء منك»** یتبرّأ منه اذارای العذاب یوم القیامة و یقول : **«انّی اخاف اللّه ربّ العالمین »** ــ وقیل : شبّههم بتسویل **الشّیطان** الیهم فی قوله : « لاغالب لکم الیوم من النّاس وانّی جار لکم فلمّا ترآءت الفئتان نکص علی عقبیه » . الآیة کذلك هؤلآء المنافقون غرّوا الیهود بوعد النصرة ثمّ قعدوا عنها وقت الاحتیاج . جماعتی مفسّران گفتند : انسان درین آیه **برصیصاء** عابد است ، راهبی بود در **بنی اسرائیل** درروزگار فترت صومعه‌ای ساخته بود ، هفتاد سال در آن صومعه مجاور گشته وخدایرا عزّوجلّ پرستیده وابلیس درکار وی فرومانده واز اضلال وی بازمانده وازسر آن درماندگی روزی مَردهٔ شیاطین را جمع کرد وگفت : من یکفینی امرهذاالرجل ؟آن کیست ازشما که کار این مرد را کفایت کند ؟ یکی از آن مردهٔ شیاطین گفت : من این کار کفایت کنم ومرادتو ازوی حاصل کنم . بدرصومعهٔ وی رفت برزیّ وآسای[1] راهبان ومتعبّدان . گفت : من مردی راهبم عزلت و خلوت می طلبم ، ترا چه زیان اگر من بصحبت توبیاسایم ودرین خلوت خدای را عزّوجلّ عبادت کنم ؟ ــ **برصیصا** بصحبت وی تن درنداد و گفت : انّی لفی شغل عنك ، مرا در عبادت اللّٰه چندان شغل است که پروای صحبت تو نیست . وعادت **برصیصا** آن بود که چون درنماز شدی ده روز از نماز بیرون نیامدی و روزه داربود وهربده روزافطار کردی . **شیطان** برابر صومعهٔ وی درنماز ایستاد وجهد وعبادت خودبرجهد وعبادت **برصیصا** بیفزود چنانك بچهل روز ازنماز بیرون آمدی وهربچهل روز افطار کردی؛ آخر **برصیصا** اورا بخود راه داد ، چون آن عبادت وجهد فراوان وی دید ؛ وخودرا درجنب وی قاصردید. آنگه **شیطان** بعد ازیکسال گفت : مرا رفیقی دیگر است وظنّ من چنان بود که تعبّد

۱) آسا : شبه ومانند وبمعنی زیب هم آمده است . ملخص ازبرهان قاطع .

واجتهاد تو ازآن وی زیادتست؛ اکنون که ترا دیدم نچنانست که می پنداشتم و بانزدیك وی میروم! برصیصا مفارقت وی کراهیت داشت و بصحبت وی رغبت تمام مینمود. **شیطان** گفت: مرا ناچاراست برفتن، اما ترا دعائی آموزم که هر بیمار و مبتلی ودیوانه که بروی خوانی الله تعالی اورا شفادهد وترا این به باشد ازهر عبادت که‌کنی؛ که خلق‌خدای را ازتونفع باشد وراحت. **برصیصا** گفت: این نه‌کارمنست که آنکه از وقت و ورد خود بازمانم وسیرت و سریرت من در سرشغل مردم شود. **شیطان** تاآنکه میکوشید که‌آن دعا وی‌رادرآموخت واورا بر سر آن شغل داشت. **شیطان** ازوی بازگشت وبا **ابلیس** گفت: قدوالله اهلکتُ الرجلَ. پس‌برفت ومردی را تخنیق کرد، چنانکه دیو بامردم کنند. آنکه بصورت طبیبی برآمد بردرآن خانه گفت: انّ بصاحبکم جنوناً افاعالجه؟ این‌مرد شما دیو اورا رنجه دارد، اگرخواهید اورا معالجه کنم؟ چون اورا دید گفت: انّی‌لااقوی علی‌جنّیه. من بادیواوبرنیایم، لکن شما را ارشادکنم بکسی که اورا دعا کند وشفا یابد واو **برصیصاء** راهب است که درصومعه نشیند. اورا بروی‌بردند ودعا کرد وآن دیوازوی بازشد. پس **شیطان** برفت وزنی راازدختران ملوك **بنی اسرائیل**رنجه کرد تابسان دیوانکان گشت. آن زن جمالی بکمال داشت و اورا سه برادربود[۱]. **شیطان** بصورت طبیب پیش ایشان رفت و آن دختر را بوی نمودند، گفت: انّ الّذی عرض لها مارد لایطاق ولکن سأُرشدکم‌الی‌من‌یدع‌الله لها. گفت: دیوی است ستنبه[(۱)] اورا رنجه داشته ومن باوی برنیایم، برآن راهب شوید که‌کار ازوی[۲]است، تا دعا کند وشفایابد. ایشان‌گفتند: ترسیم که راهب این‌نکند وفرمان ما نبرد. گفت: صومعه‌ای سازید درجنب صومعهٔ وی وزن درآن‌صومعه بخوابانید وباوی گوئید که این‌امانت است بنزدیك تونهادیم وما رفتیم، از بهر خدا وامید ثواب را[۳] نظر از وی بازمگیر و دعاکن تا شفا یابد. ایشان همچنان کردند وراهب ازصومعهٔ خود بزیرآمد واورا دید زنی بغایت جمال. ازجمال وی درفتنه افتاد. **شیطان** آن ساعت او را وسوسه کرد که: واقعهاثمّ تُب!

۱ـ ج: بودند ۲ ـ الف: کاروی ۳ ـ ج: امید خدارا.

۱) ستنبه: بروزن شکنبه درشت وقوی وبمعنی کابوس نیز آمده است. ملخص از برهان‌قاطع

کام خود از وی بر باید داشت آنگه توبه باید کرد که در توبه گشاده و رحمت خدا فراوان ! راهب بفرمان **شیطان** کام خودازوی برداشت وزن‌بار گرفت. راهب‌پشیمان گشت و از فضیحت ترسید . همان **شیطان** در دل وی افکند که این زن را بباید کشت وپنهان‌باید کرد ، چون برادران آیند گویم : دیواورا ببرد وایشان مرا براست دارند[۱] وازفضیحت ایمن کردم . آنگه‌از زنا وازقتل‌توبه کنم. **برصیصا** آن‌نمودهٔ[۲] شیطان بجای آورد واورا کشت ودفن کرد. چون برادران آمدند وخواهررا ندیدند گفت : جاء شیطانها فذهب بها ولم اقوعلیه : **شیطان** اورا ببرد ومن باوی برنیامدم ! ایشان اورا براست‌داشتند وبازگشتند. **شیطان**آن برادران را بخواب بنمود که‌راهب خواهر شما را کشت ودرفلان‌جایگه‌دفن کرد . سه شب‌پیاپی‌ایشان‌را چنین بخواب مینمود ، تا ایشان رفتند وخواهر را کشته ازخاك برداشتند . برادران اورا ازصومعه بزیرآوردند وصومعه خراب کردند و او را پیش پادشاه وقت بردند ، تا بفعل و گناه خود مقرّ آمد . وپادشاه بفرمود تا او را بردار کردند . آن ساعت **شیطان** برابر وی آمد و گفت : این همه ساخته و آراستهٔ منست ، اگر آنچه فرمایم بجای آری ترا نجات دهم و خلاص پدید کنم . گفت : هرچه فرمائی ترا فرمـان برم ! گفت : مرا سجودی کن . آن بدبخت اورا سجود کرد وکافر گشت و اورا در کفربردار کردند وشیطان آنگه‌گفت : « **انّی برئ منك انّی اخاف اللّه ربَّ العالمین** » .

« **فکان عاقبتهما** » یعنی **شیطان و برصیصاء** العابدکان اخر امرهما « **انّهما فی النّار**» مقیمین لایبرحان « **وذلك جزآء الظالمین** » الکافرین‌قال **ابن عباس:** ضرب اللّه هذاالمثل **لیهودبنی النضیر** والمنافقین من اهل **المدینة** و ذلك انّ اللّه عزّوجلّ‌امر نبیّه (ع) أن یجلی **بنی النضیر** عن **المدینة** فدسّ‌المنافقون‌الیهم فقالوا : لاتجیبوا **محمدا** الی ما دعاکم و لاتخرجوا من دیارکم فان قاتلکم کنّا معکم و أن اخرجکم اخرجنا معکم . قال : فاطاعوهم و تحصّنوا فی دیارهم رجاء نصر المنافقین حتی جاءهم النبی (ص) فناصبوه الحرب یرجون نصر المنافقین فخذلوهم و تبرّؤوا

---

۱) براست دارند: باور کنند وتصدیق‌دارند .

۲) نموده : زاهنمایی .

منهم كما تبرّأ **الشيطان** من **برصيصا** وخذله . قال **ابن عباس** : فكانت الرهبان في **بني اسرائيل** لايمشون الّا بالتقية والكتمان و طمع اهل الفجور والفسق في الاخيار فرموهم بالبهتان والقبيح ، حتى كان امر **جريج** الراهب فلمّا برأ الله **جريجاً** الراهب ممّا **رموه** به انبسطت بعدها الرهبان وظهروا للنّاس .

«يا ايها الّذين آمنوا اتّقوا اللّه» باداءِ فرائضه واجتناب معاصيه « ولتنظر نفس ماقدّمت لغدٍ » يعني ليوم القيامة . اى ـ لينظر احدكم الذى قدّم لنفسه عملاً صالحاً ينجيه اوسيّئاً يرديه . **«اتّقوا اللّه»** كرّر تعظيماً لتحذيره. **«انّ اللّه خبيرٌ بما تعملون»** وفي الاثر انّ ابن آدم اذا مات قال الناس : ماخلف ؟ و قالت الملائكة ما قدّم ؟ ـ وقيل : « **واتّقوا اللّه** » انّما كرّر الامر بالتقوى ، لانّ الاوّل اراد به تقوى الكفر واجتناب الجحد . والثانى اراد به تقوى المراقبة والعلم ، وقيل : معناه اتّقوا مخالفتى فان لم تفعلوا فاتقوا مفارقتى ومعاقبتى . وقيل : للتقوى مقامات فدعاهم الى مرتبة بعد اخرى، وقيل : المراد بالاوّل البداية به و بالثانى الثبات عليه .

«لاتكونوا كالّذين نسوا اللّه» يعنى المنافقين تركوا ذكر الله و طاعته فانسيهم مافيه النجاة انفسهم و خلاصها بحرمان حظوظهم من الخير . و قيل : نسوا الله بترك ذكره وشكره . **«فانسيهم انفسهم»** بالعذاب الذّى نسى به بعضهم بعضاً . **«اولئك هم الفاسقون»** : الخارجون عن طاعة الله سبحانه .

« **لايستوى اصحابُ النار و اصحابُ الجنة** » للآية معنيان : احدهما لايتساوى الكافر والمؤمن لانّ المؤمن في النعيم المقيم والكافر في العذاب الاليم ، المؤمن من اولياءِ الله والكافر من اعداءِ الله . والمعنى الثانى : لايستوى اصحاب النار في النار بل فيها دركات ولااصحاب الجنة في الجنة بل فيها درجات وبه قرأ **ابن مسعود** **«لايستوى اصحابُ النّار و اصحابُ الجنّة . اصحاب الجنّة هم الفائزون»** الناجون.

« **لوانزلنا هذا القراٰن على جبل لرأيتهَ خاشعاً متصدّعاً من خشية اللّه** »

قيل: هذا توبيخ للنّاس. اى ـ لو جعل في الجبل تمييز وانزل عليه **القرآن** لخشع وتصدّع وتشقّق من خشيةِ الله مع صلابته ورزانته حذراً من ان لايؤدّى حقّ الله عزّوجل في تعظيم

القرآن والكافر يعرض عمّا فيه من العبر كان لم يسمعها يصفه بقساوة القلب؛ وقيل: هذا امتنان على النّبى(ص) اى ـ **لو انزلنا هذا القرآن على جبل** لما ثبت له وتصدّع لنزوله عليه وقد انزلناه عليك و ثبّتناك له كقوله: مانثبّت به فؤادك و كذلك يسّر و سهّل و خفّف على بنى آدم ماثقله على السموات والارضين. وقد روى عن **ابن عباس**: انّ السّماء اطّت من ثقل الالواح لمّا وضعها الله سبحانه عليها فى وقت **موسى**(ع) فبعث الله لكلّ حرف منها ملكاً فلم يطيقوا حملها فخفّفها على **موسى** و كذلك الانجيل على **عيسى** (ع) والفرقان على **محمد** (ص). « **و تلك الامثالُ نَضْرِبُها للنّاس لعلّهم يتفكّرون**.» فى امثال الله ويتّعظون ولا يعصون الله.

«**هو الله الّذى لااله الّا هو**». قال **الزجاج**: هذا يرجع الى اوّل السورة حيث قال: « **سبّح لله مافى السموات ومافى الارض**» ثمّ قال: «**هو الله الّذى لااله الّا هو**» قادر على اختراع الاعيان ولامستحقّ لكمال التعظيم و نعوت الجلال. «**الّا هو عالم الغيب والشهادة** » يعنى السرّ والعلانية، وقيل: الغيب ماغاب عن العباد فلم يعاينوه ولم يعلموه، والشهادة: ما عاينوه وعلموه. « **هو الرّحمن الرّحيم** » ذوالرّحمة الكاملة.

«**هو الله الّذى لااله الّا هو الملك** » الّذى له الملك وحقيقته القدرة على ايجاد وان يكون له التصرف فى الملك له من غير حجّة عليه. «**القدّوس**» الطاهر عمّا اضافوا اليه ممّا لايليق به والقدس الطهارة و منه قوله: **نقدّس لك**: اى ـ ننزّهك عن الصفات الذّميمة. «**السلام**» الذى ينال عباده منه. السّلامة: سلم المؤمنون من عذابه، وقيل: سمّى نفسه سلاماً لسلامته من كلّ آفة. « **المؤمن** » الّذى أمن الناس من ظلمه وأمن من آمن به من عذابه. وقيل: الايمان: التصديق. اى ـ هو الّذى يصدّق عبده فى توحيده واقراره بوحدانيّته و يصدّق رسله باظهار المعجزة عليهم و هو المصدّق لنفسه فى اخباره «**المُهَيمن**» اى ـ القائم على خلقه باعمالهم وارزاقهم و آجالهم وانّما قيامه عليهم باطلاعه وحفظه، وقيل: معناه الرّقيب؛ يقال: هيمن يهيمن هيمنة اذا كان رقيباً على الشيء. وقيل: هو فى الاصل موئيمن قلبت الهمزة هاءً كقوله: « ارقت وهرقت » و معناه: المؤمن. « **العزيز** » : المنيع الّذى لايقدر عليه احد. والغالب لايغلب. والعزّة فى اللّغة الشدّة، وقيل: العزيز الذى لامثل له من قولهم عزّ الطّعام اذاقلّ وجودهُ، وقيل:

العزيز بمعنى المعزّ كالأليم بمعنى المولم. «الجبّار»: هو العظيم وجبروت الله عظمته اى – هو العظيم الشّأن فى الملك والسلطان: وقيل: هو من الجبر وهو الاصلاح فهو يغنى الفقير ويصلح الكسير؛ وقيل: هو الّذى يقهر النّاس ويجبرهم على ما اراد ينفذ مشيّته على سبيل الاجبار فى كلّ احد ولاينفذ فيه مشيّة احد. «المتكبّر» المتعظّم عن مجانسة خلقه وتعظّم من مشابهة فعله وتقدّس عن صفات الذمّ فى نعوته وهو المستحق لصفات التّعظيم – وقيل: ذوالكبرياء وهوالملك، من قوله: «ويكون لكما الكبرياء فى الارض». «سبحان الله عمّا يشركون» نزّه نفسه تعالى و تقدّس عمّا يلحدون فى اسمائه ويجهلون من اوصافه. رُوى عن عبدالله بن عمر قال: رأيت رسول الله (ص) قائماً على هذا المنبر، يعنى منبر رسول الله (ص)، وهو يحكى عن ربّه تعالى فقال «انّ الله عزّ وجلّ اذا كان يوم القيامة جمع السموات والارضين فى قبضته تبارك وتعالى ثمّ قال: هكذا وشدّ قبضته ثمّ بسطها ثمّ يقول: انا الله، انا الرّحمن، انا الرّحيم، انا الملك، انا القدّوس، انا السّلام، انا المؤمن، انا المهيمن، انا العزيز، انا الجبار، انا المتكبر، انا الذى بدأت الدّنيا ولم تك شيئاً، انا الّذى اعدتها. اين الملوك اين الجبابرة؟!».

قوله: «هو الله الخالقُ البارىء المصوّر» كلّ ما يخرج من العدم الى الوجود يفتقر الى التقدير اوّلاً والى الايجاد على وفق التقدير ثانياً والى التصوير بعد الايجاد ثالثاً، والله تعالى خالق من حيث انّه مقدّر وبارىء من حيث انّه مرتّب صور المخترعات احسن ترتيباً. «له الاسمآءُ الحُسنٰى» لانّها مشتقّة من افعال كلّها حسنةٌ. وقيل: وصفها بالحسنى لانّها تدلّ على كمال نعوته وجلالة اوصافه. «يسبّح له ما فى السّموات والارض» امّا بياناً ونطقاً وامّا برهاناً وخلقاً. «وهو العزيزُ الحكيم». ختم السورة بما فتحها به فسبحان الله على كلّ حال. روى معقل بن يسار عن النّبى (ص) من قال حين يصبح ثلاث مرّات: «اعوذ بالله السّميع العليم من الشيطان الرجيم»، وقرأ الثلاث آيات من آخر سورة الحشر وكّل الله به سبعين الف ملك يصلّون عليه حتى يمسى، فان مات من ذلك اليوم مات شهيداً و من قال حين يمسى كان بتلك المنزلة. وعن ابى امامة يقول قال رسول الله (ص):

«من قرأ خواتیم الحشر من لیل اونهار فقبض فی ذلك الیوم او اللیلة فقد اوجب الجنّة.
وعن ابی هریرة قال سألت حبی رسول الله (ص) عن اسم الله الاعظم. فقال: علیك بآخر سورة الحشر فاکثر قرآءتها فاعدت علیه فاعاد علیّ.

النوبة الثالثة

«للفقراء المهاجرین» الآیة ....:مفهوم این آیت صفت وسیرت مهاجرانست که غریبان این سرای‌اند وشهیدان آن سرای، سلاطین دولت‌اند ودرخانهٔ ایشان نانی نه، امیران مملکت اند ودربر کهنه‌ای نه، آفتاب رویان قیامت اند ودرین سرای‌ازهیچ جانب روی نه، آتش دلان اند وشرر ایشان را دودی نه، درد زدگانند و جراحت ایشان را درمانی نه، مسافران‌اند وراه ایشان را پایانی نه، همه در کورهٔ بلا گداخته وبازخواستی[1] نه. وبا اینهمه نعرهٔ عاشقی‌ایشان درملکوت افتاده که جان‌برای‌گوی میدان توداریم. هرکجا خواهی‌میانداز.تو نظارهٔ ما باش وباما هرچه خواهی‌میکن.

جائی دارم بعشق تو کرده رقم   خواهیش بشادی کش‌وخواهیش‌بغم
بعینیك مایلقی الفؤاد و ما لقی   وللحبّ ما لم یبق منه و ما بقی

مصطفی (ص) گوید: مامهتر کلّیت عالم ایم و بهتر ذرّیت آدم، و مارا بدین فخر نه. شربتهای کرم بردست ما نهادند و هدیّه های شریف بحجرهٔ ما فرستادند و لباسهای نفیس درما پوشیدند و طراز اعزاز برآستین‌ما کشیدند، و ما را بدان همه هیچ فخر نه. مهترا پس اختیار توچیست وافتخار تو به چیست؟ - گفت: اختیار ما آنست وافتخارما بدانست که در روزی ساعتی خلوتی جوئیم وبا این فقرای‌مهاجرین چون بلال و صهیب و سلمان و عمّار ساعتی حدیث او گوئیم:

بردل ز کرامتش نثار است مرا   وز فقر لباس اختیار است مرا
دینار درم خود چه بکارست مرا   باحق همه کارچون‌نکارست‌مرا؟!

«للفقراء المهاجرین» بدانکه فقردو است: یکی آنست که رسول‌خدا (ص) از آن استعاذت کرده و گفته: «اعوذبك من الفقر» ودیگر آنست‌که رسول‌خدا گفته:

---

۱ - الف: فاخواستی.

«الفقرفخری» آن یکی نزدیك بکفر واین یکی نزدیك بحق . اما آن فقر که بکفر نزدیکست فقردلست که علم وحکمت واخلاص وصبر و رضا و تسلیم وتوکل ازدل ببرد ، تا دل ازین ولایتها درویش گردد ، وچون زمین خراب شود . ودل چون خراب شد ، منزل شیاطین گردد ؛ آنکه چون **شیطان** فرو آمد ، سپاه **شیطان** روی بوی نهند ؛ شهوت و غضب وحسد وشرك و شك وشبهه ونفاق . نشان این فقر آن بود که هرچه بیند همه کژبیند ، سمع مجازشنود ، زبان همه دروغ وغیبت گوید ، قدم همه بکوی ناشایست نهد ، این آن فقراست که رسول خدا گفت : « کاد الفقر ان یکون کفرا ، اللهم انی اعوذبك من الفقر والکفر » .

اما آن فقر که گفت : « الفقرفخری » آنست که مرد از دنیا برهنه گردد و درین برهنگی بدین نزدیك گردد . وفی الخبر : « الایمان عریان ولباسه التقوی » همانست که متصوفه آنرا تجرید گویند ، که مرد مجرّد شود از رسوم انسانیت ، چنانك تیغ مجرد شود ازنیام خویش ؛ وتیغ مادام که درنیام باشدهنرش آشکارا نگردد وفعل ازوپیدا نیاید . همچنین دل تا در غلاف انسانیّت است هنر وی آشکارا نگردد واز وی کاری نگشاید ، چون از غلاف انسانیّت برهنه گردد صورتها و صفت ها درو ننماید .

آورده اند در بعضی کتب که فردا چون خلائق بصحراء قیامت بیرون آیند ، جنات عدن ، بصفات جمال خویش ، عاشقان و طالبان را استقبال کنند که « وازلفت الجنة للمتقین . » ازین[۱] سوختهای بینی کوفتهای دل شکستهای روزفروشده[۲] ای بادلی پردرد وجانی پرحسرت درصعید قیامت ایستاده سر در پیش افکنده دیده ها پرآب کرده ، ناگاه بوئی از کوی وصال لم یزل ولایزال بمشام اورسد ؛ یك نعره بزند که فزع آن درقیامت افتد ، فریاد بر کشد . حق تعالی گوید : شما همهٔ اهل قیامت را بعتاب وحساب مشغول دارید که مارا با آن گدا کارهاست ورازها که در دنیا هزاران

۱) ازین : اشارهٔ وصف جنسی است وبمعنی چنین است فردوسی فرماید :

بپرسید مرزال را موبدی ازین تیزهش رایزن بخردی .

سعدی در گلستان فرمود : ازین مه پارهای عابد فریبی ملایك پیکری طاووس زیبی .

۲) روزفرو شده : تیره روز وبدبخت .

شب بعشق بروز آوردست، درخاك خفته وبادیه ها بریده ومذلّتها کشیده، بلاءِ ما را اسیر شده؛ میخواهد که امروز با ما رازی گوید. آن بیچاره گوید: یا ربّ الارباب آتش مهر در دلم زدی، مرازیروزبر کردی، ازخان ومانم بیفکندی؛ اول «الستُ بربّکم» بسمعم رسانیدی، بازشربتهای بلاچشانیدی، عاشق جمال خویش گردانیدی، اینهمه بروی من آوردی؛ امروز جمال بدیگران نمائی مرا محروم گردانی؟! بجلال وعزّ تو که دیده بازنکنم تاجمال ذوالجلال ترا نبینم. حقتعالی حجاب جلال بردارد، جمال بنماید، درویش بیخویش، سرگشتهٔ شوق، غارتیدهٔ عشق، بی‌واسطه کلام حق بشنود، بی‌حجاب جمال وجلال حق ببیند. فیحدّثه کما یحدّث الرجل جلیسه.

قوله: «**والّذین تبوءُ الدار والایمان من قبلهم.**» انصارنبوّت‌ورسالت‌اند، اصحاب موافقت و مراقبت اند، منبع جود و سخاوت اند. ربّ العالمین روش ایشان ستوده‌وایثارایشان‌پسندیده که:«**ویؤثرون علی انفسهم ولوکان بهم‌خصاصة**»قومی که ازبیشهٔ حسد هرگزخاری بدامن ایشان نیاویخت، از بیابان نفس هرگزغباری برگوشه رداءِ اسلام‌ایشان ننشست. ازهاویهٔ هوی‌هرگز دودی بدیدهٔایشان نرسید. سلاطین راه اند درلباس درویشان، ملکی‌صفت اند بصورت آدمیان؛ روندگان درراه فناءِ خویش‌خرامان.

شیخ بسطام گفته: که اگر هشت بهشت را درین کلبهٔ ما بگشایند و این سرای و آن سرای بولایت بما دهند، هنوز بدان یك آه سحرگاهی‌که بریاد او از سینه برآید بندهیم. ملك یك نفس که بدرد عشق او برآوریم باملك هژده هزار ـ هزار عالم برابر نکنیم. **معاذ جبل** را دیدندکه در بازار **مکه** میگردید و ریزه تره می‌چید ومیگفت: هذا ملك مع رضاك وملك الدنیا مع سخطك عزلٌ. گفت: اگر هیچ رضاءِ تو ممکن‌است، خداوندا این قدر مارا پادشاهی‌تمام است، واگر رضای تو نیست ملك عالم جزعزل نیست.

خیز یارا تا بمیخانه زمانی دم زنیم آتش اندر ملکت آل بنی‌آدم زنیم
هرچه اسبابست جمع آئیم وپس جمع آوریم پس‌بحکم‌حال‌بیزاری‌همه‌برهم‌زنیم.

«**الّذين جاؤا من بعدهم.**» الآية ....: اندراین آیه‌تابعین‌راوسلف‌صالحین‌را، پسینان [1] امت را،تا بقیامت، به پیشوایان اسلام و صحابهٔ صدق در رسانید ودرحکم برابر کرد وبروفق این **مصطفی** (ص) گفت: «مثل امتی مثل المطر، لایدری اوّله خیرٌ أم آخره» گفتا: کسانی که امّت من اند وازاهل سنت من اند امروز ساکنان سرای قربت من اند و فردا مستوجب شفاعت من اند. ایشان همه بزرگواران اند و کرامت را سزاوارانند ودرمنفعت وراحت همچون باران بهارانند. باران را ندانند که اول آن بهتر است یا آخر آن، نفعی است عام را و عامهٔ خلق را؛ حال امّت من همچنین‌است. همان درویشان آخرالزمان،آن‌شکستگان‌سرافکنده،وهمین‌عزیزان وبزرگواران‌صحابه همه برادران اند ودرمقام منفعت وراحت وشفقت همه یکدست ویکسان اند. «هم کالمطرحیث ماوقع‌نفع». برمثال باران اند هرجای که رسد نفع رساند، هم دربوستان وهم درخارستان، هم برریحان‌هم برامّ غیلان. همچنین‌اهل اسلام در راحت یکدیگر ورأفت بریکدیگر یکسانند و یك نشان اند. تحقیق قول **سید** را (ص) که: «امّتی کالمطرلایدری اوّله خیر ام آخره».

«**یا أیها الّذین آمنوا اتّقوا اللّه ولتنظر نفسٌ ما قدّمت لغد واتّقوااللّه.**»

در یك آیه دوبار ذکر تقوی کرد. اوّل تقوای عام است از محرمات‌پرهیز کردن. دوم تقوای خاص‌است ازهرچه دون‌حق‌است پرهیز کردن. و گفته‌اند: اول‌اشارتست باصل تقوی و دوم اشارتست بکمال تقوی. و عقبهٔ قیامت نتوان برید، مگر بکمال تقوی؛ همهٔ مرادها برباید داشت وبی مرادی درباید گرفت؛ همهٔ زهر ها نوش باید گرفت [1] وهمهٔ نوشها زهرباید پنداشت. چون قدم اینجا رسید بکمال تقوی رسید. **واسطی** گفته که:اهل تقوی‌که تکبر کنند برابناءدنیا، ایشان درتقوی مدعی‌اند؛ برای‌آنکه اگر دنیا را در دل ایشان وقعی نبودی برای اعراض کردن ازآن تکبر نکردندی. عزیزی گفته که: دنیا سفالی است وآن‌نیز درخواب. وآخرت جوهری

۱ـ الف: کرد.

---

۱) از نوا در ترکیبات است، بمعنی: آیندگان.

است یافته دربیداری؛مرد نه آنست که درسفال بخواب دیده متقی شود ، مرد مردانه آنست که در گوهر دربیداری یافته متقی‌شود . ودرجمله بدانکه قدمهای روندگان در راه تقوی سه است : قدم شریعت در قالب روشن کند . قدم طریقت در دل روشن کند . قدم حقیقت در جان روشن کند . چون روندگان قالب در رسند نزلشان « جنّات ونهر » پیش آرند ،چون روندگان دل در رسند نزلشان « مقعد صدق » آرند . چون روندگان جان در رسند نزلشان از « عند ملیك مقتدر » پیش آرند .

قوله:«**لو انزلنا هذاالقرآن علی جبل**» الآیة...: نشر بساط توقیرقرآن است، واخبار از بیان تعظیم آن؛قرآنی که جلال الهیّت مطلع قدم اوست و بتیسیر ربوبیّت تنزل اوست ؛ کلامی‌خطیر، نظامی بی‌نظیر ، جان‌آسائی دلپذیر ، راهنمائی‌دستگیر، هاربان را بند، عاصیان را پند، ظلمت حیرت را نورمبین ، عصمت عبودیت را حبل متین ، لفظ اوموجز ، معنی او معجز ، آیهٔ او واضح ، برهان اولائح ، امر اوظاهر ، نهی او زاجر ، خبراوصدق ، شهادت اوحق ، تأویل اوجان‌آویز ، تفسیراومهرانگیز بس قفلها که بآواز دلها برداشتند، بس رقمهای محبّت که باو در سینه‌ها نگاشتند ، بس بیگانگان که باو آشنا گشتند ، بس خزائن معرفت که باو پیدا گردند، بس خفتگان که باو بیدارگردند ، بس غافلان که باو هشیار گرکند ، بس طالبان که باو بمقصود رسیدند ، بس مشتاقان که باو دوست را یافتند.هـم یادست و هـم یادگار ، بنازش میدار تا وقت دیدار !

دل را اثر روی تو گل پـوش کند — جان را سخن خوب تو مدهوش کند
آتش که شراب وصل تو نوش کند — از لطف تو سوختن فراموش کند .

۶۰ - سورة الممتحنة - مدنية

۱- النوبة الاولى

قوله تعالى: « **بسم الله الرّحمن الرّحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **یا ایّها الّذین آمنوا لا تتّخذوا عدوّی و عدوّکم اولیاءَ** » . ای گرویدگان دشمنان من و دشمنان خود را دوستان مگیرید . « **تُلقُونَ الیهم بالمودّة** » بایشان در نهان دوستی می‌افکنید « **وقد کفروا بما جاءَکم من الحقّ** » . و ایشان کافر شده‌اند بآنچه از خدا بشما آید از پیغام راست . « **یُخْرِجُون الرّسول و ایّاکم** » بیرون کردند رسول مرا و شما را . « **أنْ تُؤمنوا باللّه ربّکم** » از بهر آنکه شما بگرویدید باللّه خداوند خویش . « **انْ کنتم خَرَجْتُم جهاداً فی سبیلی** » اگر از خان و مان خود که بیرون آمدید کوشیدن را در سبیل من بیرون آمدید[۱] : « **و ابتغاءَ مرضاتی** » و جستن خشنودی مرا بیرون آمدید [با دشمنان من دوستی مگیرید] . « **تسرّون الیهم بالمودّة** » در نهان بـا ایشان می دوستی نمائید[۲] «**و انا اعلم بمااَخْفَیْتُم و ما اَعْلَنْتُم** » و من داناام بآنچه شما نهان میدارید و آنچه آشکارا میکنید . « **و من یَفْعَلْه منکم** » وهر که این کند از شما « **فقد ضلّ سوآءَ السبیل** (۱)» از راه راست گم گشت .

« **انْ یثقفوکم** » اگر شما را دریابند جای. « **یکونوا لکم اعدآءً** » شما را دشمنان باشند . « **و یَبْسطوا الیکم ایدیهم و السنتهم بالسوّء** » و دست و زبان گشایند ببد شما« **ووَدّوا لو تکفُرون** (۲)» . ودوست آنکه شوند که شما کافر شوید.

« **لن تنفعکم ارحامُکم ولا اولادُکم** » سود ندارد و بکار نیـاید شما را خویشاوندان شما و نه فرزندان شما . « **یَوْمَ القیمة یَفْصِلُ بینَکم** » روز رستاخیز میان شما داوری بر گزارند و خصومت بر گسلند . « **واللّه بما تعملون بصیر** (۳)» واللّه [خدای جاوید] بآنچه شما میکنید [و ایشان میکنند] دانا و بیناست .

۱- ج : آمدی ۲- ج : دوستی مینمائید .

« **قد کانت لکم اُسوةٌ حسنةٌ فی ابرٰهیم** » شمارابه‌**ابراهیم** پی بردنی نیکو است [و بر نشان او رفتن] « **والّذین معه** » و ایشان که بر ملت او بودند و با او بودند . « **اذ قالوا لقومهم** » آنکه که قوم خویش را گفتند : « **انّا برآء منکم** » ما بیزاریم از شما . « **و ممّا تعبُدونَ من دون‌اللّه** » و از آنچه شما می‌پرستیدفرود از الله . « **کفرنابکم** » کافریم بشما « **وبدا بیننا و بینکم‌العداوةُ والبغضاءُ ابداً** » و پدید آمدن میان مـا و میان شما دشمنی و بژومندی[1] همیشه « **حتّی تؤمنوا باللّه وحده** » تا بگروید بالله خدای یگانه . « **الّا قول ابرهیم لابیه** » [شما را پی بردن به **ابراهیم** نیکوست] مگردرآن یك سخن که پدر را گفت : «**لاستغفرَنّ لك**» که ترا آمرزش‌خواهم . « **و ما املك لك من‌اللّه من شیء** » و بدست من‌ترا از خدای هیچیز نیست ، اگر نیامرزد من هیچیز نتوانم . «**ربّنا علیك توکّلنا**» خداوندا ما پشت بتو باز کردیم ، «**والیك اَنَبْنا** » و بدل و کردار با تو گشتیم . « **و الیك المصیر**(٤) » و بازگشت با تو است .

« **ربّنا** » . خداوند ما « **لاتجعلنا فتنةً للّذین کفروا** » ما را گمان و شك افزودن کافران مکن . « **واغفرلنا**» و بیامرز ما را . « **ربّنا** » خداوند ما . « **انّك انت العزیزالحکیم**(٥) » که توئی آن عزیز که بـا تو کس نتاود و ترا غلط نیفتد .

« **لقد کان لکم فیهم اُسْوَةٌ حسنةٌ** » شما را در **ابراهیم** و قوم او که بر ملت اوبودند ، پی‌بردنی نیکوست . « **لمن کان یرجوااللّه والیوم‌الآخر** » آنکس را از شما که از خدا ترسد و روز رستاخیز « **ومن یتولَّ** » و هرکه برگردد [از فرمان ما] . « **فانّ‌اللّه هوالغنیّ الحمید**(٦)» . الله اوست آن بی‌نیاز ستوده .

«**عسی‌اللّه ان‌یجعلَ بینکم و بین‌الّذین عادیتم منهم مودّةً**.» بیگمان الله میان شما و میان ایشان که دشمنی دارید با ایشان از میان کافران دوستی سازد و نهد . « **واللّه قدیرٌ** . » والله توانا است . « **واللّه غفورٌ رحیم**(٧)» و الله آمرزگار وبخشاینده است.

١ـ الف : بزومندی: ج : برومندی .

«**لاینهیکم اللّٰه**» باز نمیزنند الله شما را . «**عن الّذین لم یقاتلوکم فی الدّین**» از آن کسان که با شما تیغ نزدنـد در کار دین . « **ولم یخرجوکم من دیارکم** » وبیرون‌نکردند شما را ازخان ومان وسرایهای‌شما. «**أن تبرّوهم**» که‌نیکوئی کنید باایشان. «**وتقسطوا الیهم**» ودادایشان‌بایشان‌رسانید «**انّ اللّٰه یحبّ المقسطین**(۸)» که الله دادگران را دوست دارد .

«**انّماینهیکم اللّٰه**» شما را باز میزنـد الله . «**عن الّذین قاتلوکم فی الدّین**» ازیشان که باشما کشتن کردند دردین . «**واخرجوکم من دیارکم**» وشما را بیرون کردنـد از سرایها وخان و مانهای شما . «**وظاهروا علی اخراجکم**» و دشمنان را یاری دادند بربیرون کردن شماازمکه . « **ان تولّوهم**»بازمیزند که ایشانرا بدوستی گیرید وبیاری. «**ومن یتولّهم فاولئك هم الظالمون** (۹)» وهر که‌ایشان‌رابدوستی ویاری‌گیرد ، ستم‌کاراانند برخود .

«**یاایها الّذین آمنوا**» ای گرویدگان ! «**اذا جاءکم المؤمنات**» چون بشما آید زنان گرویدگان . «**مهاجرات**» بریده از خان ومان «**فامتحنوهنّ**» بررسید ازیشان . «**اللّٰه اعلم بایمانهنّ**» والله خود به داند ایمان ایشان . «**فانْ علمتموهنّ مؤمنات**» اگر ایشان را بدانید که ایشان برایمانند ، «**فلاترجعوهنّ الی الکفار.**» ایشان رابا کافران مفرستید . «**لاهنّ حلٌّ لهم**» نه زنان گرویدگان حلال‌اند مردان کافررا . «**ولاهم یحلّون لهنّ**» ونه مردان کافرحلال‌اند زنان‌مسلمان را . «**وآتوهم ماانفقوا**» وآن کاوین که ایشان کردند آن مهاجرات را با ایشان فرستید . «**ولا جُناح علیکم ان تنکحوهنّ**» برشما تنگی نیست که آن مهاجرات را بزنی کنید . « **اذا آتیتموهنّ اُجورهنّ** » بآن شرط کـه ایشان را کاوین دهید . « **لاتُمسکوا بعصم الکوافر** » وبمه‌ایستیدنکه داشت زنان کافر، وایشان رابزنان‌خویش‌مشمرید. «**واسئلوا ماانفقتم**» [وازآن مرد که‌آن زن رابزنی کند] کاوین که‌آن زن را باز داده بودید بازخواهید . «**ولیسئلوا ماانفقوا**» و تا ایشان هم‌کاوین آن زن کـه از ایشان‌بشماآید بزنی کنیدبازخواهند. «**ذلکم حکم اللّٰه یحکم بینکم**» این حکم الله

است و کار بر گزاردن میان‌شما. « واللّه علیمٌ حکیم (١٠) » واللّٰه داناست وراست دان.

«وانْ فاتَکم شیءٌ من ازواجکم الی الکفّار» اگر زنی از زنان شما بکافران شود. «فعاقبْتم» وبرپی آن غزائی کنید وغنیمت یابید. « فآتوا الّذین ذهبتْ ازواجهم مثل ما انفقوا» ازمال غنیمت کاوین زنان شده فراشویان ایشان دهید. «واتّقوا اللّه الّذی انتم به مؤمنون (١١)» وبترسید از آن خدائی که باو گرویده‌اید [و بپرهیزید از خشم او].

«یا ایّها النبی» ای پیغامبر. «اذا جآءك المؤمنات» چون بتو آیند زنان گرویدگان «یبایعنك» و بیعت کنند[١] با تو. «علی ان لایشرکْنَ باللّه شیئاً» برآنکه[٢] باللّٰه انباز نیارند. «ولایسرقْنَ» ودزدی نکنند «ولایزنینَ» و زنا نکنند «ولایقتلنَ اولادَهُنَّ» و فرزندان خود نکشند. «ولایأتینَ ببهتان» و فرزندی از حرام نیارند، یا ازشوی پیشین وشوی پسین را گویند که این ازتواست بدروغ «یفترینه بین ایدیهنَّ وارجلهنَّ» ونسبت آن فرزند در دست وپای افکنند «ولایعصینَك فی معروف» ودرتوعاصی نشوند درسخن وفرمان پسندیدهٔ نیکو. «فبایعهُنَّ» بیعت کن باایشان. «واستغفر لهنَّ اللّه» وآمرزش خواه ازاللّٰه ایشان را. «انَّ اللّه غفورٌ رحیم(١٢)» که اللّٰه آمرزگار است و مهربان.

«یا ایّها الّذین آمنوا» ای گرویدگان! «لاتتولّوا قوماً غضب اللّه علیهم» بدوستی ویاری مگیرید قومی که اللّٰه ورشان(١) بخشم است. «قدیئسوا من الاخرة» نومید شدند از آخرت «کمایئس الکفّار» چنانکه نومید شدند تا گرویدگان «من اصحاب القبور(١٣)» از دیدار ایشان که در گورها اند.

النوبة الثانیة

این سوره سیزده آیت است وسیصد وچهل وهشت کلمه وهزار و پانصد حرف

١- الف : وی بیعت میکنند. ٢- الف :ورآنکه.

١) ورشان ، برایشان .

جمله به **مدینه** فرو آمد باجماع مفسّران، ودرین سوره سه آیت منسوخ است؛ بجای خویش آن‌راشرح دهیم. ودربیان فضیلت آن **ابی بن کعب** روایت کند از **مصطفی**(ص) قال: «من قرأ سورة الممتحنة کان المؤمنون و المؤمنات له شفعاء یوم القیامة».

قوله تعالی: «**یاایّها الّذین آمنوا لاتتّخذوا عدوّی وعدوّکم اولیآءَ**» ابتدا این سوره در شأن **حاطب بن ابی بلتعة** فرود آمد؛ مردی بود از جملهٔ مهاجران و بدریان. چون رسول خدا(ص) عزم درست کرد که بغزاءِ اهل **مکه** شود، ساز واهبت آن کار پنهان میساخت، میخواست تا ناگاه وبیخبرفرا سرایشان شود، این **حاطب** ملطّفه‌ای نوشت باهل **مکه** که رسول خدا اینك عزم درست کرد که بجنگ شما آید،برحذر باشید؛ واین نامه بزنی داد، نام وی **ساره**: **هی الّتی امر رسول الله بقتلها** یوم فتح **مکه**.گفته‌اندکه: ده دینار بآن زن داد تانامه باهل **مکه** رساند. **جبرئیل**(ص) **مصطفی** (ص)را از آنچه **حاطب** کرد، خبرداد. رسول **علی**(ع)را و**زبیر** را بر پی آن زن بفرستاد،گفت: «ائتوا روضة**خاخ** فانّکم تجدون بها امرأةً معها کتاب، فخذوه منها و خلّوا سبیلها و ان لم تدفعه الیکم فاضربوا عنقها». روید تا بروضهٔ **خاخ** آنجا زنی‌را دریابید که با وی نامه‌ای است .آن نامه ازوی ستانید وزن‌رانعرّض مرسانید؛ و اگر نامه ندهد، او را گردن زنید. رفتند تا بآن موضع و زن را دریافتند. و گفت: مامعی کتاب، بامن هیچ‌نامه نیست. بجستند او را و نامه نیافتند. خواستند که باز گردند، **علی** (ع) گفت: والله ما کذّبنا رسول‌الله (ص) والله لنخرجنّ الکتاب او لاضربنّك بالسیف. آن زن بدانست که از دست ایشان نخواهد رست. نامه در میان گیسوی خود تعبیه کرده بود. بیرون آورد و بایشان داد. ایشان نامه بحضرت نبوّت آوردند. رسول خدا آن ساعت از نماز پیشین باز گشته بود. کس فرستاد و **حاطب** را برخواند ونامه بوی نمود. **حاطب** اقرارداد وعذرآورد که:یارسول‌الله والله ما کفرت منذاسلمت و لاغششتك منذ نصحتك و لااحببتهم منذ فارقتهم؛ ولکن لم یکن احد من المهاجرین الاّ وله بمکّة من یمنع عشیرته، و کنت غریباً فیهم و

کان اهلی بین ظهرانیهم؛ فخشیت علی اهلی فاردت ان اتّخذ عندهم یداً. و قد علمت انّ‌الله تعالی ینزل بهم بأسه وانّ کتابی لا یغنی عنهم شیئاً. رسول خدا (ص) عذر از وی بپذیرفت، و او را بآنچه گفت راست گوی داشت. **عمر خطاب** برخاست، گفت: دعنی یا رسول‌الله اضرب عنق هذاالمنافق، انّه قد خان‌الله و رسوله. بگذار مرا یا رسول‌الله تا این منافق را گردن زنم، که با خدای و رسول خیانت کرده رسول خدا از آن گفتار **عمر** در خشم شد، آنگه گفت: «و ما یدریك یا **عمر** ؟ لعل‌الله قد اطلع علی اهل بدر، فقال لهم: اعملوا ما شئتم؛ فقد غفرت لکم، و هم اهل بدر؛ و ما اهل بدراهل بدر، وما اهل بدراهل بدر، وما اهل بدراهل بدر. فلاتقولوالحاطب الّاخیراً فانزل الله تعالی: « **یا ایّهاالّذین آمنوا لا تتّخذوا عدوّی و عدوّکم اولیاء** ».

ولد **حاطب بن ابی بلتعة** فی زمان رسول‌الله (ص) ویروی عن **عمر بن الخطاب**، اصله من **الازد** واعتقه **عبیدالله بن حمید بن زهیر** الّذی قتله **علی** (ع) یوم بدر کافراً، وکان **حاطب** یبیع الطعام و مات **بالمدینة** و صلّی علیه **عثمان عفّان** و هو ممّن حضر بیعة الرضوان. « **تلقون الیهم بالمودّة** » ای تلقون الیهم اخبارالنبی (ص) و سرّه بالمودّة الّتی بینکم و بینهم. و قیل: معناه تلقون الیهم المودّة و الباء زائدة، کقوله: «ومن یردفیه بالحاد» بظلم، ای ـ الحاد. والقاء المودّة الیهم تقرّبهم الیهم بالمکاتبة. « **وقد کفروا** » الواوللحال. ای ـ وحالهم انّهم کفروا. « **بماجاءکم من الحقّ** » یعنی **القرآن** و الرسول. « **یخرجون الرسول وایّاکم** » من **مکة** « **ان تؤمنوا** » یعنی: لان تؤمنوا و بان تؤمنوا، کانّه قال: یفعلون ذلك لایمانکم بالله. « **ان کنتم خرجتم جهاداً فی سبیلی وابتغاء مرضاتی** » هذا شرط جوابه متقدّم. و التقدیران کنتم خرجتم اوطانکم للجهاد فی سبیلی وبطلب مرضاتی « **لاتتّخذواعدوّی وعدوّکم اولیاء** ». معنی اینست که: اگر بیرون آمدن شما ازمیان ایشان وبریدن شما ازخان ومان خویش ازبهر جهاد است، در راه من وجستن خشنودی من، پس دوستی مگیرید با دشمنان خویش و دشمنان من. « **تسرّون الیهم بالمودّة وانا اعلم بما اخفیتم وما اعلنتم** » این سخن در هم پیوسته است، میگوید: در نهان با ایشان

دوستی مینمائید ومن میدانم آنچه شما نهان میدارید ازدوستی ایشان وآنچه آشکارا میکنید ازایمان خویش. «**ومن یفعله منکم**» الهاء راجعة الی الاتخاذ المنهی عنه، ای- من یفعل مانهیت عنه من موالاتهم. «**فقد ضلّ سوآء السبیل**» ای زاغ عن الطریق المستقیم. میگوید: هر که آن کند که **حاطب** کرد، ازشما پس از این، او از راه راست بر گشت وطریق ایمان گم کرد.

«**ان یثقفوکم**» ای- یصادفوکم و یظفروا بکم. «**یکونوا لکم اعدآء**» ولا ینفعکم القاء المودّة الیهم «**ویبسطوا الیکم ایدیهم**» بالقتل والضرب. «**والسنتهم**» بالشتم و السب. خبر میدهد ربّ العالمین که دوستی ایشان وتقرّب بایشان درآن نفع شما نیست، که اگر بر شما دست یابند و هر جای که شما را دریابند، ابقا نکنند؛ هم دست گشایند بقتل و ضرب، و هم زبان گشایند بسبّ وشتم. «**ووَدّوا لو تکفرون**». کما کفروا، وآنکه شمارادوست شوند که همچون ایشان کافر شوید. هذا کقوله: «ولن ترضی عنك الیهود ولا النصاری حتی تتّبع ملّتهم» وقیل: من خالف عقده عقدك، خالف قلبه قلبك.

«**لن تنفعکم ارحامکم ولااولادکم**» الّذین بمکّة، وهم کفّار، ای- لایغنون عنکم من الله شیئاً؛ ولاتهلکوا انفسکم بسبب من لاینفعکم. «**یوم القیمة یفصّل بینکم**» قرأ **عاصم** و **یعقوب** یفصل بفتح الیاء و کسر الصاد مخففاً و قرأه **حمزة** و **الکسائی** بضمّ الیاء و کسر الصّاد مشدّداً وقرأ **ابن عامر** بضمّ الیاء و فتح الصّاد مشدداً وقرأ الباقون بضمّ الیاء وفتح الصاد مخفّفاً. والمعنی یوم القیامة یحکم بینکم وقیل: یفرق بین الوالد وولده وبین القریب والقریب فیدخل اهل طاعته الجنّة واهل معصیته النار. «**والله بما تعملون بصیر**» فیجازیکم باعمالکم.

«**قد کانت لکم اُسوةٌ**» ای- قدوة «**حسنة**» و سنّة حسنة. «**فی ابرٰهیم**» ای- فی اقوال **ابراهیم**. «والّذین معه» من المؤمنین. «**اذقالوا لقومهم**» المشرکین «**انا برُآءُ منکم**» جمع بری کظریف و ظرفاء و«**بُرآء منکم**» ای- من قرابتکم. «**وممّا تعبدون**» من دون الله کفرنا بکم» انکرنا دینکم وتبرّأنا منکم. «وبدابیننا

وبینکم العداوة والبغضاء ابداً بالسیف والقلب. **«حتی تؤمنوا باللّه وحده»** لاشریک له فحینئذ نترک عداوتکم و نوالیکم.

این خطاب با **حاطب** است و با مؤمنان، ایشان را اقتدا میفرماید **به ابراهیم** خلیل که **ابراهیم** از مشرکان و قرابات کفّار بیزاری و دوری گزید. دانست که دشمنان اللّه و با ایشان دوستی نگرفت وقوله: **«الاقول ابرهیم»** هذا مستثنی من الاسوة، ای - لاتقتدوا به فی استغفاره. **«لابیه»** فانّ اباه کان کافراً و ذلک الاستغفار کان عن موعدة وعدها اباه بأن یؤمن فلمّا علم انّه لایؤمن امتنع من استغفاره وقوله: **«ما املک لک من اللّه من شیءٍ»** یقول **ابراهیم** لابیه ما اغنی عنک ولا ادفع عنک عذاب اللّه ان عصیته واشرکت به وفی هذه الآیة دلالة بیّنة علی تفضیل نبیّنا **محمد** (ص) و ذلک انّه حین امر بالاقتداء به امر علی اطلاق ولم یستثن، فقال: «ما آتاکم الرسول فخذوه ومانهیکم عنه، فانتهوا»؛ وحین أمر بالاقتداءِ بابراهیم استثنی. قوله: **«ربّنا علیک توکّلنا»**. قیل: هذا من تمام کلام **ابراهیم**، و قیل: استیناف ومعناه: قولوا ایّها المؤمنون **«ربّنا علیک توکّلنا»** فهوتعلیم منه سبحانه لهم کیف الثناء علیه، **«علیک توکّلنا»** ای - بک وثقنا. **«والیک اَنَبْنا»** ای - اقبلنا بالطاعة. **«والیک المصیر»** ای - المرجع والمنقلب.

«ربّنا لاتجعلنا فتنة للّذین کفروا» ای - لا تظهرهم علینا فیفتتنوا بذلک فیظنّوا انّهم علی حقّ و نحن علی باطل وقال **مجاهد**: لا تعذّبنا بایدیهم ولا بعذاب من عندک، فیقولون: لوکان هؤلاء علی الحقّ ما اصابهم ذلک **«واغفرلنا»** استرلنا ذنوبنا. **«انّک انت العزیز»** ای - الغالب القوی. **«الحکیم»**: العالم.

«لقد کان لکم فیهم» یعنی: فی **ابراهیم** و من معه من الاولیاءِ و الانبیاءِ. **«اسوة حسنة»** قدوة صالحة **«لمن کان یرجوا اللّه والیوم الاخر»** ای - یرجو ثوابه و یؤمّل لقاءه فی الیوم الآخر و یخشی البعث و الحساب. **«ومن یتولّ»** ای - یعرض عن الایمان. **«فانّ اللّه هو الغنیّ»** عن عباده **«الحمید»** المحمود فی ارضه وسمائه لا یُلحقه شین من کفر الکافرین و انّما اعید ذکر الاسوة لانّ الاولی متعلّقة بالبرآءة

من الكفّار و من فعلهم . والثانية امر بالائتساء[1] بهم لينالوا من ثوابهم مانالوا وينقلبوا الى الآخرة كانقلابهم وقيل: الاولى اسوة باقواله و الثانية بافعاله . قيل لمّا نزلت هذه الآيات اظهر المؤمنون عداوة اقربائهم المشركين فى الله و تبرّؤا منهم، فعلم الله شدّة وجدالمؤمنين بذلك فانزل الله سبحانه :

« **عسى الله ان يجعل بينكم و بين الّذين عاديتم منهم** » اى من مشركى **مكة** « **مودّة** » يعنى : بان يهديهم الله للّذين فيصيروا لكم اولياءً و اخواناً ففعل الله تعالى ذلك فاسلم كثير منهم فصاروا لهم اولياءَ و اخواناً و خالطوهم و ناكحوهم و قيل : «**الذين عاديتم منهم**» هو **ابو سفيان بن حرب**. « **والمودّة** » مودّة الاسلام و تزويج **ام حبيبة** ابنته من رسول الله (ص) و كانت **ام حبيبة** تحت **عبيدالله بن جحش بن رباب** و كانت هى و زوجها من مهاجرة **الحبشة** فتنصّر زوجها و حاولها ان تتابعه فأبت و صبرت على دينها و مات زوجها على النصرانيّة فبعث رسول الله (ص) الى **النجاشى** فيها ليخطبها عليه، فقال النجاشى لاصحابه : من اولا كم بها ؟ قالوا: **خالد بن سعيد بن العاص**. قال : فزوّجها من نبيّكم ، ففعل ومهرها **النجاشى** اربع مائة دينار و ساق اليها مهرها. « **عسى** » من الله واجبة وهو للطمع والرجاء ، اى ـ كونوا على رجاءٍ من ذلك. وقوله: « **والله قدير** » يعنى: على ان يجعل بينكم وبينهم مودّة. « **والله غفور** » يعنى: لمعاصيهم اذا اسلموا : «**رحيم** » يعنى : بالمؤمنين حيث ادخل اقرباءهم فى دينهم ثمّ رخص الله عزّ و جل فى صلة الّذين لم يعادوا المؤمنين ولم يقاتلوهم ولم يخرجوهم ؛ فقال :

«**لاينهيكم الله عن الّذين**» اى ـ عن برّ الّذين. « **لم يقاتلوكم فى الدّين و لم يخرجوكم من دياركم** » اى ـ لم يوذوكم بمكة حتى اضطررتم الى الخروج منها « **ان تبرّوهم** » فى موضع الخفض بدلاً من الّذين والمعنى: لاينهيكم الله عن اَن تبرّوا الّذين لم يقاتلوكم فى الدّين . « **وتقسطوا اليهم** » اى تحسنوا اليهم وتعطوهم ممّا تملكون من طعام و غيره قسطاً و الاقساط ان تعطوهم مثل ما يعطون .

در سبب نزول اين آيت علماء تفسير مختلف‌اند . **ابن عباس** گفت : در شأن

۱) ائتساء : اقتدا و پیروی کردن ـ فرهنگ المنجد. دور رفتن درچراگاه وسپس ماندگی از کسی و دور شدن. فرهنگ نفیسی .

خزاعة و بنی **جذیمه** و بنی **مُدبج** فرو آمد که با رسول خدا (ص) عقد مصالحت بستند و عهد داشتند که قتال نکنند و رسول را و مؤمنان را نرنجانند و از **مکه** بیرون نکنند و دشمنان رسول را یاری ندهند. ربّ العالمین رسول را و مؤمنان را رخصت داد که با این قوم علی‌الخصوص هرچند که کافرانند اگر نیکوئی کنید وصلت دهید و داد ایشان بایشان رسانید، شما را منع نیست و در آن نهی نیست. **قتادة** گفت: حکم این آیت برعموم بود، هر کافر که با رسول قتال نکردید[1] و مؤمنان را نرنجانیدید[2] با ایشان پیوستن ببرّ وصلت رخصت بود، تا آیت آمد که: «اقتلوا المشرکین» الآیة.... پس منسوخ شد وبقول **قتادة** این آیت منسوخ است وقیل: الآیة واردة فی شأن الّذین آمنوا و اقاموا بمکة ولم یهاجروا لما بهم من الضعف، وقیل: ارید بذلك النساء و الصبیان، و قیل: نزلت فی **اسماء بنت ابی بکر** و ذلك انّ امّها **قتیلة بنت عبدالعزّی** قدمت علیها **المدینة** بهدایا وهی مشرکة، فقالت **اسماء**: لااقبل منك هدیّة و لا تدخلین بیتی حتی استأذن رسول‌الله. فسألت لها **عایشة** رسول‌الله (ص) فأمرها ان تقبل هدیّتها وتحسن الیها ثمّ ذکر الّذین نهاهم عن صلتهم فقال:

«انّما ینهیکم‌اللّه عن‌الّذین قاتلوکم فی‌الدّین و اخرجوکم من دیارکم و ظاهروا علی اخراجکم» و هم کفّار **مکة** الّذین الجأوکم الی الهجرة من **مکة** **«ان تولّوهم»** یعنی: ینهیکم عن ان تتولّوهم بالنصر و المودّة و البرّ و الصلة. **«و من یتولّهم»** بالمودّة و بمکاتبة سرّ النبی (ص). **«فاولٓئك هم الظالمون»** المستوجبون لعذاب‌الله. قال بعض‌المفسرین: نسخت الآیة الاولی بهذه الآیة و نسخ معنی الآیتین بآیة‌السیف.

«یا ایّها الّذین آمنوا اذا جاءکم المؤمناتُ مهاجرات» ای شما که مؤمنانید، چون زنان مهاجرات بشما آیند، **از مکه** هجرت کنند **به مدینه**. **«فامتحنوهُنّ»** ایشان‌را امتحان کنید، حال ایشان و سبب آمدن ایشان بتحقیق بازدانید. امتحان، بقول بعضی مفسّران آنست که: رسول خدا ایشان‌را سوگند دادی

۱) نکردید: نکردی. ۲) نرنجانیدید: نرنجانیدی.

که نه بغض شوهر را آمد و نه نشوز و نه غیرت را و نه عشق و هوای مردی را و نه رغبت بدنیا و التماس مرادی را و نه مجرّد دوست داشت زمین مدینه را، بلکه دوست داشت دین اسلام را هجرت کرد و دوستی خدای و رسول را و جز رضای خدای و رسول و رغبت بدین اسلام او را مرادی دیگر نیست. بقول بعضی امتحان آنست که بزبان بگفتی[1] : «اشهدان لااله الاّ الله و انّ محمداً عبده ورسوله». رب العالمین گفت: چون این سوگند یاد کرد و امتحان حاصل شد، از وی بظاهر بپذیرید و حقایق باطن و ضمیر دل بالله افکنید که شما را بآن راه نیست و جز الله بآن عالم نیست. اینست که گفت: «اللّه اعلم بایمانهنّ» آنکه گفت:

«فان علمتموهنّ مؤمنات» چون ازایشان بدانستید بدلایل ظاهر که مؤمنات اند وهجرت ایشان از بهر خدای ورسول است، «فلاترجعوهنّ الی الکفّار لاهُنَّ حلٌّ لهم ولاهم یَحلُّون لهنَّ» ایشان را فا[2] کافران مدهید که نه زن مسلمانان حلالست مرد کافر را، ونه مرد کافر زن مسلمان را حلالست. این آیه درشأن زنی فرودآمد نام وی سبیعة بنت الحارث الاسلمیة که از شوهر خویش بگریخت سال حدیبیّة و هجرت کرد. رسول خدا اورا امتحان کرد، چنانکه الله فرموده واورا مؤمنه یافت. شوهر وی آمد صیفی بن الواهب گفت: یا محمد ردّ علیّ امرأتی. زن من بامن فرست که تو درصلح حدیبیة با ما چنان شرط کردی که هر که آن مابتو آید باما فرستی. رسول خدا گفت: این شرط کرده‌ام درمردان نه درزنان که زنان گرویده بهیچ حال کافران را نشایند وایشان راحلال نباشند واین آیت بروفق این حکم فروآمد. پس رسول خدا بفرمود تاکاوین که آن شوهر کافر به سبیعة داده بود، باوی دادند. اینست که ربّ العالمین گفت: «وآتوهم ما انفقوا» یعنی: اعطوا الزوج الکافر ما انفق علیها من المهر. قیل: ان لم یوجدلها مال فی الحال یؤخذ من المؤمن الّذی یریدالتزوّج بها مقدار ذلك المهرویردّ علی الکافر. فان لم یتزوّج بها احد من المؤمنین کان سبیلها

---

۱ ـ الف: بگفتید. ۲ ـ ج: با.

سبیل المعسر بالدین الی ان یجد میسرة. ویقال: تزوّج سبیعة **عمر بن الخطاب**.
«ولاجُناح علیکم ان تنکحوهُنَّ» ای-لاجناح فی نکاح المهاجرات. **«اذاآتیتموهُنَّ»** مهورهن و ایتاءِ المهرلیس بشرط لتحلیلها کما انّ ذاك لیس بشرط فی المؤمنات فی قوله: «وآتوا النساءَ صدقاتهنّ نحلة» لکنّه حثّ علی اتیانهنّ مهورهنّ اذا طالبن بها.
وقیل: نزلت هذه الآیة فی **امّ کلثوم بنت عقبة بن ابی معیط** جاءت مهاجرة فی عام الهدنة فجاءَ اخواها رسول‌الله (ص) یستردّ انها فنزلت هذه الآیة، قوله: و**«لاتمسکوا بعصم الکوافر»** قرأ **ابوعمرو** و **یعقوب** بالتشدید والآخرون بالتخفیف، معنا هما واحد.
والعصمة الامساك والکف وهی‌هاهنا حرمة النکاح، یعنی: اذاتباینت الادیان فقدانقطعت العصمة، واصل العصمة الحبل، یقال لکل ما امسك شیئاً عصمة؛ ای - من اسلم وبقیت امرأته کافرة اواسلمت المرأة وبقی الزوج کافراً فقدا نقطعت العصمة ولاتمسکوا بها فلا حرمة لها **«والکوافر»** طائفتان من النساءِ؛ طائفة قعدت عن الهجرة وثبتت علی الکفر وطائفة ارتدّت عن الهجرة ولحقت بازواجها الکفّار. قال **الزهری**: لمّانزلت هذه الآیة طلق **عمر بن الخطاب** امرأتین کانتاله بمکة مشرکتین احدیهما **بریعة**[1] **بنت ابی امیة-ابن المغیرة** فتزوّجها بعده **معاویة بن ابی سفیان** وهما علی شرکهما بمکة. والاخری **امّ کلثوم بنت عمرو الخزاعیة امّ عبدالله بن عمر** فتزوّجها **ابوجهم بن حذافة** وهما علی شرکهما وکانت **اروی بنت ربیعة بن الحارث بن عبدالمطلب** تحت **طلحة بن عبیدالله** فهاجر **طلحة** وهی بمکة علی دین قومها ففرّق الاسلام بینهما حین نهی عن التمسك «**بعصم الکوافر**» ثمّ تزوّجها **خالدبن سعیدبن العاص** بالاسلام وکانت ممّن فرّ الی رسول‌الله (ص) من نساءِ الکفّار فحبسها و زوّجها **خالدبن سعیدبن العاص**.
قال **الشعبی** وکانت زینب **بنت رسول‌الله** امرأة **ابی العاص بن الربیع** اسلمت ولحقت بالنبی (ص) فی **المدینة** واقام **ابوالعاص** بمکة مشرکاً ثمّ اتی **المدینة** واسلم فردّها علیه رسول‌الله (ص). **«واسئلوا»** ایّها المؤمنون. **«ما انفقتم»** ای - ان لحقت امرأة منکم بالمشرکین مرتدّة **فاسئلوا ما انفقتم»** من المهر ممّن تزوّجها منهم اذا منعوها.

۱- الف: فریعة.

« **وليسئلوا** » يعنى : المشركين الّذين لحقت ازواجهم بكم . «**ما انفقوا**» من المهر ممّن تزوّجها منكم. « **ذٰلكم حكم الله يحكم بينكم** » فيه فاحكموا. « **والله عليم**» بمصالح امور كم «**حكيم**» فيما امر كم به من التسوية والعدل . قال **الزهرى** : و لولا الهد والعهد الّذى كان بين الرسول الله (ص) و بين قريش يوم الحديبية لامسك النساء ولم يردّ اليهم صداقاً و كذلك كان يصنع بمن جاءه من المسلمات قبل العهد فلمّا نزلت هذه الآية اقرّ المؤمنون بحكم الله عزّ وجل واذّوا ما امروا به من نفقات المشركين و ابى المشركون أن يقرّوا بحكم الله تعالى فيما امر من اداء النفقات المسلمين فانزل الله عزّ و جل .

« **فان فاتكم شيء من ازواجكم الى الكفّار** » فاتكم اى ـ ذهب عنكم شيء ، اى ـ احد ؛ و كذلك قرأ **ابن مسعود**: « **فعاقبتم**» و قرىء « **فعقبتم** » اى ـ غزوتم بعقب ذلك فغنمتم « **فآتوا الذين ذهبت ازواجهم الى الكفّار منكم مثل ما انفقوا** » عليهنّ من الغنائم الّتى صارت فى ايديكم من اموال الكفّار، وقيل : معناه فعاقبتم المرتدّة بالقتل . قال **ابن عباس** وكان جميع من لحق بالمشركين من نساء المؤمنين المهاجرين راجعة عن الاسلام ستّ نسوة فاعطى رسول الله (ص) ازواجهنّ مهور نسائهم من الغنيمة. « **واتّقوا الله الّذى انتم به مؤمنون** » . اختلف القول فى أنّ ردّ مهر من اسلمتْ من النساء الى ازواجهنّ كان واجباً اومندوباً ، واصله انّ الصلح هل كان وقع على ردّ النساء ؟ فيه قولان : احدهما أنّه وقع على ردّ الرجال والنساء جميعاً لما روينا أنّه لا يأتيك منّا احداّلارددته ثمّ صار الحكم فى ردّ النساء منسوخاً بقوله : «**فلا ترجعوهنّ الى الكفّار**» فعلى هذا كان ردّ المهر واجباً . القول الآخر: انّ الصلح لم يقع على ردّ النساء لأنّه يروى على أنّه لا يأتيك منّا رجل وان كان على دينك الّا رددته فعلى هذا كان ردّ المهر مندوباً و ذهب بعض الفقهاء الى أنّ هذه احكام تبعت الهجرة والهدنة الّتى كانت بينهم فلمّا انقضت زالت تلك الاحكام ونسختْ .

« **يا ايّها النبى اذا جاءك المؤمنات يبايعنك** » سمّيت البيعة لانّ المبايع يبيع نفسه بالجنّة و منه قوله عزّ و جلّ : « انّ الله اشترى من المؤمنين أنفسهم » .

قیل: کان‌النبی (ص) اذا بایع‌النساءَ وضع قدحاًمن‌الماء فکان یضع یده فیه ثمّ یأمرهنّ ان یغمسن ایدیهنّ فیه. وقیل: نزلت هذه الآیة یوم فتح مکة لمّا فرغ رسول‌الله (ص) من بیعة‌الرجال، وهو علی الصفا، وعمر بن‌الخطاب اسفل منه وهو یبایع‌النساء بأمر رسول‌الله. یأخذ ایدیهنّ فوق ثیابه و یبلغهنّ عنه وماکان‌رسول‌الله (ص) یأخذ بید امرأة عندالبیعة و قیل : امراخت خدیجة خالة فاطمة فبایعت‌النساء وکانتْ هند بنت عتبة بن ربیعة امرأة ابی‌سفیان بن حرب فی جملتهن متنقبّة متنکّرة مع‌النساء خوفاًمن رسول‌الله‌ان یعرفها فقال‌النبی(ص) « ابایعکن « علی ان لایُشرکن باللّه شیئاً » فرفعتْ هند رأسها و قالتْ والله انّك لتأخذ علینا امراً مارأیناك اخذته علی‌الرجال و بایع‌الرجال یومئذ علی الاسلام والجهاد فقط . فقال رسول‌الله (ص) : « انّك لهند بنت عتبه » قالت : نعم فاعف عمّا سلف عفا الله عنك ، تعنی ما صنعت بحمزة. فقال رسول‌الله : « ابایعکنّ « انْ لایُشرکْن باللّه شیئاً » قالتْ من‌الشرك فررنا الیك فما اشرکنا منذ اسلمنا . فقال رسول‌الله : « ولا یسرقْنَ »فقالت هند. انّ اباسفیان رجل شحیح و انّی آخذ من ماله ما یکفینی و ولده . فقال رسول‌الله : « بالمعروف » و قیل : کان ابوسفیان واقفاً هناك ، فقال: نعم ما اصبت شیئاً فیمامضی وفیما غبر فهولك‌حلال؛ و قال‌صلّی‌الله علیه و سلم : «ولایزنین» ـ وقالت : هند و هل تزنی الحرة ؟ ـ فقال صلّی‌الله علیه‌و سلّم « لاوالله ما تزنی‌الحرّة».

فقال رسول‌الله : « ولا یقتُلنَ اولادَهُنَّ » یعنی : وأد البنات‌مخافة‌الفقر،فقالت هند : نحن ربّیناهم صغاراً و انتم قتلتموهم کباراً ، فانتم اعلم و هم . فضحك عمر وضحك رسول‌الله من‌قولهاوکان قد قتل‌ابن‌لهایوم بدر، یقال‌له حنظلة‌بن ابی‌سفیان؛ فقال‌رسول‌الله:« ولا یأتینَ ببهتان یفترینَه بین ایدیهنَّ و ارجلهنَّ » یعنی: الکذب والنمیمة والمشی بالسعایة یختلقنّه من تلقاءِ انفسهنّ . قالتْ : هند : والله انّ البهتان لقبیح وانّك لا تأمرنا الّا بالرشد و مکارم‌الاخلاق . و قیل : المراد بالبهتان هاهنا ان تلتقط مولوداً و تقول لزوجها: هذا ولدی منك، فهوالبهتان المفتری . «بین ایدیهنّ و ارجلهنَّ » لانّ الولد اذ اوضعته الامّ سقط بین یدیها و رجلیها . « ولا یعصینَك

فی معروف » ای - فی کلّ امر وافق طاعة الله و فی کلّ امر فیه رشدهنّ . قال **سعیدبن المسیّب والکلبی و عبدالرحمن بن زید** :هوالنهی عن النوح والدعاءِ بالویل و تمزیق الثوب و نتف الشعر و خمش الوجه و ان لاتحدث المرأة الرجال الّا ذامحرم و لا تخلو برجل غیر ذی محرم و لا تسافر الّا مع ذی محرم . روی انّ **خولة بنت الحکم الانصاریة السلمیة** قالت : یا رسول‌الله مات لی اخ ، فنحت علیه فاسعدتنی امرأة، وقد مات لها اخ افتأذن لی ان اذهب فاسعدها علی النوح ثمّ امسک ؟ فقال رسول‌الله : « لاتفعلی! فما زالت تراجعه حتّی اذن لها و قال اذهبی فاسعدیها لمّ امسکی » روی **ابومالک الاشعری** عن النبی (ص) قال : « اربع فی امّتی من امر جاهلیة لایترکو-نهنّ : الفخر بالاحساب ، والطعن فی الانساب و الاستسقاءِ بالنجوم و النیاحة » وقال صلّی‌الله علیه و سلّم : « النائحة اذا لم تتب قبل موتها تقام یوم‌القیامة علیها سربال من قطران ودرع من جرب » و قال : « لیس منّا من ضرب الخدود و شقّ الجیوب و دعا بدعوی الجاهلیة ». و قال صلّی‌الله علیه و سلّم : « هذه النوائح یجعلن یوم‌القیامة صفّین ؛ صفّاً عن الیمین و صفّاً عن الیسار و ینبحن کما تنبح الکلاب » و روی انّ **عمربن الخطاب** رضی‌الله عنه سمع نائحة فاتیها فضربها حتّی وقع خمارها عن رأسها فقیل : یا امیرالمؤمنین ! المرأة قد وقع خمار ها ! قال : انّها لاحرمة لها . قوله تعالی : « **فبایعهنّ** » ای - اذا بایعنک فبایعهنّ . « **فاستغفر لهنّ الله انّ الله غفور رحیم** ». قالت **عایشة** : کان النبی (ص) یبایع النساء بالکلام بهذه الآیة : « **لاتشرکوا بالله شیئاً** » قالت : وما مسّت ید رسول‌الله ید امرأة الّا امرأة یملکها . وقالت **امیمة بنت رقیقة** بایعت رسول‌الله فی نسوة فقال فیما استطعتنّ و اطقتنّ ؟ فقلت رسول‌الله ارحم بنا من انفسنا ! قلت : یا رسول‌الله صافحنا. فقال : « انّی لا اصافح النساءَ انّما قولی لامرأة کقولی لمائة امرأة » .

«**یاایّها الّذین آمنوا**» ای گرویدگان! «**لاتتولّوا قوماً غضب الله علیهم**» و هم الیهود و ذلک انّ ناساً من فقراءِ المسلمین کانوا یخبرون الیهود باخبار المسلمین ویتواصلونهم فیصیبون بذلک من ثمارهم فنهاها هم‌الله سبحانه عن ذلک . « **قدیئسوا**

من‌الآخرة» یعنی : هؤلاءِ الیهودیئسوا من الآخرة بأن یکون لهم فیها ثواب وخیر «**کمایئس الکفّار** »الّذین‌ماتواوصاروا فی‌القبورمن‌ان‌یکون‌لهم‌حظٌ وثواب‌فی‌الآخرة؛ وقیل : کمایئس‌الکفّارالذین فی‌القبورمن رحمةالله؛ وقیل: کمایئس الکفّار الّذین فی الاحیاءِمن‌المقبورین‌ان‌یرجعواالیهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «بسم‌الله‌الرحمن الرحیم» . سه چیز است که سعادت بنده در آنست و روی عبودیت روشن بآنست . اشتغال زبان بذکرحقّ ، واستغراق دل بمهر حقّ وامتلاءِ سرّازنظر حقّ . طوبی کسی را که الله بسرّوی نظر کند تا دل وی بمهر بیاراید وزبان وی برذکردارد . وهیچ ذکرعزیزترازنام الله نیست و هیچ نام و ذکر عزیز تر از آیت تسمیت نیست «**بسم‌الله الرحمن الرحیم**» . **مصطفی** (ص) گفت : « کلّ امرذی بال لم یبدأ فیه‌ببسم‌الله فهوابتر» : هرکار باخطرکه درآغازآن بسم‌الله نبود ،آن کار ناقص بود ، که ازآن مقصودی برنیاید . بی توقیع بسم‌الله در مملکت هیچ‌کاری روان نیست . بی گفتاربسم‌الله نمازت درست نیست و رازت بکار نیست . در آثار مأثور است که یکی ازاهل توفیق هرروزی بی‌آنکه بسم‌الله بگفتی هزار بار سورة الاخلاص برخواندی ؛ پس ازآنکه بعالم آخرت رسیده بود ، او را در خواب دیدند؛ گفتند : مافعل‌الله بك ؟ الله باتوچه کرد ؟ حالت چونست ؟کارت بچه رسید ؟ـ گفت : بهر باری سورهٔ «قل‌هوالله احد» خوانده‌بودم، ثواب‌آن رادربهشت از بهر ما کوشکی بناکرده بودند ؛ و اکنون که بدیدم نمی‌پسندم که ناقص است . گفتند : آن نقصان بگوی تا از چیست ؟ گفتا : ازآن بودست که ما در دنیا شرف «**بسم‌الله الرحمن الرحیم**» از سرسورتها فرو نهاده بودیم .

پیرطریقت گفته که : اگرهمه ملك موجودات بنام‌توبازکنند،نگرتابی‌توقیع بسم الله بدان ننگری که آنرا برمقدار پرپشه‌ای قیمت نیست . و اگر **جبرئیل** و حملهٔ عرش‌بچاکری تو کمربندند، تراآن محلّ وشرف نبود که سلطان بسم‌الله داعی

از آن خویش برمیان جالت نهد. هرجائی که عاشق‌تر بود، او را اسیرتر گیرند؛ هر دلی که سوخته‌تر بود، رختش زودتر بغارت برند:

گفتم که:چو زیرم و بدست تواسیر — بنواز مرا، مزن تو ای بدرمنیر.
گفتا که: ززخم من تو آزار مگیر — در زخمه بود همه نوازیدن زیر.

«یا ایّها الّذین آمنوا لاتتّخذوا عدوّی وعدوّکم اولیاء» ای شما که ایمان آورده‌ایدوپیغام رسان براست داشتید و پیغام مرابجان ودل پذیرفتید، دشمن ما و دشمن خود را بدوست مگیرید. هیچ دشمن شما را مه از نفس امّاره نیست، زینهار تا ازاوایمن نباشید وپیوسته ازاو برحذر باشید. **مصطفی** (ص) گفت: «اعدا عدوّك نفسك الّتی بین جنبیك» دشمن‌تردشمنی نفس بدفرمان است، همه‌آن‌خواهد که زیان وی درآن است. هر که نفس خویش را خودکامه دارد خویشتن را تخم حسرت میکارد. در اخبار **داود**(ع)است که:«**یاداود** عادنفسك فلیس لی‌فی‌المملکة منازع غیرها» **یاداود** عداوت‌نفس رامیان دربند و اورا دربند قهرو زندان مخالفت دار که درمملکت ما را بجزوی منازع نیست. این نفس‌خاکی وسفلی‌وظلمانی‌است، دشمنی غدّار و مکّار است. اصل وی ازتنافس است و منافست مقدمهٔ حقد وحسد و بغض و عداوت‌است. نه ازگزاف **مصطفی** (ص) گفت: «رجعنا من الجهادالاصغرالی الجهادالاکبر» غزاءِ**روم**راغزاءِ کهین‌وغزاءِنفس‌راغزاءِمهین‌خوانده، زیرا که‌بلشکری اندك **روم** ازقیصر بتوان ستد وبجملهٔ اولیاءِ روی‌زمین نفس‌را ازیکی بنتوان ستد؛ برای‌آنکه‌آن کافر در روم بمعاینه جهاد کند و برغازی سفه وغضب نماید و بافعال مناکیرخواند. ونفس‌نه بمعاینه جهاد کند وبروی مودّت وشفقت‌نماید وبافعال معارف خواند و مردان راه دین بدین سبب بسیارطاعتها بگذارند که دانند که آن ملواح نفس‌است، که صیاد مرغ راهم بمرغ گیرد. **احمد خضرویهٔ بلخی** گوید: نفس خود رابانواع ریاضات ومجاهدات مقهور کرده بودم، روزی نشاط غزو کرد، عجب داشتم که از نفس نشاط طاعت نیاید! گفتم: در زیراین‌گوی چه مکر باشد مگردر گرسنگی‌طاقت نمیدارد که پیوسته اورا روزه همی فرمایم، خواهد که درسفرروزه

بگشاید، گفتم: ای نفس اگر این سفر پیش بگیرم روزه نگشایم. گفت: روا دارم! گفتم: مگر از آنست که طاقت نماز شب نمی‌دارد، میخواهد که در سفر بخسبد. گفتم: که درسفر قیام شب باکم نکنم، چنانکه درحضر؛ گفت: روا دارم! تفکّرکردم که مگراز آن نشاط سفرغزا کرده که درحضر باخلق نمی‌آمیزد، که اورا درخلوت وعزلت میدارم، مرادش آنست که با خلق صحبت کند. گفتم: ای نفس هرجای که روم درین سفرترا بخرابه‌ای فرود آرم کــه هیچ خلق رانبینی. گفت: روا دارم. از دست وی عاجزماندم؛ درالله زاریدم تضرّع‌کردم تا ازمکروی مرا آگاهی دهد،آخر اورا باقرارآوردم، تا گفت: درحضرمرا در روزی هزاربار بکشی، بشمشیرمجاهدت، بخلاف مراد من؛ وخلق را آگاهی نه. در غزا باری‌کشتن یکبار باشد وبهمه جهان نام شود کــه احمد خضرویه بغزا شهادت یافت! گفتم: سبحان آن خداوندی که نفسی‌آفریند بدین معیوبی که بدنیا منافق باشد وبعد ازمرگ مرائی‌باشد، نه درین جهان حقیقت اسلام خواهــد نه درآن جهان. آنگه‌گفتم: ای نفس امّاره والله که باین غزا نروم تا تو در زیرطاعت ز ناربندی! پس هم در حضر آن ریاضات وا نواع مجاهدات که درآن بودم زیادت کردم.

٦١ - سورة الصف - مدنية

النوبة الاولى

قوله تعالى: **بسم الله الرحمن الرحیم**: بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«**سبّح للّه**» بپاکی بستود اللّه را «**ما فی السموٰات وما فی الارض**» هر چه در آسمانها وزمینها چیزست. «**وهو العزیز**» واوست تاونده باهر کاونده وبهیچ هست نماننده «**الحکیم** (١)» راست دان راست کار.

«**یا ایّها الّذین آمنوا**» ای گرویدگان! «**لم تقولون مالاتفعلون** (٢)».

چرا میگوئید آنچه نمیکنید؟ «**کَبُرَ مقتاً عنداللّه**» بزرگ زشتی است بنزدیك اللّه «**اَنْ تقولوا مالاتفعلون** (٣)» که میگوئید آنچه نکنید.

«**انّ اللّه یُحبُّ الّذین یُقاتلون فی سبیله**» دوست دارد اللّه ایشان را که جنگ میکنند[1] از بهراو. «**صفّاً**» قطار قطار[2] جوق جوق. «**کأنّهم بنیانٌ مرصوص** (٤)» گوئی ایشان [درصف قتال] دیواری‌اند درهم رسته.

«**واذ قال موسی لقومه**» موسی (ع) گفت قوم خویش را. «**یاقوم لِمَ تُؤْذُونَنی**» ای قوم چرا میرنجانیدمرا؟ «**وقد تَعلمون انّی رسول اللّه الیکم**» ومیدانید که من فرستادهٔ اللّهام بشما «**فلمّا زاغوا**» چون بگشتند ازفرمانبرداری «**ازاغ اللّه قلوبَهم**» اللّه دلهای ایشان بگردانید [ازآشنائی]. «**واللّه لایهدی القوم الفاسقین** (٥)» واللّه راه ننماید بیرون شدگان را ازاطاعت.

«**واذْقال عیسی بن مریم یابنی اسرائیل**» عیسی مریم (ع) گفت: ای فرزندان یعقوب. «**انّی رسول اللّه الیکم**» من فرستادهٔ اللّهام بشما. «**مصدّقاً لمابینَ یدَیَّ من التوریة**» راست دارنده وپذیرندهٔ آن نامه که پیش من فروآمد، **تورات**؛ «**ومبشّراً برسول یأتی من بعدی اسمهُ احمد**» ومژده دهنده برسولی که ازپس من آید نام او احمد «**فلمّا جاءَ هم بالبیّنات**» چون بایشان آمدعیسی (ع) بامعجزه‌های روشن «**قالوا هذا سحرٌ مبین** (٦)» گفتند که: این سحراست، جادوئی آشکار!

---

١ - الف: می‌جنگ کنند.　　٢ - الف: کتار کتار.

«ومن اَظلَمُ ممّن افتری علی اللّه الکَذب» و کیست ستمکارتر از آنکس که دروغ میسازد برالله. «و هو یُدْعیٰ الی الاسلام» و او را با مسلمانـی میخوانند «واللّه لایَهدی القومَ الظالمین (۷)» والله راه‌ننماید ستمکاران را [برخویشتن].

«یُریدونَ لِیُطفِئُوا نورَاللّه بافواههم» میخواهند کـه بکشند روشنائی الله بپف دهنهای خویش. «واللّه متمّ نوره» والله تمام کنندهٔ نورخویش است. [وبسر برندهٔ کارخویش ویاری دهندهٔ رسول‌خویش]. «ولو کره الکافرون (۸)» وهرچند که دشوار آید کافران را.

«هو الّذی اَرْسَلَ رسولَه بالهُدیٰ» اوآنست کـه فرستاد رسول خویش را براه نمونی «ودین الحق» وراه راست و کیش درست. «لیُظْهِرَهُ علی الدّین کلّه» تا بردارد آن را برهمه کیشها «ولو کره المشرکون (۹)» و هر چند که دشوار آید انباز گیران را.

«یاایّها الّذین آمنوا» ای گرویدگان! «هل اَدُلُّکم» راه نمونی کنم شما را؟ «علی تجارة تُنْجیکم من عذاب الیم (۱۰)» بربازرگانی کـه باز رهاند شما را از عذابی درد نمای.

«تؤمنون باللّه ورسوله» آنچه بگروید بخدای وفرستادهٔ او. «وتُجاهِدُون فی سبیل اللّه» وجنگ‌کنید با دشمنان خدای [ازبهراو]. «باموالکم و انفسکم» بمالهای خویش وتنهای‌خویش «ذٰلکم خیرٌ لکم اِنْ کنتم تعلمون (۱۱)» شما را آن به است اگر میدانید.

«یَغفر لکم ذُنوبَکم» بیامرزد شمارا، گناهان شما را. «و یُدْخلْکم جَنّات تجری من تحتها الانهار» و درآرد شما را در بهشتهائی که میرود زیر درختان آن جویهای روان. «ومساکنَ طیّبَةً» و نشست گاههـای خوش. «فی جنّات عدْن» در بهشتهای همیشی[۱]. «ذٰلکَ الفوزُ العظیم(۱۲)» آنست پیروزی بزرگوار.

«و اُخْریٰ تُحبّونَها» و بازرگانی دیگر که دوست میدارید آنـ را:

---

۱) همیشی: مخفف همیشگی.

« **نصرٌ من اللّه و فتحٌ قريب** » یاری از خدای و دولت کشادنی نزدیك. « **و بشّر المؤمنین** (١٣) » و بشارت ده گرویدگان را.

« **یا ایّها الّذین آمنوا** » ای گرویدگان. « **کونوا انصارَ اللّه** » یاران باشید دین خدای را [ورسول اورا]. « **کما قال عیسی بنُ مریَم** » چنانکه **عیسی مریم** گفت: « **للحواریّین** » حواریان را. « **من انصاری الی اللّه** » ؟ آن کیست که یاران من اند درروی دادن باللّه وآهنگ کردن باو؟. « **قال الحواریّون** » حواریان گفتند: « **نحنُ انصارُ اللّه** » ما یاران اللّه ایم: [یاری دهندگان دین او را و رسول او را] « **فآمَنَتْ طائفةٌ من بنی اسرآئیل** » بگرویدند گروهی ازفرزندان **یعقوب**. « **و کفرتْ طائفة** » و بنگرویدند گروهی. « **فایّدنا الّذین آمنوا علی عدوّهم** » گرویدگان رابردشمنان ایشان دست دادیم ونصرت کردیم. « **فاصبحوا ظاهرین** (١٤) » تا برایشان برتری یافتند و پیروزی.

النوبة الثانیة

این سوره راسه نام است: سورة الحواریّین، سورة **عیسی**، سورة الصف. چهارده آیت است. دویست وبیست ویك کلمه ونهصد حرف. جمله به **مدینه** فروآمد بقول بیشتر مفسّران وقال **عطاء** هی مکیّة. درین سوره نه ناسخ است ونه منسوخ. و یُروی عن **ابیّ بن کعب** قال: قال رسول اللّه (ص): « من قرأ سورة **عیسی** کان **عیسی** مصلّیاً مستغفراً له مادام فی الدنیا ویوم القیامة هورفیقه.

« **سبّح للّه ما فی السموات وما فی الارض وهو العزیزُ الحکیم** ». انّما اعید ذکر « **سبّح** » لانّه افتتاح السورة بتعظیم الرّب فحسن اعادته والاستفتاح به کاعادة به « **بسم اللّه الرحمن الرحیم** » فی کلّ سورة للتیمّن والتبرك. وقیل: انّ سبحان اللّه کلمة احبّها اللّه ورضیها فاحبّ انْ یُقال. والمعنی: قدّس اللّه ونزّهه کلّ شیء خلقه فکلّ ما خلقه جعله علی وحدانیّته دلیلاً و لمن اراد انْ یعرف الهیّته طریقاً و سبیلاً اتقن کلّ شیء وذلك دلیل علمه وحکمته ورتّب کلّ مخلوق وترتیبه شاهد مشیّته وارادته.

« **وهو العزیز** » فلاشبیه یساویه ولا شریك فی الملك ینازعه ویضاهیه. « **الحکیم** »

الّذی لایوجد فی حکمته عیب ولایتوجّه علیه عتب .

« **یا ایّها الّذین آمنوا لِمَ تقولون ما لا تفعلون** »؟ اقوال مفسّران درسبب نزول این آیت مختلف است و از روی معنی جمله متقارب اند . جماعتی از صحابه گفتند : که اگرما دانستیمی[1] که ازاعمال وطاعات کدام است بنزدیك الله نیکوتر وپسندیده تر وثواب آن بیشتر، ما آن طاعت کردیمی[2] ودرتحصیل آن ببذل مال و نفس کوشش نمودیمی[3] وجهد بندگی درآن بجای‌آوردیمی[4] . ربّ‌العالمین بروفق آرزوی ایشان این آیت فرستاد که :

« **انّ اللّٰه یحبّ الّذین یقاتلون فی سبیله صفّاً** » الله دوست دارد صفهای بر کشیدهٔ در معرکهٔ ابطال درمقام قتال با اعداء دین . پس‌چون غزاءِ احد پیش‌آمد، بر گفتهٔ خود وفا ننمودند وقدم خویش برجای بنداشتند و راه هزیمت گرفتند . ربّ‌العالمین ایشان‌رادراین آیت‌عتاب کرد که: « **لِمَ تقولون مالاتفعلون** »؟ـ **قتادة** و **ضحاك** گفتند : قومی ازغزا باز گشته بودند ، وهریکی دعوی میکردند برخلاف راستی . یکی‌میگفت : من‌چندین ضربت زدم ، دشمن رابتیرخسته کردم ، وازین هیچ نکرده بود ؛ ودیگری گفت : من در معرکه صبر کردم وقدم برجای بداشتم و ازدشمن روی نگردانیدم ، وآنچه گفت نکرده بود ؛ که راه هزیمت گرفته بود وقدم برجای نداشته بود . ربّ‌العالمین ایشان را ازین گفتار بی‌حاصل نهی کرد که آنچه بفعل نکرده اید بزبان چرا گوئید؟ ـ **عبدالرحمن بن زید بن اسلم** گفت : در شأن منافقان فرو آمد که بامسلمانان گفتند : « اِنْ قاتلتم قاتلنا معکم واِنْ خرجتم خرجنا معکم » ثمّ لمْ یفعلوا؛ والمعنی: یاایّهاالّذین آمنوابالسنتهم ولم یؤمنوابقلوبهم . قیل معناه: یاایّها الّذین حکمه لهم کحکم الایمان فی‌الظاهر دون الباطن ، برقول ایشان که خطاب منافقان نهند . معنی آنست که : ای شما که ایمان بزبان‌آوردید نه بدل، وحکم الله شمارا همچون حکم ایمانست از روی ظاهر نه ازروی باطن . چرا بزبان آن میگوئید که بفعل‌نمی کنید ؟ ـقال **سفیان بن عیینة** : معناه : لِمَ تقولون‌مالیس الامر فیه الیکم ، فلا تدرون هل تفعلون ام لاتفعلون ؟ . چرا بزبان چیزی میگوئید

---

١ ـ الف : دانستید ٢ ـ الف : کردید ٣ ـ الف : نمودید ٤ـ الف : آوردید.

كه‌توان آن وبسر بردن آن بدست شمانیست ، ندانید كه كنید یانكنید ؛ تقدیر الهی با تدبیر بندگی موافق هست یانیست ؟ !

« كَبُرَ مَقْتاً » ای - بغضاً . « عندالله اَنْ تقولوا مالاتفعلون » . من مقته الله فله النّار كما ان من احبّه الله فله الجنّة . وقوله: « كَبُرَ مَقْتاً » نصب علی الحال، وقیل: نصب علی التمییز ؛ ای - كبر من مقت . وقیل : كبر المقت مقتاً عندالله ان تقولوا فی محلّ الرفع بالابتداءِ كقولك: نعم الرجل رجلاً زیدٌ . قال مجاهد : نزلت هذه الآیة فی عبدالله بن رواحة الانصاری ، شاعر رسول الله (ص) ، المستشهد بموتة امیراً و كان یقصّ علی اصحاب رسول الله (ص) فی مسجده علی حیاته وجلس الیه رسول الله یوماً و قال : امرت ان اجلس الیكم وامر ابن رواحة ان یمضی فی كلامه ، فقال یوماً فی اصحاب له: لیتنا علمنا ایّ الاعمال احبّ الی الله فلزمناه مادمنا . فنزلت : « یا ایها الّذین آمنوا هل ادلكم علی تجارة تُنْجیكم من عذاب ألیم تؤمنون بالله و رسوله ... » الآیة، فلمّا نزلت قال ابن رواحة : لاازال حبیساً (١) فی سبیل الله فلم یزل یجاهد حتی استشهد بموتة ثمّ تباطؤا فنزلت: « یا ایها الّذین آمنوا لَمَ تقولون مالاتفعلون » ؟ وقیل اشدّ ای - القرآن علی الدعاة الی الدّین والواعظین ثلاث آیات «اتأمرون النّاس بالبرّ...» الآیة . « وما ارید ان اخالفكم الی ما انهیكم عنه » الآیه « لم تقولون مالاتفعلون » ویقرب منه قوله عزّوجلّ : « یحبّون ان یحمدوا بما لم یفعلوا » .

قوله: « انّ الله یحبّ الّذین یقاتلون فی سبیله صفّاً » یحثّ علی التسارع فی القتال ، ویدعوا عن التباطؤ ویدلّ علی فضیلة الجهاد . « صفّاً » ای - مصطفّین ، مصدر وقع موقع الحال . « كانّهم بنیانٌ مرصوص » المرصوص والمرصوف من البنیان: مالا خلل فیه ولافرج[١] . قیل: « كانّهم بنیانٌ مرصوص » ، بنی بالرصاص لاصق بعضه الی بعض . وقیل : یُرید استواءَ نیّاتهم فی حرب عدوّهم حتی یكون[٢] اجتماع كلمتهم كالبناءِ لاخلل فیه ولا فرجة ؛ و منه قوله صلی الله علیه وسلّم : تراصّوا فی الصفوف لا یتخلّلكم الشیطان . وكان عمر بن الخطاب (رض) یقول اذاقام الی الصلوة : تراصّوا

١ - الف : فرجة ٢ - الف: یكونوا.

١) حبیس: كل ماحبس بوجه من الوجوه. اقرب الموارد. اسبی كه در راه خدا وقف كنند. فرهنگ نفیسی.

واستووا. و کذلك فی الخبر انّ الله عزّوجل یقول: الشیوخ رکّع وصبیان رضّع و بهائم رتّع لصبّ علیهم العذاب صبّاً ثمّ لرصّ رصّاً.

«**واذقال موسی لقومه**» بنی اسرائیل: «**یاقوم لمَ تؤذوننی**» ؟ وذلك انّهم کانوا یقولون انّ به عیباً وانّه آدر ای- لم لاتوقروننی مع علمکم «**انّی رسول الله الیکم**» والرسول یعظم ویحترم فیه تسلیة للنبیّ (ص)، ای - اذا آذاك المنافقون فتذکّر **موسی** (ع) وایذاء قومه ایّاه. «**فلمّا زاغوا**» ای- عدلوا عن احکام الشریعة بارتکاب مانهوا عنه من المحظورات وترك ما امروا به من الواجبات. «**ازاغ الله قلوبهم**» بان خلق فیها شکّاً وضلالةً وامالها عن الهدی عقوبةً لهم عن معاصیهم؛ وقیل: لمّا زاغوا عن العبادة، «**ازاغ الله قلوبهم**» بان خلق فیها شکّاً عن الارادة. وقیل: فی نظم الآیة تقدیم وتأخیر والمعنی فلمّا «**ازاغ الله قلوبهم**» زاغوا نظیره. ومن یؤمن بالله یهد قلبه. «**والله لایهدی القوم الفاسقین**». ای - لایهدی الی دینه الّذین فی علمه انّهم یموتون کفّاراً ونظیر الآیة قوله فی الاحزاب: «لاتکونوا کالّذین آذوا موسی» کان **موسی** (ع) حییّاً، کریماً، ستیراً، یغتسل مستتراً و کان **بنو اسرائیل** یغتسلون عراةً؛ فقالوا: انّ **موسی** لایستتر الّا لسوء[1] به فاتّهموه بالادرة فخلا یوماً للاغتسال وهم اذ ذاك فی التیه فتعرّی و وضع ثیابه علی الحجر الّذی یسقبهم فسار الحجر وذهب بثیابه علی الماء یهوی کالطیر ای - یسرع وهو یعدو خلفه بیده العصا و یقول: ثیابی حجر، ثیابی حجر، ثمّ لحقه و طفق ضرباً بالحجر. قال **ابو هریرة** فوالله لقد رأیت ندوب عصاه بالحجر وهو قوله عزّوجلّ «فبرّاه الله ممّا قالوا» و ذلك انّ **بنی اسرائیل** نظروا الیه حین یعدو خلف الحجر.

قوله: «**واذ قال عیسی بن مریم**» المعنی وتذکّر ایضاً «**عیسی بن مریم**». اذقال لقومه «**یابنی اسرائیل انّی رسول الله الیکم مصدّقاً لمابین یدیّ من التوریة**» ای - مؤمناً. بماجاء به **موسی** من **التوریة**. «**و مبشّراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد**». بشّر کلّ نبیّ قومه بنبیّنا (ص) والله افرد **عیسی** بالذکر فی هذا الموضع لانّه آخر نبیّ قبل نبیّنا (ص). فبیّن انّ البشارة به عمّ جمیع الانبیاء واحداً بعد

۱ - الف؛ بسوء.

واحد حتى انتهى الى **عيسى** (ع) . يُروى عن رسول الله (ص) انّه قال انا دعوة ابى ، **ابراهيم** ، وبشارة اخى **عيسى** ، ورأتْ امّى فى منامها نوراً خرج منها اضاءَ لها اعناق الابل بنصرى ، يعنى بدعوة **ابراهيم** . قوله : « ربّنا و ابعث فيهم رسولاً » و عن **محمد بن جبير بن مطعم** عن ابيه انّ رسول الله (ص) قال : « لى خمسة اسماء انا **محمد** وانا **احمد** وانا الماحى الّذى يمحوالله بى الكفر وانا الحاشر الّذى يحشر الناس على قدمىّ وانا العاقب آخر الانبياء» . وزاد فيه «**حذيفة بن اليمان**» وغيره ونبىّ الرحمة ونبىّ الملحمة . وقوله « **احمد** » الالف فيه للمبالغة فى الحمد وله وجهان : احدهما ، انّه مبالغة من الفاعل اى - الانبياء كلّهم حامدون الله عزّوجلّ وهو اكثر حمداً لله من غيره . والثانى ، انّه مبالغة من المفعول اى - الانبياء كلّهم محمودون لما فيهم من الخصال الحميدة وهو اكثر مناقب واجمع للفضائل والمحاسن الّتى يحمد بها . «**فلمّا جاءهم بالبيّنات**» يعنى: جائهم **عيسى** بالمعجزات والدلالات الواضحات . « **قالوا هذا** » الّذى اتى به « **سحر** » ظاهر « **مبين** » . قرأ **حمزة و الكسائى** : هذا ساحرٌ ، اى - **عيسى** ساحرٌ مبين .

« **ومَن اظلم ممّن افترى على الله الكذب** » و وصف البارى بما لا يجوز ان يوصف به ونسب النبى الى السحر « **وهو يُدعىٰ الى الاسلام** » فلا يجيب ، « **والله لا يهدى القوم الظالمين** » اى - لا يهدى من علم انّه كافر فى عاقبة امره و فى سابق حكمه .

« **يُريدونَ ليُطفؤا نورَ الله بافواههم** » . اى - يريدون ليردّوا كتاب الله بالتكذيب بالسنتهم . و قيل : يريدون ابطال نورالله وهوالاسلام **والقرآن** و مثل من يُريد اَنْ يطفىءَ نورالاسلام **والقرآن** بكيده كمن يحتال ويزاول اطفآءَ شعاع الشمس بنفثه و نفخه فيه و ذلك من المحال . و قيل « **يريدون** » كناية عن **اليهود** والنور الهدى و هو هذا رسول الله (ص) . وقال **ايّوب السختيانى** : الّذين يتمنّون موت اهل السنة «**يريدون ليطفؤا نور الله بافواههم والله متمّ نوره ولو كره الكافرون**» قرىءَ بالتنوين وبالاضافة « **متمّ نوره** » فحقّ ما وقع الاضافة وحقّ لما لم يقع التنوين فالمعنى:

اتمّ نوره و یتمّه ابداً . و قال **ابن‌عباس**: ابطأ الوحی عن‌النبی(ص)یوماً فقال **کعب بن الاشرف** للیهود: ابشروا فقد اطفأالله نور **محمد** ممّا کان ینزل علیه وما کان‌الله لیتم نوره ، فحزن رسول‌الله (ص) فانزلتْ هذه‌الآیة ثمّ اتّصل‌الوحی .

« **هو الّذی ارسل رسوله** » یعنی : **محمد** (ص) « **بالهُدیٰ** » ای ــ بالاسلام **والقرآن** « **و دین‌الحقّ** » یعنی: دین‌الله « **لیُظهره علی الدّین کلّه** » ای ــ یظهره بالغلبة والاستعلاء وقد حصل لانّ الاسلام ما بقی دیناً الّا غلبه وعلاه . وقیل: یظهره علی‌الدّین کلّه بنزول **عیسی** (ع) ودخول اهل‌الارض‌قاطبةً فی‌الاسلام فلاتبقیٰ نفس الّا مسلمةً و ذلك قوله : « حتی تضع‌الحرب اوزارها » . و قوله : « حتی لا تکون فتنة » . « **ولو کره‌المشرکون** » یعنی : کفّار **قریش** .

« **یا ایّها‌الّذین آمنوا هل ادلّکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم** » .

سمی‌الله الایمان والجهادتجارة‌لانّ فی‌التجاره ربحاً کذلک‌فی‌الایمان والجهادحصول الحظّ الاوفر.قرأ **ابن‌عامر** «**تنجّیکم**» بالتشدید والمعنی : یُبعدّکم‌عن‌العذاب الالیم . قیل: نزلتْ هذه‌الآیة حین قالوا : لونعلم ، ایّ الاعمال احبّ‌الی‌الله عزّ وجلّ‌لعملناه .

وقوله: « **تؤمنون** »بدل من‌التجارة ای ــ تلك‌التجارةان‌تؤمنوا. فلمّاحذف ان رفع« **و تجاهدون** » ای ــ تحاربون‌العدوّ من‌المشرکین فی‌طاعةالله « **باموالکم و انفسکم ذٰلکم** » الجهاد والایمان «**خیرٌ لکم** »من‌ترکهما«**ان کنتم تعلمون**» ای ــ ان کنتم مؤمنین وعالمین بصدق‌الله. سُئل‌رسول‌الله (ص) عن‌افضل الاعمال ، فقال : « ایمان بالله و جهاد فی سبیله » . و قال صلّی‌الله علیه و سلّم : « جاهدوا المشرکین باموالکم و انفسکم والسنتکم » و قال « رباط یوم فی سبیل‌الله خیر من‌الدنیا و ما علیها»وجاءَ رجل‌بناقة مخطومة(۱)وقال: هذه‌فی‌سبیل‌الله.ـفقال‌رسول‌الله(ص): لك بها یوم‌القیامة سبع مائة ناقة کلّها مخطومة ، وقال : « من جهّز غازیاً فی سبیل‌الله فقد غزا و من‌خلف غازیاً فی اهله فقد غزا »

« **یغفرلکم ذنوبکم** »ای‌ــ یسترهاعلیکم‌ولایفضحکم‌بها اذا انتم فعلتم ماامرتم به من‌الجهاد . « **و یدخلکم جنّات تجری من تحتها‌الانهار** » قوله :«**یَغفرلکم** . . .

۱) مخطومه مهار کرده شده وداغ کرده شده . المنجد .

يُدْخِلْكُم» جزم لأنّه جواب قوله : « **تؤمنون باللّه و رسوله و تُجاهدون** » لأنّ معناه : آمنوا باللّه و جاهدوا يغفر لكم و يدخلكم . قوله «**ومساكن طيّبة...**» قال **الحسن** سألنا **عمران بن الحصين و اباهريرة** عن تفسير « **ومساكن طيّبة في جنّات عدن**» فقالا على الخبير سقطت ، سألنا رسول اللّه عنها . فقال : « قصر من لؤلؤة في الجنّة في ذلك القصر سبعون داراً من ياقوتة حمراءَ في كلّ دار سبعون بيتاً من زمرّدة خضراءَ في كلّ بيت سبعون سريراً على كلّ سرير سبعون فراشاً من كلّ لون على كلّ فراش امرأة من الحور العين في كلّ بيت سبعون مائدة على كلّ مائدة سبعون لوناً من كلّ الطعام في كلّ بيت وصيفاً ووصيفة » قال : « فيعطي اللّه المؤمن القوّة من غداة واحدة ما يأتي على ذلك كلّه » . «**ذلك الفوز العظيم**» اى ـ النجاة لايعادلها شيء .

« **و اخرى تحبّونها** » اى ـ ولكم خصلة اخرى في العاجل مع ثواب الآخرة تحبّونها و تلك الخصلة . «**نصرٌ من اللّه**» اى ـ ظفر من اللّه و عون على كفّار **قريش** .

« **و فتح قريب** »يعني ـ فتح **مكة**، وقيل: فتح **فارس و الروم** عجّل لهم النصر والغنيمة والفتح في الدنيا مع ما اعدّ اللّه لهم في الآخرة من جميل الثواب . « **و بشّر المؤمنين**» بما اعدّلهم و وعدهم به من نصرته واحسانه في الدّنيا والآخرة ، فكان في هذا دلالة على صدق النبي(ص) لأنّه اخبر عمّا حصل و وقع في المستقبل من الايام على ما اخبره ثمّ خصّهم على نصرة الدّين وجهاد المخالفين ، فقال :

« **يا ايّها الّذين آمنوا كونوا انصار اللّه** » قرأ اهل **الحجاز و ابو عمرو** انصاراً بالتنوين للّه بلام الاضافة ، وقرأ الآخرون «**انصار اللّه**» مضافاً لقوله: «**نحن انصار اللّه** ».

« **يا ايّها الّذين آمنوا** » خطاب لاهل **المدينة** وهم الانصار، وكانوا سبعين نفراً بايعوا رسول اللّه(ص) ليلة العقبة يقول تعالى: « انصروا دين اللّه ورسوله مثل نصرة الحواريّين » لمّا قال **عيسى** (ع) « **من انصاري الى اللّه** » ؟ اى ـ من انصاري الى نصرة اللّه . وقيل : « **من انصاري** » واعواني مع اللّه كقول القائل : الذود الى الذود ابل ، قال الحواريون، وهم الّذين اخلصوا من كلّ عيب ومنه الدقيق الحوارى لأنّه لباب البرّ، وقيل: لأنّهم كانوا يحورون الى نبيّهم في كلّ امر . اى ـ يرجعون ويأتمرون لامره . « **نحن انصار اللّه**»

ای ـ انصارالحقّ . « **فآمَنَتْ طائفةٌ من بنی اسرآئیل** » ای ـ **بعیسی** «**وکَفَرَتْ طائفةٌ فایّدنا الذین آمنوا علی عدوّهم** » ای ـ قوّیناهم ونصرناهم. «**فاصبحوا ظاهرین** » غالبین‌عالین. قیل: قاتل‌اصحاب **عیسی** بعد**عیسی** ولم یکن**عیسی** امر بالقتال والقتل. وذلك انّه لمّا رفع **عیسی** تفرّق قومه ثلاث فرق . فرقة قالوا : کان الله فارتفع . وفرقة قالوا : کان‌ابن‌الله فرفعه‌الله الیه، وفرقة قالوا : عبدالله ورسوله. فاقتتلوا وظهرت‌الفرقة‌المؤمنة علی‌الکافرة. فذلك قوله : « فایّدنا الّذین آمنوا علی عدوّهم فاصبحواظاهرین ». وقیل: ظاهرین بالحجّة لابالحرب . روی **مغیرة** عن **ابراهیم** فاصبحت‌حجّة من آمن **بعیسی** ظاهرة بتصدیق **محمد** (ص) انّ **عیسی** کلمة‌الله وروحه .

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی: « **بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم** » . آورده‌اند که استاد **بوعلی** مجلس میداشت ، مقری آغاز کرد که «**بسم‌الله**». استاد گفت : ای باء بسم‌الله هرچند برّازل آمدی بلاءِ ابد گشتی . بلائی که آنرا پایان نه و دردی که آن را درمان نه ، آنکه گفت : ای یار بارم ده تاقصهٔ درد خود بتو بردارم . بر درگاه تومیزارم و درامید بیم آمیز می نازم ، الهی واپذیرم تا واتو پردازم ؛ یك نظرِ در من نگرتا دو گیتی بآب اندازم . این باءِ «**بسم‌الله**» درگاه عزّت **قرآن** است ، **قرآن** که خلایق‌را باردادازدرگاه باءِ «**بسم‌الله**» داد . نگر تابحرمت‌فراروی . وجزبعینِ تعظیم بننگری که‌اگرشرری‌از سیاست جلال با بحکم قهر برلم یکن ثمّ کان مستولی گردد ، بردابرد هزیمت از هفت‌آسمان وزمین بخیزد وهرچه سمت حدثان دارد بکتم عدم شود؛ واگرازضیاء و فسحت سدّة بایك برق بصفت جمال‌برعالم کون وفساد درظهورآید، همه ظلمتها نور گردد ، همه کفرها توحید گردد، همه زنّارها کمرعشق‌دین گردد :

یکروزه جمال خویش اگربنمائی پر نور شود ز مـاه بر تا ماهی .

« **سبّح‌لله ما فی‌السموٰات وما فی‌الارض وهوالعزیزالحکیم** » من‌اراد‌ان یصفوله تسبیحه فلیصف عن آثارنفسه قلبه، ومن‌اراد ان یصفوله فی‌الجنّة عیشه فلیصف

عن اوضار الهوى دينه. عالمیان دو گروه‌اند: گروهی حیات ایشان بلطف و فضل حقّ و آسایش ایشان بتسبیح وذکر حق. و گروهی حیات ایشان نشانهٔ عدل حق. و آسایش ایشان بحظّ نفس. آنانکه اهل لطف و فضل‌اند، دلی دارند صافی و همّتی عالی و سینه‌ای خالی، در او یاد کار الهی. زبانشان باشهادت داده ودل با معرفت پرداخته و جان با محبت آمیخته وسر در الله گریخته و از صفات خود بیزار گشته. گفتند: هرچه صفت خودی است همه بندست، و هرچه بند است همه رنگ است، و هرچه رنگ است در راه مردان ننگ است:

آنکس که هزار عالم از رنگ نگاشت رنگ من وتو کجا خریده‌ای ناداشت؟!

تسبیح و ذکر این گروه از معدن پاك بر آید و بخداوند پاك رسد پذیرفته و پسندیدهٔ الله بود. کما قال الله تعالی: «الیه یصعد الکلم الطیّب والعمل الصالح یرفعه» امّا ایشان که نشانهٔ عدل حق باشند وحیات ایشان بحظّ نفس بود، سینهٔ ایشان آلودهٔ شهوت بود ودل ایشان معدن فتنه بود و باطن ایشان خلاف ظاهر بود، نام ایشان در جریدهٔ منافقان بود، فعل ایشان خلاف قول بود، چنانکه ربّ العالمین گفت: «**لم تقولون ما لا تفعلون**»؟ بر قول ایشان که بر منافقان حمل کنند ربّ العالمین گفت: «**کبر مقتاً عندالله ان تقولوا مالاتفعلون**» سخت زشت است و نابکار ودشمن داشتهٔ الله گفتاری که کردار موافق آن نیاید و وعظی که واعظ در عمل از آن بی‌نصیب بود:

لا تنه عن خلق و تأتی مثله عارٌ علیك اذا فعلت عظیم

و اوحی الله الی عیسی (ع) یابن مریم عظ نفسك فان اتّعظت فعظ الناس والّا فاستحی منّی.

«**انّ الله یحبّ الّذین یقاتلون فی سبیله صفّاً**» مدح قومی است که در اعلاء کلمهٔ حق کوشند وازبهر اعزاز دین اسلام وحفظ بیضهٔ جماعت و ذبّ از حریم شرع مقدّس با اعداءِ دین جهاد کنند، همانست که در آیت دیگر گفت: «**هل ادلّکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم.**» «**تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون فی سبیل الله باموالکم وانفسکم**». تجارت سودمند ایمانست و جهاد با اعداءِ دین. و اعداءِ دین

که جهاد ایشان مشروع‌است دوقسم‌اند : یکی‌ظاهر، یکی‌باطن . ایشان که ظاهراند دوقوم اند : قومی کفّاراند که برملّت گبر کی وبت پرستی وجهودی وترسایی‌وامثال ایشان ، و قومی اهل بدعت اند ، هفتاد و دو فرقت . چنانکه در خبر است ، دشمنان باطن همچنین دوصنف‌اند : یکی لشکرشیاطین که بکید و وسواس‌دست مکرایشان گشاده ، دیگرهواءِ نفس که بدست امانی درلباس غرور خود را برتوجلوه میکنند و درهلاك تو میکوشد ، چنانکه ربّ العزّة گفت : « واتّبع هویه فتردی » آن کافر خرابی حصن اسلام خواهد ، آن مبتدع ویرانی حصار سنّت جوید ، آن **شیطان** در تشویش ولایت دلت کوشد ، آن هوای نفس زیر وزبری دین تو خواهد . حقّ جلّ جلاله ترا برهریکی از این دشمنان سلاحی داده تا او را بدان قهر میکنی . قتال با کافران بشمشیر سیاست است . با مبتدعان بتیغ برهـان و حجّت است . با **شیطان** بمداومت ذکرحق و تحقیق کلمت است . باهوای نفس بتیر مجاهده و سنان ریاضت است واینست بهینه اعمال بنده ، و گزیده طاعات رونده ، چنانکه ربّ العزّة گفت : «**ذٰلکم خیرٌلکم ان کنتم تعلمون**» هر کرا توفیق رفیق بـود و سعادت مساعـد در تحصیل اعمال و تصفیت احوال درست آید تا از خـزینهٔ رحمت خلعت مغفرت یابد و درمجامع انس شراب قدس بیند، چنانك ربّ العالمین گفت : « **و مساکنَ طیّبةً فی جنّات عدن ذلك الفَوزُ العظیم** » .



٦٢ = سورة الجمعة = مدنية

١ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « **بسم الله الرحمن الرحيم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان . « **یسبّح لله** » بپاکی می‌ستاید الله را . « **ما فی السموٰات ومافی الارض** » هرچه‌در آسمانهاست ودرزمین « **الملك القدّوس** » آن پادشاه پاك ستودهٔ بی‌عیب، « **العزیز** » بی‌همتا [کس با او نتاونده] . « **الحکیم**(۱) » دانای‌راست کار راست دانش .

« **هو الّذی بعث فی الامّیّین** » الله اوست که فرستاد درمیان ناخوانندگان ونادبیران . « **رسولاً منهم** » فرستاده‌ای هم ازایشان . « **یتلوا علیهم اٰیاته** » می‌خواند سخنان خداوند خویش برایشان . « **ویزکّیهم** » و ایشان را هنری میکند وپاك « و **یعلّمهم الکتاب** » ودرایشان‌میآموزد قرآن [ودین] « **والحکمة** » وعلم راست[وسنّت] . « **وانْ کانوا من قبلُ لفی ضلال مبین** (۲) » ونبودند ازین پیش‌مگر درگمراهی آشکارا .

« **و اٰخرین منهم** » و دیگران اند هم ازیشان . « **لمّا یَلْحقوا بهم** » که درنارسیده‌اند نیز با ایشان . « **و هوالعزیز الحکیم** (۳)» و اوست بی همتای دانا .

«**ذٰلك فضل الله**» آن نیکوکاری الله است .« **یؤتیه من یشآء** » اورا دهد که خود خواهد . « **والله ذوالفضل العظیم**(٤) » والله بافضل بزرگوار است .

« **مثل الّذین حمّلوا التوریة ثمّ لم یحملوها**» مثل ایشان، که‌ایشان‌را گفتند که **تورات** بردارید، وبرنداشتند[ونپذیرفتند وبآن کارنکردند] . «**کمثل الحمار یحمل اسفاراً**» راست‌سان‌ایشان‌چون‌سان‌خراست که کراسه‌هائی‌برگیرد.«**بئس مثلُ القوم**» بد مثل است [بخر] مثل این قوم . « **الّذین کذّبوا بٰایات الله** » ایشان بدروغ فرا میدارند[۲] سخنان الله « **والله لایهدی القوم الظّالمین** (٥)» الله راه‌نمای و کارساز ستمکاران نیست .

---

۱ ـ الف : ونبودند ازپیش فامگر درگمراهی . ۲ ـ الف : می بدروغ‌فرادادند .

«**قل**» بگو [یامحمد[1]] . «**یا ایّها الّذین ها دوا**» ای ایشان که جهود شدند [وازراه‌راست‌بگشتند] «**ان زعمتم انّکم اولیاء للّه من‌دون‌النّاس**» اگرمی‌گویید که شما دوستان الله اید جز از همه مردمان . «**فتمنّوا الموت**» پس مرگ آرزو خواهید . «**ان کنتم صادقین (٦)**» اگر راست میگوئید[2] .

«**ولایتمنّونه ابداً**» وهرگز بآرزو نخواهند مرگ «**بماقدّمت ایدیهم**» بآن [کارهای بد] که دست‌ایشان پیش‌فرا فرستاد . «**واللّه علیم بالظالمین (۷)**» والله داناست بآن ستمکاران [برخویشتن] .

«**قل انّ‌الموت الّذی تفرّون‌منه**» : بگوآن مرگ که ازآن میگریزید . «**فانّه ملاقیکم**» آن شما را بروی آمدنی است . «**ثمّ تردّون الی‌عالم‌الغیب والشّهادة**» : پس شمارا بازبرند باآن دانای نهان و آشکار. «**فینبّئکم بما کنتم تعملون(۸)**»: تا خبر کند شمارا بآنچه میکردید .

«**یا ایّهاالّذین‌آمنوا**» ای گرویدگان. «**اذا نودی للصّلوة من یوم الجمعة**» : چون بانگ زنند نمازرا روزآدینه . «**فاسعوا الی‌ذکراللّه**» درساز و آهنگ ایستید بیادخدای [خطبه ونماز] «**وذرواالبیع**» : وخرید وفروخت بگذارید . «**ذلکم‌خیر لکم ان کنتم تعلمون (۹)**» این بهست شما را اگرمیدانید .

«**فاذا قضیت الصلوة**» : چون‌نماز گزارده‌آمد. «**فانتشروا فی‌الارض**» : بپراکنید وبروید درزمین . «**وابتغوامن فضل‌اللّه**» : از فضل‌الله [ورزق او] طلب کنید . «**واذکروا اللّه‌کثیراً**» : و خداوند خویش را یاد کنید [بر هر حالی] فراوان . «**لعلّکم‌تفلحون(۱۰)**» : تامگر بنیک روزبمانید.

«**و اذا رأوا تجارةً**» : وچون‌بازرگانیی بینند. «**اولهواً**» : یاآوازبازی شنوند. «**انفضّوا الیها**» : بسوی‌آن پراکنند. «**وترکوک قائماً**» : وترابرپای ایستاده‌فرو گذارند . «**قل ما عنداللّه خیر**» : بگوآنچه نزدیك‌الله است [ازپاداش وروزی] آن به‌است. «**من‌اللّهوومن التجارة**» : ازآن طبل‌وکاروان وبازرگانی. «**واللّه خیرالرازقین(۱۱)**» والله بهتر روزی دهان است .

---

۱ ـ الف : گوی یا محمد . ۲ ـ الف : اگرمی راست گوئید .

النوبة الثانية

این سورة الجمعة یازده آیتست، صدوهشتاد کلمه هفتصدوبیست حرف، جمله به **مدینه** فروآمد، باجماع مفسّران، و در مدنیّات شمرند. و درین سوره نه ناسخ است نه منسوخ. در فضیلت سوره **مصطفی** (ص) گفت بروایت **ابیّ بن کعب**: «من قرأ سورة الجمعة کتب له عشر حسنات بعدد من ذهب الی الجمعة فی مصر من امصار المسلمین ومن لم یذهب».

«**یسبّح للّه ما فی السموات و ما فی الارض**» التسبیح: تنزیه اللّه من کلّ سوء، وقیل: المعنی یذکّر اللّه ما فی السموات وما فی الارض من شیء غیر کفّار الجنّ والانس. ثمّ نعت الربّ عزّوجلّ نفسه فقال: «**الملك**» ای - الّذی یملك کلّ شی ولا یملك فی الحقیقة سواه. «**القدّوس**» ای - الطاهر عمّا یخلوه من الشریك و الصاحبة والولد «**والقدّوس**» والقدّوس بضمّ القاف وفتحها واحد وقد قریء بهما قرأة **ابو السماك**. و **زید بن علی** وغیرهما قال: **رؤبة**:

دعوت ربّ العزّة القدّوسا دعاءَ لایعبد النا قوسا.

والقدس، الطهر، والقدَس فوق القدَح کالسطل. والتقدیس: التّنزیه و قیل **لعبداللّه بن المبارك**: سئل عن خبر فروی انّ العدس قدّسه سبعون نبیّاً، فقال: لاولانصف نبی! فمعنی هذا التقدیس الثناء؛ وقال **عطاء بن السائب** عن **میسرة** هذه الآیة «**یسبّح للّه**» الی قوله: «**العزیز الحکیم**» فی **التوریة** سبع مائة آیة.

«**هوالّذی بعث فی الامیّین**» ای - فی العرب. «**رسولاً منهم**» یعنی: **محمداً** (ص) وسمّی العرب أُمیّین لانّه لم یکن لهم کتاب قبل **القرآن**، لذلك سمّی **الیهود والنصاری**، اهل الکتاب، لیمازّ وا عنهم؛ وقیل: سمّیت العرب امیّین لانّهم کانوا علی نعت امیّتهم مُذ کانت بلاخطّ ولا کتاب نسبوا الی ما وُلدوا علیه من امّهاتهم لانّ الخطّ والقرآءت بالتعلیم دون ما جُبل الخلق علیه ومن یحسن الکتابة من العرب فانّه ایضاً امّی، لانّه لم یکن لهم فی الاصل خطّ و کتابة الّا فی **ثقیف** اهل **الطائف** تعلموه من اهل **الحیرة**، و قیل: تعلمه اهل **الحیرة** من اهل **الانبار** ولم یکن فی

اصحاب رسول‌الله(س) کاتب آلا **حنظلة** الّذی‌یقال‌له: غسیل‌الملائکة، ویسمّی **حنظلة** الکاتب. ثمّ ظهر الخطّ فی الصحابة بعد وکان **معاویة بن ابی‌سفیان**. و **زیدبن ثابت** یکتبان لرسول‌الله (ص) وکان **ابن ابی‌سرح** یکتب له ثمّ ارتدّ. هوالّذی قال سانزل مثل ما انزل‌الله و هومن النفرالّذی امر رسول‌الله (ص) یوم فتح **مکة** بقتلهم. وکتب کتاب الصلح بین رسول‌الله و بین **قریش** یوم **الحدیبیة علی بن ابی طالب** (ع). ولمّا عرضت المصاحف علی **عثمان** (رض) رأی فیه اشیاءً لحن فیها الکاتب، فقال: اری فیه لحناً و ستقیمهُ العرب بالسنتهم. و قال بعض العلماءِ: کان **عثمان** و **علی**، رضی‌الله عنهما، یکتبان الوحی بین یدی رسول‌الله فاذا غابا کتب **ابیّ بن کعب** و **زیدبن ثابت** وکان **خالدبن سعیدبن العاص ومعاویة بن ابی‌سفیان** یکتبان بین یدیه فی‌حوائجه وکان **المغیرة بن شعبة** ینوب عنهما اذالم‌یحضرا وکان **عبدالله بن الارقم والعلاء بن عتبة** یکتبان بین الناس فی قبائلهم و میاههم و فی دوٗر الانصار بین الرّجال والنساءِ وکان **حذیفة بن الیمان** یکتب خرص تمر**الحجاز** وکان **زیدبن ثابت** یکتب الی الملوک مع ماکان یکتب من‌الوحی. وکان **حنظلة بن الربیع** الکاتب خلیفة کلّ کاتب من کتّاب‌رسول‌الله غاب عن‌عمله وکان النبی(ص) یضع‌عنده خاتمه. واختلفوا فی رسول‌الله(ص) انّه هل‌تعلم‌الکتابة بآخرة من‌عمره‌ام‌لا؟ لعلمائنا. فیه وجهان ولیس فی کونه حدیث یصحّ. قوله: «**یتلوا علیهم‌ایاته‌ویزکّیهم**» ای- یطهّرهم‌من‌الذنوب‌والشّرک، وقیل: یأخذ زکوة‌اموالهم. «**ویعلّمهم‌الکتاب والحکمة**» الکتاب: **القرآن**، و«**الحکمة**»: السنن. وقیل: «**الحکمة**»، الفقه‌فی‌دین‌الله‌ومعرفة‌الحلال والحرام. «**و ان‌کانوا من‌قبلُ**» ای - من قبل بعثة محمد (ع) «**لفی‌ضَلال‌مبین**»: کفروجهالة.

قوله: «**وآخرین‌منهم**» فی‌محلّ قوله‌آخرین وجهان: احدهما انّه فی محلّ الخفض، ای - بعث فی‌الامیّین وفی‌آخرین رسولاً منهم، ای - من‌المبعوثین الیهم. الثانی، انّه فی‌محل النصب والمعنی: یعلّمهم الکتاب ویعلم‌آخرین واختلف العلماء فیهم‌فقال‌قوم: هم‌العجم وهوقول‌ابن **عمروسعیدبن جبیرو مجاهد** والدلیل‌علیه‌ماروی

ابوهريرة قال : كنّا جلوساً عند النّبى (ص) اذنزلت عليه سورة الجمعة ، فلمّا قرأ : «وآخرين منهم لمّا يلحقوا بهم» قال رجل : من هؤلاءِ يا رسول اللهّ ! فلم يراجعه النّبى (ص) حتى سأله مرّتين او ثلاثاً ، قال : و فينا سلمان الفارسي . قال : فوضع النّبى(ص) يده على سلمان ثمّ قال: « لو كان الايمان عندالثّريا لناله رجال من هؤلاءِ . وفى رواية اُخرى : « لوكان الدّين عندالثّريا لذهب اليه رجال من ابناءِ فارس حتى يتناولوه». وقال ابن زيد : هم جميع من دخل فى الاسلام بعدالنبى(ص) الى يوم القيامة لانّ النبى (ص) كان مبعوثاً الى كافّة الخلق الى يوم القيامة وفى الخبر عن النّبى (ص) : « انّ فى اصلاب الرجال من اصحابى رجالاً ونساءً يدخلون الجنّة بغير حساب ، ثمّ قرأ: « آخرين منهم لمّا يلحقوا بهم » وعن ابن ابى ليلى عن رجل من اصحاب رسول اللهّ (ص) قال قال النّبى (ص) : رأيتنى يتّبعنى غنم سود ثم اتبعها غنم سود ، ثمّ اتبعها غنم عفر ، اوّلها يا بابكر قال: امّا السودفالعرب وامّا العفر فالعجم يتبعك بعد العرب . كذلك عبّرهاالملك سجر العفرة فى اللّون بياض كلون الظّبى.« لمّايلحقوا بهم»اى ــ لم يُدركوهم ولكنّهم يكونون بعدهم. وقيل « لمّا يلحقوا بهم » فى الفضل والسابقة لانّ التابعين لايدركون شأو[1] الصحابة و كذلك العجم مع العرب . ومن شرائط الدّين معرفة فضل العرب على العجم و حبّهم لمكان القرآن و الرّسول و القبلة والحجّ بمشاعره والاذان والخطبة ولفظة النّكاح والصّيد و هوالحكم العربى ، و القيافة والسّلم وضرب الدنانير والدّراهم . امر رسول اللهّ بحبّهم ومعرفة حقّهم، وفى الآية دليل على انّ رسول اللهّ(ص) رسول نفسه و بلاغة حجّة لاهل زمانه ، ومن بلغ لقوله عزّوجلّ ومن يكفر به من الاحزاب فالنّار موعده. « وهو العزيز الحكيم » اى ــ الّذى بعث هو العزيز الحكيم.

« ذلك » يعنى : النبوّة. «فضل اللهّ يؤتيه من يشاء واللهّ ذوالفضل العظيم» على محمد و ذوالفضل العظيم على الخلق بارسال محمد اليهم و توفيقهم لمتابعته .

« مثل الّذين حُمّلوا التورية ثمّ لم يحملوها » يعنى: اليهود امروا بقبولها فلم يقبلوها و كلف العمل بما فيها فلم يفعلوا ما امروا فيها من اظهار صفة محمد و نعته بل غيّروها وحرّفوا الكلم عن مواضعها . « كمثل الحمار يحمل اسفاراً » فكما انّ

١) شأو : حدّ ونهايت . فرهنگ نفيسى .

الحمار لاينتفع بما يحمله من الكتب كذلك **اليهود** يقرؤن **التورات** ولا ينتفعون بمافيها. و « **الاسفار** »: الكتب الكبار، واحدها: سفر. « **بئس مثل القوم الّذين كذّبوا بآيات اللّه** » اى - بئس المثل مثلهم، بئس القوم قوم هذا مثلهم « **واللّه لايهدى القوم الظالمين** » اى - لايهدى من سمّاه فى علمه ظالماً.

« **قل يا ايها الّذين هادوا** » اى - عدلوا و مالوا سمّيت اليهودُ يهود لأنّهم عدلوا عن الدّين المستقيم. « **ان زعمتم انّكم اولياءُ للّه من دون النّاس** » الزّعم: قول عن ظنّ. اى - ان قلتم ظنّاً انّكم « **اولياءُ للّه من دون النّاس** » اى - من دون **محمد** (ص) وذلك انّ يهود **المدينة** كتب الى يهود **خيبر**، انّ **محمداً** يدعونا الى دينه فما تقولون انتم؟ - فقالت يهود **خيبر**: ونحن اولاد الانبياء وابناء اللّه واحبّاؤه، فلاندخل فى دينه فانزل اللّه عزّ وجلّ هذه الآية. قوله: « **فتمنّوا الموت ان كنتم صادقين** » اى - فادعوا على انفسكم بالموت. « **ان كنتم صادقين** » انّكم ابناء اللّه واحبّاؤه فانّ الموت هو الّذى يوصلكم اليه. فقال النّبى (ص): « والّذى نفس **محمد** بيده لايقولها احد منهم فيقوم من مقامه حتّى يغصّ بريقه فتخرج نفسه فأبوا ان يقولوها وعلموا انّهم ان قالوا ماتوا، فقال اللّه تعالى:

« **ولا يتمنّونه ابداً بما قدّمت أيديهم** » من الذّنوب والمعاصى « **و اللّه عليم بالظّالمين** » اى - باليهود انّهم كذبة فى زعمهم « نحن اولياء للّه من دون النّاس » وفى ذلك دلالة على صدق الرّسول وصحّة **القرآن** لانّه اخبر انّهم لايتمنّون الموت فكان كما اخبر. روى عن **ابى هريره** قال: قال رسول اللّه (ص): « لايتمنّينّ احدكم الموت امّا محسناً فان يعش يزدد خيراً فهو خيرٌ له، وامّا مسيئاً فلعلّه ان يُستعتب ».

« **قل انّ الموت الّذى تفرّون منه فانّه مُلاقيكم** » هذا كقوله: « قل لو كنتم فى بيوتكم لبرز الّذين كتب عليهم القتل الى مضاجعهم » والفاء فى قوله فانّه جلبها ضمير كانّه قال: « **انّ الموت الّذى تفرّون منه** » و ان امعنتم فى الفرار و استقصيتم فى الحذر « **فانّه مُلاقيكم ثمّ تردّون الى عالم الغيب و الشّهادة** » اى - الى اللّه الّذى يعلم ماغاب عن العباد وما شاهدوه فيخبركم « **بما كنتم تعملون** » فى الدّنيا و يجازيكم عليه.

« **يا ايها الّذين آمنوا اذا نُودى للصّلوة من يَوْم الجُمُعَة** » اى- فى يوم الجمعة . كقوله: «اروني ماذا خلقوا من الارض » اى - في الارض واراد بهذا النّداء، الاذان عندقعود الامام على المنبر للخطبة . لماروى **الزهرى** عن **السائب بن يزيد** قال: كان النّداء يوم الجمعة اوّله اذاجلس الامام على المنبر على عهد النّبى (ص) **وابى بكر و عمر** ، فلمّا كان **عثمان** و كثر النّاس و بعدت المنازل ، زاد اذاناً فامر بالتّأذين الاوّل على دارله بالسّوق ، يقال له الزوراء ، ليسمع النّاس فيماغابوه على ذلك واوّل جمعة جمعت بالمدينة كانت قبل قدوم رسول الله (ص) قالت الانصار انّ لليهود يوماً يتعبّدفيه وهو السّبت. وانّ للنّصارى يوماً وهويوم الاحد. فنحبّ ان يكون لنا يومٌ. فقال لهم **اسعد بن زرارة** اختاروا العروبة وهو يوم الجمعة فسمّوها جمعة لاجتماع النّاس فيه فاختاروا العروبة ، فجمعهم **اسعد بن زرارة** وصلّى بهم يومئذ ركعتين وذبح لهم **اسعد بن زرارة** كبشاً و كانوا قدرما يشبعهم كبش وذلك لقلّتهم . ثمّ انزل الله عزّ وجلّ فى ذلك بعدُ «**اذا نودى للصّلوة من يوم الجمعة**» آلاية...فهذه اوّل جمعة جمعت فى الاسلام، فامّا اوّل جمعة جمعها رسول الله (ص) باصحابه ماقال اهل التواريخ: قدم رسول الله (ص) مهاجراً حتى نزل بقبا على **بنى عمرو بن عوف** وذلك يوم الاثنين لاثنى عشر ليلة خلت من شهر ربيع الاوّل حين ارتفع النّهار فاقام بقبا يوم الاثنين لاثنى عشرة ليلة ويوم الثلثاء ويوم الاربعاء والخميس ثمّ خرج من بين اظهرهم يوم الجمعة عامداً **المدينة** فادركته صلوة الجمعة فى **بنى سالم بن عوف** فى بطن وادٍ لهم وهى اوّل الجمعة جمعها رسول الله (ص) فخطب فقال : الحمدلله احمده واستعينه واستغفره واستهديه واؤمن به ولا اكفره واعادى من يكفره. واشهد ان لا اله الّا الله وحده لاشريك له و انّ محمداً عبده و رسوله، اوصيكم بتقوى الله فانّه خيرما اوصى به المسلم المسلم واحذروا ما حذركم الله من نفسه فانّه من يتّق الله يكفّر عنه سيّآته و يعظم له اجراً واحسنوا كما احسن الله اليكم وجاهدوا فى الله حقّ جهاده هو اجتبيكم و اعملوا لما بعد اليوم فانّه من يصلح ما بينه وبين يكفّه الله بينه و بين النّاس ولاقوّة الّا بالله العظيم . واختلفوا فى تسمية هذا اليوم جمعة: فمنهم من قال لانّ الله تعالى جمع فيها خلق **آدم** عليه السّلام و به قال النّبىّ (ص) فى رواية **سلمان** : «انما سمّيت الجمعة لانّ **آدم**

علیه‌السلام جمع فیهاخلقه، وقیل: لان ّالله تعالی فرغ فیه من خلق الاشیاء فاجتمعت فیه المخلوقات وقیل:لاجتماع الناس فیه للصّلوة. قرأ **الاعمش** من«یوم الجمعة» بسکون المیم. وقرآءت العامّة بضمّ المیم ، وقیل : اوّل من سمّاها جمعة **کعب بن لؤی** و کان یقول له یوم العروبة ؛ واوّل جمعة جمعت بعدالجمعة بالمدینة بقریة یقال لها **جواثا** من ارض **البحرین**.

قوله : « **فاسعوا الی ذکر الله** » ای ــ فامضوا الیه واعملوا له ــ لیس المراد من السعی الاسراع ، انّما المراد منه العمل والفعل. وکان **عمر بن الخطاب** رضی الله عنه یقرأ «فامضوا الی ذکر الله» وکذلک هی فی قرآءت **عبدالله بن مسعود** یقول:لوقرأت«**فاسعوا**» لعدوت حتی یسقط ردائی وقیل : السّعی ههنا قصّ الشّارب ونتف الابط و تقلیم الاظفار والغسل والتطییب للجمعة ولبس افضل الثیاب . والسّعی فی اللّغة علی ضربین احدهما العدْو والاسراع فی المشی کالسّعی بین **الصفا و المروة** . والثانی القصد والعمل کقوله عزّوجلّ: «انّ سعیکم لشتّی »وسعی لها سعیها وهو مؤمن.«**فاسعوا الی ذکر الله**» وفی الخبر الصّحیح عن **ابی هریرة** قال: قال رسول الله(ص): اذا اقیمت الصّلوة فلا تأتوها تسعون ولکن ائتوها تمشون وعلیکم السّکینة فماادرکتم فصلّوا ومافاتکم فاتمّوا قوله : « **فاسعوا الی ذکر الله**» فالذّکر ههنا الخطبة علی قول الجمهور،وقیل:هو صلوة الجمعة؛ والمعنی: اَجیبوا واقصدوا الی صلوة الجمعة غیر متثاقلین . «**و ذروا البیع** » یعنی : البیع والشّری لانّ اسم البیع یتناولهما جمیعاً وانّما یحرم البیع والشّری عندالاذان الثّانی؛ وقال **الزهری** وعند خروج الامام وکان یُنادی فی الاسواق فی الزّمان الاوّل اذا اذن للجمعة حرم البیع و رای **القاسم بن محمد بن ابی بکر** امرأته تشتری عطراً فخرج **القاسم** الی الجمعة فوجد الامام قدخرج،فلمّا رجع امر اهله بردّ البیع . و مذهب الفقهاء انّ البیع یصحّ وان کان محرّما. وقال **عطاء بن ابی رباح** : یحرم البیع والرّقاد واللّهو و الضیعاة وان یکتب کتاباً وان یأتیَ الرجل اهله . «**ذلکم خیر لکم**» ای ــ ذلک الّذی ذکرت من حضور الجمعة وترک البیع والاستماع الی الخطبة واداء الفریضة خیر لکم من المبایعة . «ان کنتم تعلمون» مصالح انفسکم . روی عن **ابن عمر و ابی هریرة** انّهما سمعا رسول الله (ص) یقول وهو علی اعواد منبره لینتهینّ اقوام عن ودعهم

الجمعات اوليختمنّ الله على قلوبهم ثمّ ليكونن من الغافلين.

و عن **جابر** انّ رسول الله (ص) قال: «من ترك الجمعة ثلاثاً من غير ضرورة طبع الله على قلبه». وروى انّه صلّى الله عليه وسلّم خطب فقال: «ان الله قد افترض عليكم الجمعة في يومي هذا، في مقامي هذا، فمن تركها في حياتي وبعد مماتي وله امام عادل اوجائر من غير عذر فلا بارك الله له ولا جمع الله شمله الا فلا صوم له الا فلا حج له ومن تاب تاب الله عليه».

وعن **ميمون ابن ابي شبيب** قال: اردت الجمعة زمن **الحجّاج**. قال: فتهيّأتُ للذّهاب ثمّ قلتُ اين اذهبُ اصلّى خلف هذا؟ فقلت: مّرة اذهبُ ومّرةً لااذهبُ. فناداني مناد من جانب البيت: «**ياايّها الّذين آمنوا اذا نودى للصّلوة من يوم الجُمُعَة فاسعوا الى ذكر الله**».

فصل

اختلف اهل العلم في موضع اقامة الجمعة وفي العدد الّذى تنعقد بهم الجمعة وفي المسافة الّتي يجب أنْ يؤتى َمنها. امّا الموضع فذهب قوم الى ان ّكلّ قرية اجتمع فيها اربعون رجلاً من اهل الكمال بان يكونوا احراراً عاقلين بالغين مقيمين لايظعنون عنها شتآءً ولاصيفاً الّا ظعن حاجة، تجب عليهم اقامة الجمعة فيها. وهو قول **عبيدالله** بن **عبدالله** و **عمر بن عبدالعزيز** و به قال **الشافعي** و **احمد واسحق**. وقالوا: لاتنعقد الجمعة باقلّ من اربعين رجلاً على هذا الصّفة وشرط **عمر بن عبدالعزيز** مع عدد الاربعين ان يكون فيهم والٍ. والوالي غير شرط عند **الشافعي**. وقال **علي** (ع): «لاجمعة الّا في مصر جامع. وهو قول اصحاب الرأى. ثمّ عند **ابي حنيفة** تنعقد باربعة والوالي شرط. وقال **الاوزاعي** و **ابويوسف**: تنعقد بثلثة اذا كان فيهم والٍ. وقال **الحسن وابو ثور**: تنعقد باثنين كسائر الصّلوات. وقال **ربيعة**: تنعقد باثنى عشر رجلاً والدّليل على اقامتها في القرى ما رُوى عن **ابن عباس** قال: انّ اوّل جمعة جمعت بعد جمعة في مسجد رسول الله (ص) في مسجد **عبدالقيس** بجواثا من **البحرين**. واذا كان الرّجل مقيماً في قرية لاتقام فيها الجمعة. او كان مقيماً في برّيّة فذهب قوم الى انّه كان يبلغهم النداء

ومن موضع الجمعة یلزمهم حضور الجمعة وان کان **لا** یبلغهم النداء فلا جمعة علیهم ومن هذا قول **الشافعی و احمد و اسحق**. والشرط ان یبلغهم نداء مؤذّن جهوریّ الصّوت، یؤذن فی وقت تکون الاصوات هادئةً و الریاح ساکنة. فکلّ قریة تکون من موضع الجمعة فی القرب علی هذا القدر یجب علی اهلها حضور الجمعة. وقال **سعید بن المسیّب** یجب علی من آوه المبیت. وقال **الزّهری** یجب علی من کان علی ستّة امیال. و قال **ربیعة**: علی اربعة امیال. وقال **مالک و اللیث**: ثلثة امیال وقال **ابوحنیفة**: لا جمعة علی اهل سواد قریة کانت القریبة اوبعیدة. و کلّ من یلزمه صلوة الجمعة لایجوزان یسافر یوم الجمعة بعد الزّوال قبل اَن یصلّی الجمعة، امّا قبل الزّوال بعد طلوع الفجر، یجوز غیر انّه یکره الّا ان یکونَ سفره سفرَ طاعةٍ من حجّ اوغزو، وذهب بعضهم الی انّه اذا اصبح یوم الجمعة مقیماً فلایسافر حتّی یصلّی الجمعة. والدّلیل علی جوازه، روی عن **ابن‌عباس**، قال: بعث النّبی (ص) **عبدالله بن رواحة** فی سریّة، فوافق ذلک الیوم الجمعة فغدا اصحابه و قال: اتخلف فاصلّی مع رسول الله (ص). ثمّ لحقهم. فلمّا صلّی مع النّبی (ص) رآه، فقال: «ما منعک ان تغدو مع اصحابک»؟- قال: اردت اصلّی معک. ثمّ الحقهم فقال: «لوانفقت ما فی الارض، ما ادرکت فضل غدوتهم». و رُوِی انّ **عمر بن الخطّاب** سمع رجلاً علیه هیأت السّفر یقول: لولاانّ الیوم یوم الجمعة، لخرجتُ. فقال **عمر**: اخرج فانّ الجمعة لاتحبس عن سفر.

امّا فضل یوم الجمعة. فقد روی عن **ابی هریرة** قال: خرجت الی الطور، فلقیت **کعب الاحبار**، فجلست معه. فحدّثنی عن **التورات**. و حدّثته عن رسول‌الله (ص). فکان فیما حدّثته ان قلت له: قال رسول الله (ص): «خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق **آدم** وفیه اهبط وفیه مات وفیه تیب علیه وفیه تقوم الساعة. وما من دابّة الّا وهی مسیخة یوم الجمعة من حین تصبح حتّی تطلع الشمس شفقاً من السّاعة الا الجنّ والانس وفیه ساعة لایصادفها عبد مسلم وهویصلّی یسأل الله تعالی شیئاً الّااعطاه ایّاه»- وقال **کعب**: ذلک فی کل ستّة یوم. فقلت بل فی کلّ جمعة. قال: فقرأ **کعب التورات**. فقال: صدق رسول الله. قال **ابو هریرة**: ثمّ لَقیت

عبدالله بن سلام . فحدّثته بمجلسي مع **كعب الاحبار** . وما حدّثته في يوم الجمعة ، قال **عبدالله بن سلام** قد علمت ايّة ساعة هي؟ هي آخر ساعة في يوم الجمعة . قال **ابوهريرة** : و كيف تكون آخر ساعةٍ في يوم الجمعة وقد قال رسول الله (ص) : « لا يصادفها عبد مسلم و هو يصلّي وتلك ساعة لايصلّي فيها »؟ـ فقال **عبدالله بن سلام** : الم يقل رسول الله (ص) : « من جلس مجلساً ينتظر الصّلوة فهو في صلوة حتّى يصلّيها »؟ قال **ابوهريرة** : بلى . قال : فهو ذلك . و روى مرفوعاً، قال صلّى الله عليه و سلّم : « السّاعة الّتي يستجاب فيها الدّعاء يوم الجمعة بعد العصر الى غروب الشّمس اغفل ما يكون النّاس » . وفي رواية اخرى . قال : « التمسوا الساعة الّتي في الجمعة بعد العصر الى غيبوبة الشمس » و قال : « اذا طلب احدكم حاجةً فليطلبها قبل مغيب الشّمس يوم الجمعة » . وفي رواية **ابي بردة** عن **ابي موسى** عن رسول الله (ص) : « تلك الساعة ما بين ان تجلس الامام الى انقضاء الصّلوة » . و عن **عبدالله بن رافع عن ابي هريرة** قال : قال رسول الله (ص) : « اليوم الموعود: يوم القيامة، والمشهود: يوم عرفة، والشاهد: يوم الجمعة لاطلعت الشّمس ولاغربت على يوم افضل من يوم الجمعة لايوافقها عبد مسلم يسأل الله فيها خيراً الّااعطاه ولايستعيذ من شيء الّا اعاذه) . وعن **اوس بن اوس** قال: قال النّبي (ص) : « انّ من افضل ايّامكم يوم الجمعة، فيه خلق **آدم** وفيه قبض و فيه النفخة وفيه الصعقة، فاكثروا عليّ من الصّلوة فيه . فانّ صلوتكم معروضة عليّ » : فقالوا : يا رسول الله ، و كيف تعرض صلوتنا عليك و قد ارمت ؟ـ فقال : « انّ الله عزّوجلّ حرّم على الارض ان تأكل اجساد الانبياء » . و قال (ص) « اذا كان يوم الجمعة نادت الطير الطير ، والوحوش الوحوش ، والسباع السباع ، سلام عليكم ، هذا يوم صالح كريم » . وقال صلّى الله عليه وسلّم : « انّ ليلة الجمعة و يوم الجمعة اربعة وعشرون ساعة لله في كلّ ساعة ستّمانة الف عتيق من النّار » . وعن **انس بن مالك** قال : سمعت رسول الله (ص) يقول : « اتاني **جبرئيل** (ع) وفي يده كهيئة المرأة البيضاء فيه نكتة سوداء فقلت : ماهذه يا **جبرئيل** ؟ ـ قال: هذا الجمعة بعث فيها اليك ربّك عزّوجلّ تكون لك عيداً و لامّتك من بعدك وقلت: مالنا فيها ؟ ـ قال : خيراً كثيراً

انتم الآخرون السّابقون يوم القيامة وفيها ساعة لا يوافقها عبد يصلّى يسأل الله شيئاً الّا اعطاه ايّاه. - فقلت : ماهذه النكتة السوداء ؟ - قال : هذه السّاعة تقوم يوم الجمعة و نحن نسمّيه عندنا يوم المزيد. - قلت : وما المزيد ؟ - قال : انّ ربّك اتّخذ في الجنّة وادياً افيح من مسك ابيض ، فاذا كان يوم الجمعة من ايّام الآخرة هبط الرّبّ تبارك وتعالى عن عرشه الى كرسيه . وحفّ الكرسى بمنابر من نور فجلس عليها النّبيّون وحفّت المنابر بكراسىّ من ذهب فجلس عليها الشّهداء . ويهبط اهل الغرف من غرفهم فيجلسون على كثبان المسك لايرون لاهل الكرسى والمنابر عليهم فضلاً في المجلس و يبدولهم ذوالجلال والاكرام فيقول : «سلونى» - فيقولون : نسألك الرضايا ربّ - فيقال : «رضاى احلّكم دارى وانا لكم كرامتى» ثمّ يقول: «سلونى» - فيقولون باجمعهم نسألك الرّضا ، فيشهد لهم على الرّضا . فيقول : «يا اهل الجنّة انّى لولم ارض عنكم لم اسكنكم جنّتى ؛ فهذا يوم المزيد . فسلونى فيجتمعون على كلمة واحدة قدرضينا فارض عنّا» - قال : ثمّ يتبعها عليهم - «مالاعين رأت ولا اذن سمعت ولاخطر على قلب بشر» - . وعن **ابى هريرة** قال: قال رسول الله (ص) : «اذا كان يوم الجمعة كان على كلّ باب من ابواب المسجد ملائكة يكتبون النّاس على منازلهم : الاوّل فالاوّل فاذاخرج الامام طويت الصّحف واستمعوا الخطبة والمهجر الى الصّلوة كالمهدى بدنة ثمّ الّذى يليه كالمهدى بقرة . ثمّ الّذى يليه كالمهدى كبشاً» حتى ذكر الدّجاجة والبيض» . و عن **علقمة بن قيس** قال: خرجتُ مع **عبدالله بن مسعود** الى الجمعة . فوجد ثلاثة قدسبقوه . فقال : رابع اربعة وما رابع اربعة ببعيد. ثمّ قال سمعت رسول الله (ص) يقول : «انّ النّاس يجلسون من الله يوم القيامة على قدر رواحهم الى الجمعة الاوّل ، ثمّ الثانى ، ثم الثالث ؛ ثم الرّابع» وقال : «مارابع اربعة ببعيد» . وفى رواية **ابن عباس** عن النّبىّ (ص) قال : «انّ اهل الجنّة يزورون ربهّم عزّوجلّ فى كلّ يوم جمعة فى رمال الكافور . و اقربهم منه مجلساً اسرعهم اليه يوم الجمعة و ابكرهم غدوّاً» .

«فاذاقُضيَتِ الصّلوةُ» اى - اذا فرغ من الصّلوة . **«فانتشروا فى الارض»**

للتّجارة والتّصرّف فى حوائجكم . «**وابتغوا من فضل الله**» يعنى الرّزق . وهذا امر اباحة كقوله : «**واذا حللتم فاصطادوا**» . قال **ابن عباس** ان شئت فاخرج ، وان شئت فاقعد ، وان شئت فصل الى العصر . وقيل : «**فانتشروا فى الارض**» ليس لطلب الدنيا ولكن لعيادة مريض ، وحضور جنازة و زيارة اخ فى الله ، وقيل : «**ابتغوا من فضل الله**» هو طلب العلم . «**واذكروا الله كثيراً**» اشكروه على ما وفّقكم لطاعته و اداء فرائضه . «**لعلّكم تفلحون**» تظفرون بما تريدون .

«**واذا رأوا تجارةً**» قيل فى التفسير : اصاب اهل **المدينة** جوع وغلاء سعر فقدمت عير **دحية بن خليفة الكلبى من الشام** ومعه ميرة وكان رجلاً تاجراً . وكان ذلك قبل ان يسلم . فوافق قدومه وقت صلوة الجمعة . فانفضوا عن النّبى (ص) وتركوه قائماً فى الخطبة على المنبر ولم يبق مع النّبى (ص) الّا اثنى عشر رجلاً . و فيهم **ابو بكر** و**عمر** وقيل : لم يبق معه الّا ثمانية نفر . فقال النّبى (ص) : «والّذى نفسى بيده لو ابتدرتموها حتى لا يبقى معى احد ، لاشتعل الوادى عليكم ناراً » وانّما قال : «**او لهواً**» لانّ العير كان يضرب بين يديه الطّبل والمزامير ' يعنى : «**اذا راوا تجارة**» او شيئاً يلهيهم ويشغلهم عن الطّاعة وذكر الله «**انفضّوا اليها**» اى ـ الى التّجارة وتفرّقوا عنك وخصّ التجارة برجوع الكناية اليها . لانّها هى الاهمّ لهم . وانّما الطبل تبع للتّجارة «**وتركوك**» اى ـ على المنبر «**قائماً**» تخطب . قال **علقمة** : سئل **عبدالله** اكان النّبى (ص) يخطب قائماً او قاعداً ؟ ـ فقال : اما تقرأ «**وتركوك قائماً**» رُوى عن **جابر بن عبدالله** قال : كان النّبى (ص) يخطب يوم الجمعة خطبتين قائماً يفصل بينهما بجلوس. وعن **جابر بن سمرة** قال : كنت اصلّى مع النّبى (ص) فكانت صلوته قصداً وخطبته قصداً وفى بعض الاخبار فرضت الصّلوة فى الاصل ركعتين زيدت فى الحضر الّا فى الجمعة لمكان الخطبة . «**قل**» يا محمد ، «**ما عند الله**» ممّا اعدّه لاوليائه من الثواب . «**خيرٌ من اللّهو ومن التّجارة**» اى ـ تنفضّوا عن النّبى (ص) لطلب الرّزق «**والله خير الرّازقين**» فايّاه فاسألوا ومنه فاطلبوا فانّه الرّازق على الحقيقة لانّه المبدع للرّزق المخرج له عن حدّ العدم .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم » اسم عزیز ازلی، جبّار صمدی لکنّه للمؤمنین ولیّ، وبالعاصین حفیّ، لیس له فی جماله کفیّ ولا فی جلاله سمیّ وللعصاة من المؤمنین ولیّ. اینست نظم لطیف و آراستهٔ تام، دل را انس است وجان را پیغام، ازدوست یادگار وبرجان عاشقان سلام، الله است یگانهٔ یکتا، درذات وصفات بیهمتا، ازهم مانستی[1] جدا، ودرحکم بی‌چرا. شنوانندهٔ رازست، ونیوشندهٔ دعا؛ در آزمایش باعطاست و درضمانها با وفا. سمیع است بسمع و بصیر ببصر، مرید باراده، متکلّم بکلام، باقی ببقا؛ رحمان است مهربان، که بربنده بخشاید وجافیان را با همهٔ جفا بِرّ پیش آید. بنده اگرچه بدکاراست وازجرم گرانباراست، رحمان اورا آمرزگار وجرم اورا در گذار است؛ خوب نگارست و درگفتاراست، عالم را صانع و خلق را نگهداراست، دشمن رادارنده ودوست را یاراست؛ بصنع دردیدهٔ هرکس ودرجان احبابش قراراست. هرامیدی را نقد، وهرضمان را بسنده کاراست، رحیم است که رحمت خود برمؤمنان باران کرد و عطای خود برایشان ریزان کرد. هرکس را آنچه صلاح وبهینهٔ آنکس دید آن کرد، معاصی خلق زیرحلم خود پنهان کرد. امروزستراونقد، وفردا عفواووعد. هرزبان که بنام اوناطق است پاك است، هردل که بمهر او ذاکر است آباداست. ویادکنندهٔ او دراین جهان و درآن جهان آزادست:

چون یاد تو آرم ازغمان آزادم   جز یاد تو هرچه بودرفت ازیادم

قوله:(**یسبّح للّه ما فی السّموات ومافی الارض الملك القدّوس العزیز الحکیم**)

هو الملك والملیك، مالك الملك وملك الملوك. پادشاه بحقیقت اوست که ملکش را عزل نیست، وجدّش را هزل نیست، وعزّش را ذُلّ نیست، وحکمش را ردّ نیست، اوراندّ نیست، وازو بُدّ نیست. بندهٔ مؤمن معتقد چون داند که مالك بحقیقت اوست، جلّ جلاله، لوح دعاوی بشکند، بساط هوس درنوردد، دامن ازکونین درکشد، ومالك مطلق را ملك وملك مسلّم دارد، برمراد خودمقدّم دارد. ننگش آید که هیچ مخلوق را تذلّل کند، یا ازبهر حبّه‌ای ولقمه‌ای گردن برافراشتهٔ خود بشکند:

---
۱ ـ الف . هام مانستی .

و من قصد البحر استقلّ السواقيا من عرف الله لم يحتمل دلال الخلق

هر که جلال حقّ بدانست ، بدلال خلق تن درندهد، دست صدقش از کونین کوتاه بود، پای عشقش همیشه درراه بود ، دلش درقبضهٔ عزّ پادشاه بود ، سرش معدن سرّ ذوالجلال بود ، درپیشانیش نشان اقبال بود . دردیدهٔ یقینش نور اعتبار افعال بود . درمشامش نفخات روضهٔ وصال بود . خلق باحال و با کام وبانام بود ، واوبی‌حال وبی کام وبی‌نام بود ، چه زیان دارد او را چون فردا در سرای آخرت عندلیب باغ عندیّت بود . وبازرازاحدیّت بود .

حسین منصور را از زهد پرسیدند . گفتا : تنعّم دنیا بگذاشتن زهد نفس است . ونعیم آخرت بگذاشتن زهد دلست . وبترك خویش بگفتن درین راه زهد جانست . آنها که دردنیا زاهد شدند ، درسرای رضوان فرو آمدند . آنها که دربهشت زاهد شدند ، بحظیرهٔ قدس فرو آمدند . وآن طایفه که درخودی خود زاهدشدند؛ ایشان را سیلاب وادی لااله الّا الله درربود ، دراین سرای ازایشان خبر نه ، درآن سرای ایشان را اثر نه . درسرا پردهٔ غیرت فرو آمدند ، در قُبّهٔ قرب صمدیّت ایشان را بار دادند .

«**هوالّذی بعث فی الامّیّن رسولاًمنهم**» الآیه ... البسه لباس عزّ و توّجه بتاج الکرامة وخلع علیه حسن التولّی ، آثار البشریّة عنه مندرسة وانوار الحقائق علیه لائحة . صفت آن مهتر عالم است وسید وُلدآدم ، درّی یتیم بود از صدف قدرت برآمده ، آفتابی روشن بود از فلك اقبال بتافته ، درختی شکرف بوداز بوستان دولت برآمده ، آسمان‌وزمین همه‌بدو آراسته ، ربّ‌العالمین اورابحقائق نبوّت مزیّن کرد ، وبخصائص قربت گرامی کرد ، وبخلقی فرستاد نادانان و نادبیران واز حقّ بی‌خبران، همه درعالم حیرت ودرظلمت‌فکرت‌سر گردان سید چون‌قدم درعالم بعثت نهاد ، بساط شرع باز گسترد . و چنان که میزبان از بهرمهمان سفره نهد ، وصدا و آواز دهد ، سید سفرهٔ دین اسلام نهاد وصلاء دعوت آواز داد .

جان پاکان گرسنهٔ عدل‌توبودازدیرباز سفره اندر سد ره بنهادی ودردادی صلا

ای‌یتیمی‌دیده‌اکنون‌بایتیمان‌لطف‌کن[۱] وای‌غریبی کرده‌اکنون‌باغریبان‌کن‌سخا.

سید سفرهٔ دعوت بنهاد و صلا آوازداد، خواجگان **قریش** اجابت نکردند؛ گفتند: مارا عاربود برسفرهٔ گدایان ودرویشان‌نشستن! فرمان آمد که‌ای‌سیدبایشان چه رنج می‌بری؟ طینت خبیثهٔ ایشان نه از آن اصل است که هرگز نقش نگین تو پذیرد.

« **مَثَلُهم کمثل الحمار یحمل اَسفاراً** » مثل ایشان مثل خراست که در بار وی دفتر بود. خررا از آن دفتر چه سود؟ که هوش و گوش دریافت ندارد. ایشان‌را نیز از دعوت توچه سود؟ که بر گوش و بردل ایشان مهر بیگانگی است و بر دیدهٔ ایشان حجاب غفلت. نه زبان ایشان سزای ذکر ماست، نه دل ایشان بابت مهرما. اگرنقد دین میجوئی، و سوز عشق ما می‌طلبی، از دلهای درویشان صحابه جوی، **عمّار** و **خباب** و **سلمان** و **بوذر** و**صهیب** و **بلال** که در دل ایشان سوز عشق ماست و در سر ایشان خمار شراب ذکرما. دل ایشان حریق مهر ومحبّت ما، جان ایشان غریق نظرلطف ما:

این درویشان ز وصل بوئی دارند کوئی ز شراب مهر جوئی دارند
در مجلس ذکرهای وهوئی دارند می نعره زنند کز و چنوئی دارند

« **یا ایّها الّذین آمنوا اذا نُودی للصّلوة من یَوْم الجُمُعَة** ». ربّ العالمین جلّ جلاله و تقدّست اسماؤه و تعالت صفاته دراین آیت مؤمنان رابکاری میخواند از کارهای دین که تمامی دین ایشان در آنست، ورستن‌ازعقوبت بآنست. ویافتن‌بهشت جاودان درگزاردن آنست. وآن‌نماز آدینه است. میگوید: ای شما که‌گرویدگان و دوستان وآشنایان اید، پیغام پذیرفتید و پیغام رسان براست داشتید و مرا برغیب استوار گرفتید، و فرمان برداشتید.

« **اذا نُودی للصّلوة من یَوْم الجُمُعَة** » هم نصیحت است و هم وصیّت و هم فرمان؛ نصیحت است، از نیکوکاری؛ وصیّت است، از دوست داری؛ فرمانست از

---

۱ ـ الف: کن تولطف

نیکخواهی . میگوید : بندگان من نیکو کارم . نصیحت من شنوید ، دوست دارم وصیّت من پذیرید ، نیك خواهم فرمان من بجای آرید . ملکا آن چه فرمانست ؟ « **اذا نودی للصّلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر اللّه** » چون شما را بخوانند بنماز آدینه ، قصد و آهنگ آن کنید که شما را بمن میخوانند ، پاسخ کنید ، آهسته آئید و بوقار آئید . سعی اینجا بمعنی قصد است وعمل ، یکی بغسل دیگر بسواك ، سدیگر بوی خوش ، چهارم جامهٔ بهتر ، پنجم بگاه آمدن ، ششم چون حاضر آمدید مسلمانان را نرنجانیدن ، هفتم خطبه نیوشیدن . امّا غسل فرمانست و سنّت . **مصطفی** (ص) گفت : « اذا اتی احدکم الجمعة فلیغتسل » . وقال صلّی اللّه علیه وسلّم : « غسل یوم الجمعة واجب علی کلّ مسلم » . امّا سواك ، رسول گفت صلّی اللّه علیه وسلّم : رکعة بسواك خیر من سبعین رکعة بغیر سواك . امّا طیب ، بکار داشتن بوی خوش و جامهٔ بهتر پوشیدن و مسلمانان را نرنجانیدن و خطبه نیوشیدن ، **مصطفی** (ص) برجمله گفت : « من اغتسل یوم الجمعة ولبس من احسن ثیابه ومسّ من طیب اِن کان عنده . ثمّ اتی الجمعة فلم یتخطّ اعناق النّاس . ثمّ صلّی ما کتب اللّه له . ثمّ انصت اذا خرج امامه حتی یفرغ من صلوته ، کانت کفّارةً لما بینها وبین جمعته الّتی قبلها » وقال صلّی اللّه علیه وسلّم : « ما علی احدکم ان وجد ان یتّخذ ثوبین لیوم الجمعة سوی ثوبی مهنته » . امّا بگاه آن ، خبر درست است که فریشتگان بر درهای مسجد باشند ، باقلمها وورقها ، نامهای بندگان مینویسند . پنج جوق[1] را نویسند : جوق پیشین را هریکی شتری قربان نویسند ودعا کنند . جوق دیگر را گاوی نویسند قربان و دعا کنند . جوق سوم را کبشی قربان نویسند ودعا کنند . جوق چهارم را مرغی قربان نویسند ودعا کنند . جوق پنجم را خایه‌ای قربان نویسند ودعا کنند . چون خطیب بر منبر شود ، درهای مسجد فرو گذارند و بشنودن خطبه آیند و پس از آن نام کس ننویسند و نه قربان . و در خبر است که فریشتگان یکی را پیوسته معتاد همی دیدند . پس یك آدینه اورا نه بینند گویند : اللّهم انّ فلاناً لم یأت فان کان ضالّاً فاهده ، وان کان عائلاً فاغنه ، اومریضاً فاشفه . و

---

۱ ـ الف : جوك .

گفته‌اند : ربّ العالمین در روز آدینه بندهٔ مؤمن را ده چیز وعده داد : یکی آنست که چون بنماز آید بهر گامی و قدمی که بردارد ، ویرا نیکی در دیوان نویسد ' دیگر بهر قدمی گناهی ازدیوان وی بسترد ' سدیگر گناه یك هفته ازوی درگذارد ' چهارم ساعتی است در روز آدینه که درآن ساعت هرچه بنده از الله خواهد بوی بخشد ' پنجم اگر سورة الکهف برخواند درآن روز تا دیگر آدینه از همهٔ آفات نگه دارد ، ششم اگر بشب آدینه سورة الدّخان برخواندهم درآن شب وی‌رابیامرزد' هفتم هر نیکی که درشبانروز آدینه کند یکی‌صد نویسد . هشتم اگر بروز آدینه صد بار بررسول (ص) درود وتحیّت فرستد فردا اورا شفیع وی انگیزد ' نهم اگر درشبانروز آدینه وی را اجلّ رسد ازعذاب گور ایمن دارد. دهم اگر درجملهٔ آن جمع که درجامع باشند یکی‌را آزاد کند دیگران را همه بوی بخشند. هم القوم لایشقی بهم جلیسهم .

« **فاسعَوا الی ذکر اللّه** » گفته‌اند : سعی ازفرائض‌نمازآدینه است که الله میگوید: « **فاسعَوا الی ذکر اللّه** » . ودیگرنمازها درخانه گزاردن ودرمسجد های دیگرآوردن مباح است . ونمازآدینه جز بجامع وجمع گزاردن روا نیست . واجب آمد بربنده بمسجد رفتن ورنج برخود نهادن وخـدمت گزاردن. چنانستی که ربّ العزّة گفتی: چون رنج آمدن بخدمت از بهرمن بود ، یك نیمه خدمت از بنده بر گرفتم ، چهار رکعت با دو رکعت آوردم . عبدی امروز یك گام که در راه من برداری[۱] ضایع نمی کنم ، هفتاد ساله راه توحید رفته وبدست نیاز درامید کوفته عمرتو کی‌ضایع کنم ورنج خدمت تو کی‌باطل کنم؟ امروز ازخانه بمسجد می آئی' فردا از خانه بگور خواهی‌آمد . امروز که باختیار می آئی ، بمراد و نشاط با جمع دوستان' خدمت‌خودازتوبر گرفتم ورنج توضایع‌نکردم؛ چه گوئی‌فردا که باضطرار آئی ' فریداً وحیداً ، عفو ومغفرت ازتو کی دریغ دارم ؟!

---

۱ ــ الف : می‌برداری .

٦٣ - سورة المنافقين - مدنية

النوبة الاولى

قوله تعالى: « **بسم الله الرّحمن الرّحيم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **اذا جآءك المنافقون** » که بتو آیند دورویان. « **قالوا** »: گویند: « **نشهد انّك لرسولَ الله** » گواهی دهیم که تو رسول خدائی « **والله یعلم انّك لرسوله** » والله خود میداند که تو رسول اوئی. « **والله یشهد انّ المنافقین لکاذبون** (١) » والله گواهی میدهد که آن دورویان دروغ زنان اند.

« **اتّخذوا ایمانهم جُنّةً** » سوگندان خویش را سپری گرفتند [بر خون و مال خویش] « **فصدّوا عن سبیل الله** » تا بر گشتند از راه خدای. « **انّهم سآءَ ما کانوا یعملون** (٢) » ایشانند که بد کارست که میکنند.

« **ذٰلك بانّهم امنوا ثمّ کفروا** » این بآنست که بگرویدند باز پس کافر شدند، « **فطُبع علی قلوبهم** » تا مُهر نهادند بر دلهای ایشان. « **فهم لایفقهون** (٣) » تا روشنائی راستی در آن دلها نشود و صواب در نیابد.

« **واذا رأیتهم تعجبك اجسامُهم** » وچون در نگری تنهای ایشان، چشم ترا خوش آید. « **وان یقولوا تسمع لقولهم** » واگر سخن گویند گوش فرا سخن ایشان دارى. « **کانّهم خُشُبٌ مُسنّدةٌ** » گوئی پلهائی اند با دیوار نهاده. « **یحسبون کلَّ صیحة علیهم** » هر بانگی را برخویشتن پندارند [از بد دلی]. « **هم العدوّ فاحذرهم** » ایشان دشمنانند بپرهیز می‌باش. « **قاتلهم الله** » بنفرینادالله ایشان را. « **انّی یؤفکون** (٤) » [از دینی باین روشنی وسخنی باین راستی] چه چیز ایشان را برمیگرداند[1].

« **واذا قیل لهم** » و چون ایشان را گویند: « **تعالوا یستغفر لکم رسولُ الله** » بیائید تا آمرزش خواهد شما را رسول خدای « **لوّوا رؤسهم** » سربر گردانیدند. « **ورأیتهم یصدّون وهم مستکبرون** (٥) » وایشان را دیدی که برمی گشتند[2] گردنکشان.

---

١ ـ الف : می بر گردانده ٢ ـ الف : می بر گشتند .

«**سوآءٌ علیهم**» یکسانست برایشان [۱]. «**اَستَغفَرتَ لهم اَم لَم تَستَغفر لهم**» که آمرزش خواهی ایشان‌را یا آمرزش نخواهی. «**لن یغفر اللّه لهم**» نیامرزد اللّه ایشان را. «**انّ اللّه لایهدی القَومَ الفاسقین**(٦)» اللّه راه ننماید نافرمانان را.

«**هم الّذین یقولون**» ایشانند که میگویند: «**لاتُنفقوا علی مَن عند رسول اللّه**» نفقه مکنید برایشان که نزدیك رسول خدا اند. «**حتی یَنفَضّوا**» تا باز پرا کنند.

«**وللّه خزائن السّموات والارض**» وخزانه های روزی اللّه‌راست در آسمانها ودرزمین «**ولکنّ المنافقین لایَفقَهونَ**(٧)» لیکن منافقان در نمی یابند [۲].

«**یقولون لئن رَجَعنا الی المدینة**» میگویند: اگر ماباشهررسیم، «**لَیُخرِجَنّ الاعزُّ منها الاذلَّ**» ناچاربیرون کند هر که درما ازو عزیزتر او را که خوارتر.

«**وللّه العزّة ولرسوله وللمؤمنین**» وعزّ اللّه راست ورسول او راومؤمنان را. «**ولکنّ المنافقینَ لا یعلمون**(٨)» لیکن منافقان نمی دانند.

«**یاایّها الّذین آمَنوا**» ای گرویدگان. «**لاتُلهکم اموالُکم ولااولادُکم عن ذکر اللّه**» مشغول مدارد شما را مال شماوفرزندان شما از یادخدای. «**ومن یفعل ذلك**» وهر که آن کند. «**فاولئك هم الخاسرون**(٩)» ایشانند زیان کاران.

«**وانفقوا ممّا رَزَقناکم**» ونفقه کنیداز آنچه شماراروزی‌دادند «**من قبل اَن یأتی اَحَدکم الموتُ**» پیش از آنکه مرگی آید بیکی ازشما. «**فیقول ربّ**» واو گوید: خداوندمن «**لولا اخّرتنی الی اجل قریب**» چرامرا باپس نگذاری تا زمانی نزدیك. «**فاصّدّق**» تاصدقه‌دهم. «**واَکُن من الصّالحین**(١٠)» وازنیکان‌وتائبان‌باشم.

«**ولن یؤخّر اللّه نفساً**» و باپس نگذارد اللّه هیچکس را «**اذا جآءَ اجلُها**» که سرانجام اوآید «**واللّه خبیرٌ بما تعملون**(١١)» واللّه داناست بکردشماوآگاه‌از آن.

النوبة الثانیة

این سوره یازده آیتست صد وهشتادکلمه هفتصد وهفتاد وشش حرف؛ جمله به مدینه فروآمد. دراین‌سوره‌ناسخ‌است ومنسوخ نیست. والنّاسخ قوله: «**سواءٌ علیهم**

۱ ـ الف: ورایشان ۲ ـ الف: در نمی‌یاوند.

استغفرتَ لهم » الآية ..... وعن ابیّ بن کعب قال: قال رسول الله (ص) : « من قرأ سورة المنافقين بریء من النّفاق .

قوله تعالی :«اذاجآءَك المنافقون قالوا نشهدُ انّك لَرسولُ اللّه» هذا كقوله : «واذالقوا الّذين آمنوا قالوا آمنّاواذا لقوكم قالوا آمنّا واذا جاؤك حيّوك بمالم يحيّك به الله » . والمنافق هوالّذی يصدّقك بلسانه و يكذّبك قلبهُ ، اُخذ من النّافقآء وهو جحرالیربوع والثعلب والضب و هوالّذی يخرج منه اذا اخذ الصّياد القاصعاء و هو جحره الّذی يدخل فيه اُخذ كلّ ذلك من النّفق وهوالسّرب ، نافق الرّجل وتنفق وانتفق بمعنی واحد. سئل حذيفة من المنافق .فقال : الّذی يصف الاسلام ولا يعمل به وهم اليوم شرّ منهم لأنّهم كانوا يومئذ يكتمونه وهم اليوم يظهرونه . وقيل: معنى نشهد نحلف يدلّ عليه.

قوله : « اتّخذوا ايمانهم جُنّةً » وقال قيس بن ذريح :

و اشهد عندالله انّی احبّها فهذا لها عندی فما عندها ليا

والآية نزلتْ فی عبدالله بن ابیّ و اصحابه ، كانوا يشهدون لرسول الله (ص) بالرّسالة وهم منكرون له بقلوبهم ؛ فكانوا اذا شهدوا مجمعاً مدحوه . «وقالوا انشهد انّك لرسولُ اللّه» صادقاً و كانوا يحلفون علی ذلك وعلی انّهم يقولون ذلك عن قلوبهم فقال الله عزّوجلّ : «واللّه يعلم انّك لرسوله» دخلت اللام لكسرة الالف وهذا اعتراض وهومن كلام الله سبحانه فيه تعظيم لنبيّه . «واللّه يَشْهَدُ» ای ـ يحلف وقيل : يعلم انّ المنافقين لكاذبون فی قولهم « نشهد » لأنّهم لايشهدون اذا خلوا، بل يقولون : « انّمانحن مستهزؤن » معنی آيت آنست كه : منافقان درحضرت نبوّت ومجمع مسلمانان سوگند ميخوردند كه ما ازصدق دل واعتقاد درست رسالت و نبوّت توپذيرفتيم ؛ وازضمير پاك بی نفاق ، گواهی ميدهيم كه تو رسول خدائی . ربّ العالمين ايشان را بآنچه گفتند، كه ازصدق دل گواهی ميدهيم ، دروغ زن كرد كه نه ازصدق دل واعتقادپاك ميگفتند ، بلكه ازنفاق ميگفتند، كه بایاران خود درخلوت ميگفتند: « انّما نحن مستهزؤن ». اين چنانست كه كسی گويد : من « الحمدللهّ ربّ العالمين » ميخوانم ، تووی را گوئی دروغ گفتی. نسبت اين دروغ باقرآءت وی گردد، نه باعين « الحمدلله »؛يعنی كه: تودروغ ميگوئی كه ميخوانم، نه « الحمدلله »دروغست . وقيل :

معنی قوله: «**لکاذبون**» ای - یکذّبون.

«**اتّخذوا ایمانهم**» ای - حلفهم الکاذب. «**جنّة**»: وقایة وسترة یستترون بها. قال **الاعشی**:

اذا انت لم تجعل لعرضك جُنّةً من المال سارالذّمّ کلّ مسیر.

و قیل: «**اتّخذوا ایمانهم جنّة**» من القتل یعصموابهـا دمائهم و اموالهم «**فصدّوا عن سبیل اللّه**» ای - اعرضوا عن‌طاعةاللّه. وقیل: صدّوا غیرهم عن‌الایمان فی‌السّر «**انّهم سآءَ ماکانوایعملون**» بئس ما عملوا من‌النّفاق وصرف‌النّاس‌عن‌دین‌اللّه. وقوله: «**کانوا**» افاد انّهم بهذه الصّفة مذکانوا ذلك، ای-هذا الاسم‌لهم بالنّفاق. وهذا التکذیب من اللّه لهم بسبب انّهم «**آمنوا**» فی الظّاهروبالقول «**وکفروا**» فی السّر بالقلب «**اٰمنوا**» متستّرین و «**وکفروا**» مستترین «**فَطُبِعَ علی قلوبهم**» ختم علیها حتی‌لایدخلها الایمان‌جزاءً علی‌نفاقهم «**فهم‌لایَفْقَهون**» ای - لایعقلون الهدی ولایعرفون صحّة الایمان کما یعرفه المؤمنون.

«**واذارأیتهم تُعجبك اجسامُهم**» یعنی: لحسن صورهم و طول قاماتهم. قال **ابن‌عباس**: کان **عبداللّه‌بن‌ابیّ** جسیماً، فصیحاً، حلو الکلام، وکان اذا جاءَ فاعتذر الی‌رسول‌اللّه (ص) اعجبه‌حسن‌کلامه؛ فذلك‌قوله: «**وان‌یقولوا تَسْمَعْ لقولهم**» یعنی لفصاحة کلامهم. و قیل: «**تَسْمَعْ لقولهم**» لااله الّا اللّه. و فی‌الخبر عن رسول اللّه (ص): «انّ‌اللّه یبغض‌البلیغ الّذی یلوی بلسانه کما تلوی‌الباقرة بالسنتها» «**کانّهم‌خُشُبٌ مسنّدة**» ای - هم فی‌قلّة تفقّهم[1] وعدم عقلهم وتدبّرهم. «**خُشُبٌ**»منصوبة ممالة الی الجدار. یقال: اسندت الشّیء اذا املته. التثقیل للتّکثیرواراد انّها لیست باشجار تثمرولکنّها «**خُشُبٌ مسنّدةٌ**» الی حائط. وقیل:اراد بالخشب المسنّدة الّتی تأکّلت اجوافها تری‌صحیحة من بعید وهی‌خاویة متأکّلة، ای - هم اشباح خاویة و اجسام‌عن‌المعنی‌خالیة. قرأ **ابوعمرو و الکسائی** «**خُشْب**» بسکون‌الشین‌جمع‌خشبة کبدنة و بدن. قرأ الباقون بضمّ الشین کثمرة وثمر. وفی الخبر: «مثل المؤمن کمثل الخامة من الزّرع تمیّلها الرّیح مرّة هکذا ومرّة هکذا. ومثل المنافق مثل

---

۱ - الف: تفهیمهم.

الارزة المجذية على الارض حتّى يكون انجعافها بمرّة . ثمّ وصفهم الله عزّ و جلّ: بالجبن فقال : « **يحسبون كلّ صيحة عليهم** ». قال **مقاتل** : ان نادى مناد فى العسكر او انفلتت دابّة اونشد ناشد ضالّة ظنّوا انّهم يرادون بذاك لمافى قلوبهم من الرّعب . قال الشاعر :

ولو انّها عصفورة لحسبتها مسوّمةً تدعو عبيداً و ازنما .

وقيل : لأنّهم على وجل من ان ينزل الله فيهم امراً يهتك استارهم و يبيح دماءهم و اموالهم . وقيل : لاثقة لهم بالله ولا قوّة لهم فى دين الله . وليس كذلك المؤمن لأنّه قوىّ القلب بالله ، شجاع السّر ثمّ قال : « **هم العدوّ فا حذرهم** » اى ــ توقّ كيدهم ولا تأمن معرّتهم ولاتثق بهم فانّهم اعداؤك فى السّر . « **قاتلهم الله** » اى ــ لعنهم الله . « **انّى يؤفكون** » يصرفون عن الحقّ .

« **و اذا قيل لهم** » يعنى **عبدالله بن ابىّ** و اصحابه . « **تعالوا يستغفر لكم رسول الله لوّوا رؤسهم** » اى ــ عطفوا رؤسهم و امالوها تكبّراً عمّادعوا اليه . قرأ **نافع** و **يعقوب** : «**لووا رؤسهم**» بالتّخفيف . والباقون بالتّشديد . ومعنى التّشديد انّهم فعلوا ذلك مرّة بعد مرّة . « **ورأيتهم يصدّون** » اى ــ يعرضون بوجوههم رغبة عن ــ الاستغفار « **وهم مستكبرون** » متعظّمون عن الحقّ . **ابن عباس** گفت : سبب نزول اين آيت آن بود كه نفاق **عبدالله بن ابىّ** در ميان صحابه آشكارا گشت و سخنهاى زشت[۱] كه گفته بود ميان خلق افتاد . قومى ازقبيله وعشيرهٔ وى گفتند اورا كه : ترا ، و پسران ترا فضيحت رسيد و رسوا گشتيد بآيات قرآنى كه فرو آمد ، و اسرار شما بيرون افتاد و زبانها در شما دراز گشت . راه شما آنست كه بر رسول خدا شويد و گناه خود را عذر نهيد ، و بتوبه و استغفار باز گرديد ، تا رسول خدا از بهر شما آمرزش خواهد ازحقّ سبحانه تعالى. **عبدالله** منافق چون اين سخن شنيد ، ازتكبّر و سرافرازى سر بجنبانيد وروى بگردانيد و گردن بپيچيد و گفت : من چه گفته‌ام از ناگفتنى تا مرا عذر بايد خواست ؟ مرا فرموديد كه بوى ايمان آر ، آوردم ؛ ومرا فرموديد كه زكوة مال بدو ده ، دادم ؛ اينجا نماند مگر سجود فراوى بردن ، اگرخواهيد تا او را سجود برم ؟! . و اين سخن از انكار و تكبّر ميگفت ، واز ننگ

۱ ــ الف : زشت سخنها

داشت استغفار رسول (ص) .

قوله تعالی: «سَواءٌ علیهم اَسْتَغْفَرْتَ لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفرَاللّهُ‌لهم»
هذا نزل فی قوم من‌المنافقین ، علم‌اللّه تعالی انّ عاقبتهم موت علی‌النّفاق. فقال : انّ الاستغفارالنّبی (ص)لاینفعهم فسواءٌ استغفرلهم ام لم یستغفرلهم‌لا یؤمنون ولاینفعهم استغفاره لانّه‌کان یستغفر لهم علی معنی سؤاله لهم بتوفیق الایمان ومغفرةالعصیان. وقیل: لمّاقال‌اللّه عزّوجلّ : ان تستغفر لهم سبعین‌مرّة فلن یغفراللّه لهم . قال‌النّبی (ص) « لازیدَنّ علی‌السّبعین » فانزل‌اللّه تعالی : « سواءٌ علیهم أستغفرتَ لهم »

وقوله:« انّ‌اللّه لایهدی‌القوم‌الفاسقین»ای‌ـلایرشدالقوم‌الخارجین‌عن‌طاعته.

« هم الّذین یقولون لا تُنفقوا علی من عند رسول‌اللّه حتی ینفضّوا » ای‌ـیتفرّقوا عنه ویرجعوا الی قبائلهم وعشائرهم .«وللّه‌خزائن‌السّموٰات والارض» مفاتیحها بیده لانّه هوالمالك ، القادر ، الرّزّاق ، فلایقدر احد ان یعطی احـداً شیئاً الّا باذنه ولا اَن یمنعه شیئاً الّا بمشیّته . و قیل : خزائن‌اللّه ، مقدوراته الّتی یخرج منها ما یشاء . « ولکنّ‌المنافقین لایفقهون » انّ امره اذا اراد شیئاً « ان یقول له کن فیکون » .

« یقولون لئن رَجَعْنا الی‌المدینة لَیُخْرِجَنَّ الاعزّ منها الاذلّ » مفسّران گفتند : رسول خدا در غزاءِ بنی‌المصطلق بود و حربگاه بر سر آبی بود که آن‌را مریسیع می گفتند ، و نصرت و ظفر در آن غزا مسلمانان را بود . رسول خدا (ص) و یاران ازآنجا بازگشته با غنیمت فراوان ازانواع و اموال و بردگان . دو مرد بر سرآب خلاف کردند ، و بهم برآویختند : یکی مؤمن مهاجر و یکی منافق . آن مؤمن نام وی جعال بود . لطمه‌ای زد بر آن منافق . شوری وشعفی‌ازایشان‌برآمد؛ منافق گفت : یاللانصار. مهاجر گفت: یا للمهاجرین . عبداللّه ابیّ آوازایشان‌بشنید بیامد ، و مرد خود را چنان دید ، گفت : ما صحبنا هذاالرّجل‌لنلطم ؟! ما در صحبت این مرد نه بدان آمدیم تا ما را لطمه زنند وخوار دارند !آنکه روی با قوم خویش کرد و گفت : لاتنفقوا علی هؤلاءِ لیعودوا الی‌عشائرهم وتتفرّقوا عن هذاالرّجل .این درویشان که گرد این مرد میگردند ، ایشان را چیزمدهید ومرایشان را هیچ نفقت

مکنید تا از این مرد بازپرا کنند. مثل ما با وی چنانست که گفته‌اند: سمّن کلبك یأکلك. سگت را فربه‌کن تا ترا خورد. «**ولئن رَجَعْنآ الی المدینة لَیُخْرِجَنَّ الاعزّ منها الاذلّ**» اگر ما با **مدینه** رویم هر که عزیزتر است بیرون کند از **مدینه** او را که خوارتراست؛ یعنی که عزیز منم و **محمد** و اصحاب وی خوارند و من ایشان را از **مدینه** بیرون کنم. **زیدبن ارقم** کودك بود، درآن مجمع حاضر بود، گفت: انت واللّه الذّلیل القلیل المبغض فی قومك و**محمد** فی عزّ من الرّحمن ومودّة من المسلمین. این کودك روی به **عبداللّه** منافق نهاد و گفت: ذلیل و قلیل وخوار و نا کس و نا چیز توئی ودشمن داشتهٔ قوم خود توئی و**محمد** (ص) عزیزاست و کریم، برخدای عزیز؛ و همهٔ مسلمانان او را دوست. **عبداللّه** بترسید، گفت: اسکتْ فانّما کنت العب. پس **زیدبن ارقم** بیامد وآن قصّه با رسول خدا (ص) بگفت. رسول بحکم آنکه **زید** کودك بود گفت: «لعلّك غضبت علیه فاخطأسمعك» مگر با وی بخشم بودی و سمع تو خطا شنید. گفت: لاواللّه که راست شنیدم، و بحقیقت این سخن گفت. رسول(ص) **عبداللّه** رابخواند، گفت: «انت صاحب الکلام الّذی بلغنی»؟ تو گفته‌ای آن سخن که بمن رسید؟- **عبداللّه** سوگند خورد که من این سخن نگفتم و **زید** برمن دروغ می‌نهد. جماعتی ازانصار که به **عبداللّه** تعلّق داشتند، بیامدند، گفتند: این **عبداللّه** مهترماست ورئیس ما، سخن کودکی بروی شنودن مگرصواب نباشد که آن مهترچنین سخن نگوید و کودك بغلط شنیده. رسول خدا(ص) سخن ایشان را وتصدیق ایشان را بپذیرفت. و بعد از آن جماعتی ازانصار زبان در **زید** کشیدند که بر **عبداللّه** این دروغ نهاد، و **زیدبن ارقم** گفت: من شرمسار همی بودم و خویشتن را ازشرم کشیده همی‌داشتم (۱) از **مصطفی** (ص) ویاران. تارب‌ّ العالمین آیت فرستاد که: «**یقولون لئن رجعنا الی المدینة**». **زید** گفت: رسول خدا گوش من گرفت و گفت: «وفت اذنك، وفت اذنك یا غلام» گوشت بوفا بود گوشت بوفا بود ای غلام! و گفته‌اند که: رسول خدا (ص) بر **اُسَیدبن حضیر** رسید، مردی بود از مؤمنان و مخلصان انصار، گفت: **یا اسید** بتو رسید که آن صاحب شما از بهر ما

۱) کشیده همی‌داشتم: دوری میکردم.

چه گفت؟ آنگه حکایت باز کرد که وی گفت: « **لیخرجنّ الاعزّ منها الاذلّ** » **اُسَید** گفت: یا رسول‌الله انت والله تخرجه ان شئت، فهو الذّلیل؛ والله که تو او را بیرون کنی اگر خواهی که عزیز توئی و ذلیل او. آنگه گفت: یا رسول‌الله او را معذور دار که پیش از قدوم مبارك تو به **مدینه** قوم وی تاج می‌ساختند که برسر وی نهند واو را سرور و مهتر خویش کنند. چون قدم مبارك نبوّت تو در رسید او معزول و ناچیز گشت. همی پندارد که ملك وریاست ازوی توربودی. از آن بیهوده باطل میگوید.

ابن عباس گفت: چون این آیت فروآمد، پسروی **عبدالله بن عبدالله بن ابیّ** گفت: یا رسول‌الله بمن چنان رسید که پدرم را خواهی کشت، اکنون بمن فرمای تا سروی نزدیك تو آرم. رسول گفت: « بل ارفق به و احسن صحبته مابقی معنا » نه، که با وی رفق کن و نیکو داشت وی فرومگذار مادام که باما بود. پس چون از آن غزا باز گشتند و بدر **مدینه** رسیدند، این پُسر عنان پدر گرفت وشمشیر کشیده گفت: والله که ترا در **مدینه** نگذارم تا نگوئی که: انا ذلیل و **محمد** عزیز، ذلیل منم و عزیز **محمد** است، **عبدالله** منافق همچنان بگفت. دیگربار پسر گفت: والله لاادعك حتی تقول انا الاذلّ و **محمد** الاعزّ. والله که نگذارم ترا در **مدینه** تانگوئی که: خوارتر و ناچیزترمنم وعزیزتروبزرگوارتر **محمد** است. **عبدالله** این سخن بگفت. آنگه پسر گفت: اکنون بخواری وفرومایگی درشو در **مدینه** تا بدانی که عزّ خدای راست و رسول را و مؤمنان را. قال‌الله تعالی: « **ولله العزّة ولرسوله وللمؤمنین** » فعزّة‌الله قهره من دونه، و عزّة رسوله اظهاردینه علی‌الادیان کلّها، و عزّة‌المؤمنین: نصره ایّاهم علی اعدائهم. و قیل: عزّة‌الله: الرّبوبیّه، و عزّة‌الرّسول: النبوّة، وعزّة المؤمنین: العبودیّة. و قیل: عزّة‌الله: الولایة، لقوله تعالی: « هنالك‌الولایة‌لله‌الحقّ » و عزّة‌الرّسول: الکفایة لقوله: « انّا کفیناك‌المستهزئین »: و عزّالمؤمنین: الرّفعة والرّعایة، لقوله: « وانتم‌الاعلون ان کنتم مؤمنین »؟ و جمیع ذلك لله فعزّة‌القدیم لله صفةً؛ و عزّالرّسول و عزّالمؤمنین لله فعلاً و منّةً و فضلاً. فاذاً لله العزّة جمیعاً و یقال: لاعزّ الّا فی طاعة الله، ولاذلّ الّا فی معصیة‌الله و ماسوی هنافلا اصل له.

« **یا ایّها‌الّذین آمنوا لاتلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکرالله** »

قال المفسّرون يعني : الصّلوات الخمس في الجماعة نظيره قوله : « لاتلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله » والتّقدير « لاتلهوا بها عن ذكر الله » فنسب الفعل اليها. «**ومن يفعل ذلك**» اى ــ من شغله ماله و ولده عن ذكر الله. «**فاولئك هم الخاسرون**» اى ــ المغبونون.

«**وانفقوا ممّا رزقناكم**». قال **ابن عباس** : يريد زكوة الاموال اى ــ اجعلوا المال فدا انفسكم و ادّوا الزّكوة . «**من قبل اَنْ ياتى اَحَدَكم الموتُ**» اى ــ اسبابه و يصير الى حالة اليأس فيسأل الرّجعة «**فيقول ربّ لولا اخّرتنى الى اجل قريب**» اى ــ هلا اخّرتَنى، امهلتنى. وقيل: لاصلة فيكون الكلام بمعنى التّمنّى اى ــ لو اخّرتنى الى اجلٍ قريب، اى ــ ابقنى زماناً غير طويل . «**فاصّدّق**» اى ــ فاتصدّق و ازكّى وانفق مالى فى طاعتك كما امرت . «**واَكُنْ من الصّالحين**» اى ــ من التّائبين، كقوله : « وتكونوا من بعده قوماً صالحين » وقوله : « ان تكونوا صالحين » فعلى هذا نزلتْ الآية فى المنافقين و هو قول **مقاتل** و قيل: نزلت الآية فى المؤمنين والمراد بالصّلاح هاهنا الحجّ . قال **ابن عباس** : ما من احدٍ يموت و كان له مالٌ لم يُؤدّ زكوته واطاق الحجّ فلم يحجّ الاسأل الرّجعة عند الموت وقرأ هذه الآية وقال: اكن من الصّالحين اى ــ احجّ. قرأ **ابوعمرو** واكون بالواو عطفاً على «**فاصّدّق**» على حكم اللفظ و قرأ الآخرون «**اكن**» بالجزم ردّاً على تأويل الفعل اولم يكن فيه الفاء كان مجزوماً فردّوا اكن على موضع «**فاصّدّق**» لاعلى لفظه اذ موضعه وتقديره ان اخّرتنى اصّدّق واكن . و فى الخبر الصّحيح عن رسول الله (ص) « لان يتصدّق المرء فى حياته بدرهم خير من يتصدّق بمائة عند موته » و قال صلّى الله عليه و سلّم : « الّذى يتصدّق عند موته او يعتق كالّذى يهدى اذا شبع » . و عن **ابى هريرة** قال : قال رجل : يا رسول الله اىّ الصّدقة اعظم اجراً ؟ ــ قال : « ان تصدّق وانت صحيح شحيح تخشى الفقر و تأمل الغنى ولاتمهل حتّى اذا بلغت الحلقوم . قلتَ لفلان كذا و لفلان كذا و قد كان لفلان». «**ولن يؤخّر الله نفساً**» عن الموت. «**اذا جاءَ اجلُها**» المكتوب فى اللّوح المحفوظ . «**والله خبيرٌ بما تعملون**» قرأ **ابوبكر** بالياء و قرأ الآخرون بالتاء على الآية الاولى .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « **بسم‌الله الرّحمن الرّحیم** »در جملهٔ **قرآن** دوهزار وپانصد و شصت و سه جایگه نام‌الله است. و در هیچ جای آن چندان آثار کرم ودلایل فضل ورحمت وتعبیهٔ لطف نیست که در این آیت تسمیت. زیرا که برائر اونام‌رحمن‌است ورحیم؛ وامیدعاصیان ودست آویزمفلسان، نام‌رحمن‌ورحیم‌است. آئین منزل‌مشتاقان، وانس‌جان‌محبّان، نام رحمن ورحیم‌است. تاج صدق‌برسرصدّیقان، ومنشورخاصّیّت درقبضهٔ خاصگیان، ازشرف نام رحمن ورحیم است. عَلم علم‌دردست عالمان، وحلّهٔ حلم دربرعابدان، ازتأثیرنام رحمن ورحیم‌است. وجد واجدان وسوزعاشقان وشوق مشتاقان ازسماع نام رحمن ورحیم است.

درآثارمأثوراست که: ربّ‌العالمین باموسی کلیم‌الله گفت: « انا الله الرّحمن الرّحیم؛ الکبریاء نعتی، والجبروت صفتی، والدّیّان اسمی، فمن مثلی؟ ».

قوله تعالی: «**اذاجاءك المنافقون**» الآیة... روزاوّل‌درعهدازل‌غوّاص قدرت رابیحرصلب**آدم** فرستاد تاگوهر های شب افروز و شبه های سیه رنگ برآورد و برساحل وجود نهاد. هم مؤمنان بودند و هم منافقان. چنانکه مؤمنان را بیاورد منافقان را بیاورد، امّا مؤمنان را بفضل خود در صدر عزّ بساط لطف بداشت، و لامیل؛ منافقان را بعدل خود درصف نعال زیر سیاط[1] قهر و ذلّ بداشت، ولاجور. مؤمنان را تاج سعادت و کرامت برفرق نهاد، نصیب ایشان از کتاب این بود که: « فاستبشروا ببیعکم‌الّذی بایعتم به ». منافقان را بند مذلّت وقید اهانت برپای نهاد. نصیب ایشان از کتاب این‌آمد که: « قل موتوابغیظکم » اینست که ربّ العالمین

۱) سیاط: جمع‌سوط. تازیانه.

گفت : « اولئك ينالهم نصيبهم من الكتاب » . مؤمنان‌را گفت : « فی مقعدصدق عند مليك مقتدر » منافقان‌را گفت: « فی الدّرك الاسفل من‌النّار » اعاذ نا اللّٰه‌وايّانا .

توچنان باش که بخت توچنان آمد من‌چنین‌ام که مرا فال چنین آمد.

فردا در عرصات قیامت منافقان بطفیل مؤمنان ، و بروشنائی نور ایشان همی روند تا بصراط رسند ، آنکه مؤمنان پیشی گیرند و بنور ایمان و اخلاص صراط باز گذارند و کفر ونفاق منافقان دامن‌ایشان گیرد تادرظلمت وحیرت برجای بمانند . آواز دهند ، گویند : « انظرونا نقتبس من نور کم » . نور و روشنائی از مؤمنان طلب کنند ، مؤمنان جواب دهند که : «ارجعوا وراءكم» . ای ـ ارجعوا الی‌حکم‌الازل‌واطلبوا النّورمن‌القسمه. این‌نور ازحکم‌ازل‌طلب کنید نه ازما .هر که را نور دادند،آن‌روزدادند؛ وهر که‌را گذاشتند آن‌روز گذاشتند .« ومن لم‌يجعل‌اللّٰه له نوراً فماله من نور واذا اراد اللّٰه بقوم سوء فلا مردّله » و انّ‌الرّجل ليعمل عمل . اهل‌الجنّة وهو عنداللّٰه من اهل‌النّار ويعمل عمل اهل‌النّار وهوعنداللّٰه من‌اهل‌الجنّة . همهٔ‌اعزّهٔ طریقت را ازخوف این‌مقام دل و جگر بسوخت . سابقتی رانده چنانکه خود دانسته،عاقبتی نهاده چنانکه خودخواسته؛ بسا خلوتهای‌عزیزان که آن‌را آتش در زده . بساخرمنهای طاعت که بباد برداده . بسا جگرهای صدّیقان که در گردش آسیای قضا ذرّه ذرّه گردانیده . هزاران هزار ولایت‌است دراین‌راه، ولیکن جزعزل نصیب‌بدبختان نیست . وچون‌شقاوت روی‌بمردنهاد اگر بقراب زمین‌و آسمان کوشش دارد اورا سودنیست . و گمان مبر که شقاوت درکفراست،بلکه کفردرشقاوت است ؛ و گمان مبر که سعادت دردین‌است؛ بلکه دین درسعادت است. سگ‌اصحاب الکهف خبث کفر داشت ، و لباس‌**بلعام باعور** طراز دین داشت . لیکن سعادت و شقاوت ازهردوجانب در کمین‌بود،لاجرم چون دولت روی نمود . پوست آن سگ از روی صورت در **بلعام باعور** پوشیدند ، گفتند : « فمثله کمثل‌الکلب » و مرقّع **بلعام** در آن سگ پوشیدند ، گفتند : « ثلثة رابعهم کلبهم» پس خرمن طاعت که بوقت

نزع بباد بی‌نیازی بردهند که : « وقدمنا الی ماعملوا من عمل فجعلناه هباء منثوراً ».
پس سینهٔ آبادان که درحال سکرات مرگ « وبدالهم من الله مالم یکونوا یحتسبون »
خراب کنند، پس روی که در لحد ازقبله بگردانند . پس آشنارا که درشب نخستین
بیگانه خوانند .

یکی را میگویند : نم نومةالعروس ، دیگری رامیگویند : نم نومة المنحوس؛
یکی را « سیماهم فی وجوههم من اثرالسّجود » بیانست ، یکی را «یعرف المجرمون
بسیماهم » نشانست . لاتغترّبثناءِ النّاس فانّ العاقبة مبهمة .

مسکین دل من گرچه فراوان داند   در دانش عاقبت فرو می‌ماند .



٦٤ - سورة التغابن - مكية

النوبة الاولی

قوله تعالی: «**بسم الله الرّحمن الرّحیم**». بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

«**یسبّح لله ما فی السّموات وما فی الارض**» بپاکی می‌ستاید الله را هرچه در آسمانها وزمینها چیز است. «**له الملك**» پادشاهی او راست [و سزاواری وخدائی] «**وله الحمد**» وستایش نیکو او راست [ونیکنامی]. «**وهو علی کلّ شیء قدیر**(۱)» واو برهمه چیز توانا است.

«**هو الّذی خلقکم**» او آنست که بیافرید شما را «**فمنکم کافر**» هست از شما که ناگرویده‌ای است. «**ومنکم مؤمن**» وهست از شما که گرویده‌ای است. «**والله بما تعملون بصیر** (۲)» والله بآنچه میکنید دانا وبیناست.

«**خلق السّموات والارض بالحقّ**» بیافرید آسمانها و زمینها را بفرمان روان «**وصوّرکم**» وبنگاشت شما را «**فاحسن صورکم**» ونگاشت شما را تمام کرد [وپیکرهای شما را درخور کرد]. «**والیه المصیر** (۳)» وآخر باز گشت باوست.

«**یعلم ما فی السّموات والارض**» میداند هرچه در آسمانها و زمینهاست. «**ویعلم ما تسرّون وما تعلنون**» ومیداند هرچه نهان میدارید و آشکارا میکنید. «**والله علیم بذات الصّدور**(٤)». والله داناست بهرچه در دلهاست.

«**الم یأتکم نبؤا الّذین کفروا من قبل**» نیامد بشما خبر آن ناگرویدگان که پیش ازین بودند[۱]. «**فذاقوا وبال امرهم**» بچشیدند گرانباری کار خویش [و دشواری سرانجام خویش]. «**ولهم عذاب الیم**(٥)» و ایشان راست عذابی دردنمای.

«**ذلك بانّه کانت تأتیهم رسلهم بالبیّنات**» آن ایشان را بآن پیش آمد که

---

۱ - الف: که پیش فا بودند.

فرستادگان مامی آمدبایشان بپیغامهای روشن . «**فقالوا**» گفتند :« **اَبَشَرٌ یَهْدُونَنا** » باش مردمان‌ما را می راه نمایند[1] . « **فکفروا** » کافر شدند . « **وَتَوَلَّوا** » واز پیغام پذیرفتن برگشتند . « **واستغنی اللّه** » والله با بی نیازی خویش مانـد از ایشان « **واللّهُ غنیٌّ حمید**(٦)» والله بی نیازست با ستایش تمام [چیز درنمی‌باید او را] .

« **زَعَمَ الّذین کفروا اَنْ لن یُبْعَثوا** » ناگرویدگان گفتند که : ایشان را از گور بنینگیزند . « **قل بلیٰ وربّی لَتُبْعَثُنَّ** » بگو آری بخدای من براستی که شما را برانگیزند . «**ثمّ لَتُنَبَّؤُنَّ بما عملتم** » و پس براستی شما را آگاه کنند ناچار بپاداش آنچه میکردید . « **وذلك علی اللّه یسیر** (۷)» وآن برخدای آسانست .

«**فآمنوا باللّه ورسوله** » بگرویدندبالله وفرستادهٔاو «**والنّورالّذی انزلنا**» و باین روشنائی که فرستادیم . « **واللّه بما تعملون خبیر** (۸) » و الله بکردار[2] شما داناست وازآن آگاه .

« **یوم یَجْمَعُکُم** » آن روز که شما را فراهم آرد . «**لیوم الجمع**» آن روز فراهم‌آوردن. «**ذلك یومُ التّغابن**» آن روزبر یکدیگرآوردن است . «**ومَن یُؤْمن باللّه** » و هر که بگرود بالله . « **ویَعْمَلْ صالحاً** » و کردار نیك کند . « **یُکَفِّر عنه سیّئاته** » بسترد وناپیدا کند الله ازو بدی‌های او .« **ویُدْخِلْه جنّات تجری من تحتها الانهار** » ودرآرد او را دربهشتهائی که میرود در زیر درختان آن جویهای روان . «**خالدین فیهاابداً**» ایشان در آن جاویدان . « **ذٰلك الفوز العظیم**(۹)» آنست پیروزی بزرگوار .

« **والّذین کفروا وکذّبوا بآیاتنا**» وایشان که کافر شدند و بدروغ داشتند سخنان وپیغام ما . «**اولئك اصحابُ النّار**» ایشان دوزخیان اند . «**خالدینَ فیها**» جاویدان درآن « **و بئسَ المصیر** (۱۰) » وبد جایگاه که آنست .

« **ماأصابَ من مُصیبةٍ**» نرسدهیچ‌رسیدنی‌بکس .«**الّاباذن‌اللّه**»مگربخواست خدای .«**ومَن یُؤْمن باللّه**» وهر که بگرود بالله « **یهد قلبَه**» الله راه نماید دل او را [به پسندکاری[3] وکارسپاری]. « **واللّه بکلّ شیء علیم** (۱۱)»والله بهمه چیز داناست .

۱ ـ ج : راه مینمایند . ۲ ـ الف : بکرد . ۳ ـ ج : به نیکاری

«واطیعوا اللّٰه» وفرمان‌بریدخدای را « واطیعوا الرّسول» وفرمان برید فرستادهٔ او را. « فَاِن تَوَلَّیْتُمْ » و اگر بر گردید. « فانّما علی رسولنا البلاغ المبین(۱۲) » پس برسول ما پیغام رسانیدن آشکار است.

« اللّٰه لا اله الاّهو » اللّٰه اوست که نیست جزاوخدای« وعلی اللّٰه فلیتوکّل المؤمنون(۱۳) » وبراللّٰه توکّل‌دارند و پشتی‌مؤمنان.

«یاایّها الّذین آمنوا» ای گرویدگان «انّمن‌ازواجکم واولادکم‌عدوّاً لکم » از زنان شما و فرزندان شما کس است که دشمن شماست. « فَاحْذَرُوهم» برحذرمی‌باشید[۱] ازیشان .«وان‌تَعْفُوا وتَصْفَحوُا » واگر در گذارید وفراگذارید « وتغفروا» وبیامرزید« فانّ‌اللّٰه غفورٌرحیم(۱٤)» اللّٰه‌آمرزگار ومهربان است.

«انّماامو الکم واولادکم‌فتنة» مالهای شما وفرزندان شما فتنهٔ دلند وشور وزیان آن. « واللّٰه عنده اجرٌ عظیم(۱۵) » و اللّٰه اوست که بنزدیك اوست مزد بزرگوار [مهاجررا].

«فاتّقوا اللّٰهَ‌ماستطعتم» از خشم و عذاب اللّٰه بپرهیزید چندانکه توانید. «واسمعوا» وفرمان‌پذیرید. « واطیعوا» وفرمان برید«وانفقواخیراً لانفسکم» وچیزی ازمال این جهان [فردای خویش را] نفقه کنید. « ومن یُوقَ شُحَّ نفسه » وهرکه دست درمال‌مردمان گزاردن ازوبازداشتند.« فاولئك هم‌المفلحون(۱٦) » ایشانند که روز به آمدگان اند.

«ان تُقرِضُوااللّٰه‌قَرْضاًحَسَناً»اگروام‌نهیدنزدیك‌اللّٰه‌وامی‌نیکو«یضاعفه‌لکم» آن‌شماراتوی برتوی کند. «ویَغفرلکم» وبیامرزدشمارا« واللّٰه‌شکورٌ حلیم(۱۷)» واللّٰه اندك پذیرنده وفراگذارنده است.

«عالم‌الغیب والشّهادة » دانای نهان‌وآشکارا. « العزیز الحکیم(۱۸)» آن توانای دانا ، تاوندهٔ داننده.

---

۱ ـ الف : می‌بید.

النوبة الثانية

این سوره بیشترین مفسّران در مدنیّات شمردند[۱]. **ضحّاك** گفت : مکّی است. **کلبی** گفت : سه آیت ازاین سوره مدنی است . «**یا ایّها الّذین آمنوا انّ من ازواجکم واولادکم**» تا آخر سه آیت، به **مدینه** فرو آمد وباقی همه به **مکه** . هژده آیت است ، دویست و چهل ویك کلمه ، هزار و هفتاد حرف . ودرین سوره ناسخ است ومنسوخ نیست . والنّاسخ : قوله : «**فَاتّقوا اللّه ما استطعتم**» نسخ قوله تعالی : «اتّقوا اللّه حقّ تُقاته» . وعن **عبداللّه بن عمرو** قال : قال رسول اللّه (ص) : «وما من مولود یولد الّا فی تشابیك رأسه مکتوب خمس آیات من فاتحة سورة التغابن» . وعن **ابیّ بن کعب** قال : قال رسول اللّه (ص) : «من قرأ سورة التغابن رُفع عنه موت الفجاءة» .

قوله : «**یُسبّح للّه ما فی السّموات وما فی الارض له الملك**» و هو کمال القدرة ونفاذ التّصرف «**وله الحمد**» وهو حمد الحامدین له وحمده سبحانه لنفسه وحقیقة الحمد : الثناء بذکر الاوصاف الجمیلة والافعال الجزیلة .

« **هو الّذی خلقکم فمنکم کافرٌ ومنکم مؤمن** » فیه قولان : احدهما ، خلقکم فی بطون امّهاتکم کفّاراً ومؤمنین ، و به قال **ابن‌عباس** : انّ اللّه تعالی خلق بنی آدم مؤمناً وکافراً ، ثمّ یُعیدهم یوم القیامة کما خلقهم مؤمناً و کافراً . وعن **ابیّ بن کعب** قال : قال رسول اللّه (ص) : « انّ الغلام الّذی قتله **الخضر** طُبع کافراً و قال اللّه تعالی : « ولا یلدوا الّا فاجراً کفّاراً » . و فی بعض الاخبار خلق اللّه **فرعون** فی بطن امّه کافراً و خلق **یحیی بن زکریا** فی بطن امّه مؤمناً . وقال صلّی اللّه علیه و سلّم : « السّعید من سعد فی بطن امّه والشّقی من شقی فی بطن امّه ». وعن **انس** عن النّبی (ص) قال : « وکّل اللّه بالرّحم ملکاً فیقول : ایّ ربّ نطفة ، ای ربّ علقة ، ایّ ربّ مضغة ؟ فاذا اراد اللّه ان یقضی خلقها قال : یاربّ اذکر انثی سعید او شقی؟ فما الرّزق؟ فما الاجل؟ فیکتب کذلك فی بطن امّه . والقول الثانی : انّ اللّه سبحانه خلق ثمّ کفروا و آمنوا وتمّ الکلام بقوله : « **هو الّذی خلقکم** » ثمّ و صفهم

۱ - الف : شمرند.

بفعلهم فقال : فمنكم كافر ومنكم مؤمن ، كما قال تعالى : « والله خلق كلّ دابة من ماء فمنهم مَن يمشى على بطنه » الآية . . . فالله خلقهم والمشىفعلهم ثمّ اختلفوا فى تأويلها . رُوِي عن ابي سعيد الخدرى انّه قال : فمنكم كافر فى حياته مؤمنٌ فى العاقبة ، و منكم مؤمنٌ فى حياته وكافرٌ فى العاقبة . و روى انّ النّبى (ص) قال : « الا انّ بنى آدم خلقوا على طبقات شتّى : فمنهم من يولد مؤمناً ، ويحيى مؤمناً . ومنهم من يولد كافراً ويحيى كافراً و يموت كافراً . ومنهم من يولد مؤمناً ويحيى مؤمناً ويموت كافراً . ومنهم من يولد كافراً ويحيى كافراً ويموت مؤمناً » . وقال عطاء ابن ابى رباح : فمنكم كافرٌ بالله مؤمن بالكواكب[1] ، ومنكم مؤمن بالله كافرٌ بالكواكب[2] ؛ يعنى : فى شأن الانواء . وقال الزّجاج : فمنكم كافر بانّ الله خلقه وهومذهب الدّهريّه . ومنكم مؤمن بانّ الله خلقه وجملة القول فى حكم هذه الآية والّذى عليه المحقّقون من اهل السّنّة انّ الله تعالى خلق الكافر و كفره فعلاً له و كسباً ، و خلق المؤمن و ايمانه فعلاً له و كسباً فلكلّ واحد من الفريقين كسب واختيار بتقدير الله ومشيّته . فالمؤمن يؤمن ويختار الايمان بعد خلق الله ايّاه لانّ الله سبحانه اراد ذلك منه وقدّر عليه وعلمه منه؛ والكافر يكفر ويختار الكفر بعدخلق الله ايّاه لانّ الله سبحانه قدّرعليه ذلك وعلمه منه ولايجوز ان يوجد من كلّ واحدمنهما غير الّذى قدّره الله عليه وعلمه منه ، لانّ وجود خلاف المقدور عجز و خلاف المعلوم جهل و هما لايليقان بالله سبحانه ولايجوزان عليه؛ و من سلك هذا السبيل سلم من الجبر والقدر واصاب الحقّ والله اعلم .

« خَلَقَ السّمٰوٰات والَارض بالحقّ » اى ـ بقوله الحقّ وهو « كن » . وقيل : لاقامة الحقّ بها عليكم فاقيم الباء مقام اللام . و « صوّركم » فى ارحام امّهاتكم « فاحسن صُوَرَكم » اى ـ احكم وعدل وسوّاها و حسنها احسن تقويم واعدل صورة فلم يشارك بنى آدم فى صورته و شكله غيرهم . « واليه المصير » اى ـ المرجع والمآل الى حكمه .

« يعلم مافى السّمٰوٰات وَالارض ويَعلم ما تُسرّون وماتُعْلنون والله عليمٌ

١ و٢ ـ ج : بالكوكب .

بذات الصّدور» من الایمان والنّفاق والاخلاص والرّیاء فارتدعوا عن المعاصی واقبلوا علی الطاعات، فانّ الله یتولّی المجازاة.

«الم یأتکم» یا اهل المکّة. **«نبؤا الّذین کفروا من قبل»** قوم نوح و هود وصالح ولوط. **«فذا قوا»** الفاء للتّعقیب ای - کفروا فذاقوا. **«وبال امرهم»** فی الدّنیا. **«ولهم عذابٌ الیم»** فی العقبی.

«ذلک بانّه» ای - ذلک العذاب انّما انزل بهم بسبب انّه **«کانت تأتیهم رُسُلُهم بالبیّنات»** ای - بالدّلائل والمعجزات والآیات **«فقالوا اَبَشَرٌ»** یرشد وننا، انکروا ان یکونَ خلق یهدیهم ویختصّ من بینهم بالنبوّة وقیل: انکروا ان یکون الرّسل من بنی آدم. والبشر اسم جنس یقع علی الواحد والجمع، وهاهنافی معنی الجمع. **«فکفروا»** بالله وبالرّسل وجحدوا واعرضوا عن الایمان. **«واستغنی اللّه»** عن ایمانهم ولم یضرّوا الله بکفرهم و معاصیهم شیئاً انّما اضرّوا با نفسهم لانّ **«اللّه غنیّ حمید»** یحمده المؤمنون من عباده وملائکته ومحمود بحمده لنفسه. ثمّ اخبر عن انکارهم البعث. فقال: **«زَعَمَ الّذین کفروا اَنْ لن یُبْعَثُوا»** یروی فی الحدیث: «زعموا مطیّة الکذب» وفی روایة: «بئس مطیّة الکذب زعموا» لاتکاد تجد زعم الّا فی الکذب و هی لغة حمیریّة تعنی بها الکلمة، ای - قال الکفّار کذباً لابعث ولاحشر. فاکذبهم الله تعالی وقال: **«قل»** یا محمد **«بلی»** لیس الامر کما زعمتم. **«وربّی لتبعثُنّ»** یوم القیامة. **«ثم لتنبّؤُنَ بماعملتم»** فی الدّنیا من خیروشرّوتجازون هذا النبأ تهدید یمرّبک فی مواضع من القرآن. **«وذلک»** البعث **«علی اللّه»** سهل هیّن **«یسیر»** غیر عسیر. لانّه العالم بماظهر وخفی.

«فآمنوا باللّه و رسوله» ای - صدّقوا بالله انّه واحد لاشریک له ومحمد (ص) انّه رسوله. **«والنّورالّذی انزلنا»** بالقرآن انّه کلامه و وحیه و تنزیله. **«واللّه بماتعملون خبیر»** ای - ذوعلم باعمالکم لایخفی علیه منها شیء.

«یوم یجمعکم» ای - اذکر یوم یجمعکم. **«لیوم الجمع»** ای - لحضوریوم الجمع ولأجله وهو یوم القیامة یجمع فیه الاوّلون و الآخرون والملائکة والانس و الجنّ اجمعون. وقیل: یجمع فیه الثّواب والعقاب و الظّالم و المظلوم والنّبی و من

آمن به . «**ذٰلك يَوْمُ التّغابن**» وهو تفاعل من الغبن و هو فوت الحظّ والنّقص فـى المعاملة والمبايعة و المقاسمة . واستعمال الغبن فى هذا الموضع توّسع كما قوله : « فما ربحت تجارتهم » والمغبون فىالحقيقة من غبن دينه . و ذلـك اليوم يوم يغبن فيه اهل الحقّ اهل الباطل ، واهلالهدى اهلالضّلالة ، واهلالايمان اهلالكفر؛ فلاغبن اغبن منه لانّ هولآءِ يدخلون الجنّة و هو لآءِ يـدخلونالنّار. و فىالخبر: « مامن عبدٍ مؤمن يدخل الجنّة الّا ارى مقعده منالنّار لو اساءَ ليزداد شكراً و ما من عبدٍ يدخل النّار الّا ارى مقعده منالجنّه اواحسن ليزداد حسرةً » . و قيل : معنىالتّغابن : انّه يغبنك مناستحقرته فىالدّنيا وتهاونت به فتراه فوقك ؛ وفىالمثل المغبون لامحمود ولا مأجور. «**ومن يؤمن باللّه ويعمل صالحاً**» فىاداءِ ما افترضه عليه«**يكفّرعنه سيّئاته**» اى ـ يسترسيئاته عليه فلايفضحه بها .«**ويُدخله جنّات تجرى من تحتها الانهار**» قرأ اهل **المدينة والشام** نكفّر وندخله وفىسورة الطّلاق ندخله بالنون فيهنّ وقرأ الآ خرون بالياءِ . «**خالدينَ فيها ابداً**»مقيمين لايخرجون منها ولايموتون . «**ذٰلك الفَوزُ العظيم**» اى ـ ذلك الثّواب الّـذى ذكراللّه هوالفوز الّذى لافوز اعظم منهُ .

« **والّذينَ كفرُوا و كذّبوا بآياتنا اولٰئك اصحابُ النّار خالدين فيها و بئسَ المَصير** » اى ساء المكان الّذى صار وا اليه .

«**مَا اصابَ من مصيبة**» فى نفس او مال من خير او شرّ . « **الّا باذن اللّه** » اى ـ بارادته وقضائه ومشيّته «**ومن يؤمن باللّه يهد قلبه**» اى يوفّقهلليقين حتّى يعلم ان ما اصابه لم يكن ليخطئه وما اخطأه لم يكن ليصيبه فيرضى بقضائه ويسلّم لحكمه وقال**ابو بكر الورّاق** : ومن يؤمن باللّه عندالشّدّة والبلاءِ ، فيعلم انّها من عدل اللّه يهد قلبهللصّبر والتّسليم وقيلارادبه زيادةالهداية واليقين ؛ اى ـ يهد قلبهالىحقائقالرّضا وزوائداليقين ؛ و قيل : انّه مقلوب و معناه : ومن يهد قلبه يؤمنباللّه . و قرأ **عكرمة** و من يؤمن باللّه يهدَ قلبه ، اى ـ يسكن قلبه و يطمئنّ . منالهدوّ وهوالسّكون .

«**واللّه بكلّ شىءٍ عليم** » .

«**واطيعوا اللّه**» فيما يأمر كم و « **اطيعوا الرّسول** » فيما يؤدّى عناللّه و فى سنّته . و قيل : « **اَطيعوا اللّه** » فىالرّضاءِ بقضائه « **واطيعوا الرّسول**» فيما

یأمر کم بالصّبر وترك الجزع. «**فان تولّیتم**» عن‌الایمان بالله و رسوله «**فانّما علی رسولنا البلاغ المبین**» ای ـ علیه الابلاغ وقد فعل کقوله: «ما علی الرّسول الّا البلاغ».

«**الله لا اله الّا هو**» ای ـ هوالقادر علی الهدایة و الضّلالة لاشریك له فی الارشاد والاضلال. ولیس بیدالرّسول‌شیء من‌ذلك.«**وعلی‌الله فلیتوکّل المؤمنون**» فی تثبیت قلوبهم علی‌الایمان والصّبر علی المصائب.

«**یاایّهاالّذین آمنوا انّ من ازواجکم واولادکم عدوّاً لکُم‌فاحذروهم**».

قال **ابن‌عباس**: هولآء رجال من‌اهل **مکة** اسلموا واراددوا ان یهاجروا الی **المدینة** فمنعهم ازواجهم واولادهم وقالوا: صبرنا علی‌اسلامکم‌فلانصبرعلی‌فراقکم، فاطاعوهم و ترکوا الهجرة؛ فقال الله تعالی: «**فاحذروهم**» اَن تطیعوهم و تدعوا الهجرة.

«**وان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فانّ الله غفورٌ رحیم**» هذا فیمن اقام علی الاهل والولد ولم یهاجرفاذا هاجر رای الّذین سبقوه بالهجرة قد فقّهوا فی‌الدّین هم ان یعاقب زوجه وولده الّذین ثبّطوه عن‌الهجرة وان لحقوا به فی دار الهجرة لم‌ینفق علیهم ولم یصبهم بخیر فامرهم الله بالعفو عنهم والصّفح، هذا کقوله: «وان جاهداك علی اَن تشرك بی مالیس لك به علم فلاتطعهما و صاحبهما فی الدّنیا معروفاً» وقال **عطاءبن‌یسار**: نزلت فی **عوف‌بن‌مالك‌الاشجعی**، کان ذااهل‌وولد، فکان اذا اراد الغزو بکوا الیه‌ورققوه‌وقالوا: الی‌من‌تدعنا؟فیرقّ‌لهم‌ویقیم،فانزل‌الله‌تعالی:«**انّ من ازواجکم واولادکم عدوّاً لکم فاحذروهم**» ای ـ عدوّاً لکم بجهلهم‌ایّاکم علی‌ترك‌الطّاعة. «**فاحذروهم**» اَن تقبلوا منهم وان تعفوا وتصفحوا فلا تعاقبوهم علی خلافهم ایّاکم «**فانّ‌الله غفورٌ رحیم**». ولمّااسلم‌اصید بن سلمة **المخزومی** مهاجراً کتب الیه‌ابوه سلمة من **مکة**:

من‌راکب یرد المدینة ملجاءً — عنّی یبلّغ ما اقول الاصیدا
اترکت دین‌آبائك الشّم‌العلی — جهلاً و بایعت النّبی محمّداً
انّ الّذین شرارکم امثالهم — من عقّ والـده و برّالابعدا
فبایّ امرٍ یابنیّ عققتنی — وترکتنی‌شیخاً کبیراً مفرداً

امّا النّهار فدمع عينى ساجم وابيت ليلى كالسّليم مسهّداً

فكتب اليه **اصيد** :

انّ الّذى سمك السّماء بقدرة حتّى علا فى عرشه فتصعّدا

بعث الّذى لامثله فيما مضى يدعو لرحمته النّبى محمّدا

ضخم الدسيعة(١) من ذرابة(٢) هاشم قدماً تازّر بالمكارم وارتدى

اقبل الى الاسلام انّك جاهل لاتعبد العزّى وربّك فاعبدا

واللّات والاوثان فاهجرانّنى اخشى عليك عذاب يوم سرمدا

وقال بعضهم : من منع من الازواج و الاولاد عن طاعة الله فهو عدوّ يجب آن يحذر، وجاء فى الخبر : « ليس عدوّك الّذى القيته فقتلته و آجرك اللّه على قتله، ولكن اعدى عدوّك نفسك الّتى بين جنبيك وامرأتك الّتى تضاجعك على فراشك وولدك الّذى من صلبك » .

قوله : «**انّما اموالكم واولادكم فتنة**» اى ـ محنة و بليّة . و اختبار لكم و شغل عن الآخرة يقع بسببها الانسان فى العظائم ومنع الحقّ و تناول الحرام . «**والله عنده اجرٌ عظيم**» زهّدهم فى الدّنيا بان ذكر عيبها و رغّبهم فى الآخرة بذكر وصفها ونعيمها ؛ وقال بعضهم: لمّا ذكر الله العداوة فى الازواج والاولاد ، ادخل فيه من للتّبعيض، فقال : « **انّ من ازواجكم واولادكم عدوّاً لكم**» لان كلّهم ليسوا باعداء وفيهم من يعين على الاعمال الصّالحة ولم يذكر من للتّبعيض فى قوله : «**انّما اموالكم و اولادكم فتنة** » لانّها لاتخلو عن الفتنة و اشتغال القلب بها و لهذا قال **عبدالله ابن مسعود** : لايقولنّ احدكم : « اللّهم انّى اعوذبك من الفتنة » فانّه ليس منكم احد يرجع الى مال واهل وولد الّا وهو مشتمل على فتنة . ولكن ليقل : اللّهم انّى اعوذ بك من مضلّات الفتن . وعن **عبدالله بن بريدة** عن ابيه قال : كان رسول الله (ص) يخطب فجاء **الحسن** و **الحسين** عليهما السلام و عليهما قميصان احمران يمشيان و يعثران . فنزل رسول الله (ص) من المنبر فحملهما فوضعهما بين يديه ، ثمّ قال: صدق الله: «**انّما**

١) ضخم الدسيعة : جوانمرد . فرهنگ نفيسى .

٢) ذرابة : حدت وتندى . فرهنگ نفيسى .

اموالکم واولادکم فتنة»نظرت الی‌هذین الصّبیّین یمشیان ویعثران فلم اصبرحتّی قطعت حدیثی ورفعتهما » .

قوله : «**فاتّقوا اللّه ما استطعتم**»هذه‌الآیة ناسخة لقوله:«**اتّقوا اللّه‌حقّ تقاته**».

«**واسمعوا واطیعوا**» ای ـ قابلوا امره بالقبول والایتمار. «**وانفقوا** » من‌اموالکم «**خیراً لانفسکم**» وقیل : انفقوا فی‌الجهاد وفی الصّدقة یکن الانفاق خیراً لانفسکم . و قیل : هو نفقة المؤمن علی نفسه . «**ومن یوق شحّ نفسه**» الشّح : استحلال اموال النّاس ، و قیل : هومنع الزّکوة . فمن ادّی‌الزّکوة المفروضة فقد وقی شحّ نفسه . «**فاولئك هم المفلحون**» الّذین فازوا بالنّعیم و نجوا من العذاب الالیم ، ذکر نفسه فوحّد ثمّ قال : اولئك فجمع لانّ من یأتی‌للواحد والجماعة .

«**ان تقرضوا اللّه قرضاً حسناً**» ای ـ ان‌تخرجوا زکوة اموالکم الّتی‌افترض علیکم اداها فسمّاهاقرضاً کرماً منه، وقوله : «**قرضاً حسناً**» ای ـ طیّبة بها انفسکم. وقیل : یعنی صدقة التّطوّع «**یضاعفه لکم**» فیکتب بالواحدة عشرا الی سبع مائة . «**ویغفرلکم واللّه شکور**»: یقبل‌القلیل و یعطی‌الجزیل«**حلیم**» :یعفو ویصفح عمّن قصّر و بخل .

«**عالم الغیب والشّهادة العزیز**» الغالب القوی . «**الحکیم**» فی‌اموره یجزیها علی ارادته بحکمته .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «**بسم اللّه الرّحمن الرّحیم**» بنام او که جان را جانست ودل را عیانست ، یاد او زینت زبانست ومهراو راحت روانست ، وصال او بهردوعالم ارزانست و هرچه نه او همه عین تاوانست ، و هردل که نه درطلب اوست ویرانست . یك نفس بـا او بدو گیتی ارزانست ، یکی نظر از او بصد هزار جان رایگانست .

امروز کـه ماه من مرا مهمانست بخشیدن جان و دل مرا پیمانست
دل راخطری‌نیست، سخن‌درجانست جان افشانم که روز جان افشانست.

ای خداوندی که خرد را بتوراه نیست وهیچکس ازحقیقت توآگاه نیست ،

وجود تو معلّل اشباه نیست، شهود تو مقدّر اشتباه نیست، مفلسان را جز حضرت تو پناه نیست، عاصیان راجز درگاه تو درگاه نیست، جهانیان راچون توپادشاه نیست! درآسمان وزمین جزتوالله نیست:

گر پای من ازعجز طلبکارتونیست تا ظن نبری که دل گرفتار تو نیست
نه زان نایم که جان‌خریدارتو نیست خود دیدهٔ ما محرم دیدار تو نیست

قوله‌تعالی: «**یُسَبِّحُ لِلّٰهِ مافِی السَّمٰوٰاتِ وَمٰا فِی الْاَرْضِ**» الآیة ... معنی تسبیح تقدیس‌است وتنزیه، وتقدیس آنست که: خدای را جلّ‌جلاله ازصفات ناسزا ونعوت حدثان منزّه ومقدّس دانی؛ پاك ازنقص، دور ازوهم، بیرون ازعقل، قدّوس ازقیاس؛ موصوف نهٔ معلول، معروف نه معقول، پیدا نه مجهول. وچونی وی نه معلوم، عقل در او معزول و فهم در او حیران، هستی دیدنی اورا ذات وصفات است‌پذیرفتنی، نه دریافتنی و شنیدنی؛ و کیف اوله دانستنی. میگوید: هفت آسمان و هفت زمین و هرچه درآن خدای را تسبیح میکنند و اورا بپاکی و بی‌همتائی می‌ستاید از خلق پذیرفتن واستوار گرفتن درخواست، نه دریافتن ودانستن آن؛ نمیخوانی که‌الله گفت جلّ جلاله: «ولکن لاتفقهون تسبیحهم» شما تسبیح آسمان وزمین وآب وآتش و باد وخاك و کوه ودریا وهمه جانور وبیجان درنیابید؛ ایمان بآن واجب کرد وخلق را ازدریافت‌آن نومید کرد. چون مخلوق را بعقل درنمی‌یابی[1] بعقل محض در ذات وصفات الله چه تصرّف کنی؟ ظاهر می‌پذیر و باطن می‌سپار وبمراد خدا باز گذار و سلامت بیاد دار وبدانکه الله جلّ‌جلاله دربیست صفت ازبیست صفت منزّه است وپاك؛ دراحدیّت از شریك وانباز پاك، در صمدیّت از دریافت پاك، در اوّلیّت ازابتدا پاك، درآخریّت ازانتها پاك، درقدم ازحدوث پاك، در وجود ازاحاطت پاك، در شهود از ادراك پاك، درقیمومیّت ازتغیّر پاك، درقدرت‌ازضعف پاك، درصبرازعجزپاك، درمنع ازبخل پاك، درانتقام ازحقد پاك، درجبروت از جور پاك، در تکبّراز بغی پاك، در غضب ازضجرپاك، درصنع ازحاجت پاك، در کید از غرور پاك، درحیا ازندم پاك، درمکرازحیلت پاك، درتعجّب از استنکار پاك، دربقا ازفنا پاك. اینست صفات خالق

١ــ الف: می‌درنیابی.

بی‌ضدّ وندّ، بی شبیه و بی‌نظیر. و صفات مخلوق اینست کــه: اضداد آن را قرین است؛ باحیات‌اوممات، با قدرت اوعجز، با قوّت اوضعف، با منع اوبخل، با غضب او ضجر، با مکراوحیلت، با انتقام اوحقد؛ تابدانی که کرده چون‌کردگار نیست وصفات خالق چون مخلوق نیست، وخدای را در ذات وصفات و کبریا و عزّت مثل ومانند نیست «لیس کمثله شیء و هوالسّمیع البصیر».

« **هو الّذی خَلقَکُم فَمِنکم کافرٌ ومِنکم مؤمن** » کارآنست که درازل کرد، حکم آنست که در ازل راند. خلعت آنست که درازل داد. قسمتی رفته نه فزوده ونه کاسته یکی را بآب عنایت شسته، و یکی را بمیخ ردّ وابسته. حکمی بی‌میل و قضائی بی‌جور، یکی را دردیوان سعد نام ثبت کرد وبر لطف ازلی قبول کرد و علل درمیانه نه. یکی را درجریدهٔ اشقیا نام ثبت کرد وز نّار ردّ برمیان بست و ازدرگاه قبول‌واقبال براند وزهرهٔ دم زدن نه. «قوم طلبوه فخذلهم، قوم هربوامنه فادرکهم»، قومی شب و روز درراه طلب هیچ نیاسوده و در مجاهدات و ریاضات خویشتن را نحیف ونزارگردانیده ودست ردّ بسینهٔ ایشان بازنهاده که: «الطّلب ردّ والطّریق سدّ». قومی در بتکده معتکف گشته و **لات وهبل** مسجود خود گردانیده ونداءِ عزّت از بهرایشان بپای شده که: «انتم لی وانا لکم» که شما آن من اید ومن آن شما.

ابراهیم خواص گفت: درباديه‌وقتی‌بتجریدمیرفتم، پیری‌رادیدم برآن گوشه نشسته و کلاهی‌برسرنهاده وبزاری‌وخواری‌میگریست. گفتم: یا هذا؟ تو کیستی؟- گفت: من **ابومرّة** ام - گفتم: چرا می‌گریی؟ - گفت: کیست بگریستن‌سزاوارتر ازمن؟! چهل هزارسال برآن درگاه خدمت کرده‌ام ودرافق اعلی‌ازمن‌مقدّم‌تر کس نبود، اکنون تقدیرالهی‌وحکم غیبی بنگر که مرا بچه روزآورده؟!

یاسائلی کیف کنتَ بعدی لقیت ماسآنی و سرّه
مازلت اختال فی وصال حتّی امنت‌الزّمان مکره
صال علیّ الصّدور حتّی لم یبق ممّا شهدت ذرّه

آنگه گفت: ای خواصّ نگر تا بدین جهد وطاعت خویش غرّه نباشی که کار بغایت واختیار اوست نه بجهد وطاعت بنده. بمن یك فرمان آمد که **آدم** را سجده

کن، نکردم؛ و آدم را فرمان آمد که از آن درخت مخور، بخورد؛ در کار آدم عنایت بود عذرش بنهاد که: «نفسی ولم نجد له عزماً»، ودر کار من عنایت نبود گفت: «ابی واستکبر» زلّت او در حساب نیاوردند وطاعت دیرینهٔ ما زلّت شمردند:

من لم یکن للوصال اهلاً فکلّ احسانه ذنوب

قوله تعالی: **«فاتقوا الله ما استطعتم»** جای دیگر گفت: «اتّقوا الله حقّ تُقاته» این دو آیت یکی ناسخ است، یکی منسوخ. یکی اشارتست بواجب امر، یکی اشارت است بواجب حقّ. واجب امر بیامد و واجب حقّ را منسوخ کرد، زیرا که حقّ جلّ جلاله بنده را که مطالبت کند، بواجب امر کند، تا فعل او درعفو آید؛ که اگر او را بواجب حقّ بگیرد طاعت هزارساله بامعصیت هزارساله یك رنگ آید. اگر همهٔ انبیاء واولیاء واصفیاء وهمهٔ عارفان ومحبّان بهم آیند، آن کیست که طاقت آن دارد که بحقّ اوجلّ جلاله قیام کند[1] یا جواب حقّ او بازدهد؟! امر او متناهی است، امّا حقّ او متناهی نیست؛ زیرا که بقاءِ امر ببقاءِ تکلیف است و تکلیف در دنیاست که دنیا سرای تکلیف است، امّا بقاءِ حقّ ببقاءِ ذات است و ذات متناهی نیست، پس بقاءِ حقّ متناهی نیست؛ واجب امر برخیزد، امّا واجب حقّ برنخیزد؛ دنیا در گذرد، نوبت امر با وی در گذرد؛ امّا نوبت حقّ هرگز در نگذرد. امروز هر کسی را سودائی در سراست که در امر می‌نگرند. انبیاء ورسل بنبوّت ورسالت خویش می‌نگرند، فریشتگان بطاعت وعبادت خویش می‌نگرند، موحّدان ومجتهدان ومؤمنان ومخلصان بتوحید وایمان واخلاص جال خویش می‌نگرند. فردا چون سرادقات حقّ ربوبیّت باز کشند، انبیاء با کمال حال خویش حدیث علم خود درباقی کنند(۱). گویند: «لاعلم لنا»! ملائکهٔ ملکوت صومعه های عبادت خود آتش درزنند، گویند: «ماعبدناك حقّ عبادتك»! عارفان و موحّدان گویند: «ما عرفناك حقّ معرفتك»! والله اعلم بالصواب.

١ـ الف: نماید.

---

۱) درباقی کنند: فروگذارند ودر کتب قدیم چون تذکرة الاولیاءِ شیخ عطار مکرر آمده است. حکیم نظامی درخسرو وشیرین چاپ مرحوم وحید دستگردی ص ۳۸۷ فرماید:

بخلوت بر زبان نیکنامی فرستادش بهشیاری پیامی
که جام باده درباقی کن امشب مرا هم باده هم ساقی کن امشب.

٦٥ - سورة الطلاق - مدنية

١ - النوبة الاولى

قوله‌تعالى: « بسم‌اللّه الرّحمن الرّحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«یا ایّها النّبی» ای‌پیغامبر. «اذاطَلّقتمُ النّساءَ» چون زنان رادست بازدارید. «فطلّقوهُنّ لعدّتهنّ» ایشان را درپاکی‌ازحیض دست بازدارید، پیش‌ازپاسیدن[۱]. «وَاَحصُوا العِدّةَ» وسه پاکی‌ایشان می‌شماریدازحیض‌عدّت را. «واتّقوا اللّه ربّکم» وبترسید ازخشم وعذاب خداوند خویش. «لاتُخرِجُوهُنّ من بُیُوتهنّ» بیرون مکنید ایشان را ازخانه‌ها [تا عدّت ایشان سپری گردد]. «ولا یَخْرُجْنَ» وبیرون نیایند [از خانه] «الّا اَن یاتینَ بفاحشة مبیّنة» مگر که فاحشه‌ای بر ایشان درست گردد. «وتلك حدودُ اللّه» و این اندازه‌هائی است که الله نهاد[در دین خود]. «وَمَنْ یَتَعَدَّ حدودَ اللّه »هر که اندازه های الله در گذارد. «فقد ظَلَمَ نفسَه» برخود ستم کرد «لاتدری لَعَلَّ اللّه یُحْدِثُ بعد ذلك امراً (۱)» ندانی مگر که الله پس ناساختن کاری نو آرد ومهر.

«فَاذا بَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ» چون آن زنان‌بکران عدّت خویش رسند[ونزدیك‌آید کەسپری گردد]، «فامسکوهُنّ بمعروف» بازآریدایشان را ونگه دارید بنیکوئی. «اوفارقوهُنَّ بمعروف» یا دست باز دارید بنیکوئی «وَاشْهدواذَوَیْ عَدْل منکم» وگواه کنید دو مرد راست استوار را از میان خویش. « واَقیموا الشّهادة للّه » و بپای دارید گوائی دادن از بهر خدای. «ذٰلکم یُوعَظُ به» باین سخن که با شما میگویند و باین حکم پند میدهند. «مَن کان یؤمنُ باللّه والیوم الآخر» هر کس را که بگرود بخدای و روز رستاخیز. «ومَن یتّق اللّه» وهر که بپرهیزد از ناپسند الله. «یَجعَلْ له مَخْرَجاً (۲)» الله اورا بیرون آمد سازد و فرج [ازتنگی].

«وَیرزُقْهُ من حَیثُ لایحتسب» و روزی دهد اورا ازجائی که بنیوسد. «ومن

۱) پاسیدن : در اینجا بمعنی نزدیکی کردن است .

یتوکّل علی اللّه» وهر که پشت باللّه باز کند و کارباوبسپارد. **«فهو حسبه»** اللّه بسندهٔ اوست که او را بکس نیازمند نکند. **«انّ اللّه بالغ امره»** فرمان اللّه پیش شدنی است [وخواست او بجای رسیدنی]. **«قد جعل اللّه لکلّ شیء قدراً (۳)»** اللّه هرچیز را اندازه‌ای و هنگامی نهاد.

«واللّآئی یئسن من المحیض من نسآئکم» آن زنان که ازپیری نومید گشته اند ازحیض از زنان شما. **«ان ارتبتم»** اگردر گمانید [که عدّت ایشان چند است ونمی‌دانید]. **«فعدّتهنّ ثلثة اشهر»** پس‌بدانید که عدّت‌ایشان‌سه ماه‌است. **«واللّآئی لم یحضن»** وآن زنان کـه هنوز حیض ندیدند، [هم سه ماه است عدّت ایشان]. **«و اولات الاحمال»** و باروران زنان **«اجلهنّ ان یضعن حملهنّ»** عدّت ایشان آنکه بگذرد که بارخود بنهند. **«ومن یتّق اللّه»** و هر که از حرام بپرهیزد وحدّهای اللّه نگاه دارد. **«یجعل له من امره یسراً (٤)»** اللّه کار او بی رنج او برآسانی باز سازد.

«ذلك امر اللّه انزله الیکم» این‌فرمان اللّه است که برشما فروفرستاد **«ومن یتّق اللّه»** وهر که آزرم دارد ازخداوند خویش وبترسد ازخشم وعذاب او **«یکفّر عنه سیّاته»** بسترد وناپیدا کند بدیهای او **«ویعظم له اجراً (٥)»** ومزد اوبزرگ کند.

«اسکنوهنّ من حیث سکنتم من وجدکم» ایشان را فرود آرید برخور آن کـه شما اید ازتوان. **«ولاتضآرّوهنّ»** و با ایشان ستیزه مکنید. **«لتضیّقوا علیهنّ»** تاکاروجهان ونفقه برایشان تنگ کنید و مسکن **«وان کنّ اولات حمل»** واگرباروران باشند **«فانفقوا علیهنّ»** نفقه می‌کنید برایشان. **«حتّی یضعن حملهنّ»** تاآنکه که بارخود بنهند. **«فان ارضعن لکم»** واگرشیر دهندفرزند خویش وشما را. **«فاٰتوهنّ اجورهنّ»** مزد ایشان بدهید **«واْتمروا بینکم بمعروف»** وبایکدیگر مشاوره کنید وکار باز سازید بنیکوئی بی گزند و ستیز. **«وان تعاسرتم»** و اگر با یکدیگر ناهموارکار باشید و ناساخت و دشوارکار، پس‌از فرزند زادن **«فسترضع له اخری (٦)»** تا دیگری شیردهد او را.

«لینفق ذوسعة من سعته» میفرماید که: او که توان را دارد، توانگرانه . از

توان خویش نفقه کند. «وَمَنْ قُدِرَ عَلَیْهِ رِزْقُه» وهر که توان ندارد ودنیا براوفشرده تراست و تنگ تر. «فَلْیُنْفِقْ مِمّا آتٰیهُ اللّه» گوی ار آنچه الله او را داد نفقه کن. «لایُکَلِّفُ اللّه نفساً الّا ما آتیهٰا» الله برهیچکس بارننهد مگر آن توان که اورا داد. «سیجعلُ اللّهُ بعد عُسْرٍ یُسْراً (۷)» الله پس درویشی ودشواری آسانی دهد وتوانگری.

«وکأیّن من قَرْیَة» ای بسا شهرا. «عَتَتْ عن اَمْرِ ربّها» که اهل آن و کسان آن گردن کشیدند از فرمان خداوند خویش «وَرُسُله» و [از استوار داشت] رسول او. «فحاسَبْناٰها حساباً شدیداً» شمار ایشان بکردیم شمار کردنی صعب سخت «وعذّبْناها عذاباً نُکْراً (۸)» و عذاب کردیم ایشان را عذابی که چنان ندیده بودند و نشناخته.

«فذاقَتْ وَبالَ اَمْرِها» بچشیدند گرانی و ناگواری بد سرانجامی خویش. «وکان عاقبةُ امرها خُسْراً(۹)» وسرانجام ایشان زیان کاری بود.

«اعَدَّ اللّه لهم عَذاباً شدیداً» ساخت ایشان را الله عذابی سخت، «فاتّقوا اللّه» پس بترسید ازخشم خدای وعقوبت او. «یااُولی الالباب(۱۰)» ای خردمندان «الّذین آمنوا» ای [خردمندان] گرویدگان. «قَدْاَنْزَلَ اللّهُ الَیْکم ذِکْراً» برشما فرو فرستاد الله ازخویش سخنی ویادی.

«رسولاً یتلوا عَلَیکم» پیغمبری تا برشما میخواند. «آیات اللّه مبیّنات» سخنان الله روشن کرده وپیدا فرو فرستاده. «لیُخْرِجَ الّذین آمنوا وعملوا الصّالحا» تا بیرون آرد گرویدگان نیك کرداران. «من الظّلمات الی النّور» از تاریکیها بروشنائی. «ومن یؤمن باللّه» وهر که بگرود بالله «و یَعْمَل صالحاً» و کردار نیك کند. «یُدْخِلْه جَنّات تَجْری من تحتها الانهار» درآرد اورا دربهشتها زیر درختان آن جویهاروان. «خالدین فیها ابداً» جاویدان درآن. «قداَحْسَنَ اللّه له رزقاً(۱۱)» الله اورا زاد و ساخت کرد روزیی نیکو.

«اللّهُ الّذی خَلَقَ سبعَ سموٰات» الله اوست که بیافرید هفت آسمان «ومن الارض مثلهُنّ» واززمین هم چندان. «یَتنزّلُ الامْرُ بینهُنَّ» فرو میآید فرمان های او میان

آسمان ها و زمین ها. « **لتعلموآ انّ اللّهَ علی کلّ شیء قدیر** » تا بدانید که الله تواناست برهر چیز. « **وانّ اللّه قد احاطَ بکلّ شیء علماً**(۱۲) »(۱) والله میداند و میرسد بهر چیز چنانکه آن چیز.

النوبة الثانية

این سوه را دونام است: سورة الطلاق گویند و سورة النساء القصری، وباجماع مفسّران مدنی است، جمله به **مدینه** فرو آمده؛ هزار وشصت حرف است و دویست وچهل ونه کلمه ویازده (۲) آیت است؛ ودرین سوره هیچ ناسخ ومنسوخ نیست. و عن **ابی بن کعب** قال: قال رسول الله (ص): « من قرأ سورة الطّلاق مات فی سنّة رسول الله ».

قوله تعالی: «**یا ایّها النّبی**» افتتح الله تعالی السّورة بخطاب نبیّه (ص) وخصّه بالنداء لانّه السّیّد المقدّم. ثمّ جمع الخطاب وعمّ بالامر فقال: «**اذا طلّقتم النسآء**» فیه اربعة اقوال: احدها: انّه خطاب للرّسول(ص) وذکر بلفظ جمع تعظیماً کما یخاطب الملوك بلفظ الجمع. الثّانی: انّه خطاب له. والمراد به امّته. الثّالث: انّ التّقدیر «**یا ایّها النبی**» والمؤمنون اذا طلّقتم، فحذف لانّ الحکم یدلّ علیه. الرّابع معناه: «**یا ایّها النبی**» قل للمؤمنین اذا طلّقتم ای ــ اذا اردتم طلاق النساء کقوله تعالی: « اذا قمتم الی الصّلوة » ای ــ اذا اردتم ان تقوموا، و کقوله: « اذا قرأت القران فاستعذ » ای ــ اذا اردتَ قرآءته قوله. « **فطلّقو هن لعدّ تهن** » ای ــ فی طهر من غیر جماع بمعنی لطهرهنّ الّذی یُحصینه من عدّتهنّ ولا تطلّقو هنّ لحیضهنّ الّذی لایعتدون به زمان العدّة « **واحصوا العدّة** » ای ــ احصوا الاطهار للعدّة واحفظو ها وهنّ ثلاثة اطهار لتعلموا وقت الرّجعة لانّ الرّجعة انّما تجوز فی زمان العدّة. و معنی الطّلاق حلّ عقد النّکاح والعدّة والعدد واحد کقوله تعالی: « انّ عدة الشّهور » یقال: عدّ کذا واعتدّ. وقریء فی الشّواذ طلّقوهُنّ لقبل عدّ تهنّ و قبل الشّیء ما اقبل منه فیکون المعنی طلّقوهنّ

(۱و۲) مؤلف آیت نهم ودهم را یکی گرفته است.

فی اوّل طهر هنّ من قبل ان تجامعوهنّ. وفی سبب نزول هذه الآیة قولان: احدهما ماروی **قتادة** عن **انس** قال: طلق رسول‌الله (ص) **حفصة** فاتت الی اهلها فانزل الله عزّوجلّ هذه الآیة وقیل له: راجعها فانّها صوامة قوامة وهی احدی ازواجك و نسائك فی الجنّة وقال **السّدی**: نزلت فی **عبدالله** بن عمر وذلك فیما روی **مالك** عن **نافع** عن **ابن عمر** انّه: طلق امراته وهی حائض فی عهد رسول الله (ص) فسأل **عمر بن خطاب** رسول‌الله (ص) عن ذلك فقال: «مره فلیراجعها ثمّ لیمسکها حتّی تطهر ثمّ تحیض ثمّ تطهر ثمّ ان شاء امسك بعد و ان شاء طلّق قبل ان یمس» فتلك العدّة الّتی امرالله تعالی ان یطلّق لها النّساء» ورواه **سالم** عن **ابن‌عمر** قال: مره فلیراجعها ثمّ لیطلّقها طاهراً او حاملاً. ورواه **یونس بن جبیر** و **انس بن سیرین** عن **ابن‌عمر** ولم یقولا ثمّ تحیض ثمّ تطهر. واعلم انّ الطّلاق فی حال الحیض والنّفاس بدعة. و کذلك فی الطّهر الّذی جامعها فیه. والطّلاق السّنّی ان یطلّقها فی طهر لم یجامعها فیه. وهذا فی حقّ امرأة تلزمها العدّة بالاقراء لمافیه من تطویل العدّة اذ بقیة الحیض لاتحتسب. فامّا اذا طلّق غیر المدخول بها فی الحال الحیض، او طلّق الصّغیرة الّتی لم تحض قطّ والآئسة والحامل بیقین لابدعة فی طلاقهنّ اصلاً. و اذا طلق امرائة فی حال الحیض او فی طهر جامعها فیه قصداً یعصی الله تعالی و لکن یقع الطّلاق لانّ النّبی (ص) امر **ابن عمر** بالمراجعة ولولا وقوع الطّلاق لما امره بالمراجعة واذا راجعها فی حال الحیض یجوز ان یطلّقها فی الطّهر الّذی یعقب تلك الحیضة قبل المسیس کما رواه **یونس بن جبیر** و **انس بن سیرین** عن **ابن عمر** و ما رواه **نافع** عن **ابن عمر** ثمّ لیمسکها حتّی تطهر ثمّ تحیض ثمّ تطهر فهو محمول علی الاستحباب یستحبّ تأخیر الطّلاق الی الطّهر الثّانی حتّی لاتکون مراجعته ایّاها للطّلاق ولابدعة فی الجمع بین الطّلقات الثّلاث حتّی لوطلق امرأته فی حال الطّهر ثلاثاً یکون بدعیاً و لکنّ الاولی التّفریق حذراً من النّدم وهوقول **الشافعی** و **احمد** وذهب بعضهم الی انّه بدعة وهو قول **مالك** واصحاب الرأی.

«**واتّقوا الله ربّکم لاتخرجوهن**» اراد به اذاکان المسکن الّذی طلّقها فیه

للزّوج لايجوزان يخرجها منه و اضاف البيوت اليهنّ لاستحقاقهنّ السّكنى فيها بعد الطّلاق الى انقضاءِ العدّة ولانّهنّ كنّ يسكن وليست باضافة ملك ولايخرجن باختيار انفسهنّ قبل انقضاءِ عدّتهنّ فان خرجت المعتدّة لغير ضرورة اوحاجة اثمت . فان وقعت ضرورة بان خافت هدماً او غرقاً لها ان تخرج الى منزل آخر و كذلك ان كانتْ لها حاجة من بيع غزل اوشرى قطن فيجوزلها الخروج نهاراً ولايجوز ليلاً . واذالزمتها العدّة في السّفر تعتدّ ذاهبة وجائية . قوله : « **الاان يأتين بفاحشة مبيّنة** » الاستثناء عند الجمهور من الجملة الاولى و التّقدير : لاتخرجوهنّ الّا انْ يأتين بفاحشة مبيّنة وهي الزّنا عند اكثرهم، اى ـ تخرج لاقامةالحدّ عليهاثمّ ترد الىمنزلها يروى ذلك عن **ابن مسعود** ؛ وقال **ابن عباس** : الفاحشة ان تبدو على اهل زوجهافيحلّ اخراجها . ميگويد : زن معتدّه را ازخانهٔ شوهر که در آنخانه عدّه ميدارد بيرون مکنيد تا عدّهٔ وى بسر آيد؛ مگر که زنا بروى درست شود، اورا بيرون کنند تاحدّ شريعت بروى برانند . آنکه او را با خانهٔ خود فرستند . يا زنى بد زبان باشد که شوهر را و کسان وى را ستوهى نمايد ، آنکه بيرون کردن وى با خانهٔ ديگر روا باشد . **سدى** گفت : الفاحشة نفس الخروج والمعنىالاان تفحش فتخرج ، اى ـ من خرجت فقد اتت بفاحشة . بيرون نيايند از خانه مگرکه ببد کرد وزشتى ونافرمانى خود راضى باشندوهمداستان واين فاحشهبرخود روا دارند . « **وتلك حدودُ اللّه** » يعنى : ما ذكرمن سنّة الطّلاق وما بعدها « **و من يَتَعَدَّ حدودَ اللّه فقد ظلم نفسه** » اى ـ استحقّ عقاب اللّه . « **لاتدرى لعل اللّه يُحدثُ بعدذلك امراً** » يوقع فى قلب الزّوج مراجعتها بعد الطّلقة والطّلقتين وهذا يدلّ على انالمستحبّ ان يفرّق الطّلاق ولايوقع الثّلاث دفعة واحدة حتّى اذا ندم امكنته المراجعة .

« **فاذابلغنَ اجلهنّ** » اى ـ اشرفن على انقضاء عدّتهنّ . « **فامسكوهنّ** » اى ـ راجعوهنّ « **بمعروف** » اى ـ بالمهر والنّفقه والكسوة وحسن الصّحبة والمعاشرة وقيل : « **امسكوهنّ بمعروف** » هو انلايريد بالرّجعة ضرارها . « **اوفارقوهنّ بمعروف** »

یعنی: بایفاء الصّداق و المتعة، وقیل: یترکها حتّی تبیّن بانقضاء العدّة هذا کقوله: «او تسریح باحسان». «**واشهدوا ذوی عدل منکم**» ای - ذوی عدالة. تقول: رجل عدل، و رجل ذو عدل، ای - اشهدوا علی الرّجعة اوالفراق و هو امر ندب واستحباب کقوله: «واشهدوا اذا تبایعتم» ثمّ قال للشّهود: «**واقیموا الشّهادة للّه**» کقوله: «کونوا قوّامین بالقسط شهداء للّه». «**ذلکم یوعظ به من کان یؤمن باللّه و الیوم الآخر**» ذلکم یعود الی جمیع مافی الآیة من حکم الطّلاق والعدّة والسّکنی. و قیل: یعود الی اقامة الشّهادة کقوله: «ومن یکتمها فانّه آثم قلبه». «**و من یتّق اللّه یجعل له مخرجاً**» تأویله: من یطلق البتّة یجعل اللّه له سبیلاً الی المراجعة. و قیل: هو عامّ، ای - «**و من یتّق اللّه یجعل له مخرجاً**» من الحرام الی الحلال و من العقاب الی الثّواب ومن الجحیم الی النّعیم.

«**و یرزقه من حیث لایحتسب**» ای - یوسّع علیه امر المعیشة من حیث لایتوقّعه. مفسّران گفتند: این آیت در شأن **عوف بن مالك اشجعی** فرو آمد، مردی درویش بود و پسری داشت، مشرکان او را اسیر گرفتند و **عوف** برخاست پیش **مصطفی** (ص) آمد و از درد دل بنالید، یکی ازغم فرزند ودیگر ازبی کامی و درویشی؛رسول خدا گفت، تسکین دل وی را: «ما امسی عند آل محمّد الّا مدّ» در خاندان آل محمّد امشب هیچ برگی وکامی نبود، مگر مُدّی طعام، آنگه گفت: یا **عوف**: «اتّق اللّه واصبر واکثر من قول لاحول ولاقوّة الّا باللّه» **عوف** بخانه بازشد، اهل خویش را گفت: رسول خدا ما رابتقوی وصبر میفرماید وبگفتار: «لاحول ولاقوّة الّا باللّه». اهل وی گفت: نیکو مداواتی که درد ما را فرمود، ونیکو مرهمی که اندوه ما را ساخت. پس آنچه رسول فرمود برکار گرفتند، یك چند، تا ناگاه آن پسر ازدرایشان بازآمد باگله ای گوسفندان، وقطاری شتران؛ گفت: آن خواجه که مرا اسیر گرفته بود، ازمن غافل گشت واین گوسفندان وشتران براندم درحال غفلت ایشان؛ پس **عوف** ازرسول خدا(ص)پرسید که ما رااین غنیمت که پسر آورد حلال باشد یانه؟ - رسول خدا (ص) گفت: شما را حلال است وربّ العالمین درشأن ایشان

آیت فرستاد که «**وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لايَحْتَسِب**» و روی **ابوذر** قال: قال رسول الله (ص): «انّی لا علم آیةً لو اخذ بها النّاس لکفتهم: «**وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لايَحْتَسِب**» فمازال یقولها و یعیدها». وقال صلّی الله علیه وسلّم: «من اکثر الاستغفار جعل الله له من کلّ همّ فرجاً و من کلّ ضیق مخرجاً» «ویرزقه من حیث لایحتسب».

«**وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ**» ای ـ من یفوّض امره الی الله ویثق به فی اموره فهو حسبه و کافیه. قال النّبی (ص): «لو انّکم توکّلون علی الله حقّ توکّله لرزقکم کما یرزق الطّیر تغدو خماصاً[1] وتروح بطاناً[2]». وقال **الربیع**: انّ الله قضی علی نفسه ان من توکّل علیه کفاه ومن آمن به هداه، و من اقرضه جازاه، و من وثق به انجاه، ومن دعاه لبّاه. وتصدیق ذلك فی کتاب الله: «**وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ**» و «من یؤمن بالله یهد قلبه» و «من ذا الّذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له» و «من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم» «اجیب دعوة الدّاع اذا دعانی».

قوله: «**انّ اللّٰه بالغ امره**» ای ـ منفّذ امره و مُمض فی خلقه قضاه. قرأ **حفص عن عاصم**: «**بالغُ امره**» بالاضافة، ای ـ یبلغ مایرید. قال **مسروق**: فی هذه الآیة انّ الله بالغ امره توکّل العبد علیه اولم یتوکّل، غیر انّ المتوکّل علیه یکفّر عنه سیّئاته و یعظم له اجراً. قوله: «**قد جعل اللّٰه لکلّ شیءٍ قدراً**» ای ـ جعل لکلّ شیء من الشّدّة و الرّخاء اجلاً و میقاتاً ینتهی الیه لایتأخّر عنه ولایتقدّم علیه. هذا کقوله: «لکلّ اجل کتاب» وفی دعاء **عیسی بن مریم**: «یا من لم یعجّل شیئاً اناه و قدره» والقدْر والقدَر فی اللّغة واحد.

«**واللّائی یئسن من المحیض من نسائکم**» المحیض والحیضة و الحیض قال **ابوطالب** لرسول الله (ص):

و مبرّا من کلّ غبرّ حیضة	وفساد مرضعةٍ و داءٍ مغیل
واذا نظرت الی اسرّة وجهه	برقت کبرق العارض المتهلل

۱) خماص: شکم خالی.

۲) بطان شکم پر.

« واللّائی یئسْنَ » یعنی : اللّواتی قعدن عن الحیض فلا یرجون ان یحضن . **« ان ارتبتم »** ای ـ شککتم فی حکمهنّ **« واللّائی یئسن »** فلم تدروا ما الحکم فی عدّتهنّ . **«فعدّتهنّ ثلثة اشهر»** و ذلك انّ **معاذ بن جبل** سأل النّبی (ص) فقال : قد عرفنا عدّة الّتی تحیض فماعدّة الّتی لاتحیض ؟ ـ فبیّن الله تعالی الحکم فی ذلك. فقال رجل: یارسول الله : فماعدّة الصّغیرة الّتی لم تحض؟ فنزل: **«واللّآئی لم یحضْنَ»** یعنی : الصّغار ، ای ـ حکم عدّة الصّغیرة الّتی لم تحض بعد بمنزلة الکبیرة الّتی قد یئست. فقام آخر، فقال یارسول الله فالحوامل ماعدّتهنّ ؟ ـ فنزل : **« واُولات الاحمال اجلهُنَّ ان یَضَعْنَ حملَهُنَّ »** ای ـ عدّتهنّ ان یضعن حملهنّ، فاذا وضعت الحامل حملها انقضت عدّتها مطلّقة کانت او متوفّی عنها زوجها، وان کان وضع الحمل بعد موته فی ساعة واحدة فان جاء ت باکثر من ولد فقیل انقضت عدّتها بالاوّل و قیل بالآخر .

«ومن یتّق اللّه» فی امر الطّلاق یسهّل علیه امره واتاه الیسر فی جمیع احواله .

« ذٰلك امرُ اللّه انزلَهُ الیکم » ای ـ ما ذکر من احکام العدّة حکم الله . **« انزله الیکم »** من اللّوح المحفوظ **«ومن یَتَّقِ اللّه»** فی اجتناب معاصیه . **« یکفّر عنه سیّئاته ویُعْظِمْ له اجراً »** قال بعضهم: امر بالتّقوی فی احکام الطّلاق ثلاث مرّات ووعد فی کلّ مرّة نوعاً من الجزاء فقال اوّلاً : یجعل له مخرجاً یخرجه ممّا دخل فیه وهو یکرهه ویتیح له محبوبه من حیث لایحتسب ولایتأمّل وقال فی الثّانی : **« یجعل لهُ من امره یُسْراً »** ای ـ یسهّل علیه الصّعب من امره ویتیح له خیراً ممّن طلّقها ان کان الطّلاق من جهتها . والثّالث وعد علیه افضل الجزاء وهو مایکون فی الآخرة من النّعماء

قوله : **« اَسْکِنُو هُنَّ »** یعنی : مطلّقات نسائکم . **« من حیث سکنتم »** من صلة ای ـ اسکنوهنّ . **« حَیْثُ سَکَنْتُم . من وُجْدِکُمْ »** ای ـ سعتکم و طاقتکم ، یعنی : علی قدر مایجده احدکم ان کان موسراً یوسّع علیها فی المسکن والنّفقه و ان کان فقیراً فعلی قدر الطّاقة **« ولاتُضآرّوهُنَّ »** ای ـ لاتؤذوهنّ . **« لتضیّقوا علیهنّ مساکنهنّ »** فیحتجن الی الخروج . **« وان کُنَّ اُولات حَمْل فانفقوا علیهنّ حتی یَضَعْنَ حملَهنّ »** فیخرجن من عدّتهنّ .

فصل

اعلم ان المعتدّة الرّجعيّة تستحقّ على الزّوج النّفقة والسّكنى ما دامت فى العدّة و نعنى با لسّكنى مؤنة السّكنى فان كانت الدّار الّتى طلّقها فيها ملكاً للزّوج يجب على الزّوج ان يخرج و يترك الدّارلها مدّة عدّتها وان كانت باجارة فعلى الزّوج الاجرة وان كانت عارية و رجع المعير فعليه ان يكترى لها داراً تسكنها فامّا المعتدّة البائنة بالخلع او بالطّلاق الثلاث او با للّعان فلها السّكنى حاملاً كانت اوحائلاً عند اكثراهل العلم وروى عن **ابن عباس** انّه قال لاسكنى الّا ان تكون حاملاً وهوقول **الحسن** و **الشّعبى** ، واختلفوا فى نفقتها فذهب قوم الى انّه لانفقة لها الّا ان تكون حاملاً . روى ذلك عن **ابن عباس** وهوقول **الحسن** و**عطاء** و **الشّعبى** و به قال **الشّافعى** و **احمد** ومنهم من اوجبها بكلّ حال . روى ذلك عن **ابن مسعود** وهوقول **النّخعى** وبه قال **الثّورى** و اصحاب الرّأى وظاهر **القرآن** يدلّ على انّها لاتستحقّ الّا ان تكون حاملاً لانّ اللّه تعالى قال: « **وان كنّ اولات حمل فانفقوا عليهنّ حتّى يضعن حملهنّ** » . وامّا المعتدّة عن وطى الشّبهة والمنسوخ نكاحها بعيب اوخيارعتق فلاسكنى لها ولا نفقة وان كانت حاملاً ، والمعتدّة عن وفاة الزّوج لا نفقة لها حاملاً كانت اوحائلاً ، واختلفوا فى سكناها، وللشّافعى فيه قولان : احدهما : لاسكنى لها بل تعتدّ حيث تشاء وهوقول **على** و **ابن عباس** و **عايشه** وبه قال **عطاء** و **الحسن** و هوقول **ابى حنيفة** . والقول الثّانى : لها السّكنى وهو قول **عمر** و **عثمان** و **ابن مسعود** و**عبداللّه بن عمر** و بـه قال **مالك** و **الثّورى** و **احمد** و **اسحق** .

قوله :«**فان ارضعن لكم**»اولادكم منهنّ «**فأتوهنّ اجورهنّ**» على ارضاعهنّ اولادكم . « **وأتمروا بينكم بمعروف**»اى ـ وليقبل بعضكم من بعض اذا امره بمعروف والمعروف هاهنا ان لايقصّر الرّجل فى نفقة المرأة الّتى ترضع ولده ولا يوثر عليها غيرها لانّ الوالدة ارأف بولدها من غيرها به ولاتقصّر المرأة فى رضاع ولدها والقيام بشأنه فحقّ كلّ واحد منهما ان يأتمر فى امر الولد بمعروف ولايقصد الضّرار . «**وان تعاسرتم**» فى الرّضاع والاجرة فابى الزّوج ان يعطى المرأة رضاها وابت الامّ

ان ترضعه فلیس له اکراهها علی ارضاعه لکنّه یستأجر للصّبیّ مرضعاً غیر امّه وذلك قوله : «**فسترضع له اخری**» .

«**لینفق ذوسعة من سعته**» علی قدر غناه . «**ومن قدر علیه**» ای - ضیّق علیه رزقه «**فلینفق ممّا آتیه اللّه**» من المال «**لایکلّف اللّه نفساً الّا ما آتیها**» ای - لایوجب اللّه علی نفس ان تنفق الّا بقدر ما اعطاها من الرّزق والمال . «**سیجعل اللّه بعد عسر یسراً**» وعدهم بسط الرّزق علیهم بعد ما کانوا فیه من الضّیق والشدّة فی زمان النّبی (ص) ولقد انجز لهم وعده .

«**وکاین من قریة**» معناه : وکم من اهل قریة : «**عتت عن امر ربّها ورسله**» ای - عصت وطغت عمّا امر اللّه به وما امر به رسله . قیل : هم قوم عذّبوا بمعصیتهم وتعذّیبهم فی الطّلاق . «**فحاسبناها حساباً شدیدا**» ای - ناقشناها فی الحساب «**وعذّبناها عذاباً نکرا**» المعنی: عجلنالها العذاب فی الدّنیا بالامراض والاسقام والسّیف وتسلیط الاعداءِ علیهم . وقیل : فیه تقدیم وتأخیر، ای - «عذّبناها عذاباً شدیداً» فی الدّنیا ونحاسبها حساباً شدیداً فی القیامة وجاء بلفظ الماضی للتّحقیق کاکثر الفاظ القیامة .

«**فذاقت وبال امرها**» ای - وخامة عاقبة امرها فی الدّنیا . «**وکان عاقبة امرها**» فی الآخرة «**خسرا**» ای خساراً وهلاکاً . خسروا انفسهم واهلیهم، ثمّ فسّر فقال :

«**اعدّ اللّه لهم عذاباً شدیدا**» یعنی : عذاب النّار . «**فاتّقوا اللّه**» واحذروا معاصیه . «**یا اولی الالباب - الّذین آمنوا**» یا ذوی العقول المؤمنین . لبّ کلّ شیء: خالصه . و قیل : اللّبّ : القلب . . «**قد انزل اللّه الیکم ذکرا**» یعنی **القرآن** .

«**رسولاً**» منصوب باضمار فعل ای - وارسل رسولاً . وقیل «**ذکراً**» ای ذا ذکر وشرف وهو الرّسول نفسه . وقیل : **هو جبرئیل** (ع) . وانتصب رسولاً علی البدل من الذّکر «**یتلو علیکم**» ای - الرّسول یقرأ علیکم . «**آیات اللّه مبیّنات لیخرج**» اللّه، وقیل: لیخرج الرّسول. «**الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات من الظّلمات الی النّور**» ای - من الکفر الی الایمان ومن الجهل الی العلم ومن النّار الی الجنّة و من الضّلال الی الرّشاد ومن الباطل الی الحقّ . «**ومن یؤمن باللّه ویعمل صالحاً یدخله جنّات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابداً قد احسن اللّه له رزقاً**» ای - ثواباً

جميلاً فی الجنّة. وقيل: رزقاً من المطاعم والمشارب.

« **اللّه الّذی خلق سبع سموٰات و من الارض مثلهنّ** » اجمع المفسّرون على انّ السّماء سبع غلظ کلّ سماء مسیرة خمسمائة عام وبين کلّ سماء وسماء مسيرة خمس مائة عام، وفی کلّ سماء نوع من الملائكة يسبّحون الله ويمجّدونه ويقدّسونه واختلفوا فی الارض على اقوال: احدها انّ الارض واحدة وقوله: « **مثلهنّ** » ای - فی الخلق لافی العدد، وليس فی **القرآن** ما يدلّ على انّها سبع. والثّانی انّ المراد بها الاقاليم سبعة والدّعوة شاملة جميعها. والثّالث انّها سبع ارضين متّصلة بعضها ببعض والحائل بين کلّ ارض وارض بحار لايمكن قطعها ولاالوصول الى الارض الاخرى ولاتصل الدّعوة اليهم. والرّابع: انّها سبع ارضين بعضها فوق بعض متّصلة لافرجة بينها. والخامس: انّ بين کلّ واحدة منها الى الاخرى مسيرة خمس مائة عام كما جاء فی ذكر السّماء. وفی کلّ ارض منها خلق حتّى قالوا فی کلّ ارض **آدم و حوّا و نوح و ابراهيم** وهم يشاهدون السّماء من جانب ارضهم ويستمدّون الضّياء وقيل: جعل الله لهم نوراً يستضيؤن به. وقوله: « **ومن الارض مثلهنّ** » ای - وخلق من الارض مثلهنّ « **يتنزّل الامر بينهنّ** » ای - بين السّماء و الارض يريد الامر و النّهی والرّسل والوحی وقيل: « **بينهنّ** » ای - بين كل سماءٍ وسماءٍ وارضٍ وارضٍ. والامر: القضاء والقدر. وقيل: يريد بالامر الوقايع والحوادث الّتی تحدث و کلّ واحد منهما امرٌ وشأنٌ من الله يتنزّل بحكمه وقضائه وعلمه. وقيل: هو مايدبّر فيهنّ من عجيب تدبيره فينزل المطر و يخرج النّبات و يأتی باللّيل و النّهار و الشّتاء والصّيف و يخلق الحيوان على اختلاف هيأتها وانواعها وينقلهم من حال الى حال. « **لتعلموآ** » ايّها النّاس. « **انّ اللّهَ على کلّ شیء قدير** » لايعجزه شیء ولايمتنع عليه ما يريد. و قوله: « **لتعلموآ** » اللّام متعلّق بالخاق، وقيل: متعلّق بقوله « يتنزّل ». « **وانّ اللّه قد احاط بکلّ شیء علماً** » الاحاطة: العلم البالغ تجده فی مواضع من **القرآن** ومن اسماء الله المحيط و فی قصّة الهدهد احطت بمالم تحط به، ای - علمت مالم تعلمه. وقال عزّوجلّ: « **ولا يحيطون به علماً** » لانّه عزّوجلّ يعلم ولايدرك حدّه ولاقدره. و امّا قوله عزّوجلّ: « احيط بهم واحيط بثمره » فهو الهلاك يأتی مجهولاً.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم» اسم من تحقّق به وصدق فی اقواله ثمّ فی اعماله، ثمّ فی احواله، ثمّ فی انفاسه ، فصدقه فی القول الّا[1] یقول الّا عن برهان، وصدقه فی العمل الّا[2] یکون للبدعه علیه سلطان ، و صدقه فی احواله ان یکون علی کشف وبیان ، وصدقه فی انفاسه ان لایتنفّس الّا عن وجود کعیان . ـ نام خداوندی لطیف نشان ، کریم پیمان ، قدیم احسان ، روشن برهان ؛ نام خداوندی دانندهٔ هرچیز ، سازندهٔ هرکار ، دارندهٔ هرکس ؛ نام خداوندی که کس را با وی انبازی نه ، وکس را ازوی بی‌نیازی نه ، وفعل وی بیداد و بازی نه ؛ نام خداوندی که زبانها سزای وی جست و ندید ، فهمها فرا حجاب عـزّت وی رسید برسید[3] ؛ عقلها از دریافت کیف او برمید . ای خداوندی که دانای هر ضمیری ، سرمایهٔ هر فقیری ، چاره رسان هر اسیری ، عاصیان را عذر پذیری ، افتادگان را دستگیری ، درصنع بی‌نظیری ، درحکم بی‌مشیری ، در ملك بی وزیری ، علیم وخبیری ، سمیع وبصیری ، قادر ومقتدر وقدیری :

جمالـك فائـق البدر المنیر — و ریحك دونـه نشر العبیر
وحبّك خامر الاحشاء حتّی — جری مجری السّرائر فی الضّمیر

ای من سگ کوی تو اگر بپذیری .

« یا ایّها النّبیّ اذا طلّقتم النّساء فطلّقوهنّ لعدّتهنّ » الآیة ..: بیان حکم طلاقست ؛ وهرچند که طلاق درشرع مباحست، الله تعالی دشمن دارد ؛ زیرا که سبب فراقست. مصطفی (ص) فرمود : « انّ من ابغض الحلال الی الله الطّلاق » وقال صلّی الله علیه و سلّم : « تزوّجوا ولا تطلقوا فانّ الطّـلاق یهتزّ منه العرش و ایّما امرأة سألت زوجها الطّلاق فحرام علیها رائحة الجنّة » . رسول خـدا فرمود ، صلّی الله علیه و سلّم : « نکاح کنید ، زن خواهید ، وطلاق مگوئید وفراق مجوئید ؛ که از طلاق و فراق عرش عظیم بلرزد وهر آن زن که بی گزندی وبی رنجی ازشوهر خویش طلاق جوید بوی بهشت بمشام وی نرسد. نکاح سبب وصلت است و الله وصال دوست دارد ، وطلاق سبب

۱ و ۲ ـ الف : ان لا ۳ ـ چنین است درهر دونسخه .

فرقت است والله فراق دشمن دارد. عالم فراق را دیوار ازمصیبت است، دریای فراق را آب خونابهٔ حسرت است. روز فرقت را آفتاب نیست وشب قطیعت را روز نیست، اگر هیچ شربت بودی تلختر از فرقت فراق بر دست آن مطرود درگاه، **ابلیس**، نهادندی؛ ازلعنت جامی ساختندی[1] و از قطیعت وفرقت دروشراب‌افکندند وبردست او نهادند، جمله درکشید که جرعتی ازو بسر نیامد؛ عبارت این بود که: «و انّ علیك لعنتی الی یوم الدّین» بزرگان دین گفته‌اند که: دو قدح از غیب درآمد یکی این بود که: «وکان من‌الکافرین» دیگر «وکان بالمؤمنین رحیماً» آن قدح کفر پرشربت فراق بود واین قدح رحمت پرشربت وصال بود. قدح رحمت از کف اقبال با بدرقهٔ فضل بجان **مصطفی** عربی فرستاد[2] صلوات الله وسلامه علیه. یقول‌الله تعالی: «وکان فضل‌الله علیك عظیما» وقدح کفر ازدست عدل بنعت اذلال به **ابلیس** مهجوردادند، گفتند: «لاملانّ جهنّم منك وممّن‌تبعك‌منهم‌اجمعین» **رابعهٔ‌عدوی** گفته که: کفرطعم فراق دارد وایمان لذّت وصال، وآن طعم واین‌لذّت فردای قیامت پدیدآید که درآن صحراءِ هیبت وعرصهٔ سیاست قومی را گویند: «فراق لاوصال له». وقومی را گویند: «وصال لانهایة له». سوختگان فراق همی گویند:

فراق او ز زمانی هزار روز آرد — بلای او زشبی‌صد هزارسال کند

افروختگان وصال همی گویند:

سرای پرده وصلت کشید روزنواخت — بطبل رحلت برزد فراق یار دوال.

«**ومن یتّق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب**» درروزگار خلافت **عمر خطاب**، رضی‌الله عنه، مردی بیامد و از **عمر** تولیت عمل خواست، تادردیوان‌خلافت‌عامل باشد. **عمر** گفت: **قرآن** دانی؟ گفت: ندانم که‌نیاموخته‌ام. **عمر** گفت: ما عمل بکسی ندهیم که **قرآن** نداند. مرد بازگشت وجهدی و رنجی عظیم برخود نهاد در تعلیم[3] **قرآن** بطمع آنکه **عمر** او را عمل دهد. چون **قرآن** بیاموخت ویادگرفت برکات **قرآن** خواندن و دانستن آن اورا بدان جای رسانیدکه دردل وی نه حرص ولایت‌ماند نه تقاضای دیدار **عمر**؛ پس‌روزی **عمر** اورا دید، گفت:

---

١ ـ ج: ساخت. ٢ ـ الف: فرستادند. ٣ـ الف: تعلم.

یا هذا هجرتنا ؟ ای جوانمرد چه افتاد که یکبارگی هجرت ما اختیار کردی؟ ــ گفت: یا امیر المؤمنین تو از آن مردان نباشی [۱] که کسی روا دارد که هجرت تو اختیار کند، لیکن قرآن بیاموختم وچنان توانگردل گشتم که‌ازخلق‌وازعمل‌بی‌نیازشدم. **عمر** گفت : آن کدام آیتست که ترا بدین درگاه بی نیازی در کشید ؟ ــ گفت : آن آیت که درسورة الطّلاق است : «**ومن یتّق اللّه یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب**» . آنگه گفت : مخرجاً من شبهات الدّنیا وغمرات الموت ومن شدائد یوم القیامة ، هر که تقوی شعار و دثار خود گردانید، ازسه کاربا صعوبت پر فتنه خلاص یافت وایمن گشت : یکی شبهات دنیا ، دیگر غمرات وسکرات مرگ ، سوم شدائد احوال و اهوال قیامت .

قوله تعالی : «**و من یتوکّل علی اللّه فهو حسبه**» توکّل آفتابی است که ازبرج سعادت تابد ، بادی است که از سرای قرب وزد ، بوئی است که بشارت وصل آرد . منزلی شریف است ومقامی بزرگوار ، و درجه‌ای است که دست هر بی‌قدری برقدّ اونرسد . وبصرهرمختصرهمّتی‌اورا درنیابد . آن جوانمردان که قدم درمیدان توکّل نهادند ساکنان عالم قرآن بودند ، سلاطین جهان هدایت ، مستان شربت نیستی . عظیم روشی‌داشتند که دنیا در راه ایشان افتاد با وی انس نگرفتند . سمعها را صمام برنهادند تاهیچ نباید شنید . دیده ها ازهرچه نشان حق نداشت بازبستند . خوی از جهان وجهانیان باز کردند ، گفتند : یکی را خوانیم و یکی را دانیم ، از همه عالم او ما را بسنده ، وهمه کارها راسازنده . «**ومن یتوکّل علی اللّه فهو حسبه**» این خود خطاب عموم است عامّهٔ خلائق ازاهل‌تکلیف درتحت این خطاب شوند. باز **مصطفی** عربی را صلّی اللّه علیه و سلّم که مرکز اقبال است ومنبع افضال ، خطاب تخصیص کرد ، گفت : «وتوکّل‌علی‌الحیّ الّذی لایموت» ای حاکم عالم قضا وای ساکن سرای رضا ، ای**محمدمصطفی** ، رازی که گوئی همه بامن گوی که ازرازت آگاه منم . بامن نشین که ناگزیرت منم . همه مرا دان ومرا خوان که من همه‌ترا میخوانم . گفتار بنی آدم ازسرزبانست رگفتار توازمیان جان است . دریغی بود که

۱ ــ الف : تو نه از آن مردان باشی ؛

با ایشان گوئی همه با من گوی که قدر تو من دانم. ای مهتر، آفرینش بحرمت وبزرگی قدم تو بپای است، گرنه وجود تو بودی نه عالم بودی ونه آدم:

گر نه سببش تو بودی ای دُرّ خوشاب
آدم نـزدی‌دمی درین کوی خـراب.

ربّ العالمین ببعثت اوبرعالمیان منّت نهاد، گفت: «قد انزل اللّه الیکم ذکراً رسولاًیتلو علیکم آیات اللّه مبیّنات لیخرج الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات من الظّلمات الی النور» ما این مهتر عالم و سیّد وُلدآدم بشما فرستادیم تا شما را از ما یادگاری باشد، نامهٔ ما برشما خواند، پیغام ما بشما رساند، گم شدگان را با راه نجات خواند. مهجوران را اززحمت هجران براحت وصال آرد. سراپردهٔ کفر وضلالت براندازد، بساط شریعت وحقیقت بگستراند. ای محتشمان عالم وای محترمان اولاد آدم وای عقلاءِ عرب وعجم، خدمت وحشمت او را میان بندید؛ عزّ ومرتبت ورفعت از متابعت وموافقت و مبایعت او جوئید، دل در شفاعت او بندید. بندگی او زندگی ابد دانید. مهتردودهٔ آدم اوست، سالار جملهٔ اهل عالم اوست، شرح محکم اورا نسخ نه، عقد مبرم او را فسخ نه، امّت محترم او را مسخ نه، عزّ دولت نبوّت او با ابد پیوسته، شرف رسالت او با ازل بسته که: «کنت نبیّاً و آدم بین الماءِ والطّین» نیکو سخنی که آن عزیزی درنظم آورده و گفته:

دیو را دیوی فرو ریزد همی در عهد تو
آدمی را خاصه با عشق تو کی ماند جفا؟
نی تو دُرّی بودی اندربحرجسمانی یتیم؟
فضل ما تا جیت کرد از بهر فرق انبیا؟!

٦٦ - سورة التحريم - مدنية

النوبة الاولی

قوله تعالی : « **بسم الله الرّحمن الرّحیم**» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان « **یاایّها النّبی** » ای پیغامبر . « **لِمَ تُحَرِّمُ مآ اَحَلَّ اللّه لك** » چرا حرام میکنی [۱] ومی ببندی آنچه الله حلال کرد ترا وبگشاد ؟ . «**تَبْتَغی مَرْضاتَ اَزْواجَكَ** » باین که میکنی ، خشنودی زنان خود میجوئی «**والله غفورٌ رحیم**(۱) »الله آمرزگاری مهربانست .

«**قَدْ فَرَضَ اللّهُ لَکُمْ تَحِلَّةَ اَیْمانِکم**» الله تقدیر کرد و باز انداخت باز گشادن تنگی سوگندان شما . « **واللّه مَوْلیکم** » والله یارشماست. «**وهو العلیمُ الحکیم**(۲)» واو دانای است راست دانش .

« **وَاِذْ اَسَرَّ النّبی** » راز کرد پیغامبر . « **الی بعض ازواجه حدیثاً**» با یکی اززنان خویش سخنی . «**فلمّا نَبَّاَتْ به**» چون آن زن آن سخن بگفت دیگری را ، «**واظهره اللّه علیه**» والله او را آگاه کرد از آن « **عَرَّفَ بَعْضَهُ وَاَعْرَضَ عن بعض** » لختی ازقصّه باز گفت درعتاب و بعضی باز نگفت . «**فلمّا نَبَّاَها به** » چون آن زن را خبر کردبآن«**قالَتْ مَنْ اَنْبَاَكَ هذا**» ؟_ گفت:ترا این خبر که کرد؟_ « **قال نَبَّاَنی العلیمُ الخبیر**(۳) » گفت : خبر کرد مرا آن دانا وآگاه

«**اِنْ تَتُوبآ الی اللّه**» اگر باز گردید بتوبه هـردو . « **فَقَدْصَغَتْ قُلُوبُکما**» هست جای آنکه دلهای‌شمابگشته‌ازطاعت وازرسول. « **واِنْ تَظاهَرا علیه** » واگر هم پشت شوید بـراو . « **فانّ اللّه هو مَوْلیه** » الله از سوی اوست و یار اوست .

---

۱ ـ الف : می حرام کنی .

«وجبريلُ وصالحُ المؤمنين» و جبرئیل یار اوست و همهٔ نیکان و گرویدگان.
«والملئکةُ بعد ذٰلك ظَهیرٌ(٤)» وفریشتگان پس‌ازآن همه یاران او اند.
«عَسَی ربُّهُ» سزاست‌وناچاره رسول‌را ازخداوند.«ان طَلَّقَکُنَّ» اگرطلاق دهد شما را [که زنان او اید] . «اَنْ یُبْدِلَهُ» که او را بدل دهد ازشما. «ازواجاً خیراً منکنَّ» زنانی به از شما. «مُسْلمات» خویشتن را فرمان برداری دادگان «مؤمنات» گرویدگان «قانتات» بفرمان برداری ایستادگان. «تآئبات» ازخطای خویش بازگردندگان.«عابدات» خدای پرستندگان. «سآئحات» روزه داران «ثیّبات» شوی اندگان (١). «وابکاراً(٥)» دوشیزندگان[١].
«یاایّها الّذین اٰمنوا» ای گرویدگان «قوا اَنْفُسَکم واهلیکم» باز دارید از خود و از کسان خود «ناراً وَقُودُها النّاس والحجارةُ» آتشی که هیزم آن مردم است و سنگ. «علیها ملآئکةٌ» بر آن گماشتگان اند فریشتگانی. «غلاظٌ شدادٌ» ستبرجگران سخت خشمان. «لایَعْصُونَ‌اللّٰه‌مآاَمَرَهم» سر نکشند از الله در هرچه ایشان را فرماید. «یَفْعَلُونَ مایُؤْمَرون (٦)» و میکنند آنچه ایشان را فرمایند.

«یاایّهاالّذین کفروا» ای ناگرویدگان. «لاتعتذروا الیوم» امروز خویشتن را ازملامت بازمپوشید.«انّماتُجْزَوْنَ ماکنتم تَعْمَلُون (٧)» شمارا امروز پاداش بآن دهند که درآن گیتی میکردید.
«یاایّها الّذین اٰمنوا» ای گرویدگان. «توبوا الی اللّٰه» توبه کنید و با خدای گردید «تَوْبَةً نَصُوحاً» بازگشتنی راست که ازو بازگشتن باجرم نبود. «عسی ربُّکم» الله برخود واجب کرد تائب را از شما. «ان یُکَفِّرَعنکم سیّٰاتکم» که بستَرد وناپیدا کند بدیهای شما. «وَیُدْخلَکُمْ جنّاتٍ‌تَجْری من تحتهاالانهار» ودرآردشمارا دربهشتهائی‌زیر درختان‌آن جویهاروان.«یَوْمَ لایُخْزی اللّٰه النّبی» در آن روز که الله خوارنکند و خجل رسول خویش را «والّذین‌اٰمنوا معه» ونه

---

١ ـ الف : دوشیزگان .

---

١) شوی اندگان : شوهر کردگان .

گرویدگان که با او باشند. «**نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم**» روشنائی ایشان بنهیب می‌شتابد پیش ایشان واز دست راست ایشان « **یقولون ربنا** » میگویند: خداوند ما. «**اتمم لنا نورنا**» تمام کن این روشنائی ما. « **واغفر لنا** » وبیامرز مارا. « **انک علی کل شیء قدیر**(٨)» که تو برهمه چیز توانائی.

«**یا ایها النبی** » ای پیغامبر. « **جاهد الکفار والمنافقین** » باز کوش با ناگرویدگان ومنافقان. «**واغلظ علیهم**» ودرشت باش برایشان[١]. « **ومأویهم جهنم**» و بازگشتنگاه ایشان دوزخ است. «**وبئس المصیر**(٩) » و بدجایگاه که آنست وبدشدنگاه.

«**ضرب الله مثلاً للذین کفروا** » مثل زد الله ناگرویدگان رادر نومیدی فردا ازخویشاوندان گرویده «**امرأة نوح وامرأة لوط**» زن نوح وزن **لوط**. «**کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین** » هردودرزنی دوبنده بودند ازبندگان ماشایستگان نیکان « **فخانتاهما** » کژرفتند هردوباایشان وناراست زیستند«**فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً**» هردوپیغامبران دوزن را هیچ بکارنیامدند و از خدای بایشان سودی نرسانیدند. «**وقیل ادخلا النار**»وایشان را گفتند: درروید هردودرآتش. « **مع الداخلین**(١٠)» با دیگر دوزخیان که می درروند.

«**وضرب الله مثلاً للذین آمنوا**» مثل زد الله گرویدگان را درایمنی ایشان از گزند کفرخویشاوندان برستاخیز «**امرأة فرعون**» مثل زد بزن **فرعون**« **اذقالت رب** » آنگه که گفت: خداوند من «**ابن لی عندک بیتاً فی الجنة**» مرا بنزدیک خویش خانه ای ساز دربهشت. «**ونجنی من فرعون وعمله**» و باز رهان مرا از **فرعون** و کردار او. **ونجنی من القوم الظالمین**(١١)» وبازرهان مرا ازاین قوم ستمکاران.

«**ومریم ابنت عمران**» ومریم دختر عمران. «**التی احصنت فرجها**» آن زن که پاک داشت فرج خویش «**فنفخنا فیه من روحنا**» دمیدیم در آن ازروح خویش «**وصدقت بکلمات ربها وکتبه**» وبپذیرفت واستوارگرفت سخن خداوند خویش را و

١ - الف : ورایشان.

نامهٔ او. «**و كانَتْ من القانتين** (١٢)» وازفرمابرداران بود [خداوند خويش را].

النوبة الثانية

اين سوره سيزده[1] آيت است، دويست و چهل و شش كلمه، هزار و صد و شصت حرف. جمله به **مدينه** فرو آمد باجماع مفسّران؛ ودراين سوره ناسخ ومنسوخ نيست. وعن **ابىّ بن كعب** قال: قال رسول‌الله (ص): «من قرأ سورة «**يا ايها النّبى لمَ تُحَرّم**» اعطاه‌الله توبةً نصوحاً».

قوله: «**يا ايّها النّبى لم تحرّم ما اَحَلَّ اللّه لك**» هذا اشدّ ماعوتب به رسول‌الله (ص) **فى القرآن**. حقّ تعالى و تقدّس عتاب ميكند رسول خويش را كه چرا حرام ميكنى برخود آنچه ما حلال كرده‌ايم ترا؟- اكنون خلاف است ميان علماء تفسير كه آن چه بود كه رسول برخود حرام كرد؟- **قومى گفتند**: سرّيت وى بود، **مارية القبطية**، مادر **ابراهيم** نبى[2] (ص)، بيرون **مدينه** در نخلستان درسرايى مقام داشت؛ كه زنان رسول نمى‌خواستند كه در **مدينه** باايشان نشيند، و گاه گاه رسول خدا از بهر طهارت بيرون شدى و او را ديدى؛ وسبب تحريم وى آن بود كه رسول هر شبانروزى نوبت داشت بحجره‌اى ازحجره‌هاى زنان، در نوبت **حفصه** دختر **عمر خطاب**، **حفصة** دستورى خواست تا بزيارت پدر شود. رسول خدا (ص) او را دستورى داد و خانه خالى گشت. كس فرستاد و **ماريه** را بخواند و ساعتى با وى خلوت داشت. **حفصه** بازآمد و رسول را با **ماريه** خالى ديد، بگريست و كراهيت نمود كه حرمت من برداشتى و در نوبت من و حجرهٔ من با **ماريه** خلوت ساختى. رسول خدا (ص) گفت: «اليست هى جاريتى احلّها اللّه لى؟» اين چه ضجرت ودلتنگى است؟ نه كنيزك منست والله مرا حلال كرده؟ اكنون خاموش باش كه ازبهردل تو وبراى رضاى تو اورا برخودحرام كردم، ونگر كه اين حديث پوشيده دارى وباهيچ زن اززنان من نگوئى.-جاء

١) چنين است درهردو نسخه.

٢) ابراهيم نبى: اضافهٔ بنوت است. مقصود ابراهيم فرزند خردسال رسول اكرم ازمارية قبطيه است.

فی‌التّفسیر : انّه حرّمها علی نفسه فی‌الحال وحلف ان لایطاها شهراً . بعضی مفسّران گفتند : این قصّه در نوبت و حجرهٔ **عایشه** (رض) رفت . **عایشه** حاضر نبود و **حفصه** بدو در سید . رسول (ص) اورا گفت : این حدیث با **عایشه** مگوی و از همهٔ زنان‌من پوشیده دار . **حفصه** آن ساعت از رسول بپذیرفت که پوشیده دارد . بعد ازآن‌بیرون آمد و با **عایشه** بگفت. **عایشه** در خشم شد و ضجرت نمود و با رسول (ص) گفت : آفی یومی وحجرتی ما فعلت هذا بـا حد من ازواجـك ؟ ـ رسول (ص) آن ساعت **ماریه** را بر خود حرام کرد و سوگند یاد کرد که : درحجرهٔ هیچ زنان خود نشود و زنان دراین قصّه بگفت وگوی آمدند . و یاران همه بترسیدند ، پنداشتند کـه رسول همهٔ زنان را طلاق داد . ایشان نیزهمّت کردند که زنان خود را طلاق دهند، تا بیست ونه روزبگذشت ورسول (ص) بحجره‌ها و نوبتهای ایشان باز گشت و ربّ ـ العالمین رسول را عتاب کرد که از بهر رضای زنان آن کنیزك را چرا برخود حرام کردی؟[۱] «**لم تحرّم مآاحلّ اللّه لك**» ؟ ـ قومی گفتند : رسول خدا (ص) عسل برخود حرام کرد وسبب آن بود که درخانهٔ **زینب بنت جحش الاسدیة** عکّه‌ای عسل‌بود، بعضی خویشان وی بهدیّه برده‌بودند؛ و رسول (ص) حلوا و عسل دوست داشتی و هر روز وی را عادت بود که بامداد بهمهٔ حجره‌ها بگشتی[۱] و ایشان را بپرسیدی . در خانهٔ **زینب** درازتر می‌بود کـه عسل پیش وی می‌نهاد و میخورد . **عایشه** را و **حفصه** را غیرت آمد ؛ آن دراز نشستن وی بنزدیك **زینب** ،وایشان هردو دوست یکدیگـر بودند ، بهم برساختند که چون رسول‌خدا درآید، آنکه که ازخانهٔ **زینب** باز گشته بودوعسل‌خورده، گوئیم‌ازتوبوی‌مغافیرمیآیدومغافیرصمغی‌است که‌ازوبوئی ناخوش دمد و رسول (ص) بوی ناخوش سخت کراهیت داشتی لانّه یأتیه‌الملك؛ ونیزبابعضی زنان دیگر بگفتند که : چون رسول (ص) درآید با وی همین گوئید . چون رسول این سخن‌پیاپی‌ازایشان‌می‌شنید، گفت : من‌عسل‌خورده‌ام،مگرآن‌نحل که عسل‌نهاده عُرفُط(۱) خورده‌بود،آنکه‌سوگندیادکرد که نیزنخورم وبرخود عسل حرام کردم[۲].

۱ـ الف: بگشتید. ۲ ـ الف: کرد.

۱) عرفط : نوعی ازدرخت طلق خارداراست . فرهنگ نفیسی .

ربّ العالمين آیت فرستاد که : « **لِمَ تحرّم ما احلّ اللّٰه لك** » . و قیل : حلف یمیناً فحرّمها بها فامر بالکفّارة فی الیمین . وقیل : حرّمها علی نفسه من غیر یمین . وکان التّحریم موجباً لکفّارة الیمین . قال المفسّرون قصّة العسل اسندُ و قصّة **ماریة** اشبه.

« **تبتغی مرضات ازواجك** » ای ـ تبتغی بتحریمها مراد ازواجك . « **واللّٰه غفورٌ رحیم** » غفر لك ما فعلت من التّحریم .

« **قد فرض اللّٰه لکم تحلّة ایمانکم** » الفرض : التّقدیر ، لذلك سمّیت المقدّرات الفرائض لما فیها مـن الاعداد والانصباء ، من ذلك قوله عزّ و جلّ : « سورة انزلناها و فرضناها » ای ـ فرضنا فیها ـ یعنی : قدّرنا ، والتّقدیر : هو تحدید حدّ الزّنا مائة جلدة و حدّ القاذف ثمانین جلدة . و منـه قوله تعالی : « او تفرضوا لهنّ فـریضة » ای ـ تقدروا لهنّ مهراً مقدّراً . والتّحلّة : التّحلیل . والتّعلة : التّعلیل ، و کذلك التّبصرة والتّذکرة ، وهذا الفرض هو التّحلیل بما فی سورة المائدة وهو الاطعام والکسوة والعتق والصّوم . وقوله : « **تحلّة ایمانکم** » ای ـ کفّارة ایمانکم ، سمّیت الکفّارة تحلّة لأنّها تحلّل الحرج . « **واللّٰه مولیٰکم** » ای ـ سیّدکم ومتولّی امورکم له ان یتعبّدکم بما یشاء . « **وهو العلیم** » بماکان من النّبی (ص) ومن نسائه . « **الحکیم** » حکم له بکفّارة الیمین والتّحلیل لماحرّمه علی نفسه . قیل : انّه صلّی اللّٰه علیه وسلّم کفّر بعتق وعاود **ماریة** .

« **واذْ اَسَرَّ النّبی** » ای ـ کلّم النّبی (ص) فـی سرّ الی بعض ازواجه ، وهـی **حفصة** ، « **حدیثاً** » . وهو تحریم جاریته او ماکان حرّم علی نفسه ممّا احلّه اللّٰه له . و قیل : حلف ان لایطأ جاریته . « **فلمّا نَبَّاَتْ به** » ای ـ اخبرتْ **حفصة** بالحدیث الّذی اسرّ الیها رسول اللّٰه (ص) صاحبتها یعنی **عایشة** . « **واظهره اللّٰه** » الهاء ضمیر النّبی (ص) ، ای ـ اطلع اللّٰه نبیّه علی انّ **حفصة** قد انبأت بذلك **عایشة** . « **عرف بعضه و اعرض عن بعض** » ای ـ اخبر النّبی (ص) **حفصة** بعض[1] ذلك الحدیث « **واعرض عن بعض** » فلم یعرّفها ایّاه ولم یُخبرها بـه علی وجه الکرم والاغضاء . قال **ابن عیینة** ماناقش کریم قطّ . و قال **الحسن** مااستقصی کریم قطّ . معنی آیت آنست که : رسول خدا (ص)

۱ـ الف : بعد.

در بدو این قصّه با **حفصه** دو سخن گفته بود : یکی حدیث **ماریه** و تحریم وی و دیگر حدیث خلافت که بعد از من خلافت **ابوبکر** و **عمر** را خواهد بود . گفتار این دوحدیث پوشیده دار وبر کس آشکارا مدار[۱] **حفصه** . هردوسخن با **عایشه** بگفت . ربّ‌العالمین رسول خویش را (ص) خبرداد که **حفصه** سرّ تو آشکارا کرد و آنچه تو گفتی که پوشیده دار با **عایشه** بگفت . پس رسول (ص) **حفصه** را عتاب کرد وبعضی از آنچه با **عایشه** گفته بود باز گفت وبعضی بازنگفت. حدیث تحریم **ماریه** باز گفت و حدیث خلافت بازنگفت و در پوشید کی بگذاشت ، نمی‌خواست که منتشر شود . اینست که‌الله گفت: « **عرّف بعضه واعرض عن بعض**». **کسائی** « **عرف** » بتخفیف خواند بر معنی وعید، ای - جازی علیه- . کمال تقول : قد عرفت‌ماصنعت . یعنی: ساجاز یك علیه . این چنانست که پارسیان گویند از سر غضب و تهدید : آری بدانستم فعل تو، یعنی که پاداش فعل تو بتو رسانم . رسول خدا (ص) با **حفصه** همین گفت و پاداش وی آن بود که او را طلاقی داد و با خانهٔ پدر فرستاد . **عمر خطاب** گفت : لوكان فی آل‌الخطّاب خير لمّا طلّقك رسول‌الله . **مقاتل** گفت: رسول خدا او را طلاق نداد ، لکن همّت کرد که اورا طلاق دهد؛ **جبرئیل** (ع)آمد و گفت: لاتطلّقها فانّها صوّامة قوّامة وانّها من نسائك فی‌الجنّة « **عرّف بعضه** » عتاب است « **واعرض عن بعض** » مسامحت است ؛ هم بیم داد وهم مسامحت کرد . « **فلمّا نبّاها به**» ای - نبّأالنّبی **حفصة** بذلك‌الحديث «**قالت**» **حفصة** « **من انباك هذا** » ؟ ای - من اخبرك بانّی افشيت‌السّر؟ . «**قال**» النّبی ، (ص) : « **نبّانی العليم** » بسرائر عباده و ضمائر قلوبهم . « **الخبير** » بجميع‌الامور لايخفی عليه شیء .

« **ان تتوبا الی اللّه** » این‌خطاب با **عایشه** و**حفصه** است‌وجواب‌شرط‌محذوف است ، ای - « **ان تتوبا الی اللّه** » فهذا الواجب . لانّ قلوبكما قد زاغت و مالت عن‌الحقّ واستوجبتما التّوبة . قال **ابن زيد** : مالت قلوبكما بانّ سرّكما ماكره رسول‌الله (ص) من تحريم جاريته. میگوید: اگرتوبه کنید از پشتی دادن یکدیگر بایذاء رسول‌خداسزای شما وواجب برشما اینست که دلهای‌شما‌ازراستی‌بگشته‌است،

---

۱ - الف : آشکارا مکن .

که آنچه رسول خدا کراهیت داشت و برنج دل وی باز گشت از تحریم **ماریه** شما بآن شادی نمودید . « **وان تظاهرا علیه** » قرأ اهل **الکوفة** تظاهرا بتخفیف الظّاء ، والآخرون بتشدیدها ای تتعاونا علی اذی النّبی (ص) . فلایضرّه تظاهر کما علیه . « **فانّ اللّه هومولیه** » ولیّه وناصره . « **وجبریل** » معینه . « **وصالحُ المؤ منین** » یعنی **ابابکر و عمر** « **والملئکة بعدذلك** » ای مع ذالك . « **ظهیر** » ای ـ اعوان متظاهرون علی من یؤذیه . وقوله « **ظهیرٌ** » واحد بمعنی الجمع کقوله : « وحسن اولئك رفیقاً » .

« **عسی ربّه ان طلّقکنّ** » ای ـ واجب من اللّه ان طلّقکن رسوله . « **ان یبدله ازواجاً خیراً منکنّ مسلمات** » ای ـ خاضعات للّه بالطّاعة « **مؤمنات** » مصدّقات بتوحید اللّه . « **قانتات** » مطیعات للّه مصلّیات « **تآئبات** » راجعات من الذّنوب . « **عابدات** » موحّدات . « **سآئحات** » صائمات سمّی الصّائم سائحاً لانّه یسبّح فی النّهار بلازاد . وقیل : مهاجرات ، وقیل : « **سائحات** » ای ـ یسحن معه حیث ماساح . « **ثیّبات** » یعنی **آسیة بنت مزاحم** امرأة **فرعون** . « **وابکاراً** » **مریم بنت عمران** امّ **عیسی** (ع) یعنی : لوطلّقکنّ بعثنا هما له . قیل : الآیة واردة فی الاخبار عن القدرة لاعن الکون ، لانّه قال : « **ان طلّقکنّ** » وقد علم انّه لایطلّقهنّ هذا کقوله : « وان تتولّوا یستبدل قوماً غیرکم ثم لایکونوا امثالکم » وهذا اخبار عن القدرة لاان فی الوجود امّة هی خیر من امّة **محمد** (ص) .

« **یا ایّها الّذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم ناراً** » ای ـ مروهم بالخیر وانهوهم عن الشّرّ وعلّموهم وادّبوهم تقوهم بذلك . « **ناراً وقودها النّاس** » ای ـ حطبها وماتوقد به النّاس . اقتصر علی ذکر النّاس دون الجنّ ، لانّ المقصود فی الآیة تحذیر الانس . « **والحجارة** » هی حجارة الکبریت لانّها اشدّ حرارة . ویحتمل ان یریدبها الاصنام المعبودة دلیلها انّکم وماتعبدون من دون اللّه حصب جهنّم « **علیها** » ای ـ علی النّار « **ملآئکة** » موکّلون وهم الزّبانیة التّسعة عشر واعوانهم . « **غلاظٌ شداد** » ای ـ غلاظ الاقوال شداد الافعال . وقیل : غلاظ الخلقة شداد اقویاء ، یعملون بارجلهم کمایعملون بایدیهم ، لم یخلق اللّه فیهم الرّحمة یدفع الواحد منهم بالدّفعة الواحدة

سبعین الفاً فی النّار «**لایعصون اللّٰه ماامرهم**» فی عقوبة الکفّار. «**و یفعلون مایؤمرون**» من غیر تأخیر وزیادة و نقصان . و دلّت الآیة علی وجوب الامر بالمعروف فی الدّین الاقرب فالاقرب .

« **یا ایّها الّذین کفروا لاتعتذروا الیوم** » القول هاهنا مضمر- ای - یقال لهم یوم القیامة « **لاتعتذروا الیوم** » اذلایقبل منکم الاعتذار، نظیره «فیومئذ لاینفع الّذین ظلموا معذرتهم » . «**انّما تجزون** » بالآخرة «**ماکنتم تعملون** » فی الدّنیا .

«**یا ایّها الّذین آمنوا توبوا الی اللّٰه توبةً نصوحاً**» قرأ **ابوبکر** عن **عاصم** «**نصوحاً**» بضمّ النّون وهو مصدر نصح نصحاً ونصوحاً، ای -توبة ذات نصح ونصوح ' تنصح صاحبها بترك العود الی ما تاب منه . وقرآءة العامّة بفتح النّون مثل صبوروشکور و معناه : الخالص الصّادق . یقال : نصح الشیء اذا خلص ونصح له : اخلص له القول . وقال **الزّجاج** : هومن النّصح وهوالخیاطة والمنصح والنّصاح الابرة والنّصاح خیط الخیّاط کان التّوبة سمّیت نصوحاً لانّها تخیط مایخرق الذنب . وفی الخبر انّ رسول اللّٰه (ص) قال : « المؤمن واه راقع فطوبی لمن مات علی رقعه» . روی عن **عمر** رضی اللّٰه عنه قال : التّوبة النّصوح ان یتوب ثمّ لایعود الی الذّنب کمالا یعود اللّبن الی الضّرع . و قال **الکلبی** : التّوبة النّصوح ان یستغفر باللّسان و یندم بالقلب و یمسك بالبدن . و قال **سعیدبن جبیر** : هی توبة مقبولة ولاتقبل مالم یکن فیها ثلاث : خوف ان لاتقبل ، ورجاء ان تقبل، وادمان الطّاعات . وقال **ابوبکر الورّاق** : هی ان تضیق علیك الارض بمارحبت وتضیق علیك نفسك کتوبة الثّلاثة الّذین خلّفوا. وقال **ابوبکر الزّقاق المصری** : هی ردّ المظالم واستحلال الخصوم وادمان الطّاعات . و قال **ذوالنّون** : علامتها ثلاث : قلّة الکلام ، وقلّة الطّعام ، و قلّة المنام . وقال **سهل بن عبداللّٰه** هی : توبة اهل السّنّة والجماعة، لانّ المبتدع لاتوبة له بدلیل قوله(ص) : « حجر اللّٰه علی کلّ صاحب بدعة ان یتوب » «**عسی ربّکم ان یکفّرعنکم سیّئاتکم**» ان تبتم . « **و یدخلکم جنّات تجری من تحتها الانهار یوم لایخزی اللّٰه النّبی** » ای - یکفّر عنکم سیئاتکم فی یوم لایخزی اللّٰه النّبی ، ای - لایذلّه ولایهینه ولایشوره فیمایشفع ولایقع خلف فیماوعد المؤمنین من اللّٰه . **والّذین آمنوا معه** » لایخزیهم ایضاً . وقیل : تمّ الکلام علی النّبی

ثمّ استأنف فقال: «والّذين آمنوا معه نورهم يسعىٰ بين ايديهم و بأيمانهم» اى ـ يحيط بهم نور اعمالهم اذا مشوا على الصّراط. وقيل: اراد بقوله «و بايمانهم» اى ـ و بايمانهم كتبهم الّتى فيها بشارتهم بالجنّة. وفى التّفسير انّ انوارهم متفاوتة على حسب اعمالهم منهم من يكون نوره الى مسافة بعيدة يسعى بين يديه ومنهم من نوره لايتعدّى موضع قدمه وهذا عند جوارهم على الصّراط. «يقولون ربّنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انّك على كلّ شىء قدير» انّما يقولون ذلك اذا طفىء نور المنافقين و يبقون فى الظّلمة فيخافون ان يطفا نورهم ايضاً.

«يا ايّها النّبى جاهد الكفّار» بالسّيف. «والمنافقين» باللّسان و اظهار الحجّة. «واغلظ عليهم» لاتلاينهم ولا تضعف فى مجاهدة الكفّار ومقاتلتهم وجدال المنافقين و محاجّتهم واغلظ عليهم عايد على الفريقين جميعاً، ثمّ اخبر تعالى عن مقامهم فى الآخرة و ما اعدّلهم، فقال: «ومأويٰهم جهنّم وبئس المصير». قيل: النّفاق امر مستتر فى القلب ولم يكن للنّبى (ص) سبيل الى ما فى القلوب من النّفاق والاخلاص الّا بعد اعلام من قبل[1] الله تعالى فامر صلّى الله عليه وسلّم بمجاهدة من علمه منافقاً باعلام الله ايّاه باللّسان دون السّيف لحرمة تلفّظه بالشّهادتين و ان يجرى عليه احكام المسلمين مادام كذلك الى ان يموت.

قوله: «ضرب الله مثلاً للّذين كفروا امرأة نوح وامرأة لوط» ختم السّورة بما يعود الى اوّلها من وعظ نساءِ النّبى واعلامهنّ ان اتّصالهنّ برسول الله (ص) لايدفع عنهنّ العذاب كما لم يدفع ولم ينفع امرأة نوح واسمها و اعلة وامرأة لوط و اسمها واهلة، وانّما ينفع العمل الصّالح، «كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحَيْن فخانتاهما» بالنّفاق و ابطان الكفر و افشاءِ اسرارهما. كانت امرأة نوح تقول انّه مجنون وتخبر الجبابرة بايمان من آمن به ليقتلوه و يفتنوه. وكانت امرأة لوط تخبر القوم اذا اتاه ضيف ليتعرّضوا له بالفجور ولم يكن خيانتهما فى الفرج، فقد عصم الله انبياءه من ذالك. «فلم يغنيا عنهما من الله شيئاً» اى ـ لم يغنيا عن امرأتيهما من الله دفع

---

١ ـ الف: فضل.

عذاب. «**وقیل ادخلا**» ای - قیل: لزوجتی **نوح** و **لوط** «**ادخلا النّار مع الدّاخلین**» ای - یقال لهما فی‌القیامة. و ذکر بلفظ جمع المذکّر لانّهنّ لاینفردن بالدّخول و اذا اجتمعا فالغلبة للذّکور. و کذلك قوله: «**من القانتین**».

«**وضرب اللّه مثلاً للّذین آمنوا امرأة فرعون**» نصب قوله امرأة **فرعون** بدلاً من قوله مثلاً. ویجوزان یکون معناه ضرب مثلاً بامرأة **فرعون** فلمّا حذف الباء نصب «**اذ قالتْ ربّ ابن لی عندك بیتاً فی الجنّة**» قیل: لمّا آمنتْ امرأة **فرعون** امربها فشدّت باربعة اوتاد ووضعت علی‌صدرها صخرة عظیمة، «**فقالت ربّ ابن لی عندك بیتاً فی الجنّة**» فاراها اللّه بیتهـا فی‌الجنّة من درّة وکانت الملائکة تظلّلها باجنحتها وقیل: لمّا اتوها بالصّخرة: «**قالت ربّ ابن لی عندك بیتاً فی الجنّة**» فابصرت بیتها فی‌الجنّة من درّة و انتزع اللّه روحها فالقیت الصّخرة علی جسد لیس فیه روح ولـم تجـد ألماً من عـذاب **فرعون**. «**ونجّنی من فرعون وعمله**» ای - من کفره وشرکه، وقیل: من تعذیبه، وقیل: من جزاء اعماله [۱] و هوالنّار. «**ونجّنی من القوم الظّالمین**» یعنی: اهل مصر، قوم **فرعون**، امراللّه تعالی ازواج النّبی (ص) بان یسلکن سبیلها فی‌الایمان والصّبرللّه و ترك الکفرباللّه.

«**و مریم ابنت عمران الّتی احصنت فرجها فنفخنا**» یعنی: نفخ **جبرئیل** بامرنا فیه، ای - فی جیب درعها؛ وقیل: فی فرجها، وقیل: فی **عیسی** **من روحنا** المخلوقة لنا. «**وصدّقت بکلمات ربّها**» یعنی: الشّرایع‌الّتی‌شرعهااللّه للعباد بکلماته المنزلة. وقیل: صدّقت بعیسی‌وهو کلمةاللّه قرأ **ابوعمرو** و**یعقوب** و**حفص** عن **عاصم** وکتبه علی‌الجمع، ارادالکتب الّتی‌انزلت علی **ابراهیم** و **موسی** و **داود** و **عیسی** علیهم‌السّلام. و قرأ الآخرون بکتابه علی‌التّوحید والمرادبه **الانجیل** ای-قبلته‌منه. **وکانت من القانتین** المطیعین لربّها و قیل: یرید بالقانتین رهطها و عشیرتها فانّهم کانوا اهل صلاح مطیعین للّه -. روی عن‌النّبی (ص) قال: «حسبك من‌نساء العالمین **مریم بنت عمران** و **خدیجة بنت خویلد** و**فاطمة بنت محمد** و**آسیة** امرأة **فرعون**. وروی عن **معاذبن جبل**: انّ‌النّبی (ص) دخل علی **خدیجة** وهی‌تجود بنفسها، فقال:

۱- الف: عمله.

اتكرهين مانزل بك يا **خديجة** وقد جعل الله في الكره خيراً كثيراً . فاذا قدمت على ضراتك فاقرئهن منّي السّلام . قالت : يا رسول‌الله و من هنّ ؟ - قال **مريم بنت عمران وآسية بنت مزاحم ، و حليمة اخت موسى** . - فقالت بالرّفاء والبنين .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « **بسم الله الرّحمن الرّحيم** » اسم عزيز يمهل من عصاه فاذا رجع وناداه اجابه ولبّاه . فان لم يتوسّل بصدق قدمه في ابتداء امره فاذا تنصّل بصدق ندمه في آخر عمره اوسعه غفراً ، وقبل منه عذراً ، واكمل له ذخراً ، واجزل لديه برّاً . نام خداوندی که بی نام او سخن مبتر آید ، وبی ذکراو گفتار مختصر آید ، بی ستایش او آرایش گفتار نیست ، بی آشنائی او روشنائی اسرار نیست . بی خدمت اوتن را نظام نیست ، بی نعمت اوجان را قوام نیست . بی جود او وجود نیست . بی لطف او شهود نیست . پادشاهی که صنع او بی آلت است ، وخواست اوبی علّت . کریمی که کرم او بی حدّاست ، وقدرت اوبی نهایت . مهربانی که بندهٔ حقیر را آن محلّ نهاد که روز بیعت باوی نداء : « انّ الله اشتری » کرد ، وقت میثاق تلقینش « قالوا بلی » کرد ، در لوح رقمش : « سبقت لهم منّا الحسنی » کرد ، روز ایثار نصیبش : « والزمهم کلمة التّقوی » کرد . اینت کرم ورحمت ، اینت عنایت و شفقت ! قادری که هرچه خواهد تواند . ازپولاد چه سخت تر؟ که بردست **داود** چون موم پیچا کرد: « والنّاله الحدید؟ » اززمین وآسمان چه گنگ تر ؟ ایشان رابی زبان فرا نوا کرد که : « قالتا آتینا طائعین » ! ازبندهٔ عاصی که بیچاره تر؟ او را بخود آشنا کردوباوی ندا کرد که : « **یاایّها الّذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحاً** » ! ای گرویدگان آشنایان ودوستان همه توبت کنید ، بدرگاه من باز آئید ، بامن گردید ؛ اگر شما آن کردید که ازشما آید ، من آن کنم که ازمن آید . هیچ جای معیوب نپذیرند مگراینجا ، باز آئید . بهیچ درگاه گناه نیامرزند مگراینجا ، پناه بامن آرید . از نامهربانان بمهربان آئید . از درد نومیدی بامید آئید . ما را از گناه آمرزیدن باك نیست ، باز آئید . ما را از معیوب

پذیرفتن عارنیست ، باز گردید . نظیر آیت خوان : « وانیبوا الی ربّکم » مقام انابت برتر است ازمقام توبت. انابت بازگشت بنده‌است باخداوند خویش بدل‌وهمّت ، وتوبت بازگشت بنده‌است ازمعصیت باطاعت. انابت چیست ؟ ازوادی نفاق بقدم صدق بوادی سکینت آمدن ، واز وادی بدعت بقدم تسلیم بوادی سنّت آمدن ، وازوادی تفرّق بقدم انقطاع بوادی جمع آمدن . و از وادی دعوی بقدم افتقار بوادی تفرید آمدن . از وادی خرد بقدم فاقت باحقّ آمدن . توبت چیست ؟ شفیعی مطاع ، و کیل دری مشفق ، نائبی کریم ، نقش گناه محو کند وحقّ بشفاعت او از بندهٔ گنه‌کار عفو کند . دیوان بنده ازعصیان پاك ومطهّر کند ، مرد تائب را بامردبی گناه برابر کند . اینست که مصطفی (ص) گفت : « التّائب من الذّنب کمن لاذنب له » و قال صلّی‌الله علیه وسلّم: «انّ‌الله تعالی افرح بتوبة عبده من الظّمآن الوارد الضّالّ الواجد العقیم الوالد». میگوید : حقّ تعالی بهیچ طاعتی چنان زود خشنود نشود که بتوبت تائبان . رضاء او بتوبهٔ گناهکار همچون شادی آن تشنه دان که در بیابان خشك بی آب ناگاه بآب زلال رسد ، یا همچون مسافری که دربیابانی مهلك بار ومرکب خویش گم کند ، آنگه پس ازنومیدی ناگاه بسرمرکب وبارخویش رسد ؛ یاچون پیرزنی نازاینده آرزومند فرزند که ناببوسان اورا بشارت فرزندی نیکوسیرت ، زیباصورت ، رسد ؛ درهمهٔ عالم هیچ شادی در جنب این سه شادی نرسد و این سه شادی درجنب رضاء حق از توبهٔ تائب ناچیز ومتلاشی گردد. حکم قدم چنان رفته که اگر کسی هفتادسال درخرابات معصیت کند . آنگه روزی بدردی غسلی کند. باندوهی لباس وفا درپوشد ، بتشویری بمسجد درآید ، بحیرتی نیّتی کند بحسرتی دست بردارد ، بدهشتی تکبیر گوید ، در حضرت نماز وراز شود . هنوزآن نمازتمام نکرده باشد که ازجلیل وجبّار ندا آید با اهل ملکوت که یا گماشتگان ما ، درین آسمانها ، امروز همه عبادتهای خویش بگذارید . زجل(۱) تسبیح و تقدیس درباقی کنید . و عطر استغفار ستوزید ؛ آن بندهٔ برگشتهٔ ما راکه با درگاه ما آمد ، آن آبی که به تکلّف از آن دیدهٔ دردناك او بیرون آمد ، درخزانهٔ رحمت بنهید ؛ تا فردا درعرصات قیامت رضوان را فرستیم

۱) زجل : صوت وآواز ونشاط وبلندی‌آواز . فرهنگ نفیسی .

تا دست او گیرد و گرد قیامتش بر آرد و این ندا میکنند که: «هذا عتیق‌الله» این آزاد کردهٔ خداوند است و بمغفرت رسیدهٔ حق، برای آنکه در گناهکاری هم داغ محمد بر زبان داشت هم داغ مهر مادر در دل.

آورده‌اند: که فردا در قیامت بنده‌ای را نامهٔ خویش بدست دهند، آن کردار آلودهٔ خود بیند سر در پیش افکند، اندوهی عظیم بر وی نشیند. حقّ تعالی بوی نظر رحمت کند، گوید: ای بیچارهٔ روز فرو شده سر بر دار که امروز روز آشتی است و هنگام نثار رحمت. بنده از شرم حقّ همچنان سردر پیش افکنده میدارد تا ربّ العزّة بکرم خود گوید: بعزّت من که سرازپیش برداری ودرجلال من نگری. اگر تو دردنیا آن نکردی که من فرمودم، من امروزدرروزبیچارگی ودرماندگی تو آن کنم که تو خواهی «قل کل یعمل علی شاکلته» هر کس آن کند وازوی آن آید که سزای وی بود. تو بی‌وفائی کـه ترا چنان آفریدم، سزای من همه وفا و کرم که صفت من اینست. پس جام شراب قدس بردستش نهند یکدم در کشد نعره زنان چون و الهان در آن صحراءِ قیامت می‌آید و زبان حال وی میگوید:

تبسّطنا علی الآثام لمّا رأینا العفو من اثرالذّنوب

چون عفو تو راه جرم من پاك ببست زین پس همه درمعصیت آویزم دست.

اینست که ربّ العالمین گفت: «فاولئك یبدّل‌الله سیّئاتهم حسنات وکان الله غفوراً رحیماً».

الجزء التاسع والعشرون

٦٧ - سورة الملك - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم اللّه الرّحمن الرّحيم » بنام خداونـد فراخ بخشايش مهربان .

« تبارَكَ » بزرگست وبزرگوارو با بركت‌خداونددر كردگارى وكارسازى « الّذى بيده المُلك » او كه بدست اوست پادشاهى [مى بخشد و مى‌ستاند] . « وهوعلى كلّ شىء قدير(١) » واو برهمه چيز تواناست .

« الّذى خَلَقَ الموتَ والحيوٰةَ » او كه بيافريـد مرگى و زندگانـى . « لِيَبْلُوَكم ايّكم اَحْسَنُ عملاً » تا بيازمايد شما را كه كيست از شما نكوكارتر ؛ « و هوالعزيزُالغفور(٢) » واوست كه تواند وتاود امّا مى پوشد ومياّمرزد .

« الّذى خَلَقَ سبعَ سمٰوات طباقاً » او كه بيافريد هفت آسمان طبق طبق زبر يكديگر « ماترىٰ فى‌خَلْق الرّحمٰن‌من‌تفاوت » نبينى‌درآفرينش رحمن‌چيزى فروشده تا چيزى درمى‌بايد ١ « فارجع البصر » چشم خويش و نگرستن خويش بآن باز گردان . « «هَلْ ترىٰ من فُطور(٣) » تاخود هيچ شكافى بينى درآسمان يا گشادى ؟ .

«ثمّ ارجع البصر كرّتين» بازچشم خويش ونگريستن خويش بازآر ديگر باره . «يَنقلب اليك البَصَر» با پس آيد با تو چشم از نگـريستن و عيب جستن «خاسئاً » كم آمده و باپس ٢ مانده «وهوحَسير(٤) »واو مانده وباز ايستاده .

«ولقد زَيّنّاالسّمآءَ الدّنيا بمصابيح» بياراستيم آسمان پيشين بچـراغها

---

١ ـ الف : مى دربايد . ٢ ـ الف : بازپس مانده .

«**وَجَعَلْناها رجوماً للشّياطين**» آن را چنان کردیم تا بآن شیاطین رانند از در آسمان «**واعتدنا لهم عذابَ السّعیر**(٥)» وساختیم ایشان را عذاب آتش.

«**وللّذین کفروا بربّهم عذابَ جهنّم**» وایشان‌راست که بنگرویدند بخداوند خویش عذاب دوزخ «**وبئس المصیر**(٦)» وبد جایگاه که دوزخ است.

«**اذآ اُلقوا فیها**» چون ایشان را درافکنند درآتش «**سمعوا لها شهیقاً**» آتش را آوازی شنوند زشت صعب «**وهی تفور**(٧)» وآن میجوشد.

«**تکادُ تَمیزّ من الغیظ**» خواهد که پاره پاره گردد از خشم. «**کُلّما اُلقی فیها فوجٌ**» هر که که گروهی را درآن افکنند «**سَاَلَهم خزنتُها**» بپرسد ایشان راعذاب سازان دوزخ. «**اَلَمْ یَاْتکم نذیر**(٨)» نیامدبشماهیچ آگاه کننده؟ وترساننده «**قالوا بلیٰ قد جآءَنا نذیر**» گویند: آری آمد بما آگاه کننده ای. «**فکذّبنا**» دروغ زن گرفتیم او را «**وقُلْنا مانزل اللّه من شیء**» وگفتیم الله هیچ چیز فرو نفرستاد «**ان انتم الاّ فی ضَلال کبیر**(٩)» نیستید شما مگر در گمراهی بزرگ.

«**وقالوا لو کُنّا نَسْمَعُ**» وگویند: اگر ما می‌شنیدیم[1] چنانك زیر کان شنوند. «**او نعقلُ**» یا ما درمی‌یافتیم چنانکه مؤمنان دریابند «**ما کُنّا فی اصحاب السّعیر**(١٠)» ما در دوزخیان نمی بودیم[2].

«**فاعترفوا بذنبهم**» بگناه‌خویش‌اقرار کنند. «**فسُحْقاً لاصحاب السّعیر**(١١)» دوری باد دوزخیان را.

«**انّ الّذین یخشون ربّهم بالغیب**» ایشان که می‌ترسند ازخداوند خویش نا دیده «**لهم مغفرةٌ واجرٌ کبیر**(١٢)» ایشان را آمرزش است ومزد بزرگوار.

«**واَسرّوا قَوْلَکم او اجْهَروا به**» نهان دارید سخن خویش یا آشکارا ببانگ «**انّه علیمٌ بذات الصّدور**(١٣)» که خدای داناست بهرچه دردلهاست.

«**الاٰ یعلَمُ مَنْ خَلَقَ**» نداند او که دل آفرید که در دل چیست یا رهی آفرید که حال او چیست؟ «**وهو اللّطیف الخبیر**(١٤)» و اوست باریك دان دوربین

١ ـ الف: می شنیدید. ٢ ـ الف: در دوزخیان نبودید.

آگاه و دانا .

« **هو الّذی جَعَلَ لکم الارضَ ذَلُولاً** »اوست که شمارا زمین بیافرید فرودست و فرمانبردار « **فَامْشوا فی مناکبها** » میروید در کنار هـای آن « **وکُلوا من رزْقه** » و میخورید از روزی او « **والیه النّشور**(۱۵) » و برخاست از گور رفتن راست بسوی او .

« **ءَاَمِنْتُمْ مَنْ فی السَّمآء** » ایمن می‌باشید[۱] ازو که در آسمان «**اَنْ یَخْسِفَ بکم الارض** » که در زمین فرو برد شما را « **فاذاهی تَمُور**(۱۶) » آنگه زمین شما را گرداند .

« **اَمْ اَمِنْتُم من فی السَّمآءِ** » یا ایمن باشید[۲] ازو که در آسمان « **اَنْ یُرْسلَ علیکم حاصباً** » که فرو گشاید بر شما سنگباران «**فستعلمون کیف نذیر**(۱۷) » آری بدانید که چون بود آنچه میترسانیدم از آن .

« **وَلقَدْ کذّبَ الّذین من قبلهم** » دروغزن گرفتند ایشان که پیش از ایشان بودند پیغمبران مـرا « **فکیف کان نکیر**(۱۸) » چون بود و چـون دیدی نشان ناخشنودی من .

« **اَوَلَمْ یَرَوا الی الطّیر فَوْقَهُمْ** » نمی‌بینند و نمی‌نگرنـد مرغ زبر ایشان « **صافّات** » پروا کرده و گسترانیده « **وَیَقْبِضْنَ** » و باز پر فراهم آرند پریدن را « **مایُمْسِکُهُنَّ الّاالرّحمن**» نگه نمیدارد آن را چنان مگر رحمن « **انّه بکلّ شیء بصیر** (۱۹) » که او بهمه چیز بیناست و دانا .

« **اَمَّنْ هذاالّذی هو جندٌ لکم** » یا آن کیست که شمارا سپاهست« **ینصرکم من دون الرّحمن** » که شمارا یاری دهد اگر اللّه یاری ندهد « **ان الکافرون الّا فی غرور**(۲۰) » نیستند ناگرویدگان مگر در فریب[۳] .

« **اَمَّنْ هذا الّذی یَرْزُقُکم** » یا آن کیست که شما را روزی دهد «**انْ اَمْسَكَ رزْقه** » اگر اللّه روزی خود باز گیرد « **بل لَجُّوا فی عتوٍّ و نفور**(۲۱) »نیست جز آنکه

۱ـ الف : ایمن بید . ۲ ـ یا ایمن بید . ۳ ـ الف : فرهیب .

می‌ستیهند[۱] درشوخی و در رمیدن .

« **افمن یمشی مکباً علیٰ وجهه** » او کـه نگونسار میرود بر روی خویش « **اهدی** » راه راست‌تر است وراستروتر « **امّن یمشی سویّاً** » یا او که رود راست و بچم « **علی صراط مستقیم** (۲۲) » بر راه راست .

« **قل هو الّذی انشاکم** » پیغامبر من گوی او آنست که بیافرید شما را پس آنکه نبودید « **وجعل لکم السّمع والابصار والافئدة** » وشما را گوش آفرید و شنوائی و چشم وبینائی و دل « **قلیلاً ما تشکرون** (۲۳) » چون اندك بآزادی[(۱)] و سپاسداری می‌باشید[۲].

« **قل هو الّذی ذرأکم فی الارض** » بگو او آنست کـه بیافرید شما را در زمین « **والیه تحشرون** (۲٤) » و شما را پیش او خواهند برد .

« **ویقولون متیٰ هذا الوعد ان کنتم صادقین** (۲۵) » و میگویند کـی این هنگام رستاخیز که اگر راست میگوئید[۳]؟

« **قل انّما العلم عندالله** » بگو دانش آنچه می‌پرسید نزدیك خدایست .

« **وانّما انا نذیر مبین** (۲٦) » و من درین میان آگاه کننده‌ای آشکارا ام .

« **فلمّا رأوه زلفة** »چون آن رابینند از نزدیك« **سیئت وجوه الّذین کفروا** » بد اندوه وبیم پیدا شود در رویهای نا گرویدگان« **وقیل** »و گویندایشان‌را . « **هذا الّذی کنتم به تدّعون** (۲۷) » این آن روز است وآن کار که آن را درآن گیتی از ما می‌بازخواستید ومی‌جستید .

«**قل ارأیتم**» بگو چه بینید « **ان اهلکنی الله ومن معی** » اگر الله مـرا بمیراند وهر که با من « **او رحمنا** » یا ببخشاید برما « **فمن یجیر الکافرین من عذاب**

---

۱ ـ الف : ستهند ۲ ـ الف : می‌بید ۳ ـ الف : می‌راست گوئید .

---

۱) آزادی : بمعنی سپاسداری وشکر گزاری‌است، مولانا فرماید :

ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو وسوسن آزادی کنید .

شیخ فرمود :

بخرمی و بخیر آمـدی و آزادی که ازصروف زمان درامان حق بادی .

الیم » ؟ آن کیست که بزینهار دارد کافران را از عذاب درد نمای ؟

« **قل هو الرّحمٰن اٰمنّا** » بگو اوست آن رحمن که بگرویدیم باو « **و علیه توکّلنا** » وپشت بـاو باز کـردیم « **فستعلمون من هو فی ضلال مبین** (۲۹) » آری آگاه شوید که آن کیست که در گمراهی آشکار است .

« **قل ارأیتم** » بگو چه بینید . « **ان اصبح ماؤکم غوراً** » اگر این آب شما هنگامـی در زمین فرو شود « **فمن یأتیکم بماءٍ معین** (۳۰) » آن کیست کـه شما را آب آرد آشکارا بر روی زمین روان و پیدا .

النوبة الثانیة

این سورة الملك هزارو سیصد حرف است ، سیصد و سی کلمه ، سی آیت ، و جمله به **مکّه** فرود آمد ، باجماع مفسّران در مکّیات شمرند . و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست .

روی **ابوهریرة** انّ النّبی (ص) قال : « انّ سورةً من کتاب الله ماهی الّا ثلاثون آیة شفعت لرجل فاخرجته یوم القیامة من النّار وادخلته الجنّة وهی سورة تبارك » . و قال صلّی الله علیه و سلّم : « و ددت ان « **تبارك الّذی بیده الملك** » فـی قلب کلّ مؤمن » .

و روی عن **ابن عباس** : انّ رجلاً من اصحاب النّبی (ص) ذهب یضرب خباءً له علی قبرو هولا یحسب انّه قبر ، فسمع انساناً یقراء « **تبارك الّذی بیده الملك** » فاتی النّبی (ص) فقال : یا رسول الله انّی ضربت خباءً لی علی قبر وانا لااعلم انّه قبر ، فاذا انسان یقراء سورة الملك . ــ فقال رسول الله (ص) : « هی المانعة ، هی المخبیة تنجیه من عذاب القبر » . فی خبر آخر : « هی الواقیة من عذاب القبر » . وروی : من قرأها فی لیلة فقد اکثر واطیب .

قوله : « **تبارك** » معناه : تعالی و تعظم و تمجد . وقیل : تفاعل من البرکة . وقیل : معناه انّه الثّابت الدّائم الّذی لم یزل ولا یزال . وقیل : تعالی من جمیع البرکات

منه « **الّذى بيده الملك** » يؤتيه من يشاء وينزعه ممّن يشاء . وقيل : يريد به النبوّة يعزّبها من اتّبع النّبى ويذلّ بها من خالفه . « **وهو على كلّ شىء** » من الإنعام والانتقام « **قدير** » .

« **الّذى خلق الموت والحيوة** » قال **ابن عباس** : يريد الموت فى الدّنيا والحيوة فى الآخرة . قال **قتادة** : اذلّ الله ابن آدم بالموت و جعل الدّنيا دار حيوة و دارفناء ، و جعل الآخرة دارجزاء وبقاء و انّما قدم الموت لأنّه الى القهـر اقرب . وقيل : قدّمه لأنه اقدم ، لانّ الاشياءَ فى الابتداءِ كانت فى حكم الموات كالنطفة والتّراب و نحوهما ثمّ اعترضت [١] عليها الحيوة . وقال **ابن عباس** : خلق الموت على صورة كبش املح لايمّر بشىء ولايجد ريحه شىء ولايطأ على شىء الّا ومات و خلق الحيوة على صورة فرس انثى و هى الّتى كان **جبرئيل** والانبياء يركبونها ، تمّر بشىء ولا يجد ريحها شىء الّا حيى وهى الّتى اخذ **السّامرى** قبضة من اثرها فالقى على العجل فحيى. قوله « **ليبلوكم** » يعنى: ليختبركم فيما بين الحيوة الى الموت . « **ايّكم احسن عملاً** » اى ــ اسرع فى طاعة الله واورع عن محارم الله و قيل : ليبلوكم ايّكم احسن اخذاً من حيوته لموته و احسن اهبة فى دنياه لآخرته . قال النّبى (ص) **لعبدالله بن عمر** « خذمن صحتك لسقمك ، ومن شبابك لهرمك ، ومن فراغك لشغلك ، ومن حيوتك لمماتك ، فانّك لاتدرى ما اسمك غداً . وسئل النّبى (ص) اىّ المؤمنين اكيس ؟ ــ قال : « اكثرهم للموت ذكراً و احسنهم له استعداداً وقيل : يختبرهم اعلاماً للملائكة حالهم ليظهرلهم شكرانهم و كفرانهم كيف يكونان عندالمحنة فى الصّبرو عند النعمة فى الشّكر « **وهو العزيز** » المنتقم من اعدائه « **الغفور** » لاوليائه .

« **الّذى خلق سبع سمٰوات طباقاً** » بعضها فوق بعض بين كلّ سماء مسيرة خمس مائة عام وغلظ كلّ سماء خمس مائة عام . وقوله : « **طباقاً** » جمع طبق ، كجبل وجبال ؛ وقيل : جمع طبقة ، كرحبة ورحاب . وقيل : « **طباقاً** » مصدر من طابق تقول : طابق بين ثوبيه اذا لبس احدهما فوق الآخر. وهو نصب على المصدر. وقيل : صفة ، و قيل :

---

١ ــ الف : اعرضت .

نصب لانّه مفعول ثان « **ماتری فی خلق الرّحمٰن من تفاوت** » قرا **حمزة** و **الکسائی** من تفوّت بتشدید الواو بلا الف و هما لغتان کالتّحمّل و التّحامل ، والتّظهر والتظاهر ، والتّفاوت والتفوّت، بعد ما بین الشّیئین فی الصّحة وفی معناه قولان: احدهما «**ماتری**» یا ابن آدم . « **فی خلق الرّحمٰن** » یعنی السّماء «**من تفاوت**» ای ـ خلل و اضطراب و تفرّق بل هی مستقیمة مستویّة لایفوت بعضها بعضاً لقلّة استوائها . والقول الثّانی انّه عامّ فی جمیع خلق الرّحمن ای ـ لم یفته شیء اراده ولم یخرج شیء عن موجب الحکمة . و قیل : « **الخلق** » فی الآیة مصدر والمعنی یخلق کلّ شیء صغیراً و کبیراً بامر واحد لاتفاوت فی ذلك وهو قوله: «کن» و قیل : الرّؤیة فی الآیة بمعنی‌ـ العلم لبعد السّماء عن الادراك بحاسّة البصر قوله : « **فارجع البصر هل تری من فُطُور** » ای شقوق وصدوع .

« **ثمّ ارجع البصر** » ای ـ اعد النّظر ثانیاً «**کرّتین**» ای مرّتین « **ینقلب الیك البصر** » ای ـ یرجع الیك البصر ایّها المخاطب . « **خاسئاً** » ای ـ خاشعاً صاغراً ذلیلاً کذلّة من طلب شیئاً فاخطاه « **وهو حسیر** » ای ـ معی کلیل لم یدرك ما طلب ای ـ اعیا من قبل ان یری فی السّماء خللا . روی عن **کعب** قال السّماء الدّنیا موج مکفوف والثّانیة مرمرة بیضاء والثّالثة حدید ، والرّابعة صفراء و قال نحاس : والخامسة فضّة ، والسّادسة ذهب ، والسّابعة یاقوتة حمراء و بین السّابعة الی الحجب بحار من نور .

« **ولقد زیّنّا السّماء الدّنیا بمصابیح** » ای ـ بکواکب ، وهی کبار النّجوم سمیّت مصابیح لاضاءتها . والمصباح ، السّراج لاضاءته . « **وجعلناها** » ای ـ بعضها . « **رجوماً للشّیاطین** » ای ـ رمیاً لهم اذا استمعوا الی السماء. قال **قتاده** خلق الله النّجوم للثلاثة اشیاء زینة للسّماء « **ورجوماً للشیاطین** » ولیهتدی بها فی ظلمات البرّ والبحر فمن اوّلها علی غیر ذلك فقد قال رایه واخطا حظّه . قال **الضّحاك** : الکواکب الّتی تری لایرجم بها والّتی ترجم بها الشّیاطین لاتریها النّاس و قال **ابوعلی** الکواکب انفسها لا ترجم لانّ الکواکب ثوابتة لا تزول عن السماء ولاتفقد انّما ینفصل عنها شهاب یحرق . « **واعتدنا لهم** » ای ـ هیّأنا لهم فی الآخرة . « **عذاب السّعیر** » و هی

النّار الموقدة المشعلة ، و يقال : سعرت النّار فتسعّرت اذا قويتها و قيل السّعير بيت للشّياطين فى جهنّم هو اسمه .

«وللّذين كفروا بربّهم» اى ـ واعتدنا للّذين كفروا بربّهم . **«عذاب جهنّم وبئس المصير»** .

«اذآ اُلقُوا فيها» اى ـ القى الكفّار فى النّار **«سمعوا لها شهيقاً»** وهو صوت فظيع منكر كشهيق الحمار وهو اوّل صوته وقد يسمع للنّار صوت منكر اذا اشتدّ لهبها كانّها تطلب الوقود . **«و هى تفور»** اى ـ ترتفع بالغليان لشدّه توقّدها اى ـ تغلى بهم كغلى المرجل .

«تكاد تميّز» اى ـ تنقطع ينفصل بعضها من بعض من شدّة غيظها على الكفّار **«كلّما القى فيها فوج سألهم خزنتها»** و هم الملائكة الموكّلون بها ، **«الم يأتكم نذير»** الم يأتكم رسول من قبل الله فى الدّنيا ينذركم .

«قالوا بلىٰ قد جائنا نذيرٌ فكذّبنا» روى **ابو هريرة** عن النّبى (ص) : انّه قال:انا «النّذير والموت المغير والسّاعة الموعد» . **«قالوا بلىٰ قد جاء نا نذيرٌ فكذّبنا و قلنا ما نزّل الله من شىء»** اى ـ من نبوّة و كتاب وحكم فيقول الخزنة لهم . **«ان انتم الاّ فى ضلال كبير»** اى ـ ما انتم اليوم الاّ فى ضلال كبير ، كنتم عليه فى الدّنيا و يجوزان يكون هذا من كلام القوم ، اى ـ وقلنا للرّسل : **«ما انتم الاّ فى ضلال»** و بُعدٍ من الصّواب .

«وقالوا لو كنّا نسمع» اى ـ قالوا وهم فى النّار، لو كنّا نسمع سمع من يعى و يتفكّر **«اَوْ نعْقل»** عقل من يميّز وينظر، وقيل : لو كنّا نسمع الهدى فى الدّنيا او نعقل معانى كلام الله و ماكان يدعونا اليه الرّسل **«ماكنّا فى اصحاب السّعير»** اى ـ فى جملة اهل النّار .

«فاعترفوا بذنبهم» اقرّوا بكفرهم . **«فسُحْقاً لاصحاب السّعير»** اى ـ بعداً لهم . قرأ **ابوجعفر و الكسائى «فسحقاً»** بضمّ الحاءِ والباقون بسكونها و هما لغتان ، مثل الرّعب والرّعب و السحّت والسّحت . سحقاً نصب على المصدر اى ـ اسحقهم الله سحقاً ، اى ـ باعدهم من رحمته مباعدة؛ وقيل : السّحق وادٍ فى جهنّم .

«انّ الّذین یخشون ربّهم بالغیب» ای - یخافونه ولم یروه وقیل: یخافون الله و یترکون معصیته حیث لایراهم احد من النّاس لانّ ذلك اذلّ علی الاخلاص و ابعد من النّفاق. و قیل: یخشون ربّهم قبل المصیر الیه. «لهم‌مغفرة» لذنوبهم «و اجرٌ کبیر» ثواب جزیل لطاعاتهم.

«و اسرّوا قولکم او اجهروا به» ای. اخفوا کلامکم او اعلنوه فهما سواء عندالله «انّه علیم بذات الصّدور» قال ابن عباس نزلت فی المشرکین کانوا ینالون من‌رسول‌الله (ص) فیخبره جبرئیل بماقالوا ونالوامنه فقال بعضهم لبعض. اسرّواقولکم‌کی‌لایسمع‌اله محمد فقال‌تعالی: قل‌لهم: «اسرّوا قولکم اواجهروابه» فانّ الله لایخفی علیه خافیة. وهذا امرتهدید کما قال: «اعملوا ماشئتم».

ثمّ قال: «الایعلم من‌خلق» ای - الایعلم السّرّ من خلق السّرّ. الایعلم مافی الصّدور، من خلق الصّدور؟ الایعلم من خلق الاشیاء مافی صدور عباده؟ ففی هذه الوجوه من فی موضع الرّفع وهو اسم للخالق و یجوز ان یکون من اسماً للمخلوق ویکون فی‌موضع‌النّصب والمعنی‌الایعلم الله من‌خلقه. «وهواللّطیف الخبیر» العالم بدقائق‌الاشیاء وبواطنها ویجوز ان یکون العلم من صفة المخلوق، والمعنی: الایعلم هذا الکافرین من الّذی خلقه، الایعلم الله الّذی هو خالقه. «وهواللّطیف» الّذی الطف لهم فی تدبیره واحسن الیهم فی انعامه. «الخبیر» بهم وباعمالهم.

«هوالذی‌جعل‌لکم الارض ذلولاً» لیّنة سهلة یسهل لکم السّلوك فیها. وقیل: لیّنها بالجبال حتّی تستقرّ ولا تزول باهلها، وقیل: جعلها ذلولا، ای - سهلاً سعیکم علیها بحیث لایمتنع‌المشی فیها بالحزونة. «فامشوا فی مناکبها» ای- فی جوانبها. و قیل: فی فجاجها واطرافها و قیل: فی‌جبالها. قال الزّجاج: وهذا اشبه لانّ معناه سهل لکم السّبیل فی جبالها فهو ابلغ فی الذلل هذا امر اباحة، ذکره علی سبیل‌الامتنان بتسهیله علیهم. «وکلوامن رزقه» ای - ممّا هیّاه لقوتکم و غذائکم ما اذن لکم فی تناوله و احلّه لکم دون مانهیکم عنه و حرّمه علیکم. «والیه‌النّشور» ای - البعث من قبورکم ثمّ خوّف الکفّار.

فقال : « ءَاَمِنْتُم مَنْ في السَّماءِ » قال ابن عباس اى ـ عذاب من السّماءِ ان عصيتموه « اَن يخسف بكم الارض » يعنى : ان يغور بكم في الارض « فاذاهى » اى ـ الارض . « تمور » اى ـ تتحرّك وتدور . وذلك انّ الله يُحرّك الارض عند الخسف بهم حتّى يلقيهم الى اسفل والارض تعلو عليهم و تمور فوقهم ، تقول : ماريمور اذاجاء وذهب .

«ام امنتم مَن في السّماءِ ان يُرسل عليكم حاصباً» اى ـ ريحاً ذات حجارة . وقيل الحاصب : مطر فيه حصباء كما فعل باصحاب لوط وقيل: سحاب فيه حجارة، والحاصب والحصباءِ واحد . « فستعلمون » في الآخرة وعند الموت « كيف نذير » ى ، اى ـ انداري اذاعاينتم العذاب . و قيل : « فستعلمون كيف نذير »ى اى ـ رسولى . قال ابن عباس : ستعلمون انّ محمداً كان لكم نذيراً.

«ولقد كذّب الّذين من قبلهم » يعنى : كفّار الامم المـاضيه . « فكيف كان نكير »ى » اى ـ انكارى . اذا اهلكتهم اثبت بعض القرّاءِ الياء في هذا الحروف واخواتها على الاصل وحذفها بعضهم على الخطّ .

«اَوَلَمْ يَروا الى الطّير فوقهم صافّات» يصففن اجنحتهنّ اذا طرن في الهواء، اى ـ يبسطن كالحداءِ والنّسر. « ويَقبِضْنَ » يعنى اجنحتهنّ يضربن بها جنوبهنّ كالحمام . وقيل : يصففن احياناً ويقبضن احياناً. وقيل في الهواءِ طيور لايقعن بالارض ابداً طعامها النّمل والبعوض اذا طرن في الهواء بيضن على اذنابهنّ واجنحتهنّ . حكاه ابن هيصم « مايمسكهنّ» في الجوّ « الاالرّحمٰن » بقدرته انّه جلّ جلاله عمّت رحمته الخليقة كلّها « انّه بكلّ شيء بصير » عالم بمصلحة كلّ شيء . بيّن لهم في هذه الآية ما يدلّهم على توحيده من تسخير الطّير في جو السّماءِ .

«امّن هذا الّذى هو جندٌ لكم » اعوان لكم « ينصركم من دون الرّحمٰن» ويدفعون عنكم عذاب الله فامنتم عذابه بسببه ، و قيل : معناه هل شيء من اصنامكم يدفع عنكم عذاب الله . « ان الكافرون الّافي غرور » اى ـ ما الكافرون الامغترّون بغرور الشّيطان غير متمسّكين بحجّة وبرهان .

«امّن هذا الّذى يرزقكم» يطعمكم و يسقيكم و يعطيكم منافع الدّنيا .

« ان امسك رزقه» يعنى : ان امسك الله المطر او امسك جميع اسباب الرّزق ، و قيل معناه : من الّذى يوسّع عليكم نعمكم ان ضيّق عليكم فيعاقبكم بالجدب و القحط **«بل لجّوا»** اى ـ تمادّوا . **«فى عتوّ»** اى ـ استكبار عن الحقّ وعن الدّاعى اليه **«و نفور»** عن قبول الحقّ فيفرّون منه ثمّ ضرب مثلاً فقال :

«افمن يمشى مكبّاً علىٰ وجهه اهدىٰ امّن يمشى سويّاً علىٰ صراط مستقيم»

معناه : افمن يمشى مطرقاً لا يلتفت الى الطّريق واختلافها ارشد ام الّذى يرفع رأسه ينظر الى الجادّة ؛ وهذا مثل ضربه الله للكافر والمؤمن ، فالكافر « **يمشى مكبّاً على وجهه**» راكباً رأسه فى الضّلالة و الجهالة اعمى العين والقلب لا يبصر يميناً و شمالاً . قال **قتادة** اكبّ على المعاصى فى الدّنيا فحشره الله على و جهه يوم القيامة و ذلك قوله تعالى « ونحشرهم يوم القيمة على وجوههم » والمؤمن يمشى سويّاً معتدلاً يبصر الطّريق وهو **«علىٰ صراط مستقيم»** دين قيّم وهو الاسلام ، قيل: نزلت فى **عمّار بن ياسر و ابى جهل** وقوله : **«مكبّاً على وجهه»** فعل غريب لانّ اكثر اللّغة فى التّعدّى و اللّزوم ان يكون افعلته نفعل وهذا على ضدّه يقال : كببت فلاناً على وجهه فاكبّ . قال الله تعالى : « فكبّت وجوههم فى النّار » وقال النّبى (ص) : و هل يكبّ النّاس على مناخرهم فى النّار الّا حصايد السنتهم » و نظيره فى الكلام قولهم قشعت الرّيح السّحاب فاقشع .

« قل هو الّذى انشاكم » اى ـ خلقكم . ابتداء **«وجعل لكم السّمع و الابصار و الافئدة»** خصّ هذه الثّلاثة بالذّكر لانّ العلوم والمعارف بها تحصل « **قليلاً ما تشكرون** » اى ـ تشكرون شكراً قليلاً وما زيادة ، وقيل : اقلّكم الّذى يشكر الله سبحانه .

« قل هو الّذى ذرأكم فى الارض » خلقكم فيها صغاراً . **«واليه تحشرون»** اى ـ الى الله تجمعون وتساقون يوم البعث فيجزيكم باعمالكم بيّن لهم الآيات الّتى تدلّهم عليه وتوصلهم الى معرفته .

«ويقولون متىٰ هذا الوعد» اى ـ ما وعد وامن الخسف و الحاصب وقيل :

۲۲

البعث والنّشور . « ان كنتم صادقين » فی هذا الوعد .

«قل انّما العلم عند اللّه» علم القيامة وعلم نزول العذاب عند الله ، لم يطلع عليه بشر . «وانّما انا نذيرٌ مبين»،ای ـ رسول مخوّف ابين لكم وحى الله الىّ ولااعلم وقت الحشر .

« فلمّا رَاَوْهُ زُلْفَةً » ای ـ عاینوا عذاب الله قریباً کقوله :« واخذوا من مکان قریب» . والزّلفة : القربة و کذلك الزّلفی .« سیئت وجوه الّذین کفروا » ای ـ ساء اصحاب الوجوه ماعاینوا من العذاب فذکر الوجوه واراد اصحابها یقال : سؤته فسیء ای ـ حزنته فحزن ، کما تقول: سررته فسرّ ،وقیل: معناه اسودّت وعلتها الکابة والقترة ؛ والمعنی : قبحت وجوههم بالسّواد وهذا فی القیامة، وقیل: کان یوم بدر نظیره قوله : « تری الّذین کذّبوا علی الله وجوههم مسودّة کانّما اغشیت وجوههم قطعاً من اللّیل مظلما وترهقهم ذلّة » وجوه علیها غبرة ترهقها قترة . «وقیل» ای ـ قال الخزنة لهم : «هذا» العذاب «الّذی کنتم به تدّعون» ای ـ هذا الّذی کنتم من اجله تدّعون الاباطیل وتقولون : «لابعث ولانشر »و قرأ یعقوب: «تدعون» بالتّخفیف ، والمعنی : هذا الّذی کنتم به تستعجلون وتدعون الله بقولکم : اللّهم ان کان هذا هوالحقّ من عندك فامطر علینا حجارة من السّماءِ ، و قیل : تدّعون تفتعلون من الدّعاءِ ، یقال : دعا وادّعا بمعنی واحد ، وقیل : معنی الآیة : فلمّا راوا الوعد بالحشر والنّشر وسوءِ العذاب حقّاً . و راوا النّبی (ص) شافعاً لامّته مخلصاً لهم من التّبعات علی ما ذکره الله و وعد به سیئت وجوههم .

قوله :«قل ارایتم» ای ـ قل یا محمد لمشرکی مکة الّذین یتمنّون هلاکك «ارایتم ان اهلکنی اللّه ومن معی» من المؤمنین «اورحمنا» فابقینا واخّر آجالنا «فمن یجیر» کم « من عذاب الیم » من یمنعکم من بأسه وای نفع لکم فی هلاکنا، وهذا جواب لقولهم نتربّص به ریب المنون وان امر محمد لایتمّ ولایبقی ، وقیل : معناه لاتتمنّوا موتی فانّه لاینفعکم وتمنّوا مایجیرکم من عذاب الله فانّ

ذلك انفع لكم ، وقيل : معناه نحن مع ايماننا خائفون ان يهلكنا بذنوبنا لانّ حكمه نافذ فينا فمن يمنعكم من عذابه وانتم كافرون .

« **قل هو الرّحمن الّذى** » نعبده « **آمنّا به وعليه توكّلنا** » فوّضنا اليه امورنا «**فستعلمون**» غداً «**من هو**» اليوم «**فى ضلال مبين**» حين لا ينفعكم العلم شيئاً.

«**قل ارايتم ان اصبح ماؤكم غوراً**» اى ــ غائراً ذاهباً فى الارض لاتناله الايدى والدّلاء. قال : **الكلبى** و **مقاتل** يعنى . ماء زمزم . « **فمن يأتيكم بماء معين** » ظاهر جار تراه العين وتناله الدّلاء ذكرهم عظيم نعمته عليهم باظهار المياه لهم على وجه الارض و انّه لوجعلها غائرة لم يمكنهم التّوصّل اليها ولكان فيه هلاكهم والله اعلم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « **بسم الله الرّحمن الرّحيم** » سماع اسم الله يوجب الهيبة ، والهيبة تتضمّن الفناء والغيبة . سلطانيست اين كلمه ، چون نقاب ملكى بگشايد و جلال كبرياء او پيدا گردد ، برهرچه افتد دمار از وى برآرد و رقم نيستى برو كشند . شنوندهٔ اين كلمت از هيبت اين كلمت چنان از خود فانى شود كه مرورا هيچ خيال نماند وازهر نشان كه دهند ازآن نشان نهان شود .

محوت اسمى ورسم جسمى و غبت عنّى و دمت انتا

و فى فنائى فنى فنائى و فى ورائى وجدت انتا

بازبسماع نام رحمن ورحيم ازمضيق دهشت بصحراءِ انس افتد ، وفناءِ وى بصفت بقا بدل گردد . اينست سنّت خداوند عزّ كبرياؤه وتقدّست اسماؤه . هيبت الهيّت بنمايد كه موجب دهشت است ، وحيرت بازمرهم نهد بصفت لطف ورحمت. الله اشارت است بجلال وعزّت الوهيت ، رحمن رحيم اشارتست بكمال لطف و رحمت . هر كرا تاج

دولت دین برفرق نهادند منشور عزّ اوازحضرت این نام نویسند، وهر کرا داغ شقاوت برجان نهادند، رقم خذلان او ازحضرت این نام کشند. دارو گیر گشاد وبندنواخت وسیاست عزّ ومذلّت همه نتیجهٔ قهر ولطف اوست، کونین وعالمین همه ملك وملك اوست. اینست که ربّ العالمین گفت: «**تبارك الّذی بیده الملك و هوعلی کلّ شیء قدیر**» ملك هژده[1] هزارعالم بید اوست، سرهمهٔ سروران درقبضهٔ تقدیر اوست، گردن همهٔ گردن افرازان درربقهٔ تسخیراوست، ناصیهٔ همهٔ جبّاران منقاد قهرجبروت اوست. درخبرمیآید که: «انا الملك قلوب الملوك، ونواصیهم بیدی اقلّبها کیف اشاء» ملك منم، پادشاه برپادشاهان منم، اعزازواذلال بندگان دریدمنست، دلهای عالمیان درقبضهٔ منست؛ چنانکه خواهم میگردانم واسرارایشان برحسب مرادخود میرانم. خواهم بخوانم وبخندانم، خواهم برانم وبگریانم. ای شما که عالمیان اید، سینه بسبب ملوك مشغول مدارید ودل درویشان مبندید، دل در دین ما بندید توکّل بر کرم ما کنید، روی بدرگاه طاعت ما آرید، دین پرست باشید تا دنیا شما را تبع شود. خدمت ملك الملوك کنید، تا ملوك جهان شما را خدمت کنند.

خدمت او کن مگر شاهان ترا خدمت کنند

چاکر او باش تا سلطان تراگردد غلام.

ملك انسانیّت جداست، وملك دلها جدا، وملك جانها جدا. انسانیّت ملك در دنیا راند ودل ملك درآخرت راند، وجان ملك درعالم حقیقت راند. ملك انسانیّت اینست که: «انّما الحیوة الدّنیا لعب ولهو وزینة» وملك دل اینست که: «یحبّهم و یحبّونه» وملك جان اینست که: «وجوه یومئذ ناضرة الی ربّها ناظرة» آن عزیز راه گوید: فردا که علم کبریای اوبقیامت بر آید[2] که: «لمن الملك»؟ من از گوشهٔ دل خویش بدستوری او دری بر گشایم و دردی از دردهای او بیرون دهم، تا گرد قیامت بر آید و گوید: «لمن الملك»؟ اگر معترضی براه بر آید، گویم: او که چون

۱ــ الف: هشده ۲ ــ الف: برند.

ما ضعفا ومسا کین دارد، میگوید : « لمن الملك »؟ ما که‌چون او ملکی جبّاری داریم چرا نگوئیم : « لمن الملك » ؟ اگراوراچون ما بندگانست ، ما را چون اوخداوند است ، کسی راکه درحرم قرآن بار [1] داده باشند ، تا زمانی این خلعت پوشد که : « انّ عبادی لیس لك علیهم سلطان » و زمانی این تشریف یابد که : « یحبّهم و یحبّونه » وزمانی این شربت کشد که « وسقیهم ربّهم » این چنین کسی را چرا نرسد که برحدثان خواجگی کند وبامداد وشبانگاه گوید: « لمن الملك » ؟

جزخداوند مفرمای که خوانند مرا　　سزد این‌نام کسی‌را که غلام تو بود
بگسلانم‌کمر گردون از قوّت‌خویش　　چون‌بطرف کمرم‌نقش‌زنام توبود.



۱ - الف : راه

٦٨ - سورة القلم - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « **بسم‌الله الرّحمن الرّحيم** » بنام خداوند جهاندار دشمن پرور ببخشایندگی ، دوست بخشای بمهربانی .

« **ن والقلم** » بدوات و قلم « **وما یَسْطُرُونَ** (۱) » و بآنچه آسمانیان و زمینیان نویسند [از کتاب و کلام] .

« **وما انت بنعمة ربّک بمجنون** (۲) » تو باآن نیکوئی که از خداوند تو است با تو دیوانه نیستی .

« **وانّ لك لاجراً غیر ممنون** (۳) » و تراست مزدی ناکاست هرگز .

« **و انّك لَعلیٰ خُلُق عظیم** (٤) » وتوبرخویی بزرگواری [برادب پیغام‌ما].

« **فَسَتُبْصرو یُبْصرُون** (٥) » آری تو بینی و ایشان بینند .

« **بایّکم المفتون** (٦) » که دیوانه و فتنه رسیده از شما کیست .

« **انّ ربّك هو اعلم** » خداوند تواست که اوداناست . «**بمن ضلّ عن‌سبیله**» بهرکه گمشده از راه او . « **و هو اعلم بالمهتدین** (۷) » و او داناست بایشان که راه یافتگان اند بحقّ .

« **فلا تُطع المكذّبین** (۸) » نگر دروغ زن‌گران را فرمان نبری .

« **وَدّوا لَوتُدْهِنُ فَیُدْهِنُون** (۹) » دوست میدارند که توفرا ایشان گرائی بچیزی ، تا فرا توگرایند .

« **ولا تطع** » فرمان مبر « **كلّ حلّاف** » ازین هر سوگند دروغ خوارهٔ « **مَهین** (۱۰) » خوار فرا داشته‌ای .

« **همازٍ**» مردم نکوهی « **مَشّآء بنمیم** (۱۱) » سخن چینی .

« **منّاع للخَيْر** » از نیکی باز داری . « **معْتَد** » گزاف کاری، گزاف گوئی، نا ساز گاری « **اثيم** (۱۲) » پلید کاری.

« **عُتُلّ** » درشت‌خوئی.« **بعد ذلك زنيم** (۱۳) »با آنهمه‌نادرست اصلی بدنامی.

« **انْ كان ذامال و بنين** (۱٤) » از بهر آنکه کسی با مال بود و پسران .

« **اذا تُتْلىٰ عليه آياتنا** »چون‌سخن‌ما برو خوانند« **قال اساطيرُ الاوّلين** (۱۵) » گوید : که این افسانهٔ[۱] پیشینیان است .

« **سَنَسِمُه على الخرطوم** (۱٦) » آری فردا او را نشانی کنیم بر روی .

« **انّا بَلَوْناهم** » بیازمودیم ما ایشان را [بآنچه ایشان را دادیم از مال] «**كما بَلَوْنا اصحابَ الجَنّة** » چنانکه بیازمودیم خداوندان آن بستان را « **اذْ اَقْسَمُوا** » آنکه که سو گند خوردند همگان « **لَيَصْرِ مُنّها مُصْبحين** (۱۷) » که آن میوهٔ خرما و انگور ببرند و با زرع بهم کنند سحر گاهان نزدیك بام .

« **و لايستثنوُن**(۱۸)»و نگفتند که:اگر خدای‌خواهد! «**فطافَ عليها طآئفٌ من ربّك**» گرد آن بستان ایشان گشت بشب گردنده‌ای و بآن رسید رسنده‌ای از عذاب خداوند تو ، « **وهم نائمون** (۱۹) » و ایشان در خواب .

« **فَاَصْبَحَت كالصّريم** (۲۰) » آن بستان زمینی گشت چون شب سیاه درو نه نبات نه آب .

« **فتنادوا مصبحين** (۲۱) » یکدیگر را آواز دادند نزدیك بام .

« **ان اغْدُوا على حَرْثكم** » خیزید از خواب، بامداد کنید برحرث خویش،

« **ان كنتم صارمين** (۲۲) » اگر می چیدن خواهید . « **فانطلقوا و هم يتخافتون** (۲۳) » با هم راز میکردند در راه ومیگفتند:

« **اَنْ لاَيَدْ خُلَنّها اليَوْمَ عَلَيْكم مسكين** (۲٤) » میکوشید که هیچ درویش امروز بر شما درآن بستان درنیاید .

«**وغدوا على حَرْد قادرين** (۲۵) » بامداد کردند برآهنگ بد ، چون نزدیك بستان آمدند و درویش ندیدند گفتند: که: دست‌یافتیم !

۱ـ الف : اوسانه .

« **فلمّا رَاَوْها** » چون آن بستان را [هامون] دیدند. «**قالوا انّا لضآلّون** (٢٦)» گفتند: ما راه گم کردیم.

«**بل نحن محرومون** (٢٧)» [چون نیك نگاه کردند، گفتند: نه راه گم کردیم]، بلکه از نعمت بی بهره ماندیم.

« **قال اَوْسَطُهُمْ** ». بهینهٔ برادران ایشان گفت: « **اَلَمْ اَقُلْ لکم** » نمی گفتم شما را « **لولا تُسَبّحون** (٢٨) » چرا خدای راپاك نشناسید، [از پذیرفتن بیداد]؟

« **قالواسبحان ربّنا** » گفتند: خداوند ما پاکست ازستمکاری « **انّا کنّا ظالمین** (٢٩) ما ستمکارانیم.

« **فَاَقْبَلَ بَعْضُهُم علی بعض یتلاومون** (٣٠) » روی فرا یکدیگر کردند بسرزنش کردن.

« **قالوا یا وَیْلَنا** » گفتند: ای ویل و درد زدی بر ما « **انّا کنّا طاغین** (٣١) » ما فرمانبرداری بگذاشتیم و از اندازهٔ خود در گذشتیم.

« **عسی ربّنا انْ یُبْدِلنَا خَیْراً منها** » امیداریم که مگر الله مارا بدل دهد به از آن « **انّا الی ربّنا راغبون** (٣٢) » ما بنیاز و حاجت خواست با خداوند خود میگردیم.

« **کذلك العذاب** » چنین بود عذاب [این جهانی]. « **ولَعَذابُ الآخرة اکبر** » وعذاب آخرت مه[1] است اورا که در رستاخیز عذاب کنند « **لوکانوایعلمون** (٣٣) » اگر مردمان دانندی.

« **انّ للمتّقین** » پرهیزگاران را از شرك « **عند ربّهم جنّات النّعیم** (٣٤) » بنزدیك خداوند ایشان بهشتهای با نازو زیدست.

« **افنجعلُ المسلمین کالمجرمین** (٣٥) » ما مسلمانان را چون کافران کنیم؟.

« **مالکم** » چه رسید شما را؟ « **کیف تَحْکُمون** (٣٦) » این چیست که میگوئید و چه حکم است که میکنید؟

« **اَم لکم کتابُ فیه تَدْرُسُون** (٣٧) » یا شما را نامه‌ای است از آسمان که اندرو همی خوانید.

---

١ ـ الف: بزرگتر.

« **انّ لکم فیه لما تَخَیّرون** (۳۸) » که هست شما را در آن نامه آنچه حکم کنید.

« **ام لکم ایمانٌ عَلَیْنا بالغة** » یا شما را سوگندانست و پیمان بر ما بوجوب رسیده « **الی یَوْم القیامة** » تا روز قیامت « **انّ لکم لَما تَحْکُمُون** (۳۹) » که شما راست آنچه شما حکم کنید.

« **سَلْهم ایهّم بذلك زعیم** » پرس ایشان را تا کیست ازیشان که بدرست کردن آن سوگند میانجی است ؟

« **ام لهم شرکآءُ** » یا ایشان انبازان دارنـد بامن، یا انبازان میدانند مرا ؛ « **فَلْیَأتوا بشرکائهم** » گوی ایشان را تا انبازان خود بیارند و باز نمایند. « **ان کانوا صادقین**(٤۱) » اگر می‌راست گویند.

« **یوم یُکْشَفُ عن ساق** » آن روز که پرده بر کشند از ساق. « **و یُدْعَوْنَ الی السّجود** » و خلق را با سجود خوانند « **فلا یستطیعون** (٤۲) » نا گرویدگان نتوانند که سجود کنند.

« **خاشعةً ابصارهُم** » فـروشده چشمهای ایشان از بیـم « **تَرهقهُم ذلّةٌ** » بر رویهای ایشان نشسته خواری بیم و نومیدی « **وقدکانوا یُدْعَوْن الی السّجود وهم سالمون** » وچون‌ایشان را با سجود خواند وایشان باسلامت بودند وپیشتهاارم اجابت نکردند.

« **فَذَرْنی ومن یُکَذّب بهذا الحدیث** » بامن گذار اورا که دروغ می‌شمرد این‌سخن « **سَنَسْتَدْرجُهُم من‌حیث‌لایعلمون**(٤٤) » آری فرا گیریم ایشان را پاره پاره از آنجا که ندانند.

« **واُمْلی لَهم** » ودرنگ دهم ایشان را « **انّ کیدی مَتین**(٤٥) » که ساز من در واخ است و کار بردباری برمن فراخ واز فردا بیم نه.

« **ام تسئلهم اجراً** » یا بر رسانیدن ایـن پیغـام ازیشان مـزد میخواهی[۱] « **فهَم من‌مَغْرَم مُثقلون**(٤٦) » تا ایشان را اوام افتاد از بهرتو که گران بار گشتند

---

۱ ـ الف : می‌مزد خواهی.

« **ام عندهم الغیب فهم یکتبون** (٤٧) » یا بنزدیك ایشان است علم غیب تا ایشان می نویسند .

« **فاصبر لحکم ربّك** » شکیبا باش حکم خداوند خویش را « **ولاتکن کصاحب الحوت** » وچون مرد ماهی مباش . « **اذنادی وهومکظوم** » آنگه که ما را خواند واو پرغم واندهگن .

« **لولا ان تدارکه نعمة من ربّه** » اگرنه آن بودی که دریافت او را نعمت نیك خدائی از خداوند او « **لنبذ بالعراء** » خداوند او او را از شکم ماهی بهامون رستاخیز افکندی[1] روز رستاخیز «**وهومذموم** (٤٩) » وملامت برو بود .

« **فاجتبیه ربّه** » برکشید او را خداوند او وگزین او تازه کرد « **فجعله من الصّالحین** (٥٠) » و او را از شایستگان شایسته ای کرد .

« **وان یکاد الّذین کفروا** » نزدیك باشید[2] وکام یابید[3] که ناگرویدگان « **لیزلقونك بابصارهم لمّاسمعوا الذّکر** » ترا بچشم بزمین آرندی[4] که قرآن شنوند ازتو « **ویقولون انّه لمجنون** (٥١) » ومی گویند رسول را که او دیوانه است .

« **وماهو الّاذکر للعالمین** (٥٢) » و نیست او مگر آوای جهانیان و شرف دو گیتی .

النوبة الثانیة

این سوره هزار ودویست وپنجاه وشش حرف وسیصد کلمت، پنجاه ودو آیت ؛ جمله به **مکه** فروآمد ، بقول بیشترین مفسّران . **ابن عباس** و **قتاده** گفتند : از اول سوره تا « **سنسمه علی الخرطوم** » به **مکّه** فروآمد وازینجا تا« **ولعذاب الآخرة اکبر لوکانوا یعلمون** » به **مدینه** فروآمد .. و ازینجا تا «**فهم یکتبون**» به **مکّه** فروآمد، وازاینجاتا «**فجعله من الصّالحین** » به **مدینه** فرو آمد و ازینجا تا بآخر سوره به **مکّه** فرو آمد . دراین سوره دو آیت منسوخ است : « **فذرنی ومن یکذّب بهذاالحدیث** » این قدر ازآیت منسوخ است بآیت سیف . و باقی آیت محکم . و

---

۱ — الف : او کندید ۲ ـ الف : بید ۳ ـ الف :کامید . ٤ ـ الف : آرندید .

وآیت دیگر «**فاصبر لحکم ربّك**» معنی صبر اندرین آیت منسوخ است بآیت سیف.

وعن **ابی بن کعب** قال: قال رسول‌الله (ص): «من قرأ سورة ن والقلم اعطاه الله عزّ وجلّ ثواب الّذین حسن الله اخلاقهم».

قوله تعالی: «**ن والقلم**» قال اهل‌التّفسیر «ن» هوالحوت‌الّذی علیه الارض وهو قول **مجاهد** و **مقاتل** و **السّدی** و **الکلبی**. و قال **ابن‌عبّاس**: اوّل ما خلق‌الله القلم فجری بما هو کائن الی یوم القیامة، ثمّ رفع بخار الماء الی یوم‌القیامة فخلق منه السّموات، ثمّ خلق النّون فبسط الارض علی ظهره فتحرّك النّون فمادت‌الارض فاثبتت بالجبال فانّ الجبال لتفخر علی‌الارض؛ ثمّ قرأ **ابن عبّاس** «**ن والقلم ومایسطرون**». وقیل: الحوت علی‌البحر والبحر علی متن‌الرّیح والرّیح علی‌القدرة. قال **کعب‌الاحبار**: اسم الحوت‌لویثا، قال: وانّ **ابلیس** تغلغل‌الی‌الحوت‌الّذی‌علی‌ظهره الارض فوسوس الیه فقال له: اتدری ما علی‌ظهرك یالویثا من‌الامم والدّواب والشّجر والجبال‌لو نفضتهم القیتهم عن‌ظهرك؟ فهمّ لویثا ان یفعل‌ذلك. فبعث‌الله دابّة فدخلت. منخره فوصلت الی دماغه فعجّ الحوت الی الله منها، فاذن لها فخرجت. قال **کعب** فوالله الّذی نفسی بیده انّه لینظر الیها و تنظر[1] الیه ان هم بشیء من **ذلك** عادة کما کانت. وقال **الحسن وقتادة و الضّحاك**: النّون الدّواة وهی الیق بالقلم. یقال: انّ اصحاب البحر یستخرجون من بعض الحیتان شیئاً اسود کالنّقس او اشدّ سواداً منه یکتبون به فیکون النّون و هو الحوت عبارة عن الدّواة یقویه ما روی عن النّبی (ص) انّه قال: اوّل شیء خلقه الله القلم ثمّ خلق النّون وهی الدّواة ثمّ قال له: اکتب ما هو کائن الی یوم‌القیامة ثمّ ختم علم القلم فلم ینطق ولا ینطلق‌الی‌یوم القیامة. وفی روایة **عکرمة** عن **ابن‌عبّاس** قال: «الر» و«حم» و«ن» حروف‌الرّحمن‌تبارك وتعالی مقطّعة. وقال **معاویة بن قرّة** هو لوح من نور ورفعه الی‌النّبی (ص) و قیل: هو قسم اقسم الله تعالی بنصرته للمؤمنین‌اعتباراً بقوله و کان حقّاً علینا نصر المؤمنین، وقیل: هو اسم للسّورة کاخواتها وقیل: اسم نهر فی الجنّة. وامّا «**القلم**» فهو القلم الّذی کتب الله به الذّکر وهو قلم من نور طوله مابین السّماء والارض. ویقال: لمّا خلق

۱ ــ الف: ینظر

الله القلم وهو اوّل ماخلقه ، نظر اليه فانشقّ ، فقال : یارب بما اجری ؟ - قال: بماهو کائن الی یوم القیامة . فجری علی اللّوح المحفوظ کما اجراه الله سبحانه . وقال **عطا** سألت **الولید بن عبادة بن الصّامت** کیف کان وصیّة ابیك حین حضره الموت؟ - قال: دعانی فقال : ای بنیّ اتّق الله ، واعلم انّك لن تتّقی الله ، ولن تبلغ حتّی تؤمن بالله وحده والقدر خیره وشرّه . انی سمعت رسول الله(ص) یقول: انّ اوّل ماخلق الله القلم . فقال له :اکتب. فقال: یاربّ وما اکتب ؟ - قال:اکتب القدر. قال: فجری القلم فی تلك السّاعة بماهو کائن الی الابد . وقیل : اراد بالقلم الخطّ والکتابة من الله تعالی علی عباده بتعلیمه ایّاهم الخطّ والکتابة کما قال تعالی: «علّم بالقلم». وقیل: القلم الطّلسم الاکبر. وقیل: الاقلام مطایا الفطن ورسل الکرام . وقیل : البیان اثنان: بیان لسان وبیان بنان، ومن فضل بیان البنان ان ماتثبته الاقلام باق علی الایّام و بیان اللّسان تدرسه الاعوام . وقال بعض الحکماء : قوام امور الدّین والدّنیا بشیئین : القلم والسّیف . السّیف تحت القلم . لولا القلم ماقام دین ولاصلح عیش .

«**ومایسطرون**» ای - یکتبون اقسم بما یکتبه اهل السّماء واهل الارض من کتابه و کلامه و دینه کقوله : « و کتاب مسطور » وقیل : ما تکتبه الملائکة الحفظة من اعمال بنی آدم .

«**ماانت بنعمة ربّك بمجنون**» هذا جواب القسم ، وهو فی موضع قول القائل : ما انت بحمد ربّك بمجنون . وقیل : معناه انّك لاتکون مجنوناً وقد انعم الله سبحانه علیك بالنّبوّة والحکمة . - این جواب مشرکان **مکه** است که رسول خدا را دیوانه گفتند. وذلك فی قوله : « یا ایّها الّذی نزّل علیه الذّکر انّك لمجنون » ربّ العالمین گفت : تو با آن نعمت و کرامت و تخاصیص نبوّت وحکمت که الله با تو کرده دیوانه نیستی . وقیل : معناه انتفی عنك الجنون بنعمة ربّك . و قیل : الباء للقسم .

«**وانّ لك لاجراً غیر ممنون**» ای - غیر منقوص ولامقطوع بصبرك علی افترائهم علیك . وقیل : و انّ لك لاجراً علی تبلیغ الرّسالة و تحمّل المشاقّ غیر محسوب . یقال : اجر النّبیّ مثل اجر الامّة قاطبة غیر منقوص .

«**وانّك لعلیٰ خلق عظيم**» . قال **ابن‌عباس ومجاهد** : ای ـ علی دين‌عظيم لادين احبّ الیّ ولا ارضی عندی منه و هودين الاسلام . و قال **الحسن** : علی ادب **القرآن** ، ای ـ انّك لعلی‌الخلق‌الّذی نزل به **القرآن** ، سئلت **عايشة** رضی‌الله عنهـا عن خلق رسول‌الله (ص) . فقالت :كان خلقه **القرآن** . قال **قتادة** : وهوماكان يأتمربه من امرالله و ينتهی عنه من نهی الله والمعنی : انّك علی الخلق الّذی امرك الله به فی **القرآن** . و قيل : معناه‌كان خلقه يوافق **القرآن** .

رسول‌خدا (ص) امرونهی **قرآن**‌را چنان پیش‌رفتی‌ونگه داشتی[۱] بخوش‌طبعی که گوئی‌خلق وی وطبع وی‌خودآن بود . وقيل : سمّی‌الله خلقه عظيماً لانّه امتثل تأديب الله ايّاه بقوله : « خذ العفو وأمر بالعرف » الآية ، و جملة ذلك انّ الله تعالی جمع فيه كلّ خُلق محمود لانّه تعالی ذكره ذكرالانبياء فی سورة الانعام . ثمّ اثنی عليهم فقال عزّ وجلّ : « اولئك الّذين آتيناهم الكتاب والحكم والنّبوّة » ثمّ امر **محمداً** (ص)باتّباع هدٰيهم ، فقال : فبهدٰيهم اقتده وكان لكلّ واحد منقبة مدح بها وكان مخصوصاً بها فخصّ **نوح** بالشّكر ، و **ابراهيم** بالخلّة ، و **موسی** بالاخلاص ، و **اسمعيل** بصدق الوعد ، **ويعقوب** و **ايّوب** بالصّبر ، و **داود** بالاعتذار ، و **سليمان وعيسی** ، بالتّواضع . فلمّا امره الله تعالی بالاقتداء بهم ، اقتدی بهم ؛ فاجتمع له ماتفرّق فی غيره وحاز مكارم الاخلاق باسرها ولهذا قال صلّی الله عليه وسلّم :« انّ الله بعثنی لتمام مكارم الاخلاق وتمام محاسن الافعال » . وعن **البراءبن‌عازب** قال : كان رسول‌الله (ص) احسن النّاس وجهاً ، و احسنهم خلقاً ؛ ليس بالطّويل البائن ولابالقصير . وعن **انس‌بن‌مالك** قال : خدمت رسول‌الله (ص) عشرسنين فما قال لی افّ قطّ وماقال لی لشیء صنعته لم صنعته ، ولالشیء تركته لم تركته ، وكان رسول‌الله من احسن النّاس خلقاً ولامسست خزّاً قطّ ، ولا حريراً ، ولاشيئاً كان الين من كفّ رسول الله (ص) ولاشممت مسكاً ولاعطراً كان اطيب من عرق رسول الله (ص) و عن **عبدالله‌بن‌عمر** قال : انّ رسول الله (ص) لم يكن فاحشاً و لامتفحّشاً وكان يقول خياركم احاسنكم اخلاقاً . وعن **انس** انّ امرأة عرضت لرسول‌الله (ص) فی طريق من طرق **المدينة**

---

۱ الف : پیش رفتید و نگهداشتید .

فقالت : يا رسول الله انّ لی اليك حاجةً . فقال : « يا امّ فلان اجلسی فی ایّ سكك **المدينة** شئت اجلس اليك . قال: ففعلت ، فقعد اليها رسول الله (ص) حتّى قضى حاجتها وقال **انس**: كانت الامة من اماء اهل **المدينة** لتأخذ بيد رسول الله (ص) فتنطلق به حيث شاءت . و عن **ابی الدّرداء** عن النّبی (ص) قال : « انّ اثقل شیء يوضع فی ميزان المؤمن يوم القيامة خلق حسن وانّ الله يبغض الفاحش البذیء . وعن **ابی هريرة** قال: قال النّبی (ص) لاصحابه : « أتدرون ما اكثر مايدخل النّاس النّار ؟ » . قالوا الله و رسوله اعلم . قال : «فانّ اكثر مايدخل النّاس النّار الا جوفان : الفرج والفم . اتدرون ما اكثر مايدخل النّاس الجنّة ؟ » قالوا الله ورسوله اعلم . قال : « فانّ اكثر مايدخل النّاس الجنّة : تقوى الله وحسن الخلق » . عن **عايشة** (رض) قالت : سمعت رسول الله (ص) يقول : « انّ المؤمن ليدرك بحسن خلقه درجة قائم اللّيل وصائم النّهار . وعن **ابی هريرة** قال : قال رسول الله (ص) : « احبّكم الى الله احسنكم اخلاقاً ، الموطؤن اكنافاً . الّذين يألفون ويؤلفون . وابغضكم الى الله المشّاؤن بالنّميمة المفرّقون بين الاخوان الملتمسون للبراء العثرات » . روی عن **علیّ بن موسی الرّضا** عن ابيه **موسی بن جعفر** عن ابيه **جعفر بن محمد** عن ابيه **محمد بن علیّ** عن ابيه **علیّ بن الحسين** عن ابيه **حسين بن علیّ** عن ابيه **علیّ بن ابی طالب** سلام الله عليهم . قال : قال رسول الله (ص) : « عليكم بحسن الخلق فانّ حسن الخلق فی الجنّة لامحالة ، واِيّاكم وسوء الخلق فانّ سوء الخلق فی النّار لامحالة » .

قوله : « **فستبصر ويبصرون** » : فسترى يا**محمد** ويرون يعنی : اهل **مكّة** اذا نزل بهم العذاب ببدر . وقيل : فی القيامة و كان النّبی (ص) عالماً بذلك ولكنّه ذكر علی معنیً يجتمع مع علمهم بانّك لست بمجنون ولامفتون .

وقوله : «**بايّكم المفتون** » معناه بايّكم المجنون . فالمفتون مفعول بمعنى المصدر كما يقال : مابفلان معقول ومجلود ، ای ـ عقل وجلادة . وهذا معنی قول **الضحاك** ورواية **العوفی** عن **ابن عباس** ، وقيل: الباء بمعنی فی ومجازه . « **فستبصر ويبصرون** » فی ایّ الفريقين المجنون فی فريقك ام فی فريقهم ؟ . وقيل : الباء بمعنى مع والمفتون **الشّيطان** والمعنی : مع ايّكم **الشّيطان** ؟ امع المؤمنين ام مع الكفّار ؟ وهذا معنى

قول **مجاهد** . وقیل : الباء فیه زائدة والمعنی : ایّکم المفتون ، ای ـ المجنون الّذی فُتن بالجنون ؛ وهذا قول **قتادة** . واتّفقوا علی انّ المفتون هاهنا المجنون .

«انّ ربّك هو اعلم بمن ضلّ عن سبیله» بمن زاغ عن دینه وطریقه **«وهو اعلم»** منکم ومنهم **«بالمهتدین»** الی دینه .

«فلاتطع المکذّبین» الك یا **محمّد** وهم المستهزؤن ، الّذین ذکروا فی سورة الحجر ، ای ـ فیما یدعونك الی متابعة ادیانهم . والنّبی(ص) لم یکن یطیعهم ولکن ذلك امر باستدامة ترك طاعتهم والاستزادة فیه .

«ودّوا لو تُدهن فیُدهنون» داهن وادهن : واحد ، واصل المداهنه المداجاة . والمعنی ودّوا لو توافق معهم وتترك مناصحتهم وتلین لهم فیلینون لك و یقاربون لك . قال **ابن قتیبة** : ارادوا ان یعبد آلهتهم مدّةً و یعبد الله مدّةً و قیل الفاء هاهنا للعطف لا للجواب .

«ولاتطع کلّ حلّاف مهین» . قال **ابن عبّاس هو ابوجهل** . وقال **مقاتل** : هو **الولید بن المغیرة المخزومی** . وقیل : **الاسود بن عبد یغوث** . وقال **عطاء الاخنس ابن شریق** . و **«الحلّاف»** کثیر الحلف بالباطل . **«مهین»** ای ـ حقیر ضعیف وهو فعیل من المهانة وهی قلّة الرّأی والتّمییز. تقول مهن بالضّم فهو مهین. ولیس هذا من الهوان وهو قریب من الاوّل لانّ من اکثر الحلف الکاذبة وهو عند النّاس مهین وانّما یکذب لمهانة نفسه علیه .

«همّاز» یغتاب النّاس و یعیبهم بمالیس فیهم ، و یقع فیهم من ورائهم . **«مشّآء بنمیم»** ای ـ قتّات یسعی بالنّمیمة بین النّاس للافساد ، وفی الخبر لایدخل الجنّة قتّات . والنّمیم جمع نمیمة ، وقیل : النّمیم والنّمیمة واحد والاسم النّمام .

«منّاع للخیر» بخیل بالمال، وقیل: یمنع النّاس عن الایمان : قیل :کان له مال . فقال لاولاده واولاد اولاده من اسلم منکم منعته مالی . **«معتد»** ای ـ متجاوز للحدّ فی الطّغیان **«اثیم»** کثیر الاثم ، فاجر عاص .

«عتلّ» هو الغلیظ الجافی ، اکول ، شروب ، فاحش الخلق سیّء الخلق .

«بعد ذلك زنیم» ای ـ بعد هذه الخصال مع هذه الرّذائل دعیّ ملصقٌ بالقوم

ليس منهم . قال **عكرمة**«**الزّنيم**» ولدالزّنا ، قال الشّاعر :

زنيم ليس يعرف من ابوه بغيّ الامّ ذوحسب لئيم

وقيل : هوالّذى يعرف بالابنة ، روى‌عن‌النّبى (ص) الااخبركم باهل‌الجنّة كلّ ضعيف متضعّف لو يقسم على‌الله لا ّبره ، الااخبركم باهل‌النّار كلّ عتلّ‌جوّاظ مستكبر ، وعن **شدادبن اوس** : « قال : قال رسول‌الله (ص) : لايدخل الجنّة جوّاظ ولاجعظرىّ ولاعتلّ‌زنيم» ـ قال : قلت‌فماالجواظ ؟ـقال:« كلّ‌جمّاع منّاع » . قلت : فما الجعظرىّ قال :« الفظّ الغليظ » ـ قلت : فما العتلّ الزّنيم ! ـ قال : « كلّ رحيب الجوف‌اكول شروب ، غشوم ، ظلوم » . و عن **زيد بن اسلم** قال : قال رسول الله (ص) « تبكى السّماء من رجل اصحّ الله جسمه وارحب جوفه واعطاه من الدّنيا مقضماً وكان‌للنّاس ظلوماً » فذلك العتلّ الزّنيم . وعن **ابى هريرة عن** النّبى (ص) قال : « لايدخل‌الجنّة ولد الزّنا ولاولده ولاولدولده » : وقال صلّى الله عليه وسلّم : « لايزال امّتى بخير مالم يفش فيهم ولدالزّنا فاذا فشافيهم ولدالزّنا يوشك ان يعمّهم الله بعقاب . وقال صلّى‌الله عليه وسلّم : « انّ اولاد الزّنا يحشرون يوم القيامة‌فى‌صورة القردة والخنازير » . وقال **عكرمة** : اذا كثر اولاد الزّنا قلّ المطر .

قوله : «**ان كان‌ذامال وبنين**» قرأ **ابوجعفر** و **ابن عامر** و **يعقوب** آان كان بالمدّ والاستفهام . قرأ **حمزة** و **عاصم** برواية **ابى‌بكر** بهمزتين بلا مدّ . وقرأ الآخرون على‌الخبر بلااستفهام . فمن قرأ بالاستفهام فمعناه : الان كان ذامال وبنين .

«**اذا تتلى عليه اٰياتنا قال اساطير الاوّلين**» و قيل : معناه « **ان‌كان ذامال و بنين** » تطيعوا ومن قرأ على الخبر فمعناه لاتطع كلّ حلاّف مهين لاجل ان كان ذامال وبنين . وجاء فى التّفسير انّ **الوليد بن المغيرة** كان له عشرة بنين . وقيل : اثناعشر ابناً وكان له تسعة آلاف مثقال فضّة وكانت له حديقة فى **الطائف** ثمّ اوعده فقال : « **سَنَسِمُهُ‌على الخُرطوم** » الخرطوم الانف والسّمة التّسويد، والوسم على‌الانف افضح واقبح ، والمعنى : سنجعل له علامة فى الآخرة يعرف بها انّه من‌اهل النّارمن اسودادالوجه . وجائز ان يفرد بسمة لمبالغته فى عداوة النّبى(ص) فى‌الدّنيا فيخص من التّشويه بما يتبيّن به من‌غيره كماكانت عداوته فى الدّنيا زائدة على عداوة غيره

وقیل: خصّ الخرطوم بالذّکر والمراد به جمیع الوجه لانّ بعض الشّیء یعبّر به عن کلّه.

قوله: «انّا بلوناهم» ای - اختبرناهم وابتلیناهم، یعنی: هل مکّة حین دعا علیهم النّبی (ص) فابتلاهم بالجوع حتّی اکلوا الجیف والعظام، فقال صلّی الله علیه وسلّم: «اللّهم اشدد وطاتك علی مصر واجعلها سنین کسنی یوسف وامر اهل هجران لایحملوا الی مکّة طعاماً وانقطع عنهم الطّریق من قبل العراق.

ابتداءِ این قصّه آنست که رسول خدا (ص) چون از قریش و اهل مکه بغایت برنجید، دعاءِ بد گفت بر ایشان، گفت: بار خدایا بطش خود بر ایشان گمار و کار روزی بر ایشان سخت کن وایشان را سالها قحط ونیاز پیش آر، چنانکه در روزگار یوسف مصریان را بود. الله تعالی دعاءِ رسول خدا اجابت کرد تا باران آسمان و نبات زمین از ایشان باز ایستاد وراه کاروان طعام بر ایشان فرو بسته شد، وسالها در آن قحط ونیاز مردار واستخوان خوردند. ربّ العالمین ایشان را مثل زد بخداوندان آن بستان. وایشان سه برادر بودند درصنعاء یمن بستانی داشتند، بدوفرسنگی صنعاء، ازپدر ایشان بازمانده وبمیراث بایشان رسیده و در آن بستان هم زرع بود و هم درخت خرما وانگور. وپدر ایشان مردی صالح بود. هرسال ریع آن بستان سه قسم کردی، قسمی وجه عمارت ونفقهٔ بستان وقسمی درویشان وخواهندگان را، وقسمی نفقهٔ خویش را. چون پدر از دنیا برفت و بستان با[1] پسران افتاد، سهم درویشان باز گرفتند؛ آن برادر که بهینهٔ ایشان بود وپارساتر و بسن کمتر، ایشان را گفت: حقّ درویشان باز مگیرید وآن سنّت که پدر نهاد دست بمدارید که زیان‌کار شوید وبرکات آن منقطع گردد. ایشان فرمان نبردند. چون وقت چیدن میوه بود ودرودن کشته، سوگند خوردند که سحرگاهان نزدیك بام برونـد وخرما وانگور ببرند، ونگفتند ان شاء الله. مقصود ایشان بوقت سحرگاه آن بود که تا درویشان ندانند وحاضر نشوند؛ که در روزگار پدر ایشان هرسال وقت بریدن میوه وزرع معیّن بود ودرویشان حاضر

۱ - الف: فا.

اینست که ربّ العالمین گفت: « **اقسموا لیصرمنّها مصبحین** » « **و لا یستثنون** » ای ـ لم یقولوا ان شاءالله.

« **فطاف علیها طائف من ربّك** » ای ـ عذاب من ربّك لیلاً و لا یکون الطّائف الّا باللّیل و کان ذلك الطّائف ناراً نزلت من السّماء فاحرقتها. « **وهم نائمون** » « **فاصبحت الجنّة کالصّریم** » ای ـ محرقة سوداء کاللّیل. وقیل: بیضاء لم یبق فیها سواد زرع و لا شجر کالنّهار والصّریم اللّیل و الصّریم النّهار لانّ کلّ واحد منهما ینصرم عن صاحبه؛ وقیل: کالصّریم یعنی: کالبستان الّذی صرم زرعه و ثماره ویکون الصّریم بمعنی المصروم کعین کحیل و کفّ خضیب. ایشان سوگند خوردند بی استثنا که بامداد پگاه پنهان از درویشان روند و میوه چینند. و آنکه در خواب شدند و ربّ العالمین آن شب آتشی فرو گشاد تا هرچه در آن بستان بود همه بسوخت و خاکستر گردانید و ایشان از آن حال و از آن عذاب بی‌خبر، بوقت بام برخاستند و یکدیگر را آواز دادند که:

« **ان اغدوا علیٰ حرثکم ان کنتم صارمین** » ای ـ قاطعین لها « **فانطلقوا وهم یتخافتون** » یتسارّون بینهم.

« **ان لا یدخلنّها الیوم علیکم مسکین** » و یخفون انفسهم و کلامهم من النّاس.

« **وغدوا علیٰ حرد قادرین** » ای ـ علی قصد وحرص وامر اسّسوه واجمعوا علیه « **قادرین** » عند انفسهم علی الصّرام.

چون فرا راه بودند، با یکدیگر سخن نرم گفتند و براز، که نباید که امروز هیچ درویشی در آن بستان آید و خویشتن را پوشیده و پنهان میداشتند تا کس نداند ازین درویشان که ایشان ببستان میروند و بر قصدی و آهنگی درست میرفتند و حرصی تمام. چون نزدیك بستان رسیدند و هیچ درویش ندیدند، گفتند که: دست یافتیم و مقصود حاصل کردیم. در نفس خویش چنان پنداشتند که قدرت و توان آنچه مقصود و مرا دست یافتند. و قیل: معنی « **قادرین** » ای ـ خرجوا فی الوقت الّذی قدّروه. بیرون آمدند آن ساعت که در اوّل شب تقدیر کرده بودند و بر آن عزم و بر آن تقدیر خفته، پس چون در بستان شدند درختان و زرع آن

دیدند سوخته وخاکستر گشته وآب سیاه بر آمده گفتند: « **انّا لضآلّون** » ما راه گم کردیم مگر این نه بستان ماست؟ چون نیك نگاه کردند بدانستند که جرم ایشان راست که حقّ درویشان باز گرفتند و گفتند:

« **بل نحن محرومون** » نه نه راه گم نکردیم که این بستان ماست مارا از میوه و بر آن محروم کردند و از نعمت بی بهره ماندیم، بآنکه حقّ درویشان باز گرفتیم.

« **قال اوسطهم** » ای ـ خیرهم و افضلهم و اعدلهم قولاً و کان اصغرهم سنّاً « **الم اقل لکم لولا تسبّحون** » ای ـ هلّا تستثنون عند قولکم « **لیصرمنّها مصبحین** » و الاستثناء تسبیح لانّه تنزیه و تعظیم للّه و اقراراً بانّه لا یقدر احدان یفعل فعلاً الّا بمشیّة اللّه. و قیل: معناه هلّا تذکرون نعم‌اللّه علیکم فتؤدّوا حقّ اللّه من اموالکم.

آن برادر کهینه گفت ـ و بهینهٔ ایشان بود عاقلتر وفاضلتر ـ : نمی گفتم شما را که خدای را بپاکی چرا نستائید و از پذیرفتن بیداد چرا پاك نشناسید؟ و چرا ذکر نعمت او بشکر نکنید؟ تا حقّ او از مال خود بیرون کنید و بدرویشان دهید. و آنکه که می گفتید بامداد به بوستان رویم چرا ان‌شاءاللّه نگفتید و رفتن خویش با مشیّت اللّه نیفکندید. و اگر شما سبحان‌اللّه گفتید بهتر از آن اندیشه بودی که کردید ـ پس ایشان گفتند:

« **سبحان ربّنا انّا کنّا ظالمین** » پاکست و بی‌عیب خداوند ما و مائیم ستمکاران بر خویشتن. بگناه خود معترف شدند و یکدیگر را ملامت کردند. چنانکه ربّ‌العزّة گفت:

« **فاقبل بعضهم علی بعض یتلاومون** » یلوم بعضهم بعضاً بما فعلوا یعنی الهرب من المساکین، هذا یقول کان الذّنب لك و یقول‌الآخر بل کان الذّنب لك.

« **قالوا یا ویلنا انّا کنّا طاغین** » از کرده پشیمان شدند و بتضرّع و زاری بدرگاه اللّه باز گشتند وبجرم خود اقرار کردند. گفتند: ای ویل برما که ازاندازهٔ خود درگذشتیم واز راه صواب برگشتیم که حقّ درویشان باز گرفتیم؛ با این همه نومید نشدند که بردرگاه اللّه نومیدی نیست. گفتند:

« **عسىٰ ربّنا ان يبدلنا خيراً منها انّآ الى ربّنا راغبون** » اى ـ راغبون في المسألة ان يتوب علينا وان يرزقنا خيراً منها . قال **عبدالله بن مسعود** : بلغني انّ القوم تابوا و اخلصوا و عرف الله منهم الصّدق فابدلهم بها جنّةً خيراً منها و اسمها الحيوان فيها عنب يحمل البغل منها عنقوداً .

« **كذٰلك العذاب** » اى ـ كما فعلت باهل هذه الجنّة كذلك افعل بامّتك اذا لم تعطف اغنياؤهم على فقرائهم بان امنعهم القطر و ارسل عليهم الحوائج و ارفع البركة من زروعهم و تجاراتهم . ثمّ قال :« **ولعذاب الآخرة اكبر لو كانوا يعلمون** » اى ـ وما اعددت لهولاءِ الكفّار من الوان العذاب في الآخرة اكبر و اعظم و اشدّ لو عقلوا و عملوا ذلك ثمّ اخبر بما عنده للمتّقين فقال :

« **انّ للمتّقين عند ربّهم جنّات النّعيم** » اى ـ بساتين نعيمها مقيم ولا يبيد ولا يفنى خلافاً لبساتين الدّنيا فانّها فانية هالكة صاحبها في عناء من عمارتها فلاترغبوا فيها عنها. فلمّانزلت هذه الآية قال **عتبة بن ربيعة:** لئن كان ما يقول **محمّد** حقّاً لنكوننّ افضل اجراً منهم في الآخرة كما نحن اليوم افضل منهم في الدّنيا فانزل الله سبحانه :

« **افنجعل المسلمين كالمجرمين** » استفهام انكار وتوبيخ ، اى ـ لانفعل فان المسلمين في الجنّة ، والمجرمين ، وهم الكافرون ، في النّار .

« **مالكم** » يا كفّار **قريش** «**كيف تحكمون**» ؟ من اين حكمتهم بالتّسوية بين المطيع و العاصى و اىّ عقل اقتضى ذلك، اى ـ انّ هذا الحكم جور ان تعطوا في الآخرة ما يعطى المسلمون .

« **ام لكم كتاب** » نزل من عندالله . « **فيه تدرسون** » اى تقرؤن مافيه .

« **انّ لكم فيه** » اى ـ في ذلك الكتاب . « **لما تخيّرون** » اى ـ ماتختارون لانفسكم و تشتهون و انّما كسرت انّ لما دخلت في خبرها اللّام تخيّر و اختار بمعنى واحد .

« **ام لكم ايمان** » عهود و مواثيق « **علينا بالغة** » اى ـ مؤكّدة محكمة عاهدناكم عليه فاستوثقتم بها منّا فلا ينقطع عهدكم « **الى يوم القيٰمة انّ لكم** » في ذلك العهد « **لما تحكمون** » لانفسكم من الخير والكرامة عندالله. خلاصة المعنى:

هل و جدتم فی کتاب لی او درستم انّی اقسمت قسماً بالغاً شدیداً لا مثنویّة فیه انّی افعل ما تحکمون . ثمّ قال لنبیّه (ص) :

« **ایّهم** » بما یقولون من انّ لهم فی‌الآخرة حظّاً « **زعیم** » ای. کفیل ضامن فان من کان علی بصیرة من شیء تکفّل به و اذلم یتکفّلوا دلّ علی انّهم غیر واثقین بما یقولون . قال **الحسن** : الزّعیم فی‌الآیة بمعنی الرّسول ، ای ـ ا[۱]فیهم رسول او جاءهم رسول بصحّة ما یقولون .

« **ام لهم شرکاء** » یعنی : آلهة تکفل‌لهم بما یقولون و قیل : شهداء یشهدون لهم‌بصدق‌ما یدعونه . «**فلیأتوا بشرکائهم** » ای ـ فلیأتوا بها : « **ان کانوا صادقین**» فی دعواهم .

« **یوم یکشف عن ساق** » یوم ظرف والمعنی: فلیأتوابشرکائهم فی‌ذلک الیوم لتنفعهم وتشفع لهم . وقیل : معناه اذکر « **یوم یکشف عن ساق** » و قریء بالنّون نکشف عن ساق . روی **البخاری** فی الصّحیح عن **یحیی بن بکیر** عن **اللیث‌بن‌سعد** عن **خالدبن یزید** عن **سعید بن ابی‌هلال** عن **زید بن اسلم** عن **عطاء بن یسار** عن **ابی‌سعید الخدری** عن‌رسول‌الله (ص) قال : «یکشف ربّناعن‌ساقه فیخرّون‌له سجّداً» وقال **ابن مسعود** : یکشف ربّنا عن ساقه . و عن **ابی موسی الاشعری** عن النّبی (ص) « **یکشف عن‌ساق** » قال نور عظیم یخرّون له سجّداً . وقال اهل‌اللّغة : الکشف عن السّاق کنایة عن شدّة الامر قال الشّاعر :

« وقامت الحرب علی ساق »

ویروی عن **ابن‌عباس** انّه قال : یکشف عن الامر الشّدید و ذلک اشدّ السّاعة تمرّبهم فی‌القیامة «**یدعون الی السّجود** »فامّا المؤمنون‌فیخرّون‌سجّداً وامّاالمنافقون فتصیرظهورهم طبقاً کانّهاالسفافید.« **فلایستطیعون** » السّجودفتسوّدعندذلک‌وجوههم ویتمیّز الکافرون من‌المؤمنین حینئذ وکانوا قبل ذلک مختلطین . وعن **ابی هریرة** عن النّبی (ص) قال : « یأخذ الله عزّ وجلّ للمظلوم من الظّالم حتّی لاتبقی مظلمة عند احد حتّی انّه لیکلّف شائب اللّبن بالماء ثمّ یبیعه ان یخلص اللّبن من‌الماء فاذا

۱ـ الف : ما

فرغ من ذلك نادی مناد يسمع الخلائق كلّهم الاليلحق كلّ قوم بآلهتهم و ما كانوا يعبدون من دون الله ،فلايبقى احدعبدشيئاً من دون الله الّا مثّلت له آلهته بين يديه ويجعل الله ملكاً من الملائكة على صورة **عزير** ويجعل ملكاً من الملائكة على صورة **عيسى بن مريم** فيتّبع هذا اليهود ويتّبع هذا النّصارى، ثمّ تلويهم آلهتهم الى النّار وهم الّذين يقول الله عزّوجلّ لوكان هولاءِ آلهة ما وردوها و كلّ فيها خالدون و اذالم يبق الّا المؤمنون وفيهم المنافقون، قال الله عزّوجلّ لهم ذهب النّاس فالحقوا بآلهتكم وما كنتم تعبدون! فيقولون والله مالنا آله الّاالله وما كنّانعبد غيره. فينصرف الله عنهم فيمكث ماشاء الله ان يمكث ثمّ يأتيهم فيقول: ايها النّاس ذهب النّاس فالحقوا بآلهتكم وما كنتم تعبدون. فيقولون : والله مالنا آله الّا الله وما كنّا نعبد غيره فيكشف لهم عن ساق و يتجلّى لهم من عظمته مايعرفون انّه ربّهم فيخرّون سجّداً على وجوههم ويخرّ كلّ منافق على قفاه ويجعل الله اصلابهم كصياصى البقر ثمّ يضرب الصّراط بين ظهر انى جهنّم.

قوله: «**خاشعة ابصارهم**» وذلك انّ المؤمنين يرفعون رؤسهم من السّجود و وجوههم اشدّ بياضاً من الثّلج وتسوّد وجوه الكافرين والمنافقين. «**ترهقهم ذلّة**» اى - تغشاهم ذلّ النّدامة والحسرة. «**وقد كانوا يدعون الى السّجود**». قال **ابراهيم التيمى** يعنى: الى الصّلوة المكتوبة بالاذان والاقامة، وقيل: كانوا يسمعون حىّ على الصّلوة فلايجيبون. «**وهم سالمون**» اصحّاء فلايأتونه. قال **كعب الاحبار** والله مانزلت هذه الآية الّا فى الّذين يتخلّفون عن الجماعات، وقيل: كانت ظهورهم سليمة بخلاف ماكانت فى الآخره فلايجيبون.

«**فذرنى ومن يكذّب بهذا الحديث**» اى - فدعنى والمكذّبين بالقرآن وخلّ بينى وبينهم. قال **الزجاج**: اى - لاتشغل قلبك بهم وكلهم الىّ فانّى اكفيكهم و دعنى ايّاهم. «**سنستدرجهم من حيث لايعلمون**» اى - سنأخذهم بالعذاب حالاً بعد حال وسنقرّبهم[1] من العذاب من حيث لايشعرون فعذّبوا يوم بدر. قال **سفيان الثورى** الاستدراج ان يبسط عليهم النّعم و يمنعهم الشّكر وقال **السّدى** كلّما جدّدوا معصيةً

١ - الف : وسنقربهم

جدّدنالهم نعمةً وامسيناهم شكرها .

«واملی لهم» اطیلُ لهم المدّة **« انّ کیدی متین »** ای - انّ اخذی بالعذاب شديد .

«ام تسئلهم اجراً» ای - اتطالبهم **یامحمد** علی ما آتیتهم به من الرّسالة جعلاً . **« فهم من مغرم مثقلون »** ای - فهم من غرم ذلك الجعل **«مثقلون»**: لا يطيقونه **«ام عندهم الغیب»** ای - عندهم اللّوح المحفوظ ، فهم یکتبون منه و یستنسخون منه وقيل : **«الغیب »** ماغاب عنه من خفیّ معلوماته ولطف تدبیره و کلّ ذلك تنبیه علی فساد ماهم علیه مقیمون اتّباع الهوی[1] .

« فاصبر لحکم ربّك » ارض بقضاء ربّك يا **محمد** واحبس نفسك وقلبك علی مایحکم به ربّك ولاتضجر بقلبك ولاتجزع بنفسك . **« ولاتکن کصاحب الحوت »** یعنی **یونس بن متی** ، لاتعجل کما عجل **یونس « اذ نادی[1] »** ربّه **«وهومکظوم»** مملوّ من الغضب مکروب مغموم . قیل : نزلت هذه الاية یوم احد لمّا انهزم المسلمون و کسر رباعیّة النّبی (ص) و قال : کیف یفلح قوم شجّوا نبیّهم وخضبوا وجهه بالدّم و هو یدعوهم الی الله واراد ان یدعوا علی الّذین قاتلوه فامره الله بالصّبر ، والظّاهر انّها عامةً فی جمیع احواله الّتی امر فیها بالصّبر ، والمعنی : لاتستعجل بعقوبة قومك[1] کما استعجل **یونس** فلقی مالقی فی بطن الحوت حتّی نادی ربّه و هو ممتلی حزناً علی نفسه .

« لولآ ان تدارکه نعمة من ربّه » ای - لولا انّ الله تاب علیه وخصّه برحمته ولحقته نعمة من قبله . و قیل : **«لولا ان تدارکه نعمة من ربّه»** هی النّبوّة . و قیل : عبادته السّابقه . **«لنبذ بالعراء»** ای - لطرح بالارض الفضاء . **«وهومذموم»** ای - لولاذلك لنبذ مذموماً بدل ما نبذ محموداً . العراء ، الفضاء العاری من البناء . و یقال : هذا « العراء » عرصة السّاعة . العراء فی الآیة الاخری « فنبذناه بالعراء » هی ارض **الموصل** .

«فاجتبیه[1] ربّه» ای - جدّدنا اجتباءه واعدنا اصطفاءه بعدالمحنة کقوله فی :

۱ - ج : قومکم .

آدم: «وعصى آدم ربّه فغوى[1]» «ثمّ اجتباه ربّه» وقيل «**فجتبيه ربّه**» اى ـ اختاره لرسالته «**فجعله من الصّالحين**» اى ـ من الانبياء

قوله «**وان يكاد الّذين كفروا**» ان هاهنا مخفّفة من الثّقيلة، والمعنى: وانّ الّذين كفروا يكادون يصيبونك باعينهم وذلك حين اراد الكفّار ان يعينوا رسول الله فيصيبوه بالعين فنظر اليه قوم من **قريش** وقالو: مارأينا مثله ولامثل حججه وكانت العين فى **بنى اسد** حتّى انّ الرّجل منهم ينظر الى النّاقة السّمينة او البقر السّمينة ثمّ يعينها ثمّ يقول للجارية: خذى المكتل والدّرهم فاتينا بلحم من لحم هذه فما تبرح حتّى تقع فتنحر وكان الواحد اذا اراد ان يعين شيئاً يجوع ثلاثة ايام ثمّ يعرض له فيقول تالله مارايت مالاً اكثر ولا احسن من هذا فيتساقط ذلك الشّىء فاراد وا مثل ذلك برسول الله (ص) فعصمه الله من ذلك وانزل هذه الآية. قال **الحسن**: هذه الآية دواء اصابة العين. وفى الخبر: «العين حقّ تشترك من الخالق» ويروى: «العين حقّ تدخل الرّجل القبر والجمل القدر ولو كان شىء يسبق القدر لسبقته العين». وقار بعضهم: انمّا يصيب الانسان بالعين مايستحسنه وتميل نفسه اليه وكان نظرهم الى النّبى (ص) نظرة البغض وذلك ضدّه. قالوا ومعنى الآية: انّهم لشدّة عداوتهم لك ينظرون اليك نظراً يكاد يصرعك عن مكانك كما يقال نظر الىّ فلان نظراً كاد يأكلنى به. والجمهور على القول الاوّل. قرأ اهل **المدينة** «**ليزلقونك**» بفتح الياء والآخرون بضمّها وهما لغتان يقال: زلقت الرّجل و ازلقته اذا صرعته وكان رسول الله (ص) اذا قرأ **القرآن** كاد المشركون يزلقونه استحساناً والذّكرها هنا **القرآن**. **و يقولون انّه لمجنون**» ينسبونه الى الجنون اذا سمعوه يقرأ **القرآن** ويقولون معه جنّى يعلّمه الكتاب. وقيل: مختلط العقل قالوه حسداً «**وماهو الّاذكر للعالمين**» اى ـ وما **القرآن** الّا موعظة للمؤمنين[1] وشرف لهم ونجاة، وقيل: «**وماهو**» اى ـ وما **محمد** وارسالنا ايّاه الّا «**ذكر**» وشرف «**للعالمين**» الجنّ والانس.

١ـ الف: للمتقين.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم» الباء : برّالله لاهل‌السّعادة ـ السّین : سبق الرّحمة لاهل الجهالة . المیم المقام المحمود لاهل الشّفاعة . با اشارتست ببرّ خداوند اهل سعادت را. سین اشارتست بسبق رحمت اهل‌جهالت‌را . میم اشارتست بمقام محمود اهل شفاعت را . برّ او آنست که دلت‌رابنور معرفت بیاراست ودرو چراغ توحید بیفروخت . قال‌الله تعالی « فهوعلی‌نور من ربّه». سبق رحمت آنست که: در عهد ازل پیش از وجود آفرینش ازبهرتورحمت برخود نبشت . قال‌الله : « کتب ربّکم علی نفسه الرّحمة » . مقام محمود آنست که : **مصطفی** عربی (ص) راگفت که : از بهر شفاعت‌عاصیان امّت را فردا ترا بقیامت برپای کنم درمقامی که پیشینان وپسینان ترا در آن بستایند. قال الله تعالی : « عسی ان یبعثك ربّك مقاماً محموداً » .

قوله تعالی : «ن والقلم» ن از حروف تهجّی است و حروف تهجّی لغات را اصلست و کلمات را وصل است و آیات را فصلست و همه دلیل کرم و فضلست ، بعضی مجمل‌و بعضی مفصّل است . ازاطف اشارتست ، بمهر بشارتست ، جرم را کفّارتست ودلهای دوستان را غارتست ؛ مایهٔ سخنان است ، پیرایهٔ سخن گویان است ، فهم آن نشان موافقانست . بر گردن دشمنان بارست و در چشم مبتدعان خارست . اعتقاد مؤمنانست که این‌حروف کلام خداوند جهانست . خداوندی که اورا علم وقدرتست علم او بی فکرت ، قدرت او بی آلت ، ملك او بی نهایت ، عنایت او بی رشوت عطاء او بی‌منّت . خداوندی که عالم را صانع وخلق را نگه دار است دشمن را دارنده و دوست رایارست ، بصنع در دیدهٔ هر کس ودرجان احبابش قرار است . هرامیدی را نقد و هر ضمانی رابسنده کارست ـ هر چند بنده زجرم گرانبارست او حلیم و بردبارست .

پیر طریقت در مناجات خویش گفته : « الهی هرچند که ما گنهکاریم ، تو غفّاری ، هرچند که ما زشت کاریم ، تو ستّاری . ملکا گنج فضل تو داری ، بی نظیر و بی‌یاری . سزد که جفاهای مادر گذاری » .

«**ن والقلم**» «ن» دواتست و «قلم» خامه‌ای‌ازنور، نویسنده خداوند غفور، لوح قلم زبرجد نوشت، بمداد نور بنوشت، بردفتر یاقوت نوشت. قصّه و کردار مخلوق نوشت، دل عارف قلم کرم‌نوشت، بمداد فضل نوشت، بردفتر‌لطف نوشت، صفت و نعت معروف‌نوشت. «کتب فی قلوبهم‌الایمان» لوح‌نوشت. وهمه آن تونوشت، دل‌نوشت همه وصف خود نوشت. آنکه از تو نوشت، به **جبرئیل** ننمود؛ آنکه از خود نوشت به **شیطان** کی نماید؟! . بعضی‌مفسّران گفتند: ماهیی‌است بر آب‌زیر‌هفت طبقهٔ زمین ماهی از گرانی بار زمین خم داد وخم گردید، بر مثال ن شد شکم بآب فرو برده و سر از مشرق بر آورده ودنب از مغرب؛ وخواست که ازگرانباری‌بنالد، **جبرئیل** بانگ بر وی زد، چنان بترسید که گرانباری زمین فراموش کرد وتا بقیامت نیارد که بجنبد. ماهی چون بار برداشت و ننالید، ربّ العالمین او را دو تشریف داد: یکی آنکه بدوقسم یاد کرد، محلّ قسم خداوند جهان گشت دیگرتشریف‌آنست که: کارد از حلق‌او برداشت، همه جانوران را بکارد ذبح کنند و او را نکنند، تا عالمیان بدانند که هر که بار کشد رنج وی ضایع نشود. ای جوانمرد، اگرماهی بار زمین کشید بندهٔ مؤمن بار امانت مولی‌کشید. «وحملها الانسان» ماهی که بار زمین برداشت، ازکارد عقوبت ایمن گشت. چه عجب اگر مؤمن که بار امانت برداشت از کارد قطیعت ایمن گردد.

قوله تعالی: «**ما انت بنعمة ربّك بمجنون**». «**وانّ لك لاجراً غیر ممنون**». «**وانّك لعلی خلق عظیم**» عرض علیه مفاتیح الارض فلم یقبلها ورقّاه لیلة المعراج واراه جمیع الملائکة والجنّة فلم یلتفت‌الیها. قال الله تعالی: «مازاغ البصر وماطغی» ما التفت یمیناً و شمالاً فقال تعالی: «**وانّك‌لعلی خلق عظیم**»

آن مهتر عالم، سیّد ولد آدم مرد کار بود، معتکف درگاه عزّت مجاور محلّت محبّت. درّی بود از صدف قدرت برآمده، آفتابی از فلك اقبال بتافته، آسمان وزمین بوی آراسته و نگاشته. شب معراج او راگفتند: ای سیّد برخرام برین گلشن بلند که عالم قدس در انتظار قدم تست، جمال فردوسیان عاشق چهرهٔ جمال تست، آستان حضرت ما مشتاق قدم معرفت تست، «الاطال‌شوق الابرار الی

لقائی وانّی لاشدّشوقاً الیهم». آن مهترعالم‌چون درخلوت «اوادنی» قدم بربساط انبساط نهاد، خطاب آمد که: سلام علیك ایّها النّبی ورحمة الله وبرکاته. ای سیّد ما امشب خزینهٔ دارالسّلام را درلشکرگاه سینهٔ تو نثار میکنیم. سیّد گفت: ما را از خداوند خزینه پروای خزینه نیست، آن بر گدایان وعاصیان امّت خویش ایثار کردیم و علی عباد الله الصّالحین. گفتند: ای سیّد بآفرینش برون نگر که همه منتظر جمال تو اند تا امشب بهره‌ای از تو بردارند. سیّدگفت: دریــن حضرت که سعادت ما را فروآورد نیزما را سر بحجرهٔ آدم وبهشت رضوان فرونیاید. ازحضرت عزّت ندا آمد که: «وانّك لعلی خلق عظیم» باش تا فردای قیامت که علم دولت او بعرصهٔ عظمی بر افرازند، قدم دررکاب براق آورده لباس فخر پوشیده، عمّامهٔ فضل‌برسرنهاده، لواءِ حمد دردست گرفته، آدم وهر که دون اوست‌ازانبیا واولیا همه در زیر علم عزّت او ورایت قدراو درآمده، و از حضرت عزّت این ندا و نواخت همی‌آید که: «یامحمد قل یسمع وسل تعطه واشفع تشفع». قدر آن حضرت مهتر عالم موسی دانست که درآن غیرت ازین عالم بیرون شد و دل برآن نهاده بود که خادمی این مهتر را میان دربندد ودرگاه مکه و مدینه بجاروب عاشقی می روبد؛ و ازینجابود که باعزرائیل منازعت کرد، آنکه که آمده بود تا قبض‌روح وی کند فلطمه لطمةً لطمه‌ای بزد ویك چشم اوبکند وازدرد این غیرت که جان مابرخواهد گرفت، وروی‌ما گرد سر کوی مصطفی نا گرفته. حسرت نارسیدن بحضرت این مهتر او رابدان‌آورد که با عزرائیل آن راه برفت. ای جوانمرد قدرآن مهتر که داند و کدام خاطر ببدایت او رسد؟ صد هزار و بیست وچهار هزار نقطهٔ نبوّت که رفتند در برابر درجات او کواکب بودند وبا آنکه او غائب بود همه نور نبوّت ازو گرفتند. چنانکه آفتاب اگرچه غایب باشد کواکب نورازوی گیرند، لیکن‌چون آفتاب پیدا شود. کواکب در نور او همه ناپیدا شوند؛ همچنین همهٔ انبیا نور ازو گرفتند، لیکن چون محمد (ص)بعالم صورت درآمد ایشان همه گم شدند. شعر:

کأنّك‌شمس‌والملوك کواکب اذا طلعت لم یبد منهنّ کوکب

٦٩ - سورة الحاقة - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالی: «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم» بنام خداوند جهان دار دشمن پرور ببخشایندگی دوست بخشای بمهربانی.

«الحآقّة(١)» «ماالحآقّة (٢)» آن روز وآن کار بودنی.

«ومآ اَدريٰكَ مَاالحآقّة(٣)»وچه چیزترا دانا کرد وچه دانی که آن روزچه روز است وآن کار چه کار؟

«كَذّبَتْ ثَمُودُ وعادٌ بالقارعة(٤)» دروغ زن گرفت ثمود و عاد بروزرستاخیز

«فامّاثمودُ فَاُهْلكُوا بالطّاغية (٥)» اما ثمود تباه کردند و هلاك ايشان را بنافرمانی ایشان.

«واَمّا عادٌ فَاُهْلكُوا» امّا عاد تباه کردند وهلاك ايشان را: «بريح صرصر عاتية (٦)» ببادی سخت سردشوخ نافرمان.

«سخّرها عليهم سَبْعَ ليالٍ وثمانيةَ اَيّام» برگماشت آن‌را برایشان هفت شب و هشت روز. «حُسُوماً» پیوسته برهم روزهای شوم بادها که ازخان ومان ایشان اثرو نشان نگذاشت. «فترى القَوْمَ فيها صَرعىٰ» تو بینی آن گروهان اندر آن عذاب افکنده[١]. «كانّهم اعجازُ نخلٍ خاوية(٧)» گوئی که ایشان خرما بنان اند بی‌شاخ افکنده[٢] از رستنگاه.

«فَهَلْ ترىٰ لَهُمْ من باقية (٨)» ازیشان هیچکس مانده می‌بینی؟

«وجآءَ فرعونُ ومن قبله والمؤتفكات بالخاطئة(٩)» وفرعون‌وایشان که با اوبودند وقوم لوط بد خویش آوردند.

«فَعَصَوْا رسولَ ربّهم »نافرمان شدند در فرستادۀ خداوند خویش. «فَاَخَذَ

١و٢ - الف: اوكنده.

هُمْ اَخْذَةً رابِيَةً(١٠)» فرا گرفت خداوند ایشان‌را فرا گرفتنی بیش از آنکه میترسیدند وافزون ازآن کرد که میکردند.

«اِنّالَمّاطَغَى الْمآءُ» ما آنکه که آب نافرمان‌شد. «حَمَلْناكُمْ فِي الْجارِيَةِ(١١)» برداشتیم شما را در کشتی.

«لِنَجْعَلَها لَكُمْ تَذْكِرَةً» تا آن را یادگاری کنیم [تا جهان بود] «وَتَعِيَها اُذُنٌ واعِيَةٌ(١٢)» و دریابد ونگهدارد آن را گوشی دریابنده و نگاه دارنده.

«فَاِذا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ واحِدَةٌ (١٣)» آنکه که در دمند در صور یك دمیدن.

«وَحُمِلَتِ الْاَرْضُ وَالْجِبالُ» وبردارند زمینها وکوهها. «فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدَةً (١٤)» و درهم کوبند آن را یك درهم کوفتن.

«فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْواقِعَةُ(١٥)» آن روز آنست که بودنی ببود وافتادنی بیفتاد.

«وَانْشَقَّتِ السَّمآءُ» وآسمان برشکافت «فَهِيَ يَوْمَئِذٍ واهِيَةٌ(١٦)» آسمان آن روز سست شود و تباه.

«وَالْمَلَكُ عَلى اَرْجآئِها» و فرشتگان بر کرانهای آسمان ایستاده مینگرند «وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمانِيَةٌ(١٧)» وبرگیرد عرش خداوندتو زبر ایشان آن روز هشت فریشته.

«يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ» آن روز پیش آرد شما را «لاتَخْفى مِنْكُمْ خافِيَةٌ(١٨)» پوشیده نماند ازشما هیچ نهان برالله.

«فَاَمّا مَنْ اُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ» امّا آنکس کـه او را نامه دهند براست دست.

«فَيَقُولُ هآؤُمُ اقْرَؤُا كِتابِيَهْ(١٩)» گوید: بیائید نامهٔ من گیرید و برخوانید.

«اِنِّي ظَنَنْتُ اَنِّي مُلاقٍ حِسابِيَهْ (٢٠)» من بی‌گمان بودم، میدانستم که من امروز می‌شمار باید دید.

«فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ(٢١)» او درزندگانی است پسندیده.

«فِي جَنَّةٍ عالِيَةٍ(٢٢)» دربهشتی در بالا گزیده وپسندیده.

«قُطُوفُها دانِيَةٌ(٢٣)» خوشه‌های آن از دست چننده نزدیك.

«**كلوا واشربوا**» [ایشان را گویند] خورید و آشامید «**هنیئاً**» نوش باد شما را گوارنده «**بما اسلفتم فی الایام الخالیة** (٢٤)» این بآن کردارهاست که پیش خود فرا فرستادید در روزگارهای گذشته.

«**واما من اوتی کتابه بشماله**» واما آنکه نامهٔ او بچپ دست دهند، «**فیقول**» گوید: «**یالیتنی لم اوت کتابیه**(٢٥)» کاشك مرا نامهٔ من ندادندی.

«**ولم ادر ماحسابیه**(٢٦)» کاشك من هرگز ندانستمی که شمار من چیست.

«**یالیتها کانت القاضیة**(٢٧)» ای کاشك آن مرگی که مردم را دردنیا بود، آن مرگ برمن همیشی بودی.

«**ما اغنی عنی مالیه**(٢٨)» مال من مرا امروز بکار نیامد.

«**هلك عنی سلطانیه** (٢٩)» توان من تباه شد [و عذر من ببرید و حجت من بسر آمد].

«**خذوه**» [گویند که:] گیرید او را. «**فغلوه**(٣٠)» دستهای او را بر گردن او بندید.

«**ثم الجحیم صلوه**(٣١)» آنکه سوختن را اورا بآتش رسانید.

«**ثم فی سلسلة**» انکه اورا در زنجیر کنید «**ذرعها سبعون ذراعاً**» درازی آن هفتاد گز. «**فاسلکوه**(٣٢)» اندر کشید اورا. «**انه کان لایؤمن بالله العظیم** (٣٣)» او بنگرویده بود بآن خدای بزرگوار.

«**ولایحض علی طعام المسکین** (٣٤)» و برطعام دادن نمی‌انگیخت.

«**فلیس له الیوم ههنا حمیم** (٣٥)» او را آن روز هیچ دوست نیست.

«**ولاطعام الامن غسلین** (٣٦)» ونیست اورا آنجا هیچ خورش مگر از آنچه از قذرهای او برفت.

«**لایأکله الاالخاطؤن** (٣٧)» نخورد آن را مگر او که در راه حق خطا کرد و از راستی بیفتاد.

«**فلااقسم**» سوگند میخورم «**بماتبصرون**(٣٨)» «**ومالاتبصرون**(٣٩)» بهرچه می‌بینید از آفریده و هرچه نمی‌بیند.

«انّه لقول رسول کریم(۴۰)» که این باز گفت فرستاده ای استوارست راستگوی، پاك‌مقام.

«وما هو بقول شاعر» آن سخن شعر گوئی نیست «قلیلاً ماتؤمنون(۴۱)» چون اندك میگروید.

«ولا بقول کاهن» و نه سخن کاهنی است «قلیلاً ماتذکّرونَ(۴۲)» چون اندك پند می‌پذیرید و می‌درباوید.

«تنزیلٌ من ربّ العالمین(۴۳)» فروفرستاده‌ای است که ازخداوند جهانیان.

«ولو تقوّل علینا بعضَ الاقاویل (۴۴)» واگر رسول برما هیچ سخن فرانهادی[۱] جزاز گفتهٔ ما.

«لاَخَذْنا منه بالیمین(۴۵)» دست او گرفتیمی.

«ثمّ لقطعْنا منه الوَتینَ(۴۶)» آنگه مارگك دل او بگسستیمی[۲].

«فمامنکم من احد عنه حاجزین(۴۷)» هیچکس ازشما بازدارندهٔ عذاب نیست ازو.

«وانّه لتذکرةٌ للمتقین (۴۸)» واین سخن یادگارست پرهیزگاران‌را.

«وانّا نعلم انّ منکم مکذّبین (۴۹)» وما دانسته بودیم و میدانیم که از شما گروهی دروغ زن گیرانند باین سخن.

«وانّه لحسرةٌ علی الکافرین(۵۰)» واین پیغام بر کافران فردا حسرتی‌است و پشیمانی [که بنپذیرفتند].

«وانّه لحقّ الیقین(۵۱)» واین راست است بدرستی.

«فسبّح باسم ربّك العظیم (۵۲)» بپاکی یاد کن [و بـه بی‌عیبی ستای] نام خداوند خویش آن بزرگوار.

النوبة الثانیة

این سوره بعدد کوفیان پنجاه و دو آیت است، دویست و پنجاه و نه کلمت،

۱ـ الف : نهادید. ۲ ـ الف : بگسستید.

هزار وچهارصد و هشتاد حرف،جمله به **مکه** فروآمد و باجماع مفسّران درمکیات شمرند، ودرین سوره ناسخ ومنسوخ نیست . وعن **ابی امامة** عن **ابی بن کعب** قال: قال رسول‌الله (ص) : «من قرأسورة الحاقّه حاسبه الله حساباً یسیراً» وفی‌بعض الآثار من قرأ احدی عشرة آیة من سورةالحاقّة اجیرمن فتنة الدّجال و من قرأ ها کان‌له نور من فوق رأسه الی قدمه .

قوله : **الحاقّه** » یعنی : القیامة ، سمّیت حاقّة لانّها واجبة الکون والوقوع من حقّ یحقّ بالکسرای ـ وجب وصحّ مجیئها للجزاءِ علی‌الطّاعة ثواباً وعلی‌المعصیة عقاباً . قال‌الله تعالی:« ولکن حقّت کلمةالعذاب علی‌الکافرین ». ای ـ وجبت . وقیل : مشتقّ من حقّ یحقّ بالضّمّ ، تقول حققت علیه القضاء اوجبته . والمعنی: توجب لکلّ احد ما استحقّه من‌الثّواب والعقاب . وقیل : سمّیت حاقّة لانّها حقّت کلّ من حاقّها من مکذّب فی‌الدّنیا فحقّته وغلبته . وقال **الکسائی** : الحاقّة یعنی یوم‌الحقّ .

قوله :« **ما الحاقّة** » هذا استفهام ، معناه‌التّفخیم لشأنها کما یقال زید مازید ؟ علی‌التّعظیم‌لشأنه . قوله :« ما»رفع‌بالابتداءِ ، الحاقّة خبره والجملة‌خبرالمبتداءِ الاوّل.

« **ومادریك ماالحاقّة** » ای ـ انّك وان سمعتها لم‌تعلم بها . لانّك لم تعاینها ولم ترمافیها من الاهوال ، وقیل : معناه لیس ذلك من علمك ولامن علم قومك .

« **کذّبت ثمود وعاد بالقارعة**» ای ـ بالحاقّة، فوضع‌القارعة موضعها لانّهما من اسماءِ القیامة وسمّیت قارعة لانّها تقرع قلوب العباد بالمخافة ، و قیل : معناه : «**کذّبت ثمود وعاد**» بالعذاب‌الّذی‌اوعدهم نبیّهم حتّی نزل‌بهم فقرع قلوبهم . « **فامّا ثمودفاهلکو ابالطّاغیة** »ای ـ بسبب طغیانهم و مجاورتهم الحدّ فی کفرهم و هی مصدر ،کالعافیة والعاقبةالخائبة . هذا کقوله :« کذّبت ثمود بطغویها»وقیل : الطّاغیة الصّیحة المتجاوزة فی‌العظم کلّ صیحة ، ای ـ اهلکوا بالرّجفة‌والصّیحة الطّاغیة، وقیل: الطّاغیة اسم البقعة الّتی اهلکوا فیها وقیل : معناه بالفرقةالطّاغیة‌ وهم **قدار بن سالف** عاقر الناقة واتباعه .

« **و امّا عاد فاهلکوا بریح** » و هی الدبور لقول النّبی(ص) « نصرت بالصّبا و اهلکت **عاد** بالدّبور «**صرصر** » ای ـ باردة فی‌النّهایة وقیل : لها صرّ ای‌صوت «**عاتیة**»

ای – عتت علی خزّانها فی شدّة هبوبها غضباً علی اعداءالله اذن لله لها من دون الخزّان . قال **قتادة** لم تخرج الّا مقدار خاتم . وقال **ابن عباس** : لم تکن فی الدّنیا سفوة ریح ولا قطرة مطر الّا بمکیال ووزن الّا ماکان من ریح **عاد** فانّها عتت علی الخزّان فلم یملکوها وخرجت علی قدر حلقة خاتم وماء طوفان قوم **نوح** فانّه طغی علی الخزّان فلم یملکوه وعلا فوق کلّ شیء خمسة عشر ذراعاً .

« **سخّرها علیهم** » ای – سلّطها و حبسها علیهم « **سبع لیال و ثمانیة ایّام** » یقال : اخر اسبوع من شهر صفر . « **حسوماً** » متتابعة ولاء بین اربعاوین اخذ من حسم الجرح یتابع کیا بعد کی لیقطع الدّم ، وقیل : « **حسوماً** » ای – شوماً کانها حسمت الخیر عن اهلها ، کقوله : « فی ایّام نحسات » و قیل : « **حسوماً** » جمع حاسم کالشّاهد والشهود ، والحاسم : القاطع المذهب للاثر ، ای – قاطعة لدابر اولئك القوم . فیکون نصباً علی الصّفة . وقیل : نصب علی المصدر . قال **وهب** : هی الایّام الّتی تسمّیها العرب ایّام العجوز ذات برد و ریاح شدیدة . سمّیت عجوزاً لانّها فی عجزة الشّتاء ای – اواخرها و قیل : سمّیت بذلك لانّ عجوزاً من قوم **عاد** دخلت سرباً فتبعتها الرّیح فقتلتها الیوم الثّامن من نزول العذاب وانقطع العذاب « **فتری القوم فیها صرعی** » ای – لو کنت حاضراً هناك لرأیت القوم فیها ، ای – فی تلك اللّیالی والایّام صرعی ، ای – هلکی ، جمع صریع . « **کانّهم اعجاز نخل** » ای – اصول نخل « **خاویة** » ای – ساقطة خالیة من العذوق خالیه منابتها منها ، وقیل : خالیة الاجواف ، وقال فی موضع آخر : « کانّهم اعجاز نخل منقعر » قیل : کان طولهم اثنی عشر ذراعاً .

« **فهل تری لهم من باقیة** » ای – نفس باقیة کقوله : « هل تحسّ منهم من احد » وقیل : هی مصدر کالعافیة ، والمعنی : هل تری لهم من بقاء .

« **وجاء فرعون ومن قبله** » قرأ اهل **البصرة** و **الکسائی** بکسر القاف و فتح الباء ، ای – ومن معه من جنوده واتباعه ، وقرأ الآخرون بفتح القاف وسکون الباء ، ای – ومن تقدّمه من الامم الکافرة – « **والمؤتفکات** » ای – قری قوم **لوط** یرید اهل المؤتفکات ، و قیل : یرید الامم الّذین ائتفکوا « **بالخاطئة** » ای – بالخطئة والمعصیة وهی الشّرك .

«**فعصوا رسول ربّهم**» يعنى : **لوط و موسى** (ع) و قيل : كلّ امّة عصوا رسولهم الّذى ارسل اليهم ويجوزان يكون الرّسول بمعنى الرّسالة «**فاخذهم اخذةً رابيةً**» اى ـ نامية زائدة على ما عملوا باضعافها وقيل : زائدة على عذاب الامم، اى ـ عاقبهم اشدّ العقوبة « **انّالمّاطغى المآء** » اى ـ ارتفع وعلاوتجاوزالحدّالمعتاد حتّى غرق الارض . وقيل : طغى على خزّ انه ، اى ـ على **ميكائيل** وحزبه من الملائكة فخرج من الكيل والوزن ولم يعلموا قدره و«**حملنا كم**» اى ـ حملنا آباءكم يا امّة **محمد** وانتم فى اصلابهم . «**فى الجارية**» يعنى السّفينة و سمّيت جارية لانّ من شأنها ان تجرى على الماء .

«**لنجعلهالكم تذكرة**» اى ـ السّفينة الجارية فانّها بقيت الواحها دهراً وقيل : لنجعل ما اتّخذ على مثالها فانّ سفن الدّنيا تذكّر سفينة **نوح** وكانت اوّلها ، وقيل : لنجعل هذه الفعلة وهى اغراق قوم **نوح** لكم تذكرة و وجه كونها تذكرة ان نجاة من فيها وتغريق من سواهم ، تقتضى انّه من مدبر ابدع امراً لم تجربه العادة .

«**وتعيها**» اى ـ و تحفظها«**اُذُن**» انسان شأنه ان يحفظ مايجب حفظه. قال النّبى (ص) : « افلح من جعل اللّٰه له قلباً واعياً » الوعى ان يحفظ السّامع مايسمعه و يعمل به» و عن **مكحول** قال لمّانزلت «**وتعيها اذن واعية**» ، قال رسول اللّٰه (ص) : « دعوت اللّٰه ان يجعلها اذنك يا**على** » قال **على** (ع) : فمانسيت شيئاً بعد ذلك وماكان لى ان انساه . يقال الوعى فعل القلب و لكنّ الاذان تؤدى الحديث الى القلوب الواعية فنعتت الآذان بنعت القلوب ، تقول : وعيت الكلام اذا فهمته وحفظته واوعيت المتاع والزّاد اذا جمعته فى الوعاء ؛ قال الشّاعر :

الخير يبقى وان طال الزّمان به والشّر اخبث ما اوعيت من زادّ.

و منه قوله تعالى : « وجمع واوعى »

«**فاذا نفخ فى الصّور نفخة واحدة**» نفخة والنّفخ واحد وذكر الواحد للتّأكيد لانّ النّفخة لاتكون الّا واحدة وهى النّفخة الاولى فيمن جعل النّفخة نفختين احديها يموت عندها النّاس والثّانية يبعثون عندها .

«**وحملت الارض والجبال**» اى ـ حمل ما على الارض من جبال واحجار و

اشجار من اما کنها فضربت علی الارض.

«**فدکّتا دکّةً واحدة**» ای دقّتا دقّة واحدة فصارتا هباء منبثّاً. وقیل: دکّها زلزلتها. وقیل: دکّها ان تصیر قطعة واحدة «لاتری فیها عوجاً ولا امتاً».

«**فیومئذ**» ای حینئذٍ. «**وقعت الواقعة**» الّتی توعدون وهی قیام السّاعة وصیحتها.

«**وانشقّت السّماء**» قال **علی** (ع): ای ـ عن المجرّة «**فهی یومئذ واهیة**» ضعیفة کالغزل المنقوض، وقیل: ساقطة متشقّقة.

«**والملک علی ارجآئها**» الرّجا جانب الشّیء مقصور والاثنان رجوان والجمع ارجاء. قال الشّاعر:

اذالم تحظ فی ارض فدعها　　وحثّ الیعملات علی رجاها
ولایغررك حظّ اخیك منها　　اذاصفرت یمینك من جداها
فانّك واجد داراً بدارٍ　　ولست بواجد نفساً سواها

«**والملک علی ارجآئها**» ای ـ الملائکة علی اطرافها ونواحیها وابوابها. قال **الضحاك**: تکون الملائکة علی حافاتها حتّی یأمرهم الرّبّ فینزلوا فیحیطوا بالارض ومن علیها وقیل: «**الملک علی ارجآئها**» ینتظر مایؤمر به فی اهل النّار و اهل الجنّة من الثّواب والعقاب. وقیل: انّما جعلهم فی نواحی السّماء لانّ الکفّار یقصدون الحرب لمایرونه من شدّة العقوبة وتردّهم الملائکة وذلك معنی قوله: «لاتنفذون الّا بسلطان» ای ـ لاتقصدون مهرباً الّاوهناك لی اعوان ولی به سلطان. «**ویحمل عرش ربّك فوقهم**» ای ـ فوق رؤسهم یومئذٍ یوم القیامه. «**ثمانیة**» ای ـ ثمانیة املاك وجاء فی الحدیث: «انّهم الیوم اربعة واذا کان یوم القیامة امدّهم الله باربعة آخرین فکانوا ثمانیة علی صورت الاوعال مابین اظلافهم الی رکبهم کمابین سماء الی سماء وفی الخبر الصّحیح عن **العباس بن عبدالمطلب** قال: کنّا جلوساً عندالنّبی (ص) بالبطحاء فمرّت سحابة فقال النّبی (ص): «اتدرون ماهذا»؟ ـ قلنا السّحاب ـ فقال: «والمزن» ـ قلنا والمزن؟ ـ قال: «والعنان»؟ فسکتنا. ـ فقال: «هل تدرون کم بین السّماء والارض»؟ ـ قلنا: الله ورسوله اعلم. ـ قال: «بینهما مسیرة خمس مائة سنة و من

كلّ سماء الى سماء مسيرة خمس مائة سنة ، وفى رواية اخرى ، قال(ص) : « فانّ بعد مابينهما امّا واحدة وامّا اثنتان وامّا ثلاث وسبعون سنة » قال : « والسّماء الثّانية فوقها حتّى عدّ سبع سموات » : ثمّ قال : « وفوق السّابعة بحر مابين اعلاه الى اسفله كمابين سماء الى سماء وفوق ذلك ثمانية اوعال مابين اظلافهنّ الى ركبهنّ كما بين سماء الى سماء وفوق ذلك العرش والله تعالى فوق العرش » وعن **عبدالله بن وهب** عن ابيه : انّ حملة العرش اليوم اربعة، لكلّ ملك منهم اربعة اوجه واربعة اجنحة؛ وجه كوجه الانسان، ووجه كوجه الاسد، و وجه كوجه الثّور، و وجه كوجه النّسر وجناحان قد غطى بهما وجهه لئلّا يصعق وجهه من نور العرش وجناحان يهفو بهما؛ وقال غير **وهب** : حملة العرش اليوم اربعة ملك فى صورت انسان ، وملك فى صورت ثور وملك فى صورت اسد ، وملك فى صورت نسر. روى انّه انشد بين يدى رسول الله (ص) قول **امية بن ابى الصلت** :

رجل و ثور تحت رجل يمينه   والنّسر للاخرى وليث مرصد.

فقال النّبى (ص) صدق ، وقيل : فى ثمانية انّه ثمانية صفوف من الملائكة لايعلمهم الّا الله عزّ وجلّ ، والاوّل اصحّ وقيل : الخلق عشرة اجزاء جزء الانس والجنّ وسائر الحيوان وجزء الملائكة السّموات والارضين وثمانية اجزاء حملة العرش و هم الكرّوبيّون . والفائدة فى ذكر العرش عقيب ماتقدّم انّ العرش بحاله خلاف السّماء والارض . **وعن على بن الحسين عليهما السلام** قال: انّ الله عزّ وجلّ خلق العرش رابعاً لم يخلق قبله الّا ثلاثة : الهواء ، والقلم ، والنّور، ثمّ خلق العرش من الوان انوار مختلفة من ذلك نور اخضر منه اخضر والخضرة و نور اصفر منه اصفر والصّفرة و نور احمر منه احمر والحمرة و نور ابيض وهو نور الانوار ومنه ضوء النّهار .

قوله : **«يومئذ تعرضون لاتخفى منكم خافية»** قرأ **حمزة و الكسائى** : لايخفى بالياء اى ـ لايستتر على الله شىء منكم ولا من احوالكم . روى عن **ابوموسى الاشعرى** قال : يعرض النّاس يوم القيامة ثلاث عرضات فامّا عرضتان فجدال و معاذير وامّا العرضة الثّالثة فعندها تطير الصّحف فى الايدى فاخذ بيمينه و اخذ بشماله وقيل : ليس يعرضهم ليعلم مالم يكن عالماً به ولكنّه يعرضهم مبالغة ومظاهرة فى العدل ، وقيل : معنى العرض ان يعرف كلّ واحد مايستحقّه من ثواب

او عقاب ، و قیل : یعرضون باعمالهم و اقوالهم کما یعرض السّلطان جنده باسلحتهم و دوابّهم .

« **فامّا من اوتی کتابه بیمینه** » هذا اخبار عن قول الفریقین اذا وصل الیهم کتاب الحفظة فیقول المؤمنون قیل: نزلت هذه الآیة فی **ابی سلمة بن عبدالاسد** زوج **امّ‌سلمة** امرأة النّبی (ص) هو اوّل من هاجر **الی المدینة** من اصحاب رسول‌الله (ص) ثمّ هو عامّ فی کلّ مؤمن . «**فیقول هآؤم اقرؤا کتابیه**» تقدیره هاؤم کتابی واقرؤا کتابی فحذف الاوّل لانّ الثّانی یدلّ علیه ، ای ـ خذوا کتابی واقرؤا وانظروا الی نجاتی لتقفوا علیها ، یقال للرّجل «هاء» ای ـ خذ ، وللاثنین «هاؤما»، وللجمیع «هاؤم» . یقال : انّه کتاب تکون زلّات صاحبه فی باطنه و طاعاته فی ظاهره یراها النّاس ویقولون : طوبی لهذا العبد، فاذا قرأ کتابه وجد فی آخره انّی سترت علیك فی الدّنیا وانّی اغفرها لك الیوم فیشرق وجهه ویؤمر بان یقلب کتابه فاذا قلبه رای حسناته وفی آخرها قد قبلتها منك فیقول من فرط سروره : تعالوا « **اقرؤا کتابیه** » والهاء فی کتابیه وحسابیه للوقف ولاستراحة . عن **زید بن ثابت** قال : قال رسول‌الله (ص) :«اوّل من اعطی کتابه من هذه الامّة **عمر بن الخطاب** وله شعاع کشعاع الشّمس» قیل له : فاین ابو بکر ؟ ــ قال : هیهات زفته الملائکة الی الجنّة .

قوله : « **انّی ظننت انّی ملاق حسابیه** » هذا الظّنّ اسم للعلم لیس من الشّك وهو فی **القرآن** کثیر معناه : الیقین سمّی الیقین ظنّاً لانّ الظّن یلد الیقین، معناه ایقنت فی الدّنیا انّی معاین حسابی فکنت استعدّ له .

«**فهو فی عیشة راضیة** » ای ـ فی حیوة مرضیّة یرضی بها صاحبها وخرجت مخرج سائر روی الآی .

« **فی جنّة عالیة** » قیل : خلق الله الجنّة عالیة والنّهار هاویة، وقیل : «فی جنّة عالیة » المکان عالیة القدر والشّأن .

«**قطوفها دانیة**» ای ـ ثمارها قریبه ینالها القائم والقاعد والمضطجع یقطفون کیف شاؤا ویقال لهم :

«**كلوا واشربوا**» من نعيم الجنّة «**هنيئاً**» سليماً من الآفات والمكاره لاتنغيص فيها ولاتكدير. «**بما اسلفتم**» اى ـ بسبب ماقدمتم من الخيرات والطّاعات فى ايّام الدّنيا الماضية. قال **ابن عباس** انّها نزلت فى الصّائمين خاصّة. «**فى الايّام الخالية**» اى ـ الجايعة كما تقول: نهاره صائم. يروى انّ الله عزّ وجلّ يقول يوم القيامة: «يا اوليائى طالما نظرت اليكم فى الدّنيا و قدقلصت شفاهكم عن الاشربة و غارت اعينكم و خمصت بطونكم فكونوا اليوم فى نعيمكم. «**كلوا واشربوا هنيئاً بما اسلفتم فى الايّام الخالية**».

«**و امّا من اوتى كتابه بشماله**» قيل: نزلت فى **الاسود بن عبدالاسد** اخى **ابى سلمة** هوله خاصّ ثمّ هوعامّ فى جميع الكفّار. قيل: ينزع يده من صدره الى ما خلف ظهره فيعطى كتابه بشماله فيقول: «**يا ليتنى لم اوت كتابيه**».

«**ولم ادر ماحسابيه**» يتمنّى ان لم يبعث ولم يحاسب لمايرى فيه من قبائح اعماله هذا كقوله: «ياليتنى كنت تراباً».

«**يا ليتها كانت القاضية**» الهاء راجعة الى موتته يقول: يا ليتنى متُّ ميتةً قاضية لاحيوة بعدها يتمنّون الموت عندذلك فى القيامة من شدّة مايقاسونه من العقوبة و كانوا من اشدّ النّاس كراهية للموت فى الدّنيا.

«**مآ اغنى عنّى ماليه**» لم ينفعنى ماجمعته فى الدّنيا من الاموال ولم يدفع عنّى من عذاب الله شيئاً.

«**هلك عنّى سلطانيه**» اى ـ ضلّت عنّى حجّتى و زال عنّى ملكى و قوّتى و قيل: كلّ احد كان له سلطان على نفسه وماله وجوارحه فيزول فى القيامة سلطانه على نفسه فلايملك لنفسه. وقيل: ذلك كان بحيث لواراد ان يؤمن لقدر على ذلك السّلاطة فى اللّسان البلاغة وقوّة الكلام مع الاصابة والسّليط الزّيت والسّلطان المكنة والقدرة فى قوله عزّوجلّ: «انّه ليس له سلطان انّما سلطانه وما كان له عليهم من سلطان انّ عبادى ليس لك عليهم من سلطان» ومات فلانٌ فى سلطان فلانٍ اى فى ولايته.

«**خذوه فغلّوه**» القول هاهنا مضمر، اى ـ يقول الله عزّ وجلّ لخزنة جهنّم «**خذوه**» فشدّوه بالاغلال، اى ـ اجمعوا يده الى عنقه فى الحديد.

«**ثمّ‌الجحیم‌صلّوه**» - ای - ادخلوه فیها واحرقوه.

«**ثمّ فی سلسلة**» یقال:تدخل‌السّلسلةفی‌فیه‌ثمّ‌یخرج‌من‌مقعدته‌ومعنی «**فاسلکوه**» ای - فاسلکوافیه السّلسلة ولکنّ العرب یقول : ادخلت القلنسوة فی رأسه، وقیل : هی‌سلسلة واحدة یدخلون جمیعاً فیها ویشدّ بعضهم الی‌بعض ؛ وقیل : بل لکلّ واحد «**سلسلة ذرعها سبعون ذراعاً**» . قال‌**نوف البکالی الشامی**: کلّ ذراع سبعون‌باعاً، کلّ‌باع‌ابعد مابینی وبین **مکة** وهویومئذٍ بالکوفة، وفی روایة بذراع‌المترف‌الجبّار، والجبّار عندالعرب العظیم الطّول . وعن **عبدالله بن‌عمرو بن‌العاص** عن النّبی (ص) قال : «لوانّ رضراضة مثل‌هذه واشار الی‌مثل الجمجمة ارسلت من‌السّماء الی‌الارض وهی‌مسیرة خمس مائة سنةٍ لبلغت‌الارض، قبل‌اللّیل‌ولوانّها ارسلت من‌رأس السّلسلة لسارت‌اربعین‌خریفاً ، اللّیل والنّهارقبل‌ان تبلغ اصلها اوعقرها. وعن **کعب** قال:لوجمع حدیدالدّنیا ما وزن حلقة منها . وقیل : لوانّ حلقة منها وضعت علی جبل لذاب من حرّها . «انّه‌کان‌لایؤمن‌بالله العظیم».

«**ولا یحضّ علی‌طعام المسکین**» ای - لایطعم ولا یأمربه بل‌کان یقول : انطعم من‌لویشاء الله اطعمه .کان **ابوالدرداء** یقول لامرأته **ام الدرداء** : نجونا من نصف السّلسلة آمنّا بالله فحضّی علی‌اطعام المسکین للنّصف الباقی .

«**فلیس‌له الیوم هیهناحمیم**» الحمیم: القریب‌نسباً اوودّاً اولاینتفع بحمیمه کماینتفع فی‌الدّنیا .

«**ولا طعام الّامن غسلین**» و هوالصّدید الّذی ینغسل من ابدان اهل‌النّار . وقیل: هوطعام اعدّه‌الله لاهل‌النّار وهواعلم به هوبعض‌ماخفی‌لهم ، یقال: للنّار درکات ولکلّ درکة نوع‌طعام وشراب .

«**لایأ کله الّا الخاطؤن**» الکافرون الجائرون عن‌طریق‌الحقّ عمداً .

«**فلااقسم**» لاصلة ومعناه : اقسم ودخلت‌لامؤکّدة ، وقیل : انّهانفی‌لردّ کلام المشرکین‌کانّه قال : لیس الامر کمایقوله المشرکون: «**اقسم بما تبصرون**» .

«**ومالاتبصرون**» هذا من جوامع کلم **القرآن**، قال **قتادة** : اقسم بالاشیاءِ

كلّها فيدخل فيه جميع الموجودات. وقيل : اقسم بالدّنيا والآ خرة . وقيل: ماتبصرون ماعلى ظهر الارض ومالاتبصرون مافى بطنها. وقيل :تبصرون الاجسام ومالاتبصرون الارواح. وقيل: ماتبصرون الانس ومالاتبصرون الملائكة والجنّ. وقيل: النّعم الظّاهرة والباطنة. وقيل : ماتبصرون ما اظهر اللهُ للملائكة واللّوح والقلم ومالاتبصرون مااستأثر اللهُ بعلمه فلم يطلع عليه احداً. وقال **جعفر**: بما تبصرون من صنعى فى ملكى ومالاتبصرون من برّى باوليائى . وقال **جنيد**: بما تبصرون من آثار الرّسالة والوحى على حبيبى **محمد** . «**ومالاتبصرون** »من السّر معه ليلة الاسراء ، وقال **ابن عطاء** ماتبصرون من آثار القدرة ومالاتبصرون من اسرار القدرة .

« **انّه لقول رسول كريم** »هذا جواب القسم ، اى ـ انّ هذا **القرآن** قرآءت رسول كريم يعنى **محمد** (ص) . اضاف القول اليه لانّه لمّا قال قول رسول اقتضى مرسلاً فكان معلوماً انّ مايقرأه كلام مرسله و انّما هو مبلّغه و قديأت القول فى **القرآن** ، والمراد به القرآءت قال اللهُ تعالى. «حتّى تعلموا ماتقولون» اى ـ ماتقرؤن فى صلوتكم. وقيل: سبب نزول الآ يةانّ **الوليد بن المغيرة** قال:انّ محمّداً ساحر، وقال **ابو جهل**: هو شاعر فانزل اللهُ تعالى:« **فلااقسم بما تبصرون** » «**ومالاتبصرون**» «**انّه لقول رسول كريم** » قيل : يعنى **جبرئيل** (ع) .

«**تنزيل من ربّ العالمين** » اى ـ انّ الّذى يقرأه **جبرئيل** على **محمد** (ص)

« **وما هو بقول شاعر قليلاً ماتؤمنون**» ماصلة دخلت للتّوكيد اى ـ قليلاً تؤمنون .

« **ولا بقول كاهن قليلاً ماتذكرون** »قرأ **ابن كثير** و **ابن عامر** و**يعقوب**: يؤمنون يذكرون بالياء فيهما . واراد بالقليل نفى ايمانهم اصلاً كقولك : لمن لايزورك فلمّا تأتينا وانت تريد لاتأتينا اصلاً . الشّعر فى اللّغة: العلم ، يقال : شعرت اشعر، اى ـ علمت، وشعر الرّجل اذاصار شاعراً وسمّى الشّاعر شاعراً لانّ الشّعر علم برأسه لايعلّمه كلّ احد . و الكاهن الّذى يزعم انّ له خدماً من الجنّ يأتونه بضرب من الوحى ، و قد انقطعت الكهانة بعد نبيّنا (ص) لانّ الجنّ حبسوا ومنعوا عن الاستماع .

«**تنزیل من رب العالمین**» یعنی به **القرآن** نزل به **جبرئیل** علی **محمد** (ص).

«**ولو تقول علینا**» یعنی الرّسول ولو تحرص و اختلق علینا واتی بشیء من عند نفسه او زاد فی **القرآن** او نقص منه.

«**لاخذنا منه بالیمین**» ای لامرنا ان یؤخذ بیده اخذاً بالعقوبة کالسّلطان اذا اراد الاستخفاف ببعض رعیّته قال لبعض اعوانه: خذ بیده و اخرجه. و قیل: معناه لانتقمنا منه بالقوّة والقدرة ای - عذّبناه واخذناه بقهر اخذ عقوبةٍ وعبّر عن القوّة بالیمین لانّ قوّة کل‌شیء فی‌میامنه، وقیل: «**لاخذنا منه بالیمین**» ای بالحقّ کقوله: کنتم تأتوننا عن الیمین» ای - من قبل الحقّ. و قیل: «بالیمین» ای - بالعهد الغلیظ الّذی اخذ نامنه. ای - طالبناه بعهدنا «**لو تقول علینا**».

«**ثمّ لقطعنا منه الوتین**» ای - امتناه واهلکناه، لانّ الوتین عرق فی‌القلب متّصل بالظّهر اذا قطع مات صاحبه. قال **ابن‌عباس**: الوتین نیاط‌القلب. وقال **مجاهد** هو الحبل الّذی فی الظّهر اذا انقطع مات الانسان.

«**فما منکم من احد عنه حاجزین**» ای- مانعین یحجزوننا عن‌عقوبته‌والمعنی: انّ **محمداً** لایتکلّف الکذب لاجلکم مع علمه انّه لوتکلّفه لعاقبناه ولایقدر احد علی دفع عقوبتنا عنه وجمع حا جزین وهومن نعت احد لانّ احداً یستعمل فی‌معنی الجمع کقوله: «لانفرّق بین احد من رسله» «**وانّه لتذکرة للمتّقین**» ای - انّ هذا **القرآن** لموعظة للمتّقین خصّهم بالذّکر لانتفاعهم به والتّذکرة العلامة الّتی یذکربها المعنی و «**انّالنعلم انّ‌منکم‌مکذّبین**» بالقرآن جاحدین للرّسالة وصفات الاآلهیه. وقیل: انّا لنعلم من یصدّق ومن یکذّب. قال **مالک** ما اشدّ هذه‌الآیة علی هذه الامّة.

«**وانّه لحسرةٌ**» ای - وانّ **القرآن** لحسرة وندامة «**علی الکافرین**» یوم القیامة اذا رأوا ثواب من آمن به وعمل بمافیه وقد خالفوا وضیّعوا العمل به.

«**وانّه لحقّ الیقین**» مضاف الی النّعت تأویله: وانه للحقّ الیقین؛ و قیل: معناه انّه للیقین حقّ الیقین، کماتقول: هو الجواد عین الجواد. و قیل: انّه لحقّ الامر الیقین ایقن به المؤمن فی الدّنیا فینفعه وایقن به الکافر فی‌الآخرة فلم ینفعه.

وقيل : ان التّحسّر للكافر يوم القيامة كائن لامحالة .

« فسبّح باسم ربّك العظيم » تأويله فسبّح[1] ربّك العظيم والاسم زائد كقول لبيد :

الى الحول ثمّ اسم السلام عليكما ومن يبك حولاً كاملاً فقد اعتذر

والمعنى : صلّ له ونزّهه عمّا لايليق به فسبحان الله دائماً والعظيم الّذى كلّ شيء فى جنب عظمته صغير .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرّحمن الرّحيم » بسم الله روح للرّوح وشفاء للقلب المجروح . طوبى لمن يغدو بذكره ويروح فالرّبّ عليه مطّلع والباب له مفتوح :

بين الصّبابة والهجران مطروح قلب بحدّسنان الشّوق مجروح



اندر همه عمر من شبی وقت صبوح آمد بر من خيال آن راحت روح

پرسيد ز من كه: چون شدی ای مجروح گفتم كه: زعشق تو همين بود فتوح!

خداوندا بنشانت بينندگانيم ، بنامت زندگانيم ، بفضلت شادانيم ، بمهرت نازانيم مست مهر ازجام تومائيم ، صيد عشق دردام تومائيم :

زنجير معنبر تو دام دل ماست عنبر ز نسيم او غلام دل ماست

درعشق توچون خطی بنام دل ماست گوئی كه همه جهان بكام دل ماست

« الحاقّة » « ما الحاقّة » قيامت و رستاخيز چه گوئيم كه چيست ، آن قيامت وآن رستاخيز حقّست وبودنی ، راست است وافتادنی ، هر كس برسد با آنچه سزای اوست وپاداش گيرد از نيك وبد كه درجريدهٔ اوست . گفته‌اند كه قيامت دواست : يكی امروز ويكی فردا . امروز مرگست كه درخبر ميآيد « من مات فقد قامت قيامته » هر كه بمرگ رسيد قيامت او دررسيد هر كه اين قيامت را يقين بود هميشه درهول وهراس مرگ بود ، همواره ازنهيب اين قيامت سوخته وگداخته بود . پيوسته در برگ

---

١ ـ ج : فسبح باسم .

راه وساز آن سفر بود . بزرگان دین چنین گفته‌اند که : آدمی ازدو بیرون نیست، یا برمثال ستوری است در اصطبلی بازداشته ، یابرمثال مرغی درزندان قفص کرده ؛ آن بیچاره کو برمثال ستورست ، از مرگ میترسد و میلرزد ، داند که ستور را چون از اصطبل بیرون برند دربار کشند ؛ و آن جوانمرد که برمثال مرغ است ، پیوسته درانتظار مرگست ؛ زیرا که همه شادی وراحت مرغ ازشکستن قفص بود ؛ چنانك آن جوانمرد گفت :

کی باشد کین قفص بپردازم در باغ الهی آشیان سازم .

امّا قیامت فردا خاست رستاخیز است که خلق اوّلین وآخرین را درآن صعید هیبت جمع کنند ، چنانکه ربّ العزّة گفت : « وحشرناهم فلم نغادر منهم احداً » روزی عظیم و کاری صعب وسیاستی بی‌نهایت . ایوان کبریا بر کشیده ، میزان عدل درآویخته ، صراط راستی‌باز کشیده ، فرادیس‌جمال آراسته ، دوزخ هیبت برآشفته. روزی که پرده ها بردارند وراز ها آشکارا کنند و تاجهای هزل بخاك اندازند و کلاههای هوس فرونهند . وپندارها از آب وخاك بیفشانند وپاداش نیك وبد در کنار نهند . کار ازدو بیرون نبود، یا بربنده سلام کنند ونعمت سلامت اسلام بروی تمام کنند و نامهٔ وی بدست راست دهند که : « **فامّا من اوتی کتابه بیمینه** » .

یا اسیر عذاب وغرام کنند ، ولذّات وراحات بروی حرام کنند ، ونامهٔ کردار وی بدست چپ دهند که :« **وامّامن اوتی کتابه بشماله** ».

آن‌را که‌نامه بدست‌راست‌دهند ازعالم‌ملکوت هرلحظه‌ای‌هزارشربت کرامت ولطافت بردست وی نهند ، در آسمانها حدیث وی کنند ، درحوالی عرش با مقرّبان مباهات از بهروی کنند ، آنکه او را بجنّات عدن برند ، باحورا و عینا و ولدان و غلمان بنشانند . تاج وقاربرسرش نهند، برمائدهٔ خلدش‌آرام دهند واز حضرت عزّت این نداروان گشته که:

« **کلوا واشربوا هنیئاً بما اسلفتم فی الایّام الخالیة** »می‌خوریدومی‌آشامید ازین نعیم بهشت چنانك خواهید ، از فزع اکبرایمن گشته و بمقعد صدق رسیده ؛ کس‌را باشما حساب نه ومارا با شماعتاب نه . ایشان‌چون‌این‌نداشنوند، آواز برآرند

و گویند: الحمدلله الّذی صدقنا وعده. حمد آن خداوندرا که وعدهٔ خودراست گردانید وما را شراب وصل چشانید.

وآن راکه نامه بدست چپ دهند، ندای قهر آید بخازنان دوزخ که: «**خذوه فغلّوه**» «**ثمّ الجحیم صلّوه**» «**ثمّ فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعاً فاسلکوه**» گیرید او را به قهر و عنف، کشید او را بدوزخ، دست و پای درغل کرده ودر زنجیر هفتاد گزی[1] کشیده، واز رحمت حقّ نومید شده، و بسقر رسیده. اگرشرری از آن آتش که در سقر است بدنیا فرستند، همهٔ اهل دنیا بیطاقت شوند پس چون بود حال کسی که درمیان آن آتش بود؟ **مصطفی** (ص) گفت: بآن خدای که جان من بید اوست که اگر یك حلقه از آن سلاسل و اغلال بر کوههای دنیا نهند همه کوهها بگدازد وبزمین فرو شود؛ پس چون بود حال کسی مرورا بدین سلاسل و اغلال بند کنند؟ واگر یك جامه از آن جامهای قطران که قرآن از آن خبر می‌دهد که: «سرابیلهم من قطران» از آسمان دنیا بیاویزند همهٔ اهل زمین از گندآن بمیرند. پس چگونه بود حال کسی که این جامه لباس وی بود؟ نه از گزاف رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم گفتی: «الحمدلله علی کلّ حال واعوذ بالله من حال اهل النّار».

۱ــ ج: ذرعی.

۷۰- سورة المعارج - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالی: « **بسم الله الرّحمن الرّحیم** » بنام خداوندجهاندار دشمن پرور ببخشایندگی، دوست بخشای بمهربانی.

« **سَأَلَ سَائِلٌ** » پرسید پرسنده ای « **بِعَذَابٍ وَاقِعٍ**(۱) » ازعذابی که بودنی است وافتادنی.

«**لِلْکَافِرِینَ**» ناگرویدگان را. «**لَیْسَ لَهُ دَافِعٌ** (۲)».

«**مِنَ اللّهِ**» آن را باز دارنده ای و باز پس برنده ای نیست از خدای عزّ وجلّ « **ذِی الْمَعَارِجِ** (۳) » آن خداوند صفتهای بلند وعطاهای بشکوه.

« **تَعْرُجُ الْمَلَائِکَةُ وَالرُّوحُ إِلَیْهِ** » بسوی او برمی‌شود فریشتگان و جبرئیل « **فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ** (۴)» در روزی که اندازهٔ آن پنجاه هزار سال بود.

«**فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِیلًا** (۵)» توشکیبائی کن شکیبائی کردن نیکو.

«**إِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعِیدًا** (۶) »ایشان آن روزرا نابودنی می‌بینند.

« **وَنَرَاهُ قَرِیبًا** (۷)» وماآن را بودنی‌می‌بینیم، ایشان‌آن روزرا دورمی‌بینند و دیر وماآن را نزدیك می‌بینیم وزود.

«**یَوْمَ تَکُونُ السَّمَاءُ کَالْمُهْلِ** (۸)» آن روز که‌آسمان از بیم چون دُردی زیت گردد، یا چون مس گداخته.

«**وَتَکُونُ الْجِبَالُ کَالْعِهْنِ** (۹)» وکوهها چون پشم رنگ کرده بود ازرنگ رنگ.

«**وَلَا یَسْأَلُ حَمِیمٌ حَمِیمًا** (۱۰) » وآن روزهیچکس خویش‌را ودوست‌را نپرسد.

« **یُبَصَّرُونَهُمْ** »بردیدارچشم اومیدارندمی‌بینند ونپرسدازبیم. «**یَوَدُّ الْمُجْرِمُ**» دوست دارد وخواهد کافر، « **لَوْ یَفْتَدِی مِنْ عَذَابِ یَوْمِئِذٍ** » که خویشتن را باز خرد

ازعذاب آن روز « ببنیه (۱۱) » .

« وصاحبته واخیه (۱۲) » بپسران خویش وبرادر خویش .

« وفصیلته التی تؤویه (۱۳) » وخاندان او که اورا می داشتند .

« ومن فی الارض جمیعاً » وهرکه درزمین کس است همه « ثم ینجیه (۱٤) » تا آن وقت که آن را خرید اورا برهانید .

« کلا » نیست آن اورا ونبودنه « انها لظی (۱۵) » آن آتشی است زبانه زن .

« نزاعة للشوی (۱٦) » که پوست از سردر کشد .

« تدعوا من ادبر وتولی (۱۷) » میخواهد هر کس را که پشت برحق گردانید درین جهان و از فرمانبرداری بر گشت .

« وجمع فاوعی (۱۸) » ومال گرد کرد وببست وبنهاد .

« ان الانسان خلق هلوعاً (۱۹) » مردم را ناشکیبا و تنگ دل آفریدند و حریص .

« اذا مسه الشر جزوعاً (۲۰) » چون بدو درویشی رسد ، بدو زارنده بود ناشکیبا .

« واذا مسه الخیر منوعاً (۲۱) » وچون نیکی مال بدورسد . باز دارنده ودریغ دارنده بود .

« الا المصلین (۲۲) » « الذینهم علی صلوتهم دائمون (۲۳) » مگر ایشان که برنمازخود پایندگان اند همیشه .

« والذین فی اموالهم حق معلوم (۲٤) » وایشان که درمالهای خویش حقی می بینند .

« للسائل والمحروم (۲۵) » خواهنده را ودرمانده را .

« والذین یصدقون بیوم الدین (۲٦) » وایشان که بروز رستاخیز میگروند و استوار میدارند .

« والذین هم من عذاب ربهم مشفقون (۲۷) » و ایشان که ازعذاب خداوند خویش می ترسند .

« انّ عَذابَ ربّهم غیر مأمون (۲۸) » که عذاب خداوند ایشان نه آنست که از آن ایمن باشند .

« والّذینهم لفروجهم حافظون (۲۹) » و ایشان که فرجهای خویش را گوشوانان اند .

« الّا علیٰ ازواجهم » مگر از زنان خویش . « اَوْ ما مَلَکَتْ ایمانُهُم » یا از کنیزکان خویش « فانّهم غَیْرُ ملومین (۳۰) » که ایشان بر زنان و کنیزکان خویش بجای سرزنش نیستند .

« فَمَن ابتغیٰ وراء ذٰلك » هر که افزون از آن جوید « فاولٰئك هم العادُون (۳۱) » ایشان آنند که اندازه در گذارند گانند .

« والّذینهُم لاماناتهم وعَهْدهم راعون » (۳۲) وایشان که امانت خویش را و پیمان خویش را کوشند گانند .

« والّذینهُم بشهاداتهم قآئمون (۳۳) » و ایشان که گواهی خویش را بپای دارند گان اند .

« والّذینهم علی صلوٰتهم یُحافظون » (۳٤) وایشان که بر نماز های خویش هنگام کوشند گانند .

« اولٰئكَ فی جنّات مُکْرَمُونَ » (۳۵) ایشان فردا در بهشتهای اند نواختگان .

« فمالِلّذین کفروا قبلك » چه رسیدست این نا گرویدگان را گرد بر گرد تو ؟

« مُهْطِعین (۳٦) » چشمها نهاده در تو .

« عَنِ الیَمین وعَنِ الشِّمال عزین » (۳۷) ازراست وازچپ توجوق جوق[۱]

« اَیَطْمَعُ کلّ امرئ منهم » می بیوسد هریکی از ایشان « اَنْ یُدْخَلَ جَنّة نعیم (۳۸) » که دارند او را دربهشت پر ناز .

« کلّا » نیست ایشان را آن نیاوند « انّا خلقناهم ممّا یَعلمون » ما بیافریدیم ایشان را از آنچه میدانند .

فلا اُقْسِمُ بِرَبّ المشارق والمغارب » سوگند میخورم بخداوند دوسوی

۱ ـ الف : جوك جوك

جهان آن سوی که روز برآید و شب، و آن سوی که روز فرو شود و شب. «**انّا لقادرون**(٤٠)» که ما توانائیم.

«**علی ان نبدّل خیراً منهم**» که ازیشان بهتری آریم، یا ایشان را به از آن از سر فا بیافرینیم. «**وما نحن بمسبوقین** (٤١)» وما درهیچ کار در نمانیم و از هیچکس باز پس نمانیم.

«**فذرهم**» گذار ایشان را «**یخوضوا**» که هم در آن نابکار گفتن می باشند «**ویلعبوا**» وهم آن بازی میکنند «**حتّی یلاقوا یومهم**» تا آن روز که روز خویش بینند «**الّذی یوعدون**(٤٢)» آن روز که ایشان را وعده میدهند[1].

«**یوم یخرجون من الاجداث**» آن روز که بیرون می آیند از گورها «**سراعاً**» زود از زود [می شتاوند بسوی دمندهٔ در صور] «**کانّهم الی نصب یوفضون** (٤٣)» گوئی که ایشان بعلمی همی شتاوند.

«**خاشعة ابصارهم**» فروشده وفرومانده چشمهای ایشان ازبیم «**ترهقهم ذلّة**» خواری برایشان نشسته. «**ذلك الیوم الّذی کانوا یوعدون** (٤٤)» این آن روز است که درین گیتی ایشان را وعده میدادند.

النوبة الثانیة

این سوره چهل و چهار آیتست، دویست وشانزده کلمت، هزار وصد وشصت و یك حرف؛ جمله به **مکه** فرو آمده باجماع مفسّران، ودرین سورت دو آیت منسوخ است یکی: «**فاصبر صبراً جمیلا**» دیگر: «**فذرهم یخوضوا ویلعبوا**» این هردو آیت منسوخ اند بآیت سیف. و فی روایة **ابی بن کعب** عن النّبی (ص) قال: «من قرأ سورة: سأل سائل، اعطاه الله ثواب الّذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون».

«**سأل سائل**» علماءِ تفسیر مختلف اند درسبب نزول این آیات: قومی گفتند درشأن **النّضر بن الحارث** فرو آمد، آنگه که گفت: ان **کان** هذا هو الحقّ من عندك

١ ـ الف: می وعده‌دهند.

فامطر علینا حجارة من السماء. قومی گفتند: درشأن **بوجهل** فرو آمد که گفت: «**فاسقط علینا** کسفاً من السماءِ». و گفته‌اند: درشأن جماعتی کفّار **قریش** آمد که برطریق استهزاء گفتند: «عجّل لنا قطنا قبل یوم الحساب». و گفته اند: سائل اینجا **مصطفی** (ص) است که کافران او را اذی مینمودند تابرایشان عذاب خواست بتعجیل. و گفته اند: مراد باین **نوح** است (ع) که بر قوم خویش دعای بد کرد و عذاب خواست.

قوله: «**سأل سآئل**» قرأ **نافع وابن عامر** سأل سایل بغیر همز وله وجهان: احدهما انّه بالهمز وبغیر الهمز فی المعنی واحد. یقال سالتُ اسألُ وسلت اسأل. والوجه الثّانی انّه من السّیل یقال: سال یسیل سیلاً، وقیل: السایل وادفی جهنّم، والمعنی: سال الوادی بالعذاب واقع للکافرین یقع لهم وینزل بهم. وقیل: اللّام بمعنی علی، ای یقع علیهم ویحلّ بهم. قرأ الآخرون بالهمز من السؤال لاغیر، وله وجهان: احدهما ان یکون الباء فی قوله «**بعذابٍ**» بمعنی عن عذاب کقوله: «فسئل به خبیراً» ای ـ عنه. وقال الشّاعر:

فان تسألونی بالنّساءِ فانّنی بصیر بادواءِ النّساءِ طبیب.

ای ـ عن النّساءِ. ومعنی الآیة: سأل سائل عن عذاب «**واقع**» نازل کاین علی من ینزل و لمن هو فقال تعالی مجیباً له.

«**للکافرین**» وهذا قول **الحسن وقتادة** قالا: کان هذا بمکّة لمّا بعث الله سبحانه **محمداً** (ص) وخوّفهم بالعذاب، قال المشرکون بعضهم لبعض من اهل هذا العذاب سلوا **محمداً** لمن هو وعلی من ینزل ولمن یقع؟ فبیّن الله تعالی. وانزل: «**سأل سآئل بعذاب واقع للکافرین**» ای ـ هو للکافرین. والوجه الاخران یکون الباء صلة و معنی الآیة دعا داع سأل سائل عذاباً واقعاً. «**للکافرین**» ای ـ علی الکافرین وهو **النّضر بن الحارث** حیث دعا علی نفسه وسأل العذاب فقالوا: اللّهمان کان هذا هوالحقّ من عندك الآیة .... فنزل به ماسألَ یوم بدر فقتل صبراً و هذا قول **ابن عباس** و **مجاهد**.

« **ليس له** » اى ــ لذلك العذاب « **دافع** » مانع « **من الله** » . اى ــ ذلك العذاب واقع من قبل الله سبحانه بالكافرين لايدفعه عن الكافرين احد .

وقوله : « **ذى المعارج** » صفة لله وله معنيان : احدهما ذو المصاعد الّتى تصعد فيها الملائكة والرّوح و هى السّموات . والثّانى « **المعارج** » الفواضل وهى هباته السّنيّة و عطاياه الهنيّة . وقيل : المعارج تعالى الدّرجات و هى الّتى يعطيها الله اولياءه فى الجنّة . والعروج : الصّعود والمعرج المصعد والجمع المعارج وذكر المعارج هاهنا تنبيهاً لهم انّ من قدر على خلق هذه المعارج للملائكة وهذا الرّتب للعباد قدر على ارسال العذاب على الكافرين .

قوله : « **تعرج الملائكة والرّوح** » يعنى جبرئيل (ع) خصّ بالذّكر بعد العموم تشريفاً له. وقيل: عنى بالرّوح ارواح المؤمنين عند الموت . وقيل: هم قوم موكّلون على الملائكة قوله : « **اليه** » يعنى الى الله ، « **فى يوم كان مقداره خمسين الف سنة** » اراد به يوم القيامة وفيه تقديم و تأخير اى ــ ليس للعذاب دافع من الكفّار فى يوم القيامة الّذى كان مقداره خمسين الف سنة من سنى الدّنيا لو صعد غير الملائكة وذلك انّهم تصعد من اسفل الارض السّابعة الى مافوق السّماء السّابعة الى العرش مقدار خمسين الف سنة . و امّا قوله : « فى يوم كان مقداره الف سنة ممّا تعدون » انّما هو قدر مسيرهم من السّماء الدّنيا الى وجه الارض مسيرة خمس مائة سنة هبوطاً ومثله صعوداً وقيل : هواء الدّنيا مسيرة خمس مائة عام و بصر السّماء مسيرة خمسمائة عام . وقيل : موقفهم فى الحساب حتّى يفصل بين النّاس خمسون الف سنة ثمّ لاينتهى اليوم الى ليل يردّ النّهار الى اهل الجنّة مخلّداً واللّيل الى اهل النّار مخلّداً وقيل : يوم القيامة فيه خمسون موقعاً كلّ موقف الف سنة وقيل: انّ اليوم فى الآية عبارة عن اوّل ايام الدّنيا الى انقضائها وانّها خمسون الف سنة لايدرى احد كم كم مضى و كم بقى الّا الله عزّوجلّ . و روى عن **ابن عباس** انّه قال : هو يوم القيامة يكون على الكافرين مقدار خمسين الف سنة . روى **ابو سعيد الخدرى** قال : قيل لرسول الله (ص) : يوم كان مقداره خمسين الف سنة فما اطول هذا اليوم ! فقال (ص) : « والّذى نفسى بيده انّه ليخفّف على المؤمن حتّى يكون اخفّ

عليه من صلوة مكتوبة يصلّيها فى الدّنيا وقيل: معناه‌اولى محاسبة العباد فى ذلك اليوم غيرالله لم يفرغ منه فى خمسين الف سنة ويفرغ الله فى مقدار نصف يوم من ايّام الدّنيا

قوله : « **فاصبر صبراً جميلا** » اى ـ فاصبر يا**محمّد** على تكذيبهم ايّاك صبراً جميلاً لاشكوى فيه ولاجزع وهذا قبل ان امر بالقتال فنسخ .

« **انّهم يرونه بعيداً** » اى ـ انّ الكفّار يرون العذاب و اليوم المذكور بعيداً مستحيلاً غير ممكن .

« **ونريه قريباً** » من الفهوم ممكناً . والرّؤية هاهنا بمعنى العلم ، وقيل : انّهم يرونه بعيداً اى ـ بطيئاً وقوعه ونراه قريباً اى ـ سريعاً وقوعه لانّ ماهو آت قريب ، هذا كقوله « ويقذفون بالغيب من مكان بعيد » . ثمّ وصف اليوم فقال :

« **يوم تكون السّماء كالمهل** » المهل على معان منها ما يسيل من القرح من صديد اوقيح وهو فى قول **ابى بكر الصديق** حين اُتى بحبرتين وقد احتضر قال: ادفنونى فى ثوبىّ هذين انّما هما للمهل وردّ الحبرتين وقال: الحىّ اولى بالجديد من الميّت والمهل المذاب من فضّة او نحاس او صفر وما اشبهها والمهل دردىّ الزّيت وعكره سمّى بذلك لانّه يسيل العكر لثخانته على مهل وعلى المعنيين الاخيرين تأويل الآية فالسّماء اليوم خضراء وهى تتلوّن يوم القيامة فتكون وردة كالدّهان فتكون الواناً من الفزع كتلوّن الانسان للفزع ثمّ تشقّق وتنفطر وتمور موراً وتسير سيراً .

« **وتكون الجبال كالعهن** » وهو الصّوف المصبوغ الواناً واوّل مايتغيّر الجبال تصير رملاً مهيلاً ثمّ عهناً منفوشاً ثمّ تصير هباءً منثوراً .

« **ولايسئل حميم حميماً** » اى ـ لايسأل قريب عن حال قريبه لاشتغاله بنفسه وقيل : لايُسأله ليحمل عنه من اوزاره شيئاً ليأسه عن نصرته . قرأ **البزى عن ابن كثير** لايسأل بضمّ الياء اى ـ لايُسأل حميم عن حميم لايقال لحميم اين حميمك . و قيل : لايُسأل لانقطاع مابينهم من العصم .

« **يبصّرونهم** » اى ـ يعرفون اقاربهم ، فيقال لهم : هٰذا فلان وهذا فلان زيادة فى فضيحتهم . وقيل: يعرّفونهم اى ـ يعرّفون الملائكة حتّى يعرفوهم بسيماهم فيعذّبوهم

بالوان العذاب . وقيل: يبصّر المؤمنون الكافرين حتّى يعرفوا الكفّار بسيماهم فيزدادوا شكراً و يزداد الكفّار حسرةً واسفاً ، وقيل : يعرف المؤمن ببياض وجهه والكافر بسواد وجهه ، وقيل : ليس في القيامة مخلوق الّا وهو نصب عين صاحبه فيبصر الرّجل اباه واخاه واقرباه وعشيرته لا يسأله ولا يكلّمه لاشتغاله بماهو فيه . « **يودّ المجرم** » اى ـ يتمنّى المشرك . «**لو يفتدى** » اى ـ يفادى نفسه ببنيه و هم اعزّ الخلق اليه «**وصاحبته**»: زوجته وسكنه «**واخيه**» الّذى كان ناصراً له ومعيناً .

« **وفصيلته الّتى تؤويه** » اى ـ قبيلته الّتى تضمّه لقرابته و يأوى اليها عند الخوف .

«**ومن فى الارض جميعاً**» من الانس اى ـ يودّ لو يفتدى بهم جميعاً «**ثمّ ينجيه**» ذلك الافتداء من عذاب ذلك اليوم .

« **كلّا**» اى ـ ليس كذلك لا ينجيه من عذاب الله شىء ثمّ ابتدا فقال : «**انّها لظى**» هى اسم من اسماءِ جهنّم . قيل: هى الدّركة الثّانية سمّيت بذلك لانّها تتلظّى اى ـ تتلهّب .

« **نزّاعة للشّوى** »قرأ حفص عن عاصم « **نزّاعةً**» نصب على الحال والقطع فيه . وقرأ الآخرون بالرّفع اى ـ هى« **نزّاعة للشّوى**» الشّوى الاطراف كاليدين والرّجلين و قيل : هى جلدة الرّأس ، وقيل : هى محاسن الوجه قال **الضحاك** تنزع النّار الجلد واللّحم عن العظم وقيل: تفصّل الاعضاء بعضها من بعض ثمّ يعود الى ما كان .

«**تدعوا من ادبر وتولّى**» اى ـ تدعو النّار الكافر و المنافق فتقول الىّ الىّ ايّها الكافر ايّها المنافق . قال **ابن عباس** تدعوهم باسمائهم بلسان فصيح ثمّ تلتقطهم كما يلتقط الطّير الحبّ تدعو من اعرض عن الدّين وتولّى عن الايمان والطّاعة .

« **وجمع فاوعى** » اى ـ جمع المال فاوعاه فى الظّروف ولم يؤدّ زكاته ولم ينفقه فى سبيل الله . وفى الخبر يجاء بابن **آدم** يوم القيامة كانّه بذج فيترقّف بين يدى الله عزّ وجلّ فيقول له : اعطيتك وخولتك وانعمت عليك فماصنعت؟ـ فيقول:ربّ جمعته وثمّرته و تركته اكثر ما كان ، فارجعنى آتك به كلّه فاذا عبد لم يقدّم خيراً فيمضى به الى النّار .

قوله: «**انّ الانسان خلق هلوعاً**» قال **ابن عباس**: الهلوع الحریص علی مالا یحلّ له. والهلع شدّة الحرص وقلّة الصّبر، و قیل: هلوعاً ای - نسّاء عند النّعمة دعّاء عند المحنة، وقیل: معنی الهلوع مافسّره الله تعالی بعده وهو قوله:

«**اذامسّه الشّرّ**» ای - الضّرّ والفقر جزع ولم یصبر.

«**واذامسّه الخیر**» ای - السّعة و الغنی والمال منع حقّ الفقراء ولم ینفق فی الخیر شرّ ما اعطی العبد شحّ هالع وجبن خالع. فالهالع المحزن والخالع الّذی یخلع قلبه. قال **مقاتل**: الهلوع دابّة من وراء جبل **قاف** تأکل کلّ یوم سبع صحار من الحشیش وتشرب سبع بحار من ماء لاتصبر مع الحرّ ولامع البرد، تتفکّر کلّ لیلة ماذاتأکل غداً فشبّه الله الانسان بها.

«**الّاالمصلّین**» لیس هذا استثناء من الکلام الاوّل ومعناه: ولکنّ المصلّین، و قیل: استثنی المصلّین من الانسان لانّ الانسان فی معنی الجمع کقوله تعالی: «انّ الانسان لفی خسر الّاالّذین آمنوا». قوله «**الّذین هم علی صلوتهم دائمون**» ای - یقیمون الفرائض فی اوقاتها، وقیل: دائمون ای - خاشعون لایزیلون وجوههم عن سمت القبلة.

«**والّذین فی اموالهم حقّ معلوم**» معیّن یعنی الزّکوة، وقیل: سائر ابواب البرّ من صلة الرّحم وتعهّد المساکین وغیر ذلک.

«**للسّائل والمحروم**» «**السّائل**» الطّواف الّذی یسأل النّاس و «**المحروم**» الّذی لاسهم له فی الاسلام ولیس یهتدی الی کسب ولایسأل.

«**والّذین یصدّقون بیوم الدّین**» ای - بیوم الجزاء والحساب. و قیل: یصدّقون الانبیاء بسبب ایمانهم بیوم الدّین.

«**والّذین هم من عذاب ربّهم مشفقون**» خائفون، قال **الحسن**: یشفق المؤمن ان لاتقبل حسناته.

«**انّ عذاب ربّهم غیر مأمون**» ولایؤمن وقوعه لانّه لایعلم احد عاقبته ووقته فالواجب علی کلّ مسلم ان لایأمن عقوبته ولایأمن مکره.

« **والّذين هم لفروجهم حافظون** » . « **الّاعلى ازواجهم** » الى قوله « **وعهدهم راعون** » مضى تفسير هذه الآيات فى سورة المؤمنين .

« **والّذين هم بشهادتهم قائمون** » قرأ حفص عن عاصم و يعقوب بشهاداتهم على الجمع، اى ـ يقومون فيها بالحقّ فلا يكتمونها ولا يغيّرونها .

« **والّذين هم على صلوتهم يحافظون** » يعنى الصّلوات الخمس .

« **اولئك** » اى ـ اهل هذه الصّفات « **فى جنّات مكرمون** » بجميل ثواب الله ايّاهم .

« **فمال الّذين كفروا** » اى ـ فما بال الّذين كفروا . « **قبلك مهطعين** » مسرعين مقبلين اليك متطلّعين نحوك، انزلت فى جماعة من الكفّار كانوا يجتمعون حول النّبى (ص) يستمعون كلامه ويستهزؤن به ويكذّبونه فقال الله : مالهم ينظرون اليك نظر عداوة ويجلسون عندك وهم لاينتفعون بما يسمعون .

« **عن اليمين وعن الشّمال عزين** » اى ـ حلقاً حلقاً وجماعة جماعة عن يمين النّبى (ص) وعن شماله . و« **عزين** » جمع عزة مثل كرة و كرين، وانّما انكر عليهم الاسراع اليه لانّهم اسرعوا اليه لطلب العيب به، وقيل: انّها انزلت فى نفر من الكفّار قبلت نفوسهم صدق النّبى وكانوا يسرعون نحوه ويقصدون مجلسه ويتحلقون حواليه ولا يؤمنون به امّا حياء عن الرّجوع عن دين آبائهم و امّا مساعدة لعشائرهم وكانوا يطمعون فى دخول الجنّة بالقدر الّذى كان منهم فانزل الله تعالى :

« **ايطمع كلّ امرى منهم ان يدخل جنّة نعيم** » . « **كلّا** » اى ـ لايدخلونها وقيل: كانوا يقولون لئن دخل هؤلاء الجنّة كما يقول **محمد** لندخلنّها قبلهم فنحن افضل منها حظّاً منهم كما لنا الفضل عليهم فى الدّنيا ، فنزلت هذه الآية جواباً لهم .

« **كلّا** » ردع وزجر عن قولهم ، اى ـ لايكون كذلك وليس الامر كما قالوا : « **انّا خلقنا هم ممّا يعلمون** » من نطفة وعلقة واصلهم من تراب فانّى يستحقّون على الله الثّواب و دخول الجنّة من خساسة اصلهم وامّا المؤمنون فانّه لاتتوجّه عليهم هذه الآية اذا امّلوا دخول الجنّة لانّهم يرجونها من فضل الله ولا يرون ذلك مستحقّاً لهم على الله لفضيلتهم وفى الخبر عن **بسر بن جحاش** قال : قال رسول الله (ص) : « وبصق يوماً فى كفّه ووضع

علیها اصبعه فقال : یقول‌الله عزّوجلّ بُنی آدم انّی تعجزنی وقدخلقتك من‌مثل هذه؟ حتّی اذا سوّیتك وعدّلتك مشیت بین بردین و للارض منك وئید فجمعت و منعت حتّی‌اذابلغت‌التّراقی‌قلت اتّصدّق وانّی‌اوان‌الصّدقة وقیل :«**انّا خلقناهم ممّایعلمون**» ای - من اجل ما یعلمون وهوالامر والنّهی والثّواب و العقاب فحذف اجل فلااقسم لاصلة دخلت‌للتّأکید .

« **بربّ‌المشارق والمغارب** » یعنی : مشرق کلّ یوم من السّنة و مغربه «**انّا لقادرون**» .

« **علی ان‌نبدّل‌خیراً منهم** » ای - علی‌ان نخلق‌امثل‌منهم واطوع لله واشکر لهواعمل‌بطاعته . وقیل :«**انّا لقادرون**»علی‌ان‌نبدّل **محمداً** خیراً منهم وهم‌اهل‌**المدینة** وقدفعل. «**ومانحن بمسبوقین**»ای-بمغلوبین‌ان‌اردناذلك‌وقیل:«**ومانحن بمسبوقین**» ای - عاجزین لانّ من سبق الی شیء عجز .

« **فذرهم‌یخوضوا ویلعبوا** » امرتهدید لهم وتوبیخ کقوله :«اعملواماشئتم» «**حتّی یلاقوا** » ای - یعاینوا « **یومهم الّذی یوعدون** »یعنی : یوم‌القیامة ، وقیل : نسختهاآیة القتال .

« **یوم‌یخرجون من الاجداث** » ای - من‌القبور« **سراعاً** » ای - مسرعین‌الی اجابة الدّاعی . « **کانّهم الی نصب** » ای - الی‌علم منصوب « **یوفضون** » یسرعون وذلك حین یسمعون الصّیحةالآخرة قرأ **ابن عامر وحفص**الی‌نصب «**یوفضون**» بضمّ النّون والصّاد قال **مقاتل والکسائی** یعنی : الی اوثانهم الّتی‌کانوا یعبدونها من دون الله‌کقوله تعالی «وما ذبح علی‌النّصب» وقال**الحسن** یسرعون الیها ایّهم یستلمهم اوّلاً وقیل : هی جمع نصب کرهن ورهن .

« **خاشعة ابصارهم** » محزونین‌متفکّرین فیما دهاهم قوله :«**ترهقهم‌ذلّة** » ای - یغشاهم ویعلوهم هو ان وذلّ «**ذلك الیوم الّذی‌کانوا یوعدون** »وعدهم‌الله ذلك علی‌السنة رسله فی‌الدّنیا وهم یکذّبون به ، یعنی یوم القیامة والله اعلم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى، «**بسم الله الرّحمن الرّحيم**»، «**الله**» منوّر القلوب، «**الرّحمن**» کاشف الکروب، «**الرّحیم**» غافر الذّنوب، الله مطّلع علی الاسرار، الرّحمن بقضاء الاوطار، الرّحیم بغفران الاوزار، الله لارواح السّابقین الرّحمن لقلوب المقتصدین، الرّحیم لذنوب الظّالمین. **انس مالک** گفت: بالله العظیم که شنیدم از **امیر المؤمنین علی** (ع) و **علی** از **ابو بکر** (رض) همچنین با سوگند و **ابو بکر** از **مصطفی** (ص) و مصطفی از **جبرئیل** (ع) و جبرئیل از **میکائیل** و میکائیل از **اسرافیل** و اسرافیل علیهم السلام از حق تعالی جلّ جلاله که گفت: «بعزّتی و جلالی وجودی و کرمی من قرأ بسم الله الرّحمن الرّحیم متّصلة بفاتحة الکتاب مرّة واحدة اشهدوا علیّ انّی قد غفرت له وقبلت منه الحسنات و تجاوزت عنه السّیّئات ولا احرق لسانه بالنّار و اجیره من عذاب القبر وعذاب النّار وعذاب القیامة والفزع الاکبر ویلقانی قبل الانبیاء والاولیاء»

عزیز تر است این نام که کارها بدو تمام واز بر مولی ما را پیغام، خنک مر آن زبان که بدو گویاست، خنک مر آن دل که بدان شیداست. بیاد کرد ویادداشت این نام بنده را امروز در دنیا حلاوت طاعت است، بدر مرگ فوز وسلامت است. در گور تلقین وحجّت است، در قیامت سبکباری و راحت است، در بهشت رضا ولقا ورؤیت است.

قوله تعالی: «**سال سائل**» یك قول از اقوال مفسّران آنست که: سایل درین آیه **مصطفی** (ص) است که کافران و مشرکان در **مکّه** او را رنجه میداشتند واذی مینمودند، مردان او را ناسزا میگفتند، نجاست برمهر نبوّت می‌انداختند، دندانش می‌شکستند. زنان از بامها خاك می‌ریختند، کودکان برپی وی می‌انگیختند تا بیهودها وناصواب میگفتند. مؤمنان صحابه را یکان یکان می گرفتند ومعذّب همی‌داشتند. رسول خدا ازسر آن ضجرت و حیرت دعا کرد و از الله تعالی برایشان عذاب خواست. ربّ العالمین از آن سؤال و دعای وی حکایت باز میکند که: «**سال سائل بعذاب واقع للکافرین**» درخواست میکند رسول ما صلی الله علیه و

سلّم فرو گشاد عذاب براین کافران ، وفرو گشاد عذاب بودنی است و افتادنی برین کافران هم دردنیا و هم درآخرت . در دنیا روز **بدر** ایشان را کشتند و درآن قلیب **بدر** بخواری افکندند ، و درآخرت ایشان را عذاب کند روزی که اندازهٔ آن پنجاه هزار سالست. اینست که ربّ‌العالمین گفت : «**فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة**» آنکه **مصطفی** را (ص) تسلّی داد ورنجوری وبرامر هم نهاد گفت:«**فاصبر صبراً جمیلاً**» **یامحمد** توصبر میکن وخوش همی باش ودل بتنگ میار، اقتدا کن پیغمبران گذشته «فاصبر کماصبراولواالعزم من الرّسل». انبیاهمه لباس‌صبرپوشیدند تا بمراد ومقصود رسیدند . صبر بود که **یعقوب** را بدست فرج وراحت ازبیت الاحزان برون آورد که « فصبر جمیل » . صبربود که شراب شفا برمذاق **ایوب** ریخت که « انّا وجدناه صابراً » . صبر بود که ندای فدا بگوش **اسمعیل** رسانید « ستجدنی ان‌شاء الله من الصّابرین ».صبرست که مؤمنان‌را ازسرای بلوی بجنّت‌مأوی‌رساند وهرچه‌مقصودست حاصل کند وبگوش ایشان فروخواند که: «وبشّرالصّابرین» علی الجملة شیرمردی باید ، بزرگ همّتی ، که در راه دین هرشربت که تلختر بود او را شیرین ترآید و هر راه که دورتر بود اورانزدیك ترآید، تانام‌اودرجریدهٔ صابران‌اثبات کنند. امروز او را منشور محبّت نویسند که : « انّ الله یحبّ الصّابرین » و فردا اورا این خلعت دهند که : « سلام علیکم بماصبرتم فنعم عقبی‌الدّار » .

قوله تعالی : « **انّهم یرونه بعیداً ونریه قریباً** » کافران آمدن رستاخیز دور ودیر می دانند و آن نزدیکتر از آنست که ایشان می پندارند. **مصطفی** (ص) گفت : « ما الدّنیا ما مضی ومابقی الّا کثوب شقّ باثنین وبقی خیط واحد الّا و کان ذلك الخیط قد انقطع » . گفتا : دنیا آنچه مانده درجنب آنچه گذشته بمثل چون جامه ای است که درزیی استادآن را بدرد ، تاآنکه که یك رشته بماند و ازوی جز آن یك رشته نماند ، چه خطردارد بریدن آن یك رشته در جنب آنچه بریده شده است . انگار که آن یك رشته بریده شد و انگار که مدّت دنیا بآخر کشیده شد ؛ عالمیان همه مسافران اند ، روی بسفر قیامت آورده ، و دنیا بر مثال رباطی است

برسر بادیهٔ قیامت نهاده ، عمرهای خلق بالاو پهنای آن سفرست . ـ سالها چون منازل است ، ماهها چون مراحل است ، شب و روز برمثال فرسنگ است ، نفسها همچون گامها ؛ سفر دور ودرازست، وعقبه تند ودشوارست، ومسافر غافل و کاهل وبیکارست . دنیا چون درختی باسایه ونسیم است ، آنکس که دل درسایهٔ درخت ومنزلگاه بندد اومردی سلیم است :

هل الدّنیا ومافیها جمیعا سوی ظلّ یزول مع النّهار؟



ماهمچومسافریم در زیر درخت چون‌سایه برفت‌زودبردارد رخت.

اینست که مصطفی (ص) گفت : « مامثلی ومثل الدّنیا الّا کراکب ، قال فی ظلّ‌شجرة ثمّ راح وترك» گفتا : مثل ما بادنیا همچون مثل‌مردی است که درتابستان گرم از بیابانی تافته بر آید درختی بیند با نسیمی خوش و سایه ای تمام. زمانی با نسیم وسایهٔ آن درخت بیاساید ؛ چون بر آسود ، پای در رکاب مرکب آرد وزود از آنجا رحیل کند و آن درخت را بانسیم وسایهٔ آن بگذارد ودل درآن نبندد و آن‌را ندیم خود نسازد. ای مسکین کسی که مرکب‌اوشب‌وروز بود، مراحل‌ومنازل‌اوسال وماه بود ، او را همیشه می‌برند اگرچه نمیرود ، در آن حال که درخانه نشسته یا بربستر گرم خفته می پندارد که ساکن است و این خطاست که شب و روز اورا در حرکات دارد ، بی خواست وی اورا می‌رانند ، بی‌تدبیر وی او را می‌برند ، بی تاختن وی او را می تازانند :

من می‌روم که می‌برندم ناکام باچشم پر آب یار نادیده تمام



و من عجب الایّام انّک قاعد علی‌الارض فی‌الدّنیا وانت تسیر
فسیرك یا هذا کسیر سفینة بقـوم قعود و القلوب تطیر .

۷۱ - سورة نوح - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالی : «**بسم الله الرّحمن الرّحیم**» بنام خداوند جهاندار دشمن پرور ببخشایندگی ، دوست بخشای بمهربانی .

«**انّا ارسلنا نوحاً الیٰ قَوْمه**» ما فرستادیم **نوح** رابقوم او «**اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَكَ**» که آگاه کن وبترسان قوم خویش را «**من قبل ان یأتیهُم عذابٌ الیمْ**(۱)» پیش از آنکه بایشان آید عذابی دردنمای.

«**قال یاقَوْم**» **نوح** گفت: ای قوم «**انّی لکم نذیرٌ مُبینٌ** (۲)» من شما را آگاه کننده‌ای ام آشکارا بدرستی .

«**ان اعْبُدوا اللّه**» که الله را پرستی «**واتّقوهُ**» واز [خشم و عذاب] او بپرهیزید «**واطیعون**» ومرا فرمان برید .

«**یغفر لکم من ذنوبکم**» تا بیامرزد شما راگناهان شما «**ویُؤَخِّرکم الیٰ اجل مُسَمّیً**» [وشما را ازعذاب این جهانی آزاد کند] وشمارا بااجلهای با درنگ افکند . «**انّ اَجَلَ اللّه اذاجآء لایُؤَخَّرُ**» که آن هنگام نام زد کردهٔ الله چون آید باپس نیفکنند آن را «**لو کنتم تعلمون**(٤)» اگردانید .

«**قال ربّ**» [**نوح**] گفت:خداوندمن «**انّی دَعَوْتُ قَوْمی**» من قوم خویش را بازخواندم «**لَیْلاً و نهاراً**» بشبها در خانهای ایشان و بروز ها در انجمنهای ایشان .

«**فَلَمْ یَزِدْهم دُعآئی الّا فراراً**(٥)» نفزود ایشان راخواندن من مگر گریختن «**وانّی کُلّما دَعَوْتُهُمْ**» و من هر گاه که خواندم ایشان را «**لتغفرلهم**» تا بیامرزی ایشان را «**جعلوا اصابعهم فیٓ آذانهم**» انگشتهای خویش در گوش کردند[تاسخن من نشنوند] «**واستغشَوا ثیابَهم**» وجامها درسر کشیدند [تامرا

نبینند] « واَصَرّوا » [وبر کفر خویش] بستیهدند «واستکبروا استکباراً (٦) »
وگردن کشیدند [نهمار[1]] گردن کشیدنی .
« ثمّ انّی دَعوتُهُم جهاراً (۷) پس من ایشان را باز خواندم آشکارا « ثُمّ انّی
اَعْلَنتُ لهم »پس من ایشان را آشکارا کردم [بازخواندن] «واَسْرَرْتُ لَهُم اسراراً (۸)»
وپنهان کردم ایشان را [بازخواندن] پنهان کردنی .
« فقلت استغفروا ربّکم» و گفتم . خویشتن را باآن آرید که سزای آمرزش
او گردید «انّه کان غفاراً (۹)» که الله آمرزگاریست فراخ آمرز همیشه.
« یُرسلُ السّماءَ علیکم مدراراً (۱۰) » فرو گشاید برشما باران را هموار و
بهنگام .
« ویُمْدِدکم باموال وبنین» وشمارا فراهم پیوندد [وبخشد وسازد]مالها
وپسران « ویَجْعَل لکم جنّات» وشما را درختستانها سازد و کند « و یجعل لکم
اَنْهاراً (۱۱) » وشما را جویها روان سازد و کند .
« مالکم لا تَرْجُونَ للّه وقاراً (۱۲) »چه رسیدشمارا کهازشکوهالله نمی‌ترسید ؟
« وقدخَلَقَکم اطواراً(۱۳)» واو بیافرید شمارا چند بارها [درین جهان] .
« اَلَم تَرَوْا » نمی دانید ونمی‌بینید « کیف خَلَقَ اللّه سَبْعَ سمٰوات » که الله
چون بیافرید هفت آسمان را « طباقا (١٤) » براست آفریدن وبرابر داشتن .
« وجعل القمرَ فیهنّ نوراً » و ماه را روشنائی کرد در آسمانها « وجعل
الشّمسَ سراجاً(۱۵) » وآفتاب را چراغی کرد در آن .
« واللّه اَنْبَتَکُم من الارض نباتاً (۱٦) » والله شما را رستنی کرد تا ازخاك
می روئید رستنی .
« ثُمّ یُعیدکم فیها » آنکه شمارا بازخاك گرداند در آن «ویُخرِجُکُم اخراجاً(۱۷)»
وباز بیرون آرد شمارا ازخاك بیرون آوردنی .
«واللّه جعل لَکُم الارضَ بساطاً(۱۸)» واللهشمارا زمین بر آب گسترانید .
«لتسلُکُوا منها سُبُلاً فجاجاً (۱۹)» تا میروید درآن وازآن در شاه راههای
فراخ پیدا .

۱ ـ نهمار : بروزن رهوار ، بزرگ وعظیم و شگفت . برهان قاطع .

«قال نوحٌ ربِّ» گفت نوح خداوند من «انّهم عصونی» ایشان از من سر کشیدند «واتّبعوا من لم یزده ماله وولده الّا خساراً (۲۰)» وپی کسی میروند که نیفزاید اورا مال او و فرزند او مگر زیان کاری.

«ومکروا مکراً کبّاراً (۲۱)» وکوششها کوشیدند وسازها ساختند سخت بزرگ.

«وقالوا» وگفتند یکدیگر را: «لاتذرنّ آلهتکم» که پرستش خدایان خویش را بمگذارید «ولاتذرنّ ودّاً ولاسواعاً (۲۲)» «ولایغوث ویعوق ونسراً (۲۳)» وفرو مگذارید پرستش این پنج خدایان.

«وقد اضلّوا کثیراً» وخلق فراوان را بیراه کردند «ولاتزد الظّالمین الّا ضلالاً (۲٤)» و مفزای این ستمکاران را برخویشتن مگر گمراهی.

«ممّا خطیئاتهم اُغرقوا» از بدیهای ایشان بود که ایشان را بآب بکشتند «فادخلوا ناراً (۲۵)» وآنکه ایشان را درآتش کردند.

«فلم یجدوا لهم من دون الله انصاراً (۲٦)» فرود ازالله خودرادا داوری دار ویار نیافتند.

«وقال نوحٌ ربِّ» نوح گفت: خداوندمن «لاتذر علی الارض من الکافرین دیّاراً (۲۷)» مگذار برزمین ازین کافران جهان گردی.

«انّك ان تذرهم یضلّوا عبادك» اگر ایشان را زنده گذاری این بندگان ترا که گرویده اند بیراه کنند «ولایلدوا الّا فاجراً کفّاراً (۲۸)» و جز بدی ناسپاس را نزایند.

«ربّ اغفرلی ولوالدیّ» خداوند من بیامرزمرا وزایندهٔ مرا. «ولمن دخل بیتی مؤمناً» وهر که درخانهٔ من آمد گرویده «وللمؤمنین والمؤمنات» وگرویدگان مردان وزنان «ولاتزد الظّالمین الّا تباراً (۲۹)» ومفزای ستمکاران را برخود ونا گرویدگان را مگر تباهی ونیستی.

النوبة الثانیة

این سوره مکّی است به مکه فرو آمده باجماع مفسّران وبعدد کوفیان بیست

وهشت آیت است، دویست وبیست وچهار کلمه، نهصدو بیست و نه حرف ؛ ودرین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ . ودرفضیلت سوره **ابی بن کعب** روایت کنداز **مصطفی** (ص) گفت : هر که این سوره برخواند ، خدای عزّوجلّ اورا از آن مؤمنان کند که **نوح** پیغمبر ایشان را دعا کرد ودعای وی اندرو رساند .

قوله « **انّاارسلنا نوحاً الی قومه** » قال النّبی (ص) : « هواوّل نبیّ بعث » وقال **ابن عباس** : بعث وهوابن اربعین سنة وقیل: ابن ثلثمائة وخمسین سنة. وقیل: ابن اربعمائة وثمانین سنة . ولبث فیهم الف سنةٍ الّاخمسین عاماً وعاش بعدالطّوفان تسعین سنة . و **نوح** اسم عجمی صرف لخفّته . ومعناه بالسّریانیّة السّاکن وقیل : سمّی **نوحاً** لکثرة ماکان ینوح علی نفسه و معنی الآیة : « **ارسلنا نوحاً الی قومه** » کما ارسلناك الی قومك « **ان انذرقومك** » یعنی: بأن انذرقومك . ای ـ خوّفهم عقاب الله . « **من قبل ان یأتیهم عذاب الیم** » هوالطّوفان والغرق. وقیل: هوعذاب الآخرة. قال **قتادة** ُارسلَ من جزیرة فذهب الیهم و:

« **قال یاقوم انّی لکم نذیرٌ** » ای ـ منذر مخوّف . « **مبین** » ظاهر ابیّن لکم رسالةالله بلغة تعرفونها .

« **ان اعبدوا اللّه** » ای ـ وحّدوه واجتنبوامعاصیه. « **و اطیعون** » فیما امرکم وانهاکم عنه و اسندالاطاعة الی نفسه لانّ الا جابة کانت تقع له فی الظّاهر ولانّ طاعة الرّسول طاعة الله .

« **یغفر لکم من ذنوبکم** » قیل: من هاهنا للتّبیین، کقوله : « فاجتنبوا الرّجس من الاوثان ». وقیل: للتّبعیض ای ـ یغفر لکم ماسبق من ذنوبکم . وقیل: من هاهنا صلة و المعنی یغفر لکم ذنوبکم « **ویؤخّرکم الی اجل مسمّی** » ای ـ یعافیکم الی منتهی آجالکم ولایعاقبکم بقتل اوغرق اونوع من الاهلاك ، لیس یریدانّ الایمان یزید فی آجالهم ولکن خاطبهم علی المعقول عندهم و کانوا یحوّزون الموت بهذه الاسباب فاخبرانّهم ان آمنوا لم یمتهم بهذه الاشیاءِ و یموتوا اذا ماتوا غیرمیتة المستأصلین بالعذاب ویدلّ علی ذلك قوله : « **انّ اجل الله اذاجاءَ لایؤخّر لو کنتم تعلمونَ** » ذلك

سواء کنتم مؤمنین اوغیرمؤمنین استوصلتم بالهلاك اومتّم علی فراشکم قال: یعنی **نوحاً** یشکو الی الله ماقاساه من قومه.

«**ربّ انّی دعوت قومی لیلاً و نهاراً**» ای ـ واصلت الدّعوة وقیل: دعوتهم احیاناً باللّیل واحیاناً بالنّهار. وقیل: کان یأتی باب احدهم لیلاً فیقرع الباب فیقول صاحب البیت: من علی الباب؟ ـ فیقول انا **نوح** قل لااله الاّ الله.

«**فلم یزدهم دعآئی الاّ فراراً**» ای ـ لم یزدادوا الاّ تمادیاً فی الغیّ واعراضاً.

«**وانّی کلّما دعوتهم لتغفر لهم**» ای ـ دعوتهم الی الایمان لیؤمنوا فتغفرلهم «**جعلوا اصابعهم فی آذانهم**» لئلّا یسمعوا دعوتی. «**واستغشوا ثیابهم**» ای ـ غطّوابها وجوههم لئلّایرونی. «**واصرّوا علی کفرهم واستکبروا استکباراً**» ای ـ تکبّروا عن الحقّ تکبّراً وترفعوا عن الایمان بك ترفّعا، فقالوا: انؤمن لك واتّبعك الا رذلون.

«**ثمّ انّی دعوتهم جهاراً**» ظاهراً یری بعضهم بعضاً. قال **ابن عباس** مجاهرةً باعلی صوتی «**ثمّ انّی اعلنت لهم**» الدّعاء لبعض «**واسررت**» لبعض. وقیل: اعلنت احیاناً واسررتُ احیاناً. وقیل: اعلنت لمن اسررت واسررت لمن اعلنت. وفی بعض التّفاسیر انّ **نوحاً** لمّا آذوه ایذآءً شدیداً حتّی کانوا یضربونه فی الیوم مرّات عیل صبره فسأل الله ان یواریه عن ابصارهم ویستره عن اعینهم بحیث یسمعون کلامه ولا یرونه، فینالوه بمکروه ففعل **الله** ذلك به فدعاهم کذلك زماناً فلم یؤمنوا فسأل الله ان یعیده الی ماکان وهو قوله: «**اعلنت لهم و اسررت لهم اسراراً**»

«**فقلت استغفروا ربّکم**» ای ـ استدعوا مغفرته بطاعته. «**انّه کان غفّاراً**» کان صلة والمعنی: انه غفّار لمن ترك معصیته واستغفره. قال النّبی(ص): «من اعطی الاستغفار لایمنع المغفرة لانّ الله سبحانه قال استغفروا ربّکم انّه کان غفّاراً».

«**یرسل السّماء علیکم مدراراً**» و ذلك انّ قوم **نوح** لمّا کذّبوه زماناً طویلاً حبس الله عنهم المطر واعقم ارحام نسائهم اربعین سنة فهلکت اموالهم ومواشیهم فقال لهم **نوح**: «**استغفروا ربّکم**» من الشّرك ای ـ استدعوا المغفرة بالتّوحید، «**یرسل**

السّماء عليكم مدراراً » المدرار المطر الكثير الدّرّ .

«**ويمددكم باموال و بنين** » اى ـ ويعطكم زينة الدّنيا من الاموال والبنين. « **ويجعل لكم جنّات** » بساتين و اشجاراً « **ويجعل لكم انهاراً** » جارية وعدهم الله سبحانه ان يردّ ذلك عليهم ان آمنوا . روى **الشعبى** انّ **عمر** (رض) خرج يستسقى فلم يزد على الاستغفار حتّى رجع فقيل له مارأيناك استسقيت . فقال **عمر** لقد طلبت المطر بمجاديح السّماء الّتى يستنزل بها المطر ثمّ قرأ : « **استغفروا ربّكم انّه كان غفّاراً** » ، « **يرسل السّماء عليكم مدراراً** » .

و روى انّ رجلاً اتى **الحسين بن على** عليهما السّلام فشكا اليه الجدوبة . فقال له **الحسين** : استغفر الله . فآتاه آخر ، فشكا اليه الفقر . فقال له : استغفر الله . اتاه آخر فقال . له : ادع الله ان يرزقنى ابناً . فقال له : استغفر الله . اتاه آخر فشكا اليه جفاف بساتينه . فقال له: استغفر الله. فقيل له اتاك رجالاً يشكون الواناً ويسئلون انواعاً فامرتهم كلّهم بالاستغفار؟ فقال:ـ ماقلت من ذات نفسى فى ذلك شيئاً ، انّما اعتبرتُ فيه قول الله سبحانه : «**استغفروا ربّكم انّه كان غفّاراً يرسل السّماء عليكم مدراراً**» الآية .

قوله : «**مالكم لاترجون لله وقاراً** » هذا الرّجاء بمعنى الخوف والوقار: العظمة اى ـ لاتخافون لله عظمةً ، و قيل : معناه لاتشكرون لله نعمة ولاتعرفون له حقّاً . قال **الزّجاج** معناه مالكم لاترجون عاقبة الايمان ولاتوحّدون الله وقد جعل لكم فى انفسكم آية تدلّ على التّوحيد من خلقه ايّاكم اطواراً ، اى ـ تاراتٍ ومرّاتٍ حالاً بعد حال نطفاً ثمّ علقاً ثمّ مضغاً الى تمام الخلق .

وقيل :« **خلقهم اطواراً** »يعنى: خلقهم حين اخرجهم من ظهر **آدم** للعهد ثمّ خلقهم حين اذن بهم **ابراهيم** (ع) للحجّ ثمّ خلقهم ليلة اسرى برسول الله (ص) فاراه ايّاهم . وقيل : « **اطواراً** » اى ـ اصنافاً فى الوانكم ولغاتكم .

« **الم تروا كيف خلق الله سبع سموات طباقاً** »بعضها على بعض، وطباقاً جمع طبق و هى صفة لسبع، اى ـ خلق فيها سبعاً ذات طباق، و قيل: نصب على المصدر يقال : طابقت مطابقةً وطباقاً اى ـ طابق بينهما طباقاً خلق بعضها فوق بعض يدلّهم بذلك على قدرته ومشيّته .

«وجعل القمر فیهن نوراً» معناه فی سماء منهنّ وهی السّماء الدّنیا هذا کقولك فلان متوارفی دور بنی فلان وهوفی دار واحدة منها . قال ابن عباس انّ الشّمس والقمر وجوههما الی السّموات وضوء الشّمس ونور القمر فیهنّ واقفیتهما الی الارض وقال عبدالله بن عمرو العاص تضیء الشّمس فی الشّتاء من السّماء السابعة عند عرش الرّحمن فی الصّیف من السّماء الرّابعة ولو اضاءت من السّماء الدّنیا لم یقم لها شیء «وجعل الشّمس سراجاً» ای ـ مصباحاً مضیئاً .

« والله انبتکم من الارض نباتاً » ای ـ انبتکم فنبتم نباتاً، یعنی: خلق اباکم آدم من التّراب وانتم اولاده .

« ثمّ یعیدکم فیها عند الموت ویخرجکم اخراجاً » عند البعث دلّ بالنّشأة الاولی علی جواز البعث فی الثّانیة .

« والله جعل لکم الارض بساطاً » ای ـ فرشها لکم لتتصرّفوا علیها مجیئاً وذهاباً وقیل :

« لتسلکوا منها سبلاً » بیّنةً من الارض والفجاج جمع الفج وهو الطّریق الواسع، وقیل : « سبلاً فجاجاً » ای ـ طرقاً مختلفةً .

«قال نوح ربّ انّهم عصونی » فیما امرتهم به من التّوبة والایمان « و اتّبعوا من لم یزده ماله وولده الّا خساراً » ای ـ اتّبعوا اغنیاء هم الّذین لایزیدون بانعام الله علیهم بالمال والولد الّا عصیاناً و نقصاناً فی الآخرة قرأ مدنی و شامی و عاصم « وَولده » بالفتح وقرأ الآخرون « ووُلده » بضمّ الواو علی الجمع نحو الاسد والاسد بالضّمّ العشیرة والقوم .

« ومکروا مکراً کبّاراً » ای ـ مکراً کبیراً عظیماً، یقال: کبیر و کبار و کبّار بمعنی واحد. وقیل : کبّار للمبالغة . والمکر فی اللّغة غایة الحیلة وهو من فعل الله تعالی اخفاء التّدبیر ومعنی الآیة : انّهم مکروا فی دین الله عزّوجلّ حیث افسدوا فی الارض بالکفر والتّکذیب، وقیل : منع الرّؤساء اتباعهم عن الایمان بنوح (ع) و حرّشوهم علی قتله .

« و قالوا لاتذرنّ الهتكم » اى ـ لاتتركوا عبادة آلهتكم « ولاتذرنّ ودّاً » قرأ أهل المدينة « ودّا » بضمّ الواو والباقون بفتحها. « ولاسواعاً ولايغوث ويعوق ونسراً » هذه اصنام كانت لقوم نوح ثمّ اتّخذت العرب امثالها و عبدتها فكانت ودّ لكلب و سواع لهمدان و يغوث لطى و يعوق لكنانة و نسر لحمير. وقيل: انّ «ودّا» كان على صورة رجل و «سواعاً» على صورة امرأة و «يغوث» على صورة اسد و «يعوق» على صورة فرس و «نسراً» على صورة طائرة . قال محمد بن كعب: هذه اسماء قوم صالحين كانوا بين آدم و نوح فلمّا ماتوا كان لهم اتباع يقتدون بهم فى العبادة فجاءهم ابليس وقال: لوصوّرتم صورهم كان انشط لكم وادعى الى العبادة و ابعد من النّسيان ففعلوا ثمّ نشأ قوم بعدهم فقال لهم ابليس : انّ الّذين قبلكم كانوا يعبدونهم فعبدوهم فابتداء عبادة الاوثان كان من ذلك و سمّيت تلك الصّور بهذه الاسماءِ لأنّهم صوّروها على صور اولئك القوم من المسلمين .

و روى عن ابن عباس: انّ تلك الاوثان لما كان ايّام الغرق د فنها الطوّفان وطمّها التّراب فلم تزل مدفونة حتّى اخرجها الشيطان لمشركى العرب فاخذوها و عبدوها و كانت للعرب اصنام اخر فاللاّت كانت لثقيف ، والعزّى لسليم ، و غطفان ، ومناة لهذيل ، و اساف و نائلة وهبل لاهل مكة ؛ فكان اساف حيال الحجر الاسود و كانت نائلة حيال الرّكن اليمانى ، و كان هبل فى جوف الكعبة ثمانية عشر ذراعاً.

« وقد اضلّوا كثيراً » اى ـ ضلّ بسبب الاصنام كثير من النّاس كقوله : « ربّ انّهنّ اضللن كثيراً من النّاس » . و قال مقاتل : اضلّ كبراؤهم كثيراً من النّاس .

« ولاتزد الظّالمين الّا ضلالاً » هذا دعآء عليهم بعد ما اعلم الله نوحاً انّهم لايومنون وهو قوله: «انّه لن يؤمن من قومك الّا من قد آمن». وجاء فى التّفسير انّ الرّجل من قوم نوح ينطلق بولده الى نوح فيقول له : احذر هذا فانّه كذّاب و انّ والدى قد حذّرنيه فيموت الكبير على كفره وينشأ الصّغير عليه .

« ممّا خطيئاتهم » قرأ ابو عمرو خطاياهم ، و كلاهما جمع خطيئة . اى ـ من

خطایاهم وماصلة والمعنی بسبب خطایاهم **«اغرقوا فادخلوا ناراً»** دخول‌الفاءِدلیل علی اثبات عذاب‌القبرلانّها للتّعقیب قال **الضحاك** : هی‌فی‌حالة واحدةٍ فی‌الدّنیاکانوا یغرقون من جانب و قال **مقاتل** : ادخلوا ناراً فی‌الآخرة . **«فلم‌یجدوالهم من‌دون اللّه انصاراً»** ای ـ لم ینفعهم اصنامهم الخمسة ولاغیرها من‌عذاب اللّه .

«وقال‌نوح ربّ لاتذرعلی الارض من‌الکافرین دیّاراً» ای ـ احداً، یقال: مافی‌الدّار دیّار ای ـ احد ، ای ـ لاتترك احداً یدور فی‌الارض فیذهب ویجیء واصله دیوار فیعال من دار یدور و قال **القتیبیّ** اصله من‌الدّار ای ـ ساکن دار .

«انّك‌ان‌تذرهم یضلّوا عبادك» ای ـ یدعوهم الی الضّلال **« ولایلدوا الّا فاجراً کفّاراً»** ای‌ـ الّامن‌سیفجرویکفّر،قال**محمدبن‌کعب** و**مقاتل**و **الربیع** وغیرهم : انّما قال **نوح** هذاحین اخرج اللّه کلّ مؤمن من اصلابهم و ارحام نسائهم ، و اعقم ارحام نسائهم ، و ایبس اصلاب رجالهم قبل‌العذاب باربعین سنة وقیل: بسبعین سنة و اخبراللّه **نوحاً** : انّهم‌لایؤمنون‌ولایلدون مؤمناً فحینئذٍدعا علیهم **نوح** فاجاب‌اللّه‌دعاءه و اهلکهم کلّهم ولم یکن فیهم صبیّ وقت‌العذاب لانّ‌اللّه تعالی قال : « وقوم نوح لمّا کذّبوا الرّسل اغرقناهم ولم یوجدالتّکذیب من‌الاطفال » .

« ربّ اغفرلی ولوالدیّ» واسم‌ابیه **لمك‌بن‌متوشلخ**وامّه هیجل بنت **لآموش ابن‌متوشلخ** بنت عمّه‌وکانا مسلمین علی‌ملّة **ادریس** (ع) . **«ولمن‌دخل بیتی‌مؤمناً»** ای ـ مسجدی . وقیل : سفینتی . وقیل : ملّتی و دینی **« وللمؤمنین والمؤمنات»** هذا عامّ فی کلّ من‌آمن باللّه وصدّق‌الرّسل‌الی یوم‌القیامة وقیل: من‌امّة **محمد** (ص) . **« ولاتزد الظّالمین الّاتباراً »** ای‌ـ هلاکاً ودماراًو کسراً. والتّبردقاق‌الذّهب . وقال فی‌الاولی‌ضلالاً وفی‌الثّانیة تباراً لانّ‌فی‌الآیة الاولی‌اضلّوا کثیراًای ـ جازهم بالاضلال ضلالاً ثمّ دمّرهم تدمیراً .

النوبة الثالثه

قوله تعالی « **بسم الله الرّحمن الرّحیم** » اسم عزیز من عبده الف سهاده ، من طلبه ودّع وساده ، من عرفه انکر احبابه ، من صحبه ترك محابّه ، من ذکره نسی اسمه ، من شهده فقد عقله ولبّه ، من عرفه اعترف انّه وراء ماوصفه . ـ بنام او که رستگاری بندگان در رضای او ، دل مشتاقان بستهٔ بندوفای او ، بنام او که سعادت سعدا بفرّ فضل او ، شقاوت اشقیا ازاثر عدل او ، بنام او که بقای عالمیان بمشیّت او ، فنای آدمیان بارادت او ، هفت آسمان رفیع ایوان درگاه او ، هفت زمین باز گسترده مقرّ خاصگیان او ، خورشید عالم آرا بحکمت او ، هیکل ماه گهی چون نعل زرین و گهی چون ورقهٔ سیمین بقدرت او . هر کجا عزیزی است آراستهٔ خلعت کرم او . هر کجا ذلیلی است خستهٔ تیر قهر او .

پیر طریقت درمناجات گفته : الهی درالهیّت یکتائی و در احدیّت بی‌همتائی ودرذات وصفات ازخلق جدائی ، متّصف ببهائی ، متّحد بکبریائی ، مایهٔ هر بینوا وپناه هر گدائی ، همه را خدائی تادوست کرائی :

در چشم منی روی بمن ننمائی   واندر دلمی هیچ بمن نگرائی

ای جان ودل ودیده وای بینائی   چون ازدل ودیده در کنارم نائی.

« **انّا ارسلنا نوحاً الی قومه** » حقّ جلّ جلاله وتقدّست اسماؤه وتعالت صفاته چون بعلم قدیم دانسته بود وتقدیر کرده بود که اعمال وافعال واحوال آدمی بعضی سبب شقاوت است وبعضی سبب سعادت وبعضی زیان جان وبعضی خسران ایمان . ودانست که آدمی بخرد خویش راه بمصالح دین خویش نبرد واسباب سعادت ازشقاوت بازنداند ، بحکم فضل و کرم خویش پیغمبرانی را که در ازل بسعادت ایشان حکم کرده بود برگزید وایشان را ازین راز آگاه کرد وایشان را پیغام داد وبخلق فرستاد : « لیبیّن لهم مایتّقون » تاراه خوف ورجا بایشان نمایند وزهر وپازهر دین ازهم جدا کنند ونفع

وضرّ ایمان بیان کنند. قومی را که ایمان آرند، بفضل کبیر بشارت دهند . قومی را که ازایمان سر باززنند، بعذاب الیم نذارت کنند. چنانکه **ربّ العزة** گفت: «رسلاً مبشّرین ومنذرین لئلّا یکون للنّاس علی الله حجّة بعدالرّسل » تا هیچکس را حجّت نماند. و اگرالله خواستی همهٔ خلق را بی‌واسطه وبی‌رسول ایمان دادی ؛ لیکن خواست که گروهی را از بندگان خود برسالت و نبوّت گرامی گرداند و هریکی را بنوعی کرامت مخصوص کند. **آدم** را صفوت دهد ، **نوح** را کرامت ، **ابراهیم** را خلّت **موسی** را مکالمت ، **عیسی** را رفعت ، **مصطفی** را (ص) محبّت و باین خصایص عزّ و مرتبت ایشان خواست ، نه نظام ملك خویش ؛ که عزّت و جلال او مستغنی است ؛ ان لم یکن ثمّ کان . حضرت عزّت اورا ازنبود بس بود ، پیوندی می درنباید . دوام ملك اورا آسمان و آسمانیان، زمین وزمینیان می‌درنباید . کبریای اوراعزّت اوبس. جلال اورا جمال اوبس:

فلوجهها من وجهها قمر   ولعینها من عینها کحل

« **انّا ارسلنا نوحاً الی قومه** » جای دیگر گفت : « انّا اوحینا الیك کما اوحینا الی نوح » یا **محمد** ما ترا پیغام دادیم چنانکه **نوح** را پیغام دادیم؛ امّا پیغام **نوح** تهدید عقوبت بود ، وپیغام **محمد** بشارت رحمت بود . **نوح** را گفت : «**انذر قومك من قبل ان یأتیهم عذاب الیم** » . **محمد** را گفت : « بشّرالمؤمنین بان لهم من‌الله فضلاً کبیراً». درپیغام **نوح** هم عقوبت فرا پیش‌داشت ، گفت :«**انذرقومك** » آنکه بآخرحدیث مغفرت کرد گفت: « **یغفر لکم من ذنوبکم** »ودرپیغام **محمد**(ص) بشارت رحمت فراپیش داشت و ذکربیم واپس‌داشت که :« انّاارسلناك شاهداً ومبشّراً ونذیراً » .

نوح قوم خود را وعدهٔ عذاب داد گفت :« انّی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم» ایشان گفتند : « فائتنا بماتعدنا» بیار آن عقوبت که ما را وعده میدهی و می‌ترسانی. **ربّ العالمین** وعدهٔ او راست کرد که : «فانتقمنا منهم فاغرقناهم اجمعین » **مصطفی**

عربی (ص) امّت خود را وعدهٔ مغفرت وفضل داد که: «واللّه یعد کم مغفرةً منه وفضلاً»
مؤمنان گفتند: «ربّنا آتنا ما وعدتنا علی رسلك» خداوندا وعده‌ای که برزبان
پیغامبر مارا داده‌ای وفای آن را منتظریم. ربّ العالمین وعده راست کرد گفت: «لهم
درجات عند ربّهم ومغفرة ورزق کریم» نوح چون ازقوم خود برنجید بتظلّم بدرگاه
عزّت شد ایشان را سعایت کرد گفت: «ربّ انّی دعوت قومی لیلاً و نهاراً فلم
یزدهم دعائی الّافراراً». مصطفی محمد (ص) چون از قوم خود برنجید، دست
شفقت برسر ایشان نهاد. ایشان را شفاعت کرد که: «اللّهم اهد قومی فانّهم لا یعلمون».
لاجرم قوم نوح بسعایت نوح درین جهان هلاك شدند ودر آن جهان بعقوبت رسیدند
«اغرقوا فادخلوا ناراً» وامّت محمد بشفاعت وی درین جهان هدایت یافتند: «یهدیهم
ربّهم بایمانهم» ودر آن جهان بمغفرت رسیدند. «لهم مغفرة واجرعظیم». چون
نوح از قوم خویش بنالید وبدرگاه عزّت تظلّم کرد، ربّ العالمین لختی نعمت و
تربیت خویش با یاد آن قوم داد وایشان را بر کفران وناسپاسی آن توبیخ وملامت
کرد که: «مالکم لاترجون للّه وقاراً» «وقدخلقکم اطواراً» چه رسید شما را که
شکر نعمت نمیگزارید وحقّ تربیت ما نمی‌شناسید وخود میدانید که شما را ازچه
آفریدند وچون آفریدند حالاً فحالاً وطوراً فطوراً. اوّل نطفه‌ای از صلب ضعیفی
برحم ضعیفی آوردم اندر آن قرار مکین ومکان حصین بداشتم. بنگر که بقلم قدرت
چون نگاشتم. آن قطره‌ای آب راخون گردانیدم آن خون را گوشت گردانیدم. آنگه
استخوان درآوردم. بهم پیوند کردم چون قالب مصوّر مقدّر تمام گشت جان لطیف
را فرمان دادم تا بتن درآمد چنانکه سلطانی بقصری یا همائی بوکری، تاهرعضوی
خلعتی داد. بینائی بچشم، گفتار بزبان، سماع بگوش، گرفتن بدست، رفتن بپای؛
ای بنده نیکوت بیاراستم «فی احسن تقویم». قد تو بپیراستم، از همهٔ مکوّنات ترا
نیکوتر آفریدم. وازهمهٔ موجودات ترا زیبا ترنگاشتم:

چون صورت تو بت‌نگارند بکشور چون قامت توسر و نگارند بکشمر
چون نقش تو پیش بت آزر بنگارند از شرم فرو ریزد نقش بت آزر.

کردگار حکیم، خداوند کریم، جلّ جلاله که ترا جمال صورت افزود و بدایع قدرت درفطرت تو بنمود ودلت بتوحید بیاراست و زنگار انکار ازو بزدود، چه گوئی‌ازحکمت او و رحمت او سزد که آراسته وپیراستهٔ خودرا بسوزد؟ کلّاولمّا چون درین‌حال تأمّل کنی و درصنع آفریدگار تدبّر کنی بزبان شکر بگوی:

از قطرهٔ آب نطفه بنگاشت مرا برخدمت خود بفضل‌بگماشت مرا
ازجملهٔ خلق سر بر افراشت‌مرا شکرایزدرا که بس‌نکوداشت مرا.

نوح چون آن همه نعمت و کرامت حقّ با یاد ایشان داد و از ایشان شکر نشنید و جز کفر و تکذیب ایشان را نیفزود، روی ازیشان بگردانید و گفت: « **ربّ اغفرلی ولوالدیّ ولمن دخل بیتی مؤمناً** » خداوندا مرا بیامرز و دوزایندهٔ من وهر که بایمان درآمد در عهد من « **وللمؤمنین والمؤمنات** » وآن مؤمنان امّت **احمد** مردان وزنان‌ایشان که بآخرعهد دروجودآیند بهینهٔ همهٔ امم وپسندیدهٔ تو خداوند.



٧٢ - سورة الجن - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالی : « **بسم اللّه الرّحمن الرّحيم** » بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان .

« **قُلْ اوُحیَ الیَّ** »بگو یامحمد آگاهی‌دادند مرا «**انّه اسْتَمعَ نَفَرٌ من الجنّ**» که [به قرآن] نیوشیدند گروهی از پریان . « **فقالوا انّا سمعنا قرآناً عجباً**(١) » گفتند که : ما قرآنی شنیدیم شگفت .

« **یَهْدی الی الرّشد** » که راه مینماید براستی . «**فآمنّا به** » بگرویدیم بآن . «**ولن نُشْرك بربّنا احداً**(٢)» وانباز نگیریم با خداوند خویش هیچ کسی .

« **وانّه تعالی جَدُّ ربّنا** » برتراست وپاك و بزرگوارتر خداوند ما « **مااتَّخَذَ صاحبَةً ولا ولداً** (٣) » نه زن گرفت بزنی ونه فرزند .

« **وانّه کان یقول سفیهنا علی اللّه شَطَطاً** (٤) » وآن بیخرد نابکار گوی ما برخدای می دروغ گفت .

« **وانّا ظننّا** » وما چنان می پنداشتیم « **اَنْ لَنْ تَقولَ الانْسَ والجنُّ علی اللّه کذباً**(٥)» که آدمی وپری برخدای دروغ نگوید .

« **وانّه کان رجالٌ من الانس** » ومردانی بودند ازمردمان« **یَعوذونَ برجال من الجنّ** » که فریاد میخواستند بمردانی از پریان ازشرّبدان ایشان . «**فزادوهم رَهَقاً** (٦)» پریان را غلط افزودند و فریب[١] .

«**وانّهم ظنّوا کماظَنَنْتُم**» و پریـان چنان پنداشتند کـه شما پنداشتیـد .

« **اَنْ لَنْ یَبْعَثَ اللّه احداً** (٧) » که اللّه هیچکس را بپیغام نخواهد فرستاد .

« **وانّا لَمَسْنا السّمآء** » ومادر آسمان جستیم [خبر نیوشیدن را] «**فوجدناها**

١ـ الف : فرهیب .

مُلِئَتْ حَرَساً شدیداً » آسمان را پر کرده یافتیم از گوشوانان بزور « **وشُهُباً** (۸)» وشاخه های آتش.

« **وانّا کنّا نَقْعُدُ منها مَقاعِدَ للسّمع** » وما بروزگار نشستگاهها داشتیم در درهای آسمان نیوشیدن را « **فمن یستمع الآن** » هر که اکنون نیوشد. « **یجدْلَهُ شهاباً رَصَداً**(۹)» خویشتن را شاخ آتش دیدبان یابد وگوشوان.

« **وَانّا لانَدْری** » وما ندانیم اکنون «**اَشَرٌّ اریدَبمن فی الارض**» که باهل زمین بدی خواسته اند. « **ام ارادَبهم ربُّهم رَشَداً** (۱۰) » یا خداوند ایشان بایشان نیکی خواسته.

« **وانّا منّا الصّالحون** » و ازما هست گروهی نیکان. « **ومنّادونَ ذٰلك** » وهست از ما جز ازآن «**کنّاطرائقَ قدداً** (۱۱) » ما جوق جوق[1] بودیم ازهم جدا [وجز در کیش و کردار].

« **وانّاظَنَنّا** » و ما درست بدانستیم ویقین. « **اَنْلن نُعجِزَاللّٰهَ فی الارض** » که از الله پیش نشینیم درزمین. «**ولن نعجزَهُ هَرَباً**(۱۲)» ونتوانیم که ازو گریزیم.

« **وانّالمّاسمعنا الهُدیٰ** »وما چون پیغام راست[2]شنیدیم«**آمنّابه**» بگرویدیم بآن « **فمنْ یؤمن بربّه**» هر که بگروید بخداوند خویش. « **فلا یَخاف بَخْساً ولارَهَقا** (۱۳) » گوی مترس از کاستن مزدو گرفتاری بگناه کسی یا فرمودن بکاری ناتوان.

« **وانّامنّا المُسْلمونَ** » وهست ازما مسلمانان « **ومنّا القاسطونَ** » وهست ازما کژراهان برخویشتن ستمکاران « **فَمَنْ اَسْلَمَ** » هر که مسلمان شد وگردن نهاد « **فاولٰئك تحرّوا رَشَداً**(۱٤) » ایشان آنند که بهینه گزیدند وراستی جستند.

«**وامّاالقاسطونَ**» و امّا کژراهان و ستمکاران بر خـود «**فکانوا لجهنّم حَطَباً**(۱۵) » ایشان دوزخ را هیزم اند.

«**وَاَن لَواستقاموا علی الطّریقة**» واگرایشان‌بایستند برراه کفر « **لَاَسْقَیْناهُمْ مآءً غَدَقاً** (۱٦) » ما ایشان راآب دولت ونعمت روانیم وعیش‌فراخ خوش دهیم.

۱ ــ الف : جوك‌جوك. ۲ ــ الف: درست.

« لِنفتنهُمفيه » تا ایشان را در آن آزمایش کنیم. «ومن یُعْرِضْ عَنْ ذکر ربه» وهر که ازیادخداوند خویش وپرستش خداوند خویش روی گرداند «یسلکه عذاباً صَعداً (۱۷) » اورا درعذابی افکنند سخت .

« وَاَنَّ المَساجدَلله » [وسجود] وجای نماز[وهفت اندام نماز کر] اللهراست.

« فلاتَدْعُوامع الله احداً (۱۸)» باالله خدای دیگر مخوانید [ومپرستید] .

« وانّه لمّاقام عبدالله یَدْعُوهُ»و چون برپـای خاست بندهٔ خـدای و او را میخواند «کادوا یکونون علیه لبَداً (۱۹) » نزدیك بودید که پریان ورافتادندی[1] [ازحرص برسماع قرآن] .

« قل انّمآ ادْعُو ربّی » بگو : من خداوند خویش را خوانم و پرستم « ولااُشْرِكُ بهٖاَحداً (۲۰) » وبا او انباز نگیرم هیچکس .

« قل انّی لااَملكُ لکم ضَرّاً ولارَشَداً (۲۱) » گوی بدست من نیست ، نه پادشاهم ونتوانم شمارا نه گزندی و نه کاری راست درخورو بچم .

« قل انّی لَنْ یُجیرَنی من الله اَحَدٌ(۲۲)» گوی مرا از خدای کس نگه ندارد « ولَنْ اَجِدَمِن دونه مُلْتَحداً (۲۳) » ونیابم فرود ازاو بازگشتنگاهی و زینهارجای [ونمی‌یابم خویشتن را هیچ کاری وهیچ روئی‌را] .

« الّابَلاغاً من اللهو رسالاته » مگررسانیدن ازالله وآورد پیغام او « و من یَعْصِ الله وَرسولَه » وهر که سر کشدازخداورسول‌او« فانّ له نارَ جهنّم»اوراست آتش دوزخ « خالدینَ فیها ابداً (۲٤) » جاویدان درآن .

«حتّیٰ اذا رَاَوا مٰایُوعَدُونَ » تا آنچه ایشان را وعده میدادند به بینند «فسیعلمون منْ اَضْعَفُ ناصراً» آری آگاه شوند[2] که کیست که سست یارترست «واَقَلُّ عدداً(۲٥)»واندك سپاه تر.

« قُل ان اَدْرِی » گوی من ندانم « اَقَرِیبٌ مٰاتُوعَدونَ » که این رستاخیز که شمارا وعده میدهند[3] نزدیکست « اَمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبّی اَمَداً » یا الله آن‌راهنگامی نهاده یادرنگی .

---

۱ ـ الف : درافتادندید. ۲ ـ الف : شند. ۳ ـ الف : می‌وعده دهند.

« **عالِمُ الغَیْب** » آن دانای نهان « **فلایُظْهِرُ علی غَیْبِه اَحَداً** (۲۶) » آگاه نکند از نهان خویش [ومطّلع نگرداند بر آن] هیچکس را .
« **الّامن ارتَضیٰ من رسول** » مگر آن رسول پسندیده « **فانّه یَسْلُكُ من بَیْن یَدَیْه و من خَلْفه** » اللهُ میراند پیش آن رسول و از پس او « **رصداً** (۲۷) » گوشوانان [و فریشتگان با نور وباتقدیس تاسخن خدای می کوشند[۱] که در آن نفزایا و از آن چیز نکاها] .
« **لیَعْلَمَ انْ قَدْاَبْلَغُوا رسالات ربّهم** » تا **محمد** بداند که ایشان که پیغام رسانیدند از خداوند او رسانیدند. « **واَحاطَ بما لَدَیْهم** » و اللهُ خود داناست بآنچه نزدیك فریشتگانست وبآنچه نزدیك شیاطین است « **واَحْصیٰ کلّ شیء عدداً** (۲۸) ». وخود دانسته بود هرچیز پیش از آن چیز وچندآن وچون آن .

النوبة الثانیة

این سورة الجنّ بیست وهشت آیت است ، دویست وسی وپنج کلمت و هشصد[۲] و هفتاد حرف. جمله به **مکه** فرود آمد باجماع مفسّران . و درین سوره از ناسخ و منسوخ چیزی نیست. ودرفضیلت سوره **ابی کعب** روایت کنداز**مصطفی (ص)**، گفتا : « هر که سورة الجنّ برخواندالله‌تعالی اورا ثواب آزاد کردن بردگان دهد ، بعدد هر پریی که به **محمد** بگروید . وبعدد هر پری که بنگروید باو.
« **قل** » یا **محمد** ، اخبرقومك مالیس لهم به علم ثمّ بیّن . فقال :« **اُوحی الیّ** » ای ـ اخبرتُ بالوحی من الله« **انّه استمع** » القرآن« **نفرمن الجنّ** » «**الجنّ**» جیل رقاق الاجسام، خفیّة ، خلقَ من النّار علی صورة تخالف صورة الملك والانس، موصوف بالعقل کالانس والملك . ولایظهرون للانس، ولایکلّمونهم الّاصاحب معجزة . بل یوسوسون سائر النّاس وهم اولاد **ابلیس** فی قول بعضهم ، منهم مؤمن ومنهم کافر . و الکافر منهم یسمّی **شیطاناً** . وقال **ابن عباس** : الجنّ ولدالجانّ ولیسوابشیاطین والشّیاطین اولاد

---

۱ ـ الف : باسخن خدای از دیرمی کوشند . ۲ ـ الف : هشتصد .

ابليس . و قدسبق الكلام فيهم فى غيرموضع . قوله : « **نفرمن الجنّ** » قال **ابن عباس:** كانواسبعةً ، وقيل : كانوا تسعةً من جنّ **نصيبين** من ارض **الموصل** من ملوكهم . وقيل : من جنّ **اليمن** . وقيل : كانوا **هوداً** . وقيل : كانوا مشركين . وقيل : سبب استماع هؤلاء فيماذكرانّ الشّياطين قبل مبعث النّبى (ص) اتّخذت من السّماء مقاعد للسّمع فاذا سمعوا كلمةً زادوافيهاتسعاًفكانوا يلقون الى اوليائهم من الانس فلمّابعث النّبى (ص) منعوامقاعدهم ورموابالشّهب فمن استمع بعدمبعثه (ص) وجدله شهاباً رصداًفاحرق فلمّامنعوا من ذلك وحيل بينهم وبين خبر السّماء بارسال الشّهب عليهم اجتمعوا وقالوا لابليس ذلك وقالوا ماحال بيننا وبين خبر السّماء الّاشيء حدث فاضربوامشارق الارض ومغاربها فانطلقوا يطلبون ذلك حتّى توجّهونحو **تهامة** فوجدوارسول الله (ص) مع نفرمن اصحابه ببطن النّخل وهوواد بين جبلين يقال له: **سوق عكاظ** فوجدوه يصلّى باصحابه صلوة الصّبح فاستمعوا لقرآءته وقالوا: هذا الّذى حال بينناوبين خبر السّماء .وقيل: لم يزالوايدنون حتّى «**كادوا يكونون عليه لبداً**» . ثمّ رجعوا الى قومهم وقالوا :« **انّا سمعناقرآناً عجبا**» مبايناً لكلام الخلق فى النّظم والمعنى لايقدراحدعلى الاتيان بمثله . والعجب حكايةعن غايةٍ استنكاراً او استحساناً . قال **عيزار بن حريث** : كنت عند **عبدالله بن مسعود** فاتاه رجل فقال له : كنّا فى سفرفاذانحن بحيّةٍ جريحةٍ تشحّط فى دمها فقطع رجل منّاقطعةً من عمامته فلفّها فيها فدفنها . فلمّا امسينا ونزلنا اتانا امرأتان من احسن نساء الجنّ فقالتا : ايّكم صاحب عمرو؟ - قلنا : اىّ عمرو؟ - قالتا : الحيّة الّتى دفنتموها فاشرنا لهما الى صاحبها . - قالتا : انّه كان آخر من بقى ممّن استمع **القرآن** من رسول الله (ص) . كان بين كافرى الجنّ و مسلميهم قتال فقتل فيهم . فان كنتم اردتم به الدّنيا ثوبنا كم . - فقلنا : لا انّما فعلنا ذلك لله . - فقالتا : احسنتم وذهبتا . يقال : اسم الّذى لفّ الحيّة **صفوان بن معطل المرادى** صاحب قصّة الافك والجنّى **عمرو بن جابر** .

«**يهدى الى الرّشد**» اى - الى الصّواب . وهوالتّوحيدلله والايمان بهوبرسوله وخلع الانداد لله« **فامنابه** » صدقنا به « **ولن نشرك بربّنااحداً** » يعنى: **ابليس** لانّهم لم يرجعوا الى **ابليس** بعد الايمان و استماع **القرآن** .

«**وانّه تعالی جدّ ربّنا**» ای ـ عظمة ربّنا؛ جلال ربّنا، غنی ربّنا عن الصّاحبة والولد. امر ربّنا، ملك ربّنا، وسلطانه قدرة ربّنا، ذکر ربّنا هذا کلّه اقوال المفسّرین؛ والجدّ: العظمة ومنه قول **انس بن مالك**: کان الرّجل اذا قرأ **البقرة** و **آل عمران** جدّ فی اعیننا، ای ـ عظم، والجدّ: الغنی. وفی الخبر: «لاینفع ذا الجدّ منك الجدّ» ای ـ لاینفع ذا الغنی منك غناه، انّما ینفعه طاعتك والعمل بما یرضیك ومنه قوله صلّی الله علیه وسلّم: «وقفت علی باب الجنّة فاذا اکثر من یدخلها الفقراء. واذا اصحاب الجدّ محبوسون» معناه: واذا اصحاب الغنی فی الدّنیا محبوسون. «**ما اتّخذ صاحبةً ولا ولداً**» ای ـ تعالی جلال ربّنا وعظمته عن اتّخاذ زوجة او ولد.

«**وانّه کان یقول**» اختلفوا فی هذا الالفات فمن نصبها کانت مردودة الی الوحی وهو قرآءت اهل **الشام** والکوفة ومن خفضها کانت حکایة عن الجنّ و هو قرآءت الآخرین «**وانّه کان یقول سفیهنا**» هذا السّفیه **ابلیس** «**علی الله شططاً**» ای ـ جوراً و کذباً، یعنی کلمة الکفر، وقیل: الشّطط: البعید ـ ای ـ یقول ما هو بعید من وصف الله. تقول اشطّ الرّجل انی بما هو بعید.

«**وانّا ظننّا ان لن تقول الانس والجنّ**» قرأ **یعقوب**: «**تقوّل**» بفتح القاف و تشدید الواو. والتّقوّل، الافتراء والکذب، ای ـ کنّا نظنّ انّ الکفّار من الفریقین غیر کاذبین فی دعویهم کلمة الکفر وانّ لله صاحبةً و ولداً حتّی سمعنا **القرآن**. وهذا اعتذار منهم، ای ـ اتّبعناهم فیما قالوا علی ظنّ انّ احداً لایکذب علی الله. فلمّا سمعوا **القرآن** ایقنوا انّ **ابلیس** ومن تبعه کانوا کاذبین فیما یزعمون، تمّ کلام الجنّ هاهنا. ثمّ استأنف فقال الله عزّوجل:

«**وانّه کان رجالٌ من الانس یعوذون برجال من الجنّ**» کان الرّجل فی الجاهلیّة اذا نزل وادیاً باللّیل قال: اعوذ بسیّد هذا الوادی من شرّ سفهاءِ قومه فیبیت فی امن حتّی یصبح. روی عن **کردم بن ابی السّائب الانصاری** قال: خرجت مع الابی الی **المدینة** فی حاجة وذلك اوّل ماذکر رسول الله (ص) **بمکة** فآوانا المبیت الی راعی غنم، فلمّا انتصف النّهار جاء ذئب فاخذ حملاً من الغنم، فوثب الرّاعی فقال: یاعامر الوادی جارك فنادی مناد لانراه یقول: یاسرحان ارسله فاتی الحمل یشتدّ

حتی دخل الغنم ولم تصبه كدْمةً فانزل الله عزّوجلّ علی رسوله (ص) بمكة :

« و انّه كان رجال من الانس يعوذون برجال من الجنّ فزادوهم رهقاً »

ای ـ فزادالانس الجنّ بذلك تكبّراً وعظمةً عند انفسهم و قالوا : انّهم يخافوننا وقد سُدّنا الانس و الجنّ فازدادوا بذلك اثما . وقيل : زاد الجنّ الانس رهقاً ، ای ـ طغياناً و كفراً وجهلاً وهلاكاً وبعداً عن الحقّ .

«وانّهم ظنّوا » هذا ايضاًمن كلام‌الله ، ای ـ انّ الجنّ حسبوا كما حسبتم ايّها الانس . **« اَن لن يبعث‌الله احداً »** بعدموته ، وقيل : ان له يبعث الله احداً بالرّسالة الی خلقه ليدعوهم الی توحيده كما ظنّ بعض الانس ذلك .

« وانّالمسنا السّمآء » ای ـ طلبنا المصيرالی السّماءِ لاستراق السّمع و منه الحديث الّذی ورد انّ رجلاً قال لرسول‌الله (ص) : انّ امرأتی لاتدع عنهايدلامس، ای ـ لاتردّ يد طالب حاجة صفراً يشكو تضييعها ماله . قال اهل اللّغة لمست الشّیء والتمست ، ای ـ طلبتُ كما يقال :كسبَ واكتسبَ ، وقال الشّاعر:

الام علی تبكيه والمسه فلا اجد

« فوجدناهاملئت حرساً شديداً» هذا كلام‌الجنّ بعضهم لبعض، ای ـ طلبناخبر السّماءِ فوجدنا ابواب السّماءِ و طرقها **« ملئت »** من‌الملائكة الّذين يحرسون من الاستماع . **« وشهباً »** جمع شهاب وهوالمضیء المتوقّد من‌النّار يرمون بها.

« وانّاكنّا نقعدمنها» ای ـ من‌السّماءِ **«مقاعدللسّمع»** ای ـ مواضع لاستماع الاخبار من السّماءِ كان لكلّ حیّ من‌الجنّ باب فی‌السّماءِ يستمعون فيه وكانت هذه الشّهب فی‌الجاهليّة . فاذاجاء الاسلام شدّدت وامّدت‌وزيدفيها. قال **الزهری** :كان‌يرمی بالنّجوم وترجم بهاالشّياطين فی‌الجاهليّة لكن غلّظ وشدّد امرها حين بُعث النّبی(ص) **« فمن‌يستمع الآن »** ای ـ يقصدان يسمع من‌ذلك شيئاً **«يجدله شهاباًرصداً»** ای ـ نجماً قدارصد له يزجره عن‌الاستماع .

« وانّا لاندری » حين مُنعنا من‌السّماءِ . **« اشرّاريدبمن‌فی لارض»**ام هو لاجل‌خيراراداللهُ بهم واضافوا الخيرالی‌الله بالتّخصيص‌تادّباًبادب‌اولياءِ الله والمؤمنين . حيث‌لم يضيفوا الی‌الله بالتّفريد الاكل رفيع من‌الامور . و قيل : معناه لاندری اراد

اللّه رشداً ببعث هذا الرّسول فيرشدهم «ام اراد» ان يكفروا به فيهلكهم .

« و انّامنّا الصّالحون » ای- المؤمنون « ومنّا دون ذلك »ای- الكافرون. وقيل :« الصّالحون» اصحاب الخير و«منادون ذلك»اصحاب الشرّ « كنّاطرآئق قددآ » ای- كنّاذوی مذاهب متفرّقة واديان مختلفة . قال الحسن و السدی : الجنّ امثالكم فمنهم قدريّةٌ ومرجئةٌ ورافضة . ويقال: لشريف القوم الطّريقة والطّريقة المثلی مشايخ البلد . والقدد جمع القدّة وهی الاجناس المختلفة يقال: صارالقوم قدداً اذا اختلفت حالاتهم واصلها من القدّ وهوالقطع .

« و انّا ظننّا ان لن نعجزاللّه فی الارض ولن نعجزه هرباً » الظّنّ هاهنا بمعنی اليقين، لأنّهم وصفوا اللّه بالقدرة عليهم حيث كانوا . وهذا من دلائل الايمان و المعنی : انّاعلمنا وايقنّا ان لن نسبق اللّه فی الارض وان نفوته ولا يمكننا ان نهرب منه ان اردنا الهرب .

« و انّا لمّا سمعنا الهدی » يعنی القرآن ودعوة الرّسول الّذی يؤدّی الی الهدیٰ . «آمنّابه» ای - صدّقنا به ولم يبعث اللّه نبيّاً الی الجنّ الّا محمد(ص) . وقيل : «آمنّا به» ای - باللّه وتمّ الكلام هاهنا ثمّ قال :« فمن يؤمن بربّه » هذا جوابهم والعدة «فلايخاف بخساًولارهقاً» البخس: نقص الاجر، والرّهق: تحميل وزر آخر وهذا خبر يراد به النّهی . وقيل :« لايخاف بخساً » ای- نقصاً من حسناته و« لارهقاً » زيادةً فی سيّآته . و قيل : كلّ مكروه يغشی الانسان فهورهق .

« وانّامنّا المسلمون » المؤمنون ، المستسلمون لامراللّه ، المخلصون له .

« ومنّا القاسطون » الكافرون ، الجائرون ، الّذين كتب اللّه عليهم الشّقاء تمّ الكلام.

« فمن اسلم هذا » جواب وعدة و تصديق « فاولئك تحرّوا رشداً » - ای قصدوا قصدالخير واتّبعوا طريق الرّشد وتوجّهوا صواباً من القول والفعل .

« و امّا القاسطون » الجائرون ، العادلون عن الحقّ. قال اهل اللّغة قسط عدل عن الحقّ واقسط عدل الی الحقّ . « فكانوا لجهنّم حطباً » توقد بهم النّار يوم القيامة ثمّ رجع الی كفّار مكّة فقال :

« وان لو استقاموا علی الطّريقة »اختلفوا فی تأويلها ، فقال قوم : لواستقاموا

على طريقة الحقّ والايمان والهدى فكانوا مؤمنين مطيعين . « **لاسقيناهم ماءً غدقاً** » كثيراً و اسعاً ينبتُ زروعهم . قال **عمر بن الخطاب** : حيث ما كان الماء كان المال، و حيث ما كان المال كانت الفتنة . والمعنى : اعطيناهم مالاً كثيراً وعيشاً رغيداً و وسّعنا عليهم فى الرّزق وبسطنا لهم فى الدّنيا .

« **لنفتنهم فيه** » اى ـ لنختبر هم كيف شكـر هم فيما خوّ لوا وهـذا قـول **سعيد بن المسيّب** و **عطاء بن ابى رباح** و**الضحاك** و **مقاتل** و**الحسن**، ودليل هذا التّأويل قوله عزّوجلّ : « ولو انّهم اقاموا **التّورية والانجيل** وما انزل اليهم من ربهم لا كلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم » و قال تعالى : « ولو انّ اهل القرى آمنوا واتّقوا لفتحنا عليهم بركات من السّماءِ والارض » وقال تعالى : «من عمل صالحاً من ذكر وانثى وهو مؤمن فلنحيينّه حيوةً طيّبةً » وقال تعالى : «فقلت استغفروا ربّكم انّه كان غفّاراً يرسل السّماء عليكم مدراراً » الآية . . . وقال **الرّبيع بن انس** و **زيد بن اسلم** و **الكلبى** : معنى الآية وان لو استقاموا على طريقة الكفر والضّلالة فكانوا كفّاراً كلّهم لاعطيناهم مالاً كثيراً ولوسّعنا عليهم « **لنفتنهم** » فيه عقوبة لهم و استدراجاً حتّى يفتتنوا بها فنعذّبهم كما قال تعالى : « فلمّا نسوا ما ذكروا به فتحنا عليهم ابواب كلّ شىء » الآية وقال تعالى : « ولولا ان يكون النّاس امّة واحدة لجعلنا لمن يكفر بالرّحمن لبيوتهم سقفاً من فضّة» . و قال تعالى : « ولوبسط الله الرّزق لعباده لبغوا فى الارض» و قال تعالى:« كلّا انّ الانسان ليطغى ان رآه استغنى » . قوله:

« **ومن يعرض عن ذكر ربّه** » اى ـ عن **القرآن** والتّوحيد « **يسلكه** » قرأ اهل **الكوفة** و**يعقوب** : « **يسلكه** » بالياءِ و قرأ الآخرون بالنّون اى ـ ندخله . « **عذاباً صعداً** » يعنى: ذا صعد ، اى ـ ذا مشقّة لاراحة فيه ولافرج فيه، اخذ من الصّعداءِ وهو الشّدّة ونفس الصّعداءِ هو نفس الكظيم الّذى اشتدّ عليه الغمّ ومنه قوله : « سارهقه صعوداً » اى ـ عذاباً شاقّاً . ومنه قوله « كانّما يصعّد فى السّماءِ» اى ـ يصعد صعوداً شاقّاً وقيل : الصّعد صخرةٌ ملساء فى جهنّم يكلّف صعودها فاذا انتهى الى اعلاها انحدر الى اسفلها نزلت فى **الوليد بن المغيرة** . قوله :

« **وانّ المساجد للّه** » يعنى : المواضع الّتى بنيت للصّلوة وذكر الله . «**فلاتدعوا**

مع‌الله احداً» قال **قتادة** کانت‌الیهود والنّصاری اذا دخلوا کنایسهم وبیعهم اشرکوا بالله فامرالله المؤمنین ان یخلصوا الدّعوة لله اذادخلوا المساجد، واراد بها المساجد کلّها وقال **الحسن** اراد بها البقاع کلّها لانّ الارض جعلت کلّها مسجداً للنّبی(ص). و قال **سعیدبن جبیر** قالت الجنّ للنّبی (ص) : کیف لنا ان نأتی المسجد و نشهد معك‌الصّلوة ونحن ناؤون‌عنك؟ فنزلت:« **وانّ المساجد لله** » : و یروی‌عن **کعب** ، قال: انّی لاجد فی‌**التّوریة** ان‌الله تعالی یقول: «انّ بیوتی‌فی‌الارض‌المساجد، وانّ‌المسلم اذا توضّأ فاحسن الوضوء ثمّ اتی‌المسجد فهو زائرالله تعالی وحقّ علی المزور ان یکرم زائره». وروی عن **سعید بن جبیر** ایضاً : انّ‌المراد بالمساجدالاعضاءالّتی یسجد علیها الانسان وهی‌سبعة : الجبهة ، والیدان، والرّکبتان ، والقدمان، یعنی: هذه‌الاعضاءالّتی یقع علیها السّجود مخلوقة لله فلاتسجدوا علیها لغیره . قال رسول‌الله (ص) : «أُمرتُ ان اسجد علی‌سبعة اعضاء : الجبهة واشار بیده الیه ، والیدین ، والرّکبتین ، و اطراف القدمین ، و ان لااکفّ شعراً ولاثوباً » . وفی روایة **العباس بن عبدالمطلب** :انّ رسول الله (ص) قال : « اذا سجد العبد سجد معه سبعة آراب : وجهه ، و کفّاه ، و رکبتاه ، و قدماه » و هذا الحدیث یدلّ علی انّ کلّ عضو من هذه الاعضاء اصل فی‌السّجود وله حظّ من‌العبادة ونصیب من‌الخدمةوالطّاعة . فاذالم یستعمل‌بعضها اورث ذلك‌العضو حرماناً واوجب فی‌السّجودنقصاناً . وعن **نافع** عن **ابن عمر** مرفوعاً قال : انّ الیدین تسجدان کما یسجد الوجه ، فاذا وضع احدکم وجهه فلیضع یدیه واذا رفعه فلیرفعهما . وامّا الحکمة فی ایجاب السّجود علی هذه الاعظم انّ هذه الاعضاء الّتی علیها مدار الحرکة ، هی‌المفاصل الّتی‌تنفتح وتنطبق فی‌المشی والبطش واکثرا لسّعی ، ویحصل بها اجتراح السیّآت و ارتکاب الشّهوات فشرع الله تعالی بها السّجود للتّکفیرومحو الذّنب والتّطهیروالله اعلم . و امّا المساجد ان جعلتها مواضع الصّلوة فواحد ها المسجد بکسرالجیم وان‌جعلتها الاعضاء فواحدها مسجدبفتح‌الجیم.

قوله:« **وانّه لمّاقام عبدالله**»،قرأنافع‌وابوبکروانّه‌بکسرهمزة ، وقرأالباقون بفتحها . « **لمّا قام عبدالله**» یعنی النّبی(ص) «**یدعوه**» ای‌ـ ویعبده‌،ویقرأ **القرآن** فی صلوته وذلك‌حین‌کان یصلّی ببطن‌النّخلة ویقرأ **القرآن** « **کادوا** » یعنی: الجنّ .

« **يكونون عليه لبداً** » اى ـ يركب بعضهم بعضاً ويزدحمون حرصاً على استماع **القرآن** ورغبةً فى الاسلام، هذا قول **الضحاك** ورواية **عطية** عن **ابن عباس** قال **مكحول**: انّ الجنّ بايعوا رسول الله فى هذه اللّيلة وكانوا سبعون الفاً وفرغ عن البيعة عند انشقاق الفجر. وقال **سعيد بن جبير** : هذا من كلام الجنّ الّذين رجعوا الى قومهم اخبروهم: انّا رأينا اصحاب **محمد** (ص) ويركعون بركوعه، ويسجدون بسجوده، وكانوا ينثالون عليه مجتمعين. وقال **الحسن وقتادة** : لمّا قام رسول الله (ص) باظهار الدّعوة تلمّذت الانس والجنّ عليه ليبطلوا الحقّ الّذى جاءهم به «ويطفئوا نور الله فابى الله الّا ان يُتمّ نوره» وينصر دينه وقوله: « **لبداً** » جمع لبدة وهى الطّائفة المزدحمة يركب بعضهم بعضاً. وقيل: اللّبدة هى الرّجل من الجراد ومنه سمّى اللّبد الّذى يفرش لتراكمه وتلبّد الشّعر اذا تراكم.

« **قل انّما ادعوا ربّى** » قرأ **ابوجعفر وعاصم وحمزة**: « قل » على الامر، وقرأ الآخرون: « **قال** » يعنى: رسول الله « **انّما ادعوا ربّى** » فى صلوتى « **ولا اشرك به احداً** » من الاوثان فكونوا انتم كذلك.

« **قل انّى لااملك لكم ضرّاً** » فى دينكم ولا دنياكم « **ولا رشداً** » ارشدكم. وقيل: لااملك لكم ضلالاً ولاهدايةً لأنّى عبدٌ مثلكم بل ذلك الى الله القادر على كلّ شىء.

« **قل انّى لن يجيرنى من الله احد** » اى ـ لن يمنعنى من عذابه مانع ان عصيته وجاء فى التّفسير ان جنّيّاً من اشراف الجنّ ذا تبع قال: انّ **محمداً** يريد ان يجيره احد فانا اجيره فانزل الله هذه الآية. وروى عن **ابن مسعود** قال: لمّا تقدّم النّبى (ص) الى الجنّ ازدحموا عليه فقال سيّد لهم يقال له **وردان**: انا ارحلهم عنك، فقال له: لن يجيرنى من الله احد. قوله: « **ولن اجد من دونه ملتحداً** » اى ـ مدخلاً فى الارض و ملجأ وموئلاً.

« **الّا بلاغاً من الله** » فذلك الّذى املكه بعون الله و توفيقه. وقوله: « **بلاغاً** » نصب على البدل من قوله: « **ملتحداً** » والمعنى: لاينجينى شىء الّا ان ابلّغ عن الله ما ارسلت به وقيل: معناه: لااملك لكم ضرّاً ولارشداً. لكن اُبلّغ بلاغاً من الله فانّما انا مرسل

لااملك الّا ماملكت. والبلاغ واقع موقع التّبليغ. قال **الفراء**: هذاشرط وجزاءليس باستثناء و ان منفصلة من لاوتقديره: ان‌لابلاغاً و المعنى: ان لم ابلّغ فلا مجيرلى «**ومن يعص‌اللّه ورسوله**» فيما يدعوه اليه من‌التّوحيد. «**فانّ‌له‌نارجهنّم‌خالدين فيها ابداً**» مقيمين لايخرجون.

«**حتّى اذاراوا مايوعدون**» فى‌الآخرة. وقيل: يوم **بدر** «**فسيعلمون**» عند ذلك. «**من‌اضعف ناصراً واقلّ‌عدداً**» اهم‌ام المؤمنون؟ هذا جواب‌لمشركى **مكه** حين‌استعجلوابالعذاب وقالوا:هم بالاضافةالينا كالحصاة من‌جبال،وقيل: هذاجواب قولهم **محمد صنبور**.

«**قل ان ادرى**» اى- ماادرى.«**اقريب ماتوعدون**» من‌العذاب فى‌الدّنيا. و قيل: يوم القيامة«**ام يجعل له ربّى امداً**»اجلاً وغاية تطول مدّتها، يعنى: انّ علم وقت العذاب غيب لايعلمه‌الّا اللّه.

«**عالم‌الغيب**» رفع‌على‌نعت‌قوله:«**ربّى**».وقيل:هوعالم‌الغيب،قيل:الغيب‌ماهو كائن لم‌يكن، وقيل: هوامرالقيامة «**فلايظهر**» اى- لايطلع «**على غيبه‌احداً**».

«**الّامن‌ارتضى‌من رسول**» اى- الّارسول قد ارتضيه لعلم بعض‌الغيب ليكون اخبارعن الغيب معجزةله و قيل: هذا الرّسول هو **جبرئيل** عليه‌السّلام «**فانّه يسلك**» الهاء راجعة الى‌اللّه‌عزّوجلّ،والمعنى: اذا ارسل‌الوحى‌الى‌رسول‌ارتضاه‌واراد ان يُطلعه على‌غيبه فانّه يبعث ملائكةً بين‌يديه يحفظون الوحى‌من استماع الشّياطين. وقيل: يحفظون الرّسول من الشّياطين. وقوله: «**من بين‌يديه‌ومن خلفه**» اى- من امامه و ورائه «**رصداً**» اى- حرساً وقيل: لئلّا يطّلع عليه‌الكهنة قبل‌الوصول الى النّبى المرسل اليه فيكون الرّسول هواوّل من‌يتكلّم به.وقيل: كان **جبرئيل** (ع) اذابعث الى‌نبىّ من‌الانبياء انحدرمعه اهل كلّ‌سماء الى‌الّتى تليها وانحدرمعه ملائكةالسّماء الدّنيا الى‌الارض فيحيطون به وبالوحى وبالنّبى حتّى يفرغ من ادائه.

«**ليعلم ان قدابلغوا**» قال **الزّجاج**: ليعلم اللّه ان رسله قدبلّغوا عنه رسالاته يعنى: اذا بلّغوها علم‌اللّه ذلك. وقيل: ليعلم اللّه انّ الملائكة قدبلّغوا الى‌الرّسل. و

انّ الرّسل قد بلّغوا الی الامم. عام اینجا بمعنی رؤیت است وهذا فی **القرآن** کثیر کقوله: «لیعلم الله من ینصره ورسله بالغیب» «لیعلم الله من یخافه بالغیب» «ولمّا یعلم الله الّذین جاهدوا منکم ولنبلونّکم حتّی نعلم المجاهدین». معنی آنست که: تابیند الله که پیغامهای اوبر امّت رسانیدند. وقیل: لیعلم **محمد** ان قد ابلغوا تا **محمد** بداند که ایشان که پیغام رسانیدند ازخداوند او رسانیدند. وقیل: لیعلم **الشّیطان** «**ان قد ابلغوا رسالات ربّهم**» تا **شیطان** بداند که فریشتگان پیغام الله رسانیدند وسخن او نرسانیدند، **یعقوب** «**لیُعلَم**» بضمّ یا خواند، ای ـ لیعلم النّاس، تامردمان را آگاه کنند که فریشتگان پیغام الله رسانیدند. «**واحاط بما لدیهم**» ای ـ وعلم الله ماعند الرّسل فلم یخف علیه شیء. «**واحصیٰ کلّ شیء عدداً**». ـ قال **ابن عباس**: احصی ما خلق وعرف عدد ماخلق، لم یفته علم شیء حتّی مثاقیل الذّرّ والخردل و نصب عدداً علی الحال وان شئت علی المصدر، ای ـ عدّ عدداً.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «**بسم الله الرّحمن الرّحیم**» بسم الله کلمة سلّابة غلّابة نهّابة وهّابة. تسلب العقول، و تغلب الالباب و تنهب الارواح من الاحباب، وتهب الارتیاح لقوم مخصوصین من الطّلاب ـ نام خداوندی که عالمان دروصف جلالش حیران، عارفان درشهود جمالش گدازان، واجدان دروجود افضالش نازان، دوستان درشوق وصالش سوزان، طالبان در بادیهٔ نیازش خروشان ـ مهجوران در زاویهٔ فراقش نالان. هرعزیزی نام و نشانش را جویان، هرطالبی حمدو ثنایش را گویان، هرذاکری نسیم وصلش را بویان، هرسائلی برامید فضلش پویان:

پویان ودوانند وغریوان بجهان در در صومعه و کوهان، در غارو بیابان[1]
یکسر همه محوند بدریای تفکّر برخوانده بخود برهمه لاخان ولامان.

---

۱ ـ الف: پویان ودوانند خلائق بجهان در در صومعه و مسجد و در غار و بیابان.

« **قل اوحی الیّ انّه استمع نفرٌ من الجنّ** » کان رسول الله مبعوثاً الی کافّة الخلق، و کان مبعوثاً الی الجنّ کما کان مبعوثاً الی الانس. آن مهتر عالم و سیّد ولد **آدم**، سرور اشراف، و مرکز عدل و انصاف، فرستادهٔ باهل زمین ازقاف تاقاف. روزی بمنبر شرف بر آمد، برسبیل خطبه باصحابه خطاب کرد که: یا مجتمعان مسجد، و یا مستمعان مجلس، بدانید و آگاه باشید که ما را رقم مهتری و بهتری کشیدند. و سادهٔ سیادت رسولان بنام ما کردند. و ما را از حضرت **ربّ‌العزّة** به‌پیغامبری بکلّ عالم فرستادند؛ هم بعالم انس وانسیان، هم بعالم جنّ و جنّیّان. همه را درحکم ما کردند و همه را شرع ما فرمودند. آن جنّیان چون بحضرت آن مهتر عالم رسیدند، ببطن نخله، بایکدیگر وصیّت میکردند که: « **انصتوا** »، خاموش باشید، بادب باشید، حرمت حضرت نبوّت بجای آرید، حقّ او بشناسید، قدر او بدانید. این آن مهتراست که خاک قدم اومقرّبان آسمان را توتیاشد. خدمت خطوات اوبزرگی وشرف را کیمیاشد. صورت اوسورت کمال شد. متابعت اوذخیرهٔ خیرت واقبال شد. قواعد عقاید سنّت ببیان او ممهّد شد. آسمان ایمان‌باشارت او مشیّد شد. آیین شرع مقدّس بعزّت او مؤبّد شد. آن جنّیان رسالت آن مهتر بپذیرفتند **وقرآن** قدیم نامهٔ خداوند کریم ازوی بجان و دل بشنیدند. بقبائل وعشائرخویش باز گشتند وبزبان افتخار بنعت ابتهاج ایشان را گفتند: « **انّا سمعنا قرآناً عجباً** » ما قرآنی شنیدیم که از فصاحت و ملاحت آن عجب بماندیم. قرآنی که چراغ روشنائی آشنائی است، روح توانائی و دانائی است، شاهراه استقامت ومنهاج سلامت‌است. معراج کرامت و راحت هرجراحت و قانون هرخیرت‌است. خنک‌مر آن کسی که **قرآن** رهبراوست، توفیق رفیق‌او ودارالسّلام مقرّاوست. اوکه **قرآن** قدیم انیس اوست، یقین دان که خداوند کریم جلیس اوست. میگوید جلّ جلاله: « انا جلیس من ذکرنی و انیس من استأنس بی‌حبیب من احبّنی و مطیع من اطاعنی ». این‌خطاب با **موسی کلیم** رفت هنگام مناجات. **موسی** گفت: خداوندا میدان مواصلت کجاست؟ خلوت گاه مناجات کجاست؟ این اجدك؟ کجات یابم؟

بکجات جویم ؟ فرمان آمد که یاموسی درخلوت . وهو معکم باذ اکران نشینم بر بساط انبساط دوستان خودرا نوازم . یا موسی ، من انس جان‌اوام که انسش بانام من ، من یادگار دل او ام که یادگارش کلام من ، من دوست او ام که اودوست من .

« **وانّه تعالی جدّ ربّنا** » جلال و عظمت او ، کبریا وعزّت او از اوهام و افهام بیرونست و کس نداند که چونست . سزای ثناءِ خود خود داند ، قدرعزّت وعظمت خود خودشناسد . صفات صمدیّت او ازاشراف اسرار متعالی‌است، نعت احدیّت او برصیغت عبارت واشارت مستولیست . عرش عظیم در عظمت و جلال قدرت او ذرّه ای است . وجودکلّ عالم از بحر جود او قطره ای‌است . از دور **آدم** تا انتهاءِ عالم همهٔ خواطر واوهام وافهام دربحر صفات سرمدی اوغوص همی کنند تا برنشانی از نشانهای آثار صمدیّت او مطّلع گردند . هرزمانی وهرلحظه ای ایشان را توحیرتی پدید آید که راه طلب برایشان بسته گردد ، بزبان عجزوحیرت گویند :

وصّاف ترا وصف‌چه‌داند کردن؟ توخود بصفات‌خودچنانی که توئی!



٧٣- سورة المزمل - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالىٰ: «**بسم الله الرّحمن الرّحیم**» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان «**یا ایّها المزّمّل** (١)» ای جامه درخود پیچیده [وردا درسر کشیده].

«**قُم اللّیل**» بشب خیز نماز را «**الّاقلیلاً** (٢)» مگر اندکی.

«**نصْفَهُ**» نیمی از شب. «**او انْقُصْ منه قلیلاً** (٣)» یا چیزی کاه ازنیمی اندك.

«**اوزِدْ علیه**» یا چیزی افزای برنیمی. «**ورتّل القرآن ترتیلا** (٤)» و قرآن را گشاده حروف خوان [واُمّت رامعانی آن پیدا کن و روشن].

«**انّا سَنُلْقی علیك قَوْلاً ثقیلاً** (٥)» ما می افکنیم بر تو سخنی گرانمایهٔ سنگی [نگه داشتن حقّ آن و کار کردن بآن وربندگان گران].

«**انّ ناشئة اللّیل**» این ساعتهای شب واین خاستن بشب «**هیَ اَشَدُّ وطْاً**» سازنده تر است [زبان ودل را واستوار تر]. «**وَاقْوَمُ قیلاً** (٦)» و موافق ترست وراستر اندیشیدن وخواندن را.

«**انّ لك فی النّهار سَبْحاً طویلاً** (٧)» ترا در روز خواب را وشغل را پرداختی است دراز.

«**وَاذْکُرْ اسمَ ربّك**» خداوند خویش را نام می‌بر ویاد می کن. «**وتَبَتّلْ الیه تبتیلاً** (٨)» وباز و گسل بازگسستنی او را [یگانه باش ویاد او یگانه دار].

«**ربّ المشرق والمغرب**» خداوند دو نیمهٔ جهان «**لاالٰه الّاهو**» نیست خدای جز او. «**فاتّخذه وکیلاً** (٩)» اورا میانجی گیر وکارسازی بسنده.

«**واصبر علیٰ مایقولون**» و شکیبائی کن بر آنچه دشمنان میگویند.

«**واهْجُرْهم هَجْراً جمیلاً** (١٠)» و فرابرازیشان فرا بریدنی نیکو بی مداهنة و بی مداجاة.

« **وذرني والمكذّبين** »وبا من گذار این دروغ زن گیران « **اولی النّعمة** » که خداوندان نازند وتن آسانی « **ومهّلهم قليلاً** (۱۱) » وفرا گذار ایشان را اند کی ازروزگار.

« **انّ لدينا انكالاً** » نزدیك ما درغیب ایشان را بند هاست « **وجحيماً**(۱۲) » و آتشی عظیم.

« **وطعاماً ذاغصّة** »وخورشی گلوگیر « **و عذاباً اليماً** (۱۳) »وعذابی دردنمای

« **يوم ترجف الارض والجبال** » آن روز که زمین بجنبد و کوهها ازجای **وكانت الجبال كثيباً مهيلاً** (۱٤) » و کوهها ریگ شود روان.

« **انّا ارسلنا اليكم رسولاً** » ما فرستادیم بشما رسولی « **شاهداً عليكم** » تا بر شما گواه بود « **كما ارسلنا الى فرعون رسولاً**(۱۵) » چنانکه فرستادیم به **فرعون** رسولی.

« **فعصى فرعون الرّسول** » سر کشید **فرعون**از آن‌رسول « **فاخذناه اخذاً وبيلاً**(۱٦) » فرا گرفتیم اورا فر گرفتنی گران.

« **فكيف تتّقون ان كفرتم** » اگر کافرشوید[1] و بر کفر بازایستیدچون پرهیزید؟

« **يوماً يجعل الولدان شيباً** (۱۷) »ازبدآن‌روز که‌نوزادگان‌را ازمادربرجاپیر کند.

« **السّماء منفطر به** » آسمان شکافتنی است آن روز بصعبی آن روز « **كان وعده مفعولاً** (۱۸) » وعدهٔ الله بودنی است و کردنی.

«**انّ هذه تذكرة** »این‌پیغام‌وسخن‌پندی‌است«**فمن شآء اتّخذ الى ربّه سبيلاً** (۱۹)» تا هر که خواهد بسوی خداوند خویش راه گیرد.

« **انّ ربّك يعلم** » میداند خداوند تو « **انّك تقوم** » که تو[نمازرا]می‌خیزی [بشب] « **ادنى من ثلثى اللّيل** » کم از دو بهراز شب « **ونصفه** » و کم از نیمی از شب « **وثلثه** » و کم‌ازسه یکی[2] ازشب « **وطائفة من الّذين معك** »وگروهی‌ازینان که با تواند « **واللّه يقدّر اللّيل والنّهار** » والله شب وروز باندازه میداند و می‌دارد

---

۱ ـ الف : شید ۲ ـ ج : سیکی.

[بر هر زنده‌ای در جهان که کی خفت و کی برخاست و کی جنبید] . « **عَلِمَ اَنْ لن تُحْصُوهُ** » دانست‌الله که شما [همه عمر] این نماز شب نتوانید [و طاقت ندارید] «**فَتابَ عَلَیکم**» ازشما فرو نهاد و عذر شما بعجز شما بپذیرفت «**فاقرؤا ما تَیَسَّرَ من القرآن**» میخوانید آنچه ازقرآن آسانست برخوانندگان «**عَلِمَ اَنْ سیکُونَ منکم مرضیٰ**» دانست الله که ازشما بیماران بود [که برخاست نتواند بشب] . «**وآخَرونَ یَضْرِبونَ فی الارض**» ودانست که ازشما دیگران بود که درزمین میروند «**یَبْتَغُونَ من فضل اللّه**» و فضل الله میجویند [و روزی] . «**واخرون یُقاتلون فی سبیل اللّه**» و دیگران بود غازیان که در سبیل الله با دشمنان او کشتن می کنند «**فاقرؤا ما تیسّر منه**» چندانکه‌برشما آسان آید میخوانیدازقرآن.«**واقیموا الصّلوة**» ونمازبپای دارید . «**وآتوا الزّکوة**» وزکوةمیدهید. «**واقرضوا اللّه قرضاً حَسَناً**» و کردار نیکو نزدیك الله وام می‌نهید « **وماتقدّموا لانفسکم من خیر** » وهرچه پیش فرا فرستید از نیکی خویشتن را . «**تجدوه عنداللّه**» آن را نزدیك او باز یابید « **هوخیراً** » آن به ازآنکه کردید «**واعْظَمَ اجراً**» ومزد آن مه ازآنکه بیوسیدید « **واستغفرو اللّه**» وآمرزش خواهید از الله « **انّ اللّه غفورٌ رحیمٌ** (۲۰)» که الله آمرزگارست [عیب پوش] وبخشاینده .

النوبة الثانیة

این سوره ازشمار کوفیان بیست آیت‌است، دویست‌وهشتادوپنج کلمه، هشتصد وسی وهشت حرف ، جمله به **مکه** فروآمد و درمکّیّات شمرند . **ابن‌عباس** گفت : مگردرآیت« **انّ ربّك یعلم**» الی آخرالسّورة . ودرین سوره سه‌آیت منسوخ است . در اوّل سوره نماز شب فرض کردند بر رسول خدا (ص) و بر مسلمانان و ذلك فی قوله :

«**قم‌اللّیل الّاقلیلاً**» الآیة . . . پس آخرسوره منسوخ شد وذلك قوله :

« **علم اَنْ لن تُحْصُوه فتاب علیکم فاقرؤا ماتیسّر من القرآن** » .

دیگر آیهٔ : «**واهجرهم هجراً جمیلاً**» منسوخ است بآیت سیف .

سدیگر آیت « **فمن شاء اتّخذ الی ربّه سبیلًا** » این قدر از آیت منسوخ است بآنچه ربّ العزّة گفت : « وماتشاؤن الّا ان یشآءالله »

و در فضیلت سوره **ابی بن کعب** روایت کند از **مصطفی** (ص) قال : « من قرأ سورة « **یاایّها المزّمّل** » رفع عنه العسر فی لدّنیا والآخرة» .

قوله :« **یا ایّها المزّمّل** » معناه المتزمّل ادغمت التّاء فی الزّای ومثله المدّثر ای ـ المتدثّر ادغمت التّاء فی الدّال . یقال تزمّل وتدثّر بثوبه اذا تغطّی به . قال **ابن عباس** : رجع النّبی (ص) من جبل حراء لما نزل علیه **جبرئیل** (ع) مذعوراً مرتعداً فرائصه ، یقول : زمّلونی زمّلونی ، فزمّل بقطیفةٍ . فنزلت : « **یاایّها المزّمّل** » ای ـ المتلفّف بثیابه ، قیل : کان متلفّفاً فی ثیاب نومه ، وقیل : کان متلفّفاً بثیابه للصّلوة . قال **عکرمة** : الزّمل بمعنی الحمل ومنه الزّاملة ، والمعنی : یا ایّها المتحمّل باعباء النّبوّة و قال **السدی** : هو کنایة عن النّائم کانّه عزّوجلّ یقول : «ایّها النّائم اللّیل کلّه قم فصلّ» قال بعض الحکماء : کان هذا الخطاب للنّبی (ص) قبل تبلیغ الرّسالة ولم یکن قد شرع فی الامر بعد فلمّا شرع خاطبه بالنّبوّة والرّسالة . وقیل : هذا بدأ ایناس و ازالة وحشة کما قال : « و ما تلك بیمینك یا موسی » . وقیل معناه : یا خامل الذّکر سنرفع لك ذکرك .

«**قم اللّیل**» ای ـ صلّ اللّیل « **الّا قلیلاً** » ای ـ الاشیئاً یسیراً تنام فیه و کان قیام اللّیل فریضةً فی ابتداء الاسلام وبیّن قدره فقال :

« **نصفه او انقص منه قلیلاً** » الی الثّلث «**اوزد**» علی النّصف الی الثّلثین خیّره بین هذه المنازل ؛ فکان النّبی (ص) واصحابه یقومون علی هذه المقادیر ، فکان الرّجل لایدری متی ثلث اللّیل ومتی النّصف ومتی الثّلثان فکان یقوم حتّی یصبح مخافة ان لایحفظ القدر الواجب واشتدّ ذلك علیهم حتّی انتفخت اقدامهم فرحمهم الله و خفّفه عنهم بعد سنة و نسخ وجوب التّقدیر بقوله : « **علم ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقرؤا ماتیسّر من القرآن** » ای ـ صلّوا ماتیسّر من **القرآن** ، ای ـ صلّوا ماتیسّر من الصّلوة ولوقدر حلب شاةٍ ثمّ نسخ وجوب قیام اللّیل بالصّلوات الخمس بعد سنةٍ اخری فکان

بین الوجوب والتّخفیف سنة و بین‌الوجوب والنّسخ بالکلّیة سنتان.

«**ورتّل القرآن ترتیلاً**» ای- بیّن‌الحروف ووفّ حقّهامن‌الاشباع کانّک تفصل بین الحرف والحرف مشتقّ من قول العرب ثغر رتل و رَتل‌اذا کان‌فیه فرج. والتّرتیل اداء الحروف وحفظ الوقوف. وقیل: معناه اقرأ علی ترتیبه لاتقدّم مؤخّراً ولاتؤخّر مقدّماً. وقیل: فصّله‌تفصیلاً ولاتعجل‌فی‌قرآءته. وقیل: معناه:ضعّف‌صوتک‌واقرأه بصوت حزین، وقالت **امّ‌سلمة**: کان رسول‌اللّٰه(ص) یقطع قرآءته‌آیةً آیةً. وقال **ابن‌مسعود**: لاتنثروه نثر الدّقل. ولاتهذّوه هذّا الشّعر. قفوا عند عجائبه. وحرّکوا به القلوب. ولایکن‌همّ احدکم آخرالسّورة. سئل **انس**: کیف کانت قرآءة النّبی(ص)؟- فقال: کانت مدّاء ثمّ قرأ بسم‌اللّٰه الرّحمن الرّحیم یمدّ ببسم اللّٰه و یمدّ بالرّحمن و یمدّ بالرّحیم. روی انّ **عمران بن حصین** مرّ علی قاصّ یقرأ ثمّ یسأل فاسترجع ثمّ قال سمعت رسول اللّٰه (ص) یقول: «من قرأ **القرآن** فلیسأل اللّٰه به فانّه سیجیء اقوام یقرؤن **القرآن** یسألون به النّاس.

«**انّا سنلقی علیک**»ای‌سننزل‌علیک «**قولاً ثقیلاً**» یعنی **القرآن** فالقرآن‌رزین کریم رصین، لیس بهزل‌ولاسفساف، له وزن‌وخطر فی صحّته و بیانه کمایقال: هذاقول له وزن وخطر. قال **جعفر**: ماثقله فی تلاوته انّما ثقله فی العمل به. و قیل: ثقله بالأمر والنّهی والحدود والاحکام. وقیل: ثقیلاً لثقله فی المیزان یوم الحساب. وقیل: ثقیلاً علی الکفّار والمنافقین ویحتمل‌ان‌یکون ثقیلاً صفة للمصدر ای- القاءً ثقیلاً لما روی عن‌**عائشة** قالت: لقدرأیته ینزل‌علیه‌الوحی‌فی‌الیوم الشّدیدالبردفینفصم عنه وانّ جبینه‌لیرفضّ‌عرقاً وقال **ابن‌عباس**: نزلت‌سورة‌الانعام‌فبرکت‌ناقه‌رسول‌اللّٰه(ص) من‌ثقل **القرآن** وهیبته. ومعنی ثقل‌**القرآن**‌هیبة‌**القرآن**. وروی:انّ‌**الحارث‌بن‌هشام** سأل رسول اللّٰه (ص) فقال: یارسول اللّٰه کیف یأتیک الوحی؟- فقال: «احیاناً یأتینی مثل صلصلة الجرس وهو اشدّ علیّ فینفصم عنّی وقد وعیت ماقال واحیاناً یتمثّل لی الملک رجلاً فیکلّمنی فاعی مایقول».

قوله «**انّ ناشئة اللّیل**»ای- ساعاته کلّهاو کلّ ساعة منها ناشئة سمّیت بذلک

لانها تنشأ بعد النّهار اى ـ تبدو فكلّ ماحدث باللّيل و بدافقد نشأ و هو ناشىء و الجمع ناشئة . قال **ابن ابى مليكة** : سألت **ابن‌عباس وابن الزبير** عنها ، فقالا:اللّيل كلّه ناشئة . قال **سعيد بن جبير وابن‌الزبير** اىَّ ساعةٍ قام من‌اللّيل فقد نشاء وهوبلسان **الحبش** نشأفلان اى ـ قام. فقالت **عائشة**: النّاشئة: القيام بعدالنّوم. وقال **ابن كيسان**: هى القيام من آخـر اللّيل . و قـال **عكرمة** : هى القيام من اوّل اللّيل . روى عن **علّى بن‌الحسين** عليهما السّلام انّه‌كان يصلّى بعد المغرب والعشاء و يقول : هذا ناشئة اللّيل . وقال **الازهرى** : ناشئة اللّيل قيام اللّيل . مصدر جاء على فاعلة كالعافية بمعنى: العفو، اى ـ ماينشئهُ الرّجلُ باللّيل من‌القرآء ة والصّلوة . « **هى اشدّوطاً** » قراء **ابن‌عامر و ابوعمرو** و ِطاءً بكسرالوا وممدوداً بمعنى المواطاة والموافقة . يقال : واطات‌ُفلاناًمواطاةً ووطاًً اذاوافقته‌وذلك‌ان‌مواطاةالقلب‌والسّمع‌والبصر‌واللّسان‌باللّيل يكون‌اكثرممّا يكون‌بالنّهار، اى‌اجدران يواطأاللّسان‌القلب والقلب العمل‌لانّ اللّيل تهدا فيه‌الاصوات فلايحول دون تفهّمه شىء . وقرأ الآخرون« **اشدّوطأً** »بفتح‌الواو و سكون الطّاء اى اشدّ على المصلّى واثقل على البدن من صلوة النّهار لانّ اللّيل للنّوم والرّاحة ، فاذا ازيل عن ذلك ثقل على البدن مايتكلّف فيه . ومنه قوله صلّى‌الله عليه وسلّم : « اللّهم اشدد وطأتك على **مضر** » اى ـ اشدد ثقلا لأمرعليهم . و قيل : «**اشد و طأً**»اى ـ اثبت فى‌القلب ، واحفظ للقرآء ة و ابلغ فى الثّواب ، واسهل على المصلّى من ساعات النّهار لانّ النّهار خُلق لتصرّف العباد فيه و اللّيل خُلق للنّوم والخلوة من العمل فالعبادة فيه اسهل . «**واقوم قيلاً**» اى ـ اصوب قرآءةً ، واصحّ قولاً ، واشدّ استقامةً لفراغ البال وهداة النّاس وسكون الاصوات . يقال : قال قيلاً وقولاً ومقالاً ومقالةً وقالاً . وقال **الحسن** اذا قام احدكم من اللّيل فليسمع نفسه . فانّ الملائكة لايقرؤن **القرآن** و هم يحبّون ان يسمعوه من بنى آدم . و قيل : «**اقوم قيلاً**» اى ـ اعجل‌اجابةً للدّعاء .

«**انّ‌لك فى النّهار سبحاً طويلاً** » له معنيان : احدهما: انّ لك فى النّهار فراغاً وتصرّفاً وتقلّباً طويلاً تقدران تسبح فى‌حوائجك‌واشغالك بالنّهار. واصل‌السّبح

سرعة الذّهاب ومنه السّباحة فى الماءِ. والمعنى الثّانى « **انّ لك فى النّهار سحاً طويلاً** » اى - فراغاً للنّوم فقم اللّيل ونم بالنّهار. وقيل: معنى الآية مذاهبك بالنّهار فيما يشغلك كثيرة واللّيل، اخلى لك واعون على وعى ما يوحى اليك فقم من نومك باللّيل. وقرأ **يحيى بن يعمر**: سبخاً بالخاءِ المعجمة، اى - استراحةً و تخفيفاً للبدن ومنه قول النّبى (ص) لعائشة وقد دعت على سارق لاتسبّخى عنه بدعائك عليه.

«**واذكر اسم ربّك**» بالتّوحيد والتّعظيم وادعه باسمائه الحسنى وقيل: معناه: اذكر: « بسم الله الرّحمن الرّحيم » اذا اردت قراءة **القرآن** اوالصّلوة « **وتبتّل اليه تبتيلاً** » اى - انقطع اليه انقطاعاً واخلص له العبادة اخلاصاً. و توكّل عليه توكّلاً. وقيل: التّبتّل رفض الدّنيا ومافيها والتماس ما عندالله. اصل التّبتّل القطع. يقال: تصدّق فلان صدقةً تبلةً، اى - قطعها من ماله، و اخرجها من يده. و قيل لمريم: البتول، لقطعها الدّنيا و اسبابها وانقطاعها عن النّاس. و القياس تبتّلاً ولكن لمّاكان التّبتيل من حروفه عدل اليه لموافقه رؤس الآى، لانّ حظّ **القرآن** من حسن النّظم والرّصف فوق كلّ حظّ ويحتمل انّ المعنى تبتّل اليه يُبتّلك تبتيلاً، كما قال تعالى: « والله انبتكم من الارض نباتاً » اى - وتنبتون نباتاً.

«**ربّ المشرق والمغرب**» يريد به جنس المشارق والمغارب فى الشّتاءِ والصّيف اى - خالقهما ومالكهما. قرأ اهل **الحجاز و ابوعمرو وحفص** « **ربُّ** » برفع الباءِ على الابتداءِ وقرأ الآخرون بالجرّ على نعت الرّبّ فى قوله: «**واذكر اسم ربّك**». «**لااله الّاهو فاتّخذه وكيلاً** » اى - توكّل عليه وثق به واستكفه جميع المهمّات. وقيل: وكيلاً اى - كفيلاً بما وعدك، قيّماً بامورك، ففوّضها اليه:

«**واصبر على مايقولون**» للّه من الصّاحبة والولد والشّريك ولك من السّاحر والكاهن والمجنون. «**واهجرهم هجراً جميلاً**» الهجر الجميل ترك الجفوة من غير ترك الدّعوة الى الحقّ كقوله: « فاصفح الصّفح الجميل »وقوله: «**فاصفح عنهم وقل سلام**» وهى منسوخة بآية السّيف.

«**وذرنى والمكذّبين**» **لك** يا **محمّد**«**اولى النّعمة**» اى - الثّروة والتّنعّم و

المال وصفهم بالنّعمة توبيخاً لهم على ترك الشّكر وتبييناً أنّه اطغاهم استغناؤهم «**ومهّلهم قليلاً**» اى ـ انظرهم و أخرهم قليلاً و لاتهتمّ بهم و كل امرهم الىّ فانّى اكفيك شأنهم. قيل: نزلت فى صناديد **قريش** المستهزئين. وقال **مقاتل** نزلت فى المطعمين ببدر وكان بين نزول هذه الآية وبين بدر سنة.

«**انّ لدنيا**» اى ـ ان عندنا لاهل النّار «**انكالاً**» قيوداً و اغلالاً اهانةً لهم لاخوفاً من فرارهم «**وجحيماً**» اى ـ ناراً جاحمةً حارّةً متناهيةً، يقال: يوم جاحم شديدالحرّ.

«**وطعاماً ذاغصّة**» اى ـ الضّريع والزّقوم يغصّ فى الحلق ولايسوغ. «**وعذاباً اليماً**» يخلص وجعه الى القلب. و جاء فى التّفسير أنه لمّا نزلت هذه الآية خرّ النّبى (ص) مغشيّاً عليه.

«**يوم ترجف الارض**» اى ـ تتحرّك الارض حركة شديدةً وتزول الجبال عن اماكنها. «**وكانت الجبال كثيباً مهيلاً**» اى رملاً سائلاً.

قال **الكلبى**: هو الرّمل الّذى اذا اخذتَ منه شيئاً تبعك مابعده يقال هلت الرّمل اهيله هَيلاً اذا حركت اسفله حتّى انهال من اعلاه.

«**انّا ارسلنا اليكم رسولاً**» يعنى محمد (ص) «**شاهداً عليكم**» يوم القيامة بالاجابة والامتناع. «**كما ارسلنا الى فرعون رسولاً**» يعنى **موسى** (ع).

«**فعصىٰ فرعون الرّسول**» اى ـ جحد رسالة **موسى** ولم يؤمن به. «**فاخذناه اخذاً وبيلاً**» اى ـ شديداً ثقيلاً.

«**فكيف تتّقون ان كفرتم يوماً**» باللّه ولم تؤمنوا عذاب يومٍ «**يجعل الولدان شيباً**» لصعوبته و شدّة اهواله. قيل: هذا على ضرب المثل، وقيل: بل يصير الولدان فى القيامة شيباً لمايرون من اهوالها. وقيل: انّما يصيرون شيباً اذاقال اللّه لآدم: «قُم فابعث من ذرّيّتك بعث النّار» فيقول: «يارب من كم كم؟» ـ فيقول: «من كلّ الفٍ تسع مائةٍ وتسعةً وتسعين الى النّار و واحداً الى الجنّة فحينئذٍ يشيب الولدان من الفزع». وقيل معنى الآية: كيف لكم بالتّقوى يوم القيامة اذ كفرتم فى الدّنيا اى ـ لاسبيل لكم

الی التّقوی اذا وافیتم القیامة وقوله :

«**السّمآء منفطر به**» ای ـ السّماء منشقّ بذلك الیوم وشدّته . وقیل: الباء بمعنی فی، ای ـ فی ذلك الیوم . وقیل «**منفطر به**» ای ـ بالله عزّوجل حین ینزل سبحانه فی ظلل من الغمام ولم یقل منفطرة لانّ السّماء یذکّر ویؤنّث . وقیل: لانّ السّماء فی المعنی السّقف وقیل: معناه ذات انفطار کما یقال امرأة مرضع ای ـ ذات رضاع علی النّسبة و «**کان وعده مفعولاً**» ای ـ ینجز لاولیائه ماوعد ولاعدائه ماأوعد. وقیل: وعده بان یظهر دینه علی الدّین کلّه .

«**انّ هذه تذکرة**» ای ـ هذه الآیات وعظ وعبرة «**فمن شآء اتّخذ الی ربّه سبیلاً**» ای ـ طریقاً الی رضاه بطاعته لأمره . والمعنی: انّ الوصول الی طاعاته ممکن والی معرفته لمانصب من الدّلائل واثبت من الشّواهد وانزل من الآیات والسّور . وقیل: فیه اضمار و معناه: فمن شآءالله ان یتّخذ الی ربّه سبیلاً اتّخذ . قوله :

«**انّ ربّك یعلم انّك تقوم ادنی**» ای ـ اقلّ . «**من ثلثی اللّیل و نصفه و ثلثه**» قرأ اهل **مکة و الکوفة** :نصفه وثلثه بفتح الفاء والثّاء واشباع الهاءین ضمّاً، ای ـ وتقوم نصفه وثلثة وقرأ الآخرون بکسر الفاء والثّاء واشباع الهاءین کسراً عطفاً علی ثلثی اللّیل «**وطائفة من الّذین معك**» یعنی المؤمنین وکانوا یقومون معه . قال **عطاء** : یرید لایفوته علم ماتفعلون انّه یعلم مقادیر «**اللّیل والنّهار**» فیعلم القدر الّذی تقومون. «**علم ان لن تحصوه**» هذا نسخ اوّل السّورة ای ـ علم ان لن تطیقوا قیام اللّیل فی النّصف والثّلث والثّلثین «**فتاب علیکم**» فخفّف علیکم ووضع عنکم «**فاقرؤا ماتیسّر من القرآن**» ای ـ فصلّوا ماخفّ علیکم فی اللّیل من الصّلوة . قال **الحسن**: ولو قدر حلبة شاةٍ، وقیل: فاقرؤا ما تیسّر من **القرآن** ای ـ ماحببتم واردتم من السّور القصار الّتی تقراء فی صلوة المغرب والعشاء الّتی عدّها رسول اللّه (ص) علی **معاذ** یرید فی الصّلوة النّافلة . وقیل: فی الفرض . وقیل: خارج الصّلوة . قال **ابن عباس** : ماتیسّر مائة آیةٍ، وقال **السدی** مائتا آیة وقیل : ثلاث آیاتٍ کاقصر سورةٍ. قال رسول الله (ص): انّ الله تعالی انزل الآیتین من خاتمة سورة البقرة من کنز تحت العرش من قرأهما فی لیلةٍ کفتاه وعن **قیس بن حازم**

قال: صلّيت خلف **ابن عباس** بالبصرة فقرأ فى اوّل ركعة بالحمد واوّل آية من البقرة ثمّ قام فى الثّانية فقرأ بالحمد والآية الثّانية من البقرة ثمّ ركع فلمّا انصرف اقبل علينا فقال: انّ الله تعالى يقول: فاقرؤا ماتيسّر منه. وعن **انس بن مالك** انّه سمع رسول الله (ص) يقول: «من قرأ خمسين آيةً فى يومٍ اوفى ليلة لم يكتب من الغافلين ومن قرأ مائة آية كتب من القانتين. ومن قرأ مائتى آيةٍ لم يحاجّه **القرآن** يوم القيامة. ومن قرأ خمسمائة آيةٍ كتب له قنطار من الاجر». وعن **عبد الله بن عمرو** قال: قال لى رسول الله (ص): «اقرأ **القرآن** فى كلّ شهر» ـ قال قلتُ: انّى لااجد قوّةً. قال: «فاقرءه فى عشرين ليلة» قال: قلت انّى لااجد قوّةً؟ ـ قال: «فاقرأه فى سبع ولا تزد على ذلك». ثمّ ذكر سبب التّخفيف، فقال: «**علم ان سيكون منكم مرضى**» فيشقّ عليهم قيام اللّيل. «**وآخرون يضربون فى الارض**» اى ـ يسافرون فيها. «**يبتغون من فضل الله**» اى ـ يطلبون من رزق الله بالتّجارة «**وآخرون يقاتلون فى سبيل الله**» فسوّى بين درجة المجاهدين والمكتسبين المال للنّفقة على نفسه و على العيال والاحسان و الافضال. روى **ابراهيم** عن **ابن مسعود** قال: ايّما رجل جاب شيئاً الى مدينة من مدائن المسلمين صابراً محتسباً فباعه بسعر يومه كان له عندالله منزلة الشّهداء ثمّ قرأ **عبدالله**: «**وآخرون يضربون فى الارض يبتغون من فضل الله وآخرون يقاتلون فى سبيل الله**» وعن ابن عمر قال: ماخلق الله عزّوجلّ موتة اموتها بعد القتل فى سبيل الله احبّ الّتى من ان اموت بين شعبتى رجل اضرب فى الارض ابتغى من فضل الله.

«**فاقرؤا ماتيسّر منه**» اى ـ من **القرآن** تطوّعاً حثّهم على التّطوّع بالتّهجّد ترغيباً ونسخ افتراضه ترفيهاً.

«**واقيموا الصّلوة**» هذا نسخ صلوة اللّيل بالصّلوة الخمس. «**وآتوا الزّكوة**» القصّة للصّلوة ولكن لم يفرّق بين القرينتين «**واقرضوا الله قرضاً حسناً**» كلّ مايعبد الله عزّوجلّ به قرض للعبد عندالله. «**وماتقدّموا لانفسكم من خير**» اى ـ ماتسلفوه لانفسكم من عمل صالح و صدقة. «**تجدوه عندالله**» اى ـ تجدوا ثوابه عندالله

«**هوخیراً**» لکم من متاع الدّنیا، وقیل: خیراً لکم من الشّحّ والتّقصیر وخیراً نصب مفعول ثانٍ لقوله: «**تجدوه**» ودخلت هو فصلاً. «**واعظم اجراً**» لانّ اللّه تعالی یعطی المؤمن اجره بغیر حساب «**واستغفروا اللّه**» من تقصیر وذنب وقع منکم «**انّ اللّه غفور**» لمن تاب «**رحیم**» لمن استغفر.

عن **الحارث بن سوید** قال: قال **عبداللّه**: قال رسول اللّه (ص): «ایّکم ماله احبّ الیه من مال وارثه»؟ ـ قالوا: یارسول اللّه مامنّامن احد الّا ماله احبّ الیه من مال وارثه ـ قال: «اعملوا ما تقولون» قالوا: مانعلم الّا ذلک یا رسول اللّه ـ قال: «ما منکم رجل الّا مال وارثه احبّ الیه من ماله ـ قالوا کیف یارسول اللّه؟ قال: «انّما مال احدکم ماقدّم و مال وارثه ما اخّر و استغفروا اللّه من ذنوبکم انّ اللّه غفور رحیم».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «**بسم اللّه الرّحمن الرّحیم**» «**بسم اللّه**» کلمة سماعها نزهة قلوب الفقراء، بهجة اسرار الضّعفاء، راحة ارواح الاولیاء، قوّة قلوب الانبیاء، سلوة صدور الاصفیاء، قرّة عیون اهل البلاء. نام خداوندی که اشباح طالبان سوختهٔ جلال او، ارواح قاصدان افروختهٔ جمال او، انفاس عزیزان بستهٔ نوال او، حواسّ مقرّبان سرگشتهٔ اقبال او، اسرار عارفان نشنهٔ وصال او، ابصار محبّان خستهٔ دلال او. بسا رویها که برو کرد نایافت او، بسا دلها که درو دردناخواست او:

بایّ نواحی الارض ابغی وصالکم　　　وانتم ملوک مالنحو کم قصدٌ



بسیار خلایقند جویان رهت　　　کشته شده عالمی بهول سپهت
تا برمه چهارده نهادی کلهت　　　بینم کله ملوک درخاک رهت.

«**یا ایّها المزّمّل**» ای پیغمبر مطهّر، ای سیّد اطهر، ای رسول اکبر، ای مقتدای بشر، ای برج جلالت را ماه انور، ای درج رسالت را درّ اظهر، ای برسر سیادت افسر، ای برافسر سعادت گوهر، ای عنوان نامهٔ جلالت نام تو، ای طراز جامهٔ

رسالت احکام تو ، سرمایهٔ دین کلام تو ، پیرایهٔ شریعت اعلام تو ، ای ناظم قلادهٔ نبوّت ، ای ناشر اعلام رسالت ، ای مؤیّد ارکان هدایت، ای کاشف اسرار ولایت ، ای واضع منهاج شریعت ، ای رافع معراج حقیقت .

«قم اللّیل » خیز نماز شب کن ، لختی ازشب بیدار باش شفاعت امّت را ، و لختی خواب کن آسایش نفس را . یاسیّد اگر همه شب درخواب باشی امّت ضایع مانند ، ورهمه شب بیدار باشی رنجه شوی ؛ ومن رنج تو نخواهم . چون بیدار باشی بسبب بیداری تو بعضی عاصیان را بیامرزم تصدیق شفاعت را . چون خواب کنی بحرمت خواب تو باقی بیامرزم تحقیق رحمت را . ای سیّد تو خلعت قربت ما که یافتی در شب یافتی، هم در شب خدمت ما بجای آر تا چنانکه خلعت در شب یافته باشی شکر خلعت بخدمت هم درشب گزارده باشی .

ای جوانمرد بنده را هیچ کرامت چنان نبود که در شب تاری از بستر گرم برخیزد متواری ، بردرگاه باری ، باتضرّع وزاری، درمناجات شود؛ وقصّهٔ دردخود بدو بردارد، گوید بزبان نیاز درحضرت راز: الهی بارم ده تاقصّهٔ درد خود بتوبردارم، بردرگاه تو می‌زارم و درامید بیم آمیز می‌نازم. الهی‌فاپذیرم تا واتوپردازم ، یك‌نظر درمن نگرتادو گیتی‌بآب اندازم . عزیزمن‌درشب بیدار وهشیار باش که شب بوستان دوستان است و بهار عارفان ، شب مرغزار محبّان است و نورصادقان ، شب سرور مشتاقان است و راحت ارواح مطیعان .

قوله : « ورتّل القرآن ترتیلاً » یامحمد بشب قرآن بترتیب وترتیل‌خوان ودرنمازبشب قرآءت‌بلند خوان تا دوستان ما درمیادین‌قدس بالحان‌انس‌درلذّت سماع کلام ما و درراحت‌پیغام ما جانهای خویش می پرورند واسرارخویش‌معطّر ومروّح میگردانند . یا محمد بادوستان مابگوی:چون خواهید که با ماراز کنید روی‌بقبلهٔ شرع آرید وقدم ودرحضرت نمازنهید . المصلّی‌یناجی ربّه. نماز راز گفتن‌است‌ودر امید کوفتن، نمازسبب‌نجاتست وبا دوست‌مناجات، نمازنهایت مجاهدت‌است وبدایت مشاهدت . نمازخویشتن را ازدست نفس ربودن است ، وجهد بندگی‌نمودن ودوست

راستودن . بنماز دوست از دشمن پیدا گردد و آشنا از بیگانه جدا شود بین الکفر والعبد ترك الصّلوة . مثل مؤمن که نماز کند چون درخت گل‌است، معرفت دروی چون بوی ونماز برویِ‌چون گل ؛ هر کسی تواند که گل‌ازدرخت باز کندوبر کش بر کند اما نتواند که بویش کم کند ونسیمش‌ببرد. همچنین‌شیطان تواند که درنماز ظاهر وسوسه کند تاچیزی‌ازوی برباید، امّا نتواند که معرفت ازباطن ببرد .

« **واذکر اسم‌ربّك‌وتبتّل الیه تبتیلاً** » تبتّل‌مقامی است ازمقامات‌روندگان، ایشان که درمنازلات ومکاشفات خویش بدان رسیدند که بهشت باهمه‌اشجار وانهار درجمال خیال ایشان نیاید، دوزخ با همهٔ اغلال و انکال از نهیب‌احتراق سینه‌های ایشان بلرزد، افعی حرص دنیا هر گـز دندانی‌برروزگار عیش ایشان نتواند نهاد . خاری ازبیشهٔ حسد و کبربدامن‌ایشان بازنگیرد. گردی‌ازبیابان نفس‌امّاره بر گوشهٔ رداءِ اسلام ایشان ننشیند . دودی ازهاویهٔ هوابدیدهٔ‌ایشان نرسد وبچشم عبرت بخلق نگرند . بزبان شفقت سخن گویند، بدل رحمت‌الفت گیرند . ملکی صفت اند و گدا صورت . سلاطین راهند در لباس مساکین؛ روندگان اند و مسافت در میان نه ، پرندگان اند وعلّت پروبال نه ، مستان اند ازشراب عشق،زندگان اند بحیوة قرب :

قومی که زهرچه دون‌ماپاك زدند آتش زغمان دل درافلاك زدند
ازهرچه‌برون[1] ماست‌چون‌دورشدند برعرش رسیده‌خیمه‌برخاك‌زدند.

« **ربّ المشرق والمغرب‌لا اله‌الّاهوفاتّخذه وکیلاً** »چون‌میدانی‌که‌خدای جهان‌وجهانیان‌اوست، دارندهٔ‌بندگان‌وپرورندهٔ ایشان‌اوست، کاردان ونگهبان اوست ، اورا وکیل و کارساز خود دان که بسنده ترازهمه کارسازندگان اوست . ازتکاپوی خود وشغل‌خودیکسر بیرون آی‌وخودرایکسر بدوسپار ، روی ازهمه بگردان وتکیه برضمان او کن،ودل ازخلق بردار وتدبیربگذار، همگی خود در دست تقدیر اونه تا راه طلب برتو روشن شود. او خداوند یگانه‌است، بندهٔ یك‌همّت یك طلب‌خواهد، ازمرد هرجایی وهردری‌این حدیث درست نیاید : فکن رجلاً رجله فی‌الثّری وهامةُ همّته فی‌الثّریا :

۱ - ج : بدون .



مرد یگانه را سرعشق میانه نیست عشق میانه درخور مرد یگانه نیست
یا عشق ، یا ملامت ، یا راه عافیت جزجان مرد تیر بلارا نشانه نیست .

آن مهترعالم و سیّدولد آدم (ص) درنگر تا چه خطاب بدو رسید :

« واصبر علیٰ ما یقولون واهجرهم هجراً جمیلاً » « ولقد نعلم انّك یضیق صدرك بما یقولون » « فاصبر صبراً جمیلاً » « فاصبر کما صبر الوا االعزم من الرّسل » « واصبر لحکم ربّك فانّك باعیننا » . چند جایگاه در قرآن آن مهترعالم را صبر فرمود ، زیرا که تریاق زهر بلاصبر است . ونشان اهل محبّت ولاصبر است ، آن صبر درمحنت بس کاری نیست که آن خود خلق را عادتست ، مرد مردانه آنست که درنعمت صبر کند وقدم برجادّهٔ عبودیّت نگاه دارد وازرقم خویش درنعمت پای برون ننهد . آن نمرود وقارون و فرعون و هامان وامثال ایشان که غرقهٔ دریای هلاك شدند ، همه نتیجهٔ بی‌صبری بود ؛ درنعمت آدمی کفور و کنود است ، درنعمت قدمش برجای بنماند وازحدّ خویش درگذرد واشر وبطر پیش آرد . اینست که ربّ العزّة گفت : « کلّا انّ الانسان لیطغی ان رآه استغنی » . لاجرم در دنیا سرانجام کارشان این بود که :

« وکم اهلکنا من قریة بطرت معیشتها » ... الآیة ، و در عقبی آنچه ربّ العالمین گفت درین سوره :

« ان لدینا انکالاً وجحیماً » . « وطعاماً ذا غصّة وعذاباً الیماً » .



٧٤ - سورة المدثر - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : «بسم الله الرّحمن الرّحيم» بنام خداوند فراخ‌بخشایش مهربان.

«یا ایّها المدّثّر (١)» ای جامه درخویشتن کشیده.

«قُم فانذر (٢)» خیز ومردمان را آگاه کن .

«وَربّك فكبّر (٣)» خداوند خویش را بزرگ‌دان [وبزرگ‌خوان‌وبزرگ شناس ازهمه بهتر وبزرگتر[1]].

«وثیابك فطهّر (٤)» جامهٔ خویش پاك دار [ونام خویش نیکو وخوی‌خویش راست وکارخویش پسندیده] .

«والرّجز فاهجُر (٥)» واز بدنامی دوری جوی [و از آلودگی گریز و بزه کاری رافرابر] .

«ولا تمنن تستکثر (٦)» وچیزمده تا ترا به ازآن دهند ، سپاس منه بکردار خویش بآنکه فعل خویش پسندی وآن را فراوان داری .

«ولربّك فاصبر (٧)» واز بهرخداوند خویش شکیبائی کن .

«فاذا نقر فی النّاقور(٨)» آنگه که دردمند درصور .«فذلك یومئذ» آن روزهن[1] «یومٌ عسیر(٩)» روزی دشوار است .

«علی الکافرین غیر یسیر(١٠)» بر کافران نه‌آسان است .

«ذرنی ومن خلقت وحیداً(١١)» گذارمرا وآن‌مرد که اورابیافریدم‌واوتنها بود بی کس‌وبی‌چیز.

«وجعلت له مالاً ممدوداً (١٢)» و مال دادم پیوسته در زیادت وبرافزونی .

«وَبنین شهوداً (١٣)» وپسران دادم پیش او بهم .

---

١ ـ الف : وبزرگ شناس از همه چیزمه .

١) هن : بکسر اول بمعنی‌هست باشد که درمقابل نیست است بلغت شیراز . برهان قاطع .

«وَمَهَّدْتُ لَه تَمْهِيداً (١٤)» واورا مهتری دادم و کارساختم کار ساختنی
«ثُمَّ يَطْمَعُ اَنْ اَزِيدَ (١٥)» وآنکه بس می‌اومید دارد که تا افزایم .
«كَلَّا» نیفزایم «اِنَّه كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً (١٦)» اوازسخن وپیغام ما بازنشست و گردن کشید .
«سَأُرْهِقُه صَعُوداً (١٧)» آری فراسراونشانم عذابی سهمگن سخت .
«اِنَّه فَكَّرَ وَقَدَّرَ (١٨)» او در اندیشید وباز انداخت با خود .
«فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (١٩)» بنفریدند اورا چون بازانداخت باخود .
«ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (٢٠)» وبازنفریدند اورا چون بازانداخت باخود.
«ثُمَّ نَظَرَ (٢١)» «ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ (٢٢) پس نگرست و روی ترش کردوناخوش .
«ثُمَّ اَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ (٢٣)» انکه پشت بر گردانید و گردن کشید .
«فَقَالَ اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ (٢٤)» وگفت: این نیست مگر جادوئی که‌از کسی می واز گویند ومی آموزند .
«اِنْ هٰذَا اِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (٢٥)» نیست این مگر قول مردمان .
«سَأُصْلِيهِ سَقَرَ (٢٦)» آری سوختن را بسقررسانیم اورا.
«وَمَا اَدْرٰيكَ مَا سَقَرُ (٢٧)» وچه دانا کرد ترا وچون نیك دانی که سقر چیست ؟
«لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ (٢٨)» نه گوشت گذارد نا سوخته و نه استخوان .
«لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ (٢٩)» روی وپوست ودست وپای سیاه می کند ومی‌سوزد.
«عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ (٣٠)» برتاویدن‌دوزخ وعذاب‌کردن‌اهل آن‌را ازفریشتگان نوزده سالاراست .

«وَمَا جَعَلْنَا اَصْحَابَ النَّارِ اِلَّا مَلَائِكَةً» و دوزخ سازان جز از فریشتگان نیافریدیم «وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ» واین‌شمارهٔ نوزده ایشان نکردیم. «اِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا» مگر شورانیدن دل ناگرویدگان را . «لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ» تا بیگمان‌ کردندایشان که‌ایشان‌راتورات دادند. «وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا اِيمَاناً (٣١)» و مؤمن بپذیرد تا برایمان ایمان افزاید . «وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ و

المؤمنونَ(۳۲) » ونه **تورات**خوانان‌را گمان ماند ونه **قرآن**خوانان‌را « **و ليقولَ الّذين فی‌قلوبهم مرضٌ والکافرونَ**» وتامنافقان‌بیمار دلان گویند وناگرویدگان «**ماذآ ارادَاللّهُ‌بهذا مثلاً** (۳۳) »این‌سخن برچه سان‌است که‌اللّه‌میگوید[واین نوزده چه شمارست وباین چه میخواهد؟] «**کذٰلك يضلّ‌اللّهُ من‌يشاءُ وَ يَهْدی من يَشآءُ**» آری چنان [آفریند که خواهد،] گمراه کندآن را که خواهد و راه نماید آن را که خواهد . «**ومٰايعلمُ جُنُودَ ربّك الّاهو**» وشمار سپاه خداوند تو جز ازخداوند تو نداند . «**وماهیَ‌الّاذکْرٰی للْبَشَر**(۳٤)» و نیست دوزخ و سخن آن مـگر پند مردمان را .

«**كلّا**» براستی که‌نه چنانست که ایشان میگویند «**والقَمر**(۳۵)»

«**واللّيل‌اذْاَدْبَرَ**(۳٦)» بماه وبشب تاریك که از پس روز میآید .

« **و الصّبح اذٰا اسْفَرَ**(۳۷) » وبامداد که روشن شود.

«**انّهالَاحْدی‌الکُبَر** (۳۸) باین سوگندان که دوزخ از بزرگها و مهینها یکی است .

« **نذيراً للبشَر** (۳۹) » بیم نمودنی مردمان را .

« **لمن‌شآءمنكم**»هرکس را که‌خواهداز شما « **اَنْ يتقدّمَاو يتأخّر**(٤۰)»هرکه پای فرا پیش نهد یا پای بازپس نهد.

« **كلّ نفس بماكَسَبْت رهينةٌ** » هرتنی بکـرد خویش گروگـان است .

« **الّا اصحابَ اليمين** (٤۱) » مگر اصحاب راست دست [که روز میثاق از منکب راست‌آدم بیرون‌آوردند و فردا ایشان را نامه در دست راست دهند و بدست راست گسیل کنند] .

« **فی جنّات** » ایشان در بهشتهای اند « **يتسآءَلونَ عن‌المجرمين**(٤۲) » می‌پرسند از دوزخیان .

«**ماسلَكَكُم فی‌سقر**(٤۳)» چه چیز شما را در دوزخ کرد .

«**قالوالم نَكُ من‌المصلّين** (٤٤)» گویند : ما ازنماز گران‌نبودیم.

«ولم نك نطعم المسكين(٤٥) ودرویش‌را طعام ندادیم .
«وكنّا نخوض مع الخآئضين (٤٦)» وبا خداوندان باطل درباطل میرفتیم .
«وكنّا نكذّب بيوم الدّين(٤٧)» وروز شمار دروغ زن میگرفتیم.
«حتّى اتٰانا اليقين (٤٨) »آنکه که کی بی‌گمان بما آمد .
«فماتنفعهم شفاعة الشّافعين(٤٩)» فردا سود ندارد ایشان را شفاعت شفاعت خواهان .
«فمالهم عن التّذكرة معرضين(٥٠)» چه رسیدست ایشان را که از چنین پندروی گردانیده‌دارند«كانّهم حمر مستنفرة (٥١) » گوئی خرانندرمانیده‌وترسانیده
«فرّت من قسورة (٥٢) » که ازشیر گریخته یا در دشت از صیاد گریخته .
«بل يريد كلّ امرىء منهم » بلکه میخواهد هر یکی از مشرکان قریش
«ان يؤتىٰ صحفاً منشّرة (٥٣)» که ببالین‌هریکی‌نامه‌ای‌بنهند گشاده‌ومهر برگرفته .
«كلّا» نبود ونکنندایـن «بل لايخافون الآخرة(٥٣)» بلکه ایشان ازرستاخیز نمی‌ترسند .
« كلّا انّه تذكرة » براستی که این پند دادنی است و در یاد دادنی . « فمن شآء ذكره(٥٤)» تا هر که خواهد آن رایاد دارد ویاد کند .
«وما يذكرون الّا ان يشآء اللّه»ویاد نکنند ویاد ندارند مگر که الله خواهد ،
« هو اهل التّقوىٰ » او بجای آنست و سزای آنست که بپرهیزند از معصیت او
«واهل المغفرة (٥٥)» وبجای آنست‌وسزای آنست که بیامرزداورا که‌معصیت کند.

النوبة الثانية

این‌سوره هزاروده حرفست ، دویست وپنجاه وپنج کلمت، پنجاه وشش آیت .
جمله به مكّه فروآمده باجماع مفسّران . ودرین سوره یك آیت منسوخ است :
«ذرنى ومن خلقت وحيداً» درشأن وليد بن المغيرة فروآمد،على‌الخصوص،
پس‌حکم آن عام گشت درولید ودرغیراو،آنکه منسوخ گشت بآیت‌سیف . وعن ابیّ

١ـ چنین است درهر دو نسخه .

ابن کعب قال : قال رسول‌الله (ص) : «من قرأ « **یاایّهاالمدّثّر** » اعطی من‌الاجر عشر حسنات بعدد من صدّق بمحمّد و کذّب به».

«**یاایّهاالمدّثّر**» هذا خطاب النّبی (ص) و «**المدّثّر**» المتدثّر ادغم التّاء فی الدّال لقرب مخرجیهما . والسّبب فیه انّ رسول‌الله (ص) کان یذهب الی **حراء** قبل النّبوّة، فلمّا رأی **جبرئیل** (ع) فی‌الهواءِ اوّل مابدا له رجع الی بیت **خدیجة** وقال :«دثّرونی دثّرونی» فتدثّر بثوبه . قیل : اُلقِیَ علیه قطیفة فنزل **جبرئیل** و قال : «**یاایّهاالمدّثّر**» بثیابه . وهذه‌السّورة من اوائل ماانزل من **القرآن** . قال **یحیی بن ابی کثیر**: سألت **اباسلمةبن‌عبد الرّحمن** عن‌اوّل ماانزل من **القرآن**. فقال : «**یاایّهاالمدّثّر**» قلت: یقولون :«اقرأ باسم ربّک‌الّذی خلق» ؟ !. فقال **ابوسلمة** : سألت **جابر بن عبدالله** عن ذالک. قلت‌له: مثل‌الّذی قلتَ ، فقال **جابر**: لااحدّثک الّا ماحدّثنا رسول الله (ص)، قال: جاورت بحراء شهراً فلمّا قضیت جواری هبطت فنودیت ، فنظرت عن یمینی فلم ارشیئاً . ونظرت عن شمالی فلم ارشیئاً . و نظرت خلفی فلم ارشیئاً ، فرفعت رأسی فاذا هوعلی العرش فی‌الهواءِ . قال اهل التّفسیر یعنی **جبرئیل** (ع) . وفی بعض الرّوایات رفعت رأسی فاذا الرّبّ عزّوجلّ علی‌العرش فاتیت **خدیجة** فقلتُ : «دثّرونی دثّرونی» ـقال:فدثّرونی فنزلت«**یاایّهاالمدّثّر**»وعن **ابن‌شهاب**.قال:سمعت **اباسلمة**،قال:اخبرنی **جابر بن عبدالله** انّه سمع رسول‌الله (ص) یحدّث عن‌فترة الوحی:«فبینا انا امشی‌سمعتُ صوتاً من‌السّماءِ فرفعت‌بصری، فاذاالملک‌الّذی جاءنی‌بحراء قاعدعلی کرسیّ بین‌السّماءِوالارض‌فجئثت‌منه رعباً حتّی‌هویت الی‌الارض،فجئت‌اهلی‌فقلت: زمّلونی‌زمّلونی،فزمّلونی؛فانزل‌الله«**یاایّها المدّثّر**» «**قم‌فانذر**»الی‌قوله:«**فاهجر**»».قیل: معناه‌لاتنم‌عمّاامرتک‌به‌ولاتستعمل‌الهوینا فیه بل قم وارفض‌الرّاحة وبلّغ الرّسالة وانذرالکفرة موضع‌المخافة ممّاهم علیه لیتّقوه بطاعتی وانذرهم عذاب الله ووقایعه فی‌الامم الخالیة . وقیل: اشتقاق المدّثّرمن‌الدّثار وهوالثّوب علی‌البدن‌والشّعار ماتحته ، فکانّه لمّا آذاه **قریش** رجع الی بیت **خدیجة** فتدثّر بثیابه استراحةً الی النّوم من‌الغمّ . فقیل له : ایّها الطّالب صرف‌الاذی بالدّثار اطلبه بالانذار . و قال **عکرمة** : «**یاایّها المدثر**» بالنّبوّة و اثقالها قدتدثّرت هذاالامر فقم به .

«**وربّك فكبّر**» ايّاه فقدّس و شأنه فعظّم حتّى يصغر عندك فى عظمته العدوّ و كيده ومايعبد دونه .

«**وثيابك فطهّر**» قال **قتادة** و **مجاهد** : اى ـ نفسك فطهّر من الذنب، فكنى عن النّفس بالثّوب وهذافى كلام العرب كثير . يقال فى وصف الرّجل بالصّدق والوفاء : انّه طاهر الثّياب، ولمن غدر : انّه لدنس الثّياب . قال الشّاعر :

وانّى بحمدالله لاثوب فاجر لبست و لامن غدرة اتقنّع

وقال آخر يمدح رسول الله (ص) :

ضخم الدّسيعة من ذوابة **هاشم** قدماً تازر بالمكارم وارتدى .

ومن هذا الباب قول رسول الله (ص) : «الكبرياء رداؤه ، والعظمة ازاره» ، وقال صلّى الله عليه وسلّم : «سبحان من تعطّف بالعزّ» والعطاف الرّداء . وسئل **ابن عباس** عن قوله تعالى: «**وثيابك فطهّر**» فقال: لاتلبسها على معصية ولاعلى غدر . وقال **ابىّ بن كعب** لاتلبسها على غدر ولاعلى ظلم ولااثم ، البسها وانت برّ طاهر وقال **الضّحاك** : «**وثيابك فطهّر**» اى ـ عملك فاصلح، وفى الخبر عن النّبى صلّى الله عليه وسلّم : «يحشر المرء فى ثوبيه الّلذين مات فيهما» يعنى: عمله الصّالح او الطّالح . وقال **سعيد بن جبير** : كنى بالثّياب عن القلب، والمعنى: وقلبك ونيّتك فطهّر عمّا سوى الله. وقال **الحسن**: معناه: وخلقك فحسّن، وفى الخبر: «حسّن خلقك ولومع الكفّار تدخل مداخل الابرار» . وقيل: معناه : واهلك فطهّرهم من الخطايا بالوعظ والتّأديب، والعرب تسمّى الاهل ثوباً ولباساً، قال الله تعالى : «هنّ لباس لكم وانتم لباس لهنّ» . وقال **ابن سيرين** و **ابن زيد** امر بتطهير الثّياب من النّجاسات الّتى لايجوز الصّلوة معها وذلك انّ المشركين كانوا لايتطهّرون ولايطهّرون ثيابهم . وقال **طاوس** : معناه : وثيابك فقصّر . فانّ تقصير الثّياب تطهير لها . قوله :

«**والرّجز فاهجر**» . قرأ **ابوجعفر** و **حفص عن عاصم** و **يعقوب** «**والرّجز**» بضمّ الرّاء وقرأ الآخرون بكسرها . وهما لغتان بمعنى واحد ، والمراد بالرّجز: الاوثان، اى ـ اهجرها ولاتقربها. وقيل: «**الرّجز**» بالضّمّ : الاوثان ، و بالكسر: العذاب، اى ـ اجتنب المعاصى وكلّ مايفضى الى العذاب . وقيل : الرّجز **الشّيطان** اى ـ لاتطعه .

«**ولاتمنن تستكثر**» ای ـ لاتعط عطيّة لتعطى اكثر منها و هذانهى تحريم للنّبى(ص) خاصّة ولغيره على جهةالنّدب والاستحباب ؛ وقيل : معناه : لاتستكثر عملك فتكون منّاناً به ، انّما عملك من‌الله منّة عليك، وقيل: لاتمنن بالنّبوة على النّاس فتأخذ عليها اجراً و عرضاً من‌الدّنيا . و قيل : لاتضعف ان تستكثر من الخير. دليله قرآءة **ابن مسعود** : ولاتمنن ان تستكثر .

«**ولربّك فاصبر**» ای ـ فاصبر على طاعته واو امره و نواهيه لاجل ثواب الله . و قيل : فاصبر على ما اوذيت فى ذات‌الله ، وقيل: لوعدالله ولوجه‌الله . فاصبر على اداء الرّسالة وتعليم الحقّ . وقيل : فاصبر تحت موارد القضاء لاجل الله .

«**فاذا نقر فى النّاقور**» ای ـ نفخ فى‌الصّور و هوالقرن‌الّذى ينفخ فيه **اسرافيل** يعنى النّفخة الثّانية الّتى يحيى عندها النّاس فذلك يعنى ذلك النّفخ .

«**يومئذ**» يعنى: يوم القيامة «**يوم عسير**» شديد على‌الكافرين يعسر فيه الامر عليهم غير يسير غير هيّن .

«**ذرنى ومن خلقت وحيداً**» نزلت فى **الوليد بن المغيرة المخزومى** ، ای ـ لاتهتمّ لاجله وكل امره الىّ وقوله :«**خلقت وحيداً** ». فيه وجهان . احدهما : خلقته وحدى لم يشاركنى فى خلقه احد ؛ فيكون «**وحيداً**» نصباً على‌الحال. والثّانى، خلقته وحده لاناصر له معه ولامال له ولاولد . فيكون نصباً بوقوع الخلق عليه . وقيل: **وحيداً** لغير رشدة كما نزل فيه زنيم ای ـ ملحق بالقوم ليس منهم . وقال «**الحسن**» كان يسمّى الوحيد فى قومه .

«**وجعلت له مالاً ممدوداً**» ای ـ كثيراً له مدد يأتى شيئاً بعد شىء من العروض والذّهب وبساتينه الّتى بالطّائف . قال **مقاتل** : كان له بستان بالطّائف لاتنقطع ثمارها شتاء ولاصيفاً . و قيل : المال الممدود : الانعام تنمى بالنّتاج وتمدّد فى‌الارض بالرّعى . وقيل : ارض مغلّة لاتنقضى لها غلّة حتّى تأتى لها اخرى .

«**وبنين شهوداً**» ای ـ حضوراً معه بمكّة يستمتع برؤيتهم و يستمتعون به لايغيبون عنه فى طلب المعاش لغناه . وقيل: «**شهوداً**» ای ـ نجباء يشهدون مواضع الفخار وبقاع النّزال اذا ذكر ذكروا معه وكانوا عشرةً . وقال **مقاتل** :كانوا سبعة ، وهم

الوليدبن الوليد، و**خالد**، و **عمّارة**، و **هشام**، و **العاص**، و **قيس**، و **عبدشمس** اسلم منهم ثلاثة: **خالد**، و **هشام**، و **عمّارة**.

«**ومهّدت له تمهيداً**» ای- بسطت له من العيش وطول العمر فی صحّة من البدن مع الرّياسة فی قومه. وقيل: التّمهيد تسهيل التّصرف فی الامور.

«**ثمّ يطمع**» تقديره فعاند و كفر «**ثمّ يطمع ان ازيد**» فحذف لان اوّل الكلام يدلّ عليه، ای - يطمع ان ادخله الجنّة، وقيل: يطمع ان ازيده من المال والولد.

«**كلاّ**» ردع وزجر، ای - لايجمع له بعد اليوم بين الكفر والمزيد من النّعم فلم يزل بعد نزول هذه الآيات فی نقصان من المال والجاه والولد ومات فقيراً.

«**انّه كان لآياتنا عنيداً**» معانداً جاحداً لها.

«**سارهقه صعوداً**» الارهاق التّحميل و التّكليف و الصّعود العذاب الشّاقّ، والمعنی: ساكلّفه مشقّةً من العذاب لاراحة فيها. وفی الخبر يكلّف ان يصعد عقبةً فی النّار ملساء، فاذا وضع يده عليها ذابت، فاذا رفعها عادت، واذا وضع رجله ذابت، واذا رفعها عادت. وقيل: يجذب من امامه بسلاسل الحديد. و يضرب من خلفه بمقامع الحديد، فيصعدها فی اربعين عاماً، فاذا بلغ ذروتها رمی به الی اسفلها فذلك دابه ابداً.

«**انّه فكّر وقدّر**» سبب نزول اين آيات بقول مفسّران آن بود كه: **جبرئيل** (ع) فرو آمد و سورة «حم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم غافر الذّنب وقابل التّوب» الی قوله: «اليه المضير» فرو آورد، ورسول خدا (ص) درمسجد باز ميخواند و **وليد مغيرة** قرآءت رسول (ص) میشنيد. رسول چون بدانست كه **وليد** می نيوشد آواز بر كشيد وآيت باز ميخواند. **وليد** را آن عجب آمد، بقوم خويش **بنی مخزوم** باز گشت، سر گردان ومتحيّر، ايشان را گفت: والله كه از **محمّد** اين ساعت سخنی شنيدم كه نه سخن آدميان بود ونه سخن پريان، نه هيچ بشر طاقت دارد كه چنان سخنان گويد، انّ له لحلاوة و انّ عليه لطلاوة و انّ اعلاه لمثمر وان اسفله لمعذق وانّه يعلو ومايعلی. شيرين سخنی پر آفرين! سخنی كه آنرا شكوهی است ورونقی. بالاش چون درخت ميوه‌دار زيرش چون چشمهٔ آب حيات. بر هر سخنی بالا افتد وهيچ سخن بر بالای وی نرسد. آنكه سرگردان بخانهٔ خويش بازشد. **قريش** گفتند: والله كه **وليد** صابی گشت،

واومهتر **قریش** است، اکنون همهٔ **قریش** صابی شوند، دین خود بگذارند و بدین **محمّد** باز گردند. و کان یقال للولید **ریحانة قریش**. این خبربه **بوجهل** رسید، برخاست وبیامد غمکین واندوهکن. **ولید** گفت: مالی اراك حزيناً يابن اخی؟ چه افتادست که ترابس حزین وغمکین می‌بینم؟ - **بوجهل** گفت: ومایمنعنی‌ان لااحزن؟ چرا غمکین نباشم و **قریش** میکویند: توسخنان **محمّد** را پسند میدهی[۱] وآن را بزرگ میداری‌وثنامیکوئی تا ازفضلهٔ طعام ایشان بهره‌ای برداری! اکرچنین‌است تاهم **قریش** فراهم شوند و تراکفایتی‌حاصل کنند، تا ازطعام ایشان بی‌نیاز شوی؟! **ولید** چون‌این‌سخن از **بوجهل** بشنید، درخشم شد؛ گفت: الم تعلم **قریش** انّی من اکثرهم مالاً وولداً؟ **قریش**‌را معلوم نیست که درعرب‌ازمن توانکرتربمال وفرزند کس نیست؟ ده فرزند دارم هریکی کان سخاوت ومعدن جود واین‌اصحاب **محمّد** خود هرکز از طعام سیر نشوند وازفقر وفاقه‌هرکز نیاسایند، چه صورت بندد که ایشان را فضلهٔ طعام بود تا بدیکری دهند! پس هر دو برخاستند و بانجمن **قریش** شدند. **ولید** گفت: شماکه **قریش** اید بدانید که حال و کار این **محمّد** در عرب منتشر کشت و موسم نزدیك است. عرب آیند و ازحال وی پرسند؛ جواب ایشان چه خواهید داد؟ اکر کوئید دیوانه‌است، شمارادروغ زن کنند، که سخن‌وی‌سخن عاقلان است واز جنون دروی هیچیز نیست؛ واکرکوئید شاعراست، عرب شعر نیکو دانند وشناسند، دانند که سخن وی شعرنیست وشما دروغ زن شوید. واکر کوئید کاهن‌است، ایشان دانند که درسخن کاهنان ذکرالله نبود وان شاءالله نکویند و **محمّد** ان‌شاء‌الله بسیارکوید. واکر کوئید کذّاب است ایشان قبول نکنند که از **محمّد** هرکز دروغ نشنیده اند ودرعرب معروفست که هرکز دروغ نکوید، پس **قریش** کفتند: اکنون‌رای‌توچیست؟ یا **اباالمغیرة**؟ توچه کوئی‌وسخنان‌وی برچه نهی؟ - او در خود افتاد و تفکّر میکرد و با خود میانداخت که درکاروی چه تقدیر کند وچه‌کوید؟! اینست که ربّ العالمین‌کفت: «**انّه‌فکّر وقدّر**» تفکّر فی‌نفسه ما یقول فیه وقدّر فی‌نفسه ماذا یمکنه ان یقول فیه. وفی **القرآن** قال الله عزّوجلّ:

---

[۱] الف: همی دهی.

« **فقُتل** » اى - لُعن وعُذّب وعُوقبَ « **كيف قدّر** ».

« **ثمّ قتل كيف قدّر** » استفهام على وجه التّعجيب والانكار ، والتّكرار للتّأكيد. وقيل : احدهما لتقديره القول فى **محمّد** والثّانى لتقديره والقول فى **القرآن** . وقيل احدهما النفيه عنه الجنون والكهانة والشّعر والكذب لاعلى وجه قصد به الايمان والثّانى لاثبات صفة السّحر له .

« **ثمّ نظر** » فيما قدّر معجباً بذلك نظرة تفكّر .

« **ثمّ عبس وبسر** » اى - قبض مابين عينيه و اظهر الكراهية فى وجهه حيث عجز عن القول فيهما . وقيل : تكرّهاً فى وجوه المؤمنين .

« **ثمّ ادبر** » اى - ولّى الى قومه « **واستكبر** » اى - تكبّر عن الايمان .

« **فقال ان هذٰا الّاسحرٌ يؤثر** » اى- ماهذا الّذى يقوله محمّد الّا سحرٌ يروى، اى - يأثره قوم عن قوم . قالوا له : وما السّحر؟ قال: شيء يكون فى النّاس عن علمه فرّق به بين المرءِ وزوجه، اما رأيتموه فرّق بين فلان واهله ، وبين فلان وولده و بين فلان واخيه وبين فلان ومواليه ، فذلك قوله : « **ان هذٰا الّاسحرٌ يؤثر** » . **وابو نهيكة** يأتيه به من **مسيلمة الكذّاب** . وقيل : يرويه **محمّد** عن **جبير ويسار** وقيل عن **اهل بابل** .

« **ان هذا الّاقول البشر** » اى - ما هذا الّا قول البشر تعلّمه من غلام رومى يكنى **ابانهيك** كقوله : « انّما يعلّمه بشر » قال الله تعالى :

« **ساصليه سقر** » سقر اسم من اسماءِ جهنّم . وقيل : اسم للدّرك الرّابع منها و اشتقاقه من سقرته الشّمس، اى - اذابته .

« **ومٰا ادريٰك ماسقر** » تفخيم لشأنها .

« **لاٰتبقى ولاٰتذر** » اى - لاتبقى لحماً ولا تذر عظماً الّا اكلته و حطمته. وقيل : لاتبقى حيّاً ولاتذر ميّتاً كقوله : « لايموت فيها ولايحيى» .

« **لوّاحةً للبشر** » اى-مسوّدة لها . وقيل:تحرق الجلد حتّى تسوّده والبشر جمع بشرة وهى ظاهر الجلد . يقال : لاحته الشّمس ولوّحته اذا غيّرته .

قال **ابن كيسان**: تلوح لهم جهنّم حتّى يروها عياناً كقوله : « وبرّزت الجحيم للغاوين » .

«**عليها تسعة عشر**» ای ـ علی سقر من الخزنة تسعة عشر، وقيل: تسعة عشر صنفاً من الملائكة، وقيل: تسعة عشر صنفاً منهم. وقيل: تسعة عشر ملكاً مالك و معه ثمانية عشر جاء فی الاثر اعينهم كالبرق الخاطف وانيابهم كالصّياصی يخرج لهب النّار من افواههم مابين منكبی احدهم مسيرة سنة، نُزعت منهم الرّحمة، يرفع احدهم سبعين الفاً فيرميهم حيث اراد من جهنّم. وقال **عمرو بن دينار**: انّ واحداً منهم يدفع بالدّفعة الواحدة فی جهنّم اكثر من **ربيعة** و**مضر**. فلمّا نزلت هذه الآية قال **ابو جهل**: زعم **ابن ابی كبشة** انّ خزنة النّار تسعة عشر وانتم الدّهماء افيعجز كلّ عشرة منكم ان يبطشوا بواحد من خزنة جهنّم. فقال **ابو الاشدّين كلدة بن خلف الجمحی** وكان يوصف بالقوّة: انا اكفيكم منهم سبعة عشر عشرةً علی ظهری وسبعة علی بطنی فاكفونی انتم اثنين، و روی انّه قال: انا امشی بين ايديكم علی الصّراط فارفع عشرة بمنكبی الايمن و تسعة بمنكبی الايسر فی النّار ونمضی ندخل الجنّة فانزل الله عزّوجلّ:

«**وما جعلنا اصحاب النّار**» ای ـ خزنة اصحاب النّار، فحذف المضاف الی ملائكة لارجالاً آدميّين فمن ذا الّذی يغلب الملائكة و الواحد منهم يأخذ ارواح جميع الخلق. وللواحد منهم قوّة الثّقلين، هذا كقوله: «عليها ملائكة غلاظ شداد» «**وما جعلنا عدّتهم**» ای ـ عددهم فی القلّة «**الّا فتنة للّذين كفروا**» ای ـ ضلالة لهم حتّی قالوا فيهم ماقالوا. وقيل: محنة ليظهر مايقول كلّ واحد منهم و يعتقده. «**ليستيقن الّذين اوتوا الكتاب**» لانّه مكتوب فی **التّورات** و **الانجيل** انّ خزنة جهنّم تسعة عشر. و قيل: ليستيقنوا انّ **محمّداً** نبیّ صادق حين اخبرهم بمايوافق كتبهم وهو امّیّ لايكتب ولايقرأ من الكتاب. «**ويزداد الّذين آمنوا ايماناً**» يعنی: من آمن من اهل الكتاب يزدادون تصديقاً بمحمد (ص) ويزدادوا يقيناً الی يقينهم «**ولا يرتاب الّذين اوتوا الكتاب والمؤمنون**» ای ـ لايشكّوا فی انّ عددهم علی ما اخبر به **محمّد** (ص) عن الوحی وانّ **القرآن** وافق ما فی كتابهم.

«**وليقول الّذين فی قلوبهم مرض**» ای ـ شكّ و نفاق. و قال **الحسين بن الفضل**: المرض فی هذه الآية الخلاف لاالنّفاق لانّ السّورة مكيّة ولم يكن حينئذٍ

نفاق . «**والكافرون ماذا اراداللّٰه بهذا مثلاً**» انّماقالوا مشر كو**مكة** وليس فى الآية مثل ولـكنّهم استغربواهذا العدد فقالوا: لعلّه مثل مضروب و فى تخصيص خزنة النّار بهذا العدد اقوال،احدها: انّ جهنّم اطباق سبعة ومالك خازن النّار فى الطّبقة الاولى وفيها المذنبون من المؤمنين فيرفق بهم الى ان يخلّصهم اللّٰه منها ثمّ فى كلّ طبقة منها ثلثة منهم يعذّبون اهلها بانواع العذاب و مجموعهم تسعة عشر، الثّانى بسم اللّٰه الرّحمن الرّحيم تسعة عشرحرفاً . وعدد الزّبانية تسعة عشرملكاً فيدفع المؤمن بكلّ حرف منها واحداً منهم وقدسبقت رحمته غضبه . الثّالث انّ ساعات اللّيل والنّهار اربع وعشرون ساعة ، خمس منها جعلت للصّلوات الخمس وبقيت تسع عشرة ساعة فمن ضيّعها عُذّب بتسعة عشرملكاً فى النّارومن حفظها بذكراللّٰه ذبّت كلّ ساعة عنه ملكاً منهم . الرّابع جعل اللّٰه اوتاد الارض وهى الجبال تسعة عشر جبلاً كذلك جعل اوتاد النّار تسعة عشر ملكاً . و زعم هذا القايل انّ جبال الارض تسعة عشر والباقى تشعّب عنها وقد عدّت جبال الارض المتشعّبة عنها فبلغت ماية و تسعين جبلاً .

«**كذلك**» اى - كما اضلّ اللّٰه من انكر عدد الخزنة وهدى من صدّق .

«**كذلك يضلّ اللّٰه من يشآء ويهدى من يشآء ومايعلم جنود ربّك الّا هو**»

قال **مقاتل** : هذا جواب **ابوجهل** حين قال : اما لمحمّد اعوان الّاتسعة عشر . قال **عطاء** : وما يعلم جنود ربّك الّا هو، يعنى:من الملائكة الّذين خلقهم لتعذّب اهل النّار لايعلم عدّتهم الّا اللّٰه ، والمعنى : انّ تسعة عشرهم خزنة النّار و لهم من الاعوان والجنود من الملائكة مالايعلمهم الّااللّٰه عزّوجلّ ، وقيل: لايعلم جميع الخلائق كنههم و كيفيّتهم و كمّيتهم الّااللّٰه عزّ وجلّ . يروى فى بعض الاخبار : انّ الآدميّين ماية و خمسة و عشرون صنفاً : مائة منهم فى بلاد **الهند** و منهم **يأجوج** و **ماجوج** و **تاريس ومنسك** . لايعلم عددهم الّااللّٰه . كلّهم كفّار و مصيرهم الى النّار . واثناعشر صنفاً فى بلادالرّوم . منهم : **النسطوريّة** ، و **اليعقوبيّة** ؛ و **الملكائيّة** كلّهم كفّار و مصيرهم الى النّار وستّة اصناف فى ناحية المشرق منهم : **التركٰ خاقان وخلج** و **خزر** و **صقلاب** و **الرّوس وغور** كلّهم كفّار و مصير هم الى النّار . و ستّة اصناف

فی ناحیة المغرب؛ منهم **الزّنج و الحبش**، **والنّوبة والنّبطیة** کلّهم کفّار ومصیرهم الی النّار. وبقی جزء واحد و هم المؤمنون فالمؤمنون فی الکفّار کشعرةٍ بیضاء فی جنب ثورٍ اسود، ثمّ جمیع الآدمیّین فی الجّن جزء واحد من عشرة اجزاء ثمّ جمیع الآدمیّین والجنّ فی الشّیاطین جزء واحد من عشرة اجزاء ثمّ جمیع الآدمیّین والجّن والشّیاطین فی ملائکة السّماءِ الدّنیا جزءٌ من عشرة اجزاء. ثمّ جمیع ما ذکرنا مع ملائکة السّماءِ الدّنیا فی ملائکة السّماءِ الثّانیة جزءٌ من عشرةاجزاء حتّی یبلغ سبع سموات؛ ثمّ جمیع آلادمیّین والجنّ والشّیاطین و ملائکة سبع سموات فی الزّبانیة جزء من عشرةاجزاءٍ ثمّ هولاءِ کلّهم فی ملائکة الرّحمة جزء من عشرةاجزاءٍ ثمّ هولاءِ فی الکرّوبیّین جزءمن عشرة اجزاءٍ؛ ثمّ فی الرّوحانیّین جزء من عشرة اجزاءٍ؛ ثمّ فی الحافّین جزء من عشرةاجزاءٍ. ثمّ هولاءِ فی الرّوح، وهم جنس من الملائکة جزء من عشرة اجزاءٍ. هذا قول **کعب الاحبار** فقیل لکعب: ذکرت جنود الله. وقال تعالی: «**ومایعلم جنود ربّك الّاهو**» فضحك **کعب** و قال: این انت؟ من قوله تعالی: «ویخلق مالاتعلمون فخلق فوقنا خلقاً لایراهم احد وخلق تحتنا خلقاً لایراهم احد، وفی البرّ والبحر خلق لا یراهم احدٌ ثمّ رجع الی ذکرسقرفقال. «**وماهی**» یعنی: النّار «**الّاذکری للبشر**» ای: الّاتذکرة و عظة للخلق. وقیل: یرید بها النّار الّتی فی الدّنیا ای ـ خلقت النّار فی الدّنیا عبرة و تذکرة تذکر بها النّار فی الآخـرة. و قیل: یعنی الجنود ذکری للبشر لیس انّ الله یحتاج الی ناصر و معین، تعالی عن ذلك.

«**کلّا**» ردع لمن زعم انّ جنوده لحاجته الیهم. وقیل: ردع لمن زعم انّه یکفی امر الخزنة فیخرج منهاوهو **ابوجهل وابوالاشدّین**. وقیل: معنی «**کلّا**» ای ـ حقّاً «**والقمر**» اقسم بالقمر یعنی: الهلال بعد ثالثه.

«**واللّیل اذ ادبر**» قرأ **نافع وحمزة و حفص و یعقوب** «**اذ**» بغیرالف «**ادبر**» بالالف. وقرأ الآخرون «**اذا**» بالالف «**دبر**» بلا الف. ودبروادبرلغتان. یقال: دبراللّیل وادبر اذا ولّی ذاهباً. وقیل: دبر انقضی وادبر ای ـ اخذ فی الادبار. و

قيل : دبر جآء بعدالنّهار وفي دبره يقال: دبرني فلان وخلفني، اى ـ جاء بعدي وخلفي .

« **والصّبح اذااسفر** » اى ـ اضآء وتبيّن انّها ، يعني : انّ سقر لاحدى الكبر و الكبر العظآئم واحدتها الكبرى وهي جماعة اطباق النّار جهنّم ثمّ لظى ، ثمّ الحطمة ، ثمّ السّعير. ثمّ سقر ، ثمّ الجحيم ، ثمّ **هاوية** ، وقيل : انّ دركة سقر والنّار المذكورة لاحد الدّواهي و انّها لكبيرة العذاب و قيل : انّ هذه الآية لاحدى الكبر بذكر اليم عذاب الله . وقيل : انّ تكذيبهم لمحمّد(ص) لاحدى الكبر ، اى ـ لكبيرة من الكبائر .

« **نذيراً للبشر** » اى ـ النّار لاحدى الكبر في حال الانذار والتّخويف للبشر و انّما ذكر النّذير لانّه اراد به العذاب ويجوز ان يكون من باب النّسبة ، اى ـ ذات انذار لهم ، كقولهم : امرأة طالق . و قيل : انّ نذيراً متعلّق باوّل السّورة على معنى : « **ياايّها المدّثّر** » قم نذيراً اى ـ منذراً للبشر .

« **لمن شاء** » بدل من قوله للبشر « **منكم ان يتقدّم** » في الخير والطّاعة « **اويتأخّر** » عنها في الشّرّ والمعصية ؛ والمعنى: انّ الانذار قد حصل لكلّ واحد ممّن آمن او كفر . وقيل : المشيّة متّصلة بالله ، اى ـ لمن شاء الله « **ان يتقدّم اويتأخّر** » . وهذا تهديد من الله واعلام انّ من تقدّم الى الايمان لمحمد(ص) جوزى بثواب لاينقطع ومن تأخّر عن الطّاعة و كذب **محمداً** عوقب عقاباً لاينقطع .

« **كلّ نفس بماكسبت رهينة** » اى ـ مرتهنة في النّار بكسبها مأخوذة بعملها وقيل : عندالحساب مرهونة بعملها امّا يخلّصها وامّا يوبقها ثمّ استثنى فقال :

« **الّا اصحاب اليمين** » فانّهم ليسوا مرتهنين بذنوبهم في النّار ولكن يغفرها الله لهم وهم الّذين كانوا على يمين **آدم** يوم الميثاق حين قال لهم الله : هؤلاء في الجنّة ولاابالي . و قيل : هم الّذين يعطون كتبهم بايمانهم . وقال **الحسن** : هم المسلمون المخلصون . وقال **علي بن ابي طالب** (ع) : هم اطفال المسلمين . و قال **ابن عباس** : هم الملائكة . وقيل : كلّ نفس مأخوذة بكسبها من خير او شرّ الّا من اعتمد على الفضل. فكلّ من اعتمد على الكسب فهو رهين به . ومن اعتمد على الفضل فهو غير مأخوذ .

«فی جنّات یتساءلون عن المجرمین» ای - یسألون الملائکة . والملائکة یسألون المجرمین :

« ماسلککم فی سقر » ای - ماادخلکم فی سقر فاجابوا .

و **« قالوا لم نک من المصلّین»** للّه یعنی . الصّلوات المفروضة ای - لم نعتقد وجوبها وفرضها .

«ولم نک نطعم المسکین» کانوا یقولون : « انطعم من لویشاء اللّه اطعمه » .

«وکنّا نخوض مع الخائضین» ای - کنّا نشرع فی الباطل مع الشّارعین فیه ، ای - کلّما غوی غاو بالدّخول فی الباطل غوینا معه. قال **عبداللّه** : اکثر النّاس ذنوباً یوم القیامة اکثرهم خوضاً فی الباطل . و قال النّبی (ص) : « اکثر النّاس ذنوباً یوم القیامة اکثرهم خوضاً فی معصیة اللّه » .

«وکنّا نکذّب بیوم الدّین» ای - بیوم الجزاء .

«حتّی اتانا الیقین» وهو الموت ، وقیل : البعث والیقین : العلم الّذی معه یوجد ثقة القلب . وقیل : اصحاب النّار یومئذٍ اربعة اصناف و کلّ واحدٍ من هذه الاربعة کلام صنف منهم . قال اللّه تعالی:

« فما تنفعهم شفاعة الشّافعین » ای - لیس لهم من الملائکة والنّاس شفیع . قال **عبداللّه بن مسعود** :یشفع الملائکة والنبیّون والشّهداء والصّالحون وجمیع المؤمنین فلایبقی فی النّار الّا اربعة ثمّ تلا: « **قالوا لم نک من المصلّین** »الی قوله:«**بیوم الدّین**» وقال **عمران بن الحصین** : الشّفاعة نافعة لکلّ احد دون هؤلاءِ الّذین تسمعون و عن **انس** قال : قال رسول اللّه(ص) : «یصف اهل النّار فیعذّبون ، قال : فیمرّ بهم الرّجل من اهل الجنّة فیقول الرّجل منهم : یا فلان اماتعرفنی؟ انا الّذی سقیتک شربة ، وقال بعضهم: انا الّذی وهبت لک وضوءاً فیشفع له فیدخله الجنّة یوم القیامة » . و فی روایة اخری قال صلّی اللّه علیه وسلّم :« یقول الرّجل من اهل الجنّه یوم القیامة» ای رّب عبدک فلان سقانی شربة من ماء فی الدّنیا فیشفّعنی فیه فیقول : اذهب فاخرجه ، فیذهب حتّی یخرجه منها »وقال **ابن عباس** : انّ **محمداً** (ص) یشفع ثلاث مرّات ثمّ تشفع الملائکة

ثمّ الانبياء، ثمّ الآباء ثمّ الابناء ثمّ يقول الله عزّوجلّ : بقيت رحمتى ولا يدع فى النّار الّا من حرمت عليه الجنّة .

«**فمالهم عن التّذكرة معرضين**» اى ـ عن تذكيرك ايّاهم بالقرآن معرضين والاعراض عن **القرآن** من وجهين : احدهما : الجحود والانكار، والآخر: ترك العمل بمافيه وقيل: التّذكرة الاسلام والنّبى عليه الصّلوة والسّلام . و «**معرضين**» نصب على الحال.

«**كانّهم حمر**» جمع حمار « **مستنفرة** » قرأ **نافع** و**ابن عامر** بفتح الفاء و قرأ الآخرون بكسرها ، فمن فتح فمعناه منفّرة مذعورة و من كسر فمعناه نافرة نفر و استنفر، بمعنى واحد، كما يقال : عجب واستعجب .

«**فرّت من قسورة**» يعنى : الاسد . وقيل : «**كانّهم حمر مستنفرة**» يعنى : العير فى البرّيّة نافرةً فرّت من الرّماة الّذين يتصيّدون . وعن **ابن عباس** قال : القسورة ركز النّاس اى ـ صوتهم وحسّهم . وقيل : القسورة سواد اوّل اللّيل ولا يقال لسواد آخر اللّيل قسورة . وقيل : كلّ ضخم شديد عند العرب، فهو قسورة وبهذا فسّر **زيد بن اسلم** اى ـ فرّت من رجال اقوياء . وقيل : القسورة حبال الصّيادين . قوله :

«**بل يريد كلّ امرئ منهم ان يؤتىٰ صحفاً منشّرة**» هذا جواب الّذين قالوا : ان نؤمن لرقيّك حتّى تنزل علينا كتاباً نقرأه كماسألته **اليهود** ان ينزّل عليهم كتاباً من السّماء . وقال **ابن عباس**: كان المشركون يقولون : ان كان **محمّد** صادقاً فلتصبح عند رأس كلّ رجل منّا صحيفة فيها براءة من النّار كما كان عند رأس كلّ رجل من **بنى اسرائيل** صحيفة فيها براءة من النّار كما كان عند رأس كلّ رجل من **بنى اسرائيل** صحيفة فيها ذنبه و كفّارته اذا اصبح . قال **مطر الورّاق**: كانوا يريدون ان يؤتوا براءة بغير عمل . وقيل : كانوا يقولون : يا **محمّد** ان سرّك ان نتّبعك فاتنا بكتب من الله فيها من الله الى فلان بن فلان ان اتّبع **محمّداً** والصّحف : الكتب، وهى جمع الصّحيفة ومنشّرة : منشورةً مبسوطةً ، فقال الله عزّوجلّ :

«**كلّا**» ردع عن اقتراح الكتب . و قيل : اعلام انّهم لايؤمنون و ان جاءهم الكتاب كقوله : «ولو انّنا نزّلنا اليهم الملائكة . . .» الآية . «**بل لايخافون الآخرة**»

ای ـ لایخافون عذاب‌الآخرة ولا یقدّرون وقوعها و کونها،والمعنی:انّهم‌لوخافوا النّار وعذاب الآخرة لما اقترحوا هذه الآیات بعدقیام الادلّة . «**کلّا**» ردع‌وقسم،ای- حقّاً انّه تذکرة ، ای ـ **القرآن** تذکیر للخلق وعظة .

« **فمن شاء**» اتّعظ به و«**ذکره**» اذیسّره للخلق .

«**ومایذکرون**» قرأ **نافع ویعقوب** تذکرون بالتّاء ، وآلاخرون بالیاء ، ای ـ لایؤمنون الّابمشیّة الله وارادته. قال **مقاتل** : «**لایذکرون الّاان‌یشاءالله**» لهم‌الهدی «**هواهل التّقوی‌واهل المغفرة**» ای ـ اهل ان تتّقی محارمه و اهل ان یغفر لمن اتّقاه . وقیل : اهل‌ان یتّقی فلا یعصی‌واهل‌ان‌یغفرلمن‌عصی . روی عن **ثابت** عن **انس**: انّ رسول‌اللّه(ص) قال فی هذه الآیة: « **هواهل‌التّقوی واهل‌المغفرة** » قال ربّکم عزّوجلّ: انا اهل ان‌اتّقی‌ولا یشرك بی‌غیری‌وانا اهل لمن اتّقی‌ان یشرك بی‌ان اغفرله .

وروی عن **عبدالقدّوس بن‌بکر** قال : سمعت **محمدبن‌النضرالحارثی** یذکرفی‌قوله عزّ وجلّ «**هواهل التّقوی واهل المغفرة** » قال : انا اهل ان یتّقینی عبدی فان‌لم یفعل کنت انا اهلاً ان اغفرله .

النوبة الثالثة

قوله تعالی،«**بسم‌الله الرّحمن الرّحیم** » :

محوت‌اسمی ورسم جسمی و غبت عنّی و دمت انتا
و فی فنائی فنی فنائـی وفی ورائی وجـدت انتا

* * *

تا خاك تواز باك تو مفردنشود درنفی‌تواثبات تومرتد نشود
تا فقر وغنا هردو ترا ردّ نشود توحیدتوازشرك‌مجرّدنشود.

از هردو سرای سرّ خویش مجرّد کن، تا گردی از میدان درگاه بسم‌الله بر رخسار روزگارت نشیند و سعید ابدگردی؛ هرچه معانی بشریّت است و اندیشهٔ طبیعت درآتش محبّت بسوزد، تا چون نام او گوئی بسینهٔ تو از حدیث او خبردارد .

یك قدم از خود فرانه، تا جمال این نام نقاب عزّت بگشاید و بردلت متجلّی شود. اندوه وشادی این نام بود که برتخت سلیمان تافت تاجنّ وانس وطیور ووحوش کمر خدمت وی بربستند شطیّه‌ای ازحقیقت این نام بر کنگرۀ **طور** تافت. طبق طبق از هم فرو ریخت. حشمت این نام روز قیامت رسول خدا را گوید: تو باشفاعت گرد ایشان گرد که باما شمار ندارند واینان را بمابگذار که ما ایشان را جمله درحمایت خودمیداریم. آن‌سوختگان‌اهل توحید، عاصیان مفلس، قدم در آتش‌نهند و گویند: «**بسم‌الله**» آتش میگریزد ومیگوید: «جُز یامؤمن فقد اطفأنورك ناری».

قوله «**یاایّها المدّثّر**» ای مرکزاقبال‌ومنبع‌افضال، ای‌مطلع جمال و مختار ذوالجلال، ای چادر بشریّت در سر کشیده و درگلیم انسانیت پوشیده شده، اگرت قرب ما آرزوست «**قم**» بنا واسقط عنك ما سوانا، ازخود برخیز واز برخاستن‌خود برخیز درحریم عزّت ما گریز. چادربشریّت از خود بازکن. گلیم انسانیّت از راه دل بردار تا دل صحرائی‌شود، مرغ واردرعالم‌ارادت برهواء طلب پرواز کند، بآشیان قرب رسد.

بزرگی را پرسیدند که: معنی قرب چیست؟ اگر قرب بنده مرحق را میگوئی، عبارت ازاو آسانست و اشارت بدو روان، خدمتی‌است درخلوت از خلق نهان، مکاشفتی درحقیقت‌ازفریشته نهان؛ استغراقی‌درصحبت ازخود[1] نهان. واگر قرب حقّ مر بنده رامیگوئی، آن نه بطاقت گفتارست و نه عبارت واشارت را بدو راهست؛ جزآن نیست که خود میگوید جلّ جلاله: «فانّی قریب» من ناجسته وناخوانده ونادریافته نزدیکم؛ درنزدیکی من سیاهی‌چشم ازسپیدی‌دوراست، ومن ازآن نزدیکترم؛ نفس از لب دوراست، و من ازآن نزدیکترم؛ نه بحرز عقل تو نزدیکم که بنعت خود در اوّلیت خود در صفت خود نزدیکم.

پیرطریقت گفت: «اگرمردمان نور قرب درعارف ببینند، همه بسوزند، ور عارف نور قرب در خود بیند بسوزد. علم قرب در میان زبان و گوش نگنجد، که آن راهی تنگ است واز همراهی آب وگل زبان قرب را تنگ است، هرکه که

۱ ـ الف: خلق.

قرب روی نمود عالم و آدم را چه جای درنگ است :

تا با تو توئی ، ترا بدین حرف چه کار؟

کین عین خیانست وز عالم بیزار !

« **یا ایّها المدثّر** » «**قم فانذر**» ای جبرئیل امین وای کرّوبیان سموات وای مقرّبان درگاه ، آفرینش را بشارت دهید که **محمدمصطفی** را (ص) لباس نبوّت پوشیدند وبر مرکب رسالت نشاندند. ای آسمان تو قندیلها بیفروز . ای بیت‌المعمور تو محراب اهل ایمان گرد. ای کعبهٔ معظّم محترم تو قبلهٔ سپاه اهل اسلام شو. ای خاك زمین تو مسجد اهل « لااله الّا الله » شو که آن مهتر عالم را وسیّد ولد **آدم** رابااین خطاب تشریف مخصوص کردند که: « **یا ایّها المدثّر** » «**قم فانذر**» ونگر تاظنّ نبری که پیش ازین خطاب پیغمبر نبودکه میگوید، صلوات‌الله وسلامه علیه: «**کنت نبیّاً وآدم** بین الماء والطّین والرّوح والجسد » . هنوز نه آب و نه خاك کـه تخت **عهد دولت** نبوّت نهاده ومهتر صلّی‌الله علیه وسلّم بر آن تخت نشسته ، وارواح صدوبیست **وچهار** هزار پیغامبر بخدمت ایستاده واین چهار سرهنگ که خاصگیان درگاه نبوّت‌اند ، **صدّیق** و **فاروق** و **ذوالنّورین** و **مرتضی** (ع) صف کشیده پیش‌خدمت‌آن **مهتر**، و گفت : یا ایمان پاك بحجرهٔ دل **صدیق** فروآی و پوشیده می باش تا او در اصلاب میگردد . و چون ما سراز میان خاك **حجاز** برآریم ، تو ازحجرهٔ سینهٔ **صدّیق** بر بالای زبان اوآی و با ما عهد درست کن ، پیش‌ازآنکه جهانیان بدانند ؛ تا ما این تاج کرامت برفرق **صدّیق** نهیم که « خُلقتُ انا و **ابوبکر** من طینة واحدة فسبقت بالنّبوة فلم یضرّه ولوسبقنی بها لم یضرّنی» . ویاعزّاسلام تو کمرشجاعت بربند و بسینهٔ **عمر** فروآی وباماش صلح ده تا این طغرا بر روزگار او کشیم که : « لولم اُبعث لبعثت یا **عمر** » . ویااخلاص‌توتاج حیابرسرنه و کمررضابربند و بسینهٔ **عثمان** فروآی تابدار دنیا درعالم بیعت بداریم واین رقم کشیم که : « اولئك هم المؤمنون حقّاً » . وای علم تولباس عقل درپوش ودرصومعهٔ دل **علی** شو ، برقدم انتظار می‌باش

تا فردا که عقل انبیاء از درحجرهٔ ما درآید، مادرونگاه کنیم، او ازعلم آیینه سازد وازعقل دیده، ودرین آیینه نگاه کند، ما را بازشناسد وما اورا این توقیع زنیم که: «انت منّی بمنزلة هرون من موسی».

قوله: **وربّك فكبّر** » یا **محمّد** خداوندخود را بزرگواردان وبزرگوارشناس، بذات ازهمه چیزها وبقدر ازهمه نشانها برتر، و بعزّ ازهمه اندازه‌ها زبر. یا**محمد** همه قدرها در مقابلهٔ قدر او غدربین؛ همهٔ جلالها در عالم جلال او زوال دان، همهٔ کمال‌ها درجنب کمال او نقصان و همهٔ دعویها تاوان، که با کمال او کس را کمال نیست، وباجمال او کس را جمال مسلّم نیست؛ الا كلّ شيء ماخلاالله باطل. برهان کبریاء او هم کبریای او. دلیل هستی او هم هستی او، عبارت از مدح وثناء او بدستوری او، یادداشت ویاد کرد اوبفرمان او، طلب او بکشش او، یافت اوبعنایت او.

جوانمردی ازعزیزان راه حقّ گفته که درگاه ربوبیّت نظاره‌گاه ارواح است. وآن درگاه را بسیار معارف فروگرفته، عزّت ازیمین وجلالت ازیسار؛ وقهر وکبریا وعظمت درساحت آن حضرت فروآمده تا هرنامحرمی را زهرهٔ آن نباشد که قصد وصال آن حضرت کند:

هرکه او را دلی وجانی بود — شد بمیدان عاشقی کویش
کشته گشتند عاشقان وهنوز — نشنیدست هیچکس بویش
رحلت عاشقان زهر سوئی — نیست ازقصد دل مگر سویش.

« **وثیابك فطهّر** » یك قول از اقوال مفسّران آنست که: وقلبك فطهّر عمّا سوی‌الله. ای **محمد** دل خودرا ازاغیار صافی‌دار وازهرچه مادون الله بیزارشوودوست را یکتا شو، با خلق عاریت باش، و با خود بیگانه، وازتعلّق آسوده. و سبب این خطاب آن بود که چون وحی آمد از حقّ جلّ وعلا که:

«**قم فانذر**» خیز وخلق‌را بدرگاه ما دعوت کن، برخاطر وی بگذشت که الحمدلله که ما را این منزلت میان عشیرت خودآمد که همه بامانت وديانت من مقرّ آمده اند ومرا تصدیق کنند چون برخاطرش این قدر بگذشت واین مقدار اعتماد

افتاد، قصّه بر گشت. هرچند دعوت بیش کردخویشان‌ازوی نفورتر بودند وازقبول دورتر. ای عجبا تا دعوت نبود بنزدیك شما امین بودم، واکنون که علم رسالت بدرگاه دولت مازدند خـائن گشتم!

اشاعوا لنا فی الحیّ اشنع قصّة وکانوا لنا سلماً فصاروا لناحربا

آری ماآن کنیم که خود خواهیم، ازعین خوف رجا برآریم، و درعین رجا خوف تعبیه کنیم؛ کن لمالاترجو ارجی‌منك لماترجو. ای **محمد** آنها که‌دل‌برایشان نهادی که بدعوت توآشنا گردند، میان تو وایشان صد هزارخیمهٔ هجران بزنیم، و آنها که بایشان‌امیدنداشتی میان تو وایشان صدهزار قبّهٔ وصال بربندیم. ای **محمد** خویشان وتبار را برتوبیرون آوریم تا چون از نزدیکان جفا بینی دل‌بردوران‌ننهی. ما نپسندیم که در هردو کون اعتماد تو جزبرمابود، همه را برتو بیرون‌آوردیم تا درهردو کون‌جزازمات یاد نیاید. - همین‌است حدیث **یعقوب** (ع)، چون دل‌برپسر نهاد واعتمادبروی کرد، ربّ العزّة خویشان ونزدیکان‌رابر گماشت تا ازپیش پدرش بربودند وبچاه افکندند وبفروختند، واین همه بآن کردیم تا سَرّوی از همه بریده گردد وبداند که چون‌ازخویشان‌وفائی‌نیایدازدوران وبیگانگان‌اولی تر که نیاید، یکسردل وامادهد[1] واعتماد برما کند:

پیر طریقت گفت: الهی‌وا[2]درگاه آمدم بنده وار، خواهی عزیزدار خواهی خوار. ای مهربان فریادرس، عزیز آنکس کش باتویك نفس، ای‌همه تووبس. باتو هرگز کی پدیدآید کس.



۱- الف: دل فا ما دهد ۲- الف: فا.

٧٥ - سورة القيمة - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « **بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم** » بنام خداوندفراخ بخشایش‌مهربان

« **لا اُقسِمُ بیوم‌القیمة** (١) » سوگند میخورم بروز رستاخیز.

« **ولا اُقسِمُ بالنّفس‌اللّوّامة** (٢) » و سوگند میخورم بتن نکوهنده [خود را بر گناه کاری] .

« **اَیَحْسَبُ الانسانُ** » می‌پندارد این مردم « **اَنْ لَنْ نَجْمع عظامَهُ** (٣) » که ما فراهم نیاریم اندامان و استخوانهای او [پس آنکه ریزید و نیست گشت] ؟

« **بلیٰ قادرینَ** » آری کنیم وآن را توانایانیم « **علیٰ اَنْ نُسَوّیَ بنانَهُ** (٤) » بر آنکه راست کنیم اندامان او تابندهای انگشتان او همچنانکه بود .

« **بَلْ یُریدُالانسانُ لیَفْجُرَ امامَه** (٥) » آری میخواهد این‌مردم که دروغ شمرد هرچه فراپیش اوست [از انگیختن و رستاخیز] .

« **یَسْئَل اَیّانَ یَوْمُ‌القیٰمة** (٦) » می‌پرسد که روز رستاخیز کی ؟

« **فاذا بَرِقَ البصرُ** (٧) » آنگاه کـه چشم در چشم خانه روشن بتاود [در جان کندن] .

« **وَخَسَفَ‌القمرُ** (٨) » و درچشم او ماه تاریک گردد.

« **وَ جُمعَ الشّمْسُ والْقَمَرُ** (٩) » و روزو شب باو یکسان .

« **یقول‌الانسانُ یومئذ** »مردم‌میگوید آن‌روز« **این‌المفرّ**(١٠) » کجا گریزم؟

« **کلّا** » نگریزد و نتواند « **لاوَزَرَ**(١١) » پناه جای نیست او را .

« **الیٰ ربّک یومئذالمُسْتَقَرُّ**(١٢) » باخداوند تواست آن روزشدن و آرامیدن و باز گشتن .

« **یُنَبّؤُالانسانُ یَوْمَئذ** » آگاه کنند آن روز [و پاداش دهند] مـردم را

« **بما قدّمَ وَاَخَّرَ**(۱۳) » بهرچه ازپیش‌فرستاد از کرد و کار، یا ازپس‌خویش گذاشت از نهادبد یانیك .

«**بَل‌الانسانُ‌علیٰ نفسه بصیرةٌ**(۱٤)» این آدمی خود را نیك شناسد و در خود نیك داند .

« **وَلَوْاَلْقیٰ مَعاذیرَهُ** (۱٥) » وهرچندکه‌خودرامی‌حجّت‌وعذرآردومی‌سازد.

«**لاتُحَرّك به‌لسانك لتعْجَلَ به** (۱٦)» زبان‌خود مجنبان شتابیدن‌را به قرآن.

« **انّ علینا جَمْعَهُ وقرانَهُ** (۱۷) » برما که‌قرآن برتوخوانیم ودریاد تودار یم.

« **فاذا قرأناهُ** » چون ما برتو خواندیم « **فَاتَّبِع قُرْانَهُ**(۱۸) » آنگه تو از پس وا[1] میخوان .

«**ثُمَّ انَّ عَلَیناٰ بیانَه** (۱۹)» وآنگاه برما که احکام‌آن پیغام خویش‌ترا پیدا کنیم .

«**کلّا بَلْ تُحبّون‌العاجلةَ** (۲۰)» آری شمامی‌دوست دارید این‌جهان نزدیك فرادست وشتابندهٔ بخلق.

« **وَتذَرُونَ‌الآخرَةَ** (۲۱) » و جهان پسین می گذارید .

« **وَجُوهٌ یَوْمئذ ناضرةٌ** (۲۲) » رویهاست آن روز ازشادی تازه .

« **الیٰ ربّها ناظرةٌ** (۲۳) » بخداوند خویش نگران .

« **و وجوهٌ یَوْمئذ باسرةٌ** (۲٤) » و رویهاست آن روز از اندوه گرفته و فراهم کشیده .

« **تَظُنُّ‌انْ یُفْعَلَ‌بها فاٰقرةٌ** (۲٥) » که درست میداند که هر چه بتر بود باو ببود .

«**کلاّ اذا بَلَغَت‌التّراقی**(۲٦)» براستی آن وقت که جان بچنبر گردن رسد

« **و قیل مَنْ راق** (۲۷)» و می گویند کدام پزشك است که افسون کند ؟

« **وظَنّ انّه‌الفراق** (۲۸)» و بدانست مردم که از دنیا می‌جدا شود .

« **والتفت‌السّاقُ بالسّاق** (۲۹)» وپای‌اودر کفن‌می‌پیچیدندو گورراساختند.

۱ ـ الف : فا .

« الٰی ربّك يومئذ المسٰاق » او را بسوی خداوند تو رانند و با او برند.

« فلاصدّق ولاصلّی(۳۱) » صدقه وزکوة نداد ونمازنکرد.

« ولٰکن کذّب وتولّی (۳۲) » لکن دروغ زن گرفت واز پذيرفتن بر گشت.

« ثمّ ذهب الی اهله يتمطّی(۳۳)» آنگه باکسان خويش شد خرامان.

« اولٰی لك فاولٰی(۳۴)» در رسيد آنچه ازآن میترسيدی گريز.

« ثمّ اولٰی لك فاولٰی(۳۵) » باز در رسيد آنچه از آن می‌ترسيدی گريز.

« ايحسب الانسان » می پندارد مردم « ان يترک سدیً(۳۶) » که او را فرو گذارند نا انگيخت و نا پرسيد ؟

« الم يك نطفةً من منیّ يمنٰی(۳۷) » نه نطفه‌ای بود نخست که بيفکندند[1].

« ثمّ کان علقةً »آنکه پس ازآن خونی بسته « فخلق فسوّیٰ (۳۸) » خداوند تو آن را بيافريد و صورت و اندام راست کرد.

« فجعل منه الزّوجين الذّکر والانثٰی(۳۹) » و ازآن دوهمتا آفريد نرو ماده.

« اليس ذٰلك بقادر علٰی ان يحيی الموتٰی(۴۰) » اوکه آن را کرد نه توانا است وقادر بر آنکه مردگان را زنده کند.

النوبة الثانية

اين سوره بعدد کوفيان چهل آيت است، صدونودونه کلمت، ششصدوپنجاه و دوحرف؛ جمله به مکه فروآمد باتّفاق مفسّران. ودرين سوره يك آيت منسوخ است:

« لاتحرّك به لسانك لتعجل به » نسخ ذلك بقوله : « سنقرئك فلاتنسی[1] »

وعن ابی بن کعب قال : قال رسول الله (ص):«من قرأ سورة القيامة شهدت انا وجبرئيل له يوم القيامة انّه کان مؤمناً بيوم القيامة و جاء و وجهه مسفر علی وجوه الخلائق يوم القيامة ».

« لا اقسم » لا خلاف بين النّاس انّ معناه : اقسم، واختلفوا فی تفسير لا. فقيل: هی تأکيد للقسم کقول العرب : لا والله لا فعلنّ کذا . لا والله ما فعلت کذا . و قيل :

۱ ـ الف : بيو کنندند.

انّها صلة كقوله تعالى : «لئلاّ يعلم اهل الكتاب» اى - لان يعلم اهل الكتاب ؛ وقيل : هى ردّ على منكرى البعث ، فانّها وان كانت رأس السّورة فالقرآن متّصل بعضه ببعض كلّه كالسّورة الواحدة والمعنى : ليس الأمر كما قلتم : « **اقسم بيوم القيمة** » انّكم تبعثون . قرأ **الحسن** و **الاعرج** و **ابن كثير** فى رواية **القوّاس** عنه «**لاقسم بيوم القيمة**» بلا الف قبل الهمزة .

« **ولا اقسم بالنّفس اللّوامة** » على معنى انّه اقسم بيوم القيامة ولم يقسم بالنّفس اللّوّامة . والصّحيح انّه اقسم بهما جميعاً ولاصلة فيهما ، قال الشّاعر :

تذكّرتُ ليلى فاعترتنى صبابة و كاد ضمير القلب لا يتقطّع

اى - يتقطّع . قال **المغيرة بن شعبة** : يقولون القيامة القيامة وانّما قيامة احدهم موته . و شهد **علقمة** جنازة فلمّا دفن قال : اما هذا فقد قامت قيامته «**والنّفس اللّوّامة**» هى الّتى تلوم نفسها على ما جنت وتأتى يوم القيامة كلّ نفس برّة او فاجرة تلوم نفسها البرّة على ما قصّرت ولم تستكثر كقوله تعالى : «ياليتنى قدّمت لحيوتى» والفاجرة على ما جنت كقوله : « يا حسرتى على ما فرّطتُ فى جنب الله» . قال **سعيد ابن جبير** و **عكرمة** تلوم على الخير والشّرّ ولا تصبر على السّراء والضّرّاء وقال **الحسن** : هى النّفس المؤمنة . قال : انّ المؤمن والله ماتراه الّا يلوم نفسه ما اردتُ بكلامى ما اردتُ بأكلتى ما اردت بحديث نفسى وانّ الفاجر يمضى قدماً لايحاسب نفسه و لايعاتبها . وقال **مقاتل** : هى النّفس الكافرة انّ الكافر يلوم نفسه فى الآخرة على ما فرّط فى امر الله فى الدّنيا .

قوله : « **ايحسب الانسان ان لن نجمع عظامه** » ايظنّ الكافر ان لن نجمع عظامه عند البعث بعد ما صار رميماً . ايظنّ ان لانقدر على ذلك . نزلت فى **عدى بن ربيعة** حليف **بنى زهرة** ختن **الاخنس بن شريق الثّقفى** . وكان رسول الله (ص) يقول : « اللّهم اكفنى جارىّ السّوء» يعنى **عديّاً** و**الاخنس** وذلك انّ **عدى بن ربيعة** اتى النّبى (ص) فقال : يا **محمد** حدّثنى عن يوم القيامة متى يكون و كيف امره وحاله ؟ - فاخبره النّبى (ص) فقال : لوعاينت ذلك اليوم لم اصدّقك يا **محمد** ولم اومن بك او

يجمع‌الله العظام فانزل‌الله تعالى :

« **ايحسب الانسان** » يعنى الكافر « **ان لن نجمع عظامه** » بعد تفرّقها وبلاها فنحييه ونبعثه بعدالموت. ذكر العظام واراد نفسه كلّها، لانّ العظام قالب النّفس لا يستوى الخلق الّا باستوائها. وقيل: هو خارج على قول المنكر او يجمع‌الله العظام كقوله : « قال من يحيى العظام وهى رميم ».

« **بلى قادرين** » اى ـ نقدر استقبال صرف الى الحال والمعنى : بلى نقدر على جمع عظامه وعلى ماهو اعظم من ذلك و هو « **ان نسوّى بنانه** » فنجعل اصابع يديه ورجليه شيئاً واحداً كخفّ البعير او كحافر الحمار فلا يمكنه ان يعمل بها شيئاً ولكنّا فرقنا اصابعه حتّى يأخذ بها ماشاء ويقبض اذا شاء ويبسط اذا شاء فحسّنّا خلقه. هذا قول عامة المفسّرين و قال **الزجاج و ابن قتيبة**: معناه ظنّ الكافر انّا لا نقدر على جمع عظامه بلى نقدر ان نعيد السّلاميات على صغرها فنؤلّف بينها حتّى نسوّى البنان فمن قدر على جمع صغار العظام فهو على جمع كبارها اقدر.

«**بل يريد الانسان ليفجر امامه**» يقول تعالى ذكره: «مايجهل ابن آدم انّ ربّه قادر على جمع عظامه بعدالموت ولكنّه يريد ان يفجر امامه » اى ـ يمضى قدماً قدماً فى معاصى‌الله را كباً رأسه لا ينزع عنها ولا يتوب. اين مردم نه از آنست كه نمی‌داند كه‌الله قادرست كه مرده زنده كند، لكن ميخواهد كه بباطل ومعصيت سر در نهد، هميشه در ناپسند مى‌رود روى نهاده چنانكه ميآيد وهرچه آيد وهرجاى كه رسد بى هيچ وا گشتن. وقيل : « **يريد الانسان ليفجر امامه** » ليقدّم الذّنب ويؤخّر التّوبة يقول: سوف اتوب، حتّى يأتيه الموت على شرّ احواله واسوأ اعماله. ميخواهد اين مردم كه همه گناه فراپيش دارد و توبه واپس ميدارد، هميشه توبه در تأخير مينهد ووعده ميدهد كه : سوف اتوب ، تا ناگاه مرگ آيد و او برسر معصيت بر بتر حالى وزشتر عملى .

وقيل: « **ليفجر امامه** » اى ـ ليكذّب بما امامه من البعث والحساب يقال للكاذب والمكذّب فاجر. قال الشّاعر :

« اغفر له اللّهم ان كان فجر » . اى ـ كذب .

میخواهداین مردم که هرچه فراپیش است ازبعث ونشوروحساب و جملهٔ احوال رستاخیز دروغ شمرد. وقال **الضحاك**: هوالآمل يأمل. ويقول اعيش من الدّنيا كذا و كذا ولايذكرالموت.

« **يسئل ايّان يوم القيٰمة** » اُخِذ «ايّان» من اين فاذا شدّدت وزيد فيها الالف وضعت موضع متى، اى - متى تكون السّاعة؟ ومتى يكون البعث؟ يسأله استبعاداً و استهزاءً وتكذيباً به. قال الله تعالى:

« **فاذا برق البصر** » بكسر الرّاء على معنى فزع وتحيّر و قرأ **نافع** بفتح الرّاء من البريق اى - شخص بصره عند النّزع و وقوع الهول به حتّى لايكاد يطرف و قال **الكلبى**: عند رؤية جهنّم برق ابصار الكفّار و فى هذا جواب هذا السّائل اى - انّما تكون السّاعة اذا برق البصر.

« **وخسف القمر** » اظلم و ذهب ضوءه.

« **وجمع الشّمس والقمر** » اى - جمعا فى ذهاب ضوءِ هما. وقيل: يجمعان كانّهما ثوران عقيران ثمّ يقذفان فى البحر فيكون نارالله الكبرى. وقال **علي** (ع) و **ابن عباس**: يجعلان فى نورالحجب. وقيل: يكوّران من قوله: «اذاالشّمس كوّرت» ولم يقل: جمعت الشّمس لانّ معناه: جمع بينهما؛ وقيل: المراد بهما اللّيل والنّهار فكنى عن النّهار بآيته وعن اللّيل بآيته. باين قول معنى آنست که کافر را بوقت جان کندن چشم وی در چشم خانه خیره بماند وماه درچشم وی تاریک گردد و روزوشب اورا یکسان نماید.

« **يقول الانسان** » اى - الكافر « **يومئذ اين المفرّ** » اى - المهرب لشدّة مايراه من العقوبة.

« **كلّا** » ردع عن تمنّى الفرار « **لاوزر** » اى - لاحصن ولاحِرز، والوزر ماالجاء اليه الانسان من ملجاء اومنجاً اوجبل.

« **الىٰ ربّك يومئذ المستقرّ** » اى - المنتهى اذا جعلته مصدراً كقوله: و انّ الى ربّك المنتهى. انّ الى ربّك الرّجعىٰ وان جعلته مكاناً فالجنّة والنّار، اى - لاينزل احداً منزلةً الّا الله.

«**ينبؤالانسان يومئذبماقدّم واخّر**» قال **ابن مسعود** و **ابن عباس** : بماقدّم قبل موته من عمل‌صالح وسيّي واٌخربعد موته من سنّة حسنة اوسيّئة يعمل‌بها، وفى رواية **عطيّة** عن **ابن عباس** : بماقدّم من‌المعصية واٌخرمن‌الطّاعة . وقيل: بماقدّم من الذّنب واٌّخرمن التّوبة . وقيل : بماقدّم من ماله‌لنفسه و ما اٌخّرمنه لورثته . وقيل : ماقدّم لدنياه وماأٌخرلآخرته وهومسؤول‌عن الجميع لانّ اللّفظ عامّ . وفى الحديث الصّحيح: «مامنكم من‌احدٍ الّا سيكلّمه ربّه‌ليس‌بينه‌و بينه‌ترجمان و حجاب يحجبه فينظرايمن منه فلايرى الّا ماقدّم من عمله و ينظر اشأم منه فلايرى الّا ماقدّم و ينظر بين يديه فلايرى الّا النّار تلقاء وجهه فاتّقوا النّار واوبشقّ تمرة .

«**بل‌الانسان على نفسه بصيرة**» اى- هوعلى‌نفسه بصيربعمله شاهد على‌نفسه. والتّاء دخلت‌للمبالغة كمايقال: رجل نسّابة و علامة. وقيل : معناه على‌نفسه عين‌بصيرة فحذف الموصوف واثبتت الصّفة . وقيل: على نفسه ذوبصيرة فحذف‌المضاف، اى - يعلم انّه فى الدّنيا جاحد كافر مذنب مُسيء و فى الآخرة يعلم انّه ايّ شيء فعل وان اعتذر . ميگويد: آدمى بخود سخت داناست واز خود سخت آگاه است، ميداند كه در دنيا كافروجاحد وبدكردار بوده ودر عقبى ميداند كه چه آورده ازفعل بد .

«**و لوالقى معاذيره**» واگرچه خودرا حجّت ميآرد وعذر باطل‌ميسازد. وگفته‌اند: معاذيرجمع معذاراست . والمعذار:السّتر،لغة حميريّة . يعنى آدمى خود را نيك شناسد وهرچند كه پيش خويش مى‌ورايستد و پردۀ فريب بر چشم خويش افكند . وگفته‌اند: واوزياد تست . المعنى. «**على نفسه‌بصيرة**»«**ولوالقى‌معاذيره**» يعنى:اين مردم در خويشتن نيك داند، اگربهانه بيفكند وعذر باطل بگذارد وپردۀ فريب از پيش خويش بيفكند . قيل : «**بل‌الانسان على نفسه بصيرة**» اى-على نفسه من نفسه رقباء يرقبونه بعمله ويشهدون عليه به وهى سمعه وبصره ويداه و رجلاه و جميع جوارحه، كقوله : «يوم تشهد عليهم‌السنتهم . . .»الآية .

«**ولوالقى معاذيره**» اى - يشهد عليه الشّاهد ولواعتذر وادلى بكلّ‌حجّة وعذر فلاينفعه ذلك، فله‌من نفسه شهود وحجّة . ميگويد: اين آدمى بروى‌رقيبى‌است

ونگهبانی بس بینا و آگاه تا گوش بوی میدارد وفردا بروی گواه بود، اگرچه عذر باطل آرد وگوید: «انّا اطعنا سادتنا و کبرآء نا فاضلّونا السّبیلا» این عذر اورا سود ندارد وعذاب ازوی بازندارد. کقوله: «یوم لا ینفع الظّالمین معذرتهم». وقیل «**و لو القی معاذیره**» ای ـ ولو اسبل السّتر لیخفی ما یعمل فان نفسه شاهدة علیه. و قیل: «**بل الانسان علی نفسه بصیرة**» ای ـ من یبصر امره یعنی الملکین الکاتبین، کقوله: «وانّ علیکم لحافظین کراماً کاتبین». **قوله**:

«**لاتحرّك به لسانك**» ای ـ لاتحرّك بالقرآن لسانك استعجالاً بتلقّنه. کان جبرئیل (ع) یقرأ علیه القرآن فیقرأه رسول‌الله (ص) معه مخافة ان لاینفلت منه و کان یناله منه شدّة فنهاه‌الله عن ذلك. وقال:

«**انّ علینا جمعه وقرآنه**» ای ـ جمعه فی قلبك لتقرأه بلسانك.

«**فاذا قرأناه**» ای ـ اذا جمعناه فی قلبك، وقیل: اذا قرأه **جبرئیل** واضافه الی نفسه علی جهة التّخصیص «**فاتّبع قرآنه**» ای ـ اتّبع قرآنه، ای ـ اذا فرغ **جبرئیل** من قرآءته فاقرأ انت علی اثره.

«**ثمّ انّ علینا بیانه**» هذا مردود علی الکلام الاوّل، انّ علینا جمعه وقرآنه، «**ثمّ انّ علینا بیانه**» ای ـ علینا ان نبیّن لك احکامه من الحلال والحرام و نبیّن لك معناه اذا حفظته. وقال **الحسن**: انّ علینا ان نجزی به یوم القیامة علی ماقلنا فی الدّنیا من الوعد والوعید والقرآن مصدر کالرّجحان والغفران، تقول: قرأتُ قرآءةً وقرآناً؛ و کان رسول‌الله (ص) بعد نزول هذه الآیة اذا اتاه **جبرئیل** اطرق فاذا ذهب قراه کما وعده الله عزّوجلّ. وقیل: هذا خطاب للعبد یوم القیامه و الهاء تعود الی کتاب العبد، ای ـ لاتعجل فانّ علینا ان نجمع افعالك فی صحیفتك وقد فعل وعلینا ان نقرأ علیك کتابك.

«**فاذا قرأناه فاتّبع قرآنه**» هل غادر شیئاً او احتوی علی زیادة.

«**ثمّ انّ علینا بیانه**» اظهار جزاء علیه.

«**كلاّ**» افتتاح كلام «**بل تحبّون العاجلة** » «**وتذرون الآخرة**» قرأ اهل **المدينة** و **الكوفة** تحبّون وتذرون بالتّاء فيهما وقرأ الآخرون بالياء ، اى ـ يختارون الدّنيا على العقبى ويعملون لها، يعنى كفّار **مكة** . ومن قرأ بالتّاء ، فعلى تقدير قل لهم يا **محمد** تحبّون الدّنيا وشهواتها وتذرون الدّار الآخرة ونعيمها .

«**وجوه يومئذ**» يعنى: يوم القيامة ، «**ناضرة**» ناعمة مشرقة حسنة نضرت بنعيم الجنّة. قال **مقاتل** : بيض يعلوها النّور ، يقال : نضر وجهه ينضر نضرة ونضارة . قال الله تعالى : «تعرف فى وجوههم نضرة النّعيم»

«**الى ربّها ناظرة**» .قال **ابن عباس** : تنظر الى ربّها عياناً بلاحجاب. قال **الحسن** : تنظر الى الخالق وحقّ لها ان تنضر وهى تنظر الى الخالق ؛ روى عن **ابن عمر** قال : قال رسول الله (ص) : «انّ ادنى اهل الجنّة منزلةً لمن ينظر الى خزّانه وازواجه وسرره ونعيمه ، و خدمه مسيرة الف سنة واكرمهم على الله لمن ينظر الى وجهه تبارك و تعالى. غدوةً وعشيّةً» . ثمّ قرأ رسول الله (ص) «**وجوه يومئذ ناظرة الى ربها ناظرة**» . وعن **جابر** قال: قال رسول الله (ص) : «يتجلّى ربّنا عزّوجلّ حتّى ينظروا الى وجهه فيخرّون له سجّداً ، فيقول: ارفعوا رؤسكم فليس هذا بيوم عبادة . و عن **عمّار بن ياسر** قال : كان من دعاءِ النّبى (ص) « اسألك النّظر الى وجهك و الشّوق الى لقائك فى غير ضرّاء مضرّة ولافتنةٍ مضلّة» . وقال اهل العلم : النّظر اذا قرن بالوجه وعدّى بحرف الجرّ و هوالى لم يعقل منه الّا الرّؤية والعيان .

«**ووجوة يومئذ باسرة**» عابسة ، كالحة ، كريهة .

«**تظنّ**» اى ـ يتيقّن «**ان يفعل بها فاقرة**» داهيه عظيمة من العذاب والفاقرة الدّاهية العظيمة و « الأمر الشّديد الّذى يكسر فقار الظّهر ومنه سمّى الفقر فقراً لانّه يكسر الفقار لشدّته . قال **ابن زيد** : هى دخول النّار . وقال **الكلبى** : هى ان تحجب عن رؤية الرّبّ عزّوجلّ .

«**كلاّ**» افتتاح كلام «**اذا بلغت التّراقى**» اى ـ بلغت الرّوح عندالموت الى التّراقى، كنى عنها ولم يتقدّم ذكرها لانّ آلاية تدلّ عليها . والتّراقى جمع ترقوة وهى العظم المشرف على الصّدر وهما ترقوتان .

«وقیل من راق» ای - یقول اهله هل من راق یرقیه وهل من طبیب یداویه، مشتقّ من الرّقیة. وقیل: انّ ملائکة الرّحمة وملائکة العذاب اذا اجتمعوا یقول بعضهم لبعض من الّذی یرقی بروحه املائکة الرّحمة ام ملائکة العذاب، مشتقّ من الرّقی.

«وظنّ انّه الفراق» ای - و تیقّن انّه مفارق للدّنیا. روی **انس بن مالک** قال: قال رسول الله (ص): «انّ العبد لیعالج کرب الموت وسکراته وانّ مفاصله یسلم بعضها علی بعض یقول علیک السّلام تفارقنی وافارقك الی یوم القیامة».

قوله: «والتفت السّاق بالسّاق» ای - التصقت احدیهما بالاخری عند الموت. قال **قتادة**: امارأته اذا ضرب برجله رجله الاخری، وقال **الحسن**: هما ساقاه اذا التفّتا فی الکفن و قیل: ماتت رجلاه فلم تحملاه الی شیء وکان علیهما جوّ الاً، و قیل: کنی عن شدّة الأمر بالسّاق ای - اتاه اوّل شدّة امر الآخرة و آخر شدّة امر الدّنیا، فالنّاس یجهزون جسده والملائکة یجهزون روحه؛ فاجتمع علیه امران شدیدان.

و قال **ابن عطاء**: اجتمع علیه شدّة مفارقة الوطن من الدّنیا والاهل والولد وشدّة القدوم علی ربّه عزّوجلّ، لایدری بماذا یقدم علیه لذلك. قال **عثمان**: مارأیت منظراً الّا والقبر افظع منه لانّه آخر منازل الدّنیا و اوّل منازل الآخرة. و قال **یحیی بن معاذ**: اذا دخل المیّت القبر قام علی شفیر قبره اربعة املاك و احد عند رأسه والثّانی عند رجله. والثّالث عن یمینه والرّابع عن یساره؛ فیقول الّذی عند رأسه: یابن آدم ارفضّت الآجال وانضیت الآمال؛ ارفضّت، ای - تفرّقت وانضیت، ای - هزلت؛ ویقول الّذی عن یمینه: ذهبت الاموال وبقیت الاعمال؛ ویقول الّذی عن یساره: ذهب الاشغال وبقی الوبال؛ ویقول الّذی عند رجلیه: طوبی لك ان کان کسبك من الحلال و کنت مشتغلاً بخدمة ذی الجلال.

«الی ربّك یومئذ المساق» ای - مرجع العباد الی حیث امر الله امّا الی جنّة وامّا الی نار وامّا الی علیّین وامّا الی سجّین، و قیل: تسوق الملائکة روحه الی حیث امرهم الله.

«فلاصدّق ولاصلّی» نزلت فی **ابی جهل** ولا بمعنی لم، ای - لم یصدّق بکتاب الله ولا بنبیّه ولم یصل لله عبادةً، وقیل: هو من التّصدّق. وقال **الحسن**: هو من الصّدقة

و حسن دخول لا على الماضى تكراره، كما تقول : لاقام ولاقعد ؛ وقلّما تقول العرب لاوحدها حتّى تتبعها اخرىٰ تقول : لازيد فى الدّار ولاعمرو.

«**ولكن كذّب وتولّى**» اى ـ كذّب بالله واعرض عن الايمان والطّاعة له .

«**ثمّ ذهب الى اهله يتمطّى**» اى ـ مضىٰ يتبختر ويختال فى مشيه حين وعظه النّبى(ص) بالقرآن . يتمطّىٰ اصله يتمطّط اى ـ يتمدّد والمطّ هوالمدّ ويقال : اصله من المطا، اى ـ يلوى مطاه تبختراً ؛ و فى الخبر اذا مشيتم المطيطياء يعنى التّبختر والخيلاء وخدمتكم **فارس** و **الرّوم** فقد اقتربت السّاعة .

قوله : «**اولى لك فاولى**» هى كلمة تهديد و وعيد يقال للمشرف على الهلكة، روى انّ رسول الله(ص) لقى **اباجهل** فاخذ ببعض جسده وقال له : «**اولى لك فاولى**» فنزل به **القرآن**.وروى انّ **اباجهل** قال: اتخوّفنى يا**محمد**؟ والله ماتستطيع انت ولا ربّك ان تفعلا بى شيئاً وانّى لاعزّ من مشى بين جبليها؛ فلمّا كان يوم **بدر** صرعه الله شرّ مصرع و قتله اسوأ قتل، اقصعه ابناعفراء ، واجهز عليه **ابن مسعود** وكان نبىّ الله (ص) يقول: « انّ لكلّ امّة فرعوناً وانّ **فرعون** هذه الامّة **ابوجهل** » . واصل الكلمة من الولى وهو القرب تأويله ماربحك ماتكره فاحذره، والتّكرار تأكيد للوعيد و قيل : معناه انّك اجدر بهذا العذاب واحقّ واولىٰ، يقال للرّجل يصيبه مكروه ويستوجبه . وقيل : معناه الويل لك حين تحيى والويل لك حين تموت والويل لك حين تبعث والويل لك حين تدخل النّار . قالت **الخنساء** :

همت بنفسى بعض الهموم فاولى لنفسى اولى لها

«**ايحسب الانسان**» يعنى **اباجهل** «**ان يترك سدى**» اى ـ مهملاً لايؤمر ولاينهى ولايبعث ولايجازى بعمله، وقيل : ايظنّ انّه لايعاقب على معاصيه و كفره وايذاء الرّسول(ص) والمؤمنين، وقال **الحسن** : «**يترك سدى**» اى ـ سرمداً فى الدّنيا دائماً لايموت . الاسداء : من الاضداد . يقال اسدى الىّ معروفاً ؛ وفى الخبر من اسدىٰ اليه معروف فليكافئه فان لم يستطع فليشكره . و تقول: اسديت حاجتى وشدّيتها، اى ـ اهملتها ولم تقضها .

«**الم يك نطفة من منّى يمنىٰ**» اى ـ يصبّ فى الرّحم . قرأ **ابوعمرو** و **حفص** و

یعقوب بالیاءِ لاجل المنیّ وقرأ الآخرون بالتّاءِ لاجل النّطفة.
«ثمّ کان علقة» ای-صارالمنیّ قطعة دم‌جامد بعدار بعین یوماً. **«فخلق فسوّیٰ»** خلقه فی‌الرّحم فجعل‌منه‌الزّوجین، ای - خلق‌من‌مائه‌اولاداً ذکوراً واناثاً، الیس‌ذلك الّذی فعل‌هذا بقادرعلی‌ان یحیی‌الموتی. روی: انّ رسول الله (ص) کان یقول عندقراءة هذه آلایة: «بلی‌والله‌بلی‌والله».وروی‌عن **ابن‌عباس** قال:من‌قرأ«سبّح اسم‌ربّك الاعلی» اماماًکان او غیره، فلیقل: سبحان ربّی الاعلی. ومن قرأ **«لااقسم بیوم القیٰمة»** فاذا انتهی آخرها، فلیقل: سبحانك اللّهم وبلی‌اماماً کان او غیره. وعن **ابی هریرة** قال: قال رسول‌الله (ص): «من قرأ منکم «والتّین والزّیتون» فانتهی‌الی آخرها «الیس‌الله باحکم الحاکمین» فلیقل: بلی وانا علی‌ذلك من‌الشّاهدین. ومن قرأ: **«لااقسم بیوم القیٰمة»** فانتهی الی **«الیس‌ذلك بقادرعلی‌ان‌یحیی الموتیٰ»** فلیقل: سبحانك بلی،ومن‌قرأ: «والمرسلات‌عرفاً»فبلغ «فبایّ حدیث‌بعده یؤمنون»فلیقل:«آمنّابالله».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « **بسم‌الله الرّحمن الرّحیم** » اسم جلیل، جلاله بلااشکال وجماله لاعلی احتذاءٍ ومثال، وافعاله لا باغراض و اعتلال، وقدرته لابجلادة واحتیال، و علمه لابضرورة واستدلال؛ فهوالّذی لم‌یزل و لایزال، ولایجوز علیه‌الفناء والزّوال. عزیز صمدیّ الذّات، قدیم سرمدیّ الصّفات، مرایّ الذّات بالابصار، نعمة منه ولطفاً بالابرار فی‌دار القرار:

تعالیت معبوداً، تعالیت قاهراً — تعالیت قدّوساً، تعالیت خالقاً
تعالیت مـن ربّ رفیع مکانه — تعالیت رزّاقاً وسعت الخلائقا
تعالیت اوسعت البریّة برّها — وفاجرها رزقاً تعالیت رازقاً.

بنام او که عالی ذات است وصافی صفات، مقدّس ومنّزه از بنین و بنات، کاشف الظّلمات، ساترالسیّئات، مجیب الـدّعوات، مقیل العثرات، خالق‌الارض والسّموات، رازق‌الوحوش والحشرات:

ای زهر غم‌تو در دلم‌آب حیات — وای عشوهٔ عشق تو مرا راه نجات

گفتی: ببرم جان تو ای حور صفات؟ جان از تو مرا دریغ باشد؟ هیهات!

«لااقسم بيوم القيمة» ربّ العالمین قسم یاد میکند بروز رستاخیز، آن روز که سرادقات استحقاق ربوبیّت باز کشند وبساط جلال وعظمت بگسترانند، وعلم جبّاری بصحراءِ قهّاری برون آرند؛ ایوان کبریا بر کشیده، میزان عدل در آویخته، وسیاست جبروت عزّت همه را مدهوش وبیهوش کرده؛ انبیا با کمال حال خود میآیند و حدیث علم خود درباقی کرده که: «لاعلم لنا»، ملائکهٔ ملکوت میآیند و صومعه‌های عبادت خود آتش در زده که: «ماعبدناك حقّ عبادتك»؛ عارفان وموحّدان می‌آیند واز معرفت خود بیزار گشته که: «ما عرفناك حقّ معرفتك». ای بزرگا حسرتا اگر آن روز فضل او ترا دست نگیرد. ای عظیما: مصیبتا اگر در آن مجمع کرم او ترا فریاد نرسد. اگر عنایات او دستگیر نبود، از طاعت تو چه آید؟ ور عدل او روی نماید هلاك از تو بر آید.

پیر طریقت گفت: «الهی دانی که نه بخود باین روزم ونه بکفایت خویش شمع هدایت میافروزم، از من چه آید و از کردمن چه گشاید؟ طاعت من بتوفیق تو، خدمت من بهدایت تو، توبهٔ من برعایت تو، شکر من بانعام تو، ذکر من بالهام تو، همه توئی من که ام؛ اگر فضل تو نباشد، من برچه ام؟!

«ولااقسم بالنّفس اللّوّامة» از اقوال مفسّران یکی آنست که: نفس لوّامه نفس بندهٔ مومن است که پیوسته بروزگار خود تحسّر میخورد وبرتقصیرها خودرا ملامت میکند وخویشتن را می ترساند وبیم میدهد وبچشم حقارت ومذلّت درخود می نگرد ومیگوید:

ای نفس خسیس همّت سودائی برهرسنگی که برزنم قلب آئی!

ای در راه طلب حقّ باوّل قدم فرومانده، ای با هزار مرکب میان بادیهٔ تکلیف منقطع شده، ای باهزار شمع و چراغ سر یك موی دولت نادیده، ای در خزانهٔ تبّت افتاده و بوی مشك بمشامت نارسیده، ای باهمهٔ غوّاصان بدریا فرو شده وهیچ چیز بدست نیاورده وخویشتن را نیز ازدست بداده. ای دیر آمده وزود باز گشته، ای بجای شراب سرور سراب غرور خریده ودل ودین ببها داده «استحبّوا الحیوة الدّنیا

علی الآخرة » :

سوف تری اذا انجلی الغبار افرس تحتك ام حمـار

***

تا کی از دارالغروری سوختن دارالسّرور
تا کی از دار الفراری ساختن دارالقرار
باش تا از صدمـهٔ صور سرافیلی شود
صورت خوبت نهان وسیرت زشت آشکار
یك تپانچه‌شیر و، زین مردارخواران یك جهان
یك صدای‌صورو، زین فرعون‌طبعان صدهزار.

بزرگی‌راپرسیدند: که‌راه از کدام‌جانب‌است ؟ ـ گفت : از جانب‌تو نیست، چون از تو در گذشت از همه جانبها راهست . روزی نگذرد که نه ازعالم بینهایت این ندا می آید که : ای ما تراخواسته وتوروی ازما بگردانیده ، ای ما ترا بامداد وشبانگاه بادولت صحبت خوانده وتوقدم از کوی ما بازگرفته ، تا گزیرت مائیم ، با مابنسازی با که سازی ؟ ! اگر پیل‌نتوانی‌بود ، باری‌از پشه‌ای کم مباش که درصورت پیل‌است ، گوید: اگر بقوّت پیل‌نیستم که باری کشم ، باری بصورت پیلم که بارخویش بر کس نیفکنم . چون بندهٔ مؤمن نفس لوّامه را بریاضت در کشد وحقّ وی از روی عتاب و نصیحت بتمامی در کنار وی نهد وتوفیق او را مدد دهد ، عن قریب آن نفس‌لوّامه نفس‌مطمئنّه گردد تا خطاب ربّانی‌بنعت‌اکرام واعزاز اورا استقبال کند که: «یا ایّتها النّفس المطمئنّة ارجعی الی ربّك » ای نفس مطمئنّه و بصحبت ما آرامیده وآسوده، تا امروز از راه نفس‌آمدی اکنون از راه دل درآی تا بما رسی. بـردرگاه ما دل‌را بارست و نیز هیچیز دیگر را بار نیست :

خون صدّیقان بپالودند وزان ره ساختند
جز بدل رفتن درآن ره یك قدم را بار نیست .

آنکه چون‌بما رسیدی این خلعت یابی که : «**وجوه یومئذ ناضرة الی ربّها ناظرة** » مثل بندهٔ مؤمن مثل بازست . باز را چون بگیرند و خواهند که شایستهٔ

دست شاه گردد مدّتی چشم او بدوزند، بندی برپایش نهند، درخانه ای تاریك باز دارند، از جفتش جدا کنند، یکچندی بگرسنگیش مبتلا کنند تا ضعیف و نحیف گردد ووطن خویش فراموش کند و طبع گذاشتگی دست بدارد. آنگه بعاقبت چشمش بگشایند، شمعی پیش وی بیفروزند، طبلی ازبهروی بزنند، طعمهٔ گوشت پیش وی نهند، دست شاه مقرّ وی سازند. با خود گوید: در کلّ عالم کرا بود این کرامت که مراست؟ شمع پیش دیدهٔ من، آواز طبل نوای من، گوشت مرغ طعمهٔ من، دست شاه جایِ من! برمثال این حال چون خواهند که بندهٔ مؤمن راحلّهٔ خلّت پوشانند وشراب محبّت نوشانند، باوی همین معامله کنند. مدّتی درچهارد یوارلحد بازدارند، گیرائی از دست و روائی ازپای[1] بستانند، بینائـی از دیده بردارند، روزگاری برین صفت بگذارند؛ آنگه ناگاه طبل قیامت بزنند، بنده از خـاك لحدسر برآرد، چشم بگشاید، نور بهشت بیند. «یسعی نورهم بین ایدیهم» دنیا فراموش کند، شراب وصل نوش کند، برمائدهٔ خلد بنشیند؛ چنانکه آن باز چشم باز کند خود را بردست شاه بیند، بندهٔ مؤمن چشم باز کند، خود را بمقعد صدق بیند؛ سلام ملك شنود، دیدار ملك بیند. بنده میان طوبی وزلفی وحسنی شادان ونازان، درجلال و جمال حقّ نگران. اینست که ربّ العالمین فرمود: «**وجوه یومئذ ناضرة الی ربّها ناظرة**» رویهای مؤمنان ومطیعان، رویهای صدّیقان وشهیدان، رویهای عاشقان و مشتاقان؛ چون ماه درفشان، چون آفتاب رخشان، شادان ونازان می نگرند بخداوند جهانیان، نوازندهٔ دوستان، ودلگشای مشتاقان. خوش روزی که روزوصالست، شادی آن روز بی پایانست، دولت آن روز بیکرانست. روز برّ وافضال، روزعطا ونوال، روز نظر ذوالجلال، روز شادی وپیروزی، رهی باقی ومولی ساقی، و از جناب کرم ندای کرامت روان، که: «الدّار دار کم واناجار کم».

پیر طریقت گفت: «بهرهٔ عارف در بهشت سه چیز است: سماع و شراب ودیدار. سماع را گفت: «فهم فی روضة یحبرون»، شراب را گفت: «وسقیهم ربّهم شراباً طهوراً». دیدار را گفت: «**وجوه یومئذ ناضرة الی ربّها ناظرة**» سماع بهرهٔ

۱ـ ج: قدم.

گوش ، شراب بهرهٔ لب ، دیدار بهرهٔ دیده. سماع واجدان را ، شراب عاشقان را ، دیدار محبّان را . سماع طرب فزایـد ، شراب زبان گشاید ، دیدار صفت رباید . سماع مطلوب نقد کند، شراب راز جلوه کند، دیدار عارف را فرد کند. سماع را هفت اندام رهی . گوش چون ساقی‌اوست ، شراب همه نوش ، دیدار را زیر هرموئی دیده‌ای روش .



٧٦ - سورة الانسان (الدهر) - مكية

النوبة الاولى

قوله‌تعالی : « بسم الله الرّحمن الرّحیم » بنام‌خداوند فراخ بخشایش‌مهربان.

«هل اتیٰ علی الانسان» باش ورآمد برمردم « حین من الدّهر » هنگامی ازگیتی « لم یکن شیئاً مذکوراً (١) » که اوچیزی یاد کرده ویاد کردنی نبود.

« انّا خلقنا الانسانَ » بیافریدیم ما این مردم را « من نطفة امشاج » از نطفه‌ای آمیخته « نبتلیه » ما می‌آزمائیم او را « فجعلناه سمیعاً بصیراً (٢) » او را شنوائی بینا کردیم.

« انّا هدیناه السّبیلَ » ما راه نمودیم مردم را وبر راه داشتیم. « امّا شاکراً وامّا کفوراً (٣) » هریکی‌را راهی نمودیم ، ازدوراه ، یا سپاس‌دار یا ناسپاس.

« انّا اعتدنا للکافرینَ » ساختیم ما کافران را « سلاسل واغلالاً وسعیراً (٤) » زنجیرها وغلها وآتش.

« انّ الاَبرار یشربونَ » نیکان ومهربانان می‌آشامند[1] « من کأس » ازجامی [پرمی] « کان مزاجها کافوراً (٥) ». جامی که‌آمیغ آن کافوراست.

« عیناً یشرب بها عبادُالله » ازچشمه ای که می‌آشامند[2] از آن بندگان الله « یفجّرونها تفجیراً (٦) » می‌روانند آن‌روانیدنی[3] [چنانکه‌الله‌خواهد دربالاونشیب].

« یوفونَ بالنّذر » پذیرفته‌ها ودر دل کرده‌هامیگزارند « ویخافونَ یوماً » و می ترسند از روزی « کان شرّه مستطیراً (٧) » کـه بدآن روز هر جائی و بهر کسی رسد.

« ویطعمون الطّعام علی حبّه » وطعام دهند در وقت نیاز وتنگی « مسکیناً ویتیماً واسیراً (٨) » درویش را ، وبی پدر را ، و زندانی وگرفتار را.

---

١ و ٢ـ الف : آشمند   ٣ ـ الف : می ربایند آن را ربانیدنی.

«انّما نُطْعِمُکُمْ لوجه‌اللّه» [دردلهامیگویند]: شما را که طعام میدهیم[٤] ازبهر خدامیدهیم، امیددیدارو‌پاداش‌اورا. «لانُریدُمنْکُمْ جزآءً ولاشُکُوراً(٩)»[دردل‌خود می‌گویند] : ازشما پاداش نمی‌خواهیم و نه سپاس داری و نه باز گفت.

«انّا نَخافُ من ربّنا» مامی‌ترسیم ازخداوندخویش «یَوْماً عَبُوساً قَمْطَریراً(١٠)» در روزی ترش صعب سخت.

«فَوَقیٰهم اللّهُ» باز داشت الله ازیشان «شَرَّ ذلك الیوم» بد آن روز «ولقّٰیهم نَضْرَةً وسُرُوراً (١١)» وایشان را داد تازگی روی وشادی دل.

«و جزاهم بما صَبَروا» و پاداش داد ایشان را بشکیبائی که می کردند «جنّةً وحریراً(١٢)» بهشت وجامهٔ حریر.

«متّکئینَ فیهاعلی الارآئك» تکیه زدگان درآن بهشت برحجله‌ها« لایَرَوْنَ فیها شَمْساً و لازَمْهَریراً (١٣)» نه آفتاب بینند درآن ونه سرما.

«ودانیَةً علیهم ظلالُها» نزدیك بایشان سایه های آن «وذُلّلَت قُطُوفُها تَذْلیلًا (١٤)» وچیدن‌میوه‌هادستها را نزدیك و آسان.

«ویُطٰافُ علیهم» ومی گردانند برسرهای‌ایشان «بِاٰنیَة من‌فضّة» پیرایه‌های سیمین «واکواب کانَتْ قواریراً (١٥)» و پیرایه ها ازآبگینه.

«قواریرَ من‌فضّة» آبگینه هائی‌که گوئی سیم است «قَدّروهاتقدیراً (١٦)» بایست ایشان براندازهٔ شراب راست کرده‌اند.

«ویُسْقَوْنَ‌فیها کأساً» می آشامانندایشان‌رامی‌ازجام «کانَ‌مزاجُهاز نْجَبیلاً(١٧)» آمیغ آن می‌زنجبیل است.

«عَیْناً فیهاتُسَمّیٰ سَلْسَبیلاً(١٨)» چشمه ای است در بهشت که آن را سلسبیل خوانند.

«ویَطُوفُ‌علیهم» و بخدمت می گردد بر ایشان «وِلْدانٌ» غلامانی چون کودکان نوزاد «مُخَلّدونَ» آراستگان جاوید جوان «اذا رأیْتَهُمْ» چون‌ایشان

٤ – الف : می طعام دهیم ٥ – الف : پر کنده.

را بینی «حَسِبْتَهُم لؤلؤاً منثوراً» پنداری که مرواریداند شطره گسسته ودر بهشت پرا کنده .

«واذا رأیتَ ثَمَّ» و چون[١] بینی آنجا «رَأَیْتَ نَعیماً و مُلْكاً کبیراً (٢٠)» نازبینی و پادشاهی جاوید .

«عالِیَهُم» زورین[٢] جامهٔ ایشان «ثیابُ سُندُسٍ خُضْرٌ» جامه های سندس سبز «واسْتَبْرَقٌ» و دیبای ستبر «وحُلّوا اَساورمن فضّة» و زیور کنند برایشان دستینه های سیمین «وسَقَیهُم ربُّهم» وآشامانندایشان‌را خداوندایشان «شراباًطهوراً (٢١)» شرابی پاك .

«انّ هذا کان لکم جزآءً» این‌شمارا پاداش‌است «وکان سَعْیُکُم مشکوراً (٢٢)» ورنج که می‌بردید پذیرفته وپسندیده واین پاداش سپاسداری آن .

«انّا نحن نزّلْنا علیكَ القرآن تَنزیلاً (٢٣)» ما که مائیم، فرو فرستادیم‌برتو این قرآن فرو فرستادنی .

«فاصْبِرْ لحُکْمِ ربّك» شکیبائی کن داوری کردنی خداوند خویش را بنام او «ولاتُطِعْ منهم آثماًاَوْ کَفوراً (٢٤)» وازیشان نه‌بزه کار دروغ زن رافرمان بر، و نه ناسپاس ناگرویده را .

«واذْکُراسْمَ ربّك» ویاد کن‌خداوندخویش‌را بنام او «بُکْرَةً واَصیلاً (٢٥)» بامداد وشبانگاه .

«ومن اللّیل فاسْجُدْلَهُ» وازشب‌لختی‌نماز کن اورا «وَسَبّحْهُ لَیْلاً طویلاً (٢٦)» وشبهای دراز اورا پرست وستای .

«انّ هؤلآءِ یُحِبّونَ العاجلةَ» ایشان این جهان شتابنده را دوست می دارند «ویَذَرُونَ وَرآءَهم یوماً ثقیلاً (٢٧)» و پیش خویش را روزی گران می‌گذارند فراموش کرده .

«نَحْنُ خَلَقْناهُم» ماآفریدیم ایشان را «وشَدَدْنا اَسْرَهُم» و آفرینش ایشان

١ـ الف : وکه .

---

١)زورین بروزن و معنی زبرین است .

سخت ببستیم تا آفرینش و اندامان بر جای می بود. «واذاشئنا» واگر خواهیم «بدّلنا امثالهم تبدیلاً (۲۸)» ایشان را بچون ایشان جز ازایشان بدل کنیم.

«انّ هذه تذکرةٌ» این پیغام یاد کردی است «فمن شاءَ اتّخذالی ربّه سبیلاً (۲۹)» تا هر که خواهد بسوی خداوند خویش راهی گیرد.

«وماتشاؤن الّاان یشاءالله» ونخواهید مگر که الله خواهد «انّ الله کان علیماً حکیماً (۳۰)» الله دانائی است راست دانش راستکار.

«یُدخل من یشاءُ فی رحمته» می درآرد اورا که خواهد دربخشایش خویش «والظّالمین اعدّلهم عذاباً الیماً (۳۱)» وستمکاران را ساخت عذابی درد نمای.

النوبة الثانية

این سوره هزاروپنجاه وچهارحرفست. دویست وچهل کلمت، سی ویك آیت. مجاهد و قتاده گفتند: این سوره مدنی‌است، به مدینه فرو آمده. عطا گفت: مکّی‌است به مکه فروآمده. حسن گفت و عکرمه: یك آیه ازین سوره به مکه فرو آمد: «فاصبرلحکم ربّك و لا تطع منهم آثماً اوکفوراً» و باقی به مدینه فرو آمد. قومی گفتند: ازاوّل سوره تا «انّانحن نزّلنا الیك القرآن» به مکه فروآمد وباقی به مدینه؛ و درین سوره سه آیت منسوخ است: اطعام اسیرالمشرکین منسوخ بآیة‌السّیف. «فاصبرلحکم ربّك» معنی‌الصّبر منسوخ بآیة‌السّیف. «فمن شاء اتّخذ الی ربّه سبیلاً» منسوخ بقوله: «وماتشاؤن الّا ان یشاءَ الله». و عن ابی بن کعب قال: قال رسول‌الله(ص): «من قرأسورة «هل اتی[۱]» کان جزاؤه علی‌الله جنّة وحریراً

قوله: «هل اتی علی الانسان» هذا استفهام تقریروالمعنی: الم یأت؛ وقیل: «هل» هاهنا بمعنی قد، وهی کلمة توضع موضع التّقریر کماتقول لانسان قدکافانه علی جنایة هل وفیتك ماتستحقّه؟، نظیره قوله: «هل ثوّب الکفّارماکانوایفعلون». و «الانسان» آدم (ع). «حین من الدّهر» ای ــ قداتی علیه زمان من الدّهرلم یکن له ذکر

الف: الانسان

وان كان شيئاً لانّه كان تراباً وطيناً اوّلاً لا يذكر ولا يعرف ولا يدرى ما اسمه ولا ما يراد به ثمّ نفخ فيه الرّوح فصار مذكوراً للخلق والملائكة معروفاً لهم . روى فى التّفسير: انّ **آدم** كان مطروحاً بين **مكة** و **الطائف** جسداً لاروح فيه اربعين سنة، ثمّ من حمإ مسنون اربعين سنة ، ثمّ من صلصال اربعين سنة، ثمّ خلقه بعد مائة وعشرين سنةً . وروى انّ عمر سمع رجلاً يقرأ هذه الآية : «**لم يكن شيئاً مذكوراً** » فقال عمر : ليتها تمّت، يريد ليته بقى على ما كان. وقيل : **الانسان** بنو آدم، والحين مدّة لبثه فى بطن امّه تسعة اشهر الى أن صار شيئاً مذكوراً . ويحتمل انّ « **الانسان** » عامّ و « **حين من الدّهر** » زمان ، فترة الرّسل بعد **عيسى** (ع) . « **لم يكن شيئاً مذكوراً** » اى ـ لم يذكروا بوحى ولا بعث اليهم رسول فى تلك المدّة .

« **انّا خلقنا الانسان** » يعنى: اولاد آدم « **من نطفة** » اى ـ منىّ الرّجل ومنىّ المرأة « **امشاج** » اخلاط يعنى: ماء الرّجل وماء المرأة يختلطان فى الرّحم فيكون منهما الولد؛ فماء الرّجل ابيض غليظ وماء المرأة اصفر رقيق ، فايّهما علا صاحبه كان الشّبه له . وما كان من عصب وعظم فمن نطفة الرّجل وما كان من لحم ودم فمن ماء المرأة . وفى الخبر: « ما من مولود الّا وقد ذرّ على نطفته من تربة حفرته كلّ واحد منهما مشيج بالآخر. و«**امشاج**» جمع مشيج، وقيل: جمع مشج ؛ يقال: مشجتُ الشىء اى خلطته . و وصف النّطفة بالامشاج وهى جمع لانّ النّطفة فى معنى النّطف، كما انّ الانسان فى معنى الانس، لانّهما جميعاً من اسماء الاجناس . وقال **ابن مسعود** : الامشاج : العروق الّتى ترى فى النّطفة . وقال **الحسن**: من نطفةٍ مشجت بدم وهو دم الحيضة، فاذا حبلت ارتفع الحيض . وقال **قتادة** هى اطوار الخلق نطفة ثمّ علقةً ثمّ مضغةً ثمّ عظماً ثمّ يكسوه لحماً ثمّ ينشئه خلقاً آخر . وقال **ابن عيسى** : الامشاج الاخلاط من الطّبايع الّتى رُكب عليها الحيوان من الحرارة والبرودة والرّطوبة واليبوسة . «**نبتليه** » اى ـ نختبره بالأمر والنّهى . و قيل : فيه تقديم وتأخير اى ـ « **جعلناه سميعاً بصيراً** » ، لنبتليه لانّ الابتلاء لا يقع الّا بعد تمام الخلقة ، والله عزّ وجلّ يبتلى ليخرج ما علم من عبده فيراه ويريه .

« **اناهديناه السّبيل** » اى ـ بيّنّاله سبيل الحقّ و الباطل والهدى والضّلالة وعرفناه طريق الخير والشرّ. كقوله : « وهديناه النّجدين » . « **امّاشاكراً** » بتوفيقنا ايّاه « **وامّا كفوراً** » بخذلاننا ايّاه ، اى ـ خلقناه شقيّاً او سعيداً على ما اردناه. وقيل: معنى الكلام الجزاء ، يعنى: بيّنّا لهم الطّريق ان شكر او كفر والشّاكر المؤمن، شكر المنعم نعمته فعبده؛ والكفور: الكافر كفر المنعم نعمته فعبد غيره. والشّكر فى **القرآن** بمعنى الايمان كثير، والكفران بمعنى الكفر كثير ، وهو صريح فى قوله تعالى : « ان تكفروا فانّ الله غنىّ عنكم » الى قوله : « يرضه لكم » ثمّ بيّن ما للفريقين . فقال :

« **انّا اعتدنا للكافرين سلاسل** » يعنى : فى جهنّم كلّ سلسلة سبعون ذراعاً . قرأ **نافع** و **الكسائى** و **ابوبكر عن عاصم** : « **سلاسلاً** »و« **قواريراً** » **قواريراً** كلهنّ باثبات الالف فى الوقف وبالتّنوين فى الوصل. و قرأ **ابن كثير** : « **قوارير** الاولى بالالف فى الوقف ولاتنوين فى الوصل و **سلاسل** و **قوارير** الثّانية بلا الف ولاتنوين . وقرأ **ابوعمرو** و **ابن عامر** و**حفص**: **سلاسلاً** و**قوارير** الاولى بالالف فى الوقف و بغير تنوين فى الوصل و **قوارير** الثّانية بغير الف ولاتنوين و« **اغلالاً** » جمع غلّ وهو القيد الّذى يجمع اليمين والعنق « **وسعيراً** » نارموقدة .

« **انّ الابرار** » يعنى: المؤمنين الصّادقين فى ايمانهم، المطيعين لربّهم، واحدهم بارّ، مثل شاهد واشهاد وناصر وانصار، وبرّ ايضاً مثل نهر وانهار« **يشربون** » فى الآخرة « **من كأس** » فيه شراب، اى ـ خمر يأخذونها « **كأساً** » ويردّونها اناءً « **كان مزاجها كافوراً** » اى ـ يمزج لهم بالكافور لبرده و عذوبته وطيب عرفه. وقيل : يخلط برائحة الكافور ويختم بالمسك . و قال اهل المعانى : اراد كالكافور فى بياضه وطيب ريحه و برده ، لانّ الكافور لايشرب كقوله : « حتّى اذا جعله ناراً » اى ـ كنار. وقال **ابن كيسان** : طيبت بالكافور والمسك والزّنجبيل. وقال **الواسطى** : لمّا اختلفت احوالهم فى الدّنيا اختلف اشربتهم فى الآخرة . و كأس الكافور برّدت الدّنيا فى صدورهم وقوله :

« **عيناً** » نصب على البدل من الكافور. وقيل: نصب على الحال، وقيل : نصب

على المدح . وقيل : من عين . وقوله: « **بها** » الباء زيادة وصلة، اى- يشربها . و قيل الباءِ بمعنى: من، اى- يشرب منها « **عبادالله يفجّرونها تفجيراً** » اى - يشقّقونها فى جنانهم ومنازلهم ويقودونها حيث شاؤا من قصورهم وغرفهم كمن يكون له نهر فى الدّنيا يفجرها هنا وهاهنا الى حيث يريد . و قيل : هى عين فى دارالنّبى(ص) تفجر الى دور الانبياءِ عليهم السّلام والمؤمنين ، ثمّ وصف هؤلاءِ و ذكر حالهم فى الدّنيا فقال تعالى :

« **يوفون بالنّذر** » قال **قتادة** . يعنى : بما فرض الله تعالى عليهم من الصّلوة والزّكوة والحجّ وغيرها من الواجبات . وقال **مجاهد** و **عكرمة** : اذا نذروا فى طاعة الله وفوابه. وفى الخبر عن رسول الله (ص) قال : « من نذر ان يطيع الله فليطعه ومن نذر ان يعصى الله فلايعصه» ونهى رسول الله (ص) عن النّذر وامر بالوفاءِ به ومعنى النّذر الايجاب . « **ويخافون يوماً** » اى - عقوبة يوم « **كان شرّه مستطيراً** » اى - فاشياً ممتدّاً منتشراً وهو يوم القيامة يقال استطار الصّبح اذا امتدّ وانتشر. قال **مقاتل** : كان شرّه فاشياً فى السّموات فانشقّت و تناثرت الكواكب و كوّرت الشّمس والقمر و فزعة الملائكة، وفى الارض نسفت الجبال وغارة المياه و تكسر كلّ شيء على الارض من جبل وبناء .

« **ويطعمون الطعام على حبّه** » اى - على حبّهم ايّاه وحاجتهم اليه فى حال الضّيق و الجوع و قلّة الطّعام . و قيل : على حبّ الاطعام . و قيل : على حبّ الله عزّوجلّ مسكيناً فقيراً لامال له ، و يتيماً صغيراً لااب له ، و اسيراً . قال **مجاهد** و **سعيد بن جبير** و **عطا** : هوالمسجون من اهل القبلة يحبس فى حقّ وقال **قتادة** : امرالله بالاسراءِ ان يحسن اليهم وان اسراءهم يومئذٍ لاهل الشّرك، فاخوك المسلم احقّ ان تطعمه . وقيل : الاسير : المملوك . وقيل : المرأة لقول النّبى(ص) اتّقوا الله فى النّساءِ فانّهنّ عندكم عوان .

ابن عباس گفت : اين آيت درشأن اميرالمؤمنين **على** (ع) فرو آمد وخاندان وى، وسبب آن بود كه **حسن** و**حسين** عليهما السّلام هردو بيمار شدند ، رسول خدا

(ص) بعیادت ایشان شد ، باجمعی یاران ، گفتند : «یا باالحسن لونذرت علی ولدیك نذراً » اگر نذری کنی برامید عافیت و شفای فرزندان مگر صواب باشد . علی (ع) نذر کرد که اگر فرزندان مرا ازین بیماری شفا آید و عافیت بود ، شکر آن را سه روز روزه دارم ، تقرّباً الی‌الله عزّوجلّ وطلباً لمرضاته . فاطمهٔ زهرا علیها السّلام همین کرد ، سه روز روزهٔ نذر برخود واجب کرد ؛ کنیز کی داشتند نام وی فضّه برموافقت ایشان همین نذر کرد ان برأسیّدایَ ممّا بهماصمت‌لله ثلثة ایّام شکراً . پس ربّ العالمین ایشان را عافیت و صحّت داد ، و ایشان بوفاء نذر بازآمدند و روزه داشتند ؛ ودرخانهٔ ایشان هیچ طعام نه که روزه کشایند. علی‌مرتضی(ع) ازجهودی خیبری ، نام وی شمعون قرض خواست . آن جهود سه صاع جوبقرض بوی داد . فاطمهٔ زهرا علیها السّلام از آن جو یك صاع بآسیا دست آرد کرد و پنج قرص از آن بپخت. وقت افطار فرا پیش‌نهادند تا خورند . مسکینی فرا[1] درسرای‌آمدآن ساعت و گفت :

السّلام علیکم یا اهل بیت محمد، مسکین من مساکین‌المسلمین ، اطعمونی اطعمکم‌الله من‌موائد الجنّة. سخن درویش بسمع علی (ع) رسید ، علی (ع)روی فرا فاطمه علیهما السّلام کرد ، گفت :

فاطم ذات المجد والیقین	یا بنة خیرالنّاس اجمعین
اما ترین‌البائس المسکین	قدقام بـالباب له حنین
یشکوالی الله و یستکین	یشکو الینا جایع حزین

فاطمه علیها السّلام اورا جواب داد :

امرك یا بن عمّ سمع طاعة	ما بی من لوم و لاضراعة
ارجو اذا اشبعت ذا مجاعة	الحق بالاخیار والجماعة
وادخل الخلدولی شفاعة

آنکه طعام که پیش نهاده بود ، جمله بدرویش دادند ، و بر گرسنگی صبر

۱ـ الف : بر .

کردند؛ تا دیگر روز **فاطمه** علیها السّلام صاعی دیگر جو آرد کرد واز آن نان پخت. چون شب درآمد، وقت افطار درپیش نهادند؛ یتیمی ازاولاد مهاجران بردر بایستاد[1]. گفت: السّلام علیکم یا اهل بیت **محمد**(ص)، یتیم من اولاد المهاجرین استشهد والدی یوم العقبة اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنّة. **علی** چون سخن آن یتیم شنید، روی فرا **فاطمه** کرد علیهما السّلام گفت:

فاطم بنت السّیّد الکریم قد جاءنا الله بذا الیتیم
من یرحم الیوم فهو رحیم موعده فی جنّة النّعیم

فاطمه علیها السّلام جواب داد:

انّی لاعطیه ولا ابالی و اوثر الله علی عیالی
امسوا جیاعاً و هم اشبالی اصغر هم یقتل فی القتال.

همچنان طعام که درپیش بود، جمله بیتیم دادند وخود گرسنه خفتند. دیگر روز آن صاع که مانده بود، **فاطمه** علیها السّلام آن‌را آرد کرد وبنان پخت وبوقت خوردن اسیری بردرسرای بایستاد گفت: السّلام علیکم یا اهل بیت النّبوّة اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنّة. آن طعام باسیر دادند، سه روز بگذشت که اهل بیت **علی** (ع) هیچ طعام نخوردند وبر گرسنگی صبر کردند وآن ماحضر که بود ایثار کردند، مرد درویش‌را ویتیم‌را واسیر‌را، تا ربّ العالمین درشأن ایشان آیت فرستاد: «**ویطعمون الطّعام علی حبّه مسکیناً و یتیماً واسیراً**».

قوله: «**انّما نطعمکم لوجه الله**» هذه حکایة عن عقود القلب والنّیّات، والقول هاهنا مضمر، یعنی: ویقولون فی انفسهم «**انّما نطعمکم لوجه الله**» ای ـ لطلب ثوابه ولرؤیته «**لانرید منکم جزآءً**» ای ـ مکافاة «**ولاشکوراً**» ای ـ شکراً، یعنی: ولاان یثنی به علینا. الشّکور مصدر کالعقود والدّخول والخروج. قال **مجاهد** و **سعید بن جبیر**: انّهم لم یتکلّموا به ولکن علم الله ذلك من قلوبهم فاثنی علیهم.

«**انّا نخاف من ربّنا یوماً**» ای ـ عقوبة یوماً «**عبوساً**» ای ـ ضیّقاً کریهاً تعبس فیه الوجوه من هوله وشدّته ونسب العبوس الی الیوم کمایقال: یوم صائم ولیل

---

۱ ـ الف: بنستاد.

نائم، وقیل: وصف الیوم بالعبوس ممّافیه من الشدّة . « **قمطریراً** » شدیداً غلیظاً اشدّ مایکون من الایّام واطوله فی البلاءِ . سئل **الحسن** عن القمطریر، فقال : سبحان الله ما اشدّ اسمه و هواشدّ من اسمه؛ و قیل : العبوس والقمطریر کلاهما من صفة وجه الانسان فی ذلك الیوم؛ العبوس بالشّفتین والقمطریر بقبض الجبهة والحاجبین .

« **فوقیهم اللّٰه شرّ ذٰلك الیوم** » یعنی الّذین یخافون «**ولقّیٰهم نضرةً وسروراً**» ای ـ اعطاهم « **نضرةً** » فی وجوههم و «**سروراً**» فی قلوبهم .

«**وجزاهم بماصبروا**» علی طاعة الله واجتناب معاصیه وقیل : علی ماصبروا علی الفقر والصّوم والجوع . و فی الخبر سئل رسول الله (ص) عن الصّبر . فقال : « الصّبر اربعة : اوّلها الصّبر عند الصّدقة الاولیٰ، والصّبر علیٰ اداءِ الفریضة [۱] ، والصّبر علی اجتناب محارم الله ، والصّبر علی المصائب »

قوله : «**جنّةً وحریراً**» قال **الحسن** : ادخلهم الجنّة والبسهم الحریر . کقوله : « ولباسهم فیها حریر » . وقیل : حریر الجنّة اوراق‌الاشجار . وقیل : الحریر کنایة عن لین العیش.

« **متّکئین فیها** » ای ـ فی الجنّة « **علی الارائك** » ای ـ علی السّرور فی الحجال ولایکون اریکة الّا اذا اجتمعا . قال **مقاتل** : الارائك‌السّرور فی‌الحجال من الدّر والیاقوت موضونة بقضبان الذّهب والفضّة والوان الجواهر . وقیل : الاریکة مایتّکاء علیه «**لایرون‌فیهاشمساً ولازمهریراً**» ای ـ قیظاً ولاشتآءً . قال **قتادة** : علم الله سبحانه انّ شدّة الحرّ یوذی‌وشدّة البرد یوذی . «**فوقیهم اللّٰه**» اذٰیهما جمیعاً . وقال **مقاتل** : الزّمهریر:شیء مثل رؤس الابر ینزل من السّماءِفی‌غایة البرد ، وفی‌الخبر عن النّبی (ص) قال : اشتکت النّار الی ربّها فقالت أکل بعضی بعضاً ، فنفّسی فاذن لها فی کلّ عامّ بنفسین نفس فی الشّتاءِ ونفس فی‌الصّیف، فاشدّ ماتجدون من البردمن زمهریر جهنّم واشدّ ماتجدون من الحرّ من حرّها . روی عن **ابن‌عباس** قال : فبینا اهل‌الجنّة فی‌الجنّةاذا رأو ضوءً کضوءِ الشّمس وقداشرقت‌الجنان‌لها فیقول‌اهل‌الجنّة: یا **رضوان** قال‌ربّناعزّوجلّ:«**لایرون‌فیهاشمساًولازمهریراً** » فیقول‌لهم **رضوان** :لیست

۱ ـ الف : الفرائض .

هذه بشمس ولاقمر ولكن هذه **فاطمة وعليّ** ضحكا ضحكاً إشرقت الجنان من نور ضحكهما وفيهما انزل الله تعالى : «**هل اتىٰ على الانسان حين من الدّهر** » الى قوله : «**وكان سعيكم مشكوراً** » .

«**ودانية**» منصوب عطفاً على قوله : « **متّكئين** » . وقوله : «**عليهم ظلالها**» اى ـ قربت اشجار الجنّة منهم حتّى صارت كالمظلّة عليهم وان لم يكن هناك شمس « **وذلّلت قطوفها تذليلاً** » اى ـ ادنيت ثمارها لهم يتمكّنون من قطافها على الحال الّتى هم عليها قياماً وقعوداً ومضطجعين تدنّى. اليهم. قال **مجاهد** : ارضى ارض الجنّة من ورق وترابها المسك واصول شجرها ذهب وافنانها لؤلؤ و زبرجد و ياقوت والثّمر تحت ذلك، فمن أكل قائماً لم يوذه ومن أكل قاعداً لم يوذه و من أكل مضطجعاً لم يوذه ؛ فذلك قوله عزّوجلّ : «**وذلّلت قطوفها تذليلاً**».

« **ويطاف عليهم بانية من فضّة** » اى ـ يدير عليهم خدمهم كؤس الشّراب وهى من فضّة وقيل : اوانى بيوتهم من فضّة . « **واكواب** » جمع كوب و هوالابريق لاعُروة له، وقال **مجاهد** : هى الاقداح «**كانت قواريراً** » «**قوارير من فضّة**» اى ـ لها بياض الفضّة و صفاء القوارير ' يرى مافى داخلها من خارجها و الاختيار ترك الصّرف فى قوارير ومن صرف الاوّل فلكونه رأس آية مرافقة للآيات الّتى تقدّمت وتأخّرت، و من صرف الثّانى ايضاً فقد اتّبع اللّفظ اللّفظ على عادة العرب كقولهم : جحر ضب خرب. قوله : « **قدّروها تقديراً** » اى ـ جعلت الاكواب على قدر ريّهم، اى ـ لاتزيد على مقدار شربهم ولاتنقص، اى ـ قدّرها لهم السّقاة والخدم الّذين يطوفون عليهم يقدّرونها، ثمّ «**يسقون**» وقيل : قدّروا فى انفسهم شيئاً وتمنّوه فكان كما تمنّوه .

«**ويسقون فيها** » اى ـ فى الجنّة «**كاساً**» من خمر كان «**مزاجها زنجبيلاً**» يشوّق و يطرب والزّنجبيل ممّا كانت العرب تستطيبه جدّاً فوعدهم الله تعالى : انّهم يُسقون فى الجنّة الكأس الممزوجة بزنجبيل الجنّة ، ولايشبه زنجبيل الجنّة زنجبيل الدّنيا، زنجبيل الجنّة لامرارة فيها ولاعفوصة .

قال **ابن عباس** : كلّ ما ذكر الله فى **القرآن** ممّا فى الجنّة وسمّاه له فى الدّنيا مثل. وقيل: هو عين فى الجنّة يوجد منها طعم الزّنجبيل يشربها المقرّبون صرفاً و

تمزج لسائر اهل الجنّة. قال **ابن عیسی** اذامزج الشّراب بالزّنجبیل فاق فی الا لذاذ «**عیناً فیها تسمّی سلسبیلاً**» ای ـ یسقون من عین فی الجنّة **تسمّی سلسبیلاً**» ای ـ سلسلة منقادة لهم جدیدة الجریة یصر فونها حیث شاؤا. وقیل: طیّبة الطّعم والمذاق، تقول: هذا شراب سلسل وسلسال وسلسبیل. قال **مقاتل بن حیّان**: سمّیت سلسبیلاً لانّها تسیل علیهم فی الطّرق وفی منازلهم تنبع من اصل العرش من جنّة عدن الی اهل الجنان و شراب الجنّة علی برد الکافور وطعم الزّنجبیل و ریح المسک وقال **الزّجاج**: سمّیت سلسبیلاً لانّها فی غایة السّلاسة تتسلسل فی الحلق. و معنی قوله: «**تسمّی**» ای ـ توصف لانّ اکثر العلماء علی انّ سلسبیلاً، صفة لا اسم وفی تفسیر **ابن المبارک** معناه: سل سبیلاً الیها ای ـ سل الله الیها سبیلاً، فیحتمل ان تکون العین مسمّاةً بهذه الجملة ویحتمل ان یکون الکلام قدتمّ علی قوله «**تسمّی**» ای ـ تذکر ثمّ استأنف فقال: سل سبیلاً و اتّصاله فی المصحف لایمنع صحّة هذا التّأویل لکثرة امثاله.

«**ویطوف علیهم ولدان مخلّدون**» ای ـ غلمان ینشئهم الله لخدمة المؤمنین وقیل: هم الاطفال لتسمیتهم ولداناً من الولادة «**مخلّدون**» ای ـ دائمون لایموتون و لا یهرمون و قیل: «**مخلّدون**» ای ـ محلّون علیهم الحلیّ مشتقّ من الخلدة وهی جماعة الحلیّ. و قیل: **مخلّدون**»، مقرّطون مستورون. «**اذا رأیتهم حسبتهم**» لبیاضهم وحسنهم «**لؤلؤ منثوراً**» واللّؤلؤ اذا نثر من الخیط علی البساط کان احسن منه منظوماً. وقیل: انّما شبّهوا بالمنثور لانتشارهم فی الخدمة ولو کانوا صفّاً لشبّهوا بالمنظوم، وقیل: معناه کانّهم خلقوا من اللّؤلؤ المنثر لصفاء الوانهم ورقّة ابدانهم. و فی التّفسیر: مامن انسان من اهل الجنّة الّا ویخدمه الف غلام.

«**واذا رأیت ثمّ**» یعنی: الجنّة «**رأیت نعیماً وملکاً کبیراً**»، و قیل: معناه «**واذا رأیت**» ببصرک الجنّة رأیت ثمّ نعیماً لایوصف وملکاً کبیراً یدوم ولاینقطع ادناهم منزلة من ینظر فی ملکه مسیرة الف عام یری اقصاه کمایری ادناه وقال **مقاتل و الکلبی**: هو انّ رسول ربّ العزّة من الملائکة لایدخل علیه الّا باذنه. وقیل: الملک الکبیر قوله: لهم مایشاؤن فیها.

«**عالیهم ثیاب سندس**» قرأ اهل **المدینة** و **حمزة**: عالیهم ساکنة الیاء مکسورة

الهاءِ، فيكون رفعاً بالابتداءِ وخبره «**ثياب سندس**». وقرأ الآخرون بنصب الياءِ وضمّ الهاءِ فيكون نصباً على الحال، اى ـ يطوف عليهم ولدان وعليهم ثياب سندس فيكون حالاً للولدان ويجوز ان يكون حالاً للابرار . و قيل: «**عاليهم**» اى ـ فوقهم «**ثياب سندس**» فيكون منصوباً على الظّرف والسّندس من الدّيباج والحرير مارقّ والاستبرق . ماغلظ . قرأ **نافع** و**حفص**: «**خضر و استبرق**» مرفوعين عطفاً على الثّياب. وقرأهما **حمزة و الكسائى** : مجرورين وقرأ **ابن كثير** و **ابو بكر** : خضر بالجرّ واستبرق بالرّفع ، وقرأ **ابو جعفر** واهل **البصرة** و **الشّام** : على ضدّه ، فالرّفع على نعت الثّياب والجرّ على نعت السّندس « **وحلّوا اساور من فضّة** » يجوز ان يكون صفة للابرار وان يكون صفة للولدان، ومعناه : لبسوا فى الجنّة « **اساور من فضّة** »؛ قيل: يوافق اسمه اسم الفضّة فى الدّنيا ولكن عينه اجل من عين الفضّة الّتى فى الدّنيا. وقال فى موضع آخر: «اساور من ذهب». قيل: الفضّة للخدم والذّهب للمخدوم . وقيل: الفضّة للرّجال والذّهب للنّساءِ، وقيل: يجمع بينهما، وقيل: فى يد كلّ واحد منهم ثلاثة اسورة واحد من فضّة وآخر من ذهب وآخر من لؤلؤ « **وسقيٰهم ربّهم شراباً طهوراً** » اى ـ طاهراً من الاقذار والاقذاء لم تدنّسه الايدى ولم تدسه الارجل كخمر الدّنيا. قال **ابو قلابة** و **ابراهيم**: يعنى انّه لايصير بولاً نجساً ولكنّه يصير رشحاً فى ابدانهم كريح المسك و ذلك انّهم يؤتون بالطّعام فاذا كان آخر ذلك اتوا بالشّراب الطّهور فيشربون فيطهر بطونهم ويصير ما اكلوا رشحاً يخرج من جلودهم اطيب من المسك الاذفر وتضمر بطونهم وتعود شهوتهم . وقيل: يطهّرهم من كلّ اذىً ومن كلّ غلّ وغشّ، كقوله : « ونزعنا مافى صدورهم من غلّ » و قال **جعفر** : يطهّرهم به عن كلّ شىءٍ سواه اذ لاطاهر من تدنّس بشىءٍ من الاكوان وقال بعضهم : صلّيت خلف **سهل بن عبدالله** **العتمة** فقرأ قوله : «**وسقيٰهم ربّهم شراباً طهوراً**» فجعل يحرّك فمه كانّه يمصّ شيئاً فلمّا فرغ من صلوٰته قيل له : اتقرأ ام تشرب ؟ـ قال: والله لولم اجد لذّته عندقرآءته كلذّتى عند شربه ما قرأته.

«**انّ هذا كان لكم جزآء** » اى ـ يقال لهم انّ هذا كان لكم جزاءً باعمالكم «**وكان سعيكم**» اى ـ عملكم فى الدّنيا بطاعة الله « **مشكوراً**» محموداً يثنى به عليكم

وقیل : عملکم مثاب علیه باکثر منه من قولهم دابّة شکور اذا اظهرت من السّمن فوق ماتعطی من العلف ، فالعمل المشکور ان یکون الثّواب علیه کثیراً .

« انّا نحن نزّلنا علیك القرآن تنزیلاً » ای - فرقنا انزاله فانزلناه آیةً بعد آیة فی سنین کثیرة .

« فاصبر لحکم ربّك » ای - ارض بقضائه واحبس نفسك علی حدّ الشّریعة علی ما امرتَ به من الاحکام « ولاتطع منهم آثماً او کفوراً » . الآثم : الفاجر، والکفور: المبالغ فی الکفر « او » هاهنا بمعنی الواو، کانه قال: ولاتطع منهم آثماً ولا کفوراً. قال قتادة : اراد بالآثم الکفور اباجهل ، وذلك انّه لما فرض علی النّبی (ص) وهو یومئذٍ بمکّة نهاه ابوجهل عنها و قال لئن رأیتُ محمداً یصلّی لاطانّ علی عنقه ؛ فانزل الله هذه الآیة . وقال مقاتل : اراد بالآثم عتبة بن ربیعة ، قال للنّبی (ص) : ان کنت صنعت ما صنعت لاجل النّساء فقد علمت قریش انّی من اجملها بناتاً فانا ازوّجك ابنتی و اسوقها الیك بغیر مهر، فارجع عن هذا الامر! و قوله : « او کفوراً » یعنی: الولید بن المغیرة ، قال للنّبی (ص) : یا محمد ان کنت صنعت ما صنعت من اجل المال ، فقد علمت قریش انّی من اکثرهم مالاً ، فانا اعطیك من المال حتّی ترضی فارجع عن هذا الأمر فانزل الله عزّوجلّ « ولاتطع منهم آثماً او کفوراً » .

« واذکر اسم ربّك بکرة واصیلاً » « بکرة » ای - صلوة الفجر و « اصیلاً » صلوة الظّهر و العصر .

« ومن اللّیل فاسجد له » صلوة العشائین « وسبّحه لیلاً طویلاً » ای - التّطوّع بصلوة اللّیل ، و قیل : المراد به الادامة علی ذکر الله فی الاوقات کلّها .

« انّ هؤلآء » یعنی: کفّار مکة « یحبّون العاجلة » ای - الدّار العاجلة وهی الدّنیا ؛ « ویذرون وراءهم » یعنی : امامهم وقدّامهم ، کقوله : « وکان و راءهم ملك ومن ورائهم برزخ » « یوماً ثقیلاً » ای - یترکون الاستعداد لیوم ثقیل شدید عقوبته علی الکافرین و هو یوم القیامة .

« نحن خلقناهم وشددنا اسرهم » ای - خلقهم، یقال : اسر الرّجل احسن الاسر، ای - خلق احسن الخلق؛ وقیل: احکمنا خلقهم ومفاصلهم واوصالهم بعضاً الی

بعض بالعروق والعصب؛ وقيل: معناه حفظ عليهم مخارج حاجاتهم يمسكها متى شاءَ ويرسلها متى شاء. «**واذاشئنا بدّلنا امثالهم تبديلاً**» اى ـ اذا شئنا اهلكناهم وجئنا باشباههم فجعلناهم بدلاً منهم.

«**انّهذه**» اى ـ هذه السّورة وهذه الآيات تذكرة، اى ـ عظة وتذكير للخلق وتبيين ماهو خير لكم «**فمن شآءاتّخذ الى ربّه سبيلاً**» اى ـ الى ثواب ربّه بطاعته وايمانه وتوبته واتّباع رسله. «**سبيلاً**» اى ـ وسيلةً، ثمّ اخبر انّ ذلك ليس بموكول الى مشيّتهم فانّ المدار فيه على المشيّة القديمة فقال:

«**وماتشآؤن الّاان يشآءالله**» اى ـ لستم تشآؤن الّا بمشيّة الله انّ الامر اليه لااليكم. قرأ **ابن كثير** و **ابن عامر** و **ابوعمرو**: يشاؤن بالياءِ و قرأ الباقون بالتّاءِ «**انّالله كان عليماً**» عالماً بالمهتدى والضّالّ «**حكيماً**» فيما شاءَ بمن شاءَ.

«**يدخل من يشآء فى رحمته**» اى ـ فى جنّته وهو المؤمنون المطيعون، وقيل: يوفّق من يشآء لطاعته فى الدّنيا ويدخل الجنّة من يشاء منهم فى الآخرة. و قيل: «**فى رحمته**» اى ـ فى دينه. «**والظّالمين اعدّلهم عذاباً اليماً**» اى ـ و يعذّب الظّالمين الكافرين عذاباً وجيعاً.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «**بسم الله الرّحمن الرّحيم**» اسم جبّار توحّد فى آزاله بوصف جبروته وتفرّد فى آباده بنعت ملكوته. فازله ابده، وابده ازله. جبروته ملكوته، وملكوته جبروته. احدىّ الوصف، صمدىّ الذّات، سرمدىّ الصّفات، لايشبهه كفوء فى ذاته وصفاته. ولايستفزّه لهو فى اثبات مصنوعاته ولايعتريه سهو فى علمه وحكمته ولايعترضه لغو فى قوله و كلمته فهو حكيم لايلهو وعليم لايسهو. و كريم يثبت ويمحوا، فالصّدق قوله، والخلق خلقه والملك ملكه.

بنام او كه عقلها خيره درجلال وعظمت او، بنام او كه خردها سراسيمه درعالم مشيّت بى علّت او، بنام او كه برهان كبرياءِ او هم كبرياءِ او، دليل هستى او هم هستى او. بنام او كه عبارت ازمدح وثناءِاو بدستورى او، ياد داشت ويا دكرداو

بفرمان او . بنام او که طلب او بکشش او و یافت او بعنایت او . کدام تن بینی نه گداختهٔ قهراو ؟ و کدام دل بینی نه نواختهٔ لطف او؟ کدام جانست نه درمخلب بازعزّت او ؟ کدام سرست نه سرمست شراب محبّت او ، کدام چشم است نه منتظر دیدار او . کدام گوش است نه درآرزوی گفتار او . روبزاویهٔ درویشان گذری کن تا بینی سوزطلب او ، بکوی خراباتیان شوتا بینی دردنایافت او. در کلیسای ترسایان نشاط جست وجوی او ، در کنشت جهودان آرزوی یافت او ، درآتشگاه گبران درد واماندگی از او .

دل داده بسی بینم ودلدار یکی جوینده یار بی‌عدد، یار یکی.

الهی همه عالم ترا میخواهند . کارآن دارد که تا تو کرا خواهی بناز کسی که تو او را خواهی که اگر بر گردد زتو او را در راهی . قوله تعالی :

« **هل اتیٰ علی الانسان حین من الدّهر** » مفسّران گفتند : انسان اینجا **آدم** است «وحین من الدّهر» اشارتست بآن روزگار که جسدی بود بیروح میان **مکه** و **طایف** افکنده چهل سال، اگر کسی گوید: چه حکمتست درآن که **آدم** راچهل سال میان **مکه** و **طایف** چنان بگذاشت و درآفرینش وی مهلت افکند؟ - جواب آنست که: ظاهر **آدم** از گل بود ودر گل مهلت نمی‌بایست، امّادردل مهلت می‌بایست؛ نه مهلت قدرت میگوییم که مهلت حشمت میگوییم . **آدم** نه چون دیگر مخلوقات بود که آفرینش ایشان به کن فیکون تمام شد . **آدم** درآفرینش اصل بودودیگر مخلوقات تبع وی بود ، هرچه آفرید ازبهر **آدم** آفرید و **آدم** را از بهرخود آفرید « خلقتك فرداً لفرد ». درنهاد **آدم** دلی می‌باید که مراشناسد ، زبانی می بایدکه مرا ستاید ، دیده‌ای می باید که مرابینند، دستی می‌باید که کاس وصل گیرد، قدمی می‌باید که در راه ما رود . اگر بلحظتی درو جود آرم قدرت خود آشکارا کرده‌باشم، واگر سالها درمیان آرم حشمت وبزرگی وی پیدا کرده باشم ، وما حشمت دوستان خود آشکارا کردن دوسترا زآن داریم که قدرت خود نمودن، زهی دولت و کرامت که‌از درگاه عزّت روی به **آدم** نهاد که اورا بصد هزار ناز واعزاز در راه آورد وطراز راز « ان اللّه اصطفیٰ آدم » بر کسوت دولت او کشید. وخال اقبال « ونفخت فیه من روحی »

بر رخسار جمال صفوت او زد ، و خلعت رفعت «لما خلقت بیدی» در وی پوشید وبمقامیش رسانید که درصف صفوت بربساط شهود او را شراب محبّت داد . وزمناط ثریّا تامنقطع ثری امین حشمت اویست وملائکهٔملکوت‌را سجود اوفرمود و آنکه با اینهمه کرامت که با وی کرد حشمت ورتبت و منزلت وی پدید نیامد، تا خطاب «وعصی آدم» درویپیوست ؛ آنکه حشمت وی پیدا شد . زیرا که نواخت در وقت موافقت دلیل کرامت‌نبود، نواخت دروقت مخالفت دلیل‌عزّ و کرامت بود . آدم چون برتخت جمال و کمال بود، تاج‌اقبال برسر وحلّهٔ کرامت دربر ، چه عجب‌بود گرملك وفلك او را خدمت کنند؟عجب آن باشد که دروهدهٔ زلّت افتد ورقم «وعصی آدم» بروی کشند وآنکه باعصیان ومخالفت‌تاج «ثمّ اجتبیه ربّه» برسرخود بیند! مردی که عیال دارد وباوی درصحبت است،او‌نداند که عیال‌خودرادوست‌میدارد ، زیرا که آن محبّت پوشیدهٔ نعمت وصحبت است؛ باش‌تا فراق درمیان افتد،آنکه دوستی‌پدید آید. آدم‌دوست بود، لکن دوستی‌وی‌پوشیدهٔ نعمت بهشت بود ، زیرا که نه هر کجا نعمت بودآنجا دوستی بود.همه روم پر ازنعمت زروسیم استوآنجا ذرّه‌ای محبّت نه ؛ پس چون حجاب بهشت از پیش آدم برخاست ، حقیقت محبّت‌آشکارا گشت . ابلیس آنکه که ابلیس بود ، کس ندانست که ابلیس است و نه نیز خود دانست ، عابدی وساجدی می‌نمود، کمرخدمت بسته وچهره بآب موافقت شسته ؛ چون پایش بلغزید ، پدیدآمد که نه دوست است و نه بنده ؛ و آدم صفی دوست بود ، لکن سرّ دوستی درستر نعمت بود، چون پایش بلغزید پدیدآمد که هم دوست است وهم‌بنده .

«انّ الابرار یشربون من کأس کان مزاجها کافوراً» براستی که نیکان ونیك مردان فردا دربهشت شراب می آشامند ازجام لطف ، شرابی برنگ کافور ، ببوی مشك، شرابی براندازهٔ بایسته ، نه ازقدربایست چیزی کاسته ونه افزونی بسر آمده؛ کاسته ودربایسته ، هردو عیب است وبهشت ازعیب‌رسته .

«عیناً یشرب بها عباد الله یفجّرونها تفجیراً» چشمه‌ای از بوم بهشت روان وفرمان بهشتی بدو روان ، می‌رانند آن را چنانکه میخواهند آنجا که خواهند ؛

دربالا ودر نشیب، برقصور و غرف، بـر فرش وبساط، بـر سندس و استبرق روان، دریابنده[1] ورونده و بیجان، نه جامه ازو ترنه او را برهیچ کدر گذر، چشمها بر هم گشاده، کافور در زنجبیل وزنجبیل‌در کافور، این‌از برودت رسته، وآن ازحرارت دور؛ هریکی‌برحدّ اعتدال‌بداشته، نه‌مصنوع‌خلق‌ونه از خلق دریغ داشته؛ شراب بی کدرشارب بی‌سکر، ساقی دیده‌ور؛ شراب‌انس درجام قدس، درمجلس‌وجود، بربساط شهود، از دست‌دوست درعین عیان، بی هیچ زحمت درمیان. ای جوانمرد شراب آن شرابست که دست غیب درجام دل ریزد، دیدهٔ جان نوش کند:

واسکر القوم دور کاس   وکان سکری من المدیر.

قومی را شراب مست کرد، ومرا دیدار ساقی؛ لاجرم‌ایشان درآن مستی فانی شدند و من درین مستی باقی.

بزرگی را بخواب نمودند که: **معروف کرخی** گرد عرش طواف میکرد و **ربّ‌العزّة** فریشتگان رامیگفت: اورا شناسید؟ـ گفتند: نه‌ـ گفت: **معروف کرخی** است، بمهرما مست شده، تادیدهٔاوبرما نیاید هشیارنگردد:

آن راکه بدوستی ورامست کنند   عالم همه درهمّت وی پست کنند

دردوستیش نیستیی هست کنند   آنگه‌بشراب وصل‌سرمست کنند.

شراب دو است: یکی امروز، یکی فردا: امروز شراب ایناس و فردا شراب کاس؛امروز شراب ازمنبع لطف روان، فردا شراب طهور از کف رحمن.

«**سقیهم‌ربهم‌شراباً طهوراً**»، هرکرا امروز شراب محبّت نیست، فردا او را شراب طهور نیست؛ امروز شراب محبّت از کاس معرفت میآشامند وفردا شراب طهور درحضرت ملك غفور می‌نوشند، امروز شراب محبّت دربهشت عرفان، وفردا شراب طهور دربهشت رضوان. بهشت عرفان امروز دل عارفانست، دیوارش ایمان واسلام وزمینش اخلاص ومعرفت، اشجار تسبیح وتهلیل، انهار تقوی وتوکّل، دور وقصور از علم وزهد، غرفه ومنظر ازصدق ویقین، رضوانش رضا بقضا؛ هرکـرا امروز فردوس دل اوآراسته بطاعت وعبادت بود، فردا اورا فردوس‌رضوان بود؛ آن

۱ـ الف: دریا ونده.

فردوس که دیوار او ازسیم وزر ، زمین او از یاقوت وزبرجد ' تربت ازمشك وعنبر، انهار آب وشیر ومی وعسل ' شراب تسنیم ورحیق وسلسبیل ، طعام لحم طیر بر مائدهٔ خلد ، خدمتکاران ولدان وغلمان غمگسار حورا وعینا ' رفیقان **حبیب و خلیل** ' حریفان شهداء وصالحین، **صدّیق و فاروق و ذوالنّورین و مرتضی**؛ نشستگاه مساکن طیبّه، تکیه گاه سرر مرفوعه، تماشاگاه « مقعد صدق » وحظیرهٔ قدس، نظاره گاه جلال وجمال حقّ؛ فردا همهٔ مؤمنان حقّ رابه بینند ، امّاهریکی برقدرشناخت خویش بینند؛ انّ الله یتجلّی للمؤمنین عامّة ولابی بکر خاصّةً . چون کس را معرفت **بوبکر** نبود' کس را با او در دیدار شرکت نبود .

پیرطریقت گفت : « در دیدار بانبازی چه لذّت بود ؟ مجلسی باید از زحمت اغیار خالی ودوست متجلّی ونگرنده در دیده فانی ، آن چشم که درو نگرد هرگز فراکرده نبود ، آن دیده که اورا دیدبر آن دیده تاش نبود. خواندهٔ او هرگز بدبخت نبود ' نزدیك کردهٔ او را در دو گیتی جای نبود . مصحوب او را ببهشت حاجت نبود. مست او را جز ازو ساقی نبود « **وسقیهم ربّهم شراباً طهوراً** » .

۷۷ - سورة المرسلات - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« والمرسلات عُرْفاً (۱) » ببادهای فرو گشادهٔ پیاپی پیوسته .

« فالعاصفات عَصْفاً (۲) » خاصّه آن باد سخت کشتی شکن .

« والنّاشرات نشراً (۳) » وبفریشتگان آن کراسه گشایندگان خواندن‌را.

« فالفارقات فَرْقاً (٤) » خاصّه ایشان که پیغام خدای بر پیغامبران خدای می‌افکنند میان حقّ وباطل .

« فَالمُلْقِیات ذِکْراً (٥) » وخاصّه آن فریشتگان که قرآن می افکنند بردل و گوش پیغامبران .

« عُذْراً اَوْ نُذْراً (٦) » عذر بـاز نمودن را و آگاه کردن را .

« انّما تُوعَدونَ لَواقِعٌ (۷) » که آنچه شما را می ترس دهند، براستی که بودنی است .

« فاذا النّجُومُ طُمِسَتْ (۸) » آنگاه که ستارگان روشنائی آن بسترند .

« واذاالسّماءُ فُرِجَتْ (۹) » وآنگه که‌آسمان بگشایند و بشکافند .

« واذاالجبالُ نُسِفَتْ (۱۰) » وآنگه که کوهها ازبیخ بر کنند وبروانند .

« واذا الرّسُلُ اُقِّتَتْ (۱۱) وآنگاه که پیغمبران رابرهنگامی حاضر کنند .

« لِاَیِّ یَوْمٍ اُجِّلَتْ (۱۲) » وچه روز را وهنگام را حاضر کنند .

« لِیَوْمِ الفَصْلِ (۱۳) » روز داوری بر گشادن را .

« وماادریٰكَ مایَوْمُ الفَصْلِ (١٤) » وچه چیز ترا دانا کرد که روز داوری بر گشادن چه روزست ؟

« وَیْلٌ یَوْمَئذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ (۱۵) » ویل آن روز هردروغ زن گیران رابآن‌روز.

« اَلَمْ نُهْلِكِ الاوّلینَ (۱۶)» نه پیشینیانرا وپدران ایشان را تباه و نیست کردیم ومیرانیدیم ؟

« ثُمَّ نُتبِعُهُم الآخرین (۱۷)» وآنکه پسینانرابمرگ پس ایشان می‌بریم .

« کذٰلکَ نَفعَلُ بالمُجْرمینَ (۱۸) همچنان کنیم بااین بدان پس‌ایشان می‌بریم.

« وَیْلٌ یَوْمَئذٍ للمُکَذّبینَ (۱۹) » ویل آن روز دروغ زن کیران را .

« اَلَمْ نَخْلُقْکُمْ من ماءٍ مَهینٍ (۲۰) » نه شما را از آبی تنکن وخوارآفریدیم ؟

« فَجَعَلْناهُ فی قرارٍ مَکینٍ (۲۱)» آن آب را آرام دادیم درآرامکاهی نهفت .

« الیٰ قَدَرٍ معْلوم (۲۲) » تا باندازه ای دانسته وهنکامی نامزد کرده .

«فَقَدَرْنا» اندازه اندازه نهادیم [اندازهٔ آب را، اندازهٔ خون‌را ، اندازهٔ کوشت را] «فَنِعْمَ القادِرُونَ (۲۳) نیك مقدّر که مائیم .

« وَیْلٌ یَوْمَئذٍ للمُکَذّبینَ (۲۴) » ویل آن روز دروغ زن کیران را .

« اَلَمْ نَجْعَلِ الارضَ کفاتاً (۲۵) » زمین را نهان دارنده نکردیم تامی‌پوشد.

احیاءً وأمواتاً (۲۶) زندکان را ومردکان را .

« وَجَعَلْنا فیها رَواسیَ شامخات » و نه درآن کوههای‌بلند کران‌آفریدیم .

« وَاَسْقَیْناکُم ماءً فُراتاً (۲۷) ونه شما را آبی دادیم خوش کوارندهٔ آشامیدنی.

«ویلٌ یَوْمَئذٍ للمُکَذّبینَ (۲۸)» ویل آن روز دروغ زن کیران را.

« انطلقوا الی ما کُنتم به تُکَذّبونَ (۲۹) » روید بآنچه می دروغ شمردید .

« انطَلِقُوا » روید هین « الیٰ ظلٍّ ذی ثَلٰثِ شُعَبٍ (۳۰) » بسایهٔ سه شاخ .

«لاظَلیل» نه بازپوشنده و نه خنك « ولایُغْنی من اللَّهَب (۳۱) » و نه باز دارندهٔ تف وزبانهٔ آتش .

« انّها تَرْمی بشررٍ کالقَصْر (۳۲) » می‌اندازد آن زبانهٔ آتش هربرزه‌ای چون کوشکی .

«کانّه جِمالَةٌ صُفْرٌ (۳۳) » کوئی که شتران سیاه‌اند .

«وَیْلٌ یَوْمَئذٍ للمُکَذّبینَ (۳٤) » ویل آن روز دروغ زن کیران را .

« هذٰا یَوْمُ لاینطقونَ (۳۵) »آن آن روزست که هیچکس سخن نکوید .

«وَلا یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرونَ (٣٦)» ودستوری ندهند ایشان راتاجرم خویش بحجّت بپوشند وعذر دهند.

«وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبینَ (٣٧)» ویل آن روز دروغ زن گیران را.

«هذا یَوْمُ الفَصْلِ» ایشان را گویند این روز داوری بر گشادن است.

«جَمَعْناکُم وَالْاَوَّلینَ (٣٨)» شما را با هم آوردیم و ایشان را که پیش از شما بودند.

«فَاِنْ کانَ لَکُمْ کَیْدٌ فَکیدُون (٣٩)» اگر شما را دستانی‌است؟ بسازید؛ یاسازی توانید؟ بامن پیش آرید!

«وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبینَ (٤٠)» ویل آن روز دروغ زن گیران را.

«اِنَّ المُتَّقینَ فی ظِلالٍ وَعُیُونٍ (٤١)» پرهیز کاران درسایه‌هااند پای چشمه‌ها.

«وَفَواکِهَ مِمّا یَشْتَهُونَ (٤٢)» ومیوها ازهرچه آرزو کنند.

«کُلُوا وَاشْرَبُوا» میخورید ومیآشامید «هَنیئاً بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٤٣)» گوارنده باد و نوش بآن کردارنیکو که در دنیا می کردید.

«اِنّا کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ (٤٤)» ما پاداش چنین دهیم نیکو کاران‌را

«وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبینَ (٤٥)» ویل آن روز بدروغ زن گیران.

«کُلوا وتَمَتَّعُوا قلیلاً» میخورید وبرخوردار باشید روز گاری‌اندك «اِنَّکُم مُجْرِمُونَ (٤٦)» که شما بد کردارانید.

وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبینَ (٤٧) ویل آن روز بدروغ زن گیران

«وَاِذا قیلَ لَهُمُ ارْکَعُوا» وچون ایشان راگویند: نماز کنید «لا یَرْکَعُونَ» نماز نکنند.

«وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبینَ (٤٩)» ویل آن روز دروغ زن گیران را.

«فَبِاَیِّ حَدیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ (٥٠)» بکدام سخن پس این قرآن که بآن نمیگروند بخواهند گروید؟

النوبة الثانية

این سوره را دونام است، سورة المرسلات و سورة العرف. پنجاه آیتست صدوهشتاد ویك کلمت، هشتصد وشانزده حرف؛ جمله به **مکه** فروآمد ودرمکیّات شمرند. **عبدالله مسعود** گفت: من با رسول‌خدا (ص) بودم، لیلة‌الجنّ که این سوره بوی فروآمد **ابن‌عباس** گفت: همهٔ سوره مکّی‌است، مگریك آیت که به‌**مدینه**‌فرو آمد: «**واذا قیل لهم ارکعوا لایرکعون**».ـ دربن‌سوره‌نه‌ناسخ‌است‌ونه منسوخ. ودر فضیلت‌این‌سوره **ابی بن کعب**‌روایت کنداز **مصطفی**(ص) گفت:هرکه‌این‌سوره‌برخواند نام او در دیوان مؤمنان نویسند و گویند: این از مشرکان نیست. ـ در روزگار خلافت‌**عمر** مردی بیامد ازاهل‌**عراق** نام او**صبیغ** وازعمر ذاریات و مرسلات پرسید. **صبیغ** عادت داشت که‌پیوسته ازین معضلات‌آیات پرسیدی، یعنی که تا مردم درآن فرومانند. **عمر** او را دِرّه زد و گفت: لووجدتك محلوقاً لضربت‌الّذی فیه عیناك. اگر من ترا سرسترده یافتمی تراگردن زدمی. **عمر** این سخن ازبهر آن گفت که از رسول خدا (ص) شنیده بود درصفت خوارج که: «سیماهم‌التّلحیق» گفت: درامّت من قومی خوارج برون‌آیند نشان ایشان‌آنست که‌میان سرسترده دارند. پس **عمر** نامه نبشت به **ابوموسی اشعری** و کان امیراً علی‌**العراق** که یکسال این **صبیغ** را مهجورداريد، باوی منشینید وسخن‌مگوئید. پس از یکسال **صبیغ** توبه‌کرد وعذر خواست و**عمر** توبهٔ وی وعذروی قبول کرد **شافعی** گفت: حکمی فی‌اهل‌الکلام کحکم **عمر** فی **صبیغ**.

«**والمرسلات‌عرفاً**» سخن‌متّصل‌است ومنتظم‌تا: «**فالملقیات ذکراً**»؛ ومراد از همهٔ فریشتگانست بقول بعضی مفسّران «**والمرسلات عرفاً**» یعنی:الملائکة ترسل بالمعروف‌وطریق البرّومحاسن‌الافعال ومکارم‌الاخلاق، کقوله عزّوجلّ: «وأمر بالعرف». والعرف: بمعنی‌المعروف‌وهوالمصدرویسمّی الشّیء الحسن عرفاً کمایسمّی الشیء القبیح: نکراً، ای‌ـ منکراً.

«فالعا صفات عصفاً» یعنی: ملائکة العذاب یعصفون بارواح الکفّار «عصفاً» ای - یسرعون بها.

«والنّاشرات نشراً» یعنی: الملائکة تنشر صحائف الوحی علی الانبیاء و السّفرة تنشر المصاحف فی السّماء من قوله: «کتاباً یلقاه منشوراً».

«فالفارقات فرقاً» یعنی: الملائکة تفرق بالوحی بین الحلال والحرام.

«فالملقیات ذکراً» یعنی: الملائکة تلقی الوحی الی الانبیاء کقوله: «یلقی الرّوح من امره علی من یشآء من عباده» الالقاء: الابلاغ والاعلام. قال الله تعالی: «انّا سنلقی علیك قولاً ثقیلاً» والذّکر ها هنا القرآن. وقال بعض المفسّرین: المراد بالکلّ الرّیاح. قالوا: «والمرسلات عرفاً» یعنی: الرّیاح ترسل متتابعة کعرف الدّیك و کعرف الفرس یتلو بعضها بعضاً لایخلو الجوّ من ریح قطّ والّا کرب الخلق من عاصف او رخاء او نسیم.

«فالعاصفات عصفاً» هی الرّیاح الشّدیدات الهبوب.

«والنّاشرات نشرا» هی الرّیاح اللیّنة، و قیل: هی الرّیاح الّتی یرسلها الله نشراً بین یدی رحمته، وقیل: هی الرّیاح الّتی تنشر السّحاب وتأتی بالمطر.

«فالفارقات فرقاً» هی الرّیاح تفرّق السّحاب فتجعله قطعاً وتذهب به.

«فالملقیات ذکراً» هی الرّیاح علی معنی انّه یتّعظ بها ذووالابصار ویحتمل انّ المرسلات عرفاً هی لسّور المنزلة والآیات و کذا: «فالفارقات فرقاً» آیات القرآن تفرق بین الحقّ والباطل.

«عذراً او نذراً» ای - اعذاراً وانذاراً. تأویله ارسل الله الملائکة الی الانبیاء لاجل الاعذار والانذار - اعذاراً من الله الی خلقه لئلّا یکون لاحد حجّة فیقول: لم یأتنی رسول الله وانذاراً من الله لهم من عذابه وانتصابها علی المفعول له. قرأ ابو عمرو وحمزة والکسائی وحفص: «عذراً او نذراً» بالتّخفیف ساکنة الذّال. قالوا: لانّهما فی موضع مصدرین وهما الاعذار والانذار ولیسا بجمع فیثقلا. وقرأ روح عن یعقوب و الولید عن اهل الشام: بالتّثقیل والتّحریك فیهما. والباقون بتخفیف الاولی و تثقیل الثّانیة و هما لغتان. عن ابن عباس فی قوله عزّوجلّ «عذراً او نذراً» قال: یقول الله عزّوجلّ

يا ابن آدم انّما امرّضكم لاذكركم و امحّص به ذنوبكم و اكفّر به خطايا كم و انا ربّكم اعلم انّ ذلك المرض يشتدّ عليكم وانا فی ذلك معتذر اليكم .

«**انّماتوعدون لواقع**»هذاموقع‌الاقسام‌الاربعة‌ای‌ماوعدتم من البعث والحساب لكائن عن قريب ثمّ بيّن وقت وقوعه فقال :

«**فاذاالنّجوم طمست**» ای‌ذهب ضوءها ومحیَ نورها . و قيل :محيت آثارها كماينمحی الكتاب .

«**واذا السّماء فرجت**» ای ـ صدعت وشقّقت ووقعت فيها الفروج الّتی نفاها بقولها ومالها من فروج . وقيل : فتحت .

«**واذاالجبال نسفت**» حرّكت وقلعت من اماكنها واذهبت بسرعة حتّی لايبقی لها اثر ، يقال : انتسفت الشّیء اذا اخذته بسرعة .

«**واذا الرّسل اقّتت**» قرأ اهل **البصرة** : وقّتت بالواو وقرأ **ابوجعفر**: بالواو و تخفيف القاف وقرأ الآخرون بالالف و تشديد القاف و هما لغتان و العرب تبدل الالف من الواو والواو من الالف . يقول وسادة واسادة و كتاب مورّخ ومأرّخ وقوس مؤتّروماٌتّر و معنی اقّتت جمعت لميقات يوم معلوم و هويوم القيامة ليشهدوا علی الامم. وقيل : جعل يوم‌الفصل لهم وقتاً كما قال: انّ يوم‌الفصل‌ميقاتهم‌اجمعين، وقيل : ارسلت لاوقات معلومة ، علم اللّٰه سبحانه ، فارسلهم لاوقاتهم علم ماعلمه و اختاره .

«**لایّ يوم اجّلت**» هذه كلمة تعجيب وتعظيم ، يعجّب‌العباد من ذلك اليوم . و معنی« **اجّلت** » و قّتت ، كقوله ، عزّوجلّ : « وبلغنا اجلنا الّذی اجّلت لنا » ثمّ اجاب نفسه فقال : «**ليوم الفصل** » . قال **ابن‌عباس** : يوم يفصل‌الرّحمن‌بين‌الخلائق؛ ومعنی «**الفصل**» : الحكم . والفيصل : الحاكم ، ای ـ يحكم بين‌المحسن والمسیء و بين‌ـ الرّسل و مكذّبيها . و قيل : «**لایّ يوم اجّلت**» ای ـ لایّ يوم أخرالرّسل وضرب الاجل لجمعهم«**ليوم الفصل**»ای‌ـ ليوم القضاء بين‌الخلق . ثمّ قال علی‌جهة التّهويل والتّعظيم لشأن ذلك اليوم .

«**وما ادريٰك مايوم الفصل**» من اين تعلم كنهه ولم تعهد مثله .

«ویل یومئذ للمکذّبین» هذه الآیة‌تتکرّر فی هذه‌السّورة عشر مرّات و فیها ثلثة اقوال: احدها انّ القرآن عربیّ ومن‌عادتهم التّکرار والاطناب کمافی عادتهم الاختصار والایجاز. و الثّانی انّ کلّ و احدة منها ذکرت عقیب آیة غیرالاولی فلا یکون مستهجناً ولولم یکرّر کان متوعّداً علی‌بعض‌دون بعض، الثّالث انّ بسط الکلام فی التّرغیب والتّرهیب ادعی الی ادراك البغیة من الایجاز وقدیجد کلّ‌احد فی نفسه من تأثیرالتّکرار بالاخفاءِ به ثمّ بعد بدا ایجاب الویل فی‌الآخرة لمن کذّب بها بذکر من‌اهلك من‌امم‌الانبیاءِ الاوّلین کقوم نوح وعاد و ثمود. فقال:

«الم‌نهلك الاوّلین» الم‌نمتهم ونستأصلهم بالعقوبة، استفهام فی‌معنی التّقریر.

«ثمّ نتبعهم الآخرین» ای - نلحق المتأخّرین الّذین اهلکوا من بعدهم بهم کقوم ابراهیم وقوم لوط واصحاب مدین و آل فرعون وملائه ثمّ توعّد المجرمین من امّة محمد (ص) فقال:

«کذلك نفعل بالمجرمین» ای - مثل الّذی فعلنا بهم نفعل بالمکذّبین من قومك.

«ویلٌ یومئذ للمکذّبین» ای- لمن کذّب بالآخرة بعدان احتجّ علیه فی‌هذه الآیة باهلاك الامّة بعد الامّة و انّهم علی اثرهم فی الهلاك ان اقاموا علی الاشراك و الاشارة بقوله: «یومئذ» الی‌وقت اهلاکهم ثمّ احتجّ علیهم فی‌الآیة الاخری بقوله:

«الم نخلقکم من ماء مهین» ای - نطفة ضعیفة. المیم‌فی‌المهین‌اصلیّة‌ومهانتها قلّتها وخسّتها. وقال فرعون لموسی. هومهین، ای - قلیل‌فقیرو کلّ شیء ابتذلته فلم تصنه فقد امتهنته وقالت عائشة: کان رسول الله (ص) فی‌مهنة اهله.

«فجعلناه فی قرارمکین» یعنی الرّحم یستقرّفیه الماء و یتمکّن. و قیل: یتمکّن فیه الولد.

«الی قدر معلوم» یعنی: الی وقت خروج الولد وبلوغ حدّ الکمال. وقیل: «الی قدرمعلوم» اربعین یوماً نطفةً، واربعین یوماً علقةً کقوله: «ونقرّفی الارحام مانشاء الی اجلٍ مسمّی خلقاً من بعد خلق».

«فقدرنا» قرأ اهل **المدينة** و **الكسائی** : فقدّرنا بالتّشدید من التّقدیر و قرأ الآخرون بالتّخفیف من القدرة لقوله : **«فنعم القادرون»**. وقیل : معناهما واحد فنعم القادرون ، ای - فنعم المقدّرون یعنی: تقدیر الولد نطفةً ثمّ علقةً ثمّ مضغةً ثمّ عظاماً ؛ وقیل : **«فقدرنا»** من القدرة، ای - قدرنا علی خلقکم حالاً بعد حال وصورةً بعد صورة. و قیل : **«فقدرنا»** **«فنعم القادرون»** ای - فملکنا فنعم المالکون ثمّ احتجّ علیهم فی الثّالثة بقوله :

«الم نجعل الارض کفاتاً» ای - کناً وغطاءً تضمّ الاحیاء علی ظهورها والاموات فی بطونها . یقال : کفت الشّیء . یکفته اذا ضمّه و جمعه . و فی الحدیث عن رسول الله (ص) : « امرت ان اسجد علی سبعة اعضاء ولا اکفت ثوباً و لاشعراً » و شهد **الشّعبی** جنازة فسئل عن قوله :

«الم نجعل الارض کفاتاً» **«احیاءً و امواتاً»** فاشار الی البیوت وقال : هذه کفات الاحیاء ، ثمّ اشار الی القبور ، و قال : هذه کفات الاموات . و فی الحدیث : « ضمّوا فواشیکم و اکفتوا صبیانکم » ای - ضمّوهم الیکم واجیفوا الابواب واطفئوا المصابیح فانّ للشّیطان خطفةً و انتشاراً فعلی هذا القول تقدیر الآیة :

«الم نجعل الارض کفاتاً» للخلق **«احیاءً و امواتاً»** فیکون الاحیاء والاموات حالین للخلق . معنی آنست که : نه ما این زمین نهان دارنده خلق کردیم ، همه را می‌پوشد، زندگان را ومردگان را . زندگان رامادراست، ومردگان را چادراست ؛ و روا باشد که احیاء واموات نعت زمین نهند. احیاء زمین مأهول است مزروع کـه درآن مردم بود ونباتات ودرخت ، واموات زمین موات است اغیران و بیابان ازخلق تهی وازنباتات ودرخت خالی. میگوید، جلّ جلاله: ما این زمین را نهان دارنده نکردیم وآن را پاره پاره زنده و مرده نکردیم .

«وجعلنا فیها رواسی شامخات» ای - جبالاً ثوابت طوالاً . و رجل شامخ ای - متطاول متکبّر ؛ قال الشّاعر :

ایّها الشّامخ الّذی لایرام　　　نحن من طینة علیك السّلام .

ولدی الموت تستوی الاقدام

«**واسقیناکم ماءً فراتاً**» ای - جعلناه سقیاً لکم و قیل، مکناکم من شربه و سقیه دوابکم ومزارعکم. قال **ابن‌عباس**: اصول انهارالارض اربعة: **سیحان و الفرات و النّیل وجیحان**، **فسیحان دجله وجیحان نهر بلخ**، وهی من الجنّة وتنبع فی الارض من تحت صخرة عند **بیت المقدس**. ومعنی **الفرات**: اعذب العذوبة ضدّ الاجاج و کلّ عذب من الماءِ **الفرات**.

«**ویل یومئذ للمکذّبین**» بما وعدالله فیها واخبر عن قدرته علیها. قال‌الله تعالی: «منها خلقناکم و فیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارةً اخری» وفی جمیع ما ذکر فی الآیة دلیل علی انّه قادر علیم و صانع حکیم، لم یخلق النّاس عبثاً ولم یترکهم سدیً و هو کمایبدی یعید. قوله:

«**انطلقوا**» القول ها هنا مضمر، ای - تقول لهم الخزنة: یا معشرالمشرکین «**انطلقوا الی ظلّ ذی ثلث شعب ما کنتم به تکذّبون**» ای - امضوا الی النّارالّتی کنتم تکذّبون من اخبرکم بها «**انطلقوا الی ظلّ ذی ثلث شعب**» هذا الظّلّ هو الیحموم دخان جهنّم یطبق علی الخلق. «**ذی ثلث شعب**» شعبة عن یمینهم وشعبة عن یسارهم و شعبة من فوقهم، فیحیط بهم کقوله: «احاط بهم سرادقها». وقیل: «**ثلث شعب**» شعبة من النّار وشعبة من الدّخان وشبعة من الزّمهریر. وقیل: یخرج عنق من النّار فتنشعب ثلاث شعب؛ امّا النّور فیقف علی رؤس المؤمنین والدّخان یقف علی رؤس المنافقین واللّهب الصّافی یقف علی رؤس الکافرین ثمّ وصف ذلک ظلّ فقال:

«**لاظلیل**» ای - لیس فیه برد ولاراحة «**ولایغنی من اللّهب**» ای - ولایدفع عنهم شیئاً من حرّجهنّم.

«**انّها**» یعنی: النّار «**ترمی بشرر**» هی مایتطایر من النّار واحدتها شررة «**کالقصر**» یعنی: کالبناءِ العظیم من هذه القصورالمبنیّة والحصون العظیمة. وقال **عبدالرّحمن بن عابس**: سألت **ابن‌عباس** عن قوله: «**انّها ترمی بشرر کالقصر**» قال: هی الخشب العظام المقطّعة و کنّا نعمل الی الخشب فنقطعها ثلاثة اذرع وفوق ذلک

ودونه ندخرها للشّتاءِ فكنّا نسمّيها القصروقال **سعيدبن جبير** و **الضحاك** : هی‌اصول النّخل والشّجر العظام واحدتها قصرة مثل تمرةٍ وتمرٍ و جمرةٍ وجمرٍ.

«**كانّه جمالة** » وقرأ **حمزة** و **الكسائی** و **حفص**: جمالة علـی جمع جمل مثل حجر و حجارة . و قرأ **يعقوب** بضمّ الجيم بلاالف ارادالاشياء العظام المجموعة المجملة وقرأ الآخرون : جمالات بالالف و كسرالجيم علی‌جمع الجمال وهی‌جمع الجمع . وقيل: جمع جمل كرجالات‌جمع رجل. **قوله** : «**صفر**»ای ـ سود ، والعرب يسمّی‌السّودمن‌الابل صفراً لانّه تعلوسوادهاصفرة كماقيل‌لبيض: الظّباءِ اُدم‌لانّ بياضها تعلوه كدرة . وفی‌الخبر: انّ شرر نارجهنّم سود كالقير . شبّه الشّرر بالقصر وبالجمال فی‌الكبر وفی‌الكثرة وفی‌اللّون .

« **ويل يومئذ للكمذّبين** » بماذكرناه ثمّ يقال لهم ثانياً .

« **هذايوم لاينطقون** » يوم‌القيامة يوم ممتدّ فيه حالات ومواقف فيمكنون من‌الكلام فی‌بعضها وذلك‌فی‌قوله : «عند ربّكم تختصمون» ويمنعون‌الكلام فی‌بعضها لقوله : «**هذايوم‌لاينطقون** » و اضافته الی الفعل يدلّ علی انّ‌المراد منه زمان او ساعة كقولك :آتيك يوم يقدم زيد وانّما يقدم فی‌ساعة . وقيل « **لاينطقون** » ای ـ لايجدون حجّة يحتجون بها .

« **ولايؤذن لهم فيعتذرون** » ای ـ ليس لهم عذر فيؤذن لهم فی‌الاعتذار ولو كان لهم عذرلم يمنعوا . قال **الجنيد** : ای ـ عذرلمن اعرض‌عن‌منعمه و كفر اياديه و نعمه . وقيل : الفاء فی‌قوله : « **فيعتذرون** » ليست للجواب‌انّما هی‌عطف علی‌الجحد فی قوله :« **لاينطقون** » والتّقديرهذا يوم لاينطقون ولايعتذرون .

«**ويل يومئذ للمكذّبين** » بحجج اللّه ثمّ يقال لهم ثالثاً :

«**هذايوم‌الفصل**» ای ـ هذا يوم‌الجزاءِ و يوم يفصل بين اهل الجنّة و النّار فيبعث فريق الی الجنّة و فريق‌الی النّار، جمعنا كم فيه والاوّلين من‌الامم‌الماضية .

« **فان‌كان‌لكم كيد فكيدون**» ای ـ ان‌كانت لكم حيلة الی‌التّخلص من‌حكمی فاحتالوا لانفسكم‌وتخلّصوا من‌حكمی‌لوقدرتم ، يعنی : ان قدرتم علی‌ما كنتم تفعلونه

قبل من العناد لرسلی و التّکذیب بآیاتی و ترک الاصغاءِ الی قولی: «**الم نجعل الارض کفاتاً**» الآیة فافعلوا ثمّ قال:

«**ویل یومئذ للمکذّبین**» بهذه الآیة و مضمونها ومعناها.

«**انّ المتقین فی ظلال وعیون**» ای ـ ظلال اشجار الجنّة و عیون تفجر منها انهار الجنّة.

«**وفواکه ممّا یشتهون**» لذیذة مشتهاة یقال لهم:

«**کلوا واشربوا هنیئاً**» لایشوبه مکروه ولا ینقطع «**بما کنتم تعملون**» فی الدّنیا بطاعتی.

«**انّا کذٰلک نجزی المحسنین**» ای ـ نثیب الّذین احسنوا فی تصدیقهم رسولی.

«**ویل یومئذ للمکذّبین**» بماذکرنا ثمّ خاطب فی عصر النّبی(ص) من المشرکین مبالغةً فی زجرهم و انّهم فی ایثارهم العاجلة الفانیة علی الآجلة الباقیة من جملة المجرمین الّذین قال فیهم عند مفتتح هذه الآی «**کذٰلک نفعل بالمجرمین**» فرجع آخر الکلام الی اوّله فقال:

«**کلوا وتمتّعوا قلیلاً انّکم مجرمون**» ای ـ عیشوا فی الدّنیا متمتّعین مسرورین ایّاماً قلائل «**انّکم مجرمون**» وعاقبة المجرمین النّار.

«**ویل یومئذ للمکذّبین**» بما اعددناه للکفّار من العذاب الالیم.

«**واذا قیل لهم ارکعوا لایرکعون**» کانوا فی الجاهلیّة یسجدون للاصنام ولا یرکعون لها فصار الرّکوع من اعلام صلوة المسلمین لله عزّوجلّ وقال **مقاتل**: نزلت هذه الآیة فی بنی **ثقیف** حین امرهم رسول الله (ص) بالصّلوة فقالوا: لاننحنی فانّه مسبّة علینا. فقال رسول الله(ص): «لاخیر فی دین لیس فیه رکوع ولاسجود». وقال **ابن عباس**: هذا فی القیامة، یقال لهم: «**ارکعوا**»، فلایستطیعون کما یدعون الی السّجود فلا یستطیعون.

«**ویل یومئذ للمکذّبین**» بالصّلوة و وجوبها.

«**فبایّ حدیث بعده یؤمنون**» فبایّ کتاب، و بایّ خطاب، و بایّ کلام

بعد القرآن یصدّقون وقد ابوا الایمان بالقرآن مع کونه معجزاً قاطعاً لاعذارهم والله اعلم بالمراد .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « بسم الله الرّحمن الرّحیم » بسم الله کلمة من ذکرها نال فی الدّنیا والعقبیٰ بهجته ومن عرفها بذل فی طلبه مهجته . کلمة اذا استولت علی قلب عطّلته عن کلّ شغل واذا واظب علی ذکرها عبد آمنته من کلّ هول . بنام او که برپادشاهان پادشاه است[1] وپادشاهی وی نه بحشم وسپاهست ، دوربین ونزدیك دان واز نهان آگاهست. بینا بهرچیز، دانا بهرکار، وآگاه بهرگاه است ؛ چه بانگ بلند او را ، چه سرّ دل ؛ چه روز روشن ، چه شب سیاهست . بنام او که از لطف اوست که بمشتاق خود مشتاق است، وازنیك خدائی اوست کش بارهی خود عهدومیثاق است :

آب وگل را زهرهٔ مهرتو کی بودی اگر
هم بلطف خود نکردی درازلشان اختیار ؟!

اگر نه بلطف او بودی، که یارستی که ذکر او بخواب اندر بدیدن[2] ؟ ورنه عنایت او بودی، کرا بودی بحضرت او رسیدن ؟

پیر طریقت گفت ـ درمناجات خویش: « الهی کدام زبان بستایش تو رسد؟ کدام خرد صفت تو برتابد ؟ کدام شکر بانیکوکاری تو برابر آید ؟ کدام بنده بگزارد عبادت تو رسد؟ ـ الهی از ما هر کرا بینی همه معیوب بینی، هر کردار که بینی همه باتقصیر بینی ، با این همه نه باران برّمی باز ایستد ، نه جز گل کرم می روید . چون با دشمن باسخط بچندین برّی ، پس سود پسندیدگان را چه اندازه وآئین محبّانرا چه پایان؟ مقام عارفان را چه حدّ ؟ وشادی دوستان را چه کران ؟

« والمرسلات عرفاً » ربّ العالمین جلّ جلاله وتقدّست اسماؤه وتعالت صفاته درین آیات خود را بتوانائی ودانائی ومهربانی بخلق تعریف میکند ومنّتهای خود در

۱ـ ج : پادشاه اوست . ۲ ـ الف : دیدی .

کفایت خود بر ایشان می‌پیدا کند. حجّت‌خود بردشمن آشکارا می کند ودوستان را نیك خدائی‌خود بیان میکند، تا نه دوست را ریبت ماند، نه دشمن‌را معذرت.

«والمرسلات عرفاً» الله تعالی و تقدّس سوگند یاد میکند بچهارباد مختلف بطبعهای مختلف، از مخارج مختلف: یکی مرسلات، دیگرعاصفات، سوم ناشرات، چهارم فارقات. یکی گرم و نرم فصل بهار را، سبز گردانیدن باغها را، نشاط دادن درختان را، آراستن دشت و کوه را، آشکارا کردن نهانیهای زمین را، پیدا کردن قدرت وتوانائی خود را. دیگرعاصفات، بطبع گرم وخشك، فصل تابستان‌را، زمین خشك گردانیدن را، میوه‌پختن وغلّه رسانیدن‌را، عاهت[1] وآفت زمین‌سوختن را، رنگها بنبات ومیوه‌سپردن را، عزّت وقدرت خودآشکار کردن‌را. سوم ناشرات است سرد ونرم، فصل خریف را، سموم از هوا شستن‌را، وطبع زمستانی برفق با تابستان آمیختن را، وطبع تابستان بلطف با طبع زمستان‌پیوستن را. چهارم‌فارقانست،بطبع سرد وخشك فصل زمستان را، دهان زمین‌باز گشادن را، وعفونت از خاك‌بر گرفتن را، وخزائن درختان مهر کردن را، وتف ازپوست آدمی بباطن او گردانیدن‌را، قدرت وعزّت خود با خلق نمودن را. این چهارباد است جهان، از چهار روی‌جهان، دریك سرای نهان. فرو میگشاید جوق جوق[1]، می‌فزاید موج موج، نه پیدا که از کجا دررسید، چون فرونشست[2] برسید، نرم تر از آب، گرم تراز آتش، سخت تراز سنگ، بی‌لون و بی‌بوی وبی رنگ، برخاستهٔ مکتوم وآرمیدهٔ معدوم.

و از این عجب تر آن دو باد است که از بینی ولب خیزد، گاه سرد وگاه‌گرم. براندازه‌میراند، گرم‌سرد میگرداند، وسردگرم؛ ترخشك‌میکند وخشك‌تر، نرم‌سخت میسازد وسخت‌نرم؛ عزّت‌خودآشکارا میکند وقدرت‌خودمینماید. مؤمنان‌وموحّدان که درازل ایشان را رقم سعادت کشیده‌اند، ودرسرای محبّت ایشان را بار داده‌اند، و

۱ـ الف: جوك جوك ۲ـ الف: فرونست.

---

۱) عاهت: آفت و بلا.

حیات طیّبه تحفهٔ روزگار ایشان گردانیده اند که : « فلنحیینّه حیوةً طیّبةً » چون درین آیات ورایات قدرت تأمّل کنند وعجائب حکمت ولطائف نعمت بینند ، بهار توحید ازدلهای ایشان سربرزند ، درخت معرفت ببار آید ، سایهٔانس افکند ، چشمهٔ حکمت کشاید ، نرگس خلوت روید ، یاسمن شوق بردهد . اینست که ربّ العالمین گفت : « انّ المتّقین فی ظلال وعیون » ، الیوم فی ظلال التّوحید ، وغداً فی ظلال حسن المزید ؛ الیوم فی ظلال المعارف ، وغداً فی ظلال اللّطائف ؛ الیوم فی ظلال التّعریف وغداً فی ظلال التّشریف ؛ یقال لهم ؛ « کلوا و اشربوا هنیئاً بما کنتم تعملون » الیوم یشربون علی ذکره وغداً یشربون علی شهوده ، الیوم یشربون علی محبّته وغداً یشربون علی مشاهدته . بجلال عزّ بارخدا که درخاصگیان او دل هست که در روزی سیصد وشصت بار از آن دل چنین بهاری باحضرت برند که بوئی از آن دل بآفرینش ندهد ؛ ولهذا یقول الحقّ جلّ جلاله : « اولیائی فی قبابی لایعرفهم غیری » یکی ازایشان شیخ بسطام است ، قدّس روحه . شبی درمناجات بود ، جهانی دید آرمیده ؛ مهتاب روشن می‌تافت وستارگان می‌رخشیدند ، سکونی و آرامی درعالم افتاده ؛ نه از کس آوازی ، نه از هیچ گوشه رازی و نیازی ؛ با خود گفت : دریغا درگاهی بدین بزرگواری و چنین خالی ؟ ازغیب ندائی شنید که : ای بایزید توپنداری که خالی است ، پرده از گوشت برگرفتند ، گوش فرا دار تانالهٔ سوختگان وزارندگان شنوی . بویزید گفت : چهار گوشهٔ عالم پیش من نهادند وازهر گوشه‌ای ناله‌ای شنیدم ، ازهرزاویه‌ای سوزی ونیازی وازهرطرفی دردی وگدازی ، همهٔ جهان ناله اوّاهان گرفته واززمین تاآسمان یاربهاروان گشته . بویزید خودرا درجنب ایشان ناچیزدید ، چون قطره‌ای دردریائی یا ذرّه‌ای درهوائی . زبان حسرت وحیرت بگشاد ، گفت : خداوندا در دریای شوق توبسی غرق شدگانند ، دربادیهٔ ارادت تو بسی متحیّرانند ، بردرگاه جلال توبسی کشتگان اند ، برامید وصال توبسی دلشدگانند ، نه هیچ طالب را آرام و نه هیچ قاصد را رسیدن بکام .

پیر طریقت اینجا سخنی نغز گفته ، بزبان انکسار ، بنعت افتقار، لایق حال . میگوید : الهی این سوزما امروز درد آمیزست ' نه‌طاقت بسر بردن نه جای گریز است . الهی‌این چه تیغ است که چنین تیزست ؟ نه جای آرام و نه روی پرهیزست ! الهی‌هر کس‌بر چیزی و من‌ندانم برچه‌ام ؟! بیمم آنست که کی پدید آید که من کیم ! الهی کان حسرت[۱] است این تن من ، مایهٔ درد و غم است این دل من ، می نیارم گفت کین همه چرا بهرهٔ من ، نه دست رسد مرا برمعدن چارهٔ من .



۱ ـ الف : حیرت

الجزء الثلاثون

۷۸ - سورة النبأ - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم» بنام خداند فراخ بخشایش مهربان
«عمّ یتسآءلون(۱)» از چه چیز چندین[1] می‌پرسند ؟
«عن النّبإ العظیم(۲)» ترا از آن خبر بزرگ می‌پرسند !
«الّذی هم فیه مختلفون (۳)» آن خبر که درو[2] مختلف شده‌اند ، [خلاف گویان‌اند درآن] .
«کلّا سیعلمون(٤)» براستی که آگاه شوند .
«ثمّ کلّا سیعلمون(٥)» واز براستی که آگاه شوند .
«الم نجعل الارض مهاداً(٦)» نه‌ما این زمین را آرامگاه شما کردیم .
«والجبال اوتاداً (۷)» و کوهها را میخها کردیم [وبرآب بداشتیم] .
«وخلقناکم ازواجاً (۸)» و شما را جفت جفت آفریدیم مرد وزن .
«وجعلنا نومکم سباتاً (۹)» و خواب شما شما را آسردن [و از رنجها باز گسستن] کردیم .
« وجعلنا اللّیل لباساً (۱۰)» وشب تاریك برشما پوشیدیم .
« وجعلنا النّهار معاشاً(۱۱)» و روز روشن زیش[1] شما را و جهانداری شما را هنگام ساختیم .
«وبنینا فوقکم سبعاً شداداً(۱۲)» و زورشماهفت آسمان سخت اوراشتیم[2] .
«وجعلنا سراجاً وهّاجاً(۱۳)» و آفتاب شماراچراغی فروزان سوزان کردیم .

۱ـ الف : چندان ۲ـ الف : درآن .

---

۱) زیش : اسم مصدر است از زیستن .
۲) بمعنی افراشتیم .

«وَاَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ» وفرو فرستادیم ازمیغهای پر آب، «ماءً ثَجّاجاً (۱٤)» آبی ریزان.

«لِنُخْرِجَ بِهِ» تا اززمین بیرون آریم بآن «حَبّاً و نَباتاً (۱٥)» دانه‌ها ورسته‌ها که از زمین روید مردم را وستور را.

«وَجَنّاتٍ اَلْفافاً (۱٦)» و رزان و میوه ستانهای انبوه هنگفت.

«اِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ کانَ مِیقاتاً (۱۷)» روز داوری هنگام الله است با خلق.

«یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ» آن روز که دردمند درصور.

«فَتَأْتُونَ اَفْواجاً (۱۸)» تا میآئید شما جوق‌جوق[1] گروه گروه.

«وَفُتِحَتِ السَّماءُ فَکانَتْ اَبْواباً (۱۹)» و باز گشایند آسمان را در در.

«وَسُیِّرَتِ الْجِبالُ» و کوهها را فرا رفتن آرند، تا زمین از آن تهی گردد.

«فَکانَتْ سَراباً (۲۰)» چنانکه ازو کورآب تاود.

«اِنَّ جَهَنَّمَ کانَتْ مِرْصاداً (۲۱)» دوزخ گذرگاه است.

«لِلطّاغِینَ مَآباً (۲۲)» کافران را باز گشتن گاه است.

«لابِثِینَ فِیها اَحْقاباً (۲۳)» بمانند اندر آن جای سالهای بی‌شمار.

«لایَذُوقُونَ فِیها بَرْداً وَلاشَراباً (۲٤)» نچشند درآن نه‌خواب ونه‌آب.

«اِلّا حَمِیماً وَ غَسّاقاً (۲٥)» مگر آبی گرم وخونابه‌ای سرد.

«جَزاءً وِفاقاً (۲٦)» پاداشی[2] درخور کردار.

«اِنَّهُمْ کانُوا لایَرْجُونَ حِساباً (۲۷)» ایشان نمی‌ترسیدند ازشمار آن روز.

«وَکَذَّبُوا بِآیاتِنا کِذّاباً (۲۸)» و دروغ شمردند سخنان مارا دروغ شمردنی.

«وَکُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْناهُ کِتاباً (۲۹)» و همه چیز در لوح بشمرده‌ایم و پیوسته نوشتنی.

«فَذُوقُوا» و [ایشان‌را گویند :] چشید «فَلَنْ نَزِیدَکُمْ اِلّا عَذاباً (۳۰)» و نفزائیم شما را مگر عذاب و گرفتاری.

۱ـ الف : جوك جوك ۲ـ الف : پاداشتی.

« انّ للمتّقين مفازاً (۳۱) » پرهیزکاران را رستنگاهی است جای پیروزی.
« حدائقَ واَعْناباً (۳۲) » درختستانها با درو دیوار ورزان با انگورها .
«وکواعبَ اَتْراباً (۳۳)» و کنیز کان هم بالا هم‌آسا هم زاد[1] .
«وکأساًدهاقاً (۳٤) » وجامهای شراب پیوسته دمادم .
« لایَسْمعونَ فیهالَغْواً » نشنوند در آن سرای نافرجام «ولاکذّاباً(۳٥) » و نه دروغ‌زن گرفتن کس کس‌را .
« جزآءًمن ربّكَ » پاداش از خداوند تو « عَطاءًحساباً(۳٦) » بخشیدهٔ بسنده « ربّ السّموات والارض » خداوند آسمانها و زمینها «ومابینهما» و آنچه میان هردو« الرّحمٰن » نام او رحمن«لایَمْلکونَ منه خطاباً (۳۷)»ازو بر هیچ سخنی نه پادشاه اند .
« یَوْمَ یَقومُ الرّوحُ » آن روز که روح بپای ایستد « والملآئکة صفّاً » و فریشتگان صفی « لایَتَکلّمونَ » هیچ سخن نگویند « الّامن اذن له الرّحمنُ » مگر کسی که دستوری دهد رحمن او را « وقال صواباً (۳۸) » و آنچه گوید راست گوید و بچم .
«ذٰلكَ الْیومُ الحقّ »آن روزست بودنی « فَمَنْ شآءَ » هر که خواهدپس آن پیغام وپند« اتّخَذَ الیٰ ربّه مآباً(۳۹) » بخداوند خویش‌راهی گیردوباز گشتن گاهی.
«انّا انْذَرْنا کُمْ عذاباً قریباً (٤۰)» شما را آگاه کردیم وبیم نمودیم ازعذابی نزدیك .
«یَوْمَ یَنْظُرُ المرءُ ماقَدَّمَتْ یداهُ»آن‌روز که مینگرد مردم فرا کردارخویش، « وَیقولُ الکافرُ » وناگرویده گوید : « یالَیْتَنی کُنْتُ تُراباً(٤۱) » کاشك من خاكِ بودمی ، کاشك من خاك گشتمی[2] .

النوبة الثانية

این سوره را سه نامست : سورة النّباءِ ، وسورة التّساؤل وسورة المعصرات، جمله

۱ـ الف : کنیز کان هام آسا هام زاد .
۲ ـ الف : کاشکی من خاك بودی ، کاشکی من خاك گشتی .

چهل آیتست[1]، صدو هفتاد وسه کلمت وهفتصد وهفتاد حرف، همه[2] به **مکه** فرو آمد[3]، باجماع مفسّران در مکّیّات شمرند. و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست، و آخر سورتی است که به **مکه** فرو آمد؛ پس از آن رسول خدا (ص) هجرت کرد به **مدینه**.

روی عن **ابی بن کعب** قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ «**عمّ یتساءلون**» سقاه الله عزّ وجلّ برد الشّراب یوم القیامة. و عن **ابی الدّرداء** قال: قال رسول الله (ص): «تعلّموا سورة «**عمّ یتساءلون عن النّباء العظیم**» وتعلّموا «ق والقران المجید»، «والنّجم اذا هوی»، «والسّماء ذات البروج»، «والسّماء والطّارق»، فانّکم لو تعلمون ما فیهنّ لعطلتم ما انتم فیه وتعلّمتمونهنّ وتقرّبوا الی الله سبحانه بهنّ انّ الله یغفر بهنّ کلّ ذنب الّا الشّرک بالله» وعن **ابی بکر الصّدیق** قال: قلت یا رسول الله: لقد اسرع الیك الشّیب. قال: شیّبتنی **هود** و **الواقعة** و **المرسلات** و **عمّ یتساءلون** و **اذا الشّمس کوّرت**.

«عمّ» اصله عن ما، فادغمت النّون فی المیم لاشتراکهما فی الغنّة وحذفت الف ما، کقولهم: فیم وبم، ومعناه: عن ایّ شیء یتساءل هولاء المشرکون وذلك انّ النّبی (ص) لمّا دعاهم الی التّوحید و اخبرهم بالبعث و تلا علیهم **القرآن** جعلوا یتساءلون بینهم، فیقولون: ماذا جاء به **محمد**. قال **الزّجاج**: اللّفظ لفظ استفهام ومعناه التّفخیم للقصّة کما تقول ایّ شیء زید؟ اذا عظّمت امره وشأنه؛ ثمّ ذکر انّ تساءلهم عمّاذا؟ - فقال:

«**عن النّباء العظیم**». قال **مجاهد** والاکثرون: هو **القرآن**، دلیله قوله عزّ وجلّ: «قل هو نبؤ عظیم» واختلافهم فیه: انّهم قالوا: اهو من الله ام من کلام بشر ام سحر و کهانة؟ فآمن به بعض و کفر به بعض. وقال **قتادة** و **الزّجاج**: هو القیامة والبعث بدلیل قوله عقیبه: «**انّ یوم الفصل کان میقاتاً**». والضّمیر فی یتساءلون للکفّار و المؤمنین جمیعاً، واختلافهم فیه انّهم صاروا ثلاث فرق: فرقة[4] یعلمون انّها الحقّ، وفرقة نشزت فقالت: لاتأتینا السّاعة، وفرقة یمارون فیها ویقولون: احقّ هو ان نظنّ الّا ظنّاً ومانحن بمستیقنین. وقیل: «**النّباء العظیم**» امر **محمد** (ص) ونبوّته، و کانوا مختلفین فی تصدیقه و تکذیبه.

---

۱ - چنین است در هردو نسخهٔ «الف» و «ج» ۲ - الف: جمله
۳ - الف: فرود آمد ۴ - الف: فریقه.

«**كلّا**» ردع عن الاختلاف ، ای ـ ارتدعوا ليس الامر كما ظننتم «**سيعلمون**» عاقبة امرهم .

«**ثمّ كلّا سيعلمون**» ماينا لهم يوم القيامة من عذاب الجهنّم . وقيل : «**ثمّ كلّا سيعلمون**» ماينال المؤمنين من الثّواب فی الجنّة ثمّ دلّ بماظهر من قدرته علی ماانزل من وعده فقال :

«**الم نجعل الارض مهاداً**» استفهام بمعنی التّقرير ، ای ـ ذللناهالهم حتّی يسكنوها و يسيروا فی مناكبها. وقيل: «**مهاداً**» ای ـ فراشاً يمكن الاستقرار عليها و مهاداً يجوزان يكون واحداً ، ويجوزان يكون جمع مهد وانّما جاز جمعه لاختلاف اماكنها من القریٰ والبلاد ولاختلاف التّصرف فيها حفراً و زرعاً و بناءً وسيراً .

«**والجبال اوتاداً**» للارض لولاها ارتجّت بالزّلازل و الرّياح .

«**وخلقناكم ازواجاً**» اصنافاً والواناً . وقيل : ذكوراً و اناثاً .

«**وجعلنا نومكم سباتاً**» ای ـ قطعاً عن العمل راحة لابدانكم لانّ اصل السّبت القطع ومنه سبت رأسه ای ـ حلقه . قيل اصل السّبت التّمدّد والاستراحة. يقال: سبتت المرأة شعرها اذا مدّته واطالته؛ وقال **الزّجاج** : السّبات ان ينقطع عن الحركة والرّوح فيه . وقيل : النّائم مسبوت لايعمل ولايعقل كانّه ميّت .

«**وجعلنا اللّيل لباساً**» يشملكم لتستريحوا ، و قيل : غطآءً و غشاءً يستر كلّ شیء بظلمته و جعلنا النّهار معاشاً ای ـ و قتاً و سبباً لمعاشكم واكتسابكم و سمّی الكسب معاشاً لأنّه يعاش به. قال **ابن عباس** : يريد تبتغون فيه من فضل الله وماقسم لكم من رزقه ؛ والمعاش : المصدر ، تقول: عاش يعيش عيشاً و معاشاً .

«**وبنينا فوقكم سبعاً شداداً**» ای ـ سبع سموات طباقاً صلاباً وثاقاً محكمة البناء لايبليهنّ الايّام و اللّيالی و صفها بالشّدّة حيث امسكها عن السّقوط و رفعها بغير عمد، فهی لاتزول عمّا خلقها الله تعالی عليه .

«**وجعلنا سراجاً**» ای ـ جعلنا الشّمس «**سراجاً وهّاجاً**» نيّراً متلالئاً و قّاداً حارّاً.

قال **مقاتل**: جعل فيه نوراً وحرارةً ،والوهج يجمع النّوروالحرارة، ويقال: انّ الشّمس والقمر

خلقا فی بدو امرهما من نور العرش و یرجعان فی القیامة الی نور العرش وذلك فیماروی عکرمة عن ابن عباس انّه قال: الا احدّثکم بما سمعت من رسول الله (ص) یقول فی الشّمس والقمر و بدءِ خلقهماو مصیر امرهما؟ ـ قال: قلنابلی یرحمك الله. ـ فقال: انّ رسول الله (ص) سئل عن ذلك، فقال: انّ الله عزّوجلّ لمّاابرم خلقه احکاماً ولم یبق من خلقه غیر آدم خلق شمسین من نور عرشه، فامّا ماکان فی سابق علمه ان یدعها شمساً فانّه خلقها مثل الدّنیا مابین مشارقها ومغاربها وماکان فی سابق علمه أن یطمسها و یحولها قمراً فانّه خلقها دون الشّمس فی العظم، ولکن انّما یری صغرهما من شدّة ارتفاعهمافی السّماءِ و بعدهما من الارض. فلو ترك الله عزّوجلّ الشّمس والقمر کما کان خلقهما فی بدو امرهما لم یعرف اللّیل من النّهار ولاالنّهار من اللّیل و کان لایدری الاجیر متی یعمل ومتی یأخذاجره، ولایدری الصّائم متی یصوم ومتی یفطر، ولاتدری المرأة متی تعتدّ، ولایدری المسلمون متی وقت صلوٰتهم ومتی وقت حجّهم. فکان الرّب جلّ جلاله انظر لعباده وارحم بهم، فارسل جبرئیل فامرّ جناحه علی وجه القمر فطمس عنه الضّوء و بقی فیه النّورفذلك قوله: «وجعلنا اللّیل والنّهار آیتین فمحونا آیة اللّیل» «وجعلنا آیة النّهار مبصرةً» الآیة. فالسّواد الّذی ترون فی القمر شبه الخطوط فیه فهو اثر المحو، قال: فاذا قامت القیامة وقضی الله بین النّاس و میّز بین اهل الجنّة والنّار ولم یدخلو هما بعد یدعو الرّبّ جلّ جلاله بالشّمس و القمر فیجآء بهما اسودین مکوّرین قدوقعا فی زلازل و بلابل ترعد فرائصهما من هول ذلك الیوم ومخافة الرّحمن فاذا کانا حیال العرش خرّا للّه ساجدین فیقولان: الٰهنا قدعلمت طاعتنالك ودؤبنافی عبادتك وسرعتنا للمضیّ فی امرك ایّام الدّنیا فلا تعذّبنا بعبادة المشرکین ایّانا، فقد علمت انّالم ندعهم الی عبادتنا ولم نذهل عن عبادتك. فیقول الرّبّ تبارك وتعالی: «صدقتما انّی قدقضیت علی نفسی ان ابدی واعید و انّی معیدکما الی مابدأتکما فارجعا الی ما خلقتکما منه». فیقولان: ربّنا ممّ خلقتنا؟ ـ فیقول خلقتکما: من نور عرشی فارجعا الیه قال: فتلتمع من کلّ واحد منهما برقة تکاد تخطف الابصار نوراً فتختلطان بنور العرش فذلك قوله: «یبدی و یعید». قوله:

«**وانزلنا من المعصرات**»قال**مجاهدوقتادة ومقاتل** :«**المعصرات**»الرّياح لأنّها تعصرالسّحاب ليمطر فعلى هذا التّأويل من بمعنى الباءِ، اى - انزلنا بالرّياح المعصرات «**ماءًثجّاجاً**» وذلك انّالله عزّوجلّ يبعث الرّيح فيثير السّحاب فيحمل الماء من السّماءِ فيدرّ كماتدرّ اللّقحة وتضربه الرّيح فينزل متفرّقاً حتّى لا يدقّ الارض والخلق. وقال **ابوالعالية والضحاك وابن عباس**:«**المعصرات**»:السّحائب،يقال:اعصر السّحاب، اذاحان ان يمطر واعصرت المرأة اذا دنا حيضهاوارکب المهر اذاحان وقت رکوبه: وقال **الحسن و سعيدبن جبير و مقاتل بن حيّان و زيدبن اسلم** : «**من المعصرات**» اى - من السّموات .

«**ماءًثجّاجاً**»: صبّاباًمدراراً متتابعاً يتلو بعضه بعضاً «**لنخرج به**» اى - بالمطر «**حبّاً**» ممّا يأكله النّاس «**و نباتاً**» ممّا ترعاه الدّوابّ . وقيل: الحبّ مايحرث ويزرع، و النّبات ماينبت من الارض بنفسه . وقيل : الحبّ اللّؤلؤ، واصله من المطر؛ والنّبات ماينبت على الارض بنفسه ؛ وروى عن **عكرمة** : ما انزل الله من السّماءِ قطرةً الّا انبت بها في الارض عشبةً وفى البحر لؤلؤةً .

«**وجنّات الفافاً**» اى - بساتين ملتفّة الاشجار واحد ها لفّ ولفيف .

«**انّ يوم الفصل**» يعنى: يوم القيامة يفصل فيه بين الخلق «**كان ميقاتاً**» لما وعده الله من الثّواب و العقاب . و قيل : كان ها هنا صلة .

«**يوم ينفخ فى الصّور**» هذه هى نفخة الدّعوة وهى النّفخة الثّالثة،الاولى نفخة الفزع والثّانية نفخة الصّعقة والثّالثة نفخة القيام من القبور.«**فتاتون افواجاً**» زمراً زمراً كلّ امّة بامامهم كقوله:«ويوم نبعث من كلّ امّة فوجاً».روى **البراء بن عازب** قال: كان **معاذبن جبل** جالساً قريباً من رسول الله(ص) فى منزل **ابى ايّوب الانصارى** فقال **معاذ** : يارسول الله ارأيت قول الله عزّوجلّ.«**يوم ينفخ فى الصّور فتاتون افواجاً**»؟ فقال يا **معاذ** ، سألت عن عظيم من الامر ثمّ ارسل عينيه ثمّ قال يحشرون عشرة اصناف من امّتى اشتاتاً قدميّزهم الله تعالى من جماعة المسلمين وبدّل صورتهم، فبعضهم على صورة القردة وبعضهم على صورة الخنازير و بعضهم منكّسين ارجلهم فوق وجوههم يسحبون عليها و بعضهم

عمی یتردّدون و بعضهم صمّ‌بکم لایعقلون و بعضهم یمضغون السنتهم فهی مدلاة علی صدورهم یسیل القیح من افواههم لعاباً یقذرهم اهل الجمع و بعضهم منقطعةً ایدیهم وارجلهم و بعضهم مصلّبین‌علی‌جذوع من‌نار وبعضهم‌اشدّ‌نتنا من‌الجیف وبعضهم‌یلبسون جباباً سابغةً من‌قطران‌لازقة بجلودهم. فامّا الّذین علی‌صورة‌القردة فالقتات من‌النّاس یعنی النّمّام، وامّا الّذین علی صورة الخنازیر فاهل‌السّحت والمنکسون علی‌وجوههم فاٰکلة الرّبوا والعمی من یجور فی‌الحکم و الصمّ البکم المعجبون باعمالهم و الّذین یمضغون السنتهم. فالعلماء والقصّاص الّذین خالف قولهم اعمالهم والمقطّعة ایدیهم و ارجلهم الّذین یوذون‌الجیران‌والمصلّبون‌علی‌جذوع من‌نارفالسّعاة بالنّاس‌الی‌السّلطان والّذین‌هم اشدّ‌نتناً من الجیف فالّذین یتمتّعون بالشّهوات واللّذات و منعوا حقّ‌الله تعالی من‌اموالهم، والّذین یلبسون الجباب فاهل‌الکبر والخیلاء. قوله:

«**وفتحت‌السّماء**» قرأ اهل **الکوفة**: فتحت بالتّخفیف‌والباقون بالتّشدید، ای ـ شقّقت لنزول الملائکة فکانت ابواباً، ای ـ ذات ابواب. وقیل: تنحلّ وتتناثر حتّی تصیر فیها ابواب وطرق وفروج «ومالها الیوم‌من فروج». وقیل: انّ لکلّ عبدٍ مابین فی‌السّماءِ باباً لعمله وباباً لرزقه، فاذا قامت القیامة انفتحت الابواب.

«**وسیّرت‌الجبال فکانت سراباً**» ای ـ ازیلت عن اماکنها فصارت کالسّراب. قال **ابن‌عباس**: ذلک عندالفزع‌الاوّل فـازالها عن اماکنها فصارت کما قال سبحانه: «تحسبها جامدةً و هی تمرّ مرّ السّحاب» ثمّ یدرکها الفزع الثّانی فصارت «کالعهن المنفوش» ثمّ یدرکها الفزع الثّالث فصارت کثیباً مهیلاً، ثمّ یدرکها الفزع الرّابع فسیّرت فی‌الارض‌وذهب‌بها وذلک قوله: «واذاالجبال نسفت» ای ـ ازیلت بسرعة حتّی لایبقی اثر:

«**انّ جهنّم کانت مرصاداً**» ای ـ طریقاً و ممرّاً فلا سبیل الی الجنّة حتّی تقطع النّار وقیل: محبساً و موضع رصد کالمضمار لحلبة الخیل. الحلبة خیل تجمع للسّباق‌من کلّ‌اوب والمضمار: الموضع. قال **ابن‌عباس**: انّ‌علی‌جسر جهنّم سبعة محابس یسأل العبد عنداوّلها عن شهادة ان لااله الّاالله، فان جاءبها تامّةً جازالی‌الثّانی فیسأل

عن الصّلوة فان جاء بها تامّةً جازالى الثّالث فيسأل عن الزّكوة ، فان جاء بها تامّةً جاز الى الرّابع ، فيسأل عن الصّوم ؛ فان جاء به تامّاً جازالى الخامس ، فيسأل عن الحجّ ؛ فان جاء بها تامّاً جاز الى السّادس ، فيسأل عن العمرة ؛ فان جاء بها تامّةً جاز الى السّابع فيسأل عن المظالم فان خرج منها والّا يقال : انظروا فاز كان له تطوّع اكمل به اعماله ، فاذافرغ به انطلق الى الجنّة . والمرصاد ، مفعال من الرّصد والمعنى: انّها ذات ارتقاب لاهلها تراصدهم بنكالها و عقوبتها .

«**للطّاغين مآباً**» اى ـ مرجعاً لمن تجاوز الحدّ فى الطّغيان والكفر .

« **لابثين** » قرا **حمزة و يعقوب** : « لبثين » و قرآءة العامّة « لابثين » بالالف ، و هما لغتان . « **فيها احقاباً** » جمع حقب وهو ثمانون سنةً كلّ سنة ثلاث مائة وستّون يوماً ، كلّ يوم الف سنة ممّا يعدّه بنوآدم ، وروى **نافع** عن **ابن عمر** عن النّبى (ص) قال : « والله لايخرج من النّار من دخلها حتّى يكونوا «**فيها احقاباً**» والحقب بضع وثمانون سنة والسّنة ثلاثمائة وستّون يوماً كلّ يوم كالف سنة ممّا تعدّون فلايتكلنّ احد على ان يخرج من النّار . قال **الحسن**: انّ الله لم يجعل لاهل النّار مدّةً ، بل قال: «**لابثين فيها احقاباً**» فوالله ماهوا الّا انّه اذا مضى حقب دخل آخر الى الابد فليس للاحقاب عدّة الى الخلود وعن **عبدالله ابن مسعود** قال : لوعلم اهل النّار انّهم يلبثون فى النّار عدد حصى الدّنيا لفرحوا ولوعلم اهل الجنّة انّهم يلبثون فى الجنّة عدد حصى الدّنيا لحزنوا وقال **مقاتل بن حيّان** : الحقب الواحد سبع عشرة الف سنةً . قال : وهذه الآية منسوخة نسختها « **فلن نزيدكم الّا عذاباً** » يعنى: انّ العدد قدارتفع والخلود قدحصل . وعن **خالد بن معدان** قال : هذه الآية فى اهل القبلة لانّهم لايخلدون فيها ، وقيل : تمّ الكلام على قوله : «**فيها**» ثمّ قال : «**احقاباً**» .

«**لايذوقون فيها**» اى ـ فى جهنّم « **برداً** » اى روحاً وراحةً . و قيل: البرد النّوم لانّ النّائم يبرد جوفه اذا نام . و قال **مقاتل** : لايذوقون فيها برداً ينفعهم من حرّ ، ولاشراباً ينفعهم من عطش .

« **الّاحميماً**» ماءً حارّاً يحرق مايأتى عليه . وقيل : هودموع عيون اهل النّار

«**وغسّاقاً**» . قال **ابن‌عباس** : الغسّاق : الزّمهریر یحرقهم ببرده . وقیل هو الصّدید و ماسال من جلود اهل النّار. وقیل : هوالمنتن‌الاسود، وقال **شهربن حوشب** : الغسّاق وادفی‌النّارفیه ثلاث‌مائة و ثلاثون‌شعباً فی کلّ‌شعب ثلاث‌مائة و ثلاثون‌بیتاً فی کلّ بیت اربع زوایا ، فی کلّ زاویة شجاع کاعظم ماخلق‌اللّٰه‌من‌الخلق، فی‌رأس کلّ‌شجاع‌سم . و قیل: معنی‌الآیة «**لایذوقون**» فی تلك الاحقاب « **الّاحمیماً وغسّاقاً** » ثمّ یلبثون احقاباً یذوقون غیر الحمیم و الغسّاق من انواع العذاب فهو توقیت لانواع العذاب لالمکثهم فی‌النّار .

«**جزآءً وفاقاً**» ای- جازیناهم جزآءً وافق‌اعمالهم. قال **مقاتل** : وافق‌العذاب الذّنب فلاذنب اعظم من الشّرك ولاعذاب اعظم من النّار ، ثمّ وصف اعمالهم فقال :

«**انّهم‌کانوا لایرجون حساباً**»ای-لایخافون‌محاسبةاللّٰه ایّاهم. قال **الزّجاج** : یعنی لایؤمنون بالبعث فیرجواثواب حساب .

«**وکذّبوا بٰایاتنا** » ای - بماجاءت به الانبیاء «**کذّاباً** » ای- تکذیباً وهی‌لغة یمانیّة فصیحة یقولون: خرّقت القمیص خرّاقاً وقریء« کذاباً»بالتّخفیف مصدر کاذب .

« **وکلّ‌شیءاحصیناه‌کتاباً** » ای- کلّ شیء من اعمال الخلق بیّنّاه فی اللّوح المحفوظ کقوله :«وکلّ‌شیءاحصیناه فی‌امام‌مبین ». قوله: « **وکلّ‌شیء**» منصوب‌بفعل مضمر، ای- احصینا کلّ شیء احصیناه. و کتاباً نصب علی‌المصدر. ای- کتبناه کتاباً و یجوزان یکون نصباً علی الظّرف، ای- فی کتاب وهواللّوح‌المحفوظ . وقیل : احصته الملائکة فی‌کتاب، یعنی : فی صحف‌الاعمال .

« **فذوقوا** » ای - یقال‌لهم « **فذوقوا فلن‌نزیدکم الّاعذاباً** » سئل **الحسن** عن‌اشدّآیةٍ فی **القرآن** علی‌اهل النّار فقال**الحسن**: سألنا **ابا برزة الاسلمی** ، فقال : سألت رسول اللّٰه (ص) فقال : « **فذوقوا فلن نزیدکم الّا عذاباً**» ، قیل: لمّا سمعوا **ذلك** ایسوا من الخروج . قوله :

« **انّ‌للمتقین‌مفازاً** » المفاز موضع الفوز والفوز النّجاة، ای- للّذین اتّقوا من الشّرك و الکفر و الفواحش نجاةً من العذاب و وصول الی الجزیل من الثّواب ، ثمّ فسّر فقال :

« **حدائق** » جمع حديقه، وهى البستان المحاط به و«**اعناباً**» ، جمع عنب .

«**وكواعب**» اى ـ جوارىّ عذارى جمع كاعب وهى النّاهدة الّتى بلغت النّكاح وظهر ثديها ونتاتنوء الكعب. «**اترابا**» اى ـ مستويات فى السّنّ على سنّ ثلاث وثلاثين سنة. فقيل: اراد بذٰلك ازواجهنّ من الآدميّات، وقيل: هنّ الحور وليس المراد بذٰلك صغر السّنّ؛ لكنّ المراد رواء الشّباب، اى ـ ماء الشّباب جار فيهنّ لم يشبن ولم يتغيّر عن حدّ الحسن حسنهنّ .

«**وكاساً دهاقاً**» مترعةً مملوّةً متتابعةً صافيةً ،الدّهاق مصدر داهق مداهقةً ودهاقاً، اى ـ تابع؛ وادهقت الحوض اى ـ ملأته والكأس فى **القرآن** : هى كأس الخمر حيثما وجدتها .

« **لايسمعون فيها** » ـ اى فى الجنّة « **لغواً** » باطلاً من الكلام «**ولاكذّاباً**» يعنى: ولاتكذيباً، اى ـ لايكذّب بعضهم بعضاً . قرأ **الكسائى** :«كذاباً» بالتّخفيف مصدر كاذب، اى ـ لايكذب بعضهم مع بعض .

«**جزآءً من ربّك عطاءً**» اى ـ جازاهم جزآءً واعطاهم عطاءً فهما منصوبان بالمصدر و قولـه : «**حساباً**» اى ـ كافياً وافياً كثيراً ؛ يقال : احسبت فلاناً ، اى ـ اعطيته ما يكفيه حتّى قال : حسبى و المراد انّ لهم فى الجنّة جميع ما يشتهون و قيل معنى:

« **عطاءً حساباً** » ـ اى ـ على حساب العمل وعندالله المزيد .

« **ربّ السّموات والارض وما بينهما الرّحمن** » اى ـ خالقهما و مالكهما ومالك ما بينهما الرّحمن . قرأ اهل **الحجاز وابوعمرو**: «ربّ»، بالرّفع على الاستيناف و«**الرّحمن**» خبره . وقرأ الآخرون : «ربّ» بالجرّ اتباعاً لقوله: من ربّك، وقرأ **ابن عامر وعاصم و يعقوب** : « **الرّحمن** » بالجرّ اتباعاً لقوله : «**ربّ السّموات**» وقرأ الآخرون : «**الرّحمن**» بالرّفع و حمزة و **الكسائى** يقرآن «رب» بالخفض لقربه من قوله : « **جزاءً من ربّك** » ويقرآن «**الرّحمن**» بالرّفع لبعده منه على الاستيناف . وقوله : «**لايملكون**» فى موضع خبره. ومعنى «**لايملكون منه خطاباً**» قال **مقاتل**: لايقدر الخلق

علی ان یکلّموا الرّبّ الّا باذنه، و قال **الکلبی**: لایشفع احد لاحدا لّا باذنه.

«**یوم یقوم الرّوح و الملآئکة صفّاً**» قال **الشعبی و الضحاک**: «**الرّوح**» **جبرئیل**(ع) وقال **عطاء** عن **ابن‌عباس**: «**الرّوح**» ملک من الملائکة ما خلق‌اللّه مخلوقاً اعظم‌منه؛ فاذاکان یوم‌القیامة قام هو وحده صفّاً و قامت الملائکة کلّهم صفّاً واحداً فیکون عظم خلقه مثلهم. وقال **مجاهد وقتادة وابوصالح**: «**الرّوح**» خلق من‌خلق‌اللّه علی‌صورة بنی **آدم** لهم ایدوارجل ورؤس یأکلون ویشربون، لیسوا من الملائکة ولامن الجنّ ولامن‌الانس مانزل من‌السّماء ملک‌الّاومعه واحد منهم. و قال **ابن‌مسعود**: «**الرّوح**» ملک‌اعظم من‌السّموات‌ومن‌الجبال‌ومن‌الملائکة وهوفی‌السّماء الرّابعة یسبّح کلّ‌یوم اثنی‌عشرالف تسبیحة یخلق‌من کلّ‌تسبیحة ملک‌یجیء‌القوم‌یوم القیامة«**صفّاً**»وحده. وقال‌**الحسن**: هم بنو**آدم**،ومعناه: ذووالرّوح، وقال **عطیّة** عن **ابن‌عباس**: هی‌ارواح النّاس تقوم مع‌الملائکة فیمابین‌النّفختین، قبل ان‌تردّ‌الارواح الی‌الاجساد. وفی‌روایة **الضحاک** عن **ابن‌عباس**، قال: عن یمین‌العرش نهراً من نور مثل‌السّموات‌السّبع والارضین‌السّبع والبحارالسّبعة یدخل **جبرئیل** (ع) فیه کلّ‌سحر فیغتسل فیزدادنوراً الی‌نوره وجمالاً الی‌جماله وعظماًالی‌عظمه، ثمّ ینتفض فیخرج‌اللّه من کلّ قطرة تقع‌من‌ریشه کذا و کذا الف‌ملک یدخل‌منهم کلّ یوم سبعون الف‌ملک البیت‌المعمور وسبعون الفاً الکعبة لایعودون الیهما الی ان تقوم‌السّاعة. وقال **وهب**: انّ **جبرئیل** (ع) واقف بین یدی‌اللّه عزّوجلّ ترعد فرائصه یخلق‌اللّه سبحانه و تعالی من کلّ رعدة مائة الف ملک و الملائکة صفوف بین یدی‌اللّه عزّوجلّ منکّسوا رؤسهم فاذااذن‌اللّه‌تعالی‌لهم‌فی‌الکلام،قالوا:لااله‌الّاانت،وهوقوله: «**یوم‌یقوم‌الرّوح والملآئکة صفّاً لایتکلّمون الّامن‌اذن‌له الرّحمن**»ان‌یتکلّم و«**قال**»فی‌الدّنیا «**صواباً**» وسداداً من‌القول. وقیل: معناه من‌قال لااله‌الّااللّه فی‌الدّنیا یأذن‌اللّه لهم‌فی‌القیامة ان‌یتکلّموا بالشّفاعة فیشفعون و بالاعتذارفیقبل عذرهم، وامّاالکافرون فلایقبل عذرهم ولایسمع شفاعتهم. و قال **الحسن**: معناه لایشفعون لاحد الّا لمن اذن‌اللّه ان یشفع لـه وقال المشفوع: له فی‌الدّنیا صواباً صدقاً وهولااله‌الّااللّه.

«**ذٰلك اليوم الحقّ**» لا باطل فيه ولاظلم، بل ينتصف الضّعيف من القوىّ ومجيئه حقّ كائن يوجد لامحالة وقد كانوا فيه على شكّ. «**فمن شآء اتّخذ الى ربّه مآباً**» اى- مرجعاً حسناً من طاعةٍ يقدّمها وزلّةً يجتنبها ليكون المرجع الى الثّواب.

«**انّا انذرناكم عذاباً قريباً**» يعنى: العذاب فى الآخرة و كلّ ماهو آت قريب. وقيل هو القتل ببدر. «**يوم ينظر المرء ماقدّمت يداه**» اى - يرى جزاء الّذى قدّمه من خير وشرّ كقوله: «يوم تجد كلّ نفس ما عملت من خير محضراً» «وانّ سعيه سوف يرى» «ليروا اعمالهم». وقيل: المرء هاهنا المؤمن يرى[1] كلّ خير قدّمه فى صحيفته «**ويقول الكافر ياليتنى كنت تراباً**» قال **عبدالله بن عمر**: واذا كان يوم القيامة مدّت الارض مدّ الاديم وحشر الدّوابّ والبهائم والوحش ثمّ يجعل القصاص بين البهائم حتّى تقتصّ للشّاة الجمّاء من القرناء نطحتها فاذا فرغ من القصاص قيل لها: كونى تراباً. فعند ذٰلك «**يقول الكافر ياليتنى كنت تراباً**» وقال **مقاتل**: يجمع الله الوحوش والهوامّ والطّير وكلّ شىء غير الثّقلين فيقول: من ربّكم؟ - فيقولون: الرّحمن الرّحيم. - فيقول لهم الرّبّ تبارك و تعالى بعد ما يقضى بينهم حتّى يقتصّ للجمّاء من القرناء: «انا خلقتكم و سخّرتكم لبنى آدم و كنتم مطيعين ايّام حيوٰتكم فارجعوا» اى - الّذى كنتم كونوا تراباً فيكونون تراباً. فاذا التفت الكافر الى شىء صار تراباً يتمنّى، فيقول: ياليتنى كنت فى الدّنيا فى صورة خنزير رزقى كرزقه و كنت اليوم فى الآخرة تراباً. و قيل: معناه ليتنى لم ابعث[1] وكنت تراباً. و قال **عكرمة**: بلغنى انّ السّباع والوحش والبهائم اذا رأين يوم القيامة بنى آدم وماهم فيه من الغمّ والحزن قلن: الحمدلله الّذى لم يجعلنا مثلكم فلاجنّةً نرجو ولاناراً نخاف. و قال **ابو القاسم بن حبيب**: رأيت فى بعض التّفاسير انّ الكافر هاهنا **ابليس** وذلك انّه عاب **آدم** بانّه خلق من التّراب و افتخر بانّه خلق من النّار، فاذا عاين يوم القيامة فضل بنى **آدم** والمؤمنين ومايناولون من انواع الكرامات ورأى[1] ماهو فيه من الشّدّة والعذاب يتمنّى و يقول: ياليتنى خلقت من التّراب ولم يصبنى مااصابنى. قال **ابو هريرة**: فيقول التّراب للكافر لاولا كرامة لك، من جعلك مثلى وعن **ابى الزّناد عبدالله بن ذكوان** قال اذا قضى

۱ - الف: اخلق.

بین النّاس و امر اهل الجنّة الی الجنّة، واهل النّار الی النّار؛ قیل لسائر الامم ولمؤمنی الجنّ: عودوا ترابا. فحینئذ «**یقول الکافر یالیتنی کنت ترابا**» وقال **عمر بن عبدالعزیز**: انّ مؤمنی الجنّ حول الجنّة فی ربض ورحاب ولیسوا فیها والاکثرون علی انّ مومنی الجنّ مع مؤمنی الانس فی الجنة وانّ کافر یهم مع کافری الانس فی النّار.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «**بسم اللّه الرّحمن الرّحیم**» اسم ملك تجمل عباده بطاعته و تزین خدمه بعبادته، لایتجمّل بطاعة المطیعین ولا یتزیّن بعبادة العابدین، فزینة العابدین صدار طاعتهم و زینة العارفین حلّة معرفتهم. و زینة المحبّین تاج ولایتهم. و زینة المذنبین غسل وجوههم بصوب عبرتهم.

نام خداوندی که نام او دل‌افروزست ومهر او عالم سوز. نام او آرایش مجلس است و مدح او سرمایهٔ مفلس. زینت زبانها ثنای او، قیمت دلها بهوای او، راحت روحها بلقای او، سرور سرّها برضای او. دلایل توحید آیات او، معالم تفرید رایات او، شواهد شریعت اشارات او، معاهد حقیقت بشارات او، قدیم نا مخلوق ذات و صفات او. توانائی یگانه بی‌مکر، دانائی یگانه بی‌اکر. توانائی که همه کار تواند، دانائی که همه‌چیز داند. درشناخت حاصل ودریافت حاضر، بسلطان عظمت دور، و ببرهان فضل نزدیك، ببیان برّ پیدا واز دریافت گمان نهان.

پیر طریقت گفت: «الهی من بقدر تو نادانم و سزای ترا ناتوانم، در بیچارگی خود سر گردانم، و روز بروز در[1] زیانم؛ چون منی چون بود؟ چنانم! واز نگرستن در تاریکی بفغانم، که خود برهیچ چیز هستما ندانم! چشم بروزی دارم که تومانی ومن نمانم. چون من کیست؟ گر آن روز ببینم و ربیینم بجان فدا آنم[2].

قوله: «**عمّ یتساءلون عن النّبإ**» ای ـ عن الخبر «**العظیم**» این خبرعظیم کار ونبوّت **مصطفی** است(ص) وبعثت ورسالت او، و پرسیدن ایشان ازیکدیگر ازروی

١ـ الف: بر ٢ ـ الف: چون من کیست گر آن روزبینم وربینم جان فدا کنم.

تعظیم بود . جماعت **قریش** فراهم میرسیدند و با یکدیگر میگفتند : ایّ شیء امر **محمد** ؟ این کار **محمد** چه‌چیز است بدین‌عظیمی و بدین پایندگی ؟ روز بروز کار او بالاتر و آوای او بلندتر ، ودولت او از جبال راسیات قوی‌تر ومحکم‌تر. سراپردهٔ ملّتها برانداخت ، و گردن دین خویش برافراخت . سرافرازان عرب او را مسخّر میشوند ، و گردنکشان قبائل‌سر برخط وی‌می‌نهند. ربّ العالمین گفت : «**الذی‌هم فیه‌مختلفون**» خلق درکار او مختلف‌شدند . یکی را سعادت ازلی در رسید و عنایت الٓهی اورا درپذیرفت ، تا بدعوت وی‌عزیز گشت وبتصدیق رسالت وی سعیدابد شد. یکی در وهدهٔ خذلان بمانده شقاوت ازلی‌دامن وی گرفته باشخاص بیزاری‌سپرده تا سردرچنبر دعوت او نیاورد ورسالت‌وی‌قبول نکرد ، شقیّ هردوسرای گشت . حکم الٓهی اینست وخواست الهی‌چنین . حکم کردبرآن کس که خواست ، بآن‌چیز که خواست، حکمی بی‌میل‌وقضائی بی‌جور. قومی‌رادردیوان سعدا نام ثبت کرد وایشان را بعنایت ازلی‌قبول کرد ، وعلل درمیان نه ؛ وقومی‌را درجریدهٔ اشقیانام ثبت کرد و زنّاردّبرمیان‌بست وزهرهٔ دم‌زدن نه . «مایبدّل القول لدیّ وماانابظلام للعبید» . روزی **عبدالملك مروان عزّه** راکه‌معشوقهٔ **کثیر** بودپیش‌خویش‌خواند ، گفت : نقاب‌بگشای تابنگرم که **کثیر** درتو چه دید که برتو شیفته گشت ؟ ـ **عزه** گفت : ای **عبدالملك** مؤمنان درتوچه دیدند که ترا امیر کردند ؟ سقیاً لایّام کنّا فی کتم‌العدم وهوینادی بلطف‌القدم بلاسابقة قدم « **الست‌بربّکم** » .

یك قول از اقوال مفسّران آنست که : نبأ عظیم خبرقیامت است وخـاست رستاخیز[1] کـه قوم در آن مختلف بودند ، بعضی در گمان وشكّ و بعضی برانکار و جحد ، و ربّ‌العالمین ایشان را بر آن انکار و جحد تهدید کرده و وعید داده که : « **کلاّ سیعلمون ثمّ کلاّسیعلمون** » آری بدانند و آگاه شوند[2] از آن روز عظیم ، چون سرانجام کارخویش‌بینند وبجزای کردار[3] خویش‌رسند[4] . ازعظمت آن‌روزاست که بیست و چهار ساعت شبانروزدنیا را برمثال بیست‌وچهارخزانهٔ حشر کنند و در

---

١ ـ ج : کردگار   ٢ ـ الف : بدانید و آگاه باشید

٣ـ الف: کردگار   ٤ ـ الف : رساد

عرصات قیامت حاضر گردانند، یکان یکان خزانه می گشایند و بربنده عرض میدهند. از آن خزانه‌ای بگشایند پربها وجمال، پرنو روضیا، و آن آن ساعت‌است که بنده درخیرات وحسنات و طاعات بود. بنده چون حسن ونور و بهاءِ آن بیند، چندان شادی وطرب واهتزاز بروغالب شود که اگر آن‌را برجملهٔ دوزخیان‌قسمت کنند، دردهشت ازشادی الم و دردآتش‌فراموش کنند. خزانه‌ای دیگر بگشایند، تاریك ومظلم پرنتن(۱) وپروحشت. و آن آن ساعت‌است که بنده درمعصیت بود و حقّ آزردهٔ ظلمت، ووحشت آن کردار درآید؛ چندان فزع وهول و رنج وغم اورا فرو گیرد که اگربکلّ اهل بهشت قسمت کنند، نعیم بهشت بدیشان منغّص شود. خزانه‌ای دیگربگشایند خالی، که درونه طاعت بود که سبب شادی‌است ونه معصیت که موجب اندوهست؛ وآن ساعتی که بنده دروخفته باشد، یاغافل یابمباحات دنیا مشغول شده؛ بنده بدان حسرت خورد وغبن عظیم بدو راه یابد. همچنین خزائن یك یك می گشایند و برو عرضه میکنند، از آن ساعت که درو طاعت کرده شاد میگردد وازآن ساعت که درو معصیت کرده رنجور می‌شود؛ و بر ساعتی که مهمل گذاشته حسرت و غبن میخورد.

هان ای مسکین، غافل مباش که از تو غافل نیستند، ومی‌دان که حقّ تعالی مشاهد سرّو رقیب دل‌تواست؛ می‌بیند ومیداند درهرحال که باشی. باری‌چنان باش که شایستهٔ جلال نظر او باشی. **مصطفی** (ص) گفته: «اعبدالله کانّك تراه فان لم تکن تراه فانّه یراك».



۱) نتن: بوی بد. فرهنگ نفیسی.

۷۹ - سورة النازعات - مكية
النوبة الاولى

قوله تعالی: «بسم الله الرّحمن الرّحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
«والنّازعات غرقاً (۱)» سوگنداست بستارگان شتابان وهموار[1] روان تاآنکه که درچشمهٔ مغرب فرو شوند.
«والنّاشطات نشطاً (۲)» بستارگان که از مشرق درمیگیرند و میروند تا بمغرب رسند.
«والسّابحات سبحاً (۳)» وبستارگان روان که درفلك درموج اشناو میکنند.
«فالسّابقات سبقاً (٤)» و بستارگان که دررفتن بریکدیگر پیشی می کنند.
«فالمدبّرات امراً (٥)» بفرشتگان که بفرمان کارهامیسازند وبازمی‌اندازند.
«یوم ترجف الرّاجفة (٦)» آنروز که بجنبد زمین جنبیدنی.
«تتبعها الرّادفة (۷)» وبرپی آن ایستد پسینه آمدنی.
«قلوب یومئذ واجفة (۸)» دلهای‌است[2] آن روزترسنده ولرزنده.
«ابصارها خاشعة (۹)» چشمهای ایشان فروشده خواری در آن پیدا، و فروشکسته ازبیم در دیده نگران. «یقولون» میگویند [قریش]: «ائنّا لمردودون فی الحافرة (۱۰)» باش مارا باهمان زندگانی‌خواهند برد که‌نخست داشتیم.
«ائذا کنّا عظاماً نخرة (۱۱)» باش‌مارا درگور کنند، بازندگانی‌خواهند برد؛ آنکه که استخوان گردیم ریزیده.
«قالوا تلك اذاً کرّة خاسرة (۱۲)» چنین‌میگویند که: پس آن بازگشتی‌بس بازیان‌کاری است وبایدآمد.
«فانّما هی زجرة واحدة (۱۳)» اکنون پس چنین است یك آواز است.
«فاذاهم بالسّاهرة (۱٤)» که ایشان را بآن آوازباهامون رستاخیز رانند.

---

۱ ـ الف: هاموار ۲ ـ الف دلهاست.

«هَلْ اَتٰیكَ حَدیثُ موسیٰ (۱۵)» آمد بتو و رسید قصّهٔ موسی بتو؟
«اِذْنادٰیهُ رَبُّهُ» آنکه که‌خواند خداوند او اورا «بالوادالمُقَدَّس» بآن وادی پاك‌کرده وبآفرین «طُوًی(۱٦)» نام اوطوی.
«اِذْهَبْ اِلٰی فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰی(۱۷)» شوبه‌فرعون شو که اوسر کشید نهمار[1].
«فَقُلْ» گوی اورا «هَلْ لَكَ اِلٰی اَنْ تَزَکّٰی(۱۸)» اوفتدت که پاك و هنری شوی، [داری توان آنکه باآن آئی که بهروز وپیروز گردی]؟
«وَاَهْدِیَكَ اِلٰی رَبِّكَ فَتَخْشٰی(۱۹)» وراه نمایم ترابالله تابشناسی واو را بدانی و از او بترسی.
«فَاَرٰیهُ الْاٰیَةَ الْکُبْرٰی(۲۰)» باو نمود آن نشان مهین.
«فَکَذَّبَ وَعَصٰی(۲۱)» دروغ زن گرفت وسر کشید.
«ثُمَّ اَدْبَرَ یَسْعٰی(۲۲)» پس آنکه بر گشت بنهیب پیش‌باز.
«فَحَشَرَ فَنادٰی(۲۳)» سپاه جادوان گرد کرد وآواز داد.
«فَقالَ اَنَا رَبُّکُمُ الْاَعْلٰی(۲٤)» و گفت: منم خداوند برترین شما.
«فَاَخَذَهُ اللّٰهُ نَکالَ الْاٰخِرَةِ وَالْاُولٰی(۲۵)» بگرفت الله اورا بعقوبت سخن پسین و سخن پیشین.
«اِنَّ فی ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ یَخْشٰی(۲٦)» درین پندی و فراپوشیده دیدنی است اوراکه صواب شناسد وترسد.
«ءَاَنْتُمْ اَشَدُّ خَلْقاً اَمِ السَّماءُ» شما سخت ترید ودشوارتردرعلم شمابرآفریدگار، در آفرینش یا آسمان؟ «بَنٰیها(۲۷)» آفریدگارآنرا برافراشت و بی‌ستون برداشت.

---

۱) ـ نهمار: بروزن رهوار، چون عظیم‌باشد، اگر کار بود، اگر چیزی؛ وشگفت بسیاراست و غایت. رود کی گوید:

گنبدی نهمار بـر بـرده بـلند   نش ستون در زیر ونز برسرش بند

فردوسی فرمود:

چو ابلیس دانست کـو دل بـداد   بـر افسانـه‌ای گشت نهمار شاد.

رك: لغت فرس اسدی، برهان قاطع بکوشش دکتر محمد معین.

«رَفَعَ سَمْكَهٰا» کاز(۱) آن بالاداد. «فَسَوّيٰهٰا(۲۸)» و آن را راست کرد وراغ.
«وَاَغْطَشَ لَيْلَهٰا» وتاریك کرد شب آن. «وَاَخْرَجَ ضُحٰيهٰا(۲۹)» وبیرون آورد روز آن.
«وَالْاَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحٰيهٰا(۳۰)» وزمین را پس آن پهن باز کشید.
«اَخْرَجَ مِنْهٰا» بیرون آورد از زمین «مٰاۤءَهٰا وَمَرْعٰيهٰا» آب آن و گیازار وچراگاه آن.
«وَالْجِبٰالَ اَرْسٰيهٰا(۳۲)» و کوهها را برزمین فرو گذاشت و زمین را بآن برجای بداشت.
«مَتٰاعاً لَكُمْ وَلِاَنْعٰامِكُمْ(۳۳)» نیکوداری شما را وچهارپایان شما را.
«فَاِذٰا جٰاۤءَتِ الطّٰاۤمَّةُ الْكُبْرىٰ(۳۴)» آن روز که داهیهٔ مهین بیفتد.
«يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسٰانُ مٰا سَعىٰ(۳۵)» آن روز که مردم را یاد آید هرچه در دنیا کرد.
«وَبُرِّزَتِ الْجَحيمُ لِمَنْ يَرىٰ(۳۶)» و بهامون آرند دوزخ نگرنده را.
«فَاَمّٰا مَنْ طَغىٰ(۳۷)» امّا آنکس که سر کشید وناپاکی کرد.
«وَآثَرَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيٰا(۳۸)» و این جهان راگزید و این را بجای آن دیگر بپسندید.
«فَاِنَّ الْجَحيمَ هِيَ الْمَاْوىٰ(۳۹)» آتش اورا جایگاه است و باز گشتن گاه.
«وَاَمّٰا مَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ» و امّا او که از ایستادن گاه پیش خدای خویش بترسید «وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوىٰ(۴۰)» وخویشتن را ازبایست نبایستی باززد.
«فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَاْوىٰ(۴۱)» بهشت اورا جایگاه است وباز گشتن گاه.
«يَسْئَلُونَكَ عَنِ السّٰاعَةِ» می‌پرسند ترا از رستاخیز. «اَيّٰانَ مُرْسٰيهٰا(۴۲)» که کی است هنگام پیدا کرد آن و آوردن[۱] آن؟
«فيمَ اَنْتَ مِنْ ذِكْرٰيهٰا(۴۳)» تودرچه‌ای ازیادآن و که‌ای توبدانش هنگام آن؟
«اِلىٰ رَبِّكَ مُنْتَهٰيهٰا(۴۴)» باز گشت و سر انجام دانستن هنگام رستاخیز باخدای تواست.

۱ــ الف: آورد

۱) کاز یا کاز: صومعه‌ای را گویند که درسر کوه ساخته باشند. برهان قاطع

« انّما انتَ مُنذرُ مَن يَخشيها (٤٥) » تو ترساننده‌و آگاه کنندهٔ او ای که بآن گرویده‌است و از آن می‌ترسد.

« كانّهم يومَ يرونَها » گوئی ایشان آن روز که رستاخیز بینند و کار آن، « لَمْ يَلبثوا الّا عَشيّةً اَوضُحيها (٤٦) » دردنیا نبودند و درنگ نکردند مگر شبانگاهی.

النوبة الثانية

این سوره چهل و پنج[1] آیت‌است. صد وسی‌و نه کلمه، هفتصد و پنجاه وسه حرف جمله مکّی‌است، به مکه فرو آمده باتّفاق‌مفسّران. ودرین‌سوره ناسخ ومنسوخ نیست.وفی‌الخبرعن ابی بن کعب قال: قال رسول‌الله(ص): من‌قرأ سورة «النّازعات» لم‌يكن حبسه فی‌القبر الّا كقدرالصّلوةالمكتوبة حتّی يدخل‌الجنّة.

قوله تعالی: « والنّازعات غرقاً » قال بعض‌المفسّرين: انّ‌القسم واقع بربّ هذه المذكورات، وقيل: لابل اقسم‌الله‌تعالی بذلك‌للتّنبيه‌علی‌موقع‌العبرة فيه، اذالقسم يدلّ علی‌عظم شأن‌المقسم به وله جلّ‌جلاله ان‌ينهی‌عباده‌عن‌القسم بالمخلوقات، فانّ له ان يتعبّد عباده بماشاء واختلفوا فی‌المراد بهذه الكلمات. فقال بعضهم: المراد باجمعها الملائكة لانّهم ينزعون نفوس بنی‌آدم باغراق كما يغرق‌النّازع فی‌القوس فيبلغ بها غاية‌المدّ. والغرق بدل‌من‌الاغراق. وقيل: معناه« والنّازعات»نفساًغرقت«غرقاً». قال ابن مسعود: يريدانفس‌الكفّار ينزعها ملك‌الموت من‌اجسادهم من تحت كلّ شعرة ومن‌تحت‌الاظافير واصول‌القدمين، ثمّ يفرّقها فی‌جسده بعد ماينزعها حتّی اذا كادت تخرج ردّها فی‌جسده، فهذا عمله فی‌الكفّار.

وقال سعيدبن جبير: نزعت ارواحهم ثمّ غرّقت ثمّ حرّقت ثمّ قذف بها فی‌النّار. وقيل: يری‌الكافر نفسه فی وقت النّزع كانّها تغرق. وقال مقاتل: ملك الموت و اعوانه ينزعون روح الكافر كما ينزع السّفود الكثير الشّعب[2] من الصّوف المبتل، فتخرج نفسه كالغريق فی‌الماء.

---

١ ـ چنین است در هر دو نسخه و باید که چهل و شش آیت مینوشت. ٢ ـ الف : الشعبين

« **والنّاشطات نشطاً** » قال **ابن عباس** : هم الملائكة ينشطون نفوس المؤمنين برفقٍ وسهولة؛ مشتقّ من قول العرب نشطت الدّلو اذا اخرجتها من البئر، وقيل: مشتقّ من الانشوطة وهى العقدة يمدّ احد طرفيها فتنحلّ خلاف المبرم ، يعنى: الملائكة تنشط نفس المؤمن ؛ اى ـ تحلّ حلاً رفيقاً فتقبضها كما ينشط العقال من يد البعير اذا حُلّ عنها وهذا يقتضى المنشطات. وحملها بعضهم على نشط ، اى ـ بادر الى الشّيءِ فرحاً به . وهذا يقتضى « **والنّاشطات نشطاً** » يعنى : نفس المؤمن عند الموت تنشط للخروج وذلك انّه ليس من مؤمنٍ يحضره الموت الّا عرضت عليه الجنّةُ قبل ان يموت ، فيرى فيها اشباهاً من اهله واز واجه من الحور العين فهم يدعونه اليها فنفسهُ اليهم نشطةً ان تخرج فتأتيهم .

« **والسّابحات سبحاً** » هم الملائكة يقبضون ارواح المؤمنين كالّذى يسبح فى الماءِ فاحياناً ينغمس واحياناً يرتفع يسلونها سلاً رفيقاً: ثمّ يدعونها حتّى تستريح كالسّابح بالشّيءِ فى الماءِ يرفق به ؛ وقيل : هم الملائكة ينزلون من السّماءِ الى الارض مسرعين كما يقال للفرس الجواد : سابح اذا اسرع فى جريه .

« **فالسّابقات سبقاً** » هى الملائكة تسبق بارواح المؤمنين الى الجنّة . وقيل : تسبق الى ما امره الله .

« **فالمدبّرات امراً** » هى الملائكة : **جبرئيل** على الوحى والعذاب، و **ميكائيل** على المطر والنّبات والارزاق ، و **اسرافيل** على الصّور واللّوح و حمل ركن من اركان العرش، وملك الموت على قبض الارواح . وعطف « **فالسّابقات** » « **فالمدبّرات** » بالفاءِ لما فيهما من معنى التّعقيب ، اى ـ تسبح فتسبق فتدبّر وحمل هذه المذكورات على الملائكة قول **على** و **ابن عباس** و **ابن مسعود** . و قال **الحسن** و **قتادة** : المراد بها النّجوم . « **والنّازعات غرقاً** » هى النّجوم تنزع من مشارقها حتّى تغرق فى مغاربها فى عينٍ حمئةٍ .

« **والنّاشطات نشطاً** » هى النّجوم السّيارة تنشط من افقٍ الى افقٍ اى ـ تذهب يقال حمار ناشطٌ ينشط من بلدٍ الى بلدٍ . و يقال للبقر الوحش نواشط لانّها تذهب من موضعٍ الى موضعٍ .

«**ولسّابحات سبحاً**» هی النّجوم فی فلك یسبحون .

«**فالسّابقات سبقاً**» هی النّجوم تسبق بعضها بعضاً فـی الطّلوع والغروب و امّا «**فالمدبّرات امراً**» فهم الملائکة علی ما بیّنّاه لاغیر، هذه اقسام محذوفة الموضع، ولکن دلّ مابعدها انّها علی تثبیت قیام السّاعة. قال **الزجاج** : جواب القسم فیه مضمر. تقدیره لتبعثنّ یدلّ علیه قوله بعده: «**ائذا کنّا عظاماً نخرةً**». وقیل: جواب القسم. قوله : «انّ فی ذلك لعبرةً لمن یخشی» .

«**یوم ترجف الرّاجفة**» زلزلة السّاعــة ترجف الارض فتلفظ من فیهـا «**ثمّ تتبعها الرّادفة**» فتدعی کلّ امّة الی کتابها وتنادی کلّ نفسٍ باسمها فتساق الی حسابها . وقیل : «**الرّاجفة**» النّفخة الاولی الّتی تموت لها الخلایق .

«**تتبعها الرّادفة**» ای ـ النّفخة الثّانیة الّتی تبعث عندها الخلایق و بینهما اربعون سنة . وقال **قتادة** . هما صیحتان؛ فالاولی تمیت کلّ شیءٍ، والاخری تحیی کلّ شیءٍ باذن الله عزّوجلّ . وقال **مجاهد** : ترجف الرّاجفة ؛ تتزلزل الارض والجبال .

«**تتبعها الرّادفة**» حتّی تنشقّ السّماء وتحمل الارض والجبال «فدکّتا دکّة واحدة» وقال **عطاء** : «**الرّاجفة**»:القیامة و«**الرّادفة**»:البعث، والرّاجفة الصّوت والحرکة السّریعة الشّدیدة . وفی الخبر عن **ابی بن کعب** قال :کان **رسول الله** (ص)اذا ذهب ربع اللّیل، قام وقال:«یا ایّها النّاس اذکروا الله، اذکروا الله جآءت الرّاجفة تتبعها الرّادفة. جآءت الموت بمافیه ، جاءت الموت بمافیه» .

«**قلوبٌ یومئذٍ واجفةٌ**» نکّر القلوب، والمراد بها قلوب الکافرین والمنافقین . و معنی واجفة ای ـ قلقة مضطربة خائفة جدّاً، الوجیف و الرّجیف خفقان القلب ، یقال: وجف القلب یجف وجفاً و وجیفاً ووجوفاً و وجفاناً . وقال **السدی** : زائلةً عن اماکنها کقوله : «اذ القلوب لدی الحناجر» .

«**ابصارها خاشعةً**» ذلیلة، کقوله: خاشعین من الذّلّ، وقال فی موضع: «خشّعاً ابصارهم» والهاء راجعة الی الانفس الّتی فیها القلوب .

«**یقولون**» ای ـ هؤلاءِ یقولون وهم قریش «**ائنّا لمردودون فی الحافرة**»

«**ائذا کنّا عظاماً نخرةً**» یعنی: اذا قیل لمنکری البعث: انّکم مبعوثون من بعد الموت «**یقولون ائنّا لمردودون فی الحافرة**» «**ائذا کنّا عظاماً نخرةً**» ای ـ الی اوّل الحال و ابتداءِ الامر فنصیر احیاءً بعد الموت کما کنّا قبل مماتنا تقول العرب: رجع فلان فی حافرته، ای ـ رجع الی حیث جاء والحافرة عندهم اسمٌ لابتداءِ الشیءِ واوّل الشیءِ. وقیل: الحافرة الارض الّتی حفرت فیها قبورهم فتکون بمعنی المحفورة کماءٍ دافق ای ـ مدفوق، و عیشةٍ راضیة ای ـ مرضیّة؛ معناه: ائنّا لمردو دون الی الحیوٰة بعد ما بلینا فی القبور. وقیل «**الحافرة**» وجه الارض ای ـ انّا نردّ الی وجه الارض قالوه استبعاداً لها وسمّی وجه الارض حافرةً لانّها مستقرّ الحوافر.

«**ائذا کنّا عظاماً نخرةً**» قرأ **نافع** و **ابن عامر** و **الکسائی** و **یعقوب**: ائنّا بالاستفهام، اذا علی الخبر بضدّه **ابوجعفر** و الباقون بالاستفهام فیهما جمیعاً. وقرأ **حمزة** و **الکسائی** و **ابوبکر**: «عظاماً ناخرةً» وقرأ الآخرون «نخرةً» وهما لغتان مثل الطّمع والطّامع والحذر والحاذر ومعناهما البالیة؛ وقیل: بینهما فرق فالنّخرة البالیة والنّاخرة الجوفآء. یقول العرب: نخر نخیراً بالفتح اذا صوّت ونخر بالکسر اذا بلی.

«**قالوا**» یعنی المنکرین «**تلک اذاً کرّةٌ خاسرةٌ**» یعنی لئن رُددنا الی اوّل الامر بعد کوننا عظاماً نخرةً فهی کرّة خاسرة فیها و علیها، قالوها طنزاً و استنکاراً للبعث والکرّة الرّجعةُ ای ـ رجعة ذات خسران کما یقال **تجارةٌ** رائحةٌ ای ـ ذات ریح؛ ثمّ اخبر تعالی عن سهولة البعث علیه فقال: «**فانّما هی زجرةٌ واحدةٌ**» ای ـ صیحةٌ واحدةٌ وهی الرّادفة: یعنی: النّفخة الثّانیة. «**فاذاهم بالسّاحرة**» ای ـ علی وجه الارض وهی ارض المحشر: ای: صاروا علی وجه الارض بعد ما کانوا فی جوفها. قال **سفیان**: هی ارض **الشّام**، وقال **ابن عباس**: انّها ارض من فضّة بیضاء لم یعص الله سبحانه علیها قطّ خلقها یومئذٍ وذلك قوله: «یوم تبدّل الارض غیر الارض». وقیل: هی ارض **مکة** وقیل: هی اسمٌ من اسماءِ جهنّم. وقیل: سمّیت «ساهرة» لانّهم اذا اتوها سهروا سهراً لاینامون بعدها قطّ فنسب السّهرُ الی الارض ای ـ لانوم علیها لانّهم یسهرون علیها کما یقال لیل نائم. قوله تعالی:

«**هل اتٰیك حدیث موسی**» قال **الحسن**: اعلام من الله سبحانه **لرسوله** (ص)

حدیث **موسی** کقول الرّجل لصاحبه هل بلغك ماالقی اهل البلد وهو یعلم انّه لم یبلغه وانّما قال ذلك لیخبره به.

«**اذ ناداه ربّه بالواد المقدّس**» المطهّر المبارك من ناحیة **الشام** «**طوی**» مرفوعة الطّاء و مکسورتها منوّنة و غیر منوّنه، اسم ذلك الوادی؛ وقیل: معنی طوی مرّتین، ای ـ قدّس ذلك الوادی مرّتین بتکلیم الله عزّوجلّ **موسی** (ع) وقیل: طوی معدول عن طاو فلذلك منع الصّرف وذلك لانّه مرّبه **موسی** (ع) لیلاً فطواه. قرأ **عاصم** و **حمزة** و **الکسائی**: طویً بالتّنوین والباقون بغیر تنوین.

«**اذهب الی فرعون انّه طغی**» علا وتکبّر و تجاوز الحدّ فی الکفر والفساد.

«**فقل هل لك الی ان تزکّی**» قرأ **نافع** و **ابن کثیر** و **یعقوب**: «**تزّکّی**» بتشدید الزّای ای ـ تتزکّی و تتطهّر من الشّرك. وقرأ الآخرون بالتّخفیف ای ـ تُسلم وتصلح. قال **ابن عباس**: معناه: تشهد ان لااله الّا الله. وقیل: التّزکّی طلب الزّکاء والزّکاء النّموّ فی الخیر. وقیل هل لك میل وحاجةٌ الی ان تصیر زاکیاً طاهراً عن العیب والدّنس بترك العصیان والرّجوع الی الله.

«**واهدیك الی ربّك فتخشی**» ای ـ ادعوك الی عبادة ربّك و توحیده فتخشی عقابه.

«**فاریه الآیة الکبری**» یعنی: فذهب و دعاه الی التّوحید فطالبه بالحجّة «**فاریه الآیة الکبری**» وهی العصا وقیل: الید البیضاء وقیل: جمیع الآیات الّتی بُعث بها ویحتمل انّ فاعل «**فاریه**» هو الله لانقطاع الکلام الاوّل.

«**فکذّب**» **فرعون موسی** «**وعصی**» الله ولم یُطعه.

«**ثمّ ادبر یسعی**» ای ـ تولّی واعرض عن الایمان «**یسعی**» ای ـ یعمل بالفساد فی الارض.

«**فحشر**» ای ـ جمع قومه وجنوده. وقیل: حشر السّحرة یوم الزّینة «**فنادی**» لمّا اجتمعوا بصوت رفیع «**انا ربّکم الاعلی**» فلاربّ فوقی. وقیل: اراد انّ الاصنام ارباب و انا ربّها وربّکم. قال: هذه الکلمة یوم حشر السّحرة بعد ماقال ماعلمت لکم من آلهٍ غیری باربعین سنةً. فقیل **لموسی**: انّك انت «**الاعلی**».

« **فاخذه الله نكال الآخرة والاولى** » يعنى: نكال الكلمة الاولى والكلمة الاخرى، فالاولى قوله : « ماعلمت لكم من آله غيرى » والاخرى قوله : « **انا ربكم الاعلى** ». وقال **الحسن** و **قتادة** : عاقبه الله فجعله « **نكال الاخرة و الاولى** » فى الدنيا و الآخرة. فى الدنيا بالغرق و فى الآخرة بالنار .

« **انّ فى ذلك لعبرة** » اى ـ انّ فى اهلاكنا فرعون لعظة « **لمن يخشى** » الله سبحانه و يخاف ان يحلّ به مثل ذلك لو عصى . ثمّ رجع الى الكلام على منكرى البعث فقال :

« **أأنتم** » استفهام على جهة التوبيخ والتقريع « **أأنتم** » ايّها المنكرون البعث اصعب ان تخلقوا فى تقديركم « **ام السّماء** » بعظمها و كثرة اجزائها فمن قدر على خلقها قدر على اعادتكم وانشائكم و خلق السّموات و الارض اكبر من خلق النّاس ثمّ ابتدا فى وصف السّماء فقال : « **بناها** ».

« **رفع سمكها** » اى ـ سقفها « **فسوّيها** » جعلها مستوية واجزاءها متلائمة لاشقوق فيها ولافطور .

« **واغطش ليلها** » اى ـ اظلم ليلها، والغطش: الظّلمة ، والاغطش: الّذى لايبصر « **واخرج ضحيها** » اى ـ نهارها وضوءها باخراج الشّمس عن مغيبها واضافهما الى السّماء لانّ الظّلمة والنّور كلاهما ينزل من السّماء .

« **والارض بعد ذلك دحيها** » اى ـ بسطها والدّحو البسط دحا وطحا واحد . قال **ابن عباس** : خلق الارض باقواتها من غير ان يدحوها قبل السّماء « ثمّ استوى الى السّماء فسوّيهنّ سبع سموات » ثمّ دحا الارض بعد ذلك .

وقال **ابن عباس** و **ابن عمر** : خلق الله **الكعبة** ووضعها على الماء على اربعة اركان قبل ان يخلق الدّنيا بالفى عام ثمّ دحيت الارض من تحت البيت . و قيل دحوها: من **بيت المقدس**. وقيل: معناه : والارض مع ذلك دحاها كقوله: « عتلّ بعد ذلك زنيم » اى ـ مع ذلك . وفى بعض الاخبار عن النّبى (ص) قال : لمّا اراد الله تعالى دحى الارض نزل ببطن وجّ فدحيها ودحيها ان اجرى فيها الانهار وخلق فيها الاشجار وارسى فيها الجبال وهو قوله : « **والارض بعد ذلك دحيها** » « **اخرج منها ماءها ومرعيها** »

والجبال ارسیٰها» ثمّ صعد من الصّخرة. قوله:

«اخرج منها مآءها و مرعیها» هذا من جوامع الکلم فی غایة الحسن فانّ کلّ مایخرج من الارض وینتفع به العباد من ماءِ الارض ومرعیها حتّی الملح والنّار، فان الملح من الماءِ والنّار من العود. وقیل: جمیع المایعات تحت قوله: **«ماءها»** و جمیع ماینتفع به الحیوانات داخلة تحت قوله **«ومرعیها»** وقیل: المرعی یعمّ الاشجار والثّمار والزّرع وانواع العشب، و قیل: هوموضع الرّعی.

«و الجبال ارسیٰها» ای - اثبتها **«متاعاً لکم ولانعامکم»** ای - فعل جمیع ذلك متاعاً لکم فیکون منصوباً علی انّه مفعول له. قوله:

«فاذاجآءت الطّآمة الکبریٰ» ای - الصّیحة الّتی تطمّ علی کلّ شیءٍ وهی الصّیحة الّتی یقع عندها البعث والحساب والعقاب. قال **الحسن** و **الزّجاج**: هی النّفخة الثّانیة الّتی فیها البعث وقامت القیامة و سمّیت القیامة طامّةً، لانّها تطمّ علی کلّ هائلةٍ من الامور فتعلو فوقها وتغمر ماسواها. والطّمّ البحر لانّه یغمر کلّ شیءٍ والطّامّة عند العرب الدّاهیة الّتی لاتستطاع وانّما اخذت من قولهم: طمّ الفرس طمیماً اذا استفرغ جهده فی الجری.

«یوم یتذکّر الانسان ماسعیٰ» ای - یذکره الله جمیع ماعمله فی الدّنیا من خیر و شرّ فیتذکّر؛ وقیل: یذکره کتاب الحفظة.

«وبرّزت الجحیم لمن یریٰ» ای - اظهرت للنّاظرین فرأوها بعدان کانوا یسمعون بها. قال **مقاتل**: یکشف عنها الغطآء فینظر الیها الخلق کلّهم.

«فامّا من طغیٰ» ای - جاوز الحدّ فی کفره و **«اثر الحیوٰة الدّنیا»** فلم یسع الّا لها.

«فانّ الجحیم هی المأوی» ای - فمأویه الجحیم.

«و امّا من خاف مقام ربّه» ای - مقامه بین یدی ربّه یوم القیامة.

«ونهی النّفس عن الهویٰ» ای - زجرها عن مخالفة امر الله وعن المحارم الّتی تشتهیها. قال **مقاتل**: هو الرّجل یهمّ بالمعصیة فیذکر مقامه للحساب فیترکها.

«فانّ الجنّة هی المأویٰ» ای - فمصیره الجنّة. قیل: نزلت هذه الآیة فی

مصعب بن عمير هاجر وحضر بدراً ومعه راية النّبی (ص) وشهد **احداً** و وقی النّبی (ص) بنفسه حين افترق عنه النّاس حتّی نفذت الشّماقص و هی السّهام فی جوفه. فلمّا رآه النّبی (ص) متشحّطاً بدمه قال: عندالله احتسبك، و قال لاصحابه: لقد رأيته بمكه وعليه بردان مايعرف قيمتهما وانّ شراك نعليه من ذهب وقد آمن بالله وهاجر ودعاه حبّ الله الی ماترون يعنی قتل، ولم يكن له كفن. و كان رسول الله (ص) اذا اهتديت اليه هديّة حباها **لمصعب** بن عمير وهوالّذی وجّهه يوم العقبة قبل الهجرة يعلّمهم **القرآن** وهو اوّل من جمع الصّلوات بالمدينة. وامّا قوله تعالی:

«فامّا من طغٰی» «وآثر الحيوٰة الدّنيا» «فانّ الجحيم هی المأوی» نزل فی اخيه **عامر بن عمير** قتله اخوه مصعب يوم **بدر**. قوله:

«يسئلونك عن السّاعة ايّان مرسٰها» سأل مشركوا **مكة** رسول الله (ص) متی تكون السّاعة؟ استهزاءً! فنزلت هذه الآية: **«ايّان مرسٰها»** ای ـ متیٰ ظهورها وقيامها؟ الارساء الاثبات رساء الشّیء اذاثبت والمرسیٰ مصدر تأويله متی ايّان ارسائها.

«فيم انت من ذكرٰيها» متّصل بالسّؤال وتقديره «**يسألونك عن السّاعة ايّان مرسٰها**» ويقولون اين «**انت من ذكرٰيها**». ثمّ استأنف فقال:

«الی ربّك منتهٰيها» وقيل: معناه فيم يسألك المشركون عنها ولست تدری متی قيامها حتّی تجيبهم عنها ای ـ انّك تعلم انّها تقوم ولكن لا تعلم متیٰ تقوم ويروی عن **يعقوب**: انّه وقف علی فيم كانّه جعلها متّصلةً بالسّؤال. ثمّ ابتدا فقال: «**انت من ذكرٰيها**» ای ـ انت من اشراطها، كقوله صلّی الله عليه وسلّم: «بعثتُ انا والسّاعة كهاتين». وقریء فی الشّواذّ وانّه لعلم السّاعة علی هذا المعنی.

«**الیٰ ربّك منتهٰيها**» ای ـ منتهی علمها عندالله كقوله: «عنده علم السّاعة» «**انّما انت منذرُ من يخشٰيها**» ای ـ يعلمها فيخاف شدائدها كقوله: «والّذين آمنوا مشفقون منها».

«**كانّهم يوم يرونها لم يلبثوا الّا عشيّةً**» ای ـ قدر عشيّة من ايّام الدّنيا «**او ضحٰيها**» تلك العشيّة يعنی فی علمهم فی انفسهم يعاين اهل الجنّة يوم القيامة نعيمها فينسون اذی الدّنيا و محنها. فيقال لهم: «كم لبثتم فی الارض»؟ ـ «فيقولون يوماً او بعض يوم» ويعاين اهل النّار يوم ـ

القیامة شدّتها وعظم شأنها فینسون نعیم الدّنیا وزینتها. فیقال لهم: «کم لبثتم فی الارض»؟ «فیقولون یوماً اوبعض یوم» حتّی یقول قائلهم ساعة من نهار. یقولون ذٰلك لطول لبثهم فی القیامة فبالاضافة الی تلك المدّة «یقولون لبثنا یوماً اوبعض یوم» والضّحی اسم لمابین اشراق الشّمس الی استواءِ النّهار ثمّ هی عشیّ الی الغداة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « **بسم اللّه الرّحمن الرّحیم** » اسم عزیز لربّ عزیز، سماعه یحتاج الی سمع عزیز وذکره یحتاج الی وقت عزیز، وفهمه یحتاج الی قلب عزیز. سمع بسماع الاغیار مبتذلٌ و قلب بالاشتغال بالاغیار مستعمل، متی یصلح لسماع هذاالاسم العزیز.

نام خداوندی که قدر او بی منتهی است و صحبت او بادوستان بی بهاست، در قدر نهان ودر صنع آشکارا است، از مانندگی دور واز اوهام جداست. دل را بدوستی وخرد را بهستی پیداست، نه در صفت او چون، نه درحکم او چراست. در شنوائی وبینائی ودانایی یکتاست.

ای خداوندی کـه در دل دوستانت نور عنایت پیداست، جانها در آرزوی وصالت حیران و شیداست. چون تومولی کراست؟ چون تو دوست کجاست؟ هرچه دادی نشان است وآئین فرداست. آنچه یافتیم پیغام است وخلعت برجاست. نشانت بی قراری دل وغارت جان است، خلعت وصال در مشاهدهٔ جمال چـه گویم که چونست؟

روزی که سراز پرده برون خواهی کرد
دانم که زمانه را زبـون خواهی کرد!
گر زیب و جمال‌ازین فزون خواهی کرد
یاربّ چه‌جگرهاست که‌خون‌خواهی کرد

« **والنّازعات غرقاً**»«**والنّاشطات نشطاً** » الی‌آخرها، اشارتست بصنایـع

قدرت وبدایع فطرت ولطائف حکمت درآفرینش خلیفت وجمله‌محلّ نظرعوام‌است وسبب راه بردن ایشان . عامّهٔ خلق بدیدهٔ سربصنایع و بدایع نگرند، آثار رحمت و قدرت بینند . ازصنع دلیل گیرند بر وجود صانع، ازاسباب روش‌در گیرند تابرسند بحضرت مسبّب؛ والیه الاشارة بقوله : «اولم ینظروافی ملکوت السّموات والارض»؟ «افلم ینظروا‌الی السّماء فوقهم»؟ «اولم یسیروا فی‌الارض‌فینظروا »؟ «فانظروا‌الی آثار رحمةالله»!«هوالّذی یریکم آیاته » ! «سنریهم آیاتنافی الآفاق» الآیة . . . .

باز عارفان راه وصدیقان درگاه را حالی دیگر است و نظری دیگر ، بدیدهٔ سرّ بصانع نگرند، اسرار عنایت بینند؛ بدیدهٔ دل بمبدع نگرند انوارهدایت بینند . بدیدهٔ جان بحقّ نگرند، رایت وجود بینند. بدیدهٔ شهود‌بمشهود نگرند، دوست‌را عیان بینند . ای مسکین تا کی در[1] صنایع وبدایع نگری ؟ یکبار درصانع و مبدع نگر تا عجایب لطایف بینی ! از صنایع وبدایع آن بینی که از اوخیزد، واز صانع و مبدع آن بینی که ازاوسزد . هر که نظاره گاه او جز شواهد صنایع نیست، اورا در راه جوانمردان قدمی نیست واز این حدیث بمشام وی بوئی رسیده نیست. بسیار بود که نه صنایع ونه بدایع، نه خلایق، نه علائق، نه زمان ونه زمین، نه مکان‌و نه مکین، نه عرش‌ونه فرش، نه سما ونه سمك، نه فلك‌ونه‌ملك ، نه ماه ونه ماهی ، نه اعیان ونه آثار، نه عیان ونه اخبار . حقّ بود حاضر و حقیقت حاصل، قیّوم پاینده بهیچ هست نماننده ، بود وهست وخواهد بود ، لم یزل ولایزال ، بی تغیّر وانتقال ، موصوف بوصف جلال وجمال . هرچه خلق است همه نابودنی و فانی و خالق جلّ جلاله بجلال عزّ خود بودنی وباقی . «کلّ من علیها فان ویبقی وجه ربّك» . «کلّ شیءٍ هالك الّاوجهه» . باش ای جوانمرد تا این قبّهٔ اخضر فرو گشایند و این بساط اغبر درنوردند وعقد پروین‌تباه کنند ، چهرهٔ ماه وخورشید سیاه کنند ، سماك را بر سمك زنند ؛ تا این وعده نقد شود که : **«یوم‌ترجف‌الرّاجفة» «تتبعها‌الرّادفة»** و این خبر عیان گردد که : **« قلوب یومئذ واجفة » « ابصارها خاشعة »** .

---

۱ ـ الف : درین .

ای مسکین تغافل امروز تغابن فرداست . پیرایه‌ای پیش تو نهاده‌اند وسرمایه‌ای در دست تو داده . پیرایه نفس تو است وسرمایه نفس تو، نفس را در کار دار ونفس ضایع مگذار ؛ این را عمارت کن وبدان تجارت کن؛ تا فردا ازین تجارت سودها بینی که نیکو گفته آن جوانمرد که این شعر گفت :

گر امروزم درین منزل ترا حالی زیان باشد
زهی سرمایه وسودا که فردا زین زیان بینی
وراز میدان شهوانی سوی ایوان عقل آئی
چو کیوان درمیان خود را بهفتم آسمان بینی
و گرزین حضرت قدسی خرامان گردی ازعزّت
زدار الملك ربّانی جنیبتها روان بینی .

عبدالملك مروان خلیفهٔ روزگار بود و**بوحازم** امام زاهد وقت بود . ازوی پرسید که : یا **حازم** فردا حال و کار ما چون خواهد بود ؟ـ گفت: اگر **قرآن** میخوانی ، **قرآن** ترا جواب میگوید . گفت : کجا میگوید ؟ـ گفت :

« **فامّامن طغیٰ**» «**وآثر الحیوٰة الدّنیا** » «**فانّ الجحیم هی المأوی**» «**و امّا من خاف مقام ربّه ونهی النّفس عن الهویٰ**» « **فانّ الجنّة هی المأویٰ** » بدانکه در دنیا هر نفسی را آتشی است که آن را آتش شهوت گویند، ودرعقبیٰ آتشی است که آن را آتش عقوبت گویند. هر که امروز بآتش شهوت سوخته گردد ، فردا بآتش عقوبت رسد لامحاله ؛ وهر که امروز بآب ریاضت ومجاهدت آتش شهوت را بنشاند، فردا بآب رحمت و نور معرفت آتش عقوبت را بنشاند تا بغایتی که از نور معرفت مؤمن بفریاد آید گوید : « جز یامؤمن فقد اطفأ نورك لهبی». همچنین در دنیا در دل هرمؤمن بهشتی است که آن را بهشت عرفان گویند ودر عقبیٰ بهشتی است که آن را بهشت رضوان گویند . هر که امروز در دنیا بهشت عرفان بطاعت وعبادت وجهد و عبودیّت آراسته دارد، فردا به بهشت رضوان رسد . اینست که ربّ العالمین گفت : «**فانّ الجنّة هی المأویٰ**» بندهٔ مؤمن درآن منازل با رفعت و آن مساکن باسعت میان غرف وطرف برتخت بخت تکیه زده ، تاج مرصّع بجواهر عنایت برسر نهاده ،

غلمان مخلّدون ولدان چون درّ مکنون سماطین بر کشیده، ساقیان با جام رحیق وتسنیم وماءِ معین وشیرو می وانگبین پیش آمده واین وعدهٔ کرامت و عین لطافت نقد گشته که : «اعددت لعبادی الصّالحین مالا عین رأت ولا اذنٌ سمعت ولا خطرعلی قلب بشر» اجماع علماءِ سلف است واتّفاق اهل سنّت که بهشت و دوزخ هر دو محدث اند ازلی نه، هردو امروز آفریده اند فانی نه، بهشت باهرچه دروی است ازحور و عین و دوزخ با هرچه دروی است از حیّات وعقارب ، باقی اند همیشه . فنارا بایشان راه نه . ربّ العالمین که آن را آفرید، بقارا آفریده نه فنارا . که این همه ثواب وعقاب اند وحقّ جلّ جلاله ثواب وعقاب اعمال بندگان باطل نکند وآنچه عین ثواب وعقاب بود فانی نشود ؛ بخلاف **مالك** و **زبانیه** و **رضوان** که برایشان مرگ روا است زیرا که نه عین ثواب وعقاب اند؛ بلکه رسانندهٔ ثواب وعقاب اند بحکم فرمان؛ والله اعلم .



۸۰ = سورة عبس = مكية

النوبة الاولى

قوله تعالی : «بسم‌الله الرّحمن الرّحيم» بنام‌خداوند فراخ بخشایش‌مهربان.
«عَبَسَ و تَوَلّی(۱)» روی ترش کرد وروی بر گردانید.
«اَنْ جاءَهُ الْاَعْمی(۲)» که آن نابینا بوی آمد.
«وَمايُدْريكَ» و چه دانی تو و چه چیز ترا دانا کرد؟ «لَعَلَّهُ يَزَّكّی(۳)» مگر که این نابینا هنری آید و پاك وحقّ پذیر.
«اَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْری(٤)» و بپذیرد تا پند اورا سود دارد.
«اَمّا مَنِ اسْتَغْنی(٥)» امّا آنکس که خود را از الله بی‌نیاز دید و فرود ازاو معبود پرستید.
«فَاَنْتَ لَهُ تَصَدّی(٦)» توخویشتن فرامی‌او دهی[1] وهمه می‌او گردی و روی سوی او کنی.
«وَماعَلَيْكَ اَلّا يَزَّكّی(۷)» و چه آید برتو، نیست باکی برتو که [امیّة خلف] پاك نگردد از شرك وهنری نگردد باسلام.
«وَاَمّا مَنْ جاءَكَ يَسْعی(۸)» و امّا آنکس که آمد بتو به‌نهیب و شتاب.
«وَهُوَ يَخْشی(۹)» واو [حقّ میداند و میشناسد و ازالله] میترسد
«فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهّی(۱۰)» تو خویشتن را ازوی مشغول سازی ونابرداخته باو
«كَلّا» نشاید ونپسندم «اِنَّها تَذْكِرَةٌ (۱۱)» این‌سخن پندی است.
«فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ(۱۲)» هر که خواهدآن را یاد کند ویاد دارد.
«فی صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ(۱۳)» در کراسه‌های گرامی کرده و نیکو داشته.
«مَرْفُوعَةٍ» قدرآن برداشته «مُطَهَّرَةٍ(۱٤)» از دروغ وباطل پاك داشته.

۱ـ الف : می فرا اودهی.

«بأیدی سَفَرَة» بدستهای نویسندگان و خوانندگان .
«کرام بَرَرَة (۱۵)» گرامیان نیکان و پاکان .
«قُتِلَ الانسانُ» کشته باد این آدمی و نفریده «مآ اَکْفَرَهُ (۱٦)» چون ناسپاس است او و ناگرویده .
«من ایّ شیءٍ خَلَقَهُ (۱۷)» ازچه چیز آفریده آفریدگار اورا ؟
«من نُطْفَة» (۱۸) ازیك آب پشت آفریداورا . «خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (۱۹)» اندازه نهاد او راکه آب چند روز بود و خون چند روز بود و گوشت چند روز بود و کی بزاید !
«ثُمَّ السَّبیلَ یَسَّرَهُ (۲۰)» آنکه زادن او آسان کرد و کردار او درین جهان دردست او داد وآن کردار را آسان کرد وساخته وبسر برنده .
«ثُمَّ اَمٰاتَهُ فَاَقْبَرَهُ (۲۱)» آنکه بمیرانید اورا ودرگور کرد اورا .
«ثُمَّ اذاشآءَ اَنْشَرَهُ (۲۲)» پس آنکه که خواهدبرانگیزاند اورا وزنده بپای کند.
«کلّا» آگاه باشید[1] «لمّا یقض مآ اَمَرَهُ (۲۳)» براستی که مردم هرگز بنگزارد آنچه اورا فرمودند چنانك سزد وشاید .
«فَلْیَنْظُرِ الانسانُ الیٰ طعامه (۲٤)» گوی آدمی را تا در نگرد درخورش خویش .
«انّاصَبَبْناالمآءَ صَبّاً (۲۵)» ما فرو ریختیم آب باران فرو ریختنی .
«ثُمَّ شَقَقْنَا الْاَرْضَ شَقّاً (۲٦)» آنکه پس زمین شکافتیم شکافتنی .
«فَاَنْبَتْنٰا فیهٰا حَبّاً (۲۷)» رویانیدیم درآن بآن آبدانهای آرد .
«وعنباً وقَضْباً (۲۸)» وانگور و سبزیها .
«وَزَیْتوناً و نَخْلاً (۲۹)» ودرختهای زیتون و خرما .
«وَحدآئقَ غُلْباً (۳۰)» و بوستانهای بزرگ و درختهای[2] ستبر.
«وَفاکهةً وَاَبّاً (۳۱)» و میوه‌ها و گیاز ار.

۱ ـ الف : بید ۲ ـ ج : درختانها (!) وباید درختستانها باشد .

«مَتاعاً لَکُمْ و لانْعامکُمْ(۳۲)» داشت شما و داشت ستوران شما.

«فاذاجاءَتِ الصّاخَّةُ (۳۳)» آنکه که آن بانک آید که همهٔ کوشها آن بانک را از همه آوازها کر کردد.

«یَوْمَ یفرُّ المَرْءُ» آن‌روز که کریزد مرد «من اخیه(۳۴)» از برادرخویش.

«وَاُمّه و اَبیه(۳۵)» و از مادر و پدر خویش.

«وصاحبته وبَنیه (۳۶)» و از جفت خویش و پسران خویش.

«لکلّ امرءٍ منهم یَوْمئذشأْنٌ یُغْنیه(۳۷)» هرمردی‌راازیشان‌آن روز کاریست بسنده [او را کاری که اورا ناپرداخته میدارد].

«وُجُوهٌ یَوْمئذمُسْفرَةٌ(۳۸)» «ضاحکةٌمُسْتَبْشرَةٌ(۳۹)» رویها است آنروز نازان و روشن و خندان و شادان.

«وَوُجُوهٌ یَوْمئذ علَیْها غَبرَةٌ(۴۰)» و رویهای است آن روز کردآلود.

«تَرْهَقُها قَتَرَةٌ (۴۱)» تاریکی خاك و سیاهی بر آن نشسته.

«اوُلٰئكَ هُمُ الْکَفرَةُ الْفَجرَةُ(۴۲)» ایشانند آن ناکرویدکان بدکردان[۱].

النوبة الثانية

این سورة مکّی است. جمله به مکه فرو آمده باجماع مفسّران. چهل ودو آیت است بعدد کوفیان، صدوسی‌وسه کلمه، پانصد و سی‌وسه حرف، ودرین سوره یك‌آیت منسوخ است. قوله:

«کلّا انّهاتذکرةٌ» هذا محکم. ثمّ قال: «فمن شآء ذکره» هذا منسوخ بقوله تعالی: «وما تشاؤن الّا ان یشاءالله».

روی ابو امامة عن ابیّ قال: قال رسول‌الله (ص): «من قرأسورة «عبس‌وتولّی[۱]» جاء یوم القیامة ووجهه ضاحك مستبشر». قوله:

«عبس وتولّی[۱]» نزلت‌فی ابن امّ مکتوم مؤذّن رسول‌الله(ص) وهو عبدالله ابن عمر و بن‌الاصمّ من بنی عامربن هلال. وقیل: عبدالله بن شریح بن مالك

---

۱ ـ ج: بدکرداران را.

ابن ربيعة الفهرىّ من بنى**عامر بن لؤىّ** وامّه **امّ مكتوم مخزوميّة** اسمها **عاتكة** كان اعمىٰ وكان رسول‌اللّٰه(ص) يوماً جالساً وعنده **اميّة بن خلف** وكان رئيساً من **قريش** ورسول‌اللّٰه يكلّمه ويأمل‌انْ يُسلم؛ وقيل: كان رسول‌اللّٰه(ص) يناجى جماعة من اشراف **قريش** يدعوهم الى‌اللّٰه ويرجو اسلامهم **فجاء ابن امّ مكتوم** و مامعهُ قائد ينكبّ و يعثر ويتلمّس رسول‌اللّٰه(ص) بيديه وقيل: كان ينادى رسول‌اللّٰه ويكرّر النّداء ويقول: يا **محمد** يا **محمد**! اقربنى علّمنى ممّاعلّمك‌اللّٰه ولايدرى انّ رسول‌اللّٰه(ص) مشغول فكره ذالك. رسول‌اللّٰه(ص) وقال فى نفسه يقول هؤلاء الصّناديد انّما اتباعه العميان والسّفلة والفقراء. فعبس رسول‌اللّٰه(ص) واعرض عنه واقبل على الّذين يكلّمهم فرجع **عبداللّٰه** محزوناً خائفاً انْ يكون عبوسه واعراضه عنه انّماهولشىءٍ انكره‌اللّٰه منه. فعاتب‌اللّٰه‌عزّوجلّ نبيّه‌وانكر عليه‌فعله‌وانزل‌فيه: «**عبس و تولّى**» فوضع رسول‌اللّٰه(ص) يديه عليه وهو يقرأ «**عبس و تولّىٰ**» «**ان جآءه الاعمىٰ**» فكان رسول‌اللّٰه(ص) بعدذلك يُكرمه ويتعهّده ويتفقّد معاشه وكلّما دخل‌عليه‌يبسط له رداءه ويقول: «مرحباً بمن عاتبنى‌فيه ربّى» ويقول له: «هل‌لك من‌حاجة»؟ وكان يستخلفه **على المدينة** اذا خرج غازياً. قال **انس بن مالك**: فرأيته يوم القادسيّة عليه درع و معه راية سوداء ومات بالمدينه كرّم‌اللّٰه وجهه. قال **الاصمّ**: بقى النّبى(ص) حزيناً ينتظر ما يحكم‌اللّٰه عليه فيما عاتبه، فلمّا نزل «**كلّا**» سرّى عنه لانّ معناه: لاتفعل ذلك بعدهذا. وقال **ابن زيد** كان يقال: لو كتم رسول‌اللّٰه(ص) شيئاً من‌الوحى، لكتم هذا!

قوله: «**عبس**» اى ـ كلح وقطّب وجهه تكرّهاً «**و تولّى**» اعرض عنه واقبل على غيره.

«**ان جآءه الاعمىٰ**» اى ـ لان جآء الاعمى، وفى‌قوله: «**عبس و تولّى**» لطف حيث لم يواجهه بمافيه ذكر المعاتبة بل قاله على سبيل الاخبار تعظيماً لحرمته ثمّ لمّا انقضى هذا الحديث عاد الى خطابه فقال:

«**ومايدريك**» اى ـ انّك لاتدرى لعلّ هذاالّذى اعرضت‌عنه‌اكرم عنداللّٰه‌لانّه «**يزّكّىٰ**» اى ـ يطلب ان يكون زاكياً بالعمل الصّالح و بما يتعلّمه منك و قيل:

«**یزّکّی**» ای - یتزکّی فادغمت التّاء فی الزّاءِ والتّزکّی التّطهّر من الذّنوب .

«**اَوْ یَذَّکَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْرٰی**» ای- یتّعظ فتنفعه الموعظة : قرأ **عاصم** «**فتنفعه**» بنصب العین علی جواب لعلّ بالفاءِ وقرآءة العامّة برفع العین نسقاً علی قوله: «**یذّکّر**» وعطف باولان التّزکّی اعلیٰ درجة من التّذکّر والتّذکّر دونه، فکانّه اراد مرتبةً دون مرتبةٍ .وقیل: «**او**» هاهنا بمعنی الواو، یعنی: و «**یذّکّر فتنفعه الذّکریٰ**» وقیل: تذکّر طلب الذّکر بالفکر والانسان مهما تفکّر فی شیءٍ فاتّعظ به اعتباراً بما حلّ بغیره نفعهُ ذٰلك وقد نصّ الله تعالی علی ذٰلك فی غیر موضع من کتابه .

فقال تعالی: «وذکّر فانّ الذّکری تنفع المؤمنین» وقال: «ومایتذکّر الّا من ینیب» ، «ومایذکّر الّا اولوا الالباب» .

قوله : «**امّا من استغنیٰ**» ای - استغنی عن الله فی نفسه بمتابعة **الشیطان** و المستغنی عن الله من لم ینزل علیه حوائجه بتوحیده ایّاه وحده و من هذا قوله عزّوجلّ « فا بتغوا عندالله الرّزق و اعبدوه » و قیل : استغنی ، ای - کثر مالهُ و عنی به « **امیّة بن خلف** » والمذکورین من **قریش** . و قال **ابن عباس** : استغنی عن الله و عن الایمان بماله من المال .

«**فانت له تصدّیٰ**» ای - تتعرّض له وتقبلُ علیه وتصغی الی کلامه؛ والتّصدّی التّعرّض للشّیءِ علی حرص کتعرّض الصّدیان للماءِ . واصل الکلمة تتصدّی فحذفت احدی التّاءین تخفیفاً و قد تدغم التّاء فی الصّاد فیقرأ تصّدّی بتشدید الصّاد و هو قرآءة اهل **الحجاز** .

«**وماعلیك الّا یزّکّی**» ماهاهنا بمعنی النّفی ، ای - وماعلیك شیء ان لایشهد هذاالکافران لااله الّاالله انّك لاتؤاخذ بانّه لایتزکّی ، انّما علیك تبلیغ الرّسالة فاذا ترك هوالایمان فلا عتب علیك فیه .

«**وامّا من جآءك یسعیٰ**» لطلب العلم والایمان یعنی **ابن امّ مکتوم** .

« **وهو یخشیٰ** » الله عزّوجلّ .

«**فانت عنه تلهّیٰ**» ای - تعرّض و تتغافل و تتشاغل بغیره «**کلّا**» ردع و

زجر، ای ـ لاتفعل مثلها بعدها فانّه غير مرضيّ عندالله وليس الامر كما فعلت من اقبالك على الغنيّ الكافر واعراضك عن الفقير المؤمن وقيل: « **كلّا** » بمعنى حقّاً، وقيل: بمعنى الا؛ ويكون الكلام مستأنفاً والمعنى الا « **انّها تذكرةٌ** » اي ـ هذه السّورة وهذه الآيات موعظة وتذكير للخلق .

«**فمن شآء ذكره**» تأويله. فمن شاءالله ان يذكره ذكره ، اي ـ فهمه واتّعظ به ومن لم يشاء ان يذكره لم يذكره ، شاء **لابن امّ مكتوم** ذلك فذكره ، و شاءللكافر الّذى ناجيته ان لايذكره فلم يذكره: ولم يتّعظ به اى ـ بذلك جرى القضاء انّه يكون ماشاءالله و قيل : هو كقوله : « فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر » و كقوله : «فمن شاء اتّخذ الى ربّه سبيلاً » . و قال : « **ذكره**» ولم : يقل«ذكرها» لانّه ارادبه الوعظ ؛ و **القرآن** ثمّ اخبر عن عظم محلّ **القرآن** عنده .

فقال : «**فى صحف مكرّمة**» يعنى مصاحف **القرآن** المكرّمة المعظّمة .

«**بايدى سفرة**»«**كرام بررة**» قال **وهب بن منبّه** : هم المسلمون اصحاب النّبى(ص) و قيل : «**فى صحف مكرّمة**» يعنى فى اللّوح المحفوظ عنده قد شرّفه و كرّمه وكرّمه واعجز الخلق عن الاتيان بمثله . والصّحف جمع صحيفه و كلّ مكتوبٍ عندالعرب صحيفة وقيل : «**فى صحف مكرّمة**» هى النّسخُ من **القرآن** الّتى فى السّماءِ الدّنيا و فى اللّوح عندالملائكة .

« **مرفوعة** » يعنى : فى القدر والرّتبة و تعظيم المنزلة و المحلّ «**مطهّرة**» لايمسّها الّا الطاهر وقيل : «**مطهّرة**» عن ان ينالها ايدى الكفّار. وقيل : « **مطهّرة** » لايكون فيها ماليس من كلام الله ، مطهّرةٌ من التّناقض و الكذب و آفات الكلام.

«**بايدى سفرة**» اى ـ كتبة وهم الملائكة الكرام الكاتبون، واحدهم سافر. يقال: سفرت اى ـ كتبت؛ ومنه قيل: للكتاب سفر وجمعه اسفار. وقيل: هم الرّسل من الملائكة و احدهم سفير وهو الرّسول . و الرّسل سفراءالله بينه وبين خلقه .

«**كرام بررة**» اى ـ كرام عندالله مطيعين. و قيل : السّفرة من الملائكة هم الّذين يكتبون، والبررة الّذين لايكتبون ؛ والبررة جمع بارّ كفاجر وفجرة .

«قتل الانسان» ای ـ لُعن و عُذّب «ما آکفره» ای ـ ما اشدّ کفره باللّه مع کثرة احسانه الیه و ایادیه عنده علی طریق التّعجّب. قال **الزجاج**: معناه: اعجبوا انتم من کفره و قیل: «ما اکفره» معناه ایّ شیء حمله علی الکفر و قد بیّن اللّه له دلائل وحدانیّته ثمّ ذکر تلك الدّلایل فقال:

«من ایّ شیء خلقه» استفهام یراد به التّقریر. قال **مقاتل**: نزلت فی **عتبة بن ابی لهب** حین قال: کفرتُ بالنّجم اذا هوی و بالّذی «دنا فتدلّی» فدعا علیه رسول اللّه (ص) وقال: اللّهم سلّط علیه کلبك کلبك اسد الغاضرة. فخرج من فوره ذلك لتجارة الی **الشام**، فلمّا انتهی الی الغاضره تذکّر دعاء رسول اللّه (ص) فجعل یضمن لمن معه الف دینار ان اصبح هو حیّاً فجعلوه فی وسط الرّفقة وجعلوا المتاع حوله فبیناهم علی ذلك اقبل الاسد. فلمّا دنا من الرّجال وثب فاذا هو فوقه فمزّقه، وقد کان ابوه یبکی علیه و یقول: ماقال **محمد** شیئاً قطّ الّا کان! و قیل: هو اسم جنس یعنی به جمیع الکفّار.

قوله: «من ایّ شیء خلقه» هذا تقریر و تنبیه علی القدرة والنّعمة.

«من نطفة» کلام کاف «خلقه فقدّره» یعنی: قدّر ایّام حمله نطفةً و علقةً ومضغةً واوان وضعه مسمّیً. و قیل: «خلقه فقدّره» ای ـ خلقه علی صفة الاستواءِ فی الخلقةِ کما قال فی موضع آخر: «ثمّ من نطفة ثمّ سوّیك رجلاً». وقیل: «قدّره» ای ـ جعله قادراً.

«ثم السّبیل یسّره» ای ـ یسّر علیه سبیل الخروج من بطن الامّ وذلك انّه یکون الجنین من قبل رأس المرأة ثمّ یصیر رأسُهُ اسفل عند الخروج ولولا ذلك لم یمکنها ان تلد وقیل: یسّر علیه سبیل الخیر والشّر و عرّفه کیف التّصرّف، وقیل: «هداه السّبیل امّا شاکراً وامّا کفوراً»، یسّر علی المسلم سبیل الایمان وعلی الکافر سبیل الکفر. وقیل: یسّر علی کلّ احدٍ ماخلقه له و قدّر علیه دلیله، قوله صلّی اللّه علیه وسلّم: «اعملوا فکلّ میسّر لما خلق له».

«ثمّ اماته فاقبره» ای ـ جعل له قبراً یواری فیه ولم یجعله ممّا یطرح للسّباع اویلقی من النّواویس والقبر ممّا اکرم به المسلمون.

«**ثمّ اذاشآء انشره**» ای ـ اقامه حیّاً و بعثه .

« **كلّا** » هذا ابتداءٌ كقولك: الا، وقوله: « **لمّا يقض** »تأويلهلم يقض؛ دخلت ماتأكيداً والمعنى: لايقضى احداً ابداً « **ما** » افترض عليه و قيل : لم يفعل هذا الكافر ما « **امره** » الله بهمن الطّاعة . وقيل : لم يقض اللّٰه له ما امره به بل امرهُ بما لم يقض له فلذلك لم يفعله ولمّا ذكر خلق ابن **آدم** ذكر رزقه ليعتبر فقال :

«**فلينظر الانسان الى طعامه**» كيف قدّره ربّه ودبّره له و جعله سبباًلحيوته[1] وقال **مجاهد** : «**فلينظر الانسان الى طعامه**» داخلاً وخارجاً كيف يدخل اذا أكل و كيف يخرج اذا طرح وعن **الحسن** عن **الضحاك بن سفيان الكلابی** انّ النّبی (ص) قال له : يا **ضحاك** ماطعامك ؟ـ قال يارسول الله : اللّحم واللّبن . قال ثمّ يصير الی ماذا ؟ـ قال الی ماقد علمت . ـ قال فانّ اللّه[1] عزّوجلّ ضرب مايخرج من ابن **آدم** مثلاً للدّنيا و قال صلّی الله عليه وسلّم : انّ مطعم ابن **آدم** جعل مثلاً للدّنيا و ان قزّحه و ملّحه فانظر الی مايصير. وعن **ابی الوليد** قال:سألت **ابن عمر**عن الرّجل يدخل الخلاء فينظر[2] الی مايخرج منه . قال يأتيه الملك فيقول: انظر الی ما بخلت به الی ماصار . و قيل : انّما قال ذلك ليعلم الانسان انّه محلّ الاقذار ولايطغیٰ وقيل : ليستدلّ علی استحالة الاجسام فلاينسیٰ . قوله :

«**انّا صببنا**» قرأ **عاصم وحمزة و الكسائی** :« **انّا** » بالفتح علی تكرير الخافض مجازه«**فلينظر** »«**الی**»«**انّا**» وقرأالآخرون بالكسر علی الاستيناف«**صببنا الماء صبّاً**» ای ـ «**صببنا** » من السّماء «**الماء**» علی السّحاب ثمّ انزلناه من السّحاب قطرةً قطرةً والصّبّ يستعمل فی القليل والكثير.

«**ثمّ شققنا الارض شقّاً**» بالنّبات .

«**فانبتنافيهاحبّاً**» الحبّ جميع ما يحصدو يدخل فيه جميع الحبوب و جميع مايقتات به.

و «**عنباً**» ثمرةالكرم و« **قضباً** » هوالقتّ الرّطب سمّی بذلك لانّه يقضب فی كلّ

---

۱ ـ الف : اذا الله ۲ـ ج : فلينظر .

ایّام ای - یقطع بخلاف النّبات ولهذا افرده بالذّکر هاهنا تنبیهاً علی اختلاف النّبات وانّ منهاما اذا قطع عاد و منها مالایعود وقیل: القضب کلّ مایوکل رطباً کالبطّیخ والخیار والبادنجان والدّباء. وقال **الحسن** : القضب العلف للدّوابّ.

«**و زیتوناً**» ما یعصر منه الزّیت «**و نخلاً**» جمع نخلة.

«**و حدائق غلباً**» الحدائق جمع الحدیقة وهی البساتین المحاط علیها من النّخیل «**غلباً**» غلاظ الاشجار واحدها اغلب. و منه قیل: الرّجل الغلیظ الرّقبة اغلب و الغلب من الشّجرة الّتی لاتثمر کالشّمشاد والارز والعرعر والدّرداء. قال **مجاهد** و **مقاتل**: الغلب الملتفّة الشّجر بعضه فی بعض وقال **ابن عباس**: طوالاً عظاماً.

«**فاکهة**» یرید الوان الفواکه کلّها «**وابّاً**» یعنی الکلاء والمرعی الّذی لم یزرعه النّاس ممّا تأکله الانعام والدّواب وقال **قتادة**: امّا الفاکهة فلکم وامّا الابّ فلانعامکم. و قیل: الفاکهة الرّطب من الثّمار والابّ الیابس منها. و سئل **ابوبکر الصّدّیق** الابّ، فامسك عن الکلام فیها. فقال: ایّ سماء تظلّنی وایّ ارض تقلّنی اذا قلت فی کتاب الله مالااعلم و کذلك امسك **عمر** عن الکلام فیها فقال: نهینا عن التّکلّف و ما علیك یابن **امّ عمر** ان لاتعرف ماالابّ؟ ثمّ قال: اتّبعوا ماتبیّن لکم من هذا الکتاب ومالاندعوه.

«**متاعاً لکم**» ای - منفعةً «**لکم**» یعنی: الفاکهة. «**ولانعامکم**» یعنی: الابّ. قوله:

«**متاعاً**» نصب علی انّه مفعولٌ له ثمّ ذکر القیامة فقال:

«**فاذا جآءت الصّاخة**» قال **ابن عباس**: هی اسمٌ من اسماءِ القیامة و قیل: هی صیحةٌ تصمّ عمّا سواها من الاصوات. فهی مصخّةٌ مسمعةٌ ای - تصمّ الاسماع فلا تسمع الّا مایدعی لها. والاصخّ الاصمّ ثمّ فسّر فی ایّ وقت تجیء فقال تعالی:

«**یوم یفرّ المرء من اخیه**» کقوله: «فلاانساب بینهم یومئذٍ».

«**وامّه**» کقوله: «وان تدع مثقلة الی حملها لایحمل منه شیء» «**وابیه**» کقوله: «وتقطّعت بهم الاسباب».

«**وصاحبته**» كقوله : «ولا يسئل حميم حميماً» «**و بنيه**» كقوله : « فلاانساب بينهم يومئذ» هذه‌الآية تشتمل‌النّساء كما تشتمل‌الرّجال، ولكنّهاخرجت‌مخرج كلام العرب تدرج النّساء في‌الرّجال في‌الكلام و هذا في **القرآن** كثير منه : « يوم ينظر المرء ماقدّمت‌يداه» « كلّ‌امرئ بما كسب رهين». «رجالٌ صدقوا» .«رجالٌ لاتُلهيهم تجارةٌ» «رجالٌ تحبّون ان يتطهّروا» . هذه‌الآيات تشتمل النّساء مع‌الرّجال كقوله : «يا بني آدم» . بناته معهم .

«**يوم يفرّالمرء من اخيه**» قيل : يعنى به الكفّار يتبرّأ بعضهم من‌بعض، وقيل: كلّ‌احدٍ مشتغلٌ بامره لايتفرّغ الى صاحبه ولايتفرّغ الى‌الاهتمام بغيره ولايهمّه امر اقربائه لشدّة ماينوبه وقيل: «**يفرّ**» لئلا يحمّلهُ شيئاًمن‌ذنوبه وقيل: «**يفرّ**» لانّه‌يعلم انّه لا يعينه ، وقيل : هذا مثل ضرب في‌حقّ‌الاقرب فالاقرب رؤيةً واتّصالاً ومعرفةً والمراد بالاخ التّوأم فانّه يراه جنيناً في بطن‌امّه قبل كلّ احدٍ ثمّ «**امّه**» بعدالولادة ثمّ اباه ثمّ «**صاحبته**» ثمّ «**بنيه**» والله اعلم . قال **عبدالله‌بن‌طاهر الابهرى** : «**يفرّ**» منهم اذا ظهرله عجزهم وقلّةُ حيلتهم الى‌من يملك كشف تلك‌الكروب والهموم عنه ولوظهرذلك له في‌الدّنيا لما اعتمد سوى ربّه الّذى لايعجزه شيءٌ وامكن من فسحة التّوكّل واستراح في‌ظلّ‌التّفويض. وقال **قتادة** : في‌هذه‌الآية«**يفرّ**»**هابيل**«**من اخيه**» **قابيل** و «**يفرّ**» النّبى(ص)من «**امّه**» و **ابراهيم** من «**ابيه**» و **لوط** من « **صاحبته** » و **نوح** من ابنه .

«**لكلّ‌امرئٍ منهم يومئذ شأن‌يغنيه**»اى ـ يشغله‌عن‌شأن غيره . قالت **عائشة**: يارسول‌الله هل‌تذكراهاليك‌يوم‌القيامة ؟ ـ فقال: «امّا في‌ثلاثة مواضع فلا، عندالصّراط والحوض‌والميزان وعن **سودة** زوج‌النّبى(ص) قالت : قال رسول‌الله (ص) : «يبعث‌النّاس حفاةً عراةً غرلاً قدالجمهم العرق‌وبلغ شحوم‌الآذان» . ـ فقلت: يارسول‌الله واسوأتاه ينظر بعضنا الى بعض. ـ فقال«قد شغل‌النّاس .«**لكلّ امرئٍ منهم يومئذشأن يغنيه**» ثمّ بيّن احوال المؤمنين و الكافرين فقال :

«**وجوهٌ يومئذ مسفرةٌ**» «**ضاحكةٌ مستبشرةٌ**» اى ـ مضيئة تلوح‌عليها آثار

السّرور والنّظرة وقیل : «مسفرةٌ» مشرقةٌ مضیئةٌ «ضاحکةٌ» بالسّرورلمایری من النّعیم «مستبشرةٌ» فرحة بمانال من کرامةالله عزّوجلّ و قیل : انّها مضیئة لصلوتها باللّیل من قوله (ص) : «من کثر صلوٰته باللّیل حسن وجهه بالنّهار» . وقیل : انّها مضیئة من آثارالوضوءِ لما فی‌الخبر :«امّتی غرّ محجّلون من آثارالوضوءِ» .

«ووجوهٌ یومئذ علیهاغبرةٌ» قیل : انّ التّراب‌الّذی تصیرالیه البهائم یحول «غبرةً» فی وجوه‌الکفرة . وفی الخبر یلجم‌الکافرالعرق ثمّ تقع الغبرة علی وجوههم.

«ترهقها قترةً» ای - ترکبها ظلمة وتغشیها ذلّة . یقال انّ الارض اذادکّت صارت «غبرةً» سوداء فغشیت وجوه الکفّارفسوّدتها . و قیل : هی «غبرة» الفراق وذل الحجاب .

«اولئك» الّذین یصنع بهم‌هذا«هم‌الکفرة الفجرة» وهم‌الکذّابون‌المفترون علی الله .

النوبة الثالثة

قوله تعالی «بسم‌الله الرّحمن الرّحیم» اسم کریم من تنصّل‌الیه من زلّاته تفضّل‌علیه بنجاته ومن‌توسّل‌الیه بطاعاته تطوّل‌علیه بدرجاته . اسمٌ عزیزٌ من‌تقرّب‌الیه باحسانه قابلـه بلطف افضاله و من تجنّب الیه بایمانه ، اقبل علیه بکشف جلاله و جماله .

نام خداوندی که قوانین سعادت که در ظهور آمد ازجمال نام وی آمد . قواعد شقاوت که پیدا گشت ، از حرمان نام وی پیدا گشت . سراپردهٔ عزّت بسم‌الله در کنج حجرهٔ ادبارهر گدائی نزنند . نزول‌جلال وجمال بسم‌الله بولایت سمع وسینهٔ هردون همّتی نرود . مرد دون همّت بی‌درد، جلال وجمال «بسم‌الله» از کجاشناسد ؟ مرد خودبین هوا پرست حلاوت وطراوت «بسم‌الله» از کجاداند ؟:

لطف نطقت کی‌شناسد اهل‌ژاژ و بیهده منّ وسلوی‌راچه داند مرد سیرو گندنا ؟!

اگرجلال استغناءِ «بسم‌الله» از عالم ازل بتابد ، صد هزاروالد هزار نقطهٔ

نبوّت را بصمصام لاابالی بگذراند تا بدیگران خود چه رسد ؟ ! ورعنایت جمال وکرم «بسم‌الله» از درگاه لطف قدم رو نماید جملهٔ عالمیان را بخود راه دهد ودرصدر دولت نشاند . برقی‌ازسرادقات استغناءِ ازل بجست، بحکم قهر بر امیهٔ خلف افتاد ؛ سوختهٔ آتش قطیعت گشت . بادی‌از بادهای کرم از هوای لطف قدم بر دل ابن‌امّ ـ مکتوم وزید و اورا ببساط قرب رسانید . ربّ‌العالمین از قصّه وحال هردو خبر داد درین سوره که :

«عبس وتولّی» « ان جآءه‌الاعمیٰ» ابتداءِ این سوره بیان حال آن دو مرد است ، یکی عبدالله بن امّ مکتوم ،آن درویش صحابه که فقر و فاقه شعار و دثار خود ساخته ، شب و روز مجاور درگـاه نبوّت و حاضر حضرت رسالت بوده ، اندوه اسلام بجان ودل پذیرفته وبربی‌کامی وبی نوائی دنیا رضا داده ودوستی خدا ورسول برهمه‌اختیار کرده ، لاجرم از حضرت مولی‌نگر تاچه کرامت بدو رسیده وچه دولت روی بوی نهاده که رب‌العالمین از بهر وی پیغامبرخودرا عتاب کرده ودرشأن وی آیت فرستاده که :

«عبس‌وتولّیٰ » «ان جآءه الاعمیٰ»این‌چنانست که ترادوستی بود یکی‌از نزدیکان و برادران تو اورا برنجانده و توحرمت این برادر را برروی وی شکایت و عتاب نکنی . بلی با دیگـری شکایت و عتاب وی کنی . ربّ العالمین با فریشتگان میگوید: می بینید که رسول ما (ص) باآن مرد درویش نابیناچه کرد ؟ ! روی برو ترش کرد، ازو برگشت وروی بدشمن ماآورد . آنکه خطاب با مواجهت کردانید. گفت :

«ومایدریك لعلّه یزّکّی» «اویذّکّر فتنفعه الذّکریٰ» ای ـ محمد تو چه دانی کار و حال آن درویش ؟ پاکی و راستی او ما دانیم ؛ یادداشت و یاد کرد او ما بینیم . یا محمد بدرویشی و بینوایی وی منگر ؛ بدان نگر که پیوسته درمحلّت محبّت ماست ومعتکف درگاه ماست ، مجاور کعبهٔ وصال ماست ، ازعلائق وخلائق بریده ، قدم بربساط قرب نهاده ، بر سر بادیهٔ دوستی لبّیك وفای ما زده . یا محمد

آثار و انوار لطف خود بر حال او از آن ظاهر کردیم تاهر که درو نگرد داند که او نواختهٔ ماست ودوست ما. و آن مرد دیگر **امية بن خلف**، آن‌خواجهٔ **قریش** وسرور ضلالت ، بیگانه ازراه حقّ و پیشرو اهل‌شقاوت ، ربّ‌العالمین درصفت وی میگوید:

«**امّا من استغنی**»[۱] این مرد از ما بی‌نیازی نموده ودیگری بجای ماپرستیده و آنکه بمال و نعمت خود غرّه شده «یحسب انّ مالهُ اخلده» می‌پندارد که آن‌مال او ، اورا دردنیا جاوید بدارد ! نمی داند که آن مال سبب عقاب وی است و زیادت عذاب وی .

یکی ازجملهٔ بزرگان دین گفته که : این زر و سیم و انواع اموال نه عین دنیاست کـه این ظروف واوعیهٔ دنیاست . همچنین‌حرکات و سکنات و طاعات بنده نه‌عین دین است که‌آن ظروف واوعیهٔ دین است. دین جمله سوز ودرد است ودنیا جمله حسرت‌وباد سرداست . **قارون** آن‌همه زروسیم‌وانواع‌اموال که داشت،مکروه نبود؛ بازچون ازو حقوق‌حقّ‌تعالی طلب کردند امتناع نمود، حقوق حقّ بنگذارد ؛ آن کشش دل‌اوبجانب زر وسیم واموال دنیا مکروه بود. ای‌بسا کسا که دانگی در خواب ندید و فردا **فرعون** اهل دنیا خواهد بود که دل او آلودهٔ حرص دنیاست . وای‌بسا کسا که اموال‌دنیادرملك اونهادند وفردا دل‌خویش‌باز سپارد که داغی ازین دنیا برروی‌ظاهر‌نبود.سرانجام مرد دین‌دار دنیا گذار اینست که درآخرسوره گفت :

«**وجوهٌ یومئذ مسفرةٌ**»«**ضاحكةٌ مستبشرةٌ**» و عاقبت کار دنیادار دین گذار آنست که گفت :

«**ووجوهٌ یومئذعلیهاغبرةٌ**» «**ترهقهاقترةٌاولئك‌هم‌الكفرة الفجرة**».

٨١ - سورة التكوير - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«اذاالشّمسُ كُوِّرَتْ(١)» آنگه كه خورشید در گردانند ودرزمین اندازند.

«واذاالنّجُومُ انْكَدَرَتْ(٢)» وآنگه كه‌ستارگان درزمین ریزند.

«واذاالجبالُ سُيِّرَتْ(٣)» وآنگه كه كوهها بروانند.

«واذاالعشارُ عُطِّلَتْ (٤)» وآنگه كه ماده شتران [بار فرا رسیده با بارنهاده بگذارند و] نجویند ونكوشند.

«واذاالوحوشُ حُشِرَتْ(٥)» وآنگه كه دشتیان وكوهیان از جانوران پس آن كه خاك گشتند فراهم‌آرند.

«واذاالبحارُ سُجِّرَتْ(٦)» وآنگه كه دریاها ازیكدیگر بر[1] كنندو آنگه كه آن را آتش كنند.

«واذاالنّفوسُ زُوِّجَتْ (٧)» وآنگه كه هر كسی را با همكار اوجفت كنند.

«واذاالموؤدةُ سُئِلَتْ(٨)» وآنگه كه دختر خودزنده‌درگور كرده بپرسند:

«بايّ ذنب قُتِلَتْ (٩)» كه بچه گناه كشتند اورا؟!

«واذاالصّحُفُ نُشِرَتْ(١٠)» وآنگه كه نامه‌های كردار ها باز گشاده‌آید[2].

«واذاالسّماءُ كُشِطَتْ (١١)» وآنگه كه آسمان از زبردر كشند.

«واذاالجَحيمُ سُعِّرت(١٢)» وآنگه كه‌آتش برافروزند ونیروی دهند.

«واذاالجَنّةُ اُزْلِفَتْ(١٣)» وآنگه كه بهشت را نزدیك آرند.

«عَلِمَتْ نَفْسٌ ما اَحْضَرَتْ(١٤)» بداند هر كس كه چه آورد از كردار.

«فلااُقسِمُ» سوگند میخورم «بالخُنَّس (١٥)» بآن ستارگان بازایستادگان.

«الجوار» راست روندگان «الكُنَّس(١٦)» درخانه‌های خویش‌شدندگان.

---

١ - ج: پر   ٢ - الف: باز كنند.

«واللّیل اذا عسعس (۱۷)» و بشب تاریك که در آید.

«والصّبح اذا تنفّس (۱۸)» و بامداد که دم برزند.

«انّه لقول رسول کریم (۱۹)» که آن سخن رسانیدن فرستاده‌ای پاك نیکوی راست استوار است.

«ذی قوّة» آن با نیروی بزرگ «عند ذی العرش مکین (۲۰)» بنزدیك خداوند با پایگاه و جایگاه.

«مطاع» [در آسمان، فریشتگان] وی را فرمان بردار «ثمّ امین (۲۱)» بنزدیك الله استوار.

«وما صاحبکم بمجنون (۲۲)» و [محمد] این مرد شما نه‌دیوانه است.

«ولقد رآه» دید او، اورا «بالأفق المبین (۲۳)» بآن هامون آشکارای فراخ.

«وما هو علی الغیب بضنین (۲۴)» واو بآن‌وحی که درنهان‌باوست بخیل ودریغ دارنده نیست از شما.

«وما هو بقول شیطان رجیم (۲۵)» واین‌سخن دیورانده نیست و دیو آورد.

«فاین تذهبون (۲۶)» کجامیشوید[1] [ازراه راست وسخن راست ومرد راست وکار راست] ؟!

«ان هو الّا ذکر للعالمین (۲۷)» نیست این سخن و این نامه واین پیغام مگر یاد کردی جهانیان را.

«لمن شاء منکم ان یستقیم (۲۸)» آن‌را که خواهد ازشما که برطاعت وراه راست بایستد[2].

«وما تشاؤن الّا ان یشاء الله ربّ العالمین (۲۹)» و خود نخواهید مگر آنچه خدا خواهد؛ خداوند جهانیان.

النوبة الثانیة

این سوره بیست ونه آیتست، صدوچهار کلمت، پانصدوسی‌وسه حرف. جمله

۱ ـ الف: می شید ۲ ـ ج: بیستد.

به **مكة** فرو آمده و مفسّران آن‌را درمكّيّات شمرند و درين سوره ناسخ و منسوخ نيست، مگريك آيت: « **لمن شآء منكم ان يستقيم** » نسخت بالآ يةالّتی تليهاوهی قوله: « **وماتشآؤن الّا ان يشآءالله ربّ العالمين** » .

روی عن « **عبدالله بن عمر** » قال:قال‌رسول‌الله (ص) : من احبّ ان ينظر فی يوم القيامة فليقرأ « **اذاالشّمس كوّرت** » .

وروی عن **ابی بن كعب** قال: قال‌رسول‌الله(ص): من قرأ « **اذا الشّمس كوّرت** » اعاذه‌الله ان يفضحه حين تنشر صحيفته . قوله تعالی :

« **اذاالشّمس كوّرت** » التّكوير تلفيف علی جهة الاستدارة ومنه كورالعمامة يقال : كرت العمامة علی رأسی اكورها كوراً و كوّرتها تكويراً اذا لففتها و منه كارة القصّار . فالشّمس تكوّر بان يجمع نورهـا حتّی تصير كالكارة الملقاة فيـذهب ضوءها ويجدّدالله تعالی للعباد ضيآء غيرها . قال **الزجاج** : جمع بعضها الی بعض ثمّ لفّت كما تلفّ العمامة فرمی بها واذا فعل ذلك بها ذهب ضوءها ويحتمل ان تكويرها جمعها ولفّها مع القمر من قوله : « وجمع الشّمس والقمر » ولهذا لم يذكر القمر فی هذه الآ ية . وقيل : التّكوير والطّیّ واحد؛ وقد قال سبحانه : « يوم نطوی السّماء » وفی طيّها تكوير الشّمس . وقال **ابن عباس** يكوّرالله الشّمس و القمر و النّجوم يوم القيامة فی البحر ثمّ يبعث عليها ريحاً دبوراً فتضرمها فتصير ناراً . و عن **ابی هريرة** عن النّبی (ص) قال : « الشّمس والقمر مكوّران يوم القيامة »

« **واذا النّجوم انكدرت** » ای ـ تناثرت من السّماء و تساقطت علی الارض يقال : انكدر الطّائر ای ـ سقط عن عشّه . قال **الكلبی** : تمطر السّماء يومئذ نجوماً فلايبقی نجم الّا وقع .

« **و اذاالجبال سيّرت** » ای ـ ذهبت عن اماكنها فصارت هباءً منبثّاً وصارت الارض كما كانت قبل خلق الجبال .

«**واذ االعشار عطّلت** » « **العشار** » جمع عشر آء كنفاس ونفساء، وهی النّاقة الّتی اتی علی حملها عشرة اشهر ثمّ لاتـزال ذلك اسمها حتّی تضـع لتمـام سنةٍ و

هی انفس مال عندالعرب « **عطّلت** » ای - اهملت وترکت؛ یعنی: انّ ذلک الیوم لشدّة اهواله یترک الاموال والذّخائر فیه. وقیل: العشار السّحاب « **عطّلت** » عن المطر. وقیل: « **العشار** » الارض « **عطّلت** » عن الحرث والزّرع.

« **واذا الوحوش حشرت** » روی عن **عکرمة** عن **ابن عباس** قال: حشرها موتها قال و حشر کلّ شیءٍ الموت غیر الجنّ و الانس؛ فانّهما یوقفان یوم القیامة فقیل اذاً اذا اجتمعت فی الموت فقد «**حشرت**»، و قیل: تحشر لتصدیق الوعد بالاحیاءِ لانّ الله حکم باحیآءِ کلّ میّت. وجاء فی الحدیث انّها تحشر للقصاص فی الموقف فیقتصّ للجمّاءِ من القرناءِ ثمّ تصیر تراباً ومنهم من قال انّ القصاص ساقط عنها فیمایولم بعضها بعضاً. وامّا ماینالها من الآلام والشّدائد، فانّها لامحالة تعوّض عنها ثمّ انّ منهم من یقول: انّها تعوّض فی الدّنیا، ومنهم من یقول فی الآخرة، ومنهم من یقول فی الجنّة. وقال بعضهم: یخلق الله لها ریاضاً فترعی[۱] فیها. وقال بعضهم: یعنی مالیس لاهل الجنّة فی ابقائها انس و ماکان لهم فی لقائها اوصوتها انس یدخلها الجنّة.

« **واذا البحار سجّرت** » قرأ **ابن کثیر** و **ابوعمرو** و**یعقوب**: بالتّخفیف و قرأ الباقون[۱] بالتّشدید. قال **ابن عباس**: ای - احمیت واوقدت فصارت ناراً تضطرم کسجر التّنّور، یقال: کانت البحار ناراً فجعلها الله للمؤمنین والمتعبّدین ماء لاجل الطّهارة والمنفعة فاذا کان یوم القیامة عادت الی خلقتها. وقال **مجاهد** و **مقاتل**: « «**سجّرت**» ای - فجّر بعضها فی بعض العذب والملح و ترفع الحوائل بینها فصارت البحور کلّها بحراً واحداً من الحمیم فیعذّب بها اهل النّار. وقال **الکلبی** ملئت حتّی فاضت علی الارضین ومنه البحر المسجور، والسّاجر: الحوض الممتلی. وقال **الحسن وقتادة**: یبست و ذهب ماؤها فلم یبق فیها قطرة. روی **ابوالعالیة** عن **ابی بن کعب** قال: ستّ آیات قبل یوم القیامة بینما النّاس فی اسواقهم اذ ذهب ضوء الشّمس فبینما هم کذلک اذا تناثرت النّجوم فبینما هم کذلک اذ وقعت الجبال علی وجه الارض فتحرّکت و اضطربت و فزعت الجنّ الی الانس والانس الی الجنّ و اختلطت الدّوابّ والطّیر والوحش وماج

۱- الف: الآخرون.

بعضهم فی بعض فذلك قوله:

«**واذا الوحوش حشرت**» ای - اختلطت.

«**و اذا العشار عطّلت**» «**واذا البحار سجّرت**» قال: قالت الجنّ للانس: نحن نأتیکم بالخبر فانطلقوا الی البحر فاذا هی نار تتاجج. قال: فبینا هم کذلك اذ تصدّعت الارض صدعةً واحدةً الی الارض السّابعة السّفلی والی السّماء السّابعة العلیا، فبینا هم کذلك اذ جاءتهم الرّیح فاماتتهم. و قال **ابن‌عباس**: هی التی عشرة خصلة ستّة فی الدّنیا و ستّة فی الآخرة و هی ماذکر من بعد.

«**واذاالنّفوس زوّجت**» روی فی الخبرعن رسول‌الله (ص): الضّرباء کلّ رجل مع کلّ قوم یعملون عمله و سئل **عمربن‌الخطاب** عنه فقال: یقرن بین الرّجل الصّالح مع الرّجل الصّالح فی الجنّة ویقرن بین الرّجل السّوء مع رجل السّوء فی النّار. وهذاقول **عکرمة**. وقال **الحسن و قتادة**: الحق کلّ امرىءٍ بشیعته؛ الیهودیّ بالیهود، والنّصرانیّ بالنّصاری. وقال **عطاء و مقاتل**: «**زوّجت**» نفوس المؤمنین بازواجها من الحورالعین وقرنت نفوس الکافرین بقرنائها من الشّیاطین. وقال **عکرمة**: «**زوّجت**» النّفوس بالارواح فتردّ الارواح الی الاجساد. وقیل: «**زوّجت**» النّفوس باعمالها. وقیل: هومن قوله: «وکنتم ازواجاً ثلثة».

«**واذاالموؤدة سئلت**» «**بایّ ذنب قتلت**» کانت العرب تئدالبنات خشیة - الاملاق وخوف الاسترقاق ومخافة العار و«**الموؤدة**» هی المدفونة حیّة، وسؤالها تهدید لوائدها؛ کقوله تعالی فی قصّة **عیسی** (ع): «ءَاَنت قلت للنّاس» الآیة ای- ینتصف لها و یطلب دمها. قال **ابن‌عباس**: کانت المرأة فی الجاهلیّة اذا حملت و کان اوان ولادها حفرت حفرة فتمخّضت علی رأس الحفرة؛ فان ولدت جاریةً رمت بها فی الحفرة و ان ولدت غلاماً حبسته. وروی انّ **قیس بن عاصم المنقری** سیّد اهل الوبر جاء الی رسول‌الله (ص) فقال له فی خلال کلامه: انّی وأدت تسع بنات لی فقال رسول‌الله (ص): اذ بح عن کلّ واحدةٍ منهنّ شاةً. فقال: انّ لی ابلاً. قال: فانحر عن کلّ واحدةٍ جزوراً. وقال **قتادة**: الضّمیر فی قوله: «**واذا الموؤدة سئلت**» یعود الی القتلة، ای - یسأل القتلة

لم قتلوها ؟ ـ و قیل معناه : « **واذاالموؤدة** » طلبت حتّی تدّعی علی الوائد و قرأ **ابن‌عباس** : واذا الموؤدة سألت .

« **بایّ ذنب قتلت** » ای ـ هی تسأل .

« **واذاالصّحف نشرت** » قرأ **نافع** و **ابن عامر** و **عاصم** و **یعقوب** : نشرت بالتّخفیف وقرأ الباقون بالتّشدید کقوله : « **صحفاً منشّرة** » والمعنی: کلّ انسان یعطی کتاب عمله منشوراً عن طیّه یقال له : « **اقرأ کتابك** » وفی‌الخبر یحشر النّاس عراةً حفاةً. قالت **امّ سلمة**: یارسول‌الله کیف‌بالنّساء؟ـ قال:«شغل‌النّاس یا **امّ سلمة** ».ـ قالت: « وما شغلهم » ؟ ـ قال : نشر الصّحف فیها مثاقیل‌الذّرّ ومثاقیل‌الخردل .

« **واذاالسّماء کشطت** » ای ـ نزعت فطویت. وقال‌**الزجاج** : قلعت کما یقلع السّقف. والکشط : القلع من‌شدّةالتزاق ککشط جلدةالرّأس یقال : کشطها کشطاً اذا قلعها . وقیل : ینزع مافیها من الشّمس والقمر والنّجوم .

« **واذاالجحیم سعّرت** » قرأ **نافع** و**ابن عامر** و **حفص** عن **عاصم** : «**سعّرت**» بالتّشدید وقرأ الباقون بالتّخفیف ای ـ اوقدت واضرمت لاعداءالله . قال **قتادة** سعّرها غضب‌الله وخطایا بنی **آدم** .

«**واذاالجنّة ازلفت**» قربت لاولیاءالله وقیل : قربت من‌الغیب الی الخلق.

«**علمت نفس**» ای ـ علمت کلّ نفسٍ «**مااحضرت**» من خیرٍ اوشرٍّ واثیب علی قدر عملها وقدکان قبل ذلك غافلاً عنه و هذا تمام الکلام وهو جواب لقوله : «**اذاالشّمس کوّرت**» ومابعدها .

« **فلااقسم** » لاصلة وتأکیدٌ اوردّ علی‌منکر البعث ومکذّبی‌الرّسول . التّأویل « **اقسم بالخنّس الجوار الکنّس** » الخنوس التّأخر، وسمّی **الشیطان** خنّاساً لانّه یدخل صدرالمؤمن ، فیضع خرطومه علی قلبه یوسوس، فاذا ذکر القلب‌الله عزّو جلّ خنّس : **الشّیطان** ، ای ـ تأخّر«**والخنّس**» جمع خانس« **والکنّس** » جمع کانس والکنوس ؛ الدّخول فی‌الکناس و هوالموضع الّذی یأوی‌الیه الوحش، والمراد بها خمسة انجم تجری فی فلك السّماء جریاً مثل‌الشّمس والقمر و سائرالنّجوم کالقنادیل

معلّقة وهنّ **زحل** و يسمّى ايضاً **كيوان** و **المشترى** ويسمّى ايضاً **راويس** و **برجيس** و **المرّيخ** و يسمّى ايضاً **بهرام** و **زهرة** و تسمّى ايضاً **ناهيد** و **عطارد** ويسمّى ايضاً **الكاتب** وخنوسها رجوعها فى سيرها وتأخّرها عن مطالعها فى كلّ عام, تأخرّبتأخرها عن تعجيل ذلك الطّلوع، تخنّس عنه و كنوسها دخولها فى بروج السّماءِ فاذا سارت راجعة فهى خانسة و اذا سارت مستقيمة فهى كانسة . وقال **قتادة** : هى النّجوم تبدو باللّيل و تخنس بالنّهار فتخفى فلاترى وقيل : لعلى (ع) ما « **الخنّس** » « **الجوار- الكنّس** » ؟ - قال هى الكواكب تخنس بالنّهار فلاترى . وتكنس باللّيل فتأوى الى مجاريها . وقيل : الكنس بقرالوحش والكنس الظّباء .

« **واللّيل اذا عسعس** » اى - اقبل بظلامه وهوقول **الحسن** . وقال الآخرون اى - ادبر. تقول[١] العرب عسعس اللّيل وسعسع اذا ادبرولم يبق منها الااليسير.

« **والصّبح اذا تنفّس** » اي - اقبل واضاء وبدا اوّله . وقيل : امتدّوارتفع حتّى يصير نهاراً .

«**انّه لقول رسول كريم**» هذا جواب القسم وهوممتدّ الى آخر السّورة ، يعنى: انّ **القرآن** الّذى هو كلام اللّه انزل به **جبرئيل** فقاله لمحمّد (ص) «وما هو بقول البشر» كما قال **قريش** : «والرّسول الكريم» هوجبرئيل (ع) وقوله بلاغه عن اللّه عزّ و جلّ و **القرآن** قول اللّه و كلامه . وقيل: **القرآن** قول اللّه وحياً و كلاماً وقول **جبرئيل** تنزيلاً وقول **محمد** (ص) انذاراً و ابلاغاً .

« **ذى قوّة** » يعنى **جبرئيل** (ع) و كان من قوّته انّه اقتلع قريّات قوم **لوط** من الماء الاسود و حملها على جناحه فرفعها الى السّماءِ ثمّ قلّبها و انّه ابصر **ابليس** يكلّم **عيسى** (ع) على بعض عقبات الارض المقدّسة فنفخه بجناحه نفخة القاه الى اقصى جبل **الهند** و انّه صاح صيحةً بثمود « فاصبحوا جاثمين » وانّه يهبط من السّماءِ الى الارض ويصعدفى اسرع من الطّرف. « **عند ذى العرش مكين** » اى - عند اللّه ذى مكانةٍ

١ - الف : يقول

و منزلة وقدر

« **مطاع ثمّ** » ای - فی‌السّموات تطیعه الملائکة فیما یأمرهم به وینهیهم عنه و طاعته واجبة علی اهل‌السّموات کطاعة النّبیّ علی اهل الارض ومن طاعة‌الملائکة ایّاه انّهم فتحوا ابواب السّموات لیلة المعراج بقوله لرسول‌اللّه (ص) وفتح خزنة‌الجنّة ابوابها بقوله : « **امین** » علی وحی‌اللّه ورسالته علی‌انبیائه و قیل : « **ثمّ امین** »ای - عنداللّه « **امین** » .

« **وما صاحبکم بمجنون** » یقول‌لاهل‌**مکة** « **و ما صاحبکم** »یعنی‌**محمداً**(ص) « **بمجنون** » و هذا ایضاً من جواب القسم ، اقسم علی انّ**القرآن** نزل به **جبرئیل** و انّ **محمداً** (ص) لیس کما یقوله اهل **مکة** و ذلک انّهم قالوا : انّه مجنون ، ومایقول بقوله من عند نفسه .

« **و لقد رآه بالافق المبین** » یعنی: رأی النّبیّ (ص) **جبرئیل**(ع) علی‌صورته الّتی خلق فیها « **بالافق المبین**» یعنی : بالافق الاعلی‌من ناحیة المشرق الّذی یجیء منه‌النّهار قاله‌**مجاهد** و**قتادة** وفی‌الخبرعن‌**عکرمة**عن‌**ابن‌عباس** قال: قال‌رسول‌اللّه(ص) لجبرئیل:«انّی احبّ ان‌اراک فی‌صورتک الّتی‌تکون فیها فی‌السّماء» . - قال : لن‌تقوی علی‌ذلک . قال : «بلی»-قال: فاین تشآءان‌اتخیّل‌لک؟ -قال: «بالابطح» . قار: لایسعنی. قال: «فبمنأ». - قال: لایسعنی. -قال: «فبعرفات». - قال‌ذاک بالحری‌ان یسعنی‌فواعده فخرج النّبیّ (ص) للوقت‌فاذا هوبجبرئیل‌قداقبل من‌جبال عرفة بخشخشة و کلکلة قد ملأ مابین المشرق والمغرب ورأسه فی‌السّماءِ ورجلاه فی‌الارض ! فلمّا رآه‌النّبی(ص) خرّمغشیّاً علیه . قال : فتحوّل **جبرئیل** فی صورته فضمّه الی صدره وقال : یا **محمد** لاتخف ! فکیف‌لورأیت **اسرافیل** ورأسه من تحت‌العرش ورجلاه فی‌النّجوم السّابعة و انّ‌العرش‌لعلی‌کاهله وانّه لیتضآءل‌احیاناً من‌مخافة‌اللّه عزّوجل حتّی یصیرمثل‌الوصع یعنی‌العصفورحتّی ما یحمل عرش ربّک الاعظمته . قوله :

« **وماهو** » یعنی **محمد** (ص) « **علی الغیب** » ای- علی‌الوحی وخبرالسّماء وما اطلع علیه ممّا کان غائباً عنه من‌الانباء والقصص « **بضنین** » بمتّهم ای - یجبان

لا يتّهم بزيادة ونقصان فيما اتى به والضّنّة: التّهمة. قرأ **عاصم وحمزة و نافع و ابن-عامر** « **بضنين** » بالضّاد ومعناه ببخيل يعنى يؤدّى مايوحى اليه ولا يبخل به عليكم بل يعلّمكم ويخبركم به. يقال: ضننت بالشّيء بكسرالنّون اضنّ به ضنّاً اى-بخلت.

«**وماهو بقول شيطان رجيم**» اى - ما **القرآن** بقول **شيطان** مطرود مرمىّ بالشّهب من قوله وما تنزّلت به الشّياطين. وقال **الكلبى**: يقول انّ **القرآن** ليس بشعر ولا كهانة كما قالت **قريش**.

« **فاين تذهبون** » يقال للرّاكب رأسه فى الأمر اين يذهب بك واين تذهب؟ وقيل: معناه اين تعدلون عن هذا **القرآن** و فيه الشّفاء والبيان؟ و قال **الزجاج**: اىّ طريق تسلكون ابين من هذه الطّريقة الّتى قد بيّنت لكم؟ - وقيل: « **اين تذهبون** » عن عذاب الله اوعن ثواب الله. ثمّ بيّن فقال:

« **ان هو الّا ذكر للعالمين** » اى - ما **القرآن** الّا موعظةٌ للخلق اجمعين. ثمّ خصّص فقال:

« **لمن شآء منكم ان يستقيم** » اى - **القرآن** نذيرٌ لمن احبّ الاستقامة واتّبع الحقّ وعمل به واقام عليه. وعن **ابى هريرة** قال: لمّا انزل الله على رسوله: « **لمن شآء منكم ان يستقيم** » قالوا: الأمر الينا ان شئنا استقمنا وان شئنا لم نستقم. فانزل الله تعالى:

« **وما تشآؤن الّا ان يشآء الله ربّ العالمين** » اعلمهم انّ الهداية والتّوفيق الى الله. اى - « **ماتشآؤن** » الهداية والاستقامة « **الّا ان يشآء الله** » توفيقكم. فمن شآء الله له الايمان آمن، و من شآء له الكفر كفر. قال **الحسن** والله ماشآءت العرب الاسلام حتّى شآءه لها. وعن **وهب بن منبّه** قال: الكتب الّتى انزلها الله على الانبياءِ بضع وتسعون كتاباً قرأت منها بضعاً و ثمانين كتاباً فوجدت فيها من جعل الى نفسه شيئاً من المشيّة فقد كفر. وقال **الواسطى**: اعجزك فى جميع اوصافك فلا تشاء الّا بمشيّته ولا تعمل الّا بقوّته ولا تطيع الّا بفضله ولا تعصى الّا بخذلانه. فماذا يبقى لك و بماذا تفتخر من افعالك وليس من فعلك شيء.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « بسم‌الله الرّحمن الرّحيم » بسم‌الله كلمة سماعها ربيع الجميع من العاصي والمطيع، والشّريف والوضيع. من اصغی اليه بسمع الخضوع ترك طيب الهجوع و من اصغی اليه بسمع المحابّ ترك لذيذ الطّعام والشّراب.

مجنون بنی‌عامر ؛ آن کارافتادهٔ **ليلی**، وقتی نقش‌نام **ليلی** بردیوار دید، شیفتهٔ نقش نام **ليلی** شد. هفت شبانروز درمشاهدهٔ آن نبشته بنشست که هیچ طعام وشراب نخورد. گفتند: ای **مجنون** هفت شبانروز بی‌طعام و شراب چون بسر آوردی؟- گفت: ای بیچاره کسی را کش با نام دوست خوش بود طعام و شرابش کجا یاد آید؟ آنکه گفت:

جئتماني لتعلما سرّ **ليلی** تجداني بسرّ **ليلی** شحيحاً.

این حال مخلوقی است در دعوی عشق مخلوقی ؛ پس چه گوئی کسی که قبلهٔ جان وی حضرت قدس آلهی بود و غالب دل وی مهر ذات قدیم. اگر با نام وذکر او طعام و شرابش یاد نیاید چه عیب بود؟.

بوبکر شبلی گفت : ذكر ربّي طعام نفسي، وثناء ربّي لباس نفسي، والحياء من ربّي شراب نفسي ؛ نفسي فداء قلبي، قلبي فداء روحي، روحي فداء ربّي.

موسی کلیم (ع) چهل شبانروز بر امید سماع کلام حقّ منتظر نشست که طعام وشراب بخاطر وی نگذشت. بازچون بطلب **خضر** می‌شد در دبیرستان علم، يك نیم روز او را از طعام وشراب شکیب نبود تا گفت : «آتنا غدائنا» این حال نتیجهٔ عشق است و عشق بدانائی وزیرکی و فتوی عقل حاصل نشود :

«عشق آمدنی بود، نه آموختنی».

کسی که این راه نرفت، منزل این راه چه داند؟ او که محرم عشق نبوده حرم دوست را چه نشان پرسد؟:

محرم شدم بعشق وجهان شد مرا حرم

لبّيك عاشقی زدم از جـان و دل بهم.

قوله تعالی: «**اذاالشّمس کوّرت**» الی آخرها.. **مصطفی** (ص) گفت: هر که خواهد تا قیامت کبرٰی نقدی بیند و احوال رستاخیز برو آشکارا گردد، گوی: «**اذاالشّمس کوّرت**» برخوان تاسیاست و صعوبت آن روز اورا معلوم گردد. چه مایه نشان توان دادازهول وصعوبت روزی که اطلال ورسوم کون را آتش بی‌نیازی درزنند وبدهرهٔ[1] قهرسر دهر بر دارند وعالم محدث را هباء منثور کنند وتیغ سیاست برتارك افلاك زنند، غبار اغیار از دامن بیفشانده و لگام اعدام درسر مرکب وجود کشیده، آفتاب منوّر سیاه ومکوّر کرده، ستارگان رخشان بسان باران از آسمان بریخته، کوههای باصلابت وشدّت فراروش آمده وازبیم حقّ سست و بی‌وزن گشته، عالمیان ازهول قیامت ذخائر ونفائس اموال ازدست بداده وپشت بدان آورده، وحوش و طیور وسباع تا مکلّف از سیاست و هیبت آن روز همه بیجان گشته، دریاهای عالم همه درهم گشاده وتعذیب دشمنان را حمیم و غسلین شده، هر کسی و هرتنی با کردار خویش هم بروهم سر کرده، اینست که ربّ العالمین گفت:

«**واذاالنّفوس زوّجت**» باری بنگر ای مسکین که هم برو هم سرخود را چه ساخته‌ای و کرداری که قرین تو خواهد بود هم در گور و هم درقیامت چه اندوخته‌ای؟وقرآن قدیم ترا این‌اندیشه میفرماید وترا این‌پند میدهد که: «ولتنظر نفس ما قدّمت لغد» و**مصطفی** (ص) گفته: «العبدالمؤمن بین‌مخافتین‌عمر قدمضی لایدری ماالله صانع فیه، واجل قد بقی‌لایدری ماالله قاض فیه؛ فلیتزوّدالعبد لنفسه‌من نفسه و من دنیاه لآخرته و من الشّبیبة قبل الکبر ومن‌الحیوة قبل‌الممات. فوالله ما بعدالموت من‌مستعتب ومابعدالدّنیا الّاالجنّة والنّار». رسول خدا(ص)چنین‌میگوید: که مؤمن‌را جای ایمنی‌نیست میان دوبیم درمانده و گرفتار شده: یکی عمر گذشته و جریدهٔ نیك وبد وی‌نبشته، نداند که با وی در آن چه خواهند کرد ازودرگذارند و عفو کنند، یا اورا بآن بگیرند و عذاب کنند؟ و دیگر عمری نا آمده و کاری نا بوده وروز گاری نادیده، نداند که حقتعالی در آن بروی چه قضا کرده؛ قضاءبقاء

۱) دهره: بر وزن بهره، حربه‌ای داس مانند است. رك: برهان قاطع.

یا قضاء فنا؟ تقدیر طاعت، یاتقدیر معصیت؟ تقدیر سعادت، یا تقدیرشقاوت؟ بندهٔ مؤمن را باین دوحال جای ایمنی نیست. غافل بودن وفارغ نشستن روا نیست. باید که از نفس خود خود را آزادی بر گیرد، واز دنیا عقبی را بهره‌ای ستاند، وازروز فراغ روز شغل را نصیب گیرد ودر جوانی پیری را منتظرباشد ودرزند گانی مر گ را بر گ کند که پس‌ازمر گ روی آشتی‌نیست. بآن‌خدای که وحدانیّت صفت‌اوست که پس از دنیا سرائی‌نیست که آنجا مقام کنند، الّا جنّت که نعمت اسلام آنجابر بنده تمام کنند، یا دوزخ که اورا اسیر عذاب و غرام(۱) کنند و راحت ولذّت بروی حرام کنند.



۱) غرام: هلاك وعذاب. قوله تعالی: «ان عذابها غراماً» ای ـ هلاکاً ولزاماً لهم. فرهنگ نفیسی.

۸۲- سورة الانفطار - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالی : « **بسم اللّه الرّحمن الرّحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **اذا السّمآء انفطرت**(۱) » آنگه که آسمان بشکافد وپاره گردد .

« **وَاذا الکواکبُ انتثرت** (۲) و آنگه که ستارگان فرو ریزد .

« **واذا البحار فُجّرت** (۳) » و آنگه که دریاها درهم گشایند .

« **واذا القبور بُعثرت**(٤) » و آنگه که گورها برشورند [و آنچه از مردگان و گنجها در آن است بر زبر او کنند] .

« **علمت نفسٌ** » بداند هر کسی و هر تنی « **ماقدّمت واخّرت**(٥) » آنچه پیش فرا فرستاد از کردار یا پیش واز گذاشت ازنهاد .

« **یا ایّها الانسانُ** » ای مردم « **ماغرّک بربّک الکریم** (٦) » چه چیز ترا فریفته[1] کرد بخداوند **قرآن** کریم نیکوکار نوازنده .

« **الّذی خلقک** » او که بیافرید ترا « **فسوّیٰک** » وترا راست کرد و هموار آفرید « **فعدلک** (۷) » اندامان همه درخور یکدیگر آفرید وبالای راست .

« **فی ایّ صورة ماشآء رکّبک**(۸) بهر صورت که خود خواست آفرید و ترا برهم ساخت .

« **کلّا بل تُکذّبون بالدّین** (۹) » آگاه باشید آن شمائید که بروز شمارو پاداش کافر می[2] شوید و دروغ زن میگیرید .

« **وانّ علیکم لحافظین** (۱۰) » و برشما ازما گوشوانان‌اند .

« **کراماً** » آزادگان پاکان نیکوان « **کاتبین** (۱۱) » دبیران نویسندگان.

« **یعلمون ما تفعلون** (۱۲) میدانند هرچه می کنید.

---

۱ ـ الف : فرهیفته ۲ ـ الف : می کافر

«انّ الابرار لفی نعیم (۱۳)» نیکان نوازندگان فردا در نازاند و درزید[۱].
«و انّ الفجّار لفی جحیم (۱۴)» و بدان فردا در آتش‌اند.
«یصلونها یوم الدّین (۱۵)» بآن آتش رسند وسوزند روزشمار وپاداش.
«وما هم عنها بغائبین (۱۶)» وایشان‌هرگزازآن‌نارو ازآن آتش‌نادیدنیند.
«و ما ادریک ما یوم الدّین (۱۷)» وچه چیزترادانا کرد که‌روزشمارچیست؟
«ثمّ ما ادریک ما یوم الدّین (۱۸)» پس چه چیز ترا دانا کرد که روز شمار چیست ؟
«یوم لا تملک نفس لنفس شیئاً (۱۹)» روزیکه بدست هیچ کس هیچیز نیست کس را ونتواند وبکار نیاید.
«والامر یومئذ للّه (۲۰)» وکار همه آنروز خدایراست.

النوبة‌الثانیة

این سوره نوزده آیتست، هشتادکلمه، سیصدوبیست وهفت حرف. جمله به مکه فروآمد، آنرا مکّی گویند ودرین سوره هیچ‌ناسخ ومنسوخ نیست. وفی‌الخبر عن ابی قال: قال رسول‌اللّه (ص): من قرأ «اذاالسّماءانفطرت» اعطاه اللّه عزّوجلّ من‌الاجربعدد کلّ قبرٍ حسنة وبعدد کلّ قطرة ماءٍ حسنةً واصلح‌اللّه شأنه‌یوم‌القیامة:

«اذاالسّماءانفطرت» ای ـ انشقّت وانصدعت، کقوله: «السّماء منفطر به» ای ـ بیوم القیامة لشدّته و عظم شأنه.

«واذاالکواکب‌انتثرت» تناثرت وتساقطت.

«و اذاالبحارفجّرت» ای ـ فجّر بعضها فی بعض لانّ‌الارض صارت و اهیة رخواً فصارت البحار بحراً واحداً فیصبّ ذلک البحر فی جـوف الحوت الّذی علیه الارضون السّبع.

۱ـ الف: رید. بمعنی کام و خواست.

۱) زید: افزونی‌وافزون. ترجمه و شرح قاموس.

«**واذاالقبور بعثرت**» اى ـ بحثت ونثرت وأيثرت، فاستخرج مافيهامن الكنوز وبعث من فيهامن الموتى احياءً وهذا من اشراط السّاعة ان تخرج الارض افلاذ كبدها من ذهبها و فضّتها و امواتها .

« **علمت نفس ماقدّمت** » من عمل صالح اوطالح وما « **اخّرت** » من سنّة حسنة اوسيّئة . قال **عكرمة** : « **ماقدّمت** » من الفرائض الّتى ادّتها « **واخّرت** » من الفرائض الّتى ضيّعتها وقيل : « **ماقدّمت** » من الصّدقات « **واخّرت** » من التّركات. هذا كقوله: « ينبّؤ الانسان يومئذٍ بما قدّم و أخّر » وقيل : « **ماقدّمت واخّرت** » ما كان فى اوّل عمره و آخره .

١

« **ياايّها الانسان ماغرّك بربّك الكريم** » المغرور: الّذى يعمل المعاصى وينتظر الرّحمة . « **ماغرّك** » اى ـ ماخدعك وسوّل لك حتّى قصّرت فيما افترض عليك و ما حملك على الاغترار به حتّى عملت بمعاصيه؟ ماالّذى حملك على المعصية مع ربّ كريم قدانعم عليك بالخلق والتّسوية والتّعديل ؟ وقيل: ماحملك على القعود عن طاعة ربّ خيره عندك كثير؟ قرأ النّبىّ (ص) هذه الآية، ثمّ قال: جهله، يعنى: حمله جهله على ذلك. قال **مقاتل**: غرّه عفوالله حين لم يعجل عليه بالعقوبة . وعن **ابن مسعود** قال : ما منكم من احدٍ الّا سيخلوا الله به يوم القيامة فيقول: «يابن **آدم** ماغرّك بى ؟ يابن **آدم** ماذا عملت فيما علمت ، يابن **آدم** ماذا اجبت المرسلين» ؟ ! وقال **ذوالنون** : كم من مغرور تحت السّتر وهو لايشعر به وفى معناه انشد :

يا من علا فى الغىّ والتّيه و غرّه طول تماديه
املى لك الله فبارزته و لم تخف غبّ معاصيه .

قيل: نزلت هذه الآية فى **الاسود بن كلدة الجمحى** قصد النّبى (ص) فلم يتمكّن منه ولم يعاقبه الله سبحانه على ذلك فنزلت الآيه «**ماغرّك بربّك الكريم**» ومعنى «**الكريم**» هاهنا انّه قدر على ان يعاقبه فلم يفعل . وقيل: نزلت فى **الوليد بن المغيرة**. وقيل : هوعامّ فى جميع الكفّار و هو انّ كلّ من كفر فهو محلّ التّقريع بهذه الآية لاغتراره بربّه .

«**الّذی خلقك**» «فی احسن تقویم» «**فسوّیٰك**» ای - سوّی خلقك فی بطن امّك. «**فعدلك**». قرأ **عاصم وحمزة و الکسائی و ابوجعفر** : فعدلك بالتّخفیف ویکون فی بمعنی الی وماصلة، ای - صرفك واما لك الی ایّ صورة شاء حسناً وقبیحاً و طویلاً و قصیراً . و قرأ الآخرون بالتّشدید، ای - جعلك معتدل الخلق مستوّی الاعضاء لاتفاوت فیها .

«**فی ایّ صورة ماشآء رکّبك**» قال **مجاهد** : فی ایّ شبه «**شآء رکّبك**» شبه ابٍ او امٍّ اوخال اوعمّ . و یجوز ان یکون الصّورة بمعنی الصّفة ؛ تقول العرب : ارنی «**صورة**» هذا الامر، ای - عرّفنی صفته . ویکون فی بمعنی علی؛ فیکون معناه خلقك علی «**ایّ**» صفة شاء من سعادة و شقاوة و ایمان و عصیان .

«**کلّا**» ردع عن الغفلة عن الله والاغترار به . «**بل تکذّبون**» قرآءة العامّة بالتّاءِ لقوله: «**وانّ علیکم لحافظین**» و قرأ **ابوجعفر** بالیاءِ ای - یکذّبون . بالقیامة الّتی یکون فیها الجزاء و الحساب ؛ ویجوز ان یکون الّدین هاهنا التّوحید .

«**وانّ علیکم لحافظین**» یعنی : الملائکة یحفظونکم و یحفظون علیکم اعمالکم باثباتها فی الصّحائف .

«**کراماً کاتبین**» ای - «**کراماً**» علی الله کتبةً لایخفی علیهم شیءٌ من افعال بنی **آدم** . وقیل : «**کراماً**» یسارعون الی کتب الحسنات و یتوقّفون فی کتب السّیآت رجاءَ ان یستغفر ویتوب فیکتبون الذّنب و التّوبة منه معاً .

«**یعلمون ماتفعلون**» علمهم علی وجهین، فما کان من ظاهر قول او حرکة جوارح علموه بظاهره و کتبوه علی جهته . وما کان من باطن ضمیر یقال انّهم یجدون لصالحه ریحاً طیّبة ولطالحه ریحاً خبیثة فکتبوه مجملاً عملاً صالحاً وآخرسیّئاً .

«**انّ الابرار لفی نعیم**» واحد «**الابرار**» بارٌّ وبرٌّ، وهم الّذین برّوا وصدقوا فی ایمانهم باداءِ فرائض الله عزّوجلّ و اجتناب معاصیه . و فی الخبر عن **ابن عمر** عن النّبیّ (ص) قال : انّما سمّاهم الله «**الابرار**» لانّهم برّوا الآباء والابناء کما انّ لوالدك علیك حقّاً کذلك لولدك علیك حقٌّ . «**لفی نعیم**» یعنی فی الجنّة ولذّاتها .

« **وانّ الفجّار** » الکفّار « **لفی جحیم** » ای ـ « **لفی** » معظم النّار .

« **یصلونها یوم الدّین** » ای ـ یدخلونها و یلزمونها و یخلدون فیها یوم القیامة

« **وماهم عنها بغائبین** » هذا کلام یشمل الفریقین جمیعاً نضعه موضعه منهما. ای ـ هم خالدون فیها اهل الجنّة فی الجنّة لایغیبون عنها ، و اهل النّار فی النّار لایغیبون عنها .

« **ومآ ادریٰك مایوم الدّین** » « **ثمّ مآ ادریٰك مایوم الدّین** » کرّر ذکره تعظیماً لشأنه وهو استفهام علی وجه التّعجیب . وقیل: احدهما فی حقّ الکفّار والآخر فی حقّ المؤمنین .

« **یوم لاتملك نفس** » قرأ ابن کثیر و ابوعمرو و یعقوب : یوم بضمّ المیم ردّاً علی الیوم الاوّل وقرأ الآخرون بفتحها، ای ـ هذه الاشیاء فی « **یوم لاتملك نفس لنفس شیئاً** ». قال مقاتل : اراد به الکفّار لانّ المسلمین ینفع بعضهم بعضاً بالشّفاعة .

« **والأمر یومئذ للّه** » ای ـ ینقطع دعاوی المخلوقین فی ذٰلك الیوم لایملك اللّه فی ذٰلك الیوم احداً شیئاً کما ملکهم فی الدّنیا . و فی الحدیث الصّحیح من سرّه ان ینظر الی یوم القیامة کانّه رأیُ عین فلیقرأ « اذا الشّمس کوّرت » « **واذا السّماء انفطرت** » « واذا السّماء انشقّت » .

النوبة الثالثة

قوله : « **بسم اللّه الرّحمن الرّحیم** » اسم عزیز اذا اراد اعزاز عبدٍ وفّقه لعرفانه، ثمّ زیّنه باحسانه ، ثمّ استخلصه بامتنانه ، فعصمه من عصیانه ، ثمّ قبضه علی ایمانه ، ثمّ بوّأه فی جنانه ، ثمّ اکرمه برضوانه ، ثمّ اکمل نعمته برؤیته و عیانه .

نام خداوند کریم مهربان ، لطیف ورحیم و نوازندهٔ بندگان ، یگانه و یکتا در نام ودرنشان ، دارندهٔ جهان و نعمت بخش آفریدگان ودلگشای دوستان ؛ ببنده نوازی معروف ، بمهربانی موصوف ، بفضل خود باز آمده بوفای امیدواران، بلطف خود

پذیرندهٔ حقیرهای پرستندگان، بکرم خود سازندهٔ کاربندگان در دو جهان، بمهربانی خود نوازندهٔ ضعیفان و شنوندهٔ دعای عاجزان. از کمال کرم او نکته‌ای شنو؛ هر شب بوقت سحر، آن ساعت که وقت نیاز دوستان بود، هنگام راز و نیاز عاشقان بود، آن ساعت که نسیم صبای مهر بر دل مشتاقان وزد، آن ساعت که ربّ العزّة سوگند بوی یاد میکند که: «والصّبح اذا تنفّس» بر بساط «ونحن اقرب» درخلوت «وهو معکم» سرّاً بسرّ شراب «انا جلیس من ذکرنی» بی‌زحمت اغیار بجان دوستان میرساند واز زناد «ینزل‌الله» آتش «نارالله الموقدة» در دل سوختگان می‌زند و بیماران را تعهّد می کند و بکمند لطف رمیدگان‌را بدرگاه میکشد؛ که‌عبادی اگر طاعت آرید، قبول بر من؛ ور سؤال کنید، عطا برمن؛ ور گناه کنید، عفو برمن. آب درجوی من، راحت در کوی من، طرب در طلب من، انس با وصال من، شادی بدیدار من. امروز در دنیا با بندهٔ عاجز چنین خطاب میکند و فردا در عرصهٔ عظمی و انجمن کبری بابندهٔ عاصی گوید: «**یا ایها الانسان ما غرّك بربّك الكريم**»؟ این عجب نگر، تهدیدی لطف آمیغ! خود سؤال میکند و در نفس سؤال بنده را تلقین جواب میکند، بآنچه گفت: «**بربّك الكريم**». نام کریم بایاد بنده میدهد تا بنده گوید: غرّنی بك کرمك و لولا کرمك ما فعلت لانّك رأيت فسترت و قدرت فما مهلت:

یقول مولای: اما تستحی ممّا اریٰ من سوء افعالك؟!
فقلت: یامولای رفقاً، فقد افسدنی کثرة افضالك!

یحیی معاذ گفت: روز رستاخیز چون خلق اوّلین وآخرین را بر آن مقام سیاست وهیبت بدارند وسؤال کنند، اگر از جناب جبروت ودرگاه عزّت خطاب آید که: ما غرّك بی؟ من بتوفیق آلهی وتأیید ربّانی جواب دهم گویم: غرّنی برّك سالفاً وآنفاً. آن نیکوئیهای قدیم و حدیث، نواختهای نهان وآشکارا که از فضل و برّ تو یافته‌ام آنست که دیدهٔ مرا بتو فریفته کرد! **بوبکر وراق** گفت: لو قال لی: «**ما غرّك بربّك الكريم**» لقلت: غرّنی کرم الکریم! وقیل لفضیل: لو اقامك الله

بين يديه يوم القيامة ، فقال : «**ما غرّك بربّك الكريم**» ماذا كنت تقول؟ـ قال: اقول: غرّنى سترك المرخىّ فنظمه **محمد بن سماك** فقال :

يا كاتم الذّنب اما تستحى الله فى الخلوة ثانيكا!!
غرّك من ربّك امهاله وستره طول مساويكا .

و فى الحديث الصّحيح : انّ الله عزّوجلّ يدن المؤمن فيضع عليه كنفه ويستره فيقول: «اتعرف ذنب كذا؟ اتعرف ذنب كذا» ؟ ـ فيقول: نعم، اى ربّ، حتّى قرّره بذنوبه، و رأى فى نفسه انّه هلك . قال: «سترتها عليك فى الدّنيا و أنا اغفرها لك اليوم» .



۸۳ - سورة التطفيف (المطففين)- مكية
النوبة الاولى

قوله‌تعالی: « **بسم اللّه الرّحمن الرّحيم** »بنام خداوندفراخ بخشایش‌مهربان.
« **ويلٌ للمُطَفِّفين** (۱) » ويل وتباهی‌کاهندگان‌را .
« **الّذين اذا اكتالوا على النّاس يستوفون** (۲) » ایشان که‌چون ازمردمان می‌ستانند پیمانه بپری می‌ستانند ناکاست .
« **واذا كالوهم او وزنوهم يُخسرون** (۳)» وآنکه که‌مردمان‌را می‌پیمایند یامی‌سنجند ، می‌کاهند و زیان زد می کنند .
« **الا يظنّ اولئك** » هیچ نمیدانند. بی گمانی اینان ، « **انّهم مبعوثون** (٤)» « **ليوم عظيم** (٥) » که ایشان انگیختنی‌اند روزی بزرگ را .
« **يوم يقوم النّاس** »آن‌روز که بپای‌ایستند[۱]-مردمان« **لربّ العالمين** (٦)» خداوند جهانیانرا .
« **كلّا** » آگاه باشید « **انّ كتاب الفجّار لفي سجّين** (۷) » نامهٔ کردار[۲] و . سرانجام بدان در سجّین است [دربترینه زندان] .
« **وما ادريك ما سجّين** (۸) » و چه دانی که آن زندان چه چیز است [از صعبی] ؟
« **كتاب مرقوم** (۹) » نوشته‌ای[کنده در سنگ] .
« **ويل يومئذ للمكذّبين** (۱۰) » ویل آن روز بر دروغ زن گیران .
« **الّذين يكذّبون بيوم الدّين** (۱۱) » ایشان که بروز شمار و پاداش دروغ زن گیرند.
« **وما يكذّب به** » ودروغ زن نگیرد بآن « **الاكلّ معتد اثيم** (۱۲) »مگر هر اندازه در گذرانده‌ای ناباك ناپاك .

---

۱ ـ ج : ایستد ۲ ـ الف : کردکار .

- اذا تتلى عليه آياتنا » كه برو خوانند سخنان وآيات ما . « قال اساطير الأوّلين (۱۳) » گويد : اين افسانهٔ پيشينيان است .

« كلّا » نچنانست [كـه مكذّب ميگويد] . « بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون (۱٤) » بلكه زنگ وبار آنچه ميكنند بر دلهاى ايشان نشست و نشاند .

« كلّا » آگاه باشيد[1] « انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون (۱۵) » ايشان از خداوند خويش آن روز باز پوشيده‌اند .

« ثم انهم لصالوا الجحيم (۱٦) » پس ايشان بآتش رسيدنی‌اند [وبآن سوختنی] .

« ثم يقال » پس ايشان‌را گويند: « هذا الذى كنتم به تكذبون (۱۷) » اين آنست كه شما آن‌را دروغ می‌شمرديد و دروغ می‌داشتيد [وآن دروغ نبود] .

« كلّا » آگاه باشيد[2] « ان كتاب الأبرار لفى علّيين (۱۸) » نامه وكار نيكان در علّيين است جايگاه زبرين .

« وما ادريك ما علّيّون (۱۹) » و چه چيز ترا دانا كرد كـه علّيين چيست ؟

« كتاب مرقوم (۲۰) » نبشته‌ای [درسنگ كنده بشارت نيكان را] .

« يشهده المقرّبون (۲۱) » فريشتگان نزديك كردگان بآن ميرسند وآن‌را می‌بينند .

« انّ الأبرار لفى نعيم (۲۲) » نيكان در نازو نعيم‌اند .

« على الأرآئك ينظرون (۲۳) » در حجله‌ها در تختها مينگرند .

« تعرف فى وجوههم » در رويهاى ايشان ميشناسى و می‌بينـی « نضرة النّعيم (۲٤) » تازگی ناز و روشنائی شادی .

« يسقون من رحيق » می آشامانند ايشان را از رحيق . « مختوم (۲۵) » جام آن مهر كرده .

« ختامه مسك » ، مهر آن مشك . « ختامه مسك » كه از دهن باز ايستاند ، بوى مشك آيد مختوم « ختامه مسك » آميخته آميغ آن مشك « وفى ذلك

---

۱ و ۲ ـ الف : بيد.

فَلْیَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ(۲۶) » و ایدون بادا که کوشندگان درین کوشند [وتورد خواهندگان آن را تورد خواهند وجویندگان باین مرهم شتاوند] .

« **وَمِزاجُهُ مِن تَسْنِیمٍ** (۲۷) » و آمیغ آن از چشمهٔ تسنیم است .

« **عَیْناً یَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ** (۲۸) » چشمه‌ای که مقرّبان آن را صرف می‌آشامند [و ابرار بآمیغ] .

« **اِنَّ الَّذِینَ اَجْرَمُوا** » آن بدان که کافر شدند . « **کانُوا مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا یَضْحَکُونَ** (۲۹) » می‌خندیدند از گرویدگان .

«**وَاِذا مَرُّوابِهِم**» وآنکه که مؤمنان برایشان بر گذشتند، « **یَتَغامَزُونَ**(۳۰) » ایشان بافسوس برایشان در یکدیگر می‌نمودند .

« **وَ اِذَاانْقَلَبُوا اِلی اَهْلِهِم** » و چون با خانه ها و کسان خویش گشتند ، « **اِنْقَلَبُوا فَکِهِینَ** (۳۱) » بنازو رامش و خنده می‌زیستند .

« **وَاِذا رَأَوْهُمْ** » وچون‌ایشان را دیدند ،« **قالُوا اِنَّ هؤُلاءِ لَضالُّونَ** (۳۲)» گفتند : اینان گم شدگان‌اند و درغلط افتادگان ونادانان .

« **وَما اُرْسِلُوا عَلَیْهِم حافِظِینَ** (۳۳) » و کافران را نفرستاده اند بگوشوانی بر گرویدگان ونگهبانان کردار ایشان .

« **فَالْیَوْمَ الَّذِینَ آمَنُوا** » آن‌روز قیامت ، آن مؤمنان و گرویدگان « **مِنَ الْکُفّارِ یَضْحَکُونَ** (۳۴) » ازکافران می‌خندند .

« **عَلَی الْاَرائِکِ یَنْظُرُونَ** (۳۵) » در حجله‌ها برتختها مینگرند .

« **هَلْ ثُوِّبَ الْکُفّارُماکانُوا یَفْعَلُونَ** (۳۶) » کافران‌را پاداش بدادند برآنچه میکردند درآن گیتی ؟

النوبة الثانیة

این سوره سی وشش آیت است ، صدو هفتاد و هفت کلمه نهصدو سی حرف ؛ ودرنزول آن علمامختلف‌اند . قومی گفتند: مکّی‌است،جمله به **مکه** فروآمد؛ قومی

گفتند: میان **مکه** و**مدینه** فرو آمد، آنگه که رسول خدا(ص)**هجرت** کرد. وبیشترین علما بر آنند که در**مدینه** فرو آمد . **مقاتل** گفت : اوّل سورتي که **در مدینه** فرو آمد این سورتست و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست . **و عن ابی بن کعب** قال : قال رسول‌الله (ص) : « من قرأ سورة « «**المطفّفين**» سقاه‌الله من الرّحيق المختوم يوم القيامة » قوله تعالى :

« **ويلٌ للمطفّفين**» **ابن‌عباس** گفت : رسول خدا در **مدينه** شد، قومی تجّار را دید در پیمانه وترازو سخت بد ، و بیاعات و معاملات ایشان شبه قمار چون منابذه و ملامسه . **جبرئیل** آمدو آیت آورد :

« **ويلٌ للمطفّفين**». رسول خدا (ص) ایشان‌راحاضر کرد وبرایشان خواند . ایشان از آن عادت بد بازایستادند و با طريق عدل و راستی گشتند . فهم‌اوفی‌النّاس كيلاً الى‌اليوم. وقال **السدى** : قـدم رسول‌الله (ص) **المدينة** و بها رجل يقال له **ابوجهينة** و معه صاعان يكيل باحدهما و يكتال بالآخر فنزلت فى شأنه : « **ويلٌ للمطفّفين** » وقيل: نهاهم رسول‌الله (ص) عن ذلك فلم ينتهوا،فانزل الله تعالى: « **ويلٌ للمطفّفين** » فخرج رسول‌الله (ص) الى‌السّوق و قرأ السّورة فاصلحوا كيلهم . **الويل** كلمة يقال لمن وقع فى‌هلكة وعذاب . وقيل: هوواد فى **جهنّم**من قيح ودم . و قيل : جبّ فى‌النّار و معنى «**ويل**»اى ـ قد ثبت‌لهم هذاوالمطفّفون الّذين يبخسون حقوق النّاس‌وينقصون الكيل‌والوزن. قال **الزجاج** : انّما قيل:للّذى ينقص‌المكيال‌والميزان مطفّف لانّه لا يكاد يسرق فى المكيال و الميزان الّاالشّىء اليسيرالطّفيف . و عن **الاصمعى** : قال : قال اعرابى : لاتلتمس الحوائج ممّن مرؤته فى رؤس‌المكايل والسن الموازين . ثمّ بيّن انّ « **المطفّفين** » منهم . فقال :

« **الّذين‌اذااكتالوا على‌النّاس** » اى ـ من‌النّاس . ومن وعلى يبدّل احدهما من‌الآخر،اى‌ـ«**اذااكتالوا**» من النّاس استوفوا عليهم الكيل‌اى‌ـ يأخذون حقوقهم تامّةً

« **واذاكالوهم‌اووزنوهم** » اى ـ كالوا لهم ووزنوا لهم، يعنى : للنّاس. تقول:

و زنتك و وزنت لك و كلتك و كلت لك، كما يقال: نصحتك و نصحت لك و كسبتك و كسبت‌لك.«يخسرون »اى ـ ينقصون. يقال : خسرته واخسرته‌اذانقصته هذا كقوله : «ولاتخسرواالميزان»«ولاتكونوامن‌المخسرين» والمعنى : اذا استوفى‌لنفسه اتمّه واذا اعطى‌غيره نقصه . قال **نافع** :كان **ابن عمر** يمرّ بالبايع فيقول : اتّق‌الله واوف‌الكيل و الوزن فانّ « **المطفّفين** » يوقفون يوم القيامة حتّى انّ العرق‌ليلجمهم الى انصاف آذانهم . وروى انّ **علياً** (ع) مرّعلى رجل و هويزن الزّعفران و قد ارجح فكفا الميزان . ثمّ قال : اقم الوزن بالقسط . ثمّ ارجح بعد ذلك ماشئت .

« **الايظنّ اولئك انّهم مبعوثون ليوم عظيم** » هذا الكلام تعظيم لاثم المطفّف و تشديد ، وهذا الظّنّ يقين والمعنى: الايستيقن « **اولئك** » الّذين يفعلون ذلك. « **انهم مبعوثون ليوم عظيم** » اى ـ لمجىءِ يوم عظيم، وهو يوم القيامة . و قيل : معناه انّهم لوظنّوا انّهم يبعثون مانقصوا فى‌الكيل و الوزن . وقيل : كلّ من نقص حقّ‌الله من زكوة وصلوة وصوم فهو داخل تحت هذا الوعيد . قال **الحسن** : المرادبه المؤمنون و المعنى اليس يعلمون انّهم يبعثون فما عذرهم فى التّطفيف .

« **يوم يقوم‌النّاس لربّ‌العالمين** » اى ـ يقومون من قبورهم لحكم ربّ العالمين بينهم فيقفون فى العرصات على ارجلهم ينتظرون حكم‌الله فيهم قدر ثلاث مائة عام . وقيل : اربعين سنة لايكلّمهم احدٌ حتّى ان اقلّهم رشحاً يغيب فيه الى انصاف اذنيه. روى عن **مالك** عن **نافع** عن **ابن عمر** : انّ النّبىّ (ص) قال : « **يوم يقوم النّاس لربّ العالمين**» حتّى يغيب احدهم فى رشحه الى انصاف اذنيه . وعن **المقداد**قال : سمعت رسول‌الله(ص) يقول : «اذاكان يوم‌القيامة ادنيت الشّمس من‌العباد حتّى تكون قيد ميل او اثنين. قال **سليم بن عامر** : احد رواةهذا الحديث : لاادرى اىّ الميلين يعنى مسافةالارض اوالميل الّذى تكحل به‌العين . قال فتصهرهم الشّمس فيكونون فى‌العرق بقدر اعمالهم . فمنهم من يأخذه الى عقبيه و منهم من يأخذه الى ركبتيه و منهم من يأخذه الى حقوبه و منهم من يلجمه الجاماً .

«**كلّا**» ردع عن‌التّطفيف اى ـ ليس‌الأمر على ماهم عليه فلير تدعوا و تمام

کلام هاهنا. وقال **الحسن** : « **كلّا** »ابتداءٌ يتّصل بمابعده على معنى حقّاً. « **انّ كتاب الفجّار** » الّذى كتب فيه اعمالهم « **لفى سجّين** »قال **ابن عباس** : السّجّين هى الارض السّابعة السّفلى فيها ارواح الكفّار . وفى الخبر عن النّبىّ (ص) قال : « **سجّين** » اسفل سبع ارضين و « **علّيّون** » فى السّماءِ السّابعة تحت العرش اخبر « **انّ كتاب** » اعمال « **الفجّار لفى سجّين** » وضعاً لقدرهم واذلالاً لهم على سبيل ضرب المثل لاهانتهم و يكون ذلك علامة عذابهم ثمّ يحمل الى ماهناك ارواحهم وهذا كما يقال لخسيس القدر انّه فى الحضيض و انّه فى التّراب . و قيل : السّجّين خزانة ارواح الكفّار وهى صخرة خضراء تحت الارض السّابعة خضرة السّموات منها رقم فيها اسماء الكفّار و مصيرهم الى النّار. وروى انّ **ابن عباس** قال **لكعب الاحبار**: اخبرنى عن « **سجّين** »و« **علّيّين** » ؟ فقال **كعب** : والّذى نفسى بيده لااخبرتك عنهما الّا بما اجد فى كتاب الله المنزل . امّا « **سجّين** »فانّها شجرةٌ سوداء تحت الارضين السّبع مكتوب فيها اسم كلّ شيطان فاذا قبضت نفس الكافر عرج بها الى السّماءِ فغلّقت ابواب السّماءِ دونها ثمّ رمى بها الى « **سجّين** » فذلك « **سجّين** » . وامّا **علّيّون** فانّها اذا قبضت نفس المرءِ المسلم عرج بها الى السّماءِ ففتحت لها ابواب السّماءِ حتّى تنتهى الى العرش . قال فيخرج كفّ من العرش فيكتب لهُ نزله و كرامته وذلك « **علّيّون** » . و قال اهل اللّغة : « **سجّين** » فعّيل من السّجن على جهة المبالغة كما يقال: فسّيق، شرّيب، سكّير؛ والمعنى: انّ مصير اصحابه الى ضيق وشدّة وخسار وسفال. وقيل: معناه ما كتب عليهم لايتبدّل ولا يتمحّى كالنّقش فى الحجر .

« **وما ادريك ما سجّين** » اى ـ ليس هذا ممّا كنت تعلمه انت ولا قومك حتّى عرّفناك . قاله تعظيماً لشأن السّجّين وتعجيباً منه و تهويلاً لامره ثمّ قال :

« **كتاب مرقومٌ** » ليس هذا تفسير السّجّين بل هو بيان الكتاب المذكور فى قوله : « **انّ كتاب الفجّار** » اى ـ هو « **كتاب مرقوم** » اى ـ مكتوب اعمالهم مثبت عليهم كالرّقم فى الثّوب لاينسى ولايمحى حتّى يجازوا به . وقال **قتادة و مقاتل** : رقم عليهم بشر كانّه اعلم بعلامة يعرف بها انّه كافر وقيل : مختوم بلغة حمير.

« **ویلٌ یومئذ للمکذّبین** » ای - یوم یخرج المکتوب و یبعث المدفون ثمّ فسّرهم فقال :

« **الّذین یکذّبون بیوم‌الدّین** » یعنی: یوم‌القیامة‌الّذی فیه الحساب والجزاء .

« **ما یکذّب به الّاکلّ معتد** » ای - عاص متجاوز للحدّ فی‌العصیان « **اثیم** » مرتکب للخطایا مستحقّ للعقوبة :

« **اذا تتلی علیه‌آیاتنا** » ای - اذا سمع **القرآن** یقرأ « **قال اساطیرالاوّلین** ».

« **کلّا** » ردع عن هذا القول « بل » نفی‌لما قالوه: « **ران علی قلوبهم** » ای - غطّی « **قلوبهم ماکانوایکسبون** » من‌المعاصی‌ ای - کثرت‌معاصیهم وذنوبهم فاحاطت بقلوبهم . وقیل: الرّین کالصّداء یغشی القلب . روی **ابوهریرة** قال : سمعت رسول الله (ص) یقول انّ العبد اذا اخطأ خطیئةً نکت فی قلبه نکتة سوداء فان هونزع واستغفر وتاب صقلت، فان عاد عادت حتّی‌تغطّی . وروی: ان زاد زادت حتّی تعلو قلبه فذلکم الرّان الّذی ذکره الله فی کتابه : « **کلّابل‌ران علی‌قلوبهم ماکانوایکسبون** » قال **الحسن** : هوالذّنب علی الذّنب حتّی یموت القلب . واصل الرّین الغلبة ، یقال : رانت الخمرعلی عقله تریـن ریناً اذا غلبت علیه فسکر ؛ و معنی الآیة : غلب علی‌قلوبهم المعاصی واحاطت بهاحتّی غمرتها .

« **کلّا** » تکرارللرّدع وقیل : معناه حقّاً « **انّهم عن ربّهم** » ای-عن رؤیة ربّهم « **یؤمئذلمحجوبون** » ممنوعون .

قال **الشّیخ الاسلام عبدالله الانصاری** قدّس روحه : ای - عن رؤیة الرّضا فانّ الشّقیّ یریه غضبان حین یتجلّی فی المحشرقبل دخول النّاس الجنّة . وفی‌هذا انّ‌المصدّق غیر محجوب عن ربّه . قال **الحسین‌بن الفضل** : کماحجبهم فی الدّنیا عن توحیده حجبهم فی الآخرة عن رؤیته . و سئل **مالک بن انس** عن هذه الآیة **فقال** : لمّاحجب اعداءه فلم یروه تجلّی لاولیائه حتّی رأوه . و قال **الشافعی**: فی‌هذه الآیة دلالة ظاهرة انّ اولیاء الله یرون الله . قـال لمّا حجب قوماً بالسّخط دلّ علی انّ‌قوماًیرونه بالرّضا . قال **الربیع بن‌سلیمان** : **قلت له اوتدین بهذایاسیدّی؟ ! - فقال**:

والله لولم يوقن **محمد بن ادريس** انّه يرى ربّه بالمعاد لماعبده فى الدّنيا . وقال **الحسن** : لولم يعلم الزّاهدون و العابدون انّهم يرون ربّهم فى المعاد لزهقت انفسهم فى الدّنيا ثمّ اخبر انّ الكفّار مع كونهم محجوبين عن الله يدخلون النّار فقال :

«**ثمّ انّهم لصالوا الجحيم**» اى ـ لدا خلوا النّار . و قيل : يصيرون صلاءً لها وهو الوقود .

« **ثمّ يقال** » اى ـ يقول لهم الخزنة هذا اى ـ هذا العذاب «**الّذى كنتم به تكذّبون** » وينكرون وقوعه وقيل : هذا جزاء « **ماكنتم به تكذّبون** » . ثمّ بيّن «**محلّ كتاب الابرار**» فقال :

«**كلّا** » اى ـ حقّاً « **انّ كتاب الابرار** » هم الّذين لايؤذون الذّرّ ولايضمرون الشّرّ . و قيل : هم الّذين صدقوا فيما و عدوا . والبرّ الصّدق « **لفى علّيّين** » يقال : « **علّيّون** » خزانة ارواح المؤمنين فى السّماءِ السّابعة تحت العرش . و قيل : هو اللّوح المحفوظ . وقيل : هو لوح من زبرجدة خضراء معلّق تحت العرش اعمالهم مكتوبة فيها وقيل : رقم فيه اسماء المؤمنين ومصيرهم الى الجنّة . وقال **ابن عباس** : هو الجنّة. وقال **الضحاك** سدرة المنتهى ؛ وقال **كعب** : هو قائمة العرش اليمنى . و قال اهل المعانى : معنى « **علّيّين** » علوّ على علوّ وشرف بعد شرف . قال اهل اللّغة : هو اسم موضوع على صفة الجمع و اعرابه كاعراب الجمع، كقولهم: عشرين و ثلاثين وعن **عبدالله بن عمرو** قال : انّ اهل « **علّيّين** » لينظرون الى اهل الجنّة فاذا اشرف رجل اشرقت الجنّة، وقالوا : قد اطلع علينا رجل من اهل « **علّيّين** » .

« **وما ادريٰك ما علّيّون** » تعظيم لشأنه وقيل : معناه ليس هذا من علمك ولامن علم قومك .

«**كتاب مرقوم**» ليس هذا تفسير « **علّيّين** » بل هو بيان «**كتاب الابرار** » اى ـ « **انّ كتاب الابرار** » « **كتاب مرقوم** » فى « **علّيّين** » وهو محلّ الملائكة و « **كتاب الفجّار** » « **كتاب مرقوم** » فى « **سجّين** » وهى محلّ **ابليس** وجنده

«**يشهده المقرّبون**» يعنى: الملائكة الّذين هم فى « **علّيّين** » يشهدون و يحضرون

ذلك المكتوب او ذلك الكتاب اذاصعد به الى « **علّيّين** » و قيل : يشهد عمل‌الابرار مقرّبوا كلّ سماء .

« **انّ الابرارلفی نعیم** » ای ـ تنعّم فی الجنان .

« **علی‌الارائك** » جمع اريكة وهی الاسرّة فی الحجال « **ينظرون** » الى ما يسرّهم ممّا انعم الله عليهم من‌النّعيم والحورالعين . و قيل : « **ينظرون** » الى عدوّهم كيف يعذّبون بالنّار . قال **ابن‌عطاء** : « **علی ارائك** » المعرفة « **ينظرون** » الى المعروف و « **علی ارائك** » القربة « **ينظرون** » الى الرّؤف .

« **تعرف فی وجوههم نضرة النّعيم** » ای ـ اذا رأيتهم عرفت انّهم من اهل النّعمة ممّا ترى « **فی وجوههم** » من النّور والحسن والبياض يقال : انضر النّبات اذا ازهر ونوّر . قرأ **ابوجعفر** و **يعقوب** : « **تعرف** » بضمّ التّاء وفتح الرّاء على غير تسمية الفاعل « **نضرة** » بالرّفع .

« **يسقون من رحيق** » الرّحيق الشّراب الّذی لاغشّ فيه . و قيل : الخمر العتيقة الصّافية الطّيّبة . قال **مقاتل** : الخمر البيضاء « **مختوم** » امرالله تعالى بالختم عليه اكراماً لاصحابه فختم ومنع من ان يمسّه ماسّ اوتناله يد الى ان يفكّ ختمه الابرار يوم القيامة .

« **ختامه مسك** » ای ـ ختم به « **مسك** » رطب ينطبع فيه الخاتم . قال **ابن‌زيد** « **ختامه** » عندالله « **مسك** » و « **ختامه** » اليوم فی الدّنيا طين . قال **ابن مسعود** : ممزوج « **مزاجه** » و خلطه « **مسك** » وقال **علقمة** : طعمه و ريحه « **مسك** » . و قيل عاقبته وآخرطعمه « **مسك** » ، ای ـ يوجد ريح المسك عند خاتمة شربه . وقال **قتادة** : يمزج لهم بالكافور ويختم بالمسك . و قيل : يفرح من شاربه ريح المسك من غير خمار و تغيّر نكهة وصداع . قرأ **الكسائی** : خاتمه مسك . الختام : المصدر والخاتم الاسم . و قيل : معناهما واحد ، كمايقال : فلان كريم‌الطّابع والطّباع « **وفی ذلك** » ای ـ وفی مثل هذاالثّواب الّذی ذكرت « **فليتنافس المتنافسون** » ای ـ فليتبادر المتبادرون بالاعمال الصّالحة و حتّى تنالوها . و قيل : فليرغب الرّاغبون وليستبق

المستبقون. التّنافس فی الشّیء ان یضنّ به علی الغیر لنفاسته. وقیل: یطلبه کلّ احدٍ لنفسه نظیره: «لمثل هذا فلیعمل العاملون».

«**و مزاجه من تسنیم**» قال **ابن عباس و ابن مسعود**: التّسنیم اسمٌ لماءٍ ینحدر من تحت العرش و قیل من جنّة عدن و هو اشرف شراب فی الجنّة یمزج به شراب اصحاب الیمین. والمقرّبون یسقون صرفاً غیر ممزوج وهو قوله:

«**عیناً یشرب بها المقرّبون**» ای ـ منها «**المقرّبون**». وقیل: الباء صلة والمعنی: یشربها «**المقرّبون**»، وعیناً نصب علی الحال. وقیل: تقدیره من عین او اعنی عیناً. وقیل. التّسنیم عین یجری ماؤها فی الهواءِ متسنّماً فینصبّ فی اوانی اهل الجنّة علی مقدار ملئها فاذا امتلأت امسك الماء حتّی لایقع منه قطرة علی الارض فلایحتاجون الی الاستقاءِ واصل الکلمة من علوّ المکان والمکانة، فیقال للشّیءِ المرتفع سنام وللرّجل الشّریف سنام. وفی بعض الرّوایات عن **ابن عباس** قال: هذا ممّا قال الله عزّوجل: «فلاتعلم نفس ما اخفی لهم من قرّة اعین». وقال **الجریری والواسطی**: «**یشرب بها المقرّبون**» صرفاً علی بساط القرب فی مجلس الانس ورياض القدس بکأس الرّضا علی مشاهدة الحقّ سبحانه وتعالی.

«**انّ الّذین اجرموا**» ای ـ اشرکوا یعنی کفّار **قریش**: **اباجهل والولید ابن المغیرة والعاص بن وائل** واصحابهم من مترفی **مکة**«**کانوا من الّذین آمنوا**» یعنی **عمّاراً** و **خبّاباً** و **صهیباً** و **بلالاً** و **المقداد** و **سلمان** و **اباالدّرداء** و **ابن مسعود** و **ابن امّ مکتوم** «**یضحکون**» و بهم یستهزئون و من اسلامهم یتعجّبون. قال **مقاتل والکلبی**: نزلت فی **علی بن ابیطالب** علیه السّلام وذلك انّه جاء فی نفر من المسلمین الی النّبیّ (ص) فسخر منهم المنافقون و ضحکوا و تغامزوا ثمّ رجعوا الی اصحابهم فقالوا: رأینا الیوم الاصلع فضحکنامنه فانزل الله هذه الآیة قبل ان یصل **علی** (ع) واصحابه الی رسول الله (ص).

«**واذا مرّوا بهم**» یعنی المؤمنین بالکفّار یتغامزون. الغمز الاشارة بالجفن والحاجب، ای ـ یشیرون الیهم بالاعین استهزاءً و یقولون: تأمّلوا هذا الرّقیع اتبع

محمداً وترك ملاذه لجنّة لاتكون ابداً.

«**واذا انقلبوا الى اهلهم**» رجعوا الى اهلهم، رجعوا الى منازلهم «**انقلبوا فكهين**» معجبين بماهم فيه يتفكّهون بعيب المؤمنين. قرأ حفص: «**فكهين**» بغير الف وهمابمعنى واحد يقال: فكه وفاكه كطمع وطامع.

«**واذا رأوهم**» اى - اذا رأوا المؤمنين «**قالوا انّ هؤلآء لضالّون**» حيث اتوا محمداً وتركوا دين آبائهم فضلّوا عن الطّريقة واخطاؤا فيه.

«**ومآارسلوا عليهم حافظين**» اى - ما ارسل هؤلاء الكفّار على اصحاب النّبىّ (ص) ليحفظوا اعمالهم عليهم هذا كقوله: «ومآارسلناك عليهم حفيظاً».

«**فاليوم الّذين آمنوا من الكفّار يضحكون**» كماضحك «**الكفار**» منهم فى الدّنيا و ذلك انّه يفتح للكفّار باب الى الجنّة فيقال لهم: اخرجوا اليها فاذا وصلوا اليه اغلق دونهم، يفعل بهم ذلك مراراً ويضحك المؤمنون منهم وهم:

«**على الارآئك**» من الدرّ والياقوت «**ينظرون**» اليهم كيف يعذّبون. وقيل: اذا رأوا اعدائهم وقد حلّ بهم العذاب سُرّوابذلك وكان احدلذّاتهم. وقيل: يقرّرون الكفّار انّهم كانوا بالضّحك منهم فى دارالدّنيا اولى. وقيل: هوقوله: «ارجعوا وراءكم فالتمسوا نوراً».

«**هل ثوّب الكفّارماكانوا يفعلون**» اى - اذا فعل بالكفّار ما ذكر فهل جوّزوا على سوء صنيعهم واستهزائهم بالمؤمنين ومعنى الاستفهام هاهنا التّقرير و«**ثوّب**» واثاب بمعنى واحد.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «**بسم‌اللّه الرّحمن الرّحيم**»:

ركبت بحار الحبّ جهلاً بقدرها و تلك بحار ليس يطفو غريقها
واوقفت لمّا دار رأسى سفينتى وعينى قد ذابت و سال عروقها
فسرت على ريح تدلّ عليكم فلاحت قليلاً ثمّ غاب طريقها
اليكم بكم ارجو النّجاة ولاارى دليلاً عليكم غيركم فيسوقها

****

مرا تا باشد این درد نهانی ترا جویم، که درمانم تو دانی

ای خداوند همهٔ خداوندان، ای بار خدای همهٔ بارخدایان، ای پادشاه بر همهٔ شاهان، پیش از هر زمان و پیش از هر نشان. خدایا بردباری، و بندگان را فرا گذاری، می‌فرا گذاری تا فرو گذاری؛ یا می‌فرا گذاری تا در گذاری؛ اگر فرو گذاری بی‌نیازی، ور درگذاری بنده نوازی؛ عظیم المنّ و قدیم الاحسان و جهانیان را نوبت سازی. بنده را بر ناسزا می‌بینی و بعقوبت نشتاوی[1]. از بنده کفر شنوی، و نعمت باز نگیری؛ ور باز آید وعدهٔ عفو و مغفرت دهی که: «ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف» کریم و رحیم و لطیف خدائی.

در اخبار داود است علیه‌السلام که گفت: بارخدایا! خواهم که بدانم که کرم تو با بندهٔ عاصی تا کجاست؟ ـ گفت: یا داود تا آنجا که بنده‌ای باشد که گناه کند و من او را از سر گناه فرا دارم بلطف و نعمت نه بقهر و عقوبت. نعمت بروی بیشتر ریزم و نواخت خود بروی بیشتر نهم، تا آخر از من شرمی بدارد، و بدرگاه من باز گردد. سزای بندهٔ ضعیف آنست که بزبان سپاسداری، بنعت تضرّع و زاری گوید: ای نزدیکتر بما از ما و مهربانتر بر ما از ما. نوازندهٔ ما بکرم خویش نه بسزای ما. نه کار ما بما، نه بار بطاقت ما، نه معاملت در خور ما، نه منّت بتوان ما؛ هرچه کردیم تاوان بر ما، هرچه تو کردی باقی بر ما؛ هرچه کردی بجای ما بخود کردی نه برای ما.

«ویل للمطفّفین» الآیة. روی عن ابن عباس قال: قال رسول اللّه (ص): «خمس بخمس». ـ قالوا: یارسول اللّه وماخمس بخمس؟ ـ قال: «ما نقض قوم العهد الّا سلّط علیهم عدوّهم وما حکموا بغیر ما انزل اللّه فیهم الّا فشا فیهم الفقر وما ظهرت فیهم الفاحشة الّا فشا فیهم الموت؛ ولا طفّفوا الکیل الّا منعوا النّبات واخذوا بالسّنین ولا منعوا الزّکوة الّا حبس عنهم القطر». مهتر عالم و سیّد ولد آدم، شمع انور، شمس ازهر، رسول خدا، سیّد و سالار بشر (ص)، چنین میفرماید که: در عهد اوّل در سابقهٔ ازل حاکم حکم کرده

۱) نشتاوی = نشتابی.

و قلم بر لوح رفته که پنج چیز به پنج چیز مقابل است و معارض. یاران رسول گفتند: آن مجاوران درگاه نبوّت، وحاضران حضرت رسالت که: یا رسول‌الله این سخن راچه معنی‌است؟ وآن‌پنج خصلت چیست که پنج حکم مقابل آنست؟- گفت: ازآدمیان‌هیچ گروه نیست که ایشان‌را باخالق‌یاباخلق‌عهدی بود وپیمانی وزینهاری آنگه آن عهد بشکنند وپیمان نقض کنند وزنهار بگذارند که نه دشمن برایشان مسلّط کنند وجوانب ایشان بنکبات و بلیّات فرو گیرند تا بجزاءِ آن نقض عهد خویش رسند. دیگر هیچ گروه نیست که بریکدیگر حکمی کنند برخلاف آیات منزل ونه بروفق قول‌صاحب شرع که نه فقر وفاقت درویشی و بی‌کامی و بی‌نوائی برایشان ظاهر گردد؛ آن فقری که رسول خدا (ص) از آن بفریاد آمده و زینهار خواسته که: «اعوذ بك من الفقر والكفر» ونگر تاظنّ‌نبری که‌فقر همه آنست که‌بی‌مال وبی‌کام دنیا باشی. فقرصعب که بکفر نزدیك است فقردل است که تعظیم شرع از ازدل ببرند وبجای علم وحکمت واخلاص، آز وحرص‌وشهوت نهند؛ تاچون **عادیان** قدم برمقام عدوان نهند وچون قوم **صالح** روی از عالم صلاح بگردانند، و چون **فرعون** طاغی غرق طوفان طغیان شوند وچون **قارون** قرین هلاك گردند. حرص دنیا راه دین برایشان زده، قدم برخطّ خطا نهاده، جریدهٔ خود بجریمه سیاه کرده، آینهٔ دل‌پراززنگار گناه شده؛ وهردل که‌خراب‌وسیاه گشت، مستوجب‌عقوبت ومستحقّ قطیعت پادشاه گشت.

سدیگر خصلت؛ هیچ گروه نیست که نابکار و ناشایست و انواع فواحش درمیان ایشان آشکارا گردد و برامر معروف و نهی منکرچشم برهم نهند وحسبت نرانند که نه طاعون درایشان پیچد ومرگ عموم روی بایشان نهند. ای مسکین کار مرگ صعب است ودشخوار، وصعبتر ازمرگ احوال واهوال‌رستاخیزاست که‌ازپس مرگ پیش آید و دشخوار آنست.

پیر طریقت ازین معنی کلماتی چند نغز گفته بر سبیل موعظه. گفت: ای جوانمرد، سفر قیامت درازست؛ زاد تقوی بر گرفتن باید، و ازمقام سؤال اندیشه

داشتن باید؛ عقبهٔ صراط بس باریك وتنداست مرکب طاعت ساختن باید، ور بروزحساب ایمان داری، دست ازمعصیت بداشتن باید؛ ورمیدانی که دیّان اکبر برظاهروباطن تو مطّلع است از نظراوشرم داشتن باید. ای مسکین تا کی ازین غفلت وتاچندازین غرور؟ امل دراز درپیش گرفته واجل پس پشت انداخته، معصیت بنقد کرده وتوبه درنسیه نهاده؛ خبر نداری که سپیدی موی تو رسول مرگست. ترا آگاهی می‌دهد که مرگ را کار خود بساز واز روزپسین اندیشه دار! دست از آزار حقّ بدار وبیش ازین خود راتخم حسرت وندامت مکار. **انس مالك** روایت کنداز**مصطفی** (ص). گفتا: «هیچ دانید شما که زیرك‌ترین مردمان کیست»؟ - گفتند: الله ورسوله اعلم. قال: «اکثرهم للموت ذکراً و احسنهم له استعداداً». و قیل: **لابی الدّرداء**: ما لنا نکره الموت؟ - قال: لأنّکم خرّبتم آخرتکم وعمّرتم دنیاکم، فکرهتم ان تنتقلوا من العمران الی الخراب.

چهارم خصلت: هیچ گروه نیست که در معاملات پیمانه و ترازو کاهند و برمسلمانان زیان خواهند که نه ربّ العالمین از زمین ایشان نبات باز گیرد و برکات ببرد وروزی بکاهد، وبرایشان قحط ونیازو گرسنگی گمارد، تابعذاب وسختی رسند؛اینست دردنیاعذاب ایشان ودرآخرت الله تعالی ایشان راوعید گفته وبیم داده که: **«الایظنّ اولئك انّهم مبعوثون لیوم عظیم»«یوم یقوم النّاس لربّ العالمین»** ایشان که مسلمانان‌را بدخواهند وحقوق ایشان بپیمانه وترازو بکاهند، نمی‌دانند که ایشان‌راروزی عظیم است درپیش؛روزشمار وپاداش، روزتغابن وروزحسرت. دوزخ تافته با انکال وسلاسل آن بهامون آرند وترازوی عدل بیاویزند ونامه ها پرّان کنند وخصمان حاضر کنند و اسرار خلق جمله آشکارا کنند ومنادی هیبت برپای کنند. یکی‌را ندای بیزاری زنند که: «الا انّ فلاناً شقی شقاوة لایسعدبعدهاابداً». دیگری راندای بشارت وسعادت زنند که: «الا انّ فلاناً سعد سعادة لایشقی بعدها ابداً». آن فاجربدبخت راباقرناءِ شیاطین به«**سجّین**»برند، واین جوانمردنیك بخت رابامقرّبان درگاه به«**علّیّین**»؛اینست که ربّ العالمین گفت: «**و ما ادریٰك ما علّیّون**» «**کتابٌ**

مرقوم» «**یشهده المقرّبون**».مقرّبان اهل قرب اند، نه قرب مسافت میگویم که قرب ولایت میگویم. امروز نزدیکان اند و فردا نزدیکان، زندگانی ایشان زور[1] عرش است. نه امروز دور ند تا فردا نزدیك شوند، نه امروز غایب اند تا فردا حاضر شوند؛ امروز همان اند که فردا، و فردا همانند که امروز. مقرّب اوست که نه صور گوش او را مشغول دارد، نه فردوس دیدهٔ او. او که او را می‌بیند چه آید در دیدهٔ او؟ او که ازو می‌شنود چه آید در گوش او؟ او که بشارت قرب او نیافت، کی شاد بود بغیر او؟ مقرّب کی بود او که از آواز صور آگاه شود؟ یا هول رستاخیز او را مشغول دارد، یا دود دوزخ بدو رسد، یا نعیم بهشت برو آویزد؟ امروز همهٔ جهان پر خلق و ایشان با یکی، و فردا همه خلق در نعیم غرق و ایشان هم با آن یکی:

تسبیح رهی، وصف جمال تو بسست وزهردوجهان ورا وصال تو بسست
اندردل هر کسی جدا مقصودیست مقصود دل رهی خیال تو بسست.



---

۱) زور: بروزن و معنی: زبر

٨٤- سورة الانشقاق ويقال سورة الكدح - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم‌الله الرّحمن الرّحيم » بنام‌خداوند فراخ بخشايش‌مهربان.

«اذاالسّمآءُ انْشَقَّتْ(١) » آنكه كه‌آسمان بشكافد .

« وَاَذِنَت‌لربّها » و بفرمان خداى نيوشد و فرمان برد « وَحُقَّتْ (٢) » وخودآن‌را چنين سزد .

« وَاذاالارضُ‌مُدَّتْ(٣) وآنكه كه زمين پهن باز كشيده‌آيد [وكوه ودريا با زمين هموار گردد] .

« وَاَلْقَتْ‌مافيهاوَتَخلّتْ(٤) » وهرچه دروست بيرون اندازد وتهى گردد .

« وَاَذِنَت لربّهاوَحُقَّتْ (٥) » وبفرمان الله نيوشد وخود آن را چنين سزد .

« ياايّهاالْانسانُ »اى‌مردم، « انَّكَ كادحٌ » تو كار كنى‌برنج، « الٰى ربّكَ » روى بپاداش خداوند « كدحاً » كار كردنى بردوام، « فَمُلاقيه (٦) » وپس باخداوند خويش هم ديدار خواهى گشت [وكردار خويش خواهى ديد] .

« فَامّامَنْ اُوتِىَ كتابَهُ بيمينه (٧) » امّا آنكس كه او را نامهٔ او دهند در دست راست .

«فَسَوْفَ يُحاسَبُ‌حساباً يَسيراً (٨) » با او شمار كنند شمارى‌آسان .

« وَيَنْقَلِبُ‌الٰى اَهْله مَسْرُوراً (٩) » وباز گردد با كسان خويش شادان .

« وَامّامَن‌اُوتِىَ‌كتابَهُ وَرآءَ ظَهْره (١٠) » وامّا آنكس كه او را دهند نامهٔ او از پس پشت او .

« فَسوفَ يَدْعُواثُبُوراً(١١) » برخود بهلاك آواز دهد بنوميدى .

«وَيَصْلٰى سَعيراً (١٢) » وسوختن را بآتش رسد .

« انّه كانَ‌فى اَهْله‌مَسْروراً (١٣) » ودرميان كسان خويش شاد دل مى بود .

«انّهُ ظَنَّ اَنْ لَنْ یَحُورَ (١٤) » اومی پنداشت که او با الله نگردد .

«بَلیٰ » گردد، « انَّ رَبَّه کانَ بَصیراً (١٥) خداوندا وباوبینا بود [ودانا] .

«فَلااُقْسِمُ بالشَّفَق (١٦) » نه چنانست که‌ایشان میگویند ، سوگند می‌خورم بشعاع روز .

« وَاللّیل وَماوَسَقَ (١٧) » وبشب تاریك وبهرچه شب آن را فراهم آورد [وبآن رسید].

«وَالقَمَر اذااتَّسَقَ (١٨) » وبماه آنکه که پر نور وتمام گردد .

«لَتَرکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَق (١٩) » می‌زیند ومی‌نشینند ازیك‌حال بردیگرحال [هرروز جدا وهرشب دیگر] .

« فَمالَهُمْ لایُؤْمنُونَ (٢٠) » چه رسیده است ایشان‌را که بآن حال گردان بنمی گروند .

«وَاذا قُرِیءَ عَلَیْهِمُ القرآنُ لایَسْجُدُونَ(٢١)»وچون قرآن برایشان‌خوانند بفرمان سجود کردن الله راسجود نکنند .

«بَلِ الّذینَ کَفَروُا یُکَذّبُونَ (٢٢)» نه‌آن کافران که بنگرویدند پیغام رساننده را دروغ میشمارند .

«وَاللّهُ اَعْلَمُ بمایُوعُونَ (٢٣) » والله میداند آنچه ایشان نهان میدارند .

«فَبَشّرْهُمْ بعذابٍ اَلیم(٢٤)» بشارت ده‌ایشان‌را بعذابی دردنمای .

«الّا الّذینَ آمَنوا وَعَملوُاالصّالحات» ، مگر ایشان را که بگرویدند و کردار های نیك کردند، « لَهُمْ اَجرٌ غَیرُممْنُون (٢٥) » ایشان را مزدی است نـاکاست .

النوبة الثانية

این سوره بیست و پنج آیتست ، صد و نه کلمه چهارصدو سی حرف، جمله

به **مکه** فروآمد، مفسّران در مکیّات شمرند؛ و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. وعن **ابی بن کعب** قال: قال رسول‌الله(ص): من قرأ سورة **«انشقّت»** اعاذه‌الله ان یعطیه **«کتابه‌وراءظهره»**.

«اذاالسّماءانشقّت»تشقّقت و تقطّعت ذاتها. وقیل: تشقّقت‌بالغمام کقوله: «ویوم تشقّق السّماءبالغمام». وقال **علی** علیه‌السلام: تتشقّق من المجرّة و المجرّة باب‌السّماءِ وانشقاق السّماءِ من علامات القیامة.

«واذنت لربّها» ای ـ سمعت امر ربّها بالانشقاق واطاعت. یقال: اذن للشّیءِ اذا اصغی‌الیه‌اذنه الاستماع. **«وحقّت»** ای ـ حقّ للسّماءِ ان تستمع‌لله و تطیع.

«واذاالارض مدّت» ای ـ بسطت فزیدفیها کما یمدّالادیم. وقال **الزجاج**: ازیلت عن هیأتها فبدّلت. وقیل: بسطت باندکاك جبالهاو آکامها حتّی تصیر کالصّحیفة الملساءِ فلایبقی فیها بناء ولاجبل. و قال: **ابن‌بحر** مدّها تفریجها عمّا تتضمّن حتّی یخرج ما فی بطنها. قال: ومعنی ذلك معنی«اذا زلزلت‌الارض زلزالها» «و اخرجت الارض اثقالها». وفی‌الخبر عن النّبی(ص) قال: «اذاکان‌یوم‌القیامة مدّالله‌الارض مدّالادیم فاکون اوّل من یدعی‌فاری **جبرئیل** فاقول: یاربّ هذا **جبرئیل** ارسلته‌الیّ فیقول‌الله: «صدق،ثمّ‌اشفع» فاقول: عبادك عبدوك فی‌اطراف الارض وهوالمقام المحمود». قوله:

«والقت مافیها» ای ـ اخرجت الاموات و الکنوزالمدفونة فیها و المعادن **«وتخلّت»** ممّا فیهافلم یبق فیها شعرة.

«واذنت لربّها» اطاعت وقابلت امرربّها بالسّمع و القبول وحقّ‌لها ان تفعل ذلك ولیس‌هذابتکرار فانّ الاوّل للسّماءِ والثّانی للارض وجواب قوله: **«اذاالسماء انشقّت»** محذوف یدلّ علیه‌المعنی وتقدیره: اذاکانت هذه‌الاشیاء علم الکافر انّ ما اخبر به‌الله عزّوجلّ و الرّسول(ص) من امرالبعث حقّ و صدق. و قیل: جواب قوله: **«اذاالسّماء انشقّت»** مایدلّ علیه قوله: **«فملاقیه»** یعنی:اذاکان‌یوم‌القیامةلقی‌الانسان عمله ورأی ما قدّم من خیرو شرّ. و قیل: فی الآیة تقدیم و تأخیر معناه:

«یاایّهاالانسان انّك کادحٌ الی ربّك کدحاً فملاقیه» «اذاالسّماء انشقّت»

وقیل: معنی الآیة: اذکر «اذا السّماء انشقّت» فلایحتاج فیه الی تقدیر جواب.

«**یا ایّها الانسان انّک کادحٌ**» ای - عامل ساعٍ عملاً و سعیاً دائباً. وفی الخبر انّهم قالوا: یا رسول اللّٰه فیم نکدح وقد جفّت الاقلام ومضت المقادیر؟ - فقال: «اعملوا فکلّ میسّر لما خلق له». «**الی ربّک کدحاً**» ای - عامل لربّک عملاً مستقبلاً ثوابه وعقابه «**فملاقیه**» ای - ملاقٍ کدحک؛ ای - جزاؤه خیراً کان اوشرّاً. و قیل: فملاق «**ربّک**». وفی الخبر عن النّبی (ص) قال: «النّادم ینتظر الرّحمة والمعجب ینتظر المقت وکلّ عاملٍ سیقدم علی ما سلف.

«**فامّا من اوتی کتابه بیمینه**» «**فسوف یحاسب حساباً یسیراً**». قیل: الحساب الیسیر ان یغفر ذنوبه ولایحاسبه بها وبه. قال النّبی (ص): «الحساب الیسیر التّجاوز عن السّیّآت والاحتساب بالحسنات». وقیل: الحساب الیسیر یریـد به العرض علی اللّٰه. روی **ابن ابی ملیکة** عن **عائشة** انّها قالت: قال رسول اللّٰه (ص): «من نوقش الحساب عذّب»! فقلت: یارسول اللّٰه اولیس یقول اللّٰه عزّوجلّ «**فسوف یحاسب حساباً یسیراً**»؟ - فقال: «انّما ذاک العرض ولکن من نوقش الحساب یهلک».

«**وینقلب الی اهله مسروراً**» ای - ینقلب من مقام الحساب الی اهله فی الجنّة من الحور العین و آلادمیّات «**مسروراً**» بما اوتی من الخیر والکرامة.

«**و امّا من اوتی کتابه وراء ظهره**» ای - یعطی کتابه بشماله من «**وراء ظهره**» وقال **الکلبی**: یغلّ یمین الکافر الی عنقه ویلوی شماله «**وراء ظهره**» فیؤتی کتابه بشماله من «**وراء ظهره**».

«**فسوف یدعوا ثبوراً**» ای - اذاقرأ کتابه ینادی بالویل و الهلاک فیقول: واهلکاه واثبوراه.

«**یصلی سعیراً**» یدخل جهنّم، قرأ **ابوجعفر** و **ابوعمرو** و **یعقوب** و **عاصم** و **حمزة**: «**یصلی**» بفتح الیاء بالتّخفیف کقوله: «یصلی النّار الکبری». وقرأ الآخرون بضمّ الیاء وفتح الصّاد و تشدید اللّام، کقوله: «وتصلیة» و کقوله: «ثمّ الجحیم صلّوه».

«**انّه کان فی اهله مسروراً**» ای - کان فی الدّنیا «**مسروراً**» بمعاصی اللّٰه

لايندم عليها . و هذاالكلام يمرّبك فى مواضع من **القرآن** كقوله: لايحبّ الفرحين» «لاتفرحوا بما آتيكم» «لاتمش فى الارض مرحاً» «انّه لفرح فخور». «انقلبوا فكهين» «وفرحوا بالحيوة الدّنيا»، والله عزّوجلّ يبغض الفرح بالدّنيا والطّمأنينة اليها .

« **انّه ظنّ ان لن يحور** » اى – لايرجع بعد الممات اى الحيوة و«**انّه**» غير راجع الى ربّه والى الآخرة، فلذلك كان يعمل بالمعاصى. ثمّ قال :

«**بلى**» اى – ليس الامر كما «**ظنّ**» بل «**يحور** » الينا ويبعث «**انّ ربّه كان به بصيراً** » اى – عالماً قبل ان يخلقه «**انّ**» مرجعه اليه فيجازيه على اعماله .

«**فلااقسم بالشّفق** » قال **مجاهد** : هوالنّار كلّه وفى **القرآن** اقسام باجزاء النّهار والمراد بها النّهار ، والشّفق : الشّعاع ، وهوفى العربيّة فى الحمرة اكثر. قال **ابن‌عباس** و اكثر المفسّرين : هوالحمرة الّتى تبقى فى الافق بعد غروب الشّمس . وقال قوم : هوالبياض الّذى يعقب تلك الحمرة .

«**و اللّيل وما وسق** » اى– ماضمّ وجمع يقال وسقته اسقه وسقاً ، اى–جمعته واستوسقت الابل اذا اجتمعت وانضمّت . والمعنى: جمع « **اللّيل** » الى مسكنه ماكان منتشراً بالنّهار فى متصرّفه وذلك انّ «**اللّيل**» اذا اقبل رجع كلّ شىء الى مستقرّه ومأواه .

« **و القمر اذا اتّسق** » يعنى : اذا امتلأ واستوى و استدار و تمّ نوره و ذلك ليلة ثلاث عشرة واربع عشرة .

«**لتركبنّ طبقاً عن طبق**» قرأ **ابن كثير** و **حمزة** و **الكسائى** « **لتركبَنّ**» بفتح الباء يعنى : « **لتركبنّ** » يا**محمد** سماءً فوق سماءٍ وذاكِ ليلة اسرى به و «**عن**» بمعنى بعد ، اى – « **طبقاً** » بعد « **طبق** » من اطباق السّماء . و يجوز ان يكون درجةً بعد درجة ورتبةً بعد رتبة فى القربة من الله والرّفعة. وقيل: يعنى السّماءِ يوم القيامة يتغيّر لوناً بعد لون فتصير تارةً كالدّهان وتارةً كالمهل وتنشقّ وتنفطر بالغمام ومطويةً بيمين الله ؛ وقرأ الآخرون : « **لتركبُنّ** » بضمّ الباء يعنى: بنى **آدم** يقول : لتحوّلون حالاً بعد حال؛ نطفةً، ثمّ مضغةً، ثمّ عظماً، ثمّ خلقاً آخر طفلاً، ثمّ صبيّاً ، ثمّ يافعاً، ثمّ شابّاً ،ثمّ كهلاً ، ثمّ شيخاً ، مريضاً و صحيحاً ، مسروراً وحزيناً، ظاعناً و مقيماً ،

حیّاً ومیّتاً . قالت الحکماء: یشتمل الانسان من کونه نطفة الی ان یهرم ویموت علی سبعة وثلاثین حالاً وسبعة وثلاثین اسماً: نطفةً، ثمّ علقةً، ثمّ مضغةً، ثمّ عظماً، ثمّ خلقاً آخر، ثمّ جنیناً، ثمّ ولیداً، ثمّ رضیعاً ثمّ فطیماً، ثمّ یافعاً، ثمّ ناشئاً، ثمّ مترعرعاً، ثمّ خزوّراً، ثمّ مراهقاً، ثمّ محتلماً، ثمّ بالغاً، ثمّ امرد. ثمّ طاراً، ثمّ باقلاً، ثمّ مسبطراً، ثمّ مطرّخماً، ثمّ مختطاً، ثمّ صملاً، ثمّ ملتحیاً، ثمّ مستویاً، ثمّ مصدعاً، ثمّ مجتمعاً. والشّباب یجمع ذلك کلّه، ثمّ ملهوزاً، ثمّ کهلاً، ثمّ اشمط، ثمّ شیخاً، ثمّ اشیب، ثمّ حوقلاً، ثم صفتاناً، ثمّ همّاً، ثمّ هرماً، ثمّ میّتاً؛ فهذا معنی قوله تعالی: «**لترکبنّ طبقاً عن طبق**» قال الشّاعر:

الصّبر اجمل و الدّنیا مفجّعة　　من ذاالّذی لم یذق من عیشه رنقاً
اذاصفالك من مسرورها «**طبق**»　　اهدی لك الدّهر من مکروهها «**طبقاً**».

وقال **مکحول**: فی هذه الآیة فی کلّ عشرین عاماً تحدثون امراً لم تکونوا علیه وهذا ادلّ دلیلاً علی حدث العالم واثبات الصّانع . و قیل: من کان الیوم علی حالة وغداً علی حالة اخری، فلیعلم انّ تدبیره الی سواه. وقیل: **لابی بکر الورّاق**: ما الدّلیل علی انّ لهذه العالم صانعاً ؟ـ فقال: تحویل الحالات و عجز القوّة و ضعف الارکان و فسخ العزیمة. و قال **ابو عبید**: فی هذه الآیة «**لترکبنّ**» سنن من کان قبلکم و احوالهم و فی معناه ماروی **ابو سعید الخدری** عن النّبیّ (ص) لتتبعنّ سنن من قبلکم شبراً شبراً وذراعاً ذراعاً حتّی لودخلوا جحر ضبّ تبعتموهم. قوله:

«**فمالهم لایؤمنون**» ای ـ مالکفّار امّتك لایصدّقون بالبعث **والقرآن** والنّبوّة بعدما وضح البرهان وظهرت الحجّة دلالةً، قاله علی جهة التّعییر لهم.

«**واذا قرئ علیهم القرآن لایسجدون**» یعنی: قرئ «**علیهم القرآن**» بالامر بالسّجود للّه عزّوجلّ والعبادة له «**لایسجدون**» له ولایخضعون ولایطیعون؛ والخطاب للکفّار. وعن **ابی سلمة** انّ **اباهریرة** قرأ: «**اذاالسّماء انشقّت**» فسجد فیها فلمّا انصرف اخبرهم انّ رسول اللّه (ص) سجد فیها. و عن **ابی رافع** قال: صلّیت مع **ابی هریرة** العتمة، فقرأ: «**اذاالسّماء انشقّت**» فسجد فقلت ماهذه؟ـ قال: سجدت

بها خلف **ابی القاسم** (ص) فلاازال اسجدفیها حتیّ القاه.

« **بل الّذین کفروا یکذّبون** » بالقرآن والبعث.

« **والله اعلم بما یوعون** » ای ـ یضمرون ویخفون فی صدورهم ویجمعون من الفکروالتّکذیب بالنّبیّ و **القرآن** فیعذّبهم بذلك.

« **فبشّرهم بعذاب الیم** » اخبرهم « **بعذاب** » موجع خبراً یظهر تأثیره علی بشرتهم.

« **الاّالّذین آمنوا وعملوا الصّالحات** » فانّهم لیسوا ممّن یبشّرون بالعذاب. وقیل: هذااستثناءٌ منقطع، یعنی: لکن « **الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات** » « **لهم اجرٌغیرممنون** » ای ـ « **غیر** » مقطوع ولا منقوص. وقیل: « **غیر** » منغص بالمنّ علیهم فیه؛ فانّ المنّة تکدّر النّعمة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « **بسم الله الرّحمن الرّحیم** » اسم عزیز رداؤه کبریاؤه، سناؤه علاؤه، علاؤه بهاؤه، جلاله جماله، جماله جلاله، المعهود منه لطفه، المألوف منه عطفه، کیف ماقسم للعبد؟ فالعبد عبده! ان اقصاه فالحکم حکمه، وان ادناه فالأمر أمره.

مؤمنان در گفتار این نام دوقسم اند: قومی را نظر برجمال لطف و کرم آمد، بنازیدند؛ قومی را نظر برجلال کبریاءِ قدم آمد، بنالیدند؛ نازیدن ایشان برامید وصال ونالیدن ایشان از بیم فصال. اذا نظروا الی الجلال طاشوا واذا نظروا الی الجمال عاشوا. ای مسکین که نام او میشنوی ونه ازجلال او خبرداری ونه ازجمال او اثر شناسی، و حقّ جلّ جلاله با تومی گوید: ابتدای کارها امروز بنام من کن تامن فردا انتهای کارها بکام تو کنم. نامی که مونس دل غریبانست وپشت وپناه عاصیان، نامی که دل عارفان بجوش آرد وزبان عاصیان بفریادوخروش آرد، نامی که هر که آن را عزیز دارد در دوجهان عزیز گردد.

بشرحافی درشاهراهی میرفت؛ کاغذ پاره‌ای یافت که بروی نام الله نوشته بود،

بر گرفت آن‌راوببوی خوش معنبر ومعطّر کرد ؛ همان شب درخواب او را گفتند : تونامما خوشبوی کردی، مانیز نام تو در دوجهان خوشبوی کردیم . قوله :

« **اذاالسّماءانشقّت** » برقول بعضی‌ازمفسّران اینجاتقدیم وتأخیراست‌والمعنی: « **یا ایّها الانسان انّك کادح الی ربّك کدحاً فملاقیه** » « **اذا السّماء انشقّت** » یعنی : ای فرزند **آدم** روز رستاخیز ، روزبعث ونشر ، روز فصل وقضا که از هیبت وسیاست الله وازصعوبت‌وعظمت‌رستاخیز آسمانهاشکافته گردد وبنعت تواضع وصفت طواعیت بفرمان حقّ درآید و منقاد شود وزمینها همچنین ؛ آن روز ای آدمیزاد هرچه کرده‌ای درین جهان ورنجها که برده‌ای وخیرها وشرها که اندوخته ای، همه بینی وجزای آن سزای کردار و گفتار خویش یابی . ای‌مسکین! اگر میخواهی که عمرت ضایع‌نبود، وفردا در آن‌انجمن کبری وعرصهٔ عظمی علی‌رؤس‌الاشهادترا فضیحت نرسد ، امروز نصیحت آن به **پیر طریقت** بر کار گیر که مرید خود را میگفت : دی از تو گذشت‌بنادانی، ودریافتن فردانمی‌دانی ! امروز بغنیمت‌دار که در آنی وعمل‌میتوانی، تا فردات نبود پشیمانی . مرد باید که صاحب وقت بود، و صاحب وقت کسی بود که شغل وقتش نه با اندیشهٔ ماضی گذارد نه بتفکّر مستقبل که تفکّر در ایّام گذشته وتدبّر درایّام مستقبل تضییع وقت است . وهر که وقت خویش بشناخت ، ووقت او را درپذیرفت ، در حال با خویشتن در دین چندان کار دارد که پروای دی وفرداش نباشد . گفتهٔ عزیزانست که : «الصّوفی ابن‌الوقت» . مرد صوفی‌درحالت صفا فرزند خویش است ، دور از هرچه طبع را با او آشنایی است . **حسن‌بصری** گفت : کسانی را یافتم که ایشان بدنیاجوانمرد وسخی بودند، همهٔدنیا بدادندی ومنّت ننهادندی ، وبوقت‌خویش چنان بخیل بودند که یك نفس‌ازروزگار خویش نه بپدر دادندی نه‌بفرزند . واین آن سخن است که مهترعالم ، سیّدولد **آدم** (ص) گفت : « لی‌مع‌الله وقت لایسع فیه ملك مقرّب ولانبیّ مرسل» . یکی‌ازفقهای امّت درصدر اوّل تصنیفی همی ساخت دربیان شرع ومسائل فقه . درآن اندیشه بود که ناگاه بانگ مرغی شنید، ازسر کاربیفتاد؛ گفت : عقری حلقی ، آن مرغ مرده

همان ساعت ازهوا فرو افتاد . خداوندان دل را وقت بود که خیال حالت ایشان را زحمت آرد ، ووقت باشد که اگر همه جهان درهم افتد ایشان را در وقت خویش از آن هیچ خبر نباشد .

شیخ **بوسعید بوالخیر** قدّس روحه در **نشابور** زنجیر درهای خانه را نمد بردوختی تا دروقت جنبانیدن ، وقت ایشان را زحمت نیارد ؛ وفی معناه انشدوا :

از باد صبا خسته شود رخسارش   چون آینه کز نفس رسد زنگارش
زان ترسم اگر برهنه دارد یارش   تیزی نظر خلق کند از کارش

شیخ الاسلام انصاری گفت رحمه الله: وقت آنست که جز از حقّ در آن نگنجد ومردان در آن سه اند : وقت یکی سبك است چون برق، ووقت یکی پاینده ، ووقت یکی غالب . آنچه چون برق است غاسل است شوینده ، و آنچه پاینده است شاغل است مشغول دارنده ، و آنچه غالب است قاتل است کشنده . آنچه چون برق است از فکرت زاید ، و آنچه پاینده است از لذّت ذکر آید و آنچه غالب است ازسماع ونظر خیزد ، آنچه برق است دنیا فراموش کند تا ذکر آخرت روشن شود ، و آنچه پاینده است از آخرت مشغول دارد تا حقّ معاین گردد ، و آنچه غالب است رسوم انسانیّت محو کند تاجز از حقّ نماند .

« یا ایّها الانسان انّك کادحٌ الی ربّك کدحاً فملاقیه» . پیر بوعلی سیاه وقتی در بازار میرفت ، سایلی میگفت : بحقّ روز بزرگ مرا چیزی دهید . پیر از هوش برفت ! چون بهوش باز آمد ، اورا گفتند : ای شیخ ترا این ساعت چه روی نمود ؟ — گفت هیبت وعظمت آن روز بزرگ . آنگه گفت : واحزناه علی قلّة الحزن ، واحسرتاه علی قلّة التحسّر ، وا اندوها از بی اندوهی ، واحسرتا از بی حسرتی ! عالمی مشغول باطلال ورسوم ، وخالی بگذاشته حضرت آن حیٌ قیّوم ؛ خود هیچکس در اندیشهٔ این آیت نیست که : « **انّك کادح الی ربّك کدحاً فملاقیه** » . یکی عروس طبیعت پیشر نشانده وبز و زیور و رنگ و بوی مشغول شده ، و آنگه میخواهد که سلاطین

شریعت وشاهان حقیقت او را بسرادقات سرّ و خیام برّ خود راه دهند . هیهات یکی قرطهٔ جفا پوشیده وتیغ هوی کشیده ومیخواهد که باجوانمردان طریقت بصفّهٔ صفا وقبّهٔ بقا فروآید ؛ کلّا و لمّا :

باطن تو کی کند با مرکب شاهان سفر
تا نگردد رای تو بر مرکب **همّت** سوار
چون زنان تا کی نشینی برامید رنگ وبوی
همّت اندر راه بند و گام زن مردانه وار .

اگر میخواهی که فردا کحل لطف لطیفهٔ « وجوهٌ یومئذٍ ناضرةٌ » در دیدهٔ تو کشند، امروز گردسنب براق شرع دردیدهٔ عقل کش، وپای ازقید ودام **محمد** رسول‌الله بیرون مکش ، احوال خود را مراقب باش ، وبراداء فرائض و نوافل مواظب باش وقدم خود را بگزارد حقوق حقّ مطالب باش ، و باانفس خویش بذرّات و حبّات بحکم احتیاط راه دین محاسب باش، تا فرداحقایق «**فسوف یحاسب حساباً یسیراً**» «**وینقلب الی اهله مسروراً** » برتو کشف کنندولطایف‌غیبی‌ازپردهٔ «**لترکبنّ طبقاً عن طبق**» ازبهر توآشکارا کنند وترا باین محلّ رفیع رسانند که : « **لهم اجر غیر ممنون** » لامقطوع و لامنقوص . و گفته اند : « **لترکبنّ طبقاً عن طبق** » اشارتست بمقامات **مصطفی** (ص) . ربّ العزّة جلّ جلاله پیش ازآنکه جان مطهّر منوّر وی‌درصدف خاك نهاد ، او را برسه مقام بداشت : برمقام قرب تا انس یافت ، وبرمقام‌لطف تا انبساط یافت ، و بر مقام هیبت تا ادب یافت ، بلطف خود کارش بپرداخت ، بقربش بنواخت ، بههیبتش در بوتهٔ خشیت بگداخت . پس چون درین‌عالم آمد ، هر که در وی نظر کرد از مقام هیبت او خوف یافت ، و از مقام انس اورجا یافت ، و از مقام قرب او مهر یافت ، بعضی مفسّران گفتند : «**لترکبنّ طبقاً عن طبق**» اشار تست بدرجات و منازل رفعت و قربت او(ص) . درشب معراج که حقّ جلّ‌جلاله سرّ ویرا جذب کرد و سرّوی مرروح وی را جذب کرد ، وروح وی قلب وی‌را جذب کرد،

وقلب وی نفس‌وی را جذب کرد . کون جویان نفس گشت، نفس‌جویان قلب گشت ، قلب جویان روح گشت ، روح جویان‌سرّ گشت، سرّجویان مشاهدهٔ حقّ گشت؛ کون بفریادآمد که نفس کو؟ مرا بی نفس‌قرارنه ، نفس بفریادآمد که قلب کو؟ مرابی‌قلب قرارنه ، قلب بفریاد که روح کو؟ مرابی‌روح قرارنه ، روح بفریادآمد که : سرّ کو ؟ مرا بی‌سرّقرارنه ، سرّ بفریادآمد که : مشاهدهٔ حقّ کو؟ مرا بی‌مشاهدهٔ حقّ قرارنه ؛ دنا بنفسه فتدلّی بقلبه فکان قاب قوسین بروحه او ادنی بسرّه . هذا معنی قوله :

« لترکبنّ طبقاً عن طبق »

۸۵ - سورة البروج - المكية

النوبة الاولى

قوله‌تعالی : «بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

«وَالسَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ(۱)» باین آسمان با برجها .

«وَالْیَوْمِ الْمَوْعُودِ (۲) » وبآن روز نام زد کرده خاست وباهم آمد خلق‌را .

«وشاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ(۳)» وگواهی و باو که گواهی دهند ورو .

«قُتِلَ اَصْحابُ الْاُخْدُودِ(۴)» نفریده و کشته باد خداوندان آن کنده .

«النّارِ ذاتِ الْوَقُودِ(۵)» آن آتش با افروز .

«اِذْهُمْ عَلَیْها قُعُودٌ (۶)» آنکه که نشسته بودند نزدیك آن آتش .

«وَهُمْ عَلی ما یَفْعَلُونَ بِالْمُؤمِنینَ شُهُودٌ (۷)» و ایشان بر آنچه میکردند با مؤمنان گواهان‌اند.

«وَما نَقَمُوا مِنْهُمْ» ودشوارنیامد و ناپسند ایشان‌را از آن گرویدگان «اِلّا اَنْ یُؤْمِنُوا بِاللّه» مگر آنکه‌ایشان بخدای عزّوجلّ‌می‌بگرویدند« الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ(۸) » آن بزرگوار نکو نام ستوده .

« الَّذی لَهُ مُلْكُ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ » آن‌خداوند که اوراست پادشاهی آسمانها وزمینها « وَاللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهیدٌ(۹) » واللّه برهمه چیز گواهست [و بآن دانا] .

« اِنَّ الَّذینَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ » ایشان که گرویدگان را میسوختند مردان وزنان «ثُمَّ لَمْ یَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذابُ جَهَنَّمَ» وپس آن‌توبه نکردند، ایشان‌را عذاب دوزخ است « وَلَهُمْ عَذابُ الْحَریقِ(۱۰) » وایشان را عذاب آتش .

«اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ »ایشان‌که بگرویدندو کردارهای نیك کردند« لَهُمْ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ » ایشان‌راست بهشتها،زیردرختهای آن جویهاروان « ذلِكَ الْفَوْزُ الْکَبیرُ(۱۱)» آنست پیروزی بزرگوار .

«انّ بَطْشَ ربّك لَشَديدٌ(۱۲)» بر کفتن[1] و گرفتن خداوندتو بس سخت است.
«انّه هُوَ يُبْدِی وَ يُعيدُ(۱۳)» او آنست که کار می سر کند و باز می با سر آورد.
«وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ(۱۴)» اوست آن عیب پوش دوست دار.
«ذُو الْعَرْشِ» آن خداوند با عرش «الْمَجيدُ(۱۵)» بزرگوار بزرگ نام.
«فَعّالٌ لِمٰا يُريدُ(۱۶)» همه آن کند که خود خواهد.
«هَلْ اَتٰيكَ حَديثُ الْجُنُود(۱۷)» «فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ (۱۸)» آنکه آمد بتو خبر سپاههای [دشمنان خدا] فرعون و ثمود.
«بَلِ الّذينَ كَفَرُوا فی تَكْذيب (۱۹)» ایشان که کافر شدند، دردروغ زن گرفتن رسول من اند.
«واللّه مِنْ وَرٰآئِهِمْ مُحيطٌ (۲۰)» واللّه بـر ایشان قادر است و پیش ایشان گرفته و بایشان دانا و با ایشان تاونده[1].
«بَلْ هُوَ قُرْاٰنٌ مَجيدٌ(۲۱)» این سخن قرآنی است بشکوه و بزرگوار.
«فی لَوْحٍ مَحْفُوظ(۲۲)» نگه داشته و گوشیده[2] درلوح نبشته [در آسمان هفتم].

النوبة الثانية

این سوره بیست و دو آیتست، صدونه کلمه، چهارصدوسی حرف، جمله به مکه فرو آمد باجماع مفسّران. و در این سورة هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و در

۱ ـ الف: یاونده.

۱) کفتن: بروزن رفتن، بمعنی از هم باز شدن ـ و از هم بازکردن و شکافتن و ترکایدن باشد. سنائی فرمود:

جوهر آتشی است بعد از هفت — که ازو دل بجست وز هره بکفت.

رک: برهان قاطع بکوشش استاد دانشمند دکتر محمد معین.

۲) گوشیده: محفوظ.

فضیلت این سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص) که گفت : هر که این سوره برخواند، خدای عزّوجلّ اورابعدد هرروز آدینه وهرروزعرفه که درین جهان باشد ده نیکی در دیوان وی بنویسد . قوله :

«**والسّماء ذات البروج**» قیل : المراد بها جمیع السّموات . وقیل : «**السّماء**» الدّنیا فانّها «**ذات البروج**» ای ـ «**ذات**» الظّهور . وقیل :«**ذات البروج**» الخلق الحسن. و قیل : منازل الشّمس والقمر . جماعتی مفسّران گفتند : این بروج که ربّ العالمین اندرین سوره و سورة الفرقان یاد کرده و نام برده ، دوازده برج‌اند ، منازل شمس و قمر. نام آن برجها : حمل، ثور، جوزا، سرطان ، اسد، سنبله ،میزان، عقرب، قوس، جدی ، دلو ، حوت . آسمانها برین دوازده برج نهاده، چنانکه سالها بر دوازده ماه نهاده . واین برجهابرچهارفصل است : یك فصل از آن وقت بهاراست، سه ماه ، وآفتاب اندرین سه ماه درحمل و ثور وجوزا باشد ؛ وفصل دوم روزگار صیف است ، تابستان گرم ،سه ماه، وآفتاب اندرین سه ماه درسرطان واسد وسنبله باشد ؛ وسوم روزگار خریف است ، سه ماه ، وآفتاب اندرین سه ماه درمیزان وعقرب و قوس باشد. وفصل چهارم روزگارزمستانست ، سه ماه، وآفتاب اندرین سه ماه بجدی ودلو وحوت باشد . وهرفصلی را طبعی دیگر است وگردش او دیگر وشرح آن در ما تقدّم رفته .

«**والیوم الموعود**» روز رستاخیز است و عدالاوّلون والآخرون به للقضاء والجزاء والثّواب والعقاب .

«**و شاهد و مشهود**» روی عبدالله بن رافع عن ابی‌هریرة قال : قال رسول‌الله(ص) : «**الیوم الموعود**» یوم‌القیامة والمشهود یوم‌عرفة والشّاهد یوم‌الجمعة ماطلعت شمس ولاغربت علی یوم افضل من یوم الجمعة ، فیه ساعة لایوافقها عبدمؤمن یدعوالله فیها خیراً الّا استجاب له ولا یستعیذه من سوء الّا اعانه منه. و هذا قول ابن‌عباس والاکثرین من‌المفسّرین : انّ الشّاهد یوم الجمعة و المشهود یوم عرفة . وروی عن ابن‌عمر قال : الشّاهد یوم‌الجمعة و المشهود یوم النّحر ؛ و قال سعیدبن المسیب : الشّاهد یوم‌التّرویة والمشهود یوم عرفة . وقیل: الشّاهد محمد(ص) لقوله: «انّا ارسلناك شاهداً» والمشهود یوم‌القیامة لقوله : «ذلك یوم‌مجموع له النّاس وذلك

یوم مشهود» . وقیل: الشّاهد: الملك یشهد علی ابن آدم لقوله : «وجاءت كلّ نفس معها سائق وشهید» . وقیل : الشّاهد اعضاء بنی آدم والمشهود انفسهم، لقوله : « یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم». وقیل : الشّاهد هذه الامّة والمشهود سائر الامم ، لقوله تعالی : « جعلنا کم امّة وسطاً لتکونوا شهداء علی النّاس » . و قیل : الشّاهد الانبیاء والمشهود محمد(ص) لقوله: «واذ اخذ اللّه میثاق النّبیّین» الی قوله: « فاشهدوا وانا معکم من الشّاهدین » . وقیل: الشّاهد هو اللّه والمشهود نحن، لقوله: «و کفی باللّه شهیداً » قل: ای شیء اکبر شهادة «قل اللّه شهید بینی وبینکم» . وقیل: الشّاهد الایّام واللّیالی والمشهود بنی آدم ؛ لما روی فی الخبر: «مامن یوم الّا وینادی انّی یوم جدید وانّی علی مایفعل فیّ شهید، فاغتنمنی فلو غابت شمسی لم تدرکنی الی یوم القیامة» . وقیل: الشّاهد جمیع الخلق یشهدون للّه بالوحدانیّة والمشهود اللّه . وقیل : الشّاهد اللّه شهد لنفسه بالوحدانیّة والمشهود هو جلّ جلاله لانّه شهد لنفسه و موضع القسم . قوله :

«قتل اصحاب الاخدود» والتّقدیر: لقد « قتل » و مثله «قد افلح من زکّیها» .

وقال الزّجاج : موضع القسم ؛ « انّ بطش ربّك لشدید» : وقیل : فیه تقدیم وتأخیر، تقدیره : «قتل اصحاب الاخدود» «والسّماء ذات البروج» کما یقال: ضرب زید واللّه و معنی « قتل »لعن وعذّب . و قیل : اراد به حقیقة القتل والاهلاك. وقیل: « اصحاب الاخدود» هم المؤمنون فیکون القتل حقیقة ایضاً و« الاخدود » الشّقّ المستطیل فی الارض کالنّهر و جمعه اخادید ومنه الخبر فی وصف الشجرة الّتی دعاها النّبی (ص) جعلت تخدّ الارض خدّاً حتّی اتت النّبی(ص) . در اصحاب اخدود علماء تفسیر مختلف اند. مسلم بن الحجاج در صحیح آورده از هدبة بن خالد از حماد بن سلمة از ثابت بنانی از عبدالرحمن بن ابی لیلی از صهیب از رسول خدا (ص) گفتا : « در روزگار پیش پادشاهی بود بت پرست ، جادوپرور، ودر مملکت وی مردی بود ساحر حاذق . چون پیر گشت، آن ساحر کس فرستاد بآن ملك که مرا غلامی فرست تا اورا سحر بیاموزم که من پیر گشتم وروزگار من بآخر رسید ؛ تا آن غلام بجای من می نشیند و کار مملکت تو در سحر روان دارد . ملك بفرمود تا کودکی تازه جوان عاقل بر وی

فرستادند. آن کودك پیوسته بر آن ساحر رفتی و بر رهگذر خانهٔ ساحر راهبی یافت خداپرست موحّد. با آن راهب بنشست وحدیث توحید وایمان‌ازوی میشنید و سحر وشعبده از آن ساحر می‌شنید، تا روزیکه دابّه‌ای عظیم پدید آمد که مردم را از آن گزند میرسید، وراه بمردم فروبسته. آن کودك گفت: امروز آن روزست که من بتحقیق‌رسانم[1] که راهب فاضلتر وبحقّ‌تر یاساحر؟ چون بنزدیك‌آن‌دابّه رسید سنگی برداشت وروی سوی آسمان کرد گفت: اللّهم ان کان امر الرّاهب احبّ الیك من امر السّاحر فاقتل هذه‌الدّابّة حتّی یمشی‌النّاس. آنگه سنگ بردابّه انداخت و ربّ‌العالمین آن را بدست و زخم وی هلاك کرد ومردم ایمن گشتند و راه برایشان گشاده شد. آن کودك واپیش راهب رفت واین قصّهٔ قتل‌دابّه باز گفت. راهب‌عظیم شاد گشت و گفت: ای‌بنیّ انت‌الیوم افضل منّی، ای پسر‌تو امروز بعلم وفضل‌افزونی داری وترا بلا ومحنت رسد درمیان این‌قوم، نگر تابوقت بلا آن قوم را برمن‌دلالت نکنی ومرا ببلا نه‌افکنی! بعد از آن کار کودك بجائی‌رسید که «کان یبریء الاکمه والابرص» ویداوی النّاس سائر الادواءِ. پس کار وقصّهٔ وی منتشر گشت وهر بیماری که اطبّاء ازمعالجهٔ وی عاجزبودند، بدست وی ودعای وی شفا می‌یافت. آن‌ملك بت‌پرست را ندیمی بود نابینا، مال فراوان وهدیّه‌ها وتحفه‌های گرانمایه برداشت و آمد براین کودك. گفت: اگر مراشفا پدید کنی وروشنائی چشم دهی، این مال جمله ترا بخشم. کودك گفت: شفای درد تو نزدیك من نیست و بدست من نیست؛ بلی بنزدیك الله است و شفا دهنده خداست، آفریدگار عالمیان و معبود جهانیان، و مرا بمال تو حاجت نیست. اگر ایمان‌آری من دعا گویم تاالله تورا شفا دهد. آن مردایمان‌آورد وربّ‌العالمین بدعای‌آن کودك دوچشم روشن بوی بازداد. آن مرد برخاست‌وبنزدیك‌آن ملك باز گشت. ملك اوراچنان دید، گفت: این روشنائی و چشم بینا ترا که داد؟ - گفت: ربّی وربّك؛ آن‌خداوند که‌آفریدگار وپروردگار منست وآفریدگار وپروردگار تو! آن ملك درخشم شد و اورا معذّب همی‌داشت تا

---

١ - الف: بدانم.

بر آن غلام دلالت کرد. وغلام را بیاوردند وملك گفت: ای پسر جادوی تو بدانجای رسید که نابینا را بینا کنی وعلّت برص میبری؟! ـ غلام گفت: این نه من میکنم؛ خدای من میکند، تعالی و تقدّس، وشفا میدهد. آن غلام را بزخم وعذاب فرو کشیدند تا بر آن راهب دلالت کرد. راهب را بیاوردند و اورا بر کفر وشرك دعوت کردند. راهب سر باز زد وبر دین توحید بپائید ومحکم باستاد. ملك بفرمود تا اره بر فرق وی نهادند واورا بدو شاخ کردند. وآن ندیم ملك که ایمان آورده بود، اورا با کفر خواندند؛ همچنان سر باز زد واز توحید برنگشت واورا هلاك کردند. آن غلام تنها بماند. ملك جماعتی را از اصحاب خویش بروی موکّل کرد تا اورا بر بالای کوه برند وبزیر اندازند. چون بر بالای کوه رسیدند، غلام دعا کرد، گفت: اللّهما کفنیهم بما شئت. رجفه‌ای وزلزله‌ای در کوه افتاد وآن جماعت همه بریختند وهلاك شدند. آن غلام تنها بنزدیك ملك باز آمد. ملك گفت: اصحاب را چه کردی؟ ـ گفت: خداوند من ایشان را هلاك کرد. جماعتی دیگر بروی گماشت تا اورا در کشتی نشانند ودر بحر غرق کنند. چون کشتی بمیان دریا رسید، غلام همان دعا کرد ورب العزّة ایشان را در بحر غرق کرد و غلام تنها بنزدیك ملك باز گشت. ملك گفت: اصحاب را چه کردی؟ ـ گفت: خداوند من ایشان را غرق کرد. ملك درماند. آنگه غلام گفت: ای ملك اگر میخواهی که مرا هلاك کنی من ترا رهنمونی کنم. اهل شهر را همه حاضر گردان و در مجمع خلق داری بزن و مرا برسر دار کن ویك تیر از ترکش بر کش وبر کبد کمان نه وبگوی بسم الله رب الغلام. تا مقصود خود از هلاك من حاصل کنی. ملك همچنان کرد و درمجمع خلق آن آن تیر بنام الله بینداخت. تیر بگوشهٔ سروی رسید. غلام دست خویش بر گوشهٔ سر نهاد وفرمان حقّ بدو رسید. آن مردمان که حاضر بودند، چون آن حال دیدند، همه ایمان آوردند؛ گفتند: آمنّا برب الغلام، آمنّا برب الغلام! ملك را گفتند: اکنون افتادی در آنچه از آن حذر میکردی! خشم ملك زیادت شد و تمرّد وطغیان وی در کفر بالا گرفت وبفرمود تا برسر کوی‌ها اخدودها کندند کوههای عظیم ودر آن کوهها آتش افروختند و آن جمع مؤمنان را یکان یکان می‌آوردند و در آتش

میافکندند. کار بزنی رسید که طفلی بر برداشت. اورا گفتند: اگر ازدین خویش باز گردی و با ملّت کفر آئی، وگرنه ترا بااین طفل بآتش افکنیم. دلش بآن طفل بسوخت. خواست که ازدین خویش بر گردد؛ تا آن طفل را بسوزند. آن طفل بآواز آمد گفت: یا امّاه اصبری فانّك علی الحقّ. ای مادر صبر کن و ازدین خویش برمگرد که تو برحقّی ودین توحقّ است، راست ودرست.

روی عن **عطاء** عن **ابن عباس** قال: کان بنجران ملك من ملوك **حمیر** یقال له **یوسف ذونواس** بن شرحبیل بن شراحیل فی الفترة قبل مولد النبی (ص) بسبعین سنة وکان فی بلاده غلام یقال له **عبدالله بن تامر** وکان ابوه سلّمه الی معلّم یعلّمه السّحر فکره ذلك الغلام ولم یجد بدّاً من طاعة ابیه فجعل یختلف الی المعلّم وکان فی طریقه راهب حسن القرآءة حسن الصّوت فاعجبه ذلك وذکر قریباً من معنی حدیث **صهیب** الی ان قال الغلام للملك: انّك لاتقدر علی قتلی الّا ان تفعل مااقول. قال: فکیف اقتلك؟ قال: تجمع اهل ملّتك وانت علی سریرك وترمی بسهم باسم الٓهی ا ففعل الملك فقتله. فقال النّاس: لااله الّا آله **عبدالله بن تامر**، لادین الّا دینه. فغضب الملك واغلق باب المدینة واخذ افواه السّکك وخدّ اخدوداً وملاه ناراً ثمّ عرضهم علیها رجلاً رجلاً، فمن رجع عن الاسلام ترکه، ومن قال: دینی دین **عبدالله بن تامر** القاه فی الاخدود فاحرقه. وکان فی مملکته امرأة اسلمت فیمن اسلم ولها اولاد ثلاثة، احدهم رضیع. فقال لها الملك: ارجعی عن دینك والّا القیتك واولادك فی النّار. فابت، فاخذ ابنها الاکبر فالقیها فی النّار. ثمّ قال لها: ارجعی عن دینك. فابت، فالقی الثّانی فی النّار. ثمّ قال لها: ارجعی، فابت، فاخذوا الصّبیّ منها لیلقوه فی النّار فهمّت المرأة بالرّجوع، فقال الصّبیّ: یا امّاه لاترجعی عن الاسلام فانّك علی الحقّ ولابأس علیك، فالقی الصّبیّ فی النّار والقیت امّه علی اثره. وفی روایة قال لها: یا امّاه ماهی الّا غمیضة، فاصبری ولاتنافقی؛ فانّ بین یدیك نار الانطفأ. وقال **محمد بن اسحق** عن **عبدالله بن ابی بکر** انّ خربةً احتفرت فی زمن **عمر بن الخطاب** فوجدوا **عبدالله بن تامر** واضعاً یده علی ضربةٍ فی رأسه، اذا امیطت یده عنها انبعثت دماً واذا ترکت ارتدّت مکانها، وفی یده خاتم من حدید فیه «ربّی الله». فبلغ ذلك **عمر** فکتب عن

اعیدوا علیه الّذی وجدتم علیه. وقال **الربیع بن انس** نجّی الله المؤمنین الّذین القوا فی النّار بقبض ارواحهم قبل ان تمسّهم النّار وخرجت النّار الی من علی شفیر الاخدود من الکفّار فاحرقتهم. و کان رسول الله(ص) اذا ذکر اصحاب الاخدود تعوّذ بالله من جهد البلاء. وقوله:

«**النّار ذات الوقود**» بدل عن الاخدود و «**الوقود**» الحطب، ای ـ ذات الحطب الکثیر و «**الوقود**» بضمّ الواو الاتّقاد و الاشتعال. و قیل: «**الوقود**» مصدر کالولوع والطّهور والوضوء.

«**اذهم علیها قعود**» ای ـ عند النّار جلوس یعذّبون المؤمنین. قال **مجاهد**: کانوا قعوداً علی الکراسیّ عند الاخدود.

«**وهم**» یعنی: الملك واصحابه، الّذین خدوا الاخدود «**علی ما یفعلون بالمؤمنین**» من عرضهم علی النّار وارادتهم ان یرجعوا الی دینهم «**شهود**» ای ـ حضور وقال **مقاتل**: «**شهود**» معناه: انّهم یشهدون. «انّ المؤمنین فی ضلال» حین ترکوا عبادة الاصنام.

«**ومانقموا منهم**» قال **الزجاج**: ماانکروا علیهم دیناً وما علموا منهم عیباً «**الّا**» ایمانهم «**بالله العزیز الحمید**».

«**الّذی له ملك السّموات والارض**» وقوله: «**العزیز الحمید**» فمعناه الغالب القاهر المحمود عند کلّ من له تمییز و انّما وصف ذاته بهاتین الصّفتین فی هذا المکان لیعلم انّه لم یمهل الکفّار لاجل انّه غیر قادر لکنّه اراد ان یبلغ بهؤلآء المومنین مبلغاً من الثّواب لم یکونوا یبلغونه الّا بمثل ذلك الصّبر وان یعاقب اولئك الکافرین عقاباً لم یکونوا یستوجبونه الّا بمثل ذلك الفعل، وکان جری بذلك قضاؤه علی الفریقین جمیعاً فی سابق تدبیره و علمه. «**والله علی کلّ شیء**» من افعالهم «**شهید**».

«**انّ الّذین فتنوا المؤمنین والمؤمنات**» ای ـ احرقوهم بالنّار فی الاخدود. یقال: فتنت الشّیء اذا احرقته و اذبته ومنه قوله: «یومهم علی النّار یفتنون» ثمّ لم یتوبوا من الکفر والقتل، وهذا دلیل علی انّ التوبة تزیل عقاب القتل وعقاب کلّ ذنب

« **فلهم عذاب جهنّم**» بکفرهم « **ولهم عذاب‌الحريق** » فی‌الآخرة بمـا احرقوا المؤمنين . وقيل : « **ولهم عذاب‌الحريق** » فی‌الدّنياوذلك‌انّ‌اللهٰ‌تعالی‌احرقهم‌بالنّار الّتی احرقوا بهـا المؤمنين ارتفعت اليهم من‌الاخدود علـی ما قال **الربيع‌بن انس و الكلبی** . و قيل : انّماقال: «**عذاب‌الحريق**» بعـد ما قال : «**عذاب جهنّم**» لانّ فی «**جهنّم**»سوی «**عذاب‌الحريق**» انواعاً من العذاب . روی عن **حذيفة‌بن اليمان** قال : اسرّالیّ رسول‌اللهٰ(ص) حديثاً فی‌النّار، فقال :«يا **حذيفة** انّ فی‌جهنّم لسباعاً من نار و كلاباً من‌نار وسيوفاً من‌نار و كلاليب من‌نار و انّه يبعث ملائكة يعلّقون اهل النّار بتلك‌الكلاليب باحناكهم و يقطّعونهم بتلك‌السّيوف‌عضواًعضواً ويلقونها الی‌تلك السّباع والكلاب . كلّما قطعوا عضواً عاد آخرمكانه غضّاً جديداً » . ثمّ ذكرما اعدّاللهٰ للمؤمنين . فقال :

«**انّ‌الّذين آمنوا وعملواالصّالحات لهم جنّات تجری من‌تحتها الانهار ذلك‌الفوز‌الكبير**» ای ـ النّجاة العظيم. قيل: هذا وصف‌للمؤمنين«**الّذين**» صبروا علی تعذيب «**الاخدود**» اعلم‌اللهٰ المؤمنين انّ قـوماً بلغت حقيقة ايمانهم الی ان صبرواعلی‌ان‌احرقوابالنّار . وقيل : هذا عامّ فی جميع‌المؤمنين ؛ وهذا اظهر.

«**انّ بطش‌ربّك لشديدٌ**» ای‌ـ «**انّ**»اخذ « **ربّك** » بالعذاب «**لشديدٌ**»يعنی: لمن يأخذه به كقوله : « انّ اخذه اليمٌ شديد» .

« **انّه هويبدی ويعيد** » هذاكقوله : « كلّ يوم هو فی شأن» تقول العرب : فلان «**يبدی ويعيد**»اذاكان عوّاداً فی‌عمله. وقيل : «**انّه**» «**يبدی** » الخلق فی‌الدّنيا ثمّ يعيدهم احياءً بعدالموت . وقيل : «**يبدی**» من التّراب ثمّ «**يعيد**» الـی التّراب . وقيل : يبدئكم ضعافاً فی‌حال الطّفوليّة ثمّ يعيدكم فی‌حال‌الشّيخوخة ضعافاً . وقيل: « **يبدی** » العذاب فی‌الدّنيا للكفّار ثمّ «**يعيد**» عليهم العـذاب فی الآخرة . و قيل : «**يبدی**» علی‌حكم‌السّعادة والشّقاوة كمايريد «**ويعيد**» كما بدأ كقوله: « كمابدأكم تعودون» .

«**وهوالغفور** »ای ـ الكثيرالمغفرة « **الودود** »يعنی: يودّه المؤمنين ويودّه

المؤمنون . وقيل : يغفر للتّائب ويحبّه .

« **ذوالعرش** » قال : **شيخ الاسلام عبدالله الانصارى** قدّس روحه معنى « **ذوالعرش** » اى ـ على «**العرش**» «**المجيد**» بالجرّ قرآءة **حمزة** و **الكسائى** على صفة العرش، اى ـ السّرير العظيم . وقيل : اراد حسنه فوصفه بالمجد كماوصفه بالكرم فى قوله :«ربّ العرش الكريم » ومعناه : الكمال ، والعرش احسن الاشياءِ واكمله وقرأ الآخرون بالرّفع على صفة الغفور جلّ ذكره و مجده عظمته وجلاله و استحقاقه لاوصاف الكمال .

«**فعّال لمايريد**» من افعال نفسه «**و لمايريد**» من افعال عباده ، لايعجزه شيء يريده ولايمتنع منه شيء يطلبه .

«**هل اَتٰيك حديث الجنود**» اى ـ قد « **اَتٰيك** » خبر الجموع الكافرة الّذين تجنّدوا على الانبياءِ ثمّ بيّن من هم فقال :

«**فرعون وثمود**» اى ـ تذكّر ماكان من حديثهما وتجنّدهما وحذّر قومك مثل ما اصابهم فاصبر فالعاقبة لك .

«**بل الّذين كفروا**» من قومك يا **محمد** فى تكذيب واستيجاب للتّعذيب كدأب من كان قبلهم من الجنود فلايتذكّرون .

«**والله من ورائهم محيطٌ** » لايفوتونه ولا يعجزونه . قال **الزجاج** : قدرته مشتملة عليهم . و قيل : « **محيط** » عالم بهم لايخفى عليه شيء من احوالهم و هذا تهديد .

« **بل هو قرانٌ مجيد** » كريمٌ شريفٌ كثير الخير ليس كما زعم المشر كون انّه شعرٌ و كهانةٌ .

« **فى لوح محفوظ** » قرأ **نافع** . « **محفوظٌ** » بالرّفع على نعت **القرآن** فانّ **القرآن** « **محفوظ** » من التّبديل والتّغيير والتّحريف . قال الله تعالى : « انّا نحن نزّلنا الذّكر وانّا له لحافظون » . و قرأ الآخرون بالجرّ على نعت اللّوح وهوالّذى يعرف باللّوح المحفوظ وهو امّ الكتاب ومنه نسخ الكتب « **محفوظٌ** » من الشّياطين

ومن الزّيادة فيه والنّقصان. روى عن **ابن‌عباس** قال: انّ فى صدر اللّوح لااله الّاالله وحده، دينه‌الاسلام و**محمد** عبده ورسوله؛ فمن آمن بالله وصدّق‌بوعده واتبع رسله، ادخله‌الجنّة. ـ قال واللّوح من درّة بيضاء طوله مابين السّماءِ والارض و عرضه مابين المشرق‌الى‌المغرب وحافتاه الدّرّ والياقوت ودفّتاه ياقوتة حمراء وقلمه نور و كتابه برّ معقود بالعرش واصله فى حجر ملك وقال **مقاتل**: اللّوح المحفوظ عن‌يمين العرش وعن‌**انس‌بن‌مالك** قال: اللّوح المحفوظ الّذى ذكره الله عزّوجلّ فى جبهة **اسرافيل** وقيل: لله عزّوجلّ فيه فى كلّ يوم ثلاثمائة وستّون لحظة يحيى و يميت يعزّ و يذلّ ويفعل مايشاء.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «**بسم‌الله الرّحمن الرّحيم**» اسم عزيز، من قصده وجده، ومن طلبه عرفه، فاذاعرفه‌لاطفه، فاذا وجدلطفه‌الفه، فاذا الفه انف‌ان‌يخالفه. نام‌خداوندی که ازجود او هرمفلسی را نصیبی است، واز کرم اوهر دردمندی را طبیبی است. لطیفی که ازسعت‌رحمت اوهر کسی‌را تیری واز بسیاری برّاوهرنیازمندی را بهره‌ای است. عزیزی که برسرهرمؤمن از او تاجیست، ودر دل هرمحبّ از او سراجیست. هرشیفته ای را با او سروکاریست، هرمنتظری را آخر روزی شرابی ودیداریست.

پیر طریقت گفت: میدان راه دوستی افراد است، آشامندهٔ شراب دوستی ازدیدار بر میعادست؛ برسد هر که صادق، روزی بآنچه مراد است. قوله تعالی:

«**والسّماءِذات‌البروج**» حقّ تعالی جلّ جلاله قسم یاد میکند بآسمان که نظرگاه مؤمنانست ومصعد اقوال واعمال بندگانست.

«**واليوم الموعود**» وبروز رستاخیز که روزحشر ونشراست وروز محاسبه ومفاصله است.

«**وشاهد**» و بروز آدینه که عید مؤمنانست وموسم تائبان و میعادآشتی‌جویانست و روز حجّ درویشانست. «**ومشهود**» و بروز عرفه کـه روز نواخت

حاجیانست ووقت مناجات دوستانست و از حقّ جـلّ جلاله از بهرایشان مباهات با فریشتگانست که : « ملائکتی انظروا الی عبادی » فریشتگان من درنگرید ببینید بندگان من که از راه دور ودراز آمده‌اند ، پایهایشان آبله شده ، رویهایشان زرد گشته ، قدمهاشان سست شده ، خان ومان وداع کرده و بادیهٔ مردم خواربریده! و ملائکه روی سوی آسمان آورند، گویند: یارب العزّة مهمانان تواند ، روی بخانهٔ تو دارند. غریبان کوی تواند، همه توکّل برتودارند. ندا آید که شماحقّ ایشان گزاردید، باز گردید ؛ ماداانیم که جزای ایشان چیست . پس بی‌واسطه ندا کند جلّ جلاله که: عبادی! شمامهمانان‌من‌اید، بنعیم‌رحمت‌میشتابید؛ رنجهابرخودنهادید، دوری‌راه‌اختیار کردید ، بادیهٔ دراز گذاشتید ، شربتهای نابایست کشیدید ، دلهای خویش خونین گردانیدید، هلمّوا الی‌رحمتی‌فقد غفرت‌لکم ! مسلمانان انصاف بدهید ، اگرغریبی بیکسی‌مسکینی بسرای جهودی شود که ازراه دور ودراز دررسیده‌باشد ؛ آن‌جهود ازخویشتن‌رواندارد که اورا رد کند ! پس‌چه‌گوئی هفتصد هزاردل ببادیه برده ، راه درازپیش گرفته، تشنگی و گرسنگی اختیار کرده، جان شیرین فدا کرده ، بعرفات ایستاده، سروپای‌برهنه، رویهابرخاك نهاده، کفن آخرت‌پوشیده، لبّیك‌زنان‌وتکبیرگویان بدرخانهٔ پادشاه عالم آمده که ملکش بی زوالست وجلالش بی انتقالست . چه گوبی چون بدین صفت درگاه او بگیرند و دادخواهند دادشان دهد یا ندهد ؟ رحمت و مغفرت باستقبال ایشان فرستد یانفرستد؟ بجلال وعزّ بارخدائی که خاك نعلین کمتر کسی ازوفدحاجّ اگر فردا بدوزخ اندازد هزاران کس که مستوجب عذاب اند بطفیل آن خاك بروائح سعادت ونعیم بهشت رسند .

«**قتل اصحاب الاخدود**»موضع‌قسم‌است میگوید :نفریده‌و کشته باد **اصحاب اخدود** که مؤمنان را می رنجانیدند و بعذاب‌آتش ایشان را تعذیب همی کردند . فردای قیامت ایشان‌را دوعذابست، چنانکه ربّ العزّة گفت :«**فلهم‌عذاب‌جهنّم‌ولهم عذاب‌الحريق**». ظاهر ایشان بآتش میسوزد وباطن ایشان بحمیم و زقّوم می‌ریزد . و گفته اند : عذاب حریق در دنیاست ، آن آتش که از بهر مؤمنان ساخته بودند

تا مؤمنان را بدان عذاب کنند، بالا گرفت وبا بیرون افتاد و ایشان‌را همه بسوخت که برشفیر آن نشسته بودند: «ولایحیق المکرالسّیّیء الّا باهله. قوله:

«انّ بطش ربّك لشدیدٌ» اشارتست بعدل‌او بادشمنان.

«وهوالغفورالودود» خبرست ازفضل اوبادوستان، بفضل بی‌منّت. دوست را مینوازد، که ارحم الرّاحمین‌است؛ بعدل بی‌علّت دشمن را می‌گدازد، که احکم الحاکمین است. دوست موج‌دریای کرم‌دید، بفضل‌او بیفروخت. دشمن زخم کبریاء قدم دید، بعدل او بسوخت عمر خطاب در بتخانه مقبول و سیّآت او مغفور، که: «وهوالغفور الودود» عبدالله ابی در مسجد مخذول وحسنات او مردود که: «انّ بطش ربّك لشدیدٌ». جرم بایسته درحلم خود پنهان میکند که: «ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم»؛ ونابایسته را در کارخودسر گردان‌میدارد، که: «نسواالله‌فنسیهم» دردنبایست را درمان نیست وحسرت راندگان‌را نهایت نیست:

اذا برم المولی بخدمة عبده تجنّی‌له ذنباً وان لم‌یکن ذنب.

۸۶- سورة الطارق - مكية

النوبة الاولی

قوله تعالی : « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم » بنام خداوندفراخ بخشایش مهربان.

« والسّمآءِ والطّارق(۱)» بآسمان وبآنچه بشب پیدا می آید .

« وَمآ اَدریٰكَ ماٰ الطّارقُ(۲) » چون نیك دانی که آنچه بشب آیدچیست؟

« اَلنّجمُ الثّاقبُ(۳) » ستارهٔ درخشان .

« انْ كُلُّ نفس لمّاعَلَیْهاٰ حافظٌ (٤) »هر کسی وهر تنی آنست که برو گوشوانی است،[یعنی‌نیست هیچ تن وهیچکس مگر که برونگهبانی است] .

« فَلینْظُر الانْساٰنُ مِمَّ خُلقَ(٥) » درنگرا مردم که از چه چیز آفریدند او را.

« خُلقَ مِن ماءٍ دافق(٦) » بیافریدند او را ازآبی افکنده ریخته .

« یَخْرُجُ من بیْن الصُّلْب والتّرآئب(۷)» بیرون میآید از پشت مرد واستخوانهای سینهٔ زن .

« انَّه علیٰ رَجْعه لَقادر(۸) » آفریدگار او برباز برد او [با جوانی و کودکی با آب و باپشت پدر] توانا است .

« یوْمَ تُبْلَی السّرآئر (۹) » آن روز که بررسند وباز نگرند پنهانها .

« فَماٰلَهُ منْ قُوّة وَلاٰ ناٰصر(۱۰) » او را نه نیروئی که بان تاود یا کوشد، و نه یاری که او را یاری دهد .

« وَالسّمآءِ ذاٰت الرَّجْع (۱۱) » بآسمان با باران .

« والاَرْض ذات الصَّدْع (۱۲) » وبزمین با شکاف .

« انّه لَقَولٌ فَصْلٌ (۱۳) » که این قرآن سخنی است درست وراست .

« وَماٰهُوَ بالْهَزْل (۱٤) » نه سست ونه گزاف .

انَّهُمْ یَكیدُوْنَ كَیْداً (۱٥) » ایشان دستانی می‌سازند نهانی ساختنی .

« وَأَكِيدُ كَيْداً (١٦) » ومن کاری‌میسازم نهانی .
« فَمَهِّلِ الْكافِرِينَ » این نا گرویدگان را درنگ ده « أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً (١٧) »
فرو گذار ایشان‌را اندك روزگار.

النوبة الثانية

این‌سوره هفده‌آیتست ، شصت ویك کلمه، دویست وچهل وپنج حرف، جمله به‌**مکه** فروآمد ؛ ودرین‌سوره‌یك‌آیه‌منسوخ‌است : « **فمهّل الكافرين امهلهم رويداً** » نسخت بآية السّيف . و در فضیلت سوره **ابی بن کعب** روایت کند از **مصطفی** (ص) گفت : « هر که این‌سوره برخواند ، حقّ‌جلّ‌جلاله بعدد هرستاره‌ای که درآسمانست او را ده نیکی درديوان بنویسد » . روایت کنند از **عبدالرحمن بن خالد** . وقیل : **عبدالله بن‌عبدالرحمن‌بن یحیی بن کعب** ، کفتا : رسول خدا را (ص) دیدم در قبیلهٔ **ثقیف** درمشرقه ای فروآمده واین سورهٔ « **والسّماءِ والطّارق** » میخواند ، ومن‌هنوز در جاهلیّت بودم دراسلام نیامده ، واین سوره از لفظ رسول(ص) یاد گرفتم. پس در انجمن **ثقیف** بگذشتم و قومی از**قریش** درمیان ایشان بودند ، **عتبه** و **شيبه** پسران **ربیعه** با ایشان ، قوم‌ازمن‌درخواستند تا این سوره برخواندم . هرچه **ثقفیان**‌بودند کفتند : مانری هذا الّاحقّاً، سخنی‌است راست ودرست . **قرشیان** کفتند : نحن اعلم بصاحبنا لوعلمنا انّه حقّ لتبعناه . ما **محمد** را به شناسیم‌وحال وی ازشما بهتردانیم که او مردما است واز قبیلهٔما . اگر ما دانستمانی[1] که‌اوبرحقّست وسخن اوراست، ماخودبر پی‌وی رفتمانی[2] واو را راستگوی داشتیمی . قوله :

« **والسّماءِ والطّارق** » قال **الكلبي** : نزلت فی **ابی طالب** وذلك انّه‌اتی النّبی (ص) فاتحفه بخبز ولبن فبينماهوجالس‌يأكل‌اذا انحطّ نجم فامتلأ ماءً ثمّ ناراً‌ففزع **ابوطالب** . وقال:ایّ شیء هذا ؟ـ فقال رسول‌الله (ص): « هذانجم‌رمی‌به وهوآية من آيات‌الله سبحانه» فعجب **ابوطالب**. فانزل الله عزّوجلّ :

١) دانستمانی : صیغهٔ قدیم است از میدانستیم .
٢) رفتمانی : صیغهٔ قدیم است از میرفتیم .

« **والسّماءِ والطّارق** » هذا قسم « **والطّارق** » **النّجم** لانّ الطّروق يكون باللّيل وطلوع النّجم باللّيل و كلّ ماجاءَ ليلاً فقدطرق ومنه حديث **جابر** نهى النّبىّ (ص) ان يطرق الرّجل اهله . و قال : حتّى تستحدّ المغيبة و تمتشط الشّعثة . و قالت **هند بنت عتبة** :

يوم احد نحن بنات **الطّارق** نمشى علـى النّمـارق .

تعنى انّ ابانانجم فى شرفه وعلوّه . وقال الشّاعر :

يا راقد اللّيل مسروراً باوّله ‌ ‌ ‌ انّ الحوادث قد يطرقن اسحاراً
لاتفرحنّ بليل طاب اوّله ‌ ‌ ‌ فرُبّ آخـر ليلٍ اجّـج النّارا

ثمّ فسّره فقال :

« **النّجم الثّاقب** » اى ـ النّيّر المضيىء . وقال : فى موضع « شهاب ثاقب » يقال اثقب نارك ، اى ـ اضئها . وقيل « **الثّاقب** » العالى الشّديد العلوّ يقال : ثقب الطّائر اى ـ ارتفع ارتفاعاً شديداً كانّه قد ثقب الجوّ الاعلى . قال **ابن عباس** : اراد به **زحل** لانّه العالى فى السّماءِ السّابعة . وقال **ابن زيد** : اراد به **الثّريا** والعرب تسميه النّجم .

« **انّ كلّ نفس** » هذا جواب القسم « **لمّا عليها حافظ** » قرأ **ابو جعفر** و **ابن عامر وعاصم** وحمزة « **لمّا** » بتشديد الميم يعنى: ما **كلّ نفس** الّا « **عليها حافظ** » فيكون « **لمّا** » بمعنى الّا وهى لغة **هذيل** . وقرأ الآخرون بالتّخيف جعلوا ماصلة والمعنى : « **انّ كلّ نفس** » لعليها « **حافظ** » والحافظ هو الله عزّوجلّ « وهو على كلّ شىء حفيظ » يحفظ على عباده اعمالهم والملائكة حفظة يحفظون على بنى **آدم** اعمالهم وارزاقهم و آجالهم وهو قوله : « وانّ عليكم لحافظين » وعن **ابى امامة** قال : قال رسول الله (ص) : وكّل بالمؤمن ستّون ومائة ملكاً يذبون عنه مالم يقدر عليه من ذلك للبصر سبعة املاك يذبون عنه كما يذبّ عن قصعة العسل الذّباب لو وكّل العبد الى نفسه طرفة عين لاختطفته الشّياطين . قوله :

« **فلينظر الانسان** » يعنى : الكافر المنكر قدرة الله على البعث « **ممّ خلق** » اى ـ ممّاذا « **خلق** » يعرفه اصل خلقته ليدلّه بذلك على وحدانيّته ثمّ بيّن فقال :

« **خلق من ماءٍ دافق** » اى ـ مدفوق مصبوب فى الرّحم ، فاعل بمعنى مفعول

كقوله : « فی‌عیشة راضیة »ای ـ مرضیّة والمعنی« خلق‌من » مائین ؛ ماءالرّجل‌وماء المرأة . فوّحد لامتزاجهما .

« **یخرج من بین الصّلب** » الرّجل وترائب المرأة « **والتّرائب** » جمع التّریبة و هی عظام الصّدر والنحر . و قیل : من بین صلب الرّجل و ترائبه . قال **الضحاك** : « **التّرائب** » العینان والیدان والرّجلان . وقیل : هی عصارة القلب و منه یکون‌الولد و سئل **عکرمة** عن « **التّرائب** »فقال هذه و وضع یده علی صدره نظیرالآیة قوله : « من نطفة امشاج » ای ـ اخلاط من نطفة الرّجل و نطفة المرأة و ماء الرّجل ابیض غلیظ وماء المراة اصفر رقیق و هما یجریان من جمیع البدن ؛ فیجتمع ماء الرّجل فی صلبه ؛ ثمّ یجری منه و یجتمع ماء المرأة فی ترائبها ثمّ یجری فی لبّتها . و « **التّرائب** » ثمانیة اضلاع فی الصّدر خلقت منها اربعة یمنة و اربعة یسرة اعلاهما موضع القلادة فشبه الولد فی‌الصّورة بمایعلو منهما واللّحم والدّم‌من ماءِ المرأة والعظم والعصب من ماءِ الرّجل .

« **انّه علی رجعه لقادر** » ای ـ «**انّه علی** » « **رجع** » الانسان بعدالبلی‌الی الحیوة « **لقادر**» . و قیل : « **انّه علی** » « **رجع** » الماءَ الاحلیل والی الصّلب « **لقادر**». وقیل : معناه «**انّه**» «**لقادر** » « **علی**» ان‌ینکّسه بعد شیخوخیّته فیجعله کهلاً ؛ ثمّ شابّاً ، ثمّ طفلاً ، ثمّ رضیعاً ، ثم جنیناً ثمّ مضغة ، ثمّ نطفة . وقال **ابن زید** : «**انّه‌علی**» حبس ذلك الماءِ « **لقادر**» حتّی لایخرج .

« **یوم تبلی السّرائر**» ای ـ اذکر « **یوم تبلی السّرائر**» واحذر «**یوم**» تمتحن الضّمائر فیجازی کلّ انسان علی معتقده من التّکذیب و التّصدیق . وقال **عطاء بن ابی‌رباح** «**السّرائر** » فرائض الاعمال کالصّوم والصّلوة والوضوءِ والاغتسال من‌الجنابةفانّها **سرائر** بین‌الله وبین‌العبد ، فلوشاءالعبد لقال‌صمت‌ولم یصم وصلّیت ولم یصل‌واغتسلت ولم یفعل، فتختبرحتّی یظهرمن اداهاممّن‌ضیّعها . وفی‌الخبرعن**عبدالله بن‌عمرو** قال : قال رسول‌الله (ص) : « ثلاث من حافظ علیهنّ فهو ولّی الله حقّاً ومن اختانهنّ فهوعدوّالله حقّاً : الصّلوه والصّوم والجنابة » . و قال **ابن عمر** : یبدیءالله‌یوم القیامة کلّ‌سرٍّ فیکون زیناً فی‌وجوهٍ وشیناً فی‌وجوهٍ یعنی‌من‌ادّاها کان وجهه مشرقاً

و من ضيّعها كان وجهه اغبر .

« **فماله من قوّة** » اى ـ ما لهذاالانسان المنكرللبعث يومئذ « **من قوّة** » ينتصر لنفسه ويدفع العذاب بهاعنها « **ولاناصر** » يمنعه من عذاب الله و يعصمه من بأسه . ثمّ ذكر قسماً آخر فقال :

«**والسّمآءِذات الرّجع**»اى«**ذات** »المطرسمّى رجعاً لا ّنه يرجع كلّ عام ويتكرّر. وقال **ابن عباس** : هوالسّحاب يرجع بمطر بعد مطر. وقيل : ترجع بنجومها و كواكبها وشمسها وقمرها طالعة عقب مغيبها .

« **والارض ذات الصّدع** » اى « **ذات** »الانصداع والانشقاق بالنّبات والاشجار والانهار وجواب القسم :

«**انّه لقول فصل** » اى ـ انّ **القرآن** كلام حقّ صدق صحيح جدّ يفصل به بين الحقّ والباطل وماهوبالسّفساف واللّعب والباطل . ثمّ اخبر عن مشركى اهل **مكة** فقال :

« **انّهم يكيدون كيداً** » يعنى: فى دار النّدوة حين اجتمعوا على المكر برسول ـ الله (ص) كما قال : «واذيمكربك الّذين كفروا » الآية . «**واكيد كيداً** » اى ـ انتقم منهم فى الدّنيا بالسّيف وفى الآخرة بالنّار، اى ـ اخفى عنهم ما ادّبر فى امرهم . وقيل : **كيد** الله استدراجه ايّاهم من حيث لايعلمون .

« **فمهّل الكافرين** » قال **ابن عباس** : هذا و عيد من الله عزّوجلّ لهم ؛ اى ـ انظرهم و اخّرهم فلا تستعجل هلاكهم . « **امهلهم رويداً** » اى ـ « **امهلهم** » امهالاً قليلاً وما كان بين نزول هذه الآية وبين وقعة **بدر** الّازمان يسير . والتّمهيل والامهال لغتان هذا كقوله : « و مهّلهم قليلاً » ثمّ نسخ الامهال بآية السّيف و **رويداً** تصغير روداً ولايرفع ولايكسر واصل الرّود الحركة الخفيفة يقال : راد يرود روداً ومنه قوله : « وراودته الّتى هوفى بيتها » . وقيل : « **رويداً** » نصب على المصدر و المعنى : اورِدهم « **رويداً** » يقال : ارودت فى الأمر اذا تأنّيت فيه تأويله ارسلهم فى عتوّهم و « **امهلهم** » قليلاً فاخذهم الله يوم **بدر** وقتلوا بالسّيف .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « **بسم‌الله الرّحمن الرّحیم** » انس المحبّین فی الدّنیا کلام الله وفی العقبیٰ سلام‌الله . شادی مؤمنان درین جهان ازسماع نام و کلام اوست ، ودرآن جهان از دیدار وسلام او . مؤمن اوست که بزبان نام اومیگوید وبجان و دل رضاء او میجوید ؛ دست ازاغیارمی‌شوید ونسیم گل وصال‌می‌بوید ، درمیدان عبودیّت‌می‌پوید وبزبان حال این بیت میگوید :

نام تومرا مونس‌ویارست بشب   وزذکرتوام‌هیچ نیاساید لب.

پیرزنی پارسارا گفتند : وقتی که درمناجات باشی‌مارابدعایاددار. گفت : بیزارم ازآن وقت که مرا با دوست رازی بود و جز از دوست مرا ازچیزی یادآید . ای مسلمانان همّت بلند دارید ودرراه طلب کم اززنی مباشید . بنگرید که آن پیر زن درعلوّ همّت خویش کجا رسیده :

بر همّت من زمانه را ناز نماند   بردیدهٔ من سپهر را راز نماند
در پیکر طبل با ز آواز نماند   پروازمکن که‌جای پروازنماند

قوله : « **والسّماءِ والطّارق** » ربّ‌العالمین در قرآن فراوان قسم یاد میکند. بعضی بذات قدیم خویش، چنانك : « قل‌ای ور بی » فورب ّالسّماءِ والارض » ، بعضی بصفات کریم خویش‌چنانك : « والقرآن المجید » « والقرآن ذی الذّکر » ، بعضی بمفعولات ومصنوعات خویش چنانك : « والمرسلات » « والنّازعات » « والعادیات » « والذّاریات » « والسّماءِ ذات البروج» « **والسّماءِ والطّارق**» وامثاله . مؤمن‌موحّد الله را جلّ‌جلاله بی‌سوگند باوردارد ، بهرچه گوید تصدیق وتحقیق آرد ، لکن‌بجلال عزّ خویش‌سوگند یادمیکند تأکیدوتأیید را ، تعریف‌وتشریف را؛ تادوست می‌شنود، بجان می نازد ؛ دشمن می‌شنود ، بدل میگدازد .

« **والسّماءِ والطّارق** » «**انّ کلّ نفس‌لمّا علیها حافظ** » جواب قسم است ؛ سوگند یاد میکند که هیچکس‌نیست که براو گوشوانی‌نیست‌مگر که‌براو گوشوانی ونگهبانی هست ، همانست که جای دیگر گفت : « و انّ علیکم لحافظین » برشما

گوشوانان اند فریشتگان دبیران ، و نویسندگان برشما موکّل کرده‌اند تا گفتارو کردارشما می‌نویسند وآنکه بر **مصطفی** (ص) عرضه میکنند چنانکه در خبراست . قال رسول‌الله (ص) « تعرض علی اعمالکم فما کانت من حسنة حمدت‌الله علیها وما کانت من سیّئةٍ استغفرت الله لکم » . مؤمن موحّد معتقد چون‌میداند که ازحقّ جلّ جلاله بروی گوشوان‌است ونگهبان، باید که‌لباس‌مراقبت درپوشد، و گوش باحوال‌واقوال و اعمال‌خود دارد و ساحت سینهٔ خودازلوث غفلت پاك دارد. « الم یعلم بانّ‌الله یری » بردوام ورد خود سازد ، « انّ علیکم لحافظین » درپیش دیدهٔ خود دارد ، « وما کنّا عن الخلق غافلین » نقش نگین یقین خود گرداند .

آورده اند که در **مکه** زنی بود فاجره وگفت : من **طاوس‌یمانی** را از راه طاعت بر گردانم و درمعصیت کشم . و **طاوس** مردی نکوروی بود وخوش خلق و خوش‌طبع. آن زن بر **طاوس** آمد وباوی سخن‌درگرفت‌برسبیل مزاح . **طاوس** بدانست که مقصود وی چیست . گفت : آری صبر کن تابفلان جایگه آیم. چون‌بدان جایگه رسیدند، **طاوس** گفت : اگر ترا مقصودی است اینجا تواند بود . آن زن گفت : سبحان الله این چه جای آن کار است ؛ انجمن‌گاه خلق ومجمع نظارگیان . **طاوس** گفت : الیس الله یرانافی کلّ مکان ؟ ای زن از دیدار مردم شرم میداری واز دیدار الله که بما مینگرد، خود شرم نداری ؟! «**یستخفون من‌النّاس ولایستخفون من‌الله**» ! آن سخن در زن گرفت ، کمین عنایت بروگشادند توبه کرد و از جملهٔ اولیا گشت .

قوله : « **فلینظر الانسان‌ممّ‌خلق** » تا درنگرد مردم که او را خود از چه چیز آفریده‌اند وازبهرچه‌آفریده اند ؟ خلق الله وجهاً یصلح للسّجدة ، و عیناًتصلح للعبرة وبدناً یصلح‌للخدمةوقلباً یصلح‌للمعرفة ، وسرّاً یصلح‌للمحبّة : «فاذکروانعمةالله‌علیکم» حیث زیّن السنتکم بالشّهادة وقلوبکم‌بالمعرفته والسّعادة . وابدانکم بالخدمةوالعبادة.

«**خلق من ماءٍ دافق**» «**یخرج من بین‌الصّلب والتّرائب**» این مـردم را که آفریدند ازآبی افکنده ریخته آفریدند . آبی که از پشت مرد بیرون میآید و از استخوان سینهٔ زن . اوّل نطفه بود و بقدرت خود علقه گردانید ، پس بمشیّت خود

مضغه ساخت، پس بارادهٔ خود عظام را پدید آورد. بجود خود کسوهٔ لحم در عظام پوشانید. چون خواست که بر مادر و پدرت جلوه کند، درصدف رحم ترا بصورت نیکو بیاراست؛ چنانکه نخّاس کنیزك را بیارایذ، بوقت‌عرض، کذلك یزیّنك فی قبرك بعد ماصیّرك تراباً لیوم العرض علی المرسلین و علی ربّ العالمین. قال الله تعالی: «و عرضوا علی ربّك صفّاً» کوزه که درو آب بود تو آن‌را نگونسار کنی، درو هیچ نماند. ربّ العزّة نطفه رادررحم نهاد ونگونسارنگه داشت، بقدرت خود. فسبحان من رکّب جسدابن آدم ترکیباً احتوی علی جمیع ماخلق فی العالم الاکبر. ربّ العزّة بعضی از مخلوقات برصورت ساجدان آفرید، چون مارو ماهی وحشرات؛ بعضی برصورت راکعان، چون بهائم وسباع، بعضی برصورت قائمان، چون اشجارو نبات، بعضی برصورت قاعدان، چون جبال را سیات؛ این همه برسجود ور کوع وقعود مجبوراند و ایشان را درآن مدحی نه. و آدمی را برصورتی آفرید که دروقدرت سجود ور کوع وقعود وقیام است واو را درآن اختیارواستطاعت داده؛ لاجرم مستوجب مدح وثنا شده که: «التّائبون العابدون الجاهدون» الی آخرالآیة... سبحان من خلق ابن آدم لاظهار القدرة ثمّ رزقه لاظهار الکرم، ثمّ یمیته لاظهار الجبروت، ثمّ یحییه لاظهارالثّواب والعقاب «فتبارك الله احسن الخالقین».

---

۸۷ - سورة الاعلی - مکیة
النوبة الاولی

قوله تعالی: « بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« سَبِّح اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلَی (۱) » بپاکی وبی عیبی بستای خداوند خویش را آن برتر پاکتر.

« الَّذی خَلَقَ فَسَوّٰی (۲) » اوکه بیافرید ودرخور وهموار آفرید.

« وَالَّذی قَدَّرَ » واو که بازانداخت آفریدهٔ خویش رادر آفرینش «فَهَدیٰ(۳)» ودردل داد آنچه خواست وآن راه که خواست برو آراست [کژ یا راست].

« وَالَّذی اَخْرَجَ الْمَرْعیٰ (٤) » واوکه بیرون آورداز زمین چراگاه‌های پرگیاه.

« فَجَعَلَهُ غُثاءً اَحْویٰ (٥)» آخر آن راکاه کرد سیاه.

« سَنُقْرِئُكَ فَلاٰتَنْسیٰ (٦) » آری برتو میخوانیم ونگه میداریم تا فراموش نکنی.

« اِلّاٰ ماشاءَ اللّٰه » مگر آنچه اللّه خواهد [سبکبار کردن تراواُمّت ترا و بدل آسانتر دادن را] « اِنَّه یَعْلَمُ الْجهرَ وَمٰا یَخْفیٰ (۷) که اللّه میداند آنچه آشکار است از کردار وآواز بلند وآنچه نهان ماند.

«وَنُیَسِّرُكَ لِلْیُسْریٰ (۸) » وبرتو آسان می کنیم راه راستی ورستگی.

« فَذَکِّرْ اِنْ نَفَعَت الذِّکْریٰ (۹) پند ده ودریاد ده که سود دارد پند دادن و در یاد دادن.

« سَیَذَّکَّرُ مَنْ یَخْشیٰ(۱۰) » پند گیرد و یادگار پذیرد اوکه خدای شناسد وازو ترسد.

«وَیَتَجَنَّبُهَا الْاَشْقیٰ(۱۱)» و بپرهیزد از پند پذیرفتن آن بدبخت‌تر بدبخت.

«الَّذی یَصْلیٰ النّارَ الْکُبْریٰ(۱۲)» اوکه بآن آتش مهین رسد سوختن را.

«ثُمَّ لاٰیَمُوتُ فیها وَلاٰیَحْییٰ (۱۳)» پس آنکه نمیرد که رهد و نه چنان زید که خواهد.

«قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّٰی (۱۴)» پاك شد و هنری وپیروز آمد او که چیزی داد از بهر الله ازمال خویش .

« وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّٰی (۱۵) » ونام خداوند خویش برد بپاکی ویگانگی و باآن نماز کند .

« بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیٰوةَ الدُّنیا (۱۶) » نه چنین میکنید که این جهان بر آن جهان برمی گزینید .

«وَالْاٰخِرَةُ خَیْرٌ وَ اَبْقٰی (۱۷)» وآن جهان به است که آن جهان بماند .

«اِنَّ هٰذا لَفِی الصُّحُفِ الْاُولٰی (۱۸)» این سخنان واین پیغام درصحیفه های پیش است .

« صُحُفِ اِبْرٰهیمَ وَ مُوسٰی (۱۹) » در صحیفه هـای **ابراهیم** و **موسی** علیهماالسلام .

النوبة الثانية

این سوره بقول بعضی مفسّران مکّی‌است و بقول بعضی مدنی ، نوزده آیتست هفتادو دو کلمه ، دویست وهفتاد حرف ، ودرین سوره ازمنسوخات هیچ‌چیز نیست. ودر خبر **ابی بن کعب** است از **مصطفی** (ص) که: هر که این‌سوره برخواند الله‌تعالی بعدد هرحرفی که برابر **ابراهیم** و **موسی** و **عیسی** علیهم‌السلام فروفرستاداورا ده‌نیکی در دیوان اعمال بنویسند . ودر آثار سلف است که : هر که **سورة‌الاعلی** برخواند چنانست که پنج‌یکی از **قرآن** خواند. ورسول خدا(ص) خواندن این سوره دوست داشتی . وهر که که بخواندن این سوره آغاز کردی گفتی : «سبحان ربّی **الاعلی**» و بزرگان‌صحابه‌چون **علی** (ع) وزبیر و**عبدالله عباس** و**عبدالله زبیر** و**عبدالله‌عمرو** و **ابوموسی اشعری** رضی‌الله عنهم چون درنماز این‌سوره خواندندی ، بگفتندی: «سبحان ربّی **الاعلی**» **ضحاك** گفت : من‌قرأها فلیقرأها کذلك ؛ هر که این سوره خواندتاآن کلمات‌بگوید، چنانکه‌ایشان گفتند. وتأویل «**سبّح اسم ربّك‌الاعلی**» این‌نهادند که قل: «سبحان ربّی **الاعلی**» . معنی آنست که‌بگو ای **محمد** : «سبحان

ربی **الاعلی** »واوّل کسی که«سبحان ربی **الاعلی** »گفت **میکائیل** بود. **مصطفی** (ص) **جبرئیل** را بپرسید که:« گویندۀ این کلمات را در نماز یا درغیر نماز ثواب چیست»؟ فقال یا **محمد** ! ما من مؤمن ولامؤمنة یقولها فی سجوده اوفی غیر سجوده الّا کانت له فی میزانه اثقل من العرش والکرسیّ و جبال الدّنیا ویقول الله صدق عبدی اناعلی فوق کلّ شیء ولیس فوقی شیء ، اشهدوا ملائکتی انّی قدغفرت لعبدی وادخلته جنّتی فاذامات زاره **میکائیل** کلّ یوم . فاذاکان یوم القیامة حمله علی جناحه فیوقفه بین یدی الله عزّوجلّ ! فیقول: یارب شفّعنی فیه ، فیقول قدشفّعتك فیه اذهب به الی الجنّة وقال **عقبة بن عامر** : لمّا نزلت«فسبّح باسم ربّك العظیم» ، قال رسول الله(ص): اجعلوها فی رکوعکم، فلمّا نزل **«سبّح اسم ربّك الاعلی»** قال صلی الله علیه وسلّم : اجعلوها فی سجودکم . قوله :

«سبّح اسم ربّك الاعلی» یعنی: قل« سبحان ربی **الاعلی** ». والی هذا التّأویل ذهب جماعة من الصّحابة والتّابعین . و قال قوم : معناه : نزّه **«ربّك الاعلی»** عمّا یقول فیه الملحدون ویصفه به المبطلون وجعلوا الاسم زائدة فی الآیة دخلت لتحسین الکلام کقوله : «واصلحوا ذات بینکم» ویحتجّ بهذا من یجعل الاسم والمسمّی واحداً لانّ احداً لایقول سبحان اسم الله سبحان اسم ربّنا. انّما یقول سبحان الله سبحان ربّنا . فکان معنی « **سبّح اسم ربّك**» : « سبّح ربّك» . وقیل : الاسم صفته ومعناه نزّه وصفه عمّا لایلیق به . وقیل: نزّه اسمه عن ان تسمّی به غیره فلایسمّی احد الله غیره تعالی ذکره وجلّت عظمته . وقال: **ابن عباس** : معناه : صلّ بامر **«ربّك اعلی»** ای ـ علا کلّ شیء قدرةً و سلطاناً والالف للمبالغة لاللمقابلة .

«الّذی خلق فسوّی» ای ـ خلق کلّ ذی روح **«فسوّی»** خلقته وخصّ کلّ واحدٍ بتألیف و نظم علی ماأراده ؛ و قیل : سوّی الیدین و الرّجلین والعینین . و قیل : سوّی ای ـ عدّل قامته . وقیل: خلقه مستویاً متقناً محکماً لیدلّ علی علم فاعله وارادبه .

« **والّذی قدّر فهدی** » قرأ **الکسائی** بتخفیف الدّال «**قدر**» و شدّدها الآخرون وهما بمعنی واحد ؛ والمعنی: «**قدّر**» الارزاق «**فهدی**» لاکتساب الارزاق

والمعاش. وقيل : «قدّر» الخلق ازواجاً ذكراً وانثى ثمّ هديهم لوجه التّوالد والتّناسل وعلّمهم كيف يأتيها و كيف تأتيه . وقيل : هديه الى اجتناب المضارّ وابتغاء المنافع . وقيل : «هدى» الانسان لمصالحه والبهائم لمراتعها. وقيل : «هديه السّبيل امّا شاكراً وامّا كفوراً» وقيل: «قدّر» السّعادة والشّقاوة عليهم. ثمّ يسّر لكلّ واحدٍ من الطّائفتين سلوك ما « قدّر » عليه . وقيل : « قدّر » الذّنوب على عباده ثمّ هديهم الى التّوبة . وقيل : « قدّر » في الرّحم تسعة اشهرٍ اقلّ او اكثر «فهدى» للخروج من الرّحم ؛ وقيل : جعل الهداية في قلب الطّفل حتّى طلب ثدى امّه وميّزه من غيره .

«والّذى اخرج المرعى» اى - انبت ماترعاه الدّوابّ من بين اخضر واصفر و احمر وابيض .

« فجعله» بعد الخضرة «غثآءً » هشيماً بالياً كالغثاء الّذى تراه فوق السّيل «احوى» اى - اسودّ بعد الخضرة و ذلك انّ الكلاء اذاجفّ ويبس اسودّ . و قال الزّجاج : فيه تقديم وتأخير وتقديره « اخرج المرعى » «احوى» «فجعله غثآءً» ويكون «احوى» فى موضع نصب على الحال يريد «والّذى» انبت الزّرع والنّبات من الارض اخضر يضرب الى الحوّة وهى السّواد اى - من شدّة خضرته يعنى : كه از سيرابى سياه بام بود وازسبزى باسياهى ميگرايد . همچنانكه گفت : «مدهامتان » ثمّ «جعله غثآءً» اى - جفّفه حتّى صيّره هشيماً جافاً كالغثآء الّذى تراه فوق الماء .

«سنقرئك فلاتنسى » اى - سنجمع حفظ القرآن فى قلبك و قرآءته فى لسانك حتّى «لاتنسى» كقوله :«انّ علينا جمعه وقرانه». قيل: كان النّبى(ص) يتلقّف القرآن من جبرئيل بسرعةٍ فكان اذا قرأ آية كان ان يسبقه بالتّلقّف مخافةَ ان ينسى فانزل الله سبحانه«سنقرئك فلا تنسى ».فلم ينس بعدها شيئاً من القرآن البتّة ماعاش وفى هذا اعجاز عظيم . و قوله :

« الّاماشاء الله » اى - ممّا لم يقع به التّكليف فى التّبليغ ولايجب عليه اداؤه فينسيه الله سبحانه اذا شاء . وقال الحسن و قتادة : « الاماشاء الله » ان ينسيه برفع حكمه و تلاوته كما قال تعالى : « مانسخ من آية اوننسها » والانساء نوع من النّسخ ونسخ الله عزّوجلّ من كتابه ثلاثة الوان ، منهاما انسى رسوله و وضع عنه حكمه و

منها ما انساه واثبت حكمه كالرّجم ولآ يتان تشملان معاًهذين اللّونين واللّون الثّالث ما اثبت ظاهره ووضع عنه حكمه. وقيل: « **سنقرئك فلاتنسىٰ** » اى ـ نعلّمك ونحفظ عليك ماتقرأه فلاتترك العمل بما امرت به.

« **الّاماشآءَ اللّه** » ان لاتعمل به بالنّسخ. حكى انّ **ابن كيسان النّحوى** حضر مجلس **الجنيد** يوماً فقال: يا **باالقاسم** ماتقول فى قوله عزّ وجلّ: «**سنقرئك فلاتنسىٰ** »؟ فاجابه مسرعاً كانّه تقدّم السّؤال قبل ذلك باوقات لاتنسى العمل به فاعجب **ابن كيسان** ذلك اعجاباً شديداً. وقال: لايفضض اللّه فاك مثلك تصدّر قوله: « **انّه يعلم الجهر و مايخفىٰ** » من القول والفعل. قيل: يعنى اعلان الصّدقة واخفاها.

«**ونيسّرك لليسرىٰ**» اى ـ للخلّة اليسرىٰ. واليسرىٰ الفعلىٰ من اليسر و هو سهولة عمل الخير،اى ـ نسهّل لك العمل الّذى يوصلك الى الجنّة. و قيل: معناه نوفّقك للشّريعة اليسرى وهى الحنيفيّة السّمحة السّهلة. وقيل. هومتّصل بالكلام الاوّل معناه: «**انّه يعلم الجهر** »اى ـ ماتقرأه على **جبرئيل** اذافرغ من التّلاوة «**ومايخفى**» ماتقرأه فى نفسك مخافة النّسيان ثمّ وعده فقال:

« **و نيسّرك لليسرىٰ** » اى ـ نهوّن عليك الوحى حتّى تحفظه وتعلمه.

« **فذكّر**»اى ـ عظ بالقرآن وباللّه رغبةً ورهبةً « **ان نفعت الذّكرىٰ** » تجىء فى العربيّة « **انّ** » مثبتة لالشرط فيكون بدل قد كقوله عزّوجلّ: «وذكّرفانّ الذّكرىٰ تنفع المؤمنين و معنى هذا انّه قد علم (ص) انّ « **الذّكرى** » تنفع لامحالةَ امّافى ترك الكفر او ترك المعصية او فى الاستكثار من الطّاعة و هوحثّ على ذلك و تنبيه على انّه ينفع.

« **سيذّكّر من يخشىٰ** » اى سيتّعظ بالقرآن من يخشى اللّه سبحانه ويخشى عقوبته قيل: نزلت فى **عثمان بن عفّان**. وقيل: قوله: « **ان نفعت الذّكرى** » « **ان** »شرط وجوابه قوله: « **سيذّكّر** »الا انّه ارتفع لاجل السّين الّتى فيه وهى تنوب مناب الفاء ومعناه: « **ان** » تنفع « **الذّكرى** » يذّكّر من يخشىٰ.

« **ويتجنّبها الاشقىٰ** » اى ويتجنّب« **الذّكرىٰ** »« **الاشقىٰ** »الكافر.

« **الّذى يصلى النّارالكبرىٰ** » يعنى: نارجهنّم والصّغرىٰ نارالدّنيا. وفى الخبر

عن **ابی هریرة** عن النّبی (ص) قال : انّ نارکم هذه جزءٌ من سبعین جزءً من نار جهنّم غسلت بماءِ البحر مرّتین ولولا ذلك لما خلقت فیها منفعة . وقیل : «**النّار الکبری**» الطّبقه السّفلی من جهنّم .

«**ثمّ لایموت فیها ولایحیی**» موتاً بصفة وحیوة بصفة ای ـ لایموت موتاً مریحاً ولایحیی حیوة ملذّة . نزلت هذه الآیة فی **عتبة بن الولید وابی جهل** .

«**قد افلح من تزکّی**» ای ـ صادف البقاء ونال الفوز والنّجاة من قال لا آله الّا الله وتطهّر من الشّرك هذا قول **عطاء و عکرمة و ابن عباس** . وقیل : من صار زاکیاً بان عمل صالحاً . و قال **قتادة** : ترید به الزّکوة المفروضة و قیل : «**تزکّی**» ای ـ اسلم وصدّق .

«**وذکر اسم ربّه**» یعنی الشّهادة «**فصلّی**» یعنی : «وصلّی» مع الشّهادة و هذه الکلمات تجمع ارکان الایمان التّزکّی: التّصدیق، والذّکر: الشّهادة، والصّلوة: العمل. وقیل : نزلت فی زکوة الفطر وصلوة العید والتّکبیر فیه ویروی هذا عن **عمرو بن عوف المزنی** عن رسول الله (ص) وعن **ابی العالیة و عمر بن عبدالعزیز** وغیرهم. وفی هذا التّفسیر نظر واضطراب لانّ هذه السّورة فی قول اکثر العلماءِ مکیّة ولم یکن بمکّة صوم و لازکوة فطر ولاعید الّا ان تکون السّورة مدنیّة وهو فی قول بعضهم . وقال بعض الفقهاءِ من المتأخّرین : یجوز ان یکون النّزول سابقاً علی الحکم کما قال : «وانت حلّ بهذا البلد» فالسّورة مکیّة وظهر اثر الحلّ یوم الفتح حتّی قال (ص) : «احلّت لی ساعة من نهار و کذلك نزل بمکّة سیهزم الجمع و یولّون الدّبر . قال **عمر بن الخطاب** : کنت لاادری ایّ الجمع یهزم، فلمّا کان یوم بدر رأیت النّبی (ص) یقول : «سیهزم الجمع ویولّون الدّبر». وعن **جابر بن عبدالله** قال: قال رسول الله (ص): «**قد افلح من تزکّی**» قال: «من شهد ان لا آله الّا الله وخلع الانداد وشهد انّی رسول الله» .

«**وذکر اسم ربّه فصلّی**» قال : هی الصّلوات الخمس و المحافظة علیها حین ینادی بها والاهتمام بمواقیتها . قال النّبی (ص) : «علم الایمان الصّلوة فمن فرّغ لها قلبه وحافظ علیها بحد ودها فهو مؤمن» . وقیل: الصّلوة هاهنا الدّعاء . قوله :

«**بل تؤثرون الحیوة الدّنیا**» قرأ **ابو عمرو ویعقوب** بالیاءِ والضّمیر للاشقین .

وقرأ الآخرون بالتّاءِ یخاطِب بها کفّار **قریش** ایضاً و تقدیره : قل لهم « **بل تؤثرون الحیوٰة الدّنیا** » علی الآخرة . و قیل الخطاب للمؤمنین ای ـ « **بل تؤ ثرون** » الاستکثار من الدّنیا علی الاستکثار من الآخرة .

« **والاٰخرة خیرٌ** » للمؤمنین «**وابقیٰ**» للجزاءِ والثّواب . قال **عرفجة الاشجعی** کنّاعند **ابن‌مسعود** وقرأ هذه الآیة فقال لنا : اتدرون لم آثرنا « **الحیوٰة الدّنیا**» علی الآخرة ؟ـ قلنا: لاـ . قال : لانّ الدّنیا احضرت وعجّل لنا طعامهاوشرابهاو نسائها ولذّتهاوبهجتها، وانّ الآخرة نعتت لنا و زویت عنّا فاخذنا العاجل وترکنا الآجل .

والاٰخرة خیرٌ وابقیٰ » تجیء فی کلام العرب افعل بمعنی الفاعل کثیراًوهذا من جملته ، وقال **قتادة** « **والاٰخرة خیرٌ** » فی الخیر «**ابقیٰ**» فی البقاءِ

« **انّ هذا** » یعنی: ماذکر من قوله : « **قدافلح من تزکّی** » اربع آیات « **لفی الصّحف الاولیٰ** »ای- فی‌الکتب الاولیٰ الّتی انزلت قبل **القرآن** ذکرفیها فلاح المتزکّی و المصلّی و ایثار الخلق الدّنیا وانّ « **الاٰخرة خیروابقیٰ** » . ثمّ بیّن الصّحف . فقال :

« **صحف ابرٰهیم و موسیٰ** » وقیل : السّورة کلّها فی الصّحف الاولیٰ . وقیل جمیع **القرآن** فی الصّحف الاولیٰ ، وقیل : انّ فی « **صحف ابرٰهیم**» ینبغی للعاقل ان یکون حافظاً للسانه، عارفاً بزمانه ، مقبلاً علی‌شأنه و فی حدیث **ابی‌ذر** (رض) قال قلت : یارسول الله کم انزل الله من کتاب ؟ ـ قال : مائةً واربعة کتب، منها علی **آدم** عشرصحف و علی **شیث** خمسین صحیفة و علی **اخنوخ** وهو **ادریس** ثلاثین صحیفة وهواوّل من‌خطّ بالقلم وعلی‌**ابراهیم** عشرصحائف، و **التوریة** و **الانجیل** و **الزبور** و **الفرقان** . وعن **عائشة** قالت:کان‌رسول‌الله (ص) یقرأفی‌الرّکعتین‌اللّتین یوتربعدهما بسبّح « **اسم ربّك الاعلیٰ** » « قل یاایّها الکافرون » و فی الوتر « بقل هوالله احد » و « قل اعوذ بربّ الفلق » و«قل اعوذ بربّ النّاس » .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « **بسم‌الله الرّحمن الرّحیم** » اسم یخبر عن جلال ازلی و جمال

سرمدی؛ جلال لیس له زوال ، جمال لیس له انتقال ؛ جلال هو استحقاقه لجبروته، جمال هو استحقاقه لملکوته ؛ جلال من کاشفه به فاو صافه فناء فی فناءٍ ، جمال من لاطفه به ، فاحواله بقاء فی بقاءٍ . بنام او که درازل پیش‌ازوجود کائنات ومحدثات خود او بود جلّ جلاله ، تنها بی قلّت ، دانا بی علّت ، توانا بی حیلت ، باقی ببقاءِ خویش ، متعالی بصفات خویش ، متکبّر بکبریاءِ خویش ، قدّوس بصمدیّت خویش ؛ موجود بذات احدی ، موصوف بصفات سرمدی ، پاك از عیب ، دور ازوهم ، بیرون از قیاس ، یگانه و یکتا در نام و در نشان ، آفریدگار جهان و جهانیان . خلق را بیافرید چنانك خود خواست ، تا هستی وی بدانند ، خداوندی وی بشناسند ؛ ازصنع وی برکمال علم و قدرت وی دلیل گیرند ، اینست که ربّ العالمین گفت : « وما خلقت الجنّ والانس الّالیعبدون »معناه: الّا لآ مرهم‌ان یعبدونی. جنّ وانس را نیافریدم مگر آن را تا بفرمایم که مرا پرستند ، پاکی‌وبی عیبی من‌بدانند، سبّوحی و قدّوسی مرا بشناسند . همانست که **مصطفی** (ص) بر خصوص فرمود که : « **سبّح‌اسم ربّك الاعلی**[١] »ای ــ «**سبّح ربّك** » بمعرفة اسمائه واسبح بسرّك فی بحارعلائه واستخرج‌من‌جواهرعلوّه وسنائه ما ترصّع به‌عقدمدحه وثنائه. **ابن‌عباس** گفت : **مصطفی** را (ص) وامّت وی‌را دراوّل‌سوره بنماز وذکرفرمود. ای ــ صلّ‌بامر « **ربّك**» . ودرآخرسوره ایشان رادراداءِ نماز وذکر بستود که :« **قد افلح من‌تزکّی**[١]» «**وذکراسم ربّه فصلّی**[١]»بپیروزی‌ونجات‌ونجاح‌پیوست‌بنده‌ای که‌سه‌چیز بجای آورد، وآن‌سه چیزارکان‌ایمان‌است . « **تزکّی**[١]» تصدیق است‌ازمیان جان ، «**وذکراسم ربّه**» شهادتست برزبان ، « **فصلّی** »عمل است بارکان و از اعمال نماز بذکر مخصوص کرد ، زیرا که نماز معظم اعمال‌است وبهینهٔ احوال‌است ، میدان خدمتکاران است وبوستان وفاداران‌است‌وقربان پرهیزکاراست. **مصطفی** (ص)گفت: « الصّلوة قربان کلّ تقیّ » خطیب‌قربتست وشفیع‌زلّت، وکیل‌حضرت‌است ومتقاضی‌رحمت. گناهان را مکفّر کند ، سینه را منوّر کند ، بنده را بعطرطاعت معطّر کند ، دل وی‌ازفحشا ومنکر مطهّر کند . « انّ الصّلوة تنهی عن الفحشاءِ والمنکر » لکن این آن وقت بود که بشرائط وشرایع آن قیام کند ، فرایض وسنن وآداب آن بروفق‌فرمان‌تمام

کند، تن را بآب طهارت از نجاسات پاك کند، دل را بآب صیانت از جنابت نفس خالی کند، بتن بمقام خدمت آید، بدل درمیدان همّت آید. بخاطر درحضرت حاضر بود، بحرمت باشد. ازین جانب بدان جانب ننگرد، عاجزوار دست بتکبیر بر آرد، چنانك اسیران دست وابند دهند، دست برهم نهد. چون محتاجان در نیاز باز کند. سنّت چنانست که: بدست راست دست چپ گیرد، واین دست گرفتن نشان عهدست وبیان عقدست ونشان مبایعت با حقّ است که میگوید جلّ جلاله: «انّما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم» بنده می گوید: خداوندا من این دست راست خود نائب دین ساختم، و ودست چپ نائب خود ساختم، وبا دین عقد بستم وبا توعهد کردم که روی ازحضرت نگردانم و از توبرنگردم. واین عهد درحقیقت بیان آن عقد ازلی است که ربّ العزّة میگوید: «انّ الله اشتریٰ من المؤمنین انفسهم» وعهد آنست که میگوید: «الست بربّکم قالوا بلی» روی عن رسول الله (ص) عن الله عزّ وجلّ قال جلّ جلاله: «انّ لی مع المصلّین ثلاث شرائط: احدیها تنزل الرّحمة من عنان السّماءِ الی مفرق رأسه مادام فی صلوته، والثّانیّة حفّته الملائکة باجنحتها، والثّالثة اناجی معه کلّما قال: یا ربّ ـ اقول: لبّیك». ثمّ قال النّبیّ (ص): «لوعلم المصلّی من یناجی ماالتفت». قوله:

«**بل تؤثرون الحیٰوة الدّنیا**» خطاب با مؤمنان است و سخن بر مخرج شکایت بیرون داده که شما از طاعت و عبادت ماروی گردانیده‌اید و این جهان فانی بر جهان باقی گزیده‌اید. نمی‌دانید که آفتاب بقاء این دنیا سریع الغروب است، زندان لشکر ایمان است، غدّار وفانماست، کیّال هوس پیماست، غول مردم هماناست، مردریگی مردار زهری عسل طعم، دیوی فریبنده؛ مردان را بدو ادب کنند، مدّعیان را بدو آزمایش کنند. **مصطفی** (ص) اوّل قلم فتوی در وی این راند که: «حلالها حساب وحرامها عذاب». اگر حلالست بی حساب وعتاب نیست، و اگر حرام است جز عذاب وعقاب نیست. آنکه برو لعنت کرد که: «الدّنیا ملعونة ملعون مافیها سویٰ ذکر الله».

نیکو گفت آن جوانمرد که در ذمّ دنیا گفته:

اگر دینت همی باید، زدنیادار می بگسل
ورت دنیا همی باید، بده دین و ببر دنیا

ور از دوزخ همی ترسی ، بمالی بس مشوغرّه

که‌اینجا صورتش مالست و آنجاشکلش اژدرها

چه مانی بهرمرداری چوزاغان اندرین پستی؟

قفص‌بشکن چوطاووسان، یکی برپربراین‌بالا.

اینست اشارت «والآخرة خیرٌوابقیٰ» ، سرای آخرت قرارگاه مؤمنانست وجای ناز دوستانست. قال‌الله تعالی: «یاقوم انّماهذه الحیوٰة الدّنیا متاع و انّ الآخرة هی دارالقرار» .



٨٨ - سورة الغاشية - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم» بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.

«هَلْ اَتٰيكَ حَديثُ الْغٰاشِيَةِ (١)» رسيد بتوسخن آن روز كه درآيد بر هرچيز وبرهر كس؟.

«وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خٰاشِعَةٌ (٢)» رويهاست آن روز فروشكسته ازخوارى.

«عٰامِلَةٌ نٰاصِبَةٌ (٣)» درين جهان كار كنندگان و رنجوران.

«تَصْلىٰ نٰاراً حٰامِيَةً (٤)» ودرآن جهان بآتش سوزان رسان.

«تُسْقىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ (٥)» مى‌آشامانند ايشان‌را ازچشمه‌هاى بغايت گرمى رسيدهٔ جوشان.

«لَيْسَ لَهُمْ طَعٰامٌ» نيست ايشان را هيچ خورش «اِلّاٰ مِنْ ضَريعٍ (٦)» مگر از خار درشت تلخ.

«لاٰيُسْمِنُ وَلاٰيُغْنى مِنْ جُوعٍ (٧)» كه نه فربه كند و نه از گرسنگى سود دارد.

«وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نٰاعِمَةٌ (٨)» رويهاست آنروز بناز.

«لِسَعْيِهٰا رٰاضِيَةٌ (٩)» كردار خويش را پسندكار.

«فى جَنَّةٍ عٰالِيَةٍ (١٠)» در بهشتى بربالاى.

«لاٰتَسْمَعُ فيهٰا لاٰغِيَةً (١١)» در بهشت هيچ سخن نابكار وناخوش نشنوند.

«فيهٰا عَيْنٌ جٰارِيَةٌ (١٢)» درآن بهشت چشمه هاى روان.

«فيهٰا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (١٣)» درآن تختها است بلند برداشته.

«وَاَكْوٰابٌ مَوْضُوعَةٌ (١٤)» وپيرايه‌هاى شراب نهاده.

«وَنَمٰارِقُ مَصْفُوفَةٌ (١٥)» وبالشها نهاده بر رسته.

« وَزَرابِيُّ مَبْثُوثَةٌ (۱۶) وطنفسه[1] های پراکنده گسترانیده .
« اَفَلا یَنْظُرُونَ اِلَی الْاِبِلِ » درنمینگرند درشتر « کَیْفَ خُلِقَتْ (۱۷) » که چون آفریدند آن را ؟
«وَاِلَی السَّماءِ کَیْفَ رُفِعَتْ(۱۸) ودر آسمان که چون بر آوردند آن‌را ؟
«وَاِلَی الْجِبالِ کَیْفَ نُصِبَتْ (۱۹) » ودر کوهها که چون بر کشیدندآن‌را ؟
«وَاِلَی الْاَرْضِ کَیْفَ سُطِحَتْ(۲۰) » ودر زمین که چون گسترانیدندآن را ؟
« فَذَکِّرْ » یاد کن‌وپند ده « اِنَّما اَنْتَ مُذَکِّرٌ(۲۱) » که تو در یاد دهی پند ده.
«لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِرٍ (۲۲)» توبردشمنان بر گماشته ای، دسترس‌دار نیستی .
« اِلّا مَنْ تَوَلّی وَ کَفَرَ(۲۳) » لکن هر که بر گردد وبنگرود .
«فَیُعَذِّبُهُ اللّهُ الْعَذابَ الْاَکْبَرَ(۲۴) » عذاب کند الله او را بعذاب مهین .
« اِنَّ اِلَیْنا اِیابَهُمْ (۲۵) » با ماست باز گشت ایشان .
« ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنا حِسابَهُمْ (۲۶) » پس آنکه برما است شمار وپاداش ایشان.

النوبة الثانية

این‌سوره بیست‌وشش آیتست، هفتادودو کلمه، سیصدوسی‌حرف. جمله به**مکه** فروآمد، آنرامکّی گویند. ودرین‌سوره یك آیت منسوخ‌است:«**لست علیهم بمصیطر**» منسوخ است بآیهٔ سیف . **ابی کعب** روایت کند از **مصطفی** (ص) که گفت: «هر که این سوره برخواند الله تعالی درقیامت شمار اوآسان کند» .

« **هل اتیك** » ای ـ قد « **اتیك** » . وقیل : معناه : لم یکن اتاك کقوله : « ما کنت تعلمها انت ولا قومك » ای ـ لم یکن هذا من علمك ولامن علم قومك حتّی اعلمتکم استفهام و معناه هاهنا تعظیم المستفهم عنه، ای ـ تنبّه للغاشیة و « **الغاشیة** » القیامة، لانّهاتغشی کلّ شیء وترکبه کاللّیل اذایغشی کلّ‌شیء. وقیل: لانّها تغشی القلوب بشدائد ها و اهوالها . وقیل :« **الغاشیة** » النّار تغشی وجوه

---

۱) ـ طنفسة : نوعی از بساط .

الكفّاربالعذاب لقوله : « تغشى وجوههم النّار » قال اهل التّفسير استفهم نبيّه (ص) وقد علم انه لم يأته حديث القيامة على هذا التّفصيل واراد بهان يخبره بذلك على هذا الوجه المذكور فقال :

«**وجوهٌ يومئذ خاشعةٌ**» ذليلة متواضعة والخشوع التّذلّل والاتّضاع يعنى: « **وجوه** » الكفّار فهم « **يومئذ** » خاشعون من الذّل . هذا كقوله : « وتريهم يعرضون عليها خاشعين من الذّل »

«**عاملةٌ ناصبةٌ** » قال **ابن عباس** : يعنى : الّذين عملوا ونصبوا فى الدّنيا على غير دين الاسلام من عبدة الاوثان و كفّار اهل الكتاب مثل الرّهبان و اصحاب الصّوامع الّذين ضلّ سعيهم فى الحيوة الدّنيا لايقبل الله منهم اجتهاداً فى ضلالة يدخلون النّار يوم القيامة . وقال **عكرمة والسدى** : « **عاملة** » فى الدّنيا بالمعاصى « **ناصبة** » فى النّار فى الآخرة . وقيل «**عاملة** » فى النّار « **ناصبة**» فيها . قال **الحسن** : لم تعمل لله فى الدّنيا فاعملها و انصبها فى النّار بمعالجة السّلاسل و الا غلال . وقال **ابن مسعود**: تخوض فى النّار كما تخوض فى الوحل . وقال **الكلبى** : يجرّون على وجوههم فى النّار. وقال **الضحاك** : يكلّفون ارتقاء جبل من حديد فى النّار. والكلام خرج على الوجوه والمراد منها اصحابها .

« **تصلى ناراً حاميةً** » قرأ **ابوعمرو** و **يعقوب** و **ابو بكر** «**تصلى**» بضمّ التّاء اعتباراً بقوله : « **تسقى من عين آنية** » وقرأ الآخرون بفتح التّاء من صلى يصلى و « **تصلى** » من اصلاه الله « **ناراً حاميةً** » اى ـ متناهية فى الحرارة .

« **تسقى من عين آنية** » بلغت اناها فى نضجها وادراكها لووقعت منها قطرة على جبال الدّنيا لذابت ، هذا شرابهم ثمّ ذكر طعامهم فقال :

« **ليس لهم طعام الّا من ضريع** » قال **مجاهد** و **عكرمة** و **قتادة** . هو نبت ذو شوك لاطئ بالارض، يقال لرطبها : الشّبرق فاذا يبس سمّى ضريعاً وهو اخبث طعام وابشعه . قال **الكلبى** : لاتقربه دابّة اذا يبس . وفى الحديث عن **ابن عباس** « يرفعه الضّريع شيء فى النّار شبه الشّوك امرّ من الصّبر وانتن من الجيفة واشدّ حرّاً من النّار. قال المفسّرون :

فلمّا نزلت هذه‌الآية ، قال المشركون : انّ الضّريع لتسمن عليه ابلنا و كذبوا فى ذلك فانّ‌الابل انّما ترعاه مادام رطباً ويسمّى شبرقاً فاذايبس كان ضريعاً لاياً كله‌شىء فانزل‌الله عزّوجلّ :

«لا يسمن ولايغنى من‌جوع» قيل‌فى‌التّفسير: يلقى‌عليهم‌الجوع فاذااستغاثوا اطعموا الضّريع والزّقوم فيغصّون به فيتذكّرون . انّهم اذا غصّوا فى‌الدّنيا بطعامهم سوّغوه بالماء فيسقون **«من عين‌آنية»** بعد استغاثة طويلة . فاذا ادنوا من وجوههم تناثرت لحوم وجوههم فى الشّراب فاذا شربوه قطع امعائهم . ثمّ وصف اهل الجنّة فقال :

« وجوهٌ يومئذ ناعمةٌ» متنعّمة ذات نضارة و نعمة .

«لسعيها راضيةٌ» اى ـ رضيت عملها فى‌الدّنيا حين رأت ثوابه فى الآخرة . وقيل : فيه تقديمٌ وتأخير،والتّقدير **«راضيةٌ»** لسعيها واللّام زيادة كما تقول : ضارب لزيد،وانت تريد ضارب زيداً . و قيل : بثواب عملهافى‌الجنّة **« راضية »** . قيل : هم اهل‌السّنّة .

«فى‌جنّة عالية» اى ـ مرتفعة من وجهين : علوّالشّرف و الجاه وعلوّالمكان والارتفاع : و قيل : الجنّة **«عاليةً»** لانّها فى‌السّماء درجاتها من فوق وجهنّم هاوية لانّها فى‌الارض دركاتها من تحت .

«لاتسمع فيهالاغيةٌ» قرأ **ابن كثير** و **ابوعمرو** و **يعقوب** برواية **رويس** : لايسمع بالياى وضمّها **«لاغيةٌ»** بالرّفع و قرأ **نافع** : بالتّاء وضمّها **«لاغيةٌ»** بالرّفع وقرأ **ابن‌عامر** والكوفيّون و **يعقوب** برواية **روح** و**ابن‌حسّان** **«لاتسمع»** بفتح‌التّاء **«لاغيةً»** بالنّصب على‌الخطاب للنّبى (ص) اى ـ **«لاتسمع فيها»** كلمة ذات‌لغووقيل : لايسمع بعضهم بعضاً كلمة هجروشتم كما يسمع اهل الشراب فى‌الدّنيا .

«فيها عين جاريةٌ»اراد عيوناً ، لانّ‌العين اسم جنس‌ومعناه : انّها تجرى على مايريدونه‌تجرى فى اىّ موضع ارادوا جريها فيه و يجوزان تكون **«جارية»** اى ـ دائمة ابداً لاتنقطع . و يجوز ان تكون العين من الماء او من الخمر او من العسل

اومن اللّبن .

«**فيها سررٌ**» جمع السّرير الواحها من ذهب مكلّلة بالزّبرجد والدّرّ والياقوت .

«**مرفوعةٌ**» اى ــ رفيعة عاليةٌ طولها مائة فرسخ . وقيل : مرتفعة مالم يجيء اهلها فاذا اراد ان يجلس عليها تواضعت له حتّى يجلس عليها ثمّ يرتفع الى موضعها .

«**واكوابٌ**» جمع كوب وهي الآنية التى لاعروة لها ولاخرطوم. وقيل : الكوب القدح «**موضوعةٌ**» يعني : وضعت علـى حافات الانهار . و قيل : و ضعت تزييناً للمجالس .

«**ونمارق**» اى ــ وسايد ومرافق «**مصفوفةٌ**» بعضها بجنب بعض يعتمدون عليها اذا جلسوا ويتّكؤن واحدتها نمرقة بضمّ النّون :

«**وزرابيّ**» اى ــ طنافس «**مبثوثةٌ**» اى ــ مبسوطة لها خمل رقيق واحدتها زربيّة . وقيل : «**مبثوثةٌ**» متفرّقة في المجالس مختلفة في الالوان .

«**افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت**»؟ وجه تلفيق هذه الآية بماقبلها انّ القوم لما ذكر الله الجنّة وما اتّخذ فيها من المنازل الرّفيعة والسّرر العالية الّتى سبكها كذا وكذا قالوا ذراعاً فكيف يقعد احدنا عليها وقامته قصيرة و هو لايكاد يرقى سطحاً بغير سلّم وتعجب المشركون منه ، فقال الله تعالى :

«**افلاينظرون الى الابل كيف خلقت**» اى ــ اذا اراد صاحبهــا إن يركبها . طأطأت رأسها له حتّى يستوى عليها كذلك السّرر تطأطأ للمؤمن بزرابيّها و نمارقها حتّى يستوى عليها فاذا تمكّن عليها ترتفع وتصير عاليةً مستوية . وقيل : خصّ هذه الاشياء الاربعة بالذّكر لانّ القوم كانوا اهل خباء و بدوٍ فكانوا لا يشاهدون اذا برزوا من اخبيتهم الّا الارض المبسوطة والجبال المنصوبة والسّماء المرفوعة ولم يكن لهم مال سوى «**الابل**» فامرهم بالنّظر والتّفكر فى هذه الاشياءِ الّتى كانت مشاهدةً لهم ليستدلّوا بذلك على وحدانيّة الله عزّوجلّ ثمّ انّ «**الابل**» من اخصّ مال العرب و اعزّه فلذلك خصّها بالذّكر وفيها من العجائب ماليس فى غيرها من الدّوابّ خلق فى ذلك العظم يحلوا بالعين و تنهض بالحمل الثّقيل و تنقاد بزمامٍ يقودها الصّبيان وينيخونها اىّ موضع

یریدونه و تعطش عشرة ایّام فتسیر وتحمل و تبول من خلفها لانّ قائدها اما مهافلا یترشش علیه وعنقها سلّم الیها وتعتلف شوکاًلایعتلفه من الدّوابّ شیء وتطأ الفیا فی وتطوی المیل وینتفع بدرّها ونسلها و وبرها و لحمها ، وهذه الوجوه لاتجتمع الّا فی «الابل» من دون سائر الحیوانات . قوله :

«**والی السّماء کیف رفعت**» فوقهم علی عظمها ومتانة خلقها بلاعمدٍ من تحتها ولاعلاقة من فوقها .

«**والی الجبال کیف نصبت**» علی تفاوت خلقتها ومتانة ارکانها «**کیف**» نصبها اللّه علی هذه الارض لیمنعها بها عن الحرکة والاضطراب .

«**والی الارض کیف سطحت**» ای – دحیت و بسطت .

«**فذکّر**» ای – ذکّرهم الادلّة و حثّهم علی التّفکّر فیها «**انّما انت مذکّر**» لیس علیك الّا الدّعاء والتّذکیر .

«**لست علیهم بمصیطر**» ای – بمسلّط فتقتلهم وتکرههم علی الایمان . نزل هذا قبل ان یومر بقتالهم ثمّ نسخ بآیة القتال .

«**الّا من تولّی و کفر**» فانّك مسلّط علیه بالجهاد واللّه «**یعذّبه**» فی الآخرة «**العذاب الاکبر**» فعلی هذا القول یکون الاستثناء متّصلاً . وقیل : هو استثناء منقطع عمّا قبله : معناه : لکن «**من تولّی و کفر**» بعد التّذکیر .

«**فیعذّبه اللّه العذاب الاکبر**» وهو ان یدخله النّار وانّما قال : «**الاکبر**» لانّهم عذّبوا فی الدّنیا بالجوع و القحط والقتل والاسر .

«**انّ الینآ ایابهم**» ای – رجوعهم بعد الموت لایفوتنا و ان طال المدی .

«**ثمّ انّ علینا حسابهم**» فی القیامة فنجازی المحسن باحسانه والمسیء باساءته فیکون الحساب بمعنی الجزاء کقوله: «ان حسابهم الّا علی ربّی» ای – جزاؤهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «**بسم اللّه الرّحمن الرّحیم**».

الی سامع الاصوات مع بعد المسری   شکوت الّذی القاه من الم الذّکری

فیالیت شعری والامانی کثیرةً ایشعر بی من بتّ ارعی له الشّعری

***

یار از دل من خبر ندارد گوئی یا خواب بمن گذر ندارد گوئی
تاریك‌ترست هر زمانی شب من یا رب شب من سحر ندارد گوئی!

ای عنوان نامهٔ آشنائی، ای طغرای منشور دوستی، ای صیقل آینهٔ یقین، ای علمدار لشکر دین، ای ربایندهٔ جانها وغارت کنندهٔ دلها، برسر کوی یافت نالهٔ واجدان تو، درقعر دریای محبّت غوص‌شیفتگان تو، درمعرکهٔ معارف جان باختن عاشقان‌تو، درمیدان بلاتاختن سوختگان تو. طعمه سازیم جان‌خویش. آن بازی‌را که پرواز کند در فضای طلب تو فدا کنیم دل خویش. آن مفلسی را که آه کند از درد نا یافت تو، نثار کنیم دیدهٔ خویش. آن منتظری را که بود درآرزوی دیدار تو:

هرشب نگرانم بیمن تا تو برآئی زیرا که سهیلی و سهیل ازیمن آید
گوشم‌که‌بیوشم صنما نام تو برخلق زاوّل سخنی نام تو اندر دهن آید!

«هل اتٰیك حدیث الغاشیة» یا **محمد** بیدار وهشیارباش وخلق را تنبیه کن وایشان‌را خبرده ازکار رستاخیز وشداید وعظایم آن روزی وچه روزی؟! روزهیبت و عظمت! روز سیاست وصولت! روز تغابن وحسرت! مسمار سکوت برزبانها زده، مهرقهر برلبهانهاده، بند عدل برپایها بسته، خاك مذلّت بررخسارها نشانده، منادی عدل برخاسته که: ای زبانهای گویا خاموش گردید، ای دستهای خاموش سخن گوئید، ای‌گواهان ناگویا امروز نوبت گفتار شماست، ای جواسیس قدرت آنچه دیده‌اید بنمائید، ای گماشتگان حکمت آنچه دانید بگوئید، ای بازرگانان راه آخرت بضاعتهای خود پیش‌آرید، ای گماشتگان حضرت عزّت نامه‌ها در دست این لشکر نهید. ای عاصیان و مجرمان سجلّات زلّات خود بر خوانید. چون این خطاب سیاست و عزّت بخلق رسد، عاصیان و بدکاران همه از بیم وخجالت[1] سر در

۱ـ الف: خجلت.

پیش‌افکنند. اینست که رب‌ّالعزّه گفت : « ولوتری‌اذالمجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم» دوزخ‌را فرمایند تا برخود[1] بجنبد و بغرّد ، غیظ وزفیر وخشم او بسمع اهل جمع رسد ، همه بزانودرآیند ؛ چنانکه رب‌ّالعزّه گفت : و« تری کلّ‌امّة‌جاثیة» فغان وخروش نفسی نفسی از عرصات برآید ، آواز گیراگیر در موقف افتد. آنکه در میان همهٔ خلق بیك طرفةالعین حکم کنند ؛ گروهی را بنوازند بفضل ، گروهی را باز دارند بعدل ، گروهی‌را بسرای دولت فروآرند با رویهای تازه و چون گل بربار شکفته، رب‌ّالعزّه چنین گفته که .«**وجوهٌ یومئذ ناعمةٌ**»«**لسعیها راضیةٌ**». گروهی رابزندان محنت برند با رویهـای فرو شکسته و خوارشده . اینست کـه میگوید جلّ‌جلاله : «**وجوهٌ یومئذ خاشعةٌ**» «**عاملةٌ ناصبةٌ**» دردنیا رنجها برده و ریاضتها کشیده وهمه هباء منثور گشته. صفت‌اصحاب‌صوامع است راهبان‌ترسایان ورنجوران اهل کتاب که نه بر ملّت اهل اسلام‌اند و نه بردین حقّ و با کفر وضلالت ریاضت و مجاهدت همی کنند وبی‌ایمان واسلام عملهای‌فراوان همی‌آرند ورب‌ّالعزّه‌ایشان را میفرماید «ضلّ‌سعیهم‌فی‌الحیوٰةالدّنیاوهم‌یحسبون‌انّهم یحسنون‌صنعاً» معاشرالمسلین اسلام بناز دارید و عزّایمان بشناسید وشرع **مصطفی** (ص) بزرگ‌دارید، وبحقیقت دانید که حرم امان وحصن‌حصین‌عالم‌اسلام است وشرع **مصطفی** (ص). درعالم اسلام **کعبه** است. هرصاحب‌قدم که درعالم اسلام نرفت‌وروی‌به **کعبهٔ** شرع **مصطفی** (ص) نداشت روش او برو غرامت است و روز گـار او قیامت ، و حاصل کار او ضلالت . بهترین تخمی که در سینهٔ بندگان ریختند تخم اسلام است . عزیزترین مرغی کـه از آشیان ازل برخاست ودرهوای‌اقبال بپرید مرغ اسلام‌است ، شریف‌ترین بارانیکه ازابرحقیقت‌برعالم دل باریدباران‌اسلام‌است. گفتهٔ عزیزان‌است که : اسلام جبّارصفت است ، جبّارصفتی باید،عالی‌همّتی، بزرگ‌قدری، که دستش برقدّ او رسد .مهرهٔ مار افعی در دماغ مورخرد مجوی که نیابی ، کبریت احمر درطبل پیرزنان چه جوئی؟ که نبینی . عزّاسلام و عهد ایمان از صومعهٔ راهبان وسینهٔ ترسایان چه طلب کنی ؟

۱ ـ الف : تا خود برخود .

که هرگز نیابی. ایشان مخذولان درگاه عزّتند وزخم خوردگان عدل ازل. اسلام چهرهٔ جمال خود از یشان بپوشیده و لباس کفر و ضلالت دریشان پوشانیده ، حاصل کردار بی‌ایمان‌وعاقبت ریاضات‌ومجاهدات‌ایشان اینست که : « **تصلی ناراً حامیةً**» «**تسقی من عین آنیة**» «**لیس لهم طعامٌ الّا من ضریع**».«**لا یسمن و لا یغنی من جوع**» باز مؤمنان کـه آفتاب اسلام از برج سعادت ایشان بتافت و باد کرامت از هوای عنایت برسرای قرب‌ایشان‌بوزید ، حاصل ایمان‌ایشان وثواب طاعت ایشان ، اینست که ربّ‌العالمین گفت: «**فی جنّة عالیة**» «**لاتسمع فیهالاغیةً**» « **فیها عینٌ جاریةٌ**» هرمؤمنی را بهشتی است بربالای روضهٔ رضا ، بقعهٔ بقا ، موعدلقا . بهشتی بر مایدهٔ خلد نشسته ، برتخت بخت تکیه‌زده ، شراب وصل نوش کرده ، طوبی و زلفی‌وحسنی یافته . اندرآن بهشت‌خیمه‌ها بیند مدوّرآفریده ، بقدرت ازدرّ منوّر درآن‌خیمه‌ها تختها نهاده از زر ، برهرتختی هفتصد بستر ، برهر بستری حورائی چون ماه انور ، فرشها از سندس و استبرق باز کشیده ، پرده‌ها آویخته از دیبـای نا بافته ، زحمت دست خلق نایافته . درآن بهشت چشمه ها روان و درختها الوان با روح و ریحان و مرغان با الحان وغلمان وولدان پیداشده ، از کن فکان تحفهٔ خداوند جهان ساخته از بهرمؤمنان و دوستان .

٨٩ - سورة الفجر - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم‌الله الرّحمن الرّحيم » بنام‌خداوند فراخ بخشایش‌مهربان.

«وَالْفَجْرِ » ببامداد روز . « وَلَيَالٍ عَشْرٍ (١)» وبده شبانه روز [ذی‌الحجّه] .

«وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ(٢)» و بجفت و بطاق[١].

«واللَّيل اذايَسْرِ (٣)» و بشب که درآید .

«هَلْ فى ذٰلك قَسَمٌ» بسنده‌است این بسو کند « « لذی‌حجْر (٤)» خردمند زیرك را .

«اَلَمْ تَرَكَيفَ فَعَلَ رَبُّكَ» ابینی وندانی که‌چون کردخداوندتو« بعاد (٥)»

«ارَمَ ذٰاتِ‌الْعمٰاد(٦)» بعاد ارم باآن بالایهای بزرگ.

«الّتی لَمْ يُخْلَقْ مثْلُهٰا فى الْبِلاد (٧)» کـه هرگز چون ایشان نیـافریدند در جهان .

« وَثَمُودَالّذينَ جٰابُواالصَّخْرَبالْوٰاد(٨) » و ثمود که سنگ می‌بریدند در وادی خویش .

«وَفِرْعَوْنَ ذى الْاَوْتٰاد (٩)» و فرعون آن کشندهٔ بمیخ بند .

«اَلّذين طَغَوا فى الْبِلاد)(١٠)» ایشان که از حدّ بیرون شدند درجهان.

«فَاَكْثَرُوا فيهٰا الْفَسٰاد (١١)» و فراوان کردند درآن گزاف و تباه کاری .

« فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عذٰاب(١٢) » تا فروهشت‌الله بر[٢] ایشان‌تازیانهٔ عذاب [باد بر[٣] عاد وآواز بر ثمود وآب دریای اساف بر قبط] .

«انّ ربّكَ لَبِالْمِرْصٰاد(١٣)» خداوند تو بر گذر گاه‌است .

« فامّا الْانسانُ اذا ماابْتَليهُ رَبُّهُ » امّا مردم آنکه کـه الله او را بیازماید

١-ا لف : بتا ٢و٣ ـ الف : ور

« فَاَکْرَمَهُ » و اورا به بی‌نیازی گرامی کند « وَ نَعَّمَهُ(۱۴) » به بی‌بیمی و تندرستی نازپرورد کند «فَیَقُولُ رَبِّی اَکْرَمَنِ (۱۵)» گوید: الله مرا بناز میدارد.

«وَ اَمّا اِذا مَا ابْتَلیهُ» وامّاچون‌الله‌اورابیازماید «فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ(۱۶)» وروزی او براو تنگ کند « فَیَقُولُ رَبِّی اَهانَنِ(۱۷) »می گوید: خداوند من‌مرا خوار کرد.

« کَلّا » نه‌چنانست کـه او میگوید ، نه آن از نازست و نه این ازخواری!

« بَلْ لاتُکْرِمُونَ الْیَتیمَ(۱۸) » بلکه پدر مردگان را بناز نمی‌نوازند.

« وَلاتَحاضُّونَ عَلی طَعامِ الْمِسْکینِ(۱۹) » و برطعام دادن درویشان‌یکدیگر را نمی‌انگیزانند.

« وَ تَأْکُلُونَ التُّراثَ » و مرده بازمانده میخورند « اَکْلاً لَمّاً(۲۰) » خوردنی بنهیب.

« وَ تُحِبُّونَ الْمالَ» و دوست میدارند مال را « حُبّاً جَمّاً(۲۱) » دوستی سخت فراوان.

« کَلّا » آری‌چنین است « اِذا دُکَّتِ الْاَرْضُ دَکّاً دَکّاً(۲۲) » چون این‌زمین پاره پاره بشکنند و بکوبند کوفتنی سخت.

« وَ جآءَ رَبُّکَ » و آید خدای تو « وَالْمَلَکُ صَفّاً صَفّاً(۲۳) » و فرشتگان[۱] قطار قطار.

«وَجیءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ» و آورند آن روز دوزخ را «یَوْمَئِذٍ یَتَذَکَّرُ الْاِنْسانُ» آن روز پندپذیرد مردم «وَاَنّی لَهُ الذِّکْری(۲۳)» و کجاجای پندپذیرفتن‌است اورا.

« یَقُولُ یالَیْتَنی قَدَّمْتُ لِحَیاتی » می گوید کاشك من کردار نیکو پیش فرا فرستادید[(۱)] این روز زنده گشتن خودرا.

« فَیَوْمَئِذٍ لایُعَذِّبُ عَذابَهُ اَحَدٌ(۲۵)» آن روزچون‌عذاب‌او کس‌راعذاب‌نکنند.

« «وَلایُوثِقُ وَثاقَهُ اَحَدٌ(۲۶)» و چون بند او کس را نبندند.

« یا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ(۲۷) » ای تن‌آرمیده ، ای کس‌آرمیده ، [دل‌بر

۱ـ ج : ملائکة .

---

۱) صیغه ایست قدیم ، بجاوبمعنی فرا فرستادمی.

ایمان و یقین] .

«**ارجعی الی ربّك**» باز گرد باخداوندخویش «**راضیة مرضیة**(۲۸)» پاداش و کردار خود پسندیده وخداوند تو از تو کردار پسندیده .

«**فَادْخُلی فی عبادی**(۲۹)» درآی درمیان رهیگان من« **وَادْخُلی جَنّتی**(۳۰) » درآی در بهشت من .

النوبة الثانیة

این سورة **الفجر** پانصد وهفتادو هفت حرفست ، صدو سی و هفت کلمه ، سی آیه، از شمار کوفیان، وسی‌ودو آیه از شمارمدنیان، وبیست‌ونه‌آیه ازشمار بصریان. اختلافست میان ایشان اندر چهارآیت ؛کوفیان «**فی‌عبادی**» آیت شمارند، مدنیان « **ونعمه** » آیة شمارند ، « **وعلیه رزقه**»آیت‌شمارند، « **وجیء یومئذ بجهنّم** »آیت شمارند . و این‌سوره مکّی‌است، جمله به **مکه** فروآمده باجماع مفسّران . و اندرین سوره نه ناسخ است ونه منسوخ . روایت کنند از **ابی کعب** از پیغامبر(ص) گفت : «هر که سورة **الفجر** برخواند روزآدینه، خدای عزّوجلّ اورا بیامرزد و هر که در دیگر روزها برخواند، نوری باشد اورا روز قیامت . قوله :

«**والفجر**»«**ولیالٍ‌عشر**» «**والشّفع‌والوتر**»«**واللّیل اذا یسر**» این همه سوگندان است که ربّ‌العالمین یاد می کند و در **قرآن** ذکرسوگند بسیار است؛ زیراکه **قرآن** بلغت عرب فرو آمده برعادت عرب، و العرب اکثرخلق‌الله قسماً فی کلامها. درهیچ لغت آن‌سوگندان‌نیست که‌درلغت‌عرب وربّ‌العالمین **مصطفی**(ص) در تبلیغ رسالت و سخن گفتن با مشرکان سوگندمیفرماید: «قل‌بلی وربّی»«قل‌ای وربّی انّه لحقّ » .

« **والفجر** » وقت انفجار الصّبح و المراد به النّهار کلّه، کقوله : «والضّحی» وقیل : فجره الله لعباده فجراً، ای ــ اظهره فی‌افق السّماءِ فی‌المشرق مبشّراً بادبار اللّیل‌المظلم واقبال‌النّهارالمضیءِ وابتداءِ یوم من‌الایّام، وهمافجران‌مستطیروهوالمحرّم

للأكل والشّرب فی رمضان و مستطيل و هو الّذی قبله كذنب السّرحان ولا يتعلّق به حكم . وقيل : معنى انفجر انفجار الماءِ من العيون والنّبات من الارض. وقيل: انفجار الماءِ من اصابع رسول الله (ص) يوم الطّائف . وقيل: انفجار النّاقة من الصّخرة لصالح (ع). فعلیٰ قول من يقول : «الفجر» شقّ عمود الصّبح اختلفوا فی انّه ایّ فجر ؟ ـ فقال قوم بالعموم و انّه فجر كلّ يوم الى انقضاء الدّنيا و هو قول **القرظی** و خصّ الآخرون فقالوا: هو فجر اوّل يوم من المحرّم تنفجر عنه السنّة. وقال **الضحاك**: هو فجر اوّل ذی الحجّة لانّ الله تعالی قرن الايّام به . وقال **مقاتل** : «**فجر**» كلّ جمعة فی كلّ سنة . وقيل : هو «**فجر**» يوم النّحر. قوله تعالی :

«**وليال عشر**» هی العشر الاوّل من ذی الحجّة و هی افضل ايّام السّنة . قال النّبی (ص): «سيّد الشّهور شهر رمضان واعظمها ذو الحجّة». وعن **جابر بن عبدالله** قال: قال رسول الله (ص) : «انّ افضل ايّام الدّنيا ايّام العشر» . ـ قالوا : يا رسول الله ولا مثلهنّ فی سبيل الله؟ ـ قال: «لا الّا اعفر وجهه فی التّراب». وقال (ص): «اختار الله الزّمان فاحبّ الزّمان الی الله الاشهر الحرم واحبّ الاشهر الحرم الی الله ذو الحجّة واحبّ ذو الحجّة الی الله العشر الاوّل . وعن **ابن عباس** (رض) قال: قال النّبیّ (ص): «ما من ايّام ازكیٰ عند الله ولا اعظم اجراً من خير عمل فی عشر الاضحیٰ» . قيل : يا رسول الله ولا المجاهد فی سبيل الله ؟ ـ قال: «ولا المجاهد فی سبيل الله الّا رجل خرج بنفسه وماله فلم يرجع من ذلك بشیء . وكان رسول الله (ص) اذا فاته شیء من رمضان قضاه فی عشر ذی الحجّة. قال: «وصيام يوم منها يعدل بصوم سنة وقيام ليلة منها يعدل بليلة القدر» . وقال **الضحاك** : فی قوله : «**وليال عشر**» قال: هی العشر الاوّل من شهر رمضان. وقال **ابن عباس** : هی العشر الاواخر من رمضان ، و قيل : هی العشر الاوّل من المحرّم الّتی عاشرها يوم عاشوراء اقسم الله عزّوجلّ بها لشرفها وفضيلتها والعرب تذكر اللّيالی وهی تعنيها بايّامها فما تقول بنی هذا البناء ليالی السّامانيّة . والمراد بها الايّام .

« **والشّفع والوتر** » قال ابن عباس: «**الشّفع**» الخلق بماله من الشّكل «**والوتر**» الخالق الفرد بما ليس له مثل، و ذلك انّ الله تعالی خلق من كلّ شیء زوجين . كقوله :

« و من كلّ شىء خلقنا زوجين» وقال تعالى : « وخلقناكم ازواجاً » «**والوتر**» هواللّٰه الاحد الصّمد الّذى لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد. وقيل : «**الشّفع**» يوم النّحر «**والوتر**» يوم عرفة ، لانّ يوم عرفة هوالتّاسع و هو وتر ، و يوم النّحر هوالعاشر وهو شفع . وقيل: «**الشّفع والوتر**» الصّلوات، فانّ فيها شفعاً و وتراً ؛ فصلوة المغرب وتر والاربع البواقى شفع. وقيل: «**الشّفع**» ابواب الجنّة لانّها ثمانية ، «**والوتر**» ابواب النّار لانّها سبعة، فكانه اقسم بالجنّة والنّار. وقال **الحسن**:«**الشّفع والوتر**» العدد كلّه فمنه شفع ومنه وتر . وقال **مقاتل بن حيّان** : « **الشّفع** » الايّام و اللّيالى ، «**والوتر**» اليوم الّذى لاليلة بعده و هويوم القيامة . قرأ **حمزة و الكسائى**:« **الوتر** » بكسر الواو وقرأ الآخرون بفتحها و هما لغتان. قوله :

« **واللّيل اذا يسرى**» اى - «**اذا**» مضى و ذهب كما قال: « واللّيل اذ أدبر ». و قال **قتادة** : اذا جاء و اقبل. و قيل: « **اذايسرى** » يعنى : يسرى فيه السّارى كما يقال : ليل نائم ، اى - ينام فيه النّائم ، و اراد كلّ ليلة . و قال **مجاهد** و **عكرمة** و **الكلبى** : هى ليلة المزدلفة . وقيل : هى ليلة القدر ، وقيل : ليلة الاضحى . قرأ **ابن كثير** و **نافع وابوعمرو** و **يعقوب** : « **يسرى** » بالياء فى الوصل ويقف **ابن كثير** و **يعقوب** بالياء ايضاً والباقون يحذفونها فى الحالين . فمن حذف فلوفاق رؤس الآى و من اثبت فلانّها لام الفعل و لام الفعل لاتحذف فى الوقف، نحو قوله : هو يقضى و انا اقضى .

«**هل فى ذلك قسم لذى حجر**» اى - « **هل فى ذلك** » كفاية « **لذى** » عقل فيعرف عظم هذه الاقسام. وقيل : «**هل فى ذلك**» ما يقسم به اهل العقل اذا بالغوا فى القسم، وقيل: كفى « **ذلك** » قسماً « **لذى** » العقل، وسمّى العقل حجراً لانّه يحجر صاحبه عن الباطل كما يسمّى عقلاً لانّه يعقله عن القبائح وجواب القسم قوله: «**انّ ربّك لبالمرصاد** » واعترض بين القسم وجوابه قوله عزّوجلّ :

«**الم تر**» معناه التّعجّب اى - « **الم** » تخبر « **الم** » تعلم « **كيف فعل ربّك بعاد** » . يخوّف اهل **مكّة**، يعنى: «**كيف**» اهلكهم؟ وهم كانو اطول اعماراً واشدّ قوّةً من هؤلاء ! قيل: هماعادان **عادٌ** الاولى وهى **آدم** وهم قوم **هود** اهلكوا بالرّيح **وعادٌ** الآخرة وهى

ثمود، و هم قوم صالح اهلكوا بالصّيحة . و قيل : **ارم** قبيلة من **عادٍ** الاولى . قال **محمدبن‌اسحق: ارم** اسم جدّ **عادٍ** و هو **عادبن عوص بن‌ارم بن سام بن نوح**، و التّقدير : «**بعاد**» سبط« **ارم** »وقيل : هو ابو**عاد** والتّقدير«**بعاد**» ابن «**ارم**» و هولا ينصرف يكون فى موضع الجرّ منصوباً . وقيل : «**ارم**» اسم البلدة والتّقدير «**بعاد**» صاحب «**ارم**» فحذف المضاف . وقيل :« **ارم** »اسم **دمشق**، وقيل : اسم **الاسكندرية**، وقيل : اسم مدينة بناها **شدّادبن عاد** . قوله :

«**ذات‌العماد**» اى ـ «**ذات**» الاجسام الطّويلة قال**ابن‌عباس** : يعنى : طولهم مثل « **العماد** » كان الانسان منهم من ستّين وسبعين ذراعاً الى مائة ذراع ، رأى عظم ذراع ميّت منهم اثنى عشر ذراعاً او عظم ساق بارض**اليمن** فعلى‌هذا معنى :

«**لم يخلق مثلها فى البلاد**» اى ـ « **لم يخلق** » مثل **عاد** وقبيلته «**فى البلاد**» من شدّة قوّتهم وطول قامتهم وهم الّذين قالوا:«من اشدّ منّاقوّة ». وقال **الكلبى** :« **ارم**» هوالّذى يجتمع اليه نسب **عاد** و **ثمود** و اهل **السّواد** و اهل **الجزيرة** كان يقال : **عاد ارم** و **ثمودارم** فاهلك الله **عاداً** ثمّ **ثمود** و بقى اهل **السّواد** و **الجزيرة** و كانوا اهل عمد وخيام و ماشية سيّارة ينتجعون الغيث و الكلا فذلك قوله :

« **ذات‌العماد** » اى ـ « **ذات** » العمد و الخيام ينتقلون من مكان الى مكان للانتجاع . و قيل : « **ذات‌العماد** » اى ـ « **ذات**» البناء الرّفيع « **الّتى لم** » تخلق مدينة « **فى البلاد**» مثل مدينتهم وهى المدينة «**الّتى**» بناها **شدّادبن عاد** على صفة « **لم‌يخلق مثلها فى البلاد** » الدّنيا .

و بيان اين قصّه آنست كه از امام عصر خويش **عثمان بن سعيد الدارمى** روايت كردند از **عبدالله بن صالح** از **ابن‌لهيعة** از **خالد بن عمران** از **وهب‌بن منبه** از **عبدالله‌بن قلابه**، اين **عبدالله‌بن قلابه** گفت : شترى گم كردم در صحراى **عدن** همى گشتم درآن بيابان در طلب شتر، تا در افتادم بديواربستى عظيم ، چنان پنداشتم كه آنجا مردم اند شهرنشين : قصد كردم در درون ديواربست شدم شهرستانى عظيم ديدم ، اساس‌آن ازجزع يمانى، ديوارها از زروسيم ، قصرها بربالا

برستونهای زبرجد ویاقوت بداشته وبالای قصرها غرفه‌ها از زرو سیم ولؤلؤ ویاقوت ساخته ، درهای آن قصور و غرف بعضی ازیاقوت سرخ و بعضی از یاقوت سپید همه مقابل یکدیگرساخته ، همه زمین آن بنادق مشك وزعفران ریخته، در کویهای آن درختهای میوه‌دار ببار آمده ، وزیر درختان جویها روان، در کنده‌ها سیم‌خام وبجای سنگ‌ریزه مروارید و مرجان . آن مرد در آن‌جایگه مدهوش و متحیّر شد . با خود گفت : والّذی بعث **محمداً** بالحقّ ما خلق‌الله تعالی مثل هذا فی‌الدّنیا . مثل‌این دردنیا نیست، مگر آن بهشت‌است که ربّ‌العالمین در کتاب‌خویش‌وصف‌آن کرده ! گفتا : دستم بدان زبرجد ویاقوت نمیرسید که سخت استوار و محکم بود . یکی از آن مروارید وبنادق مشك وزعفران لختی برداشتم وبیرون‌آمدم . ومن‌خانه دریمن داشتم؛ باخانهٔ خود رسیدم واز آن قصّه بعضی باز گفتم و از آنچه داشتم اثرتوانگری برمن پیدا شد . آن قصّه و خبر منتشر گشت و خلیفهٔ آن روزگار **معاویه** بود . این خبر بوی رسید ، مرا بخواند و شرح آن قصّه ازمن درخواست . من آنچه دیده بودم بخلوت باوی بگفتم . **معاویه** کس‌فرستاد و **کعب‌احبار** را حاضر کرد ،گفت : یا **با اسحق** هل فی‌الدّنیا مدینة من ذهب و فضّة ؟ دردنیا هیچ شارستانی را دانی که بنای آن از زروسیم نهاده‌اند ؟ ـ **کعب** قصّهٔ آن مدینه از کتب پیشینیان خوانده بود، گفت : بلی آن مدینه که ربّ‌العالمین‌در کتاب **قرآن** میگوید **«ارم ذات‌العماد»** مدینه‌ای‌است که **شدّادعاد** بنا نهاده . **عاد** اولی را دوپسر بود ، یکی **شدّاد** و دیگر **شدید**، **عاد** هالك شد و این دو پسر از وی باز ماندند و دیار و بلاد بقهر بستند و خلق را مقهورخود کردند . **شدید** نیزهالك شد و**شدّاد** برهمهٔ زمین مالك شد تنها، ودیگرملوك زمین‌همه‌منقاد وی گشتند وسربرخط فرمان وی نهادند . واین **شدّاد** برخواندن کتب پیوسته مولع بود و در کتابها و قصّه‌ها حدیث بهشت خداوند جلّ‌جلاله و صفات آن بسیار خوانده بود و دانسته . نفس وی بروی آراست از سر تمرّد وتکبّر وطغیان که من‌چنان‌بهشت دردنیابسازم . ودزممالك وی دویست‌وشصت ملك بود . بفرمود تا هرملکی در مملکت خویش هرچه داشت از زروسیم وجواهر

همه بوی فرستاد و استادان حاذق از همه دیار و اقطار جمع کرد تاآن‌مدینه برآن صفت بساختند. بسیصد سال ازآن فارغ شدند. آنگه بفرمود تا گرد آن شارستان دیوار بستی برآوردند تا حصنی‌حصین گشت وبفرمود تا گرد برگردآن حصن‌هزار قصر بساختند ودر هرقصری وزیری ار وزراءِ خویش بنشاند با اهل و عیال و مال، وبفرمود تا هزارعلم برمثال منارها بساختند و مردان مبارزان[۱] بسان پاسبانان بر آنجا نشاند، آنگه ده سال دیگر ساز و جهاز خود می‌ساخت و ترتیب آن میداد که خود باآن مدینه تحویل کند با خیل و حشم ووزرا و ندما وسپاه فراوان، فرا راه بود و عمر وی بنهصد سال رسیده، چون میان وی و میان مدینه یك روزه راه مانده‌بود، ربّ العالمین از آسمان بفرمان روان صیحه‌ای فرستاد و همه را بیکطرف هلاك کرد کـه از ایشان یکی زنده نماند. آنگه **کعب احبار** **معاویه** را گفت: در روزگارخلافت تومردی ازجمله مسلمانان ازین[۲] سرخی کوتاه مردی که برپیشانی و بر گردن خالی دارد، ودرآن بیابان شتری می‌طلبد، درآن شارستان شود! وآن مرد **عبدالله‌قلابه** ود ودرآن مجلس‌حاضر بود نزدیك **معاویه**! **کعب** باوی نگرست گفت: هذا والله ذلك الرّجل.

اینست قصّهٔ «**ارم ذات‌العماد**» «**الّتی لم یخلق مثلها فی البلاد**» قوله:

«**وثمود الّذین جابوا الصّخر**» ای- وبثمود «**الّذین جابوا الصّخر بالواد**» الجوب: القطع، تقول: جبت القمیص، و منه سمّی الجیب والنّاقة تجوب الفلاة کانوا یقطعون الصّخور بوادی القری وادی الحجرمن **الشام** و یتّخذون منهـا بیوتاً کما قال‌الله عزّوجلّ: «وتنحتون من‌الجبال بیوتاً آمنین». قال اهل السّیر: اوّل من‌نحت الجبال والصّخورالرّخام **ثمود** فبنوا من‌الدّور والمنازل‌الفی‌الف‌دار وسبعمائةالف کلّها

---

۱) صفت وموصوف در جمع مطابقت کرده واین ازخواص نثر قدیم است.

۲) ازین: ادات بیان جنس است، چنانکه سعدی فرمود:

اربن مه پاره‌ای عابد فریبی ملایك طلعتی طاوس زیبی.

من الحجارة. انبت **ابن کثیر** و **یعقوب** الیاء من الوادی وصلاً ووقفاً علی الاصل وانبتها، ورش عن **نافع** وصلاً، والآخرون یحذفونها فی الحالین علی وفق رؤس الآی.

«**وفرعون ذی الاوتاد**» یعنی: **فرعون موسی** وهو **الولید بن مصعب بن ریان ابن ثروان ابو العباس القبطی** والیه تنسب الاقداح العباسیّة «**وفرعون**» لقب، و **القبط** تسمّی الجبابرة **فراعنة**. قوله:

«**ذی الاوتاد**» اختلفوا فیه فقال بعضهم: یعنی الجنود والجموع الکفرة الفجرة الّذین کانوا «**اوتاد**» مملکته و یقوّون امره. و قال **سعید بن جبیر**: کانت له منارات یعذب النّاس علیها. و قیل: «**الاوتاد**» عبارة عن ثبات مملکته و طول مدّته کثبوت «**الاوتاد**» فی الارض قال الشّاعر:

فی ظلّ ملك ثابت «**الاوتاد**».

وقال **ابن عباس**: سمّی **فرعون** ذا «**الاوتاد**»، لانّه اذا کان غضب علی احد مدّه بین اربعة «**اوتاد**» حتّی یموت و کذلك فعل بامرأته **آسیة بنت مزاحم** و بامرأة خازنه **خربیل** و کانت ماشطة **هیجل** بنت **فرعون**. اصحاب سیر گفته‌اند که: این ماشطه دختر **فرعون** را موی بشانه میزد، شانه ازدست وی بیفتاد، گفت: تعس من کفر بالله. دختر **فرعون** گفت: هل لك من آله غیر ابی؟! جز از پدر من ترا خدائی هست؟! ماشطه گفت: الهی و اله ابیك و اله السّموات و الارض و احد لا شریك له. دختر برخاست گریان پیش پدر شد. پدر مر و را گفت: چرا میگریی؟ ــ گفت: ماشطه مرا گفت که: خدای من و خدای پدر تو و خدای هفت آسمان و زمین یکی است، یگانه و یکتا که او را شریك و انباز نیست. **فرعون** مر و را بخواند و او را بعذاب خویش بیم داد، گفت: اگر ازاین گفتار و این دین که داری برنگردی و بخدائی من اقرار ندهی ترا بمیخ بندهلاك کنم. ماشطه با وی همان گفت که بادختر گفت و از توحیدالله برنگشت. **فرعون** بفرمود تا او را چهارمیخ کردند و او را بمیخها درزمین دوختند و مار و کژدم فرا سینهٔ وی گذاشتند. **فرعون گفت**: ترا دو ماه دراین عذاب فرو گذارم، اگر از دین خویش بازنگردی. گفت: من از توحید و از دین حقّ باز نگردم و اگر هفتاد

ماه مرا در این عذاب داری ! ماشطه دو دختر داشت : یکی خرد که شیر همی خورد
ویکی بزرگ بزنی رسیده . آن بزرگ را بیاوردند و سر وی برسینهٔ مادر بریدند
و مادر از دین برنگشت . آن طفل رضیع را بیاوردند . مادر چون آن طفله(۱) دید
بگریست وجزع کرد . ربّ العالمین آن طفله را زبان فصیح دید(۲) تا گفت : یا امّاه
لاتجزعی فانّ الله قدبنی لك بیتاً فی الجنّة ! اصبری فانّك تفیضین الی رحمة الله عزّ وجلّ
و کرامته . ای مادر صبر کن، جزع مکن! اینك برحمت و کرامت الله می روي و ببهشت
جاودان . پس اورا هلاك کرد والله تعالی او را بجوار رحمت خویش برد و **فرعون**
کس بطلب شوهر وی فرستاد ، **خربیل**، و اورا نیافتند . پس **فرعون** را گفتند که :
خربیل درفلان جایگه برفلان کوه گریخته . **فرعون** دومرد فرستاد بآن جایگه ،
خربیل را دیدند در نماز ایستاده سه صف از وحوش بیابان برمتابعت وی ایستاده ،
ایشان هردو باز گشتند و **خربیل** دعا کرد بالله گفت : اللّهم انّك تعلم انّی کتمت
ایمانی مائة سنة ولم یظهر علیّ احد ، فایّما هذین الرّجلین کتم علیّ فاهده الی دینك
واعطه من الدّنیا سؤله وایّما هذین الرّجلین اظهر علی فعجّل عقوبته فی الدّنیا واجعل
مصیره فی الآخرة الی النّار . گفت : خداوندا خود میدانی که صد سال ایمان پنهان
داشتم و هیچ دشمن برمن ظفر نیافت و حال من بر کس آشکار انگشت . خداوندا
ازین دو مرد آن یکی که کار و حال من برمن بپوشد او را راه نمای بدین خویش و
ایمان کرامت کن و ازدنیا آنچه خواهد مرادش حاصل کن، وازاین دومردان یکی
که حال من ظاهر کند ودشمن را برکار من اطّلاع دهد ، دردنیا اورا بعقوبت شتابان
ودرعقبی اورا بآتش رسان . ایشان هردو باز گشتند ، دعای **خربیل** در یکی رسید
ایمان آورد و مسلمان پاك دین گشت و با پیش **فرعون** نشدو آن دیگر بر **فرعون**
شد و قصّهٔ **خربیل** بآشکارا گفت علی رؤس الملأ . **فرعون** گفت : باتو هیچکس بود
که بآنچه تو میگویی گواهی دهد ـ گفت : فلان کس با من بود ، وهمان گوید که

---

۱) طفله : طفلك .
۲) دید : مجال داد .

من گفتم. آن مرد را بیاوردند و **فرعون** از وی پرسید که: آنچه این مردمیگوید راست است؟ - اوجواب داد که: لامارأیت ممّا قال شیئاً: از آنچه اومیگوید خبر ندارم وهیچ ندیدم. **فرعون** بفرمود تا آن مردبدگوی را بردار کردند و آن دیگر را بنواخت و عطا داد. پس خبر به **آسیه** رسید که **فرعون** ماشطه را بمیخ بند هلاك کرد. **آسیه** گفت: این دین اسلام تا کی پنهان دارم وبرنا شایست دیدن چند صبر کنم؟! با **فرعون** گفت: انت شرّ الخلق و اخبثه عمدت الیّ الماشطة فقتلتها ای - **فرعون** بترین آفریدگان توئی، خبیث‌ترین عالمیان توئی که آن ماشطه را چنان بعذاب بکشتی. **فرعون** گفت: مگر آن جنون که ماشطه‌را گرفت ترا نیز گرفت؟!- گفت: من دیوانه نه‌ام ومرا جنون نگرفته؛ من همی گویم که: خدای من وخدای تو، خداوند هفت آسمان و هفت زمین است؛ آن یگانهٔ یکتای بی‌شریك و بی‌انباز. **فرعون** اورا نیز بمیخ بند در کشید، همچنان که باماشطه کرد، وآسیاسنگی عظیم برسینهٔ وی فرو گذاشت. ربّ العزّة آن ساعت دربهشت بروی گشاد وناز ونعیم بهشت فرا پیش چشم وی داشت تا آن عذاب بروی آسان گشت و گفت: «ربّ ابن لی عندك بیتاً فی الجنّة و نجّنی من **فرعون** و عمله و نجّنی من القوم الظّالمین». قوله:

« **الّذین طغوا فی البلاد** » ای - کفروا وجاوزوا قدرهم و توثبوا علی الله عزّوجلّ ونصبوا له الحرب و همّت برسله لیأخذوهم.

«**فاکثروا فیه الفساد**» بالکفر والقتل والنّهب ومنع النّاس عن عبادة الله وطالت اعمارهم وساءت اعمالهم بارض **الیمن** و **ثمود** بارض **الشّام** و **نمرود** بالسّواد و **قبط** بمصر.

«**فصبّ علیهم ربّك سوط عذاب**» ای - ارسل من فوق عذاباً سطابهم فدمّرهم.

قال **الزّجاج**: جعل سوطه الّذی ضربهم به العذاب.

« **انّ ربّك لبالمرصاد** » قال **مقاتل**: ممرّ النّاس علیه لایفوته احدٌ ویؤاخذ کلّاً بمایفعله. و فی التّفسیر انّ الصّراط سبع قناطر ثلاث صعود و ثلاث هبوط، والسّابعة وسطها فی اعلی الصّراط علی القنطرة الاولی الامانة الّتی لایجاوزها الّا من

اداها فى الدّنيا · وعلى القنطرة الثّانية الرّحم لايجاوز ها الّامن وصلها فى الدّنيا والله عزّوجلّ على القنطرة الاعلى ثانى رجليه : « يقول :«وعزّتى لايمرّبى اليوم ظلم ظالم »۔ وفى بعض الرّو ايات انّ على جسر جهنّم سبع قناطر يُسأل العبد عن الشّهادة. فى اولاها فان اتى بها تامّةً جاز الى الثّانية ، فيسأل عن الصّلوة فان جاء بها تامّة جاز الى الثّالثة ، فيسأل عن الزّكوة فان جاء بها تامّة جاز الى الرّابعة ، فيسأل عن الصّوم، فان جاء به تامّاً جاز الى الخامسة ، فيسأل عن الحجّ ؛ و فى السّادسة عن العمرة وفى السّابعة عن المظالم ، فان خرج منها قيل له : « انطلق الى الجنّة » .

« **فامّا الانسان اذا ما ابتليٰه ربّه** » نزلت فى **عتبة بن ربيعة** ، و قيل : فى **امية بن خلف الجمحى** «**ابتليٰه** » اى ۔ امتحنه «**ربه**» بالنّعمة « **فاكرمه** » بالمال «**و نعّمه** » بماوسّع عليه «**رزقه**» « **فيقول ربّى اكرمن** » اى۔ فضّلنى بمااعطانى يرى الاكرام فى كثرة الحظّ من الدّنيا هذا كقوله : « ليقولنّ هذا لى » .

« **و امّا اذا ما ابتليٰه** » بالفقر « **فقدر عليه رزقه** » اى ۔ ضيّق «**عليه**» وقيل: جعله على مقدار البلغة والكفاية «**فيقول ربّى اهانن** » اى۔ اذلّنى، بالفقر يرى الهوان والمذلّة فى قلّة الحظّ منها، فردّ الله على من ظنّ انّ سعة الرّزق اكراماً و انّ الفقر اهانة فقال :

«**كلّا**» اى ۔ ليس الاكرام والاهانة فى كثرة المال وقلّته . وانّما الاكرام والاهانة فى الطّاعة والمعصية . و قيل معنى: «**كلّا**» هاهنا اى ۔ لم يكن ينبغى ان يكون الحمد على نعمه دون فقره ، بل ينبغى ان يكون حمده علـى الحالين جميعاً . قرأ **ابوجعفر** و **ابن عامر**: « **فقدّر** » بتشديد الدّال والآخرون بالتّخيف وهمالغتان. وقرأ **نافع** و **ابن كثير** و **ابوعمرو** و **يعقوب** «**اكرمنى واهاننى**» باثبات الياء فى الوصل ويقف **ابن كثير ويعقوب** بالياء والآخرون يحذفونها وقفاً ووصلاً . قوله :

« **بل لاتكرمون اليتيم** » قرأ اهل **البصرة**: «**يكرمون** » و «**يحضّون**» و « **يأكلون** » و «**يحبّون**» بالياء فيهنّ و قرأ الآخرون : بالتّاء « **لاتكرمون اليتيم** » اى۔ «**لا**» تحسنون اليه، وقيل: «**لا**» تعطونه حقّه. قال **مقاتل**: كان **قدامة بن مظعون**

یتیماً فی حجر امیة بن خلف فکان یدفعه عن حقّه فنزل فیه : « **لاتکرمون الیتیم** ».

« **ولایحآضّون علی طعام المسکین** » ای ـ لایأتونه ولایأمرون به ، وتقدیره : «**علی**» اطعام « **طعام المسکین** » . و قیل : وقع الطّعام موقع الاطعام کالنّبات موقع الانبات . وقرأ **ابوجعفر** و **حمزة** و **الکسائی** و **عاصم** « **تحاضّون** » بفتح الحاء و الف بعدها ای ـ «**لا**» یحضّ بعضکم بعضاً علیه .

« **وتأکلون التّراث** » ای ـ میراث الیتامی و اموالهم «**اکلاًلمّاً**» ای شدیداً بالغلبة وهو ان یأکل نصیبه ونصیب غیره وذلك انّهم کانوا لایورثون النّساء والصّبیان ویأکلون نصیبهم . وقال «**ابن زید**» الاکل اللمّ الّذی یأکل کلّ شیء یجده لایسأل عنه احلال ام حرام ؟ ـ ویأکل الّذی له ولغیره . و قیل : « **اکلاًلمّاً** » ای ـ جمعاً . یقال: لممت ما علی الخوان المّه اذا جمعته فاکلته اجمع .

«**وتحبّون المال حبّاًجمّاً**» ای ـ کثیراً مفرطاً فیه . یقال : جمّ الماء فی الحوض اذا اجتمع فیه و کثر .

«**کلّا** » ای ـ ماینبغی ان یکون الامر هکذا . وقال **مقاتل** : ای ـ لایعقلون ما امروابه فی الیتیم وفی المسکین . ثمّ اخبر عن تلهّفهم علی ماسلف منهم حین لاینفعهم فقال عزّمن قائل :

« **اذا دکّت الارض دکّاً** » مرّةً بعد مرّة و کسر کلّ شیء علی ظهرها من جبل وبناء وشجر فلم یبق علی ظهرها شیء . قال **الزجاج** : « **دکّت** » زلزلت . قوله :

« **و جآء ربّك والملك صفّاً صفّاً** » هذا کقوله : «هل ینظرون الّا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکة صفّاً صفّاً » ای ـ تصف الملائکة صفوفاً کصفوف اهل الدّنیا . قیل : اهل کلّ سماء صفّ علی حدة فتکون سبعة صفوف . قوله:

« **وجیء یومئذ بجهنّم** » قال **عبدالله بن مسعود** و **مقاتل** فی هذه الآیة: تقاد جهنّم بسبعین الف زمام کلّ زمام بید سبعین الف ملك لها تغیظ وزفیر حتّی تنصب علی یسار العرش وروی فلایراها ملك مقرّب ولانبیّ مرسل الّا جثالر کبته یقول: نفسی نفسی، ونبیّنا (ص) یقول : امّتی امّتی. «**یومئذ**» یعنی: یوم یجآء « **بجهنّم** » « **یتذکّر الانسان** »

اى - يتذكّر ما اخبربه فى الدّنيا فيتّعظ « وانّى له الذّكرى » اى - « انّى » ينفع ذلك و من اين له التّوبة . قال **الزجاج** : يظهر التّوبة ومن اين له التّوبة وليس بدار التّكليف .

« **يقول ياليتنى قدّمت لحيوتى** » اى - « **قدّمت** » من الاعمال الصّالحة « **لحيوتى** » بعد موتى .

« **فيومئذ لايعذّب عذ به احدٌ** » قرأ **الكسائى و يعقوب** : « **لايعذب** » و « **لايوثق** » بفتح الذّال والثّاءِ على معنى «**لايعذب**» «**احد**» فى الدّنيا كما «**يعذب**» هوفى الآخرة .

« **ولايوثق** » مثل وثاق الله « **احد** » « **يومئذ** » . وقيل : هو رجل بعينه وهو **امية بن‌خلف** ،يعنى : « **لايعذب** » كعذاب‌هذا الكافر «**احد**» « **ولا يوثق** » كوثاقه «**احد**» ،فعلى‌هذه‌القرآءة‌الهاء‌الاولى والثّانيةراجعتان‌الى‌الانسان.وقرأ الآخرون بكسر الذّال والثّاءِ، ومعناه: «**لا**» «**احد**» فى‌الدّنيا « **يعذب** » مثل‌ما«**يعذب**»الله ذلك اليوم و« **لا** »« **احد** » فى‌الدّنيا « **يوثق** » مثل« **وثاقه** » للكافرذلك‌اليوم‌ويجوز ان‌يكون معناه : « **لايعذب** » عذاب الله « **احد** »اى- « **لا** » يتولّى « **عذابه** » غيره فهوالّذى يتولّى تعذيب‌الكفّار وتوثيقهم بنفسه من غيران يكلهما الى‌غيره ، فيكون فيه زيادة فى‌التّهويل . ويجوز ان يكون ذلك فى بعض اوقاتهم و على‌هذه القرآءة الهاء الاولى والثّانية راجعتان‌الى‌الله. ويروى‌انّ **اباعمرو** رجع فى آخرعمره‌الى‌قرآءة من قرأ بفتح الذّال والثّاءِ . و قيل : هى‌قرآءة النّبىّ (ص) . قوله :

« **يا ايّتها النّفس المطمئنّة** »اى-المطمئنّة‌بالله‌وبالايمان‌من‌قوله: «الّذين آمنوا وتطمئنّ‌قلوبهم بذكرالله» . وقيل : اطمأنّت بالبشرى من‌الملائكة ، من قوله: «وابشروا بالجنّة» . وقيل : اطمأنّت اذااوتيت كتابهابيمينها . قال **الحسن** : « **النّفس المطمئنّة** » المؤمنة الموقنة، الرّاضية بقضاءِ الله ، الآمنة من عذاب الله . و قيل : القلب السّاكن بسكينة اليقين لايخالجه شكّ . يقال : نزلت فى **حمزة بن عبدالمطّلب** و اختلفوا فى وقت هذه المقالة فقال قوم : يقال لها ذلك عندالموت، فيقال لها :

« **ارجعی الی** » اللّه « **راضیةً** » بما اعطیت من الثّواب « **مرضیّةً** » عنک ای - اللّه عنک راض. وقال **الحسن** :اذا اراداللّه قبضهااطمأنّت الی‌اللّه ورضیت عن‌اللّه ورضی‌اللّه عنها . وقال **عبداللّه‌بن‌عمرو** : اذا توفّی العبد المؤمن ، ارسل اللّه عزّ وجلّ ملکین و ارسل الیه بتحفة من الجنّة ، فیقال لها : اخرجی « **ایّتها النّفس المطمئنّة** »اخرجی « **الی** » روح وریحان ورب عنک راض‌فتخرج کاطیب ریح مسک وجده احد فی‌انفه والملائکة علی ارجاء السّماء یقولون : قد جاء من الارض روح طیّبة ونسمة طیّبة فلا تمرّبباب الّا فتح لها و لایملک الّاصلّی علیها حتّی یؤتی بهاالرّحمن فتسجد. ثمّ یقال لمیکائیل : «اذهب‌بهذه فاجعلهامع‌انفس المؤمنین » ثمّ یومرفیوسّع علیه قبره سبعین ذراعاً عرضه وسبعین ذراعاً طوله وینبذله فیه الرّیحان ان کان معه شیء من **القرآن** کفاه‌نوره وان لم یکن جعل له نور مثل‌الشّمس فی قبره ، ویکون مثله مثل العروس ینام فلایوقظهاالّااحبّ‌اهله الیه . واذاتوفّی‌الکافرارسل‌اللّه الیه ملکین وارسل‌قطعة من بجادانتن واخشن‌من کلّ‌خشن، فیقال: «**ایّتهاالنّفس** » الخبیثة اخرجی«**الی** » جهنّم وعذاب الیم وربّ‌علیک غضبان. وقال **ابوصالح** فی‌قوله: «**ارجعی الی ربّک راضیةً مرضیّةً**». قال هذا عند خروجها من الدّنیا فاذا کان یوم القیامة ، قیل :

« **فادخلی فی‌عبادی** » « **و ادخلی جنّتی** » و قال آخرون : انّما یقال لها ذلک عند البعث . قال **ابن‌عباس** : الخطاب لروح المؤمن یأمرها اللّه بالرّجوع الی الجسد فیکون قوله : «**الی ربّک**» ای- «**الی**» امر«**ربک**» ، و قیل : «**الی ربّک**» ای- «**الی**» بدن صاحبک فسمّی ذلک ربّاً کمایقال : ربّ الدّار وربّ الدّابّة .

« **فادخلی فی عبادی** » ای - مع «**عبادی**» «**جنّتی**» . وقیل : «**فی**»جملة «**عبادی**» الصّالحین مع الّذین انعم اللّه علیهم من النّبیّین و الصّدّیقین والشّهداء و الصّالحین . و قیل : «**فی‌عبادی**» ای- « **فی** » عبادتی وطاعتی فحذف‌التّاء کاقام‌الصّلوة.
و قال بعض اهل الاشارة : «**یاایّتها النّفس المطمئنّة**» الی الدّنیا « **ارجعی** » الی اللّه بترکها و الرّجوع الی‌اللّه سلوک سبیل الآخرة . وفی بعض التّفاسیران هذه‌الآیة نزلت فی **خبیب بن عدی** الّذی صلبه اهل **مکة** وجعلوا وجهه الی **المدینة** فقال :

اللّهم ان کان لی عندك خیر فحوّل وجهی نحو قبلتك ، فحوّل الله وجهه نحو القبلة من غیر ان یحوّله احد؛ فلم یستطع احدٌ ان یحوّله . و قیل : نزلت فی **عثمان بن عفان** بین انّه سیقتل شهیداً مظلوماً . و قال **سعید بن جبیر** : مات **ابن عباس** بالطّائف فشهدت جنازته فجآءَ طائر لم یر علی خلقته فدخل نعشه ثمّ لم یر خارجاً منه فلمّا دفن تلیت هذه الآیة علی شفیر القبر لایری من تلا ها .

« یا ایّتها النّفس المطمئنّة» «ارجعی الی ربّك راضیةً مرضیّةً » « فادخلی فی عبادی » « وادخلی جنّتی »

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « **بسم اللّه الرّحمن الرّحیم** » بسم الله کلمة منیعة لیس یسمو الی فهمها کلّ خاطر، فخاطر غیر عاطر عن علم حقیقته متقاصر، کلمة عزیزة من ذکرها عزّ لسانه و من صحبها اهتزّ جنانه . قدر « **بسم اللّه** » کسی داند که دلی صافی دارد ، ودر دل یاد کار آلهی دارد[1]، ساحت سینه ازاوث غفلت پاك دارد ، نظرالله پیش چشم خویش دارد ، خلوت «و هو معکم» نقش نگین یقین خود کرداند ، عین بیداری وهشیاری شود ، تا چون نام او کوید ، طنطنهٔ حروف بسمعها میرسد و غلغلهٔ عشق بجانها می بود . قوله تعالی :

« **والفجر** » جلیل وجبّار خداوند کردکار ، سوکند یاد میکند بمصنوعات وافعال خود، واو راجلّ جلاله رسد ، وازخداوندی وی سزد که اکر خواهد سوکند بذات خود یاد کند ؛ چنانکه : « فوربّك لنسئلنّهم » « فوربّ السّماءِ والارض انّه لحقّ » . واکر خواهد بصفات خود یاد کند ، کقوله : « ق والقرآن المجید » « ص والقرآن ذی الذّکر». واکر خواهد بافعال خود یاد کند ، کقوله:«**والفجر ولیالٍ عشر**» این را تفسیرهاست از اقوال مفسّران؛ میکوید: بیام محرّم که اوّل سالست ، بیام ذی الحجّه که ماه حجّ وزیارتست ، بیام روز آدینه که حجّ درویشانست ، بیام همه

۱ ـ الف : کارد .

روز درهمه سال که وقت‌مناجات دوستانست وساعت‌خلوت‌عارفانست ؛ ببام دل‌دوستان که محلّ نظر خداوند جهانست ، بروشنائی صبح معرفت که آسایش مؤمنانست و وراحت ایشان از آنست .

« ولیال‌عشر » بشبهای‌دههٔ‌ذی‌الحجّه که روزعرفه‌در آنست ، بشبهای دههٔ‌محرّم که عاشورا آخر آنست ، بشبهای دههٔ آخر رمضان که شب قدر تعبیهٔ آنست ، بشبهای دههٔ‌نیمهٔ شعبان‌که شب برات با آنست ، بشبهای دههٔ موسی که : « واتممناها بعشر » بیان آنست ومناجات موسی باحق حاصل آنست .

« والشّفع » بجملهٔ خلق‌عالم که همه جفت‌آفرید دوان‌دوان قرین‌یکدیگر یا ضدّیکدیگر ، چنانکه نرینه ومادینه ، روز وشب ، نور وظلمت ، آسمان و زمین ، برّ و بحر ، شمس‌وقمر ، جنّ‌وانس ، طاعت‌ومعصیت ، سعادت‌وشقاوت ، عزّ‌وذلّ ، قدرت وعجز ، قوّت‌وضعف ، علم وجهل ، حیات وممات ، صفات خلق‌چنین‌آفریدباضدّآفرید ، وجفت‌یکدیگر آفرید ، تابصفات آفرید گار نماند ؛ که عزّش بی‌ذلّ است ، وقدرت بی عجز ، وقوّت بی‌ضعف ، وعلم‌بی‌جهل ، وحیات بی‌موت ، وبقابی‌فنا . پس‌او « وتر »است یکتا ویکانه . دیگر همه شفع اند جفت یکدیگر ساخته . قومی علماء گفتند: «شفع » کوه صفا است و کوه مروه ، و « وتر » خانهٔ‌کعبه ؛ « شفع »مسجدحرام است ومسجد مدینه ، و« وتر » مسجد اقصی . « شفع» روز و شب است جفت یکدیگر ، « وتر » روز قیامت است که آن‌راشب نیست . « شفع » نفس و روح است، امروز قرین یکدیگر ، « وتر » روح باشد فردا که از قالب جدا شود . « شفع » ارادت است ونیّت ، « وتر » همّت است غریب و بیکس . « شفع » زاهد است و عابد قرین یکدیگر ، « وتر » مریداست ، مرید تنها رود بی‌قرین وبی‌خدین[1] :

فرید عن الخلّان فی کلّ بلدة اذا عظم المطلوب قلّ المساعد .

خلیل صلوات‌الله علیه دعوی مریدی کرد ، گفت : « واعتزلکم وماتدعون من دون الله وادعوا ربّی فانّهم عدوّلی‌الّارب‌ّ العالمین « انّی‌وجّهت وجهی » الآیة . . .

---

۱) خدین : یار و دوست و معشوق . ترجمه وشرح قاموس .

هر کجا درعالم قرینه‌ای بود ، یا پیوندی ، ازهمه بیزارشد ،آوازبر آورد که : «انّی ذاهبٌ الی ربّی سیهدین» بقیّتی باوی بماندو ندانست که:المکاتب عبدٌ مابقی علیه درهم. گوشهٔ دل وی بفرزندمشغول شد ندا آمد که : «قرّبه لی قرباناً »ای ابراهیم اگردعوی مریدی میکنی ، مرید باید که « وتر » بود قرینه ندارد ، تنها بود ، تنهارود ؛ این فرزند قرینهٔ تو است ، او را از دل برون کن ؛ بقربان ده تا مریدی صادق باشی . و گفته اند : نشان صدق ارادت آنست که از پیش خویش برخیزد ، بود خود نابود انگارد ، چنانکه آن پیر طریقت گفت :

الٓهی ُبود من برمن تاوان‌است ، تویکبار بود خود برمن تابان ؛ الٓهی معصیت من برمن گرانست ، تورودجود خودبرمن باران[1] ؛ الٓهی جرم من‌زیرحلم‌توپنهانست، توپردهٔ عفو خود برمن گستران . وگفته اند : ارادت مرید خواست ویست و در راه بردن ، وخواست مرداز خاست وی خیزد ، وخاست او از شناخت خیزد ، تا نشناسد نخیزد وتا نخیزد نخواهد ، وتانخواهد نجوید . این همه منازل‌عبودیّت‌اند ومراحل عبادت . مریدچون این‌منازل باز برد ، مطلوب اوجمله طالب او گردد ، ازغیب این ندا بجان وی رسد که :« یا ایّتها النّفس المطمئنّة»«ارجعی الی ربّك راضیةً مرضیّةً» سیصد و شصت نظر از ملکوت قدس میآید و با هرنظری این تقاضا میرود که : « ارجعی » هنوز گاه آن نیامد که باز آیی وبامابسازی ؟ وقت نیامد که مارا باشی؟:

ای باز هوا گرفته باز آی ومرو کزرشتهٔ تو سری‌درانگشت منست .

وزینها که چون آئی ازراه دنیا نیائی که قدمت بوحل‌فروشود ، وازراه نفس نیائی که بمانرسی. بردرگاه ما دل‌رابارست نیز هیچیزدیگررا راه نیست‌وبارنیست .

بزرگی را پرسیدند که : راه حقّ چونست؟ـ گفت : قدم درقدم نیست ، امّادل در دل است وجان درجان . بجان روتابدرگاه رسی ، بدل رو تا بپیشگاه آیی :

خون صدّیقان بپالودند و زان ره ساختند
جز بجان‌رفتن‌درین‌ره یك‌قدم رابارنیست .

---

۱ ـ الف : گستران .

« **یا ایّتها النّفس المطمئنّة** » خوشا روزا که این قفس بشکنند و این مرغ باز داشته را بازخوانند و این رسم و آیین خاکیان از راه مقرّبان بردارند، **شیطان** پوشیده درصورت آدمیّت بیرون شود وجوهر **ملك** چهرهٔ جمال بنماید و دشمن از دوست جداشود. عزیزا گمان مبر[1] که **عزرائیل** را فرستند تا ترا بگرداند از آنچه تو درآنی. او غشاوت انسانیّت از روی دل بر کشد وبداغ نگاه کند، اگر نشان معرفت درآن داغ بندگی بیند بحرمت باز گردد وگوید: مرا درین معدن تصرّف نیست که بضاعت حقّ است، وگوید: یارب العزّة مرازهرهٔ آن نیست که درآن تصرّف کنم. این مرد ازآنجمله باشد که **قرآن مجید** خبرمی‌دهد که: «اللّٰه یتوفّی الانفس حین موتها». عزیز انگرتا از آن جمله نباشی که **عزرائیل** را ننگ آید از جان ستدن تو، لابل ازآن قوم باشی که **عزرائیل** را یارای آن نباشد که بحضرت جان تو درشود.

بزرگی را پرسیدند که: جانها درین راه حق بوقت نزع چون بود؟ ـ گفت: چون‌صیدها دردام‌آویخته وصیّاد باکارد کشیده، برسروی رسیده! ـ گفتند: چون بحقّ رسد چون بود؟ ـ گفت: چون صید ازفتراك درآویخته!

ای درویش‌اگرروزی صیددام وی شوی و کشتهٔ راه وی گردی، بعزّت عزیز که جز بر کنگرهٔ عرش مجیدت نبندد « من احبّنی قتلته ومن قتلته فاناديته »:

دیدی ملکی که دست درویش گرفت   آنکه بنواخت در بر خویش گرفت
آنکه بولی و صاحب جیش گرفت   آنگاه‌بکشت‌و کشته راپیش گرفت؟!

---

١ ـ الف: عزیزان گمان مبرید.

۹۰ ـ سورة البلد ـ المكية

النوبة الاولى

قوله‌تعالی: «**بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم**» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«**لا**» نچنانست که‌مشرکان‌ومنکران بعث میگویند «**اُقْسِمُ بِهٰذَاالْبَلَدِ** (۱)» سوگند میخورم باین شهر **مکه**.

«**وَاَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَا الْبَلَدِ**(۲)» وتو دست در گشاده‌ای درین شهر.

«**وَوٰالِدٍوَمٰاوَلَدَ** (۳)» وبهرزاینده وزاده ونازاینده.

«**لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسٰانَ**» بیافریدیم مردم را «**فی کَبَدٍ** (۴)» در رنج و سختی بر کار ایستاده.

«**اَیَحْسَبُ**» می‌پندارد او«**اَنْ لَنْ یَقْدِرَعَلَیْهِ اَحَدٌ** (۵)» که کس با او برنیاید.

«**یَقُولُ**» میگوید: «**اَهْلَکْتُ مالاًلُبَداً** (۶)» در دشمنی **محمد** مال فراوان برهم نفقه کردم.

«**اَیَحْسَبُ اَنْ لَمْ یَرَهُ اَحَدٌ**(۷)» می‌پنداردا او که‌اللّه رانمی‌دید که نفقه میکرد.

«**اَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَیْنَیْنِ** (۸)» نه اورا دو چشم بینا آفریدیم؟!

«**وَلِسٰاناًوَشَفَتَیْنِ**(۹)» وزبانی گویا ودولب؟

«**وَهَدَیْنٰاهُ النَّجْدَیْنِ**(۱۰)» وراه نمودیم او را بدو راه؟

«**فَلَااقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ** (۱۱)» نیز[۱] خویشتن را درآن عقبه نیفکنده است؟

«**وَمٰاۤ اَدْرٰیكَ مَاالْعَقَبَةُ**(۱۲)» وچه دانی تو که‌آن عقبهٔ صراط‌چیست؟

«**فَكُّ رَقَبَةٍ** (۱۳)» سبب نجات ازآن عقبه گشادن گردنی است.

«**اَوْاِطْعٰامٌ فی یَوْمٍ ذی مَسْغَبَةٍ**(۱۴)» یا طعام دادن درروزی با گرسنگی.

«**یَتیماً ذٰامَقْرَبَةٍ** (۱۵)»خاصّه یتیمی که خویشاوند بود.

---

۱ ـ ج: انیز.

« اَوْ مِسْکیناً ذامَتْرَبَة (۱۶) یادرویشی که در خاك افتاده[1] بود .

« ثُمَّ کانَ مِنَ الَّذینَ آمَنُوا » یا آنکه از گرویدگان بود « وَتَواصَوْا بِالصَّبْرِ » و یکدیگر را بشکیبایی اندرز می کنند « وَتَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) و یکدیگر را ببخشودن وصیّت می کنند .

«اُولٰئِكَ اَصْحابُ الْمَیْمَنَةِ (۱۸) » ایشانند اصحاب راست دست بایمن وبابرکت .

«وَالَّذینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا » وایشان که کافرشدند بسخنان ما ، « هُمْ اَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ۱۹ »ایشانند اصحاب چپ دست برخویشتن شوم« عَلَیْهِمْ نارٌمُؤْصَدَةٌ (۲۰)» برایشان طبقی پوشیده وبسرفرا افکنده[2] آتشی تافته .

النوبة الثانیة

این سوره بیست آیتست ، هشتاد ودو کلمه ، سیصدو سی حرف . جمله به **مکه** فرو آمد و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست . و در خبر **ابی کعب** است از **مصطفی** (ص) که گفت : هر که این سوره برخواند ، اللّٰه تعالی او را روزرستاخیز ازغضب خویش ایمن کند . قوله :

« **لااقسم** » اعلم انّ « **لا** » لیست لنفی القسم انّما هی کقول العرب : لاواللّٰه مافعلت کذا ، لاواللّٰه لافعلنّ کذا ، فتکون تأکیداً للقسم . و قیل : انّها صلة ای ـ « **اقسم بهذاالبلد** » ، وقیل : انّماهی ردّ لکلام من انکرالبعث والجزاء فانّها وان کانت رأس السّورة ، فالقرآن متّصل بعضه ببعض. وقال بعض المفسّرین فی الکلام همزة الاستفهام مضمرة و التّقدیر : « **الااقسم بهذا البلد** » « **وانت حلّ بهذا البلد** » مع علوّشأنك .

« **انت حلّ** » ای ـ حال نازل فیه ، ای ـ لنزولك فیه ، « **اقسم** » به و «**هذا**» تنبیه علی شرف النّبیّ (ص) . و قیل : « **انت حلّ بهذا البلد**» ای ـ « **انت** » حلال « **بهذاالبلد**» تصنع فیه ماترید من القتل والا سر، لیس علیك ما علی النّاس فیه من

---

۱ ـ الف : افتده ۲ ـ الف : اوکنده .

الاثم . يقال : رجل« **حلّ** » وحلال ومحلّ ، كما يقال : رجل حرم وحرام ومحرم، وجمع الحرام حُرُم . قال الله عزّوجلّ « وانتم حرم » . و كان رسول الله (ص) دخل **مكة** يوم فتح **مكة** محلاً واحلّت له ساعةً من نهار حتّى قتل من شاء واسر من شاء وقتل **ابن خطل** وهو متعلّق باستار **الكعبة** وكذلك قتل **مقيس بن ضبابة** وغيرهما ، فاحلّ دماء قوم و حرّم دماء قوم وحرّم دار **ابي سفيان** ، فقال : من دخل دار **ابي سفيان** فهو آمن. اى - « **حلّ** » لك ان تفعل ذلك فامّا غيرك فلا يحلّ له ذلك اصلاً . وقيل : معناه : «**وانت**» في « **حلّ** » ممّا صنعت في « **هذا البلد** » . قال (ص) : « انّ الله حرّم **مكة** يوم خلق السّموات والارض لم تحلّ لاحد قبلي ولا تحلّ لاحد بعدي وانّما احلّت لي ساعةً من نهار فهي حرام بحرمة الله الى يوم القيامة ». والمعنى : انّ الله عزّوجلّ لمّا اقسم **بمكّة** دلّ ذلك على عظم قدرها مع حرمتها فوعد نبيّه (ص) انّه يحلّها له حتّى يقاتل فيها وان يفتحها على يده فهذا وعد من الله عزّوجلّ بان يحلّها له . وقال **شرحبيل بن سعد** معنى قوله : « **وانت حلّ بهذا البلد** » قال : يحرّمون ان يقتلوا بها صيداً او يعضدوا بها شجرةً ويستحلّون اخراجك وقتلك .

« **ووالد وماولد** » يعني **آدم** و ذريّته و« **ما** » بمعنى من كقوله : «والسّماء وما بناها » اى - و من بناها . و قيل : معناه : و كلّ « **والد** » و مولود من جميع الخلق ، وقيل : « **و والد** » يعني: الّذي يلد، « **وماولد** » يعني: العاقر الّتي لا تلد ، و « **ما** » على هذا القول بمعنى النّفي .

«**لقد خلقنا الانسان في كبد** » هذا جواب القسم والمراد بالانسان بنو **آدم** كلّهم «**في كبد**» يعني: في شدّة ومقاساة يكابد شدائد الدّنيا ويقاسي شدائد الآخرة ولا يقاسي احد ما يقاسي هو. قال **عطا** عن **ابن عباس** : « **في كبد** » اى - في شدّة خلق حمله و ولادته ورضاعه وفطامه ومعاشه وحياته وموته لم يخلق الله خلق يكابد ما يكابد ابن **آدم** وهو مع ذلك اضعف الخلق . وقيل : «**في**» بمعنى اللّام اى - خلق للكبد وهو التّعب . وقال **مجاهد وعكرمة** و **الضحاك** ، معناه : خلق منتصباً معتدل القامة و كلّ شيء خلق فانّه « يمشي مكبّاً » ولا يمشي منتصباً الّا الانسان، والكبد الاستواء والاستقامة .

وقال **ابن کیسان** : منتصباً رأسه فی بطن امّه ، فاذا اذن الله فی خروجه انقلب رأسه الی رجلی امّه . وقال **مقاتل** :« **فی کبد** » -ای -« **فی** »قوّة نزلت **فی ابی الاشدّین** واسمه **اسید بن کلدة** من **جمح** ، و کان شدیداً قویّاً یضع الادیم العکاظی تحت قدمیه فیقول: من از النی عنه ، فله کذا و کذا ، فلا یطاق ان ینزع من تحت قدمه الّا قطعاً و یبقی موضع قدمه . وقیل . معناه : مضیّعاً لما یعنیه مشتغلاً بمالایعنیه .

« **ایحسب** » یعنی : **اباالاشدّین** من قوّته و بطشه « **ان لن یقدر علیه احد** » ای - یظنّ من شدّته « **ان** » لا« **یقدر** » « **علیه** » الله ، الم یعلم ذلك الشّقیّ انّ من خلق له القوّة هواقوی منه .

« **یقول اهلکت** » ای - انفقت « **مالاً لبداً** » ای - کثیراً فی عداوة **محمد** (ص). اللّبد الکثیر الّذی تراکب بعضه علی بعض ، یقال : تلبّدالشّیء اذا کثر واجتمع ومنه اللّبد و کان الرّجل کاذباً متسوّقاً فی دعواه انّه انمق « **مالاً** » فی عداوة النّبیّ (ص) فقال تعالی :

« **ایحسب ان لم یره احد** » الاحد هو الله عزّوجلّ ، و المعنی : ایظنّ انّ الله « **لم یره** » ولایسأله عن ماله من این کسبه وفی ایّ شیء انفقه . روی **مجاهد** عن **ابن عباس** قال : قال رسول الله (ص) : لایزول قدما العبد یوم القیامة حتّی یسأل عن اربع عن عمره فیما افناه ، و عن ماله من این کسبه و فیما انفقه ، و عن علمه ماذا عمل فیه ، وعن حبّنا اهل البیت ثمّ عدّد نعمه علیه وعلی غیره من خلقه فقال :

« **الم نجعل له عینین** » یبصر بهما .

«**ولساناً** » یعبّر به عمّا فی ضمیره ،« **وشفتین** »یستر بهما ثغوره قال الله تعالی :

« نحن فعلنا به ذلك ونحن اقدر علی ان نبعثه و نخفی علیه ما عمله» وجاء فی الحدیث انّ الله عزّوجلّ یقول ابن آدم : «ان نازعك لسانك فیما حرّمت علیك، فقد اعنتك علیه بطبقتین فاطبق ، و ان نازعك بصرك الی بعض ماحرّمت علیك، فقد اعنتك علیه بطبقتین فاطبق . وان نازعك فرجك الی ما حرّمت علیك ، فقد اعنتك علیه بطبقتین فاطبق . قوله :

« **وهديناه النّجدين** » قال اكثر المفسّرين يعنى : طريق الخير وطريق الشّرّ المفضيان الى الجنّة والنّار، كقوله :« انّا هديناه السّبيل امّاشاكراً وامّا كفوراً » ، وقال **محمد بن كعب** عن **ابن عباس** : « **وهديناه النّجدين** » قال : الثّديين يسقط من امّه ويشبُ الى الثّديين ، والنّجد طريق فى ارتفاع .

« **فلا اقتحم العقبة** » « **لا** » هاهنا بمعنى لم ، اى ـ هذاالكافر لـم يقتحم ، « **العقبة** » هلّا ما انفق من ماله فى عداوة النّبىّ (ص) على زعمه انفقه لاقتحام العقبة يعنى : لمجاوزة الصّراط والاقتحام الدّخول فى الامر الشّديد والمجاوزة له بصعوبة . قال **كعب الاحبار** :« **العقبة** » سبعون منزلاً من الصّراط والصّراط جسر جهنّم ذرعه ثلاثة آلاف ذراع وهو احدّ من السّيف، الف ذراع منه صعود والف هبوط والف سواء ، يوقف عليه الخلق ويحاسبون . وفى بعض الرّوايات « فمن النّاس من يمرّ عليه كالبرق الخاطف ومنهم من يمرّ عليه كالرّيح العاصف ، و منهم من يمرّ عليه كالفارس، ومنهم من يمرّ عليه كالرّجل يعدو، ومنهم من يمرّ كالرّجل يسير ، ومنهم من يزحف زحفاً ، ومنهم الزّالّون والزّالّات ومنهم من يكردس فى النّار ؛ واقتحامه على المؤمن كمابين صلوة العصر الى العشاء» وقال : **قتادة** ذكر العقبة هاهنا مثل ضربه الله تعالى لمجاهدة النّفس والهوى والشيطان فى اعمال البرّ فجعله كالّذى يتكلّف صعود العقبة ، يقول : لم يحمل على نفسه المشقّه بعتق الرّقبة والاطعام . وقيل : معنى الآية هلا انفق ماله فى فكّ الرّقاب و **اطعام** السّغبان ليجاوز بهما « **العقبة** » فيكون خيراً له من انفاقه على عداوة النّبى (ص) .

« **وماادريك ماالعقبة** » هذا تعظيم لها وتفخيم لشأنها .

« **فكّ رقبة** » هذا تفسير سبب النّجاة من العقبة قرأ **ابن كثير وابوعمرو و الكسائى** : « **فكّ** » بفتح الكاف « **رقبة** » بالنّصب .

« **او اطعم** » بفتح الهمزة والميم على الماضى . وقرأ **الباقون** « **فكّ** » بضمّ الكاف « **رقبة** » بالجرّ او اطعام على المصدر واراد بفكّ الرّقبة اعتاقها واطلاقها، ومن اعتق « **رقبة** » كانت فداه من النّار . روى **ابوهريرة** قال : سمعت رسول الله (ص) يقول : « من اعتق « **رقبة** » مؤمنة اعتق الله بكلّ عضو منه عضواً من النّار حتّى يعتق

فرجه بفرجه». وجاء اعرابی الی رسول‌الله(ص)فقال: یارسول‌الله! علّمنی عملاً یدخلنی الجنّة . قال: «اعتق النّسمة و« فكّ»الرّقبة» ـ . قال:اولیساواحداً؟ـقال: «لا.عتق النّسمة عن تفرّد بعتقها و« فكّ » الرّقبة ان تعین فی‌ثمنها» فعلی هذا« فكّ » الرّقبة الاعانة فی‌مال الكتابة . وقیل : «فكّ‌رقبة » من الذّنوب بالتّوبة .

« اواطعام فی یوم‌ذی مسغبة » ای «فی » زمان قحط وجوع .

«یتیماًذامقربة »ای ـ « ذا » قرابة فی‌النّسب .

«اومسكیناً ذا متربة » قدلصق بالتّراب من فقره وضرّه . وقیل : « ذا » عیال لامال له . فضّل اطعام الیتیم والمسكین علی اطعام غیر هما فی المثوبة . تقول : ترب فلان یترب ترباً و متربةً اذا افتقر ، ومنه تربت یداك واترب فلان اذا استغنی .

«ثمّ‌كان من الّذین آمنوا » «ثمّ» هاهنابمعنی‌مع كقوله:«بعدذلك‌زنیم» یعنی: اذا فعل هذه الاشیاء و هو مؤمن ، ای ـانّ هذه الاعمال لاتقبل من احد الّا اذا كان مؤمناً.وقیل : ثمّ بمعنی الواو . « وتواصوا » ای ـ اوصی بعضهم بعضاً « بالصّبر » علی فرائض الله و او امره و الصّبر عن ارتكاب المحرّمات « وتواصوابالرّحمة» بان یرقّ للفقیر والمسكین بالانعام علیهما . و قیل : « تواصوا » بالآخرة لأنّها دارالرّحمة.

« اولٰئك » ای ـ الموصوفون بهذه الصّفات «اصحاب‌المیمنة » یأخذون نحو الیمین الی الجنّة و یؤتون كتبهم بایمانهم وهم المیامین علی انفسهم .

« والّذین كفروابٰایاتنا » بمحمدوالقرآن «هم اصحاب المشئمة» یأخذون نحو الشّمال الی النّار ویؤتون كتبهم بشمالهم وهم المشائیم علی انفسهم

« علیهم‌نارٌمؤصدة » ای ـ مطبقة اغلقت علیهم ابوابها فلایخرج منها غم ولا یدخل فیها روح . قرأ ابوعمرو و حمزة وحفص : « مؤصدة بالهمزهاهنا و فی الهمزة . وقرأ الآخرون بلاهمز ، وهمالغتان یقال : اصدتُ الباب واوصدته اذا اغلقته واطبقته . وقیل : معنی الهمزالمطبقة وغیرالهمزالمغلقة .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم » نام‌ملکی که‌از کفی‌مر کزغبرا کرد واز دودی قبّهٔ خضرا کرد، شواهد قدرت درخطهٔ فطرت پیدا کرد، ازپاره ای‌گوشت زبان‌گویا کرد، ازپاره‌ای پیه چشم بینا کرد، وازپاره‌ای خون‌دل‌دانا کرد. عاصی را بلطف خود آشنا کرد، جانهای دوستان از شوق خود شیدا کرد، هرچه کرد بجلال و کبریا کرد. از جملهٔ خلایق بنده ای را جدا کرد، نام او محمدمصطفی کرد، او راکان کرم ووفا کرد، معدن‌صدق وصفا کرد، قاعدهٔجود وسخا کرد، قانون خلق وحیا کرد، مایهٔ نور وضیا کرد، زینت دنیا وعقبی کرد و از شرف و کرامت او بقدمگاه اوسوگندیاد کرد که:

« «لااقسم‌بهذاالبلد» «وانت‌حلّ‌بهذاالبلد» هر کرادوستی[۱] بود پیوسته در جستن رضای او بود، نظر خود از وی بازنگیرد، باوی رازها کند، در سفر ودر حضرذکر ومراعات وی بنگذارد، در هیچ حال حدیث و سلام ازوی باز نگیرد، قدمگاه وی عزیز دارد، بجان وی سوگند خورد. خداوند کریم جبّار، عزیز و رحیم جلّ جلاله حقایق این معنی جمله‌آن رسول مکرّم‌را وسیّد محترم را ارزانی داشت، تاجهانیانرا معلوم‌گردد که بردرگاه عزّت هیچکس‌را آن منزلت و مرتبت نیست که اوراست. نبینی که دربسی احوال رضای اونگه داشت؟: « ومن آناء اللّیل فسبّح واطراف النّهار لعلّك ترضی »، درقبله رضای او نگه داشت: « فلنولّینّك قبلةً ترضیها »، شفاعت درضای اوبست: « ولسوف یعطیك ربّك فترضی ». هرگز اورا ازنظر خود محجوب نکرد: « فانّك باعیننا الّذی یراك حین تقوم ». رازها باوی گفت: « فاوحی الی عبده ما اوحی ». درخواب و دربیداری، درسفر ودرحضر اورا نگه داشت: « واللّه یعصمك من‌النّاس ». احوال اوهمه‌کفایت کرد: « الیس‌اللّه بکاف عبده ». درهیچ حال وحی ازو منقطع نگردانید. درخواب بود که وحی آمد: « یا

۱ - ج: دوست.

ایّها المدّثّر». برسر کوب بود که وحی آمد: «الیوم اکملت لکم دینکم». درراه غزات بود که وحی آمد که: «اتّقوا ربّکم انّ زلزلة السّاعة شیء عظیم». از **مکه** بیرون آمده بود که وحی آمد: «انّ الّذی فرض علیك القرآن لرادّك الی معاد». درغار بود که اوراجلوه کرد: «ثانی اثنین اذهما فی الغار». دراندوه بود که وحی آمد: «ولقد نعلم انّك یضیق صدرك». درشادی بود که وحی آمد: «انّا فتحنا لك فتحاً مبیناً». درحضرت قاب قوسین بود که بی واسطه این خطاب میرفت که: «آمن الرّسول». از عزیزی وی بود که گاه قسم بجان وی یادمیکرد که: «لعمرك» و گاه بقدمگاه ونزولگاه وی سوگند یاد می کردکه: «**لااقسم بهذا البلد**». علی الجمله در **قران** چهار هزار جای نام وی برد و ذکر وی کرد. بعضی بتعریض و بعضی بتصریح.

«**لقد خلقنا الانسان فی کبد**» جواب قسم است و برقول **مجاهد** و **عکرمه** و **ضحاك** معنی «**کبد**» استوا واستقامت است. ربّ العالمین منّت مینهد برآدمی که: ترا قد وبالای راست دادم وخلقت وصورت نیکو دادم وباعضای ظاهر و صفات باطن بیاراستم. بنگر که نطفهٔ مهین در آن قرار مکین بچه رسانیدم؟ بقلم قدرت چون نگاشتم؟ هرعضوی را خلعتی و رفعتی دادم؛ بینائی بچشم، گفتار بزبان، سماع بگوش، گرفتن بدست، خدمت به پای:

چون صورت توبت نگارند بکشمر   چون قامت توسرو نگارند بکشور!

مسکین آدمی بدعهد ناسپاس که فردا شکر این نعمت از وی درخواهند و گزارد حقّ این تکریم که: «ولقد کرّمنا بنی آدم» از وی طلب کنند! گویند: ای خواجه ای که اما نتهای ما عمری بداشتی اگر آراسته باز نفرستی باری ناکاسته بازرسان. درخبراست که: «الفرج امانة والعین امانة والاذن امانة والید امانة والرّجل امانة، ولاایمان لمن لاامانة له». اوراگویند: مادودیده بتوسپردیم پاك، توبنظرهای ناپاك ملطّخ[1] کردی تاآثارتقدیس ازوی برخاست وخبیث شد. اکنون میخواهی که دیدارمقدّس مابنظرخویش بینی؟هیهات هیهات! ماپاکیم وپاکان راپاك شاید «الطّیّبات

۱ ـ) ملطخ: آلوده و ملوث. المنجد.

للطّيّبين » . دوسمع داديم ترا تاازآن دوخزينه سازى ودرّهاى آثار وحى دروتعبيه كنى و امروز باز سپارى . توآن را مجال دروغ شنيدن ساختى و راه گذر اصوات خبيثه كردى ، وندای ما پاك است جز سمع پاك نشنود . امروز بكدام گوش حديث ماخواهى‌شنيد ؟! زبانى داديم ترا تا با ماراز گوئى‌درخلوت و قرآن خوانى درعبادت وصدق دروى فروآرى وبادوستان ما سخن گويى، توخود زبان‌رابساط غيبت ساختى وروزنامهٔ جدل وديوان‌خصومت كردى . توامروزبكدام زبان‌حديث ماخواهى كرد؟ مفلسا كه توئى چه عذر خواهى‌آورد ؟ بعداز اين خبر كه بتو رسيد انّ‌الله عزّوجل يقول : « ابن آدم ان نازعك‌لسانك فيماحرمت‌عليك‌فقداعنتك عليه بطبقتين فاطبق، وان نازعك بصرك الى بعض ما حرمت عليك فقد اعنتك عليه بطبقتين فاطبق ، وان نازعك‌فرجك الى ماحرمت عليك فقداعنتك عليه بطبقتين فاطبق». مسلمانان بيدار باشيد وهشيار كه: « فلااقتحم العقبة » در پيش است ، باديهٔ قيامت و عقبات صراط هفتاد منزل برجسر دوزخ ، باريكتر ازموى وتيز تر ازشمشير، مى ببايد گذاشت و گذاشتن اين عقبات بر كسى آسان بود كه بردهاى از بند بندگى مخلوق آزاد كند و گردن خويش از بند معاصى رها كند و در روزگار قحط درويش گرسنه را طعام دهد و يتيم بى پدر را دست شفقت برسر نهد و نواخت كند .اينست سبب نجات از عقبات ورسيدن بدرجات جنّات والله ولى‌الباقيات الصّالحات .

۹۱ - سورة الشمس - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالی : «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«وَالشَّمْسِ وَضُحیٰها(۱)» و بآفتاب و برتافتن آن .

«وَالقمَرِ اِذا تَلیٰها (۲)» وبماه که بر پی خورشید ایستد .

«وَالنَّهارِ اِذا جَلّیٰها (۳)» و بروز که زمین پیدا کند [وتاریکی بازبرد] .

« وَاللَّیْلِ اِذا یَغْشیٰها (٤) » وبشب که آفتاب بپوشد [ودرزمین پیچد] .

«وَالسَّماءِ وَما بَنیٰها(٥) »وبآسمان و باو که آنرا برآورد .

« وَالاَرْضِ وَما طَحیٰها (٦) » وبزمین وباو که آنرا بگسترانید .

« وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّیٰها (۷) » و بمردم وباو که آفرینش اوراست کرد .

« فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَتَقْوَیٰها (۸) ودردل‌او شناخت نهادتابدانست بدی‌خویش ونیکی خویش .

« قَدْاَفْلَحَ مَنْ زَکّیٰها(۹) » پیروز آمد ورسته آنکس که تن خویش باصلاح آورد وهنری کرد .

« وَقَدْخابَ مَنْ دَسّیٰها (۱۰) » و با پس‌ماند و نومیدآمداو که تن خویش فرو مایه کردو کم‌نام .

« کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَیٰهآ (۱۱) » دروغ زن گرفت ثمود پیغامبر خویش را بوی اندامی[1] خویش وبناپاکی خویش.

« اِذِانْبَعَثَ اَشْقیٰها (۱۲) » آنکه که بخاست آن بدبخت ترایشان .

« فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّهِ »ایشانرا گفت پیغامبرخدای« ناقَةَاللّهِ وَسُقْیٰها(۱۳) بازشید[2] وگذارید شترخدای‌را و آبشخوراو.

---

۱) وی اندامی : بی اندامی .

۲) بازشید : بازشوید .

«فَكَذَّبُوهُ» دروغزن گرفتند او را «فَعَقَرُوهَا» بکشتند اورا و پی‌زدند.
«فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ» در سرایشان پوشید و برسر ایشان فرو هشت عذاب خداوند ایشان بگناه ایشان «فَسَوّيٰهَا (۱۴)» ایشانرا با زمین یکسان کرد.
«وَلَا يَخَافُ عُقْبٰيهَا (۱۵)» [بخاست آن بدبخت تر ایشان] و از سرانجام کرد خویش نترسید.

النوبة الثانية

این سوره دویست وچهل حرفست، پنجاه کلمه و پانزده آیه، جمله به مکه فرو آمد ودرین سوره هیچ ناسخ ومنسوخ نیست. وفی الخبر عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله(ص): من قرأ سورة «والشمس» فکانّما تصدّق بکلّ شیء طلعت علیه الشّمس و القمر. قوله:
«والشّمس وضحیٰها» ای اشراقها اذا ارتفعت وبلوغها «ضحی» النّهار. وقیل: المراد به النّهار کلّه «والشّمس» سراج النّهار لقوله: «وجعل الشّمس سراجاً». و قیل: «ضحی» حین تطلع «الشّمس» فیصفو ضوءها. وقال مقاتل «ضحیٰها» ای - حرّها کقوله فی سورة طه: «ولاتضحی» ای - لایوذیك الحرّ.
«والقمر اذا تلیٰها» ای - تبعها «والقمر» یتلو «الشّمس» لیلة الهلال تغرب «الشّمس» و یغرب «القمر» بعقبها؛ یقال. هذا تلو هذا، ای - تابعه ونظیره. قال الزجاج: لیلة البدر یتلوها فی الاضاءة والنّور الکامل.
«والنّهار اذا جلّیٰها» الهاء راجعة الی الارض، ای - «جلّی» الارض اوالی «الشّمس» ای - «جلّی» «الشّمس» و کشفها باضاءتها و ذلك لانّ «الشّمس» انّما یتبیّن اذا انبسط «النّهار». وقیل: الهاء کنایة عن الظّلمة فان لم یجر کما ذکر لانّ معناها معروف.
«واللّیل اذا یغشیٰها» ای - یغشی الشّمس حین تغیب فتظلم الآفاق؛ وقیل: «یغشی» الارض بالظّلمة.

«والسّماءِ و ما بنیٰها» ای - ومن « **بنیٰها** » و هوالله عزّوجلّ ، وما بمعنی من کقوله تعالی: « فانکحوا ما طاب لکم » ای - من طاب لکم : وکان **عبدالله‌بن‌زبیر** یقول للرّعد : سبحان ما سبّحت‌له .

« **والارض وما طحیٰها** » ای - ومن بسطها .

«ونفس‌وماسوّیٰها» ای - « **سوّی** » خلقها وترکیبها. فسوّی الیدین‌والرّجلین و سائرالاعضاءِ. قیل : ارادبه **آدم**(ع) ؛ وقیل : هوعامٌ اراد جمیع الانس والجنّ .

« **فالهمها فجورها وتقویٰها**» ای-بیّن‌لهاالخیروالشّرّوعلّمهاالطّاعةوالمعصیة . قال **الزجاج** : معنی‌الالهام‌التّوفیق والخذلان ؛ ای - وفّقها للایمان والطّاعة وخذلها بالکفر والمعصیة. وهذابیّن انّ‌الله عزّوجلّ‌خلق‌فی‌المؤمن‌التّقوی‌وفی‌الکافرالفجور.- وفی‌الخبر الصّحیح عن‌**عمران بن‌حصین** عن‌رجلین‌من **مزینة** قالا : یارسول‌الله ارأیت مایعمل‌النّاس‌یکدحون فیه‌اشیء قضی‌علیهم ومضی‌فیهم من‌قدرسبق‌ام فیمایستقبلون؟ فقال :«لا،بل‌شیء قضی‌علیهم وتصدیق ذلک فی کتاب‌الله عزّوجلّ: **«ونفس‌وماسوّیٰها»** « **فالهمها فجورهاوتقویٰها** » . و عن **جابر** قال : جاء **سراقة بن مالک بن جعشم** فقال: یارسول‌الله ! بیّن لنا دیننا کانّا خلقنا الآن فیم العمل‌الیوم فیما جفّت به الاقلام وجرت به‌المقادیر،اوفیما یستقبل . قال: «بل فیماجفّت به‌الاقلام وجرت به‌المقادیر». قال : ففیم‌العمل ؟ - فقال : «اعملوا فکلّ میسّر لما خلق له » .

« **قدافلح‌من‌زکّیٰها** » هذا جواب القسم تأویله : لقد « **افلح** » لمّا طال الکلام جعل‌طول‌الکلام عوضاً من‌اللّام فحذفت والمعنی : فازت و سعدت نفس «**زکّیٰها**» الله ای - اصلحها وطهّرها من‌الذّنوب ووفّقها للطّاعة .

«وقدخاب من دسّیٰها» ای - خابت و خسرت نفس اضلّها الله وخیّبها من کلّ خیر . وقال **الحسن** : معناه : «**قدافلح‌من‌زکّی**» نفسه فاصلحها و حملها علی‌طاعةالله عزّوجلّ .

« **وقدخاب من دسّیٰها** » ای - خسر من « **دسّی** » نفسه بمعصیة الله ، ای - **اخفاها** ، فکان‌العاصی برکوبه‌المعصیة ابداً یخفی‌نفسه‌ویخمل‌ذکره ، واللّئیم‌ابداًخفیّ

المكان والشّريف مشهورالمكان. و«دسّيها» اصله «دسّها» من التّدسيس وهو اخفاء الشّيء فابدل من سين الثّانية ياء تخفيفاً و كراهية للتّضعيف . وفي الخبر عن **زيدبن ارقم** قال : لااقول لكم الّا ماقال رسول الله(ص) لنا : «اللّهم انّي اعوذبك من العجز والكسل والبخل والجبن والهمّ و عذاب القبر . اللّهمّ آت نفسي « **تقويها** » و زكّها ، انت خير من « **زكّيها** » ، انت وليّها و موليها . اللّهمّ انّي اعوذبك من علم لاينفع و من نفس لاتشبع ومن قلب لايخشع و من دعوةٍ لايستجاب لها » .

«**كذّبت ثمود بطغويها**» اى- بطغيانها وعدوانها و بخروجها عن طاعة الله - اى- الطّغيان حملهم على التّكذيب . الواو فيه مقلوبة عن الياء، تقول : طغى يطغى طغياناً و طغوى . وقيل : « **بطغويها** » اى - بعذابها وهو اسم لذلك العذاب كقوله : «فامّا **ثمود** فاهلكوا بالطّاغية» ، و قيل : « **بطغويها** » اى - باجمعها .

« **اذ انبعث اشقيها** » اى - نهض وقام « **اشقيها** » لعقر النّاقة والانبعاث الاسراع في الطّاعة للباعث ، اى - كذّبوا بالعذاب و كذّبوا **صالحاً** لمّا « **انبعث اشقيها** » و هو **قد ار بن سالف** وكان رجلاً اشقر ازرق قصيراً . و قيل : كانا رجلين ؛ **قدار بن سالف** و **مصدع بن دهر**.

«**فقال لهم**» اى- للقوم كلّهم «**رسول الله**» يعنى: **صالحاً** (ع) «**ناقة الله وسقييها** » اى - ذروا « **ناقة الله** » وذروا «**سقييها**» اى - احذروا « **ناقة الله** » وشربها في يومها .

«**فكذّبوه**» يعنى : **صالحاً** فيما اخبرهم بحلول العذاب «**فعقروها**» يعنى : النّاقة اسندالفعل اليهم جميعاً لانّهم رضوا به «**فدمدم عليهم ربّهم**» قال **عطاو مقاتل**: اى : دمّر «**عليهم ربّهم**» فاهلكهم واطبق عليهم العذاب . والدّمدمة اهلاك باستيصال ؛ تقول العرب : دممت على فلان ثمّ تقول من المبالغة : دممت بالتّشديد، ثمّ تقول من تشديد المبالغة دمدمت «**بذنبهم**» يعنى : بتكذيب الرّسول وعقر النّاقة « **فسوّيها** » اى - « **سوّى**» الدّمدمة . « **عليهم**» يعنى : عمّهم بها فلم يفلت منهم احدٌ . و قيل : « **سوّى** » **ثمود** بالهلاك ، اى - انزل بكبيرها وصغيرها «**فسوّى**» بينهم ، وذلك لانّهم كلّهم رضوا بعقر النّاقة فعمّهم الله بالعقوبة . يقال : لم ينبعث **قدار** حتّى دامرهم كلّهم

« **فسوّی** » العذاب بینهم. وقیل : « **سوّی**»الارض بهم فجعلهم‌غثاءً و هشیماً .

«**ولایخاف عقبیها**»قرأ **ابن‌عامر و عاصم وحمزة والکسائی** : «**فلایخاف**» بالفاءِ ای – «**لایخاف**» الله عاقبة ماصنع‌بهم ولایبالی‌والفعل‌لله سبحانه. وقرأ الباقون: بالواو والفعل للاشقی؛ وفی‌الکلام تقدیم وتأخیر ای – «**انبعث اشقیها**» «**ولایخاف عقبیها**» وقیل : « **لایخاف** » **صالح**«**عقبی**» ماصنع‌الله بهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « **بسم‌الله الرّحمن الرّحیم** »« **بسم‌الله**» کلمةسماعها یوجب‌روحاً لمن کان یشاهدالایقان ، وذکرها یوجب لوحاً لمن کان یوصف البیان ، فالرّوح من جودالاحسان ، واللّوح من‌شهودالسّلطان، و کلّ مصیب وله من‌الحقّ سبحانه نصیب .

بنام‌او که مصنوعات ازقدرت‌اونشان ، مخلوقات ازحکمت اوبیان، موجودات بروجود او برهان ؛ نه‌متعاور زیادت، نه متداول نقصان. انس بااوزندگانی دوستان، و مهراوشادی جاودان . شیرین سخن‌است وزیباصنع‌وراست‌پیمان. خداوندی که در هرجای صنعی حبّی دارد ، ودر هرامری لطفی خفی دارد ؛ عقل و فهم آدمی عاجز از دریافت‌آثار قدرت او ، دست فکرت آدمی هرگزنرسد بدامن حکمت او ! یکی اندیشه کن درین‌آب و گل که چه نقش‌آمد ازقلم تقدیر وتصویراو؟ بازدرنطفهٔ مهین نظاره کن که جنین هیکل جسمانی و شخص انسانی و صورت رحمانی از آن نطفه چون ظاهر گشت بقدرت‌او؟! اینست که ربّ‌العالمین‌گفت در**قرآن مجید** کلام قدیم او : «**ونفس وما سوّیها**»«**فالهمها فجورها وتقویها**» . بیچاره آدمی که عزّ و شرف خود نمی‌شناسد و ازین قالب خاکی جز باسمی و جسمی و رسمی راه نمیبرد و نمیداند که : « کرّمنا بنی‌آدم» چه سرّدارد؟ « خلقکم اطواراً » چه حکمت‌دارد؟ «فی‌احسن تقویم» چه‌بیانست؟ و«صوّرکم فاحسن‌صورکم» چه‌عیانست؟ ! ای‌جوانمرد از نهاد انسانی و شخص آدمی‌نخست درصورت‌اواندیشه کن که ربّ‌العالمین ازقطرهٔ آب ریخته چه صنع نموده ! نقشهای گوناگون حاصل شده بکن فیکون اعضاء

متشاکل، اضداد متماثل ، هریکی بمقدار خویش‌ساخته ؛ هرعضوی بنوعی ازجمال آراسته ، نه برحدّ اوفزون، نه از قدر او کاسته . هریکی را صفتی داده و درهریکی قوّتی نهاده . حواسّ دردماغ ، بها درپیشانی ، جمال دربینی، سحردرچشم ، ملاحت دراب ، صباحت در خدّ ، کمال حسن درموی ؛ نه پیدا که صنایع در طبایع نیکوتر یا تدبیر در تصویر شیرین‌تر ! چندین غرائب و عجائب آفریده از قطرهٔ آب، عاقل درنظارهٔ صنع است و غافل درخواب . چون بدیدهٔ ظاهر بنشان شواهد قدرت نظر کردی ، بدیدهٔ باطن در لطائف حکمت نیز نظر کن تا دلایل محبّت وآثار عنایت بینی! آدمیّت عالم صورت است و دل عالم صفت ، آدمیّت صدف دل است ودل صدف نقطهٔ سرّ. چنانکه‌اجرام‌واجسام عالم‌درصورت آدمیّت متحیّرشده ، آدمیّت درصورت دل متحیّر شده و دل در نقطهٔ سرّ متحیّر شده و سرّ برطرف حدّفنا وبقا مانده ، گهی درفنای[1] فناست گهی درقبای بقا . چون درفنابود عین سوزونیازشود ، چون دربقا بودهمه‌راز وناز شود . چون در فنا بودگوید : ازمن زارتر کیست ؟ چون دربقا بود گوید : از من بزرگوارتر کیست ؟ !

گاهی که بطینت خود افتد نظرم — گویم که: من‌ازهرچه بعالم‌بترم!

چون ازصفت خویشتن اندر گذرم — ازعرش‌همی بخویشتن درنگرم!!

---

۱ ـ فنا : بکسر نخستین ، پیشگاه فراخ سرای . شرح و ترجمهٔ قاموس .



۹۲ - سورة اللیل - مکیة

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم» بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.
«وَاللّيل اذا يَغْشي (۱)» بشب كه در سر جهانيان در آيد.
«وَالنّهار اذا تَجَلّى (۲)» و بروز كه روشن گردد و پيدا.
«وَما خلق الذَّكَرَ والْانثى (۳)» بآفرينش نرو ماده.
«انَّ سَعْيَكُم لَشَتّى (٤)» كه كردار شما بس پراكنده[1] است و دور ادور از يكديگر.
«فَامّا مَنْ اعْطى» امّا آنكس كه از تن و مال خويش حقّ بداد «واتقى (٥)» و [از نا پسند خداى خويش] بپرهيزيد.
«وَصَدَّق بالْحُسْنى (٦)» ووعدۀ نيكو استوار داشت.
«فَسَنُيَسِّره للْيُسْرى (۷)» آرى اورا ساخته كنيم و آسان [كار راه بهشت].
«وَامّامَن بَخِل واسْتَغْنى (۸)» و امّا آن كه دست فرو گرفت و خود را بى‌نياز ديد.
«وَكَذَّب بالْحُسْنى (۹)» ووعده را دروغ شمرد.
«فَسَنُيَسِّره للعُسْرى (۱۰)» آرى ساخته كنيم و آسان كار راه دوزخ اورا.
«وَما يُغْنى عَنْهُ مالُهُ» وچه سود دارد وچه بكار آيد اورا مال او؟ «اذا تَرَدّى (۱۱)» آنگاه كه بسر در دوزخ افتد!
«انّ علينا للهُدى (۱۲)» برماست آگاه كردن.
«وانَّ لنا للْآخرة والْاولى (۱۳)» و ماراست آن گيتى واين گيتى.
«فَانْذَرْتُكُمْ» آگاه كرديم شما را «ناراً تَلَظّى (۱٤)» از آتشى زبانه زنان.
«لايَصْلَيها» نسوزد بآن «الّا الْاشْقى (۱٥)».

---

۱ - الف: جدا.

« **الّذی کذّب وتولّیٰ** (۱۶) » مگر آن بدبخت کـه دروغ زن گرفت و برگشت .

«**وسیجنّبها**» و از آتش دور کرده آمد «**الاتقیٰ** (۱۷) » آن پرهیزگار .

«**الّذی یؤتی ماله**» آن که مال خویش می‌دهد «**یتزکّیٰ** (۱۸)» بآن پاکی و هنری و نیکو نامی میجوید

«**وما لاحد عنده من نعمة**» و نیست هیچکس را بنزدیك او دستی «**تجزیٰ** (۱۹) » که آنرا پاداش میباید کرد .

«**الّا ابتغاء وجه ربّه الاعلیٰ** (۲۰)» [نمی کند آنچه میکند] مگر جستن خشنودی خدای خویش را آن برتر بزرگوارتر .

«**ولسوف یرضیٰ** (۲۱) »و آری[1] خشنود گردد [بآنچه الله اورادهد از کرامت و مثوبت] .

النوبة الثانیة

این سوره بیست ویك آیتست ، هفتاد و یك کلمه ، سیصدو ده حرف ، و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست و از مکیّات شمرند باجماع مفسّران . و فی الخبر عن **ابی بن کعب** قال : قـال رسول‌الله(ص) : «من قرأ سورة « **واللّیل اذا یغشیٰ**» اعطاه‌الله حتّی یرضیٰ و عافاه‌الله من العسر و یسّر له الیسر .

«**واللّیل اذا یغشیٰ**» ای ـ «**یغشی**» «**النّهار** » فیذهب بضوءه . قال **الحسن** : «**یغشی** » الافق بظلامه .

«**والنّهار اذا تجلّیٰ**»ای : ظهروبان . وقیل: یجلّی «**اللّیل**» فیذهب ظلمته.

«**وما خلق الذّکر والانثیٰ**» «**ما** » فیهاثلاثة اوجه حسان ، سه‌وجه نیکودارد معنی ما درین موضع : یکی آنست که : «**ما**» ی مصدریة گویند، فیکون «**ما**» وما بعده فی‌تقدیر المصدر ای ـ وخلقه «**الذّکر والانثی** » بآفرینش نرو ماده . وجه دوم « **ما** » بمعنی من است ، ای ـ و من «**خلق الذّکر والانثیٰ**» باو که نرو ماده آفرید

۱ ـ الف : آن .

وجه‌سوم «ما» کنایت‌است ازمخلوق برقراءت **کسائی** بروایت **ابوحاتم** : **«وما خلق الذّکر والانثیٰ»** بکسر را ، ومعنی آنست که : بهرچه‌آفرید نرو مادهٔ آن . وقیل: یرید بهما **آدم وحوّا** ؛ وقیل : هو عامٌّ فی بنی **آدم** ؛ وقیل : عامٌّ فی کلّ‌ذی‌زوج . وفی قرآءة **ابن مسعود و ابی الدّرداء** « **والذّکروالانثیٰ** » . قوله :

«**انّ سعیکم لشتّیٰ**» هذا جواب القسم ، ای ـ انّ عملکم و کسبکم لمختلف و متباعدٍ جدّاً فساعٍ للدّنیا الفانیة والمعصیة والعقاب وساعٍ للدّارالباقیة والطّاعة والثّواب یدلّ علیه قول‌النّبی(ص) : «**النّاس غادیان فمبتاع نفسه فمعتقها وبایع نفسه فموبقها**» درسبب نزول این آیه گفته‌اند : مردی نخلستانی داشت در جنب سرای درویشی صاحب عیال ، وازآن درختان یك خرما بن سرفرا هوای سرای‌آن درویش‌داشت ، وخرما ازآن فرومیریخت بوقت چیدن ؛ و اگر یکی‌ازطفلکان آن درویش ازآن خرمای فرو ریخته یکی برداشتی ، این مرد بقهر ازوی بازستدی، تا آن حدّ که اگر در دهن نهادی از دهن وی بیرون کردی . آن درویش صاحب عیال این حال وقصّه بارسول‌خدا گفت . رسول(ص) آن مردرابخواندو گفت : اوفتدت که‌آن‌خرما بن که سر فراخانهٔ‌آن درویش‌دارد بمن دهی‌تاترادربهشت‌عوضی دهم به ازآن؟ مرد اجابت نکرد و گفت : آر یك خرما بن سخت بارور است ونیکو ودوست میدارم . آن مرد برفت ودیگری که‌آنساعت حاضر بود و ازرسول خدا(ص) می‌شنید، گفت: یا رسول‌الله اگر من‌آن خرما بن بعرضی ازوی بستانم وبتو دهم‌آن ضمان دربهشت از بهرمن‌میکنی ؟ـ گفت : آری ضمان میکنم . آن مرد برفت وآن‌یك خرما بن از وی بخرید بچهل خرما بن کـه بوی داد . آنکه بیامد و گفت : یا رسول‌الله ان النّخلة قدصارت فی ملکی وهی‌لك . رسول خدا(ص)آن مرد درویش صاحب عیال‌را بخواند و گفت: «النّخلةلك‌ولعیالك» رو که آن خرمابن تراست وعیال تراو کس را با تو درآن مزاحمت نیست . ربّ‌العالمین درشأن ایشان‌آیت فرستاد از ابتداءِ سوره تا اینجا که گفت : « **انّ سعیکم لشتّیٰ** »میگوید : اعمال‌شماو کوشش‌شمادر کسب و کار برتفاوت است ؛ یکی بمعصیت میکوشد تا بعذاب و بعقوبت رسد ، یکی بطاعت

میکوشد تا بصواب و کرامت رسد . **ابن‌عباس و ابن مسعود** گفتند : این سوره در شأن **ابوبکر صدّیق** فروآمد و **امیّة بن‌خلف** و آنچه گفت : « **انّسعیکم لشتّی**[۱] » «**سعی** » **ابوبکر** است در ایمان و طاعت الله و « **سعی** » **امیةخلف** در کفر و معصیت و بینهمابون بعید . و تفسیر این «**سعی**» آنست که **بلال بن رباح الحبشی** غلام **عبدالله جُدْعان** بود و **بلال** مسلمان بود پاك دین و هنری . هرروز رفتی به‌بتخانه وپلیدی بربتان افکندی. ودربتخانه زنی بود مجاور که بتانراحراست میکردونگه میداشت . آن زن برفت وکافران را از فصل **بلال** خبر داد. ایشان شکایت کردند **بعبدالله بن جُدْعان** که : غلام تو باخدایان مااین‌معامله می کند ! **عبدالله جُدْعان** **بلال** را باصد شتر بایشان بخشید که این شتران را ازبهر خدایان قربان کنید و با **بلال** آن کنید که خودخواهید . **امیّة خلف** **بلال** را در **بطحای مکه**بوقت هاجره بر آن زمین گرم خوابانید وسنگی عظیم برسینهٔ وی فروگذاشت وبیم همی داد که : لاتزالها کذاحتّی تموت او تکفر بمحمد و تعبد **اللّات والعزّی**. گفتا: بر دوام ترااین عذاب خواهد بود تاآنکه از دین **محمد** بر گردی و عبادت **لات** و **عزّی** را گردن نهی؛ و **بلال**درمیان آن بلا وعذاب همی‌گفت : احدٌ احدٌ!معبود رایکی‌دانم، یگانه در آلهیّت ، یگانه در صمدیّت ! رسول خدا(ص) بوی بر گذشت واورا درآن عذاب‌دید، گفت : یا « **بلال** ینجیك احدٌاحدٌ» . همان یگانهٔ یکتا ترا رهاند ازین عذاب وبلا . رسول‌خدا(ص) **ابوبکر** را گفت : «انّ **بلالاً** یعذب فی‌الله» **بلال** را در دین‌الله بعذاب دارندومیرنجانند. خلافست‌میان‌علما که **ابوبکر** اورابچه خرید.قومی گفتند : بیك رطل زر ازیشان باز خرید . قومی گفتند : بیکتا برد و ده اوقیه زر . قومی گفتند: **ابوبکر** چون از رسول خدا (ص) شنید که **بلال** را بعذاب دارند ، برخاست پیش **امیةخلف** شد . گفت : یا **امیّة** الاتتّقی‌الله فی‌هذاالمسکین‌حتّی‌متی؟ . تا کی این‌بیچاره را چنین بعذاب داری خود از الله بنترسی بآنچه با وی ؟ **امیّه** گفت : تو او را بتباه بردی، اکنون‌هم تو اورا بازرهان . **ابوبکر** گفت : مرا غلامی‌است سیاه ازاوجلدتر ودرکار قویتر و بردین شما است ، نام وی **نسطاس** . من آن غلام بتو بحشم و تو

بلال را بمن بخش. همچنان کردند و **ابوبکر بلال** را ازایشان بستد وازآن عذاب برهانید و او را آزاد کرد تا **مصطفی** (ص) در حقّ وی گفت: «یرحم‌الله **ابابکر** زوّجنی ابنته وحملنی الی‌دار الهجرة و اعتق **بلالاً** من ماله». وکان **عمربن‌الخطاب** یقول: **بلال** سیّدنا ومولی سیّدنا قوله:

«**فامّا من اعطیٰ**» یعنی: **ابابکر** اعطی الحقّ من ماله «**واتّقیٰ**» الله فی سرّه.

«**وصدق بالحسنیٰ**» ای- بموعود ربّه الّذی وعدهان یثیبه. وقیل: «**صدّق بالحسنیٰ**» ای-بلاالٓه‌الّاالله. قال **مجاهد** «**وصدّق بالحسنیٰ**» ای - بالخلف یعنی: ایقن‌انّ‌الله سیخلفه. یدلّ علیه ماروی**ابوالدّرداء** قال. قال‌رسول‌الله(ص): «مامن‌یوم غربت شمسه الّا و بجنبیها ملکان ینادیان یسمعه خلق‌الله کلّهم الّاالثّقلین‌اللّهم اعط منفقاً خلفاًواعط ممسکاً تلفاً وانزل‌الله فی‌ذلك**القرآن**«**فامّامن اعطیٰ واتّقیٰ**» الی‌قوله «**للعسریٰ**» وقیل: «**الحسنی**» الجنّة، دلیله قوله: «الّذین‌احسنوا الحسنیٰ» یعنی: الجنّة و قیل: «**الحسنیٰ**» هی‌النّعمة العظمیٰ الّتی یحسن‌موقعها عند صاحبها.

«**فسنیسره‌للیسریٰ**» ای - للخلّة «**الیسری**» فی‌الدّنیا وبقی‌العمل بمایرضاه‌الله عزّوجلّ. وقیل: «**الیسریٰ**» العمل‌السّهل‌الّذی لایقدرعلیه الّا المؤمنون ولایتسهّل الّاعلیهم. وقیل: «**سنیسّره**» للعود الی مثل ما فعله من‌العمل‌الصّالح؛ و قیل: معناه فسندخله‌الجنّة و نوفّقه لما یوصله الیها.

«**وامّامن‌بخل**» ای - منع‌الواجب ولم یعط الزّکوة من ماله «**واستغنیٰ**» فی نفسه واعتقاده عن ثواب ربّه فلم یرغب فیه.

«**وکذّب‌بالحسنیٰ**» ای - بلاالٓه‌الّاالله وبالجنّة وبالخلف «**فسنیسّره‌للعسری**» ای - للخلّة المؤدّیة الی النّار و لفظ التّیسیر للازدواج. و فی الخبر الصّحیح عن رسول‌الله(ص): «مامنکم من احدٍ الّا وقد کتب مقعده من‌النّار ومقعده من‌الجنة». قالوا: یارسول‌الله! افلا نتّکل علی کتابنا وندع‌العمل؟ -قال: «اعملوافکلّ میسّرلما خلق‌له؛ امّا من‌کان من اهل السّعادة، فسییسّر لعمل السّعادة و امّا من‌کان من اهل الشّقاوة فسییسّر لعمل‌الشّقوة». ثمّ قرأ: «**فامّامن اعطیٰ واتّقیٰ**» «**وصدّق بالحسنیٰ**»

الی قوله: «للعسری» وعن عمران بن حصین قال: قام شابّان الی رسول الله (ص) فقالا: یا رسول الله اراَیت ما یعمل النّاس فیه افی امر قد جرت به المقادیر وجفّت به الاقلام ام فی امر نستاٌنفه؟ـ قال: «بلی فی امر قدجرت به المقادیر وجفّت به الاقلام». قالا: ففیم العمل یا رسول الله؟ـ قال: اعملوا فکلّ میسّر لما خلق له. قالا: الآن نجدّ ونعمل. این خبر دلیل است که اعمال واحوال بندگان را جمله بنابر تقدیر است. پیش از آفرینش ایشان الله برایشان نبشته وحکم کرده وقضارانده وجز آن که نبشته وحکم کرده برسر ایشان نرود و تغییر و تبدیل درآن نشود؛ چنانك گفت جلّ جلاله: «مایبدّل القول لدیّ». اگر کسی گوید: چون حوالت همه بر تقدیر است، ثواب وعقاب چراست ومستند آن چیست؟ جواب آنست که: ثواب و عقاب از احکام تکلیف است نه از احکام تقدیر و بناءِ آن بر امرونهی است نه برتوفیق وخذلان. زیرا که تقدیر اصل است وعمل فرع، و ثواب وعقاب ازاحکام فروع است نه ازاحکام اصول؛ همچنانك علم باوقات نماز وشرائط وارکان آن اصل است وعمل نماز بر آن فرع است و ثواب و عقاب برفرع است نه اصل. خبر صحیح است از مصطفی (ص): «انّ احدکم لیعمل بعمل اهل الجنّة حتّی مایکون بینه و بینها الّا ذراع فیسبق علیه الکتاب. فیعمل بعمل اهل النّار فیکون من اهلها الحدیث الی آخره». «فیسبق علیه الکتاب»: اشارتست که: تقدیر اصل است، «فیعمل بعمل اهل النّار» اشارتست که عمل فرع است، «فیکون من اهلها» اشارتست که بظاهر عمل است؛ معلوم گشت که مستند عمل تقدیر است و مستند ثواب وعقاب والله اعلم. قوله:

«وما یغنی عنه ماله اذا تردّی» ای ـ لاینفعه ماله الّذی حبسه عن حقوق الله اذا مات و لایدفع شیئاً من عذاب الله کقوله: «یوم لاینفع مال ولابنون» الآیة فعلی هذا القول «تردّی» تفعّل من الرّدی وهو الهلاك. وقیل: «اذا تردّی» ای ـ سقط فی النّار.

«انّ علینا للهدی» یعنی: الانذار والارسال والاعلام ای ـ «علینا» البیان. قال الزجاج: «علینا» ان نبیّن طریق «الهدی» من طریق الضّلال بما تنصب علیه

من‌الآيات فاقتصر من‌ذلك على «**الهدى**» كما قال: «سرابيل تقيكم الحرّ» ولم‌يذكر البرد لانّه يدلّ عليه. و قيل: «**انّ علينا للهدىٰ**» اى - ثواب «**الهدىٰ**» كما «**انّ علينا**» عقاب‌الضّلالة. و قال **الفرّاء**: معناه: من سلك «**الهدىٰ**» فعلى‌الله سبيله كقوله تعالى: «وعلى‌الله قصد السّبيل» اى - من اراده‌الله فهوعلى‌السّبيل القاصد.

«**وانّ لنا للاخرة والاولىٰ**» فمن طلبهما من غير مالكهما فقد اخطأ الطّريق. وقيل: «**انّ لنا للاخرة والاولىٰ**» فنعزّ المؤمن فى‌الآخرة بالثّواب كما اعززناه فى‌الدّنيا بالايمان و نهين‌الكافر بالعذاب فى‌الآخرة كما اذللناه فى‌الدّنيا بالضّلال.

«**فانذرتكم**» يا اهل **مكه** «**ناراً تلظّىٰ**» اى - تتلظّىٰ يعنى: تتوقّد وتتوهّج و تلتهب.

«**لايصليٰها**» لايدخلها و لايسير صلىٰ لها اى - حطباً ولايلازمها «**الّا الاشقىٰ**» يعنى: الشّقىّ. والعرب تسمّى الفاعل افعل في كثير من كلامها، منه قوله: «وانتم الاعلون» و قوله: «واتبعك الارذلون».

«**الّذى كذّب**» رسل‌الله «**وتولّىٰ**» اعرض‌عن‌الايمان استدلّ المرجئة بهذه‌الآية على مايزعمون انّه لايدخل النّار الّا كافر مكذّب معرض عن‌الايمان. وليس فيه دليل لانّ هذه نارخصّ الكافرون بها وللنّار دركات. هذا معنى كلام **الزّجاج** وتنكير النّار فى‌الآية دليل على صحّة هذا التّأويل:

«**وسيجنّبها الاتقىٰ**» يعنى: التّقى كالاشقىٰ بمعنى الشّقى:

تمنّى رجال ان اموت وان امت فتلك سبيل لست فيها باوحد

اى - بواحد.

«**الّذى يوتى ماله**» الفقراء و فى‌سبيل‌الله و من امر صرفه اليه نزلت فى **ابوبكر الصديق** اسلم وله اربعون الفاً فانفقها كلّها. «**يتزكّىٰ**» اى - يطلب‌ان‌يكون عندالله زاكياً لارياءً و سمعةً. قال **ابن‌الزبير**: كان **ابوبكر** يبتاع الضعفة فيعتقهم، فقال‌له ابوه: اى بنىّ لو كنت تبتاع من‌يمنع ظهرك. قال‌منع ظهرى‌اريد. فنزل‌فيه.

«**وسيجنّبها الاتقىٰ**» «**الّذى يوتى ماله يتزكّىٰ**» وروى‌ان‌ّ **اباب‌كر الصديق**

اعتق ممّن کان یعذب فی‌الله بمکة سبعة انفس رجلین وخمس نسوة فالرّجلان **بلال بن رباح** و **عامر بن فهیرة** الّذی آمنه رسول‌الله (ص) علی نفسه فی‌الغار و خرج مع النّبی(ص) الی **المدینة** فقتل شهیداً یوم‌القیامة بیرمعونة . وامّاالنّسوة الخمس فالنّهدیّة وابنتها و**امّ عمیس** وجاریة **بنی عمرو بن المؤمّل** و **زنیرة**. یقال : انّ **زنیرة** کانت امرأة ضعیفة البصر، فلمّا اسلمت کان **شیبة بن ربیعة** و **عتبة بن ربیعة** و**امیّة بن خلف** فی اشباههم من اشراف مشرکی **قریش** یستهزؤن بها فیقعدونها فیضحکون بها ویقولون: والله لوکان ماجاء به **محمد** خیراً ماسبقتنا الیه **زنیرة**! فانزل‌الله تعالی فی‌ذلک :«وقال الّذین کفروا للّذین آمنوا لوکان خیراً ماسبقونا الیه» فذهب بصر **زنیرة** وکان عظماء **قریش** یقولون: اذهب **اللاّت** و **العزّی** بصرک حین خالفت دینهما . فتقول **زنیرة** : لا والله ما اضرّتانی ولااصابتانی فردّالله تبارک و تعالی بصرها بعد ذلک .

« **ومالاحد عنده من نعمة تجزی** » قال المفسّرون لمّا اشتری **ابوبکر بلالاً** فاعتقه ، قال المشرکون : ما فعل ذلک **ابوبکر** الّالید کانت عنده لبلال ، فنفی الله ذلک عنه فقال .

«**ومالاحد**» ای ـ لبلال وغیره «**عنده من نعمة تجزی**» .

« **الّاابتغاء وجه ربّه الاعلی** » لکن فعل مافعل « **ابتغاء وجه** » الله وطلباًلرضاه.

« **ولسوف یرضی** » ای ـ «**یرضی**» الله عنه « **و یرضی** » بما یعطیه الله عزّ وجلّ فی الآخرة من الجنّة والکرامة جزا علی ما فعل لم ینزل هذاالوعد الّالرسول‌الله(ص) فی قوله : « **ولسوف** » یعطیک ربّک فترضی ولابی‌بکر ها هنا

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « **بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم** » اسم من لم تتعطّر القلوب الّابنسیم اقباله ، ولم‌تتفطّر الدّموع الّاللوعة فراقه او روح وصاله، فدموعهم علی‌الحالتین منسکبة وقلوبهم فی‌عموم احوالهم ملتهبة ، وعقولهم فی غالب اوقاتهم منتهبة .

تا عزّت « **بسم‌الله** » جمال وجلال خویش درین سرای حکم آشکارا کرد ، **جهانیان**

دل‌ازخواجگی‌خویش‌بر گرفتند، تا رأیت دولت این نام ازغیب ظاهر گشت ' ازعرش مجید تا بفرش‌مهید همهٔ موجودات کمر استقبال برمیان بستند تا در **بطحاءمکه**این نواخت بآن‌مهترعالم رسید. که«اقرأباسم ربّك» کس‌رادرین‌عالم پروای‌خویش‌نماند. آن عزیزی گفته در مناجات : ای پذیرندهٔ عذر هرپشیمانی ' ای سازندهٔ کار هر بی درمانی، کدام دلست که درآتش شوق تو نیست ؟ کدام دیده است که درانتظار دیدار تو نیست؟ کدام جانست که درمخلب باز عزّت تو نیست ؟ کدام سر است که سرمست شراب محبّت تو نیست ؟

در زاویهٔ درویشان همه سوز طلب تو ' در کوی خراباتیان همه درد نایافت تو ' در کلیسای ترسایان همه نشاط جست وجوی تو ' درآتش گاه گبران همه درد واماندگی از تو :

دلداده بسی بینم ودلدار یکی   جویندهٔ یار بی‌عدد ' یاریکی !

«**واللّیل اذا یغشیٰ**» الله تعالی‌شب‌را شرفی و مرتبتی داد که در **قرآن مجید** آن‌را محلّ‌قسم خود گردانید ؛ گفت :« **واللّیل اذا یغشیٰ** »واین‌شرف‌از آن‌یافت که چون شب درآید دوستان خدای و خاصگیان درگاه پادشاه درمناجات شوند : تنها شان درنماز ' دلهاشان در نیاز ' جانهاشان در راز ' همه شب شراب صفا می‌نوشند و خلعت رضا میپوشند و عتاب محبوب می‌نوشند . چون وقت سحر باشد فرمان ، رسد' تااین درهای قبّهٔ پیروزه بازگشایند ودامنهای سرادقات عرش مجید براندازند و مقرّبان حضرت بامرحقّ جلّ‌جلاله خاموش شوند . آنکه جبّار کائنات در علوّ و کبریاءِ خود خطاب کند : « الاتدخلا کلّ حبیب بحبیبه فاین‌احبّای »؟ هردوستی با دوست خود درخلوت وشادی آمدند ، دوستان من کجااند ؟

«**اللّیل**» داج والعصات نیام   والعابدون لذی الجلال قیام !

« **واللّیل اذا یغشیٰ** » یك سرّ از اسرار این سوره‌آنست که حقّ جلّ جلاله اندرین سورة حالت دو کس بیان کرد و سیرت ایشان بنشان عیـان کرد : یکی **ابوبکرصدیق** ، او که « **اتقیٰ** » وصف و نعت او ؛ دیگر **بوجهل** پرجهل، او که

«**اشقی**»[۱] حالت و صفت او. سر همهٔ معاندان در شقاوت **بوجهل** وصفت او در کتاب خدا «**اشقی**»[۱]. سالار ومهتر همهٔ مؤمنان **ابوبکر** است و نعت او در کتاب آسمان «**اتقی**»[۱]. **ابوبکر** آراستهٔ ایمان واسلام و نام او درجریدهٔ اتقیا. **بوجهل** آلودهٔ کفر و شرك و نام او در جریدهٔ اشقیا. از روی اشارت میگوید چنانك از اهل کفر و زمرهٔ شقاوت کس را آن قسوت وجفا نیست که **بوجهل** را. نیز از اهل ایمان و ارباب معرفت کس را آن صدق و وفا نیست که **ابوبکر** را و در فاتحهٔ سوره که ربّ العالمین گفت: «**واللّیل اذا یغشی**»[۱] «**والنّهار اذا تجلّی**» گوئی از روی معنی شب و روز را در قسم از بهر آن یاد کرد درافتتاح سوره که صورت حال هردو کس را در اثناءِ سورة یاد کرد. معنی چنانست که اندر شب فترت ضلالت کس را آن گمراهی نبود که **بوجهل** شقی را بود و اندر روز دعوت رسالت کس را آن ثبات قدم نبود که **ابوبکر** نقی را بود. اضداد در برابر یکدیگر کمال وصف بنمایند. عناد **بوجهل** و اعتقاد **ابوبکر** هر دو را دریك سوره بیان کرد تا حقیقت شود اهل سنّت را بیان نصّ ومنّت حقّ عزّوجلّ درحال **بوبکرصدّیق** واین انوار و آثار که از وی پیداشد، ثمرهٔ صحبت و ادب مراقبت بود و کمال یقین او که دراوامر حقّ کس را آن رتبت امتثال نبود که **بوبکر** رابود، هم در مجاهده وهم درمشاهده؛ وچندان نور سرور در باطن وی استیلا یافت که هرچه داشت در برابر امر حق نثار کرد و اغیار را بر آن ایثار کرد لباس خویش درباخت مجرّد شد. حطام دنیا جمله برانداخت مفرد شد. سر را عمامه نگذاشت، تن را جامه نگذاشت، قدم رانعلین نگذاشت، گفت: محبّت رسول(ص) سرمارا تاج بست، سینهٔ مارا لباس تقوی بست و«لباس التّقوی ذلك خیر» لاجرم از حضرت عزّت امر آمد بمقرّبان آسمان وزمرهٔ عالم ملکوت که نظاره کنید مرحالت **ابوبکر** را! و **ابوبکر** بمجلس سیّد(ص) رسیده وهم بر آن حالت قرار گرفته وسیّد ولد آدم نظر رأفت براخلاق او گذاشته. آن ساعت **جبرئیل امین** فرو آمد ازحضرت عزّت و گفت: یاسیّد ملك جلّ جلاله میگوید: سلام ما به **ابوبکر** برسان وبا

او بگو که : «انا عنك راض فهل انت عنّی راض» ؟ بعد از انبیا و رسل در طبقات اولیا هرگز هیچکس را از حضرت عزّت ذو الجلال چنین تشریف و نواخت نیامد که **ابو بکر** را آمد. و باش تا فردای قیامت که گویند : ای مقرّبان درگاه وای چاوشان بارگاه عزّت! دست **ابو بکر** گیرید و اورا درسراپردهٔ زنبوری وقدس الٓهی آرید تا لطف جمال ما دیدهٔ اشتیاق صدق اورا این توتیا در کشد که : یتجلی الرّحمن للنّاس عامّة و لابی بکر خاصّة.

النوبة الاولى

۹۳ - سورة الضحى - مكية

قوله تعالى : «**بسم‌اللّٰه الرّحمن الرّحيم**» بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.
«**والضّحى**(۱)» بروز روشن وچاشتگاه.
«**والّليل اذا سَجى**(۲)» و بشب که آرام گیرد.
«**ماودّعك ربُّك**» خداوند تو ترا بدرود نکرد وفرو نگذاشت «**وَماقلى**(۳)» و زشت نگرفت.
«**وَلَلاٰخِرةُ خيرٌ لَكَ منَ الاولٰى**(٤)» و سرای آن جهانی ترا به ازین جهانی.
«**وَلَسَوْفَ يُعْطيكَ ربُّكَ فترْضى**(٥)» و می‌بخشد ترا خداوند تو تا خشنود شوی.
«**اَلَمْ يَجِدْكَ يَتيماً**» نه ترا بی پدر یافت، «**فآوى**(٦)» و ترا پناه ساخت.
«**وَوَجدكَ ضالّاً**» ونه ترا نهانی یافت «**فَهَدى**(۷)» [و آشکارا کرد وباز نمود و ترا از دین ودانش ناآگاه یافت و بشریعت واحکام] راه نمود.
«**وَ وَجَدَكَ عائلاً**» و ترا درویش یافت «**فَاَغْنى**(۸)»[وترا غازی کرد غنیمت ستان]وبی‌نیاز.
«**فامّا اليتيم فلاتقهر** (۹)» یتیم را فرومشکن و [حقّ او بازمگیر].
«**وَامّاالسّائلَ فَلاٰتَنْهَرْ** (۱۰)» و خواهنده را و پرسنده را بانگ برمزن.
«**وَامّا بنعمة رَبّكَ فَحَدّثْ**(۱۱)» به قرآن سخن گوی ورسان وخوان مهتر نیکوئی که اللّٰه با تو کرد.

النوبة الثانية

این سوره یازده آیتست، چهل کلمه، صد و نود و دو حرف، جمله به **مکه** فرو آمد وسوم سوره است که از آسمان فرو آمد. اوّل سوره «اقرأباسم ربّك» فرو

آمد، پس سورهٔ «ن والقلم»، پس سورهٔ «**والضّحی**»[۱]. و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست.
و در فضلیت سوره **ابی بن کعب** روایت کند، از **مصطفی** (ص)، که گفت: «هر که سورهٔ «**والضّحی**» برخواند، حقّ جلّ جلاله اورا در جملهٔ آن قوم آرد که الله پسندد و رضا دهد که پیغامبر (ص) از بهر ایشان شفاعت کند و آنکه بعدد هر یتیمی و هر سائلی که درعالم است ده نیکی در دیوان وی بنویسند». و در سبب نزول این سورة علماء تفسیر مختلف‌اند. قومی گفتند: روز کاری وحی از آسمان منقطع گشت. **ابن عباس** گفت: پانزده روز. **مقاتل** گفت: چهل روز. **ابن جریج** گفت: دوازده روز. کافران **مکه** چون دیدند که وحی منقطع گشته و **جبریل** نمی‌آید، گفتند: انّ **محمداً** ودّعه ربّه وقلاه. ربّ العالمین بخواب ایشان این سوره فرستاد. اکنون خلافست که انقطاع وحی را سبب چه بود قومی گفتند: جهودان از **مصطفی** (ص) سه مسأله پرسیدند؛ قصّهٔ **ذوالقرنین** و **اصحاب الهکف** و مسأله روح. رسول خدا (ص) ایشان را جواب این داد که: «ساخبرکم غداً» ولم یقل ان شاء الله گفت: آری خبر کنم شمارا فردا و نگفت ان شاء الله بااین سبب چند روز وحی منقطع گشت و کافران آن سخن گفتند. پس ربّ العالمین **مصطفی** (ص) را فرمود که: «ولاتقولنّ لشیء انّی فاعل ذلك غداً الّا ان یشاء الله». وشرح این درسورهٔ **الکهف** مستوفی رفت. قومی گفتند: سبب احتباس وحی آن بود که سگ بچه‌ای در خانهٔ رسول (ص) شد و در زیر سریر گریخت و آنجا بماند تا بمرد و رسول را (ص) از آن هیچ خبر نه. پس رسول (ص) **خوله** را گفت: «یا **خولة** ماحدث فی بیتی لایأتینی **جبرئیل**» گویی در خانهٔ ماچه حادث شده که جبرئیل نمی‌آید و از ما وامانده؟ **خوله** درجست و جوی ایستاد تا آن جرو[۱] مرده را از زیر سریر بیرون آورد و بیفکند. پس **جبرئیل** فرو آمد و رسول عتاب میکند اورا در آن تأخیر که رفت و **جبریل** میگوید: «یا **خولة** اما علمت انالاندخل بیتاً فیه کلب او صورة. و درحدیث **خوله** است: فجاء نبی الله (ص) یرعد و کان ذلك علامة الوحی. فقال: یا **خولة** دثّرینی. فانزل الله تعالی: «**الضّحی**». و روی انّ المسلمین قالوا: یا رسول الله اما ینزل علیك الوحی؟ فقال: «و کیف ینزل علیّ الوحی وانتم لاتتّقون

۱) جرو: بچهٔ سگ. فرهنگ نفیسی

براجمكم ولاتقلمون اظفاركم . فانزل الله جبرئيل بهذه السّورة . فقال النّبى (ص) : «يا جبرئيل ما جئت حتّى اشتقت اليك» ! فقال جبرئيل (ع) : انّى كنت اشدّ شوقاً اليك ولكنّى عبد مأمور و ما نتنزّل الّا بامر ربّك. و فى الخبر عن **جندب بن سفيان** قال : اشتكى رسول الله (ص) فمكث ليلتين اوثلثاً لايقوم فجآءت امرأة فقالت: ماارى شيطانك الّاقد تركك لم اره قربك منذ ليلتين اوثلاث ؟ ! يقال انّ المرأة الّتى قالت ذلك **امّ جميل** امرأة **ابى لهب** اخت **ابى سفيان** فانزل الله تعالى :

«**والضّحى**» يعنى : النّهار كلّه من طلوع الشّمس الى الغروب و كلّ ساعة النّهار مادامت الشّمس صاعدةً ضحىً وضحوةً . والعرب تستغنى بذكر بعض الشّىء عن كلّه . وفى **القرآن** كثير من ذكر ساعات النّهار بمعنى كلّه وذكر ساعات اللّيل بمعنى كلّه . وقيل : اقسم الله تعالى بصلوة « **الضّحى** » . وقيل: هى السّاعة الّتى كلّم الله فيها **موسى** (ع) وهى السّاعة الّتى القى السّحرة فيها سجّداً لقوله تعالى ؛ «وان يحشر النّاس ضحىً» . وقال اهل المعانى : فيه و فى امثاله اضمار وتقديره : ورب « **الضّحى** » .

«**و اللّيل اذا سجى**» اى ـ سكن واستقرّ ظلامه و تناهى فلايزداد بعد ذلك يقال بحرساج اى ـ ساكن . وقيل: سكن فيه الخلق . وقيل: عنى باللّيل ليلة المعراج . قوله :

«**ماودّعك ربّك**» هذا جواب القسم اى ـ « **ما** » تركك «**ربّك**» من انعامه و اكرامه ووحيه والهامه و اشتقاقه من توديع المسافر . وقيل : هومن توديع الثّوب و هوصونه عن الابتذال « **وماقلى** » اى ـ ما ابغضك منذ احبّك .

«**وللآخرة خيرٌ لك من الاولى**» اى ـ والدّار « **الآخرة** » وما اعدّ الله سبحانه فيها « **خيرٌ لك** » من الدّار الدّنيا و مافيها لانّها تدوم و تبقى وهذه تبيد و تفنى و فيه اضمار القسم واللّام خبره مجازه والله « **للآخرة خيرٌ لك من الاولى** » . وقيل: معناه: ولآخر عمرك « **خيرٌ** » من اوّله لمّا تنال فيه من النّصر والفتح والظّفر . و فى الخبر عن **علقمة** عن **عبدالله** قال : قال رسول الله (ص) : «انّا اهل بيت اختار الله لنا» **الآخرة على الدّنيا** » .

«**ولسوف يعطيك ربّك فترضى**» اى ـ « **يعطيك** » من النّصر والفتح والتّمكين

و کثرةالمؤمنین فی‌الدّنیا و من الثّواب والکرامة فی العقبی ما یرضیک. و قیل: «**یعطیک**» الف قصر من‌لؤلوء ترابها المسک وفیها ما یلیق بها من‌الازواج وغیرها. و قال **ابن‌عباس**: هوالشّفاعة فی‌مذنبی‌امّته ولمّا نزلت هذه‌الآیة قال النّبی(ص): «اذا لاارضی وواحد من‌امّتی فی‌النّار». وعن **عبدالله بن عمرو بن العاص**: انّ النّبی(ص) تلاقول‌الله تعالی‌فی‌**ابراهیم** (ع): «فمن تبعنی فانّه منّی‌ومن‌عصانی‌فانّک‌غفورٌ رحیم». وقال **عیسی** (ع): «ان تعذّبهم فانّهم عبادك وان تغفر لهم فانّك انت العزیزالحکیم». فرفع یدیه ثمّ قال: «اللّهم امّتی امّتی» فبکی. فقال‌الله عزّوجلّ: «یا **جبرئیل** اذهب الی **محمد** وربّك اعلم فسئله ما یبکیك». فاتاه **جبرئیل** فسأله فاخبره رسول‌الله (ص) فقال‌الله عزّوجل: «یا **جبرئیل** اذهب‌الی‌**محمد** فقل: انّاسنرضیك فی‌امّتك ولانسؤك» وقال **حرب‌بن‌شریح**: سمعت **اباجعفر محمدبن‌علی**(ع)یقول: «انّکم معشراهل‌**العراق** تقولون ارجی آیة فی **القران** ارجی «یا عبادی الّذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمةالله» و انّا اهل‌البیت نقول: ارجی آیة فی کتاب‌الله:

«**ولسوف یعطیك ربّك فترضی**».وعن‌**جعفربن‌محمد**(ع)قال: دخل‌رسول‌الله (ص) علی فاطمة علیهاالسّلام وعلیها کساء من ثلّة[۱] الابل وهی تطحن بیدها وترضع ولدهافدمعت‌عیناً رسول‌الله(ص) لمّا ابصرها. فقال: «یا بنیّتاه تعجّلی‌مرارةالدّنیا بحلاوة الآخرةفقدانزل‌الله علیّ: «**ولسوف یعطیك ربّك فترضی**». قال **موسی** علیه‌السلام: «وعجلت الیك ربّ لترضی». وقال لمحمد (ص): «**ولسوف‌یعطیك ربّك فترضی**» «فلنولّینّك قبلة ترضیها» فکم بین من یتکلّف لیرضی ربّه و بین من یعطیه ربّه لیرضی. ثمّ اخبرالله‌عزّوجلّ عن‌حاله الّتی کان علیها قبل الوحی وذکّره نعمه فقال جلّ ذکره:

«**الم‌یجدك یتیماً فاوی**» روی عن‌ابن عباس قال: قال رسول‌الله (ص) «سألت ربّی‌مسألة ووددت انّی لم اکن سألته قلت: یاربّ انّك آتیت **سلیمان بن‌داود** ملکاً عظیماً و آتیت فلاناً کذا و آتیت فلاناً کذا. قال: یا **محمد**«**الم**» اجدك «**یتیماً**»

---

۱) ثلة: بفتح نخستین پشم و مو و کرك. المنجد.

فاويتك؟ ـ قلت:بلى‌اى رب. قال: «الم»اجدك«ضالاً» فهديتك ـ؟ قلت: بلى اى رب:
قال: «الم» اجدك «عائلاً» فاغنيتك؟ ـ قلت: بلى اى رب» ومعنى الآية «**الم يجدك يتيماً**»
صغيراً فقيراً حين مات ابواك ولم يخلفا لك مالاً ولامأوىً فجعل لك مأوى وضمّك
الى عمّك **ابى طالب** حتّى احسن تربيتك و كفاك المؤنة. اليتيم عند العرب الّذى
مات ابوه والعجمى ماتت امّه فاذاماتاعنه جميعاً فهو لطيم هذا كلّه قبل الحلم. وفى
الخبر: لايتمّ بعد حلم. وسئل **جعفر بن محمد الصّادق** (ع) لـم اوتم النّبى (ص)
عن ابويه؟ قال: «لئلّايكون عليه حقّ لمخلوق» وقيل: لئلّا يسبق‌الى قلب بشر انّ
الّذى نال من العزّ والشّرف والقهر على اعدائه كان ذلك عن تظاهر اوتوارث احداو
تعاضد عشيرة او اكتساب نسب بقوّة الوالدين و كذاالقول فى‌حكمة ما كان من‌فقره
وقلّة ذات يده اذ لو كان له مال‌لكان‌يسبق‌الى‌الاوهام انّ الّذى نال نال بالمال‌والانفاق
فايتمه وافقره كى‌يتمّ حجّته بانّ مثل‌هذا فى‌ضعفه وقلّة ذات يده وانقطاعه من‌عشيرته
يعلو كلّ هذاالعلوّويقهر كلّ‌هذا القهرعلى‌الاغنياءِ والملوك واهل القبائل‌لايكون الّا
الحقّ‌من‌جحده زلّ ومن اعرض عنه ذلّ. وقيل: معنى «**اليتيم** هاهنا الشّريف الفريد
الّذى هو مفقود المثل عديم النظير كالدّرة اليتيمة الّتى لايوجد لها مثل ولانظير
فيكون المعنى: «**الم يجدك**» فى العزّ والشّرف والنّباهة كالدّرة اليتيمة لامثل لها:
«فاويك فى دار اعدائك فكنت بين القوم معصوماً محروساً و آويك الى كرامته
واصطفاك لرسالته.

«**ووجدك ضالّاً فهدىٰ**» اى ـ «**ضالّاً**» عن‌معالم‌النّبوة واحكام الشّريعة
غافلاً عنهافهديك اليها كماقال تعالى: «وان كنت‌من قبله لمن‌الغافلين» «ما كنت
تدرى ماالكتاب ولاالايمان». وقيل: معناه: «**وجدك**» بين قوم ضلال فهداهم بك
وقيل: «**وجدك ضالّاً**» اى ـ خفيّاً على النّاس لاتعرف منزلتك عندالله فابرزك حتّى
عرفت و«**هدى**» قومك اليك من قول العرب: ضلّ الماء فى‌اللّبن اذاخفى فيه و
«**هدى**» العروس اذاجلاها. وروى **ابوالضّحى عن ابن‌عباس**: انّ النّبىّ (ص)ضلّ
فى شعاب **مكّة** فى حال صباه و كان **عبدالمطّلب** يطلبه ويقول: متعلّقاًباستار**الكعبة**:

یارب فاردد ولدی **محمداً** ردّالیّ واصطنع عندی یدا .

وجده **ابو جهل** فردّه الی **عبدالمطّلب** فمنّ الله علیه حیث خلّصه علی یدی عدوّه وفی حدیث **کعب الاحبار** فی مولد رسول الله (ص) انّ **حلیمة** لمّا قضت حقّ الرّضاع جاءت برسول الله (ص) لتردّه الی **عبدالمطّلب** . قالت **حلیمة**: فاقبلت اسیر حتّی اتیت الباب الاعظم من ابواب **مکة** فسمعت منادیاً ینادی هنیئاً لک یا **بطحاء مکة** الیوم یردّ علیک النّور والدّین والبهاء والجمال . قالت . ثمّ وضعت رسول الله (ص) لاقضی حاجة واصلح ثیابی فسمعت هدّةً شدیدةً فالتفتّ فلم اره ! فقلت: معاشر النّاس این الصّبی؟ ـ قالوا: ای الصّبی؟ ـ قلت : **محمد بن عبدالله بن عبدالمطّلب** الّذی نضرالله به وجهی واغنی عیلتی . قالوا : ماراینا شیئاً فلمّا ایئسونی وضعت یدی علی امّ رأسی . قلت : وا **محمداه** وا ولداه. فابکیت جواری الابکار لبکائی وضجّ النّاس معی بالبکاء حرقةً لی. فاذا انا بشیخ یتوکّأ علی عصا ؛ قال: مالک ایّتها **السّعدیة** ؟ ـ قلت : فقدت ابنی **محمداً** ، قال: لاتبکی انا ادلّک علی من یعلم علمه وان شاء ان یردّه فعل.ـ قلت: فدتک نفسی ومن هو؟ ـ قال: الصّنم الاعظم **هبل**. قالت فدخل وانا انظر فطاف بهبل وقبّل رأسه وناداه یا سیّداه لم تزل منّتک علی **قریش** قدیمة وهذه **السّعدیة** تزعم انّ ابناً لها قدضلّ فردّه ان شئت واخرج هذه الوحشة عن **بطحاء مکة** فانّها تزعم ان ابنها **محمداً** قدضلّ فانکبّ **هبل** علی وجهه وتساقطت الاصنام . وقالت : الیک عنّا ایّها الشّیخ انّما هلاکنا علی یدی **محمد** ـ قالت : فاقبل الشّیخ اسمع لاسنانه اصطکاکاً ولر کبته ارتعاداً وقدالقی عکازته من یده وهو یقول: یا **حلیمة** انّ لابنک ربّاً لایضیّعه فاطلبیه علی مهل. ـ قالت : فانتهی الخبر الی **عبد المطّلب** فسلّ سیفه لایثبت له احد من شدّة غضبه ونادی باعلی صوته یا ل غالب یا ل غالب ! و کانت دعویهم فی الجاهلیة فاجابته **قریش** باجمعها فرکب ورکبت **قریش** معه فاخذ اعلی **مکة** وانحدر عن اسفلها . فلمّا ان لم یرشیئاً ترک النّاس و اقبل الی البیت الحرام فطاف سبعاً ثمّ انشأ یقول :

یارب ردّ راکبی **محمدا** ردّ الیّ واتّخذ عندی یدا

یاربّ انّ **محمداً** لم یوجدا فجمع قومی کلّهم یبدّدا

فسمعنا منادياً ينادى من الهواءِ معاشر النّاس لاتضجّوا فانّ لمحمد ربّاً لا يخذله ولايضيّعه . قال **عبدالمطّلب** يا ايّها الهاتف و من لنابه و اين هو ؟ ـ قال : هو بوادى **تهامة** عند شجرة اليمن فاقبل **عبدالمطّلب** راكباً متسلّحاً فلمّا صار فى بعض الطّريق تلقّاه **ورقة بن نوفل** فصارا جميعاً يسيران فبيناهم كذٰلك اذ النّبى (ص) قائم تحت شجرة يجذب الاغصان ويعبث بالورق . قال له **عبدالمطّلب** : من انت ياغلام قال : انا **محمد بن عبدالله بن عبدالمطّلب** . قال: **عبدالمطّلب** . فدتك نفسى فانا جدّك . ثمّ حمله على قربوس سرجه وردّه الى **مكة** و اطمأنّت **قريش** بعد ذلك فذلك قوله :

« **ووجدك ضآلاّ فهدىٰ** » يعنى : « **ضآلاّ** » فى شعاب **مكة** فهداك الى جدّك **عبدالمطّلب** . وقيل : « **و وجدك ضآلاّ** » نفسك لاتدرى من انت فعرّفك نفسك وحالك واعلم انّ الضّلال له وجوه فى العربيّة غير الغىّ مشهورة منها قول **موسى** « فعلتها اذاً وانا من الضّالّين » اى ـ من الجاهلين. وقال اخوة **يوسف** لابيهم : « انّك لفى ضلالك القديم» اى ـ فرط الحبّ ليوسف . و قال النّسوة لامرأة **العزيز**. « انّا لنريٰها فى ضلال مبين» اى ـ غلب عليها حبّ **يوسف** . وقال عزّوجلّ فى شهادة النّساءِ على الاموال « ان تضلّ احدٰيهما» يعنى : ان تنسى الشّهادة . و قال فى قصّة اصحاب جنة مارب . « انّا لضالّون » اى ـ **مخطئون** الطّريق ليس الضّلال فى هذه الآيات من الغىّ فى شىء وما كان رسول الله (ص) « **ضآلاّ** » ضلال الغىّ قطّ و فى حديث غيرواحد من الصّحابة . « كنت نبيّاً وانّ **آدم** لمنجدل فى طينته » . و فى الحديث كان اوّل الانبياءِ فى التّسمية وآخرهم فى البعثة و كان قبل المبعث يخاوض المشركين و تزوّج فيهم **خديجة** لكنّه لم يعبد صنماً ولاشيئاً من الطّواغيت قطّ ولااتىٰ شيئاً من الفواحش .

«**ووجدك عائلاً**» اى ـ فقيراً فاغناك بمال **خديجة** تبذّله لك ثمّ بمال الغنائم حيث احلّها لك . تقول : عال يعيل اذا افتقر واعال يعيل اذا صارذاعيال . وقال **مقاتل**: فرضّاك بما اعطاك من الرّزق واختاره **الفراء** و قال : لم يكن غنىّ عن كثرة المال ولكنّ الله رضاه بما آتاه وذٰلك حقيقة الغنى. وفى الخبر عن **ابى هريرة** قال : قال رسول الله (ص) : « ليس الغنىٰ عن كثرة العرض ولكنّ الغنىٰ غنىٰ النّفس . وعن **عبدالله**

ابن‌عمرو: انّ رسول الله (ص) قال: «قد افلح من اسلم ورزق کفافاً وقنّعه الله بما آتاه». وقیل: لمّا نزّل «**الم یجدک یتیماً فاوی**» قال بارفع صوته: «بلی یارب کنت «**یتیماً**» فاویتنی، کنت «**ضالّاً**» فهدیتنی، کنت «**عائلاً**» فاغنیتنی: ثمّ قال: «یمنّ علیّ ربی و هواهل المنّ. ثمّ اوصاه بالیتامی والفقراء فقال:

«**فامّا الیتیم فلاتقهر**» لاتحقره ولا تظلمه فقد کنت «**یتیماً**». وقال **الزجاج**: لاتقهره علی ماله ولاتغلبه علی حقّه فتذهب به لضعفه. و کذا کانت العرب تفعل فی امر الیتامی تأخذ اموالهم و تظلمهم حقوقهم. روی **ابوهریرة** عن النّبی (ص) قال: «خیر بیت فی المسلمین بیت فیه یتیم یحسن الیه وشرّ بیت فی المسلمین بیت فیه یتیم یساء الیه. ثمّ قال باصبعه انا و کافل «**الیتیم**» فی الجنّة هکذا و هو یشیر با صبعیه». و عن **انس بن مالک** قال: قال رسول الله (ص): «اذا بکی «**الیتیم**» وقعت دموعه فی کفّ الرّحمن فیقول الله من ابکی هذا «**الیتیم**» الّذی و اریت والده تحت الثّری؟ من اسکته فله الجنّة». و عن **عمر بن الخطاب** قال: قال رسول الله (ص): «انّ «**الیتیم**» اذا بکی اهتزّ لبکائه عرش الرّحمن فیقول الله عزّوجلّ لملائکته: «یا ملائکتی من ابکی هذا «**الیتیم**» الّذی غیّبت اباه فی التّراب»؟ - فیقول الملائکة ربّنا انت اعلم. - فیقول الله «یا ملائکتی انّی اشهدکم ان من اسکته وارضاه ان ارضیه یوم القیامة». قال: فکان **عمر** اذا رأی یتیماً مسح رأسه واعطاه شیئاً. وعن **انس بن مالک** قال: من ضمّ یتیماً وکان فی نفقته و کفاه مؤنته کان له حجاباً من النّار یوم القیامة و من مسح برأس یتیم کان له بکلّ شعرة حسنةً. وروی انّ **ابراهیم الخلیل** (ع) قال: الٓهی ماجزاء من «**اوی**» یتیماً؟ - قال: «اظلّه فی ظلّی و ادخله جنّتی». **قوله**:

«**وامّا السّائل فلاتنهر**» قال المفسّرون: یرید «**السّائل**» علی الباب، ای - لاتزجره اذا سألک فقد کنت فقیراً اذا ماان تطعمه وامّا ان تردّه ردّاً لیّناً جمیلاً. یقال: نهره وانتهره اذا استقبله بکلام یزجره. و عن **ابی هریرة** قال: قال النّبی (ص) لایمنعنّ احدکم السّائل ان یعطیه اذا سأل وان رأی فی یده قلبین من ذهب. وعن **ابراهیم بن ادهم** قال: نعم القوم السّؤال یحملون زادنا الی الآخرة. وقال **ابراهیم** «**السّائل**»

يريد الآخرة يجيء الى باب احدكم فيقول : هل توجّهون الى اهاليكم بشيء ؟ وفى بعض الاخبار اذا رددت « السّائل » ثلاثاً فلم يرجع فلاعليك ان تزبره . وعن الحسن فى قوله عزّ وجلّ : « واما السّائل فلاتنهر » قال : اما انّه ليس بالسّائل الّذى يأتيك لكن طالب العلم . قال يحيى بن آدم: اذا جاءك طالب العلم فلاتنتهره .

« واما بنعمة ربّك فحدّث » اى ـ بلّغ ما ارسلت به وحدّث بالنّبوّة و القرآن الّذى اٰتيك الله عزّوجلّ وهى اجلّ النّعم ؛ وقيل : اعظم نعم الله عليه القرآن هذا كقوله: «فذكّر بالقراٰن.»: وقال الكلبى: امره ان يقرأ القرآن . وقيل: هو من قوله :«فاذكروا آلاء الله» . وفى الخبر عن النّعمان بن بشير قال: سمعت رسول الله(ص) يقول على المنبر «من لم يشكر القليل ، لم يشكر الكثير و من لم يشكر النّاس لم يشكر الله والتّحدّث بنعمة الله شكرٌ و تركه كفرٌ والجماعة رحمة والفرقة عذاب». وقال(ص): « من اعطى خيراً فلم يرعليه سمّى بغيض الله معادياً لنعمة الله » . و قيل : اذا عملت خيراً فحدّث به اخوانك و ثقاتك وكان عبدالله بن غالب اذا اصبح يقول : لقد رزقنى الله البارحة ، خيراً قرأت كذا وصلّيت كذا وذكرت الله كذا و فعلت كذا . فيقال له: يا بافراس انّ مثلك لايقول مثل هذا . فقال : يقول الله عزّوجلّ : « و امّا بنعمة ربّك فحدّث » و تقولون انتم لاتحدّث «بنعمة ربّك» وصحّ عن رسول الله (ص) انّه قال : «اناسيّد ولد آدم ولافخر، و اوّل من تنشر الارض عن جمجمة رأسه ولافخر، واوّل من يأخذ بحقلة باب الجنّة فيقعقعها والسّنّة فى قرآءة ابن كثير ان يكبّر من اوّل سورة «والضّحىٰ» على رأس كلّ سورة حتّى يختم القرآن فيقول الله اكبر، وكان سبب التّكبيرانّ الوحى لمّا احتبس قال المشركون : هجره شيطانه وودّعه فاغتمّ النّبى (ص) لذلك . فلمّا نزل «والضّحى» كبّر رسول الله (ص) فرحاً بنزول الوحى واتّخذوه سنّة .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرّحمن الرّحيم » بنام او كه زينت زبانها و يادكار

جانها نام او ، بنام او که آسایش دلها و آرایش کارها بنام او، بنام او که روح روحها ومفتاح فتوحها نام او، بنام او که فرمانها روان وحالها بر نظام از نام او، جلال الٓهیّت مطلع قدم او . بس قفلها که باین نام از دلها برداشته ، بس رقمهای محبّت که باین نام در سینه‌ها نگاشته ، بس بیگانگان که بوی آشنا گشته ، بس غافلان که بوی ، هشیار شده ، بس مشتاقان کـه باین نام دوست را یافته ؛ هم یادست و هم یادگار ، بنازش میدار تا وقت دیدار .

گل را اثـر روی تو گل پوش کند
جانرا سخن خـوب تـو مدهوش کند
آتش کـه شراب وصل تو نوش کند
از لطف تـو سوختن فراموش کند .

«**والضّحیٰ**» « **واللّیل اذا سجیٰ**». «**والضّحیٰ**»: عبارتست ازروزروشن «**واللّیل**» عبارتست از شب تاریك ، وبرلسان اهل‌اشارت برذوق جوانمردان طریقت مقصود از این روز وشب کشف وحجابست . و کشف وحجاب‌نشان لطف وقهراست . نسیم‌لطفی برعالم جمال‌گذرکرد ، طایفه‌ای رادرصحرای‌فضل‌یافت ، از آن قاف قسم «**والضّحیٰ**» حلقهٔ عهدی ساختند ، و از آن سین او سلسلهٔ ارادت برجانها و دلهای ایشان نهادند وبدر گاه سعادت بازبستند که : «**والضّحیٰ**» . باز سموم قهری ازمیدان‌جلال بتافت؛ قومی را درعالم عدل دید ، هم ازآن قاف قسم «**واللّیل**» قید قهری ساختند وبردلها وجانهای ایشان نهادند و بدر گاه شقاوت بازبستند که : « **واللّیل اذاسجیٰ** » نه‌آنجا فضل‌جمال‌بود میلی ونه اینجا که عدل‌جلال‌بود ظلمی. نسیم صباءِ سعادت «**والضّحیٰ**» بود که غاشیهٔ دولت **خلیل** و تخت دولت **آدم‌صفی** بردوش مقرّبان نهاد . سموم قهر « **واللّیل‌اذاسجیٰ** » بود که درعالم عدل‌جان ودل **فرعون** و **هامان** رابآتش نومیدی بسوخت و گفته‌اند : «**والضّحیٰ**» اشارتست بروشنایی روی با جمال **مصطفی** (ص) ، **واللّیل‌اذاسجیٰ** اشارتست بسیاهی‌موی با کمال **مصطفی** (ص) . ربّ‌العالمین تحقیق تشریف وی را بروی وموی اوسو گند یاد می کند که « **ما ودّعك ربّك وماقلیٰ**» .

روزی چند که وحی منقطع گشته بود، رسول خدا (ص) دلتنگ همی بود. هر ساعتی باصدّیق اکبر گفتی: «یا بابکر ندانم تاسبب چیست که روح‌الامین نمی‌آید مگر بساط وحی‌درنوشته‌اند،یابرمنشورنبوّت طغرای‌عزل کشیده‌اند»؟! صدّیق، همی گفتی: ای سیّد خافقین وای‌چراغ عالمین مگرازحضرت عزّت دستوری‌آمدن نیافته باشد، و دشمنان همی گفتند: انّ محمداً ودّعه ربّه، مگرخدای محمد محمد را بگذاشت و رها کرد. رسول هروقتی ببالای بوقبیس بررفتی و طیلسان نبوّت را درخاك کردی و بزاری بگریستی و بضرب مثل گفتی: «انّی‌لاجد نفس‌الرّحمن من قبل‌الیمن».

هر شب نگرانم بیمن تا تو برآئی
زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید.

روزی عظیم دلتنگ شده بود، روی مبارك برخاك نهاده گفت: پادشاها بحقّ آن نسیم صباءِ دولت معرفت که بهروقت سحرگاهی بردرگاه دل دوستان گذر کند، که یکباردیگرصحرای‌سینهٔ محمدرا بآن نسیم وحی پاك خوش گردانی. آن ساعت زلزله درملکوت اعلیٰ افتاد. هفت اطباق زمین در جنبش آمده، خلق دریاها خون از دیدگان گشاده، صحابهٔ صدق چون صورت او در قهرآن عتاب دیدند هریکی ماتمی گرفته. عائشهٔ صدّیقه میگوید که: رسول خدا (ص) درآن تلهّف و تشوّق و تعطّش بود که همی ناگاه آثار وحی در طلعت مبارك سیّد قاب قوسین پیدا آمد. یاران ازپیش وی برخاستند و برید حضرت جلال جبرئیل امین‌وحی پاك بمسامع سرّ او رسانید که: «والضّحیٰ» «واللّیل‌اذاسجیٰ» ای سیّد بحقّ روشنائی روی تو و سیاهی موی تو که ما ترا فرونگذاشتیم واز دوستی توهیچ‌نکاستیم ودرین عتاب جز سعادت امّت تونخواستیم. قوله:

«ولسوف‌یعطیك ربّک فترضیٰ» وقتی جبرئیل امین (ع) بحضرت ابوّت درآمد، سیّد را دید (ص) بی‌قرار وبی‌آرام گشته، عنان دل بدست غم سپرده، سوز واندوه وی‌بغایت رسیده، دیدهٔ وی‌لؤلؤبار گشته. جبرئیل گفت: ای‌سیّد کونین وای

مهترعالمین این چه سوزست وچه شور که درتو می‌بینم؟ چه‌بارغم واندوه‌است که بر خود نهاده‌ای؟! ـ گفت : ای **جبرئیل** اندوه عاصیان‌امّت مراچنین‌بی‌قرار کرد، اندیشهٔ کارو عاقبت کار ایشان مرا زار ونزار کرد. ای **جبرئیل** از دوست میخواهم که ایشان را بمن بخشد تا دلم فارغ گردد و ازغم‌ایشان بیاساید. **جبرئیل** بحضرت عزّت رفت و بازآمد و گفت : الله تراسلام می کند و میگوید : «**ولسوف یؤتیک ربّک فترضی**»[۱] دل خوشدار و اندوه مدار ، عالمیان همه خشنودی ما میخواهند و ما خشنودی تو میخواهیم ، تاآنکه خشنود شوی ، بتو می‌بخشم ای **محمد** هر که از امّت توتا قیام السّاعة از دلی پاك باخلاص واعتقاد اقرار دهد که من خداوندم و تورسول منی . هر طاعت که دارد مبرور کنم ، هر زلّت که باشدش مغفور کنم؛ واگر پری روی زمین گناه دارد هباء منثور کنم

۹۴ - سورة الانشراح - مکیة

النوبة الاولی

قوله تعالی : « بسم‌اللّه‌الرّحمن الرّحیم» بنام خداوند فراخ‌بخشایش مهربان .

« اَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ (۱) » نه بازگشادیم دل ترا و روشن کردیم ؟

« وَ وَضَعْنا عَنْکَ وِزْرَکَ (۲) » ونه فرونهادیم ازتو گناه تو ؟

« اَلَّذی اَنْقَضَ ظَهْرَکَ (۳) » آن بار گران که از گرانی پشت ترا سست‌کرد ؟

« وَرَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ (۴) » ونه بلند برداشتیم نام تو وآوای تو ؟

« فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً (۵) » با هردشواری وتنگی آسانی است وفراخی .

« اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً (۶) » بدرستی که با هردشواری آسانی است .

« فَاِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ (۷) » چون از نماز بپردازی در دعا کوش و در نیاز نمودن رنج بر .

« وَاِلی رَبِّکَ فَارْغَبْ (۸) » و از خداوند خود خواه .

النوبة الثانیة

این سوره هشت آیتست ، بیست و هفت کلمه ، صدوسه حرف ؛ جمله به **مکه** فروآمد؛ ودرین سوره ناسخ و منسوخ نه . و در خبر **ابی بن کعب** است از **مصطفی** (ص) که : « هر که سورة « **الم نشرح** » برخواند اورا چندان مزد وثواب دهد که کسی پیغامبررا (ص) اندوهگن بیند وآن اندوه ازوی بردارد » . ودرخبر می‌آید که: « هر که این سوره هرروز برخواند ، خدای تعالی همه دشواریها وسختیها براو آسان کند واز همه اندوهان او را فرج دهد . قوله :

« **الم نشرح لک صدرک** » هذا استفهام علی طریق التّقریر ، ای - ازلنا الهمّ و نفینا الحزن عن قلبك و وسّعناه ولم نجعله ضیّقاً حرجاً . وکان النّبی (ص) فی بدو

الأمر اذا اتاه جبرئيل بالوحی شقّ عليه استماعه والنّظر الی جبرئيل ، فوسّع الله قلبه لذٰلك . وفی الخبر: «انّ رسول الله (ص) شقّ صدره لعلقة ثمّ اخرج قلبه وشقّ واستخرج منه مثل العلقة السّوداء و رمی به و غسل بالماء والثّلج من الجنّة ثمّ حشی نوراً و حكمة وايماناً ، ثمّ اعيد مكانه وكان اثر الخرز[1] بصدره ظاهراً فعل به ذالك فی صباه وهو مع ظئره[2] حليمة بنت ابی ذويب بارض هوازن فی بنی سعد بن بكر نهاراً وهو مع اخ له صبیّ من ظئره فی البهم نزل عليه ملكان كانّهما طيران ففعلا به ذلك والمرّة الثّانية ليلة الاسراء قبل ان يصعد به وغسل بماء زمزم فذالك قوله تعالی :

« الم نشرح لك صدرك » و قيل : معنی شرح الصّدر ان يوسّع لقبول القدرة والاستيقان بالغيب والثّقة بالضّمان ووعی العلم .

« ووضعنا عنك وزرك » ای - غفرنا لك « ما تقدّم من ذنبك و ما تأخّر » كقوله : « ليغفر لك الله ماتقدّم من ذنبك وما تأخّر » . قال الضحاك والحسن وقتادة يعنی : ما كان عليه فی الجاهليّة من قلّة العلم ، و قيل : «وزرك» يعنی : « وزر » امّتك ، فاضاف اليه لاشتغال قلبه به واهتمامه له . وقيل : عصمناك من ارتكاب الوزر . وقيل : خفّفنا عليك تحمّل اعباء النّبوّة .

« الّذی انقض ظهرك » ای - اثقل « ظهرك » فاوهنه حتّی سمع له . نقيض ای - صوت . وقيل : الّذی كاد يكسر ظهرك حتّی يسمع نقيضه و هذا مثل .

«ورفعنا لك ذكرك » روی ابوسعيد الخدری عن النّبیّ (ص) انّه سأل جبرئيل عن هذه الآية « ورفعنا لك ذكرك» قال : قال الله عزّوجلّ : « اذا ذكرت ذكرت معی » . وقال ابن عباس : « ورفعنا لك ذكرك » ای - تذكر معی اذا ذكرت فی الاذان والاقامة والتّشهّد والخطب علی المنابر . وقال قتادة : رفع الله ذكره فی الدّنيا والآخرة ؛ فليس خطيب ولا متشهّد ولا صاحب صلوة الّا ينادی به : اشهد انّ لا اله الّا الله واشهد انّ محمداً رسول الله وفيه يقول : حسّان بن ثابت :

اغرّ عليه للنّبوّة خاتم — من الله مشهور يلوح و يشهد
وضمّ الاله اسم النّبیّ الی اسمه — اذا قال فی الخمس المؤذّن اشهد

١) خرز : بفتح اول ودوم ، مهره. فرهنگ نفيسی.
٢) ظئر: بسكر اول، دايه . فرهنگ نفيسی .

وقيل: «و رفعنالك ذكرك» عند الملائكة فى السّماء؛ وقيل: رفعه باخذ ميثاقه على النّبيّين والزامهم الايمان به والاقرار بفضله. و قال **ذوالنّون**: همم الانبياء تجول حول العرش وهمّة **محمد** (ص) فوق العرش. لذلك قال: «**ورفعنا لك ذكرك**» ثمّ وعده اليسر والرّخاء بعد الشّدّة وذلك انّه كان بمكة فى شدّة فقال:

«**فانّ مع العسر يسراً**» اى - «مع» الشّدّة الّتى انت فيها من جهاد المشركين ومزاولة ما انت بسبيله «يسراً» ورخاءً بان يظهرك عليهم حتّى ينقادوا للحقّ الّذى جئتهم به طوعاً و كرهاً.

«**انّ مع العسر يسراً**» كرّره لتأكيد الوعد و تعظيم الرّجاء: و قيل: «**فانّ مع العسر يسراً**» فى الدّنيا، «**انّ مع العسر يسراً**» فى الآخرة. قال **الحسن** لمّا نزلت هذه الآية قال رسول الله (ص): «ابشروا قد جاءكم اليسر لن يغلب عسر يسرين». و قال **ابن مسعود**: والّذى نفسى بيده لو كان «**العسر**» فى جحر لطلبه اليسر حتّى يدخل عليه انّه لن يدخل عليه انّه يغلب عسر يسرين. قال العلماء فى معنى هذا الحديث: انّه عرّف «**العسر**» ونكر اليسر ومن عادة العرب اذا ذكرت اسماً معرفاً ثمّ اعادته فهو هو واذا نكرته ثمّ كرّرته فهما اثنان. فالعسر فى الآية مكرّر بلفظ التّعريف فكان عسراً واحداً واليسر مكرّراً بلفظ النّكرة فكانا يسرين كانّه قال:

«**فانّ مع العسر يسراً**» «**انّ مع**» ذلك «**العسر يسراً**» آخر، وقيل: مجاز قوله لن يغلب عسر يسرين انّ الله تعالى بعث نبيّه (ص) مقلّاً محفّاً فعيّره المشركون بفقره حتّى قالوا: نجمع لك مالاً فاغتمّ وظنّ انّهم كذّبوه لفقره فعزّه الله تعالى وعدّد عليه نعماه فى هذه السّورة ووعده الغنى فقال:

«**الم نشرح لك صدرك**» الى قوله: «**ورفعنالك ذكرك**» فهذا ذكر امتنانه. ثمّ ابتدا ما وعده من الغنى ليسلّيه ممّا خامر قلبه من الغمّ فقال:

«**فانّ مع العسر يسراً**» مجازه لا يحزنك مايقولون: «**فانّ مع العسر يسراً**» فى الدّنيا ثمّ انجز ماوعد وفتح عليه القرى العربيّة و وسّع ذات يده حتّى كان يهب المائتين من الابل ثمّ ابتدا فصلاً آخر من امر الآخرة فقال تاسيةً له:

« انّ مع العسر یسراً » والدّلیل علی ابتدائه تعرّیه من الفاءِ والواو وحروف النّسق فهذا وعدعامّ لجمیع المؤمنین مجازه « انّ مع العسر » فی الدّنیا للمؤمنین « یسراً» فی‌الآخرة لامحالة فقولـه : « لن یغلب عسریسرین » ای ـ لن یغلب عسر الدّنیا الیسر الّذی وعدالله المؤمنین فی‌الدّنیا والیسر الّذی وعدهم فی‌الآخرة . انّما یغلب احدهما وهو یسرالدّنیا . فامّایسرالآخرة فدائم غیرزائل ، ای ـ لایجمعها فی الغلبة کقوله (ص) : « شهرا عیدلاینقصان » ای ـ لایجتمعان فی النّقصان . وعن ابن‌عباس قال : اهدی‌للنّبیّ (ص) بغلة اهداها الیه کسری فرکبها بحبل من شعرثمّ اردفنی خلفه ، ثمّ ساربی‌ملیّاً ، ثمّ التفت الیّ فقال لی : « یاغلام » ! ـ قلت : لبّیك یا رسول‌الله . ـ قال : ـ« احفظ الله یحفظك احفظ الله تجده‌امامك تعرّف‌الی‌الله فی‌الرّخاءِ یعرفك فی‌الشّدّة واذاسأَلت‌فسل‌الله ، واذا استعنت‌فاستعن بالله قدمضی‌القلم بماهو کائن فلوجهدالخلائق ان ینفعوك بمالم یقضه الله لك لما قدرواعلیه ولوجهدوا ان یضرّوك بمالم یکتبه‌الله علیك ماقدروا علیه . فان استطعت ان تعمل بالصّبر مع الیقین فافعل فان لم تستطع فاصبر ، فانّ فی‌الصّبرعلی‌ماتکره خیراً کثیراً . واعلم انّ مع‌الصّبر النّصر و انّ من‌الکرب‌الفرج و«انّ‌مع‌العسریسراً» » قوله :

«فاذافرغت‌فانصب» قال **ابن‌عباس** : **«اذافرغت»** من صلوٰتـك **«فانصب»** **«الی‌ربّك»** فی الدّعاء و انت جالس قبل ان تسلم . و قال **قتادة** . امره اذا فرغ من صلوٰته ان یبالغ فی‌دعائه . و **قال الحسن** :« **اذافرغت** »من جهاد عدوّك « **فانصب** » فی عبادة « « **ربّك** » . و قال **مجاهد** « **اذا فرغت** » من امرالدّنیا **«فانصب»** فی عبادة « **ربّك** » وصلّ . وقال **الکلبی** : « **اذا فرغت** » من‌تبلیغ الرّسالة « **فانصب** » ای ـ استغفرلذنبك وللمؤمنین .

«والی ربّك فارغب»فی المسألة وسله ماتحتاج الیه‌من صلاح دینك ودنیاك ولاترج غیـره ولاتشتغل بسواه . و قیل . **«الی‌ربّك‌فارغب»** ای ـ فـاخلص الدّعاء والابتهال وانقطع الیه . وقال **جعفر** : اذکر« **ربّك** » علی فراغ منك عن کلّ مادونه .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم». بیاد این نام عزیز و پیغام شریف، خطاب خطیر ونظام بی‌نظیر، بارگاه نوراعظم وحلقهٔ درسرای قدم، دست آویزبندگان و دلاویز دوستان، در هجده[1] هزار عالم کس نتواند که قدم بر بساط توفیق نهد مگر بمدد لطف این نام و کس را در هر دوسرای زندگی مسلّم نبود مگر برعایت وعنایت این نام. ازجملهٔ کلمات قدم که آن منبع الطاف کرم بسمع نبوّت رسانیدند، ومؤمنان ودوستان را بتعلیم آن رتبت تخصیص دادند، هیچ کلمه در نظم وصیغت و در نثر لغت آن عزّت و حرمت و آن شرف و رفعت ندارد که این آیت تسمیت دارد: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» هر حرفی از وی درّ تحقیق وتمکین را صدفی است، هر کلمه ای از و شراب رحیق و تسنیم را وسیلتی است و آن نقطه که در تحت باءِ «بسم اللّه» است، اگرچه در نظر بشریّت اختصاری واقتصاری دارد، آن در آسمان قرآن برمثال زهرهٔ کمال است وبر رخسار حقیقت برمثال خال جمال است؛ وبرجمله همی دان که این آیت تسمیت معادن حقائق است و منابع دقائق و مشارع شرایع. هر که از دلی صافی وجانی بعهد ازل وافی بگوید: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» از عذاب وعقاب رست وبثواب بیشمار پیوست. قوله:

«الم نشرح لك صدرك» بدانکه اللّه جلّ جلاله وتقدّست اسماءه وتعالت صفاته چون خلق را بامر «کن» از کتم عدم بحیّز وجود آورد و خزائن رحمت و ریاض نعمت برایشان نثار کرد، آن سیّد عالم را ومهتر ولد آدم را بالطاف عزّت و تحف کرامت وانواع منّت ایثار کرد، ار ابتداءِ عالم تا فناءِ بنی آدم همهٔ خلق تبع او بودند. مراد اوّلی ازلطف ازلی او بود، شاه او بود وخلائق همه لشکر وخیل او، مهمان عزیز او بود و عزیزان همه تبع و وطفیل او. درنگر در منشور مجد و نامهٔ اقبال او، تا هیچ پیغمبر را آن تخصیص و تنصیص بینی که این مهتر کون را وبا هیچ کس جز وی چنین خطاب کرامت ورفعت رفت که:

۱ ـ الف: هژده.

«**الم نشرح لك صدرك**» ؟ ای مهتر عالم ، ای گزیدهٔ محترم ، ای رسول مقدّم ای بزرگوار مکرّم ، ای سیّد **مکه وحرم** ! نه دل ترا بنور معرفت روشن کردیم ؟ بلطائف مشاهدت ومکاشفت مودّب ومهذّب کردیم ، بکرائم عزّت و رفعت مطیّب و مقرّب کردیم ، طینت ترا کسوت زینت، وخلعت رفعت دادیم ، ای سیّد مقصود آفرینش کشف کردن آیت کمال ورایت جلال و صورت جمال تو بود . «لولاك لما خلقت الافلاك، لولاك لما كان سمك ولاسماك» . ای سیّد اوّل توبودی در نبوّت ، آخر تو بودی دربعثت ، ظاهر توبودی دروصلت ، باطن توبودی درنعمت ، اوّل همهٔ خلائق تو بودی درزلفت والفت ، آخر توبودی در سیاست و سعادت ، ظاهر توبودی درعصمت و حشمت ، باطن توبودی درجلالت حالت . دراخبارمعراج آورده‌اند که: **مصطفی** (ص) گفت : «قال لی الجبّار جلّ جلاله : سل یا **محمد** !ــفقلت: یارب اتّخذت **ابراهیم** خلیلاً وآتیت **داود** ملکاً عظیماً وغفرت زلّته واعطیت **سلیمان** ملکاً لاینبغی لاحدٍ من بعدی و کلّمت **موسی** تکلیماً ورفعت **ادریس** مکاناًعلیّاً وعلّمت **عیسی التّوریة والانجیل** وجعلته «یبرىء الاكمه والابرص ویحیی الموتی باذنك». ــ فقال لی ربّی: «یامحمد قداتخذتك **حبیباً** کمااتّخذت **ابراهیم خلیلا** و کلّمتك کما کلّمت **موسی** تکلیماًوارسلتك الی النّاس کافّةبشیراًونذیراًوشرحت«**لك صدرك**» ووضعت« **عنك وزرك**» ورفعت «**لك ذكرك**» ولا اذکراًلاذ کرت معی و اعطیتك «سبعاً من المثانی والقرآن العظیم» ولم اعطها نبیّاً قبلك و اعطیتك خواتیم سورة البقرة و لم اعطهانبیّاً قبلك ، واعطیتك الكوثر ، واعطیتك ثمانیة اسهم : الاسلام والهجرة و الجهاد والصّلوة والصّدقة وصوم رمضان والامر بالمعروف والنّهی عن المنكر؛ وجعلتك فاتحاً وخاتماً» .

صدر کائنات ، سیّد سادات (ص) چنین میگوید که : «شب قرب و کرامت ، شب زلفت والفت که ما را بمعراج بردند ، چون بحضرت عزّت رسیدم ، از حضرت جبروت ندا آمد که: «ای **محمد** بگوتانیوشم، بخواه‌تابخشم»ــ گفتا : چون این خطاب کرامت و نواخت بینهایت بمن رسید ، زبان من جری سعادت گرفت ، دل من

فرّسیادت یافت ، سرّمن‌عزّزیادت‌دید، بستاخ[١] حضرت گشتم انس‌سلوت‌وخلعت‌دولت یافتم. گفتم: خداوندا ! هرپیغامبری ازتوعطایی‌یافت ؛ **ابراهیم** راخلّت دادی ، با **موسی** بیواسطه سخن گفتی ، **ادریس** را بمکان عالی‌رسانیدی ، **داود** را ملك‌عظیم دادی وزلّت وی بیامرزیدی ، **سلیمان** را ملکی دادی که بعد از وی کس راسزای آن ندادی ، **عیسی** را درشکم‌مادر **تورات** و **انجیل** درآموختی‌ومرده‌زنده کردن بردست وی‌آسان کردی». چون **مصطفی** (ص) سخن بپایان برد ، از درگاه عزّت خطاب‌وجواب آمد که:«**یامحمد!** اگر**ابراهیم** راخلّت‌دادم ، ترامحبّت‌دادم؛ اگراورا **خلیل** خواندم ، ترا **حبیب** خواندم ؛ وگر با **موسی** سخن گفتم بی واسطه ، حجاب درمیان بود، سخن شنید گوینده ندید؛ وباتوسخن گفتم بی‌واسطه وبی‌حجاب ، سخن شنیدی و گوینده دیدی . ور **ادریس** را بآسمان رسانیدم ، ترا بآسمانها بر گذاشتم بحضرت «قاب قوسین»، بمنزل«ثمّ دنی»، بخلوت«اوادنی»رسانیدم . ور **داود** را ملك عظیم دادم وزلّت وی بیامرزیدم ، امّت ترا‌ملك قناعت دادم وگناهان ایشان بشفاعت تو بیامرزیدم . ور **سلیمان** رامملکت دادم، تراسبع‌مثانی **وقرآن‌عظیم** دادم وخاتمهٔ سورةالبقرة که بهیچ پیغامبر ندادم بتو دادم و دعاهای تو درآخر سورة البقرة اجابت کردم . و بیرون ازین ترا سه خصلت کرامت کردم وترا باین سه خصلت براهل آسمان وزمین فضل دادم یکی : «**الم‌نشرح‌لك صدرك**» دیگر : «**ووضعناعنك وزرك**» سیم «**ورفعنالك ذكرك**» سینهٔ خالی تو و دل صافی تو بازگشادیم و فراخ کردیم ، قبول آثار قدرت را واستوار داشت غیب وضمان حقّ را و نگهداشت علم ووحی مُنزل را «**وضعناعنك‌وزرك**» بار گناهان‌امّت که پشت توبدان گرانبار شده وسست گشته ودرغم عاصیان بی‌قرار وبی‌آرام گشته ؛آن باراز تو فرو نهادیم و گناهان ایشان‌جمله آمرزیدیم ودل‌تراسکون‌وسکوت دادیم .« و **رفعنالك ذكرك**» ونام وذکر تووآوای توبلندبرداشتیم که درنام‌خود بستیم وشطرسطرتوحید کردیم. ای **محمد** آفتاب رفعت تو برهر که تافت ازشعاع او بهره‌ای یافت ؛ **آدم‌صفی** بجاه و رفعت تو منزلت صفوت یافت . **ادریس** بسبب تورتبت ریاست یافت ، **خلیل** بنسب

---

١ ـ ج : گستاخ .

تودولت خلّت یافت . موسی بمهر توعزّ مکالمت یافت . عیسی بحاجبی‌تو تأییدونصرت یافت » ! فرمان آمد بمقرّبان حضرت و باشندگان خطّهٔ فطرت که همه داغ مهـر محمد مرسل بردل نهید و آتش شوق‌او درجان زنید‌وبرسالت‌ونبوّت وی اقراردهید، ما او را درآخر دوربفیض جود دروجود آوردیم وپیشوای جهانیان کردیم ودرتخت بخت درصدررسالت نشاندیم . هر که نظروی بدو رسد با عزّ و رفعت شود ، هر که بوی ایمان آرد ، نیك اَخترشود، هر که جلاجل‌امّتی‌وی‌در گردن دارد ومهرومحبّت وی دردل دارد ودرشریعت وسنّت وی براستقامت رود ، امروز ازعیب مطهّراست و گناهانش مکفّراست ؛ و فردا شربت او از حوض کوثر است و جای او بهشت معنبر است وخلعت او دیدار ورضاءِ خداوند اکبر است .

۹۵ - سورة التين - مکیة

النوبة الاولى

قوله تعالى : «بسم‌الله الرّحمن الرّحيم» بنام‌خداوند فراخ بخشایش‌مهربان.

« وَالتّين والزَّيْتُونِ (۱)» بانجیر وبزیتون .

«وَطُورِ سِينِينَ (۲)» وبکوه نیکو .

«وهذا البَلَدِ الأمينِ (۳)» وباین شهر بی بیم .

« لَقَدْ خَلَقْنَا الْانْسانَ » که بیافریدیم مردم را « فی اَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (٤) » در نیکوتر نگاشتی[1]

« ثُمَّ رَدَدْناهُ اَسْفَلَ سافِلِينَ (٥) » آنگه او را فرو تر همه فروتران کردیم [بپیری روز] .

«الّاالّذين آمنوا وعملوا الصّالحات» مگر ایشان که بگرویدند و کردار های نیک کردند «فَلَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (٦)» ایشان‌راست مزدی نا کاست .

« فَما يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بالدّين (۷)» آن کیست که ترا دروغ زن گیرد در خبر رستاخیز[پس آنکه آفرینش من آدمی رادید] ؟

« اَلَيْسَ اللّهُ بِاَحْكَمِ الْحاكِمِينَ (۸)» الله نیست راست حکم تر همهٔ حاکمان؟

النوبة الثانية

این سوره هشت آیتست ، سی و چهار کلمه ، صد و پنجاه حرف ، جمله به مکه فرو آمدبقول‌مفسّران‌، مگر ابن‌عباس که گفته مدنی‌است‌وبه‌مدینه فرو آمده . و درین سوره ناسخ ومنسوخ نیست ، مگر یك آیت که لفظ آن محکم است و معنی منسوخ«الیس‌الله باحکم الحاکمین»؟ معنی این آیه منسوخ است بآیت سیف لانّ

---

۱ ـ الف : نگاشتنی .

معناها خلّ عنهم ودعهم. و در خبر است از **ابی بن کعب** از **مصطفی** (ص) گفت: «هر که سورهٔ «**والتّین**» برخواند الله تعالی او را دردنیا دوچیز دهد: یکی عافیت، دیگر یقین؛ وبعدد هر کسی که این سوره برخواند اورا روزه یك روز بنویسند.

«**والتّین والزّیتون**»: قال **ابن عباس** و **الحسن** و **المجاهد** و **مقاتل** و **الکلبی** و**عطاء بن ابی رباح**: هو تینکم الّذی تأکلون وزیتونکم الّذی تعصرون منه الزّیت وخصّ «**التّین**» بالقسم لانّه یشبه ثمار الجنّة لیس فیه وما یبقی ویطرح، وخصّ «**الزّیتون**» لکثرة منافعه ولانّه لادخان لدهنه عند الایقاد ولاالحطب شجره. «**والزّیتون**» شجرة مبارکة جاء بها الحدیث وهی ثمرة ودهن یصلح للاصطباغ[1] والاصطباح[2]. وقال **قتادة**: «**التّین**» الجبل الّذی علیه **دمشق** «**والزّیتون**» الّذی علیه **بیت المقدس** وهما جبلان ینبتان «**التّین والزّیتون**» و قیل: هما مسجدان بالشّام. قال **محمد بن کعب**: «**التّین**» مسجد **اصحاب الکهف** «**والزّیتون**» مسجد **ایلیا**. و قیل: هو قسم بجمیع نعم الله الّتی منها «**التّین**» و هو طعام «**والزّیتون**» و هو ادام[3] والله اعلم.

«**وطور سینین**» یعنی: الجبل الّذی کلّم الله عزّوجلّ علیه **موسی** (ع) بمدین واسمه **زبیر** ومعنی: «**سینین**»: الحسن المبارك المزیّن، واعطی رسول الله (ص) **امامة** بنت ابنته **زینب** قلادةً وقال لها: سنه، سنه، سنه، ای ـ حسن، حسن، حسن؛ وهی لغة حبشیّة. واصل «**سینین**» «**سیناء**»، و«**سیناء**» مفتوحة السّین و مکسورتها. وانّما قال هاهنا: «**سینین**» لانّ باج الآیات النّون وهکذا قوله:

«**وهذا البلد الامین**» فهو الآمن کقوله: «حرماً آمناً» لکن ذکره علی باج آیات السّورة کما قال فی سورة الصّافات: «سلامٌ علی الیاسین» وهو **الیاس** فخرج علی باج آیات السّورة والکلام فی مدح الجبل بالحسن من قبل النّبات والشّجر والماء به.

«**وهذا البلد الامین**» یعنی: «**وهذا البلد**» الآمن من اهله وهو **مکة** کقوله:

---

۱) اصطباغ: نان خورش ساختن. ترجمه وشرح قاموس.

۲) اصطباح: چراغ افروختن. ترجمه و شرح قاموس.

۳) ادام: بکسر اول، نان خورش وتر نانه. ترجمه وشرح قاموس.

« و من دخله كان آمناً » يأمن فيه النّاس في الجاهليّة والاسلام وقيل في معنى «**الامين**» :اى ــ مأمون على ما اودعه الله من معالم دينه . قال **المبرّد** : هى اربعة اجبل **طور تيناء** وهو **دمشق**، و**طور زيتاء** وهو **بيت المقدس** ، و **طور سيناء** وهو جبل **موسى** (ع)، و**طور تيمنايا** وهو **مكة** هذه أقسام والمقسم عليه.

«**لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم**» اى ــ اعدل قامة واحسن صورة وذلك انّه خلق كلّ حيوان منكبّاً على وجهه الّا « **الانسان** » خلقه مديد القامة يتناول مأكوله بيده ، مزيّناً بالعقل والتّمييز ، والمراد بالانسان **آدم** (ع) ؛ وقيل: هو عامٌّ في المؤمنين والكافرين . وقيل : هو خاصٌّ في **ابي جهل** : وقيل : في **عتبة** و **شيبة** والتّقدير : « **في** » «**تقويم** » «**احسن تقويم**» .

«**ثمّ رددناه**» يعنى: « **الانسان** » « **اسفل سافلين** » يعنى : الى الهرم والخرف وارذل العمر لكيلا يعلم من بعد علم شيئاً فيصعف جسمه و يذهب عقله و ينقص عمره والسّافلون هم الضّعفاء من المرضى والزّمنى والاطفال ؛ فالشّيخ الكبير « **اسفل** » من هؤلآءِ جميعاً و « **اسفل سافلين** » نكرةً تعمّ الجنس كما يقولون : فلان اكرمُ قائم . فاذا عرّفت قلت القائمين. وفي **مصحف عبدالله** : « **اسفل السّافلين** »وقال **الحسن** و **مجاهد** و **قتادة** : « **ثمّ رددناه** » الى النّار يعنى : الى « **اسفل سافلين** » لانّ جهنّم بعضها « **اسفل**» من بعض . وقال **ابو العالية** : يعنى : الى النّار في اقبح صورة ثمّ استثنى فقال :

« **الّا الّذين آمنوا وعملوا الصّالحات** »فانّهم لا يردّون الى النّار ومن قال بالقول الاوّل قال رددناه « **اسفل سافلين** » فزالت عقولهم وانقطعت اعمالهم فلا تكتب لهم حسنة «**الا الّذين امنوا وعملوا الصّالحات**» فانّه يكتبُ لهم بعد الهرم والخرف مثل الّذى كانوا يعملون في حال الشّباب والصّحة . قال **ابن عباس** : هم نفر ردّوا الى ارذل العمر على عهد رسول الله (ص) فانزل الله عذرهم واخبر انّ لهم اجر الّذى عملوا قبل ان تذهب عقولهم . قال **عكرمة** : لم يضرّ هذا الشّيخ كبره اذ ختم الله له باحسن ما كان يعمل ، وروى عن **ابن عباس** قال : «**الّا الّذين آمنوا وعملوا الصّالحات** »

ای ـ « **الّاالّذین** » قرأ وا **القرآن** وقال : من قرأ **القرآن** لم یردّ الی ارذل العمر . «**فلهم اجرٌ غیر ممنون** » ای ـ غیر مقطوع لانّه یکتب له کصالح ما کان یعمل. ثمّ قال :

« **فما یکذّبك** » وقیل : ای شیء « **یکذّبك** » وفی المخاطب به قولان: احدهما انّه « **الانسان** » والمعنی : « **فما** » یحملك علی الکذب بعد هذا القسم و بعد هذا البیان « **بالدّین** » یعنی : بالجزاءِ والبعث . و قیل : مایعرّضك للکذب وما یحملك علی التّکذیب ایّها « **الانسان** » بعدما عاینت من دلائل التّوحید . میگوید : ای آدمی بعدازین دلائل توحید که معاینت دیدی وبعدازآنکه قسمها یاد کردیم و روشن باز نمودیم ، چه چیز ترا برین دروغ میدارد که میگویی جزا و بعث نیست وفرداخدای باخلق شمار نکند و پاداش ندهد ؟ والقول الثّانی الخطاب للنّبیّ (ص) و فیه اضمار، ای ـ « **مایکذّبك** » بعد هذا البیان وبعد هذه الحجّة والبرهان الّاجاحد ؟ وقیل : معناه : من ینسبك یا **محمد** الی الکذب بعد هذا البیان و بعد قدرتنا علی خلق « **الانسان**» وتقویمه . ای ـ کلّ شیء یصدّقك و یشهد لما جئت به . وقال **الفراء** « **فما** » الّذی « **یکذّبك** » بانّ النّاس یدانون باعمالهم کانّه قال: فمن یقدرعلی تکذیبك بالثّواب والعقاب بعدماتبیّن له من خلقنا « **الانسان** »علی ماوصفنا .

« **الیس اللّه باحکم الحاکمین** » ای ـ باقضی القاضین . و قال **مقاتل** : «**الیس اللّه** » یحکم بینك وبین اهل التّکذیب یا **محمد** ؟ ! وقیل : هو من الحکمة، و الحاکمون هم الحکماء واللّه عزّوجلّ احکمهم صنعاً وتقدیراً. روی:انّ النّبیّ (ص): کان اذا قرأ هذه الآیة ، قال : « بلیٰ و انا من الشّاهدین» ویأمر بذلك علی ماقال (ص): «من قرأ «**الیس اللّه باحکم الحاکمین** » فلیقل : « بلیٰ وانا علی ذلك من الشّاهدین» ومن قرأ : « الیس ذلك بقادر علی ان یحیی الموتیٰ » فلیقل : « بلی ». و من قرأ : « فبایّ حدیث بعده یؤمنون » فلیقل : « آمنّا باللّه » . و فی روایة اخریٰ من قرأ فی آخر سورة الملك: « فمن یأتیکم بماء معین » فلیقل : «اللّه» . اگر خوانندهٔ **قرآن** در نماز خواند این آیات، یا بیرون از نماز، این کلمات که درخبراست بگوید ؛ واگر امام باشد در نماز همچنین بگوید وقوم برمتابعت امام همچنین بگویند .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم‌الله الرّحمن الرّحيم» قلوب العارفين بالله عرفت، وارواح الصّدّيقين بالله الفت، و فهوم الموحّدين بساحات جلاله ارتفعت، و نفوس العابدين بالعجز عن استحقاق عبادته اتّصفت، وعقول الاوّلين والآخرين بالعجز عن معرفة جلاله اعترفت.

نام خداوندی که عقول عقلاء در ادراك جلال او خیره شده، آبروی متعزّزان در آب جمال او تیره گشته، فهمهای خداوندان فطنت از دریافت‌صفات کمال‌اوعاجز آمده. خلق عالم جمله جانها برمن یزید عشق نهاده و جز حسرت و حیرت سود نا کرده، همهٔ عالم را ببوی و گفت و گوی خشنود کرده و جرعه‌ای از کأس عزّت خود بکس‌نداده:

ای گشته اسیر در بلای تو
آنکس که زند دم ولای تو
عشّاق جهان همه شده واله
در عالم عزّ کبریای تو

قوله: «والتّين والزّيتون» الله تعالى در ابتداء این سوره بچهار چیز از مخلوقات قسم یاد میکند[1] که[2] «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقويم» انسان آدم است (ع) یعنی: آدم را بنیکوتر صورتی آفریدم و او را از جملهٔ مخلوقات برگزیدم، رقم محبّت برو کشیدم وشایستهٔ بساط خویش گردانیدم، عناصر حس و جواهر قدس ومنابع انس در قالب وی پیدا کردم و آنکه مقرّبان حضرت را و باشندگان خطّهٔ فطرت را فرمودم که: پیش‌تخت وی پیشانی برخاك نهید وبنده‌وار سجده آرید که خواجه اوست وشماچاکران‌اید، دوست اوست و شمابندگان اید. خاك برسر کسی که عزّ پدر خود آدم نداند و شرف وجاه و منزلت وی نشناسد و درین قالب‌خاکی‌جز باسمی‌وجسمی‌ورسمی‌راه نبرد. خبرندارد که آدم خود عالمی

۱ ـ الف: میفرماید. ۲ ـ الف، ج: که چه؛ متن قیاساً تصحیح‌شد.

دیگرست . عالم دواست : یکی عالم آفاق ، دیگرعالم انفس ؛ و ذلك قوله : «سنریهم آیاتنا فی‌الآفاق وفی‌انفسهم ». عالم انفس **آدم** است و آدمی زاد؛چنانکه درعالم آفاق زمین است و آسمان و آفتاب وماه وستارگان ونور وظلمت ورعدوبرق وغیر آن ، در عالم انفس‌همچنانست . زمینش عقیدت ، آسمانش‌معرفت ، ستارگانش‌خطرت ، ماهش فکرت ، آفتابش فراست ، نورش طاعت، ظلمتش معصیت ، رعدش خوف و مخافت ، برقش‌رجاء وامنیّت ، ابرش همّت ، بارانش‌رحمت ، درختش‌عبادت ، میوه‌اش‌حکمت . شاه این عالم کیست ؟ دل این شاه را وزیر کیست ؟ عقل سپاهش ، حواسّ چاکرش ، دست وپای‌جاسوسش ، گوش رقیبش ، چشم ترجمانش ، زبان‌داعیش ، خاطررسولش، الهام سفیرش ، علم سلطانش ! حقّ جلّ جلاله پاکست و بزرگوار . آن خداوندی کــه از مشتی خاك چنین صنعی پیدا کرد ، و در آفرینش وی قدرت خود اظهار کرد . ازین عجبتر که از جوهری عالمی آفرید و از بادی **عیسی مریم** آفرید ، وازسنگی ناقهٔ **صالح** آفرید، واز **عصاء موسی** ثعبانی آفریـد ، و ازدودی آسمان آفرید ، ازنوری فریشتگان آفرید ، ازناف‌آهویی مشك بویا ، ازگاوی بحری‌عنبر سارا ، از کرمی قزّی[1] مایهٔ دیبا ، ازمگسی عسلی مصفّی[1] ، ازخاری گلناری زیبا ، از گیاهی حلوائی باشفا . حقّ جلّ جلاله می‌نماید که : صانع بی‌علّت منم ، کردگار بی‌آلت منم ، قهّاربی‌حیلت‌منم ، غفّار بی‌مهلت منم ، ستّار هرزلّت منم : « **لقدخلقنا الانسان فی احسن تقویم** » درآفرینش **آدم** طورهاساخت،یکبار گفت[2]:ازخاك آفریدم او را « کمثل‌آدم خلقه من تراب » جای دیگر گفت[3] : از گل‌آفریدم : «انّی‌خالق بشراً من‌طین » جای دیگر گفت : ازسلاله‌آفریدم : «ولقدخلقناالانسان من‌سلالة» جای‌دیگر گفت[5] : « من‌حماء مسنون»جای دیگر گفت[6]:«من‌صلصال کالفخّار»؛ معنی آنست که : اوّل‌خاك بود، گل گردانید؛ گل‌بود،سلاله گردانید؛سلاله‌بود،حماءمسنون گردانید؛ حماء مسنون بود، صلصال گردانید؛صلصال بود، جانور گردانید؛ مرده‌بود، زنده گردانید ؛ سفال‌بود، گوشت‌وپوست‌ورگ‌وپی‌واستخوان گردانید؛ نادان‌بود، دانا

---

١ ـ الف : کرم قز ٢ تا ٦ ـ الف : فرمود

گردانید، چون اورا بحال کمال رسانید ، برخود ثنا کرد که : « **لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم** ». همچنین فرزند آدم نطفه بود، علقه گردانید؛ علقه بود، مضغه گردانید؛ مضغه بود، عظام ولحم گردانید ؛ مرده بود ، زنده گردانید ؛ نادان بود ، دانا گردانید؛ آنگه برخود ثنا کرد که :« فتبارك الله احسن الخالقين ». خاك راو نطفه را ازحال بحال میگردانید ، تا آنچه درازل حکم کرده وقضا رانده بروی برفت . همچنین سعید را و شقی را از حال بحال میگرداند که درطاعت، که در معصیت ، که درمجلس علم، که درمجلس خمر؛ که شادان و که گریان ؛ تا آخر عهد که عمر شمرده بسر آید وحکم ازلی درآید : امّا الی الجنّة وامّا الی النّار ؛ اگر دوزخی بود : « **ثمّ رددناه اسفل سافلین** » ، وگر بهشتی بود : « **فلهم اجر غیر ممنون** » . حقّ جلّ و علا کرامت فرماید بفضل و کرم خویش .

۹۶ - سورة العلق - مكية

النوبة الاولی

قوله تعالی : «بسم الله الرّحمن الرّحيم» بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان .

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» برخوان نام خداوند خويش «الَّذي خَلَقَ (۱)» آنکه[۱] آفريده .

«خَلَقَ الانْسانَ مِنْ عَلَقٍ (۲)» بيافريد مردم را ازخون بسته .

«اقْرَأْ» برخوان «وَرَبُّكَ الْاَكْرَمُ (۳)» وخداوند تو آن نيکو کار .

«اَلَّذي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (٤)» او که درآموخت بقلم .

«عَلَّمَ الانْسانَ مالَمْ يَعْلَمْ (٥)» درآموخت درمردم آنچه مردم ندانست .

«كَلّا» حقّا «اِنَّ الانْسانَ لَيَطْغى (٦)» «اَنْ رَآهُ اسْتَغْنى (٧)» که مردم نافرمان شود ، چون بی نياز شود .

«اِنَّ الى رَبِّكَ الرُّجْعى (٨)» با خداوند تو است بازگشت .

«اَرَاَيْتَ الَّذي» می بينی اين مرد «يَنْهى (۹)» «عَبْداً اِذا صَلّى (۱۰)» که می باززند رهی را که می نماز کند ؟

«اَرَاَيْتَ اِنْ كانَ عَلَى الْهُدى (۱۱)» چه بينی ورين مرد براه راست است[۲] ؟

«اَوْ اَمَرَ بِالتَّقْوى (۱۲)» وپرهيزيدن ميفرمايد ازناصواب وبدی .

«اَرَاَيْتَ اِنْ كَذَّبَ وَتَوَلّى (۱۳)» بينی [ای محمد][۳] ورين مرد دروغ زن ميگيرد [و از پذيرفتن راستی] می بر گردد[۴] .

«اَلَمْ يَعْلَمْ بِاَنَّ اللهَ يَرى (۱٤)» نمی داند که الله می بيند .

«كَلّا» [او دروغ می پندارد] ودروغ نيست ، «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ» اگر او ازين نگرست باز نه ايستد ، «لَنَسْفَعاً بِالنّاصِيَةِ (۱٥)» فرماييم تا گيرند موی پيش سر او .

---

۱ ـ الف : او که
۲ ـ الف : ورا اين مرد برر راه راست .
۳ ـ الف : ای محمد بينی .
٤ ـ الف : برميگردد .

« ناصيَةٍ كاذِبَةٍ خاطئة (١٦) » موی پیشانی دروغ زن بدکار .

«فَلْيَدْعُ نادِيَهُ ١٧» گوی یاران وقوم خویش خوان .

« سَنَدْعُ الزَّبانِيَةَ (١٨) »تاما فریشتگان عذابگرخوانیم .

«كَلَّا» نهسزاست[که اورافرمانبرند]«لاتُطِعْهُ » اورا فرمان مبر « وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ*(١٩)» نمازکن ونزدیک آی .

النوبة الثانية

این سوره دویست وهشتاد حرف است، ودودوکلمه، نوزده آیت، جمله به **مکه** فرو آمد؛ ودراین سوره ناسخ ومنسوخ نیست. ودرخبراست از **ابی کعب** ازرسول خدا(ص) که گفت : « هر که این سوره برخواند چنانست که مفصّل [قرآن] جمله خواند» . مفسّران گفتند : اوّل سوره که از آسمان فرو آمد اینست . و درخبر صحیح است از **عایشهٔ صدّیقه** قالت : انّ اوّل ما بدیء به رسول الله (ص) من الوحی الرّؤیا الصّادقة فی النّوم فکان لایری رؤیاً الّاجاءت مثل فلق الصّبح، ثمّ حبّب الیه الخلاء و کان یأتی حراء فیتحنّث فیه والتّحنّث والتّعبد لیالی ذوات العدد ویتزوّد لذلك ثمّ یرجع الی **خدیجة** فتزوّده لمثلها حتّی فجیئه الحقّ وهوفی غار حراء فجاءه الملك فقال :« **اقرأ** » ! قال رسول الله(ص) :«فقلت ما انابقاریء » ! ـ قال : « فاخذنی فغطّنی حتّی بلغ منّی الجهد، ثمّ ارسلنی فقال: «**اقرأ** » ـ فقلت :«ماانا بقاریء» . فاخذنی فغطّنی الثّانیة حتّی بلغ منّی الجهد ثمّ ارسلنی فقال : « **اقرأ** » ـ فقلت: «ما انابقاریء». فاخذنی فغطّنی الثّالثة حتّی بلغ منّی الجهد، فقال : « **اقرأ باسم ربّك الّذی خلق** » حتّی بلغ « **مالم یعلم** » فرجع حتّی دخل علی **خدیجة** فقال : «زمّلونی» فزمّلوه حتّی ذهب عنه الرّوع . وعن **عائشة** قالت : انّ اوّل مانزل من **القرآن** « **اقرأباسم ربّك الّذی خلق** » . و روی انّ **ورقة بن نوفل بن اسد بن عبدالعزّی بن قصّی** و هو ابن عمّ **خدیجة** و کان امرءاً تنصّر فی الجاهلیّة و کان یکتب الکتاب العبری و کان شیخاً کبیراً قدعمی . فقالت **خدیجة** : ای ابن عمّ اسمع من ابن اخیك . فقال **ورقة** : ابن اخی ما تری

* سجدهٔ واجب .

فاخبره رسول الله (ص) ماراًی . فقال ورقة : هذاالنّاموس‌الّذی انزل‌الله علی موسی! لیتنی‌اکون حیّاًحین‌یخرجك قومك . فقال : رسول‌الله(ص) : «اومخرجیّ هم» . قال ورقة : نعم لم یأت رجل قطّ بماجیئت به الّاعودی و اوذی و ان یدرکنی یومك انصرك نصراً موزراً ثمّ لم ینشب ورقة ان توفّی و فترالوحی و قال ورقة بن نوفل فی ذلك :

فـان یك حقّاً یا خدیجة فاعلمی
حدیثـك ایّانـا فاحمد مـرسل
و جبریل یأتیـه و میکال معهمـا
من الله وحی یشرح الصّدر منزل
یفـوز بـه من فاز عزّاً لدینـه
ویشقی بـه الغـاوی الشّقیّ المضلّل
فریقان منهم فرقـة فـی جنانه
و اخـری بارواح الجحیـم تغلّل

قوله : « اقرأ اسم ربّك » قال ابوعبیدة : الباء زیادة وتقدیره : « اقرأ اسم ربّك » هذا کقول رسول‌الله (ص) : «لاصلوة‌لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب .» یعنی:لمن لم یقرأ فاتحة الکتاب . و قیل : معناه «اقرأ » القرآن « باسم‌ربّك » تیمّناً و تبرّکاً و هوان یفتتح بذکره کقوله :« ارکبوا فیهابسم‌الله مجریٰها ومرسیها» «الّذی خلق» یعنی : المکوّنات کلّها ثمّ خصّ منها ماهواعلی مرتبة فقال :

«خلق الانسان»یعنی: بنی‌آدم « من علق »جمع علقة کشجروشجرة ، والمراد بها ابتداء الخلقة الی‌تمامها، وقیل: المراد به‌آدم (ع) من‌علق ، ای ــ من طین یعلق بالکفّ ثمّ کرّر للتّأکید فقال :

« اقرأ» و یحتمل انّ الاوّل للعموم والثّانی للخصوص کما قلنافی :«خلق» « خلق الانسان » قوله :

«وربّك الاکرم » ای ــ الاعظم کرماً . وقال الکلبی : ای ــ الحلیم عن جهل

العبا دلا يعجل عليهم بالعقوبة .

«**الّذى علّم بالقلم**» اى ـ «**علّم**» الخطّ والكتابـة «**بالقلم**» اى ـ بخلق «**القلم**» . وقيل : «**علّم**» **القرآن** بان كتبه الله «**بالقلم**» فى اللّوح المحفوظ نقرىء ونقل . روى عن **عبدالله بن عمرو بن العاص** قال : قلت : يانبىّ الله اكتب مااسمع منك من الحديث . قال : «نعم فاكتب فانّ الله «**علّم بالقلم**» » .

«**علّم الانسان مالم يعلم**» من العمل والبيان . وقال **قتادة** : «**القلم**» نعمة من الله عظيمة لولا «**القلم**» لم يقم دين ولم يصلح عيش .

«**علّم الانسان مالم يعلم**» من انواع الهدىٰ والبيان ؛ وقيل : «**علّم الانسان**» يعنى : النّاس كلّهم مالم يعلموا من الكتابة والحرف و غيرها ممّا فيه صلاح دنياهم و دينهم . قال الله تعالىٰ : «والله اخرجكم من بطون امّهاتكم لاتعلمون شيئاً» . وانّما علّمهم مالم يعلموا بالضّرورة ونصب الادلّة على بعض المعلومات . وقيل : «**علّم الانسان**» يعنى : **آدم** (ع) علّمه الاسماء كلّها . وقيل: الانسان **محمد** (ص) بيانه و علّمك مالم تكن تعلم .

«**كلّا**» تأكيد بمعنى حقّاً . وقيل : ردّ على المكذّب بالبعث، وقيل:زجر عمّا يأتى ذكره فى الآية من الطّغيان . «**انّ الانسان ليطغىٰ**» ليتجاوز حدّه و يستكبر على ربّه .

«**ان رأه استغنىٰ**» معنى الاستغناء هاهنا: الغنى بعينه؛ اى ـ يبطر فى غناه و يستكبر. وامّا قوله : «امّا من استغنىٰ» وقوله: «و امّا من بخل واستغنىٰ» فهو ان يرىٰ نفسه غنيّاً وان لم يكن غنيّاً . و قال **الكلبى** : «**ان رأه استغنىٰ**» يعنى : يرتفع عن منزلة الى منزلة فى اللّباس والطّعام وغيرهما . وقال **مقاتل** : نزل فى **ابى جهل** كان اذا اصاب مالاً زاد فى ثيابه ومركبه وطعامه فذلك طغيانه . و كان رسول الله (ص) يقول : «اعوذبك من فقر ينسى ومن غنىً يطغى» .

«**انّ الى ربّك الرّجعىٰ**» يعنى : المرجع فى الآخرة فيجازى على طغيانه و مجاوزته حدّه فى كفره، تقول : كتبت اليك مرّات وماوجدت رجعى . اى ـ جواباً .

«ارأیت الّذی ینهیٰ» «عبداًاذاصلّی» هذا النّاهی **ابوجهل** قال لقومه: هل یعفّرمحمد وجهه بین‌اظهرکم؟ یعنی: هل‌رأیتموه مصلّیاً ساجداً؟ - قالوا: نعم. قال: واللّات و العزّی لئن رأیته یفعل ذلک لاطأنّ عنقه. فقیل له: هاهوذ ایصلی فانطلق لیطا رقبته فما لبث ان نکص‌علی عقبیه و یتّقی بیده. فقیل له: مالـک یـا باالحکم؟ - قال: انّ بینی‌وبینه خندقاًمن‌النّار وهولاً واجنحةً. وروی: انّ بینی و بینه فحلاً فاغراً فاه لو تقدّمت لالتقمنی. ثمّ دخل علی اهله فزعاً فبلغ ذلک رسول الله (ص) فقال: لودنامنّی لاختطفته الملائکة فجعلته عضواً عضواً فـانزل الله تعالی:

«ارأیت‌الّذی ینهیٰ» «عبداً اذا صلّی» معناه: الیس یستحقّ العذاب من الله.

«ارأیت‌ان کان علی‌الهدیٰ» هذا خطاب للنّاهی،یعنی: «ارأیت‌ان کان علی» المصلّی «علی الهدیٰ» ای - «علی» الدّین و «امر» بتقوی‌الله واجتناب‌معاصیه.

«ارأیت ان کذّب وتولّی» هذا خطاب‌للنّبیّ (ص)، تأویله:ارأیت یا محمد «ان کذّب» ابوجهل بالدّیـن «و تولّیٰ» عن‌الایمان، الیس‌یستحقّ من‌الله اللّعنة والعذاب؟

«الم‌یعلم» هذا المکذّب المتولّی «بانّ‌الله» یراه و یعلم جمیع احواله وانّه سیؤاخذه بفعله و یعاقبه علیه. وقیل: ارأیت هاهنا تعجیب‌للمخاطب و کرّره‌للتّأکید و تقدیرنظم الآیة: «ارأیت الّذی ینهیٰ» «عبداً اذاصلّی» والمنهیّ علی‌الهدی «امر بالتّقویٰ» والنّاهی مکذّب متولّ عن الایمـان فما اعجب من ذا «ألم یعلم بانّ‌الله یریٰ».

«کلّا» ردع وزجر، وقیل: هو قسم معناه حقّاً «لئن‌لم‌ینته» ابوجهل عن ایذاءِ رسول الله (ص) ونهیه عن الصّلوة «لنسفعاً بالنّاصیة» لنأخذن بمقدّم رأسه اخذ اذلال. وقیل: لنأخذن بناصیته الی النّار کما قال: «فیؤخذ بالنّواصی و الاقدام». وقیل: لنسوّدنّ وجهه فکنیٰ بالنّاصیة عن الوجه لانّها فی مقدّم الوجه و کانت

العرب تأنف من جرّ النّاصية فلذلك قال: «لنسفعن» و دخل النّون الخفيفة للتّأكيد كما قال: «وليكونا من الصّاغرين». ثمّ قال: على البدل.

«ناصية كاذبة خاطئة» اى ــ صاحبها كاذب خاطىء.

«فليدع ناديه» قال ابن عباس: لمّا نهى ابوجهل رسول الله (ص) انتهره رسول الله (ص) و زجره. فقال ابوجهل: يا محمد لقد علمت مابها اكثر نادياً منّى فوالله لاملانّ عليك هذا الوادى ان شئت خيلاً جرداً و رجالاً مرداً. فانزل الله عزّوجل.

«فليدع ناديه» يعنى: قومه وعشيرته واعوانه.

«سندع الزّبانية» وهم خزنة النّار واحدها زبنىّ مأخوذ من الزّبن و هو الدّفع لانّهم يدفعون اهل النّار اليها دفعاً. وفى الخبر لودعا ناديه لاخذتهم الملائكة الغلاظ الشّداد عياناً. وقيل هذا فى القيامة.

«كلّا» ليس الأمر على مايظنّه ابوجهل «لاتطعه» فيمايريد من ترك الصّلوة «واسجد» على رغمه «واقترب» تقرّب الى الله بطاعتك. وقيل: «اقترب» بالسّجدة فانّ اقرب مايكون العبد الى الله اذا كان ساجداً. روى ابوهريرة عن النّبى (ص): «اقرب مايكون العبد من ربّه وهو ساجد فاكثروا الدّعاء».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم الله الرّحمن الرّحيم» اسم يدلّ على جلال من لم يزل، اسم يخبر عن جمال من لم يزل، اسم ينبّه على اقبال من لم يزل، اسم يشير الى افضال من لم يزل. فالعارف شهد جلاله فطاش، والصّفىّ شهد جماله فعاش، والولىّ شهد اقباله فارتاش، والمريد شهد افضاله فقام يطلب مع كفاية المعاش.

بنام او که نامش آرايش مجلس و مدحش سرمايهٔ مفلس، بنام او که نامش دل افروز ومهرش عالم سوز، بنام او كه نامش آئين زبان وخبرش راحت جان. بنام او كه نامش نور ديدهٔ مؤمنان، يادش آئين منزل مشتاقان، يافتش فراغ دل مريدان،

مهرش انس جان محبّان، حکمش توتیای دیدهٔ عارفان، ذکرش مرهم جان سوختگان.

پیر طریقت گفت: الٰهی از زبان محبّ خاموش است، حالش همه زبانست؛ ور جان درسر دوستی کرد، شاید که دوست او را بجای جانست. غرق شدهٔ آب نبیند که گرفتار آنست، و بروز چراغ نیفروزند که روز خود چراغ جهانست! قوله تعالی:

«**اقرأ باسم ربّك**» حقّ، جلّ جلاله و تقدّست اسماءه و تعالت صفاته، خبر میدهد از ابتداءِ وحی که آمد بآن مهتر عالم و سیّد ولد آدم (ص) آن ساعت که **جبرئیل** خود را بوی نمود درغار **حرا** و با وی آرام یافت. رسول (ص) گفت: «اوّل که **جبرئیل** بمن آمد، یکبار مرا در بر گرفت و تنگ بخود در کشید و نیك بمالید و بچسبانید و بازرها کرد؛ آنگه دوبار دیگر همچنان کرد». وحکمت درین آن بود که سه بار طبیعت بشریّت ویرا بعنصر ملکی مزاج داد. آنگه گفت: یا **محمد** «**اقرأ**» برخوان. رسول (ص) گفت: «ما انا بقارئ» چه خوانم که من امّی‌ام، خواندن ندانم؟! تا **جبرئیل** (ع) وحی گزارد گفت: «**اقرأ باسم ربّك**» برخوان نام خداوند خود؛ یعنی بگوی: «**بسم الله الرّحمن الرّحیم**». اینست معنی آن خبر که روایت کردند از **عبدالله بن عباس**: که اوّل وحی که **جبرئیل** به **مصطفی** آورد آیت تسمیت بود. و بروایتی دیگر آمده که: اوّل سوره‌ای که وحی آمد «یا ایّها المدّثر» بود. وسدیگر روایت آمده که اوّل سورهٔ «**اقرأ**» وحی آمد. و جمع میان این روایات آنست که اوّل آیت که وحی آمد آیهٔ «**بسم الله الرّحمن الرّحیم**» بود؛ واینست معنی آن خطاب که **جبرئیل** گفت باسیّد صلوات الله و سلامه علیه که: «**اقرأ باسم ربّك**» و اوّل سوره که وحی آمد، سورهٔ «یا ایّها المدّثر»، آن اوّل آیتست و این اوّل سورة و بعد ازآن آیة فآیة وقصّة فقصّة وسورة فسورة وحی همی آمد تمامی بیست و سه سال تا آخر آیة که فرو آمد: «واتّقوا یوماً ترجعون فیه الی الله». وقیل: آخر آیة نزلت: «لقد جاء کم رسول من انفسکم» الی آخر السّوره. و گفته‌اند: سیّد (ص) چون این خطاب باوی کردند که: «**اقرأ**» برخوان کتاب ما، و اندرین خواندن نه بیم عقوبت بود و نه ذکر جرم و جنایت؛ ازین خطاب چندان سیاست و هیبت در سیّد (ص) اثر

کرد که میگفت : «آن ساعت اندامهای من خواست که از هم جدا گردد وبندهای اعضا ازهم گسسته شود» ازهیبت و سیاست آن خطاب ! پس چه گویی فردا که بندهٔ عاصی را خطاب آید که : «اقرأ کتابك» نامهٔ خود برخوان، ونامهٔ عاصی همه جرم وجنایت وخطا و زلّت بود، واورا بیم عذاب و عقوبت بود، و اورا نه‌عذر و نه حجّت بود. بنگر که‌حال‌وی‌چون‌بود ؟ ! مگر که‌ربّ العزّة، بفضل‌و کرم خودبروی رحمت کند وبآن سجودها که درهمه عمر آورده و باللّه تقرّب کرده وامید درآن بسته اورا نومید نکند، وبکرم خود اورا بمحلّ‌قبول قرب رساند، چنانکه **قرآن مجید** خبر داده درآخر این سوره که : «**واسجد واقترب**». بنده در هیچ حال بحضرت عزّت وبنثار رحمت چنان نزدیك نبود که درحال‌سجود. چون بنده سر برسجده نهد، از آنجا که تارك سروی بود تا آنجا که اقصای نهایت عالم بود، علم نور گردد و خطّ روشنایی نورازفرق سروی تا بعُلی میشود، ورحمت ازعُلی برسروی میبارد.

مصطفی (ص) گفت : «لا کبرمع‌السّجود» هرکه سجده‌آورد از کبر دورگشت و بردرگاه اللّه شرف متواضعان یافت. چون بنده درسجود متواضع شود، پاداش‌وی آن بود که حقّ تعالی‌تخصیص وتقریب وی‌ارزانی‌دارد. اینست که‌گفت: «**واسجد واقترب**». بنده درحال سجود جمع بود ودرهمهٔ احوال دیگرمتفرّق بود. در حال قیام و رکوع بنظرخلق قریب بود و درحال سجود از نظرخلق دورتر بود وهر که از خلق دورتر بود بحقّ نزدیکتر بود، و هر که بنزد خلق بی‌خطرتر بنزد حقّ با خطرتر.

آورده‌اند که : چون ربّ العالمین فریشتگان را فرمود که : **آدم** را سجده آرید، اوّل‌کسیکه سجده‌آورد، **اسرافیل** بود. چون سرازسجده برداشت، جبّارعالم کتب الهی‌و وحی‌آسمانی برپیشانی‌اوپیدا آورد تا جبین وی لوح کتب خدای گشت. عجبا کسی که**آدم** را بحکم فرمان‌سجده کند، صور کتابهای‌خدای برپیشانی‌او پیدا آید ؛ مؤمنی که هفتاد سال خدای را جلّ جلاله سجده‌آورد چه‌عجب اگر اورا از

آتش عقوبت براءت دهد؟! اسرافیل بامر حقّ آدم را سجده کرد، بر پیشانی او کلام نبشته پیدا آمد؛ ایمان در دل مؤمن نبشته، چنانکه الله گفت: «کتب فی قلوبهم الایمان». از روی اشارت میگوید: او که دون مرا بامر من سجده آورد، کلام نانبشته بر پیشانی وی پیدا آوردم، او که هفتاد سال بامر من مرا سجده آورد، ایمان نوشته از دل وی کی بر گیرم؟! قال النّبی (ص) «اذا رکعتم فعظّموا الله واذا سجدتم فاجتهدوا فی الدّعاءِ فانّه یستجاب لکم».



۹۷ ـ سورة القدر ـ مكية

النوبة الاولى

قوله : « بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحيم » بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان .

« انّا انزلناه » ما فرو فرستاديم قرآن را « فى ليلة‌القدر (۱) » درشب حكم و بريدن بهره‌ها .

« وما ادريك ماليلة‌القدر (۲) » وچه دانى تو كه آن شب قدر چه شب است؟

« ليلة‌القدر خير من الف شهر (۳) » آن شب قدر به است ازهزارماهكان[1] [كه درآن شب نيست] .

« تنزّل الملائكة والرّوح فيها » فرو ميآيند فريشتگان و جبرئيل در آن شب « باذن ربّهم » بفرمان خداوندخويش « من كلّ امر (٤) » .

« سلام هى » ازهر كار بد باسلامت است آن شب « حتّى مطلع الفجر (٥) » و تا وقت بام همچنين

النوبة الثانية

اين سوره پنج آيتست ، سى كلمه ، صدو دوازده حرف ، جمله به مكه فروآمد، بقول بيشترين مفسّران؛ مگر ضحاك كه گفت : مدنى، است وبه مدينه فرو آمد على بن الحسين بن واقد گفت : اوّل سوره كه به مدينه فروآمد، اين‌سوره است ، و درين سوره ناسخ ومنسوخ نيست . وفى الخبر عن ابى بن كعب عن النّبى (ص) من قرأسورة « القدر » ، اعطى من الاجر كمن صام رمضان واحيا « ليلة‌القدر » .قوله : « انّا انزلناه فى ليلة » الهاء ضمير القرآن وان لم يتقدّم ذكره فى السّورة نظيره :

« حم والكتاب المبين » « انّا انزلناه فى ليلة » مباركة انزل الله القرآن

---

۱ ـ الف: ماه .

جملةواحدة« **فی لیلة القدر** » من اللّوح المحفوظ الی السّماءِ الدّنیا فوضع فی بیت العزّة واملاه **جبرئیل** علی السّفرة ثمّ کان ینزل به **جبرئیل** علی **محمد** علیهما السّلام نجوماً ، فکان بین اوّله و آخره ثلاث وعشرون سنة ؛ **وقیل:** معناه:« **انّاانزلنا** » **جبرئیل** بالقرآن « **لیلة القدر** ». وقیل : کان ابتداء انزاله «**لیلة القدر**» . وقیل : « « **انّاانزلناه فی لیلة القدر**» ای ـ «**انزلنا**» **القرآن** فی شأن « **لیلة القدر** » ومنزلتها؛ کما تقول : نزلت سورة اللّیل فی **ابی بکر** ای ـ فی شأنه ویحتمل انّ الهاء تعود الی القضاء والقدر النّازل «**فی لیلة القدر** » ، فان قیل : قال الله تعالی فی هذه السّورة : «**انّا انزلناه فی لیلة القدر**» وقال فی موضع آخر : « انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان » وقد انزله فی عشرین سنة کما قال : « وقرآناً فرقناه لتقرأه علی النّاس علی مکث و نزّلناه تنزیلاً » فما وجه الجمع بین هذه الآیات الجواب انّه انزله « **لیلة القدر**» الّتی کانت صبیحتها یوم بدر وهی کانت لیلة سبع عشرة من رمضان لم تردّ بعد الی العشر الاواخر انزل الی السّماءِ الدّنیافوضع فی بیت العزّة خزانة **القرآن** ثمّ کان ینزل منه علی رسول الله (ص) نجوماً الی ان قبض . قوله :

«**لیلة القدر**» معناه . «**لیلة**» تقدیر الامور والاحکام والفصل یقدّر الله فیها امر السّنة فی عباده وبلاده الی السّنة المقبلة کقوله تعالی : « **فیها یفرق کلّ امرٍ حکیم** » والتّقدیر و « **القدر**» بمعنی واحد، یقال : قدر الله الشّیء قدراً وقدراً، قدّره تقدیراً . وسمّیت « **لیلةالقدر** » فی سورة الدّخان : « مبارکة » لانّ الله سبحانه ینزل فیها الخیر کلّه والبرکة والمغفرة . وروی **ابوالضحی** عن **ابن‌عباس** : انّ الله عزّوجلّ یقضی الاقضیة «**فی لیلة** » النصف من شعبان و یسلّمها الی اربابها « **فی لیلةالقدر** » . وقیل **للحسین بن الفضل** : الیس قد قدّر الله المقادیر قبل ان یخلق السّموات والارض ؟ ـ قال : بلی . ـ قیل : فمامعنی « **لیلةالقدر** » ؟ ـ قال:سوق المقادیر الی المواقیت وتنفید القضاءِ المقدّر . قال**الازهری** : « **لیلةالقدر** » ای ـ «**لیلة** » العظمة والشّرف من قول النّاس لفلان عندالامیر قدر، ای ـ جاه وقدر ومنزلة . یقال : قدرت فلاناً ای ـ عظمته. قال الله عزّوجلّ : «وماقدروا الله حقّ قدره » ای ـ ماعظّموه حقّ تعظیمه . وقیل : لانّ

كلّ عمل صالح يوجد من المؤمن فيها يكون ذاقدر و قيامة عنداللّٰه لكونه مقبولاً .
و قال **الخليل بن احمد** : سمّيت « **ليلةالقدر** » لانّ الارض تضيق فيها بالملائكة من قوله تعالى : و من « قدر عليه رزقه » « يبسط الرّزق لمن يشاء و يقدر » و اختلفوا في وقتها : فقال بعضهم : انّها كانت على عهد رسول اللّٰه (ص) ثمّ رفعت وعامّة الصّحابة و العلماء على انّهم باقية الى يوم القيامة . لما روى عن **ابى هريرة** قال : زعموا انّ **ليلةالقدر** » قد رفعت و كذب من قال ذلك هى فى كلّ شهر رمضان استقبله . و قال بعضهم: هى فى ليالى السّنة كلّها حتّى لو علق طلاق امرأته اوعتق عبده بليلة « **القدر** » لم يقع الطّلاق ولم ينفذ العتق الى مضىّ سنة من يوم حلف . يروى ذلك عن **ابن مسعود** قال : من يقم الحول كلّه يصبها ، فبلغ ذلك **عبداللّٰه بن عمر** فقال : يرحم اللّٰه **اباعبدالرّحمن** اما انّه علم انّها فى شهر رمضان ولكن اراد ان لايتّكل النّاس؛ والى هذا ذهب **ابوحنيفة** انّها فى جميع السّنة . وعن **ابن مسعود** ايضاً قال : اذا كانت السّنة «**فى ليلة**» كانت فى العامّ المستقبل «**فى ليلة**» اخرى والجمهور من اهل العلم على انّها فى شهر رمضان فى كلّ عامّ . قال **ابورزين العقيلى** : هى اوّل «**ليلة**» من شهر رمضان . وقال **الحسن** : «**ليلة**» سبع عشرة وهى اللّيلة الّتى كانت صبيحتها وقعة **بدر** ، والصّحيح انّها فى العشر الاواخر من رمضان و اليه ذهب **الشّافعى** . ـ قالوا : كانت الامم تطلبها فى ليال السّنة كلّها فردّها اللّٰه عزّوجل لهذه الامّة الى رمضان لتكون ايسر للطّلب لليسر الّذى خصّها به فى دينه و وضعه الآصار عنها فدعا رسول اللّٰه (ص) فوضعها له ولامّته فى شهر رمضان ثمّ دعاه فوضعها فى العشر الاواخر ثمّ جدّ فى الطّلب ودعا اللّٰه فوضعها فى الاوتار منها فهى لاتخرج من العشر الاواخرمنه و تراً ثمّ دعاه فاراها ايّاه فى منامه مرّتين . امّا احديهما فايقظه بعض اهله فنسيها وامّا المرّة الاخرى فخرج ليخبر اصحابه فتلاحى رجلان فاصلح بينهما فنسيها ، فقال لهم : اخبرت بها ثمّ رفعت و عسى ان يكون خيراً فاطلبوها فى كلّ وتر، و يروى فالتمسوها فى التّاسعة والسّابعة والخامسة؛ ثمّ اختلفوا فى انّها اىّ ، **ليلة** من الاوتار. قال **ابوسعيد الخدرى:** هى اللّيلة الحادية والعشرون لما روى انّ النّبىّ (ص) قال : اريت هذه اللّيلة ورأيتنى

اسجدُ فی صبیحتها فی ماء وطین. قال **ابوسعید الخدری** : امطرت السّماء تلك اللّیلة فابصرت عینای رسول الله (ص) انصرف الینا وعلی جبهته وانفه اثر الماءِ والطّین فی صبیحة احدی وعشرین. وقال بعضهم: هی لیلة ثلاث وعشرین لما روی **ابوهریرة** . قال: تذاکرنا «**لیلة القدر**»، فقال رسول الله (ص): «کم مضیٰ من الشّهر» ؟ - فقلنا : ثنتان وعشرون وبقی ثمان. فقال : «مضی ثنتان وعشرون وبقی سبع اطلبوها اللّیلة الشّهر تسع وعشرون». و عن **نافع** عن **ابن عمر** قال : جاء رجل الی النّبیّ (ص) فقال : یارسول الله : انّی رأیت فی النّوم کانّ «**لیلة القدر**» سابعة تبقی. فقال رسول الله (ص): «اری رؤیا کم قد تواطأت علی ثلاث وعشرین؛ فمن کان منکم یرید ان یقوم من الشّهر فلیقم لیلة ثلاث وعشرین».

وقال قوم : هی اللّیلة السّابعة والعشرون والیه ذهب **علی** علیه السّلام و **ابی** و **عائشة** و **معاویة** لما روی **ابن عمر** یحدّث عن النّبی (ص) «**فی لیلة القدر**» قال : من کان متحرّیاً فلیتحرّها فی لیلة سبع وعشرین. وعن **ابی بن کعب** قال: سمعت النّبیّ (ص) باذنیّ والّا فصمّتا انّه قال : «**لیلة القدر**» لیلة سبع وعشرین . و عن **زرّ بن حبیش** قال : قلنا **لابی بن کعب** : اتینا **ابن مسعود** فسألناه عن «**لیلة القدر**» - فقال : من یقم الحول یصبها، فقال : یرحم الله **اباعبدالرحمن** لقد علم انّها فی شهر رمضان وانّها «**لیلة**» سبع و عشرین ولکن کره ان یخبرکم فتتّکلوا . ثمّ قال : هی والّذی انزل **القرآن** علی **محمد** (ص) لیلة سبع وعشرین. فقلنا : **یا اباالمنذر** : انّی علمت ذلك ؟- قال: بالآیة الّتی اخبرنا النّبیّ (ص) بها ، قال: فقلت : **اباالمنذر** وماالآیة ؟- قال: تطلع الشّمس غداتئذ کانّها طست لیس لها شعاع . وفی روایة : تطلع الشّمس فی صبیحة یومها بیضاء لاشعاع لها . و قال **الحسن** رفعه انّها «**لیلة**» بلجة سمحة لاحارّة ولا باردة ، تطلع الشّمس صبیحتها لاشعاع لها . قال بعض اهل العلم : یحتمل ان یکون معنی طلوعها من غیر شعاع ، لانّ الملائکة تصعد عند طلوع الشّمس الی السّماء فیمنع صعودها انتشار شعاعها لکثرة ماینزل من الملائکة «**لیلة القدر**». ویحتمل ان یکون ذلك لانّها لاتطلع فی هذه اللّیلة بین قرنی **الشیطان** ، فیزید **الشیطان** فی بثّ شعاعها وتزیین طلوعها لیزید فی غرور الکافرین و یحسّن فی اعین السّاجدین . و یروی عن **عبید بن عمیر** قال : کنت لیلة السّابع

و العشرين فی‌البحر فاخذت من مائه فوجد ته عذباً سلساً و قال بعض الصّحابة : قام بنا رسول الله (ص) ليلة الثّالث والعشرين ثلث‌اللّيل فلمّا كانت‌ليلة الخامس‌والعشرين قام بنا نصف‌اللّيل فلمّا كانت ليلة السّابع والعشرين قام بنا اللّيل كلّه .

واعلم انّ‌الاخبار اختلفت‌فی‌تعيين « **ليلة القدر** » لانّهادائرةفی‌العشرالاواخر لاتثبت علی‌واحدةٍ وانّها تتفاوت فربّماتقع فی‌سنة بخلاف‌ماكانت فيما قبلها اوبعدها وفی‌الجملة ابهم الله هذه اللّيلة علی‌الامّة ليجتهدوا فی العبادة ليالی رمضان طمعاً فی ادراكها كما اخفیٰ ساعة الاجابة فی يوم الجمعة واخفیٰ الصّلوة الوسطیٰ فی الصّلوة الخمس واسمه الاعظم فی‌الاسماءِ ورضاه فی الطّاعات ليرغبوا فی‌جميعها وسخطه فی المعاصی لينتهوا عن جميعها واخفیٰ قيام السّاعـة ليجتهدوا فی الطّاعات حذراً من قيامها . وامّا الكلام فی فضائل «**ليلةالقدر**» وخصائصها فهوما روی **ابو هريرة** قال: قال‌رسول‌الله(ص):«لايقوم احد «**ليلة القدر** » فيوافقها ايماناً واحتساباً الّاغفرالله له ماتقدّم من ذنبه . وروی انّ **الشّيطان** لايخرج فی هذه اللّيلة حتّی يضیء فجؤها ولايستطيع ان يصيب فيها احداً بخبل اوداء او ضرب من ضروب الفساد ولاينفذفيها سحر ساحر . وقال **سعيدبن‌المسيّب** : من صلّی‌صلوةالعشاء فيها جماعة فقداخذ بحظّه من «**ليلةالقدر**» و روی : انّ **عائشة** قالت للنّبی (ص) : ان وافيت «**ليلةالقدر**» فما اقول ؟ ـ قال : «قولی : «اللّهمّ انّك عفوّ تحبّ‌العفوفاعف عنّی». وقال(ص) عرضت‌علیّ اعمال امّتی‌واعمارهافاستقللتهافسأتنی فاعطيت فی‌السّنة «**ليلة**» هی «**خيرٌمن‌الف‌شهر**» يعنی : «**خيرٌمن‌الف‌شهر**» ليست فيها «**ليلةالقدر**» و قيل : انّ العمل فيها «**خيرٌ**» من العمل فی« **الف شهر**» ليس فيها «**ليلةالقدر**» قوله :

«**ومادريٰك ماليلة القدر** » قاله علی جهة التّعظيم لها والتّفخيم لشأنها . قال المفسّرون : كلّ مافی **القرآن** من قوله « **ومادريٰك** »فقددراه ،ای‌ـ اعلمه و كلّ «**ما**» فی **القرآن** وما يدريك لم يدره ، ای ـ لم يعلمه . قوله :

«**ليلة القدر خيرٌ من الف شهر** » اختلفوافی الحكمة الموجبة لهذاالعدد فقال **علی‌بن‌عروة** : ذكر رسول الله (ص) اربعة من بنی **اسرائيل** عبدواالله ثمانين سنة لم يعصوه طرفة عين وهم : **ايّوب وزكريا و حزقيل‌بن‌العجوز ويوشع‌بن‌نون** . فعجب

اصحاب النّبی (ص) من ذلك فاتاه **جبرئیل** (ع) فقال: یا **محمد** عجبت امّتك من عبادة هؤلاء النّفر ثمانین سنة لم یعصوا الله طرفة عین وقد انزل الله تعالی علیك خیراً من ذلك ثم قرأ علیه: «**انّا انزلناه فی لیلة القدر**» فقال: هذا افضل ممّا عجبت انت وامّتك. قال: فسرّ بذلك النّبیّ (ص) والنّاس معه، وقیل: انّ رسول الله (ص) ذکر رجلاً من **بنی اسرائیل** حمل السّلاح علی عاتقه الف شهر فعجب لذلك عجباً شدیداً و تمنّی ان یکون ذلك فی امّته فقال: «یاربّ جعلت امّتی اقصر الامم اعماراً واقلّها اعمالاً؟! فاعطاه الله «**لیلة القدر**». فقال: «**لیلة القدر خیرٌ من الف شهر**» الّذی حمل فیه الاسرائیلی السّلاح فی سبیل الله. وقیل: انّما خصّ الف شهر بالذّکر لانّ الامم الماضیة لم یکن یستجاب لهم الدّعوة الّا بعد عبادة الف شهر ولا یسمّی عابداً الّا من یتعبّد الف شهر وهی ثلاثة وثمانون سنة واربعة اشهر. فقالت الصّحابة: لو کان عمرنا طویلاً لکنّا نعبد الله فیه، فجعل الله تعالی لامّة **محمد** (ص) «**لیلة**» «**خیراً من الف شهر**» کانوا یعبدون فیها.

قال **ابوبکر الورّاق**: کان ملك **سلیمان** (ع) خمس مائة شهر وملك **ذی القرنین** خمس مائة شهر فیحتمل ان یکون معنی الآیة «**لیلة القدر**» خیر لمن ادرکها من مملکة **سلیمان** و **ذی القرنین** علیهما السّلام. وقال **ابوالعالیة** معناه: «**لیلة القدر خیرٌ من**» عمر «**الف شهر**» وقال **مجاهد**: «**سلام**» الملائکة و «**الرّوح**» علیك تلك اللّیلة «**خیرٌ من**» «**سلام**» الخلق علیك «**الف شهر**» فذلك قوله:

«**تنزّل الملآئکة والرّوح فیها**» روی انّ «**الملآئکة**» تلك اللّیلة اکثر فی الارض من عدد الحصی ونهارها کلیلها فی الخبر و «**الرّوح**» هاهنا **جبرئیل** (ع) فی قول اکثر المفسّرین یدلّ علیه ما روی **انس**: انّ رسول الله (ص) قال: اذا کان «**لیلة القدر**» نزل **جبرئیل** (ع) فی کبکبة من «**الملائکة**» یصلّون و یسلّمون علی کلّ عبد قائم اوقاعد یذکر الله تعالی. و عن **ابن عباس**: انّ النّبیّ (ص) قال: اذا کانت «**لیلة القدر**» «**تنزّل الملآئکة**» الّذین هم سکّان **سدرة المنتهی** و فیهم **جبرئیل** فنزل **جبرئیل** ومعه الویة ینصب لواءً منها علی قبری ولواءً علی **بیت المقدس** ولواءً فی **مسجد الحرام** ولواءً علی **طور سیناء**، ولایدع فیها مؤمناً و لامؤمنة الّا سلّم علیه. وامّا النّور الّذی یری «**لیلة القدر**» فقال بعضهم: هو نور اجنحة «**الملآئکة**»

وقيل : هو نور جنّة عدن تفتح ابوابها « **ليلة القدر** » وقيل: هو نور لواء الحمد . وقيل: هو نور اسرار العارفين رفع الله الحجب عن اسرارهم حتّى يرى الخلق ضياء ها وشعاعها . وقيل : « **الرّوح** » هاهنا طائفة من « **الملآئكة** » لا تراهم الملائكة الّا تلك اللّيلة . وقيل : هم حفظة الملائكة، وقيل : هو ملك عظيم يفى بخلق من الملائكة .

« **فيها** » اى ـ « **فى ليلة القدر** » « **باذن ربّهم** » اى ـ بامر « **ربّهم** » « **من كلّ امر** » « **من** » بمعنى الباء كقوله : « يحفظونه من امر الله » اى ـ بامر الله ؛ والمعنى: بكلّ امر قدّره الله فى تلك السّنة . و قيل : بكلّ « **امر** » من الخير و البركة . و تمّ الكلام هاهنا ثمّ ابتدا فقال :

« **سلامٌ هى** » اى ـ « **ليلة القدر** » « **سلامٌ** » و خيرٌ كلّها ليس فيها شرٌّ و قيل : « **سلامٌ هى حتّى مطلع الفجر** » . « **سلامٌ** » خبر والمبتداء « **هى حتّى مطلع الفجر** » والمعنى : تلك اللّيلة سالمة من ان يحدث فيها داءٌ او يستطيع ان يعمل فيها شيطان؛ وقيل: معناه : « **سلامٌ** » على اولياء الله واهل طاعته ، وقيل : هو تسليم الملائكة « **ليلة القدر** » على اهل المساجد من حين تغيب الشّمس الى ان يطلع « **الفجر** » يمرّون على كلّ مؤمن ويقولون : السّلام عليك يا مؤمن « **حتّى** » يطلع « **الفجر** » ؛ وقيل : « **سلامٌ هى** » متّصل بقوله: « **من كلّ امر** » والمعنى : « **من كلّ** » سوء سالمة و « **هى** » لا يحدث فيها بلاء ولا يصيب واحداً **شيطان** بشرّ ولا يرمى فيها بنجم و قرأ ابن عباس : « **من كلّ امرىء** » « **سلامٌ** » وفسّروه « **من كلّ** » ملك على المؤمن

« **سلامٌ هى حتّى مطلع الفجر** » اى ـ الى « **مطلع الفجر** » . قرأ **الكسائى** « **مطلع** » بكسر اللّام والآخرون بفتحها وهو الاختيار لانّه بمعنى الطّلوع على المصدر يقال : طلع « **الفجر** » طلوعاً ومطلعاً و بالكسر موضع الطّلوع .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « **بسم الله الرّحمن الرّحيم** » « **بسم الله** » كلمة سماعها يوجب احد امرين امّا صحواً امّا محواً ، صحواً لمن سمعها بشاهد العلم فيستبصر بواضح برهانه ،

ومحواً لمن سمع بشاهد المعرفة لانّه يتحيّر فی جلال سلطانه :

يا موضع البـاطن مـن ناظـری
ويـا مكان السّرّ من خاطـری
يـا جملة الكلّ الّتی كلّهـا
كلّی من بعضی و من سائری

ای خداوندی که یاد تو بیان دل وزبانست و مهر تو میان سرّ وجان ، وصل تو زندگانی جانست ورستخیز نهان، ای خداوندی که بعلم هرجائی وبذات بر آسمان. قرب تو دردیدن است واشارت درنفس وصحبت درجان . ای خداوندی که در نهانی پیدائی ودرپیدائی نهان . یافت تو روزست که خود بر آید ناگاهان . یاوندهٔ تو نـه بشادی پردازد نه باندوهان. سر گشته در کار تو همچون بی‌خبران :

مشتاق تو در کویت ، از شوق تو سر گردان
از خلق جـدا گشته، خرسند بخلقانها
از سوز جگر چشمی ، چون حلقهٔ گوهرها
وز آتش دل آهی، چون رشتهٔ مرجانها

«انّا انزلناه فی ليلة القدر» يك قول از اقوال مفسّران در معنی این آیت آنست که : «انزلنا» القرآن «فی» شأن «ليلة القدر» ومنزلتها وتعظيمها . میگوید: ما درتعظیم شب قدر ازآسمان قرآن فرستادیم ، وبوحی پاك وپیغام راست عالمیان را از خیرات وبرکات ومنزلت ومرتبت این شب خبر دادیم . اندرین شب جنّات عدن و فرادیس اعلی درها بازنهاده و ساکنان جنّة الخلد بر کنگره‌ها نشسته ، و ارواح انبیا وشهدا درعلّیّین فرا طرب آمده، نسیم روح ازلیّت ازجناب قربت بدل دوستان می‌دمد ، وباد کرم ازهواءِ فردا نیّت برجان عاشقان می‌وزد ، وزدوست خطاب می آید که :«ليقم القانتون اين المستغفرون»؟ کجااند جوانمردان شب خیزان که درآرزوی مواصلت مابی‌خواب وبی آرام بوده‌اند ودرراه عشق ما شربت بلانوشیده‌اند؟ تاماخستگی ایشان مرهم نهیم واندرین شب قدر ایشان را با قدر ومنزلت باز گردانیم ا که امشب شب نواختن بندگانست ، وقت قبول توبهٔ عاصیانست، موسم ومیعاد آشتی جویانست

هنگام نازعاشقان و رازمحبّانست . همه‌شب داعیان را اجابت است، سائلان را عطیّت است، مجتهدان را معونت است ، مطیعان را مثوبت است، عاصیان را مغفرت است ، محبّان را کرامت است. فریشتگان از آسمان بزیر آیند بعدد سنگریزهٔ جهان ، و **جبرئیل روح‌الامین** درپیش ایستاده، اینست که ربّ العالمین گفت :

« **تنزّل الملائکة والرّوح** » «**فیها باذن ربّهم**» چهار علم با خود آورده ، یکی بربام **کعبه** بزنند ، یکی بر **طور سینا** ،یکی برصخرهٔ **بیت المقدس** ، یکی برسر روضهٔ **مصطفی** (ص) ؛ و آن فریشتگان و **جبرئیل** باایشان گردعالم میگردند و بهمه جایها درآیند ، و بهمهٔ خانه های مؤمنان درشوند . خانه ای که درآنجا می‌بود، یامدمن الخمر بود، یافرزندی‌عاق بود برپدر ومادر ، یا قاطع رحم بود ، یادرآن خانه سگی بود ، یا تصاویر ، یا کسی که نماز نکند ، یا دومسلمان که بایکدیگربهجرت باشند وسخن نگویند ؛ فریشتگان درین‌خانه ها نروندوازخیرات وبرکات‌این شب محروم باشند . ودرخبراست که فریشتگان‌هرمؤمنی را که‌درنماز بود دست دردست نهند وبروی‌سلام کنند ، گویند : «السّلام علیك یامؤمن ». واگر بیرون ازنمازبود، سلام کنند ؛ واگر درخواب بود ، ازدور برحمت دروی نگرند . آن‌ساعت که چشم بندهٔ مؤمن آب ریزد ومویهابراندام‌وی بپای‌شود، نشان‌آنست که **جبرئیل** دست در دست وی نهاده چندان رحمت برمؤمنان‌قسمت کندکه‌زیادت آید . **جبرئیل** گوید : خداوند ازیادتی‌رحمت‌راچه کنم ؟ ـ فرمان آید که : سزای کرم مانبود که‌رحمتی که بخلق فرستادیم باز بریم؛ آن‌را میدار تا غازیان کافران راهزیمت کنند و فرزندان ایشان‌را اسیر آرند ؛ آن فرزندان‌را ازین رحمت بهره بودتا ببرکت‌این‌رحمت‌ایمان آرند . آنگه بوقت صبح **جبرئیل** آواز دهد که : یا معشرالملائکة الرّحیل‌الرّحیل علمها برداريد تا برآسمان بمقام معلوم خود بازشويم ، فرمان‌آيد از جبّار عالم که برآمدن شما روی نیست که خفتگان امّت **محمد** را سلام نکردید . قومی که هنوز درخوابند صبر کنید تا بیدارشوند وایشان‌راسلام کنید. آنگه فریشتگان‌بوقت‌طلوع آفتاب بآسمان بازشوند بجای خویش حلقه حلقه بنشینند ویکدیگر را بتعجّب بازمیگویند که:حقّ‌جلّ‌جلاله‌امشب با امّت **محمد** (ص) چه فضل کرد و چه نواخت

برایشان نهاد ! وازحقّ جلّ جلاله آن ساعت ندا آید که : ای مقرّبان درگاه وای طاوسان مملکت وای عابدان **سدره** گواه باشید که ازامّت **محمد** (ص) هر که مطیع بودند طاعات ایشان پذیرفتم وپسندیدم وهرچه عاصیان بودند معصیت ایشان آمرزیدم وایشان را بمطیعان بخشیدم .

گفته‌اند : حکمت اندر فرستادن فریشتگان[1] و**جبرئیل** اندرین شب **قدر** بزمین آنست که **مصطفی** را (ص) امر آمد: « و ما کان الله لیعذّبهم و انت فیهم » ای سیّد تاتودرمیان ایشان باشی عذاب کردن ایشان روی نیست. رسول گفت : « الٓهی وسیّدی ومولائی» ترسم که چون مرا ازمیان ایشان برداری عذاب هافرستی. فرمان آمد که: «وما کان الله لیعذّبهم وهم یستغفرون» ای **محمد** تورسول من بایشان واستغفاررسول ایشان بمن ، تارسول من درمیان ایشان ، عذاب فرستادن روی نیست . همچنین تا رسول ایشان بحضرت من،عذاب کردن در کرم من روا نیست . رسول (ص) شادشد و دل وی خوش گشت . آنگه اندیشید که اگر گروهی ازامّت من دراستغفارتقصیر کنند ترسم که عذاب فرستد . **جبرئیل** آمدو گفت: الله تعالی از اندیشهٔ دل تو آگاه است، میگوید : دل خوش دار که بعدازوفات تو تابقیامت هرشب **قدر** **جبرئیل** را فرستم بزمین تا امّت ترا یکان یکان سلام کند ، ای سیّد تا سلام توبایشان میرسید عذاب نفرستادم تا **جبرئیل** درشبهای **قدر** میرود وسلام میرساند ، عذاب نفرستم . و گفته‌اند: ربّ ـ العالمین در دووقت بندگان را برفریشتگان عرضه کند . یکی در موسم عرفات که حاجیان احرام گرفته ، روی بخانهٔ مبارك نهاده ، رنج بادیه و جفای عرب کشیده ، دل برغریبی نهاده ، خان ومان واسباب وضیاع بگذاشته ، شربتهای نابایست کشیده ، داغ فراق بردل خویشان نهاده ، لباس مصیبت رسیدگان پوشیده ؛ آن ساعت که در آن موسم عرفات بیستند ، ازحقّ جلّ جلاله ندا آید بملائکهٔ آسمان : « انظروا الی عبادی اتونی شعثاً غبراً من کلّ فجٍّ عمیق » . درنگرید باین بندگان من ، سوختگان درراه من ، مشتاقان درگاه من ؛ازچهارگوشهٔ عالم روی بخانهٔ ما نهاده ، راه دوردراز درپیش گرفته ، جان شیرین فدا کرده ، لبّیك زنان وتکبیر گویان بدرخانهٔ ما آمده ، شما

---

[1] ـ ج : ملائکه .

گواه باشید که ایشان‌را با هرچه دارند از تبعات آمرزیدم و هر که را شفاعت کنند بایشان بخشیدم و با تحفه های کرامت و هدیّه های رحمت باز گردانیدم. دیگر شب قدر بندگان‌را بر فریشتگان جلوه کند، زیرا که درین شب مطیعان در طاعت بیفزایند، عاصیان از معصیت باز گردند، از دستها بوی **مصحف** آید، از زبانها بوی تسبیح آید، از شکمها بوی گرسنگی آید، از هفت اندام ایشان بوی طاعت آید؛ تنهاشان در نماز، دلهاشان با نیاز، جانهاشان در راز، مُهر مهر بر دل نهاده، خواست خود بغارت اندوه داده، یکسر وا خدمت ما پرداخته! فرمان آید از جبّار کائنات که: اینها آنند که بعضی از شما درحقّ ایشان گفتند: « اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفك الدّماء » ومن ایشان‌را جواب دادم که: « انّی اعلم مالاتعلمون » معاشر المسلمین امشب مقرّبان آسمان سلام حقّ ببندگان میرسانند و انوار و آثار رحمت برسر امّت **محمد** (ص) می‌افشانند. طاعات باتقصیر می‌پذیرند ومعاصی بیشمار می‌آمرزند. بیایید تا ما نیز نیاز خود عرضه کنیم وبجمع گوئیم: خداوندا بحرمت سیّد مختار، بحرمت اتقیا و ابرار، بحرمت مهاجر وانصار، که ما رادرین شب بزرگوار از خلعت رحمت نصیبی تمام ارزانی‌دار، ومعاصی ما ازما درگذار، وهمه را برسان بدارالقرار، یاجلیل ویاجبّار، یاکریم ویاغفّار.

۹۸ - سورة البینة (لم یکن) - مکیة

نوبة الاولی

قوله تعالی: «بسم الله الرّحمن الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
«لَمْ یکُنِ الّذینَ کَفروُامن اَهْل الْکتاب وَالْمُشْرِکینَ مُنْفَکّینَ» نا گرویدگان جهودان وترسایان ومشرکان عرب بنه‌خواهستند[1] گشت از کفر وشرك خویش «حتّی تَاْتیهُمُ الْبَیّنَةُ (۱)» تا بایشان آمد کار روشن ونشان پیدا ومرد استوار.

«رَسُولٌ من اللّه» پیغامبری از خدای «یَتْلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَةً» تا میخواند برایشان صحیفه‌ها ونامه‌های پاك داشته ازدروغ وغلط وتفاوت واختلاف. «فیها کُتُبٌ قَیّمَةٌ (۲)» در آن صحیفه ها نبشته هاست، حکم های درست پاینده و پابرجای.

«وَماتَفَرَّقَ الّذینَ اُوتوا الْکتابَ» دو گروه نشدند جهودان درکار او «الاّ من بعد ما جآءَتْهُمُ الْبَیّنَةُ (۳)» مگر پس آنکه بایشان آمدو آشکاراشدایشان‌را پیغامبری واستواری وراست سخنی او.

«وَمااُمِرُوآ» ونفرمودندمردمان‌را «الاّلیَعْبُدُوا اللّه» مگر آن‌را که‌اللهرا پرستند «مُخْلصینَ لَهُ الدّینَ» پاك میدارند او را دین و کردار خوش «حُنَفآءَ» مسلمانان پاك دینان «وَیُقیموا الصّلٰوة» ونمازبپای‌دارند بهنگام «وَیُؤْتُوا الزّکوة» وازمال زکوة دهند «وذٰلكَ دینُ الْقَیّمَةِ (٤)» ودین پاینده اینست.

«انّ الّذینَ کَفَرُوا» ایشان که بنگرویدند «مِنْ اَهْل الْکتاب والْمُشْرِکینَ» ازجهود وترسا وانباز گیران باخدای «فی نارجَهَنَّمَ» در آتش دوزخ‌اند «خالدینَ فیهآ» جاودان در آن «اوُلٰئكَ هُمْ شَرُّالْبَرِیَّة (٥)» ایشان بترین همهٔ آفریدگان‌اند.

«انّ الّذینَ آمَنُوا وعَمِلُوا الصّالحات» ایشان که بگرویدند و کردارهای نیك کردند «اولٰئكَ هم خَیْرُالْبریّة (٦)» ایشان بهینهٔ همهٔ آفریدگان‌اند.

---

۱) بنه خواهستند: صیغه‌ای قدیم‌است ازبنخواستند.

«جزآءُ هُمْ عندَ ربّهم» پاداش ایشان بنزدیك خداوند ایشان «جَنّاتُ عَدْن» بهشتهای همیشی[1] است «تجری من تحتها الانْهارُ» میرود زیر درخت آن جویهای روان «خالدینَ فیها اَبَداً (۷)» ایشان جاویدان در آن همیشه.

«رَضیَ اللّهُ عَنْهُمْ» الله از ایشان خشنود «وَرَضُوا عَنْهُ» و ایشان از الله خشنود «ذٰلكَ لمن خَشیَ رَبَّهُ (۸)» این پاداش اوراست که خدای را داند وازو بترسد.

النوبة الثانية

این سوره هشت آیتست، نود وچهار کلمه، سیصدونودونه حرف، جمله به مدینه فروآمد. بعضی مفسّران گفتند: مکّی است، به مکه فروآمد. ودرین سوره ناسخ و منسوخ نیست. وفی الخبرعن ابی بن کعب قال: قال رسولَ الله (ص): «من قرأ سورة «لم یکن» کان یوم القیامة مع خیرالبریّة مسافراً ومقیماً» وعن قتادة عن انس قال: قال رسول الله (ص) لابی بن کعب: «انّ الله عزّوجلّ امرنی ان اقرأ علیك: «لم یکن الّذین کفروا»» وفی روایة اخری: «امرنی ان اقرأ علیك القرآن». قال: «وسمّانی لك» قال: نعم - قال: «وقد ذکرت عند ربّ العالمین» - قال: نعم. فذرفت عیناه. وفی روایة اخری قال جبرئیل للنّبیّ (ص): لمّا نزلت هذه السّورة انّ الله یأمرك ان تقرأها ابیاً فذکرالنّبیّ (ص) لابی فبکی. وقال: اوذکرت هناك یا رسول الله. فقال: «نعم فبذلك فلتفرحوا». و روی عن سعید بن المسیّب عن ابی الدّرداء قال: قال رسول الله (ص): «لو یعلم النّاس مافی «لم یکن الّذین کفروا من اهل الکتاب» لعطّلوا الاهل و المال و تعلموها. فقال رجل من خزاعة: ما فیها من الاجر یا رسول الله؟ - فقال رسول الله (ص): «لا یقرأها منافق ابداً ولا عبدٌ فی قلبه شكّ فی الله والله انّ الملائکة المقرّبین لیقرؤنها منذ خلق الله السّموات والارض لا یفترون عن قراءتها وما من عبد یقرأها بلیل الّا بعث الله ملائکة یحفظونه فی دینه و دنیاه ویدعون الله له بالمغفرة والرّحمة فان قرأها نهاراً اعطی علیها من الثّواب مثل ما اضاءآء علیه النّهار واظلم علیه اللّیل» فقال رجل من قیس-

---

۱) همیشی: همیشگی.

عیلان : زدنامن هذا الحدیث فداك ابی وامّی یا رسول‌الله (ص)!فقال رسول الله (ص) : «تعلّموا «عمّ یتسآءلون» وتعلّموا«ق والقرآن المجید» وتعلّموا«والسّمآء ذات البروج» وتعلّموا «والسّمآء والطّارق» فانّکم لوتعلمون مافیهنّ لعطّلتم ما انتم فیه وتعلّمتموهنّ وتقرّبتم الی‌الله عزّوجلّ بهنّ فانّ الله یغفربهنّ کلّ ذنب الّا الشّرك بالله و اعلموا انّ «تبارك الّذی بیده الملك» تجادل عن صاحبها یوم القیامة وتستغفرله من الذّنوب».قوله:

«لم یکن الّذین کفروا من اهل الکتاب» من هاهنا للتّبیین وقیل للتّبعیض و **«اهل الکتاب» الیهود والنّصاری** والمشرکون کفّار العرب وهم عبدة الاوثان **«منفکّین»** ای - منتهین عن کفرهم وشرکهم ، وقال اهل اللّغة : **«منفکّین»** زائلین منفصلین. یقال: فککت الشّیء فانفكّ ای - انفصل «حتّی تأتیهم البیّنة» لفظه مستقبل ومعناه الماضی ای - **«حتّی»** اتتهم **«البیّنة»** ای - الحجّة الواضحة الظّاهرة الّتی یتمیّز بها الحقّ عن الباطل ، یعنی : **محمد** (ص) اتاهم بالقرآن فبیّن لهم جهالتهم وضلالتهم ودعاهم الی الایمان فهذه الآیة فیمن آمن من الفریقین اخبر انّهم لم ینتهوا عن الکفرحتّی اتاهم الرّسول فدعاهم الی الایمان فآمنوا فانقذهم الله من الجهل والضّلالة . فقال **ابن کیسان** : معناه **«لم یکن»** هؤلآء الکفّار تارکین صفة **محمد** (ص) فی کتابهم انّه نبیّ حتّی بعث فلمّا بعث تفرّقوا فیه و اختلفوا . و قیل : لاینتهون عن کفرهم حتّی یأتیهم الموت ثمّ فسّر **«البیّنة»** فقال :

«رسولٌ من الله یتلوا صحفاً» ای - کتباً ، یعنی: مایتضمّنه **«الصّحف»** من المکتوب فیها وهو **«القرآن»** لانّه کان یتلوا عن ظهر قلبه لاعن کتاب **«مطهّرة»** من الباطل والکذب والزّور ؛ وقیل : «لایمسّه الّا المطهّرون» .

«فیها» ای - فی تلك **«الصّحف»** **«کتب»** یعنی : الآیات والاحکام **«قیّمة»** ای - عادلة مستقیمة غیرذات عوج . یرید بالصّحف الطّوامیر والاوراق و بالکتب السّور و الاحکام والآیات .

«وما تفرّق الّذین اوتوا الکتاب» ای - مااختلفوا فی امر **محمد** (ص) وما کذّبوه **«الّا من بعد ماجآءتهم البیّنة» محمد والقرآن** ، ای - لم یختلفوا فی مبعثه و کونه نبیّاً الّا بعد ظهوره بغیاً وحسداً . قال قوم من المفسّرین : من اوّل السّورة الی قوله: **«فیها کتبٌ**

قيّمة» حكمها فيمن آمن «**من اهل الكتاب والمشركين**» ومن قوله : «**وما تفرّق**» حكمه فيمن لم يؤمن «**من اهل الكتاب**» بعد قيام الحجّة ثمّ ذكر ما امروا به في كتبهم فقال:

«**وما امروا الّا ليعبدوا اللّه**» اى ـ ما امرهؤ لاء الكفّار «**الّا**» ان «**يعبدوا اللّه**» «**مخلصين له الدّين**» اى ـ موحّدين لايشركون «**حنفآء**» اى ـ مائلين عن الاديان كلّها الى دين الاسلام وقيل : «**حنفآء**» مائلين الى الحقّ عادلين عن الباطل ؛ و قيل : حاجّين مختتنين؛ واحد الحنفاءِ حنيف، والحنيف في الاصل المستقيم وهو في اهل الملك المسلم؛ تقول: رجل متحنّف، اى ـ مسلم متعبّد؛ والحنيف في المسلمين الحاجّ والمختتن و انّما قيل لمائل الرّجلين احنف تفاؤلاً كماقالوا للاعمى بصيراً وللديغ سليماً . و يقيموا الصّلوة المكتوبة في اوقاتها ويؤتوا الزّكوة عند محلّها وذلك الّذى امروا به دين القيّمة ، اى ـ الملّة والشّريعة المستقيمة . اضاف الدّين الى القيّمة وهى نعته لاختلاف اللّفظين ، والعرب تضيف الشّيء الى نعته كثيراً و تجد هذا في **القرآن** في مواضع منها قوله : «ولدار الاٰخرة» وقال في موضع : «وللدّار الاٰخرة» لانّ الدّار هى الاٰخرة وتقول : دخلت مسجد الجامع ومسجد الحرام وادخلك اللّه جنّة الفردوس، هذا وامثاله. وانّث القيّمة لانّ الآيات هائية فردّ الدّين الى الملّة . و قال **النضر بن شميل** سألت **الخليل بن احمد** عن قوله : «**و ذلك دين القيّمة**» فقال: «**القيّمة**» جمع القيّم والقيّم والقائم واحد و مجاز الآية «**و ذلك**» «**دين**» القائمين للّه بالتّوحيد ثمّ ذكر ما للفريقين فقال :

«**انّ الّذين كفروا من اهل الكتاب والمشركين في نار جهنّم خالدين فيها**» يعني : يوم القيامة . وقيل : «**في**» حكم اللّه اولئك «**هم شرّ البريّة**» اى ـ «**شرّ**» الخليقة قرأ **نافع** و **ابن عامر** «**البريئة**» بالهمز في الحرفين لانّه من قولهم : برأ اللّه الخلق يبرأ هم برأ . قال اللّه عزّوجلّ : «**من قبل ان نبرأها**» وقرأ الآخرون بالتّشديد من غير همز وله وجهان : احدهما انّه ترك الهمز وادخل التّشديد عوضاً منه والثّاني ان تكون فعيلة من البرى وهو التّراب ، اى ـ «**هم شرّ**» من خلق من التّراب كقوله : «انّ شرّ الدّوابّ عنداللّه الصّمّ البكم». نزلت في بني **عبدالدّار من قريش** .

«**انّ الّذين آمنوا و عملوا الصّالحات اولئك هم خير البريّة**» خيارهم

فیه دلیل علی انّهم افضل من الملائکة.

«**جزآءهم عندربّهم جنّات‌عدن**» ای ـ دخول جنّات عدن اقامة «**تجری‌من تحتها الانهار خالدین فیها ابداً**» لایموتون ولا یخرجون «**رضی‌اللّه عنهم**» بایمانهم «**ورضوا عنه**» اذنالوا ما ارادوا، و قیل:

«**رضی‌اللّه عنهم**» بجمیل ثنائه وجزیل‌انعامه علیهم وارادته الاحسان بهم «**ورضوا عنه**» حیث‌فرحوا بما آتیهم‌من‌الثّواب. وقیل: «**رضی**» اعمالهم و«**رضوا**» ثوابه وقیل: رضا الخلق عن‌اللّه‌رضائهم‌بمایرد علیه من‌احکامه ورضاه عنهم ان یوفّقهم للرّضا عنه. و قیل: الرّضا ینقسم قسمین؛ رضاً به ورضاًعنه، فالرّضا به ربّاً ومدبّراً، والرّضاعنه فیما یقضی و یقدّر. و قال **السّری**: ان کنت لاترضی عن‌اللّه فکیف تسأله الرّضاعنك «**ذٰلك‌لمن خشی ربّه**» ای ـ ذلك‌الخلودفی جنّات عدن ورضااللّه لمن‌خاف ربّه ولزم‌طاعته وترك مخالفته. وقیل: «**لمن خشی ربّه**» ای ـ لمن علمه من قوله: «**فخشینا ان یرهقهما**» قال‌بعض‌المفسّرین: فالعلماء خیار الامّة بالنّصّ اذاً.

النوبة‌الثالثة

قوله تعالی: «**بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم**» اسمٌ‌عزیزٌ تنصّل‌الیه‌المذنبون فغفرهم، وتوکّل علیه العابدون فجبرهم، وتوسّل الیه المطیعون فوصلهم ونصرهم، و تعرّف الیه العالمون فبصّرهم، وتقرّب الیه العارفون فقرّبهم، لکنّه فی‌جلاله حیّرهم.

هزاران سال گذشت تاخلق عالم درسماع این نام سر گردانند. غایت ونهایت ذات وصفات وی می‌ندانند، قومی درمیدان اند و قومی بیرون میدان‌اند؛ همه بستهٔ امر، خستهٔ نهی، درقید تکلیف، در انتظاروعد، دربند وعید، برامیدیافت، و حضرت صمدیّت منزّه از ادراك اوهام، مقدّس ازاحاطات افهام. عقلی که ازجلال وی اندیشد معقول‌شود، فهمی که ازجمال وی ادراك‌جوید ذلیل گردد، وهمی که از کمال وی علم خواهد متحیّر گردد، عقل عاجزوفهم قاصر ووهم متحیّر وعلم مقصّروطبع ذلیل وقلب کسیروسرّ اسیروجمال او برقدرجلال او، وجلال او بروفق جمال‌او:

بیــار پور مغانه ، بده بپور مغــان
که روستم را هم رخش روستم کشدا .



ولوجهها من وجهها قمر ولعينها من عينها كحل .

قوله تعالی : « **لم یکن الّذین کفروا من اهل الکتاب** » نزول این آیت درشأن قومی است که ایمان آوردند از هردو فریق ، از اهل کتاب و مشرکان **قریش** . ربّ العزّة ازایشان خبر داد که در کفر و شرك مانده بودند، تابوقت بعثت **مصطفی** (ص) . چون آفتاب وحی سر از مطلع خویش برزد و آن مهتر کونین وسیّد خافقین را کسوت نبوّت ورسالت پوشانیدند وطلعت رسالت چهرهٔ جمال خویش بخلق نمود ، رأفت ورحمت نبوّت که : « بالمؤمنین رؤفٌ رحیم » دست کرم برسر آن قوم نهادتا ازآلایش کفر پاك شدند وبعزّ اسلام وآرایش ایمان عزیز گشتند . آن روز که سراپردهٔ شریعت **احمد مرسل** در **بطحاء مکه** نصب کردند ، دست فضل **محمدی** بیامد ونقش تخلیط کفّار **قریش** محو کرد وتلبیس **ابلیس** راناچیز کرد. منادی دولت **محمد مصطفی** (ص) ببازار زمانه برآمد و این نداء عهد در داد که :

« **رسول من اللّه یتلو اصحفاً مطهّرةً فیها کتبٌ قیّمةٌ** » . رسول خدا ، سیّد انبیا ، مقدّم اصفیا ، تاج اولیا که درفلك نبوّت ماه است ولشکر انبیا را شاه است وعاصیان را پناه است، درچهار بالش دولت نبوّت و مسند عزّ رسالت نشست وصحیفهٔ شریعت از هم باز کرد. کتاب آسمانی ونامهٔ ربّانی برخلق میخواند ونثار توحید برسر مؤمنان می افشاند . این ندا واین آواز باسماع دوستان رسید ، همه ازمیقات نهاد خود بیکبار لبّیك اسلام برآوردند . **بلال حبشی** باروی سیاه و دلی چون ماه رنج میدید و جفای مشرکان می کشید ، گرد **مکه** همی گردید وبامید جمال آن مهترعالم همی دوید که این چه بوی است که در **حبشه** بمشام من رسید ؟ ! **صهیب** رومی می تاخت بادلی پردرد ورخی زرد که چه سلسلهٔ لطف است که مارا از **روم** بکشید ؟ **سلمان فارسی** میگفت که : این عطری است که جز دربازارنیاز ما نفروشند ! **عمّار یاسر** آواز می داد که : « انّی لاجدریح یوسف » **بوذرغفاری** فریاد همی کرد که :

باد جوی مولیان آید همی
بوی یار مهربان آید همی

ای دریغا که آن مهتر بدین عالم در آمد و رفت و کس قدر وی بحقیقت نشناخت! ای دریغا که آن[1] آفتاب جمال درمیان میغ نهان شد و کس را از وی بحقیقت خبر نه:

ای درّ بچنگ آمده در عمر دراز
آورده ترا ز قعر دریا بفراز
غوّاص ترا نهاده بر دست ز ناز
افتاده زدست و با ز دریا شده باز!

«**وماامروا الالیعبدوا اللّه مخلصین له الدّین**» اللّه تعالی دربن آیت بندگان‌را عبادت میفرماید ودرعبادت اخلاص میفرماید. روش اخلاص در عبادت چون روش رنگست در گوهر. هر گوهر که رنگ ندارد، سنگی بود بی قیمت، هرعبادت که باوی اخلاص نبود جان کندنی بود بی مثوبت. اخلاص آتشی‌است که درسینهٔ مؤمن برافروزند تا هر آنچه در آن سینه دون حقّ بود بسوزد، دست وی از محارم برشتهٔ اخلاص‌استوار کنند تادست‌جز بحلال نبرد. بدیده دراغیارننگرد، بسینه‌ازدنیاوعقبی نیندیشد، قوّت شهوت منقاد وی گردد. مخلص اوست که نفس وی دروی متحیّر شده، حرص‌را وداع کرده، بخل بهزیمت شده، بیخ حسدازسینه بر کنده، خلق‌عالم را برادر گشته، کبرازسرفرونهاده، لباس تواضع پوشیده، زبان نصیحت گشاده، گل شفقت شکفته، اسباب تفرقت ازراه[2] وی برخاسته، چون قدم اینجا رسید، بسر راه اخلاص‌رسید. یك‌رکن‌از ارکان‌عبادت‌قیام کردنست‌بفرائض‌وسنن، چنانکه گفت‌جلّ جلاله: «**ویقیموا الصّلوة ویؤتوا الزّکوة وذٰلك دین القیّمة**» دین‌پاینده‌آنست که نماز بپای دارند بهنگام، شرائط وارکان‌آن بجای‌آورده، خضوع وخشوع در دل آورده که: «فی صلوٰتهم خاشعون». نظراللّه پیش‌چشم خویش داشته که: «المصلّی یناجی ربّه». درساعت تکبیر روی بعالم کبریاآورده، بسلاح «اعوذ باللّه» **شیطان** را

۱ ـ ج: این ۲ ـ الف: میان.

هزیمت کرده، بدام بسم الله یمن وبرکت صید کرده، سورهٔ فاتحه را مفتاح خیرات کرده، بخواندن سوره سیرت ملائکه گرفته، درصف نماز صفهای اهل‌صفوت یاد کرده، در رکوع خشوع آورده، در سجود بمحلّ شهود رسیده، در تشهّد حقّ را مشاهد گشته، روح پیغامبررا ریحان صلوات فرستاده، بسلام خلق را از بلاءِ خود مسلّم داشته. چنین نماز کننده متابع رسول (ص) بود و چنین نماز مستوجب قبول بود و حاصلش رضوان خداوند غفور بود. اینست که در آخر سوره گفته: «**رضی الله عنهم ورضوا عنه ذلك لمن خشی ربّه**».

۹۹ - سورة اذا زلزلت (الزلزال) - مدنية

النوبة الاولى

قوله تعالى: « بسم اللّه الرّحمن الرّحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« اذا زُلزِلَت الارْضُ زِلْزالَها (۱) » آنگه که بجنبانند زمین را بجنبانیدن آن[1].

«وَاَخْرَجت الاَرْضُ اَثقالَها(۲)» وبیرون دهد زمین از خود بارهای خویش.

«وَقالَ الانسانُ مالَها(۳) » ومردم میگوید: چیست که بمن بود ؟ چه رسید زمین را که می‌جنبد ؟ !

«یوْمَئذ تُحَدِّثُ اَخْبارَها(٤)» زمین خبرهای خویش میگوید ، [ازهر کس که برو کار کرد] .

«باَنّ رَبَّكَ اَوْحی لَها (٥) » بآنچه خداوند تو آن‌را فرمود .

«یوْمَئذ» آن روز «یصْدُرُ النَّاسُ اَشْتاتاً » باز گردند مردمان دو گروه جدا جدا از هم دور «لیرُوْا اَعْمالَهُمْ (٦)» تا جزای کردار ایشان بایشان نمایند .

« فَمَنْ یعْمَلْ مثقالَ ذَرَّة خَیراً یرَهُ (۷) » هر که هم سنگ مور خرد نیکی کند ، بیند آن [و پاداش آن] .

«وَ مَنْ یعْمَلْ مثقالَ ذَرَّة شرّاً یرَهُ (۸) »وهر که‌هم‌سنگ‌مور خرد بدی کند، بیند آن [و پاداش آن] .

النوبة الثانية

این سوره بقول مفسّران مکّی‌است، وبقول بعضی مدنی، صدوچهل‌ونه‌حرفست، سی وپنج کلمه ، هشت آیت . ودرین سوره نه ناسخ است ونه منسوخ . وفی الخبر عن

---

۱ ـ الف : بجنباندنی .

ابن‌عباس قال : قال رسول الله (ص) :«**اذازلزلت**» تعدل نصف **القرآن** « وقل هوالله احد » تعدل ثلث **القرآن** و « قل یا ایّها الکافرون » تعدل ربع **القرآن** . و عن **علی بن موسی الرضا** عن‌ابیه **موسی بن جعفر** عن‌ابیه**جعفر بن‌محمد** عن‌ابیه **محمد ابن علی** عن ابیه **علی بن‌الحسین** عن ابیه **الحسین‌بن‌علی** عن ابیه **علی‌بن‌ابیطالب** سلام الله علیهم عن النبیّ (ص) قال : « من قرأ « **اذازلزلت** » اربع مرّات کان کمن قرأ **القرآن** کلّه » .

قوله : « **اذازلزلت‌الارض‌زلزالها** » ای ـ حرکت الارض حرکة شدیدة لقیام السّاعة وفناءِ الارض . وقیل « **زلزلت** » قبل السّاعة وهی من اشراط السّاعة . وقال فی‌موضع آخر : « اذا رجّت‌الارض رجّاً » ، « یوم ترجف الارض» ، «یوم ترجف الرّاجفة » « انّ زلزلة السّاعة شیء عظیم » وذلك انّ **اسرافیل** « ینفخ فی الصّور » فیزلزل صوته الارض ، فترجف و تظهر الکنوز ، ثمّ تخرج الموتیٰ فی‌النّفخة الثّانیة . واضاف « **زلزالها** »الیها لانّ المعنی : « **زلزالها** » الّذی یلیق بها. وقریء فی‌الشّواذ « **زلزالها** » بفتح الزّای ومعناهما واحد . وقیل بالکسر المصدر وبالفتح‌الاسم .

« **واخرجت الارض اثقالها** » کنوزها وموتاها فتلقیهاعلی‌ظهرهاومن جعله فی الدّنیا . قال تخرج کنوزها وعنده . « **اثقال** » جمع ثقل بفتحتین و هو الشّیء المصون الکریم علی صاحبه وعند غیره . « **اثقال** » جمع‌ثقل‌والانسان‌حیّاًثقل علیها ومیّتاً ثقل لها ویحتمل انّ الاثقال جمع کقوله عزّوجلّ : «سنفرغ لکم‌ایّه الثّقلان » فیکون‌المعنیٰ . «**اخرجت الارض** »الجنّ والانس من باطنها الی‌ظاهرها والله اعلم .
وفی الخبرعن **ابی هریرة** قال : قال رسول الله (ص) : تقیٔ الارض افلاذ کبدها امثال الاسطو ان من الذّهب والفضّة فیجیء القاتل فیقول : فی هذا قتلت و یجیء القاطع فیقول: فی‌هذا قطعت‌رحمی، ویجیء‌السّارق ، فیقول : فی هذا قطعت یدی . ثمّ یدعونه فلایأ خذون منه شیئاً . قوله : « افلاذ کبدها » اراد انّها تخرج الکنوزالمدفونة فیها وقیئها اخراجها .

«**وقال‌الانسان‌مالها** » قیل : هوعامّ ، وقیل : « **الانسان** »هاهنا الکافر الّذی

لایؤمن بالبعث لانّ المؤمن یعلم ذلك ولاینکر وقوعه، والکافر الّذی لایقرّ بالبعث ولایعرف صدق کون القیامة، یقول: ماللارض تعجّباً من شأنها. وقیل: فی‌الآیة تقدیم وتأخیر، تقدیره:

«یومئذ تحدّث اخبارها» «فیقول الانسان مالها». قال المفسّرون تخبر الارض بماعمل علیهامن خیر اوشرّ فتقول للمؤمن یوم القیامة وحّد علیّ وصام وصلّی واجتهد واطاع ربّه، فیفرح المؤمن بذٰلك وتقول للکافر: اشرك علیّ وزنی وسرق وشرب الخمر وتشهد علیه الجوارح و الملائکة مع علم الله به حتّی یودّ انّه سیق الی النّار ممّا یری من الفضوح وفی ذلك ماروی **انس بن مالك**: انّ رسول‌الله(ص) قال: انّ الارض لتخبر یوم القیامة بکلّ عمل عُمل علی ظهرها. قال: فتلا رسول‌الله(ص): «**اذا زلزلت الارض زلزالها**» حتّی بلغ: «**یومئذ تحدّث اخبارها**» قال: «اتدرون ما «**اخبارها**»؟ اذا کان یوم القیامة اخبرت بکلّ عمل عمل علی ظهرها». وروی ان **عبدالرحمن بن ابی صعصعة** کان یتیماً فی حجر **ابی سعید الخدری**. فقال له **ابوسعید**: یابنیّ اذا کنت فی البوادی فارفع صوتك بالاذان فانّی سمعت رسول‌الله (ص) یقول: «لایسمعه جنّ ولاانس ولاحجر الّاشهد له». و روی ان **اباامیّة** صلّی فی المسجد الحرام المکتوبة ثمّ تقدّم فجعل یصلّی هاهنا وهاهنا فلمّا فرغ قیل‌له: یا **اباامیّة** ما هذا الّذی تصنع؟ - فقال: قرأت هذه‌الآیة: «**یومئذ تحدّث اخبارها**» فاردت ان تشهد لی یوم القیامة. قوله:

«**بانّ ربّك اوحیٰ لها**» ای- امرها بالکلام والهمها واذن لها فیه فتنطلق بقدرته سبحانه وتعالی کقوله: واذنت لربّها وحقّت».

«**یومئذ یصدر النّاس اشتاتاً**» یصدرون عن قبورهم الی موضع المحاسبة متفرّقین متبدّدین لایلوی احد علی احد للهول الواقع. و قیل: ینصرفون عن الموقف متفاوتین مختلفین فاخذ ذات الیمین الی الجنّة و آخذ ذات الشّمال الی النّار وذلك قوله: «فریقٌ فی الجنّة وفریقٌ فی السّعیر». واحد الاشتات: شَتّ و شِتّ «**لیروا اعمالهم**» ای - جزاء اعمالهم. وقیل: «**لیروا**» صحائف «**اعمالهم**» یقرؤن مافیها «لایغادر صغیرة ولا کبیرة» الّا احصیها. وقیل: هی رؤیة القلوب والمعنی لیعرّفوا ماعملوا. وقیل: فیه تقدیم و تأخیر، تقدیره:

«تحدّث اخبارها »« بانّ ربّك اوحىٰ لها » « ليروا اعمالهم » « يومئذيصدر النّاس اشتاتاً » .

« **فمن يعمل مثقال ذرّة** » الذّرة النّملة الصّغيرة . و قيل : رأس نملة . وسئل **ثعلب** عن الذّرّة ، فقال : مائة نملة حبّة والذّرّة واحدة منها . وقيل : هى الواحدة من حشو الجوّ الّذى يظهر فى شعاع الشّمس من الكوّة ، و قال **يحيى بن عمّار** : حبّة الشّعير اربع ارزّات والارزّة اربع سمسمات والسّمسمة اربع خردلات ، والخردلة اربع اوراق نخالة ، وورق النّخالة «**ذرّة**» .

« **فمن يعمل مثقال ذرّة خيراً يره** » اى ـ يجد ثوابه .

« **ومن يعمل مثقال ذرّة شرّاً يره** » اى ـ يرى العقوبة عليه . قال **ابن عباس** : ليس مؤمن ولا كافر عمل خيراً ولا شرّاً فى الدّنيا الّا اراه الله ايّاه يوم القيامة . امّا المؤمن فيريه حسناته وسيّآته فيغفر له سيّآته ويثيبه بحسناته . و امّا الكافر فيردّ حسناته ويعذّبه بسيّآته . وقال **محمد بن كعب** : فى هذه الآية : « **فمن يعمل مثقال ذرّة خيراً** » من كافر « ير » ثوابه فى الدّنيا فى نفسه واهله وماله وولده حتّى يخرج من الدّنيا وليس له عندالله خيرٌ . « **ومن يعمل مثقال ذرّة شرّاً** » من مؤمن «ير» عقوبته فى الدّنيا فى نفسه واهله وماله وولده وداره حتّى يخرج من الدّنيا وليس له عندالله « **شرّ** » و دليل هذا التّأويل ، ما روى **انس** قال : كان **ابوبكر** يأكل مع النّبىّ (ص) فنزلت هذه الآية فرفع **ابوبكر** يده فقال : يارسول الله انّى اجزى بما عملت من « **مثقال ذرّة** » من « **شرّ** » ؟ـ فقال: « يا **بابكر** مارأيت فى الدّنيا ممّا تكره فى مثا قيل ذرّ الشّرّ ويدّخر الله لك مثاقيل الخير حتّى توفاها يوم القيامة» . وعن «**عبدالله بن عمرو بن العاص** » انّه قال : نزلت « **اذا زلزلت الارض زلزالها** » و **ابوبكر** الصّدّيق قاعد فبكى حين انزلت، فقال له رسول الله (ص) : «**مايبكيك يا بابكر** ؟» ـ قال : ابكتنى هذه السّورة!ـ فقال له رسول الله (ص) : «لولا انّكم تخطؤن وتذنبون فيغفر الله لكم لخلق الله امّة يخطئون ويذنبون فيغفر لهم . وقال **مقاتل** : نزلت هذه الآية فى رجلين وذلك انّه لمّا نزل : « ويطعمون الطّعام علىٰ حبّه » كان احدهما يأتيه السّائل فيستقلّ ان يعطيه

التّمرة والكسرة والجوزة ونحوها، يقول: ماهذا بشيء انّما نوجرعلى مانعطى ونحن نحبّه، يقول الله تعالى: «و يطعمون الطّعام على حبّه وما احبّ اناهذا فيردّه صفراً و كان الآخر يتهاون بالذّنب اليسيرالكذبة والغيبة والنّظرة واشباهذلك، ويقول: ليس علىّ من هذا شيءانّما وعدالله النّارعلى الكبائر وليس في هذا اثم فانزل الله تعالى هذه الآيةيرغّبهم في القليل من الخير ان يعطوه فانّه يوشك ان يكبر و يحذّرهم اليسيرمن الذّنب فانّه يوشك ان يكبرفالاثم الصّغير في عين صاحبه يوم القيامة اعظم من الجبال وجميع محاسنه في عينه اقلّ من كلّ شيء. وقال **ابن مسعود** احكم آية في **القرآن**: «**فمن يعمل مثقال ذرّة خيراً يره**»«**ومن يعمل مثقال ذرّة شرّاً يره**» وتصدّق **سعدبن ابي وقّاص** بتمرتين فقبض السّائل يده. فقال **سعد**: ويحك يقبل الله منّا مثقال الذّرّة والخردلة و كايّن في هذه من مثاقيل؟! وتصدّق **عمر بن الخطاب** و **عائشة** بحبّة من عنب فقالا فيها مثاقيل كثيرة. و **قال الرّبيع بن خثيم** مرّ رجلٌ بالحسن وهو يقرأ هذه السّورة فلمّا بلغ آخرها قال: حسبي قدانتهت الموعظة فقال **الحسن**: لقد فقه الرّجل.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «**بسم الله الرّحمن الرّحيم**» بسم الله كلمة من تأمّلها بمعانيها ووقف على ما اودع فيها رتعت اسراره في رياض من الانس موثقة وظلّت افكاره بلوائح من اليقين مشرقة. فهي على جلال الحقّ شاهدة. و على ما يحيط به الذّكر ويأتي عليه الحصر زائدة.

در گرفتم بنام خداوند جهان، قادر وقاهر وديّان، لطيف و كريم ورحيم ورحمن، بی‌نياز از اهل زمين و آسمان، دارندهٔ هردوعالم، دانندهٔ آشكارا و نهان، آفرينندهٔ خلق نه چنين ونه چنان، بردارندهٔ گردون گردان، پيدا كنندهٔ بساط و ميدان، نگارندهٔ از گل صورت انسان، نوازندهٔ او بخلعت احسان، مطيعان راوعده داد بنعيم جاودان ودرجات جنان، عاصيان رابيم داد بدركات نيران، همه راهست كرددرين سرای

امتحان ، جایگاه عموم و آخران، وبحکمت اختلاف نهاد میان‌ایشان ، بعضی گریان وبعضی خندان ، لختی با کفر ونفاق، لختی با اسلام وایمان ، آنکه درخاك کندمدّتی پنهان پس بجنباند زمین را بفرمان روان، تا بیرون افکند بار خویش از آدمیان وپریان وغیر ایشان . اینست که ربّ العالمین گفت در تنزیل **قرآن** :

«اذازلزلت‌الارض‌زلزالها»«واخرجت‌الارض‌اثقالها»«وقال‌الانسان‌مالها» .

بدانکه‌این‌سوره همه صفات[۱] رستاخیزست وبیان‌احوال واهوال آن . آن‌روز که‌جبال راسیات‌راسخات‌ازبیخ‌بر کنند وچون‌پشم‌زده درهواپرّان کنند. زازله‌درزمین‌افکنند وخاك فراجنبش‌آرند . دریابجوش آرند وآب‌آتش گردانند. آسمان فرو گشایند و ستارگان فروریزانند . ماه از گردون بیفکنند وآفتاب‌ازفلك جدا کنند . ترکیب جهان نیست کنند . ونظام عالم خراب کنند . و گرد از کون برآرند . ازهوافریشته فروآید . وازخاك مرده برآید . نه درهوا فریشته ماند . نه درخاك مرده . همه رادر یك عرصه جمع کنند . وهمه را جزای کردار خویش دهند . مؤمنان را احسان و رضوان وغفران، کافران را انکال واغلال وزقّوم وقطران . قال‌الله تعالی :

« فمن یعمل مثقال ذرّة خیراً یره » «ومن یعمل مثقال ذرّة شرّاً یره» .

ای مسکین یکی‌براندیش تاچه کرده‌ای وچه ساخته‌ای ؟! آن روز راهرچه کرده‌ای از اعمال و هرچه گفته ای از اقوال هم سنگ ذرّه ای فرو نگذارند ، همه را در حساب‌آرند . وجزاء آن بتمامی برسانند « توفّی کلّ نفس ما کسبت وهم‌لایظلمون» آن روز درگاه حکومت وخصومت بگشایند . خروش مظلومان برآید . فریاد از ظالمان برخیزد ، سرگشتگی عاصیان ظاهر شود . اقویا در دست ضعفا اسیرشوند ، فقرا برامرا امیر گردند ، مطیع که طاعت دارست شادان و خندان بود ، مقصّر که تقصیر کرده گریان وسوزان بود . نه کس رازهرهٔ حمایت بود ، نه کس را مکنت عنایت بود . « یوم تبلی‌السّرائر فماله من قوّة ولاناصر » . یکی‌ازبزرگان دین گفته: هر که را توفیق‌رفیق بود وسعادت مساعد، ازهمهٔ **قرآن** دروعظ اورااین‌آیت‌بس که:

---

۱ ـ الف : صفت .

« **فمن یعمل مثقال ذرّة خیراً یره**» «**ومن یعمل مثقال ذرّه شرّاً یره** » . **صعصعة** عمّ **فرزدق** پیش **مصطفی** (ص) آمد ومسلمان گشت و از رسول خدا درخواست تا از **قرآن** لختی بروی خواند . رسول‌خدا(ص) سورهٔ «**اذازلزلت**» بروی خواند. چون باین آیت رسید که : «**فمن یعمل مثقال ذرّة خیراً یره**» «**ومن یعمل مثقال ذرّة شرّاً یره**» آن مردبشورید . آشوبی وشوری‌ازنهاد وی برآمد ، فریاد وولوله درگرفت، وچون مرغ نیم‌بسمل بخاك‌درافتاد . وزاربگریست . آنگه گفت : حسبی هذا من **القرآن**. مرد دانا چون بدانست که در آن عرصهٔ کبری برمقام سؤال ازذرّات وحبّات و نقیر وقطمیر بخواهند پرسید و هیچ فرو نخواهند گذاشت ، دست دردامن ورع زند ودر هیچ معاملت گزاف کاری نکند وبانفس خویش بنقیر وقطمیرحساب بکند ؛ تاخود با ایمان بود وخلق از وی درامان باشند . وی با اسلام بود . و خلق از قصد جنایت وی بسلامت باشند . اینست که **مصطفی** (ص) گفت : « المؤمن من امنهُ النّاسُ علی انفسهم و دمائهم و اموالهم . والمسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده» .

۱۰۰ - سورة العاديات - المكية

النوبة الاولى

قوله‌تعالی: «بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«وَالعادیاتِ ضَبْحاً (۱)» باسبان غازی[1] که همی‌تازند ونفس همی‌زنند بآواز درتاختن.

«فَالمُوریاتِ قَدْحاً (۲)» آن آتش افروزان از سنگ بسنبهای خویش.

«فَالمُغیراتِ صُبْحاً (۳)» وبآن غارت کنندگان بیامداد.

«فَاَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً (٤)» برهامون دشمن گرد انگیختند.

«فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً (٥)» ودرمیان سرای دشمن فروآمدندبهم.

«اِنَّ الاِنسانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ (٦)» باین سوگندها که مردم خداوند خویش را ناسپاس است وفرومایه.

«وَاِنَّهُ عَلیٰ ذٰلِکَ لَشَهیدٌ (۷)» ومردم خود داند که چنین‌است‌ودرخوی‌خویش گواه است برخود.

«وَاِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیرِ لَشَدیدٌ (۸)» ومردم از بهر دوستی این جهان ودوستی مال بخیل است وفروبسته دست.

«اَفَلا یَعْلَمُ» نمی‌داند این مردم؟ «اِذٰا بُعْثِرَ ما فِی الْقُبُورِ (۹)» که‌آنگه که برانگیزندآنچه درگورهاست!

«وَحُصِّلَ ما فِی الصُّدُورِ (۱۰)» وفراپیش آرندوبازنگرندآنچه دردلهاست!

«اِنَّ رَبَّهُم بِهِم یَوْمَئِذٍ لَخَبیرٌ (۱۱)» که خداوند ایشان بایشان آن روز داناست واز ایشان آگاه.

النوبة الثانية

این سوره یازده آیتست، چهل کلمه، صدوشصت وسه‌حرف، جمله به **مکه** فرو

---

۱ - الف: تازی.

آمد بقول جماعتی مفسّران، وقومی درمدنیّات شمرند ، گویند : به **مدینه** فرو آمده، و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست . **ابی کعب** روایت کند از **مصطفی** (ص) که گفت : هر که سورهٔ « **والعادیات** » برخواند، او را بعدد هر مؤمنی که شب **مزدلفه** در **مزدلفه**[1] باشدواندر آن جمع بود، ده نیکی بنویسندوهمچنانست که آنجاحاضر بود. واز **حسن بصری** روایت کنند که : سورة « **والعادیات** » همتای دوبهراز **قرآن** است . وسبب نزول این سوره بقول **مقاتل** آنست که : رسول خدا(ص) جمعی لشکریان صحابه را بقبیلهٔ **کنانه** فرستاد تاایشان را بردین اسلام دعوت کنند . مدّتی بر آمد که رسول خدا (ص) از ایشان هیچ خبر نشنید و نمی‌دانست که حال ایشان بچه حدّ رسید ومسلمانان از بهر ایشان اندوهگن بودند ومنافقان شادهمی بودند وبدروغ میگفتند که : ایشان را بکشتند . ربّ العالمین این سوره را فرو فرستادواز حال ایشان خبر داد که:

« **والعادیات ضبحاً** » آن اسبان ایشان ازنشاط بانگ همی کنند ، ودرتاختن درسرای دشمن نفس همی‌زنند و گرد می‌انگیزند ، ودرتاختن ازسنبهای ایشان آتش همی‌جهد، وبوقت صبح درسرای دشمن غارت همی کنند . ربّ العالمین تشریف غازیان را این کلمات بلفظ سوگند یاد کرد و مقصود آگاه کردن **مصطفی** است (ص) ، و مؤمنان ازاحوال آن غازیان ، وباز برد اندوه از دلهای ایشان . قوله :

« **والعادیات** » جمع عادیة و هی الّتی تعد و والعدو السّرعة فی المشی والتّباعد فی الخطووقوله : « **ضبحاً** » مصدروقع موقع الحال، ای‌ـ یضبحن «**ضبحاً** ». قال **ابن‌عباس** : المراد بها خیول الغزاة اقسم اللّه بها شرفاً للغزاة . وقال **علی** (ع) و **ابن مسعود** : انّها ابل الحاجّ، اقسم اللّه بها تشریفاً للحاجّ والضّبح من الابل النّفس ومن الخیل الحمحمة . وروی **انّ علیّاً** (ع) انکرعلی **ابن‌عباس** حمله العادیات علی الخیل . وقال : انّها نزلت فی وقعة **بدر** و لم یکن معنا حینئذ الّا فرسان احدهما للمقداد والآخر للزّبیر. وامّا **ابن‌عباس** ؛ فانّه احتجّ بالضّبح . وقال : انّ الابل لاتضبح فانّ الضّبح صوت انفاس الخیل اذا جهدت فی الجری فیکثرالرّبو فی اجوافها من شدّة

١) مزدلفة : جایی در مکهٔ معظمه ما بین عرفاة ومنی ٠ فرهنگ نفیسی .

العدو . وقال **ابن‌عباس** : ليس‌شيء من الدّواب يضبح غير الفرس والكلب والثّعلب. و قال **الخليل** الضّبح نوع من العدو .

«**فالموريات قدحاً**» اى ـ تورى النّار بحوافرها اذاسارت‌فى‌الارض ذات‌الحجارة واذا اريد بها الابل فالمعنى انّها تضرب الحصا بمناسمها فيصكّ بعضها بعضاً فتنقدح منها النّار . و قال **مجاهد** : هى افكار العلماء تستنبط المعانى . وقال **عكرمة** : هى الالسنة تظهر الحقّ بالنّطق . و قيل : هى مكر الرّجال يقال للماكر قدح فاورى . وقيل: انّهم اذانزلوا ليلاً يوقدون النّارليروا كثيراً فيكسروابذلك‌قلوب‌المشركين‌اذا بلغهم كثرة عددهم . وقيل : هى‌الخيل تهيّج‌الحرب بين‌اصحابها . والمعنى‌فالمهيّجات حرباً . قوله :

«**فالمغيرات صبحاً**» اى ـ تسير ليلاً و تغير على‌الاعداء «**صبحاً**» والغارة وقت الصّباح من عادة العرب و نهى عن الغارة باللّيل . و كان رسول الله (ص) يغير مصبحاً. وقيل:هى‌الابل اذا افاضت من‌عرفات والاغارة سرعة السّيرومنه قولهم : اشرق ثبير كيما نغير » .

«**فاثرن**» اى ـ هيّجن. «**به**» ، اى ـ بذلك المكان‌الّذى‌انتهين‌اليه كناية عن غير مذكور لانّ المعنى مفهوم .

«**نقعاً**» اى غباراً . وقيل : «**فاثرن به**» اى ـ بالعدو . «**نقعاً**» اى ـ صوتاً . وقيل : الهاء ضمير الصّبح والمعنى: «**اثرن**» فى وقت الصّبح «**نقعاً**» .

«**فوسطن به**» اى ـ بالقوم جمعاً ، اى ـ الخيل دخلت رصف جمع من العدوّ تغير عليهم . و قيل : «**وسطن**» فى وقت الصّبح جمع العدوّ . و قيل : هى الابل توسطن بالقوم جمع منا ً . يقال : وسطهم يسطهم اذاصار فى وسطهم .

«**انّ‌الانسان لربّه‌لكنود**» هذا موضع القسم . اقسم الله بهذه الاشياء .

«**انّ الانسان‌لربّه لكنود**» اى ـ قليل الشّكر كفور بطيء الخدمة قليل الخير . وقال**الحسن البصرى** : «**الكنود**» الّذى يعدّد المصائب وينسى النّعم . وفى الخبر عن النّبىّ (ص) «**الكنود**» الّذى‌يمنع‌رفده ويضرب‌عبده ويأكل‌وحده.

وقال **الفضيل بن عياض**: «**الكنود**» الّذى انسته الخصلة الواحدة من الاساءة الخصال الكثيرة من الاحسان، والشّكور الّذى انسته الخصلةُ الواحدة من الاحسان الخصال الكثيرة من الاساءة. وقال **ابو بكر الورّاق**: «**الكنود**» الّذى يرى النّعم من نفسه واخوانه. وقيل: يرى النّعمة ولا يرى المنعم. وقال **الواسطى**: هو الّذى ينفق نعم اللّه فى معاصى اللّه. وقيل. هو الحسود الحقود.

«**وانّه على ذلك لشهيد**» الهاء عائدة الى الرّبّ سبحانه، اى ـ انّ ربّه «**على ذلك**» اى ـ «**على**» كنوده وصنيعه لشاهد. وقيل: الهاء عائدة الى الانسان لانّه يعلم ذلك من نفسه وافعاله تشهد على كفرانه نعمة ربّه. وقيل: انّه شاهد على نفسه بما تصنع كقوله: «يوم تشهد عليهم السنتهم» الآية.

«**وانّه لحبّ الخير لشديد**» اى ـ انّ الانسان لاجل حبّ المال لبخيل. قال **طرفة**:

اری الموت يعتام الكرام و يصطفى

عقيلة مال الفاحش المتشدّد.

الشّديد والمتشدّد: البخيل، وكذلك الفاحش، ومنه قوله: «ويأمركم بالفحشاء». اى ـ بالبخل. وقيل: معناه: «**وانّه**» «**لشديد**» الحبّ للخير وهو المال. قال **ابن زيد**: سمّى اللّه المال خيراً وعسى ان يكون حراماً خبيثاً لكنّ النّاس يعدّونه خيراً فسمّاه اللّه خيراً كما انّ الجهاد سمّاه اللّه سوءاً بقوله: «فانقلبوا بنعمة من اللّه وفضل لم يمسسهم سوء» اى قتال وليس هو عند اللّه بسوء لكنّ يسمّونه سوءاً.

قوله. «**افلا يعلم**» اى ـ هذا الانسان لا يعلم اذا «**بعثر**» اى ـ قلب و بحث واثير مافى القبور من الموتى وما بمعنى من.

«**وحصّل مافى الصّدور**» ميّز وابرز ما فيها من خير او شرّ.

«**انّ ربّهم بهم يومئذ لخبير**» اى ـ عالم فيجازيهم على جميع اعمالهم من الخير والشرّ و كسرت الهمزة لمكان اللّام فى قوله «**لخبير**» ولولاها لفتحت الهمزة لوقوع العلم عليها. هذا كقوله: «واللّه يعلم انّك لرسوله واللّه يشهد انّ المنافقين لكاذبون».

روى انّ **الحجّاج بن يوسف** قرأ على المنبر هذه السّورة ـ يحضّ النّاس على الغزو

فجری علی لسانه.

«اَنّ ربَّهم» بفتح الالف ثمّ استدرکها من جهة العربیّة فقال «خبیر» : واسقط اللّام. وقال **الزجاج** : الله خبیر بهم فی ذلك الیوم وفی غیره من الازمان ولکن خصّ «یومئذ» بالذّکر لانّ المعنی انّه یجازیهم علی کفرهم والجزاء یقع «یومئذ» والله اعلم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم الله الرّحمن الرّحیم» «بسم الله» کلمة اذا سمعها العاصون نسوا زلّتهم فی جنب رحمته واذا سمعها العابدون نسوا صولتهم فی جنب الهیّته، کلمة من سمعها ماغادرت له شغلاً الّا کفته. ولاامراً الّا اصلحته ولاذنباً الّاغفرته ولااربا الّاقضته.

نام خداوندی که جز ازوی خدائی نه، ودرحکم وی چون وچرائی نه، وجز بنوراو کس راروشنائی نه، وجز بالهام او کس رادانائی نه، وباحکم او کس راتوانائی نه، وجز بهدایت او کس را بینائی نه. عزیزاست این نام که دلها را انس است، وجانها را پیغام، از دوست یادگار وبرجان عاشقان سلام. درهجده هزار عالم کس نتواند که قدم بر بساط توفیق نهد مگر بمدد لطف این نام. کس را درهردوسرای زندگی مسلّم نبود مگر برعایت وحمایت این نام. درهفت آسمان وهفت زمین کس مقبول حضرت نیامد، مگر باقرار این نام؛ و کس مهجور درگاه عزّت نگشت مگر بانکار این نام. «یضلّ به کثیراً و یهدی به کثیراً».

قوله: «والعادیات ضبحاً» این عادیات که الله قسم بدان یاد کرد، یا اسبهای غازیان اند، یاراحله های حاجیان؛ چون مرکبهای ایشان را این شرف ومنزلت است که الله تعالی قسم بدان یاد کند. شرف و منزلت غازیان و حاجیان، خود که داند غایت ونهایت آن و کدام زبان عبارت کند از درجات و کرامات ایشان؟! آری هر که در راه طاعت او رود عجب نباشد، که دررعایت وعنایت او باشد. آن غازی

که درمعرکهٔ ابطال ودرمقام قتال ازبهر اعزاز دین‌اسلام‌واعلاءِ کلمهٔ حقّ میکوشد ، تن سبیل ودل فدا کرده . وسینهٔ عزیز خود هدف تیر دشمن ساخته ، و آن حاجی که طبل رحیل فرو کوفته و خان ومان را وداع کرده ، وروی ببادیهٔ مردم خوار نهاده ، ضیاع واسباب راضایع گذاشته ، و بامیلهای بادیه دوستی گرفته ، به کعبهٔ مشرّف‌مقدّس‌رسیده ، رداءِ تجریدبرافکنده ، لبّیك‌تفرید زده ؛ آنها که بدین‌صفت‌اند زائران حقّ اند . وحقّ است برخداوند کریم که قاصدان درگاه خود را و زائران حضرت عزّت را بنوازد وباایشان کرامت کند . فردا درحظیرهٔ قدس‌ایشان‌را ساخته ، کاس انس خلعت وصال یافته ، از خداوند ذوالجلال درروضهٔ رضوان برتخت بخت تکیه زنان ، درمجمع روح وریحان ، دیدار ذوالجلال‌عیان ، ایشان مهمانان حقّ‌اند، وحقّ ایشان را میزبان .

« **انّ الانسان لربّه لکنود** » موضع قسم است . الله سوگند یادمی کند که : این آدمی کنود وکفوراست . ناسپاس وناپاك از کاردین،همیشه غافل‌وبجهل وحرص و بخل نائل . روز روشن بگناه سیاه کرده و شب دراز بخواب غفلت کوتاه کرده . درگاه‌خداوند گذاشته . ورروی بخیمه‌وخرگاه کرده ؛ شادبدانست که سال نودرآید وشادیش بیفزاید . خود نداند و نه اندیشد که هرنفسی که برمی‌آرد کامی بمرگ نزدیك ترمی‌شود . وهرروزی منزلی ازراه آخرت باز می‌برد :

انّـا لنفـرح بالایّـام نقطعها
وکلّ یوم مضی یدنی من‌الاجل!

« **افلایعلم‌اذا بعثرمافی‌القبور** » «**وحصّل ما فی الصّدور** » . نمیداند این مردم که چه عقبه‌ها درپیش دارد . که برآن گذرمی‌باید کرد ؟ ازسکرات مرگ وظلمات گور و حسرات قیامت و فزعات دوزخ و درکات زندان ! رسول خدا (ص) میگوید : « لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلاً و لبکیتم کثیراً ولو تعلم البهائم من الموت ما یعلمه ابن **آدم** ما اکلتم سمیناً » . اگر آنچه مرا برآن دیدار افتادست شمارا بعشرعشیر آن دیدار بودی ، روز وشب دیدهٔ شما اشك بار بودی وخندهٔ شما

اندك و گریستن بسیار بودی . و اگر این حیوانها و بهائم نامکلّف و این ستوران که با ایشان خطاب و عتاب نیست و بر ایشان امر و نهی نیست و ایشان را ثواب و عقاب نیست؛ از این حدیث مرگ آن مقدار بدانستندی که آدمیان دانسته‌اند ، کس از گوشت ایشان لقمه‌ای چرب نخوردی که از بیم و باك مرگ زار و نزار گشتندی . و از راحت و لذّت علفهای خویش بیزار شدندی ! مسکین آدمی بی‌حذرست از آنکه بی‌خبرست، خبر ندارد از آنکه خطر ندارد . آن روز بداند که دانش سود ندارد . آنکه دریابد که دریافت را فائده نبود !

۱۰۱ - سورة القارعة - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : «بسم‌الله الرّحمن‌الرّحيم» بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.

« اَلْقٰارِعَةُ مَا الْقٰارِعَةُ (۱) » روز رستاخيز روز بر كوبنده و چه بر كوبنده [كه آنست] !

«وَمٰآ اَدْرٰيكَ مَاالْقٰارِعَةُ(۲)» وتو چه دانى [اى محمد] كه‌آن چه بر كوبنده است ؟ !

« يَوْمَ يَكُونُ النّاسُ كَالْفَرٰاشِ الْمَبْثُوث (۳) » آن‌روز كه مردمان از هول رستاخيز چون پروانه باشند افكنده وپرا كنده .

«وَتَكُونُ الْجِبٰالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوش (٤) » و كوهها چون پشم زده درهواشده.

« فَاَمّٰا مَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِينُهُ (٦) » هر كه گران‌آيدترازوى او[بنيكى] .

«فَهُوَفى عِيْشَةٍ رٰاضِيَةٍ (۷) » او درعيشى است كه پسندد آن را.

« وَاَمّٰا مَنْ خَفَّتْ مَوٰازِينُهُ(۸) » واَمّا آنكس كه ترازوى او سبك آيد .

« فَاُمُّهُ هٰاوِيَةٌ (۹) » نگونسار ماند [او وبخت كلون[1]] وبازگشت‌اوبادوزخ.

« وَمٰآاَدْرٰيكَ مٰاهِيَهْ (۱۰) » وتوچه دانى كه دوزخ چيست ؟

« نٰارٌ حٰامِيَةٌ (۱۱) » آتشى بغايت تف رسيده !

النوبة الثانية

اين سورة « القارعة » مكّى است ، به مكه فروآمد . صدوپنجاه حرفست . سى وشش كلمه . يازده‌آيت‌بعدد كوفيان . وده‌آيتست بعدد مدنيان . وهشت‌آيتست بعدد بصريان . اختلافست ميان ايشان بسه‌آيه . كوفيان « القارعة » آيت شمارند،

۱) چنين است در «ج» ، الف : نگونسار ماند او .

وبصریان نشمارند. و کوفیان ومدنیان «**ثقلت موازینه**»،«**خفّت موازینه**» هردو آیت شمارند وبصریان نشمارند. ودرین سوره ناسخ ومنسوخ نیست. ودرخبر **ابی کعب** است از **مصطفی** (ص) که هر که سورة «**القارعة**» برخواند خدای عزّوجلّ روزقیامت ترازوی وی گران گرداند بنیکی. قوله:

«**القارعة**» اسم من اسماءِ القیامة انثت لانّها اسم السّاعة کما انثت الحاقّة و الطّامّة والصّاخة؛ وسمّیت «**بالقارعة**» لانّها تقرع قلوب النّاس بهولها. وقیل: «**القارعة**» البلیّة الّتی تقرع القلوب لشدّة المخافة، والقرع الضّرب منه المقرعة؛ وقیل: یجوز ان تکون صفة للزّجرة اوالصّیحة او النّفخة الّتی ذکرها الله تعالی لابتداءِ البعث. قوله:

«**ماالقارعة**» تعظیم وتهویل وتعجیب منها، ای - هی عظیمة الشّأن قطیعة الحال.

«**و مآادریٰك ماالقارعة**» ای - لاتعرفها لانّك لم تعهد مثلها ولاتعرف حقیقتها الّا بمشاهدتها «**القارعة**» رفع بالابتداءِ «**ماالقارعة**» صفته و «**مآادریٰك ماالقارعة**» اعتراض.

«**یوم یکون**» خبره والتّقدیر «**القارعة**» الهائلة واقعة.

«**یوم یکون النّاس کالفراش المبثوث**» یعنی: کالطّائر الّذی یتساقط فی النّار والسّراج. وقیل: کصغار الجراد کقوله: «یخرجون من الاجداث کانّهم جراد منتشر». ومعنی «**المبثوث**» المتفرّق فی الجهات لانّ الخلق یموج بعضهم فی بعض فکلّ فریق منهم لمایراه من اهوال القیامة آخذ فی وجه غیر وجه صاحبه. وقیل: النّاس خاصّ فی الکفّار وهم یتهافتون فی النّار یوم القیامة کتهافت الفراش.

«**وتکون الجبال کالعهن المنفوش**» «**العهن**» الصّوف المصبوغ و «**المنفوش**» المندوف، واختصاص «**العهن**» لمعنیین، احدهما ان یکون لالوان الجبال کقوله: «و من الجبال جدد بیض وحمر مختلف الوانها وغرابیب سود». والآخر لما یرید الله تعالی فی افنائها یعیدها بعد الصّلابة رخوة. کقوله: «وبسّت الجبال بسّاً» و کقوله: «و کانت الجبال کثیباً مهیلاً».

«**فامّا من ثقلت موازینه**» جمع میزان. قال **الحسن** هو میزان له کفّتان

جعل الله رجحان احدی کفّتیه علامة سعادة صاحبه . وقیل : ینصب لکلّ انسان میزان . و قیل : الموازین جمع الموزن والمعنی من رجحت حسناته علی سیّآته .

« **فهو فی عیشة راضیة** » .ای-ذات رضاً کلابن وتامرٍ . وقیل: راضٍ صاحبها کیومٍ صائمٍ ولیل قائمٍ .

« **واما من خفّت موازینه** » ای - رجحت سیّآته علی حسناته .

« **فامّه هاویة** » ای - فمسکنه ومأویه النّار سمّیت امّه لانّه یأوی الیها کما یأوی الولد الی امّه . والهاویة اسم من اسماء جهنّم . هی امّ الانسان الکافر لازمة له واولی به . وقیل : « **فامّه هاویة** » ای - امّ رأسه هاویة منحدرة منکوسة فی النّار من اعلی الی اسفل . وقیل : « **فامّه هاویة** » مثل قول العرب : هوت امّه و هی کلمة تستعمل عند عظم المکروه وشدّة المصیبة کمایقال ثکلته امّه .

« **ومآ ادریٰک ماهیه** » تعظیم و توبیخ والاصل ماهی والهاء للاستراحة والوقف ای - « **ومآ ادریٰک ما الهاویة** » ثمّ فسّر فقال :

« **نارٌ حامیة** » ای - بلغت النّهایة فی الحرارة . یرویٰ عن **انس بن مالک** قال: انّ ملکاً من ملائکة الله عزّوجلّ یوکل یوم القیامة بمیزان ابن آدم فیجاء به حتّیٰ یوقف بین کفّتی المیزان فیوزن عمله فان « **ثقلت** » میزانه نادی الملک بصوت یسمع جمیع الخلق باسم الرّجل الاسعد فلان سعادة لاشقاوة بعدها وان « **خفّت موازینه** » نادی الملک : الاشقیٰ فلان شقاوة لاسعادة بعدها .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « **بسم الله الرّحمن الرّحیم** » بسم الله کلمة من آمن بها امن زوال النّعمیٰ، ومن ذکرها ظفر بنعیم الدّنیا والعقبیٰ، ومن عرفها واعتقدها سعد سعادة لایشقیٰ، ووجد ملکاً لایبلیٰ، وبقی فی العزّ والعلیٰ .

نام نامداری که نامش یادگار جانست، و دل را شادی جاودانست، و رَوح رُوح دوستان و آسایش غمگنان است . عنوان نامه ای که از دوست نشانست و

مهر قدیم مضمون آنست . نامه‌ای که بیقرار رادرمانست وازقطیعت امانست ، نامه‌ای که هم گوی وهم چوگانست ، مرکب اوشوق ومهراومیدانست ، گل او سوزومعرفت او بوستانست . نامه ای که درخت توحید را آبشخوراست ، و دوستی حقّ مرآن را میوه وبراست . یقول الله تعالی : «لایزال العبدیذکرنی واذکره حتّی یحبّنی واحبّه». وگفتهٔ عزیزاست که : اذا ذکرت من انا احتقرت و اذا تذکّرت لمن انا افتخرت . چون باخود نگرم و کردار خود بینم ، گویم : ازمن زارتر کیست ؟ چون باتو نگرم وخود را دربندگی توبینم ، گویم از من بزرگوارتر کیست ؟

گاهی که بطینت خود افتد نظرم
گویم که : من از هرچه بعالم بترم
چون از صفت خویشتن اندر گذرم
از عرش همی بخویشتن درنگرم

پیر طریقت گفت : گاهی که بخود نگرم ، همه سوز ونیاز شوم ؛ گاهی که بدو نگرم ، همه ناز وراز شوم ؛ چون بخود نگرم گویم :

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم
پر باد دودستم و پـر از خاك سرم

چون بدو نگرم گویم :

چه کند عرش که او غاشیهٔ من نکشد ؟
چون بدل غاشیهٔ حکم و قضای تو کشم ؟!
بوی جان آیدم ازلب که حدیث تو کنم
شاخ عزّ رویدم از دل که بلای تو کشم !

«القارعة ما القارعة» «وما ادریٰك ما القارعة» صفت روز رستاخیزست ، روز محشر ، روز عرض اکبر ، روز جمع لشکر ، روز احیاءِ صور ، روز نشر بشر ، روز جزاءِ خیروشر ، همهٔ خلق برانگیخته و ازهیبت و سیاست خداوند ذوالجلال بزانو درآمده ، ترازوی راستی آویخته ، کرسی قضا نهاده ، بساط هیبت باز گسترده[1] ، دوزخ

۱ـ الف : گسترانیده .

همی غرّد وزبانیه عاصی‌را میگیرد ؛ جرس‌هوس از گردن آفریدگان‌فرو گشاده ، و جزای کردار هر کس‌در کنار اونهاده . بسا امیرا که‌آن‌روزاسیرشود ، بسا اسیرا که امیر شود ، بسا عزیرا که ذلیل شود ، بسا ذلیلا که عزیز شود ، بسا پدر که ازفرزند جدا شود ، وفرزند ازپدرجدا شود ، بسا مادر که ازفرزند بگریزد ، وفرزند ازمادرا هر کسی بخودرمانده‌وازدوستان‌وخویشان‌جدا گشته: «**کالفراش المبثوث** »همچون پروانه پرا کنده وافکنده[1] وتنهامانده . مسکین آدمی که‌سر بمعصیت‌درنهاده ، وازهول رستاخیزغافل مانده ؛ نمی‌داند که هرچه امروز درمی‌بندد[2] ، فرداش می‌باید گشاد ؛ هرچه‌امروزاملا کند، فرداش برمی‌بایدخواند . ای‌مسکین باری آن‌املا کن که فردا برتوانی خواند وآن بار دربند که فردا برتوانی داشت ، وآن کار کن که فرداطاقت جزای آن داری .آن روز مؤمنان‌را جامه ازمعاملت خواهد بود ، مرکب از طاعت وتاج ازخدمت وردا ازحرمت وجمال روی ازرنگ دل . هر کرا امروز دل بتوحید ومعرفت روشن‌است ، فردا روی وی سپیدوروشن بود، چون ماه دوهفته ؛ اگرچه امروز حبشی رنگ‌است . وهر کرا امروز دل درشك و شبهت فردا روی وی سیاه و تاریك بود ، اگرچه امروز رومی رنگ است .

«**وتکون الجبال کالعهن المنفوش** » ازصعوبت وهیبت‌رستاخیز یکی آنست که این کوههای افراشته واین راسیات راسخات از بیخ برآرند و زیر وزبر کنند ، و چون پشم زده در هوا پرّان کنند ، زلزله در زمین افتد ، خاك فراجنبش[3] آید ، کوه بلرزش‌آید ، نه‌نشیب ماند نه‌فراز؛ همه راست گشته، بالا ونشیب‌یکی‌شده .

«قاعاً صفصفاً لاتری فیها عوجاً ولاامتا» «**فامّامن ثقلت موازینه‌فهوفی‌عیشة راضیة** » آنکس که کردار وی بپسند الله بود ، والله از وی خشنود بود ، اگر یك نفس ازوی برآید از سرسوز ونیاز بآن یك‌نفس ترازوی‌حسنات وی گران گرداند. وآنکس که الله از وی ناخشنود بود ، و عنایت ازلی اورا دستگیر نبود ، اگر پری روزی زمین طاعت دارد[4] در ترازوی وی پرپشه‌ای نسنجد . بساخفته درخواب‌خوش

---

۱ ـ الف : پرکنده واوکنده ۲ ـ الف : می دربندد ۳ ـ ج : فرا بجنبش
۴ ـ الف : طاعت آرد .

که ازمرقد او تافرقد فریشتگان پروا پرداده ومیگویند : خداوندا بحرمت‌وحشمت وبرکت نفس این آزادمرد برما رحمت کن ، و بسا بیدار چشم که ملائکهٔ مقرّبین از نفس وی بفریاد[1] آمده و می‌گویند : خداوندا ما را از زحمت و ظلمت نفس این بی‌حرمت بی‌رحمت فریاد رس . ای جوانمرد اگر با دلی پاك از خبائث و بدعت بخسبی به‌از آن که همهٔ شب بیدار باشی ودل‌پرازهوا وشهوت بود ! هر که اسیر دیو است همه روزگار او شب است . و هر که در حمایت دین است ، همه شبهای او روز است .



۱ ـ الف : بفریادرس .

۱۰۲ - سورة التكاثر - مكية

النوبة الاولی

قوله تعالی : «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« اَلْهيكُمُ التَّكاثُرُ (۱) » . مشغول داشت شما را نبرد[1] کـردن با یکدیگر بانبوهی .

« حَتّی زُرْتُمُ الْمَقابِرَ (۲)» تا آنکه که بمردید، تا آنکه که مردگان در گور بشمردید .

«کَلّا» کلّا کلّا ، نشاید نشاید نشاید ، از جستن راه رستگی مشغول بودن، نشاید نه نه نه .

«سَوْفَ تَعْلَمُونَ(۳)» آری آگاه شوید[2] .

«ثُمَّ کَلّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ(٤)» پس باز نشاید آری آگاه شوید[3] .

« کَلّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقینِ(٥)». اگر شما میدانید دانستنی بی گمان[مشغول ندارد شمارا نبرد[4] کردن بایکدیگر بانبوهی] .

« لَتَرَوُنَّ الْجَحیمَ(٦)» براستی که شما آتش دوزخ خواهید دید .

« ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَیْنَ الْیَقینِ (۷) » باز آن را میخواهید دید دیدنی بچشم بر بی گمانی .

«ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعیمِ(۸)» پس آنکه براستی کـه شما را بخواهند پرسید از ناز این جهان .

النوبة الثانیة

این سوره هشت آیتست ، بیست و هشت کلمه . صدو بیست حرف . جمله به **مکه** فروآمده ، و بعضی مفسّران گفتند : مدنی است به **مدینه** فروآمده . ودرین سوره

---

۱ ـ الف : نورد ۲ ـ الف : باشید ۳ ـ الف : پس نشاید از جستن راه رستگی آگاه باشید ٤ ـ الف : نورد .

ناسخ و منسوخ نیست . و در خبراست از **مصطفی** (ص) هر که این سوره برخواند نعمتی که‌الله تعالی‌اورا داد دردنیا فردادرقیامت ازوشمارنخواهد' وبا وی‌شمارنکند، و اورا ثواب آنکس دهد که هزارآیت از کتاب خدا خوانده‌باشد . وبروایتی دیگر هر که این‌سوره برخواندآن ساعت که درجامهٔ خواب‌می‌شود' چنانست که صدآیت از **قرآن** خواند . و بوقت وفات مؤنت منکرونکیر اورا کفایت کند .

سبب نزول این‌سوره‌آن بودکه دو قبیله ازقبائل **قریش** یکی **بنوعبدمناف‌بن قصی** ودیگر **بنو سهم بن عمرو** بریکدیگر تفاخر کردند ، واز خود بیشی و پیشی نمودند ، وعادت عرب این بود ، پیش‌ازمبعث **مصطفی** (ص) ، شرف وسیادت مهتری وبهتری قومی را بودی که در ایشان کثرت بودی ، و درنسب عدد فراوان بودی . تا میگفتند: **فلان‌اکثرمن‌فلان**. وفلان اکثرعدداً واعظم نفراًمن‌فلان. این‌دوقبیله برین عادت از خود بکثرت شرف نمودند . فتعادّوا ایّهم اکثر فکثرتهم . **بنوعبدمناف** هریکی‌قوم خود را برشمردند ، سادات واشراف وغیرایشان ، ودرشمار **بنوعبدمناف** بیشترآمدند. **بنو سهم** گفتند: انّما اهلکنا البغی‌فی‌الجاهلیّة فعدّواموتانا وموتاکم . قبیلهٔ ما درجاهلیّت ودرایّام کفروشرك بغی کردند،بگزاف کاری وفساد ازاندازهٔ خود درگذشتند، تاعدد زندگان‌ایشان با کم آمد . اکنون تا مردگان‌خود برشمریم ، و کثرت عددخود بنمائیم . بگورستان رفتند و گورهابرشمردند که این‌قبرفلان واین قبرفلان ! قبورآن‌سادات واشراف قبیلهٔ خودبرشمردند. وسه خاندان **بنی‌سهم** زیاده آمدبر **بنی‌عبدمناف**. برین نسق‌تطاول بریکدیگرهمی‌نمودند ، وتفاخرهمی کردند ؛ تاربّ العالمین ایشان‌را درین سوره ازآن باز زد و گفت :

«**الهیٰکم‌التّکاثر**» ای ـ شغلکم التّکاثر والتّفاخر بکثرة المال والعدد عن طاعة ربّکم .

«**حتّی زرتم المقابر**» یعنی: حتّی‌عددتم‌الاموات . این مباهات ومفاخرت بانبوهی و بیشی شما را ازطاعت وعبادت الله بازداشت . و مشغول کرد تا آنکه که مردگان را در گور بشمردید .

«**کلّا**» نشایدواین عادت نباید داشت . وازطاعت الله‌باین تفاخر مشغول بودن

نشاید. وقیل:

«حتّی زرتم المقابر» «حتّی» ادرککم الموت فدُفنتم فی «المقابر» علی تلك الحال. وقیل: هو عامّ فیمن یبلغ بهم حبّ الدّنیا والحرص علی الاکثار فیها «حتّی» یغفلوا عن طاعة الله فیموتوا علی ذلك. قومی مفسّران گفتند: سیاق این آیت برعموم است، ایشان را میخواهد که حبّ دنیا وحرص جمع مال برایشان مستولی گردد، و روزگار خویش همه بدان مشغول دارند تا ازطاعت وعبادت حقّ بازمانند. وهمچنان درغفلت می‌زیند تادر آن غفلت ازدنیابیرون شوند. وقیل: یقال لهم فی الآخرة اذاخفّت موازینهم شغلتم بالاکثار من الدّنیا عن طاعة الله «حتّی» متّم. وفی الخبر الصّحیح عن مطرّف بن عبدالله بن الشّخّیر عن ابیه قال: انتهیت الی رسول الله (ص) وهو یقرأ هذه الآیة. «الهٰیکم التّکاثر» قال: یقول ابن آدم: مالی مالی وهل لك یابن آدم من مالك الّا ما اکلت فافنیت؟ اولبست فابلیت؟ اوتصدّقت فامضیت؟! وعن انس بن مالك یقول: قال رسول الله (ص): «یتّبع المیّت ثلاثة فیرجع اثنان و یبقی معه احد یتبعه اهله وماله و عمله فیرجع اهله و ماله و یبقی عمله» وقیل: معنی الآیة مازلتم منهومین حتّی کنتم مکبّین علی عمارة مایفنی لاتشبعون ممّاتجمعون الّا اذا آوتکم القبور. ومثله ماروی عن ابی بن کعب قال: کنّا نری انّ هذا من القرآن لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لاتبغی الیهما وادیاً ثالثاً ولایملاء جوف ابن آدم الّا التّراب. ویتوب الله علی من تاب، ثمّ قال:

«کلّا» ردعٌ و زجرٌ عن «التّکاثر» افتخاراً. «سوف تعلمون» بعد هذا انّ الاشتغال بطلب الاکثار خطاءٌ عظیم.

«ثمّ کلّا سوف تعلمون» التّکرار تأکید للوعید وتغلیظ للمنهیّ عنه. وقیل: انّهما فی وقتین احدهما فی القبر والآخر فی القیامة. و روی عن علی (ع) انّه قال: «مازلنانشكّ فی عذاب القبر حتّی نزلت «الهٰیکم التّکاثر» الی قوله: «کلّاسوف تعلمون» لانّه وعید بعذاب القبر». وفی الخبر الصّحیح عن عائشة انّ یهودیّة دخلت علیها فقالت: اعاذك الله من عذاب القبر! فسألت عائشة رسول الله (ص) عن عذاب القبر. ـ فقال: «نعم عذاب القبر حقّ». ـ قالت عائشة: فما رأیتُ رسول الله (ص) بعد صلّی صلوةً الّا تعوّذ من عذاب القبر. وعن ابی سعید: قال: قال رسول الله (ص): ـ یسلّط علی الکافر

فی‌قبره تسعة و تسعون تنّيناً تنهسه و تلدغه حتّى تقوم السّاعـة ، لوان تنّيناً منها نفخ في‌الارض‌ما انبتت خضراً . ثمّ قال: « **لو تعلمون علم‌اليقين** » هذا كلام‌محذوف‌الجواب، والتّقدير لوعلمتم مالكم وماعليكم علماً يقيناً ما « **الهٰيكم التّكاثر** » وماشغلكم ذالك عن غيره واضاف العلم الى « **اليقين** » وهو نعته لاختلاف اللّفظين كقوله : « انّ هـذا لهوحقّ اليقين » . قال **قتادة** : كنّا نحدّث انّ « **علم‌اليقين** » ان يعلم انّ الله باعثه بعدالموت .

« **لترونّ الجحيم** » قرأ **ابن عامر و الكسائی** : « **لترونّ** » بضمّ‌التّاء من اريته الشّیء .وقرأالآ خرون‌بفتح‌التّاء ،ای ـ ترونها بابصاركم‌عن‌بعيد . « **ثمّ لترونّها** »مشاهدة «**عين اليقين** » اللّام لام القسم اقسم الله عزّوجلّ انّهم يرون « **الجحيم** » . كقوله : « وان منكم الّا واردها » .

« **ثمّ لترونّهاعين اليقين** » عياناًلستم عنها بغائبين يراها المؤمن حين يعبرها ويراها الكافر مستقرّاً يغمرها والتّكرار تأكيد . وقيل : من جعل الخطاب للكفّار كان معناه انّكم « **ترون الجحيم** » فی‌الموقف ثمّ ترونها اذا دخلتم جهنّم . و من جعل‌الخطاب‌للمؤمنين فالاوّل بمعنى‌العلم ، ای ـ تعلمون الجحيم حقّاً اذا رأيتم عند المحشر صدق الوعيد . ثمّ ترونها على‌الصّراط حالة العبور .

«**ثمّ‌لتسئلنّ‌يومئذ عن‌النّعيم** » هذا يشتمل كلّ مايتنعّم به فی‌الدّنيااوّله‌الصّحة والفراغ‌والامن. يقال‌لهم : فيم‌افنيتموهاقال النبیّ(ص): « نعمتان مغبون فيهما كثيرٌ من‌النّاس:الصّحة والفراغ» . فی‌هذا الحديث‌دلالة علی‌عظم‌محلّ هاتين‌النّعمتين‌وجلالة خطرهما، وذلك‌لانّ بهمايستدرك مصالح‌الدّنيا ويكتسب درجات الآخرة فانّ الصّحة تنبیء عن‌اجتماع‌القوی‌الذّاتيّة والفراغ يدلّ على‌انتظام‌الاسباب‌الخارجة‌المنفصلة ولا قدرة‌على‌تمهيدمصلحة من مصالح‌الدّنياوالآخرةالّابهذين‌الامرين‌صحّة فی‌جسم وفراغ فی‌قلب‌ثمّ سائر النّعم يدخل فی حيّزهماوينخرط فی سلكهما ويعدّ من‌توابعهما . قال **معاوية بن‌قرّة** : كان يقال شدّة الحساب يوم القيامة على الصّحيح الفارغ يقال له :

کیف ادّیت شکرهما؟ ویروی عن **ابن عباس** قال: «**النّعیم**» صحّة الابدان والاسماع والابصار یسأل الله العبید فیم استعملوها وهو اعلم بذلک منهم و ذلک قوله: «انّ السّمع والبصر والفؤاد کلّ اولئک کان عنه مسؤلاً». و عن **ابی هریرة** قال: قال رسول الله (ص): «انّ اوّل ما یسأل الله العبد یوم القیامة ان یقول له: الم اصحّ جسمک. الم ارْوِک من الماء البارد؟». وقال **انس بن مالک** ضاف رسول الله (ص) الی **المقداد بن الاسود** فقدّم الیه طعاماً فأکله ثمّ سقاه ماءً بارداً فاستطابه. و قال: «ما ابردها علی الکبد»! ثمّ قال: «اذا شرب احدکم الماء فلیشرب ابردما یقدر علیه». قیل: ولم؟ ـ قال: «لانّه اطفاء للمرّة وانقع للغلّة وابعث علی الشّکر». وقال **مالک بن دینار** قال: رجل للحسن انّ لنا جاراً لا یأکل الفالوذج ویقول: لااقوم بشکره. فقال: ماجهل جارکم نعمة الله علیه بالماء البارد اکثر من نعمته بجمیع الحلاوی! و عن **ابی هریرة** عن النّبی (ص) فی قول الله جلّ ثناءه «**ثمّ لتسئلنّ یومئذ عن النّعیم**». قال: «من أکل خبز البرّ وشرب ماء البارد وکان له ظلّ فذلک النّعیم الّذی یسأل عنه». وعن **انس بن مالک** قال: لمّا نزلت: «**ثمّ لتسئلنّ یومئذ عن النّعیم**»، جاء رجل محتاج فقال: یارسول الله هل علیّ من النّعیم شیءٌ؟ ـ قال: «النّعلان و الظّلّ والماء البارد». وعن **عبدالله** عن النّبی (ص) قال: «انّ الله عزّ و جلّ لیعدّ نعمه علی العبد حتّی یعدّ علیه سألتنی فلانة ان ازوّجکها یسمّیها باسمها فزوّجتکها». وروی انّ النّبی (ص) قرأ: «**الهیکم التّکاثر**» علی المنبر یوماً فقال له رجلٌ عن ایّ نعیم نسأل و انّما نأکل فی انصاف بطوننا و نلبس الصّوف کالضّان وسیوفنا علی عواتقنا؟ ـ فقال (ص): «انّها ستکون». وروی انّه قال: «عن الماء البارد وظلال الجدر». وروی انّه قال (ص): «هل تدرون ماذاک «**النّعیم**»»: قالوا: الله ورسوله اعلم. ـ قال: «بیت یکنّک وخرقة تواری عورتک و کسرة تشدّبها صلبک ماسوی ذلک نعیم. و روی انّه قال: «**النّعیم**» المسؤول عنه یوم القیامة کسرة تقویه و ماء یرویه و ثوب یواریه». و اتی **سعید بن جبیر** بشربة عسل فقال: انّ هذا من «**النّعیم**» الّذی تسأل عنه! وعن **ابن عباس** انّه سمع **عمر بن الخطاب** یقول: خرج علینا رسول الله (ص) عند الظّهیرة فوجد **ابابکر** فی المسجد. فقال له: «یا بابکر

ما اخرجك فى هذه السّاعة » ؟ـ قال : يارسول الله اخرجنى الّذى اخرجك . قال : وجاء **عمر** فقال له رسول الله(ص): «يابن **الخطاب** مااخرجك»؟ـ قال: يارسول الله اخرجنى الّذى اخرجكما فقعد معهما **عمر** . قال : فاقبل رسول الله(ص) يحدّثهما . ثمّ قال: «هل لكما من قوّة فتنطلقا الى هذا النّخل فتصيبا طعاماً وشراباً وظلّاً»ـ. قلنا: نعم ـ قال : «مرّوا بنا الى **ابى الهيثم مالك بن التّيهان الانصارى** » قال : فتقدّم رسول الله(ص) بين ايدينا فاستأذن وسلم عليهم ثلاث مرّات و **امّ الهيثم** تسمع الكلام من وراء الباب و تريدان يزيدهم رسول الله من السّلام فلمّا اراد رسول الله (ص) ان ينصرف خرجت **امّ هيثم** تسعى خلفهم ، فقالت : يارسول الله لقد سمعت تسليمك ولكنّى اردت ان تزيدنا من سلامك ـ فقال لها رسول الله (ص) : « اين **ابو الهيثم** » ؟ ـ قالت : يا رسول الله هو قريب ذهب ليستعذب لنا من الماء ادخلوا فانّه يأتى السّاعة ان شاء الله وبسطت لهم بساطاً تحت شجرة حتّى جاء **ابو الهيثم** ففرح بهم **ابو الهيثم** و قرّت عينه و صعد **ابو الهيثم** على نخلة يصرم لهم عذقاً[1]. فقال رسول الله(ص): «حسبك يا **بالهيثم** » ـ قال : يارسول الله : تأكلون من بُسره[2] ومن رُطبه[3] ومن تُذنوبه[4]. ثمّ اتاهم فشربوا عليه ، فقال رسول الله(ص): «هذا من «النّعيم» الّذى تسألون عنه يوم القيامة ، ظلّ بارد و رطب طيّب ، وماء بارد » . وقال بعض السّلف : من أكل فسمّى و فرغ فحمد لم يسأل عن نعيم ذٰلك الطّعام . و عن **محمد بن كعب** فى قوله :«**لتسئلنّ يومئذ عن النّعيم**» قال : عمّا انعم عليكم بمحمد(ص) وقال **ابو العالية** :عن الاسلام والسّنة . وقال **الحسين بن الفضل**:تخفيف الشّرايع وتيسير **القرآن** . وعن **الاعمش** قال:مرّ **شريح** بقوم يلعبون . فقال: مالكم ؟ـ قالوا : فرغنا يا **ابا امية** . ـ قال : ما بهذا امر الفارغ .

النوبة الثالثة

قوله تعالى «**بسم الله الرّحمن الرّحيم**» « **بسم الله** » كلمةٌ سماعها غذاء ارواح العابدين ، ضياء اسرار العارفين ، بلاء مهج[5] المريدين، دواء كلّ فقير وقير مسكين .

---

۱) عذق: خوشهٔ خرما . فرهنگ نفیسی.
۲) بسر : غورهٔ خرما . فرهنگ نفیسی ۳) رطب : خرمای تر . فرهنگ نفیسی
٤) تذنوب :خرمای نیم رسی که از دنباله رسیدن آغاز کرده باشد فرهنگ نفیسی
۵) مهج : جمع مهجة : روح وروان وجان وخون دل . فرهنگ نفیسی .

نام خداوندی که مؤمنان را دل‌دارست، و دوستان را وفادار، مریدان را مهرداراست، وعاصیان را آمرزگار. درذات بی‌نظیرست و درصفات بی‌یار، فضلش بسیار و کرمش بی‌شمار، زیبا صنع وشیرین گفتار، عالم‌الاسرار و معیوبان را خریدار. خداوندی که باز راز اودلهای دوستان شکار کرد، وآنچه از کلّ کون بپوشید برآب وخاك آشکار کرد. دلهای مؤمنان بنورمعرفت باضیاء کرد. زبانهاشان بنطق شهادت گویا کرد. براعضاء و ارکان رنگ دوستی پیدا کرد. وآنچه کرد با مؤمن بسزا کرد. خود میگوید[1] جلّ جلاله: «والزمهم کلمة التّقوی وکانوا احقّ بها واهلها» قوله:

«**الهیکم التّکاثر**» خطاب تنبیه وتقریراست. میگوید[2]: ای فرزند آدم بنسبی که عن قریب منقطع میشود چه فخر آری؟ و بر کثرت عدد خویشان و مال و جاه سرمی‌افرازی؟ و بآن که ترا مهلت داده‌اند وخلیع‌العذار فراگذشته، غرّه شده‌ای؟ وتا بچهار دیوار لحد درآن مصرع غربت ومحلّ وحدت نرسی هیچ می‌بازنگردی؟ وعذری‌می‌نخواهی؟ بی‌حذری‌از آنکه‌بی‌خبری! هیچ‌راه بصلاح وفلاح خودمی‌نبری، ازآنکه مست حرص و شهوت شده‌ای!

«**کلّاسوف تعلمون**» «**ثمّ کلّاسوف تعلمون**» آری بدانی‌ودرکارخودببینی[3] آن روز که دانستن و دیدن سود ندارد، و توبه و عذرخواست هیچ بکار نیاید.

«**کلّالو تعلمون‌علم‌الیقین**» اگرت «**علم‌الیقین**» «**وعین‌الیقین**» بودی که عقبهٔ مرگ بمی‌باید[4] گذاشت. وسازسفرقیامت بمی‌باید[5] ساخت، همانا[6] که تفاخر و تکاثر در مال و عدد تراکمتر بودی؛ و رغبت بطاعت و عبادت بیشتری بودی.

«**لترونّ‌الجحیم‌ثمّ‌لترونّها عین‌الیقین**» این‌لام‌لام قسم‌است. ربّ‌العالمین‌قسم یادمی‌کندومیگوید[7]: حقّا که شمابندگان‌همه دوزخ خواهیددید به «**عین الیقین**» دیدنی بی گمان وبی‌هیچ‌شك. همانست که‌آنجا گفت[8]: «وان‌منکم‌الّاواردها» مؤمن بیند برگذرگاه، کافربیند واورا قرارگاه. **مصطفی** (ص) گفت[9]: «خیرما القی فی

---

۱ و ۲ ـ الف: میفرماید. ۳ ـ الف: درکار خویش بینی ۴ ـ الف: می بباید
۵ـ الف: می‌باید. ۶ـ الف: مانا ۷ـ الف: میفرماید ۸و۹ ـ الف: فرمود.

القلب اليقين واليقين الايمان كلّه وانّ الله تعالى بقسطه و عدله جعل الرّوح والفرح في اليقين والرّضا وجعل الهمّ والحزن في الشّك والسّخط.» گفتا[۱] : بهترین تخمی که درسینهٔ مؤمن ریختند تخم یقین است . وهمگی ایمان یقین است . و یقین ایمان‌را حصنی حصین است ، ومؤمن را حبلی متین است . وحقّ جلّ جلاله باجمال لطف و کمال کرم بفضل بی میل و عدل بی‌جور و لطف بی علّت هرچه روح و راحت بود وامن وفراغت بود ، وشادی وطرب بود ، همه دریمین یقین وروضهٔ رضا تعبیه کرد. باز بحکم بی‌غرض وعلم بی‌تهمت هرچه اندوه و نکبت بود ورنج ومحنت ، همه در شكّ وناپسند تعبیه کرد . و گفته‌اند که : یقین‌راسه رکن است : «**علم اليقين**» و «**عين اليقين**» وحقّ اليقين . «**علم اليقين**» بسینه فروآید «**عين اليقين**» بسر فروآید . حقّ اليقين بجان‌فروآید . «**علم‌اليقين**» تقریر ایمان کند . «**عين اليقين**» اخلاص را نشان دهد . حقّ اليقين باحقّ معرفت افکند . طوبی کسی را که در عالم «**علم‌اليقين**» قدم دارد . زلفی کسی‌را که از عیان «**عين اليقين**» اثری بیند . حسنی کسی را که از حقیقت حقّ‌اليقين خبری یابد .

۱ـ الف : فرمود .

۱۰۳ - سورة العصر - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالی : « **بسم الله الرّحمن الرّحيم** » بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.
«**وَالْعَصْرِ**(۱)» بگیتی و شبانروز وهنگام.
« **أَنَّ الْاِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ** (۲) » که این آدمی در کاست است ودرزیان.
« **اِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ** » مگر ایشان که بگرویدند و کار نیك کردند . « **وَتَواصَوْا بِالْحَقِّ** » و یکدیگر را وصیّت کردند براستی .
« **وَتَواصَوْا بِالصَّبْرِ**(۳) » ویکدیگر را وصیّت کردند بشکیبائی .

النوبة الثانية

این سورة « **العصر** » سه آیتست ، چهارده کلمه ، شصت وهشت حرف. جمله به **مکه** فروآمد ، آنگه که رسول‌خدا(ص) خواست که هجرت کند وبه **مدینه** شود. قومی مفسّران گفتند : این سوره مدنی‌است ، به **مدینه** فروآمد درابتدای هجرت . و درین سوره یك آیه منسوخ است : « **انّ الانسان لفی خسر** » نسخت بالاستثناء وهوقوله : «**الّاالّذین آمنوا وعملوا الصّالحات**» . وفی‌الخبر عن **ابی بن کعب** قال : قال رسول الله (ص) : من قرأ سورة « **العصر** » ختم‌الله لـه بالصّبر و کان مع اصحاب الحقّ یوم القیامة . قوله :

«**والعصر**» «**انّ‌الانسان‌لفی‌خسر**» قال **ابن‌عباس**: معناه والدّهر، الواوللقسم. اقسم الله به لانّ فیه عبرةً للنّاظرین . و قیل : المراد بالعصر آخر النّهار ، و خصّ بالقسم لانّ فیه خواتیم الاعمال . وقال **مقاتل** : اقسم بصلوة العصر وهی‌صلوةالوسطی. والعرب تسمّی‌الغداة والعشیّ: العصرین ، والنّهار واللّیل : العصرین ، والشّتاء والصّیف:

العصرين . وقيل: معناه : ورب «العصر» وكذلك فی امثاله .

«انّ الانسان لفی خسر» ای- «لفی خسر» من عمره . فقدقال بعض الصّالحين: يابن آدم انت فی هدم عمرك منذ سقطت من بطن امّك . وقيل : الخسر: ذهاب رأس المال، والانسان فی هلاك نفسه وعمره . وقيل : الانسان اذا تنفّس تنقّص. وقيل: اراد «بالانسان» الكافر بدليل انّه استثنی المؤمنين. قالوا: نزلت فی الاسود بن شريق القرشي. وقيل: فی الوليد بن المغيرة . وقيل : فی رجل من قريش اسمه جميل . والخسر علی هذا التّأويل هو الضّلال والهلاك . وروی - ابن عون عن ابراهيم قال : اراد انّ الانسان اذا عمر فی الدّنيا وهرم لفی نقص وتراجع الّا المؤمنين، فانّه يكتب لهم اجورهم ومحاسن اعمالهم الّتی كانوا يعملونها فی شبابهم وصحّتهم وهی مثل قوله : «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقويم ثمّ رددناه اسفل سافلين الّا الّذين آمنوا» الآية . قوله :«وتواصوا بالحقّ» ای - اوصی بعضهم بعضاً بالاقامة علی الحقّ قولاً وفعلاً، وقيل : بطاعة اللّه واجتناب معاصيه . وقيل : الحقّ هو اللّه والمعنی بتوحيد اللّه والقيام بما يحبّ له ، وقيل : بالحقّ يعنی : بالقرآن والدّين . «وتواصوا بالصّبر» علی الدّين . وقيل : علی اداء الفرائض واقامة امراللّه ، وقيل : «بالصّبر» علی تحمّل المشاقّ فی اللّه واعاد لفظ «تواصوا» تعظيماً لشأن «الصّبر». وقيل : انما كرّر قوله : ««وتواصوا» لانّه لما كان تمام الايمان بالتزام حقّ اللّه اوّلاً، ثمّ بالثّبات والدّوام عليه ثانياً . فصل بين الحالة الاولی فافردلها وصيّةً يدخل بها فی الواجب عليها وافرد للثّانية وصيّةً اخری لما كانت الاولی. لاتنفع من دونها. وعن ابی بن كعب قال : قرأت هذه السّورة علی رسول(ص) فقال : «اقسم ربّكم بآخر النّهار . «انّ الانسان لفی خسر» ابوجهل «الّاالّذين آمنوا» ابوبكر و «عملوا الصّالحات» عمر و «تواصوا بالحقّ» عثمان و تواصوا بالصبر» علی(ع) ».

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم» «بسم اللّه» كلمةٌ من سمعها وفی

قلبه عرفان تلألأت انوار قلبه، وتفرّقت انواع کربه، وتحیّرت فی جلاله شوارق لبّه کلمةٌ من عرفها وفی قلبه ایمان احبّها من داخل الفؤاد وهجر فی طلبها الرّقاد وترك لاجلها کلّ همّ و کلّ مراد.

بر افواه ائمهٔ دین و علماءِ شرع متداولست که هرچه اندر کتب و صحف ربّانی‌است، از اوراق آدم وصحف شیث (ع) و ادریس (ع) وابراهیم (ع) وموسی (ع) مجموع آن، جمله اندر تورات و انجیل و زبور است؛ وهرچه اندرین کتب است بیان ونشان آن در قرآن عظیم و فرقان مجیداست، وهرچه در قرآن مجموع و مسموع‌است درسورة «الحمد» است. وهرچه درسورة «الحمد» است اندرین چهار کلمه است که: «بسم الله الرّحمن الرّحیم». و هرچه درین چهار کلمه است در حروف «بسم الله» است. وهرچه در صورت «با» است در صرّهٔ نقطهٔ وی است و گفته‌اند: نظم قرآن برمثال عرش آمد، ونقطهٔ «با» برمثال ذرّه؛ اکنون دیدهٔ سرّ بگشا درصور ودرسور نظر کن، نهایت عظمت در قرآن ودرعرش ببین ونشان قدرت در ذرّه ودرنقطه ببین. دراضافت بقدرت چیزی راعظیم مدان. ودراضافت بحکمت وجود چیزی را حقیر وخرد مخوان. عرش عظیم بیافرید که اندر تحت هرپایه ای از پایه های آن سیصد وشصت هزار عالم‌است پراز مقرّبان ومقدّسان. وذرّه ای‌حقیر بیافرید که قدررسم صورت وی بینندحسّاً، ولکن‌دست بوی‌نرسدجسّاً[(۱)][۱] ومسّاً. این ذرّه که درنقابست نورآفتاب آن‌را عیان کند، وآن عرش که در حجاب است نور قرآن آنرا بیان کند. تا این نور نبود کس ذرّه نبیند. و تا آن نشان نبود کس عرش نداند. ودرآفرینش عرش حکمت است که سقف عالم بود. محراب اعظم، آئینهٔ قدرت، نهایت صورت، قبلهٔ کرّوبیان، مطاف مقرّبان، خزینهٔ لطائف، منبع طرائف، مطلع انوار، مجمع آثار. ودرآفرینش ذرّه حکمت است که بیان کمال قدرت بود، نشان اظهار فطرت، آئینهٔ عبرت، گوای بی‌نیازی عزّت، بیان داعیهٔ اعتبار، نشان قهر وقدرت جبّار. تا بدانی که صنع صانع‌حکیم‌جلّ جلاله عبث نبود، وکاروی سفه نبود وبروی لهو روا نبود. وهرچه کند درآن سرّی است که درابداع

۱ــ الف: حساً.

۱) جس: بفتح نخستین وتشدید دوم، دست سودن. ترجمه وشرح قاموس.

وی هوس وهوی نبود : علی‌قدراهل‌العزم تأتی‌العزائم !

قوله : «والعصر»«انّ‌الانسان لفی‌خسر» حقّ جلّ جلاله وعظم شأنه قسم یاد میکند بایّام دهر که محلّ عبرت ناظر است واثر قدرت‌آن قادر، که آدمی همیشه درکاست است و درزیان ، خراب عمر ومفلس روزگاروحیران . هرروزی که بروی بغفلت می‌گذرد جزوی ازاجزاءِ عمر وی می‌کاهدو بروزآخر نزدیك میگردد ، در نقصان میرود ، و می پندارد که هی فزایـد . بنقد عصیان می‌آرد و طاعت با فردا می‌افکند .

گفتی : بکنم کار تو بنوا فردا

وآن کو که تراضمان کند تا فردا ؟!

رسول خدا (ص) که مهتر وبهتر خلق عالم بود وبرگزیده وبرکشیدهٔ حقّ بود، میگوید: هیچ بامداد برنخاستم که شبانگاه را چشم داشتم . وهیچ شب نخفتم که بامدادرامنتظربودم . وهیچ لقمه دردهن ننهادم که گمان بردم که پیش ازمرگ ازخوردن‌آن لقمه فارغ شوم . وآن مهتر (ص) دردعابسیار گفتی : «خداوندا تومارا زندگانی ده درحلاوت طاعت ، ومردگی ده دربا کی ازوحشت وزلّت . ومارابحضرت خویش بر، نه تشویرزدهٔ کردار ونه خجل گشتهٔ روزگار .

١٠٤ = سورة = الهمزة = مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم اللّه الرّحمن الرّحيم» بنام خداوندفراخ بخشايش مهربان.

« وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ (١) ويل هر طنّازى را سخن چينى بد گوئى .

« الَّذِى جَمَعَ مالاً وَعَدَّدَهُ (٢) » او كه مال برهم مى‌نهد و برهم مى‌شمارد .

« يَحْسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخْلَدَهُ (٣) مى‌پندارد كه مال او او را ايدر پاينده دارد .

« كَلَّا » نه [ندارد اورا پاينده] . « لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (٤) » درافكنند[1] اورا در آتش خرد كننده و شكننده .

« وَما أَدْراكَ مَا الْحُطَمَةُ (٥) و توچه دانى كه دوزخ چه جاى است و آتش آن چه چيز؟

« نارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ (٦) » آتشى است كه اللّه آن را افروخت [نه مردمان]

« الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (٧) مى‌سوزد آدمى را تا آنگه كه بدل اورسد و دل او را بسوزد .

«إِنَّها عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ (٨)» آن بر ايشان افكنده است وبرايشان پوشيده .

« فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (٩) » درعمودهاى دراز .

النوبة الثانية

اين سوره صدوسى حرفست . سى وسه كلمه . نه آيت ، جمله به مكه فرو آمد . و درين سوره ناسخ و منسوخ نيست . و در فضيلت سوره خبر **ابى بن كعب** است از پيغامبر (ص) گفت : « هر كه اين سوره برخواند ، اللّه تعالى او را بعدد هر كس كه پيغامبرى را افسوس داشته ده نيكى درديوان او بنويسد . واين سوره اندرشأن كافران

١ ـ الف : اوكنند .

مکه فرو آمد. **ولید مغیره** و **امیهٔ خلف** و **اخنس شریق** که بر رهگذر **مصطفی** (ص) ویاران می‌نشستند، چون یکی از ایشان بگذشتی از پس وی سخن ناسزا گفتندی، بلب همی گزیدند و بچشم و ابرو همی نمودند و بزبان همی گفتند. گهی رویاروی طعن همی کردند و ناسزا همی گفتند، گهی ازپس پشت عیب همی جستندو افسوس همی‌داشتند. تارب العزّة این سوره درشأن ایشان فروفرستاد وبد سرانجامی ایشان بیان کرد، گفت:

«**ویلٌ لکلّ همزة لمزة**» و قیل: هو عامٌ فی حقّ کلّ من هذه صفته. قال **ابن عباس**: الهمزة واللّمزة معناهما واحد و هوالعیّاب المشّآء بالنّمیمة، المفرّق بین‌الاحبّة، الباغی‌للبریء العیب. روی عن **اسماء بنت یزید** قالت: قال‌رسول‌الله (ص): «الااخبر کم‌بخیار کم»؟-قالوا بلی‌یارسول‌الله.-قال:«الّذین‌اذارأوا ذکرالله‌عزّوجلّ ثمّ‌قال: «اخبر کم‌بشرار کم»؟- قالوا: بلی- قال: «المشّاؤن بالنّمیمة، المفرّقون بین‌الاحبّة، الباغون‌للبرءآءِ العیب».وقال **مقاتل**: الهمزة الّذی یعیبك فی الغیب واللّمزة یعیبك فی‌الوجه. وقال **ابوالعالیة و الحسن** علی ضدّه. و قال **سعیدبن‌جبیر** و**قتادة** الهمزة الّذی یأکل لحوم النّاس یغتابهم. و اللّمزة الطّعّان علیهم. و قال **ابن‌زید**: الهمزة الّذی یهمز النّاس بیده ویضربهم واللّمزة الّذی یلمزالنّاس بلسانه و یعیبهم. ویرمز بحاجبه و یشیر برأسه، والهمزة واللّمزة ساکنتا المیم الّذی یفعل ذلك به. قال النّبی(ص):«انّی‌لاعرف قوماً یضربون صدورهم ضرباً یسمع‌اهل‌النّار.»-قیل: من‌هم‌یا رسول‌الله؟-قال: «هم‌الهمّازون‌اللّمّازون‌الّذین یلتمسون عورات المسلمین ویهتکون ستورهم ویشنعون علیهم من‌الفواحش مالیس فیهم.» ثمّ وصفه فقال:

«**الّذی جمع مالاً**» قرأ **ابوجعفر** و **ابن عامر** و **حمزة** و **الکسائی**: جمّع بالتّشدید المیم علی التّکثیر. وقرأ الآخرون‌بالتّخفیف. «**وعدّده**» ای- احصاه مرّة بعد اخری وحفظ‌عدده،والتّعدید الحفظ من‌غیر ان‌یؤدّی حقّ‌الله منه. وقیل:«**عدّده**» ای- اکثره لأنّ فی‌تکثیر عینه تکثیرعدده. وقال **الحسن**: صنّفه ابلاً وغنماً وارضاً و ذهباً و فضّةً.

«يحسب انّ ماله اخلده» فی الدّنيا يظنّ انّه لايموت مع يساره. قال الزّجاج: ای ــ يعمل عمل من يظنّ انّه يبقی ليساره و يخلد فی الدّنيا لماله. فحيفظ ماله كحفظ الانسان حيوته كانّ ما ينقص منه ينقص من عمره.

«كلّا» ای ــ ليس الامر علی ما يحسب وقيل: هو متّصل بما بعده ومعناه حقّاً.

«لينبذنّ فی الحطمة» ای ــ ليطرحنّ فی جهنّم و «الحطمة» من اسماء النّار وهی سبع دركات. فاسم الاولی جهنّم لانّها تتجهّم فی وجوه الخلق و هو موضع اهل التّوحيد ولانار فيها ولكنّه يصل حرّ النّار اليهم فاذا خرج اهل التّوحيد منها جعلت طبقاً علی سائر الدّركات. والدّركة الثّانية لظی وهی الّتی تتلظّی ای ــ تتلهّب. والثّالثة سقر وهی الّتی تسقر ای ــ تذيب ما القی فيها من قول العرب: سقرته الشّمس. ای ــ اذابته. والرّابعة «الحطمة» وهی الّتی تحطم ما فيها ای ــ تكسر وقيل: «الحطمة» الكثيرة الاكل سمّيت حطمة لانّه يأكل بعضها بعضاً. و رجل حطمة ای ــ اكول. والخامسة الجحيم. و هی النّار العظيمة تقول: اجحمت النّار فجحمت. و السّادسة السّعير وهی المسعورة ای ــ الموقدة غاية الايقاد. و السّابعة الهاوية وهی الّتی تهوی باهلها ای ــ تهلكهم. و هذه الدّركات تحت الصّخره، و الصّخرة تحت الثّری، و الثّری تحت الحوت، والحوت تحت الثّور، والثّور تحت الارض السّابعة. قوله:

«وما ادريك ما الحطمة» تعجيب و تعظيم، معناه: «ما ادريك ما الحطمة» لولا انّ الله تعالی بيّن شأنها لك. «نار الله الموقدة» تفسير لها، «الموقدة» المسعّرة

«الّتی تطّلع علی الافئدة» ای ــ تحرق الجلود والاجسام حتّی تصل الی القلوب ثمّ يعاد ما احرق منها جديداً، وقيل: هی الّتی يبلغ المها الی القلب الالم اذا وصل الی القلب مات صاحبه. فهم فی حال من يموت ولايموتون. كقوله: «لايموت فيها ولايحيی».

«انّها عليهم مؤصدة» تهمز ولا تهمز فبالهمز من آصدت الباب و بغير الهمز من اوصدت الباب. والمعنی: انّ النّار او «الحطمة» مطبقة مغلقة لايدخلها روح ولافرج.

«فی عمد» قرأ حمزة و الكسائی و ابوبكر بضمّتين، والآخرون بفتحتين وهی اختيار ابی حاتم لقوله تعالی: «رفع السّموات بغير عمد» وهما جمعان للعمود مثل اديم و اُدُم و اِدم. وقال ابوعبيدة هو جمع عماد مثل اهاب و اُهُب و اُهب. قوله: «ممدّدة»

من صفة العمد ای ـ انّها قیود طوال ذات حلق فهم فیها یعذّبون . و قیل : یمدّ ارجل الکّفار فی العمد من النّار. وقیل: «**العمد الممدّدة**» اغلال فی اعناقهم . وقیل : «**فی عمد ممددة**» علی ابواب **جهنّم** مدّت بها الابواب لا یمکنهم الخروج . وقال **الحسن** : تفسیر ذٰلك **فی الکهف** : «احاط بهم سرادقها» فلجهنّم سرادق وللسّرادق عمدٌ وظاهر الآیة انّهم یجعلون فی العمد ثمّ تمدّ تلك العمد فی النّار . واللّٰه اعلم . روی عن **انس بن مالك** قال : قال رسول اللّٰه (ص) : «المؤمن کیّس فطن حذرو قّافٌ متثبّت، لا یعجل عالم ورع و المنافق . « **همزة لمزة** » حطمة کحاطب اللّیل لا یبالی من این کسب وفیما انفق .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «**بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم**» «**بسم اللّٰه**» کلمةٌ غیورةٌ لا یصلح لذکرها الانسان مصون من اللّغو والغیبة . ولا یصلح بمعرفتها الّا قلب محروس عن الغفلة والغیبة ولا یصلح لمحبّتها الّا روح محفوظة عن العلاقة والحجبة .

نام خداوندی که عزیزست نام او . عظیم است انعام او قدیم است کلام او ، شیرین است پیغام او ، هر ذرّه‌ای از ذرّات عالم دلیلست برجلال واکرام او ، هر کجا شاهیست نقش بندگی برجبین و اعلام او . هر کجا درویشی است مولی[1] آنجا که دل پرحسرت بی کام او . خداوندی که زمین خدمت نکشد بار نعمت او، آسمان شکر برنتابد اعباءِ امانت منّت او ، دست وصف نرسد بشاخ نعت جلال صمدیّت او ، چشم ادراك نبیند سهیل فلك جمال احدیّت او ، خواطر ضمائر و سرائر اسرار درنیابد دقائق حقائق او . کسوت عبارت واشارت محیط نشود بوصف عزّت و کبریاءِ او .

پیر طریقت گفت: الٰهی تو آنی که خود گفتی[1] چنانکه خود گفتی[2] چنانی، عظیم شانی و قدیم احسانی، عزیز وسلطانی ، دیّان و مهربانی هم نهانی هم عیانی ، دیده را نهانی وجان را عیانی . من سزای تو ندانم تو دانی .

رفیع القدر فی عزّ المکان   کریم القول فی لطف البیان

قوله تعالی : «**ویلٌ لکلّ همزة لمزة**» اللّٰه تعالی و تقدّس خبر میدهد از قومی

١ و ٢ ـ الف : فرمودی

که همّت وحرفت ایشان دردنیا همه جمع‌مال‌بود. روزگار واوقات خویش درتحصیل مال از هروجه که باشد. مستغرق داشته. بهرسوی دست همی زنند واز حرام وشبهه نپرهیزند. پیوسته در چنگ‌آز و حرص گرفتار شده، قرین تکبّر و تجبّر گشته، طغیان وعدوان روی‌بایشان‌نهاده، هریکی ازایشان چون فرعونی‌غرق طوفان‌طغیان گشته. یاچون قارونی‌قرین‌فساد وهلاك شده. مال‌ونعمت نامبارك راه دین برایشان زده. و قدم برخط خطا نهاده؛ ومیل از طاعت و عبادت بگردانیده. چون خود را بربساط نشاط توانگری بینند، و ابلیس نفخهٔ کبردربینی‌ایشان دمد، طاغی‌وباغی شوند. چنانکه ربّ العزّة گفت[۱]: «انّ الانسان لیطغی[۱] ان راٰه‌استغنی[۱]»؟ درخلق‌خدا بچشم حقارت‌نگرند، بطنّازی وهمّازی بامردم زندگانی کنند، همواره عیب‌ایشان جویند، بردرویشان افسوس دارند، بربی‌گناه بهتان نهند، درظاهر حسد برند، در باطن غیبت کنند. ربّ‌العالمین گفت[۲]: «ویل» ایشان را که صفت ایشان اینست و عمل ایشان چنین است. ایشان روشنائی دیدهٔ دیواند. چشم و چراغ ابلیس‌اند. عاشق عشوهٔ خویش‌اند شیفتهٔ رعنائی خویش‌اند.

«یحسب انّ ماله اخلده» همی‌پندارند که جاوید درین دنیا خواهند بود. وآن مال همیشه با ایشان‌خواهد ماند.

«کلّا» نچنانست که‌می‌پندارندونچنانست که‌می‌بیوسند. «لینبذنّ فی الحطمة» حقّا که ایشان‌را درقیامت بدوزخ اندازند، بخواری‌وزاری‌دردرکهٔ حطمه بازدارند. دست و پای درغل کرده. در زنجیرهفتاد گزی کشیده، از رحمت حقّ نومید شده.

«وماادریٰك‌ماالحطمة» و تو چه دانی ای محمد که آن «حطمه» چه صعب در کی‌است از درکات دوزخ؟ و چه سوزنده آتشی‌است «نارالله‌الموقدة»؟ اگر بمقدار ذرّه‌ای از آن آتش در دنیا پیدا شود. همهٔ اهل دنیا بسوزند و کوهها بگدازد و بزمین‌فروشود. پس‌چون بودحال کسی که در میان‌آن آتش‌بود؟ برآن صفت که ربّ‌العزّة گفت[۳]:

«انّهاعلیهم مؤصدة» «فی‌عمد ممدّدة» امّا بزبان اهل اشارت برذوق اهل

---

۱ تا ۳ ـ الف: فرمود.

فهم «**نار اللّٰه الموقدة**» آنست كه:

«**پير طريقت**» گفت: نارٌ اضرمها صفو المحبّة فنغصت العيش. وسلبت السّلوة ولم ينهنهها معزّ دون اللّقاء. حال آن جوانمرد طريقت است، **حسين منصور**، قدّس اللّٰه روحه، گفت: هفتاد سال آتش «**نار اللّٰه الموقدة**» در باطن ما زدند تا آن را سوخته كردند، اكنون قدّاح وقت انا الحقّ شررى بيرون داد، در آن سوخته افتاد وهمه در گرفت وسوخته را شررى بس. معاشر المسلمين كجاست دلى سوختهٔ «**نار اللّٰه الموقدة**» تا در وقت سحر از زناد «ينزل اللّٰه» آتشى در وى افتد، گويند: اين سوختهٔ آتشِ محبّت است؟ وزبان حال محبّ ميگويد:

بر آتش عشق جان همى عود كنم
جان بندهٔ تو، نه من همى جود كنم
چون پاك بسوخت عشق تو جان رهى
صد جان دگر بحيله موجود كنم.

١٠٥ ـ سورة الفيل ـ مكية

النوبة الاولی

قوله تعالی : « **بسم الله الرّحمن الرّحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **اَلَمْ تَرَ** » دانسته نداری . « **کَیْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحابِ الْفیلِ**(١) » که چون کرد خداوند تو با آن پیل داران ؟

« **اَلَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فی تَضْلیلٍ**(٢) » نه دستان و ساز ایشان در تباهی کرد و باطل .

« **وَ اَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْراً اَبابیلَ**(٣) » وفرو گشاد برایشان[١] مرغان جوق جوق[٢] پراکنده[٣].

« **تَرْمیهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجّیلٍ**(٤) » می انداخت برایشان[٤] سنگهای ازسنگ و گل.

« **فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَاْکُولٍ**(٥) » تا ایشان راچون برگ کاه کرد ریزنده[٥] و خورده .

النوبة الثانیة

این سوره نود و شش حرفست ، بیست و سه کلمه ، پنج آیه ، جمله به **مکّه** فرو آمده . آن‌را مکّی گویند ، باجماع مفسّران . ودرین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ ، و در خبرست از **مصطفی** (ص) هر که این سوره برخواند ، **الله** تعالی اورا از بلاء خسف ومسخ عافیت دهد . وسیاق این‌سوره **قصّهٔ** اصحاب‌الفیل‌است . ودر تاریخ این **قصّه** علمای تفسیر مختلف‌اند . قومی گفتند : پیش ازمولد **مصطفی (ص)** بود بچهل سال . و هذا قول **مقاتل** . قومی گفتند : به بیست و سه سال . و هذا قول

---

١ ـ الف : ورایشان . ٢ ـ الف : جوك جوك . ٣ ـ الف : پر کنده .
٤ ـ الف : ورایشان . ٥ ـ الف : ریزیده .

الکلبی . و بیشترین علما بر آنند که عام الفیل آن سال بود که رسول خدا (ص) از مادر در وجود آمد . و کان ذالك معجزةً له . و بیان این قصّه علی سبیل الاختصار آنست که : **نجاشی** ملك **حبشه** بود، نام وی، **اضخمه** ودیار **حبشه** و **یمن** درمملکت وی بود . دوقائد داشت که سالاران‌لشکر وی بودند ، یکی **ارباط** ودیگر **ابرهة بن الصّباح** الملقّب **باشرم** و کنیته **ابو یکسوم** . ایشان راهردو بامیری **یمن** فرستاد . خلاف افتاد میان ایشان وبا یکدیگر حرب کردند . و **ارباط** بدست **ابرهه** کشته شد و مال و ملك وی همه برداشت . و هرچه زیردست **ارباط** بود ، از نواحی **یمن**، زیر دست خویش کرد . و فرمان و ملك خود بر همهٔ **یمن** روان کرد . و این همه بی‌دستوری‌وبی‌فرمان **نجاشی** کرد . چون‌خبربه **نجاشی** رسید، خشم گرفت‌بر **ابرهه** و سو گندخورد که ننشینم تا پای‌خویش برخاك **یمن** نهم وخون **ابرهه** بریزم . **ابرهه** چون‌این‌خبربشنید ، رسولی بیرون کرد باهدیّه‌ها وتحفه‌های بسیاروخودراحجامت کرد و خون خویش در شیشه‌ای گرفت با انبانی خاك **یمن** بملك **نجاشی** فرستاد . گفت : ما دوبنده بودیم از آن ملك ومارا بایکدیگرخصومت افتاد ، یکی کشته شد بی‌اختیاربرسبیل‌دفع . اکنون من که **ابرهه** ام بندهٔ ملك‌ام، فرمان‌برداروخدمتکار؛ اگر ملك عفو کند ، از این پس شربتی آب نخورم بی دستوری ملك . واگر ملك سو گند خورده که خون من بریزد ، وپای برخاك **یمن** نهد . اینك حجامت کردم وخون خود دریکی‌شیشه نزدیك ملك فرستادم تا بریزد . وانبانی‌خاك **یمن** فرستادم تا پای بر آن نهد وسو گند ملك راست شود . چون رسول با آن هدیّه‌ها پیش ملك **نجاشی** رسید ، وآن پیغام بداد ، ملك ازو خشنود شد وولایت **یمن** جملـه بدو ارزانی داشت وبوی تسلیم کرد . چون آن رسول نزدیك **ابرهه** بازآمد ،**ابرهه** شاد شد ؛ و بشکر آنکه ملك از وی‌خشنود گشت، وزراء و عقـلاءِ اهل مملکت خویش جمع کردوایشان را گفت : مرا راهی‌سازید بعملی که ملك‌راخوش آید واورا در آن عزّی وجمالی بود، تاآنرا شکر نعمت عفو او سازم . ایشان همه متّفق شدند که عرب را خانه‌ای‌است معظّم مقدّس. وشرف جملهٔ عرب بدان‌خانه‌است ومردمان‌شرق‌وغرب

روی بدان‌خانه دارند و آن خانه‌ازسنگست. تو در **صنعاءِیمن** کنیسه‌ای‌بساز بر نام ملك وبر دین ترسائی که دین **نجاشی** است واساس آن‌اززروسیم والوان جواهر کن. و کس فرست باطراف زمین‌ودیارعرب وایشان‌رابخوان‌وبزروسیم وتحفه‌هاوهدیّه‌ها ایشان‌را رغبتی‌کن، تاعالمیان‌روی بدین کنیسه نهندواینجاطواف کنند، وملك‌راعزّی‌وجمالی باشد. **ابرهه** همچنان کردکه‌ایشان گفتند وآن کنیسه بدان صفت بساخت. وآن‌را **قلیس** نام نهاد. وازبهرطمع مال‌وزروسیم خلقی‌روی‌بآن کنیسه‌نهادند. وهر که‌آنجا رفتی باتحفه وهدیّه باز گشتی. وخبر دراطراف افتاد. که‌آن حجّ وزیارت و طواف که در**مکّه** وخانهٔ عرب بود با **یمن** افتاد. ودرآن‌وقت رئیس **مکّه** **عبدالمطّلب** بود. مردی از عرب از ساکنان **مکّه** نام وی **زهیر بن بدر** از **عبدالمطّلب** درخواست وسوگند خوردکه من‌بروم ودرآن خانهٔ ایشان حدث کنم و برخاست وآنجاشد. و چندروزآنجاعبادت کرد. شبی گفت: من‌میخواهم‌کداین‌یك‌امشب‌اینجاعبادت کنم که مراسخت‌نیکو وخوش‌آمده‌است این‌بقعت، واوراآن شب تنها درآن بقعه‌بگذاشتند. ودرآن‌خانه مشك وعنبر فراوان بود، وپیوسته بوی خوش ازآن همی‌دمید. **زهیر** آنجا حدث کرد وهمهٔ دیوارو محراب بنجاست بیالود آنگه آهنگ بیرون کردو بگریخت. دیگر روز**ابرهه** از این‌حال آگاه شد. ودانست که این مرد از**مکّه** بود و ازمجاوران **کعبه**! سوگندخورد که من بالشکر وحشم بروم‌وآن‌خانهٔ‌ایشان‌خراب کنم و بازمین هموار کنم. ورسولی فرستاد بزمین **حبشه** وملك راخبر کرد ازآنچه **زهیر** کرد اندرآن کنیسه وازرفتن خویش‌سوی **مکّه** وخراب کردن **کعبه**. گروهی گفتند: ملك **حبشه** بتن‌خویش بیامدو گروهی گفتند خودنیامد، لیکن پیلان بسیار فرستادولشکر وحشم‌فراوان؛ و گفته‌اند: یك‌پیل‌عظیم بود اورا، نام‌آن پیل **محمود**، آن‌را فرستاد تا**کعبه** بوی خراب کند. پس **ابرهه** بالشکر وسپاه فراوان از **یمن** بیامد. ودرلشکر وی مردی داهی بود، نام وی **ابو رغال** اورا صاحب جیش‌خویش کرد و در مقدّمهٔ لشکر باآن پیلان بفرستاد. و**ابو رغال** براه در هلاك گشت. و گوروی معروفست، براه **یمن**، حاجّ **یمن** چون‌آنجارسند بآن گور وی سنگ باران

کنند. حتّی صار کالجبل العظیم وفی ذلك یقول **الفرزدق**:

اذا مات **الفرزدق** فارجموه

کما یرمون قبر **ابی رغال**

ابرهه چون باطراف **حرم** رسید، بیرون **حرم** نزول کرد. و هرچه در حوالی **مکّه** شتر و گوسفند بود غارت کرد. و درجمله دویست شتر از آن **عبد المطّلب** که بوقف حاجّ کرده بود بغارت بردند. و **ابرهه** چون آنجا نزول کرد هیبت خانهٔ **کعبه** در دل وی اثر کرد. واز آن قصد که داشت پشیمان گشت. و در دل‌خود میخواست که کسی درحقّ خانه شفاعت کند تا باز گردد وبفرمود که: رئیس **مکّه** را بیارید، ورئیس **مکّه** آنکه **عبد المطّلب** بود. عبدالمطّلب باجمع **بنی هاشم** بنزدیك **ابرهه** آمد، وآن مرد که فرستاده بود پیش از رسیدن **عبدالمطّلب** در پیش **ابرهه** شد. گفت: قد جاءك سیّد **قریش** حقّاً. مردی می‌آید بحضرت تو که بدرستی و راستی سیّد **قریش** است. مردی کریم طبع نکوروی، با سیادت و با سخاوت وبا هیبت. وآنکه نوری از وی همی‌تابد که منظر وی مرا بترسانید. یعنی نور **مصطفی** (ص) که ازپیشانی وی همی‌تافت. **ابرهه** خویشتن‌را بزیّ نیکو بیاراست وبر تخت نشست و **عبدالمطّلب** را بار داد. چون درآمد نخواست که اورا باخود برتخت‌نشاند، ازتخت بزیر آمد وبا **عبدالمطّلب** بپایان تخت بنشست. و اورا اجلال کرد ونیکو بنواخت وسخنان وی اورا خوش‌آمد وباخود گفت اگر درحقّ خانهٔ **کعبه** شفاعت کند اورا نومید نکنم. پس ترجمان را گفت تا حاجتی که دارد بخواهد. **عبد المطّلب** گفت: حاجت من آنست که دویست شتر از آن من بیاوردند، بفرمای تا باز دهند! **ابرهه** را از آن اندوه آمد. ترجمان را گفت: بپرس‌ازوی تاچرا ازبهر خانهٔ **کعبه** حاجت نخواست؟ خانه‌ای که شرف وعزّ شما بآنست وسبب عصمت وحرمت شما آنست ومن آمده‌ام تا آن‌را خراب کنم‌نمی‌خواهی، واین‌شتران‌را چه خطرباشد که‌میخواهی؟! **عبدالمطّلب** گفت: انا ربّ الابل وللبیت رب یحفظه. من‌شتر را خداوندم واین‌خانه را خداوندی است که خود گوشدارد و نگه دارد. **ابرهه** از این سخن درخشم شد، گفت: ردّوا

علیه بعراته لتنظرمن یحفظنا عن‌البیت و من یحفظ البیت عنّا ! **عبد المطّلب** باز گشت ومکّیان را فرمود تاهرچه داشتند از مال ومتاع بر گرفتند و با کوه شدند و **مکّه** خالی کردند. پس **ابرهه** بفرمود تا آن پیل سپید که نام‌آن **محمود** بود فرا پیش صف آوردند و دگر پیلان و لشکر همه اندرپس او ایستادند وآن سپاه وآن پیلان همچنان همی آمدند تا بکنار **حرم** رسیدند. و **عبدالمطّلب** آن ساعت حلقهٔ در **کعبه** بگرفت وهمی‌گفت:

یا ربّ لا ارجو لهم سواکا

یا ربّ فامنع منهم حماکا

انّ عدوّ البیت من عداکا

امنعهم ان یخربوا قراکا.

ثمّ اصبح **عبد المطّلب** وارتفع علی‌الجبل فاقبل‌نحو **الکعبة** رافعاً یده ویقول:

لاهمّ انّ المرء یمنع رحله فامنع رحالك

لایغلبنّ صلیبهم و محالهم عدواً محالك

ان کنت تارکهم و قبلتنا فامرّ ما بدالك

جرّوا جموع بلادهم والفیل کی‌یسبوا عیالك

عمدوا حماك بکیدهم جهلاً وقد حقروا جلالك

آن پیل‌سپید که‌درپیش‌صف بود، چون بحرم رسید، هیچ پای بحرم اندرننهاد، هرچند پیش زدند اورا بازپس ترهمی‌شد ! و گفته‌اند که: درمیان ایشان مردی بود نام وی **نفیل بن‌حبیب** رفت وگوش آن پیل گرفت وگفت:

ابرك **محمود** وارجع راشداً من حیث جئت فانّك فی بلد الله الحرام. چون این‌سخن بگوش پیل‌فرو گفت، باز گشت وپای در **حرم** ننهاد. آن‌ساعت‌ربّ‌العالمین مرغانی برانگیخت از جانب بحرمانند خطّاف، گردنهاشان سبزومنقار سرخ، و باهرمرغی سه سنگ بود ازعدس مه وازنخود کم؛ یکی درمنقاربود ودو درچنگ و برسر هر مردی ازآن سپاه یکی ازآن مرغ برهوا بیستاد و برآن سنگ نام آن

مرد نوشته كه اورا خواهد كشت ! پس بفرمان الله آن سنگها فروهشتند، برسر ايشان گذاره كرد ، و درشكم ايشان گذاره كرد، وبزيرايشان بيرون آمد ؛ وايشان‌را كشته وهلاك كرده بيفكند . وآن‌پيلان نيزهمه‌هلاك گشتند ، مگرآن پيل سپيد **محمود** نام كه در **حرم** نشد و بازگشت . آن پيل زنده بماند و ديگر همه لشكريان هلاك گشتند ، مگر **ابرهه** كـه مرغ برسر وى بيستاد و از **مكّه** بيرون شد و روى به **حبشه** نهاد و آن مرغ بر هوا برسروى همى بود واو نمى‌دانست ؛ تا در پيش **نجاشى** شد و آن احـوال باز گفت . چـون سخن تمام گفته بود ، مرغ سنگ برسر وى فروهشت و اورا هلاك كرد . فارى الله **النّجاشى** كيف كان هلاك اصحابه ! وقيل : بعث‌الله على **ابرهة** داء فى جسده فجعل يتساقط اناملـه فانتهى الى **صنعاء** و هو مثل فرخ الطّير و ما مات حتّى انصدع صدره ثمّ هلك . و قيل : **ابرهة** هذاكان جدّ **النّجاشى** الّذى كان فى‌زمن‌النّبى (ص) . وقيل: خرجت فتيةٌ من **قريش** تجّاراً حتّى دنوامن ساحل البحر و هناك بيعـة للنّصارى فنزلـوا بجنبها فاوقـدوا ناراً و اصلحوا طعاماً لهم فلمّا ارتحلوا تركوا النّار فهاجت ريح فاضطرمت البيعة ناراً و بلـغ الخبر **النّجاشى** فغضب وبعث **ابرهة** لهدم **الكعبة** ونقل حجرها و ترابها الى ارضه ليبيتها بها فذلك قوله تعالى :

« الم تركيف فعل ربّك باصحاب الفيل »

«**الم تر**» اى ـ «**الم**» تعلم «**كيف فعل ربّك**» هذه‌اللّفظة تستعمل فى‌السّؤال عن‌الحال كما يسأل‌عن‌المكان‌باين‌وعن‌الوقت‌بمتى . تقول: كيف زيد؟معناه: فى‌اىّ حال.هو والتّقدير: «**الم**» تعلم فى اىّ حال «**فعل ربّك**» ما «**فعل**» «**باصحاب‌الفيل**» حيث صرفهم عن الحرم و احلّ بهـم ماعلمت من العذاب والنّقم . وفائدة اضافته‌تعالـى نفسه الى نبيّه **محمد** (ص) بقوله «**فعل ربّك**» انّ جهّال المشركين وسفهائهم توهّموا انّ ذلك العذاب وقع من قبل الاصنام الّتى فى**الكعبة** فارادالله سبحانه بذلك ابطال توهّمهم فقال : «**الم تركيف فعل ربّك**» .

قوله : «**الم يجعل كيدهم فى تضليل**» اى ـ فى بطلان وخسار . يقال : فلان

سعیه فی ضلال . و«**فی تضلیل**»ای – فی بطلان وضیاع و«**کیدهم**»ما ارادوا من تخریب **الکعبة**.

«**وارسل علیهم طیراً ابابیل**»ای – کثیرة متفرّقة یتبع بعضها بعضاً. قال **ابو عبیدة**: «**ابابیل**» جماعات فی تفرقة یقال جاءت الخیل ابابیل من هاهنا و هاهنا . قیل : لا واحد لها من لفظها، وقیل : واحدها ابالةٌ . وقیل : ابّولٌ مثل عجّول وعجاجیل . قال **سعید بن جبیر** : کانت طیراً خضراً لها منا قیر صفر . و قال **قتادة** : طیرٌ سودٌ جاءت من قبل البحر فوجاً فوجاً . وقال **عکرمة** : لها رؤس کرؤس السّباع وانیابٌ کانیاب السّباع. وقیل : هی حمام **مکّة** هکذا . قال اهل **مکّة** و الطّیر جمع الطّائر .

«**ترمیهم بحجارة من سجّیل**» یعنی: بطین مطبوخ کالآجر. وقیل : اوّلها حجر وآخرها طین ، ماوقع منها حجر علی رجل الّا خرج من الجانب الآخر وان وقع علی رأسه خرج من دبره . وهو اوّل یوم ظهر الجدریّ فی الارض ظهر من تلک الاحجار. قال **ابن عباس** : رأیت فی دار **امّ هانی بنت ابی طالب** قفیزین من الحجارة الّتی رمی بها «**اصحاب الفیل**» . و کانت مخطّطة بحمرة کانّها جزع ظفار. و قالت **عائشة**: رأیت قائد الفیل و سائسه بمکّة اعمیین مقعدین یستطعمان .

قوله : «**کعصف المأکول**» «**العصف**» ورق الزّرع ثمّ یصیر اذا یبس تبناً . و«**المأکول**» الّذی تأکله الدّوابّ . و قیل : «**مأکول**» ثمرته فحذف الثّمرة کما یقال : فلان حسن،ای – حسن الوجه . وقال **عکرمة** : کالحبّ اذا اکل فصار اجوف. وقال **سعید بن جبیر** : هو الشّعیر النّابت الّذی یوکل ورقه. وقال **ابن عباس** : هو القشر الخارج الّذی یکون علی حبّ الحنطة کهیئة الغلاف له . وقیل:«**عصف مأکول**» کقولک: طعام مطعوم و شراب مشروب ، ای – شأنه ان یطعم ویشرب، ای – تأکله الدّوابّ والله اعلم بالمراد .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « **بسم الله الرّحمن الرّحیم** » اسم غنّی من اطاعه اغناه ومن خالفه

اضاعه واقماه، اسمٌ عزيزٌ من وافقه رقّاه الی الرّتبة العلياء، ومن خالفه القاه فی المحنة الکبری¹.

نام خداوندی عظیم. جبّار نامدار کریم، قهّار کردگار حکیم. خداوندی که رقم قلم قضاءِ او بهیچ آب منسوخ نگردد. جبّاری کـه تیر تقدیـر او بسپر هیچ آفریده مندفع نشود، کریمی که فضل عمیم او در هیچ معیار نگنجد، رحیمی که احسان قدیم او هیچ میزان نسنجد. خاطرا گرچه هادی وداهی بود درلمعات انوار سبحات جلال او گمراه شود. شکرا گرچه باطول وعرض بود، درفضل واحسان وطول و امتنان او کوتاه گردد. عقل اگرچه کامل ووافر بود، در دریای علم او غریق گردد. وهم وفهم اگرچه باحدّت و فطنت بود، درانوار جلال وجمال او حریق شود.

پیر طریقت قدّس روحه، بدین معنی سخنی مختصر باشارت گفته بس نغز و بس عجب. گفت: ازجمال وجلال دوست کسی لذّت یابد کش دیده بازست، مصحوب لم یزل باصاحب لم یکن بد ساز¹ست.

قوله تعالی: «**الم تر کیف فعل ربّك باصحاب الفيل**» ای ـ **محمد** ننگری و نه‌بینی تو **اصحاب فیل** را که با ایشان چه کردیم، وایشان را چون کشتیم، و دمار از ایشان چون برآوردیم؟ قومی بودند برپشت حیوان کوه هیکل موج پیکر قصد خانهٔ ما کردند و برعدّت و ساز و آلت خود اعتماد کردند، تا ما ازخزائن قهر خود مرغکی چند ضعیف فرستادیم تا ایشان را هلاك کردند. و آتش قهر وسیاست ما در ایشان زدند که:

«**وارسل علیهم طیراً ابابیل**» «**ترمیهم بحجارة من سجّیل**» ما آن قهّار و جبّاریم که هرکه را خواهیم بهرچه خواهیم قهر کنیم. **نمرود** لعین را پشه‌ای فرستیم تا سزای وی در کنار وی نهد. **فرعون** طاغی را کـه دعوی خدایی کرد و ساحران با سحر عظیم جمع کرد، پاره‌ای چوب ازحضرت خود فرستادیم تا قدر ایشان باایشان نمود. ای **محمد** آن صنا دید **قریش** و رؤساءِ کفر که قصد هلاك تو کردند وترا از وطن خود بتاختند و براندیشهٔ هلاك کردن تو برپی تو بیرون آمدند وتو باصدّیق

درآن غارغیرت رفته ، نبینی که ما عنکبوتی ضعیف رابشحنگی توچون فرستادیم؟ تا دست دعاوی و اباطیل ایشان فروبست ! ما آن خداوندیم که در راه ما عنکبوتی شحنگی کند ، مرغی مبارزی کند ، پشه‌ای سپاه سالاری، کند، غاری رازداری کند، عصائی در صحرائی اژدهایـی کند ، آبی فرمانبرداری کند ، آتشی مونسی کند ، درختی سبز مشعله‌داری کند ، سگی عاشقی کند ، موری مذکری کند ، سنگی مسبّحی کند؛ کس را با قهرما تاوستن نیست و از عذاب و عقـاب مارهایی جستن نیست. دورافتادند و غلط پنداشتند **اصحاب فیل** که قصد تخریب خانهٔ ما کردند ؛ خانه‌ای که‌طراز اضافت **بیت‌الله** بر آستین اعزاز او کشیده ، ازسنگ بر آورده ، لیکن مغناطیس دلهای مؤمنان ساخته ! **ابراهیم و اسماعیل** را گفتیم که: مرا خانه‌ای بنا کنید «بوادٍ غیرذی ذرع» ازمشتی سنگ‌خاره ، ازیك جانب او برّ بی‌نهایت وازیك جانب او بحر بی‌غایت . اگر خانه‌ای بودی از یاقوت و لعل و زبرجد یا در میان بساطین وریاض وانهار واشجار بودی ، اگر کسی بوی میل کردی عجب نبودی؛ عجب آنستکه مشتی سنگ برهم نهاد وبادیهٔ مردم خواررا موی ساخته وصدهزار اعرابی جلف سخت دل بی‌رحمت برراه وی نشانده و آنکه آتش عشق عشّاق هرروزتیزتر! گوئی آن کعبه شمعیست افروخته وحاجیان پروانه‌اند بی‌صبر گشته ، از هزارفرسنگ می‌شتابند و پروانه‌وار خویشتن را درومی‌سوزند، وایشان که بعذری ازوبازمانده‌اند ودرآرزوی جوار و طواف او بگداخته‌اند این نوحه همی کنند :

گر کعبهٔ وصل تو کنند برمـا ناز — ازبادیهٔ هجر که‌مان دارد باز؟
ما می گردیـم در بیـابان نیاز — کزدور روا بودسوی کعبه نماز!

١٠٦-سورة قريش - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالی : « بسم‌الله الرّحمن‌الرحيم » بنام‌خداوند فراخ بخشایش‌مهربان.

«**لايلاف قُرَيْش**(١)»[هلاك كردن‌سپاهی‌پیل‌و **حبشه**] ازبهر فراهم‌داشت**قریش** بود و خوی داشتن ایشان .

« **ايلافِهِم رِحْلَةَ الشّتآءِ وَالصَّيف** (٢) »آن خوی داشت ایشان که شد آمد زمستان و تابستان می‌داشتند .

«**فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هٰذَاالْبَيْت**(٣) » پس ایدون بادا که خدای این‌خانه پرستند .

«**الَّذِی اَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ** » آن خدای که ایشان را ار گرسنگی سیر کرد [بامن‌رفتن کاروانها] «**وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْف** (٤) » و ایشان‌را ازبیم بی‌بیم کرد [بآزرم نهادن ایشان] .

النوبة الثانية

این‌سوره نودوسه حرفست ، هفده کلمه، چهارآیه ، جمله‌به **مکّه** فروآمد، و درین‌سوره ناسخ ومنسوخ نیست . ودرخبرست از**مصطفی** (ص): «هر که این سوره برخواند ، الله تعالی اورا ثواب آنکس دهد که بخانهٔ **کعبه** طواف کند و در **مسجد حرام** معتکف نشیند ». وروی فی‌بعض‌الاخبار انّ النّبی(ص) قال : «انّ الله عزّوجلّ فضّل**قريشاً** بخصال‌لم یشرکهم فیهاغیرهم ، انّهم عبدوالله عشرسنين لم يعبده فيها الّا قرشیٌ وانّه نصرهم یوم‌الفیل‌وهم مشرکون، ونزلت‌فیهم سورةٌ لم یدخل‌فیها احدٌ من العالمین سواهم ، وبانّه بعثنی منهم رسولاً الیهم» . وفی‌الخبرالصّحیح عن النّبی (ص)

قال : «ان‌الله اصطفی کنانة من بنی اسماعیل واصطفی من بنی کنانة قریشاً واصطفی من قریش بنی‌هاشم واصطفانی من بنی‌هاشم» . قال بعض اهل‌العلم : معنی‌الاصطفاء المذکور فی کنانة و قریش و هاشم هوماخصّ الله تعالی‌هؤ لاءِالقبائل به من‌طهارة المنا کح وصحّة‌الانساب و زکاءِ المنابت وتمیّزهم من بین سائر الامم بالاخلاق‌الصّالحة والطّرائق‌المحمودة والمکارم المشهودة مع تمسّك ببعض‌ماورثوامن‌ابیهم ابراهیم (ع) من‌المناسك والشّعائر، فامّا ان‌یحکم لهم بالاسلام بهذاالاثرعلی‌ما یقول بعض‌الجاهلیة فلا والله اعلم . و قریش‌هم اولاد النّضر بن کنانة فکلّ من ولده النّضر فهوقرشی و من‌لم‌یلده النّضر فلیس بقرشی. والنّضر هوالّذی قال: بینما انانائم فی‌الحجر اذ رأیت کأنّما خرج من‌ظهری شجرة خضراءُ حتّی بلغت عنان‌السّماءِ واذاً اغصانهانورٌ فی‌نور واذا انا بقوم بیض الوجوه واذاالقوم متعلّقون بها من لدن ظهری‌الی سماءِالدّنیا . قال: فلمّا انتبهت اتیت کهنة قریش فاخبرتها بذلك . فقالوا : ان صدقت رؤیاك فقد صرف الیك‌العزّ والکرم وقد خصّصت بحسب وسودد لم یخصّص‌به احدٌ من‌العالمین . وسمّوا قریشاً لتجمّعهم‌بعدالتّفرّق، والقرش‌الجمع . وروی : انّ معاویة سأل‌ابن‌عباس (رض) عن‌معنی قریش . - فقال : هی‌دابّة تسکن البحرمن اعظمها دابّةً وانشد:

و قریش هی‌الّتی تسکن البحر بهـا سمّیت قریش قریشاً
تأکل الغثّ و السّمیـن ولا تترك‌یوماً لذی‌جناحین ریشاً

وقیل : القرش : الکسب و کانوا یأکلون من کسبهم فسمّوا به . قوله : «لایلاف قریش»هذه‌اللّام متّصلة‌بالسّورة‌الاولی، والمعنی: فعلنا ذلك باصحاب الفیل «لایلاف قریش»وجمعهما عمربن‌الخطّاب فی‌الرّکعة‌الثّانیة من‌صلوة‌المغرب. ویروی‌عن‌الکسائی ترك‌التّسمیة بینهماو کذلك‌فی‌مصحف ابی بن کعب لافصل بینهما بالتّسمیة لانّه عدّالسّورتین واحدة والتّقدیر: اهلك‌الله‌اصحاب الفیل « وارسل‌علیهم » حجارةً «من سجّیل» فجعلهم کعصف مأکول»لیسلم‌قریش‌منهم‌ولیدوم‌لهم‌ماالفوه‌من

رحلتي الشّتاءِ والصّيف الى **الشّام واليمن** فيسمون فيهما آمنين. و قيل : هذه اللّام بمعنى الى ؛ اى ـ فعلنا ذلك باصحاب الفيل نعمةً منّا علــى **قريش** الى نعمتنا عليهم فى **«رحلةالشّتاءِوالصّيف»**. وقال **الكسائي و الاخفش**: هى لام التّعجّب يقول : اعجبوا **«لايلاف قريش رحلةالشّتاءِ والصّيف»** و تركهم عبادة **«ربّ هذاالبيت»** ثمّ امرهم بعبادته . وقال **الزّجاج** : هى مردودةٌ الى ما بعدها، تقديره : **«فليعبدوا ربّ هذاالبيت»«لايلاف قريش»** اى ـ لما انعم الله عليهم من « **ايلافهم** » و قوله :

« **ايلافهم** » بدل من الايلاف الاوّل وقوله : **«رحلةالشّتاءِ»** نصب على المصدر و قيل: على الظّرف ، وقيل: بوقوع « **ايلافهم** » عليه. قرأ **ابن عامر** : **«لآلاف»** بهمزة مختلسة من غير ياءٍ بعدها و قرأ **ابو جعفر «ليلاف قريش»** بغير همز و انّهما ذهبا الى طلب الخفّة وقرأ الآخرون بهمزة مشبعة وياء بعدها و اتّفقوا فى « **ايلافهم** » انّها ياء بعد الهمزة الّا **ابن كثير** فانّه قرأ الفهم ساكنةً اللّام بغير ياءٍ يقال: آلف يولف ايلافاً والف يألف الفاً والافاً فهما لغتان والفرق بينهما من طريق المعنى اذ الفت الشّيء هو الاصل فاذا عدّيته الى مفعول قلت : آلفت الرّجل الشّيء ايلافاً اذا جعلته يألفه كما تقول: آمنت القوم وآمنت فلاناً القوم.فيكون معنى الآية على هذا آلفت **قريش** انفسها . رحلتى « **الشّتاءِ والصّيف** » وكانت لهم فى كلّ سنة رحلتان للتّجارة، **«رحلة»** فى **«الشّتاءِ»** الى **اليمن** لانّها بلاد حارّة و **«رحلة»** فى « **الصّيف** » الى **«الشّام»** لانّهــا باردة و وجـه المنّة فى ذلك انّ **قريشاً** كانت تعيش بتجارتهم فكان لايتعرّض لهم احدٌ فى سفرهم بسوءٍ لانّهم سكّان حرم الله . قيل : كان يوخذ الرّجل منهم فيقول: انا حرميّ فيخلى عنه فلولا الامن لم يقدروا على التّصرّف ولولا التّجارة لم يقدروا على المعيشة . فذكرهم الله عزّوجلّ هذه النّعم و قال :

«فليعبدوا ربّ هذاالبيت»«الّذى اطعمهم من جوع» بالتّجـارة « **و آمنهم من خوف»** لانّهم سكّان حرمه . وقيل:اصحاب « **الايلاف** » اربعة ، **هاشم وعبدشمس و مطّلب** و **نوفل،بنوعبدمناف** . وكان **هاشم** و **عبدشمس** توأماً كانوا اخذوا من ملوك العجم والعرب حبالاً، والحبال كتب العهد يمتازون بها من الآفاق ليعيش اهل

مکّة و یسیرمیر[١] هم آمنین . اخذ **هاشم** من **قیصر** حبلاً ثمّ هومات بغزّة فی طریق **الشّام** . و اخذ **عبدشمس** حبلاً من **النّجاشی** ثمّ هومات باجیاد **مکّة** فی الطّریق . و اخذ **المطّلب** حبلاً من اقیال **الیمن** ثمّ هومات بردمان فی طریق **الیمن**. واخذ **نوفل** حبلاً من **کسری** ثمّ هومات بسلمان فی طریق **العراق** . و بذلك یقول الشّاعر :

انّ المغیرات وابنـاء هم | من خیر آباء و امّات
اربعـة کلّهـم سیّـد | اولاد سادات لسادات
اخلصهم **عبدمناف** فهـم | من لوم من لام بمنجاة
قبر بسلمان و قبر بردمـــــــان و قبر عنـد غزّات
و میّت آخر منهم ثوی | فی ملحـد عندالثّنیّات

وقیل: کانوا یشتون بمکّة و یصیفون بالطّائف، فامرهم الله تعالی ان یقیموا بالحرم و یعبدوا « **ربّ هذا البیت** ». وقیل: کان النّاس یرتحلون الیهم « **رحلة** » فی « **الشّتاء** » و « **رحلة** » فی « **الصّیف** » یحملون الیهم المیرة و غیرها، فمنّ علیهم بان کفاهم مؤنة الارتحال بانفسهم . و قال **قتادة** : ذکرهم الله نعمته علیهم اذجعلهم آمنین بالحرم یسافرون و یتخطّف النّاس من حولهم . وعن **ابن‌عباس** : انّه نهاهم عن الرّحلتین وامرهم ان یعبدوا « **ربّ هذا البیت** » و یقیموا بمکّة کما الفوا الرّحلتین فیکون اللّام فی قوله : « **لایلاف** » بمعنی الکاف

« **الّذی اطعمهم من جوع** » ای ـ بعدالجوع الّذی اصابهم فی سنی القحط حتّی اکلوا الجیف و العلهز[٢] حین دعا علیهم الرّسول (ص) « و **امنهم من خوف** » ای ـ « **من خوف** » العدوّ . وقیل : « **من خوف** » الجذام الّذی وقع وراء **مکّة** لا یصیبهم ببلدهم الجذام . و قال **علی** (ع) :

« آمن قریشاً ان تکون الخلافة الّا فیهم ». قال النّبی (ص): « النّاس تبع لقریش فی هذا الشّأن » یعنی: فی الامارة مسلمهم تبع لمسلمهم . کافرهم تبع لکافرهم. وفی روایة اخری: « خیارهم

١) میر : بفتح نخستین ، خواربار آوردن جهة عیال فرهنگ نفیسی .
٢) علهز: طعامی که درتنگسال ازخون وپشم شترسازند ونام گیاهی . فرهنگ نفیسی.

تبع لخيارهم ، وشرارهم تبع لشرارهم »؛ معناه : شرار **قريش** خير شرار النّاس . وفى رواية اخرى قال النّبىّ (ص) : «خيار **قريش** خيار النّاس وشرار **قريش** شرار النّاس» . وقال(ص) : «لايزال هذا الامر فى **قريش** لايعاديهم احد الّا كبّه الله فى وجهه لما اقاموا الدّين» . وقال(ص) : «من يردهوان **قريش** اهانه الله . اللّهم اذقت اوّل **قريش** نكالاً فاذق آخرهم نوالاً » . و قال(ص) : « لاتقدّموا **قريشاً** فتهلكوا ولا تخلفوا عنها فتضلّوا » ؛ و قال **علي بن ابيطالب** (ع) :« اشهد على رسول الله (ص) انّه قال : «لاتؤمّوا **قريشاً** وائتمّوا بها وان علم عالم من **قريش** يسع طباق الارض» . وقد حمل جماعة من اهل العلم وائمّة الحديث، منهم **احمد بن حنبل و ابو نعيم الاستر ابادى**. قوله(ص) : « ان علم عالم من **قريش** يسع طباق الارض على **الشّافعى** » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « **بسم اللّه الرّحمن الرّحيم** » باسم من لاغرض له فى افعاله ولاعوض عنه فى جلاله وجماله ، باسم من لايجد الفقير من دونه قراراً ولايجد احد من حكمه فراراً .

نام خداوندى كه نامش مونس مفلسان است ، يادش راحت دل مريدانست ، مهرش قوّت جان مشتاقانست ، يافتش روز دولت طالبان وسور وسرور درويشانست . عزيز قدر وعظيم شانست ، ملك او جاودان وعزّت او بى كرانست . سماع نامش بهار جان عاشقان و روح روح دوستانست . خداوندى كه چراغ توحيد در كلبهٔ دل دوستان فضل اوافروزد ، سرشتهاى پنداشت ازساحت دوستان نارعدل اوسوزد . گاه نورايمان درپردهٔ كفر و ظلمت بدارد ، گاه زحمت ظلمت كفر بنور ايمان بردارد . خداى همهٔ آفريدگان اوست ؛ آن كند كه خودخواهد . دارنده ودانندهاوست ؛ هر كس را آن دهد كه سزاى اوبود . مالك الملك اوست ، يكى را ملك دهد تا پيوسته در روح وريحان بود ؛ يكى را ملك نفس دهد تاهميشه درظلمت عصيان بود . طوبى كسى

را که فردا مهمان دل وفادار نیکوکار بود. ویل بر آن کس که فردا در زندان نفس غدّارمکّار بود! ازعدل‌اوبرین یکی‌حکم شقاوت رفته وجور نه، ازفضل‌اوبر آن‌یکی حکم سعادت رفته ومیل نه.

«**لایلاف قریش**» «**ایلافهم...**»درین سوره‌اصحاب**ایلاف** که سروران **قریش** بودند، الله تعالی نام‌ایشان برده؛ وهمچنین‌خانهٔ **کعبه** که قبلهٔ عالمیانست نام برده. زخم عدل ازلی براصحاب ایلاف آمد، سرافرازی ومهتری ایشان برعالمیان وقرابت رسول(ص) مرایشان را هیچ سود نداشت. اثرفضل ولطف خداوندی روی بدان خانهٔ سنگین بی جان آورد تا بدین تخصیص واین تشریف مشرّف و مکرّم گشت که: «**ربّ هذا البیت**» و در آن سورهٔ دیگر گفت: «و طهّر بیتی». درین سوره اضافت ربوبیّت باخانه کرد که: «**ربّ هذاالبیت**» خداوند این‌خانه. ودر آن سوره اضافت خانه با خود کرد که: «وطهّربیتی» پاك کن وپاك دارخانهٔ من. این‌چنانست که‌خانه را گفت: من آن‌توام، تو آن من. ازین‌عجبترهر که‌قصدخانهٔ **کعبه** دارد، بحجّ وعمره، ایشان راکسان خویش خواند وزائران، تابرلسان نبوّت برفت که: «الحاجّ و فدالله علی بیته والعمّار زوّارالله وحقّ علی‌المزوران یکرم زائره». ارباب معارف را اندرین معنی‌زبانی‌دیگرست؛ گفتند: حجّ دونوع‌است: یکی‌ازخانهٔ خودشودبه **بیت الحرام**، یکی ازنهاد خود برخیزدبدرگاه ذوالجلال والاکرام. آن‌یکی‌تاعرفاتست، واین‌یکی تا بمعرفت معروف. آنجا چشمهٔ زمزم است، اینجا اقداح شراب لطف دمادم. آنجا قدمگاه **خلیل** است، اینجا نظرگاه خداوند جلیل. آنجاآیات بیّنات‌است، و اینجا رایات ولایات. آنجا رکن‌شامی ویمانی است، اینجا گنج معانی. آنجا بقدم روند، اینجا بهم روند:

آری بسرای دوست بس راهی نیست
آن را که جزازدوست نظر گاهی‌نیست.

آن یکی‌را حاجّ **مکّه** گویند، این‌یکی را حاجّ حقّ. ایشان **کعبه** از راه‌بادیه جستند، اینان از راه دل. درخبرست که فریشتگان حاجّ **مکّه** را استقبال کنند،

راکبان را مصافحه کنند، پیادگان‌را معانقه کنند. امّا حاجّ حقّ آن قوم باشند که فریشتگان ایشان را نبینند، آسمان وزمین بوی ایشان نشنود، عرش و کرسی برساق دولت ایشان نرسد! ای مسکین اگر قوّت‌آن نداری که با مسافران راه حقیقت در بادیهٔ صفت سفر کنی، باری سفر بادیهٔ صورت را میان در بند که الله تعالـی چنین میگوید: «ولله علی‌النّاس حجّ البیت» کم از آن نباشد که با ساکنان کوی ما بخانهٔ ما آیی. اگر پیل‌نتوانی بود، باری ازپشّه‌ای کم مباش که برصورت پیل‌است! گوید: اگربقوّت پیل نیستم که بار کشم، باری بصورت پیلم که بارخویش بر کس‌نیفکنم.

۱۰۷ ـ سورة الدين (الماعون) ـ مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « **بسم‌الله الرّحمن الرّحيم** » بنام خداوند فراخ بخشایش‌مهربان.

«**اَرَأَيْتَ الّذى يُكَذِّبُ بالدّين**(۱) » دیدی آن‌مرد که بروزپاداش وشمار دروغ زن میگیرد ؟

« **فَذٰلكَ الّذى يَدُعُّ الْيَتِيمَ**(۲) » او آنست که یتیم رابانگ برمی‌زند ومیراند.

« **يَدُعُّ اليتيمَ** » یتیم را می گذارد و درو نگاه نمی کند .

« **وَلا يَحُضُّ على طَعامِ الْمِسْكينْ**(۳) » و برطعام دادن درویش نمی‌انگیزاند [ونفرماید وبر آن نمی‌دارد] .

«**فَوَيْلٌ للمُصَلّينَ**(٤) » « **اَلّذينَ هُمْ عَنْ صَلٰوتهم ساهُونَ**(٥) » ویل و نفرین بر آن نمازگران که از نمازخویش بازمانده‌اند و آن را گذاشته .

« **اَلّذينَ هُمْ يُرآؤُنَ**(٦) » ایشان که نماز می نمایند و نگرستن مردمان را نماز می کنند .

« **وَيَمْنَعُونَ الْماعُونَ**(۷) » و کس را بکار نیایند وزکوة مال باز می گیرند .

النوبة الثانية

این سوره صدوبیست و پنج حرفست ، بیست و پنج کلمه ، هفت آیه ، جمله به **مکّه** فرو آمد ، بقول بیشترین مفسّران. قومی گفتند: مدنی است ، آنرا درمدنیّات شمرند. وازشمار مدنیان این‌سوره شش آیتست ، بخلاف کوفیان‌وبصریان ، زیرا که کوفیان و بصریان « **یرآؤن** » آیت شمرند و مدنیان نشمرند . قومی گفتند : یك نیمه ازاوّل سوره مکّی‌است ، درشأن **عاص‌بن‌وائل‌السّهمی** فروآمد ، وبقول بعضی در شأن **ولید بن المغیره** فروآمـد . و قال **ابن جریج** : کان **ابوسفیان‌بن حرب**

ينحر كلّ اسبوع جزورين، فاتاه يتيم فسأله شيئاً فقزعه بعصاه فانزل الله فيه. ويك نيمهٔ آخر سوره، گفتند: مدنى است؛ درشأن **عبدالله ابى سلول** منافق فرو آمد. ودرين سوره ناسخ ومنسوخ نيست. وفى الخبر عن **ابى بن كعب** قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة «ارأيت» غفر الله له ان كان للزّكوة مؤدّياً. قوله: «**ارأيت**» الالف فى «**ارأيت**» الف الاستفهام ولها اربعة معان فى الكلام: تقرير و تثبيت و انكار ووعيد. فالتّقرير كقولك: امافعلت اماقلت. قال الله سبحانه: «اولا يعلمون انّ الله يعلم» والتّثبيت كقولك: الست عالماً؟ قال الله تعالى. «الست بربّكم». والانكار كقولك: اضربت زيداً؟! قال الله تعالى: «افمن هذا الحديث تعجبون»؟! والوعيد كقولك: اتضربنى وتطمع السّلامة. قال الله تعالى: «اتأمرون النّاس بالبرّ وتنسون انفسكم» وهذا الموضع تقرير للتّعجّب من حال الكافر كما تقول: ارأيت زيداً و فعله و مثله قوله: «ارأيت من اتّخذ الهه هواه» وقوله: «**ارأيت**» يحتمل انّه رؤية العين ويحتمل انّه رؤية القلب ومعناه: العلم. و تأويله: «**ارأيت الّذى** كذّب **بالدّين**» كيف افترى على الله والدّين الاسلام؟ كقوله: «انّ الدّين عندالله الاسلام» وقيل: الجزاء والحساب، كقوله: «الّذين يكذّبون بيوم الدّين» والتّكذيب بالدّين على وجهين؛ احدهما انكاره له و جحوده به باللّسان، و الثّانى ان لا يعمل به فيكون بمنزلة المكذّب به. قوله:

«**فذلك الّذى يدعّ اليتيم**» اى - يقهره ويزجره ويدفعه عن حقّه. والدّع: الدّفع بجفوة وعنف، و قرىء فى الشّواذ. «**يَدَعُ اليتيم**» و معناه: يتركه و يهمله ولايعباء به.

«**ولايحضّ على طعام المسكين**» اى - لايطعم «**المسكين**» ولا يأمر غيره باطعامه لانّه يكذب بالجزاء وهذا يمرّ بك فى اى من **القرآن** وفيه تشديد لانّه عزّوجلّ لم يعذر من ليس عنده طعام والزمه الحضّ على الاطعام والسّعى على الفقير الجايع حتّى يطعم واوعد فى ذلك وعيداً غليظاً. وقوله: «**على طعام المسكين**» اى - على اطعام المسكين والحضّ الحثّ، والمسكين هو الّذى له شىء يسكن اليه والفقير الّذى لاشىء له. وقيل: هماسواء. قوله:

« **فويلٌ للمصلّين** » « **الّذين هم عن صلوٰتهم ساهون** » اى ـ عـن مواقيتها غافلون. قال **مصعب بن سعد بن ابى وقّاص**: لابيه رحمهما الله اهم الّذين تركوها؟ـ قال: لا بل هم الّذين اضاعوا مواقيتها ولو تركوها كانوا كفّاراً بتركها. و كذلك روى عن النّبى(ص) قال: « هم الّذين يؤخّرون الصّلوٰة عن وقتها ». وقال **ابن عباس**: هم المنافقون يتركون الصّلوة فى السّرّ اذا غاب النّاس ويصلّون فى العلانية اذا حضروا كقوله: «واذا قاموا الى الصّلوة قاموا كسالىٰ « **يرآؤن** » النّاس ». وقال **قتادة** ساه عنها لا يبالى صلّى ام لم يصل. و قال **الحسن**: هو الّذى ان صلاها صلّاها رياءً وان فاتته لم يندم. وقال **الزّجاج** لايصلّونها سرّاً لانّهم لايعتقدون وجوبها و يصلّونها علانيةً رياءً وعن **عطاء بن دينار** قال: الحمد لله الّذى قال: «**الّذين هم عن صلوٰتهم ساهون**» ولم يقل. فى «**صلوٰتهم**». وقال **ابو العالية**: لايصلّونها لمواقيتها ولايتمّون ركوعها ولاسجودها وعنه ايضاً هو الّذى اذا سجد قال برأسه هكذا وهكذا متلفّتاً.

« **ويمنعون الماعون** » قال **ابو عبيدة**: «**الماعون**» فى الجاهليّة كلّ منفعة وعطيّة وعارية و فى الاسلام الطّاعة و الزّكوة وهوهاهنا الزّكوة لانّه قرين الصّلوٰة و «**الماعون**» فاعول من المعن، والمعن الشّىء القليل فسمّى الزّكوة والصّدقة والمعروف ماعوناً لانّه قليل من كثير. و كذلك قال **الزّجاج**: كلّ ما فيه ادنىٰ منفعة من اعارة آلات فى الدّور كالفاس والقدر والدّلو واقتباس النّار ممّا يحتاج الفقير الى استعارته. و قيل: هو الّذى يبذله الجيران بعضهم لبعض. وقيل «**الماعون**» مالا يحلّ منعه مثل الماء و الملح والنّار يدلّ عليه ماروى عن **عائشة** انّها قالت: يارسول الله ما الّذى لايحلّ منعه؟ـ قال: «الماء والنّار والملح.» فقالت: يارسول الله: هذا الماء فما بال النّار والملح. فقال لها: يا **حميراء** «من اعطى ناراً فكانّما تصدّق بجميع ما طبخ بذلك النّار ومن اعطى ملحاً فكانّما تصدّق بجميع ما طيّب بذلك الملح و من سقى شربةً من الماء حيث لايوجد الماء فكانّما احيىٰ نفساً».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « **بسم الله الرّحمن الرّحيم** » افلح من عرف « **بسم الله** » وماربح من

بقی عن «بسم اللّه».من صحب لسانه ذکر «بسم اللّه» وصحب جنانه حبّ «بسم اللّه» کفی له شفیعاً «بسم اللّه» الی من تعبّدنا بذکر اللّه[1].

درهر کلمه‌ای از کلمات «بسم اللّه» اسرار ازل وابد تعبیه‌است، امّا درحجب عزّت متواری است تا سمع هرناسزایی بدو نرسد و هر نامحرمی راه بدو نبرد. نه هرچه بسمع ظاهر رسد جان ودل آن را قبول کند، ظاهر شنیدن دیگرست وباطن پذیرفتن دیگر.

شبلی روزی درخدمت[2] **جنید** گفت: اللّه!ـ **جنید** گفت: آنچه میگویی ذکر زبانست، یا ذکر جان؟ ـ اگر ذکر جانست، زبان خودتابع آنست؛ ورنه که مجرّد زبانست، این آسان کاری است. **ابلیس** همان میگوید که تومیگویی، تو بروی چه فضل داری؟ این بارگاه عامّ است، ببارگاه عامّ هم دوست فروآید، هم دشمن؛ هم آشنا، هم بیگانه. مردمی باید که بر بساط ملوك در درون پرده جای یابد، ورنه ببارگاه عامّ هرکسی و هرخسی رسد:

هرخسی از رنگ و گفتاری بدین ره کی رسد؟

درد باید پرده سوز و مرد باید گام زن!

درد پرده سوزدرد دین‌است، ومرد گامزن مرد دیندار. آن کافرمدبر که دین بدروغ داشت واسلام پس‌پشت‌انداخت، بنگر که ربّ العالمین با**مصطفی** (ص) حبیب خویش از بهرآن مدبر چه‌خطاب می کند و کافر را چه‌بیم میدهد: «**اَرَأَیتَ الَّذی یُکَذِّبُ بِالدّین**» ای **محمد** می‌بینی آن مرد شقیّ **ولید** بلید و **بوجهل** پرجهل که دین‌اسلام را جحود می‌آرند ونبوّت ترا ومعجزات ترا انکارمی کنند؟! ای **محمد** دین را چه زیان دارد که ایشان آن‌را نپذیرند و ازناپذیرفتن‌ایشان دردین چه‌نقصان آید؟ «انّ هذا الدّین متین» دین اسلام دست آویزی استوارست، آن را گسستن و شکستن نیست «لاانفصام لها» محجّة وسطی‌است وعروة وثقی[1]. برلسان اهل حقیقت دین آنست که: درراه عبودیّت‌انقیاد کلّی‌پیش گیری وروی‌ازهمهٔ درگاهها بگردانی،

۱ ـ الف : بسم‌الله ۲ ـ الف : حضرت .

پناه با زودهی و درو گریزی.

یکی‌ازعلماء طریقت گفته: معنی: «انّ الدّین عندالله الاسلام» آنست که هرچه دون حقّ‌است برای او بگذاری وحقّ او برای هیچیز بنگذاری. خبر درست است از رسول‌خدا(ص): «الدّین‌یسر» دین همه‌آسانی‌است، زیرا که بعاقبت رساننده بآسانی‌است. و درخبرست: «ملاك الدّین‌الورع» نظام دین اسلام ونوای عالم ایمان در ورع است؛ ورع پرهیزباشد از محرّمات و خویشتن‌داری باحتراز از نابایست و ناشایست و مشغول بودن بشایست و بایست. هردین که درو ورع نیست، آن را در حضرت قرب محلّ قبول نیست. ورع بحقیقت ورع‌حواسّ‌است، هرچه ترا گزیرست که ببینی، دیده از آن نگاهداری؛ وهرچه داغ رضاء حق ندارد، دیده بر آن مطّلع نگردانی؛ تا فردا از دیدار حقّ جلّ جلاله باز نمانی.

حبیب‌عجمی کنیز کی‌داشت، سی سال‌بود که روی‌اوتمام بندیده بود. روزی کنیزك‌را گفت:ای‌مستوره کنیزك مارا آوازده! - گفت: نه‌من کنیزك‌تو ام؟! - گفت: مارا درین سی‌سال زهرهٔ آن نبودست که بدون‌او بچیزی نگاه کنیم! وهمچنین‌سمع نگاه‌دار، تاصوتی که ملائم دین نباشد نشنود؛ واگرصوتی بیگانه بسمع درآید و قصد دل کند، توحید کــه دربان دلست آن را در دل نگذارد و سمع بآب استغفار بشوید. همچنین‌زبان نگاه دارد تا هرچه را درراه حقّ نباید، از آن نگوید. ودست نگاه دارد، تاجزبدامن‌حقیقت نزند. وقدم نگاه دارد، تا جز برزمین فرمان نرود. واین‌هنوز ورع عامّ است. امّاورع خاصّ ورع دلست. وورع دل آنست که: هرچه نه عالم حقیقت‌بود درآن فکرت‌نکند واگر خاطری بدو درآید که نه وارد حقّ‌باشد آن‌را بجاروب توبه و استغفار از درگاه دل بروبد، وآن آرزوها که شهوات در دل افکند بدست توکّل وخوف‌ازدل محو کند. وآنجا که فرمان حقّ‌نباشد، بدل آنجا سفر نکند؛ تادرمکان‌خویش بین‌اصبعین من‌اصابع‌الرّحمن‌ثابت بماند. هردل که جایی بباطل‌سفرکند، مثال‌شاهی بود که ازتخت عزّخویش واز میان سپاه خویش برود و در عالم اعداء سفر کند. این‌چنین دل هرگز بسلامت نبود. وفرق میان ورع ظاهر

وورع باطن آنست که : متورّع ظاهر فردا دیده باز کند، حقّ رانبیند ومتورّع باطن امروز دیده فراز کرده حقّ را می‌بیند . **عمر خطّاب** دل از هرچه درون حقّ خالی کرد ، لاجرم تجلّی حقّ جلّ جلاله برساحت دلش تافت' تامی گفت : رأی‌قلبی‌ربّی .

« **فویلٌ للمصلّین** » «**الّذین‌هم عن صلوتهم ساهون**» «**الّذین‌هم‌یرآؤن ویمنعون الماعون** » سیاق این‌سخن برسبیل تهدید ووعیداست' کسی را که نماز نکند وزکوة ندهد یا کسی که نمازبنفاق‌وغفلت کند وزکوة بریا و کراهیت دهد . خبر ندارد این غافل بی‌حاصل که نمازشعاراسلام‌است وزکوة قنطرهٔ دین . هر کرا بینی که ظاهرش ازحلیت وزینت این دو فرمان مهمل‌است' بدانکه باطنش‌ازعقیدهٔ دین معطّل است . نماز مقام مناجـات است و ترقّی درجـات وسبب نجات . زکوة پیرایهٔ شریعت است و نور قیامت و قانون کرامت . بنـدهٔ مؤمن موحّد چون خطاب شرع وامر حقّ در فرائض نماز وزکوة بروی متوجّه گردد برگزارد آن و محافظت حدود و اوقات آن مواظبت نماید بجدّی بلیغ وجهدی تمام شرائط جواز وشرائط قبول درآن بجای‌آرد ، لاجرم ظاهر او پیراستهٔ ادب دین گردد وباطن او آراستهٔ صدق و اخلاص .

۱۰۸ - سورة الكوثر - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « **بسم الله الرّحمن الرّحيم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
«**انّا اَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ**(۱) » ما ترا [بخشیدیم نیکویی فراوان و]حوض کوثر [تشنگان امّت را از آن خیر فراوان] .
«**فَصَلّ لِرَبّكَ** » نماز کن خدای‌خواند[1] خویش را «**وَانْحَرْ**(۲) » و قربان کن [ودو دست برهم نه درنماز برزیرسینه] .
«**اِنّ شانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ**(۳) » او که ترا زشت میدارد اودنب بریدست وبدنام .

النوبة الثانية

این‌سوره چهل ودوحرفست، ده کلمه، سه‌آیت ، به **مکّه** فروآمد، وازمکّیّات شمرند . ودرین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست . و در خبر **ابی بن کعب** است از پیغامبر(ص) : «هر که این سوره برخواند ، الله تعالی اورا ازجویهای بهشت‌آب دهد و بعدد هر کسی که روز عید اضحی قربان کند اورا ده نیکی بنویسد . قوله :

«**انّا اعطيناك الكوثر**» و قرىء «**انطيناك**».و«**الكوثر**» الخير الكثير ، وهوفوعل‌من‌الكثرة . روى**انس بن مالك** قال : بينما رسول‌الله(ص)ذات يوم بين‌اظهرنا اذ اغفى اغفاة ثمّ رفع‌رأسه متبسّماًفقلنا: ما اضحكك‌يارسول‌الله ؟- قال:«انزلت‌علىّ آنفاً سورةً فقرأ: **بسم الله‌الرّحمن الرّحيم** »« **انّا اعطيناك الكوثر** »..» فقرأحتّى ختم السّورة . ثمّ قال:«اتدرون ما«**الكوثر**»؟- قلنا : الله‌ورسوله اعلم. قال :«انّه نهرٌ فى‌الجنّة وعدنيه ربى عزّوجلّ‌فيه خيرٌ كثير، لذلك النّهر حوضٌ تردعليه امّتى يوم‌القيامة آنيته عدد النّجوم» . وفى‌الصّحيح:انّ رسول‌الله (ص) قال ليلةً اُسرى بى‌رأيت‌نهراً، فسألت

۱ـ الف : خداوند

جبرئيل ، فقال : هذا « **الكوثر** » الّذی اعطاکه الله فضربت بیدی فاذا هو یجری علی المسك» . وقالت **عائشة** : من ادخل اصبعیه فی صماخیه سمع خریره . وعن **ابن عمر** قال : قال رسول الله(ص):«**الكوثر**» نهرٌ فی الجنّة حافتاه الذّهب مجراه علی الدّرّ والیاقوت تربته اطیب من المسك واشدّ بیاضاً من الثّلج. وعن **عبدالله بن عمر** قال : قال رسول الله(ص): « حوضی مسیرة شهر ماؤه ابیض من اللّبن وریحه اطیب من المسك و كیزانه كنجوم السّماء ، من یشرب منها فلا یظمأ ابداً ». وروی عن **حمید الطّویل** عن **انس بن مالك** قال: قال رسول اللّه (ص) : « انّ لحوضی اربعة اركان، فاوّل ركن منها فی ید **ابی بكر** والثّانی فی ید **عمر** والثّالث فی ید **عثمان** والرّابع فی ید **علی**(ع) . فمن احبّ **ابابكر** و ابغض **عمر** لم یسقه **ابو بكر** ومن احبّ **عمر** وابغض **ابابكر** لم یسقه **عمر** ومن احبّ **عثمان** وابغض **علیّاً** لم یسقه **عثمان** ومن احبّ **علیّاً** وابغض **عثمان** لم یسقه **علیٌ**. ومن احسن القول فی **ابی بكر** فقد اقام الدّین، ومن احسن القول فی عمر فقد اوضح السّبیل، ومن احسن القول فی **عثمان** فقد استنار بنورالله ، و من احسن القول فی **علی** فقد استمسك بالعروة الوثقی ، ومن احسن القول فی اصحابی فهو مؤمن و من اساء القول فی اصحابی فهو منافق » . عن **انس** قال : دخلنا علی **عبیدالله بن زیاد** وهم یتذاكرون الحوض، فقال : یا **باحمزة** ما تقول فی الحوض؟ ـ فقال: ما كنت اری ان اعیش حتّی اری امثالكم تتمارون فی الحوض. ولقد تركت خلفی عجائز ما تصلی امرأة منهنّ الاسألت الله عزّوجلّ ان یسقیها من حوض **محمد**(ص) وفیه یقول الشّاعر :

یا صاحب الحوض من یدانیکا و انت حقّاً حبیب باریکا

وقال **عبدالله بن عمر** : « **الكوثر** » نهرٌ فی بطنان الجنّة ، ای ـ فی وسطها .
وقال **الحسن** : « **الكوثر** » هو **القرآن العظیم** . وقال **عكرمة** :هو النّبوّة والكتاب .
وقال **ابوبكر بن عیّاش** : هو كثرة الا صحاب و الاشیاع . وقال **الحسین بن الفضل** : «**الكوثر**» تیسیر **القرآن** وتخفیف الشّرایع. وقال **جعفر الصّادق**(ع): «**الكوثر**» نورٌ فی قلبك دلّك علیّ و قطعك عمّا سوای » . و عنه ایضاً : « الشّفاعة » . و قال

هلال بن یساف : هو قول لااله الّا الله . وقیل : الفقه فی الدّین . وقیل : الصّلوات الخمس.
قوله :

«**فصلّ لربّك وانحر**» قال **محمد بن کعب** : یقول : انّ اناساً یصلون لغیرالله و ینحرون لغیرالله. فانّا «**اعطیناك الکوثر**» فلایکن صلوتك ونحرك الّا لی . و قال **عکرمة** و **عطاء** و**قتادة** : «**فصلّ لربّك**» صلوة العید یوم النّحر. «**وانحر**» نسکك جمع له فی الأمر بین العبادة المالیّة والبدنیّة . وقال **انس بن مالك** : کان النّبی (ص) ینحر قبل ان یصلی فأمر ان یصلی ثمّ ینحر . وقیل : نزلت هذه الآیة یوم **الحدیبیّة** حین احصر النّبی (ص) واصحابه وصدّوا عن البیت فامره الله تعالی ان یصلّی وینحر البدن وینصرف ففعل ذلك . وقیل : قرن القربان بالصّلوة لانّ السّجدة والنّحیرة علما کلّ ملّة فی الدّنیا فقال : «**لربّك**» «**صلّ**» وضحّ لالغیره . ویروی عن **علی**(ع) قال : «النّحر هاهنا وضع الیدین فی الصّلوة علی النّحر» وعن **وائل بن حجر** قال : رأیت النّبی (ص) یضع یده الیمنی علی الیسری فی الصّلوة قریباً من الرّسغ و یرفع یدیه حتّی تبلغا اذنیه . وعن **ابن مسعود** : انّ النّبی (ص) رأی رجلاً وهو یصلّی واضعاً یده الیسری علی الیمنی فنزع الیسری علی الیمنی ووضع الیمنی علی الیسری . وقال (ص) : «رفع الایدی فی الصّلوة من الاستکانة» . قیل: فما الاستکانة؟ ـ قال: «الاتقرأ هذه الآیة: «فما استکانوا لربّهم وما یتضرّعون»»؟. وقیل : «**فصلّ لربّك وانحر**» ای ـ استقبل القبلة بنحرك . وقیل: معناه: ارفع یدیك بالدّعاء الی نحرك . وروی انّ النّبی (ص) قال : انّا معاشر الانبیاء امرنا بثلاث، بتأخیر السّحور و تعجیل الفطر ووضع الیمین علی الشّمال فی الصّلوة .

«**انّ شانئك هو الابتر**» «**الشّانیء**» هو المبغض «**والابتر**» الّذی لاولد له . وقیل: هو الّذی لایذکر بخیر. قال **ابن عباس**: نزلت فی **العاص بن وائل السّهمی** وذلك انّه رأی النّبی (ص) خرج من المسجد وهو یدخل فالتقینا عند باب **بنی سهم** وتحدّثا واناس من صنادید **قریش** فی المسجد جلوسٌ فلمّا دخل **العاص** قالوا له : من الّذی کنت تحدّث ؟ ـ قال : ذلك «**الابتر**» یعنی النّبی (ص) ! و کان قد توفّی قبل ذلك **عبدالله بن رسول الله** (ص) و کان من **خدیجة**. و کانوا یسمّون من لیس له ابن ابتر، فسمّته **قریش** عند

موت ابنه ابتر و صنبوراً . فانزل‌الله عزّوجلّ :

« **انّ شانئك هو الابتر** » . قیل: لمّا توفّی **عبدالله** بن‌النّبی(ص)خرج **ابوجهل** فقال لاصحابه : انّ **محمداً** قدبتر وانّه اذامات لایبقی‌له ذکر ولایجوزله امر فنستریح منه. فانزل‌الله عزّوجلّ :

« **انّ شانئك هو الابتر** »ای ـ انّ عدوّك ومبغضك **اباجهل** لیس له فی الجنّة نصیبٌ بل‌هومنقطع من کلّ‌خیر، وکانوا یقولون‌اذامات ذکور ولدالرّجل : بتر،فکانوا یقولون : انّ **محمداً** صنبورٌ، ای ـ انّه فردٌ لاولد له .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « **بسم‌الله الرّحمن الرّحیم** » بسم‌الله کلمةٌ سماعها یوجب‌للقلوب شفاءها ، وللارواح ضیاءها ، وللاسرارسناءها وعلاءها، وبالحقّ بقاءها، عزّلسان‌ذکرها و اعزّمنه جنان صحبها ، واعزّ منه سرّعرفها واستأنس بها.

شادی‌مؤمنان درین‌جهان ازسماع نام وکلام اوست ، انس‌دوستان‌در آن‌جهان بلقاء وسلام اوست . هذا سماعك من‌العبدالقاریء فکیف سماعك من‌الفردالباریء ؟هذا سماعك من‌العبد فی دارالهلك، فکیف سماعك من‌الملك‌فی دارالملك ؟ هذا سماعك وانت‌فی‌الخطر،فکیف سماعك‌وانت فی‌النّظر؟ هذا سماعك وانت‌مقهورٌ مأسورٌ، فکیف سماعك و انت فی دار النّور والسّرور من‌الشّراب الطّهور ؟ مخمور فی مشاهدة الملك الغفور !

ای‌عجبا ، امروز درسرای فنا، در بحر خطا،میان موج‌بلا، از سماع نام دوست چندین راحت ولذّت می‌یابی ؛ فردا در سرای بقا ، در محلّ رضا ، بوقت‌لقا، چون نام دوست ازدوست شنوی لذّت وراحت گویی‌چند خواهی یافت ؟!آن روزبنده درروضهٔ رضا نشسته، بر تخت‌بخت‌تکیه زده ، خلعت رفعت پوشیده ، بربساط نشاط آرامیده، از حوض **کوثر**شربت یافته ؛ شربتی ازشیرسفید تر، ازعسل شیرین‌تر ، ازمشك بویاتر . اینست که ربّ‌العالمین بر**مصطفی** (ص) منّت نهاد ، گفت[1] :

۱ـ الف : فرمود .

« انّا اعطیناك الکوثر » ما ترا حوض **کوثر** دادیم، تا تشنگان امّت را شراب دهی. شرابی بی کدر، شارب آن بی سکر، ساقی آن یکی **صدّیق** اکبر، یکی **فاروق** انور، یکی **عثمان** ازهر، یکی **مرتضی** انوراشهر(ع)، اینست لفظ خبر که صادر گشت ازسیّد وسالار بشر(ص) وقیل:

« انّا اعطیناك الکوثر » ای -« اعطیناك »الخیرالکثیر. ای مهتر کاینات، ای نقطهٔ دائرهٔ حادثات، ما ترا نیکی فراوان دادیم که بفیض جود خود ترا در وجود آوردیم. وسراپردهٔ نبوّت تو ازقاف تابقاف باز کشیدیم، وترا برتخت بخت در صدر رسالت بنشاندیم. وترا بمحلّی رسانیدیم که آب و باد وخاك و آتش از صفات کمال و جمال تو مدد گرفت. حلم توخاك را ثبات افزود، طهارت تو آب را صفوت افزود، خلق توباد را سخاوت افزود، قوّت تو آتش را هیبت افزود.

در بعضی آثار آورده اند که سیّد (ص) درشب معراج، چون خواستند که اورا بحضرت اعلی برند، ازنخست **جبرئیل** (ع) درسقایهٔ **زمزم** اورا طهارت داد، آن آب اوّل وضوء او **جبرئیل** بستد و پرخود را بآن منوّر کرد. آب دوم **بمیکائیل** سپرد تا برزمرهٔ ملأ اعلی قسمت کرد، آب سوم بخزانهٔ غیب سپرد، ذخیرهٔ روز رستاخیز را. چون آتش دوزخ فروغ برآرد و عذاب ضرام خودآشکارا کند، سیّد مقرّبان آن آب سوم وضوء آن مهترعالم (ص) برآن حریق جهنّم پاشد تاآرام گیرد ولهب اوفرونشاند وزبانهٔ اوبحجاب خود باز شود تا عاصیان امّت را ازشرر اوضرری نباشد.

« انّا اعطیناك الکوثر » ای **محمد**! ما ترا نیکوئی فراوان بخشیدیم که نام تو برداشتیم وآوای توبلند کردیم. داغی ازلطف خود برجوهر فطرت تو نهادیم و نام تو شطر سطر توحید کردیم. ای **محمد**! جوهر فطرت تو از جوار قدس قدم هنوز قدم درطینت آدم ننهاده بود که ما مقرّبان حضرت را وصف تو کردیم و فضایل وشمایل توایشانرا گفتیم. توپیغامبری امّی نا دبیر هرگز بهیچ کتّاب نرفته، وهیچ معلّمرا ندیده ونه بهیچ کتاب نظر کرده، ترا علم اوّلین وآخرین درآموختیم. وشرایع دین واحکام اسلام و مکارم اخلاق ترا بیان کردیم. هر کس را معلّمی بود،

معلّم تو مابوديم . هر کس را مؤدّبی بود ، مؤدّب توما بوديم . « ادّبنی ربّی فاحسن تأديبی » خبر معروف است ودر کتب صحاح مسطور و مشهور که شب معراج چون بحضرت رسيد ، حقّ جلّ جلاله ازوی پرسيد وخود داناتر : « يامحمد فيم يختصم الملأ الاعلی ». ـ قال : «لاادری» ! ـ قال : «فوضع يده بين کتفی فوجدت بردهابين ثديی فعلمت مافی السّماء والارض . گفتا : اثری از آثار جلال ذوالجلال بسينهٔ من رسيد ، ذوق آن و روح آن بجان من رسيد. دل من بيفروخت ، عطر محبّت برسوخت ، علم اوّلين و آخرين درمن آموخت. اينست حقيقت **کوثر** ، نواخت و کرامت بی‌شمر ازخداوند اکبر. **قوله:**

«فصلّ لربّك وانحر» ای ـ « **صلّ لربّك** » صلوة العيد يوم النّحر **«وانحر»** نسکك . ای سيّد چون روز عيد آيد ، نماز عيد بگزار ، و چون نماز کردی قربان کن . اين خطاب بامهتر عالم است ، لکن مراد بدين امّت است . ميگويد : ای سيّد آنچه فرموديم بجای آر وامّت رابفرمای تابجای آرند ، ايشان رادر آن خيری است . « لکم فيها خير ». اين خير درچه چيزست ؟ **مصطفی** (ص) بيان کرد ، گفت : اگر مرد مؤمن پوست گوسفند پرزر کند وبدرويشان دهد هنوز بثواب آن يك گوسفند نرسد که روز عيد قربان کند . **مصطفی** (ص) را پرسيدند اگر کسی درويش بود وطاقت قربان ندارد چه کند تاثواب قربان اوراحاصل شود ؟ ـ گفت : « چهار رکعت نماز کند ، درهر رکعتی يکبار «الحمد» خواند ويازده بارسورهٔ « **انّا اعطيناك الکوثر** » اللّٰه تعالی ثواب شصت قربان در ديوان وی ثبت کند .

۱۰۹ - سورة الكافرون - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم‌الله الرّحمن الرّحيم » بنام‌خداوند فراخ بخشايش‌مهربان.
« قُلْ يا اَيُّهَا الْكافِرُونَ (۱) » بگوای محمد بآن‌ها گرویدگان .
«لااَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ(۲) » نمی پرستم آنچه شما می پرستید .
« وَلااَنْتُمْ عابِدُونَ مااَعْبُدُ (۳) » وشما نمی پرستید آنچه من می‌پرستم .
« وَلا اَنَا عابِدٌ ما عَبَدْتُمْ (٤) » ومن نخواهم پرستید آنچه شما میپرستید .
« وَلا اَنْتُمْ عابِدُونَ ما اَعْبُدُ (٥) » وشما نخواهید پرستید آنچه من‌میپرستم.
« لَكُمْ دينُكُمْ وَلِىَ دينِ (٦) » كيش‌شما شمارا و كيش‌من مرا .

النوبة الثانية

این سوره مکّی‌است ، به مکّه فرود آمد . نود وچهارحرف‌است وبیست وشش کلمه ، شش آیت . ودرین سوره یك آیت منسوخ است .

« لكم دينكم ولى دين» نسختها آية السّيف . يروى عن‌جبير بن مطعم قال: قال لى رسول الله (ص) : «اتحبّ ان تكون اذا خرجت سفراً من‌امثل اصحابك هيأة و اكثرهم زاداً» . - قال : قلت: نعم بابى وامّى انت يارسول‌الله . قال : «فاقرأ بهذا السّور الخمس: « قل يا ايّها الكافرون » و « اذا جآء نصرالله» ، و « قل هوالله احد » ، و « قل‌اعوذ بربّ الفلق » ، و « قل‌اعوذبربّ النّاس »». و كنت اخرج مع من‌شاءالله ان‌اخرج معه فى‌السّفر فاكون ابذّهم هيأةً واقلّهم زاداً فما زلت منذ علّمنيهنّ رسول‌الله (ص) وقرأتهنّ اكون من‌احسنهم هيأةً واكثرهم زاداً حتّى‌ارجع من‌سفرى ذلك . وروى‌انّ رسول‌الله اوصى ابا فروة الاشجعى بقرآءة « سورة الكافرين » عندكلّ منام . وقال : «هى برآءةٌ من‌الشّرك» . وعن انس قال: قال‌رسول‌الله(ص): «« قل يا ايّها الكافرون »

ربع **القرآن** ». وعن **ابی بن كعب** قال : قال رسول‌الله(ص): «من قرأ سورة « **قل يا ايّها الكافرون** » فكأنما قرأ ربع **القرآن** ، و تباعدت منه مردة الشّياطين ، و برىء من الشّرك ويعافى من الفزع الاكبر». وقال : (ص) : «مروا صبيانكم فليقرأوها عندالمنام فلايعرض لهم شىء ». وقال **ابن عباس** : ليس فى **القرآن** سورة اشدّ لغيظ ابليس من هذه السّورة لأنّها توحيد وبرآءةٌ من الشّرك قوله :

«**قل يا ايّها الكافرون**» قيل: الالف واللّام للجنس، فهو على العموم. وجمهور المفسّرين على انّها نزلت فى رهط من الكفّار اجتمعوا فكان فيهم **الوليد بن المغيرة والعاص ابن وائل** و **اميّة بن خلف** و **الاسود بن عبد المطّلب** و **الحارث بن قيس** وصناديدهم فقالوا : يا **محمد** هلمّ فلنعبد ما تعبد سنةً ، وتعبد ما نعبد سنةً ؟ فان كان الّذى جئت به خير أمّما فى ايدينا كنّا قد شركناك فيه واخذنا بحظّنا منه ، وان كان الّذى بايدينا خير أمّما بيدك، كنت قد شركتنا فى امرنا واخذت بحظّك منه . فقال: «معاذالله ان اشرك بالله غيره » ونزلت السّورة . فغدا رسول‌الله(ص) الى **المسجدالحرام** وفيه الملأُ من **قريش** فقرأها عليهم فعند ذلك ايسوا منه و آذوه و آذوا اصحابه . وامّا وجه تكرير الكلام ، فانّ معنى الآية :

«**لا اعبد ما تعبدون**» فى الحال ، «**ولا انتم عابدون ما اعبد**» فى الحال ، « **ولا انا عابدٌ ما عبدتم** » فى الاستقبال ، «**ولا انتم عابدون ما اعبد**» فى الاستقبال . اين سخن بجاى آنست كه عجم گويند : نكردم ونكنم ، اى ـ لست « **اعبد** » الآن «**ولا انا عابدٌ**» فيما استقبل . وقوله : «**ما اعبد**» تأويله من « **اعبد** »وهذا خطاب لمن سبق فى علم‌الله انّهم لايؤمنون كقوله : « سبحانه انّه لن يؤمن من قومك الّا من قد آمن » . وقال اهل المعانى : نزل « **القرآن** » بلسان العرب وعلى مجارى خطابهم ومن مذاهبهم التّكرار ارادة التّوكيد والافهام كما انّ من مذاهبهم التّخفيف والايجاز و قال **القتيبى** : بين نزوليهما زمان . وذلك انّ **القرآن** نزل شيئاً بعد شىء و آيةً بعد آية، فكأنّهم قالوا : « **اعبد**» آلهتنا سنةً، فقال‌الله: «**قل**» لهم «**لا اعبد ما تعبدون** » ؛ ثمّ قالوا بعد ذلك : استلم بعض آلهتنا ، فانزل‌الله :

« **ولا انا عابدٌ ما عبدتم** » «**ولا انتم عابدون ما اعبد**» « **لكم دينكم** » الشّرك «**ولي ديني**» الاسلام . وقيل :«**لكم**»جزآء «**دينكم**»«**ولی**» جزاء دينی ؛ كما قال : «لنا اعمالنا ولكم اعمالكم» وهذه الآية منسوخة بآية السّيف . قرأ **ابن كثير** و **نافع** و**حفص**« **ولی** »بفتح الياء وقرأ الآخرون باسكانها .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « **بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحيم** » اسمٌ عزيزٌ ما استنارت الظّواهر الّا بآثار توفيقه وما استضاءت‌السّرائر الّا بانوار تحقيقه ، فبتوفيقه وصل‌العابدون الى مجاهدتهم و بتحقيقه وجدالعارفون كمال‌مشاهدتهم ، وبتمام‌مجاهدتهم وجدوا آجل مثوبتهم ، وبدوام مشاهدتهم نالوا عاجل قربتهم

نام خداوندی که نثار دل دوستان امید دیدار او ، بهار جان درویشان در مرغزار ذکر و ثناءِ او. هر کس را بهاری و بهار مؤمنان یاد وصال‌او . هر کجا راستی است آن راستی بنام او . هر کجا شادی است آن شادی بصحبت او . هر کجا عیشی است آن عیش‌بیاداو. هر کجاسوزی است آن سوز بمهراو. ملك امروز یادوشناخت او ، ملك فردا دیدار ورضای او . اینت کرامت و منزلت ، اینت سعادت و جلالت !

جلالتی نه تکلّف ، سعادتی نه گزاف
حقیقتی نه مجاز و ، مقالتی نه محال
در سرای طرب چون بکوفت دست غمان
ز چرخ و هم فروشد ستارگان خیال !

قوله : « **قل يا ايّها الكافرون** » « **لا اعبد ما تعبدون** » **عبد اللّه عباس** گفت : در **قرآن** سورتی نیست بر **شیطان** سختر وصعبترازین سوره ، زیرا که توحید محض‌است وبرآءت ازشرك . وتوحید دوباب است : توحید اقرار و توحید معرفت . توحید اقراریکتا گفتن‌است . وتوحید معرفت یکتا دانستن . یکتا گفتن آنست که : گواهی دهی اللّه را بیکتائی وپاکی درذات وصفات . درذات ازجفت وفرزند وانباز .

پاك ، ودرصفات از شبیه و نظیر و مشیر پاك . صفات او نامعقول ، کیف آن نامفهوم ، نامحاط ونامحدود . ازاوهام وافهام بیرون و کس نداند که چون ؟ و یکتا دانستن آنستکه او را جلّ جلاله در آلاء ونعما یگانه دانی . وهّاب و معطی اوست . یگانه قسّام و منعم اوست . یگانه در گفت و کرداراوست . یگانه درفضل ودرلطف اوست . یگانه دررحمت ودر منّت اوست . یگانه نه کس را جز از وی شکرست ومنّت ونه بکس جز از وی حولست وقوّت . نه دیگری را جزازوی منع است و منحت . بندهٔ مؤمن موحّد که شعاع آفتاب توحید بروتافت . نشانش آنست که : مراقبت برسکون وحرکت گمارد ، یك نفس بی اجازت شریعت وطریقت نزند . ظاهر بمیزان شریعت بر کشد ، وباطن بمیدان حقیقت در کشد ، ونقطهٔ اصلی را از اعتماد برهردو پاك دارد ؛ که گفته اند : السّعید من له ظاهرٌ موافق للشّریعة و باطنٌ متابع للحقیقة . وهومتبریءٌ من الاعتماد علی شریعته وحقیقته . اگر ذرّه ای برخودش اعتماد بود ، مجوسیّت محض ویهودیّت صرف باشد . ای جوانمرد اگر از آنجا که اعلی العلی است تا آنجا که تحت الثّری است همه ازطاعات وعبادات پر کنی ، چنان نبود که ذرّه ای ازخودی خود دست بداری وخویشتن را نبینی ؛ تاخودرا بازپس ترین همهٔ عالم ندانی ، این راه را نشائی **بوالقاسم نصرآبادی** را گفتند : ازمشایخ گذشته آنچه ایشان رابودترا هیچ چیز هست ؟ - گفت : درد نایافت آن هست ! درجمله ترا دلی باید که درو درد ومصیبت نایافت بود ، یاشادی عزّ یافت ؛ انّ الله تعالی یبغض الصّحیح الفارغ . **عیسی مریم (ع)** هیچ جای قرار نگرفتی ، گرد عالم سیاحت کردی . گفتند : سبب چیست ؟ - گفت : برامید آنکه قدم برجائی نهم که روزی قدم صدّیقی آنجا رسیده باشد ، تا آن قدمگاه گناه مارا شفیع بود ! اگر درد همهٔ اولیاء عالم وصدّیقان درهم گذارند ، در گرد درد قدم **عیسی** پاك نرسد و نیاز و سوز او درین راه چنین بود ! خزائننا مملوّة من الطّاعات فعلیك بذرّة من الافتقار والانکسار .

۱۱۰ - سورة النصر - المدنية

النوبة الاولى

قوله‌تعالی: «بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«اذا جآء نصرالله» چون یاری الله بتو رسد «والفتح (۱)» و کشاد [مکّه].

«ورأیت النّاس» و مردمان را بینی «یدخلون فی دین الله» که در دین خدای می‌آیند «افواجاً (۲)» جوقا جوق[1]، گروه گروه.

«فسبّح بحمد ربّك» بستای خداوند خویش‌را [بسزا وسزاواری وخدائی‌را].

«و استغفره» وآمرزش‌خواه ازو «انّه کان توّاباً (۳)» که اوخداوندتوبه پذیراست [همیشه].

النوبة الثانیة

این سوره هفتاد و هفت حرف است، نوزده کلمه، سه آیت. جمله به مدینه فروآمد. قومی گفتند: مکّی‌است، این سوره به مکّه فروآمد. ودرین‌سوره ناسخ و منسوخ نیست. ودرخبرست از مصطفی (ص): «هر که این سوره برخواند، چنانست که با مصطفی (ص) روزفتح مکّه آنجا حاضر بوده و بثواب و کرامت آن جمع رسیده». قوله:

«اذا جآء نصرالله والفتح» جمهور مفسّران برآنند که: این فتح، فتح مکّه است. وشرح این قصّه برقول محمدبن اسحاق بن یسار و برقول علماء اصحاب اخبار آنست که: رسول‌خدا (ص) سال حدیبیّه اورا با قریش صلح افتاد، بشرط آنکه ازقبائل عرب هر که خواهد درعهد وامان رسول‌خدا (ص) شود و هر که خواهد در عهد وعقد قریش شود. بنو خزاعه درعهد و امان رسول خدا شدند و بنو بکر در

۱ـ الف: جوکا جوك.

عهد **قریش** شدند . وپیش‌ازمبعث **مصطفی** (ص) میان این‌دوقبیله عداوت بود، بسبب آنکه **بنوخزاعه** یکی را کشته بودند از **بنی بکر** و ایشان آن عداوت در دل گرفته بودند ، وپیوسته آن خصومت و کینه دردل داشته . چون آن صلح افتاد . رسول(ص) به **مدینه** بازشد ومکّیان سلاح بنهادند وایمن شدند . چون سالی بر آمد ، **بنوبکر** ازمکّیان یاری خواستند وبر **بنی خزاعه** افتادند وخلقی را بکشتند وباقی بهزیمت شدند . **جبرئیل** (ع) ازپیغام حقّ‌جلّ جلاله آمد ورسول (ص) را خبر داد که ایشان نقض‌عهد کردند، اکنون‌بسیج راه کن، به **مکّه** رو، که وقت فتح آمد . و **بنو خزاعه** نفیرنامه برسول (ص) فرستادند، ورسول خود خبرداشت . **قریش** چون بدانستند که رسول‌خدا (ص)از آن حال خبریافت، بترسیدند ورعبی‌عظیم دردل‌ایشان‌افتاد.گفتند: نباید که رسول ایشان را یاری دهد وبرما چیره شوند . **بوسفیان** را فراراه کردند تا به **مدینه** شود وازرسول خدا(ص)عذرخواهد . **جبرئیل** (ع)آمد ورسول را خبردادار آمدن **بوسفیان** .ورسول‌یاران‌را گفت که : **بوسفیان** بعذرهمی‌آید ومن قبول‌نخواهم کرد. **بوسفیان** چون به **مدینه** رسید، نخست بدر خانهٔ **فاطمه** علیهاالسّلام شد وقصّهٔ خود بگفت . **فاطمه** (ع) گفت: این کاربزرگترازآنست که حدیث‌زنان درآن‌گنجد ! پس بنزدیك‌رسول(ص)شد، ورسول(ص) بیش‌ازآن نگفت که: مکّیان‌عهد بشکستند! ونیزجواب سخنان وی نداد تا **بوسفیان** نومید برخاست و بنزدیك **امّ حبیبه** دختر خویش شد که عیال‌رسول بود . وآن روزنوبت رسول آنجا بود. نطعی ازادیم عکاظی باز کرده که رسول (ص) بر آنجا نشستی . **بوسفیان** خواست که بر آنجا نشیند ، **امّ حبیبه** بنگذاشت؛ گفت: این جامهٔ رسول (ص) وجای رسول (ص) است ، کافر را بانجاست کفر نرسد ونسزد که برجامه وجای رسول (ص) نشیند ! **بوسفیان** غمگین ونومید بازگشت وقصد **مکّه** کرد . پس رسول (ص) **مهاجر** و **انصار** را جمع کرد و گفت : اسباب راه را بسازید که بسفر می‌بایدشد . یاران‌رادشخوارآمد که سفر **روم** می‌پنداشتند ، ازآنکه خبر**روم**آمده بود . ورسول(ص) حدیث **مکّه** پنهان داشت تا آن ساعت که فراراه بود . بیرون‌آمد با ده هزارسوارپیاده وسوی **مکّه** رفت وفرمود

که : سر راهها فرو گیرید تاپیش ازما کسی بایشان نرسد . زنی بود نام وی **سارهٔ** مغنّیه بود . و نیز درمیان لشکرجامه شویی کردی، ملطّفه ای‌ستد از **حاطب بن ابی بلتعه** به **مکّه** . وقصّهٔ این زن واین ملطّفه در ابتداء سورة **الممتحنة** بیان کرده شد . پس رسول خدا (ص) با لشکر **اسلام** رفتند تا **بغطفان** رسیدند . و اهل **مکّه** را ازایشان خبر نه، امّا همی ترسیدند و **بوسفیان** را گفتند: هیچ خبر از **محمد** (ص) نمی رسد و مارا دل مشغولست ؟ یکی رابفرست تاخبرباز آرد . **بوسفیان** گفت: این کارمنست . من خود بروم وحقیقت این حال باز دانم . **بوسفیان** با **حکیم بن حزام** برفتند براه **مدینه** تا **بغطفان** رسیدند بشب وهمهٔ کوه ودشت وصحرا روشنائی دیدند از چراغها و آتشها که افروخته بودند . **بوسفیان** تعجّب همی کرد که این مگرنه **محمد** (ص) است که اورا چندین سپاه وحشم نباشد ! و**عباس بن عبدالمطّلب** آن شب ازلشکرگاه بیرون آمده بود ، وتجسّس‌اخبارهمی کرد. **بوسفیان** بروی‌رسید، ومیان **عباس** و **بوسفیان** دوستی بود ازقدیم ، بازگفت : ای **باسفیان** تو اینجا چگونه‌افتادی؟ باین وقت اگر **عمر** ترا در یابد ترا هلاك کند ! آنکه او را بر مرکوب خود نشاند و ردیف خویش ساخت . **عمر** همان ساعت بیرون آمده بود ، چون **بوسفیان** را دید تیغ بر کشید و قصد قتل وی کرد . **عباس** گفت : ای **عمر** او در امان منست ! پس **عمر** رفت تا رسول(ص) را خبر کند . **عباس** نیز بشتافت تا هردو بهم بدرخیمهٔ رسول(ص)رسیدند. **عمر** گفت : یا رسول‌الله هذا **ابوسفیان** عدوّالله قد امکن‌الله منه بغیر عهد ولاعقد فدعنی اضرب عنقه ! **عباس** گفت: یارسول‌الله انّی قداجرته ! پس رسول‌خدا(ص)اورا امان داد وقصد **عمر** ازوی بازداشت . واورابه**عباس** سپرد، گفت : «امشب تواورابخیمهٔ خویش بر» . **عباس** اورا بخیمهٔ خویش برد . دیگرروز بامداد بحضرت‌رسول(ص) آمد.رسول گفت: «ویحك یا **باسفیان** الم یأن لك ان تعلم ان لااله الّا الله وانّی رسول‌الله»؟- **بوسفیان** گفت: بابی‌انت وامّی ما اوصلك واحلمك واکرمك والله لقد ظننت ان لو کان مع‌الله اله غیره لقد اغنی شیئاً . مادر وپدر من فدای تو باد ای **محمد** چه حلیم‌وکریم که توئی‌وچه بردبار وبزرگوار و کریم طبع وخوش‌خوی

که تونی ای **محمد**. والله که ظنّ من چنانست که اگر با الله خدائی دیگر بودی ازو کاری بگشادی ومارا بکار آمدی ! رسول(ص) گفت : «یا با **سفیان** نمی‌دانی که من رسول خداام»؟- **بوسفیان** گفت: چیزی‌ازاین معنی‌دردل‌من‌می‌بود. **عباس** گفت : ویحك یا **باسفیان** اسلم واشهدان‌لاآله‌الاالله وانّ **محمداً** رسول الله قبل ان یضرب‌عنقك . **بوسفیان** چون‌این‌سخن‌از**عباس** بشنید، کلمهٔ شهادت بگفت ومسلمان گشت . **عباس** گفت: یا رسول الله این **بوسفیان** مردی بزرگ منش است . و تفاخر دوست دارد . با وی کرامتی کن . بروی‌نواختی‌نه . رسول (ص) فرمود: «من‌دخل دار **ابی‌سفیان** فهوآمن‌ومن‌دخل‌المسجد فهوآمن‌ومن‌اغلق‌علیه بابه‌فهوآمن» . **بوسفیان** خواست که‌ازپیش برود به **مکّه** . رسول (ص) **عباس**‌را گفت . «احبسه بمضیق‌الوادی حتّی یمرّ علیه جنود الله فیراها». او را بر رهگذر لشکراسلام بدار تا همه را ببیند **عباس** اورا برممرّلشکر اسلام بداشت . فوج فوج ، جوق جوق ، کردوس کردوس بروی همی گذشتند و **عباس** ویرا همی گفت که : ایشان که اند واز کدام قبیله‌اند. وهرقوم که همی گذشتند فرا**عباس**‌میگفت : افیهم‌ابن‌اخیك؟ تا آنکه که وفدی‌عظیم درآمد ازمهاجروانصار . ورسول (ص) در میان ایشان چون ماه درمیان ستارگان **بوسفیان** گفت:بزرگ‌ملکی‌شداین برادرزادهٔ‌تو! **عباس** گفت : ویحك یا **باسفیان** این‌نه ملك‌است که این نبوّت است واوملك نیست که اوپیغامبرخدای‌است . ورسول (ص) برناقه‌ای نشسته ، پشت مبارك خویش دوتاه کرده وزنخ برپیش یالان نهاده همی گفت : «انا‌عبده‌لاآله‌الّاهووحده ، صدق‌وعده‌ونصرعبده واعزّجنده وهزم‌الاحزاب وحده» . پس **بوسفیان** ازپیش‌برفت ودر**مکّه** شد . و گفت : **محمد** آمد باسپاهی عظیم که کس‌طاقت آن‌ندارد . مردمان همی گریختند ، بعضی بکوه همی شدند ، بعضی در مسجد ، بعضی درسرای **بوسفیان** تا سرای وی‌پرشد؛ وبعضی‌همی آمدند ودست بردر سرای وی‌می‌نهادند. آنکه یکساعت‌ازروزقتل کردند، وفی‌الخبرالصّحیح‌قال‌النّبی(ص) یوم فتح **مکّة** :«انّ هذا البلد حرّمه‌الله‌یوم‌خلق‌السّموات والارض فهوحرام بحرمة الله الی یوم القیامة و انّه لن یحلّ القتال فیه لاحد قبلی ولم یحلّ لی‌الّاساعةً من نهار

فهوحرامٌ بحرمةالله الی یوم القیامة» . پس یکساعت مردمان **خزاعه** را دستوری داد بقتل، آنگه نهی کرد، گفت: «لاتقتلوا احداً الّا من قاتلکم»، وجمعی مشرکان آن روز باهم افتادند، قریب چهار هزار مرد، پیشرو و سرخیل ایشان **عکرمة بن ابی جهل** بود و**مقیس بن ضبابة** و **سهیل بن عمرو** و **صفوان بن امیّة** ، یك زمان با **خالد ولید** وسپاه اسلام جنگ کردند ،آخر بهزیمت شدند و در **مکّه** بجز آن یك‌زمان قتال نرفت. و ورسول خدا (ص) تنی چند را نامزد کرد که ایشان را بکشید اگر دریابید . پس قومی را از ایشان دریافتند و کشتند و قومی را درنیافتند و بآخر مسلمان شدند . پس رسول خُدا (ص) درمسجد شد وطواف کرد ودرخانهٔ **کعبه** باز کرد وبفرمود تابتان را جمله بیرون انداختند وبشکستند وهبل را که بت‌مهین‌بود بآستانهٔ دربیفکندند بر گذرگاه مردم، تاهر کسی قدم بروی‌نهد وحقارت وخواری وی پیدامیشود. آنگه رسول (ص) **بلال** را فرمود تابربام **کعبه** بانگ نماز گفت ومسلمانان درمسجد آمدند ورسول(ص) دست درحلقه آویخت و گفت : «لا آله الّاالله وحده، الحمدلله وحده، صدق وعده و نصر جنده وحزم الاحزاب وحده» . مردمان همی آمدند گروه گروه در دین اسلام ، چنانك ربّ العزة گفت :

« **ورأیت النّاس یدخلون فی دین اللّه افواجاً** » . و گفته‌اند : رسول خدا (ص) حلقهٔ در **کعبه** بگرفت وروی‌باقوم کرد، گفت : « ماذا اقول وماتقولون »؟ **سهیل ابن عمرو** برخاست ، گفت : چگوییم یا رسول‌الله ؟ اگر گوییم اصیلی ، اصیلی ؛ اگر گوییم کریمی ،ازتو کریم تروحلیم‌تر کس‌نیست ! لیکن‌وحشتی افتاد میان تووقوم تو وبآن‌وحشت بغربت‌افتادی ،آخرعزیزومکرّم بمیان‌قوم‌خود بازآمدی ؛ اگر نزدیك اجانب عزیزومکرّم بودی نزدیك اقارب عزیزترومکرّم ترباشی. تو آن کن که‌سزای طبع کریم وخلق عظیم‌تواست . رسول(ص) گفت : «من امروزآن میگویم باشما که برادرم **یوسف** (ع) گفت با برادران خویش: «لاتثریب علیکم الیوم یغفرالله لکم وهو ارحم‌الرّاحمین»» . قال **محمدبن اسحاق** :کان‌جمیع من شهد فتح **مکّة** من‌المسلمین عشرة آلاف . وکان فتح **مکّة** لعشرلیال بقین من‌رمضان سنة ثمان واقام رسول‌الله (ص)

بمكّة بعد فتحها خمس عشرة ليلةً ، يقصر الصّلوة ثمّ خرج الى **هوازن** و **ثقيف** وقد نزلوا **حنيناً** . قوله :

«اذاجآء نصر اللّه و الفتح» قال **ابن عباس** : لمّا اقبل رسول اللّه (ص) من غزوة **حنين** ، انزلت هذه السّورة عليه و قيل : جآءه نصر اللّه حين هاجر و آواه الانصار و توجّهت اليه القبائل و كاتبته ملوك الارض و فتحت عليه **مكّة** و شرعت له الشّرايع و احكمت له الاحكام و عقد الالوية و جنّد الجنود و خطب بمنا و **عرفات** و كسرت الاصنام وخاضت خيل الاسلام البحار، وضرب على اهل الكتاب الجزية و خافه ملك **الروم** .

« ورأيت النّاس يدخلون في دين اللّه افواجاً» كان فيما قبل يصدّقه الرّجل وتصدّقه المرأة على خوف من النّاس ويقاسي من الاذى بلاءً عظيماً ، فلمّا دنا اجله تقصّف عليه النّاس فكانت القبيلة تأتيه باسرها يصدّقونه و يجاهدون معه و يبلغون عنه حتّى اتيه اهل **اليمن** بقبائلها ومخاليفها فسرّبهم سروراً عظيماً . وقال : «اتيكم اهل **اليمن** ارقّ النّاس افئدةً الايمان يمان والحكمة يمانية». وقال **الحسن** لمّا فتح اللّه عزّ وجلّ على رسوله **مكّة** ، قالت العرب بعضهم لبعض: ايّها القوم لايدان لكم بهؤلاء فجعلوا **«يدخلون في دين اللّه افواجاً»** . و روى انّ النّبى (ص) قال : «انّ النّاس دخلوا **« في دين اللّه افواجاً»** وسيخرجون منه **«افواجاً»**» . قوله :

« فسبّح بحمد ربّك» اى ــ صلّ للّه شكراً على نعمه عليك . و قيل : **«سبّح بحمد اللّه»** لايحمد غيره . قالت **عائشة** : كان رسول اللّه (ص) فى آخر عمره يكثر فى ركوعه وسجوده :«سبحانك اللّهم وبحمدك اللّهم اغفرلى وتب علىّ» يتاول هذه الآية . وفى رواية :« سبحانك اللّهم وبحمدك استغفرك واتوب اليك». قال اهل اللّغة: معنى الواو فى قوله : «وبحمدك» اى ــ سبّحتك اللّهمّ بجميع آلائك وبحمدك سبّحتك.وقيل : لمّا نزلت هذه السّورة، قال رسول اللّه(ص) :«قد نعيت الىّ نفسى».قال **الحسن**:اعلم انّه قد اقترب اجله وامر بالتّسبيح والتّوبة ليختم له بالزّيادة فى العمل الصّالح . و عن **ام سلمة** قالت : كان رسول اللّه (ص) بآخره لايقوم و لايقعد ولا يجىء و لا يذهب الّاقال : « سبحان اللّه وبحمده استغفر اللّه واتوب اليه»ــ.فقلنا : يا رسول اللّه : مالك لاتقوم ولاتقعد ولاتجىء ولا

تذهب الّا قلت: «سبحان‌الله واستغفرالله واتوب‌الیه»؟ ـ قال: «فانّی امرت بها» ثمّ قرا: «اذا جآء نصرالله والفتح» حتّی ختمها. وقال مقاتل: لمّا نزلت هذه السّورة قراها رسول‌الله (ص) علی اصحابه وفیهم ابوبکر وعمروسعدبن ابی وقّاص، ففرحوا واستبشروا؛ وسمعها العباس فبکی! فقال‌له رسول‌الله(ص): «مایبکیك یاعمّ؟» ـ قال: نعیت الیك نفسك. ـ قال: «انّه لکماتقول». فعاش النّبی(ص) بعدهاسنتین مارأی فیهما ضاحکاً مستبشراً. وهذه‌السّورة تسمّی سورة «التّودیع».

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی: «بسم‌الله الرّحمن الرّحیم» «بسم‌الله» کشف الکروب، «بسم‌الله» ستر العیوب، «بسم‌الله» «غفر الذّنوب».

گفتار «بسم‌الله» دل‌را پر نور کند، سرّرا مسرور کند، طاعت رامبرور کند، گناه‌را مغفور کند. هرکرا در دل و بر[1] زبان نام الله نقش بود، اگرچه در آب و در آتش بود، عیش اوبا نام الله خوش بود. عزیز بنده‌ای که دردل وی شوق‌الله بود، بزرگوار بنده‌ای که بر زبان وی ذکر الله بود. بزرگان دین چنین گفته‌اند: من انس‌الیوم بکلامه انس غداً بسلامه. هرکرا درین‌سرای‌راحت کلام اوست، فردادربهشت او را لذّت سلام‌اوست. یکی ازبزرگان دین درمناجات گفته:

الٓهی‌هرچه مرا ازدنیانصیب‌است، بکافران ده؛ وآنچه‌مرا ازعقبی[1] نصیب‌است، بمؤمنان ده. مرا درین‌جهان یاد ونام توبس، ودرآن‌جهان دیداروسلام توبس! قوله «اذا جآء نصرالله والفتح» چون‌این سوره ازآسمان فروآمد، رسول‌خدا (ص) گفت: «یا جبرئیل نعیت‌الیّ نفسی»! این سوره ازوفات ما خبرمیدهد، که راه فنا می‌باید رفت، و شربت زهر مرگ می‌باید چشید ودرخاك‌لحد می‌باید خفت! جبرئیل گفت: ای سیّدآن جهان‌ترا به‌ازاین‌جهان وجوارحقّ ترا به از دیدارخلق! ای سیّد، هرچند که راه بدو فناست، امّافناطریق بقا است و بقا وسیلهٔ لقا است.

---

۱ ـ الف: در

ای جوانمرد اگر در کلّ کون با کسی مسامحه‌ای رفتی درین مرگ، آنکس جز **مصطفی** عربی نبودی اهر چنددر یتیم بود آن سیّد(ص) از صدف قدرت بر آمده، آفتابی روشن بود از فلك اقبال بتافته، آسمان وزمین بدو آراسته؛ بااین همه کرامت اورا گفتند: «انّك میّت وانّهم میّتون» ! ای سیّد قدم دراین سرای آدم نهادی، عالم کون زیر قدم آوردی. باز آی بحضرت که عالم ابد روشن بتواست. صعید قیامت در انتظار شفاعت تواست جمال فردوسیان عاشق چهرهٔ جمال تواست. آستان حضرت ما مشتاق قدم معرفت تواست. ای سیّد : هرچه در آفرینش حلقهٔ در گاه ما می کوبند، وتا تونیائی یکی را جواب نیست ؛ وهیچکس رابار نیست. ای جوانمرد، بوفات او پشت **جبرئیل** بشکست ، بناادیدن او دین اسلام خون گریست ، بمفارقت او ایمان بماتم بنشست . آن روز که بیماری در سینهٔ او بکوفت، ایوان کلمهٔ لا اله الّا الله بلرزید. وچه عجب؟! **سعد معاذ** یکی ازچاکران حضرت وی بود ، چون ازدنیا برفت، حضرت نبوّت(ص) این خبر بازداد که : «اهتزّ العرش لموت **سعد بن معاذ**». بموت **سعدمعاذ** عرش رحمان بلرزید ! پس نگاه کن تا بافراق سیّد حال چگونه باشد؟! آخرترنظروی بصحابه آن بود که سیّد (ص) از حجره بیرون آمد ، باطنش همه درد گرفته ، رخسارش زرد گشته ، تن ضعیف و نحیف شده ، یك دست بر کتف **علي** (ع) نهاده ، و دیگر دست بردوش **فضل** ، از حجره بمسجد آمد ؛ دو رکعت نماز کرد ، پشت بمحراب باز نهاد ، روی بیاران کرد ، از دیدهٔ او آب روان گشت . صحابه دانستند که سیّد (ص) وداع خواهد کرد ، و آن دیدار بازپسین است ، که نیز جمال او نخواهند دید . سخن ملیح او نخواهند شنید . محراب از او جدا خواهد ماند . جهان از رفتن وی تاریك خواهد شد . **جبرئیل** نیز بسفارت نیاید . **رضوان** نیز ببشارت نیاید. سیّد(ص) ازحجره بخاك خواهد رفت واز زبرمنبر درلحد خواهدخفت . ای دریغا که آن جمال پر کمال که سلوت اندوهگنان و آرام دل ممتحنان بود در خاك خواهد شد ، وخاك برسرما خواهد نشست . ما خبر آسمان نیز از که پرسیم؟ درمان درد هجران از که جوئیم ؟ اندیشهٔ دل با که گوئیم ؟ همچنین خروش صحابه در مسجد افتاده و گرد

نومیدی بر رخسارها نشسته، وچراغ شادی درسینه ها فرومرده، انفاس همگنان آوه و آه شده، همه گوش فرا داشته تا سیّد (ص) چه گوید؟ سیّد بلفظ شیرین و سخن پر آفرین گفت: «ای یاران من، ای عزیزان وای غریبان، ای مهاجر و انصار؛ بدرود باشید که عمر مارا نهایت آمد وحساب ما فذلك شد، ودیدارما با قیامت افتاد. شمارا بدرود میکنم وهمهٔ امّت را که هستند وخواهند بود بدرود میکنم. سلام من بهمهٔ امّت رسانید و بگوئید: که مارا آرزوی دیدار شما بود، لیکن اجل کمین بگشاد ومرگ شبیخون آورد، ازحضرت آمدیم وباز بحضرت رفتیم، سنّت من نگـاه دارید. فریضهٔ حـقّ بگزارید، نماز نگاه دارید، بندگان را نیکو داریـد، یتیمان را بنوازید؛ همه را بدرود کردم، همه را بخدا سپردم. خداوندا همه‌را بتوسپردم، به بـوبکر و عمر و عثمان و علی (ع) امی سپارم. آدم بفرزند سپرد. موسی ببرادر سپرد. خداوندا من همه را بتومی‌سپارم. نگاه دارشان توباش، ودرحمایت ورعایت خودشان بدار».

تمامی قصّهٔ وفات درسورة الانبیاء شرح داده‌ایم.

«اذا جآء نصر الله والفتح». این «نصر» «وفتح» همانست که آنجا گفت: «نصرٌ من الله وفتحٌ قریب» برلسان اشارت، برذوق اهل فهم، «نصر» نصرت دلست برسپاه نفس. و «فتح» گشاد شهرستان بشریّت است بسپاه حقیقت. و این نصرت درخزانهٔ حکمت است. ومفتاح این «فتح» درخزانهٔ مشیّت. تاهردستی بدونرسد. دستی که بدو رسد، دست سعادتست که درآستین خرقهٔ بشریّت نبود، ساعد این دست ازایمان بود. بازو ازتوحید، انگشتان ازمعرفت. آنکه این دست بهرجای که کشیده گردد این مقرعه درپیش می‌زند که:

«جاء نصرالله» حسین منصور را گفتند: دست دعا درازتر یادست عبادت؟ - گفت: نه این ونه آن. اگر دست دعا است تابدامن نصیب بیش نرسد، وآن شرك راه مردان است. واگر دست عبادتست تابدامن تکلیف شرعی وشرطی بیش نرسد، وآن دهلیز سرای ایمان است. دستی که ازآفرینش برتررسد. آن دست سعادتست درسراپردهٔ عنایت متواری، تاخود کی برون آید ودست بر که نهد؟!

شبلی گفت: ما درحال‌خویش‌فروماندیم، گاه باشد که بیك موی دیدهٔ خویش کونین از جای برداریم، وگاه بود که چندان طاقت نماند که یك موی خویش را حمّالی کنیم. **حسین منصور** اورا گفت: آن حال که کونین را بیك موی از جای برداری، برداشتهٔ عنایت باشی؛ وآن ساعت که یك موی خویش‌را حمّالی نتوانی کرد، از دست عنایت در افتاده باشی و صورت و صفت درهم شکسته.

۱۱۱ = سورة تبت - مكيّة

النوبة الاولى

قوله تعالى : «بسم‌الله‌الرّحمن الرّحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش‌مهربان.

« **تبّت یدا ابی لهب** » زیان کاربادا دو دست **بو لهب** « **وتبّ** (۱) » و زیان کار بادا او باویی[1] او .

« **ما اغنی عنه ماله** » نیایداو رابکارمال‌او« **وما کسب** (۲) » [و نه آنچه زاد] و نه آنچه فرادست آورد [ازین جهان] .

« **سیصلی نارا ذات لهب** (۳) » سوزد و سوزانند اورا با آتشی زبانه زنان .

« **و امرأته حمّالة الحطب** (٤) » وزن‌او آن‌هیزم کش[و آتش‌افروز برمردمان بسخن چینی] .

« **فی جیدها حبل من مسد** (٥) » درگردن او رسنی از چیزی سخت تافته .

النوبة الثانية

این‌سوره هفتاد وهفت حرفست ، بیست کلمه وپنج آیه . جمله‌به‌**مکّه** فرو آمد؛ ودرین‌سوره ناسخ ومنسوخ نیست . ودرخبرست‌از **ابی کعب** ازپیغامبر(ص) :«هر که این سوره برخواند، امید میدارم که او را با **بو لهب** اندر دوزخ جمع نکنند» . قوله :

« **تبّت یدا ابی لهب** » کنی **ابا لهب** فی **القرآن** لانّه کاذب الاسم ، کان اسمه عبد **العزی** و **العزی** شجرةٌ کانت تعبدها **ثقیف** بالطّائف، قطعها**خالدبن الولید** . و یقال: **ابو لهب** لقبٌ، انّما کانت کنیته **اباعتبة** کنی بابنه الاکبر**عتبة** و کنیة **عتبة** **ابوواسع** الّذی‌قتله **الاسد** . قال‌هذا القائل : کنی **بابی‌لهب** لجماله وحسنه و کان

---

۱ - چنین است در هردو نسخه : باویء

احول و كان عمّ رسول الله (ص) و كان اشدّ النّاس على رسول‌الله و اخبثهم لساناً . قال اهل‌التّفسير: لمّا نزلت :«وانذرعشيرتك‌الاقربين» اتى رسول‌الله(ص) **الصّفا** فصعد عليه ثمّ نادى :«يا صباحاه» فاجتمع‌النّاس اليه بين رجل يجيء و بين رجل يبعث رسوله : فقال رسول‌الله (ص) : « يا بني **عبد مناف** يا بني **عبدالمطّلب** ارأيتم لواخبرتكم انّ خيلاً بسفح هذا الجبل‌تريد ان تغيّر عليكم‌اكنتم‌مصدّقى»؟-قالوا : نعم ماجرّبناعليك كذباً. قال :«فانّى نذير لكم‌بين‌يدى‌عذاب‌شديد» - . فقال **ابو لهب**: تبّاًلك‌انّماجمعتنا لهذا؟! فانزل الله تعالى « **تبّت يدا ابى لهب** » . وقيل : جمع‌الاقربين من‌اهل بيته ونفراً من عظماءِ **قريش** واطعمهم ثمّ دعاهم‌الى‌الله والى تصديقه ووعدهم عليه طاعة العرب وملك الدّنيا و عزّالابد . فقال **ابولهب** من بينهم : الهذاجمعتنا ؟ تبّاً لك ! فنزلت :

« **تبّت يدا ابى‌لهب** » اى - خابت و خسرت. اسندالفعل الى‌اليد والمراد به نفسه على‌عادة العرب فى‌التّعبير ببعض‌الشّىء عن كلّه ، كقوله : « بما قدّمت ايديكم » و قيل :المراد به‌ماله وملكه. يقال : فلان قليل ذات اليد يعنون به المال . و قيل :

« **تبّت يدا ابى لهب** » لعنةً على ماله و ولده « **وتبّ** » لعنةٌ على‌نفسه . وقيل : الاوّل دعاء والثّانى خبر ، كما يقال : غفر الله لك وقد فعل اهلكه الله و قد فعل . قرأ **ابن‌كثير** « **ابى لَهْب** » ساكنة الهاءِ وهى‌لغةٌ مثل نهرونهر. وقيل : انّما اضاف‌التّباب الى يديه لانّه اخذحجراً فرمى به‌رسول‌الله(ص) . وعن‌**ابن‌عباس** قال: لمّا خلق‌الله‌القلم قال : « اكتب ماهو كائن » ، فكتب فيما كتب .

« **تبّت يدا ابى لهب وتبّ** » قال اهل التّفسير : لمّا انذرهم رسول‌الله (ص) قال **بو لهب** : ان‌كان ما يقوله ابن اخى‌حقّاً فانّى‌افتدى نفسى بما لى ! فانزل‌الله عزّوجلّ :

« **ما اغنى عنه ماله** » اى - ما يغنى . قال **ابوالعالية** : يعنى - اغنامه ، وكان صاحب سائمةٍ ومواش « **وماكسب** » يعنى : وما ولد . وفى‌الخبر عن‌النّبى(ص): « ولد الرّجل من كسبه» ثمّ اوعده بالنّار . فقال :

« **سيصلى ناراً ذات لهب** » اى - سيدخل ناراً تلتهب‌عليه ، اى - سيدخله‌الله ناراً ذات اشتعال .

« وامرأته » امّ جمیل بنت حرب‌بن امیّة اخت ابی‌سفیان و کانت عوراء « حمّالة الحطب » ای ـ نقّالة الحدیث والکذب. قال ابن عبّاس: کانت تأتی بالشّوک فتطرحه باللّیل فی طریق رسول‌الله (ص) و اصحابه لتعقرهم. وقال السّدیّ: کانت تمشی بالنّمیمة فتلقی العداوة بین النّاس؛ من قول العرب: فلان یحتطب علی النّاس. این چنانست که پارسیان گویند: «توهیزم برمنه». یعنی: برمیاغال. قال النّبی (ص): « لایدخل الجنّة قتّات ». و فی روایة اخری: «لایدخل الجنّة نمّام ». و حکی عن الشّافعی انّه قال: من اطراك فی وجهك بما لیس فیك فقدشتمك، ومن نقل الیك نقل عنك، و من نمّ عندك نمّ بك، و من اذا ارضیته قال فیك ما لیس فیك فکذلك اذا اسخطته قال فیك مالیس فیك. وقیل فی قوله: « حمّالة‌الحطب » کانت تعیّر رسول‌الله (ص) بالفقر و تحتطب هی علی ظهرها من ضیق القلب فسبّت بذلك. قرأ عاصم « حمّالة » بالنّصب علی الذّم کقوله: « ملعونین ». وقرأ الآخرون بالرّفع وله وجهان احدهما: « سیصلی ناراً ذات لهب » هو « وامرأته حمّالة الحطب » والثّانی: «وامرأته حمّالة الحطب » فی النّار ایضاً قوله:

« فی جیدها » ای ـ فی عنقها « حبلٌ من مسد » سلسلةً من حدید ذرعها سبعون ذراعاً تدخل فی فیها وتخرج من دبرها ویلوی سائرها فی عنقها واصله من المسد وهو الفتل فالمسد مافتل واحکم من ایّ شیء کان، یعنی: السّلسلة الّتی فی عنقها فتلت من الحدید فتلاً محکماً. وقال مقاتل: « من مسد » ای ـ من لیف. قال الضّحاك: فی الدّنیا من لیف وفی الآخرة من نار، وذلك اللّیف هو الحبل الّذی کانت تحتطب به فبینما هی ذات یوم حاملة حزمة فاعیت فقعدت علی حجر تستریح فاتاها ملك فجذبها من خلفها فاهلکها.

النوبة الثالثة

قوله: « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم » اسم ملك تحیّرت العقول عن ادراك عظمته

وتلاشت‌فی‌بحار رحمته وطربت القلوب بالطاف قربته وتروّحت الارواح بنسیم‌محبّته طاحت الاشارات وتاهت العبارات . وبطلت الرّسوم ، وانتهت العلوم ، ونسخت‌الاخبار، وطمست الآثار، ونسیت‌الاذکار، وخلت الدّیار، وعمیت الابصار، ولم‌یبق الّا الازل والقدم والجبروت . والعظم والسّناء السّرمدی ، والکرم والقضاء الازلی‌والقسم .

بنام‌او که نه جزازو پادشاه‌است ، ونه جزازومعبود . ساجدان‌را مسجوداست ، وقاصدان را مقصود . پیش‌از کی‌قائم ، پیش‌ازصنع قادر ، پیش‌ازهروجودی موجود . خداوندی معروف، بفضل و لطف موصوف . بکرم‌وجود دلهای دوستان راعیانست و جانهای موحّدان را مشهود . یکی بی طاعت مقبول و روزگارش مسعود ، یکی بی‌جنایت مردود وازدرگاه اومطرود . نه‌آنجانیل‌است ونه اینجا جود ، حکمی‌است مبرم وقضائی معهود ؛ « ومانؤخّره الّا لاجل معدود» قوله :

« **تبّت یدا ابی لهب** » چه‌کرد **بولهب** که درازل نصیب اوداغ حرمان‌آمد؟ چه‌آورد **بوبکر** در ازل که تاج سعادت و کرامت برفرق روزگارش نهادند ؟! تو گوئی که **بولهب** ازآن‌شقی گشت که کافرآمد ! و **بوبکر** از آن سعید گشت که مسلمان‌آمد ؟ ! راه حقیقت عکس‌اینست ! تو کفردرشقاوت دان نه شقاوت در کفر . واسلام درسعادت دان‌نه‌سعادت در اسلام ! این کاریست رفته وبوده ودر ازل پرداخته .

پیر طریقت گفت:آه ازحکمی پیش ازمن رفته ، فغان ازگفتاری که خود رایی گفته ، ندانم که شاد زیم یاآشفته ؟! ترسان ازآنم که‌آن قادر درازل چه گفته ؟! سگ **اصحاب‌الکهف**رنگ کفرداشت ، ولباس **بلعام**[۱] **باعور**طرازدین داشت ، لیکن شقاوت وسعادت‌ازلی‌ازهردوجانب در کمین بود ؛ لاجرم‌چون‌دولت روی‌نمود، پوست آن‌سگ ازروی صورت در **بلعام** پوشانیدند . گفتند :« **فمثله کمثل‌الکلب**. »ومرقع **بلعام** درآن سگ وشیدند[۲] ، گفتند : « ثلثة رابعهم کلبهم »

---

۱ — ج : بلعم ۲ــ الف : پوشیدند .

۱۱۲- سورة الاخلاص - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : «بسم الله الرّحمن الرّحيم» بنام‌خداوند فراخ بخشایش‌مهربان.
«قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ (۱)» بگو[1] [ای محمد]: اوست آن خدای یگانه.
«اللّهُ الصَّمَدُ (۲)» الله بارخدای همهٔ بارخدایان است.
«لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ (۳)» نزادونه زادند اورا، [نه از چیز است و نه از کس، اوبخویشتن است و بس].
«وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ (٤)» ونبود هیچکس اورا همتا[2] [و نه درخور، نه همتا ونه هم[3] صفت].

النوبة الثانية

این سورة «الاخلاص» بقول بعضی مفسّران مکّی است، به مکّه فروآمده، وبقول بعضی به مدینه فروآمده. چهار آیت است، پانزده کلمه، چهل ونه حرف و درین سوره نه ناسخ است ونه منسوخ. وخبر درست است که مصطفی (ص) گفت: «هر که سورهٔ «قل هو الله احد» برخواند، چنانست که یك سه یك قرآن خواند». اصحاب تحقیق و اهل معانی گفتند: این از بهر آن گفت که جملهٔ علوم قرآن سه قسم است: یك قسم از آن ذکر توحید است وصفات الله عزّشأنه، دیگر قسم اوامر و نواهی که از تکالیف شرع است. سدیگر قسم قصص انبیاء وفنون مواعظ. واین سورة «الاخلاص» مشتملست برمجرّد توحید وذکر صفات الله. پس در ضمن این سوره ثلث علوم قرآن است برطریق اجمال. ازین جهت گفت: «هر که این سورة برخواند، ثواب وی چندانست که ثلث قرآن برخواند». وروی عن ابی الدّرداء عن النّبی (ص):

۱- الف: گوی ۲- الف: هامتا ۳- الف: هام.

«ايعجز احدكم ان يقرأ ثلث **القرآن** فى ليلة»؟- قلت: يارسول الله من يطيق ذلك؟ !- قال: «اقرؤا: «**قل هو الله احد**» فانه يعدل ثلث **القرآن** ». وعن **ابى هريرة** : انّ النّبى(ص) سمع رجلاً يقرأ «**قل هو الله احد**» فقال: «وجبت» . -قلت : ماوجبت ؟- قال: «الجنّة»! و قال (ص) : « من اراد ان ينام على فراشه فنام على يمينه ، ثمّ قرأ ماة مرّة : **قل هو الله احد**».اذا كان يوم القيامة يقول له الرّبّ : « يا عبدى ادخل على يمينك الجنّة» . و قال **انس**: انّ رجلاً قال : يا رسول الله انّى احبّ هذه السّورة : «**قل هو الله احد**» .قال :«انّ حبّك ايّاها يدخلك الجنّة». وعن **سهل بن سعد** قال: جاء رجلٌ الى النّبى(ص) فشكا اليه الفقر وضيق المعاش،فقال له رسول الله (ص) : «اذا دخلت بيتك فسلّم ان كان فيه احدٌ، وان لم يكن فيه احدٌ فسلّم علىّ واقرأ: «**قل هو الله احد**» مرّةً واحدةً».ففعل الرّجل فأدرّ الله عليه رزقاً افاض على جيرانه. وعن **جرير بن عبدالله** قال : قال رسول الله(ص) : «من قرأ «**قل هو الله احد**» حين يدخل منزله نفت الفقر عن اهل ذلك المنزل و الجيران » . وعن **انس بن مالك** قال: كنّا مع رسول الله (ص) بتبوك فطلعت الشّمس بضياء وشعاع ونور لم ارها طلعت فيما مضى. فاتى **جبرئيل** رسول الله(ص). فقال : «يا **جبرئيل** مالى ارى الشّمس اليوم طلعت بضياء و نور وشعاع لم ارها طلعت فيما مضى» .- قال : ذاك انّ **معاوية بن ابى معاوية اللّيثى** مات بالمدينة اليوم فبعث الله اليه سبعين الف ملك يصلّون عليه.-قال:«وبم ذلك»؟- قال: كان يكثر قرآءته «**قل هو الله احد**» باللّيل والنّهار وفى ممشاه وقيامه وقعوده فهل لك يارسول الله ان اقبض لك الارض فتصلّى عليه ؟ - قال:«نعم».فصلّى عليه ثمّ رجع. وعن **ابى بن كعب** قال : سئل النّبى(ص) عن ثواب «**قل هو الله احد**».فقال: «من قرأ «**قل هو الله احد**» تناثر الخير على مفرق رأسه من عنان السّماءِ ونزلت عليه السّكينة وغشيته الرّحمة وله دوىّ حول العرش ونظر الله الى قارئها فلا يسأله شيئاً الّا اعطاه ايّاه ويجعله فى كلاءته وحرزه » . وعن **جابر** قال: قال رسول الله(ص) : «من قرأ «**قل هو الله احد**» فى كلّ يوم خمسين مرّةً نودى يوم القيامة من قبره : يامادح الله قم فادخل الجنّة . و عن **ابن عباس** عن النّبى(ص) قال : «الا ادلّكم على كلمة تنجيكم من الاشراك بالله تقرؤن «**قل هو الله احد**» عند منامكم » .

اما سبب نزول هذه السّورة فی قول **مقاتل** و **قتادة** و **الضّحاك**: انّ ناساً من **الیهود** جاؤا الی رسول اللّه (ص) فقالوا: صف لنا ربّك؟ فانّ اللّه انزل نعته فی **التوریة**، فاخبرنا من ایّ شیء هو و من ایّ جنس هو و هل یأکل و هل یشرب و ممّن ورث الدّنیا و من یورثها؟ فانزل اللّه عزّوجلّ: «**قل هو اللّه احد**» وقیل: انّ مشرکی **قریش** قالوا للنّبی (ص): انسب لنا ربّك فانزل اللّه هذه السّورة. وعن **ابن عباس** انّ وفد **نجران** قدموا علی رسول اللّه (ص) فیهم السّیّد والعاقب، فقالوا للنّبی (ص): صف لنا ربّك من ایّ شیء هو؟ - فقال النّبی (ص): «انّ ربّی لیس من شیء و هو باین من الاشیاء». فانزل اللّه عزّوجلّ: «**قل هو اللّه احد**». وتسمّی هذه السّورة نسب الرّبّ سبحانه و فی الحدیث صحبه سبعون الف ملك کلّما مرّوا باهل سماء سألوهم عمّا معهم فقالوا: نسبة الرّب سبحانه. ولافرق بین الواحد والاحد، یدلّ علیه قرآءة **عبداللّه بن مسعود**: «**قل هو اللّه واحد**». وقیل: «**واحد**» بصفاته «**احد**» بذاته. وقیل: الاحد بمعنی الاوّل لانّه اوّل الاشیاء وسابق الکلّ، واصله وحد قلبت واوه همزةً واکثر مایقال «**احد**» فی الجحد کقولهم: لیس فی الدّار «**احدٌ**» ولایشبهه «**احدٌ**»؛ واکثر ما یقال واحد فی الاثبات کقولهم: رأیت رجلاً واحداً، ولایقال رجل «**احد**» وقیل: الاحد هو المتفرّد بایجاد المفقودات و المتوحّد باظهار الخفیّات.

«**اللّه الصّمد**» قال **ابن عباس**: «**الصّمد**» السّیّد الّذی تناهی سؤدده و یصمد الیه بالحوائج؛ ای- یقصد. صمد صمده ای- قصد نحوه. و کلّ مصمت لاجوف له عند العرب صمد. فقال المفسّرون: الّذی لایأکل ولایشرب. وقال **قتادة**: «**الصّمد**»: الباقی بعد خلقه. و قال **سعید بن جبیر**: هو الکامل فی جمیع صفاته وافعاله. و قال **عکرمة**: «**الصّمد**»: الّذی لیس فوقه «**احد**» وهو قول **علی** (ع). وقال **السّدیّ**: هو المقصود الیه فی الحوائج و المستغاث به عند المصائب. و قال **جعفر**: الّذی لم یعط خلقه من معرفته الّا الاسم والصّفة. وعن **جعفر** ایضاً: «**الصّمد**»: خمسة احرف، فالالف دلیلٌ علی احدیّته، واللّام دلیلٌ علی الهیّته، وهما مدغمان لایظهران علی اللّسان ویظهران فی الکتابة. فدلّ ذلك علی انّ احدیّته والوهیّته خفیّة لاتدرك بالحواس ولاتقاس بالنّاس، فخفاءه باللّفظ دلیلٌ علی انّ العقول لاتدرکه ولاتحیط به علماً؛ وظهوره فی الکتابة دلیلٌ علی

انّه يظهر على قلوب العارفين و يبدو لاعين المحبّين فى دار السّلام. والصّاد دليل على صدقه فوعده صدق وقوله صدق وفعله صدق، ودعاء عباده الى الصّدق. والميم دليلٌ على ملكه فهو الملك على الحقيقة، والدّال علامة دوامه فى ابديّته وازليّته. قوله:

«لم يلد» نفى الاولاد والصّاحبة، **«ولم يولد»** نفى الوالدين، و قدّم ذكر **«لم يلد»** لانّ من الكفّار من ادّعى انّ له ولداً ولم يدّع **«احدٌ»** انّه مولود. و قيل: **«لم يلد»** فيورث **«ولم يولد»** فورث.

«ولم يكن له كفواً احدٌ» قرأ حمزة **«كفواً»** ساكنة الفاءِ مهموزةً، وقرأ حفص عن عاصم بضمّ الفاءِ من غير همز، وقرأ الآخرون بضمّ الفاءِ مهموزاً؛ و كلّها لغات صحيحة. والكفوء والكفى واحد، وهو المثل والنّظير، ومنه المكافأة. وقيل: كفّة الميزان اصلها من المكافاة فشدّدت و كسرت كما قالوا: للحظاحظ يقال: كفاء الميزان و تكفّاء اذا رجحت احدى كفّتيه وشالت. وفى الحديث: «تزلزل الارض حتّى تكفأ باهلها». و فى الآية تقديم و تأخير. تقديره: «ولم يكن له» احدٌ «كفواً». قال **مقاتل**: قال مشركوا العرب: الملائكة بنات اللّه، وقالت **اليهود** عزير ابن اللّه، وقالت **النّصارى**: **المسيح** ابن اللّه» فاكذبهم اللّه و نفى عن ذاته الولادة والمثل. وفى الخبر الصّحيح عن **ابى هريرة** عن النّبى (ص) قال: قال اللّه عزّ وجلّ: «كذّبنى ابن **آدم** «ولم يكن له» ذلك، وشتمنى «ولم يكن له» ذلك. فامّا تكذيبه ايّاى فيقول: لن يعيدنى كما بدانى وليس اوّل الخلق باهون علىّ من اعادته؛ واما شتمه ايّاى، فقوله: اتّخذ اللّه ولداً، وانا الاحد الصّمد لم الد ولم اولد ولم يكن لى كفواً احد».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: **«بسم اللّه الرّحمن الرّحيم»** اسم من وجوده الازل وثبوته الابد، لم يسبقه وقت ولم يحط بجلاله امد، خلق السّماء بلاعمد و وضع المهاد بلا اود، شكر من اطاعه ومن عبد و قبل من اراده ومن قصد. العالم بخفيّات كل احد، ركع اوسجد،

قام اوقعد، الحد او وحّد، غوث‌اللّهیف و کهف الضّعیف و للعاصین سند، عون‌الاسیر وظهر الفقیر ومنجز کلّ ماوعد، واحد لامن عدد، فردٌ وترٌ لم یسبقه والدٌ ولم یتعقّبه ولد، وهو القیوم **«الصّمد»** . **«لم یلد و لم یولد»** **«و لم یکن له کفوا احد»** .

نام خداوندی یگانهٔ یکتا، در ذات یکتا و در صفات بی‌همتا، از عیبها جدا وخداوندی را سزا، عظمتش ازار و کبریا ردا؛ فردی وتری جمیلی جلیلی نه چون ما، رحمانی رحیمی علّامی علیمی رانندهٔ احکام و قضا، ستّاری غفّاری جبّاری قهّاری بزرگواری بی‌چند و بی‌چرا؛ مجیدی دیّانی حمیدی مهربانی بنده نوازی‌کار سازی مستحقّ هر ثنا. احسان او قدیم، فرمان اوعزیز، پیمان او لطیف. ملك اوبی زوال وبی فنا، پاك ازعیب، دور ازوهم. بیرون ازقیاس، موصوف بصفات معروف بأسماء.

بر چهرهٔ خوب تو فشاندیم ثنا جان‌ودل ودیده هرسه کردیم فدا
در هرچه کنی، زدل بدادیم رضا حکمی‌که‌کنی‌و گربجانست، روا.

« **قل‌هو‌الله احد** » ای **محمد** ! بیگانگان از تونسب ما می پرسند، بگو: « **الله احد** » « **الله** » است آن یگانهٔ یکتا، در ذات وصفات یکتا، درعزّت وقدرت یکتا، درالوهیّت وربوبیّت یکتا، در ازل ودرابد یکتا، خدائی را سزا وبخدا کاری دانا. کریمست ومهربان، لطیف ورحیم ونیك خدا، عالم سرّ ونجوی، دارندهٔ افق اعلی، آفرید کارعرش وثری، قریب بهرآشنا، ومستحقّ هرثنا، در دل دوستانش نورعنایت پیدا، ازچشمها نهان وبصنع آشکارا.

ای دور زچشم، با دلم یکجایی پیدا بدلی، ز چشم نا پیدایی!

« **الله الصّمد** » الّذی یصمدالیه فی‌الحوائج، ویفزع الیه فی‌النّوائب. صمد اوست که بندگان‌را حاجت ونیازبدوست. امیدعاصیان ومفلسان بفضل‌اوست. درمان بلاها از کرم اوست، درویشان را شادی بجلال و جمال اوست. مبارك آنکس که مونسش نام اوست، عزیز آنکس که بهرهاش یاد اوست، شاد آن دل که در بند اوست، پاك آن زبان که در ذکراوست. خوش عیش آنکه روز کارش‌درمهرومحبّت اوست. یکی ببهشت نازد، یکی‌بدوست؛ و دوست بهرهٔ اوست که همّتش همه‌اوست.

چشمی دارم همه پر از صورت دوست
با دیده مرا خوش است تا دوست دروست
از دیدهٔ و دوست فرق کردن نه نکوست
یا اوست بجای دیده، یا دیده خود اوست

ویقال: «**الصّمد**» الّذی تقدّس عن احاطة علم المخلوقین به او ادراك بصرهم او اشراف معارفهم. «**صمد**» اوست که عقلها متحیّر آمد در جلال او، خرد ها سراسیمه گشت در جمال او، فهمها عاجز شد از ادراك سرّ او، اندیشه ها زیر وزبر گشت از امر او. جگرها خون شد در قهر او، دلها بگداخت درشناخت او.

پیر طریقت گفت: الاغیار فی وجوده فقدٌ والرّسوم والاطلال عند شهود حقه محوٌ. وجودی که حدودش بعدم بازشود، آن وجود مجاز گویند نه وجودحقیقت. ای مسکین آیت عدم خود ازلوح قدم برخوان و رایت نیستی خود در عالم هستی او بزن، در مشاهدهٔ شاهد قدم مدهوش شو و از هوش خود بیهوش شو، در رکوع و سجود خود را هستی بنه، و در وجود جلال حقیقت خرقهٔ وجود مجازی بدر وبا او بگوی:

چون با خودم از عدم کم ام کم — چون با تو بوم همه جهانم
بپذیر مرا و رایگان دار — هر چند که رایگان گرانم.

گفته اند: این سورهٔ «**قل هو الله احد**» هر آیتی تفسیر آیت پیش است، چون گویند: من «**هو**»، او کیست؟ ـ تو گوئی: «**احد**»، چون گویند: «**احد**» کیست؟ ـ تو گوئی: «**صمد**»، چون گویند: «**صمد**» کیست؟ ـ تو گوئی: الّذی «**لم یلد ولم یولد**». چون گویند: «**لم یلد ولم یولد**» کیست؟ ـ تو گوئی: الّذی «**لم یکن له کفواً احد**». ویقال: کاشف الاسرار بقوله: «**هو**»، و کاشف الارواح بقوله: «**الله**»، و کاشف القلوب بقوله: «**احد**»، و کاشف نفوس المؤمنین بباقی السّورة. ویقال: کاشف الوالهین بقوله: «**هو**» والموحّدین بقوله: «**الله**» والعارفین بقوله: «**احد**» والعلماء بقوله: «**الصّمد**» والعقلاء بقوله: «**لم یلد ولم یولد**» «**ولم یکن له کفواً احد**».

ای محمد و الهان را بگوی: «هو» ایشان را رمز واشارت کفایت باشد، نام وصفت مگوی که ایشان اصحاب غیرت اند، نتوانند دید و شنید که کسی نام و صفت دوست برد ورهمه دل ودیده و زبان ایشان باشد، این چنانست که گویند:

درعشق توام کار بدانجای رسید کزدیدهٔ خود دریغم آید رخ‌تو!

با عارفان بگوی: «الله»! ایشان قدم بربساط تفرید دارند، درنام «الله» چنان‌مستغرق‌شده‌اند که پروای‌نفی‌دیگری ندارند. باموحّدان بگوی که: «احد» که جان ایشان‌را مدد ازنور توحید است و رَوح رُوح ایشان بیافت توحیدست. با عالمان بگوی که: «اللّه الصّمد» ایشان رخت نیاز بدرگاه صمدیّت ذوالجلال افکنده اند بی‌تحفه‌ای بازنگردند. باعاقلان بگوی:

«لم یلد ولم یولد» «ولم یکن‌له کفواً احد» شما که‌عقل‌دارید، باری‌دریابید و بدانید که او را زن و فرزند نیست، خویش و پیوند نیست، مثل و مانند نیست، «لیس کمثله شیء و هو السّمیع البصیر». ای محمد من ترا حبیب خواندم و معنی محبّت موافقت است ودوست را درهمهٔ احوال نیابت داشتن. ای محمد چون دشمن ترا بد گوید، من‌جواب دهم، چون‌مرابد گوید، تونیزجواب‌ده وحقّ‌محبّت‌درمعنی موافقت بگزار. عقبهٔ کافرترا شاعر گفت، من جواب دادم از بهرتو و نیابت داشت تو که: «وما هوبقول شاعر». چون مرا ناسزا گوید، تو جواب ده که: «هواللّه احد». حارث ترا کاهن گفت، من جواب دادم که: «ماهو بقول کاهن». چون معطّل مرا تعطیل گوید، توجواب ده که:

«اللّه الصّمد». ولید مغیره ترا ساحر گفت که: «ان هذا الّاسحرٌ یؤثر»، من‌جواب دادم به تهدید که: «ساصلیه‌سقر». تونیزچون ترسا مرازن وفرزند گوید، جواب ده: «لم یلد ولم یولد». بولهب ترا گفت: تبّاً لك. من‌جواب دادم که: «تبّت یدا ابی لهب». تو نیز اگر مغان مرا همتا و همسر گویند، جواب ده که: «لم یکن له کفواً احد».

۱۱۳ - سورة - الفلق - مدنية و قيل مكية
النوبة الاولى

قوله تعالی : « بسم اللّه الرّحمن الرّحيم» بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.

«قُلْ» بگو: [ای محمد] «اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَق (۱)» فرياد ميخواهم بخداوند همهٔ آفريده.

« مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ (۲) » از بد هرچه بيافريد .

« مِنْ شَرِّ غاسِقٍ اِذا وَقَبَ (۳)» وازبد شب که درآيد [و ماه که برآيد] .

« وَمِنْ شَرِّ النَّفّاثاتِ فِي الْعُقَدِ (٤) » وازبد دمندگان درگرهها .

« وَمِنْ شَرِّ حاسِدٍ اِذا حَسَدَ (٥) » واز بد آن بد چشم بد نيّت بد خواه که بد خواهد يا ببد نگرد .

النوبة الثانية

اين سوره پنج آيتست ، بيست وسه کلمه ، هفتاد وچهار حرف ؛ جمله به **مدينه** فروآمد ، وقومی گفته اند که به **مكّه** فروآمد . ودرين سوره ناسخ ومنسوخ نيست . وفی الخبر عن **عقبة بن عامر الجهنی** يقول : سمعت النّبیّ (ص) يقول : «انّك لن تقرأ بسورة احبّ الی اللّه ولا اقرب عنده من « **قل اعوذ بربّ الفلق** » فان استطعت ان لاتدعهافی صلوة فافعل». وعن **ابی بن كعب** عن النّبیّ (ص) قال :«من قرأ « **المعوّذتين** » فكأنّما قرأ الكتب الّتی انزلها اللّه كلّها قوله :

« **قل اعوذ بربّ الفلق** » سبب نزول « **المعوّذتين** » ماروواه **البخاری** فی صحيحه وذكره المفسّرون ، قالوا : انّ غلاماً من **اليهود** كان يخدم رسول اللّه (ص) و كان يعجبه حسن خدمته فدبّت اليه **اليهود** ولم يزالوا به حتّی اخذ مشاطة رأسه (ص) وعدّة اسنان من مشطه فاعطاها **اليهود** فسحروه فيها. و كان الّذی تولّی ذلك **لبيد بن اعصم اليهودی** ثمّ دسّها فی بئر **بنی زريق** ، يقال لها **ذروان** ، فمرض (ص) و انتثر

شعر رأسه وجعل يذوب ولايدری ما عراه و كان يری انّه يأتی النّساء ولايأتيهنّ. فبينما هو نائم ذات يوم اتاه ملكان فقعداحدهما عند رأسه والآخر عند رجله، فقال الّذی عند رجله للّذی عند رأسه: ما بال الرّجل؟ - قال: طُبّ. - قال: وما طُبّ؟ - قال: سحر. - قال: ومن سحره؟ - قال **لبيد بن اعصم اليهودی**. - قال: فبم طبّه؟ - قال: بمشط ومشاطة. - قال: واين هو؟ - قال: فی جفّ طلعة تحت راعوفة فی بئر **ذروان**، فانتبه النّبی (ص) وقال: «يا **عائشة** امـا علمت انّ الله اخبرنی بدائی»؟ ثمّ بعث رسول الله (ص) **عليّاً** (ع) **والزّبير** **وعمّار بن ياسر** فنزحوا ماء البئر كانّه نقاعة الحنّاء ثمّ رفعوا الصّخرة واخرجوا الجفّ فاذا فيه مشاطة رأسه واسنان مشطه واذا تمثال من شمع مثال رسول الله (ص) مغروز بالابر واذا وتر عليه احدی عشرة عقدة! فيقال: انّ السّورتين نزلتا حينئذ احدی عشرة آيةً لحلّ تلك العقد، فجعل كلّما قرا آيةً انحلّت عقدةً ووجد رسول الله (ص) خفّةً حتّی انحلّت العقدة الاخيرة قام عليه الصّلوة و السّلام كانّما انشط مـن عقال. وجعل **جبرئيل** (ع) يقول: بسم الله ارقيك من كلّ شیء يوذيك من حاسد وعين والله يشفيك. فقيل: يارسول الله افلانأخذ الخبيث فنقتله؟ - فقال: «امّا انا فقد شفانی الله واكره ان اثير علی النّاس شرّاً». قالت **عائشة**: ما غضب رسول الله (ص) غضباً ينتقم من احد لنفسه **قطّ** الّا ان يكون شيئاً هولله عزّوجلّ فيغضب لله وينتقم. الجفّ: قشر الطّلع، والرّاعوفة: حجر فی اسفل البئر يقوم عليه المائح و هو الّذی يجعل الماء فی الدّلو فيخرجه الّذی علی رأس البئر. والمشاطة: مايسقط من الشّعر مع المشط. فی هذا الحديث دلالةٌ علی صحّة السّحر وانّ له حقيقةً خلاف قول من زعم انّه لاحقيقة له، لانّ النّبی (ص) كان يجد وجعاً لذلك الّا تری انّ احد الملكين قال للآخر: ما وجع الرّجل وهذا من اوضح دليل علی حقيقته. فان قيل ما الحكمة فی نفوذ السّحر وغلبته فی النّبی (ص) ولما ذا لم يرد الله تعالی كيد الكائد الی نحره بابطال مكره وسحره؟ - قلنا: الحكمة فيه والدّلالة علی صدق رسول الله (ص) وصحّة معجزاته و كذب من نسبه الی السّحر والكهانة؛ لانّ سحر السّاحر عمل فيه حتّی التبس عليه بعض الأمر واعتراه نوع من الوجع ولم يعلم النّبی (ص) بذلك حتّی دعا ربّه. فقد روی انّه دعا ثمّ دعا ثمّ دعا، فاجابه الله سبحانه و

بيّن له امره ولو كان مايظهر من المعجزات الخارقة للعادات من باب السّحر على ما زعم اعداؤه لم يشتبه عليه ماعمل من السّحر فيه ولتوصّل الى دفعه من عنده وهذا بحمدالله من اقوى البراهين على نبوّته . وانّما اخبر النّبى (ص) **عائشة** من بين نسائه بما كشف الله تعالى له من امر السّحر لانّ النّبى (ص) كان مأخوذاً عن **عائشة** فى هذا السّحر على ما روى **يحيى بن يعمر** قال : حبس رسول الله (ص) عن **عائشة** سنةً ، فبينا هو نائم اتاه ملكان، الحديث الى آخره . قوله :

« **قل اعوذ** » اى ــ احترز وامتنع واستجير ومعاذالله من كذا ، اى ــ احترز به منه. والعرب تقول: اطيب اللّحم عوّذه ، اى ــ ماعاذ بالعظم، اى ــ لزق به .« **بربّ الفلق** »، « **الفلق** »: فى الاصل الخلق كلّه ، مافى الدّنيا شىء الّا هو عن انفلاق يحصل اللّيل والنّهار والمطر والرّيح والنّبات والدّوابّ حتّى الانفاس والاصوات والثّمار والجواهر والمياه، وقال قوم من المفسّرين : « **الفلق** » الصّبح، تقول العرب : ابين من فلق الصّبح . وقال **وهب بن منبّه** : هو طبق على **جهنّم** ؛ وقيل: جبّ فى **جهنّم** . وقدم بعض اصحاب رسول الله (ص) **الشّام** ، فرأى آثار نعيم ملوكهم وما كانوا فيه من غضارة الدّنيا وسعتها، قال: « لايعجبنّكم ما اوتوا من الدّنيا فانّ وراءهم **الفلق** ». وقيل : هو بيت فى **جهنّم** اذا فتح بابه استغاث اهل النّار من شدّة حرّه ، وقيل : هو اسم بئر ذات اودية لها شعاب واسمها **الهبهب** .

« **ومن شرّ غاسق اذا وقب** » قال **ابن عباس** : هو اللّيل اذا اقبل بظلمته فى المشرق و دخل فى كلّ شىء و اظلم . والغسق الظّلمة ، غسق اللّيل اذا اظلم . وقيل : « **الغاسق** » : البارد فى الاصل ، والغساق : البرد ؛ وسمّى الغساق لانّه يحرق ببرده كما يحرق الحميم بحرّه . وهو الآخر من شكله ، اى ــ من شكل الحميم ، فجعل الغساق من شكل الحميم لانّهما يحرقان معاً هذا بحرّه وهذا ببرده . وسمّى اللّيل غاسقاً لانّه ابرد من النّهار . وقيل : « **الغاسق** » : القمر. ونظر رسول الله (ص) الى القمر فقال : « يا **عائشة** استعيذى بالله من شرّ هذا فانّه « **الغاسق اذا وقب** » » فعلى هذا التّفسير هو « **غاسق** » لبرودة ضوءه ضدّ ضياء الشّمس . والوقوب : الدّخول وانّه (ص) كنى عن اللّيل بالقمر

فاستعاذ من شرّ اللّیل لانّ الجنّ انّما تنتشر باللّیل، وتغتال وتختطف وتستطیر فی ظلماء اوّل اللّیل اذا ادلهمّ؛ و کذلک نهی رسول‌اللّه (ص) عن السّیر فی اوّل اللّیل وامر بتغطیة الاوانی واغلاق الابواب وایکاء الاسقیة وضمّ الصّبیان وقال: «لو یعلم النّاس مافی السّیر اوّل اللّیل لما سار راکب بلیل ابداً» وقیل: المراد به القمر اذا خسف واسودّ.

«**اذا وقب**» ای ــ دخل فی الخسوف او اخذ فی الغیبوبة. و قال **ابن زید**: «**ومن شرّ غاسق اذا وقب**» یعنی الثّریّا اذا سقطت. قال: و کانت الاسقام والطّواعین تکثر عند وقوعها و ترتفع عند طلوعها.

«**و من شرّ النّفّاثات فی العقد**» یعنی سواحر اللّاتی ینفثن فی عقد الخیط حین یعقدن. والنّفث نفخ بغیر ریق بخلاف التّفل. وقیل: النّفث: النّفخ اذا کان مع الرّیح ندی «**والعقد**» ما یعقده السّاحر علی وتر اوحبل اوشعر، وهو ینفث ویرقی. وقرأ **یعقوب**: «**النّافثات**» والمراد بهنّ بنات **لبید بن اعصم** سحرن النّبی (ص). وفی کیفیّة ذلک اقوالٌ، احدها: انّه ایهام الاذی وتخییل المرض ولاتأثیر له. والثّانی: انّه یؤثر کما تؤثر العین فی المعیون. والثّالث: انّه بمعونة الجنّ.

وفی سحر النّبی (ص) قولان: قال بعضهم: سحره **لبید بن اعصم** کما ذکرناه و علیه الجمهور وانکره بعضهم وقال: انّ اللّه تعالی انکر علی من قال هذا فی صفة النّبی (ص) حیث یقول: «و قال الظّالمون ان تتّبعون الّا رجلاً مسحوراً» الآیات. وقیل: اراد بالنّفّاثات فی العقد النّساء اللّواتی یسلبن قلوب الرّجال بحبّهنّ. قال **ابو تمام**:

السّالبات الفتی عزیمته — بالسّحر، والنّافثات فی عقده

«**ومن شرّ حاسد اذا حسد**» یعنی: **الیهود**، فانّهم کانوا یحسدون النّبی (ص). قال **الحسین بن الفضل**: جمع اللّه الشّرور فی هذه السورة وختمها بالحسد لیعلم انّه اخسّ الطّبایع. وقیل: الحسد تمنّی زوال النّعمة من صاحبها، وقیل: «**و من شرّ حاسد اذا حسد**» یعنی: من شرّ عینه ونفسه، والحاسد هو العیون الّذی یلقع بعینه ونفسه. و فی السّورة استدفاع الشّرور من اللّه، ومن صحّ توکّله علی اللّه فهو الّذی صحّ تحقّقه باللّه؛ و اذا صحّ تحقّقه بشهود جریان التّقدیر و تبرّئه عن حوله وقوّته فالی ان یزول

البلاء استراح من تعب تردّد القلب فی التّدبیر. وعن قریب یرقّی الی حالة الرّضا کفی مراده ام لا. وعند ذلك الملك الاعظم فهو بظاهره لا یفتر عن الاستعاذة و بقلبه لا یخلو عن التّسلیم والرّضا.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «**بسم اللّه الرّحمن الرّحیم**» **بسم اللّه**، «الّذی خلق الانسان من علق» وابدی الصّباح من الفلق، وانشأ السّموات طبقاً فوق طبق. لا مغلق لما فتح ولا فاتح لما اغلق، اودع ادراك البصر فی الحدق، و رکب الکلام فی اللّسان وانطق. ربّ الضّیاء و الشّفق، «واللّیل وماوسق» و «القمر اذا اتّسق».

نام خداوندی که طوق یادش دررقاب احباب است واشباح مریدان زیر سطوات عزّش خرابست، بس جگرها که در آتش دوستی او کبابست، بسا عزیزا که بدل می‌سوزد و بتن درعذابست، بسا مشتاقا که در بادیهٔ طلب در آرزوی قطره‌ای آبست، چون پنداشت که رسید، بدانست که آنچه دید سرابست!

منزلگه عشق تو دل احبابست درقصّهٔ عشق تو هزاران بابست.

«**قل اعوذ بربّ الفلق**» «**من شرّ ماخلق**» راه عامّهٔ بندگان آنستکه پیوسته ازشرّ بدان و کید کائدان وحسد حاسدان و بدافتاد جهان استعاذت می کنند بخداوند جهانیان، بحکم ظاهر این سوره. ازینجا گفت **مصطفی** (ص): «تعوّذوا باللّه من جهد البلاء ودرك الشّقاء و سوء القضاء وشماتة الاعداء». وکان (ص) یقول: «اللّهمّ انّی اعوذبك من العجز والکسل والجبن والبخل والهرم و عذاب القبر، اللّهمّ انّی اعوذ بك من الفقر والقلّة والذّلّة واعوذبك ان اظلم اواظلم واعوذبك من الشّقاق والنّفاق و سوء الاخلاق».

اینست طریقهٔ عامّهٔ مومنان: ظاهر شریعت بکارداشتن وهنگام بلاء دست دردعا و تضرّع زدن وازحقّ جلّ جلاله عافیت خواستن. امّا راه جوانمردان طریقت وارباب حقیقت تسلیم ورضاست والیه الاشارة بقوله: «الّا من اتی اللّه بقلب سلیم» ویقال: دع التّدبیر الی من خلقك تسترح. تدبیر کار با خداوند کار گذار، تصرّف در آفریده آفرید گار

را مسلّم‌دار ، ازراه اعتراض برخیز، تعرّض وفضول مکن ، ازدرگاه اومعرض‌مباش[۱] ، اورا وکیل وکفیل وکارساز خوددان ، تا این فرمان را ممتثل باشی که : « فاتّخذه وکیلاً »هردل که دراو تسلیم ورضا جمع شد، بنقدآن‌تن قرین‌سلامت گشت، وآن سینه دست[۲] ازآفات بشریّت‌مسلّم‌شد، تسلیم درجهٔ ذبیح و خلیل است(ع). خلیل را خطاب آمد که«اسلم». جواب‌داد که :«اسلمت»؛ پسراز پدرنشان تسلیم دید ، بتعلیم پدر لباس تسلیم پوشید ؛ قرآن مجید از تسلیم پدر وپسر خبرداد که : «فلمّا اسلما» تسلیم درین‌جهان مسمار دین است و در آن جهان مفتاح دارالسّلام . رضا آنست که بنده‌ای بر پسند باشی و بهرچه رود خرسند باشی و منتظرقضای خداوند باشی، و تسلیم آنست که کار آفریده بآفریدگار باز گذاری .

خود تن بقضا در ده و خود سر کش باش

جزآن نبود که تونخواهی ، خوش باش !

---

۱ ـ الف : اعراض مکن ۲ ـ چنین است درهردونسخه .

۱۱٤ - سورة الناس - مدنية

النوبة الاولى

قوله تعالی : « **بسم‌الله الرّحمن‌الرّحیم** » بنام‌خداوند فراخ بخشایش‌مهربان.

«**قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النّاس**(۱)» بگو [ای **محمد**] فریاد خواهم بخدای‌مردمان .

«**مَلِكِ النّاس** (۲)» پادشاه مردمان .

«**اِلٰهِ النّاس**(۳)» خداوند مردمان .

«**مِنْ شَرِّ الْوَسْواس**» از بد دیو وسواس نام «**اَلْخَنّاس**(٤)» که بازایستدوباز پس شود از دل ذا کران .

«**اَلّذی یُوَسْوِسُ فی صُدُورِ النّاس**» او که‌وساوس[۱] می‌افکنددردلهای‌مردمان.

«**مِنَ الْجِنّةِ والنّاس**(٦)» از پریان و مردمان .

النوبة الثانیة

این سوره هفتاد و نه حرف‌است ، بیست کلمه ، شش آیه ، جمله به‌**مدینه** فرو آمد، وقومی گفتند : به‌**مکّه** فرو آمد . ودراین‌سوره ناسخ ومنسوخ نیست. وفی‌الخبر عن **عقبة بن عامر الجهنی**:انّ رسول‌الله (ص) قال له : « ألا اخبرك بافضل‌ما تعوّذ به المتعوّذون»؟-قلت:بلی!-قال:« قل‌اعوذبرب الفلق »«**وقل‌اعوذ بربّ‌النّاس**».وفی‌روایة اخری[۱] عن **عقبة** قال : قال لی رسول‌الله (ص) : «الا اعلّمك یا **عقبة** سورتین هما افضل **القرآن** » ؟ ! -قلت : بلی‌یارسول‌الله . فعلّمنی«المعوّذتین»ثم قرأ بهمافی‌صلوة‌الغداة و قال : «اقرأ بهما کلّما قمت ونمت ». وعن **عائشة** قال : کان‌رسول‌الله اذا أوی الی‌فراشه کلّ‌لیلة جمع کفّیه فنفث فیهما وقرأ:« قل‌هوالله احد » و« قل‌اعوذ برب الفلق» و« **قل اعوذ بربّ‌النّاس** » ثمّ مسح بهما مااستطاع من جسده یبداء بهما رأسه ووجهه وما

۱ ــ الف : وسواس .

اقبل من جسده يصنع ذلك ثلاث مرّات . و عن **عائشة** ايضاً : انّ النّبى (ص) كان اذا اشتكى يقرأ على نفسه بالمعوّذات و ينفث ، فلمّا اشتدّ وجعه كنت اقرأ عليه و امسح عليه بيده رجاء بر كتها . وقال **عقبة بن عامر**: بينا اسير مع رسول اللّه (ص) بين **الجحفة و الابراء** اذ غشيتنا ريح وظلمة شديدة ، فجعل رسول اللّه (ص) يتعوّذ باعوذ بربّ الفلق و« **اعوذ بربّ النّاس**» ويقول:« **يا عقبة** تعوّذ بهمافماتعوّذمتعوّذ بمثلهما». وعن **عبداللّه ابن حبيب** قال: خرجنا في ليلة مطر وظلمة شديدة نطلب رسول اللّه (ص) فادر كناه ، فقال : « قل »- قلت : ما اقول ؟ - قال :« «قل هو اللّه احد» والمعوّذتين حين تصبح وحين تمسى ثلاث مرّات تكفك كلّ شیء» . قوله :

« **قل اعوذ بربّ النّاس** » اى - استجير و احترز باللّه الّذى هو« **ربّ النّاس** » اى - خالقهم وموجدهم .

« **ملك النّاس** » هو الّذى يسوسهم ويدبّر امورهم ، خصّ النّاس بالذّكر لانّ فيهم ملوكاً ؛ فاخبر تعالى انّه مالك الملوك .

« **اله النّاس** » يعنى: معبود هم الّذى يستحقّ ان يعبدوه .

« **من شرّ الوسواس** » هو مصدر كالزّلزال والقلقال ، يعنى: من شرّ الوسوسة الّتى تكون من الجنّة والنّاس ؛ والوسوسه : الحديث الخفىّ ، لقوله : « فوسوس اليه الشّيطان » وصوت الحلىّ يسمّى وسواساً و وسوسة ؛ والموسوس الّذى يكسر الحديث فى نفسه و وسوسة **الشّيطان** تصل الى القلب فى خفاء . وقيل : هو الكلام الخفىّ الّذى يصل مفهومه الى القلب من غير سماع . وقيل : وسواس النّاس من نفسه ، وهو وسوسة الّتى يحدث بها نفسه . وقيل :« **الوسواس** » هو اسم الشّيطان الّذى يمسّ ابن **آدم** بطيفه ويخيّل اليه ويوذيه ويفزعه فى منامه . و« **الخنّاس** » صفته ، وخنوسه انّه يدخل صدر ابن **آدم** يضع خرطومه على قلبه يوسوس اليه مادام ناسياً للّه عزّوجلّ والآخرة ، فاذا ذكر ابن **آدم** اللّه خنس **الشّيطان** و كفّ خرطومه وتأخّر. قال **ابراهيم التّيمى** : اوّل مايبدو « **الوسواس** » من قبل الوضوء . وقال **مقاتل** : انّ **الشّيطان** فى صورة خنزير يجرى

فی جسد العبد مجری الدّم فی العروق، سلّطه الله علی ذلك . فذلك قوله :

«**الّذی یوسوس فی صدور النّاس** » «**من الجنّة والنّاس**» المراد بالنّاس الاوّل: الابرار، و بالنّاس الثّانی: الاشرار. معناه :«**الّذی یوسوس فی صدور النّاس**» الاخیار من الجنّ واشرار النّاس، کانّه اُمرَ انْ یستعیذ من شرّ الجنّ والانس جمیعاً . قال رسول الله (ص) لابی ذر :« تعوّذ بالله من الشّیاطین الانس والجنّ». فاثبت « **الوسواس** » من الانسان للانسان کالوسوسة من الشّیاطین . و وسوسة الانسان هو الاهواء والله اعلم بالمراد . و کرّر لفظ «**النّاس**» فی خمسة مواضع تبجیلاً لهم و تکرمةً . وقیل : کرّر لانفصال کلّ آیة من الاخری لعدم حرف العطف . وقیل : المراد بالاوّل: الاطفال ومعنی الرّبوبیّة یدلّ علیه . وبالثّانی: الشّبّان ولفظ « **الملك** » المنبیء عن السّیاسة یدلّ علیه . وبالثّالث: الشّیوخ ولفظ« **اله**» المنبیء عن العبادة والطّاعة یدلّ علیه. وبالرّابع : الصّالحون **والشّیطان** مولع باغوائهم دون غیرهم . وبالخامس: المفسدون وعطفه علی المعوّذ منهم یدلّ علیه ؛ والله اعلم . قال النّبی (ص) :«عند کلّ ختمة دعوة مستجابة وشجرة فی الجنّة». وعن ابن عمر قال : قال رسول الله (ص): «لاحسد الّا علی اثنین. رجل آتاه **القرآن** فهو یقوم به آناء اللّیل و آناءَ النّهار، ورجل آتاه الله مالاً فهو ینفق منه آناءَ اللّیل و آناء النّهار .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « **بسم الله الرّحمن الرّحیم** » اسمٌ عزیزٍ شهدت الافواه بآلائه . و نطقت الالسن بنعمائه ، وتلاشت القلوب عند جلال سلطانه وعزّ سنائه . وفنیت الارواح و بلیت الاشباح شوقاً الی لقائه . فلاذرّة من الموجودات فی ارضه وسمائه ، الّا وهی تشهد بجمال صفاته وجلال اسمائه ، کلّ عزیز عزّ فبادنائه ، و کلّ ذلیل ذلّ فباقصائه. الخلق عرضة تسخیره بین ابقائه وافنائه و اسعاده واشقائه ، فلا وصل ولاهجر ولاخیر ولاشرّ ولاحلو ولامرّ ولاایمان ولا کفر ولاطیّ ولانشر، الّا بارادته ومشیّته وقضائه، «ولله الاسمآء الحسنی فادعوه بها وذروا الّذین یلحدون فی اسمآئه» .

ای راه طلب حقیقت! چه راهی که قدمهای دوستان درتو واله شد؟! ای آتش محبّت حقّ! چه آتشی که جانهای عزیزان ترا هیزم شد؟! ای قبلهٔ « **بسم‌اللّه** »! چه قبله ای که هر که روی درتو آورد دمار ازجان و روانش بر آوردی. آن کدام دلست که آتش‌خانهٔ حسرت تو نیست؟! آن کدام جانست که در مخلب باز قهر تو نیست؟

گفتم که: چو زیرم و بدست تو اسیر
بنواز مرا، مزن تو ای بدر منیر
گفتا که: ز زخم من تو آزار مگیر
در زخمه بود همه نوازیدن زیر

عزیزجانی باید که اورا براسرار « **بسم‌اللّه** » اشرافی دهند، یك شظیة[1] از حقیقت این نام بر کنگرهٔ طور تجلّی کرد طبق طبق ازوی میشکافت، و ازهم فرو میریخت، تا در عالم ذرّه ذرّه گشت، گفتا: پادشاها اگرسنگك سیاه طاقت این نام داشتی خود در بدو وجود امانت قبول کردی. آری کوه باصلابت برنتافت و طاقت نداشت ودلهای ضعفای این امّت برتافت وقبول کرد. ای جوانمرد! نه آن دلها میگویم که کلیسیای شرك وشهوت بود، دلهای بارگیران حضرت سلطان می گویم، وبارگیر سلطان کسی بود که درهمهٔ اوقات وحالات اگرغرقهٔ لطف وعطا بود یاخستهٔ تیربلا، بازگشت وی جز باحضرت ربوبیّت نبود، همه اورا داند، همه او را خواند، قصّه نیاز خود بدوبردارد، از هواجس و وساوس استعاذت بوی کند، اینست که ربّ العالمین می گوید:

«**قل اعوذ بربّ النّاس**» ای ـ «**اعوذ بربّ النّاس**» «**من شرّ**» «**الجنّة والنّاس**» ای **محمد**! بندگانم را بگو تاچون ازشرّ دیو ومردم فریاد خواهند، بمن خواهند، وبادرگاه من گریزند؛ که جزدرگاه من ایشان‌را پناه نیست، وخستگی ایشان‌رامرهم جزازفضل مانیست. هرجا که درعالم درویشی است خستهٔ جرمی، درماندهٔ دردست خصمی، ما مولای اوئیم؛ هرجا که خراب عمری‌است، مفلس روزگاری، ماخریدار او ایم؛ هرجا که سوخته‌ای‌است، بیخودی، لاف زننده‌ای، بی‌خبری، ماشادی جان

۱) شظیة: پاره‌ای ازهرچیز. فرهنگ نفیسی.

او ایم ؛ هرجا که‌زارنده‌ایست‌ازخجلی، سرفرو گذارنده‌ای‌ازبی کسی، مابرهان‌اوئیم . نعت ما چیست ؟ فرش فضل ببادافکندن ، درتربت افلاس تخم بربرا کندن ، دربادیهٔ بیخودی جوی جود کندن ، برلب جوی احسان باغ دوستی کشتن ! سه جایگاه درین سوره خود را جلّ جلاله ببندگان اضافت کرد ، و نام خود فرانام ایشان پیوست . گفت :

« **ربّ النّاس**»«**ملك النّاس** »«**اله النّاس** » دارنده و پرورانندهٔ شما منم ، پادشاه و کاردان‌وکارساز شمامنم ، خداوند رهنمای‌دلگشای شما منم . گاه گوید جلّ جلاله : شمائید بندگان من ، گاه گوید: منم خداوندشما. چه کرامت‌است‌بندگان را بزرگوارتراز آن که خود گوید بجلال‌عزّخویش که : شما آن من‌اید ومن آن‌شما ! ! بنده چون بدین‌مقام رسید وقدم برین بساط قرب‌نهاد ، توفیق موافق وسعادت مساعد او گردد ، دست اغیارازاو کوتاه شود ، وسواس‌خنّاس‌ازشعاع شمع شوق اوبگریزد ، سلطان محبّت درسرای‌خاصّ اونزول کند . آثار وانوارلطف‌الله برحال اوظاهرشود ؛ تاهر که درنگرد ، داند که نواختهٔ فضل اوست وافروختهٔ لطف او .

[ذيل]

فصل

روی **ابوهریرة**: قال: قال رسول‌الله (ص): «اعربوا **القرآن** والتمسوا غرائبه، فانّ‌الله یحبّ‌ان یعرب». وقال‌الله عزّوجلّ: «ومن یؤتی‌الحکمة فقداوتی‌خیراً کثیراً» یعنی: تفسیر **القرآن**. وقال **مجاهد**: احبّ‌الخلق الی‌الله‌اعلمهم‌بماانزل. وقال **ابن عباس**: تفسیر **القرآن** علی اربعة اوجه: تفسیر یعلمه العلماء، وتفسیر تعرفه العرب، وتفسیر لایعذراحدٌ بجهالته، یعنی: من‌الحلال‌والحرام، وتفسیر لایعلم تأویله الّاالله، من ادّعی علمه فهو کذّاب. مفسّر دیگرست وحاکی‌تفسیر دیگر، نه هر که‌حکایت کنداز گفت مفسّران اورا رسد که خود تفسیر کند. خلافست میان علما که هرعالمی را رسد که **قرآن** را تفسیر کند بذات خویش یانه؟ قومی گفتند: هیچ کس را نرسد واگر چه فائق وفاضل بود واحکام وادلّه شناسد، و اخبار و آثاردانَد؛ بلکه از تفسیر آن باید گفت که از رسول خدا (ص) حکایت کردند، یا از صحابه که در نزول **قرآن** حاضر بودند، یا از تابعین که از صحابه شنیدند وگرفتند؛ و حجّت این قوم‌آنست که **مصطفی** (ص) گفت: «من‌فسّر **القرآن** برأیه‌فاصاب فقداخطأ». وقومی گفتند: هر که ادبی‌دارد وسیع وفضلی تمام، اورا رسد که **قرآن** تفسیر کند؛ وحجّت ایشان اینست که ربّ‌العزّة گفت[1]: «کتاب انزلناه‌الیك مبارکٌ لیدّبّروا آیاته ولیتذکّراولوالالباب» امّا محقّقان گفتند: این هردو مذهب سربغلوّ و تقصیر باز می‌نهد، هر که برمنقول مجرّد اقتصار کند فقدترك کثیراً ممّا یحتاج‌الیه. وهر که جائز دارد هر کسی راکه درعلم تفسیر خوض کند فقد عرّضه للتّخلیط ولم یعتبرحقیقة قوله: «لیدّبّروا آیاته ولیتذکّر اولواالالباب». پس کسی را رسد که در تفسیر خوض کندکه او را ده علم حاصل بود. علم لغت وعلم اشتقاق وعلم نحووعلم قرآءت وعلم سیروعلم حدیث‌وعلم اصول فقه وعلم احکام وعلم معامله وعلم موهبت. چون این ده علم حاصل‌شد، ازآن بیرون‌شد که: «فسّر **القرآن** برأیه»، پس‌اورارسد که **قرآن** راتفسیر کند. اگر کسی

۱ـ الف: فرمود.

سؤال کند و گوید: چه‌حکمت‌است که قرآن بعضی‌محکم‌آمدوبعضی متشابه؟ اگر همه محکم بودی مؤنت نظر کفایت بودی وخطا وزلّت درنظر واندیشه نیفتادی؟ ـ جواب آنست که: این بآن‌ماند که کسی گوید: چرا ربّ‌العزّة نعیم این‌جهان که بما داد نه بی‌مؤنت‌وبی‌مشقّت‌دادی‌تانعمت‌وی‌هنیء بودی‌وعطاءِ وی بی‌رنج بودی!ـ گویند: این ازحکمت خالی‌نیست. حقّ‌تعالی‌که‌آدمی‌راآفرید اورا بفکرت‌وتمییز[1] مخصوص کرد که هیچ آفریدهٔ دیگر را این دو خصلت نیست. و آدمی را باین دو خصلت مشرّف‌ومکرّم گردانید، گفت: «وفضّلناهم علی کثیر ممّن خلقنا تفضیلاً» وباین تشریف وتکریم شایستهٔ‌خلافت زمین کرد[2] چنانکه حقّ تعالی گفت: «ویستخلفکم فی‌الارض». وهمچنین آدمی‌را صفاتی‌داد که خود جلّ‌جلاله بدان موصوفست ومسمّی. چون علم وحکمت وحلم. پس چون اورا باین دوخصلت فکر وروِیّت مخصوص کرد، هرچه بوی داد از درجهٔ کمال‌قاصر داد، تا بفکرت وروِیّت خودآن را تمام گرداند وفائدهٔ آن فکرت و روِیّت پدیدآید ومستحقّ ثواب گردد. و این علی‌الخصوص در حقّ آدمی‌است. وحقّ‌جلّ‌جلاله ازآن منزّه ومقدّس. ومثال‌این مأکولات ومشروباتست که اصول‌اغذیه ازبهرما بیافرید. وآنکه بفضل خود مارا تمییزوهدایت‌داد تا ازآن اصول و مفردات مرکّبات سازیم، چنانکه خواهیم و بدان حاجت بود، والله اعلم.

۱ـ ج: تمیز ۲ـ الف: کشت.

فصل

في بيان عدد سور القرآن وحروفه وكلماته و بيان مافيها من الخلاف و الاختلاف .

عبدالله مسعود گفت : جمله سورتهای **قرآن** صدو دوازده است ، ازبهر آنکه « قل اعوذ » دوگانه از جملهٔ سور نشمرد و در **مصحف** خویش ننوشت . گفتا : کلام ربّ العالمین است، قدیم نامخلوق، از آسمان منزل، همچنانکه گفت جلّ جلاله :«قسمت الصّلوة بینی وبین عبدی نصفین». وقال تعالی: «اعددت لعبادی الصّالحین مالاعینٌ رأت» وقال تعالی: «انا اغنی الشّر کآء عن الشّرك». وبسبب آنکه رسول خدا(ص) باین دوسوره رقیه[1] بسیار کردی، بروی مشتبه شد که ازقر آن است یانه از **قرآن**، و آنکه در مصحف ننوشت .

مجاهد گفت : سورتهای **قرآن** صد و شانزده است ، زیرا که وی دو سورهٔ قنوت از **قرآن** شمرد: یکی:«اللّهم انّا نستعینك» الی قوله : «من یفجرك»، دیگر:«اللّهم ایّاك نعبد» الی قوله: «ملحق»[2]. **زید ثابت** گفت: سورتهای **قرآن** صد وچهارده اند وقول درست اینست وجمهور صحابه برین مذهب اند . و در **مصحف** امام که علماء اسلام بر آن متّفق اند، همچنین است. ازین صدوچهارده سوره هشتادوچهار مکّیّات اندوسی سوره مدنیّات ، ودربعضی از آن اختلاف علما است، ودرتفسیر شرح آن بجای خویش گفته ایم. و گفته اند: اوّل سوره که به **مکّه** فرو آمد :«اقرأ باسم ربّك» است و آخر سوره که به **مکّه**

---

۱) رقیه : بضم اول وسکون ثانی : افسون وتعویذ . غیاث اللغات ترجمه و شرح قاموس .

۲) ظاهراً ابی بن کعب درمصحف خود افزون برصد وچهارده سوره دوسورهٔ دیگر اضافه داشته است که بسورة الحفد و سورة الخلع موسوم است . وبسیاری از روات و مفسران نیز آن دورا روایت کرده اند . رجوع شود به : الاتقان سیوطی ج ۱ فصل نوزدهم ومقدمهٔ کتاب المصاحف ابوبکر السجستانی، طبع ارتور جفری لیدن ۱۹۳۷ م . ص ۱۸۰ .

اینك برای تتمیم فایده آن دورا ذیلاً نقل میکنیم :

سورة الخلع

«اللهم انا نستعینك ونستغفرك . ونثنی علیك ولانکفرك . ونخلع ونترك من یفجرك» .

سورة الحفد

«اللهم ایاك نعبد . ولك نصلی ونسجد . والیك نسعی ونحفد . نرجو رحمتك . ونخشی عذابك. ان عذابك بالکفار ملحق»

فروآمد: سورهٔ «**العنکبوت**» و اوّل‌سوره که به **مدینه** فروآمد: «ویلٌ للمطفّفین» است، وآخرسوره که به **مدینه** فروآمد: «برآءة»؛ واوّل سوره که رسول خدا (ص) در انجمن **قریش** آشکار کرد سورهٔ «والنّجم اذاهوی[1]».

و قال **حمیدالاعرج**: حسبت**القرآن** بالحروف فوجدت النّصف عند قوله فی سورة «الکهف». قال: «انّك لن‌تستطیع معی صبراً» الّذی بعده «و کیف تصبر». و قال غیره من‌المتقدّمین: وجدت‌النّصف عند قوله: «ولیتلطّف» فاللّام فی‌النّصف‌الاوّل والطّاء والفاء فی‌النّصف الثّانی. و قال جماعة من‌القرّاء: النّصف عند قوله: «لقد جئت شیئاً نکراً».

امّا عددآیات **قرآن** برعداد کوفیان،وهوالعددالمنسوب‌الی**علی بن ابی‌طالب** (ع)، شش‌هزار و دویست وسی و شش‌آیت؛ و برعدد بصریان شش هزار و دویست و چهار آیت، و برقول جمهور اهل علم شش‌هزار و ششصد و شصت و شش آیت. و در کلمات **قرآن** علماء مختلف‌اند؛ واختیار قول**عطاء بن یسار** است: **هفتاد وهفت** هزار و چهارصد و سی‌و نه کلمه. ودر حروف اختلافست. **ابن‌عباس** گفت: سیصد هزارو بیست وسه هزاروششصد وهفتاد ویك[(۱)] حرف. **مجاهد** گفت: سیصد هزارو بیست‌ویك هزارو صدوبیست حرف. **عبدالله مسعود** گفت: سیصدهزارو بیست ودو هزاروششصد و هفتاد حرف. قال: ولتالی **القرآن** بکلّ حرف عشرحسنات.

جماعتی اهل تفسیرحروف **قرآن** از **الف** تا **یا** برشمرده‌اند. گفتند:

عدد **الف**، چهل و هشت هزار و هشصد و هفتاد و دو است.

عدد **با** یازده هزاروچهارصدوبیست وهشت است.

عدد **تا** ده‌هزارو صدونودونه است.

عدد **ثا** هزارودویست وهفتاد و شش است.

عدد **جیم** سه هزارودویست وهفتاد وسه است.

عدد **حا** سه‌هزارو نهصدونودو سه است.

---

۱) سیاق اعداد در نثر کهن چنین بود.

عدد **خا** دو هزاروچهارصد وشانزده است .

عدد **دال** پنج هزارو ششصد و چهل ودو است .

عدد **ذال** چهارهزارو ششصد ونودوهفت است .

عدد **را** یازده هزاروهفصد ونودوسه‌است .

عدد **زای** هزارو پانصدو نود است .

عدد **سین** پنج هزار و هشصد و نود و یك است .

عدد **شین** دوهزارو دویست و پنجاه و سه است .

عدد **صاد** دوهزاروسیزده‌است.

عدد **ضاد** هزاروششصد و هفده است .

عدد **طا** هزارودویست و هفتاد و چهار است .

عدد **ظا** هشصدو چهل‌ودو است .

عدد **عین** نه‌هزارودویست‌وبیست است .

عدد **غین** دوهزارودویست و هشت است .

عدد **فا** هشت هزار و چهار صد ونود ونه است .

عدد **قاف** شش هزار و هشصد و سیزده است .

عدد **کاف** نه‌هزاروپانصد است .

عدد **لام** سی‌هزاروچهارصدوسی و دو است .

عدد **میم** بیست‌وشش هزارو صدوسی وپنج است .

عدد **نون** بیست‌و شش هزارو پانصد و شصت است .

عدد **واو** بیست و پنج هزار و پانصد و سی و شش است .

عدد **ها** هفده هزار و هفتاد است .

عدد **لام الف** چهار هزار وهفصد و بیست است .

عدد **یا** بیست و پنج هزار و نهصد و نوزده است .

درهرحرفی ارادتی ، درهر کلمتی اشارتی ، درهر آیتی زیادتی، درهرسورتی

سعادتی ، درهرحرفی بدایتی' درهر کلمتی‌هدایتی' درهرآیتی رعایتی' درهرسورتی سرایتی، درهرالفی آلائی' درهربائی بهائی' درهرتائی تحفه‌ای ، درهرثائی‌ثوابی ، در هرجیمی‌جزائی' درهرحائی‌حیاتی' در هرخائی خیالی ، درهردالی دوائی' درهرذالی ذوقی' درهررائی‌راحتی'،درهرزائی زیادتی، درهرسینی‌سنائی' درهرشینی‌شعاعی، در هرصادی‌صفائی' درهرضادی‌ضیائی، درهرطائی‌طهارتی' درهرظائی‌ظرافتی' درهرعینی عنایتی' درهرغینی‌غبنی' درهرفائی فایدتی ، درهرقافی‌قربتی، درهر کافی کرامتی ، درهرلامی‌لوائی ، درهرمیمی‌منائی' درهرنونی نوری ، درهرواوی ولائی' درهرهائی هوائی' درهرلام الفی‌الفی ولطفی' درهریائی‌یمنی .که داندلطائف قرآن؟ که دریابد عجائب قرآن؟ ! اگرمردی‌بصفاء اعتقاد ویقین‌درست‌قرآن برکوه‌خواند' ازبیخ‌برآید!

مصطفی (ص) گفت : «والّذی‌نفسی بیده‌لوانّ رجلاً موقناً قراه علی‌جبل‌لزال».

قرآن آموز را حساب نبود. **قرآن** دان را حجاب نبود ، **قرآن**‌خوان را عذاب نبود. هر که دست در**قرآن** زد ' دست درعروهٔ وثقی زد ، وهر که‌دست درعروهٔ وثقی زد ، کار وی بعلی‌است ، تماشاگاه وی‌بستان عزّت مولی‌است ' وازحضرت‌عزّت اورا باسم سعادت نداست !

مصطفی (ص) گفت :«انّ للّٰه عزّوجلّ‌اهلین من‌النّاس». -قالوا : یارسول‌اللّٰه من اهل‌اللّٰه؟ - قال : « اهل **القرآن** هم اهل اللّٰه عزّوجلّ ». کسان اللّٰه و خاصگیان او خوانندگان **قرآن** اند ، دانایان به**قرآن** اند ، معتقدان در **قرآن** اند. چون خواهی که باللّٰه تقرّب کنی' هم بکلام او کن ، که کلام اوهم ازوست . منه بدأ والیه یعود ،

قرآن اصل‌ایمانست ' واساس‌معرفت **قرآن** برهان نبوّت است ومعنی رسالت . **قرآن** منشور هدایت است ' و قانون حکمت . **قرآن** نامهٔ تذکرت است ' وصحیفهٔ رحمت . **قرآن** شاهدحقّ‌است و مایهٔ حقیقت. **قرآن** بیان‌جلال‌الوهیّت‌است ، ونشان جمال ربوبیّت. هر کرا **قرآن** انیس‌است ، اللّٰه اورا جلیس‌است . هر کرا **قرآن** رفیق است ، قرینش توفیق است. هر کرا **قرآن** امام است ' مقرّش دارالسّلام است . قال النّبی(ص) : «انّکم لن‌ترجعوا الی‌اللّٰه بشیء‌احبّ‌الیه من‌شیء خرج». یعنی: **القرآن** .

و قال (ص) : «خیر کم من تعلّم **القرآن** و علّمه». وعن **ابی شریح الخزاعی** قال : خرج علینا رسول‌الله فقال : «ابشروا ابشروا الیس تشهدون ان لاآله الّا الله وانّی رسول‌الله»؟ - قالوا : بلی. قال :«فانّ هذا **القرآن** سببٌ طرفه بیدالله وطرفه بایدیکم، فتمسّکوا به فانّکم لن تهلکوا ولن تضلّوا بعده ابداً». و عن **ابی هریرة** قال : قال رسول‌الله(ص):«ایحبّ احدکم اذا رجع الی اهله ان یجدفیه ثلاث خلفات عظام سمان»؟ - قلنا : نعم. - قال: «فثلاث آیات یقرأ بهنّ احدکم فی صلوته خیرٌ له من ثلاث خلفات عظام سمان»! وعن **علی** (ع) عن النّبی (ص) قال :«من قرأ **القرآن** فاستظهره فاحلّ حلاله و حرّم حرامه ادخله‌الله الجنّة و شفّعه فی عشرة من اهل بیته کلّهم قدوجبت له‌النّار». وقال(ص) :«لو کان **القرآن** فی اهاب مامسّه‌النّار». وقال:«اقرؤا **القرآن** فانّه یأتی یوم‌القیامة شفیعاً لاصحابه». وقال(ص) : «نزل **القرآن** علی خمسة اوجه :حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال. فاحلّوا الحلال[1] و حرّموا الحرام، واعملوا بالمحکم وآمنوا بالمتشابه و اعتبروا بالامثال».



۱- درنسخهٔ «ج» الحرام بود ، واین فصل‌ازنسخهٔ «الف» ساقط است ، قیاساً بجای‌الحرام الحلال گذاشتیم .

فصل

بدانکه اصحاب رسول(ص)، ایشان که درتفسیر قرآن سخن گفته‌اند، معروف چهار کس‌اند: **علی بن ابیطالب**(ع) و **ابن‌عباس** و **ابن‌مسعود** و **أُبیّ بن کعب**. و **علی**(ع) درعلم تفسیر ازهمه فائق وفاضلتر بود، پس **ابن‌عباس**. قال **ابن‌عباس**: **علی** (ع) عُلّم علماً علّمه رسول الله(ص) ورسول الله(ص) علّمه الله عزّوجلّ؛ فعلم النّبی(ص) من علم الله وعلم **علی**(ع) من علم النّبی(ص) وعلمی من علم **علی**(ع). وماعلمی وعلم اصحاب **محمد**(ص) فی علم **علی**(ع) الّا کقطرة فی بحر!

ابن‌عباس گفت: شبی از شبها **علی** (ع) مرا گفت: «چون نماز خفتن گزارده باشی، نزدیك من حاضرشو، تاترا فایده ای دهم». گفتنا: وکانت لیلةً مقمرةً شبی‌سخت روشن بود، از نورماهتاب. **علی** (ع) گفت: «یا **بن‌عباس** ماتفسیرالالف من «الحمد»؟ تفسیر الف «الحمد» چیست»؟ ـ گفتم: توبه‌دانی ای **علی**! پس درسخن آمدویك ساعت ازساعات شب درتفسیرالف «الحمد» سخن گفت. آنکه گفت: «فما تفسیراللّام من «الحمد»»؟ جواب همان دادم. و یك ساعت دیگر درتفسیر حرف لام سخن گفت. پس در حا همچنان، ودرمیم همچنان، ودر دال همچنان. چون ازتفسیراین حروف فارغ گشت، برق عمودالفجر صبح صادق ازمشرق سربرمی‌زد. ازینجا گفت **علی** (ع): «لوشئت لاوقرت سبعین بعیراً من تفسیر سورةالفاتحة». **ابن‌عباس** گفت: علم خود در جنب علم **علی** (ع) چنان دیدم کالغدیر الصّغیر فی البحر. و **ابن‌عباس** درعلم تفسیرچنان بود که **علی** (ع) گفت: «کأنّه ینظر الی الغیب من وراء ستر رقیق من جودة رأیه و کثرة اصابته».

عمر خطّاب گفت: من کان سائلاً عن شیءٍ من **القرآن** فلیسأل **عبد الله بن عباس** فانّه حبر **القرآن**. و**عمر خطّاب** هرگه که چیزی بروی مشکل شدی **ابن‌عباس** را گفتی: غصّ یاغوّاص، ای ـ اشر برأیك.

سعید بن جبیر گفت: ساعتی بنزدیك **ابن‌عباس** نشسته بودم، جماعتی اهل تفسیر

آمدند ومشکلهای تفسیر ازوی پرسیدند ، همه را بصواب جواب داد. قومی قرّایان ومقریان آمدند وازوی مشکلهای قرآءت پرسیدند ، جواب داد . قومی اعراب آمدند وازحلال و حرام پرسیدند ، جواب داد. قومی ازلغت عرب پرسیدند، جواب داد . قومی شعرا آمدند ومشکلات شعر پرسیدند ، جواب داد. **سعیدجبیر** گفت : من برخاستم وبوسه برسروی نهادم و گفتم : یابن عمّ رسول‌اللّه (ص) ماعلی الارض اعلم منک! فتبسّم . واین علم وی از آن بود که چون ازمادر در وجود آمد، **عباس** اورادر خرقه‌ای پیچیدوپیش **مصطفی** (ص) آورد ؛ ورسول اورا بر کنارخویش نشاند ، وبانگشت مبارك خریش خیوی خود در دهن وی نهاد و بمالید ، و دست بسروی فروآورد و گفت : «اللّهم علّمه التّأویل و التّنزیل وفقّهه فی الدّین واجعله من عبادك الصّالحین واجعله امام المتّقین». آنکه رسول خدا (ص) با **عباس** نگریست، گفت:«یاعمّاه، عن قلیل تراه فقیه امّتی والمؤدّی الیها تأویل التّنزیل»

و یروی انّ **ابن عباس** اذا جلس للتّفسیر بدأ فی مجلسه بالقرآن ثمّ بالتّفسیر و ثمّ بالحدیث.وقال : یاایّها النّاس انّ اللّه عزّوجلّ بعث **محمداً** (ص) وانزل علیه **القرآن** وفرض علیه الفرائض وامره ان یعلّم امّته، فبلغ رسالته ونصح لامّته وعلّمهم ما لم یکونوا یعلمون وبیّن لهم مایجهلون . قال اللّه تعالی :«وانزلنا الیك الذّکر لتبیّن للنّاس ما نزّل الیهم ولعلّهم یتفکّرون» .

« وتمّت کلمة ربّك صدقاً وعدلاً »

پایان کتاب کشف الاسرار

« از سورهٔ مجادله تا آخرسورهٔ ناس »

فهرست سور و آیات

از

ترجمه وتفسیر و تأویل

مجلد دهم

کشف الاسرار

الجزء الثامن والعشرون

۵۸- سورة المجادلة (مدنية ۲۲ آية)

٥٩-سورة الحشر (مدنیة ٢٤ آیة)

النوبة الثالثة

۶۰ - سورة الممتحنة (مدنیة ۱۳آیة)

النوبة الاولی

النوبة الثانیة

٦١ - سورة الصف (مدنية ۱۴ آیة)

۶۲- سورة الجمعة (مدنية ۱۱ آية)

۶۳- سورة المنافقين (مدنية ۱۱ آية)

٦٤ - سورة التغابن (مکیة ١٨ آیة)

٦٥-سورة‌الطلاق(مدنية ۱۲آية)

۶۶ - سورة التحريم (مدنية ۱۲ آية)

الجزء التاسع والعشرون

۶۷ ـ سورة الملك (مكية ۳۰ آية)

۶۹- سورة الحاقة (مکیة ۵۲ آیة)

۷۰- سورة المعارج (مکیة ٤٤ آیة)

۷۱- سورة نوح (مکیة ۲۹ آیة)

۷۲- سورة الجن (مکیة ۲۸ آیة)

النوبة الثالثة

۷۳ - سورة المزمل (مکیة ۲۰ آیة)

النوبة الاولی

النوبة الثانیة

۷۴- سورة المدثر (مکیة ۵۵ آیة)

۷۵- سورة القیمة (مکیة ٤۰ آیة)

النوبة الثالثة

۷۶ ـ سورة‌الانسان(الدهر) (مکیة۳۱ آیة)

النوبة الاولی

النوبة الثانیة

۷۷ - سورة المرسلات (مکیة ۵۰ آیة)

الجزء الثلاثون

۷۸- سورةالنبا (مكية۴۱آية)

النوبة الثالثة

۷۹- سورة النازعات (مکیة ۴۶ آیة)

۱- النوبة الاولی

النوبة الثانیة

۸۰ - سورة عبس (مکیة ۴۲ آیة)

النوبة الثالثة

۸۱- سورة التکویر (مکیة ۲۹ آیة)

النوبة‌الاولی

النوبة‌الثانیة

۸۲ - سورة الانفطار (مکیة ۱۹ آیة)

۸۳ - سورة التطفیف (مکیة ۳٦ آیة)

۸٤ ـ سورة الانشقاق (مكیة ۲۵ آیة)

۸۵ ـ سورة البروج (مکیة ۲۲ آیة)

۸۶ ـ سورة الطارق (میکة ۱۷ آیة)

۸۷ ـ سورة الاعلی (مکیة ۱۹ آیة)

النوبة الثالثة

۸۸ـ سورة الغاشیة (مکیة ۲۶ آیة)

النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۸۹ ـ سورة الفجر (مکیة ۳۰ آیة)

النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۹۰- سورة البلد (مکیة ۲۰ آیة)

النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۹۱- سورة الشمس (مکیة ۱۵ آیة)

النوبة الاولی

النوبة الثانیة

۹۲- سورة اللیل (مکیة ۲۱ آیة)

۹۳ - سورة الضحی (مکیة ۱۱ آیة)

۹۴ - سورة الانشراح (مكية ۸ آية)

۹۵ـ سورةالتين (مكية ۸ آية)

۹۶- سورة العلق (مکیة ۱۹ آیة)

۹۷- سورة القدر (مکیة ۵ آیة)

۹۸ـ سورة البینة (مکیة ۸ آیة)

۹۹ـ سورة اذا زلزلت (مدنیة ۸ آیة)

۱۰۰ـ سورة العادیات (مکیة ۱۱ آیة)

۱۰۱ـ سورة القارعة (مکیة ۱۱ آیة)

۱۰۲ ـ سورة التکاثر (مکیة ۸ آیة)

۱۰۳ ـ سورة العصر (مکیة ۳ آیة)

۱۰۴ ـ سورة الهمزة (مکیة۹ آیة)

۱۰۵ ـ سورة الفیل (مکیة۵آیة)

۱۰۶ ـ سورة قريش (مكية ۴ آية)

۱۰۷ ـ سورة الدين (مكية ۷ آية)

۱۰۸ سورة الكوثر (مكية ۳ آية)

۱۰۹ - سورة الكافرون (مكية ۶ آية)

۱۱۰ - سورة النصر (مدنية ۳ آية)

۱۱۱- سورة تبت (مكية ۵ آية)

النوبة الثالثة

۱۱۲ - سورة الاخلاص (مکیة ۵ آیة)

النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۱۱۳ - سورة الفلق (مدنیه او مکیة ۵ آیة)

النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۱۱٤ ـ سورة الناس (مدنية ٦ آية)

خلاصهٔ فهرست

پایان



تفسیر ما

کرد کشف اسرار حق، تا بر دل ما پیر ما
می‌رسد تا عرش حق، آوازهٔ تکبیر ما
شاد باشیم از جفا، هرگز نگردیم از وفا
هست آیین صفا تدبیر ما از پیر ما
از دل ما شعله‌ای برجست و در عالم گرفت
سوخته بنگر جهان از آه عالم گیر ما
بر سواد دیده با نوك مژه از خون دل
راز عشق اوست زان لوح و قلم تحریر ما
نیست‌جز آن غرّهٔ بیضا عیان بردل، که هست
شرح سودای دو زلفش روز و شب تقریر ما
ما رخ ایمان نهان در کفر مویش دیده‌ایم
شیخ گو خوش باش در اندیشهٔ تکفیر ما
حافظ وقتیم و در دل آیتی از لطف اوست
«زان‌سبب جز لطف‌وخوبی‌نیست درتفسیرما»
گفت: **حکمت** ازازل باشد اسیرزلف من
بسته بینی تا ابد بر پای او زنجیر ما

طهران اسفند ماه ۱۳۳۸
شعبان ۱۳۷۹